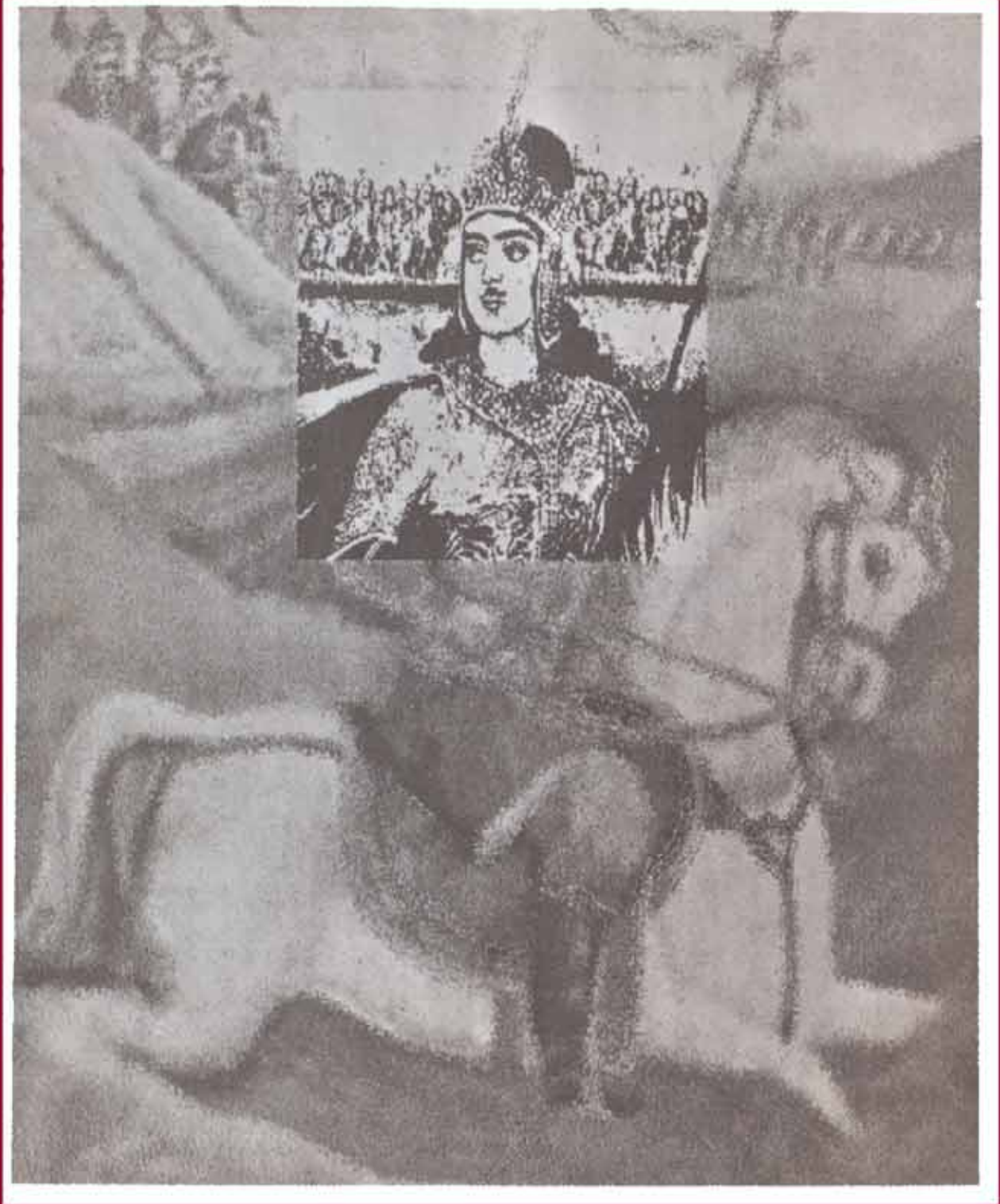


# شاهنامه فردوسی



بر اساس چاپ مسکو

پروپشش دکتر سعید حمیدیان



# شاهنامه فردوسی

## متن انتقادی

### از روی چاپ مسکو

چاپ و حروفچینی جدید از روی چاپ مسکو (آکادمی علوم اتحاد شوروی [روسیه]، انستیتوی ملل آسیا، اداره انتشارات «دانش»، ۱۹۶۵-۱۹۷۱)، با ترجمه فارسی کلیه فقرات روسی اعم از پیشگفتارها و حواشی و غیره، اصلاح تمامی اغلاط و انجام سایر تصحیحات لازم، استدراکات و پیشنهادهای اصلاحی و جز اینها.

## مجلد اوّل

(جلدهای اوّل و دوم و سوم چاپ مسکو)

به کوشش و زیر نظر

دکتر سعید حمیدیان

# شاهنامه فردوسی

متن انتقادی

جلد اوّل

تحت نظر ی.ا. برتلس



## فهرست مطالب

یک	مقدمه ویراستار و سرپرست طبع جدید
الف	پیشگفتار
که	یادآوری ویراستار و سرپرست طبع جدید
۱	تصاویر
۱۲	آغاز کتاب
۱۳	ستایش خرد
۱۴	گفتار اندر آفرینش عالم
۱۶	گفتار اندر آفرینش مردم
۱۷	گفتار اندر آفرینش آفتاب
۱۸	در آفرینش ماه
۱۸	گفتار اندر ستایش پیغمبر
۲۰	گفتار اندر فراهم آوردن کتاب
۲۲	داستان دقیقی شاعر
۲۲	بنیاد نهادن کتاب
۲۳	[در داستان ابومنصور]
۲۵	ستایش سلطان محمود
۲۸	کیومرث
۳۳	هوشنگ
۳۶	طهمورث
۳۹	جمشید
۵۱	ضحاک
۷۹	فریدون
۱۳۵	منوچهر
۲۵۰	ملحقات
۲۷۵	فهرست اعلام



## مقدمه ویراستار و سرپرست طبع جدید

از میان چاپهای کمابیش علمی و انتقادی فراوانی که از حدود یکصد و هشتاد سال پیش تاکنون با ارزشها و کیفیتهای مختلف از اثر جاودانی و بی‌همتای فردوسی شده، به اقرار اکثریت قریب به اتفاق شاهنامه‌پژوهان و صاحب‌نظران ادب پارسی هیچ‌کدام به پای چاپ معروف مسکو (با وجود برخی ناهماهنگیها و نارساییهایی که در پیشگفتار روسی شادروان ی.ا. برتلس بدان اشاره گردیده و متن مذکور نخستین گام مهم در تهیه متنی کاملاً صحیح و علمی از شاهنامه دانسته شده) نرسیده، چنان که بیشتر پژوهشهای جدید درباره فردوسی و شاهنامه براساس همین طبع و با ارجاع و استناد بدان انجام گرفته است. همچنین می‌دانیم که این متن از نظر نحوه چاپ امروزه قدری قدیمی تلقی می‌شود بویژه که حروف و چگونگی آرایش صوری آن اگر برای خوانندگان شاهنامه دافعه نداشته باشد — که دارد — دست‌کم جاذبه‌ای نداشته، و این عیب مهمی در جوار محاسن متعدد این چاپ است. و اما همین طبع و حتی چاپهای افست بدکیفیت با صحافی و تجلید نامناسبی که از روی آن شده نیز در سالهای اخیر نایاب و مشمول بازار سیاه با قیمتهای سرسام‌آور بوده است. برخی ناشران هم در این میان با استفاده از همین خلأ و کمبود به افست‌کردن متنهای دیگری از شاهنامه که امروزه سخت قدیمی و فاقد ارزش و اعتبار علمی کافی دانسته می‌شوند، و یا اخیراً به تهیه چاپهای صرفاً لوکس و خوش‌آب و رنگ با خط خوش و ظاهر چشم‌افسا، روی آورده و این کارها را ظاهراً پرسود یافته‌اند، و صد البته زیر نام خدمت فرهنگی! از طرف دیگر همین چاپ مسکو علاوه بر نازیبایی صوری که بدان اشاره شد، دارای اغلاط چاپی زیاد (دهها برابر آنچه در غلظنامه هر جلد آمده — چنان که در استدراکات اینجانب ملاحظه می‌فرمایید)، ناهماهنگیها و حتی خطاهای رسم‌الخطی و فواصل ناسنجیده میان کلمات است، بگذریم از دشواریهایی که استفاده از آن برای خوانندگان بویژه هموطنان ما در بر دارد، از جمله این که مقدمه اصلی و مفصل جلد اول و نیز کلیه توضیحات حواشی به زبان روسی است و خواننده غیرروسی‌زبان اصلاً نمی‌داند که کیفیت کار مصححان و دلایل ترجیح متن و سایر مطالب چگونه بوده، و باز در نتیجه همین روسی‌بودن توضیحات و به لحاظ رعایت حروف روسی، حروفچینی حواشی برخلاف معمول در فارسی از چپ به راست است، و نیز لاتینی بودن کلیه



اعداد متن و حواشی و نشانه‌های اختصاری نسخه‌ها و غیره. همچنین ناهماهنگی‌های رسم‌الخطی و نیز تفاوت‌هایی که در اثر تعدّد مصححان مجلّدات مختلف از لحاظ نحوهٔ ارائهٔ نسخه‌بدلها و عبارات توضیحی حواشی (به روسی) وجود دارد، و همهٔ اینها افزون بر برخی اشتباهات در ترجیح متن یعنی ترجیح بلامرجّح است که دربارهٔ آنها فعلاً سخنی نمی‌گوییم زیرا علاوه بر این که اصلاح این موارد خارج از حدود و حوزهٔ کار و اختیار ماست هیچ طبعی هم از این گونه اشتباهات یکسره برکنار نیست، چنان‌که این چاپ هنوز کم‌خطاترین و روشمندانه‌ترین چاپ شاهنامه است (البته چنان‌که در آخر کتاب مشاهده می‌فرمایید این نگارنده در حدّ وسع و مجال حتی از این جنبه نیز غافل نبوده و با طرح برخی پیشنهادها اصلاحی به سهم خود در بهبود متن کوشیده است). بنا بر آنچه گفتیم اینجانب نیز همچون دیگر دستداران متن چاپ مسکو سالها آرزومند عرضهٔ چاپ جدیدی با رفع ایرادهای پیشگفته و در هیأتی دلپذیر و چشم‌نواز بود، اما دشواریهای عظیم این کار و سرمایهٔ هنگفتی که می‌طلبد این آرزو را برنیامدنی جلوه می‌داد، تا این‌که به توصیهٔ تنی چند از دوستان بویژه صدیق دانشور فرهیخته آقای کامران فانی و با همت و اعلام آمادگی مدیریت نشر قطره در انجام این مهمّ مقدمات این کار بزرگ فراهم آمد و اکنون پس از تحمّل و طیّ همهٔ دشواریها بسی مایهٔ شادمانی این بنده است که متن چاپ روسیه بدین صورت پاکیزه، صحیح و دلپسند و مهمتر از همه سخت دقیق و امانتدارانه به دستداران فردوسی و اثر گرانمایه‌اش عرضه می‌شود.

اگرچه ردّ یا تأیید این عرایض یا دعویها در نهایت با خوانندگان و بویژه شاهنامه‌پژوهان صاحب‌نظر است، ولی چاپ کنونی مزایای متعدّدی بر چاپ معروف مسکو دارد که بهتر است در ضمن طرح اهمّ آنها توضیحی مختصر در باب چگونگی کار داده شود تا نحوهٔ تجدید چاپ و نیز حدود دخالتها و تغییراتی که در عین پیروی اصولی از متن و حواشی طبع مبنا در برخی جزئیات روا و بجا دانسته‌ایم روشن و گوشه‌هایی از کار خطیری که بیش از دو سال وقت، نیرویی بسیار و هزینه‌ای سنگین صرف آن گردیده بیان گردد:

۱. از بهترین امکانات چاپی و شکیل‌ترین و مناسبترین و متنوع‌ترین حروف موجود (با دستگاه کامپیوتر) و پس از بررسیها و نمونه‌گیریهای فراوان بهره‌گیری شده و در این مورد اصل رغبت‌انگیزی و جاذبهٔ صوری نیز در جوار جنبه‌های دیگر ملحوظ بوده است. همچنین پیداست که چاپ یکچنین کتاب عظیمی با همهٔ دقتها و متّه به خشخاش‌گذاریهای اینجانب در جهت صحّت و پاکیزگی هرچه بیشتر و رعایت جانب کیفیت به جای کمیت و سرعت چاپ (که ناشر و سایر دست‌اندرکاران با طیب خاطر بدان گردن نهادند) بویژه با توجّه به انطباق کامل هر صفحه با چاپ مبنا و تنظیم متن با حواشی و حروفچینی حواشی از راست به چپ تا چه حدّ مستلزم صرف وقت و نیروست.

۲. کلیهٔ عبارات و مطالب روسی اعم از مقدّمه‌های جلد اول و نهم و تمامی توضیحات حواشی و

نیز فهرستهای اعلام و غیره به فارسی برگردانده شده است. ترجمه حواشی جلد اول را آقای محسن شجاعی و ترجمه حواشی هشت جلد دیگر و مقدمه‌ها و فقرات روسی فهارس را آقای دکتر حمید محمدزاده که در زبان و ادب روسی تبخر و سوابق ادبی طولانی و مضافاً آشنایی نزدیک با مصححان چاپ مسکو و روشهای ایشان داشته‌اند برعهده گرفتند. اینجانب نیز تمام ترجمه‌ها را به دقت بررسی و ویرایش نگارشی و با یکدیگر هماهنگ کرده است، به نحوی که می‌توان گفت ترجمه‌های فارسی حتی هماهنگی بیشتری نسبت به اصل روسی آنها (که به سبب تعدد مصححان دارای ناهمگونیهایی از حیث نحوه ارائه توضیحات حواشی است) دارد. البته همگون‌سازی تنها تا حدودی بوده که هیچ‌گونه خللی در بیان معنی و عدولی از اصل امانت ترجمه پیش نیاید. ضمناً در فقرات روسی حواشی از اختصارات فراوان استفاده شده ولی ما در عین کوشش در اختصار از افراط در این کار که با ذوق هموطنان ما کمتر سازگاری دارد و از تبدیل عبارات و جمله‌ها به زبان تلگراف‌گونه و پر از رمز و نشانه خودداری و در واقع حد متعادلی را از مختصرسازی اختیار کردیم تا همه معادلهای کاملاً روشن و مفهوم باشد. در برخی موارد که لفظ روسی مختلف و معنی یکی است کوشیدیم تا معادلهای همناخت باشد، مثلاً در عبارات روسی (درباره ترجمه عربی بنداری) به تفاوت چنین آمده: ترجمه بیت ساقط، بیت ترجمه نشده، ترجمه بیت نیامده و امثال اینها، که ما به طور یکدست نوشتیم: بیت ترجمه نشده. دخالت ما تنها در این حدود بوده است.

۳. کلیه نشانه‌های اختصاری روسی و لاتینی نسخه‌ها که حواشی را پر از علامات خارجی و نیز از نظر صوری نازیبا می‌کند به نشانه‌های فارسی مناسب تبدیل شده، مثل П (حروف روسی معادل «ل» = لندن = نسخه موزه بریتانیا) به «م» (نشانه موزه یادشده)، I (= نسخه لنینگراد) به «ل» (نشانه لنینگراد)، IV و VI (به ترتیب نشانه نسخه‌های انستیتو خاورشناسی شوروی شماره ۱ و ۲) به «خ ۱» و «خ ۲» (نشانه خاورشناسی ۱ و ۲)، K (مختصر Каго = نسخه قاهره) به «ق» و بر همین قیاس (نک. یادآوری اینجانب در صفحه قبل از شروع متن جلد اول). بدین‌سان خوانندگان فارسی‌زبان از روی نشانه‌های حاضر بسی آسانتر پی به مدلول آنها خواهند برد.

۴. حواشی متن مبنا که به ملاحظه فقرات روسی از چپ به راست چیده شده مطابق روال خط فارسی به صورت از راست به چپ درآمده، که قرائت آنها را بسی آسانتر ساخته است. همین معکوس‌سازی کلیه حواشی با سعی در حفظ ترتیب کامل نشانه‌های نسخه‌ها و نسخه‌بدهای مربوطه، و نیز جانداختن الفاظ و عبارات فارسی به جای معادلهای روسی بدون ایجاد خلط و درهم‌ریختگی و پس و پیشی ناصواب (کاری که گاهی نیاز به دقت و تأمل داشت)، علاوه بر دقت و وقت بیشتری که در تصحیح نمونه‌های مطبعی و مقابله آنها با طبع مبنا می‌طلبید، دشواریهای زیادی را برای حروفچین در بر داشت که تنها آشنایان به این نوع کار از آن آگاهی دارند، و پیداست کار چاپ بدین صورت بسی کندتر صورت می‌گیرد، و این نیز مزید بر دیگر مشکلات چاپ بوده است.

۵. همه اغلاط چاپی مندرج در غلظنامه هر مجلد در متن اعمال و اصلاح شده، و با دقتی که در چاپ به کار رفته ترتیبی داده شده تا کتاب دیگر نیاز به غلظنامه نداشته باشد.

۶. اغلاط چاپی فراوان کتاب که نگاهی به فهرست آنها در استدراکات آخر کتاب معلوم می‌دارد که تعدادشان دهها برابر اغلاط مذکور در غلظنامه‌های طبع مبناست و هیچ‌یک در غلظنامه نیامده (اغلاطی که این نگارنده در ضمن تصحیح نمونه‌های چاپی و یا در طول بیست و چند سال کار با همین طبع شاهنامه بدانها برخورد) تماماً اصلاح شده است. بدیهی است در این مورد تمام دقتها و بررسیهای لازم برای تشخیص این که چیزی غلط چاپی مسلم است یا خطای تصحیح و مصححان صورت گرفته است. البته در برخی موارد تشخیص این امر دشوار بود، بویژه در خصوص اغلاط و سقطات موجود در عبارات عربی منقول از بنداری، که ما آن دسته را که غلط مطبعی دانسته‌ایم در همان فهرست اغلاط چاپی آورده‌ایم. همچنین در موارد متعددی حروف متن و حواشی در چاپ مبنا به خوبی نگرفته یا بسیار کمرنگ است، که همگی اصلاح شده و در مواردی که تردیدی درباره وجه صحیح وجود داشته در بخش مربوطه در استدراکات اینجانب ذکر و صورت صحیح برطبق حدس و با توجه به قرائن موجود ارائه شده تا از هرگونه اصلاح و دستکاری کتاب به صرف حدس و گمان خودداری گردیده باشد.

۷. چنان‌که در فقرة قبل اشاره شد، اینجانب با مشاهده چند مورد غلط و افتادگی در عبارات عربی ترجمه بنداری، که این عبارات به میزان زیاد در حواشی به منظور تأیید ترجیحات متن آمده، بر آن شد تا مقابله و مقایسه‌ای میان همه آنها با متن عربی مورد استفاده مصححان بکند (مشخصات آن: الشاهنامه... ترجمها نشر الفتح بن علی البنداری... [طبع] الدكتور عبدالوهاب عزام... قاهره، ۱۳۵۰)؛ معلوم شد که اغلاط و سقطات عربیهای مذکور به قدری زیاد است که به راستی بویژه با توجه به کادر وسیع و امکانات مبسوط دست‌اندرکاران چاپ مبنا مایه شگفتی است؛ بسیاری از این اغلاط و محذوفات فاحش و بکلی مخل معنی است. بنابراین در پی خلجان حس تردید در دل این نگارنده در مورد صحت فقرات عربی، تمامی آنها کلمه به کلمه با متن بنداری مقابله و پس از اصلاح همه آنها برای آگاهی پژوهندگان در استدراکات با توضیح هرکدام و ارجاع به مکان هریک در متن عربی یاد شده درج گردید. پیداست که این کار نیز تا چه حد بر زحمات این نگارنده افزوده است.

۸. کلیه اعداد رجوعی (تک) در متن و حواشی و شماره‌های ابیات که در طبع مبنا به لاتینی است به فارسی بدل شده. همچنین اشتباهات و افتادگیهایی که در مورد این اعداد وجود داشته تماماً اصلاح گردیده. نیز در موارد افتادگی عدد از متن با توجه به کلیه قرائن و از جمله وضع نسخه‌بدلها و روش مصححان در ارجاع، مکان درست هرکدام تشخیص و افتادگی رفع گردیده و توضیح لازم کماکان در قسمت مربوطه در استدراکات درباره هریک داده شده است.

۹. در فهارس اعلام خطاها و نیز بی‌نظمی‌هایی از نظر ترتیب الفبایی و ناهماهنگیها یا اغلاطی در

نحوه ضبط یا کتابت اسامی وجود داشته که برطرف گردیده است. جالب توجه این که در مواردی، اگرچه معدود، خطاهایی در ذکر شماره بیتها مشاهده شد که با رجوع و سنجش اصلاح شد.

۱۰. در رسم الخط کتاب، چنان که خوانندگان مشاهده فرموده‌اند، ناهماهنگیهای بسیار زیاد و حتی خطاهایی وجود دارد که با رعایت حدود و موازین خاصی در رفع آنها کوشیده‌ایم، با پرهیز از هرگونه امروزی‌سازیهای رایج، و بدون هیچ‌گونه تخطی از شیوه‌هایی که مصححان مطابق تذکارشان در مقدمه‌ها اختیار کرده‌اند، زیرا دخالت در رسم الخط در موارد ناصواب و غیرلازم نیز به دور از اصل امانتداری و دقتی است که در چاپ حاضر بنا را بر آن نهاده‌ایم. کوشش اینجانب فقط محدود به رفع برخی (فقط برخی) از ناهماهنگیها یا خطاهایی است که تصور می‌رود مورد ایراد مراجعه‌کنندگان به چاپ مسکو باشد و لاغیر. توضیحاتی در این باره ضروری است:

این نگارنده بر آن است که در مورد هر متن کهنی از جمله شاهنامه باید از اعمال شیوه‌های جدید رسم الخطی (که تازه اختلاف نظر در موردشان هم بسیار زیاد است) پرهیز کرد زیرا تغییر رسم الخط و کتابت قدیم (جز در مورد اغلاط یا ناهمگونیهای قابل رفع) علاوه بر محروم کردن پژوهندگان از بررسیها و پژوهشهای محتمل در این زمینه سبب می‌شود تا بسیاری از صنایع و شگردهای سنتی که بر مبنای همان رسم الخط قدیم قرار دارند فائت شوند، برای نمونه جناس ناقص و یا به قولی جناس خط (بگذریم از این که برخی از امروزیان به دلیل تعلق بدیع به حوزه مسموعات و نه مکتوبات به جناس اخیر قائل نیستند و آن را سجع می‌خوانند) و امثال اینها میان دو لفظ «بَشْر» و «بِشْر» (= به + شر) در این بیت بوستان سعدی:

در او هم اثر کرد میل بشر      نه میلی چو کوتاه‌بینان بشر

که اگر دومی را مطابق رسم امروزیان «به‌شر» بنویسیم صنعت مورد نظر شخص شاعر تلف می‌شود.<sup>۱</sup> به همین‌سان است در مورد صنایع میان «بداد» (=داد) و «بداد» (به + داد)، «زین» (جهاز معروف اسب) و «زین» (ز + این)، و یا میان دو کلمه «دَرَسْت» و «دُرُسْت» در این بیت خود فردوسی (که باز اگر اولی را مطابق معمول امروز با اظهار همزه «است» به صورت «دراست» بنویسیم صنعت تقریباً از میان می‌رود):

که من شهر علمم علیم درست      درست این سخن قول پیغمبرست

رسم الخطهای امروزی در جوار محاسنی که دارند مشکلات فراوانی را هم پدید آورده‌اند که

۱. شادروان زنده‌یاد دکتر غلامحسین یوسفی در طبع بسیار خوب خود از بوستان (تهران، خوارزمی، ۱۳۶۳) ۱۷، بیت ۳۴۹ جدا نوشته است، که این نگارنده پس از نوشتن نقد و بررسی مفصلی درباره آن (نشر دانش، سال دوم، شماره چهارم) و به عنوان ضمیمه‌ای بر مقاله مذکور رفع ایراد یادشده را نیز در ضمن طرح موارد دیگر طی نامه‌ای از ایشان درخواست کرد، که استاد با وجود پذیرش استدلال این کمترین در نامه‌ای به اینجانب از وجود مشکلات چاپی که کمتر امکان تغییرات زیاد در طبع افست را می‌دهد اظهار تأسف فرمودند.

بحث درباره آنها از گنجایی این وجیزه خارج است. و اما خطاها و یا ناهماهنگی‌هایی که در طبع مبنا بیرون از چهارچوب روش و تصمیم مصححان روی داده موضوع دیگری است و باید رفع می‌شد، که شده است. برای مثال، نوشتن «ب» و «ز» (هر دو پیشوند فعلی) به صورت جدا (به، نه) که بارها در متن دیده می‌شود اساساً غلط و مغایر با قواعد زبان فارسی است و آن را نباید مشمول قدمت رسم الخطی قرار داد و حفظ کرد یا خود آن را از حالت متصل به منفصل بدل ساخت زیرا علاوه بر غلط بودن گاهی التباس و بدخوانی پدید می‌آورد. در متن مبنا بسیار می‌بینیم که «به‌بینند»، «به‌گویند»، «نه‌بودی» و «نه‌باید» آمده (این غیر از مواردی است که دو قید نفی به صورت «نه... نه...» می‌آید)، وانگهی تشتت در این مورد را چگونه می‌توان توجیه کرد که حتی گاهی در یک صفحه و حتی در فاصله دو یا چند بیت جایی به صورت پیوسته و جایی جدا آمده است؟ لذا همه این موارد را اصلاح و یکدست کردیم، به استثنای مواردی چند که عدد رجوعی بین پیشوند و فعل گذارده شده (که خود کار درستی به نظر نمی‌رسد). اگرچه پیشوند «می» معمولاً متصل به فعل آمده اما «همی» را در موارد پیوستگی — که معدود است — جدا کردیم مثل «همیگشت» (ج ۲/۱۲۳ ب ۸۶۹) که «همیگشت» نوشته‌ایم. در مواردی اجزای کلمه یا ترکیب را جدا کرده‌ایم و در این خصوص نیز اصل هماهنگی با شیوه خود مصححان منظور نظر بوده مثل درنگیتر / درنگی‌تر، ازانسان / ازان‌سان، ازانپس / ازان‌پس، یکیک / یک‌یک، یکهفته / یک هفته، ازانجایگه / ازان جایگه، جائیکه / جائی‌که، برینگونه / برین‌گونه، بیبها / بی‌بها؛ «بیهوش» در مصرع «شده زار و بیمار و بیهوش و توش» پیداست که باید «بی‌هوش و توش» باشد. همچنین در تمام مواردی که حرف «را» بدون دلیل به کلمه قبل پیوسته است، مثل جانرا، دیدگانرا، دلرا، جنگشانرا، اینرا، سپهرا، آن را جدا کرده‌ایم؛ برعکس در جاهایی که کتابت جدا باید پیوسته باشد چنین کردیم، مانند آبزن (ظرف و ان‌مانند مخصوص استحمام)، بابزن (سیخ کباب)، یک‌دیگر و هم‌دیگر، ستم‌کاره، چنان‌چون (که در متن مبنا گاهی حتی در صفحه‌ای واحد جایی جدا و جایی پیوسته آمده) و امثال اینها که همه به صورت متصل درآمده است. «بیجان» در مواردی از این دست که به غلط «بی‌جان» نوشته شده صنعت جناس خط با کلمه «پیجان» را از میان می‌برد:

نه گرگست کز چاره بی‌جان شود      ز آلودن زهر پیجان شود

(ج ۶/۵۰ ب ۶۷۴)

و نیز «دستبرد» در آخر این بیت که ما پیوسته نوشته‌ایم ولی در متن مبنا جداست بدین صورت:

وزان پس بشادی و می دست برد      جهان را نموده بسی دست برد

(ج ۲/۱۲۶ ب ۹۱۰)

نیز «ره‌گذر» (ج ۲/۱۲۳ ب ۸۶۵) که همه را به هم پیوستیم.

نکته گفتنی این که هرگونه همگون‌سازی و اصلاحی در رسم الخط فقط در مورد متن صورت

گرفته و در نسخه‌بدلها کوچکترین تغییری داده نشده، و به تعبیر دیگر عین نسخه‌بدلها از روی حواشی طبع مینا نقاشی شده است زیرا نسخه‌بدلها عیناً و بدون هیچ‌گونه تغییری در رسم‌الخط باید ثبت شود (و نه تنها رسم‌الخط بلکه عین نحوه کتابت نسخه‌بدلها از لحاظ فواصل کلمات و حروف، دندانها، نقطه‌دار یا بی‌نقطه بودن حروف منقوط و غیره رعایت شده است). یکی از فواید حفظ عین صورت نسخه‌بدلها این است که خوانندگان از اصل رسم‌الخط و کتابت آنها آگاهی می‌یابند، و اگر تغییراتی برحسب لزوم در رسم‌الخط متن داده شده در ثبت عین نسخه‌بدلها جبران‌گردیده است.

و اما در موارد فراوانی ناهماهنگیها و تشتهایی در کتابت و رسم‌الخط متن مینا وجود دارد که به دلایلی از جمله لزوم حفظ قدمت، رعایت امانت و پرهیز از دخالت در آنها و یا عدم قبول هرگونه مسؤلیتی در قبال کار و روش مصححان به هیچ روی تغییری در آنها نداده‌ایم، از جمله: کتابت «آ» که گاه با مدّ و گاه بدون آن آمده مثل آنکه / انکه، آسمان / اسمان، آن / ان، آسان / اسان (جز در مورد اصلاح اغلاط مسلم همچون «آندر» به جای «آندر» و «آفگند» به جای «آفگند»); ضبط کلمات با «ک» یا «گ» مانند آگندن، آفگندن، پراگندن، تگ که اگرچه اصل آنها با «گ» است ولی در بسیاری موارد با «ک» ضبط شده‌اند، و نیز کلماتی چون نیاکان، کشواد، لشکر، پیکار، پزشک و غیره اغلب با «ک» و گاهی هم با «گ» آمده‌اند؛ به همین‌سان حفظ یا حذف الف‌همزه در کلماتی چون ازاین / ازین، کاین / کین (= که + این)، بیافتاد / بیفتاد، بیانداخت / بینداخت، دلفروز / دلفروز؛ همچنین کتابت کلماتی چون اسپ، اسپان و دیگر مشتقات و ترکیبات آن و نیز اسامی خاصّ مختوم به «سپ» مثل گشتاسپ، ارجاسپ، لهراسپ، آذرگشسپ و غیره که بیشتر به همین صورت و گاهی هم با «ب» ضبط شده است (جالب توجه است که این‌گونه کلمات که نوعاً در شاهنامه بسیار زیاد آمده‌اند در سراسر جلد دوم با «ب» آمده ولی مصححان در غلطنامه به صورت یکجا خواسته‌اند که همگی به «پ» بدل شوند! که البته ما نیز با وجود تعداد فراوان آنها به همین‌سان عمل کرده‌ایم); در مورد کلمات مختوم به «ه» (های غیرملفوظ) در الحاق به یاء مصدری یا «ان» (علامت جمع) در کتاب به دوگونه عمل شده: یکی با حذف «ه» مثل تیره / تیرگی، داننده / دانندگی، بیننده / بینندگان، دیده / دیدگان که تا جلد پنجم همین شیوه اختیار گردیده، و دیگری با ابقای آن، بدین‌سان که از جلد ششم به بعد مطابق مقدمه همین جلد خواسته‌اند تا املائی کلمات به نسخه «م» نزدیکتر باشد که در آن در مورد یادشده «ه» ابقاء شده، مانند «بنده‌گی»، «دیده‌گان» و جز اینها، و ما نیز از خواست و شیوه موردنظر ایشان پیروی کرده‌ایم؛ اما به پیروی از همین امر در جلدهای قبل از ششم اگر برخلاف اکثر قریب به اتفاق موارد در جاهای معدودی «ه» ابقاء شده بود برای ایجاد هماهنگی آن را حذف کردیم، در حالی که از جلد ششم به بعد از عین کتابت کتاب تبعیت کرده‌ایم، خواه به این و خواه به آن صورت (اگرچه مطابق قواعد فارسی «ه» در این‌گونه کلمات حذف می‌شود); باز به همین‌گونه در خصوص حفظ یا حذف‌های غیرملفوظ در الحاق به «ها»ی جمع همچون جامه‌ها / جامها، مانده‌ها /

ماندها، بدره‌ها/ بدرها دقیقاً از متن پیروی کرده‌ایم؛ در مورد ترکیباتی که جزء دومشان «گذار» است نیز در طبع مبنا به دو صورت «ذ» و «ز» ضبط شده‌اند، مثل نیزه‌گذار/ نیزه‌گزار، خنجرگذار/ خنجرگزار و جوشن‌گذار/ جوشن‌گزار، که باز هیچ تغییری در آنها نداده‌ایم. و اما در باب صفات مرکب که در متن به صورتی سخت ناهماهنگ گاه به وصل و گاه به فصل نوشته شده‌اند ابتدا خواستیم همگونی کاملی در آنها ایجاد کنیم و در موارد نسبتاً زیادی آنهایی را که جدا بودند به صورت پیوسته نوشتیم، مثل پاکدین، سنگدل، بیگناه، گنهکار، سالخورد، دستگیر و... لیکن به دلایلی از جمله این که تعداد آنها بی‌نهایت زیاد است و نیز این که به سبب اختلاف نظر و سلیقه اصحاب رأی در مورد این وصل و فصلها در صورت هماهنگ‌شدگی نیز باب ایرادگیری همچنان مفتوح خواهد بود و ایضاً وجود استثنائاتی که در این مورد بر قاعده می‌چربد از انجام این کار در همه موارد خودداری و مطابق متن عمل شد، وانگهی بر ما معلوم نبود که ناهماهنگیهای یادشده ناشی از ضبط نسخه‌هاست یا پسند و صلاحدید هریک از مصححان متعدد با اختلافات روش و سلیقه‌ای که از نحوه کار هر کدام لایح است، و بنابر این دلایل، لزوم یکدست‌سازی در این مورد بسیار دشوار و پردردسر منتفی است. البته ناگفته پیداست که در مواردی که پیوستن به جای جداکردن و برعکس ضروری است حتماً چنین کرده‌ایم. ضمناً کلیه تغییرات رسم الخطی با توجه کامل به وضعیت نسخه‌بدلها صورت گرفته است.

۱۱. فواصل کلمات در چاپ حاضر بسیار سنجیده‌تر و هماهنگ‌تر است. در چاپ مبنا در همه صفحات بلکه سطور فواصلی که بدون دلیل کم یا زیاد شده به حدی است که این تصور را پیش می‌آورد که گروه دست‌اندرکاران این تصحیح خوب و عالمانه از جنبه مذکور غفلت یا تسامح ورزیده‌اند، چه این امر علاوه بر عیب صوری، در بسیاری اوقات موجب التباس و بدخوانی می‌شود. این عیب نیز با دقت‌هایی که تا سرحد امکان در مورد فواصل کرده‌ایم بر روی هم رفع گردیده است.

۱۲. موارد متعددی از خطاها یا وجوه مرجوح متن (علاوه بر آنهایی که شاهنامه‌پژوهان یا ارباب لغت و دستور در این جا و آن جا متذکر شده‌اند) در بخشی از استدراکات این نگارنده در آخر کتاب مطرح شده و وجوه اصح یا ارجح با ذکر دلایل و قرائن به رسم پیشنهاد آمده است.

۱۳. به همین سان اشتباهات یا تردیدهایی که در مورد حواشی وجود داشته (علاوه بر خطاهای مسلم و رفع‌کردنی که اصلاح کرده‌ام)، از قبیل خطا یا تکرار ناصواب یا نقص و زیادتی در نشانه‌های اختصاری و سجاوندهای بکار رفته، مسائلی که در خصوص توضیحات مصححان و همکارانشان به نظر رسیده، و نیز تردیدهایی که در مورد وجود خطاهای چاپی در ضبط نسخه‌بدلها برای اینجانب حاصل شده، همراه با ذکر دلایل و پیشنهادهای اصلاحی در موارد ضروری، و همچنین اغلاط و جاافتادگیها در عبارات عربی منقول از بنداری، همگی در بخش دیگری از استدراکات یادشده ذکر گردیده است.

پیداست ترتیب‌دادن دو بخش یادشده به‌عنوان استدراکات، به‌منظور بهسازی هرچه بیشتر طبع مبنا در عین پرهیز از دخالت و دستکاری در کاری است که از آن دیگران است. طرح ایرادات و تردیدها به صورت حاضر حقّ مسلّم و مشروع هرکسی است که دست‌اندرکار شاهنامه است، در حالی که دست‌بردن در متن و حواشی (جز در مورد اغلاط مسلّم مطبعی) کاری نادرست و مغایر با اصل امانتداری و لاجرم در حکم خلط و ظایف و تخطّی از حدود اختیارات است. همچنین از آن‌جا که بنده بعید می‌داند که در آینده چاپ جدیدتری همراه با تجدیدنظر بوسیله ناشر روسی صورت گیرد طرح ایرادها و پیشنهادهای مذکور در مورد متن و حواشی فرصت مغتنمی برای نوعی بررسی انتقادی طبع مسکو است.

۱۴. چاپ حاضر در عین حفظ همان ۹ جلد چاپ مسکو در ۳ مجلد عرضه می‌شود که اگرچه از مزیت جداسازی همه جلد‌ها برخوردار نیست قابلیت حمل بهتری دارد و جای کمتری را اشغال می‌کند، ضمن این‌که بهای آن نیز برای خریدار ارزانتر تمام می‌شود. البته مزیت صحافی و تجلید بهتر را نیز داراست.

۱۵. سرانجام مرغوبیت کاغذ را هم باید بر دیگر مزایای چاپ حاضر افزود.

موضوع دیگر، که امری جزئی‌تر است، این‌که نسخه‌بدهای بیش از یک مورد در تمامی چاپ حاضر با علامت نقطه‌ویرگول (!) از هم جدا شده‌اند، و حال آن‌که در چاپ مبنا فقط در چهار جلد نخستین بدین نحو عمل شده و از جلد پنجم به بعد علامت مذکور در حد فاصل بین نسخه‌بدهای حاوی دو فقره به بالا به کار نرفته و این خود ناهماهنگی در نحوه ارائه حواشی به‌شمار می‌آید. شاید حذف این علامت در پنج جلد مذکور را از آن‌جا که نشانه‌های اختصاری نسخه‌ها لاتینی است تنها بتوان ناهمگونی، و نه نقص، دانست ولی در چاپ حاضر که نشانه‌ها از حروف فارسی است، فقدان نقطه‌ویرگول از آن روی که حدّ فاصلی میان ضبطها نمی‌گذارد سبب نوعی درهم‌رفتگی کلمات و حروف و نازیبایی صوری بیشتری نسبت به چاپ مبنا (که خود نشانه‌های لاتینی در میان کلمات فارسی نوعی عامل جداسازنده ضبطهاست) می‌شود. برای مثال، در جلد ششم، ص ۳۶، حاشیه آخر در طبع حاضر آمده: «۲۸. ل - کشور و لشکرت؛ خ ۱ - کشورت؛ خ ۲ - نامدار افسرت؛ ع - فأرسل الی قیصر [...] منه ذراعاً؛ ق - افزون دارد: ...» ولی در طبع مبنا «!» وجود ندارد و فقط نشانه‌های اختصاری لاتینی ضبطها را از هم جدا می‌کند. حال تصور کنید که اگر «!» را نمی‌افزودیم چه وضع ناخوب و درهم و برهمی پدید می‌آمد، گو این‌که در چاپ مبنا هم بهتر بود علامت مذکور را در هر ۹ جلد می‌گذاشتند. (همچنین ما در سراسر کتاب در کلیه مواردی که ترجمه کلمات و عبارات روسی در میانه جمله فارسی آمده است برای جداسازی آنها همین علامت را برافزوده‌ایم، در حالی که در طبع مبنا روسی بودن آنها خود حدّ فاصل و عامل جداسازی است). علاوه بر اینها اینجانب تمامی خطاها، نقصها و ناهماهنگیهای موجود در چاپ مبنا از نظر کلیه نشانه‌های سجاوندی را در



چاپ کنونی بر طرف کرده، چنان‌که کار ما از این لحاظ بسیار سنجیده‌تر و دقیق‌تر و با موازین جهانی سجاوندگذاری منطبق‌تر است.

به گمانم خوانندگان عزیز در ضمن استفاده از چاپ حاضر خود شاهد برخی مزایای دیگر در جزئیات امور خواهند بود و در هر حال چنان‌که در ابتدای مقال اشارت رفت داوری نهایی در ردّ یا قبول آن برعهده ایشان است.

اشاره‌هایی بر حسب مقال به دقت و امانت چاپ حاضر در عین همه بهسازیهای یادشده کردیم. به سبب اهمیت موضوع در این جا هم تأکید می‌کنیم: نه تنها کوچکترین تغییر و تصرفی در ضبطهای متن و حواشی و حتی آن دسته از ویژگیهای رسم الخطی که به دلایلی همچون قدمت و ارزشهای پژوهشی مربوطه و نیز رعایت سلیقه و صوابدید مصححان چاپ مسکو (مطابق توضیحات ایشان در مقدمه‌های مختلف مجلدات) و غیره رعایت عین آنها را لازم شمرده‌ایم صورت نگرفته، بلکه کمترین افزایش یا کاهش در چیزهایی مثل مدّ، تشدید، تنوین، همزه، یاء ملیّنه و حرکات و سکون نیز (جز در مورد اغلاط و جابجایی‌های مسلم چاپی) روا دانسته نشده است. همچنین در موارد فراوانی در ضبط نسخه‌بدلها (بویژه در سه جلد آخر) حروف منقوط به پیروی از نحوه ضبط و کتابت نسخه‌های خطی بدون نقطه ثبت شده که اینجانب در تمامی این موارد علی‌رغم دشواری حذف نقطه‌ها از حروف (بویژه حروف کامپیوتری مورد استفاده) دقیقاً و عیناً از طبع مبنا پیروی کرده است. در جاهای دیگری هم که مصححان ابهام بیشتری در قرائت و ثبت نسخه‌بدلها داشته و به قول خودشان عین شکل کتابت را رسم کرده‌اند ما نیز نهایت دقت را در پیروی از آن از نظر فواصل و میزان کشیدگی شکلها و غیره مبذول داشته‌ایم؛ هم از این روست که در حواشی در موارد لزوم کوشیده‌ایم تا فواصل حروف و کلمات را نیز رعایت کنیم مگر در موارد ناسنجیدگی فواصل و یا کوتاهی و بلندی تصادفی و بی دلیل و بدون مقصود خاص. به طور خلاصه، هرگونه احتیاط لازم و دقت مقدر در این‌گونه موارد صورت گرفته است.

نکته بسیار مهم دیگر این‌که چون بیشتر پژوهشهای شاهنامه‌شناختی پس از عرضه طبع مسکو بر مبنای این طبع و با نقل از آن و ارجاع بدان انجام گرفته، کادر صفحات چاپ مذکور و شروع و ختم هر صفحه و عین شماره صفحات و عناوین سر صفحه دقیقاً حفظ شده است تا پژوهندگان با خاطری آسوده از چاپ حاضر استفاده و در صورت لزوم از آن نقل و به آن ارجاع کنند و ارجاعاتی که تاکنون به طبع مبنا شده است نیز با طبع حاضر منطبق باشد و برعکس. البته با توجه به مزایای چاپ حاضر امید بسیار می‌رود که جایگزین چاپ کهنه و پر غلط و نادلپسند مسکو شود و نمونه شایسته‌ای از صنعت چاپ در ایران باشد.

همچنین لازم به یادآوری است که هرگاه در حواشی و مقدمه‌ها عنوان «رداکتور» آمده مراد کسی است که پس از انجام مقابله و تصحیح متن آن را بازبینی و حک و اصلاح می‌کند (چیزی مثل

«ویراستار تصحیح»، در حالی که کلمه «مصحح» همان است که در عرف فارسی رایج است. و نیز هر جا «تنظیم‌کننده» گذارده‌ایم معادل ساستاویتل روسی و مقصود کسی است که دارای اختیاراتی وسیع در تنظیم مطالب متن و حواشی، رسم‌الخط و هماهنگ‌سازی کل کار و اصلاحات لازم در این جهات است (البته در عنوان مقدمه فارسی جلد ششم «مصحح» را معادل ساستاویتل که در متن روسی همان مقدمه آمده گذارده‌اند که به نظر می‌رسد مسامحه باشد، و همچنین آنچه به عنوان خلاصه فارسی مقدمه روسی جلد نهم آمده که ما اصل روسی آن را ترجمه و درج کرده‌ایم — اگرچه فقط عنوان «پیشگفتار» را بر خود دارد ولی باز در عنوان متن روسی آن همان ساستاویتل دیده می‌شود). هم رداکتور و هم تنظیم‌کننده بغیر از مصحح و نیز ناظر است که بر روی هر جلد ذکر شده است.<sup>۱</sup> ضمناً هر دو سمت یادشده برای هموطنان ما چندان شناخته نیست، برخلاف دنیای غرب که سلسله‌مراتب و سمتهای متعددِ مشخصی با حدود وظایف و اختیارات کاملاً معین در اموری از این دست وجود دارد. و اما هر جا که عنوان «ویراستار» آمده مراد این کمترین است که کار اصلاحات و طراحیا و هماهنگ‌سازیهای لازم در همه موارد و آماده‌سازی متن برای چاپ از جهات مختلف، ویرایش و همگون‌سازی ترجمه فقرات روسی اعم از مقدمه‌ها و حواشی و فهارس، تبدیل اختصارات لاتینی به نشانه‌های فارسی، تهیه و تنظیم مؤخره یا استدراکات پایان کتاب، و پس از حروفچینی نیز مقابله تمامی نمونه‌های مطبعی با متن آماده شده برای چاپ و تمامی اصلاحات و بالاخره صدور اجازه چاپ نهایی و لاجرم مسؤولیت کل کار را برعهده داشته و نام او بر روی جلد کتاب نیز ذیل عنوان «به کوشش» آمده است؛ در مواردی هم «س.ح.» به عنوان نشانه اختصاری نام وی ذکر شده، و غرض از ذکر اینها نیز همانا مشخص شدن مسؤولیت اینجانب و عدم خلط و لوث آن در کاری حساس و خطیر است که افراد زیادی تصحیح و سایر امور آن را برعهده داشته‌اند.

در خاتمه بار دیگر از دوست عزیز و فرزانه‌ام کامران فانی که مشوق من در انجام این مهم بوده، و از جناب مهندس بهرام فیاضی مدیریت نشر قطره از جهت همت و سرمایه‌گذاری کلان در چاپ این کتاب، از حروفچین دقیق و پاکیزه‌کار آن آقای محمد نجفی‌زاده، و از آقای صفر صادق‌نژاد از جهت زحماتشان در انتظام و هماهنگی چاپی قسمت‌های مختلف کتاب و توصیه‌های سودمند صمیمانه سپاسگزارم. اگر زحمات بنده ناچیز و سایر دست‌اندرکاران چاپ و نشر ثمره و نتیجه‌ای از جهت بهسازی کار داشته باشد «از بخت شکر دارم و از روزگار هم».

سعید حمیدیان

زمستان ۱۳۷۲ خورشیدی

---

۱. این اطلاعات را مرهون مترجم محترم، جناب آقای دکتر حمید محمدزاده، هستم، با تشکر از ایشان.



## پیشگفتار

منظومه فردوسی، شاهنامه، یکی از عالیتین آثار ادبی جهان است. ارزش آن در خاور زمین از زمان قدیم شناخته شده بود. نسخه‌های خطی بی‌شمار پراکنده شده در تمام کشورها گواه این حقیقت تواند بود. نکته‌شایان توجه اینکه به موازات نسخه‌های خطی نفیس که با مینیاتورهای زیبا و جلدهای گرانبها تزین یافته‌اند، به نسخه‌های خطی به اصطلاح بازاری با خط نه‌چندان بالارزش، کاغذ نامرغوب و جلد ارزان‌قیمت نیز برمی‌خوریم.

این نمایانگر آن است که شاهنامه نه تنها توجه خواننده توانگر، بلکه وسیعترین دایره خوانندگان را به خود جلب کرده است.

شهرت عظیم شاهنامه (که شاید این شهرت مدیون داستانهای حماسی آن است) سبب انتشار بسیاری از عناصر آن در دورترین نقاط بیرون از مرزهای خراسان، جایی که منظومه در آنجا به وجود آمده بود، گردید. مادر زمانهای قرون وسطایی اروپا با نام «رستم‌انوس» (Rustemanus) غول‌پیکر روبرو می‌شویم؛ همچنین در داستان روسی پروسلان زال‌ارویچ نیز برخورد ما با پژواک داستان رستم چندان تردیدپذیر نیست. تلفیق نام رستم (با آنکه در آمیختن آن با ارسلان ترکی آشکار است) با نام پدر رستم، زال زر، و حتی با دشمن رستم، کیکاوس (در داستان روسی کرکاوس)، را مشکل می‌توانیم تصادفی به‌شمار آوریم. مسلماً نمی‌توان تمام داستان روسی را تکرار داستان رستم در زمینه روسی به حساب آورد. چگونگی شکل‌گرفتن این حماسه موضوعی است که در اینجا جای بحث آن نیست؛ من در اینجا آن را از این جهت خاطر نشان کردم که برای انتشار وسیع عناصر شاهنامه دلیلی روشن است.

نخستین کوششهای جهان دانش اروپا برای آشنایی با شاهنامه در پایان سده هیجدهم بوده است.<sup>۱</sup> در آغاز به انتشار بخشهایی از متن و ترجمه آنها بسنده کردند و گفتنی است که برخوردشان با این مسئله تا حدی ساده لوحانه بود. ضمن باور داشتن به صحت هرگونه نسخه خطی و عدم آشنایی کافی با زبان، سعی در تأویل مطالب تحریف شده، سبب پیدایش سطور نامفهوم در ترجمه گردیده است.

درک ضرورت برخورد انتقادی با متن شاهنامه نخستین بار از طرف آموزگاران کالج معروف فورت ویلیام در هندوستان به عمل آمد. آموزگار کالج مذکور م. لامسدن در سال ۱۸۰۸ در صدد برآمد متن انتقادی منظومه را براساس بیست نسخه خطی ترتیب دهد. لامسدن می دانست که دانش وی برای این کار کافی نیست و از این رو توجه دانشمندان محلی را نیز به این مهم جلب کرد. اما لامسدن نتوانست چگونگی متن انتقادی را برای آنها توضیح دهد. و آنها به سادگی با استنساخ یک نسخه که آن هم چندان ارزشی نداشت، مشغول کار شدند.

جلد اول شاهنامه که با زحمات این گروه آماده شده بود، در سال ۱۸۱۱ در کلکته به چاپ رسید.<sup>۲</sup> هزینه کلان چاپ این جلد کمپانی اوست هند را که امور مالی آن را به عهده گرفته بود، شگفت زده کرد و کار با چاپ این جلد خاتمه پذیرفت.

با این وجود از شدت علاقه نسبت به شاهنامه کاسته نشد. در سال ۱۸۱۴ ج. اتکینسون داستان «رستم و سهراب» را با ترجمه موزون که تاکنون بهترین ترجمه منظوم شاهنامه به حساب می آید، به چاپ رساند.<sup>۳</sup> در پی آن در کشورهای اروپایی قطعاتی از منظومه به طبع رسید. لیکن تمام این تلاشها برای آشنا کردن خواننده اروپایی با شاهنامه با یگانه مانع - فقدان یک متن قابل اطمینان - برخورد می کرد.

تدارک چنین متنی نه تنها مستلزم دانش بود، بلکه هزینه هنگفتی را نیز ایجاب می کرد که نهادهای خاورشناسی به قبول آن حاضر نبودند و یا توانایی آن را نداشتند.

---

۱. برای اطلاع بیشتر درباره تاریخ نقد متن و نشر شاهنامه نک. تألیف آ.آ. ژماسکوویچ «تاریخ مختصر بررسی شاهنامه» در مجموعه فردوسی (به زبان روسی). (لنینگراد، ۱۹۳۴)، ص ۱۳-۵۰.

2. «The Shah Namu... by... Aboul Kausim i Firdousee of Toos...». vol. first. (Calcutta, 1811).

3. «Soohrab, a poem freely translated from the original Persian of Firdousee...». (Calcutta, 1814).

سرانجام، نخستین چاپ کامل شاهنامه از طرف صاحب‌نظر ادبیات و زبان فارسی، ترنر ماکان، با پشتیبانی مالی راج آلود تحقق پذیرفت و در سال ۱۸۲۹<sup>۴</sup> در کلکته به ظهور پیوست. این چاپ بر پایه هفده نسخه خطی - رقمی بسیار کلان - قرار گرفته بود. هیچ‌یک از آنها قدیمتر از سده شانزدهم نبود و از این رو همه آنها شامل تحریر بعدی متن و سرشار از تحریفها و دستبردها بودند.

با تمام اینها، دانش زبان و لمس سبک امکان‌پذیرترین را از نسخه‌های خطی به ماکان داده و حتی توانسته بود سه دستبرد بزرگ را از متن جدا کند و از آن وقت دیگر داخل شاهنامه نگردیدند. ما توصیف جداگانه نسخه‌های موجود در نزد ماکان را در دست نداریم؛ در مورد روال بهره‌گیری از آنها نیز ناشر سکوت اختیار کرده، لیکن اکنون در جریان کار بر روی متن شاهنامه آشکار می‌شود که حداقل یک نسخه خطی که قرابتی با متن قدیمی خوبی داشته در دست ماکان بوده است. متن ماکان به‌ویژه در شرق انتشار وسیع داشته است و چندین بار در هند و ایران به صورت افست طبع گردیده است.

در دهه سوم از سده نوزدهم، هنگامی که فرانسه کوشش داشت موقعیت خود را در ایران مستحکم کند، به‌منظور نمایان کردن «دوستی فرانسه و ایران» به چاپ نفیس شاهنامه - با متن نمونه و ترجمه فرانسه مبادرت ورزیدند. این امر بر عهده ایرانشناس جوان ژول موهل واگذار گردید و در سال ۱۸۲۶ این کار شروع شد. موهل تنها از نسخ خطی موجود در اروپا بهره‌گیری کرد و شمار آنها از سی بیشتر بود. کار بر روی این همه نسخه با به‌دست‌دادن نسخه‌بدل‌های بی‌شمار، بسیار دشوار بود و شگفت‌آور نیست که تمام زندگی دانشمند در این راه به‌پایان رسید. موهل در سال ۱۸۷۶ درگذشت و تنها به نشر شش جلد از کار سترگ خود توفیق یافت و جلد پایانی یعنی جلد هفتم آن از طرف شاگرد وی باریه دومینار در سال ۱۸۷۸<sup>۵</sup> به چاپ رسید.

4. «The Shah Nameh: An Heroic Poem...». by Abool Kasim Firdousee. Carefully Collated... by Turner Macan... vol I-IV. (Calcutta, 1829).

5. «Le Livre des Rois par Abou'l-Kasim Firdousi». publié et commenté. par Jules Mohl. Paris, t. 1, 1838; II, 1842; III, 1846; IV, 1855; V, 1866; VI, 1868; VII, 1878.

موهل با وجود آن همه کار و کوشش طاقت فرسا و طولانی نتوانست مناسبات متقابل نسخه‌هایی را که در اختیارش بود دریابد؛ به دیگر سخن، با توفیق در شرط اصلی به آماده کردن متن معمولی انتقادی دست یابد. همچنین نتوانست اسناد خود را جمع‌بندی و رده‌بندی تخمینی بکند که این هم با وجود ناهمگونی بیش از حد نسخه‌ها شگفت‌آور نیست. از این رو به انتخاب یک متن نسبتاً قابل اطمینان توفیق نیافت و در نتیجه امکان پیدا کردن معیاری در جریان ضبط‌های گوناگون از میان برخاست.

موهل، چنانکه در پیشگفتار اظهار می‌دارد، در تهیه متن از موقعیت، اسلوب، مفهوم، هماهنگی نسخه‌ها در مواقع گوناگون و قدمت آنها پیروی کرده است. یک نسخه سده شانزده هند که با خط بسیار زیبا جلب نظر می‌کرد، به ویژه مورد اطمینان وی قرار گرفته بود. لیکن، چنانکه در اغلب موارد اتفاق می‌افتد، نسخه‌های دارای خط بسیار زیبا متن کاملاً مخدوش و تحریف شده‌ای را به دست می‌دهند. از این جهت، علی‌رغم زحمات طاقت فرسا، با آنکه چاپ موهل بخشی از کمبودهای ماکان را اصلاح کرد، متن وی در اغلب موارد، در مقام مقایسه چندان رضایت‌بخش نیست. موهل شمار زیادی از دستبردهای دیرین را نگاه داشت، ضمناً ملتفت نشد که در متن وی در جاهایی قسمتهای خالی وجود دارد که باعث گسستگی مطلب می‌شود. هنگام تصحیح اشعار، او به وزن و قافیه آنها بهایی نداد، در متن بیت‌های بسیار تحریف شده ناسخان را جاداد و در ترجمه سعی کرد با مهارت زیاد آنها را تأویل نماید، و بجز مجموعه‌ای از کلمات نامتجانس چیز دیگری به دست نیامد.

نارساییهای چاپ موهل کوشش جدی سوم برای آماده کردن متن انتقادی شاهنامه، یعنی همانا اقدام ای. فوللرس<sup>۶</sup>، را سبب شد. اندیشه وی چنین بود: جلب اسناد تازه لزومی ندارد، و براساس متون ماکان و موهل متن انتقادی فراهم آید؛ فوللرس ملاحظات انتقادی ف. روکرت<sup>۷</sup>، همچنین شاعر ایرانی محرم را که پس از

6. «Firdusii Liber Regum qui inscribitur Shahname...». Lugduni Batavorum. (t. I, 1877; t. II, 1879).

7. Fr. Rückert, *Bemerkungen zu Mohl's Ausgabe der Firdusi* - ZDMG. Bd VIII. Heft II. (Leipzig, 1854), Ss. 239-329; Bd X (1856), Ss. 127-282.

انتشار تألیف موهل به چاپ رسیده بودند مورد توجه قرار داد.<sup>۸</sup> فوللرس تنها به چاپ دو جلد (۱۸۷۷-۱۸۷۹) توفیق یافت، جلد سوم از طرف لاندائوثر<sup>۹</sup> (۱۸۸۴) و جلد آخر یعنی چهارم از طرف یکی از بزرگترین خبرگان شاهنامه، خاورشناس روس ف. آ. روزنبرگ (قریب ۱۹۳۰)، آماده گردید. هنگام پایان کار، چاپ فوللرس جزو کتب کمیاب گردیده بود و کار ف. آ. روزنبرگ به چاپ نرسید.

اندیشه فوللرس در مورد تدوین متن انتقادی از روی دو متن انتقادی اقدام چندان موفقیت آمیزی به نظر نمی رسد. در مواردی او به تصحیح چیزهایی توفیق یافت، لیکن به طور کلی به موهل اتکا داشت و اغلب تحریر بدون تردید را به زیر نویس نقل کرد و تحریفهای بعدی را داخل متن نمود.

این چاپ سالهای متمادی یگانه وسیله برای مطالعه منظومه بود، در دانشکده های خاورشناسی از آن استفاده می شد و بر پایه آن نخستین واژه نامه شاهنامه ترتیب یافته است.

هنگام جشن هزاره فردوسی در ایران (۱۹۳۴) از شاهنامه دو چاپ منتشر گردید. یکی از طرف انتشارات «خاور» به عمل آمد که تقریباً متن مختصر تصحیح شده چاپ کلکته است؛ دیگری ده جلدی انتشارات «بروخیم»<sup>۱۰</sup> - در شش جلد نخست سه جلد فوللرس - لاندائوثر پایه قرار گرفته و سه جلد آخر از طرف استاد سعید نفیسی ترتیب یافته است.

از پیشگفتار جلد نخست چاپ «بروخیم» پیداست ترتیب دهندگان شش جلد نخست، مجتبی مینوی و عباس اقبال، به تصحیح سهو قلم و اشتباهات صریح که به نظر فوللرس و لاندائوثر نرسیده بود اکتفا ورزیده اند. در پیشگفتار جلد هفتم سعید

---

۸ در چاپ لیتوگرافی تهران سال ۱۲۶۷ هجری قمری (۱۸۵۰ میلادی). ملاحظات روکرت و محرم در ملحقات جلد اول چاپ ای. فوللرس، ص ۲۷۷-۲۷۸ آمده.

۹. «Firdusii Liber Regum qui inscribitur Shahname». opus morte editoris interruptum ad finem perduxit S. Landauer. (t. III, 1884).

۱۰. شاهنامه فردوسی، از روی چاپ وولرس پس از مقابله با نسخ خطی دیگر و ترجمه حواشی لاتینی آن بفارسی... جلد اول... کتابخانه و مطبعه بروخیم، طهران، ۱۳۱۳.



نفیسی اطلاع می‌دهد که ترتیب جلد‌های بعدی به وی محول شده بود و این کار در شش ماه انجام پذیرفت و از متد ای. فوللرس به‌طور دقیق پیروی گردید. در مقایسه چاپ‌های ت. ماکان و ژ. موهل، سعید نفیسی به متن اخیر ارزش بیشتری داده است. از این رو سعید نفیسی بدون ارتباط با ف. آ. روزنبرگ، که آشکار است اطلاعی از کار وی نداشته، امری را که از طرف فوللرس شروع شده بود، دوباره تا پایان ادامه داد.<sup>۱۱</sup> کمبود عمده تمام چاپ‌های شاهنامه ناشی از این بوده که هیچ‌یک از پژوهندگان از قدیمی‌ترین و مرغوبترین نسخه‌ها که بخشی از آنها پس از انتشار کار ای. فوللرس مشخص گردیده، استفاده نکرده‌اند. تا آنجا که دانسته شده، قدیمی‌ترین نسخه‌های مورد استفاده ناشران، متعلق به سده پانزدهم است. تنها در سه چاپ منتخب شاهنامه که در سالهای ۱۹۳۸-۱۹۴۰ در استالین‌آباد صورت گرفته، برای نخستین بار یکی از قدیمی‌ترین نسخه‌های موجود در کتابخانه عمومی لنینگراد که تاریخ استنساخش سال ۱۲۱۳۳۳ است، مورد استفاده قرار گرفته است.

از این قرار با تمام توجه دانش جهانی به این تألیف عالی، چاپ دقیق علمی - انتقادی متن شاهنامه تا این زمان تحقق پذیرفته بود و این فقدان انگیزه‌ای برای انستیتوی خاورشناسی آکادمی علوم اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی در راه

---

۱۱. پس از فوت سردبیر این چاپ، ی. ا. برتلس، کتابخانه‌های مسکو جلد اول آخرین چاپ شاهنامه را که در ایران به طبع رسیده گرفتند. (شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی، جلد نخست، از آغاز تا داستان سیاوش، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، ۱۳۳۵ خورشیدی). متن شناس مشهور ایران دبیرسیاقی در پیشگفتار این جلد اطلاع می‌دهد که وی اساساً از چاپ ت. ماکان که بهترین طبع محسوب می‌دارد پیروی کرده و بر پایه چاپ‌ها و نسخه‌های خطی دیگر تصحیحاتی به عمل آورده. دبیرسیاقی نتوانست نسخه‌بدل‌ها را ارائه دهد، زیرا تمام شاهنامه می‌بایست در پنج جلد جای گیرد. چاپ دبیرسیاقی، که کاملاً ذوقی است، به نظر می‌رسد برای استفاده دایره وسیع خواننده منظور شده است. در پایان پیشگفتار، دبیرسیاقی اظهار امیدواری می‌کند که در آینده متن انتقادی شاهنامه را براساس قدیمی‌ترین نسخه‌ها ببیند.

(ملاحظات کمیسیون نشر شاهنامه)

12. Abulqosim Firdavsi *Šohnoma. Dostonhoji muntaxab* (Stalinobod-Leningrad, 1938); idem *Šohnoma. Dostoni Rustam va Sührob*. (Stalinobod-Leningrad, 1940). idem, *Šohnoma. Dostoni Bahromi Čubina*. (Stalinobod-Leningrad, 1940).

اقدام به این مهم گردید.

در جریان آماده کردن متن ما برخلاف اسلاف خودمان از راه دیگری برای حل این مسئله وارد شدیم. بهره‌گیری از چاپهای موجود را مناسب تشخیص ندادیم. تعیین تاریخ دقیق و ثبت قطعی سند نسخه خطی، یکی از نخستین شرطهای کار متن‌شناسی است. لیکن این چاپها بر اسناد نامشخص، مغشوش و تاریخ تثبیت نشده متکی هستند. جلب تعداد بی‌شمار نسخه‌های خطی متعلق به زمانهای بعدی که در کتابخانه‌های مختلف دنیا وجود دارند نیز بی‌فایده بود، زیرا این تنها بر شمار دستبردها و تحریفها می‌افزود و مانع نزدیک شدن به متن اصلی می‌شد. از این رو پایه چاپ ما تنها آن نسخه‌ها قرار گرفته است که قدیمی‌ترین و معروفترین تحریرها را به دست می‌دهند.

\*\*\*

احتمالاً حتی زمانی که فردوسی شاهنامه را تألیف کرده بود، با ویژگی اسلوب و زبان شعری سرشار از لغات کهن، از تألیفات دیگران متمایز بوده است. با گذشت زمان بخشی از واژه‌های فردوسی بازم منسوخ گردید. نشانگر این ادعا به‌ظهور پیوستن واژه‌نامه‌ای است که کاتب شاهنامه سال ۱۳۱۴۳۸ برای لغات نامفهوم گرد آورده و در پایان منظومه قرار داده است. موضوعهای بسیاری از داستانهای شاهنامه مدت‌ها پیش از فردوسی شهرت وسیعی داشته است. تألیف فردوسی معروفیت نامحدودی پیدا کرده بود و به دفعات بی‌شمار رونویسی می‌گردید. در نتیجه، متن شاهنامه در معرض تغییر و تحریف جدی در همان سده‌های نخستین پس از مرگ مؤلف قرار گرفت.

تغییر شکل متن در چند جهت صورت پذیرفته. کاتبان «ویراستار» گاهی به علت ناتوانی از درک متن کوشش کرده‌اند واژه‌های شاهنامه را به کلمات تازه‌تر، و شکل قدیمی زبان و دستور را به شکل معاصر تغییر دهند و بیتهایی را که برای خودشان نامفهوم است با بیتهای دیگر که در اغلب موارد هیچ‌گونه رابطه‌ای با روح اصل

---

13. Ch. Rieu. *Catalogue of the Persian manuscripts in the British Museum...* vol. II. (London, 1881), p. 534 ff.

منظومه نداشته‌اند، عوض کنند. افزون بر این، آنها بیت‌های جداگانه‌ای برای توضیح نام‌های محلها و نقاط جغرافیایی که به زعم خودشان نامفهوم بوده‌اند، داخل متن کرده‌اند. ضمناً برای «خوش آیند» سفارش دهندگان بیتها و بخشهای کاملی از طرف کاتبان به‌طور بیرحمانه در متن جا گرفته است. «ویراستاران» هنگامی که با سوزدهای معروف در شاهنامه روبرو می‌شدند و آنها را مطابق معمول و یا منابع شناخته‌شده نمی‌دیدند، روایت فردوسی را نادرست و یا به عللی نامناسب تشخیص داده، مسیر داستان را تغییر داده، بخشها و رویدادهای تازه را بر آن می‌افزودند.<sup>۱۴</sup> از این‌رو چنانکه پژوهندگان نشان داده‌اند<sup>۱۵</sup> در متن بعضی از نسخه‌های خطی شاهنامه فردوسی حتی آثار کامل منظوم سخن‌سرایان دیگر جا گرفته است.

متن شاهنامه احتمالاً در چهار سده اول پس از مرگ فردوسی دوچار تغییر شکل شدیدی گردیده است. تصور می‌شود که همانا از این جهت در سال ۱۴۲۵ در دربار بایسنغر تیموری به تدوین متن «انتقادی» شاهنامه مبادرت ورزیدند. تئودور نولدکه با تردید زیاد با کار «متن‌شناسان» درباری بایسنغر برخورد می‌کند.<sup>۱۶</sup> به عقیده وی فعالیت آنها عمدتاً منحصر به آماده کردن نسخه نفیس، مزین با مینیاتورها و نوشتن مقدمه بوده است. قضاوت در مورد «متن بایسنغری» از حوصله بحث ما خارج است، زیرا نسخه‌ای را که به بایسنغر تقدیم شده است در دست نداریم.<sup>۱۷</sup> آنچه به تحقیق

---

۱۴. در این مورد ویژگی رفتار کاتبان یادآور اعمال قصه‌گویان است که در روایت داستانهای حماسی تنها به حفظ مغز مطلب توجه دارند و رویدادهای گوناگون را به سلیقه خود تغییر می‌دهند و معمولاً در این کار ذوق شنوندگان را در نظر می‌گیرند.

15. T. Nöldeke. *Das iranische Nationalepos*. - «Grundriss der Iranischen Philologie...» hrsg. von W. Geiger und E. Kuhn. Bd II. (Strassburg, 1904), S. 196.

16. T. Nöldeke. *Das iranische Nationalepos*. S. 205.

۱۷. سعید نفیسی در مقاله «چند سخن درباره فردوسی» («پیام نو»، دوره چهارم، ۵، ص ۳) اطلاع می‌دهد که در کتابخانه کاخ گلستان نسخه تقدیم شده به بایسنغر موجود است. متأسفانه ما دسترسی به این نسخه نداشتیم.

[از کمیسیون نشر شاهنامه. - در حال حاضر کمیسیون میکروفیلم این نسخه را تهیه کرده است. متأسفانه

←

معلوم است این است که از قرن پانزدهم میلادی شمار بیشتری از نسخه‌های شاهنامه دارای مقدمه به اصطلاح «بایسنغری» است.

همانا این متن «بایسنغری» شاهنامه و یا دقیقتر، نسخه‌های مورخ سده پانزده و سده‌های آتی، برای چاپهای حاضر پایه قرار گرفته است.

برای محققان از مدت‌ها پیش معلوم بوده است که علاوه بر مقدمه «بایسنغری» مقدمه دیگری در دو صورت قبل از بایسنغر نیز وجود دارد. چند وقت پیش متن این مقدمه را میرزا محمدخان قزوینی مورد تحقیق قرار داده<sup>۱۸</sup> و به این نتیجه رسیده است که تمام نسخه‌های خطی معلوم شاهنامه را می‌توان در سه گروه جمع‌بندی کرد:

۱. نسخه‌های دارای مقدمه مشهور کوتاه که با جمله «سپاس و آفرین خدایرا که...» شروع می‌شوند و بسیار کمیاب‌اند و تا سده پانزدهم میلادی کتابت شده‌اند و یا نسخه‌های نسبتاً تازه‌تر که از روی نسخه‌های قدیمتر از سده پانزدهم نوشته شده‌اند. اکنون این مقدمه به عنوان مقدمه «قدیم» و یا «ماقبل بایسنغری» نامیده می‌شود.

→

مقدمه «بایسنغری» در میکروفیلم نیست. خاتمه نسخه از این قرار است (با اختصار دعا و ثنا به صاحب عنوان):

قد وقع الفراغ من تحریر هذا الكتاب الشریف... باشارة الخان... غیاث السلطنة والدین والدین بایسنغر بهادر سلطان... علی ید... جعفر البایسنغری... فی الخامس من جمادی الاولی سنة ثلاث و ثلثین و ثمانمائه (۳۰ ژانویه ۱۴۳۰ میلادی).

چنانکه معلوم است مقدمه «بایسنغری» در چاپ ت. ماکان تاریخ ۱۴۲۵/۸۲۹-۲۶ را دارد. فعلاً امکان مطابقت تاریخ خاتمه با تاریخ متن اصلی مقدمه را نداریم، و تنها می‌توانیم احتمال دهیم که در خاتمه فقط روز اختتام کتابت قید شده و تصحیح آن در سال ۸۲۹ هجری قمری شروع شده است. در جریان مقایسه فصلهای نخست «نسخه بایسنغری» با چاپ حاضر یک رشته سه‌قلم به نظر رسید؛ برای مثال، در بیت ۱۰ به جای سخته در نسخه خطی: سخت، در بیت ۱۲ به جای خستو: خشنو آمده؛ نتایج پژوهشهای وسیعتر در آینده انتشار خواهد یافت و آن وقت امکان قضاوت این که آیات، نولدکه، که در اظهار نظر تمسخرآمیزش درباره نسخه‌ای که در دست نداشته آن را «نسخه معتبر و خوشخط و بسیار غلط» نامیده است، حق داشته است یا نه. [

۱۸. میرزا محمدخان قزوینی. «مقدمه قدیم شاهنامه». - هزاره فردوسی. (تهران، ۱۹۴۴)، ص ۱۲۳-۱۴۹.

۲. نسخه‌هایی با مقدمه مبسوط‌تر که معمولاً با این بیت شروع می‌شود:

افتتاح سخن آن به که کند اهل کمال      بشنای ملک‌العرش خدای متعال<sup>۱۹</sup>  
این مقدمه در سال ۱۴۲۵/۸۲۹-۲۶، زمانی که به امر بایسنفر تیموری ویرایش شاهنامه انجام پذیرفت، ترتیب یافته است. این مقدمه را اکنون معمولاً «بایسنفری» می‌نامند؛ کاملاً ظاهر است که آن را تنها در نسخه‌های خطی نسبتاً تازه (که معمولاً در نیمه دوم سده پانزدهم و دیرتر نوشته شده‌اند) می‌توان پیدا کرد. این مقدمه تقریباً به طور کامل در چاپ ت. ماکان نقل شده است.

۳. نسخه‌های دارای مقدمه نسبتاً تازه‌تر در مقایسه با «قدیم» ولی قدیمتر از «بایسنفری» که معمولاً «میانه» نامیده می‌شود.

اکنون نسخه‌های شاهنامه سالهای ۱۲۷۶/۷۷ و ۱۳۳۳ و نسخه‌های حاوی مقدمه «ماقبل بایسنفری» را در دست داریم. ترتیب‌دهندگان متن حاضر، چنانکه در بالا گفته شد، تصمیم گرفتند نسخه‌های چاپی را که شامل متن مختلط سده پانزدهم و سده‌های بعد از آن می‌باشد، به کار نگیرند، چاپ تازه را بر پایه قدیمی‌ترین نسخه‌ها قرار دهند و بدین ترتیب به کهن‌ترین متن تصحیح شده دست یابند.

اگر تصحیح «بایسنفری» را نتیجه اختلافات شدید نسخه‌های آن زمان به‌شمار می‌آوردیم، امکان داشت از ابتدا این تصور را داشته باشیم که تلاش برای بهره‌گیری از نسخه‌های «ماقبل بایسنفری» به عدم توفیق خواهد انجامید. لیکن تجربه کار بر روی جلد اول این چاپ تلویحاً صحت برخوردار تر دید آمیزت. نولدکه را نسبت به «تصحیح بایسنفری» نشان داد و عملاً به ثبوت رساند که بهره‌گیری از قدیمی‌ترین نسخه‌ها نه تنها ممکن است بلکه، به استثنای موارد جداگانه، نتایج خوبی ارائه می‌دهد. اختلاف نسخه‌های مورد استفاده درباره ترکیب بیتها چندان نیست که ترتیب متن انتقادی را ناممکن سازد. ارزش اساسی نسخه‌های مورد استفاده آن است که بدون شک در مجموع به اصل منظومه نزدیک‌ترند تا هر متن چاپی که بر پایه نسخه‌های بعدی قرار گرفته و در آن در بسیاری موارد واژه‌های کهن و موثق به تحریف گراییده

---

۱۹. جالب است متذکر گردیم که این، نخستین بیت دیوان کمال خجندی است (سده چهاردهم). (حاشیه از کمیسیون نشر شاهنامه).

و از چاپ به چاپ نقل شده است.

\*\*\*

بر اساس دلایلی که در بالا گفته شد، برای آماده کردن این متن نسخه‌های زیر انتخاب گردید:

۱. نسخه شاهنامه - قدیمی ترین نسخه شناخته شده تا کنون، متعلق به موزه بریتانیا (Add. 21, 103) و مربوط به سال ۱۲۷۶/۶۷۵-۷۷ (در آینده با علامت "π" (=ل=لندن) نشان داده خواهد شد).<sup>۲۰</sup> [در چاپ حاضر به «م» (علامت اختصاری «میوزیم» یا «موزه») بدل شده است. س.ح.]

۲. نسخه کتابخانه عمومی لنینگراد (فهرست دُرِن، ش ۳۱۶-۳۱۷)<sup>۲۱</sup>، مورخ سال ۱۳۳۳/۷۳۳ (با علامت "I"<sup>۲۲</sup> نشان داده شده است). [در چاپ حاضر «ل» (مخفف لنینگراد). س.ح.]

از نسخه‌های دارای مقدمه «قدیم» دو نسخه اختیار گردیده است.

۳. نسخه انستیتوی خاورشناسی آکادمی علوم شوروی (C 1654)، مورخ سال ۱۴۴۵/۸۴۹ (با علامت "IV" نشان داده شده است). [در چاپ حاضر «خ ا» (نشانه خاورشناسی ا). س.ح.]

۴. نسخه دیگر همان مجموعه (C 822)، بدون تاریخ است، لیکن علامات متن شناسی نشانگر تعلق آن به سده پانزدهم است<sup>۲۵</sup> (با علامت "VI" نشان داده شده

---

۲۰. در مورد تصویر این نسخه نک.:

Ch. Rieu, *Catalogue of the Persian manuscripts in the British Museum*. vol. II. (London, 1881), p.533 ff.

21. B. Dorn. *Catalogue des manuscrits et xylographes orientaux de la Bibliothèque Imp. Publique de St.- Pétersbourg*. (St.- Pétersbourg, 1852).

۲۲. برای اطلاع بیشتر از تصویر آن، علاوه بر فهرست دُرِن نک. ل. ت. گوزلیان و م. م. دیاکونوف، نسخه‌های خطی شاهنامه در مخازن لنینگراد. (لنینگراد، ۱۹۳۴)، ص ۱-۵.

۲۳. نسخه‌های I، IV و VI بر طبق شماره گذاری در تألیف ل. ت. گوزلیان و م. م. دیاکونوف با ارقام رومی نشان داده شده. [همه نشانه‌ها به علائم فارسی بدل شده است. س.ح.]

۲۴. همانجا، ص ۱۴-۱۸. ۲۵. همانجا، ص ۲۲-۲۶.

است). [در چاپ حاضر «خ ۲» (نشانه خاورشناسی ۲). س.ح.]

۵. سرانجام، به مثابه یک ابزار مهم از ترجمه عربی شاهنامه، که توسط الفتح بن علی البنداری الاصفهانی در سالهای ۱۲۱۸-۲۱۲۲۷ صورت گرفته، استفاده شده است. چنانکه از تاریخ پایان این ترجمه مشاهده می شود، این نسخه پنج تا ده سال از قدیمترین نسخه مورد استفاده ما مسن تر است و معلوم است که براساس نسخه (و یا نسخه‌های) سده دوازدهم کتابت شده است. [در متن B معادل «ب» (= بنداری) آمده، که در چاپ حاضر «ع» (مخفف عربی) جایگزین آن شده است. س.ح.]

اکنون بیاییم بر سر معرفی ویژگیهای نسخه‌هایی که مورد استفاده ماقرار گرفته‌اند. ۱. نسخه A [=م-س.ح.] از لحاظ تاریخ کتابت از تمام نسخه‌های خطی معلوم شاهنامه قدیمتر است. این نسخه در سال ۱۲۷۶/۷۷ یعنی تخمیناً ۲۵۰ سال پس از وفات فردوسی کتابت شده است. متن نسخه A بدون تردید تا حدی در معرض تحریف قرار گرفته است. همچنین شامل چندین دستبرد نیز هست. با وجود اینها چنانکه در اثنای کار به ظهور پیوست، نسخه A بهترین نسخه از تمام نسخه‌های خطی شناخته شده شاهنامه فردوسی است.<sup>۲۶</sup> زبان این نسخه قدیمی تر است. به ویژگیهای فراوان متن، قرائتهای جداگانه، بیتهای تکمیلی و غیره تنها در نسخه A و ترجمه بنداری برمی خوریم که اگر حاکی از اصالت آنها هم نباشد، در هر صورت کتابت آن در سده سیزدهم میلادی را مسلم می سازد.

از خصوصیات نسخه A باید این نیز گفته شود که در آن متن منظومه به فصلها تقسیم نشده است، تنها در ابتدای داستانها و آغاز هر پادشاهی عناوینی جداگانه

---

۲۶. متن در قاهره از طرف دکتر عبدالوهاب عزام (۱۹۳۱/۱۳۵۰-۳۲) به چاپ رسیده: (الشاهنامه نظمها بالفارسیة ابوالقاسم الفردوسی و ترجمها نثراً الفتح بن علی البنداری و... صححها... الدكتور عبدالوهاب عزام... قاهرة... ۱۳۵۰).

۲۷. باید خاطر نشان کرد که توصیف حاضر از نسخه‌های خطی تنها به بخش مورد مطالعه ما مربوط می شود. یک نسخه در نفس خود در بخشهای مختلف ارزش یکسان ندارد. با در نظر گرفتن این امر، امکان توجیه اختلاف عقیده مادر مورد ملاحظات شکاکانه ت. نولدکه («Das iranische Nationalepos»، ص ۱۹۷-۱۹۸) درباره بخشهایی که از نسخه L در اختیار داشته است، وجود دارد.

وجود دارد. در توصیف متن نسخه I، باز هم درباره مسئله تقسیم متن به فصلها صحبت خواهیم داشت.

نسخه A با صورت قدیمی مقدمه «ماقبل بایسنغری» شروع می شود. همان طور که از طرف ج. ریو اظهار گردیده، مقدمه و ورقهای پایان این نسخه با خط دیگری در زمانی دیرتر نوشته شده. این امر نیز امکان زیر سؤال قرار گرفتن تاریخ تحریر نسخه را پیش می آورد، زیرا تاریخ تحریر در صفحه آخر قرار دارد. مقایسه دقیق صفحات اول نسخه B (پادشاهی های نخستین) با ترجمه بنداری نشان داد که تاریخ تحریر این صفحات، با آنکه به قبل از سده هفدهم و به کاتبی کم سواد و بی دقت مربوط نمی شود، از روی متنی همزمان با نسخه کتابت گردیده است. از قرار معلوم ورقهای نخستین و پایانی از کثرت استعمال ساییده و فرسوده شده و از متن نیز جاهایی کاملاً ساییده شده، لیکن کاتب در جریان بازسازی در مورد آنها از نسخه دیگری استفاده نکرده است. این فرضیه از کلام خود کاتب به ثبوت می رسد که در صفحه آخر بر روی تاریخ نوشته است: کذا فی منسوخ عنه.

با وجود این، وضع خراب ورقهای نخستین این نسخه بهره برداری از آن را در این بخش بسیار دشوار کرده است. افزون بر این، ترجمه بنداری نیز «سراغاز» فردوسی<sup>۲۸</sup> را ندارد، از این رو آماده کردن متن کاملاً رضایت بخش این قسمت فعلاً امکان پذیر نیست.

۲. متن نسخه I [=ل.س.ح.]، که در سال ۱۳۳۳ میلادی کتابت شده است، در آن رد پای آشکار تصحیح کننده نامعلومی دیده می شود و با متن نسخه B بسیار فرق دارد. مشکل بتوان گفت که این تصحیح در فاصله زمانی ۶۰ سال که این دو نسخه را از هم جدا می کند، به عمل آمده باشد. به احتمال قوی تصحیح نسخه A و نسخه I بیشتر به زمان نزدیکتری مربوط می شود تا اواخر سده سیزدهم و اوایل سده چهاردهم. اگر فعلاً مسئله حل نشده تاریخ تصحیح را به کنار بگذاریم، باید بگوییم که نسخه I نسبت به نسخه B بیشتر در معرض مدرنیزه شدن قرار گرفته است. همچنین نسخه I بدون

---

۲۸. ترجمه «سراغاز» که در چاپ عزام جای گرفته، از طرف ناشر به عمل آمده است (نک. ج یکم، ص ۳، توضیح ۱).



تردید بیشتر شامل دستبرد است تا نسخه A

تقسیم منظومه به فصلها با عنوانها، که با عنوانهای چاپهای حاضر فرق چندانی ندارند، برای نخستین بار در نسخه I دیده می‌شود. این تقسیم‌بندی، کار تصحیح‌کننده‌ای بوده که اسمش برای همیشه مجهول می‌ماند، و شاید به منظور سبک کردن زحمت سنگین مطالعه شاهنامه به عمل آمده باشد. از لحاظ یک ویژگی جالب این هم ناگفته نماند که متن نسخه I اغلب با متن چاپ ای. فوللرس هماهنگی نزدیک دارد.

۳. نسخه IV [=خ ۱ - س.ح.] مورخ ۱۴۴۵ میلادی است و شامل مقدمه «ماقبل بایسنغری» است و از این لحاظ از نسخه‌های قدیمتر از سده پانزدهم میلادی است. مقایسه نسخه IV با نسخه I نشانگر نزدیکی بسیار متن این دو نسخه است. این نزدیکی در ترتیب متن کمک بسیاری نمود، زیرا نسخه I در اغلب موارد مخدوش است و مصراع و بیت‌های جداگانه‌ای از آن ساییدگی و پدیدگی دارند و در بعضی جاها ستونهای کاملی که با خط دیگری نوشته شده به ورقها چسبانده شده است.

روی هم رفته متن نسخه IV از متن نسخه I از لحاظ مدرنیزه شدن بیشتر و دستبردهای کوچک، که در نسخه I به چشم نمی‌خورد، متمایز است. در بعضی مواقع نسخه IV تطابق دقیقی با نسخه A به دست می‌دهد. تمام متن نسخه IV از طرف کاتبی باسواد و با خط خوانا نوشته شده است.

۴. نسخه VI [=خ ۲ - س.ح.] فاقد تاریخ دقیق کتابت است. از روی کاغذ، خط و اسلوب مینیاتور به اواسط سده پانزدهم میلادی مربوط می‌شود. این نسخه نیز مقدمه «ماقبل بایسنغری» را دارد و از این جهت باید متن آن را قدیمی‌تر از زمان کتابت آن محسوب بداریم.

متن آن بیشتر به متن نسخه A نزدیک است. همان‌طور که نسخه‌های I و IV معمولاً تطابق دارند، نسخه‌های A و VI نیز مطابق همدیگرند. تفاوت متن نسخه VI با نسخه A در این است که متن آن به فصلها تقسیم شده و در بعضی جاها رد پای تصحیح‌کننده دیده می‌شود. چنانکه در «سرآغاز» فردوسی و در بخشهای جداگانه ترتیب بیتها (مثلاً در «ستایش خرد») کاملاً تغییر یافته است. متن نسخه VI سرشار از سهوقلم است. با

وجود این، بهره‌گیری از آن در اثنای مقایسه با متن A نتایج خوبی داشته است. نسخه VI شامل قرائت قدیم است که تنها مخصوص این نسخه و نسخه A می‌باشد و در این نسخه دستبردهای جداگانه وجود ندارد.

5. از ترجمه عربی بنداری [=ع-س.ح.] در ترتیب متن انتقادی شاهنامه برای اولین بار بهره‌گیری می‌شود. ترجمه بنداری ارزش کاملاً استثنائی دارد، زیرا این یگانه سند بازمانده است که تصوّر درباره صورت متنی از شاهنامه فردوسی را که دیرتر از اواخر سده دوازدهم نیست به ما می‌دهد. نسخه و یا نسخه‌هایی که بنداری در ترجمه منظومه در دست داشته، شاید از این نیز قدیمتر بوده است. ضمناً هنگام استفاده از ترجمه بنداری در جریان ترتیب متن مشکلاتی نیز ایجاد می‌گردد. اولاً از وضع متن مورد استفاده مترجم اطلاعی نداریم. شاید در آن جاهای خالی و دستبردهایی وجود داشته است. ثانیاً مترجم تا چه اندازه و چگونه به دلخواه خود به اختصار و افزایش و تعویض متن راه داده است. ثالثاً با وجود چاپ عالی انتقادی عبدالوهاب عزّام، ما با اطمینان تمام نمی‌توانیم درباره کامل بودن خود ترجمه قضاوت کنیم.

تمام این ملاحظات ما را مجبور می‌کند که در جریان ترتیب متن انتقادی از ترجمه بنداری با احتیاط بهره‌گیری نماییم. ترجمه بنداری یکدست نیست. چنین به نظر می‌رسد که بنداری شاهنامه را به مثابه تاریخ پادشاهان ایران گرفته و در ترجمه بسیاری از مطالب را که به نظر وی ربطی به موضوع اصلی نداشته، کنار گذاشته است. ترجمه رویدادهای جداگانه به متن منظومه بسیار نزدیک است، لیکن بنداری اغلب به جای ترجمه به روایت پرداخته؛ ترجمه دقیق تنها در جاهایی است که به زعم وی حائز اهمیت خاصی بوده‌اند. گفتنی است که در بعضی جاها ترجمه بنداری این تصور را ایجاد می‌کند که گویا وی ترجمه‌ای دقیق ارائه داده، منتها وی متن کاملاً متفاوتی از تمام نسخه‌های معلوم را در دست داشته است. فقدان کامل رویدادهای جداگانه در بنداری، که موجودیت آنها در تمام نسخه‌های مورد استفاده ما و در تمام چاپها محرز است، نمی‌تواند بر پایه تصور مذکور در بالا، دلیل قاطعی بر مجعول بودن آنها باشد. ناشر ترجمه بنداری در نتیجه مقایسه متن خود با منظومه فردوسی بر این عقیده است

که فقدان این رویدادها در اثر اختصار خودسرانه مترجم به ظهور پیوسته است.<sup>۲۹</sup> ما نمی‌توانیم در همه احوال با این حکم همعقیده باشیم. در مواقع جداگانه، نبودن یک رویداد کامل در بنداری و در یکی از نسخه‌ها (که بعید به نظر می‌رسد این تطابق تصادفی باشد) برای انتساب دستبرد به آن این دلیل را به دست می‌دهد که بعد از سده سیزدهم در متن جا گرفته است.<sup>۳۰</sup>

\*\*\*

متأسفانه هیچ‌یک از نسخه‌های مورد استفاده ما در این چاپ نمی‌تواند به تنهایی پایه متن قرار گیرد. حتی نسخه A که بهترین آنها در میان چهار نسخه است، شامل بیت‌های مخدوش و قرائت‌های غیرکافی است. از این جهت در ترتیب متن اجباراً راه دشوار اتکا به تمام نسخه‌های منتخب را در پیش گرفتیم.

در ادامه کار بر روی جلد اول امکان برتری دادن به قرائت نسخه A را داشتیم، و تنها در مواقع بسیار استثنائی که متن کافی را به دست نمی‌داد، به نسخه I مراجعه نمودیم. مطابقت تمام چهار نسخه با یکدیگر برای به دست آوردن متن مطمئن، بهترین امکان را داد. مطابقت نسخه‌های A و I در مواقع عدم تطبیق نسخه‌های IV و VI درجه اطمینان در متن را چندان تضعیف نکرد. مشکل کار وقتی به اوج می‌رسید که می‌بایست نسخه A را در مقابل نسخه‌های I، IV، VI در یک جا می‌گذاشتیم، که اغلب این مورد پیش می‌آمد. در این مواقع بعضاً ترجمه بنداری به تأیید قرائت نسخه A کمک شایانی می‌نمود.

به علت پایه متن قرار نگرفتن هیچ‌یک از نسخه‌ها به تنهایی، صرف دقت زیاد بر روی نسخه‌بدلها ضروری بود. به غیر از سهو قلم و اشتباه‌های صریح کاتبان و تغییر تصادفی ترتیب بیت‌ها، تمام نسخه‌بدلها مورد توجه قرار گرفته است. تغییرات جزئی در بیت‌های دستبرده آشکار که در زیرنویس قرار دارند، در نظر گرفته نشده. اگر این

---

۲۹. نک. پیشگفتار ترجمه بنداری (چاپ عزّام)، ص ۹۶-۱۰۱.

۳۰. اگر عقیده موجود درباره اینکه فردوسی شکل قطعی منظومه را نداده و در زمان حیات وی صورتهای گوناگون آن به وجود آمده است، مورد قبول واقع شود، در آن صورت در موارد سکوت بنداری، انعکاس ویژگیهای صورتهای پیشین منظومه را می‌توان دید. در حال حاضر حل این مسئله ممکن به نظر نمی‌رسد.

قبیل بیتها در چند نسخه دیده نشوند، بهترین قرائت یک نسخه با ذکر نسخه‌های شامل صورتی از آن بیتها، در زیر نویس نقل می‌شود.

توجه دقیق به نسخه‌بدلها، به کسانی که از این طبع استفاده خواهند کرد، امکان قضاوت در نکات بحث‌انگیز متن اساسی را می‌دهد.

در جریان کار از واژه‌نامه شاهنامه تألیف ولف<sup>۳۱</sup>، که درباره‌ی واژه‌های فردوسی تصویری کلی به دست می‌دهد، سود جستیم.<sup>۳۲</sup>

در انتخاب بهترین قرائت معیار اسلوب، معنا و ویژگی زبان با احتیاط کامل مورد توجه قرار گرفته است. تمام این جوانب در جریان کار بر روی متن شاهنامه مورد نظر بوده و پیداست که سعی در توضیح مجهول با مجهول چیزی به دست نمی‌دهد. با تکیه بر این ویژگیهای اثر ادبی لزوم پیروی از یک سلسله آداب زیباشناسی پیش می‌آید. پیوند دادن خواسته‌های زیباشناسی معاصر به متن ادبی سده دهم میلادی غیر ممکن است و اگر بگوییم که اکنون می‌توانیم با اطمینان دیدگاههای خود فردوسی را احیا کنیم، یک ادعای نابخشدنی خودپسندانه خواهد بود. پیگیری روند منطقی روایت در تعیین ترکیب بیتهای متن اساسی نیز خطری کمتر از این ندارد. برای پیگیری این روند ما باید با اطمینان کامل بدانیم که فردوسی می‌خواسته رویدادها را تا کجا ادامه بدهد. بدین طریق استفاده از چنین معیارهای ذهن‌گرایانه‌ای به طور مطلق ممنوع شناخته شد. متن قبل از هر چیز کاملاً بر پایه نسخه‌های مذکور قرار گرفته است.

ترتیب‌دهندگان متن از چاپهای حاضر اساساً برای سمت‌گیری در متن بهره

---

31. F. Wolf. *Glossar zu Firdosis Schahname*. (Berlin, 1935).

۳۲. چنانکه معلوم است، این قاموس یک نوع کشف‌اللغات شاهنامه است. قاموس مذکور تمام واژه‌های به کار رفته در منظومه را در بر می‌گیرد و جای هر یک (از روی چاپ فوللرس) با شکل دستوری آن ذکر گردیده است. این کار حقیقتاً حاصل زحمت غیر عادی و ایثار است. لیکن حیف، با این قاموس ممکن است به نظر آید که ما متن فردوسی را در دست داریم، اما متأسفانه این طور نیست. اگر این کار بر اساس متن اصلی انجام می‌گرفت، معلوم است که برای بررسی زبان فردوسی بیشترین ارزش را داشت. لیکن چون تکیه‌اش بر متون دستکاری شده در سده‌های اخیر است، ارزش آن بسیار پایین آمده، با آنکه اکنون نیز می‌تواند در کار بر روی متن یاریگر باشد.

جسته‌اند. نسخه‌بدهای آنها قاعدتاً منظور نگردیده است، زیرا اولاً نسخه‌های اختیار شده بخش اعظم این نسخه‌بدها را دربر گرفته، ثانیاً قرائت چاپها و بیت‌های جداگانه‌ای که در تمام نسخه‌ها نبوده و تنها در چاپها آمده‌اند اغلب حائز ارزش نیستند و متعلق به زمانهای بسیار بعد می‌باشند، ثالثاً مقصود اصلی این نشر تقدیم اسناد دست‌نخورده اساساً مربوط به سده سیزدهم میلادی است و نسبت به متن التقاطی چاپ فولرس بسیار مطمئن تر است. تنها در مواقع بسیار استثنایی بیت‌هایی که فقط در چاپها و بنداری موجود بود، براساس متن چاپی «بروخیم» بازسازی شد.

اکثر مشکلات را جداسازی بیت‌های تحریف شده و برقراری ترتیب عمومی متن اساسی ایجاد کرده است. تعیین یک معیار واحد برای این امر غیر ممکن بود. ترتیب‌دهندگان متن کوشش کردند با حفظ ترکیب نسخه‌ها تا حد امکان تنها دستبردهای کاملاً آشکار را در زیر خط قرار دهند و بیت‌هایی که اصالت آنها مشکوک به نظر می‌رسید در داخل قلاب جا داده شد.

بدین طریق متن چاپ حاضر نمایشگر تصحیح نسخه‌های سده سیزدهم م. است. تردیدی نیست که این تصحیح به اصل منظومه نسبت به چاپ‌هایی که شامل متون سده پانزدهم و سده‌های بعدی می‌باشند، نزدیکتر است. در حال حاضر تا پیداشدن نسخه‌های قدیمتر از سده سیزدهم، که به ظهور رسیدن آنها تردیدآمیز است، نزدیکتر کردن متن تمام شاهنامه به اصل منظومه بیشتر از این امری مشکل است.

تحلیل فیلولوژی عمیق متن شاهنامه دارد آغاز می‌شود. قدم نخستین در این راه باید محاسبه و مقایسه نسخه‌های این منظومه، و ایجاد دورنمای تاریخی تغییرات متن باشد. لیکن این کار نیز به علت وجود تعداد بسیار زیاد نسخه‌ها و اختلافات بی‌شمار در میان آنها، نمی‌تواند در چهارچوب نشر یک متن صورت گیرد. این نشر به هیچ وجه مدعی «قطعی» بودن نیست و ادعای به وجود آوردن تمام امکانات فیزیکی را در حال حاضر برای نزدیکی متن به اصل ندارد - فقط قدیمترین قشر اسناد خطی را که در اختیار داریم جدا و تثبیت می‌کند.

مرحله بعدی کار باید ترتیب واژگان کامل شاهنامه برپایه متن چاپ شده با ذکر مآخذ واژه باشد. این قاموس، بدون تردید، در حد بسیار زیادی، تصور ما را درباره

واژه‌های فردوسی دقیقتر می‌کند تا واژه‌نامه ولف، و امکان بازگشت به متن و لمس آن با معیار جدید - با ابزار چندجانبه متکی به اسناد مشخص - را می‌دهد. فقط آن وقت است که موضوع آماده کردن متن تا اندازه‌ای «قطعی» شاهنامه با اختیار نسخه‌های دیگر که شامل قرائت اطمینان‌بخش باشند<sup>۳۳</sup>، با جلب متون هم‌مطراز (تاریخ طبری، غرر ثعالبی، بلعمی و نظایر آنها)، فرهنگها، با توضیحات مفصل تمام آثار و بهره‌گیری از تمام اسالیب انتقاد متون، می‌تواند مطرح گردد. با وجود این همه نواقص، متن چاپ حاضر که استثنائاً بر پایه چهار نسخه خطی و بر اساس مقایسه آنها قرار گرفته است، نمی‌تواند نتایج فوری و درخشان داده تمام کمبودها را از میان بردارد. از این رو چاپ حاضر تنها زیربنایی برای پژوهش متن شناختی بر روی شاهنامه، مرحله نخستین و ضروری آن محسوب می‌شود. سعی در برهم زدن جریان موردنظر، «خواندنی» کردن و «نیکوتر» کردن متن با انحراف از روش اساسی که عبارت از تثبیت قدیمترین قرائت می‌باشد، به عدم اجرای اولین شرط می‌انجامد و باز هم متن «قطعی» میسر نمی‌شد و تهیه آن می‌بایست به یک زمان غیر معین محول می‌گردید.

\*\*\*

در نشر حاضر سیستم نسخه بدل از نظر مشخصات عمومی با سیستم چاپهای پیشین مطابقت دارد. نسخه‌بدلها در هر صفحه شماره ترتیبی دارد. صورت‌های (واریانتهای) نسخه‌ها و ترجمه بنداری در زیر خط از چپ به راست قرار گرفته [در طبع حاضر از راست به چپ چیده شده است. س.ح.]. ترتیب نسخه‌ها در محدوده یک نسخه بدل از این قرار است: I، IV، VI، T (چاپ «بروخیم» - «تهران») [در

---

۳۳. ی.ا. برتلس اختیار نسخه‌های دیگر از سده‌های ۱۳-۱۵ میلادی را افزون بر نسخه‌هایی که در این چاپ از آنها استفاده شده، بسیار مفید می‌دانست. در سال ۱۹۵۴ آقای سعید نفیسی در مورد وجود نسخه خطی شاهنامه متعلق به سده چهاردهم در قاهره به وی اطلاع داده بود. فتوکی این نسخه که در سال ۷۹۶ (۱۳۹۳-۹۴) در شیراز کتابت شده است، پس از درگذشت ی.ا. برتلس به دست ما رسید و در ترتیب متن انتقادی این نشر از جلد چهارم به بعد از آن استفاده شد. نسخه بدل این نسخه در مورد سه جلد اول که هنگام رسیدن آن در زیر چاپ بودند، در جلدهای بعدی به شکل ملحقات داده خواهد شد. (توضیح کمیسیون نشر شاهنامه)

چاپ حاضر با «بخ» مشخص شده است. س.ح. [و B (ترجمه بنداری) (در چاپ حاضر حرف «ع» نشانه آن است. س.ح.]. به سبب مشکلات تکنیکی، این ترتیب وقتی که در زیر سطر بیت‌های کامل و یا تعدادی از بیت‌ها جا می‌گیرند، به هم می‌خورد. در آن حالت در زیر سطر پس از شماره نسخه بدل صورت مرکب از یک و یا چند کلمه می‌آید و پس از آن علامت اختصاری دستبرد نوشته می‌شود (مثلاً م - افز.) «یعنی نسخه م افزون دارد» و سپس افزوده نشان داده می‌شود. دستبردهای بزرگ با قید در زیر سطر در آخر جلد در ملحقات جای گرفته‌اند.

اگر بیت و بیت‌هایی در متن اساسی باشد و در یک و یا در چند نسخه نباشد، در زیر خط با علامت جای خالی نشان داده می‌شود (مثلاً، «م - ند.» یعنی «نسخه م ندارد»). [در چاپ حاضر جمله کامل ارائه شده است؛ نک. مقدمه اینجانب، ذیل شماره ۲. س.ح.].

برای آسان کردن استفاده از نسخه‌بدلها در مواقعی که دو و یا سه نسخه صورت‌های مختلفی از مصراع و یا بیتی را می‌دهند، در زیر یک شماره نسخه‌بدلها با عدد همان بیت، با آنکه بعضی کلمات تکرار می‌شوند، نشان داده شده. اگر نسخه‌بدل در آخر مصراع باشد، این قاعده رعایت نمی‌شود. در این مواقع خواننده با یک نظر به آسانی می‌تواند حدود صورت‌ها را تعیین کند و نیازی به تکرار نمی‌ماند.

متن به همان روال سنتی به پادشاهیها تقسیم شده است، ضمناً در داخل پادشاهیها بیت‌ها شماره‌گذاری شده. هر پادشاهی به فصل‌هایی که با شماره نشان داده شده تقسیم گردیده است. اسامی فصلها، به جهت پراگندگی، اختلاف شدید در نسخه‌های I، IV، VI و تقریباً فقدان کامل در نسخه II و ترجمه بنداری، داده نشد، به استثنای متن «سرآغاز».

بیت‌های متن اساسی وقتی که القای شبهه می‌کند در قلاب جا می‌گیرد.

تمام ملاحظات تکمیلی زیر خط با توضیح همراه است.

املائی قدیمی نسخه‌های خطی در متن چاپی حفظ نشده، زیرا در این نسخه‌ها وحدت املائی وجود ندارد و پُر کردن این چاپ با نسخه‌بدل‌های املائی مطابق منظور نبود.

متن اساسی و نسخه‌بدلها با رسم الخط معاصر\* داده شده است. تفاوت املائی

---

\* پیداست مراد نحوه املا و کتابت حروف است، نه چگونگی وصل یا فصل کردن کلمات و ترکیبات و پیشوندها و پسوندها و غیره که در عرف امروز ایران رسم الخط نامیده می‌شود. [س.ح.]

حروف ب و پ و ج و چ و س و ش، از طرف ترتیب‌دهندگان با در نظر گرفتن مفهوم متن تعیین گردیده است. اگر پژوهشگری که از متن استفاده می‌کند، با ترتیب‌دهندگان موافق نباشد، می‌تواند از این تفاوت املائی صرف نظر کند و املائی نسخه خطی را در ذهن خود ترسیم نماید. از استعمال علامات دیاکرتیک\* نیز به جهت تولید اشکال برای اکثر خوانندگان متن نیز صرف نظر شد. در زیر ویژگیهای عمده املائی نسخه‌ها را نشان می‌دهیم.

۱. نسخه II [=م-س.ح.]. حرفهای ب و پ، ج و چ، ک و گ مثل تمام نسخه‌های آن زمان در تحریر تمایزی ندارند. حرفهای ز و ژ تقریباً مطابق قاعده متمایزند (مثلاً اژدها، دژم). روی الف علامت مد معمولاً گذاشته نشده. دال منقوط در همه جا با نقطه نوشته نشده. مثلاً نه‌آذ و کشاد (قافیه در یک بیت)، امذ، درید و بدید را پهلوی هم می‌شود دید. ممکن است این را بر بی دقتی کاتب حمل کرد، زیرا در نسخه II عمدتاً نقطه‌های دیاکرتیک با دقت گذاشته نشده. املائی ویژه اسامی جغرافیایی و نامهای کسان که تنها در نسخه II به چشم می‌خورد، در نسخه‌های دیگر نشان داده شده است (مثل زاولستان، سوداوه).

۲. نسخه I. همان ویژگیها را که در نسخه II هست دارد، لیکن علامت مد تقریباً در همه جا به کار رفته است، همین‌طور در دال منقوط.

۳. نسخه IV. تفاوت میان حرفهای ب و پ پایدار نیست. املائی بناه (به جای پناه) و سپارم را در یک ردیف می‌توان دید و حتی در یک ترکیب بس پشت (به جای پس پشت) دیده می‌شود. در بسیاری جاها بیش (به جای پیش) نوشته شده، یعنی نقطه‌های دو حرف در یک جا جمع شده است. حرفهای چ و گ به شکل ج و ک (جون، جرا، جنان، اکر، آهنک) نوشته شده. علامت مد تقریباً در همه جا گذاشته شده است. دال منقوط به چشم نمی‌خورد.

۴. نسخه VI. همان ویژگیهای نسخه II را دارد با این تفاوت که علامت مد در بیشتر جاها دیده می‌شود، اما دال منقوط را ندارد. املائی دژم و هزبر را نیز پهلوی همدیگر می‌توان دید. نقطه‌ها با بی دقتی بسیار به کار رفته و اغلب اصلاً گذاشته نشده است.

---

\* علامات دیاکرتیک عبارت از تمامی علاماتی است که تلفظ حروف همشکل را از یکدیگر تمایز می‌بخشد، مثل نقطه، مد، همزه و غیره و نیز هرگونه آکسان در حروف لاتینی، بویژه خط فرانسوی. [س.ح.]



در جریان گردآوری متن جلد اول تغییری تدریجی در اسلوب کار روی داد که سبب تولید مشکلاتی در تهیه این جلد گردید و آن نیز در نتیجه تغییر خصوصیات خود طبع پیش آمد. ابتدا در نظر بود تنها منتخباتی از داستانهای منظومه - از رویدادهای جالبتر تاریخی و ادبی - آماده گردد. برای این منظور پیش بینی شده بود که فقط به نسخه‌های I و IV اکتفا شود.

ل. ت. گوزلیان که برای شرکت در این کار دعوت شده بود، هنگام بررسی قطعات لوحه‌ای که از شاهنامه در سده‌های سیزدهم - پانزدهم میلادی از نسخه I و نسخه‌های IV و VI برای نخستین بار و ترجمه بنداری<sup>۳۴</sup> استفاده کرده بود، مسئله ضرورت بهره‌گیری از دو نسخه اخیر و همچنین از نسخه A را که نسخه عکسی آن تا این وقت در اتحاد شوروی نبود پیش کشید.

با توسعه دایره اسناد خصوصیت طبع بدو منظور شده نیز تغییر یافت. به زودی آشکار شد که در انتخاب رویدادها انتقاد متن بسیار مشکل خواهد بود و خواهی نخواهی باید تمام متن نسخه‌های انتخاب شده و ترجمه عربی بررسی شود. بر پایه تمام اسناد مذکور متن جلد اول به طور کامل از طرف ل. ت. گوزلیان آماده گردید. در طی کار بعداً طرز برخورد با همان اسناد باز هم تغییر یافت؛ تصمیم گرفته شد نسخه‌بدها کاملاً نشان داده شوند و تمام بیت‌های مشکوک و مجعول شناخته شده ولی موجود در تمام نسخه‌ها (در میان قلابها و ملحقات) نگاه داشته شوند. از این جهت متن آماده شده از طرف ل. ت. گوزلیان در این جهت از طرف او. ای. اسمیرنوا (منوچهر، بیت‌های ۱-۱۲۳۸) و آ. ی. برتلس (تمام باقیمانده متن) بازسازی شد. متن ملحقات را آ. ی. برتلس ترتیب داده است.<sup>۳۵</sup>

ی. ا. برتلس

۳۴. ل. ت. گوزلیان، قطعاتی از شاهنامه در معمولات گلی سده‌های سیزدهم - چهاردهم. (مسکو - لنینگراد)، ج ۴، ص ۴۰-۵۵، ج ۵، ص ۳۳-۵۰.

۳۵. تصحیح جلد بعد از فوت ی. ا. برتلس از طرف ع. ب. فردوس صورت گرفت که ملاحظات بسیار ارزنده به عمل آورد. (ملاحظات کمیسیون نشر شاهنامه).

## از کمیسیون نشر متن انتقادی شاهنامه فردوسی

به علت فوت سردبیر نشر حاضر، ی.ا. برتلس، مدیریت انستیتوی خاورشناسی آکادمی علوم اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی انجام کار چاپ جلد‌های تهیه شده از طرف وی را برعهده کمیسیونی مرکب از عضو وابسته آکادمی علوم جمهوری سوسیالیستی شوروی تاجیکستان ای.س. براگینسکی، عضو وابسته آکادمی علوم اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی ب.غ. غفوروف و ع.ب. فردوس سپرد.

مقارن فوت ی.ا. برتلس متن انتقادی جلد اول و دوم شاهنامه در مرحله ویرایش نهایی بود، ضمناً چند مسئله مربوط به تنظیم از طرف سردبیر به طور قطعی حل نشده بود.

در نوشته‌های مقدماتی ی.ا. برتلس در موضوع چاپ شاهنامه در مورد قطعات دستبرده این جمله جلب نظر می‌کند: «... در مواقعی که مطالبی در البنداری نیست، لیکن در تمام نسخه‌ها و بدون تفاوت زیاد موجود است، این مطالب از طرف ناشران در متن نگاه داشته می‌شود».<sup>۱</sup> کمیسیون در جریان آشنایی با جلد اول شاهنامه که در مؤسسه انتشارات بود، اطمینان حاصل کرد که قسمت اعظم قطعاتی که به ملحقات نقل شده است (نک. ملحقات، ش ۱-۹، ص ۲۴۴-۲۵۸)، بدون تفاوت چندانی در تمام نسخه‌های مورد استفاده موجود است و تنها در ترجمه بنداری نیست. براساس اصول تصویب شده در مورد چاپ که از طرف ی.ا. برتلس در نقل قول فوق شکل گرفته است، متن این قطعات اصولاً لازم بود در متن در میان قلابها جای می‌گرفت،

۱. ی.ا. برتلس، شاهنامه و انتقاد متن. - «سوروتسکویه و وستوکوردنیه»، ۱۹۵۵، ش ۱، ص ۹۵.

چنانکه در موارد مشابه این عمل انجام گرفته است. با این وجود کمیسیون تصمیم گرفت جلد مذکور در همان ترکیبی که ی.ا. برتلس به مؤسسه نشریات داده است باقی بماند.

ضمناً کمیسیون متذکر می‌گردد: با داوری براساس گفته برتلس در تألیف آخر وی تاریخ ادبیات فارسی - تاجیک (نک. ص ۲۰۱، توضیح ۴۶)، به عقیده وی قطعه رویداد «کشته شدن پیل سپید به دست رستم» (ملحقات، ش ۱۰، بیت‌های ۱-۳۷) که نه تنها در ترجمه بنداری، بلکه در نسخه VI نیز نیامده «به نظر می‌رسد از دستبردهای بعدی باشد». رویداد بعدی - «رفتن رستم به کوه سپند» (ملحقات، ش ۱۰، بیت‌های ۳۸-۱۷۵) - نیز در ترجمه بنداری و نسخه VI نیامده است.

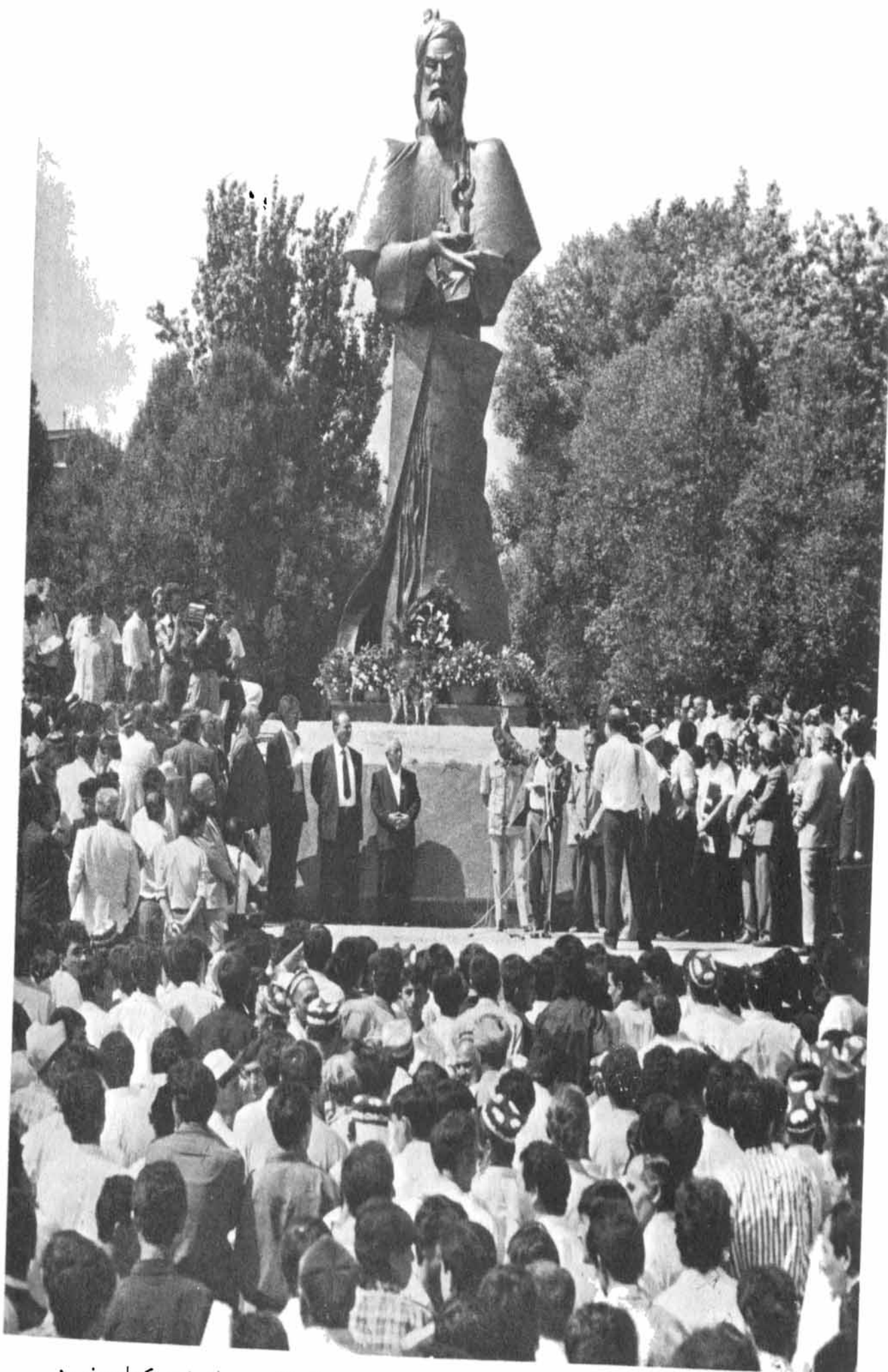
## یادآوری ویراستار و سرپرست طبع جدید

در طبع حاضر برای هرچه فارسی تر شدن هیأت چاپ نشانه‌های اختصاری نسخه‌ها در حواشی به ترتیب زیر تغییر داده شد:

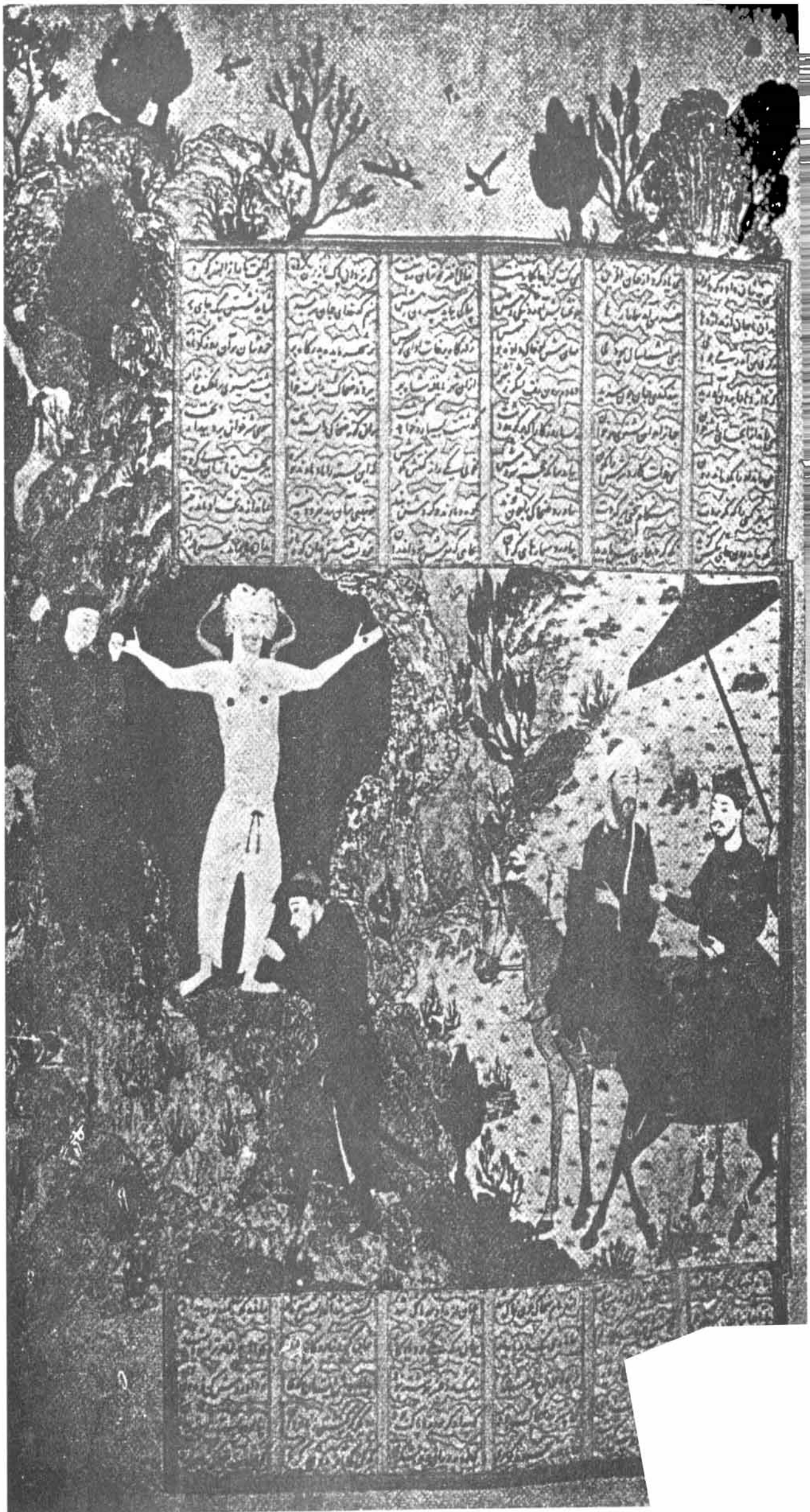
چاپ مسکو	چاپ حاضر
Л («ل»ی روسی، نشانه نسخه موزه بریتانیا در لندن)	م (نشانه میوزیم یا موزه)
I (نسخه لنینگراد)	ل (نشانه لنینگراد)
IV (نسخه انستیتو خاورشناسی شوروی، شماره یک)	خ ۱ (نشانه خاورشناسی یک)
VI (نسخه انستیتو خاورشناسی شوروی، شماره دو)	خ ۲ (نشانه خاورشناسی دو)
K (نسخه قاهره)	ق (نشانه قاهره)
B («ب»ی روسی، نشانه ترجمه عربی بنداری)	ع (نشانه عربی)
C (چاپ ماکان)	کا (نشانه ماکان)
P (چاپ ژول موهل)	مو (نشانه موهل)
T (چاپ بروخیم)	بخ (نشانه بروخیم)
Г («گ»ی روسی، نشانه نسخه بایسنفری)	سن (نشانه بایسنفری)

سعید حمیدیان





پیکره فردوسی که در دوشنبه، پایتخت تاجیکستان، به جای مجسمه لنین برپای شده، که این خود کنایتی گویا از مقطع مهمی از تاریخ عصر حاضر است.



تصویر نسخه خطی مشهور به «بایسنقری»



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

\* بنام خستاد وند جان و خسر د \* \* کزین برتر اندیشه بر نگردد \*  
 \* خداوند نام و خداوند جای \* \* خداوند زوزی دیره نامی \*  
 \* خداوند کیهان و گردان سپهر \* \* فروزنده ماه و ماهید و مهر \*  
 \* ز نام و نشان دکان برترست \* \* نگارنده بر شده که هستست \*  
 \* بر بیستگان آفریننده را \* \* نهایی مرغان دوزبسته را \*  
 \* نیابد بد و نیز اندیشه راه \* \* که او برتر از نام و از جای گاه \*  
 \* سخن هر چه زین کوهسرا نگذرد \* \* نیابد بد و راه جان و خسر د \*  
 \* خسر در او جان را نمی خرد \* \* در اندیشه و سختگی کند او \*  
 \* نمودن نداند کس او را چه هست \* \* میان بندگی را بایست بست \*  
 \* خسر دگر سخن بر کند می \* \* همان را که زیند که بیست می \*  
 \* بدین آلت و درای دجان و روان \* \* بستود آفریننده را کی توان \*



که یزدان هرانچت هوا بود داد  
همی کارسازید رودابه زود  
یکی خانه بودش چو خرم بهار  
بدیباي چینی بیاراستند  
عمیق وز برجد فرو ریختند  
بنفشه گل و نرگس وارغوان  
همه زرو پیروزه بدجام شان  
ازان خانه دخت خورشیدروی  
سرانجام این کار فرخنده باد  
نهانی زخویشان او هر که بود  
ز چهر بزرگان بز و برنگار  
طبق های زرین به پیراستند  
می و مشک و عنبر برآمیختند  
سمن شاخ سنبل بدیگر کران  
بروشن گلاب اندر آشام شان  
برآمد همی تابخورشید بومی



### رفتن زال نزد رودابه و با همدیگر پیمان عروسی بستن

چو خورشید تابنده شد ناپدید  
پرستنده شد سوی دستان سام  
سپهد سویی کاخ بنهاد روی  
برآمد سیه چشم گلرخ بپام  
چو از دوردستان سام سوار  
دو بیجاده بگشاد و آراز داد  
درود جهان آفرین برتوباد  
پرستنده خرم دل و شاد باد  
شب تیره از روی توروزگشت  
پیاده بدینسان زبرده سرای  
سپهد کزان باره آوا شنید  
شده بام ازو گوهر تابناک  
چنین داد پاسخ که ای ماه چهر  
چه مایه شبان دیده اندر سماک  
همی خواستم تا خدای جهان  
کنون شاد گشتم باواز تو  
یکی چاره راه دیدار جوی  
در حجره بستند و گم شد کلید  
که شد ساخته کار بگذار گام  
چنان چون بود مردم جفت جوی  
چو سروسهی بر سرش ماه تام  
پدید آمد آن دختر نامدار  
که شاد آمدی ای جوانمرد شاد  
بر آنکس که او چون تو فرزند زاد  
چنانی سراپای کو کرد یاد  
ز بویت جهانی دل افروز گشت  
برنجیدت این خسروانی دوی پای  
نگه کرد و خورشید رخ را بدید  
ز تاب رخس سرخ یا قوت خاک  
درودت زمین آفرین از سپهر  
خروشان بدم پیش یزدان پاک  
نماید بمن رویت اندر نهان  
بدین چرب گفتار با ناز تو  
چه پرستی تو بر باره و من بکوی

ابر شاه زشتست خون ریختن  
 همان چون سبکسار شد شهریار  
 همان با خردمند گیرد ستیز  
 دل شاه گیتی چو پیر آز گشت  
 و رایدون که داور بود تیز مغز  
 دگر کارزاری که هنگام جنگ  
 توانگر که باشد دلش تنگ و زفت  
 ابر مرد درویش کنداوری  
 چو کژی کند پیر ناخوش بود  
 چو کاهل بود مرد برنا بکار  
 نماند روان تندرست و جوان  
 چو بوزر چهر آن مخنهای مغز  
 چنین گفت کای شاه خورشید چهر  
 چنان کن که هر کس که دارد خرد  
 زنadan بنالد دل سنگ و کوه  
 نداند از آغاز انجام را  
 نکوهیده بر کار برده گروه  
 یکی آن که داور بود پر دروغ  
 سپهد که باشد نگهبان گنج  
 دگر دانشومند کواز بزه  
 پزشکی که باشد بتن دردمند  
 چو درویش مردم که نازد بچیز  
 همان سفله کز هر کس آرام و خواب  
 و گر باد نوشمین بتو بر جهد  
 بهفتم خردمند کاید بچشم  
 باندک سخن دل بر انگیختن  
 بی اندیشه دست اندر آرد بکار  
 کند دل زنادانی خویش تیز  
 روان و را دیوانباز گشت ۱۴۴۰  
 نه آید ز گفتار او کار مغز  
 بترسد ز جان و ترسد ز تنگ  
 بزیر زمین بهتر او را نهفت  
 نه زبید نه زببندۀ مهتری  
 پس از مرگ جانش بر آتش بود ۱۴۴۵  
 از وسیر گردد دل روزگار  
 مبادش روان و مبادش زبان  
 شنید و بدانش بیمار است مغز  
 بکام تو بادا درخشان سپهر  
 بدانش روانرا همی پرورد ۱۴۵۰  
 از ایرا ندارد بر کس شکوه  
 نه از ننگ داند همی نام را  
 نکوهیده تر نزد دانش پزوه  
 نگیرد بر مرد دانش فروغ  
 سیاهی که او سر بیچید زرنج ۱۴۵۵  
 نترسد چو چیزی بود با مزه  
 ز بیمار چون باز دارد گزند  
 که آن چیز گفتن نیرزد پشیز  
 زد ریا دریغ آیدش روشن آب  
 سیاهی از آن بر سرت بر نهد ۱۴۶۰  
 بچیز کسان بر گمارد دو چشم

## پادشاهی بهمن اسفندیار

نود و نه سال بود

### کین خواستن بهمن از بهر خون اسفندیار

چو بهمن بتخت نیا بر نشست      کمر بر میان بست و بگشاد دست  
سپهرا درم داد و دینار داد      همان کشور و مرز<sup>1)</sup> بسیار داد  
یکی انجمن ساخت از باخردان      بزرگان و کارآزموده سران<sup>2)</sup>  
چنین گفت کز مرگ<sup>3)</sup> اسفندیار      ز نیک و بد گردش روزگار  
ه همه یاد دارید پیر و جوان      هر آنکس که هستید روشن روان  
که رستم گه زندگانی چه کرد      همان زال افسونگر آن پیر مرد  
فرا مرز جز کین ما در جهان      ناجوید همی آشکار و نهان  
سرم پر ز دردست و دل پر ز خون      حز از کین ندارم بمغز اندرون  
دو جنگی چو نوش آذر و مهر نوش<sup>4)</sup>      بزاری بدان سان سپردند هوش<sup>5)</sup>  
۱. چو اسفندیاری که اندر جهان      نباشد چنو آشکار و نهان<sup>6)</sup>

1) C. et inserit vs.: و چیز

چو چندین بر آمد برین روزگار      گزاینده شد سوی کین شهریار  
2) P. رودان.      3) P. کار.      4) Cfr. supra p. 1694; P. ut infra و نوش زاد.      5) P. vs. 39.      6) P. بدو تازه بد روزگار مهان.      که از مرگ هرگز نکردند یاد.

پسر آشوب دریا ازان<sup>1</sup> گونه بود  
 بشش ماه کشتی بر رفتی<sup>2</sup> بآب  
 بهفتم که<sup>3</sup> نیمی گشتی ز سال  
 سر بادبان تیز<sup>4</sup> برگاشتی 1970  
 براهی کشیدیش موج مدد<sup>5</sup>  
 چنان خواست<sup>10</sup> یزدان که باد هوا  
 شگفت اندران آب مانده سپاه  
 باب اندرون شیر دیدند<sup>12</sup> و گاو  
 همان مردم و مویها چون کمند 1975  
 گروهی سران چون سر گاو میش  
 یکی سر<sup>16</sup> چو ماهی و تن چون<sup>18</sup> نهنگ  
 نمودی همی این بدان آن بدین  
 ببخشایش<sup>21</sup> کردگار سپهر  
 کزو کس نرستی بدان بر شغود<sup>8</sup>  
 کزو ساختی هر کسی جای خواب  
 شدی کز و بی راه باد شمال  
 چو برق درخشنده بگماشتی<sup>9</sup>  
 که ملاح خواندش<sup>11</sup> فم الاسد<sup>6</sup>  
 نشد کز با اختر پادشا  
 نمودی بانگشت هر یک<sup>11</sup> بشاه  
 همی داشتی گاو با شیر<sup>18</sup> تاو  
 همه تن پر از پشم چون گوسفند  
 دو دست از پس مردم<sup>14</sup> و پای پیش  
 یکی پای<sup>17</sup> چون گور و تن<sup>18</sup> چون پلنگ<sup>10</sup>  
 بدادار بر خواندند<sup>20</sup> آفرین  
 هوا شد خوش<sup>22</sup> و<sup>22</sup> باد نمود<sup>24</sup> چهر

بدل ناشغود - VI نرفتی چنان کم شنود - I, IV بدل نابسود - K<sup>2</sup> بران - K<sup>1</sup>  
 سر و بادپایان چو - VI<sup>6</sup> چو - K, VI<sup>4</sup> پس ما بکشتی بر رفتی - VI نرفتی - IV<sup>8</sup>  
 I - начинай [جمله (метр нарушен) - IV] پیش ملاح بگذاشتی [برداشتی - VI] - K, IV, VI<sup>9</sup>  
 براهی کشیدی - IV بجایی کشیدی سر و راه و حد - K<sup>7</sup> с этого б. 93 бейта оп. (по б. 2062).  
 که خواندیش ملاح - VI خواندی - IV<sup>10</sup> بجایی کشیدی ز روی خرد - VI ز راه جدد (!)  
 وکان هذا البحر اذا سارت فيه لسفينة ستة أشهر ردتها الرياح المختلفة وألقتها الى - B<sup>9</sup>  
 گیرند - K<sup>18</sup> کس - K, VI<sup>11</sup> ساخت - K, IV, VI<sup>10</sup> موضع یسمیه الملاحون فم الاسد  
 - VI<sup>17</sup> بر - VI<sup>16</sup> سر - K<sup>16</sup> رخ - VI<sup>16</sup> تن - K<sup>16</sup> و با دم - VI<sup>14</sup> شیر با گاو - K, VI<sup>18</sup>  
 - K<sup>18</sup> ك-доб., а IV-вместо этого б. дает: سر - VI<sup>18</sup> کنش

یکی را سر خرمن [خوی - IV] و تن چون بره \* همه آب ازینها بدی یکسره  
 B-содержание этого эпизода дает так: الثیران و الثیران  
 و إنس الماء بالشعور التهذلة كالعبال متسرهلین بالأصواف و الأشعار لبعضهم رؤس کرؤس  
 الجوامیس و یدان من خلف و رجلاں من قدام و آخرون رؤس کرؤس التماسیح و ابدانهم  
 همی خواندندی بداد [بدو - VI] - IV, VI<sup>20</sup> كأبدان النمر و أرجلهم كأرجل حُمُر الوحش  
 بنمود - K, VI<sup>24</sup> و - IV, VI<sup>22</sup> ورا یار شد - VI رام شد - IV<sup>22</sup> چوبخشایش - VI<sup>21</sup>

из крупнейших знатоков *Шāх-нāме*—русским востоковедом Ф. А. Розенбергом (ок. 1930). К моменту завершения этой работы издание Вуллерса уже успело стать библиографической редкостью, и работа Ф. А. Розенберга света не увидела.

Мысль Вуллерса—создать критический текст, исходя из двух некритических изданий,—едва ли может быть признана удачной. Кое-что ему удалось подправить, но в общем он больше полагался на Моля и очень часто безусловно верное чтение давал под строкой, сохраняя в тексте поздние искажения.

Это издание многие годы служило основным пособием при изучении поэмы, им пользовались на восточных факультетах, на его базе построен первый словарь языка *Шāх-нāме*.

Во время празднования тысячелетия Фирдоуси в Иране (1934) вышли два издания *Шāх-нāме*. Одно—предпринятое издательством «Хавар»—представляет собой чуть подправленный текст калькуттского издания; другое—десятитомник издательства «Барухим»<sup>10</sup>—в первых шести томах воспроизводит три тома Вуллерса—Ландауэра, а в последующих трех содержит текст, составленный проф. С. Нафйси.

Как явствует из предисловия к первому тому издания «Барухим», подготовившие текст первых шести томов М. Мйнуви и 'А. Иқбал ограничились исправлением опечаток и наиболее очевидных ошибок, не замеченных Вуллерсом и Ландауэром. В предисловии к седьмому тому С. Нафйси сообщает, что ему было поручено составить текст последующих томов, что он и сделал всего за шесть месяцев, точно следуя методам И. Вуллерса. Сопоставляя издания Т. Макана и Ж. Моля, С. Нафйси отдавал предпочтение тексту последнего. Таким образом, С. Нафйси независимо от Ф. А. Розенберга и, очевидно, ничего не зная о его работе, вторично довел до конца дело, начатое И. Вуллерсом<sup>11</sup>.

<sup>10</sup> شاهنامه فردوسی، از روی چاپ وولرس پس از مقابله با نسخ خطی دیگر و ترجمه حواشی لاتینی آن بفارسی... جلد اول... کتابخانه و مطبعه بروخیم، طهران، ۱۳۱۳

<sup>11</sup> Уже после смерти главного редактора данного издания Е. Э. Бертельса библиотеки Москвы получили первый том самого последнего издания текста *Шāх-нāме*, выпущенного в Иране شاهنامه حکیم ابو القاسم فردوسی، جلد نخست، از آغاز تا داستان سیاوش، بکوشش محمد خورشیدی (دبیر سیاقی، تهران، ۱۳۳۵ خورشیدی). В предисловии к этому тому подготовивший его известный иранский текстолог Дабйр Сийақй сообщает, что он в основном следовал изданию Т. Макана, которое он считает лучшим, внося в него отдельные исправления по другим изданиям и рукописям. Разночтения Дабйр Сийақй дать не смог, так как весь текст *Шāх-нāме* должен был уместиться в пяти томах. Издание Дабйра Сийақй, выполненное весьма квалифицированно, задумано, очевидно, как популярное, рассчитанное на широкие читательские круги. В конце предисловия Дабйр Сийақй высказывает надежду увидеть со временем научное издание критического текста *Шāх-нāме*, основанное на старейших рукописях. (Прим. комиссии по изданию *Шāх-нāме*.)

متن

# شاهنامه فردوسی

## آغاز کتاب

بنام خداوند جان و خرد  
 خداوند نام<sup>۱</sup> و خداوند جای<sup>۲</sup>  
 خداوند کیوان<sup>۳</sup> و گردان سپهر  
 ز نام و نشان و گمان برترست  
 به<sup>۴</sup> بسیندگان آفریننده را  
 نیابد بدو<sup>۵</sup> نیز اندیشه راه<sup>۶</sup>  
 سخن هرچه زین گوهران بگذرد  
 خرد گر سخن برگزیند همی  
 ستودن نداند کس او را چو هست  
 خرد را و جان را همی سنجد اوی  
 بدین آلت رای<sup>۷</sup> و جان<sup>۸</sup> و زبان  
 به هستیش باید که خستو<sup>۹</sup> شوی  
 پرستنده باشی و جوینده راه  
 کزین<sup>۱۰</sup> برتر اندیشه برنگذرد  
 خداوند روزی ده رهنمای<sup>۱۱</sup>  
 فروزنده ماه و ناهید و مهر  
 نگارنده برشده پیکرست<sup>۱۲</sup>  
 نبینی<sup>۱۳</sup> مرنجان دو<sup>۱۴</sup> بسینده را  
 که او برتر از نام و از جایگاه<sup>۱۵</sup>  
 نیابد بدو راه جان و خرد  
 همان را گزیند<sup>۱۶</sup> که بیند همی  
 میان بندگی را ببايدت بست<sup>۱۷</sup>  
 در اندیشه سخته کی<sup>۱۸</sup> گنجد اوی  
 ستود آفریننده را کی<sup>۱۹</sup> توان<sup>۲۰</sup>  
 ز گفتار بی کار<sup>۲۱</sup> یکسو<sup>۲۲</sup> شوی  
 بژرفی بفرمانش<sup>۲۳</sup> کردن نگاه

۱. خ ۲- کزان ۲. خ ۱- جان ۳. م، خ ۱- رای ۴. م- روزیده و رهنمای ۵. ل، خ ۱-  
 کیهان ۶. ل، خ ۱، خ ۲- گوهرست ۷. م، ل، خ ۱- ز ۸. م- چوینی ۹. ل- تو ۱۰. ل- ازو  
 ۱۱. خ ۲- نه اندیشه یابد بدو نیز راه ۱۲. م- افزون دارد:

یقین دان که هرگز نیاید پدید بوهم اندر آنکس که وهم آفرید

۱۳. خ ۲- ستاید ۱۴. خ ۲- بیاید بیست ۱۵. ل- چون ۱۶. خ ۱- آلت و رای ۱۷. ل- آلت  
 رای و هوش؛ خ ۲- آلت و جایگاه ۱۸. ل- چون ۱۹. خ ۲- افزون دارد:

که و قادر و حی فرمان رواست همه چیز بر هستی او گواست

۲۰. خ ۲- خوشتر ۲۱. ل، خ ۱- ز گفتار و پیکار ۲۲. خ ۲- یکسر ۲۳. ل، خ ۱- بفرمانها ژرف

توانا بود هر که دانا بود      ز دانش دل پیر برنا بود  
 ۱۵      از این پرده برتر سخن‌گاه<sup>۱</sup> نیست      ز هستی<sup>۲</sup> مراندیشه را راه نیست<sup>۴</sup>

### ستایش خرد<sup>۵</sup>

[کنون ای خردمند وصف<sup>۱</sup> خرد      بدین جایگه گفتن اندر خورد]<sup>۷</sup>  
 کنون تاچه<sup>۸</sup> داری بیار از خرد      که گوش نیوشنده<sup>۹</sup> زو بر خورد  
 خرد بهتر از هر چه ایزد بداد<sup>۱۰</sup>      ستایش خرد را به از راه داد<sup>۱۱</sup>  
 خرد رهنمای و خرد دلگشای      خرد دست گیرد بهر دو سرای  
 ۲۰      ازو شادمانی وزویت غمیست<sup>۱۲</sup>      وزویت فزونی وزویت کمیست<sup>۱۳</sup>  
 خرد تیره و مرد روشن‌روان      نباشد همی شادمان یک زمان  
 چه گفت آن خردمند<sup>۱۴</sup> مرد خرد      که دانا ز گفتار او بر خورد<sup>۱۵</sup>  
 کسی کو خرد را ندارد زپیش      دلش گردد از کرده خویش ریش<sup>۱۶</sup>  
 هشیوار دیوانه خواند ورا      همان خویش بیگانه داند<sup>۱۷</sup> ورا  
 ۲۵      ازوئی<sup>۱۸</sup> بهر دو سرای ارجمند      گسسته<sup>۱۹</sup> خرد پای دارد ببند  
 خرد چشم جانست چون<sup>۲۰</sup> بنگری

۱. م. - بدانش      ۲. ل، خ. ۱ - راه (ل - قافیه ندارد).      ۳. خ. ۲ - بهستی      ۴. خ. ۱ - مراندیشه آگاه نیست؛ م. - افزون دارد:

چو معلوم شد هستی کردگار      دگر خاطر خویش رنجه مدار

ترتیب بیت‌های ۱-۱۵ در م: ۱، ۲، ۳، ۴، ۱۰، ۶، ۷، ۵، ۸، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵؛ بیت ۹ در حاشیه افزوده شده.

۵. خ. ۲ - این بخش از بیت‌های ۲۲ و ۱۸ که پس از آنها بیت ۱۶ می‌آید آغاز می‌شود.      ۶. خ. ۲ - فضل (ضبط بخ چنین است، ر. ک.).      ۷. خ. ۲ - بیت ۳۴ را افزون دارد.      ۸. خ. ۱ - آنچه      ۹. م. - سراینده؛ ل، خ. ۱، خ. ۲ - ستاینده؛ متن بر اساس یخ؛ م. - بیت در حاشیه افزوده شده.      ۱۰. خ. ۱ - ایزد داد      ۱۱. خ. ۲ - این بیت را ندارد، بسنجید با نسخه بدل ۵.      ۱۲. ل - غمست      ۱۳. ل - کمست؛ خ. ۲ -

ازو خرمی و ازو مردمی      ازانت فزونی وزانت کمی

۱۴. خ. ۲ - سخن‌گوی      ۱۵. خ. ۲ - این بیت را ندارد، بسنجید با نسخه بدل ۵.      ۱۶. م. - بیت را ندارد، با خط دیگری بالای بیت ۲۴ افزوده شده.      ۱۷. م. - خواند      ۱۸. م. - شد از وی      ۱۹. م. - شکسته      ۲۰. ل - گر      ۲۱. خ. ۲ - که



نخست آفرینش خرد را شناس  
سه پاس تو چشم است<sup>۱</sup> و گوش<sup>۲</sup> و زبان  
خرد را و جان را که یارد ستود  
۳۰ حکیمان چو کس نیست گفتن چه سود  
توئی کرده<sup>۳</sup> کردگار جهان  
[بگفتار دانندگان<sup>۴</sup> راه جوی  
[ز هر دانشی چون سخن بشنوی  
چو دیدار یابی بشاخ سخن  
نگهبان<sup>۱</sup> جانست و آن سه پاس  
کزین سه رسد نیک و بد<sup>۲</sup> بی گمان<sup>۳</sup>  
و گر من ستایم که یارد شنود<sup>۴</sup>  
ازین پس بگو کافرینش چه بود<sup>۵</sup>  
ببینی<sup>۶</sup> همی<sup>۷</sup> آشکار و نهان<sup>۸</sup>  
بگیتی پیوی و به هر کس بگوی<sup>۹</sup>  
از آموختن یک زمان نغوی<sup>۱۰</sup>  
بدانی که دانش نیاید ببن<sup>۱۱</sup>

### گفتار اندر آفرینش عالم

از آغاز باید که دانی درست  
که یزدان ز ناچیز چیز آفرید  
سر مایه گوهرا ن این<sup>۱۲</sup> چهار  
یکی آتشی بر شده تابناک  
نخستین که آتش بجنبش<sup>۱۳</sup> دمید  
۴۰ وزان پس ز آرام سردی نمود<sup>۱۴</sup>  
سر مایه گوهرا ن از نخست<sup>۱۵</sup>  
بدان تا توانائی آرد<sup>۱۶</sup> پدید  
بر آورده بی رنج و بی روزگار  
میان آب و باد<sup>۱۷</sup> از بر تیره خاک  
ز گرمیش پس خشکی آمد پدید  
ز سردی همان باز تری فزود<sup>۱۸</sup>

۱. خ ۲- نگهدار ۲. م- جانست ۳. خ ۱، ۲- گوشت و چشم ۴. ل- بیش و کم ۵. ل، خ ۱،  
خ ۲- بیت ۳۳ را افزون دارند. ۶. خ ۲- سخن ز آفرینش بیاید فزود ۷. خ ۲- بیت را ندارد.  
۸. خ ۲- تو بر کرده ۹. م، خ ۱- نه بینی؛ خ ۲- نیابی ۱۰. خ ۲- ره ۱۱. ل، خ ۱- بین بیتهای  
۳۰ و ۳۱ بیت ۳۴ قرار دارد؛ بخ- افزون دارد:

همیشه خرد را تو دستور دار بدو جانست از ناسزا دور دار

۱۲. خ ۲- بدان و ز دانندگان ۱۳. ل، خ ۱- بیت را ندارند. ۱۴. ل، خ ۱، خ ۲- بیت را ندارند. ۱۵. ل،  
خ ۱، خ ۲- بیت را ندارند، بسنجید با نسخه بدل ۷ در ص ۱۳ و نسخه بدل ۱۱ در ص ۱۴. ترتیب مجدد بیتها  
بر اساس م صورت گرفته. ۱۶. ل- گوهرا نرا نخست ۱۷. ل، خ ۱، خ ۲- آید ۱۸. ل، خ ۱- وزو  
مایه گوهرا آمد؛ خ ۲- وزو مایه گوهرا ن این ۱۹. ل، خ ۱، خ ۲- باد و آب ۲۰. ل، خ ۱، خ ۲- ز جنبش  
۲۱. ل- ز آرام و سردی فزود ۲۲. ل- نمود

جوانین<sup>۱</sup> چار گوهر بجای آمدند  
 گهرها یک اندر دگر ساخته<sup>۲</sup>  
 پدید آمد این گنبد<sup>۴</sup> تیزرو  
 ابزده و دو هفت شد کدخدای  
 ۴۵ در بخشش و دادن<sup>۱</sup> آمد پدید  
 فلکها یک اندر دگر بسته شد  
 چو دریا و چون کوه و چون دشت و راغ<sup>۱</sup>  
 ببالید کوه آبها بر دمید  
 زمین را بلندی نبد جایگاه<sup>۱۰</sup>  
 ۵۰ ستاره برو بر شگفتی نمود  
 همی بر شد آتش فرود<sup>۱۳</sup> آمد آب  
 گیارست با چند گونه درخت  
 ببالد ندارد جز این نیروئی  
 وزان پس چو جنبنده آمد پدید  
 ز بهر سپنجی سرای آمدند  
 ز هرگونه گردن برافراخته<sup>۳</sup>  
 شگفتی نماینده<sup>۵</sup> نوبنو<sup>۵</sup>  
 گرفتند هر یک سزاوار جای  
 ببخشید دانا چنانچون سزید<sup>۷</sup>  
 بجنید<sup>۸</sup> چون کار پیوسته شد  
 زمین شد بگردار روشن چراغ  
 سر رستنی سوی بالا کشید  
 یکی مرکزی تیره بود و سیاه  
 بخاک اندرون<sup>۱۱</sup> روشنائی فزود<sup>۱۱</sup>  
 همی گشت گرد زمین<sup>۱۴</sup> آفتاب  
 بزیر اندر آمد سرانشان ز بخت<sup>۱۵</sup>  
 نپوید<sup>۱۶</sup> چو پویندگان هرسوئی<sup>۱۷</sup>  
 همه رستنی زیر<sup>۱۸</sup> خویش آورد<sup>۱۹</sup>

۱. خ ۲ - چنین ۲. خ ۲ - ساختند ۳. خ ۱ - زهرگونه گردن افراخته؛ خ ۲ - دگرگونه گردن برافراختند  
 ۴. ل - بیدار این گوهر ۵. ل - نماینده رانو (بنو؟) ۶. خ ۲ - دانش ۷. م -  
 در داد و هم بخشش آمد پدید ببخشنده داننده جویان سزید  
 ل - بدان تا توانائی آمد پدید؛ خ ۱ - ببخشید داننده که چنان سزید (وزن مختل). ۸. خ ۱ - بیوست  
 ۹. م - چو دشت و چو دریا و چون کوه و راغ؛ ل - چو دریای خون شد همه دشت و راغ؛ خ ۲ - چه دریا چه  
 دشت و چه باغ و چه راغ ۱۰. م - ز سبره بلندی بهر جایگاه ۱۱. خ ۱ - بدین تیرگی ۱۲. ل - ز  
 سردی همان باز تری نمود؛ بسنجید با مصراع دوم از بیت ۴۰. ۱۳. م - ابر و فرود ۱۴. م، خ ۲ - جهان  
 ۱۵. خ ۲ - نگه کرد باید درین کار سخت ۱۶. ل، خ ۱ - پوید ۱۷. ل - بیت ۵۶ را افزون دارد؛ خ ۲ -  
 ترتیب بیتها: ۴۹، ۵۰، ۴۷، ۵۱، ۴۸، ۵۲، ۵۳. ۱۸. م - سوی ۱۹. ل، خ ۱ - این بیت را ندارند؛ خ ۲ - شد  
 این بندها را سراسر کلید؛ بسنجید با مصراع دوم از بیت ۶۰: م - افزون دارد:  
 همی سر برآرد بسان درخت نگه کرد باید بدین کار سخت  
 بسنجید با نسخه بدل ۱۵.

۵۵	[خور و خواب و آرام جوید همی انه گویا زبان و نه جويا خرد <sup>۱</sup> نداند بد و نیک فرجام کار چو دانا توانا بد و دادگر چنینست فرجام کار جهان
	وزان زندگی کام جوید همی <sup>۱</sup> ز خاک و ز خاشاک تن پرورد <sup>۲</sup> نخواهد ازو بندگی کردگار <sup>۳</sup> ازایرا نکرد ایچ پنهان هنر <sup>۴</sup> نداند کسی <sup>۱</sup> آشکار و نهان <sup>۵</sup>

### گفتار اندر آفرینش مردم

۶۰	چو زین <sup>۱</sup> بگذری <sup>۱</sup> مردم آمدپدید سرش راست برشد <sup>۱۱</sup> چو سرو بلند <sup>۱۲</sup> پذیرنده هوش و رای و خرد ز راه خرد بنگری <sup>۱۵</sup> اندکی مگر مردمی <sup>۱۷</sup> خیره خوانی <sup>۱۸</sup> همی
۶۵	ترا از دو گیتی برآورده‌اند نخستین فطرت <sup>۲۱</sup> پسین شمار <sup>۲۲</sup> شنیدم ز دانا دگرگونه زین <sup>۲۳</sup> نگه کن <sup>۲۴</sup> سرانجام خود را ببین برنج اندر آری <sup>۲۸</sup> تنت را رواست <sup>۲۹</sup>
	شد این بندها را سراسر کلید <sup>۱</sup> بگفتار <sup>۱۳</sup> خوب و خرد کاربند مر او را دد و دام <sup>۱۴</sup> فرمان برد که مردم بمعنی <sup>۱۶</sup> چه باشد یکی جز این را نشانی ندانی <sup>۱۹</sup> همی <sup>۲۰</sup> بچندین میانچی بپرورده‌اند توئی خویشان را بسازی مدار چه دانیم راز جهان آفرین چو <sup>۲۵</sup> کاری بیابی ازین به <sup>۲۶</sup> گزین <sup>۲۷</sup> که خود رنج بردن بدانش <sup>۲۰</sup> سزاست <sup>۲۱</sup>

۱. ل، خ، ا، خ ۲- بیت را ندارند. ۲. م- ز کام و ز ناکام خوردن خورد ۳. ل، خ، ا، خ ۲- بیت را ندارند  
(نک. نسخه بدل ۱۷ در ص ۱۵). ۴. خ، ا، خ ۲- بیت را ندارند. ۵. م- گهر؛ خ ۲- بیت را ندارد.  
۶. خ ۱- نبینی همی ۷. خ ۲- بیت را ندارد. ۸. ل- کزین ۹. م- چو فرجام شد؛ خ ۱- کزین  
بگذرم ۱۰. خ ۲- بیت را ندارد. ۱۱. م- ببالا چو برشد ۱۲. خ ۱- بابر بلند ۱۳. خ ۲- بیدار  
۱۴. خ ۲- دیو ۱۵. خ ۱- بگذری ۱۶. ل، خ، ا، خ ۲- معنی مردم ۱۷. م، خ ۲- مردم ۱۸. م-  
خواند؛ ل، خ ۱- دانی (ل- قافیه ندارد). ۱۹. خ ۱- نخوانی ۲۰. م- جزایش نشانی نداند همی؛  
خ ۲- جز آنم شماری ندانی همی ۲۱. م- جنبش ۲۲. ل- پسین در شمار ۲۳. م، ل، ح ۱- گون  
ازین ۲۴. خ ۲- از اول ۲۵. م، خ ۲- که ۲۶. م، ل- برین بر ۲۷. خ ۱- چو یابی توکاری برین  
برگزین ۲۸. خ ۲- بدانش در آری ۲۹. خ ۱- تنت زان اوست ۳۰. م- ز دانش ۳۱. خ ۱- همه  
آن اوست؛ خ ۲- ترتیب بیتها: ۶۸، ۶۹، ۶۷.

۷۰ چو خواهی که یابی ز هر بد<sup>۱</sup> رها  
 [نگه کن بدین گنبد تیزگرد<sup>۲</sup>  
 [نه گشت زمانه بفرسایدش  
 [نه از جنبش آرام گیرد همی<sup>۵</sup>  
 [ازودان فزونی ازو هم شمار<sup>۶</sup>  
 سر اندر نیاری بدام بلا<sup>۳</sup>  
 که درمان ازویست و زویست درد]  
 نه آن<sup>۴</sup> رنج و تیمار بگزایدش]  
 نه چون ما تباهی پذیرد همی]  
 بد و نیک نزدیک او آشکار<sup>۷</sup>]

### گفتار اندر آفرینش آفتاب<sup>۸</sup>

۷۵ [زیاقوت سرخست چرخ کبود<sup>۹</sup>  
 [بچندین فروغ و بچندین<sup>۱۱</sup> چراغ  
 [روان اندرو<sup>۱۲</sup> گوهر دلفروز<sup>۱۳</sup>  
 نه از آب و گرد و نه از باد و دود<sup>۱۰</sup>  
 بسیاراسته چون بنوروز باغ]  
 کزو روشنائی گرفتست روز<sup>۱۴</sup>]

۱. م- زبدها ۲. م- افزون دارد:

ز گفتار پیغمبری راست گوی  
 ترا دانش و دین رهاند نخست  
 چو خواهی که یابی ز تن رستگار  
 دل از تیرگیها بدین آب شوی  
 در رستگاری ببايد بجست  
 نکوکار گردی بر کردگار

خ ۱- افزون دارد:

بوی در دو گیتی زبید رستگار  
 نکونام باشی بر کردگار

بخ- افزون دارد:

بوی در دو گیتی زبید رستگار  
 نکوکار گردی بر کردگار

خ ۲- این بخش پس از بیت ۷۰ پایان می یابد و دو بخش بعدی را هم ندارد، بلافاصله بیت ۸۹ می آید.

۳. م- مصراع مخدوش. ۴. م- نه از ۵. م- نه از مهر او دل بکاهد همی ۶. ل- فزونی

و هم زو نهار ۷. ل- نزدیک اویست کار ۸. خ ۲- این بخش را ندارد. ۹. م- چنین چرخ

گردنده پیدا نمود ۱۰. م- نه از آب و باد و نه از گرد و دود ۱۱. ل- بچندان ۱۲. ل- اندران

۱۳. م- ازویست رخشنده گیتی فروز ۱۴. ل، خ ۱- افزون دارند:

که هر بامدادی چو زرین سپر  
 زمین پوشد از نور پیراهنا  
 زمشرق برآرد فروزنده سر  
 شود تیره گیتی بدو روشنا  
 چو از مشرق او سوی مغرب کشد  
 زمشرق شب تیره سر برکشد

[ز خاور برآید سوی باختر<sup>۱</sup>      نباشد ازین یک روش راست تر]  
 [ایا<sup>۲</sup> آنکه تو آفتابی همی      چه بودت که بر من نتابی همی]

### در آفرینش ماه<sup>۲</sup>

۸۰ [چراغست مرتیره شب را بسیج      ببد تا توانی تو هرگز مپیچ]  
 [چو سی روز گردش بیمایدا      شود تیره گیتی بدو روشنا<sup>۳</sup>]  
 [پدید آید آنگاه باریک و زرد<sup>۴</sup>      چو پشت کسی کو غم عشق خورد<sup>۱</sup>]  
 [چو بیننده دیدارش از دور دید      هم اندر زمان او<sup>۷</sup> شود ناپدید]  
 [دگر شب نمایش کند بیشتر      ترا روشنائی دهد بیشتر]  
 ۸۵ [بدو هفته گردد تمام و درست      بدان بازگردد که بود از نخست]  
 [بود هر شبانگاه باریکتر      بخورشید تابنده نزدیکتر<sup>۸</sup>]  
 [بدینسان نهادش خداوند داد      بود تا بود هم بدین یک نهاد<sup>۹</sup>]

### گفتار اندر ستایش پیغمبر

ترا دانش و دین رهاند درست      در رستگاری بسبایدت جست  
 وگر دل<sup>۱۰</sup> نخواهی که باشد نژند      نخواهی که دائم بوی مستمند<sup>۱۱</sup>  
 ۹۰ بگفتار پیغمبرت راه جوی      دل از تیرگیها بدین آب شوی  
 چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی      خداوند امر و خداوند نهی  
 [که خورشید بعد از رسولان مه<sup>۱۲</sup>      نتابید برکس ز بوبکر به<sup>۱۳</sup>]  
 [عمر<sup>۱۴</sup> کرد اسلام را آشکار      بیاراست گیتی چو باغ بهار]

۱. ل، خ ۱ - نگیرند مر یکدیگر را گذر ۲. خ ۱ - ابا ۳. خ ۲ - این بخش را ندارد. ۴. خ ۱ - همانا ز گردش بفرسایدا ۵. م - باریکتر ۶. م - کو بود عشق خور ۷. خ ۱ - زو ۸. م - بیت را ندارد. ۹. ل، خ ۱ - ترتیب بیتها: ۸۷، ۸۴، ۸۵، ۸۶؛ در متن ترتیب چهار بیت آخر براساس م است.  
 ۱۰. ل، خ ۱ - اگر دل؛ خ ۲ - دلت گر ۱۱. م - بیت ۷۰ را افزون دارد، بسنجید با نسخه بدل ۲ در ص ۱۷؛  
 خ ۲ - بیت ۸۸ پس از بیت ۸۹ آمده. ۱۲. ل - همه ۱۳. ل - مصراع مخدوش. ۱۴. ل - چواو

<p>خداوند شرم و خداوند دین<sup>۲</sup>          که اورا بخوبی ستاید<sup>۴</sup> رسول]          درست این سخن<sup>۵</sup> قول<sup>۱</sup> پیغمبرست<sup>۷</sup>          تو گوئی دو گوشم پر آواز اوست          کزیشان قوی شد بهرگونه دین<sup>۱</sup>          بهم بستنی یکدگر راست راه<sup>۱۱</sup>          ستاینده خاک پای<sup>۱۲</sup> وصی<sup>۱۳</sup>          برانگیخته موج ازو تندباد<sup>۱۴</sup>          همه بادبانها برافراخته          بیاراسته همچو چشم خروس<sup>۱۵</sup>          همان<sup>۱۶</sup> اهل بیت نبی و ولی          کرانه نه پیدا و بن ناپدید<sup>۱۷</sup>          کس از غرق بیرون نخواهد شدن          شوم غرقه دارم دو یار وفی          خداوند تاج و لوا و سریر          همان چشمه شیر و ماء<sup>۲۰</sup> معین</p>	<p>[پس از هر دو ان بود عثمان گزین<sup>۱</sup>          [چهارم<sup>۲</sup> علی بود جفت بتول          که من شهر علمم علیم درست          گواهی دهم کاین سخنهاز اوست<sup>۸</sup>          [علی را چنین گفت و دیگر همین          [نبی آفتاب و صحابان چو<sup>۱۰</sup> ماه          منم بنده اهل بیت نبی          حکیم این جهان را چو دریا نهاد          چو هفتاد کشتی برو ساخته          یکی پهن کشتی بسان عروس          محمد بدو اندرون با علی          خردمند کز دور دریا بدید          بدانست کو موج خواهد زدن<sup>۱۸</sup>          بدل گفت اگر با نبی و وصی          همانا که باشد مرا دستگیر          خداوند جوی می<sup>۱۹</sup> و انگبین</p>	<p>۹۵          ۱۰۰          ۱۰۵</p>
--	---	---

۱. ل- اهل یقین ۲. خ- ۱- کین ۳. ل- چواکنون ۴. خ- ۲- بحق میستاید ۵. م- در سنت و این ۶. خ- ۲- لفظ ۷. خ- ۲- افزون دارد:

مرادم ازین زندگانی سخن بنعت نبی و وصی شد کهن  
 چو من از محمد حکایت کنم چو محمود را صد حمایت کنم  
 منم بنده هر دو تا رستخیز اگر شه کند پیکرم ریز ریز

۸. م، ۱، خ- ۲- سخن راز اوست ۹. م، ۲- بیت را ندارند. ۱۰. ل- علی همچو (روی کلمه «صحابان» نوشته شده است). ۱۱. م، ۲- بیت را ندارند؛ ل- مصراع مخدوش. ۱۲. م- جان پاک ۱۳. خ- ۱- ولی؛ خ- ۲- ندارد؛ بخ- افزون دارد:

ابا دیگران مر مرا کار نیست جز این مر مرا راه گفتار نیست  
 بسنجید با نسخه بدل ۱۵ در ص ۲۰. ۱۴. م- موج او شد چو باد؛ ل- مصراع مخدوش. ۱۵. ل- مصراع مخدوش. ۱۶. ل- همه ۱۷. ل- مصراع مخدوش. ۱۸. ل- مصراع مخدوش. ۱۹. م، خ- ۱- جوی و می ۲۰. خ- ۱- خلد ماء

بسنزد نبی و علی <sup>۱</sup> گیر جای	۱۱۰ اگر چشم‌داری بدیگر سرای
چنین است و این دین <sup>۲</sup> و راه منست	گرت زین بدآید گناه منست
چنان دان که خاک پی حیدرم <sup>۳</sup>	[برین زادم وهم برین بگذرم
ترا دشمن اندر جهان خود دلست <sup>۴</sup>	[دلت گر براه خطا مایلست
که یزدان <sup>۱</sup> بآتش بسوزد تنش <sup>۷</sup>	[نباشد جز از بی‌پدر <sup>۵</sup> دشمنش
ازو زارتر در جهان زار کیست <sup>۱۰</sup>	۱۱۵ [هر آنکس که در جانش <sup>۶</sup> بغض علیست <sup>۱</sup>
نه برگردی از نیک‌پی هم‌هان <sup>۱۱</sup>	[نگر تا نداری ببازی جهان
چو با نیک‌نامان بوی هم‌نورد <sup>۱۲</sup>	[همه نیکیت باید آغاز کرد <sup>۱۲</sup>
همانا کرانش <sup>۱۴</sup> ندانم همی <sup>۱۵</sup>	[ازین در سخن چند رانم همی

### گفتار اندر فراهم آوردن کتاب<sup>۱۱</sup>

✓ سخن هرچه<sup>۱۷</sup> گویم همه گفته‌اند بر باغ<sup>۱۸</sup> دانش همه رفته‌اند

۱. ل- وصی؛ خ-۱- ولی ۲. خ-۱، خ-۲- رسم ۳. م- بیت را ندارد، بسنجید با نسخه بدل ۷.
۴. خ-۲- در این جای بیت ۱۱۵ آمده. ۵. خ-۲- بجز داد اگر ۶. خ-۲- بدوزخ ۷. م- بیت ۱۱۲ را افزون دارد. ۸. ل- دلش ۹. م- کسی را که در دل زبغض علیست ۱۰. خ-۱- بیت را ندارد؛ خ-۲- در این جای بیت ۱۱۳ می‌آید که بیت ۱۰۰ نیز به آن افزوده شده. ۱۱. ل- از راه بی هم‌هان؛ م- افزون دارد:
- |                              |                          |
|------------------------------|--------------------------|
| کرانه بگیری زبغض صحاب        | که هستند همچو نجوم شهاب  |
| تو بر خارجی لعنتی کن مدام    | ابر رافضی همچین کن دوام  |
| ابوبکر و حیدر چو بر کوثرست   | کجا خارجی رافضی در خورست |
| تو جفی تری تا بوی هر دو دوست | ره رستگاری ازین و ازوست  |
- خ-۲- صورتهایی از همین چهار بیت را افزون دارد. ۱۲. م- همه نیک باید با آغاز کرد؛ ل- همه نیکیت باید آغاز کار ۱۳. ل- بوی درگذار؛ خ-۱- بود هم نبرد؛ خ-۲- بجوئی نبرد ۱۴. م، خ-۲- همانش کرانه ۱۵. خ-۲- افزون دارد:
- |                         |                            |
|-------------------------|----------------------------|
| مرا باکسان دگر کار نیست | بران در مرا هیچ بازار نیست |
|-------------------------|----------------------------|
- بسنجید با نسخه بدل ۱۳ در ص ۱۹. ۱۶. بخ- در آغاز بخش افزوده شده:
- |                            |                                 |
|----------------------------|---------------------------------|
| سخن گفته شد گفتنی هم نماند | من از گفته خواهم یکی با تو راند |
|----------------------------|---------------------------------|
۱۷. خ-۲- آنچه ۱۸. م- برو بوم

- ۱۲۰ اگر بر درخت<sup>۱</sup> برومند جای  
کسی کو شود زیر نخل بلند  
توانم مگر<sup>۲</sup> پایه<sup>۳</sup> ساختن  
کزین نامور نامه شهریار  
تو اینرا<sup>۴</sup> دروغ و فسانه مدان  
ازو هرچه اندر خورد با خرد  
یکی نامه بود از گه باستان  
پراگنده در دست هر موبدی  
یکی پهلوان بود دهقان نژاد  
پژوهنده<sup>۵</sup> روزگار نخست  
ز هر کشوری موبدی سالخورد  
بپرسیدشان از کیان جهان<sup>۶</sup>  
که گیتی به آغاز<sup>۷</sup> چون داشتند  
چه گونه سرآمد بنیک اختر  
بگفتند پیشش یکایک مهان  
۱۳۵ چو بشنید از ایشان سپهد سخن  
چنین یادگاری شد اندر جهان
- نیابم که از بر شدن<sup>۱</sup> نیست رای  
همان سایه زو باز دارد گزند<sup>۲</sup>  
بر شاخ آن سرو<sup>۳</sup> سایه فکن  
بگیتی بمانم یکی یادگار  
برنگ فسون و بهانه<sup>۴</sup> مدان  
دگر بر ره رمز و معنی<sup>۵</sup> برد  
فراوان بدو اندرون داستان  
ازو بهره<sup>۶</sup> نزد<sup>۷</sup> هر بخردی  
دلیر و بزرگ و خردمند و راد  
گذشته سخنها همه باز جست  
بیاورد کاین نامه را یادکرد  
وزان<sup>۸</sup> نامداران فرخ مهان  
که ایدون<sup>۹</sup> بما خوار بگذاشتند  
بر ایشان همه<sup>۱۰</sup> روز کندآوری  
سخنهای شاهان و گشت<sup>۱۱</sup> جهان  
یکی نامور نامه افکند بن  
سرو آفرین از کهان و مهان

۱. م. کسی بر درخت؛ خ ۱. اگر زیر دار ۲. م. نیابد که از بر شدن؛ ل. نیابی که از بر شدن؛ خ ۱. نیابی از این در شدن؛ خ ۲. نیابم بجز بر شدن، ضبط متن بر اساس بخ. ۳. ل. افزون دارد: اگر بر درخت برومند جای ازو درگذشتن مکن هیچ رای

۴. م. بنونی دگر (؟)؛ خ ۲. ندانم مگر ۵. ل. سایه ۶. خ ۲. به از شاخ این سرو ۷. م. مر این را ۸. م. ل. بیک سان روشن زمانه؛ خ ۱. بیک سان تو روشن زمانه ۹. م. خ ۲. دگر بر ره رمز معنی؛ خ ۱. دگر باره زین ره بمعنی ۱۰. ل. ازو بهره بد نزد؛ خ ۲. وزو بهره نزدیک ۱۱. خ ۲. برو بر بسی ۱۲. ل. خ ۱. از نژاد کیان ۱۳. خ ۲. ازان ۱۴. م. ز آغاز ۱۵. م. خ ۱. که ایدر ۱۶. م. همان؛ خ ۲. بران ۱۷. خ ۲. و حال



## داستان دقیقی شاعر

چو از دفتر این داستانها بسی	همی خواند خواننده بر <sup>۱</sup> هرکسی
جهان دل نهاده بدین <sup>۲</sup> داستان	همان بخردان نیز و هم <sup>۳</sup> راستان <sup>۴</sup>
جوانی بیامد گشاده زبان	سخن گفتن خوب و طبع روان <sup>۵</sup>
بشعر <sup>۶</sup> آرم این نامه را گفت من	ازو شادمان شد دل انجمن
جوانیش را خوی بد یار بود	ابا بد همیشه <sup>۷</sup> به پیکار بود
برو تاختن کرد نیاگاه مرگ	نهادش بسر بر یکی تیره ترگ <sup>۸</sup>
بدان <sup>۹</sup> خوی بد جان شیرین بداد	نبد از جوانیش یک روز شاد <sup>۱۰</sup>
یکایک ازو بخت برگشته شد	بدست یکی بنده برگشته شد <sup>۱۱</sup>
برفت او و این نامه ناگفته ماند	چنان بخت بیدار او خفته ماند
[الهی عفو کن گناه ورا]	بیفزای در حشر جاه ورا <sup>۱۲</sup>

## بنیاد نهادن کتاب

دل روشن من چو برگشت ازوی	سوی تخت شاه جهان کرد روی
که این نامه را دست پیش آورم	ز دفتر بگفتار <sup>۱۳</sup> خویش آورم
بسپرسیدم از هرکسی بشمار	بترسیدم از گردش روزگار
مگر خود درنگم نباشد بسی	بباید سپردن <sup>۱۴</sup> بدیگر کسی
و دیگر که گنجم <sup>۱۵</sup> وفادار نیست	همین <sup>۱۶</sup> رنج را کس خریدار نیست

۱. خ ۱ - با ۲. خ ۲ - نهاده بسی دل برین ۳. م - هم از بخردان و هم از؛ خ ۱ - همان بخردان و همان؛ خ ۲ - همه بخردان و همه ۴. م - بیت ۱۳۸ پیش از بیت ۱۴۰ آمده. ۵. م - بگفتا بگویم من این داستان؛ م - افزون دارد:

سخن گفتنی خوب و طبعی روان جوان سبک روح و رویش (۹) روان  
 ۶. خ ۲ - بنظم ۷. م، خ ۲ - همه ساله باید ۸. ل - بیت را ندارد ۹. خ ۲ - در آن ۱۰. م، ل - بیت را ندارند؛ خ ۲ - هنوز از جوانیش نابوده شاد ۱۱. م - بیت را ندارد؛ خ ۲ - بدست پرستار خود کشته شد ۱۲. م - در جشن جای ورا؛ خ ۲ - بیت را ندارد. ۱۳. م، خ ۲ - به پیوند گفتار؛ خ ۱ - به پیوند و گفتار ۱۴. م - بیاید سپرد این ۱۵. خ ۲ - انجم ۱۶. خ ۱ - همان

[برین گونه یکچند بگذاشتم  
 [سراسر زمانه پر از جنگ بود  
 ز نیکو سخن به چه<sup>۲</sup> اندر جهان  
 ۱۵۵ [اگر نامدی این<sup>۵</sup> سخن از خدای  
 بشهرم یکی مهربان دوست بود  
 مرا گفت خوب آمد<sup>۸</sup> این رای تو  
 نبشته من این نامه<sup>۱۱</sup> پهلوی  
 گشاده زبان و جوانیت هست  
 ۱۶۰ شو<sup>۱۴</sup> این نامه خسروان بازگوی<sup>۱۵</sup>  
 چو آورد این نامه نزدیک من  
 [در داستان ابو منصور]<sup>۱۷</sup>

یکی مهتری بود گردن فراز<sup>۲۰</sup>  
 خردمند و بیدار<sup>۲۱</sup> و روشن روان  
 سخن گفتن خوب<sup>۲۲</sup> و آوای نرم  
 بدین نامه چون<sup>۱۸</sup> دست کردم دراز<sup>۱۹</sup>  
 جوان بود و از گوهر پهلوان  
 خداوند رای<sup>۲۳</sup> و خداوند شرم

۱. م، ل، خ ۱- بیت را ندارند؛ بخ- افزون دارد:

ندیدم کسی کش سزاوار بود بگفتار این مرمرایار بود

۲. م، ل، خ ۱- بیت را ندارند. ۳. م- این به ۴. ل- برو آفرین از کهان و مهان؛ ح ۱- میان کهان و میان مهان؛ خ ۲- دو مصراع پس و پیش. ۵. ل- بد بدی این؛ خ ۱- به بدی از ۶. خ ۲- بیت را ندارد. ۷. ل- تو گفتی که بامن ز یک؛ خ ۲- که بامن یکی مغز و یک ۸. خ ۱- خوب آید؛ خ ۲- خوب است ۹. خ ۲- خرامد ۱۰. ل-

مراگفت کز من چه باید همی که جانست سخن برگراید همی

بسنجید با بیت ۱۶۵. ۱۱. خ ۲- دفتر ۱۲. خ ۱- نگر ۱۳. ل، خ ۲- سخن گفتن و ۱۴. خ ۱- تو ۱۵. م- خسروان باز جوی؛ خ ۱- خسروی باز گوی؛ خ ۲- خسروانی بگوی ۱۶. خ ۲- وزین ۱۷. م، ل، خ ۲- ندارند. ۱۸. ل- من ۱۹. م- بردم دراز؛ ل، خ ۱- بردم فراز ۲۰. خ ۲- دو بیت را افزون دارد:

خداوند تاج و خداوند تخت دل افروز و بیدار و فیروز بخت

(بسنجید با بخ، بیت ۱۸۷، همچنین با نسخه بدل ۲۰ در ص ۲۴) و دوباره بیت ۱۶۲. ۲۱. خ ۲- دانا

۲۲. خ ۲- هوش ۲۳. ل- سخن گفتنش چرب؛ ح ۲- سخن گفتن چرب

۱۶۵	مراگفت کز من چه باید همی <sup>۱</sup>	که جانت سخن برگراید همی
	بچیزی که باشد مرا دسترس	بکوشم نیازت <sup>۲</sup> نیارم بکس <sup>۳</sup>
	همی داشتم <sup>۴</sup> چون یکی تازه سيب <sup>۵</sup>	که از باد نامد بمن بر نهیب <sup>۶</sup>
	بکیوان رسیدم ز خاک نژند	از آن نیک دل نامدار ارجمند <sup>۷</sup>
	بچشمش همان خاک و هم سیم و زر	کریمی بدو یافته زیب و فر <sup>۸</sup>
۱۷۰	سراسر جهان پیش او خوار بود	جوانمرد بود و وفادار بود <sup>۹</sup>
	چنان <sup>۱۰</sup> نامور گم شد از انجمن	چو در باغ سرو سهی از چمن
	نه زو زنده بینم نه مرده <sup>۱۱</sup> نشان	بدست نهنگان مردم کشان <sup>۱۲</sup>
	دریغ آن کمر بتد و آن گردگاه	دریغ آن کئی برز و بالای شاه <sup>۱۳</sup>
	گرفتار زو <sup>۱۴</sup> دل شده ناامید	نوان لرزلرزان بکردار بید <sup>۱۵</sup>
۱۷۵	یکی پند آن شاه یاد آوریم	ز کژی روان سوی داد آوریم
	مراگفت کاین <sup>۱۶</sup> نامه <sup>۱۷</sup> شهریار	گرت گفته آید بشاهان سپار <sup>۱۸</sup>
	بدین نامه من <sup>۱۹</sup> دست بردم فراز	بنام شهنشاہ گردن فراز <sup>۲۰</sup>

۱. ل - مصراع مخدوش. ۲. م - ز گیتی نیارد (کذا!!)؛ خ ۱ - بکوشم بسازم؛ خ ۲ - ز گیتی نیازت؛ متن بر اساس بخ. ۳. ل - مصراع مخدوش. ۴. م - پیشش بدی ۵. ل - مصراع مخدوش. ۶. م - که نامد بمن بر ز چیزی نهیب؛ ل - که از باد نامد یقین بر نهیب؛ خ ۱ - چو نامد ز چیزی بمن بر نهیب؛ خ ۱ - دو مصراع پس و پیش؛ خ ۲ - بیت را ندارد؛ ضبط متن بر اساس بخ و م. ۷. خ ۲ - بیت را ندارد. ۸. خ ۲ - بیت را ندارد. ۹. خ ۲ - بیت را ندارد. ۱۰. م، خ ۲ - چو آن ۱۱. م - نه مرده بینم نه زنده؛ خ ۲ - نه زو زنده یابم نه مرده ۱۲. خ ۲ - بیت ۱۷۲ پس از بیت ۱۷۳ آمده. ۱۳. م - آن جوانی و آن پایگاه؛ ل - آن کئی برز بالای شاه ۱۴. م - همه راز این؛ خ ۲ - گرفتار وزو ۱۵. خ ۲ - افزون دارد؛ بدو چشم آن سال گریان بدی ز درد دل ریش بر گریان بدی ۱۶. م - بکوشم که این ۱۷. ل - گفته ۱۸. بخ - افزون دارد؛ دل من بگفتار او رام شد روانم بدین شاد و پدرام شد ۱۹. م - چون ۲۰. خ ۲ - بیت ۲۲۵ را افزون دارد؛ بخ - افزون دارد (بیت ۱۸۷)؛ خداوند تاج و خداوند تخت جهاندار پیروز و بیدار بخت بسنجید با نسخه بدل ۲۰ در ص ۲۳.

### ستایش سلطان محمود

جهان آفرین تا جهان آفرید  
 چو خورشید بر چرخ بنمود تاج<sup>۱</sup>  
 ۱۸۰ چه گویم<sup>۲</sup> که خورشید تابان که بود  
 ابوالقاسم آن شاه پیروز بخت<sup>۳</sup>  
 ز خاور بیاراست تا باختر  
 مرا اختر خفته بیدار گشت  
 بدانستم<sup>۴</sup> آمد زمان<sup>۵</sup> سخن  
 ۱۸۵ بر اندیشه شهریار زمین<sup>۶</sup>  
 [دل من چو نور اندر آن تیره شب  
 چنان دید روشن روانم بخواب  
 همه روی گیتی شب<sup>۷</sup> لاژورد  
 در و دشت برسان دیبا شدی  
 ۱۹۰ نشسته برو شهر یاری چو ماه  
 رده برکشیده سپاهش دو<sup>۸</sup> میل  
 یکی پاک دستور پیشش بی پای  
 مرا خیره گشتی سر از فر<sup>۹</sup> شاه  
 چو آن چهره خسروی دیدمی

۱. م. - ز نامش همه بر فروزنده تاج؛ ل، خ. ۱ - بنمود بر گاه تاج ۲. م، ل، خ. ۱ - چه گوئی ۳. م، خ. ۲ -  
 بیت ۱۸۰ پس از بیت ۱۸۱ آمده. ۴. م - برافراشت کاخ و برافراشت بخت ۵. م - نهاد از برگاه  
 خورشید؛ خ. ۱ - خداوند تاج و خداوند ۶. م، ل، خ. ۱، خ. ۲ - بدانست؛ متن براساس بخ. ۷. م، ل، خ. ۲ -  
 زبان ۸. ل، خ. ۱ - بیتهای ۱۵۳ و ۱۸۶ را افزون دارند. ۹. م - چو باز آمدم نزد شاه زمین ۱۰. م -  
 نخفتم شبی بر پر از آفرین؛ ل - بیت را ندارد. ۱۱. م، خ. ۲ - بیت را ندارند؛ ل، خ. ۱ - بیت ۱۸۶ پیش از  
 بیت ۱۸۵ آمده؛ متن براساس بخ. ۱۲. خ. ۱ - شدی ۱۳. ل، خ. ۱ - بیتهای ۱۹۴ و ۱۹۵ را افزون  
 دارند. ۱۴. خ. ۲ - سه ۱۵. ل، خ. ۲ - سرافراز ۱۶. ل، خ. ۱ - بیتهای ۱۹۴ و ۱۹۵ پس از بیت  
 ۱۹۰ آمده اند، بسنجید با نسخه بدل ۱۳.

- ۱۹۵ که این چرخ و ماهست یا تاج و گاه  
یکی گفت کاین شاه روم است و هند  
بایران و توران و را بنده اند  
بیاراست روی زمین را<sup>۸</sup> بداد  
جهاندار<sup>۹</sup> محمود شاه بزرگ  
۲۰۰ ز کشمیر تا پیش دریای چین  
چو کودک لب از شیر مادر بشست  
[نپیچد کسی سر ز فرمان اوی  
تو نیز آفرین کن که گوینده  
چو بیدار گشتم بجستم ز جای  
۲۰۵ بر آن شهریار آفرین خواندم  
بدل گفتم این خواب را پاسخ است  
بران آفرین کو کند آفرین  
ز فرش جهان شد چو باغ بهار  
از ابر اندر آمد بهنگام نم<sup>۱۸</sup>  
۲۱۰ بایران همه خوبی از داد اوست  
ببزم اندرون آسمان سخاست<sup>۱۹</sup>  
بتن ژنده پیل و بجان جبرئیل
- ستارست پیش اندرش یا سپاه<sup>۴</sup>  
ز قنوج تا پیش دریای سند  
برای و بفرمان او زنده اند<sup>۷</sup>  
بپردخت ازان تاج<sup>۸</sup> بر سر نهاد  
بآبخور آرد همی میش و گرگ  
برو شهریاران کنند آفرین  
ز گهواره محمود گوید نخست<sup>۱۱</sup>  
نیارد گذشتن ز پیمان اوی<sup>۱۲</sup>  
بدو<sup>۱۳</sup> نام جاوید جوینده  
چه مایه شب تیره بودم بپای  
نبودم درم جان برافشاندم  
که آواز<sup>۱۵</sup> او بر<sup>۱۶</sup> جهان فرخ است  
بران بخت بیدار و فرخ زمین<sup>۱۷</sup>  
هوا پر ز ابر و زمین پر نگار  
جهان شد بکردار<sup>۱۹</sup> باغ ارم  
کجا هست مردم همه یاد<sup>۲۰</sup> اوست  
برزم اندرون تیز چنگ ازدهاست<sup>۲۱</sup>  
بکف ابر بهمن بدل<sup>۲۲</sup> رود نیل

۱. ل- آن ۲. م، ل- «و» ندارند. ۳. خ ۲- «و» ندارد. ۴. م- ستارست گرد آمده یا سپاه؛ خ ۲-  
ستاره شناسان درگاه شاه ۵. خ ۲- مرا گفت این ۶. م- زایران ۷. خ ۲- بفرمان و رایش  
سرافکنده اند ۸. م- روی مه را (کذا!) ۹. م- تاج و ۱۰. م- جهان بان ۱۱. ل- بیت  
۲۰۱ پس از بیت ۲۰۳ آمده. ۱۲. درم چنین است؛ خ ۲- بیت ۲۰۲ پس از بیت ۲۰۳ آمده؛ ل، خ ۱- بیت  
۲۰۲ را ندارند. ۱۳. خ ۲- وزو ۱۴. م- بدان ۱۵. خ ۲- دیدار ۱۶. خ ۱- در ۱۷. م- بیت  
را ندارد. ۱۸. م- بگیتی برآید بهر کام نم ۱۹. خ ۲- نمودار ۲۰. خ ۲- جهان شادمان از دل  
شاد ۲۱. ل- آفتاب وفاست؛ خ ۱، خ ۲- آسمان وفاست ۲۲. خ ۲- بیت ۲۱۱ پس از بیت ۲۱۲ آمده.  
۲۳. خ ۱- بدل ابر بهمن بکف

سر بخت بدخواه با خشم<sup>۱</sup> اوی  
 نه کند آوری<sup>۲</sup> گیرد از باج و گنج<sup>۳</sup>  
 ۲۱۵ هر آنکس که دارد ز پروردگان  
 شهنشاہ را سربسر دوستوار<sup>۴</sup>  
 نخستین برادرش کھتر بسال  
 ز گیتی پرستندۀ فرّ و نصر  
 کسی کش پدر ناصرالدین بود  
 ۲۲۰ و دیگر<sup>۵</sup> دلاور سپھدار طوس  
 ببخشد درم ہرچہ یابد ز دھر<sup>۶</sup>  
 بیزدان بود خلق را رھنمای  
 جھان بی سر و تاج خسرو مباد  
 ہمیشہ تن آباد<sup>۷</sup> با تاج و تخت  
 ۲۲۵ کنون بازگردم باغاز کار<sup>۸</sup>  
 چو دینار خوارست<sup>۹</sup> بر چشم<sup>۱۰</sup> اوی  
 نہ دل تیرہ دارد ز رزم و زرنج<sup>۱۱</sup>  
 از آزاد و از نیکدل بردگان<sup>۱۲</sup>  
 بفرمان ببستہ<sup>۱۳</sup> کمر استوار<sup>۱۴</sup>  
 کہ در مردمی کس ندارد ہمال<sup>۱۵</sup>  
 زید شاد در سایہ شاہ عصر<sup>۱۶</sup>  
 سر<sup>۱۷</sup> تخت او تاج پروین بود<sup>۱۸</sup>  
 کہ در جنگ بر شیر<sup>۱۹</sup> دارد فسوس<sup>۲۰</sup>  
 ہمی آفرین یابد<sup>۲۱</sup> از دھر بہر  
 سر شاہ<sup>۲۲</sup> خواہد کہ باشد بجای<sup>۲۳</sup>  
 ہمیشہ<sup>۲۴</sup> بماناد جاوید و شاد<sup>۲۵</sup>  
 ز درد و غم آزاد و پیروز بخت  
 سوی نامہ نامور شہریار<sup>۲۶</sup>

۱. خ ۱- از خشم ۲. خ ۲- شد خوار ۳. م، خ ۲- با چشم ۴. م- کین آوری ۵. م- از تاج و گنج؛ خ ۱- از تاج و تخت ۶. م- زرنج و ز گنج؛ خ ۱- ز رزم و ز بخت؛ خ ۲- نہ جاهش بیفزاید از تاج و تخت نہ باشد دلش تیرہ از کام بخت  
 ۷. خ ۲- از آزاد و نامور بندگان ۸. م- همه بندگان پیش او خواستار؛ ل، خ ۲، بخ- دوستدار (در متن صورت بازسازی شده آمده). ۹. خ ۲- بفرمانش بسته ۱۰. خ ۱- بیت را ندارد؛ خ ۲- بیت ۲۲۰ را افزون دارد؛ بخ افزون دارد:  
 شدہ ہر یکی شاہ بر کشوری روان نامشان در ہمہ دفتری  
 ۱۱. خ ۱، خ ۲- بیت را ندارند؛ م- افزون دارد:  
 خداوند مردی و رای و ہنر بدو شادمان مہتران سربسر  
 بسنجید با نسخہ بدل ۱۴. ۱۲. م، خ ۲- بیت را ندارند؛ خ ۱- پز عصر ۱۳. خ ۱- پنی ۱۴. بخ- افزون دارد:  
 خداوند مردی و رای و ہنر بدو شادمان مہتران سربسر  
 بسنجید با نسخہ بدل ۱۱. ۱۵. م، خ ۲- بویژہ ۱۶. خ ۲- باشیر ۱۷. خ ۲- بیت را ندارد؛ خ ۲- بیت ۲۲۰ پس از بیت ۲۱۶ آمده. ۱۸. ل- ہرچہ دارد ز شہر؛ خ ۱- ہرچہ باید ز دھر ۱۹. خ ۱- خواہد؛ خ ۲- جوید ۲۰. م- خویش ۲۱. ل- ماند بجای؛ خ ۱- بیت ۲۲۲ پس از بیت ۲۲۳ آمده. ۲۲. خ ۲- چنین ہم ۲۳. خ ۲- بیت ۲۲۲ را افزون دارد، کہ پس از آن نیز بیت زیر افزودہ شدہ:  
 سپہر برینش کمین چاکری چو خورشید و ماہش کھین کھتری  
 ۲۴. خ ۲- تن آزاد ۲۵. م- ہمی باز جویم من از کردگار ۲۶. خ ۲- بگویم کنون داستانی ز داد کہ تاج بزرگی کہ بر سر نہاد

## کیومرث

سخن‌گوی<sup>۱</sup> دهقان چه گوید نخست  
 که بود آنکه دیهیم بر سر نهاد  
 [مگر کز پدر یاد دارد پسر  
 ] که نام بزرگی که آورد پیش  
 ۵ پـژوهنده نامه باستان  
 چنین گفت کآیین تخت و کلاه<sup>۱</sup>  
 چو آمد ببرج حمل آفتاب  
 بتابید از ان<sup>۲</sup> سان ز برج<sup>۳</sup> بره  
 کیومرث شد<sup>۴</sup> بر جهان کدخدای<sup>۵</sup>  
 ۱۰ سر بخت<sup>۶</sup> و تختش برآمد بکوه<sup>۷</sup>  
 که نام<sup>۸</sup> بزرگی بگیتی<sup>۹</sup> که جست  
 ندارد کس آن<sup>۱۰</sup> روزگاران بیاد  
 بگوید ترا یک بیک در بدر<sup>۱۱</sup>  
 کرا بود از آن برتران پایه بیش<sup>۱۲</sup>  
 که از پهلوانان زند داستان  
 کیومرث آورد و او بود شاه  
 جهان گشت با فرّ و آیین و آب  
 که گیتی جوان گشت از ان<sup>۱۳</sup> یکسره<sup>۱۴</sup>  
 نخستین بکوه اندرون ساخت جای  
 پلنگینه پوشید خود با گروه<sup>۱۵</sup>

۱. م. سخن‌دان ۲. م، ل، خ ۱. تاج ۳. خ ۲. که اول نشان بزرگی ۴. م، ل، خ ۱. از ۵. ل، خ ۱،  
 خ ۲. از پدر ۶. ل، خ ۱. کین تخت و مهر و کلاه؛ خ ۲. کین تاج و تخت و کلاه ۷. م، ل. ازین  
 ۸. م، خ ۲. بـرج ۹. ل، خ ۲. ازو ۱۰. خ ۲. بیت ۸. پس از بیت ۹. آمده. ۱۱. خ ۲. کی نو چو  
 شد ۱۲. م. که چون او شد اندر جهان پادشای؛ ل. که چون نو شد او بر جهان کدخدای؛ خ ۱. کیومرث  
 چون شد جهان کدخدای ۱۳. خ ۱. سرو تاج؛ خ ۲. سرتاج ۱۴. خ ۱، خ ۲. زکوه ۱۵. م.  
 با همگروه؛ ل. پرستنده آذر آمد گروه؛ ل. افزون دارد:

پلنگینه پوشید خود با گروه نبودى نشستش بجز برزکوه

ازو اندر آمده می پرورش  
 بگیتی درون<sup>۱</sup> سال سی شاه بود  
 [همی تافت زو فر<sup>۱</sup> شاهنشهی  
 دد و دام و هر جانور کش بدید  
 ۱۵ دوتا می شدندی بر تخت او  
 [برسم نماز آمدندیش پیش  
 پسر بد مراورا یکی خوبروی  
 سیامک بدش نام و فرخنده بود  
 [بجانش بر از مهر گریان بدی  
 ۲۰ برآمد برین کار یک روزگار  
 بگیتی نبودش کسی دشمن  
 [برشک اندر آهرمن بدسگال  
 یکی بچه بودش چو گرگ سترگ  
 جهان شد بران<sup>۱۱</sup> دیوبچه سیاه  
 ۲۵ سپه کرد و نزدیک او راه جست  
 همی گفت با هرکسی رای<sup>۱۴</sup> خویش  
 کیومرث زین خود کی<sup>۱۱</sup> آگاه بود  
 که پوشیدنی نو بد و نو خورش  
 بخوبی چو خورشید بر گاه بود  
 چو ماه دو هفته ز سرو سهی]  
 ز گیتی بنزدیک او آرمید  
 از آن بر شده فرّه و بخت او<sup>۲</sup>  
 وزو برگرفتند آیین خویش<sup>۴</sup>  
 هنرمند<sup>۵</sup> و همچون پدر نامجوی  
 کیومرث را دل بدو<sup>۶</sup> زنده بود<sup>۷</sup>  
 ز بیم<sup>۸</sup> جدایش بریان بدی]  
 فروزنده شد دولت شهریار  
 مگر بدکنش<sup>۹</sup> ریمن آهرمن  
 همی رای زد تا ببالید بال<sup>۱۰</sup>  
 دلاور شده با سپاه بزرگ  
 ز بخت سیامک وزان پایگاه<sup>۱۱</sup>  
 همی تخت و دیهیم کی شاه جست<sup>۱۲</sup>  
 جهان کرد یکسر پر آوای<sup>۱۵</sup> خویش  
 که تخت مهی را جز او شاه بود<sup>۱۷</sup>

۱. ل- برو ۲. ل، خ- ۲. از تخت؛ خ- ۱. زو بخت ۳. م- ازان فرّه و بر شده بخت او؛ خ- ۲. ازو فرّه  
 و بر شدی بخت او (؟) ۴. م، ل، خ- ۱. ازان جایگه برگرفتند کیش ۵. م- خردمند ۶. خ- ۲-  
 بگیتی بدیدار او ۷. م، ل- افزون دارند:

ز گیتی بدیدار او شاد بود که بس نامور شاخ و بنیاد بود  
 خ- ۱- افزون دارد:

ز گیتی بدیدار او شاد بود که بس بارور شاخ و بنیاد بود  
 خ- ۲- افزون دارد:

که بس بارور بیخ و بنیاد بود جوانی چو شمشاد آزاد بود

۸. م- بروز؛ خ- ۲. ز درد ۹. ل- مگر در نهران؛ خ- ۱، خ- ۲. جز اندر جهان ۱۰. م، ل، خ- ۲. بیاگندیال  
 ۱۱. ل- از آن ۱۲. خ، ۱، خ- ۲. چه از بخت شاه ۱۳. ل، خ- ۱. بیت ۲۵ پیش از بیت ۲۴ آمده. ۱۴. ل،  
 خ، ۱، خ- ۲. راز ۱۵. ل، خ، ۱، خ- ۲. آواز ۱۶. خ- ۲. نه ۱۷. ل- که او را بدرگاه بدخواه بود



یکایک بیامد خجسته سروش  
 بگفتش ورا زین سخن در بدر  
 ۳۰ سخن چون بگوش سیامک رسید  
 دل شاه بچه<sup>۲</sup> برآمد بجوش  
 بپوشید تن را بچرم پلنگ  
 پذیره شدش دیو را جنگ جوی  
 [سیامک بیامد برهنه تن  
 ۳۵ بزد چنگ و ارونه دیو سیاه  
 فکند آن تن شاهزاده بخاک  
 [سیامک بدست خروزان<sup>۸</sup> دیو<sup>۱</sup>  
 چو آگه شد از مرگ فرزند شاه  
 فرود آمد از تخت ویله کنان  
 ۴۰ [دو رخساره پر خون و دل سوگوار  
 خروشی برآمد ز لشکر بزار<sup>۱۲</sup>  
 همه جامها کرده پیروزه رنگ  
 بسان پری پلنگینه پوش<sup>۱</sup>  
 که دشمن چه سازد همی با پدر<sup>۲</sup>  
 ز کردار بدخواه دیو پلید  
 سپاه انجمن کرد و بگشاد گوش  
 که جوشن نبود و نه آیین<sup>۴</sup> جنگ  
 سپه را چو روی اندر آمد بروی  
 برآویخت<sup>۵</sup> با پور<sup>۶</sup> آهرمنا]  
 دوتا اندر آورد بالای شاه  
 بچنگال کردش<sup>۷</sup> کمرگاه چاک  
 تبه گشت و ماند انجمن بی خدیو]  
 ز تیمار گیتی برو شد سیاه  
 زنان بر سر و موی و رخ راکنان<sup>۱۰</sup>  
 دودیده پر از نم چو ابر بهار<sup>۱۱</sup>  
 کشیدند صف بر در<sup>۱۲</sup> شهریار<sup>۱۴</sup>  
 دو چشم ابر خونین و<sup>۱۵</sup> رخ بادرنگ

۱. خ ۲- بیت را ندارد. ۲. خ ۲-

خبر شد به پیش پسر از پدر که دشمن چه گوید همی در بدر

خ ۱- افزون دارد:

بپوشید تن را بچرم پلنگ که جوشن نبذ خود بآیین جنگ

۳. خ ۲- شاهزاده ۴. ل- نبذ خود نه آیین؛ خ ۲- نبذ خود ز آیین ۵. م، خ ۲- بیاویخت ۶. خ ۲-

دیو ۷. ل- کرد آن ۸. م- خروزان؛ خ ۲- خرورای ۹. ل- سیامک برای خود و دست دیو

۱۰. ل- گوش شاه کیان؛ خ ۱- دست و بازو کنان؛ خ ۲- گوش و بازو کنان ۱۱. ل- کشیدند صف بر در

شهریار؛ خ ۱- دژم کرده بر خویشتن روزگار؛ خ ۲- شده نور چشمش بزاری زار ۱۲. خ ۲- سراسر

همه لشکر نامدار ۱۳. خ ۱- ز بس ناله زار بر ۱۴. ل- بیت را ندارد؛ خ ۱- افزون دارد:

سپه سر بر زار و گریان شدند چو بر آتش تیز بریان شدند

۱۵. ل- خونی دو

دو مرغ و نخچیر گشته گروه  
 برفتند با<sup>۱</sup> سوگواری و درد  
 نشستند سالی چنین سوگوار<sup>۲</sup> ۴۵  
 درود آوریدش<sup>۳</sup> خجسته سروش  
 سپه ساز و برکش بفرمان من  
 از آن بدکنش دیو روی زمین  
 کی نامور<sup>۴</sup> سر سوی آسمان  
 بر آن برترین نام یزدانش را ۵۰  
 وزان پس بکین سیامک شتافت  
 برفتند ویله کنان سوی کوه  
 زدرگاه کی شاه برخاست گرد  
 پیام آمد از داور کردگار<sup>۵</sup>  
 کزین بیش مخروش و بازار هوش  
 برآور یکی گرد از آن انجمن  
 بپرداز و پردخته کن دل ز کین  
 برآورد و بدخواست بر بدگمان  
 بخواند و بپالود<sup>۶</sup> مژگانش را  
 شب و روز آرام و خفتن نیافت

۲

خجسته سیامک یکی پور داشت  
 گرانمایه را نام هوشنگ بود  
 بنزد<sup>۷</sup> نیا یادگار پدر ۵۵  
 [نیایش بجای پسر<sup>۸</sup> داشتی  
 چو بنهاد دل کینه و جنگ را  
 همه گفتنیا بدو بازگفت  
 که من لشکری کرد خواهم همی  
 ترا بود باید همی پیشرو  
 [پری و پلنگ انجمن کرد و شیر<sup>۹</sup> ۶۰  
 سپاهی دد و دام و مرغ و پری  
 که نزد نیا جاه<sup>۱۰</sup> دستور داشت  
 تو گفتی همه هوش و فرهنگ بود  
 نیا پروریده مراو را<sup>۱۱</sup> ببر  
 جز او بر کسی چشم نگماشتی]  
 بخواند آن گرانمایه<sup>۱۲</sup> هوشنگ را  
 همه رازها برگشاد از نهفت  
 خروشی برآورد خواهم همی  
 که من رفتنی ام تو سالار نو  
 ز درندگان گرگ و ببر دلیر<sup>۱۳</sup>  
 سپهدار پرکین<sup>۱۴</sup> و کندآوری

۱. خ ۱ - یکایک پراز؛ خ ۲ - رسیدند با ۲. ل - روزگار ۳. خ ۲ - برآورده زاری از ایشان دمار  
 ۴. خ ۲ - وزان پس بیامد ۵. خ ۲ - چو بشنید از او ۶. ل - بمالید ۷. خ ۱، خ ۲ - جای ۸. خ ۱،  
 خ ۲ - نیاز ۹. خ ۲ - چو جانش ۱۰. م - پدر ۱۱. م، ل - آنزمان شاه ۱۲. خ ۲ - گرگ  
 ۱۳. ل - شیر گردد دلیر؛ خ ۲ - هرچه بودش سترگ ۱۴. م، ل - باگیر (?)

[پس پشت لشکر کیومرث شاه  
 بیامد سیه دیو با ترس و باک  
 [ز هرای درندگان چنگ دیو  
 ۶۵ بهم بر شکستند<sup>۲</sup> هردو گروه  
 بیازید هوشنگ چون شیر چنگ  
 [کشیدش سراپای یکسر دوال  
 پپای اندر افگند<sup>۱</sup> و بسپرد خوار  
 چو آمد مر آن کینه را خواستار  
 ۷۰ [برفت و جهان مردری ماند ازوی  
 [جهان فریبنده را<sup>۷</sup> گرد کرد  
 [جهان سربسر چو فسانست<sup>۹</sup> و بس  
 نییره پیش اندرون با سپاه]  
 همی باسماں بر پراگند خاک  
 شده سست از خشم<sup>۱</sup> کیهان خدیو<sup>۲</sup>  
 شدند از دد و دام دیوان ستوه  
 جهان کرد بر دیو نستوه<sup>۴</sup> تنگ  
 سپهد برید آن سر بی همال<sup>۵</sup>  
 دریده برو چرم و برگشته کار  
 سرآمد کیومرث را روزگار  
 نگر تا کرانزد او آبروی]  
 ره سود بنمود و خود مایه خورد<sup>۸</sup>  
 نماند بد و نیک بر هیچ کس]

۱. م - سست با چنگ؛ خ ۲ - خشک از ترس ۲. ل - مصراع نخست تکرار شده. ۳. در فتادند؛  
 خ ۱ - برفتادند ۴. خ ۲ - وارونه ۵. ل، خ ۲ - ناهمال؛ خ ۱ - بدسگال ۶. خ ۱، خ ۲ - اندر  
 آورد ۷. م - فریبنده؛ خ ۱ - آفریننده را (کذا!) ۸. خ ۲ - بنمود و مایه نخورد ۹. ل -  
 فسوست؛ خ ۲ - فسونست

## هوشنگ

۱

جهاندار هوشنگ بارای و داد  
بگشت<sup>۱</sup> از برش چرخ سالی چهل  
چو بنشست بر جایگاه مهی  
که بر هفت کشور منم پادشا  
بفرمان یزدان پیروزگر  
وزان پس جهان یکسر آباد کرد  
نخستین یکی گوهر آمد بچنگ  
سر مایه کرد آهن آبگون  
۵

بجای نیا تاج بر سر نهاد  
پراز هوش مغز و پراز رای<sup>۲</sup> دل<sup>۳</sup>  
چنین گفت بر تخت شاهنشهی  
جهاندار پیروز و فرمانروا  
بداد و دهش تنگ بستم کمر  
همه روی گیتی پراز داد کرد  
باتش<sup>۴</sup> ز آهن جدا کرد سنگ  
کزان سنگ خارا کشیدش برون

۲

یکی روز شاه جهان سوی<sup>۵</sup> کوه  
پدید آمد از دور چیزی دراز  
دو چشم از بر سر چو دو چشمه خون  
نگه کرد هوشنگ باهوش و سنگ  
۱۰

گذر کرد با چند کس همگروه<sup>۶</sup>  
سیه رنگ و تیره تن و تیزتاز<sup>۷</sup>  
ز دود دهانش جهان تیره گون  
گرفتش یکی سنگ و شد تیزچنگ<sup>۸</sup>

---

۱. خ ۱ - گذشت ۲. خ ۱، ۲ - داد ۳. ع - ترجمه بیت‌های ۳، ۴ و ۵ را ندارد. ۴. خ ۱ - بدانش  
۵. ل، خ ۱، ۲ - پیش ۶. ل - کس زان گروه؛ خ ۱، ۲ - تن همگروه ۷. خ ۱، ۲ - تیزگاز ۸. خ ۱ -  
سنگ و شد پیش جنگ؛ خ ۲ - سنگ خارا بچنگ

جهانسوز مار از جهانجوی جست  
 همان و همین سنگ بشکست گرد<sup>۱</sup>  
 دل سنگ گشت از فروغ آذرنگ<sup>۲</sup>  
 ازین طبع سنگ آتش آمد فراز<sup>۳</sup>  
 نیایش همی کرد و خواند آفرین<sup>۴</sup>  
 همین آتش آنگاه قبله نهاد<sup>۵</sup>  
 پرستید باید اگر بخردی<sup>۶</sup>  
 همان شاه در گرد او با گروه<sup>۷</sup>  
 سده نام آن جشن فرخنده کرد  
 بسی باد چون او دگر شهریار<sup>۸</sup>  
 جهانی بنیکی ازو یاد کرد

۳

چو بشناخت<sup>۱</sup> آهنگری پیشه کرد  
 چو این کرده شد<sup>۲</sup> چاره آب ساخت  
 بجوی و برود آبها<sup>۳</sup> راه کرد  
 چراگاه مردم بدان برفزود  
 از آهنگری<sup>۴</sup> ازّه و تیشه کرد<sup>۱۱</sup>  
 ز دریایهارودهارا بتاخت<sup>۱۲</sup>  
 بفرخندگی<sup>۱۵</sup> رنج کوتاه کرد  
 پراگند پس تخم<sup>۱۶</sup> و کشت و درود<sup>۱۷</sup>

۱. ل، خ ۲ - خرد؛ خ ۱ - بیت مخدوش. ۲. خ ۱ - افزون دارد:

هر انکس که بر سنگ آهن زدی ازو روشنائی پدید آمدی

۳. خ ۲ - بیت را ندارد؛ م، ل - افزون دارند:

هر انکس که بر سنگ آهن زدی ازو روشنائی پدید آمدی

۴. خ ۱، خ ۲ - سربر زمین ۵. م - بیت را ندارد. ۶. م - بیت را ندارد. ۷. م - بیت را ندارد.

۸. خ ۱ - پس او چنان کرد هر شهریار ۹. خ ۱ - بر ساخت؛ خ ۲ - برخاست ۱۰. ل - گراز و تبر؛

خ ۱ - چو گراز و تبر؛ خ ۲ - سنان و تبر ۱۱. م - بیت ۲۷ را افزون دارد. ۱۲. م - چو کرده شدش

۱۳. خ ۱، خ ۲ - زد دریا بهامونش اندر فراخت ۱۴. خ ۱ - آب را ۱۵. ل، خ ۱، خ ۲ - نفرکتی ۱۶. خ ۱،

خ ۲ - پراگندن تخم ۱۷. م - بیت ۲۷ تکرار شده (با بالا بسنجید)؛ خ ۲ - بیت را ندارد.

بورزید و بشناخت سامان خویش <sup>۳</sup>	برنجید <sup>۱</sup> پس هرکسی نان <sup>۲</sup> خویش
ز نخچیر گور و گوزن زیان	بدان ایزدی جاه و فرّ کیان
بورز آورد <sup>۴</sup> آنچه بد سودمند <sup>۵</sup>	۳۰ جدا کرد گاو و خر و گوسفند
بکشت و بسرشان <sup>۷</sup> برآهیخت پوست	ز پویندگان هرچه مویش نکوست <sup>۱</sup>
چهارم سمورست کش موی گرم]	[چو روباه و قاقم چو سنجاب <sup>۸</sup> نرم
بپوشید بالای گویندگان	برین گونه از چرم پویندگان
برفت و بجز نام نیکی نبرد	برنجید و گسترد و خورد و سپرد <sup>۹</sup>
بافسون و اندیشه بی شمار <sup>۱۱</sup> ]	۳۵ [سی رنج برد <sup>۱۰</sup> اندران روزگار
ازو مردری ماند تخت مهی <sup>۱۲</sup>	چو پیش آمدش روزگار بهی
شد آن هوش هوشنگ با فرّ و سنگ <sup>۱۳</sup>	زمانه ندادش زمانی درنگ
نه نیز آشکارا نمایدت چهر <sup>۱۴</sup> ]	[نیوست خواهد جهان با تو مهر

۱. ل. - بسنجید ۲. ل، خ ۱. - نام ۳. خ ۲. - بیت را ندارد؛ ل. - افزون دارد:

از ان پس که این کارها شد بسیج	نبد خوردنیها جز از میوه هیچ
همه کار مردم نبودى ببرگ	که پوشیدنیشان همه بود برگ
پرستیدن ایزدی بود کیش	نیارا همین بود آیین پیش
چو مرتازیرا بمحراب سنگ	بدان گه بدی آتش خوب رنگ
بسنگ اندر آتش بدو شد پدید	کزو در جهان روشنی گسترد

م - صورتهایی از همین بیتها را افزون دارد، مصراعهای دوم آسیب دیده؛ خ ۱، خ ۲ - صورتهایی از همین بیتها را افزون دارند. ترتیب مجدد بیتهای ۹-۲۸ براساس ع انجام گرفته. در نسخه م بیتهای نسخه بدل ۳، و نیز بیتهای ۹-۱۷ و ۲۱-۲۳ در حواشی نوشته شده. در نسخه های ل، خ ۱ و خ ۲ ترتیب بیتها چنین است: ۸، ۲۴-۲۸، بیتهای نسخه بدل ۳، ۹-۲۳ (بسنجید با بخ، بیتهای ۸-۳۴). ۴. خ ۱ - برون آورد؛ خ ۲ - همه برگزید ۵. م - افزون دارد:

بدیشان بورزید و زیشان خورید همه تاج را خویشان پرورید

ل، خ ۱، خ ۲ - صورتهایی از همان بیت را افزون دارند. ۶. خ ۱، خ ۲ - بگزید دوست ۷. خ ۱، خ ۲ - ز سرشان ۸. ل - چو سنجاب و قاقم چو روباه ۹. م، خ ۱ - سترد ۱۰. ل - خورد ۱۱. ل - هوشیار ۱۲. م - تاج شهی؛ خ ۱ - گاه مهی؛ خ ۲ - تخت شهی ۱۳. م، ل - شد آن رنج هوشنگ با هوش و سنگ ۱۴. ل - مصراع مخدوش.

## طهمورث

پسر بد مرا و را یکی هوشمند  
 بیامد بتخت پدر برنشست  
 همه موبدان راز لشکر بخواند  
 چنین گفت کامروز تخت و کلاه  
 ۵ جهان از بدیها بشویم برای  
 ز هر جای کوتاه کنم دست دیو  
 هر آن چیز کاندز جهان سودمند  
 پس از پشت میش و بره پشم و موی  
 بکوشش ازو کرد پوشش برای  
 ۱۰ ز پویندگان هرچه بد تیزرو<sup>۱</sup>  
 رمنده<sup>۲</sup> ددان را همه بنگرید  
 بیچاره بیاوردش از دشت و کوه  
 ز مرغان مر آن را که بد نیک تاز  
 بیاورد و آموختن شان گرفت  
 ۱۵ چو این کرده شد ماکیان و خروس  
 بیاورد و یکسر بمردم کشید

۱. ل- بخشهایی از متن بریده شده؛ خ ۱، خ ۲- کمر بر میان رسم او را بیست؛ ع- ترجمه بیتهای ۳-۷ را ندارد.  
 ۲. ل، خ ۲- نیک رو؛ خ ۱- پیش رو ۳. م- کردش او؛ خ ۱، خ ۲- دادشان ۴. خ ۱- رونده ۵. ل-  
 ببتنگ ۶. خ ۱- بیت را ندارد. ۷. خ ۱- بیت را ندارد. ۸. خ ۱، خ ۲- ازو ۹. ل- بیت ۱۷ پس از  
 بیت ۱۴ آمده؛ ع- افزون دارد؛ و کذلک هو اول من اتخذ الفهود و کلبها لما أعجبه لونها و ذکاؤها و وثوبها

بفرمودشان تا نوازند گرم  
 چنین گفت کاین را ستایش کنید  
 که او دادمان بر ددان دستگاه  
 ۲۰ مراو را یکی پاک دستور بود  
 خنیده<sup>۱</sup> بهرجای شهرسپ<sup>۲</sup> نام  
 همه روز بسته ز خوردن دو لب  
 چنان بر دل<sup>۴</sup> هرکسی بود دوست  
 [سر مایه بُد اختر شاه را  
 ۲۵ [همه راه نیکی نمودی بشاه  
 چنان<sup>۱</sup> شاه پالوده گشت از بدی  
 برفت اهرمن را بافسون بست  
 زمان تا زمان زینش<sup>۸</sup> بر ساختی  
 چو دیوان بدیدند کردار او  
 ۳۰ شدند انجمن دیو بسیار مر  
 چو طهمورث آگه شد از کارشان  
 بفر<sup>۱</sup> جهاندار بستش میان  
 [همه نره دیوان و افسونگران  
 [دمنده سیه دیوشان پیش رو  
 ۳۵ [جهاندار طهمورث بافرین  
 یکایک بیاراست<sup>۱۲</sup> با دیو جنگ

۱. ل، خ ۱- گزیده؛ خ ۲- ستوده ۲. ل- بهرست ۳. خ ۱- نبد جز به نیکیش هر جای گام ۴. خ ۲- جوانمرد با ۵. ل- در بند بد جای؛ خ ۱- دریدن بدو جان؛ خ ۲- درنده بد او جان ۶. خ ۲- چو آن ۷. خ ۱، خ ۲- بتابید ۸. ل، خ ۱- بیش؛ خ ۲- نیش (?) ۹. خ ۱- ماند ۱۰. خ ۱- کیان ۱۱. ل، خ ۱، خ ۲- رزم ۱۲. خ ۲- برانگیخت ۱۳. م- افزون دارد:

هو اتیره فام و زمین تیره شد  
 دو دیده بخشم اندرون تیره شد  
 ز یکسو غو آتش و دود و دیو  
 ز یکسو دلیران گیهان خدیو

خ ۱، خ ۲- صورتهایی از همین بیتها را افزون دارند.



ازیشان دوبهره بافسون ببست  
 کشیدندشان خسته و بسته خوار<sup>۱</sup>  
 که مارا مکش تا یکی نو هنر  
 کی نامور دادشان زینهار ۴۰  
 چو آزاد گشتند<sup>۲</sup> از بند او  
 نبشتن بخسرو بیاموختند  
 نبشتن یکی نه که<sup>۱</sup> نزدیک سی  
 [چه سغدی<sup>۷</sup> چه چینی و چه پهلوی  
 جهاندار سی سال ازین بیشتر ۴۵  
 برفت و سرآمد برو روزگار  
 دگرشان بگرز گران کرد پست  
 بجان خواستند آن زمان زینهار  
 بیاموزی از ماکت<sup>۲</sup> آید ببر<sup>۳</sup>  
 بدان تا نهانی کنند آشکار  
 بجستند ناچار پیوند او  
 دلش را بدانش برافروختند<sup>۵</sup>  
 چه رومی چه تازی و چه پارسی  
 ز هرگونه کان همی بشنوی<sup>۸</sup>  
 چه گونه پدیدآوریدی هنر<sup>۹</sup>  
 همه رنج او ماند ازو یادگار<sup>۱۰</sup>

۱. م-زار ۲. م-بیاموزیم ایدر که ۳. خ ۱-بیت را ندارد. ۴. ل، خ ۱-چو آزادشان شد سر  
 ۵. خ ۲-دلش را چو خورشید بفروختند ۶. خ ۱، خ ۲-چو ۷. خ ۱-سندی ۸. ل-نگاریدن آن  
 کجا بشنوی؛ خ ۱، خ ۲-نوشتن هر آن چیزکان بشنوی ۹. خ ۱-افزون دارد:

چو دستور باشد چنین کاردان  
 نوشته هنر نیز بسیار دان  
 ۱۰. م-افزون دارد:

جهانا مپور چو خواهی درود  
 چو می بدروی پروریدن چه سود  
 چو گیتی سرآمد بر آن دیوبند  
 جهانرا همه بند او بود بند  
 ... اندرون شد دل هر کسی  
 برآمد برین روزگار بسی  
 ل-افزون دارد:

جهانا مپور چو خواهی درود  
 چو می بدروی پروریدن چه سود  
 برآری یکی را بچرخ بلند  
 سپاریش ناگه بخاک نژند  
 خ ۱-صورتهایی از همین بیتها را افزون دارد؛ خ ۲-افزون دارد:  
 جهانرا مپور چو خواهی درود  
 اگر بدروی پروریدن چه سود

## جمشید

۱

گرانمایه جمشید فرزند او  
برآمد برآن تخت<sup>۱</sup> فرخ پدر  
کمر بست با فرّ شاهنشهی  
زمانه برآسود از داوری  
جهان را فزوده بدو آبروی  
منم گفت با فرّ ایزدی  
بدان راز بد دست کوتاه کنم  
نخست آلت جنگ را دست برد  
بفرّ کیی نرم کرد آهنا  
چو خفتان و تیغ و چو<sup>۲</sup> برگستوان  
[بدین اندرون سال پنجاه رنج  
دگر پنجه اندیشه جامه کرد  
ز کتّان و ابریشم و موئی قز

کمر بست<sup>۱</sup> یکدل پراز پند او  
برسم کیان بر سرش تاج زر  
جهان گشت سرتاسر او را رهی  
بفرمان او دیو و مرغ و پری  
فروزان شده تخت شاهی بدوی<sup>۳</sup>  
همم شهریاری همم موبدی  
روان را سوی روشنی ره کنم  
در نام جستن بگردان سپرد  
چو خود و زره کرد و چون جوشنا  
همه کرد پیدا بروشن روان  
ببرد و ازین چند بنهاد گنج  
که پوشند هنگام<sup>۴</sup> ننگ و نبرد  
قصب کرد پرمایه دیبا و خز

---

۱. خ ۱- بسته ۲. خ ۲- نشست از بر تخت ۳. ع- ترجمه بیت‌های ۶-۷ را ندارد. ۴. ل، خ ۱،  
خ ۲- چون درع و ۵. ل- پوشد همی گاه

بیاموختشان رشتن و تافتن	بیتار اندرون پود را بافتن <sup>۱</sup>
۱۵ چو شد بافته شستن و دوختن	گرفتند ازو یکسر آموختن
چو این کرده شد ساز دیگر نهاد	زمانه بدو شاد و او نیز شاد
[ز هر انجمن پیشه‌ور <sup>۲</sup> گرد کرد	بدین اندرون نیز پنجاه خورد]
[گروهی که کاتوزیان <sup>۳</sup> خوانیش	برسم پرستندگان دانیش <sup>۴</sup> ]
[جداکردشان از میان گروه	پرستنده را جایگه کرد کوه <sup>۵</sup> ]
۲۰ [بدان تا پرستش بود کارشان	نوان پیش روشن جهاندارشان <sup>۶</sup> ]
- [صفی بر دگر دست بنشانند	همی نام نیساریان خواندند <sup>۷</sup> ]
[کجا شیرمردان جنگ آورند	فروزنده لشکر و کشورند]
[کزیشان بود تخت شاهی بجای	وزیشان بود نام مردی بی‌پای <sup>۸</sup> ]
[بسودی <sup>۹</sup> سه دیگر گره را شناس	کجانست از کس بریشان <sup>۱۰</sup> سپاس <sup>۱۱</sup> ]
۲۵ [بکارند و ورزند و خود بدروند	بگاه خورش سرزنش نشنوند]
[ز فرمان تن آزاده و <sup>۱۲</sup> زنده‌پوش <sup>۱۳</sup>	ز آواز پیغاره آسوده گوش]
[تن آزاد <sup>۱۴</sup> و آبادگیتی بروی	بر آسوده از داور و گفتگوی]
[چه گفت ان سخن گوی آزاده مرد	که آزاده را کاهلی بنده کرد]
[چهارم که خوانند اهتوخوشی <sup>۱۵</sup>	همان دست‌ورزان اباسرکشی <sup>۱۶</sup> ]
۳۰ [کجا کارشان همگان پیشه بود	روانشان همیشه پراندیشه بود]

۱. ع- پس از ترجمه بیت ۱۴ این جمله می‌آید: فبقی علی ذلک مدة حتی انتشر جمیع تلك الصناعات فی أقطار الأرض و توفر الناس علی المكاسب و الاشتغال بأمور المعاش؛ پس از این جمله ترجمه بیت ۳۴ می‌آید.  
 ۲. ل، خ ۱- زهر پیشه‌ور انجمن؛ خ ۲- مصراع مخدوش. ۳. م- تورانیان؛ ل- خاتون زنان؛ خ ۱- تاتاریان؛ متن براساس بخ. ۴. خ ۲- بیت را ندارد؛ ع- ترجمه بیت‌های ۱۸-۳۲ را ندارد. ۵. خ ۲- بیت را ندارد. ۶. م- بیت را ندارد. ۷. م- بیت را ندارد؛ خ ۲- همی نامشان ساریان خواندند ۸. خ ۱- بیت را ندارد. ۹. خ ۲- بورزی ۱۰. ل- برکس ازیشان؛ خ ۲- هرکس ازیشان ۱۱. خ - بیت را ندارد. ۱۲. ل، خ ۱- آزاد چون ۱۳. م، خ ۲- آزاد و خورد و نوش (?؛ متن براساس بخ. ۱۴. ل، خ ۱، خ ۲- آباد ۱۵. م، خ ۲- که خوانند اهتوخوشی؛ خ ۱- که خوانیش اوراخشی ۱۶. خ ۱- دستکاران با سرکشی؛ خ ۲- همه دست‌کارند با سرکشی

[بدین اندرون سال پنجاه نیز  
 [ازین هر یکی را یکی پایگاه  
 که تا هرکس اندازه خویش را  
 بفرمود پس دیو<sup>۲</sup> ناپاک را  
 ۳۵ هرانچ از گل آمد چو بشناختند  
 بسنگ و بگج دیو دیوار کرد  
 چو گرمابه و کاخهای بلند  
 ز خارا گهر جست یک روزگار  
 بچنگ آمدش چندگونه گهر  
 ۴۰ [ز خارا بافسون برون آورید  
 [دگر بویهای خوش آوردباز  
 چوبان و چو<sup>۱</sup> کافور و چون مشک ناب  
 پزشکی و درمان هر دردمند  
 همان رازها کرد نیز<sup>۷</sup> آشکار  
 ۴۵ گذر کرد ازان پس بکشتی برآب  
 چنین سال پنجه برنجید<sup>۱۱</sup> نیز  
 همه کردنیها چو آمد بجای<sup>۱۳</sup>  
 بفرّ کیانی یکی تخت ساخت  
 که چون خواستی دیو برداشتی  
 بخورد و بورزید و بخشید<sup>۱</sup> چیز  
 سزاوار بگزید و بنمود راه  
 ببیند بدانند کم و بیش را  
 بآب اندر آمیختن خاک را  
 سبک خشت را کالبد ساختند  
 نخست از برش هندسی کار کرد<sup>۲</sup>  
 چو ایوان که باشد پناه از گزند  
 همی کرد ازو روشنی خواستار<sup>۴</sup>  
 چو یاقوت و بیجاده و سیم و زر  
 شد آراسته بندها را کلید  
 که دارند مردم ببویش نیاز<sup>۵</sup>  
 چو عود و چو عنبر چو روشن گلاب  
 در تندرستی و راه گزند  
 جهان را نیامد چنو<sup>۸</sup> خواستار<sup>۹</sup>  
 ز کشور بکشور گرفتگی<sup>۱۰</sup> شتاب  
 ندید از هنر بر خرد بسته چیز<sup>۱۲</sup>  
 ز جای مهی برتر آورد پای  
 چه مایه بدو گوهر اندر نشاخت  
 ز هامون بگردون بر<sup>۱۴</sup> افراستی

۱. ل. - بخشید بسیار ۲. ل، خ، ۱، خ، ۲ - دیوان ۳. ع - پس از ترجمه بیت ۳۵ آمده: و کان کل حین  
 يستحدث بناء ويستجد مدينة و يؤثر اثرا حتى طالت على ذلك المدة ۴. م - در این جا آن بخش از نسخه  
 که با خط دیگری نوشته شده بود پایان می یابد (نک. حاشیه ص ۱۳). ۵. م، ل، خ، ۱، خ، ۲ - بیت را ندارند؛  
 ع - ترجمه این بیت را دارد، متن بر اساس بیخ بازسازی شد. ۶. خ، ۲ - چو لادن چو ۷. خ، ۲ - چو  
 این رازها را بکرد ۸. ل - چنین ۹. خ، ۱ - نیاید چنو شهریار؛ خ، ۲ - نیامد چو او شهریار ۱۰. ل،  
 خ، ۱، خ، ۲ - چو مد ۱۱. ل، خ، ۱، خ، ۲ - بورزید ۱۲. بیخ - افزون دارد:  
 همه کردنیها چو آمد پدید بگیتی جز از خویشان را ندید  
 ۱۳. ل - چو آن کارهای وی آمد بجای ۱۴. خ، ۲ - ز هامون بابر اندر

۵۰ چو خورشید تابان میان هوا  
 جهان اجمن شد بر آن تخت او  
 بجمشید بر گوهر افشانند  
 سر سال نو هر مز فرودین<sup>۱</sup>  
 بزرگان بشادی بیاراستند  
 ۵۵ چنین جشن فرخ ازان<sup>۲</sup> روزگار  
 چنین سال سیصد همی رفت کار  
 ز رنج و ز بدشان نبد آگهی  
 بفرمان مردم نهاده دوگوش  
 [چنین تا برآمد برین روزگار<sup>۳</sup>  
 ۶۰ جهان سربسر گشت او را رهی  
 یکایک بتخت مهی بنگرید  
 منی کرد آن شاه<sup>۴</sup> یزدان شناس  
 [گرانمایگان را ز لشگر بخواند  
 چنین گفت با سالخورده مهان  
 نشسته برو شاه فرمان روا  
 شگفتی فرو مانده از بخت او  
 مران روز را روز نو خواندند  
 بر آسوده از رنج روی زمین<sup>۵</sup>  
 می و جام و رامشگران خواستند  
 بماند<sup>۶</sup> ازان خسروان یادگار<sup>۷</sup>  
 ندیدند مرگ اندران روزگار  
 میان بسته دیوان بسان رهی  
 ز رامش جهان پر ز آوای نوش<sup>۸</sup>  
 ندیدند جز خوبی از کردگار<sup>۹</sup>  
 نشسته جهاندار با فرهی<sup>۱۰</sup>  
 بگیتی جز از خویشان را ندید<sup>۱۱</sup>  
 ز یزدان بسیچید و شد ناسپاس  
 چه مایه سخن پیش ایشان براند  
 که جز خویشان را ندانم جهان<sup>۱۲</sup>

۱. م- و فرودین؛ ل، خ-۲- فرودین ۲. م- بر آسود از رنج وز درد و کین؛ ل- بر آسوده از رنج تن دل ز کین؛ خ-۱- بر آسودش از رنج تن دل ز کین ۳. م- کزان ۴. ل- بماندست ۵. خ-۲- بماندست ازان نامور شهریار ۶. ل- ز رامش جهانرا پر آواز نوش؛ خ-۱- برآمد جهان پر ز آوای نوش؛ خ-۲- برامش جهاندار با فر و هوش ۷. ل- برین سالیان؛ خ-۱- همی سالیان ۸. ل، خ-۱- همی نافت از شاه فر کیان؛ خ-۲- بیت را ندارد؛ ل- افزون دارد:

که چندی برآمد برین روزگار  
 ندیدند جز خوبی از کردگار  
 خ-۱- افزون دارد:

چو چندی برآمد برین روزگار  
 فروزنده شد دولت شهریار  
 ۹. خ-۲- بیت را ندارد. ۱۰. خ-۲- افزون دارد:

که چندین برآمد برین روزگار  
 ۱۱. م- ازان پس عجب شاه؛ خ-۲- عجب آنکه آن شاه  
 ۱۲. م- ندانم نهان؛ خ-۲- نبینم نهان؛ خ-۱-  
 افزون دارد:

که چندین برآمد برین روزگار  
 ندیدم بجز خوبی از کردگار

۶۵ هنر در جهان از من آمدیدید  
 جهان را بخوبی من آراستم  
 خور و خواب و آرامتان از منست  
 بزرگی و دیهیم شاهی<sup>۴</sup> مراست  
 همه موبدان سر فگنده نگون  
 ۷۰ چو این گفته شد فرّ یزدان ازوی  
 منی<sup>۷</sup> چون بیوست با کردگار  
 چگفت آن سخن گوی با فرّ<sup>۱</sup> وهوش  
 یزدان هر آنکس که شد ناسپاس  
 بجمشید بر تیره گون گشت روز  
 چو من نامور تخت شاهی ندید  
 چنانست گیتی کجا خواستم<sup>۱</sup>  
 همان کوشش<sup>۱</sup> و کامتان<sup>۲</sup> از منست  
 که گوید که جز من کسی پادشاست  
 چراکس نیارست گفتن نه چون  
 بگشت<sup>۵</sup> و جهان شد پر از گفت گوی<sup>۱</sup>  
 شکست اندر آورد و برگشت<sup>۸</sup> کار  
 چو خسرو شوی بندگی را بکوش  
 بدلش اندر آید<sup>۱۰</sup> ز هرسو هراس  
 همی کاست آن فرّ گیتی فروز<sup>۱۱</sup>

۲

۷۵ یکی مرد بود اندر آن روزگار  
 گرنامه‌ی هم شاه<sup>۱۲</sup> و هم نیک مرد  
 که مرداس نام گرنامه‌ی بود  
 مراراز دوشیدنی چارپای  
 [همان گاو دوشا بفرمانبری  
 ۸۰ [بز و میش بد شیرور<sup>۱۴</sup> همچین

ز دشت سواران نیزه گذار  
 ز ترس جهاندار با باد سرد  
 بداد و دهش برترین پایه بود  
 ز هریک هزار آمدندی بجای  
 همان تازی اسب گزیده مری<sup>۱۳</sup>  
 بدوشیزگان<sup>۱۵</sup> داده بد پاکدین<sup>۱۶</sup>

۱. ل- که من خواستم؛ خ ۱، خ ۲- زروی زمین جور من کاستم ۲. ل- همه پوشش؛ خ ۲- همان پوشش  
 ۳. خ ۱- کارتتان ۴. ل، خ ۱- دیهیم و شاهی ۵. ل- گسست ۶. م- بیت ۷۰ پس از بیت ۷۲ آمده.  
 ۷. م، خ ۱، خ ۲- هنر ۸. ل- درست ۹. خ ۱- ترس ۱۰. م، خ ۱- آمد ۱۱. خ ۱- افزون دارد:  
 سرآمد مر اورا و اندر گذشت چنان دان که گیتی چو بادی بدشت  
 ۱۲. م- گرنامه‌ی بود؛ خ ۱- گرنامه‌ی شاه ۱۳. ل- اسپان تار هبری (؟)؛ خ ۱- اسب زهی مری (؟)؛ خ ۲-  
 اسب و میوان مری (؟) ۱۴. م- بز شیروز میش را؛ ل، خ ۱- بز و میش با شیر را ۱۵. ل، خ ۱، خ ۲-  
 بدوشندگان ۱۶. ل، خ ۱، خ ۲- بیت ۸۰ پیش از بیت ۷۹ آمده.

<p>بدان خواسته دست بردی فراز] کش از مهر بهره نبود اندکی دلیر و سبکسار و ناپاک<sup>۲</sup> بود چنین نام بر پهلوی راندند بود بر زبان دری ده هزار ورا بود بیور که<sup>۴</sup> بردند نام ز روی<sup>۵</sup> بزرگی نه از روی<sup>۵</sup> کین بیامد بسان یکی نیک خواه جوان گوش گفتار او را سپرد<sup>۷</sup> پس آنکه سخن برگشایم درست چنانچون بفرمود سوگند خورد ز تو بشنوم هرچه گوئی سخن چه باید همی با تو اندر سرای<sup>۱۱</sup> یکی پندت از من ببايد شنود] همی دیر ماند تو اندر نورد</p>	<p>[بشیر آن کسی را که بودی<sup>۱</sup> نیاز پسر بد مر این پاک دلرا<sup>۲</sup> یکی جهانجوی را نام ضحاک بود کجا بیور اسپش همی خواندند ۸۵ کجا بیور از پهلوانی شمار ز اسپان تازی بزرین ستام شب و روز بودی دو بهره بزرین چنان بد که ابلیس روزی پگاه دل مهتر<sup>۱</sup> از راه نیکی ببرد ۹۰ بدو گفت پیمانتم خواهم نخست جوان نیک دل گشت<sup>۸</sup> فرمانش کرد<sup>۱</sup> که راز تو با کس نگویم ز بن بدو گفت جز تو کسی کدخدای<sup>۱۱</sup> [چه باید پدر کش<sup>۱۲</sup> پسر چون تو بود ۹۵ زمانه برین خواجه سالخورد</p>
--	--

۱. خ ۲- بشیر ار کشیدی کسیرا ۲. خ ۱- پاک تن را؛ خ ۲- پاک دین را ۳. م، خ ۲- ناباک (?) ۴. ل- جو ۵. ل، خ ۱، خ ۲- در هر دو مورد: راه ۶. ل- پورش ۷. ل- افزون دارد:

همانا خوش آمدش گفتار اوی	نبود آگه از زشت کردار اوی
بدو داد هوش و دل و جان پاک	پراگند بر تارک خویش خاک
چو ابلیس دید آنکه او را بباد	برافشانند ازو گشت بسیار شاد
فراوان سخن گفت زیبا و نغز	جوانرا تهی بود از عقل مغز
همی گفتم دارم سخنهای بسی	که آنرا نداند جز از من کسی
جوان گفت برگوی و چندین مپای	بیاموز ماراتو ای نیک رای

خ ۱، خ ۲- صورتهایی از همین شش بیت را افزون دارند. ۸. ل- بود؛ خ ۱، خ ۲- جوان ساده دل بود  
۹. خ ۱- برد ۱۰. م- یکی کدخدای؛ ل- کسی در سرای ۱۱. ل- چرا باید ای نامور کدخدای  
۱۲. ل- چون

بگیر این سر مایه‌ور جاه او  
 [برین گفته من چو داری وفا<sup>۱</sup>  
 چو ضحاک بشنید اندیشه کرد  
 بابلیس گفت این سزاوار نیست  
 ۱۰۰ بدو گفت گر بگذری زین سخن  
 بماند بگردنت سوگند و بند  
 سر مرد تازی بدام آورید  
 پرسید کین<sup>۵</sup> چاره با من بگوی  
 بدو گفت<sup>۷</sup> من چاره سازم ترا  
 ۱۰۵ مر آن پادشارا در اندر سرای  
 گرانمایه شبگیر برخاستی  
 سر و تن بشستی نهفته بباغ  
 بیاورد وارونه ابلیس بند<sup>۱۱</sup>  
 پس ابلیس وارونه آن ژرف چاه  
 ۱۱۰ سر تازیان مهتر نامجوی

ترازید اندر جهان گاه او  
 جهاندار<sup>۲</sup> باشی یکی پادشا<sup>۳</sup>  
 ز خون پدر شد دلش پر ز درد  
 دگر گوی کین از در کار نیست  
 بتابی زسوگند و پیمان من  
 شوی خوار و ماند پدرت ارجمند  
 چنان شد که فرمان او برگزید<sup>۴</sup>  
 نتابم ز رای تو من هیچ روی<sup>۶</sup>  
 بخورشید سر بر فرازم ترا<sup>۸</sup>  
 یکی بوستان بود بس دلگشای<sup>۹</sup>  
 ز بهر پرستش بیاراستی  
 پرستنده با او ببردی چراغ<sup>۱۱</sup>  
 یکی ژرف چاهی بره بر بکند  
 بخاشاک پوشید<sup>۱۲</sup> و بسترد راه<sup>۱۳</sup>  
 شب آمد سوی باغ بنهاد روی<sup>۱۴</sup>

۱. خ ۲- روا ۲. ل، خ ۲- جهانراتو ۳. خ ۲- کدخدا ۴. خ ۲- افزون دارد:

بدو گفت اکنون چه سازم بگوی چه رویست قطعا بهانه مجوری

۵. خ ۱- بدو گفت این ۶. م، ل- چه رویست این را بهانه محوی؛ خ ۱- چه راهست روی بهانه مجوی

۷. خ ۱- بگفتش که ۸. خ ۲- بیت ۱۰۴ پیش از بیت ۱۰۳ آمده؛ ل- افزون دارد:

تو در کار خاموش می باش و بس نباید مرا یاری از هیچ کس

چنان چون نباید بسازم تمام تو تیغ سخن برمکش از نیام

خ ۱، خ ۲- صورتهایی از همین بیتها را افزون دارند. ۹. م، خ ۱، خ ۲- بد گرانمایه حای ۱۰. خ ۲-

نبردی چراغ ۱۱. ل، خ ۱، خ ۲- بران راه وارونه دیو نژند ۱۲. م- بخاک اندر آگند؛ ع- چنان که

در متن آمده. ۱۳. م- بیت ۱۰۹ پس از بیت ۱۱۱ آمده، نک. نسخه بدل ۱۲. ۱۴. م- افزون دارد:

چو آمد بنزدیک آن ژرف چاه یکایک نگون شد سر تخت شاه

ل، خ ۱- صورتهایی از همان بیتها را افزون دارند؛ خ ۲- افزون دارد:

بهرینک و بد شاه آزاد مرد بفرزند بر نازده باد سرد



بچاه اندر افتاد و بشکست پست  
 بهر نیک و بد شاه آزاد مرد  
 همی پروریدش بناز و برنج  
 چنان بدگهر شوخ فرزند او  
 ۱۱۵ بخون پدر گشت همداستان  
 که فرزند بدگر شود نره شیر  
 مگر در نهانش سخن دیگرست  
 فرومایه<sup>۱</sup> ضحاک بیدادگر  
 [بسر بر نهاد افسر تازیان  
 شد آن نیک دل مرد یزدان پرست<sup>۱</sup>  
 بفرزند بر نازده باد سرد  
 بدو بود شاد و بدو داد گنج  
 بگشت از ره داد و پیوند او  
 ز دانا شنیدم من این داستان  
 بخون پدر هم نباشد دلیر  
 پزوهنده را راز با مادرست  
 بدین چاره بگرفت جای پدر  
 بریشان ببخشید<sup>۲</sup> سود و زیان]

۳

۱۲۰ چو للیس پیوسته دید آن سخن  
 بدو گفت گر سوی من تافتی  
 اگر همچنین نیز پیمان کنی  
 جهان سر بسر پادشاهی تراست  
 چو این کرده شد ساز دیگر گرفت  
 ۱۲۵ جوانی بر آراست از خویشتن  
 همیدون بضحاک بنهاد روی  
 بدو گفت اگر شاه را در خورم  
 چو بشنید ضحاک بنواختش  
 یکی بند بد را<sup>۴</sup> نو افگندبن<sup>۵</sup>  
 ز گیتی همه کام دل یافتی  
 نیچی ز گفتار و فرمان کنی  
 دد و مردم و مرغ و ماهی تراست  
 یکی چاره کرد از شگفتی شگفت  
 سخن گوی و بینادل و رای زن<sup>۱</sup>  
 نبودش بجز آفرین گفت و گوی  
 یکی نامور پاک<sup>۶</sup> خوالیگرم  
 ز بهر خورش جایگه ساختش

م.۱ - بیت ۱۰۹ را افزون دارد؛ خ ۲ -

چو آمد بنزدیک آن ژرف چاه بچه سرنگون شد سر تخت شاه

ع - ترجمه بیت‌های ۱۱۲-۱۱۷ را ندارد. م.۲ - ستمگاره؛ خ ۱، خ ۲ - سبک مایه ل.۳، خ ۲ - ببخشد

ل.۴ - نورا ع.۵ - ترجمه بیت‌های ۱۲۱-۱۲۴ را ندارد. ل.۶، خ ۱ - پاک تن ل.۷، خ ۱، خ ۲ - مرد

بدو داد <sup>۱</sup> دستور فرمان روا	کلید خورش خانه <sup>۱</sup> پادشا
که کمتر بد از خوردننها خورش	۱۳۰ فراوان نبود آن زمان پرورش
خورشگر بیاورد <sup>۲</sup> یک یک بجای <sup>۴</sup>	ز هر گوشت از مرغ و از چارپای
بدان تا کند پادشا را دلیر	بخونش بپرورد برسان شیر
بفرمان او دل گروگان کند	سخن هرچه گویدش فرمان کند
بدان داشتش یک زمان <sup>۵</sup> تندرست	خورش زرده خایه دادش نخست
مزه یافت خواندش ورا نیک بخت	۱۳۵ بخورد و برو آفرین کرد سخت
که شادان زی ای شاه <sup>۶</sup> گردن فراز	چنین گفت ابلیس نیرنگ ساز
کزو باشدت سربسر پرورش	که فردات ازان گونه سازم خورش
که فردا ز خوردن چه سازد شگفت <sup>۷</sup>	برفت و همه شب سگالش گرفت
بسازید و آمد دلی پر امید	خورشهاز کبک و تذرو سپید
سر کم خرد مهر <sup>۸</sup> او را سپرد	۱۴۰ شه تازیان چون بنان <sup>۸</sup> دست برد
بیاراستش گونه گون یکسره <sup>۱۱</sup>	سیم روز خوان را بمرغ <sup>۱۰</sup> و بره
خورش ساخت <sup>۱۲</sup> از پشت گاو جوان	بروز چهارم چو بنهاد خوان
همان سال خورده می و مشک ناب	بدو اندرون زعفران و گلاب
شگفت آمدش زان هشیوار مرد	چو ضحاک دست اندر آورد و خورد
چه خواهی بگو با من <sup>۱۴</sup> ای نیک خوی	۱۴۵ بدو گفت بنگر که <sup>۱۲</sup> از آرزوی
همیشه بزی شاد و فرمان روا	خورشگر بدو <sup>۱۵</sup> گفت کای پادشا
همه توشه جانم از چهر تست	مرادل سراسر پر از مهر تست

۱. ل. در خانه ۲. خ. ۲. بیاورد ۳. ل. خ. ۱، خ. ۲. خورش کرد و آورد ۴. ع. ترجمه بیتهای  
 ۱۳۲-۱۳۳ را ندارد. ۵. ل. چندگه؛ خ. ۲. مدتی ۶. ل. که جاویدزی شاه؛ خ. ۱، خ. ۲. که جاوید  
 بادی و ۷. ل. خ. ۱. افزون دارند:  
 دگر روز چون گنبد لاجورد بر آورد و بنمود یاقوت زرد  
 ۲. صورتی از همان بیت را افزون دارد. ۸. خ. ۱، خ. ۲. بخوان ۹. م. مهر ۱۰. ل. سیم  
 روز چون بود مرغ ۱۱. م. خ. ۲.  
 سه دیگر بمرغ و کباب و بره بیاراست خوان خورش یکسره  
 ۱۲. ل. خ. ۲. دادش ۱۳. ل. خ. ۱، خ. ۲. تا ۱۴. ل. بگوی از من؛ خ. ۱، خ. ۲. بخواه از من ۱۵. خ. ۱.  
 بپاسخ چنین

یکی حاجتستم بنزدیک<sup>۱</sup> شاه  
 که فرمان دهد تا سر کتف اوی  
 ۱۵۰ چو ضحاک بشنید گفتار اوی  
 بدو گفت دارم<sup>۲</sup> من این کام تو  
 بفرمود تا دیو<sup>۳</sup> چون جفت او  
 ببوسید<sup>۴</sup> و شد بر زمین<sup>۵</sup> ناپدید  
 دو مار سیه از دو کتفش برست  
 ۱۵۵ سرانجام ببرید هر دو ز کتف  
 چو شاخ درخت آن دو مار سیاه  
 پزشکان<sup>۶</sup> فرزانه گرد آمدند  
 ز هرگونه نیرنگها ساختند  
 بسان<sup>۷</sup> پزشکی پس ابلیس تفت<sup>۸</sup>  
 ۱۶۰ بدو گفت کین بودنی کار بود  
 خورش ساز و آرامشان ده بخورد  
 بجز مغز مردم مده شان خورش  
 نگر تا که ابلیس ازین گفت گوی<sup>۹</sup>  
 مگر<sup>۱۰</sup> تا یکی چاره سازد نهان  
 وگرچه مرا نیست این پایگاه  
 ببوسم بدو بر نهم چشم و روی<sup>۱۱</sup>  
 نهانی نسدانست بازار اوی  
 بلندی بگیرد ازین نام تو<sup>۱۲</sup>  
 همی بوسه داد از بر سفت<sup>۱۳</sup> او  
 کس اندر جهان این<sup>۱۴</sup> شگفتی ندید  
 غمی گشت و از هر سوی چاره جست  
 سزد گر بمانی بدین در شگفت  
 برآمد دگر باره از کتف شاه  
 همه یک بیک<sup>۱۵</sup> داستانها زدند  
 مر آن درد را چاره نشناختند  
 بفرزانگی نزد ضحاک رفت<sup>۱۶</sup>  
 بمان تاچه گردد<sup>۱۷</sup> نباید درود  
 نباید جزین چاره نیز کرد<sup>۱۸</sup>  
 مگر خود بمیرند ازین پرورش  
 چه کرد و چه خواست اندرین جستجوی<sup>۱۹</sup>  
 که پردخته گردد<sup>۲۰</sup> ز مردم جهان

۱. خ ۱، ۲ - به پیروز ۲، ل ۲ - ببوسم بمالم برو چشم و روی ۳، خ ۲ - بدهم ۴، ل -  
 بلندی گردزین مگر نام تو؛ خ ۱ - بلندی بگیرد مگر نام تو؛ خ ۲ - مگر نیک گردد ازین نام تو ۵، خ ۲ -  
 کابلیس ۶، خ ۱ - از بر کتف؛ خ ۲ - از بر کتف ۷، ل ۱، خ ۱ - چو بوسید ۸، خ ۱، ۲ - در زمان  
 ۹، م - آن ۱۰، ل - بزرگان ۱۱، ل - همی هر کسی ۱۲، خ ۲ - بشکل ۱۳، م، ل - کتف؛ خ ۱ -  
 رفت ۱۴، ل - رفت؛ خ ۱ - تفت ۱۵، خ ۱ - نگر تاچه گردد؛ خ ۲ - بمان تا بیابد ۱۶، ل - نشاید  
 جزین نیز خود چاره کرد؛ خ ۱ - نباید جزین چاره کار کرد؛ خ ۲ - نشاید جزین چاره کار کرد ۱۷، ل -  
 نگر تا مران دیو ازین جست و جوی؛ خ ۱ - نگر نزه دیو اندران جست و جوی؛ خ ۲ - سر نزه دیوان ازین  
 جست و جوی ۱۸، ل، خ ۱، ۲ - چه جست و چه دید اندران گفت و گوی ۱۹، ل - بدان  
 ۲۰، خ ۱ - ماند

- ۱۶۵ از آن پس برآمد ز ایران خروش  
سیه گشت رخشنده روز سپید  
برو تیره شد فرّه ایزدی  
پدید آمد از هر سوی خسروی  
سپه کرده و جنگ را ساخته
- ۱۷۰ یکایک ز ایران برآمد<sup>۲</sup> سپاه  
شنودند کاناچا یکی مهترست  
سواران ایران همه شاه جوی<sup>۴</sup>  
شاهی برو آفرین خواندند  
کی<sup>۵</sup> ازدهافش بیامد چو باد
- ۱۷۵ از ایران و از تازیان لشکری  
سوی تخت جمشید بنهاد روی  
چو جمشید را بخت شد کندرو  
برفت و بدو داد تخت و کلاه  
چو صد سالش اندر جهان کس ندید
- ۱۸۰ صدم سال روزی بدریای چین  
نهان گشته بود<sup>۱۱</sup> از بد اژدها  
چو ضحاکش آورد ناگه بچنگ  
بازش سراسر<sup>۱۴</sup> بدو نیم کرد
- پدید آمد از هر سوی جنگ و جوش  
گسستند پیوند از<sup>۱</sup> جمشید<sup>۲</sup>  
بکژی گرائید و نابخردی  
یکی نامجوئی ز هر پهلوی  
دل از مهر جمشید پرداخته  
سوی تازیان برگرفتند راه  
پراز هول شاه اژدها پیکرست  
نهادند یکسر بضحاک روی  
ورا شاه ایران زمین خواندند  
بایران زمین تاج بر سر نهاد  
گزین کرد گرد از همه کشوری<sup>۶</sup>  
چو انگستری کرد گیتی بروی<sup>۷</sup>  
بتنگ اندر آمد جهاندار<sup>۸</sup> نو  
بزرگی و دیهیم و گنج و سپاه<sup>۹</sup>  
برو نام شاهی و او ناپدید<sup>۱۰</sup>  
پدید آمد آن شاه ناپاک دین  
نیامد بفرجام هم زورها<sup>۱۱</sup>  
یکایک ندادش زمانی<sup>۱۲</sup> درنگ  
جهان را ازو پاک بی بیم کرد

۱. ل. با ۲. خ ۲. بیت را ندارد. ۳. م. بیامد ۴. م. راه جوی ۵. م. مران ۶. ل. خ ۱. خ ۲. -  
گزین کرد گردان هر کشوری ۷. م. بیت را ندارد. ۸. خ ۱. خ ۲. سپهدار ۹. م. افزون دارد:  
نهان گشت و گیتی برو شد سپاه سپردش بضحاک تخت و کلاه  
ل. خ ۱. خ ۲. صورت های دیگر همان بیت را افزون دارند؛ ع. هرب الی أرض الهند ۱۰. ل. ز چشم همه  
مردمان ناپدید ۱۱. ل. خ ۱. خ ۲. بود چند ۱۲. ل. بیت ۱۸۱ پس از بیت ۱۸۳ آمده. ۱۳. خ ۱. خ ۲. -  
سخن را ۱۴. ل. بازه مر اورا؛ خ ۲. بازه میانش

[شد آن تخت شاهی و آن دستگاه	
۱۸۵ [ازو بیش بر تخت شاهی که بود <sup>۱</sup>	زمانه ربودش چو بیجاده کاه]
گذشته برو سالیان هفتصد	بران <sup>۲</sup> رنج بردن چه آمدش سود]
چه باید همه زندگانی دراز	پدیدآوریده همه <sup>۳</sup> نیک و بد
همی پروراندت با شهد و نوش	چو گیتی نخواهد گشادنت راز
یکایک <sup>۴</sup> چو گوئی که گسترده مهر	جز آواز نرمت نیاید بگوش
۱۹۰ [بدو شاد باشی و نازی <sup>۵</sup> بدوی	نخواهد نمودن ببد نیز چهر
[یکی نغز بازی برون آورد	همان راز دل را <sup>۶</sup> گشائی بدوی <sup>۷</sup> ]
[دلم سیر شد زین سرای سپنج	بدلت اندرون درد و خون آورد <sup>۸</sup> ]
	خدایا مرا زود برهان ز رنج <sup>۹</sup> ]

---

۱. ل. نبود ۲. ل. ازان؛ خ ۲. وزان ۳. ل. بسی ۴. خ ۲. پس انگه ۵. ل. شادان  
 ۶. ل. خ ۲. همه راز دل بر ۷. خ ۱. بیفزایدت سرفرازی بدوی ۸. ل. خ ۱، خ ۲. بدلت اندر از  
 درد خون آورد ۹. م. بیت را ندارد؛ خ ۱. که آغاز گنجست و فرجام رنج

## ضحاک

۱

چو ضحاک شد بر جهان<sup>۱</sup> شهریار  
سراسر زمانه بدو گشت باز  
نهان گشت کردار<sup>۲</sup> فرزندگان  
هنر خوار شد جادوئی ارجمند  
شده بر بدی دست دیوان دراز  
دو پاکیزه از خانه جمشید  
که جمشید را هر دو دختر بدند  
ز پوشیده رویان یکی شهرناز  
بایوان ضحاک بردندشان  
[بپروردشان از ره جادوئی  
۱۰ [ندانست جز کژی آموختن<sup>۸</sup>

۵

برو سالیان انجمن شد هزار  
برآمد برین روزگار دراز  
پراگنده شد کام<sup>۳</sup> دیوانگان  
نهان راستی آشکارا گزند  
بنیکی نرفتی<sup>۴</sup> سخن جز براز  
برون آوریدند لرزان چو بید<sup>۵</sup>  
سربانوان را چو افسر<sup>۶</sup> بدند  
دگر پاک دامن بنام ارنواز  
بران از دهافش سپردندشان  
بیاموختشان کژی و بد خوئی<sup>۷</sup>  
جز از کشتن و غارت و سوختن]

۲

چنان بد که هر شب دو مرد جوان  
خورشگر ببردی بایوان شاه  
چه کهنتر چه از تخمه پهلوان  
همی ساختی راه درمان شاه

---

۱. ل، خ، ۱، ۲ - بر تخت شد ۲. ل - آیین ۳. ل - کار؛ خ، ۱، ۲ - نام ۴. ل - زنیکی نبود؛ خ، ۱،  
خ، ۲ - بنیکی نبود ۵. ع - ترجمه بیت‌های ۶-۱۱ را ندارد. ۶. خ، ۱ - اختر ۷. ل - مصراع مخدوش.  
۸. م، ل - مصراع مخدوش.

مران ازدها را خورش ساختی <sup>۱</sup>	بکشتی و مغزش بپرداختی <sup>۱</sup>
دومرد گرانمایه و پارسا	۱۵ دوپاکیزه از گوهر <sup>۲</sup> پادشا
دگر نام گرمایل <sup>۵</sup> پیش بین	یکی نام ارمایل <sup>۴</sup> پاک دین
سخن رفت هرگونه از بیش و کم	چنان بد که بودند روزی بهم
وزان رسمهای بداندر خورش	ز بیدادگرشاه وز لشکرش
بباید بر شاه رفت آوری <sup>۶</sup>	یکی گفت مارا بخوالیگری
ز هرگونه اندیشه انداختن	۲۰ وزان پس یکی چاره ساختن
یکی را توان آوریدن برون	مگر زین دوتن را که ریزند خون
خورشها و اندازه بشناختند <sup>۷</sup>	برفتند و خوالیگری ساختند
گرفت آن دو بیداردل در نهان <sup>۸</sup>	خورش خانه پادشاه جهان
بشیرین <sup>۹</sup> روان <sup>۱۰</sup> اندر آویختن	چو آمد بهنگام خون ریختن
گرفته دو مرد جوان را کشان	۲۵ ازان روز بانان مردم کشان
ز بالا بروی اندر انداختند <sup>۱۲</sup>	زنان <sup>۱۱</sup> پیش خوالیگران تاختند
پر از خون دو دیده پر از کینه سر	پر از درد خوالیگران را جگر
ز کردار بیداد شاه زمین	همی بنگرید این بدان آن بدین
جزین چاره نیز نشناختند	از آن دو یکی را بپرداختند
بیامیخت با مغز آن ارجمند	۳۰ برون کرد مغز سر گوسفند
نگر تا بیاری سر اندر نهفت	یکی را بجان داد زنهار و گفت
ترا از جهان دشت و کوهست بهر	نگر تا نباشی بآباد شهر
خورش ساختند <sup>۱۳</sup> از پیء ازدها	بجای سرش زان سری بییها
ازیشان همی یافتندی روان	ازین گونه <sup>۱۴</sup> هر ماهیان سی جوان

۱. ل- برون آختی م- بیت ۱۴ پیش از بیت ۱۳ آمده؛ ع- پس از بیت ۱۴ تا آغاز بخش «خواب ضحاک» (۴۲ بیت) همه از قلم افتاده. ۳. م، خ- ۱- کشور ۴. م- ارمانک ۵. م- گرمانک ۶. خ- ۲- بر شاه باید شدن سرسری ۷. ل- خورش خود بی اندازه بر ساختند؛ خ- ۱- خورشها بی اندازه بشناختند؛ خ- ۲- خورشها باندازه بشناختند ۸. ل، خ- ۱- فرخ مهان؛ خ- ۲- روشن روان ۹. ل- ز شیرین ۱۰. خ- ۲- زیبای بروی (?) ۱۱. خ، ۱، خ- ۲- دمان ۱۲. خ- ۲- مرآن هر دورا خوار انداختند ۱۳. م- ساخته ۱۴. ل- کوشه (?)

۳۵ چو گردآمدی مرد<sup>۱</sup> ازیشان دویست<sup>۲</sup>  
 خورشگر بدیشان بزی چند و میش  
 کنون کرد از آن تخمه دارد نژاد  
 [پس آیین ضحاک وارونه خوی  
 از مردان جنگی یکی خواستی  
 ۴۰ [کجا<sup>۸</sup> نامور دختری خوبروی  
 [پرستنده کردیش بر پیش خویش  
 بران سان که نشناختندی که کیست  
 سپردی<sup>۳</sup> و صحرا نهادند<sup>۴</sup> پیش  
 که زآباد<sup>۵</sup> ناید بدل برش یاد<sup>۶</sup>  
 چنان بد که چون می بدش آرزوی  
 بکشتی چو<sup>۷</sup> با دیو برخاستی  
 بپرده درون بود<sup>۹</sup> بی گفت گوی  
 نه بر رسم دین و نه بر رسم کیش<sup>۱۰</sup>

## ۳

چو از روزگارش چهل سال ماند  
 در ایوان شاهی شبی دیر یاز  
 چنان دید کز کاخ شاهنشهان  
 ۴۵ دو مهتر یکی کهتر اندر میان  
 کمر بستن و رفتن شاهوار  
 دمان پیش ضحاک رفتی بجنگ  
 نگر تا بسر برش یزدان<sup>۱۱</sup> چه راند  
 بخواب اندرون بود با ارنواز  
 سه جنگی پدید آمدی ناگهان  
 ببالای سرو و بفر<sup>۱۲</sup> کیان  
 بچنگ اندرون گرز<sup>۱۳</sup> گاو سار  
 نهادی بگردن برش پالهنگ<sup>۱۴</sup>

۱. ل. آمدندی م. ۲. دویست؛ خ. ۱. چو بیست ل. ۳. پردی ل. ۴. ل. خ. ۱. خ. ۲. نهادیش  
 ۵. خ. ۱. خ. ۲. که آباد ل. ۶. گر آباد ماند بدل نوش باد ل. ۷. که ل. ۸. ل. یکی ل. ۹. ل.  
 کرده؛ خ. ۱. نیز؛ خ. ۲. داشت ل. ۱۰. ل. خ. ۱. خ. ۲. نه رسم کتی بدنه آیین و کیش ل. ۱۱. ل. تاکه  
 بر سرش یزدان؛ خ. ۱. تاکه یزدان بسر بر ل. ۱۲. ل. سروان و چهر ل. ۱۳. م. افزون دارد:  
 هویدا بدو فرّ ایزدی سرشته جهان بانس از بخردی  
 ۱۴. ل. خ. ۲. زدی بر سرش گرز<sup>۱۳</sup> گاورنگ؛ م. افزون دارد:  
 بدین خواری و زاری و گرم و درد پراگنده بر تارکش خاک و گرد  
 ل. افزون دارد:  
 یکایک همین کس که کهتر بسال کشیدیش سرتا به پایش دوال  
 همی تاختش دست بسته چو سنگ نهاده بگردن برش پالهنگ  
 خ. ۱. خ. ۲. صورتهایی از دو بیت نسخه ل را افزون دارند.



همی تاختی تا دماوند کوه  
 بیچید ضحاک بیدادگر  
 یکی بانگ برزد بخواب اندرون  
 بجستند خورشیدرویان ز جای  
 چنین گفت ضحاک را ارنواز  
 که خفته بآرام<sup>۱</sup> در خان<sup>۲</sup> خویش  
 زمین<sup>۳</sup> هفت کشور بفرمان تست  
 بخورشید رویان جهاندار<sup>۴</sup> گفت  
 که گر<sup>۵</sup> از من<sup>۶</sup> این داستان بشنوید  
 بشاه گرانمایه گفت<sup>۷</sup> ارنواز  
 توانیم کردن مگر چاره  
 سپهد گشاد آن<sup>۸</sup> نهان از نهفت  
 چنین گفت با نامور ماهروی<sup>۹</sup>  
 نگین زمانه سر تخت تست  
 تو داری جهان زیر انگشتی  
 کشان و دوان از پس اندر گروه  
 بدریدش از هول گفتمی جگر<sup>۱۰</sup>  
 که لرزان شد آن خانه صدستون  
 از آن غلغل نامور کدخدای<sup>۱۱</sup>  
 که شاهها چبودت<sup>۱۲</sup> نگوئی براز<sup>۱۳</sup>  
 برین سان بترسیدی از جان خویش<sup>۱۴</sup>  
 دد و دام<sup>۱۵</sup> و مردم به پیمان تست<sup>۱۶</sup>  
 که چونین شگفتی بشاید<sup>۱۷</sup> نهفت  
 شودتان دل از<sup>۱۸</sup> جان من<sup>۱۹</sup> ناامید  
 که برما ببايد گشادنت راز<sup>۲۰</sup>  
 که بی چاره نیست پتیاره<sup>۲۱</sup>  
 همه خواب یک یک<sup>۲۲</sup> بدیشان بگفت  
 که مگذار این راه چاره جوی<sup>۲۳</sup>  
 جهان روشن از نامور بخت تست  
 دد و مردم و مرغ و دیو و پری

۱. ل. - بلرزید و ناگه برآورد سر ۲. م. - افزون دارد:

چه بودت که ایدون بترسیده که بر جای چون بید لرزیده

۳. خ ۱، خ ۲ - چه دیدی ۴. ل. - نگوئی تو راز؛ خ ۱ - بگویم براز؛ خ ۲ - نگوئی دراز ۵. خ ۱ - تو  
 ۶. ل. - بآرام خفته تو ۷. خ ۱ - برجای ۸. ل. - چه گوئی چه دیدی چه آمدت پیش؛ ل. - افزون دارد:

زمین هفت کشور بشاهی تراست دد و مردم و مرغ و ماهی تراست

۹. ل. - همان ۱۰. ل. - دیو ۱۱. ل. - نگهبان تست ۱۲. ل، خ ۱، خ ۲ - سپهدار ۱۳. ل. -  
 که این خواب را باز باید ۱۴. خ ۱، خ ۲ - اگر ۱۵. ل. - گرایدونکه ۱۶. خ ۲ - شویدا از تن و  
 ۱۷. ل. - جان و تن ۱۸. ل. - بشاه جهان گفت پس ۱۹. خ ۱ - که باید که برما گشائی تو راز؛ خ ۲ -  
 که شاهها چه دیدی نگوئی براز ۲۰. م. - افزون دارد:

همه کارهای جهانرا درست مگر مرگ کانرا دری دیگرست

۲۱. ل. - برآورد پس او ۲۲. خ ۱ - یکسان؛ خ ۲ - یکسر ۲۳. ل. - خوبروی؛ خ ۱ - چاره جوی؛  
 خ ۲ - شنیدند و گفتند دو خوبروی ۲۴. ل. - که بگذار این را یکی چاره جوی؛ خ ۱ - پژوهش کن و  
 راستی باز جوی؛ خ ۲ - که مگذار خود را و این چاره جوی

ز هر کشوری گردکن مهتران	از اخترشناسان و افسونگران <sup>۱</sup>
سخن سربسر موبدانرا <sup>۲</sup> بگوی	پژوهش کن و راستی بازجوی <sup>۳</sup>
نگه کن که هوش تو بردست کیست	ز مردم شمار از زدیو و پریست
چو دانسته شد <sup>۴</sup> چاره ساز آن زمان <sup>۵</sup>	بخیره مترس از بد بدگمان
شه پرمش را خوش آمد سخن	که آن سرو سیمین بر <sup>۶</sup> افگندبن
جهان از شب تیره چون پز زاغ	هم آنگه سر از کوه برزد چراغ
تو گفتی که بر گنبد لاژورد <sup>۷</sup>	بگسترده خورشید یاقوت زرد
سپهد بهرجا <sup>۸</sup> که بد موبدی <sup>۹</sup>	سخن دان و بیدار دل بخردی <sup>۱۰</sup>
ز کشور بنزدیک خویش آورید	بگفت آن جگر خسته خوابی که دید <sup>۱۱</sup>
نهانی سخن کردشان آشکار <sup>۱۲</sup>	ز نیک و بد و گردش <sup>۱۳</sup> روزگار
که بر من زمانه کی آید بسر	کرا باشد این تاج و تخت و کمر <sup>۱۴</sup>
گر این <sup>۱۵</sup> راز با من <sup>۱۶</sup> ببايد گشاد	و گر <sup>۱۷</sup> سر بخواری ببايد نهاد
لب موبدان خشک و رخساره تر	زبان پر ز گفتار با یکدگر
که گر <sup>۱۸</sup> بودنی باز گوئیم راست	بجانست پیکار <sup>۱۹</sup> و <sup>۲۰</sup> جان <sup>۲۱</sup> بی بهاست

۱. ل، خ ۲- کنداوران ۲. خ ۱- مهتران را ۳. خ ۱- نهانی همه رازها را بجوی؛ م- افزون دارد:  
همان کز تو ماند جهان هیچ چیز بدان و مپرس از همه کس ستیز(؟)
۴. خ ۲- چو آگه شدی ۵. ل- چو دانستی این چاره کن آن زمان ۶. خ ۱- سرو این پاسخ؛ خ ۲- رای و نیک ۷. ل، خ ۱، خ ۲- کشور لاژورد ۸. خ ۱- هر آنجا؛ خ ۲- زهرجا ۹. ل- مصراع مخدوش؛ خ ۲- مهتری ۱۰. خ ۲- سروری؛ ع- از بیت ۴۲ تا بیت ۷۰ به اختصار بیان شده. ۱۱. م- افزون دارد:  
نپوشید بر مرد دانا سخن مگر نو کند چاره مرد کهن  
خ ۱، خ ۲- افزون دارند:
- بخواند و بیک جای شان گرد کرد وزیشان همی جست درمان درد  
بگفتا مرا زود آگه کنید روانرا سوی روشنی ره کنید
- ل- صورتهایی از دو بیت نسخه‌های خ ۱ و خ ۲ را افزون دارد. ۱۲. ل، خ ۱، خ ۲- خواستار ۱۳. ل، خ ۱- ز نیک و بد گردش ۱۴. ل- بیت را ندارد. ۱۵. خ ۱- نهان ۱۶. ل- بر ما؛ خ ۱، خ ۲- بر من ۱۷. خ ۱، خ ۲- و یا ۱۸. ل، خ ۱- اگر ۱۹. ل- شود جان بیکبار؛ خ ۲- بجانست مان هم(؟) ۲۰. ل- «و» ندارد. ۲۱. خ ۱- شود تن سبکسار و تن

وگر نشنود بودنیها درست  
 سه روز اندرین کار شد روزگار  
 بروز چهارم برآشفت شاه  
 ۸۰ که گر زنده تان دار باید بسود  
 همه موبدان سرفگنده نگون  
 از آن نامداران بسیار هوش  
 خردمند و بیدار و زیرک بنام  
 دلش تنگتر<sup>۴</sup> گشت و ناباک شد  
 ۸۵ بدو گفت پردخته کن سر ز باد  
 جهاندار پیش از تو بسیار بود  
 فراوان غم و شادمانی شمرد<sup>۵</sup>  
 اگر باره آه نینی بپای<sup>۶</sup>  
 کسی را<sup>۱۱</sup> بود زین سپس تخت تو  
 ۹۰ کجا نام او آفریدون بود  
 هنوز آن سپهد ز مادر نژاد  
 چو او زاید از مادر پرهنر  
 بمردی رسد برکشد سر بمه<sup>۱۱</sup>  
 ببالا شود چون یکی سرو برز  
 ۹۵ زند بر سرت گرزۀ گاوسار<sup>۱۷</sup>  
 بدو گفت ضحاک ناپاک دین  
 دلاور بدو گفت گر بخردی

۱. خ ۲- از آن ۲. ل- چراکس نیارست گفتن نه چون ۳. خ ۱، ۲- تیزهوش ۴. خ ۱- تیره تر  
 ۵. ل- بیت را ندارد. ۶. ل- که با تاج شاهی ۷. ل- سپرد ۸. ل- چو روز درازش سر آمد بمرد  
 ۹. ل- بجای ۱۰. ل- بمانی زپای ۱۱. م- کتی را ۱۲. خ ۱- آید ۱۳. ل، خ ۱، ۲- سر بخت  
 تو ۱۴. خ ۲- نیامد برواز جهان ۱۵. ل، خ ۱- بود؛ خ ۲- شوی ۱۶. ل- کرده گاه (؟) ۱۷. ل-  
 گاورنگ؛ خ ۱، ۲- گاوری ۱۸. ل- ببنددت و آرد برون همچو سنگ؛ خ ۱- به بندت بر آرد ز ایوان  
 بکوی؛ خ ۲- ببندد و ز ایوانت آرد بکوی ۱۹. ل- نجوید

برآید<sup>۱</sup> بدست تو هوش پدرش  
 یکی گاو برمایه<sup>۲</sup> خواهد بدن  
 ۱۰۰ تبه گردد آن هم بدست تو بر  
 چو بشنید ضحاک بگشاد<sup>۴</sup> گوش  
 گرانمایه از پیش تخت بلند  
 چو آمد دل نامور<sup>۱</sup> باز جای  
 نشان فریدون بگرد جهان  
 ۱۰۵ نه آرام بودش نه خواب و نه خورد

## ۴

کشید<sup>۶</sup> ازدهافش بتنگی فراز  
 جهان را یکی دیگر آمد نهاد  
 همی تافت زو فر شاهنشهی  
 بکردار تابنده خورشید بود  
 ۱۱۰ روان را چو دانش بشایستگی  
 شده رام با آفریدون بمهر  
 ز گاو و را<sup>۸</sup> برترین پایه بود  
 بهرموی<sup>۱</sup> بر تازه رنگی دگر  
 ستاره شناسان و هم موبدان  
 ۱۱۵ نه از پیرسر کاردانان شنید  
 بگرد جهان هم بدین<sup>۱۰</sup> جست و جوی  
 شده تنگ بر آبتین بر زمین

۱. ل. بیاید ۲. خ ۱. وزان درد پرکینه گردد سرش؛ خ ۲. از آن کینه گردد پراز کینه سرش ۳. خ ۱. -  
 پرمایه ۴. خ ۲. بنهاد ۵. ل، خ ۲. بتابید رویش ز بیم؛ خ ۱. بیامد دلی پر ز بیم ۶. ل، خ ۱،  
 خ ۲. تاجور ۷. ل. رسید ۸. م. منش؛ خ ۱. برش ۹. ل. بهر سوش ۱۰. ل. -  
 جهان در همین

برآویخت ناگاه بر کام <sup>۱</sup> شیر تنی چند روزی بدو باز خورد برو بر سر آورد ضحاک روز که بر جفت او بر چنان <sup>۲</sup> بد <sup>۳</sup> رسید بمهر فریدون دل آگنده بود همی رفت پویان <sup>۴</sup> بدان مرغزار که بایسته <sup>۵</sup> بر تنش <sup>۶</sup> پیرایه بود خروشید و بارید <sup>۷</sup> خون بر کنار زمن روزگاری بزهار دار وزین گاو نغزش پرور بشیر گروگان کنم جان بدانکت هواست چنین داد پاسخ بدان پاک مغز بباشم پرستنده <sup>۸</sup> پند تو <sup>۹</sup> هشیوار بیدار <sup>۱۰</sup> زنهارگیر <sup>۱۱</sup>	گریزان و از خویشتن گشته سیر از آن روزبانان ناپاک مرد گرفتند و بردند بسته چو یوز خردمند مام فریدون چو دید فرانک بدش نام و فرخنده بود پراز <sup>۱۲</sup> داغ دل خسته روزگار <sup>۱۳</sup> کجا نامور گاو برمایه بود بپیش نگهبان آن مرغزار بدو گفت کین کودک شیرخوار پدروارش از مادر اندرپذیر وگر باره <sup>۱۴</sup> خواهی روانم تراست پرستنده <sup>۱۵</sup> بیشه و گاو نغز که چون بنده در پیش فرزند تو سه سالش همی داد زان <sup>۱۶</sup> گاو شیر
---	---

۵

[نشد سیر ضحاک از آن جست جوی<sup>۱۱</sup> شد از گاو گیتی پر از گفت گوی<sup>۱۷</sup>]  
دوان مادر آمد سوی مرغزار چنین گفت با مرد زنهاردار

۱. ل- ناگاه در دام؛ خ- ۱- ناگاه بردام؛ خ- ۲- ناکام در دام ۲. خ- ۱- آنچنان ۳. خ- ۲- که بر شوهرش  
زان صفت بد ۴. خ- ۱- روان ۵. ل، خ- ۲- خسته از روزگار ۶. ل، خ- ۲- گریان؛ خ- ۱- بریان  
۷. م، خ- ۲- نابسته ۸. ل- سرش ۹. ل- خروشید و نالید؛ خ- ۲- بنالید و بارید ۱۰. ل- وگر باره؛  
خ- ۱- دگر باره؛ خ- ۲- وگریار ۱۱. ل، خ- ۱، خ- ۲- پذیرنده ۱۲. ل، خ- ۱- افزون دارند؛  
فرانک بدو داد فرزند را بگفتش بدو گفتنی پند را  
۱۳. ل، خ- ۱، خ- ۲- پدروار از آن ۱۴. ل، خ- ۱، خ- ۲- همی داد هشیار ۱۵. خ- ۲- افزون دارد؛  
فرانک بدو داد فرزند را بگفتش بدو گفتنی پند را  
۱۶. ل- بشد پیر ضحاک از آن جست و جوی ۱۷. م-  
نشد سیر ضحاک از آن گفت و گوی شد از کار گیتی پر از جست و جوی  
ل- مصراع بریده شده؛ خ- ۲- خبر شد بضحاک از آن جست و جوی شد از گاو گیتی پر از گفت و گوی

- ۱۳۵ همی کرد باید کزین چاره نیست  
ببزم پی از<sup>۱</sup> خاک جادوستان  
شوم ناپدید از میان گروه  
بیاورد فرزند را چون نوند  
یکی مرد دینی<sup>۱</sup> بران کوه بود
- ۱۴۰ فرانک بدو گفت کای پاک دین  
بدان کین گرانمایه فرزند من  
ترا بود باید نگهبان او  
پذیرفت فرزند او نیک مرد  
خبر شد بضحاک بدروزگار<sup>۸</sup>
- ۱۴۵ بیامد ازان<sup>۱۰</sup> کینه چون پیل مست  
همه<sup>۱۱</sup> هرچه دید اندرو<sup>۱۲</sup> چارپای  
سبک سوی خان فریدون<sup>۱۳</sup> شتافت  
بایوان او آتش اندر فگند
- فراز آمدست از ره بخردی  
که فرزند و شیرین روانم یکیست  
شوم تا سر مرز<sup>۱</sup> هندوستان  
برم خوبرخ را<sup>۲</sup> بالبرز کوه<sup>۳</sup>  
چو مرغان بران تیغ<sup>۴</sup> کوه بلند  
که از کار گیتی بی اندوه بود  
منم سوگواری ز<sup>۱</sup> ایران زمین  
همی بود خواهد سر انجمن<sup>۶</sup>  
پدروار لرزنده بر جان او  
نیاورد هرگز بدو باد سرد  
از آن گاو برمایه و مرغزار<sup>۹</sup>  
مران گاو برمایه را کرد پست  
ببفگند و زیشان پرداخت جای  
فراوان پڑوهد و کس را نیافت  
ز پای اندر آورد کاخ بلند

## ۶

- ۱۵۰ چو بگذشت ازان بر فریدون<sup>۱۴</sup> دوهشت  
بر مادر آمد پڑوهد<sup>۱۵</sup> و گفت
- ز البرز کوه اندر آمد بدشت  
که بگشای بر من نهان از نهفت

۱. ل. - بدانم که از ۲. ل، خ. ۱ - شوم با پسر سوی  
چو گفت این سخن خوبرخ را ببرد  
۲. صورتی دیگر از همان بیت را افزون دارد. ۳. ل، خ. ۱ - چو غرم ژیان سوی؛ خ. ۲ - چو غرم روان  
سوی ۴. خ. ۱ - دهقان ۵. م، خ. ۱ - افزون دارند:  
ببزد سر تاج ضحاک را سپارد کمربند او خاک را  
۶. صورتی دیگر از همان بیت را افزون دارد. ۷. ل، خ. ۱، خ. ۲ - یک روزگار ۸. ل - از آن بیشه و  
گاو و آن مرغزار ۹. ل - پراز ۱۰. خ. ۱ - جزآن؛ خ. ۲ - جزا ۱۱. خ. ۱ - بود اندران؛ خ. ۲ - دید از  
دگر ۱۲. خ. ۱، خ. ۲ - سوی خانه آفریدون ۱۳. ل، خ. ۱، خ. ۲ - بر آفریدون ۱۴. خ. ۱، خ. ۲ - برسید

بگو مر مرا تا که بودم پدر  
 [چه گویم کیم بر سر انجمن  
 فرانک بدو گفت کای نامجوی  
 تو بشناس کز مرز ایران زمین  
 ۱۵۵ ز تخم کیان بود و بیدار بود  
 ز طهمورث گرد بودش نژاد  
 پدر بد ترا و مرانیک<sup>۲</sup> شوی  
 چنان بد که ضحاک جادو پرست  
 ازو من نهانت همی داشتم  
 ۱۶۰ پدرت آن گرانمایه مرد جوان  
 ابرکتف ضحاک جادو دو مار  
 سر بابت از مغز پرداختند  
 سرانجام رفتم سوی بیثیسه<sup>۳</sup>  
 یکی گاو دیدم چو خرم بهار  
 ۱۶۵ نگهبان او پای<sup>۴</sup> کرده بکش  
 بدو دادمت روزگاری دراز  
 ز پستان آن گاو طاوس رنگ  
 سرانجام زان گاو و آن مرغزار  
 ز بیثیسه ببردم ترانا گهان  
 ۱۷۰ بیامد بکشت آن گرانمایه را  
 وز ایوان ما تا بخورشید خاک  
 فریدون چو بشنید<sup>۵</sup> بگشادگوش  
 کیم من ز تخم کد امین گهر  
 یکی دانشی داستانم<sup>۶</sup> بزن  
 بگویم ترا هر چه گفتم<sup>۷</sup> بگوی  
 یکی مرد بدن نام او آبتین  
 خردمند و گرد و بی آزار بود  
 پدر بر پدر بر همی داشت یاد  
 نبد روز روشن مرا جز بدوی  
 از ایران بجان تو یازید دست  
 چه مایه ببد روز بگذاشتم<sup>۸</sup>  
 فدی کرده<sup>۹</sup> پیش تو روشن روان  
 برست و بر آورد از ایران<sup>۱۰</sup> دمار<sup>۱۱</sup>  
 همان ازدها را خورش ساختند<sup>۱۲</sup>  
 که کس را نه زان بیثیسه<sup>۱۳</sup> اندیشه<sup>۱۴</sup>  
 سراپای نیرنگ و رنگ و نگار<sup>۱۵</sup>  
 نشسته بیثیسه درون<sup>۱۶</sup> شاه فاش  
 همی پروریدت ببر بر بناز  
 برافراختی چون دلاور پلنگ<sup>۱۷</sup>  
 یکایک خبر شد سوی شهریار  
 گریزنده ز ایوان<sup>۱۸</sup> و از خان و مان  
 چنان بی زبان مهربان دایه را<sup>۱۹</sup>  
 بر آورد و کرد آن بلندی مفاک  
 ز گفتار مادر بر آمد بجوش

۱. ل. ۱ - داستانی ۲. خ ۲ - گونی ۳. ل. ۳ - مرمرانیک؛ خ ۱ - و مرا بود ۴. خ ۱ - نگذاشتم  
 ۵. خ ۱، خ ۲ - فدا کرد ۶. خ ۱، خ ۲ - برآمد ز مردم ۷. م - بیت را ندارد. ۸. م - بیت را ندارد.  
 ۹. ل - نبد هیچ اندیشه ۱۰. خ ۲ - پر نقش و خرم نگار ۱۱. خ ۲ - دست ۱۲. ل، خ ۱ - پیش  
 اندرون؛ خ ۲ - پیشش درون ۱۳. ل، خ ۱ - نهنگ ۱۴. ل - گریزان از ایوان ۱۵. خ ۲ - بیت ۱۷۰  
 پیش از بیت ۱۶۹ آمده. ۱۶. ل، خ ۱، خ ۲ - برآشت و

دلش گشت پردرد و سر پرز کین  
 چنین داد پاسخ بمادر که شیر  
 کنون کردنی کرد جادو پرست ۱۷۵  
 بسویم بفرمان یزدان پاک  
 بدو گفت مادر که این رای نیست  
 جهاندار ضحاك با تاج و گاه  
 چو خواهد ز هر کشوری صدهزار  
 جز اینست<sup>۲</sup> آیین پیوند و کین ۱۸۰  
 که هر کو نبید جوانی چشید  
 بدان مستی اندر دهد سر بباد

## ۷

چنان بد که ضحاك را<sup>۴</sup> روز و شب  
 بران برز بالا ز بیم نشیب  
 چنان بد که یک روز بر تخت عاج ۱۸۵  
 ز هر کشوری مهتران را بخواست  
 از آن پس چنین گفت با موبدان  
 مرادر نهانی یکی دشمنست  
 [بسال اندکی و بدانش بزرگ  
 اگرچه بسال اندک ای راستان ۱۹۰  
 که دشمن اگرچه بود خوار و خرد  
 ندارم همی دشمن خرد خوار  
 همی زین فزون بایدم لشکری

۱. ل. بازمودن ۲. ل. کمر ۳. خ ۱. چنین است ۴. ل. ضحاك خود ۵. ل. خ ۱. بیاد

۶. خ ۱، خ ۲. نامور ۷. ل. خ ۱. بیتهای ۱۸۹-۱۹۲ را ندارند. ۸. م. افزون دارد:

بترسم که گیرد بمن بر جهان کند مر مرا ناپدید و نهان



ابا دیو مردم برآمیختن <sup>۱</sup>	[یکی لشگری خواهم انگیختن
که من ناشکیم بدین <sup>۱</sup> داستان	۱۹۵ باید بدین بود همداستان
که جز تخم نیکی سپهد <sup>۲</sup> نکشت <sup>۴</sup>	یکی محضر اکنون نباید نوشت
نخواهد <sup>۱</sup> بداد اندرون کاستی <sup>۷</sup>	نگوید <sup>۵</sup> سخن جز همه راستی
برآن کار گشتند همداستان	ز بیم سپهد همه راستان <sup>۸</sup>
گواهی نوشتند برنا و پیر <sup>۱۰</sup>	برآن محضر <sup>۹</sup> ازدها ناگزیر
برآمد خروشیدن دادخواه	۲۰۰ هم آنگه یکایک ز درگاه شاه <sup>۱۱</sup>
بر نامدارانش <sup>۱۲</sup> بنشانند	ستم دیده را پیش او خواندند
که برگوی تا از که دیدی ستم	بدو گفت مهتر بروی دژم
که شاهانم کاوه <sup>۱۳</sup> دادخواه	خروشید و زد دست بر سر ز شاه

۱. ل. برآویختن ۲. م. که فردا نشینم بدین؛ ل. که من ناشنودم درین؛ خ. ۱. که من دانشی ام برین؛  
 خ. ۲. که من داستاتم برین؛ در متن ضبط بیخ اختیار شد. ۳. خ. ۱. که ضحاک جز تخم نیکی ۴. ل. -  
 بیت ۱۹۶ پیش از بیت ۱۹۳ آمده. ۵. ل. -نگویم ۶. خ. ۲. نیا د ۷. ل. -مصراع بریده شده.  
 ۸. ل. -مصراع بریده شده. ۹. ل. -دران محضر؛ خ. ۱. -بر محضر ۱۰. ل. -مصراع بریده شده.  
 ۱۱. ل. -مصراع بریده شده. ۱۲. خ. ۲. -بر ان گواهاش ۱۳. ل. -افزون دارد:

همی نالم از تو برنج روان	بده داد من کامدستم دوان
بیفزاید ای شاه مقدار تو	اگر داد دادن بود کار تو
زند هر زمان بردلم بیشتر	ز تو بر من آمد ستم بیشتر
بفرزند من دست بردن چرا	ستم گر نداری تو بر من روا
میفزای بر خویشان درد سر	ببخشای بر من یکی درنگر
وگر بیگناهم بهانه مجوی	شها من چه کردم یکی باز گوی
میفزای بر خویشان درد سر	بحال من ای تاجور درنگر
بفرزند باشد بی آزار و درد	زگشت جهان چون شود پیر مرد
دلی پر امید و سری پر ز درد	مراروزگارم چنین کوز کرد
بگیتی چو فرزند پیوند نیست	جوانی نماندست فرزند نیست
همیدون ستم را بهانه بود	ستم را میان و کرانه بود
که بر من سگالی بد روزگار	بهانه چه داری تو بر من بیار

در حاشیه نسخه ل پیش از نخستین بیت الحاقی عبارت «از این جا» آمده، و پیش از بیت ۲۰۶ نیز عبارت «تا این جا» آمده؛ ع. - ترجمه بیتهایی را که در نسخه ل در حواشی ثبت شده (ملحقه و بیتهای ۲۰۴-۲۰۵) ندارد.

یکی بی‌زیان<sup>۱</sup> مرد آهن‌گرم  
 ۲۰۵ تو شاهی و گری<sup>۲</sup> از ده‌پایگری  
 که گر<sup>۳</sup> هفت کشور بشاهی تراست  
 شماریت<sup>۴</sup> با من بیاید<sup>۵</sup> گرفت  
 مگر کز شمار تو آید پدید  
 که مارانت را مغز فرزند من  
 ۲۱۰ سپهد بگفتار او بنگرید  
 بدو باز دادند فرزند او  
 بفرمود پس کاوه را<sup>۶</sup> پادشا  
 چو بر خواند کاوه همه محضرش  
 خروشید کای پای مردان<sup>۷</sup> دیو  
 ۲۱۵ همه سوی دوزخ نهادید روی  
 نباشم بدین محضراندر گوا  
 خروشید و برجست لرزان ز جای  
 گرانمایه فرزند او پیش اوی  
 مهان<sup>۸</sup> شاه را خواندند آفرین  
 ۲۲۰ ز چرخ فلک<sup>۹</sup> بر سرت باد سرد  
 چرا پیش تو کاوه خام‌گوی  
 همه محضر ما و پیمان تو

۱. م. ۱. خ. ۲. بی‌زیان؛ خ. ۱. برزیان (?). ۲. خ. ۱. آمد. ۳. ل. ۳. اگر. ۴. م. ۴. ل. بیاید ز داین داستان  
 داوری؛ خ. ۲. چرا با خلاق کنی داوری. ۵. ل. ۵. خ. ۱. خ. ۲. اگر. ۶. خ. ۱. رنج دشمن. ۷. م. شمارید  
 ۸. خ. ۱. باید ابا من. ۹. خ. ۲. نهفت (?). ۱۰. ل. ۱۰. خ. ۱. بهر؛ خ. ۲. بدین. ۱۱. ل. کان شگفتی بدید؛  
 خ. ۱. کین شگفتی شنید. ۱۲. ل. بجستند پرمایه. ۱۳. م. ۱۳. خ. ۱. مرکاوه را. ۱۴. ل. ۱۴. خ. ۱. خ. ۲. بدان  
 ۱۵. خ. ۱. خ. ۲. پاک مردان. ۱۶. خ. ۱. بسترد. ۱۷. خ. ۲. همه. ۱۸. خ. ۱. ز چرخ برین. ۱۹. ل. -  
 افزون دارد:

سر و دل پر از کینه کرد و برفت  
 تو گفتی که عهد فریدون گرفت  
 ندیدیم ازین کار ما صعب تر  
 بماندیم خیره بدین کار در

کیء نامور پاسخ آورد زود  
 که چون کاوه آمد ز درگه پدید  
 ۲۲۵ میان من و او ز ایوان درست  
 ندانم چه شاید بان زین سپس  
 چو کاوه برون شد ز درگاه شاه<sup>۵</sup>  
 همی بر خروشید و فریاد خواند  
 ازان چرم کاهنگران پشت پای  
 ۲۳۰ همان کاوه آن<sup>۱</sup> بر سر نیزه کرد  
 خروشان همی رفت نیزه بدست  
 کسی کو هوای فریدون کند  
 بپوئید<sup>۱۰</sup> کین مهتر آهرمنست  
 بدان بی بها ناسزاوار پوست  
 ۲۳۵ همی رفت پیش اندرون مرد گرد  
 بدانست خود<sup>۱۲</sup> کافریدون کجاست  
 بیامد بدرگاه سالار نو  
 چو آن پوست بر نیزه بر دید کی  
 بیاراست آن را بدیبای روم  
 ۲۴۰ بزد بر سر خویش چون گرد ماه

۱. خ - افزون دارد:

پیران کشور چنین گفت شاه  
 که ترسم که شد روز روشن سیاه  
 ۲. ل - آهین کوه؛ خ ۱ - کوه آتش ۳. خ ۱ - افزون دارد:  
 همیدون چو آورد بر سر دو دست  
 شگفتی مراد دل آمد شکست  
 ل. ۲ - صورتهایی از همان بیت را افزون دارند. ۴. ل - بیتهای ۲۲۴ و ۲۲۵ پس از بیت ۲۲۶ آمده.  
 ۵. ل - آمد از پیش شاه ۶. خ ۲ - چرم را ۷. خ ۲ - خسرو پرست ۸. ل، خ ۱ - سر ۹. خ ۲ -  
 شماگر هوای فریدون کنید  
 ز دل مهر ضحاک بیرون کنید  
 ۱۰. ل، خ ۲ - بگوئید ۱۱. ل، خ ۱، خ ۲ - سپاهی ۱۲. م، خ ۱ - ندانست خود؛ ل - کلمه بریده شده؛  
 خ ۲ - بدانسته بود؛ متن بر اساس بغ بازسازی شد. ۱۳. ل، خ ۱، ح ۲ - از دور ۱۴. م - پیکر وزر و  
 بوم؛ خ ۱ - پیکر زر و بوم؛ خ ۲ - ز گوهر شدش پیکر زر و بوم

فرو هشت ازو سرخ و زرد و بنفش  
 از آن پس هر آنکس که بگرفت گاه  
 بران بسی بها چرم آهنگران  
 ز دیبای پرمایه و پرنیان  
 ۲۴۵ که اندر شب تیره خورشید بود  
 بگشت اندرین نیز چندی جهان  
 فریدون چو گیتی بر آن گونه دید  
 سوی مادر آمد کمر بر میان  
 ۲۵۰ که من رفتنی ام سوی کارزار  
 ز گیتی جهان آفرین را پرست<sup>۵</sup>  
 فرو ریخت آب<sup>۷</sup> از مژه مادرش  
 بیزدان همی گفت ز نهار من  
 بگردان ز جانش بد جادوان<sup>۹</sup>  
 فریدون سبک ساز رفتن<sup>۱۰</sup> گرفت  
 ۲۵۵ برادر دو بودش<sup>۱۱</sup> دو فرخ همال  
 یکی بود ازیشان<sup>۱۲</sup> کیانوش نام  
 فریدون بریشان زبان<sup>۱۵</sup> برگشاد  
 که گردون نگرده بجز بر بهی  
 بسپارید داننده آهنگران  
 ۲۶۰ چو بگشاد لب هردو بشتافتند<sup>۱۸</sup>  
 همی خواندش کاویانی درفش  
 بشاهی بسر بر نهادی کلاه<sup>۱</sup>  
 بر آویختی نوبنو گوهران  
 بر آن گونه شد اختر کاویان  
 جهان را ازو دل پرامید<sup>۲</sup> بود  
 همی بودنی داشت اندر نهان  
 جهان پیش ضحاک و پروانه دید  
 بسر بر نهاده کلاه کیان  
 ترا جز نیایش<sup>۴</sup> مباد ایچ کار  
 ازو دان بهر نیکیء زور دست<sup>۶</sup>  
 همی خواند با خون<sup>۸</sup> دل داورش  
 سپردم ترا ای جهاندار من  
 بسپرداز گیتی ز نابخردان  
 سخن را ز هر کس نهفتن گرفت  
 ازو هردو آزاده مهتر بسال  
 دگر نام پرمایه<sup>۱۳</sup> شاد کام<sup>۱۴</sup>  
 که خرم زئید ای دلیران و شاد  
 بما باز گردد کلاه مهی  
 یکی گرز فرمود<sup>۱۶</sup> باید گران<sup>۱۷</sup>  
 ببازار آهنگران تاختند<sup>۱۹</sup>

۱. خ ۱- بشادی بسر بر نهاد آن کلاه؛ خ ۲- بسر بر نهادی بشادی کلاه ۲. ل- ازو بیم و امید ۳. خ ۲-  
 درین ۴. خ ۲- پرستش ۵. ل- آفرین بر ترست؛ خ ۲- آفرین را بدست (؟) ۶. ل- بدوزن بهر  
 نیک و بد هر دو دست؛ خ ۱- بدوزن بهر نیک و بد پاک دست؛ خ ۲- برون بر بهر نیک و بد کار دست (؟)  
 ۷. م، خ ۱، خ ۲- خون ۸. خ ۲- با درد ۹. ل- نهیب بدان ۱۰. م- سر بر رفتن ۱۱. خ ۲- بد او را  
 ۱۲. خ ۱- ازان دو ۱۳. خ ۱- پرمایه بُد ۱۴. خ ۲- دگر بود پرمایه نیک نام ۱۵. ل، خ ۱، خ ۲- سخن  
 ۱۶. خ ۲- که مارا یکم گرز ۱۷. ل- یکی گرز سازید مارا گران ۱۸. م- بشناختند؛ خ ۲- برخاستند  
 ۱۹. خ ۲- بگفتار او دل بیاراستند؛ ل- تافتند؛ خ ۱- تاختند

هر آنکس کزان پیشه<sup>۱</sup> بد نام جوی  
 جهانجوی پرگار بگرفت زود  
 نگاری نگارید بر خاک پیش  
 بر آن<sup>۲</sup> دست بردند آهنگران  
 ۲۶۵ پیش جهانجوی<sup>۳</sup> بردند گرز  
 پسند آمدش کار پولادگر  
 بسی کردشان نیز فرخ امید  
 که گر ازدهار اکنم زیر خاک  
 بسوی فریدون نهادند روی  
 وزان گرزپیکر بدیشان نمود  
 همیدون بسان سر گاو میش  
 چو شد ساخته کار گرز گران  
 فروزان بکردار خورشید برز  
 ببخشیدشان جامه و سیم و زر  
 بسی دادشان مهتری را نوید  
 بشویم شمارا سر از گرد پاک<sup>۴</sup>

۸

فریدون بخورشید بر برد سر  
 ۲۷۰ برون رفت خرم<sup>۵</sup> بخرداد روز  
 سپاه انجمن شد بدرگاه او<sup>۶</sup>  
 بیلان گردون کش و گاو میش<sup>۷</sup>  
 کیانوش و پرمایه<sup>۸</sup> بر دست شاه<sup>۹</sup>  
 همی رفت منزل<sup>۱۰</sup> بمنزل چو باد  
 ۲۷۵ باروند رود اندر آورد روی  
 کمر تنگ بستش<sup>۱۱</sup> بکین پدر<sup>۱۲</sup>  
 بنیک اختر و فال گیتی فروز  
 بابر اندر آمد سر گاه او<sup>۱۳</sup>  
 سپه را همی توشه بردند پیش  
 چو کهنتر برادر ورا<sup>۱۴</sup> نیک خواه  
 سری پرز کینه دلی پرز داد<sup>۱۵</sup>  
 چنانچون بود مرد<sup>۱۶</sup> دیهیم جوی

۱. ل. - از آن پیشه هر کس که ۲. ل، خ، ۱، ۲ - بدان ۳. م، خ، ۲ - جهاندار ۴. ل، خ، ۱، ۲ - افزون دارند:

جهانرا همه سوی داد آورم چو از نام دادار یاد آورم  
 ۵. خ ۱ - بسته ۶. خ ۲ - گشاده برو تنگ بسته کمر ۷. ل - برون شد بشادی؛ خ ۱، خ ۲ - برون  
 رفت شادان ۸. ل - بر ۹. ل - بر ۱۰. ل - بیلان گردون و گاو ان میش ۱۱. م، ل، خ ۲ - کیانوش  
 پرمایه؛ متن بر اساس بخ بازسازی شد. ۱۲. خ ۱ - کیانوش بر دست پرمایه شاه ۱۳. م، خ ۱، خ ۲ -  
 همان ۱۴. ل - مهتر ۱۵. ل، خ ۱ - باد (قافیه ندارد)؛ خ ۲ - بیت را ندارد؛ م، ل، خ ۱، خ ۲ - داستان  
 بیتوته فریدون نزد تازیان و توطئه کیانوش و پرمایه برای قتل فریدون را افزون دارند؛ م و خ ۱ - هر کدام ۲۲  
 بیت؛ ل - ۲۵ بیت و خ ۲ - ۲۱ بیت؛ ع - در این جا این جمله را افزون دارد: ولم یزل یصل التأویب بالأساد و  
 یجمع الإغوار و الإنجاد ۱۶. خ ۱، خ ۲ - شاه

[اگر پهلوانی ندانی زبان  
دگر<sup>۱</sup> منزل آن شاه آزادمرد  
بتازی تو اروند را دجله خوان]  
لب دجله و شهر<sup>۲</sup> بغداد کرد<sup>۳</sup>]

## ۹

چو آمد بنزدیک اروندرود  
بران رودبان<sup>۴</sup> گفت پیروز شاه  
۲۸۰ مرا با سپاهم بدان سو رسان  
بدان تا گذر یابم از روی آب  
نیاورد کشتی نگهبان رود  
چنین داد پاسخ که شاه جهان  
که مگذار یک پشه را<sup>۵</sup> تا نخست  
۲۸۵ فریدون چو بشنید شد خشمناک  
هم آنگه<sup>۶</sup> میان کیانی بست  
سرش تیز شد کینه و جنگ را  
ببستند یارانش یکسر کمر  
بر آن بادپایان با آفرین  
فرستاد زی رودبانان درود<sup>۷</sup>  
که کشتی برافکن هم اکنون براه<sup>۸</sup>  
از اینها کسی را<sup>۹</sup> بدین سو ممان  
بکشتی و زورق هم اندر شتاب<sup>۱۰</sup>  
نیامد بگفت فریدون فرود  
چنین<sup>۱۱</sup> گفت با من سخن در نهان  
جوازی بیابی و مهری<sup>۱۲</sup> درست  
ازان ژرف دریا نیامدش باک  
بران باره<sup>۱۳</sup> تیز تک برنشست<sup>۱۴</sup>  
بآب اندر افگند گلرنگ را  
همیدون بدریا نهادند سر  
بآب اندرون غرقه کردند زین<sup>۱۵</sup>

۱. خ، ۱، خ، ۲ - سیم ۲. خ، ۱ - دجله شهر ۳. ع - حتی خیم علی شاطیء دجله الزوراء ۴. ل - افزون دارد:

که کشتی و زورق هم اندر شتاب گذارند یکسر بدان روی آب  
خ، ۱، خ، ۲ - صورتهایی از همان بیت را افزون دارند. ۵. ل، خ، ۱ - بدان تازیان ۶. خ، ۲ - بیت را ندارد.  
۷. خ، ۲ - یکی را ۸. ل، خ، ۱، خ، ۲ - بیت را ندارند. ۹. خ، ۱ - جزین ۱۰. ل، خ، ۲ - مراگفت کشتی  
مران؛ خ، ۱ - بمن گفت کشتی مران ۱۱. ل - نیابی بمهرم؛ خ، ۱، خ، ۲ - بمهرم نیابی ۱۲. ل، خ، ۱، خ، ۲ - به  
تندی ۱۳. ل - بدان تازیء شیردل برنشست؛ خ، ۱ - برآن باره شیردل برنشست؛ خ، ۲ - بران باره پیل پیکر  
نشست ۱۴. م - افزون دارد:

سر سرکشان اندر آمد بخواب ز تازیدن بادپایان در آب  
بآب اندرون تن برآورد یال چو اندر شب تیره بازی خیال

ل، خ، ۲ - صورتهایی از همین بیتها را افزون دارند؛ خ، ۱ - افزون دارد:

سر سرکشان اندر آمد ز خواب ز ناهیدن چارپایان بر آب

۲۹۰ بخشکی رسیدند سر<sup>۱</sup> کینه جوی  
 [که<sup>۲</sup> بر پهلوانی زبان<sup>۳</sup> راندند  
 ]بتازی کنون خانه پاک دان<sup>۴</sup>  
 چو از دشت نزدیک شهر آمدند  
 ز یک میل کرد آفریدون نگاه  
 ۲۹۵ فروزنده چون مشتری بر سپهر  
 که ایوانش برترز کیوان نمود  
 بدانست کان خانه ازدهاست  
 بیارانش گفت آنکه بز<sup>۱۱</sup> تیره خاک  
 بترسم همی زانکه با او جهان  
 ۳۰۰ بیاید<sup>۱۵</sup> که ما را بدین جای تنگ<sup>۱۶</sup>  
 بگفت و بگزرز گران دست برد  
 تو گفتی یکی آتشتی<sup>۱۸</sup> درست  
 گران<sup>۱۹</sup> گرز برداشت از پیش زین  
 کس از روزبانان بدر بر<sup>۲۱</sup> نماند  
 ۳۰۵ باسب اندر آمد بکاخ بزرگ  
 جهان ناسپرده جوان سترگ  
 به بیت المقدس نهادند روی  
 همی کنگ دژ هودجش<sup>۴</sup> خواندند  
 بر آورده ایوان ضحاک دان<sup>۱</sup>  
 کزان شهر جوینده بهر آمدند  
 یکی کاخ دید اندر آن شهر شاه<sup>۷</sup>  
 همه جای شادی و آرام و مهر<sup>۸</sup>  
 که<sup>۹</sup> گفتی ستاره بخواهد<sup>۱۰</sup> بسود  
 که جای بزرگی و جای بهاست  
 بر آرد چنین برز جای<sup>۱۲</sup> از مفاک  
 مگر<sup>۱۳</sup> راز دارد یکی<sup>۱۴</sup> در نهان  
 شتابیدن آید بروز<sup>۱۷</sup> درنگ  
 عنان باره تیز تک را سپرد  
 که پیش نگهبان ایوان برست  
 تو گفتی همی بر<sup>۲۰</sup> نوردد زمین  
 فریدون جهان آفرین را بخواند  
 جهان ناسپرده جوان سترگ

۱۰

طلسمی که ضحاک سازیده بود  
 سرش باسمان<sup>۲۲</sup> بر فرازیده بود  
 فریدون ز بالا فرود آورد  
 که آن جز بنام جهاندار دید<sup>۲۳</sup>

۱. م. کشیدند پس؛ خ. ۲. رسید آن سپه ۲. خ. ۲. چو ۳. خ. ۳. سخن ۴. ل. ۴. دژ هودجش؛ خ. ۱. -  
 در موجبش (؟) ۵. ل. ۵. خوان ۶. خ. ۱. خوان ۷. ل. ۷. آفریدون ز راه ۸. ل. ۸. خ. ۲. بیت  
 ۲۹۵ پس از بیت ۲۹۶ آمده. ۹. ل. ۹. خ. ۱. خ. ۲. تو ۱۰. ل. ۱۰. خ. ۲. نخواهد ۱۱. ل. ۱۱. آنک ازین؛ خ. ۲. -  
 آنکه از ۱۲. ل. ۱۲. چنین جا بلند؛ خ. ۲. چنین جای را ۱۳. ل. ۱۳. خ. ۱. یکی ۱۴. ل. ۱۴. خ. ۱. مگر؛  
 خ. ۲. همی ۱۵. ل. ۱۵. همان به؛ خ. ۱. نباید ۱۶. ل. ۱۶. خ. ۲. جنگ ۱۷. ل. ۱۷. خ. ۱. بجای  
 ۱۸. ل. ۱۸. خ. ۲. آتشی شد ۱۹. خ. ۲. چو آن ۲۰. خ. ۲. در ۲۱. ل. ۲۱. خ. ۱. بدر در ۲۲. ل. ۲۲. سرش  
 را بدان ۲۳. ل. ۲۳. افزون دارد:

یکی گرز ز گاو پیکر سرش زدی هم هر آنکس که آمد برش  
 خ. ۲. صورتی از همان بیت را افزون دارد.

وزان جادوان کاندر ایوان بدند  
 سرانشان بگرز گران کرد پست  
 ۳۱۰ نهاد از بر تخت ضحاک پای  
 برون آورید از شبستان اوی  
 بفرمود شستن سرانشان نخست  
 ره داور پاک بنمودشان  
 که پرورده<sup>۱</sup> بت پرستان بدند  
 ۳۱۵ پس آن دختران<sup>۲</sup> جهاندار جم  
 گشادند بر آفریدون سخن  
 چه اختر بد این از تو<sup>۳</sup> ای نیکبخت  
 که ایدون ببالین شیر آمدی  
 چه مایه جهان گشت بر ما ببد  
 ۳۲۰ ندیدیم کس کین چنین زهره داشت  
 کش اندیشه گاه او آمدی  
 چنین داد پاسخ فریدون که تخت  
 منم پور آن نیکبخت<sup>۴</sup> آبتین<sup>۵</sup>  
 بکشتش بزاری و من کینه جوی  
 ۳۲۵ همان گاو بر مایه<sup>۶</sup> کم دایه بود  
 ز خون چنان بی زبان چارپای  
 کمر بسته ام لاجرم جنگجوی

۱. خ. ۱ - کاخ ۲. خ. ۱ - به پیروزی و رای ۳. ل. ۳ - سیه چشم خورشیدروی ۴. ل. ۴ - خ. ۱ -  
 روانشان پس از؛ خ. ۲ - ز دلشان همه ۵. ل. ۵ - ز آلودگیها؛ خ. ۱، ۲ - ز آلودگی سر ۶. خ. ۱ - برآورده  
 ۷. م. - خواهران ۸. ل. ۸ - ز نرگس ۹. ل. ۹ - سرخ دادند نم ۱۰. خ. ۲ - بر تو ۱۱. ل. -  
 ستمگاره مردی؛ خ. ۱ - ستمگار مردی ۱۲. ل. ۱۲ - کم خرد؛ م، خ. ۱ - افزون دارند:  
 چه مایه کشیدیم رنج و بلا ازین امر من کیش نراژدها  
 ۱۳. خ. ۱ - نه زین ۱۴. ل. ۱۴ - جایگه وز ۱۵. ل. ۱۵ - وگر آرزو ۱۶. خ. ۱ - نیک مرد ۱۷. خ. ۲ -  
 آفرین ۱۸. خ. ۱ - پر مایه ۱۹. خ. ۲ - چه آید ۲۰. خ. ۱ - بدان



سرش را بدین گرزّه گاوچهر  
 چو بشنید ازو این سخن<sup>۱</sup> ارنواز  
 ۳۳۰ بدو گفت شاه آفریدون<sup>۲</sup> توئی  
 کجا هوش ضحاک بردست تست  
 ز تخم کیان مادو پوشیده پاک  
 همی جفت مان خواند او<sup>۵</sup> جفت مار  
 فریدون چنین پاسخ آورد باز  
 ۳۳۵ ببرم پی اژدها راز خاک  
 ببايد شمارا کنون گفت راست  
 برو خوب رویان گشادند راز  
 بگفتند کو سوی<sup>۱۱</sup> هندوستان  
 ببرد سرب بی گناهان هزار  
 ۳۴۰ کجا گفته بودش یکی پیش بین  
 که<sup>۱۵</sup> آید که گیرد سر تخت تو  
 دلش زان زده فال<sup>۱۱</sup> پراتشست<sup>۱۷</sup>  
 همی خون دام وددو مرد و زن  
 مگر کو سروتن بشوید بخون  
 ۳۴۵ همان نیز<sup>۲۲</sup> از آن مارها بر دو کفت<sup>۲۳</sup>

۱. ل، خ ۲- سخنها چو بشنید ازو؛ خ ۱- سخن را چو بشنید ازو ۲. م- شاه فریدون؛ خ ۲- شاهها فریدون  
 ۳. خ ۲- که بی بر ۴. ل- گشاد جهانرا؛ خ ۱- گشایش جهانرا؛ خ ۲- گشاد جهان در ۵. ل- همی  
 خفتن و خاست با ۶. خ ۱، خ ۲- که گر با بلا چرخ رانیست راز ۷. خ ۱- بشویم شمارا سراز گرد  
 پاک ۸. ل- مگر اژدهارا؛ خ ۱- یکی اژدهارا ۹. خ ۱- آمد ۱۰. م- برفتند گفت او به؛ ل-  
 بریده شده؛ خ ۲- بدو گفت کوسوی ۱۱. م- بدان ۱۲. خ ۲- دهد ۱۳. خ ۲- در ۱۴. خ ۲- که  
 پردخته خواهد شد ۱۵. ل- کی؛ خ ۱؛ خ ۲- کس ۱۶. خ ۲- دل او ازین فال ۱۷. ل- مصراع بریده  
 شده ۱۸. خ ۲- همان ۱۹. ل- بگیری ۲۰. ل- بریده شده؛ خ ۱- آب زن؛ خ ۲- بآب زن  
 ۲۱. ل- گفت ۲۲. خ ۱- همه پیش ۲۳. ل- کتف

ازین کشور آید بدیگر شود  
بیامد<sup>۱</sup> کنون گاه باز آمدنش<sup>۲</sup>  
گشاد آن نگار<sup>۳</sup> جگر خسته راز<sup>۴</sup>  
ز رنج دو مار سیه نغنود  
که جائی نباید<sup>۵</sup> فراوان بدنش  
نهاده بدو گوش<sup>۶</sup> گردن فراز

## ۱۱

چو کشور ز ضحاک بودی تهی  
که او داشتی گنج<sup>۷</sup> و تخت و سرای  
۳۵۰  
ورا کندرو خواندندی بنام  
بکاخ اندر آمد دوان<sup>۸</sup> کندرو  
نشسته بآرام در پیشگاه  
ز یک دست سرو سهی شهرناز  
۳۵۵  
همه شهر یکسر پر از لشکرش  
نه آسیمه گشت و نه پرسید راز  
برو آفرین کرد کای شهریار  
خجسته<sup>۹</sup> نشست تو با فرهی  
جهان هفت کشور ترا بنده باد  
۳۶۰  
فریدونش فرمود<sup>۱۰</sup> تا رفت پیش  
بفرمود شاه دلاور<sup>۱۱</sup> بدوی  
نبیذ آر و رامشگران را بخوان  
کسی کو برامش سزای منست

یکی مایه ور بدبسان رهی  
شگفتی بدل سوزگی کدخدای<sup>۱۲</sup>  
بکندی زدی پیش بیداد گام  
در ایوان یکی تاجور دیدنو  
چو سرو بلند<sup>۱۳</sup> از برش گرد ماه  
بدست دگر ماه روی<sup>۱۴</sup> ارنواز  
کمر بستگان صفزده بر درش  
نیایش کنان رفت و بردش نماز  
همیشه بزی تا بود روزگار  
که هستی سزاوار شاهنشهی  
سرت برتر از ابر بارنده<sup>۱۵</sup> باد  
بکرد<sup>۱۶</sup> آشکارا همه راز خویش  
که رو آلت تخت شاهی بجوی<sup>۱۷</sup>  
بپیمای جام و بیارای خوان  
بدانش همان<sup>۱۸</sup> دلزدای منست<sup>۱۹</sup>

۱. خ ۲ - بیاید ۲. م - بیاید که آید که آمدنش ۳. ل، خ ۱، خ ۲ - نباشد ۴. خ ۲ - گشاده نگار  
۵. ل - مصراع بریده شده؛ خ ۱ - نگارین بشه جمله راز ۶. خ ۱ - سپرده بدو گوش؛ خ ۲ - بدو گوش  
بسپرد ۷. خ ۱ - تاج ۸. م - شگفتی بدل سوزه با کدخدای؛ خ ۲ - بدل سوزگی در سرا کدخدای  
۹. خ ۱ - روان؛ خ ۲ - دمان ۱۰. خ ۲ - روان ۱۱. خ ۱ - ماه رخ ۱۲. خ ۱ - همیشه ۱۳. خ ۱ -  
یازنده ۱۴. خ ۱ - فریدون بفرمود ۱۵. ل، خ ۱، خ ۲ - بگفت ۱۶. خ ۱ - آفریدون ۱۷. ل -  
بشوی ۱۸. م - برامش نهان ۱۹. خ ۲ - بیزم اندرون دلگشای منست

بیار انجمن کن بر تخت من  
 ۳۶۵ چو بشنید از او این سخن کدخدای<sup>۲</sup>  
 می روشن آورد و رامشگران  
 فریدون غم افکند<sup>۱</sup> و رامش گزید  
 چو شد رام گیتی دوان<sup>۸</sup> کندرو  
 نشست از بر باره راه جوی  
 ۳۷۰ بیامد چو پیش سپهد رسید  
 بدو گفت کای شاه گردنکشان  
 سه مرد سرافراز با لشکری  
 ازان<sup>۱۵</sup> سه یکی کهتر اندر میان  
 بسالست کهتر فزونیش بیش  
 ۳۷۵ یکی گرز دارد چو یک لخت کوه  
 باسپ اندر آمد بایوان شاه  
 بیامد بتخت کئی بر نشست  
 هر آنکس که بود اندر ایوان تو  
 سر از پای<sup>۱۷</sup> یکسر فروریختشان  
 چنان چون<sup>۱</sup> بود<sup>۲</sup> درخور بخت من  
 بکرد آنچه گفتش بدو رهنمای<sup>۴</sup>  
 همان درخورش با گهر مهتران<sup>۵</sup>  
 شبی کرد جشنی چنانچون سزید<sup>۷</sup>  
 برون آمد از پیش سالار نو<sup>۹</sup>  
 سوی شاه ضحاک بنهاد روی<sup>۱۰</sup>  
 سراسر بگفت آنچه دید و شنید  
 ببرگشتن<sup>۱۱</sup> کارت آمد نشان<sup>۱۲</sup>  
 فراز آمدند<sup>۱۳</sup> از دگر کشوری<sup>۱۴</sup>  
 ببالای سرو و بچهر کیان  
 از آن مهتران او نهد پای پیش  
 همی تابد اندر میان گروه  
 دو پرمایه با او همیدون براه  
 همه بند و نیرنگ تو کرد پست  
 ز مردان مرد و ز دیوان تو<sup>۱۶</sup>  
 همه مغز با خون برامیختشان

۱. خ ۲- کو ۲. م- سزد ۳. ل- سخنها چو بشنید از و کندرو؛ خ ۱، خ ۲- سخن را چو بشنید از و  
 کدخدای ۴. ل- برون آمد از پیش سالار نو؛ خ ۱، خ ۲- بکرد آنچه فرمودش مهتر برای ۵. ل-  
 بیت را ندارد. ۶. خ ۱- چو می دید؛ خ ۲- پی آورد ۷. ل- بیت را ندارد؛ خ ۱- افزون دارد:  
 می ناب و آواز چنک و سرود همی داد مر عاشقانرا درود  
 فریدون بدست (؟) میء دلنواز بدست دگر ماهرخ ارنواز  
 نشسته بدان تخت ضحاک بر دلش پرز کینه پر از باد سر  
 ۸. خ ۱- روان؛ خ ۲- دمان ۹. ل- بیت را ندارد. ۱۰. م- افزون دارد:  
 چو روز از دل شب برآمد برآز چو آتش کز انگشت گیرد فراز  
 ۱۱. خ ۱، خ ۲- ز برگشتن ۱۲. ل- بیت را ندارد. ۱۳. خ ۱- بیامد دوان؛ خ ۲- بیامد دمان ۱۴. م-  
 دوان آمدند ای شه از کشوری ۱۵. ل- ازین ۱۶. خ ۱- ز گردان و از نره دیوان تو؛ خ ۲- ز فرزانه  
 مردان و دیوان تو ۱۷. ل، خ ۱، خ ۲- بار

- ۳۸۰ بدو گفت ضحاک شاید بدن  
چنین داد پاسخ ورا<sup>۱</sup> پیشکار  
بمردی<sup>۵</sup> نشیند بآرام<sup>۶</sup> تو  
بآیین خویش آورد ناسپاس  
بدو<sup>۷</sup> گفت ضحاک چندین منال  
۳۸۵ چنین داد پاسخ بدو کندرو  
گرین نامور هست مهمان تو  
که با دختران<sup>۹</sup> جهاندار جم  
بیک دست گیرد رخ شهرناز  
شب تیره گون خود<sup>۱۲</sup> بترزین کند<sup>۱۳</sup>  
۳۹۰ چو مشک آن<sup>۱۴</sup> دوگیسوی دو<sup>۱۵</sup> ماه تو  
[بگیرد ببرشان چو شد نیم مست  
برآشفت ضحاک برسان کرگ  
بدشنام زشت و باواز سخت  
بدو گفت هرگز تو در خان من  
۳۹۵ چنین داد<sup>۱۹</sup> پاسخ ورا<sup>۲۰</sup> پیشکار  
کزان بخت هرگز نباشدت بهر<sup>۲۲</sup>  
چو بی بهره باشی ز گاه مهی<sup>۲۴</sup>  
که مهمان<sup>۱</sup> بود شاد باید بدن  
که مهمان ابا<sup>۲</sup> گرزّه گاوسار<sup>۴</sup>  
ز تاج و کمر بسترد نام تو  
چنین گرتو مهمان شناسی شناس  
که مهمان گستاخ بهتر بفال  
که آری شنیدم تو پاسخ شنو  
چه کارستش<sup>۸</sup> اندر شبستان تو  
نشیند ز ندرای بر بیش و کم  
بدیگر عقیق<sup>۱۱</sup> لب ارنواز<sup>۱۱</sup>  
بزیر سراز مشک بالین کند  
که بودند همواره دلخواه<sup>۱۶</sup> تو  
بدین گونه مهمان نباید بدست<sup>۱۷</sup> [  
شنید آن<sup>۱۸</sup> سخن کارزو کرد مرگ  
شگفتی بشورید با شوربخت  
ازین پس نباشی نگهبان من  
که ایدون<sup>۲۱</sup> گمانم من ای شهریار  
بمن چون دهی کدخدائی شهر<sup>۲۳</sup>  
مرا کار سازندگی چون دهی<sup>۲۵</sup>

۱. م. - چو مهمان؛ خ. ۲. بمهمان ۲. خ. ۱. بدو ۳. م، خ. ۲. که با؛ خ. ۱. و با ۴. م. - افزون دارد:  
بمهمانی آید تو زو کن حذر گذشتی ز مهمان نگه دار سر  
۵. خ. ۲. بیاید ۶. ل. - برآرام ۷. خ. ۱. ورا ۸. خ. ۱، خ. ۲. چه کارست ۹. م. - خواهران  
۱۰. م. - عقیقین؛ خ. ۲. عقیقی ۱۱. خ. ۲. دلنواز ۱۲. م. - هم ۱۳. خ. ۱. مصراع مخدوش.  
۱۴. م، خ. ۲. از ۱۵. خ. ۱. چون ۱۶. خ. ۱. همراه و دلخواه ۱۷. ل، خ. ۲. بیت را ندارد؛ خ. ۱  
بگیرد بآرام بر سخت تو بخاک اندر آرد سر بخت تو  
۱۸. ل، خ. ۲. این ۱۹. خ. ۱. گفت ۲۰. خ. ۲. بدو ۲۱. خ. ۱. که چنین ۲۲. ل. - کزین پس نیابی  
تو از بخت بهر؛ خ. ۱، خ. ۲. کزان تخت هرگز نیابی تو بهر ۲۳. م. - کدخدائی و شهر ۲۴. خ. ۲. - ز  
شاهنشهی ۲۵. ل. - بیت را ندارد.

چرا تو<sup>۱</sup> نسازی همی<sup>۲</sup> کار خویش  
 ز تاج<sup>۵</sup> بزرگی چو موی از خمیر  
 ۴۰۰ [ترا دشمن آمد بگه برنشست  
 [همه بند و نیرنگت از رنگ برد  
 که هرگز نیامدت<sup>۳</sup> ازین<sup>۴</sup> کار پیش  
 برون آمدی مهترا چاره گیر<sup>۶</sup>  
 یکی گرزۀ گاوپیکر بدست]  
 دلارام بگرفت و گاهت سپرد]

۱۲

جهاندار ضحاک ازان گفت گوی  
 [چو شب گردش روز پرگار زد  
 بفرمود تا بر نهادند زین  
 ۴۰۵ بیامد دمان با سپاهی گران  
 ز بی‌راه مر کاخ را بام و در  
 سپاه فریدون چو آگه شدند  
 ز اسپان جنگی فرو ریختند  
 همه بام و در مردم شهر بود  
 ۴۱۰ همه در هوای فریدون بدند  
 ز دیوارها خشت وز بام سنگ  
 ببارید چون ژاله زابر سیاه  
 به شهر اندرون هر که برنا بدند  
 سوی لشکر آفریدون شدند  
 ۴۱۵ خروشی برآمد ز آتشکده  
 بجوش<sup>۷</sup> آمد و زود<sup>۸</sup> بنهاد روی<sup>۹</sup>  
 فروزنده را مهره در قار زد]  
 بران باد پایان<sup>۱۰</sup> باریک بین<sup>۱۱</sup>  
 همه نرّه دیوان<sup>۱۲</sup> جنگ آوران  
 گرفت و بکین اندر آورد سر  
 همه سوی آن راه بی‌ره شدند  
 در آن جای تنگی بر آویختند  
 کسی کش ز جنگ آوری بهر بود  
 که از درد<sup>۱۳</sup> ضحاک پر خون بدند<sup>۱۴</sup>  
 بکوی اندرون تیغ و تیر و خدنگ  
 پئی را<sup>۱۵</sup> نبد بر زمین جایگاه<sup>۱۶</sup>  
 چه پیران که در جنگ دانا بدند  
 ز نیرنگ ضحاک بیرون شدند<sup>۱۷</sup>  
 که بر تخت اگر شاه باشد دده<sup>۱۸</sup>

۱. ل، خ، ۱، خ، ۲- بر ۲. ل- تراز ۳. خ، ۱- که هرگز نامد ۴. ل- نیامدت این؛ خ، ۱- نامد  
 چنین؛ خ، ۲- نیامد چنین ۵. ل- گاه ۶. ل- بیت ۳۹۸ پیش از بیت ۳۹۷ آمده؛ ل، خ، ۱- بیت‌های  
 ۴۰۰ و ۴۰۱ را ندارند. ۷. ل- بهوش ۸. خ، ۲- تیز ۹. ل، خ، ۱، خ، ۲- بیت ۴۰۳ را ندارند.  
 ۱۰. ل، خ، ۱- راه پویان ۱۱. ل- نوردان زمین ۱۲. ل، خ، ۱- دیوان و ۱۳. ل- جور ۱۴. خ، ۲-  
 ز پیمان ضحاک بیرون شدند؛ خ، ۲- بیت ۴۰۹ پس از بیت ۴۱۲ آمده. ۱۵. ل- کسی را؛ خ، ۲- که پی را  
 ۱۶. خ، ۱- نیز راه ۱۷. خ، ۲- بیت را ندارد. ۱۸. خ، ۲- روه (؟)

همه پیر و برناش فرمان بریم  
 نخواهیم برگاه ضحاک را  
 سپاهی و شهری<sup>۲</sup> بکردار کوه  
 از آن شهر روشن یکی تیره گرد  
 ۴۲۰ پس آنگاه<sup>۵</sup> ضحاک شد چاره جوی  
 باهن<sup>۶</sup> سراسر بپوشید تن  
 بچنگ اندرون شست یازی کمند  
 بدید آن سیه نرگس شهرناز  
 دور خساره روز و دو زلفش چو شب  
 ۴۲۵ بمغز اندرش آتش رشک خاست  
 نه از تخت یاد و نه جان ارجمند  
 بدست<sup>۴</sup> اندرش آبگون دشنه بود  
 ز بالا چو پی بر زمین بر نهاد  
 بران گرزه گاوسر دست برد  
 ۴۳۰ بیامد سروش خجسته دمان  
 همیدون شکسته ببندش چو سنگ  
 بکوه اندرون به بود بند او  
 یکایک ز گفتار<sup>۱</sup> او نگذیریم  
 مرآن ازدهادوش<sup>۲</sup> ناپاک را  
 سراسر بچنگ اندر آمد گروه<sup>۳</sup>  
 برآمد که خورشید شد لاجورد  
 ز لشکر سوی کاخ<sup>۱</sup> بنهاد روی  
 بدان تا نداند کسش زانجمن<sup>۸</sup>  
 برآمد بر بام کاخ<sup>۹</sup> بلند<sup>۱۰</sup>  
 پر از جادوئی با فریدون براز<sup>۱۱</sup>  
 گشاده بنفرین ضحاک لب<sup>۱۲</sup>  
 بایوان کمند اندر افگند راست  
 فرود آمد از بام کاخ بلند<sup>۱۳</sup>  
 بخون پری چهرگان تشنه بود<sup>۱۴</sup>  
 بیامد فریدون بکردار باد  
 بزد بر سرش ترگ بشکست<sup>۱۵</sup> خرد  
 مزن گفت کورا نیامد زمان  
 بیر تا دو کوه آیدت پیش تنگ  
 نیاید برش خویش و پیوند او

۱. خ ۲- فرمان ۲. خ ۱- ازدها چشم ۳. خ ۱- شاهی ۴. ل، خ ۱، خ ۲- اندرون همگروه  
 ۵. ل- هم از رشک؛ خ ۱- پس از رشک؛ خ ۲- پر از خشم ۶. م، ل- خانه ۷. خ ۱- پایین ۸. ل،  
 خ ۱، خ ۲- کس از انجمن ۹. خ ۱- برآمد بران بام کاخ؛ خ ۲- برآمد چنان هم بکاخ ۱۰. ل، خ ۱، خ ۲-  
 دو مصراع پس و پیش. ۱۱. خ ۱، خ ۲- بناز ۱۲. م، ل، خ ۱، خ ۲- افزون دارند:  
 بدانست کان کار هست ایزدی رهایی نیابد ز دست بدی  
 ۱۳. ل- افزون دارد:  
 همان تیز خنجر کشید از نیام نه بگشاد راز و نه برگفت نام  
 ۱۴. خ ۱، خ ۲- بچنگ ۱۵. م- افزون دارد:  
 همان تیز خنجر کشید از نیام نه بگشاد روی و نه برگفت نام  
 خ ۱، خ ۲- همان بیت را به شکل نسخه بدل ۱۳ افزون دارند. ۱۶. ل- ترگ او کرد

فریدون چو بشنید ناسود دیر  
 بتندی ببتش دو دست و میان  
 ۴۳۵ نشست از بر تخت زرین او  
 بفرمود کردن بدربر خروش  
 نباید که باشید با ساز جنگ  
 سپاهی نباید که با پیشه‌ور  
 یکی کارورز<sup>۸</sup> و یکی گرزدار  
 ۴۴۰ چو این کار آن جوید آن کار این  
 ببند اندرست آنکه ناپاک بود  
 شما دیر مانید و خرم بوید  
 [شنیدند یکسر سخنهاى شاه  
 وزان پس همه نامداران شهر  
 ۴۴۵ برفتند با رامش و خواسته  
 فریدون فرزانه بنواختشان  
 همی پندشان داد و کرد<sup>۱۵</sup> آفرین  
 [همی گفت کین جایگاه منست  
 که یزدان پاک از میان گروه  
 ۴۵۰ بدان تا جهان از بد اژدها  
 چو بخشایش آورد نیکی دهش  
 منم کدخدای جهان سربسر

۱. م- کمندش ۲. خ- برآراست ۳. م- آن ژنده پیل؛ خ- ۱- آن بند شیر ۴. خ- ۲- برانداخت  
 ۵. ل- که ای نامداران بافر و هوش؛ خ- ۱- که ای نامداران بسیار هوش ۶. ل- وزین باره؛ خ- ۱- نه این  
 باره؛ خ- ۲- نه زین باره ۷. ل- یکی ۸. م- گاوروز ۹. خ- ۲- بیت را ندارد. ۱۰. م-  
 برزش ۱۱. خ- ۱- بیت را ندارد؛ خ- ۲- بشادی سوی منزل خود شوید؛ ل، خ، ۱، خ- ۲- بیت ۴۴۳ را ندارند.  
 ۱۲. خ- ۱- از گنج و از نام؛ خ- ۲- از ناز و از گنج ۱۳. ل- کسی را که بود آرزو گنج مهر ۱۴. ل-  
 زراه خرد پایها؛ خ، ۱، خ- ۲- زراه سزا پایگه ۱۵. م- بس ۱۶. خ- ۱- بیت ۴۴۸ را ندارد. ۱۷. خ- ۱-  
 بفر و بگرز ۱۸. ل- بفر من آمد شمارا راها ۱۹. ل- نباید

وگر نه من ايدر همی بودمی  
 مهان پیش او خاک دادند بوس  
 ۴۵۵ دمادم برون رفت لشکر ز شهر  
 بسر دند ضحاك را بسته خوار  
 همی راند ازین گونه تا شیرخوان  
 بسار روز گارا که برکوه و دشت  
 بران گونه<sup>۱</sup> ضحاك را بسته سخت<sup>۷</sup>  
 ۴۶۰ همی راند او را بکوه اندرون  
 بیامد هم آنکه خجسته سروش  
 که این بسته را تا دماوند کوه  
 مبر جز کسی را<sup>۱۲</sup> که نگزیردت  
 بیاورد ضحاك را چون نوند

۱. خ ۱- سال ۲. م- افزون دارد:

همه شب دو دیده بدرگاه بر  
 خروشان بران روز کوتاه بر  
 که تا ازدهارا برون آورید  
 بسند کمندی چنان چون سزید  
 ل، خ ۱، خ ۲- صورتهایی از همین بیتها را افزون دارند. ۳. خ ۱، خ ۲- وزان شاه ۴. م- شاه؛ خ ۱،  
 خ ۲- شهر ۵. م- و چندی بخواهد؛ خ ۱- بسیار و خواهد؛ خ ۲- بر ما بخواهد ۶. ل، خ ۲- کوه  
 ۷. خ ۱- دست ۸. خ ۱- چون پیل مست ۹. خ ۱- کردن ۱۰. خ ۱- بچربی ۱۱. ل-  
 تازنان (؟) با گروه ۱۲. خ ۱- نگهبان کسی خود؛ خ ۲- مگر زان کسی خود ۱۳. م- افزون دارد:

ز سر تا بپایش زهی برکشید  
 سراسر یکی چرم ازو برکشید  
 بدان زه سروپای و دستش بیست  
 همه بند و گردنش برهم شکست  
 چو بندی برآن بند بفرود نیز  
 نبود از بد بخت او مانده چیز

خ ۲- صورتهایی از همین بیتها را افزون دارد؛ ل- افزون دارد:

چو بندی برآن بند بفرود نیز  
 از او نام ضحاك چون خاک شد  
 گسسته شد از خویش و پیوند او  
 نماند از بد بخت مانیده چیز  
 جهان از بد او همه پاک شد  
 بمانده بکوه اندرون بند او

خ ۱- افزون دارد:

چو بندی بران بند بفرود نیز  
 نبود از بد بخت او مانده چیز



۴۶۵ بکوه اندرون تنگ جایش گزید  
 نگره کرد غاری بنش ناپدید  
 بیاورد مسمارهای گران  
 بجایی که مغزش نبود اندران  
 فرو بست<sup>۱</sup> دستش بر آن کوه باز<sup>۲</sup>  
 بدان تا بماند بسختی دراز<sup>۳</sup>  
 ببستش بران گونه آویخته  
 وزو خون دل بر زمین ریخته<sup>۴</sup>  
 [ازو نام ضحاک چون خاک شد  
 جهان از بد او همه پاک شد]  
 ۴۷۰ [گسسته شد از خویش و پیوند او  
 بمانده بدان گونه در بند او]<sup>۵</sup>

---

۱. خ ۱- برد ۲. ل- به ان کوهسار ۳. ل- بسختی و کار ۴. ل، خ ۱، خ ۲- بیتهای ۴۶۹ و ۴۷۰ را ندارند. (بسنجید با نسخه بدل ۱۳ در ص ۷۷). ۵. م- ۱۷ بیت نتیجه اخلاقی را افزون دارد؛ ل، خ ۱، خ ۲- ۱۵ بیت نتیجه اخلاقی را افزون دارند؛ ع- ترجمه نتیجه اخلاقی را ندارد.

## فریدون

۱

فریدون چو<sup>۱</sup> شد بر جهان کامگار  
برسم کیان تاج و تخت مهی  
بروز خجسته سر مهرماه<sup>۲</sup>  
زمانه بی‌اندوه گشت از بدی  
۵ دل از داوریها بپرداختند  
نشستند فرزندگان شادکام  
میء روشن و چهره شاه نو  
بفرمود تا آتش افروختند  
پرستیدن مهرگان دین اوست  
۱۰ اگر یادگارست ازو ماه مهر<sup>۳</sup>  
ورا بد جهان سالیان پانصد<sup>۴</sup>  
جهان چون برو بر نماند ای پسر

ندانست جز خویشان شهریار  
بیاراست با کاخ<sup>۵</sup> شاهنشهی  
بسر بر نهاد آن کیانی کلاه  
گرفتند هرکس ره ایزدی<sup>۶</sup>  
بآیین<sup>۷</sup> یکی جشن نو ساختند<sup>۸</sup>  
گرفتند هر یک<sup>۹</sup> ز یاقوت جام  
جهان نوز داد و<sup>۱۰</sup> سر ماه نو  
همه عنبر و زعفران سوختند  
تن آسانی و خوردن آیین اوست  
بکوش و برنج ایچ منمای چهر  
نیفکند<sup>۱۱</sup> یک روز بنیاد بد  
تو نیز از مپرست و<sup>۱۲</sup> انده مخور

---

۱. ل- که ۲. م- تاج؛ خ ۲- گاه ۳. م- مهر و ماه ۴. م، خ ۲- بخردی؛ م، خ ۱، خ ۲- بیت ۴  
پیش از بیت ۳ آمده. ۵. ل- برآیین ۶. خ ۱، خ ۲- دو مصراع پس و پیش. ۷. ل، خ ۱- کس  
۸. ل، خ ۲- جهان پر ز داد و؛ خ ۱- جهان گشت روشن ۹. م، ل، خ ۱، خ ۲- ماه و مهر (متن براساس  
بخ). ۱۰. خ ۱- ورا سالیان بود بره پنج و صد؛ خ ۲- پنجصد ۱۱. ل- که نگند ۱۲. خ ۱-  
ترانیز اینست؛ خ ۲- نماند بتو نیز

نماند <sup>۱</sup> چنین دان جهان برکسی	درو شادکامی نیابی <sup>۲</sup> بسی <sup>۳</sup>
فرانک نه آگاه بد <sup>۴</sup> زین نهان	که فرزند او شاه شد بر <sup>۵</sup> جهان
۱۵ ز ضحاک شد تخت شاهی تهی	سرآمد برو روزگار مهی <sup>۶</sup>
پس آگاهی آمد ز فرخ پسر	بمادر <sup>۷</sup> که فرزند شد تاجور <sup>۸</sup>
نیایش کنان شد سروتن بشست <sup>۹</sup>	بپیش جهانداور آمد نخست <sup>۱۰</sup>
نهاد آن سرش پست بر خاک بر	همی خواند <sup>۱۱</sup> نفرین بضحاک بر
همی <sup>۱۲</sup> آفرین خواند <sup>۱۳</sup> بر کردگار	بر آن شادمان <sup>۱۴</sup> گردش روزگار
۲۰ وزان پس <sup>۱۵</sup> کسی را <sup>۱۶</sup> که بودش نیاز	همی داشت روز بد خویش راز <sup>۱۷</sup>
نهانش نواکرد <sup>۱۸</sup> و کس را نگفت	همان راز او داشت اندر نهفت
یکی <sup>۱۹</sup> هفته زین گونه بخشید چیز	چنان شد که درویش شناخت <sup>۲۰</sup> نیز
دگر هفته مر بزم را کرد ساز	مهانی که بودند گردن فراز
بیاراست چون بوستان خان <sup>۲۱</sup> خویش	مهان را همه کرد مهمان خویش
۲۵ وزان پس همه گنج آراسته	فراز آوریده نهان <sup>۲۲</sup> خواسته
همان <sup>۲۳</sup> گنجها را گشادن گرفت	نهاده <sup>۲۴</sup> همه رای دادن گرفت
گشادن در گنج را گاه دید	درم خوار شد چون پسر شاه دید <sup>۲۵</sup>
همان جامه و گوهر <sup>۲۶</sup> شاهوار	همان اسپ تازی بزرین عذار <sup>۲۷</sup>
همان جوشن و خود و زوپین و تیغ	کلاه و کمر هم <sup>۲۸</sup> نبودش دریغ <sup>۲۹</sup>
۳۰ همه خواسته بر شتر بارکرد	دل پاک سوی جهاندار کرد

۱. م. نیاید ۲. م. درو شادکامی نبینی؛ خ ۱. - وزو شادمانی نماید ۳. ل. - پس از بیت ۱۲ بیت ۱۷ آمده؛ خ ۱. - بیت ۱۳. پس از بیت ۱۴ آمده؛ خ ۲. - بیت را ندارد. ۴. ل. - چو آگاه شد ۵. خ ۱. - در ۶. ل. - بیت را ندارد؛ خ ۱. - بهی ۷. خ ۱. - بآذر (?) ۸. ل. - بیت را ندارد. ۹. ل. - پیش دادار شد ۱۰. ل. - پراز آفرین جهاندار شد ۱۱. م. - کرد ۱۲. ل. - بسی ۱۳. م. - کرد ۱۴. خ ۱. - بدل شاداز ۱۵. م. - از آن پس؛ خ ۱. - ازیشان ۱۶. ل.، خ ۱، خ ۲. - هر آن کس ۱۷. خ ۱. - همی داشت روز از بر خویش باز؛ خ ۲. - ازو دست روز بدی داشت باز ۱۸. م. - برافزود ۱۹. خ ۱. - بیک ۲۰. خ ۱. - نشینید ۲۱. خ ۱. - جای ۲۲. خ ۱. - آوریدنداز ۲۳. ل. - همه؛ خ ۲. - سر ۲۴. خ ۱. - نهادن ۲۵. ل. - بیت را ندارد. ۲۶. م. - جامه گوهر ۲۷. خ ۱. - فسار ۲۸. خ ۱. - خود ۲۹. ل.، خ ۱. - بیت را ندارند.

فرستاد نزدیک فرزند چیز  
 چو آن خواسته دید شاه زمین  
 بزرگان لشگر چو بشناختند  
 که ای شاه پیروز یزدان شناس  
 ۳۵ چنین روز روزت فزون باد بخت  
 ترا باد پیروزی از آسمان  
 وزان پس جهاندیدگان سوی<sup>۱</sup> شاه  
 همه زر و گوهر برآمیختند  
 همان مهتران از همه کشورش  
 ۴۰ ز یزدان همی خواستند<sup>۱۱</sup> آفرین  
 همه دست برداشته با آسمان  
 که جاوید بادا چنین<sup>۱۲</sup> شهریار  
 وزان پس فریدون بگرد جهان  
 هرآن چیز کز راه بیداد دید<sup>۱۶</sup>  
 ۴۵ بنیکی ببست از همه دست<sup>۱۸</sup> بد  
 بیاراست گیتی بسان بهشت  
 از آمل گذر سوی همیشه<sup>۲۱</sup> کرد  
 کجاگز<sup>۲۳</sup> جهان گوش<sup>۲۴</sup> خوانی همی

زبانی پر از آفرین داشت نیز<sup>۱</sup>  
 بپذرفت و بر مام کرد آفرین  
 بر شهریار جهان ساختند  
 ستایش<sup>۲</sup> مر اورا وزویت<sup>۳</sup> سپاس  
 بداندیشگان را نگون باد بخت  
 مبادا<sup>۴</sup> بجز داد و نیکی گمان<sup>۵</sup>  
 ز هر گوشه ای برگرفتند راه<sup>۷</sup>  
 بتاج<sup>۸</sup> سپهد فروریختند  
 بدان خرمی<sup>۹</sup> صفزده بر درش  
 بران تاج و تخت و کلاه و نگین  
 همی خواندندش بنیکی گمان<sup>۱۱</sup>  
 برومند بادا چنین<sup>۱۳</sup> روزگار<sup>۱۴</sup>  
 بگردید و دید آشکار و نهان<sup>۱۵</sup>  
 هرآن بوم و<sup>۱۷</sup> بر کان نه آباد دید<sup>۱۶</sup>  
 چنانک از ره هوشیاران<sup>۱۹</sup> سزد  
 بجای گیا<sup>۲۰</sup> سرو گلبن بکشت  
 نشست اندر آن<sup>۲۲</sup> نامور بیشه کرد  
 جز این نیز نامش ندانی<sup>۲۵</sup> همی<sup>۲۶</sup>

۱. خ ۱ - بیت را ندارد. ۲. خ ۲ - نیایش ۳. خ ۲ - نیایش مر اورا وهم زو ۴. م - مبادی ۵. ل،  
 خ ۱، خ ۲ - بیت را ندارند. ۶. یخ - پیش ۷. ل، خ ۱، خ ۲ - بیت را ندارند. ۸. ل، خ ۲ - بتخت  
 ۹. خ ۱ - فرهی؛ خ ۲ - فرخی ۱۰. ل، خ ۲ - همه خواندند ۱۱. م - بیت را ندارد؛ خ ۱ - گشاده  
 بنیکی برو برگمان ۱۲. ل - باد این چنین ۱۳. ل - باد این چنین ۱۴. خ ۱ - بیت را  
 ندارد. ۱۵. خ ۱ - بیت را ندارد. ۱۶. خ ۱ - بود ۱۷. ل - از این جا به بعد بریده شده. ۱۸. ل -  
 بیست او درو دست؛ خ ۱ - بیستش از و راه؛ خ ۲ - بیست از جهان دست ۱۹. خ ۱، خ ۲ - پادشاهان  
 ۲۰. ل - از این جا به بعد بریده شده. ۲۱. خ ۱ - ده کیشه ۲۲. ل - از این جا به بعد بریده شده.  
 ۲۳. خ ۲ - از ۲۴. خ ۱ - کوس ۲۵. خ ۱ - نامی بدانی ۲۶. ل - بیتهای ۴۷ و ۴۸ بین بیتهای  
 ۴۳ و ۴۴ آمده.

ز<sup>۱</sup> سالش چو یک پنجه اندر کشید  
 ۵۰ ببخت جهاندار هرسه پسر  
 ببالا چو سرو و برخ چون بهار  
 از این سه دو پاکیزه از شهر ناز  
 پدر نوز ناکرده از ناز<sup>۸</sup> نام  
 فریدون از آن نامداران خویش  
 ۵۵ کجانام او جندل پره‌نر<sup>۱۴</sup>  
 بدو گفت برگرد گرد جهان  
 سه خواهر زیک مادر و یک پدر  
 بخوبی سزای سه فرزند من  
 [ببالا و دیدار هرسه یکی  
 ۶۰ چو بشنید جندل ز خسرو سخن  
 که بیدار دل بود و پاکیزه<sup>۱۸</sup> مغز  
 [ز پیش سپهد برون شد براه

سه فرزندش<sup>۲</sup> آمد گرامی پدید  
 سه خسرو<sup>۳</sup> نژاد از در<sup>۴</sup> تاج زر  
 بهر چیز مانده شهریار  
 یکی<sup>۵</sup> کهتر از خوب چهر<sup>۱</sup> ارنواز<sup>۷</sup>  
 همی<sup>۱</sup> پیش پیلان<sup>۱۱</sup> نهادند گام<sup>۱۱</sup>  
 یکی را گرانمایه تر<sup>۱۲</sup> خواند پیش<sup>۱۳</sup>  
 بهر کار<sup>۱۵</sup> دلسوز بر شاه بر  
 سه دختر گزین از نژاد مهان<sup>۱۶</sup>  
 پری چهره و پاک و خسرو گهر  
 چنانچون بشاید بیوند من<sup>۱۷</sup>  
 که این را ندانند از آن اندکی]  
 یکی رای پاکیزه افگند بن  
 زبان چرب و شایسته کار نغز<sup>۱۹</sup>  
 ابا چند تن مرورا نیکخواه]

۱. خ ۱- چو ۲. خ ۱- فرزند ۳. ل- از این جا به بعد بریده شده؛ خ ۱، خ ۲- فرخ ۴. خ ۱- از پی ۵. ل- از این جا به بعد بریده شده. ۶. خ ۱، خ ۲- خوب رخ ۷. م- افزون دارد: کمین بود بافر و برز کیان دو مهتر ز کینه سری بر زیان  
 ۸. خ ۱- نیز ناکرده شان هیچ ۹. م- همش ۱۰. خ ۱- بینان؛ خ ۲- سلطان ۱۱. خ ۱- افزون دارد: از انسان بدیشان نگه کرد شاه که گشتند زیبای تخت و کلاه  
 ل، خ ۲- صورتهایی از همان بیت را افزون دارند؛ ل- مصراع دوم بریده شده. ۱۲. خ ۱- بر ۱۳. م- افزون دارد:

پژوهنده دانش و راه و روز بهر کار پیروز و گیتی فروز

۱۴. ل، خ ۱، خ ۲- راه بر ۱۵. م- شب و روز؛ خ ۱- بهر گاه؛ ل- از این جا به بعد بریده شده. ۱۶. ل- بیت ۵۷ را ندارد. ۱۷. ل- بیت آسیب دیده؛ ل، خ ۱، خ ۲- به جای بیت بعدی افزون دارند: پدر نام ناکرده از نازشان بدان تا نخوانند باوازشان  
 ل- پس از این بیت دیگر افزوده شده که جافتادگی دارد. ۱۸. خ ۱- بیدار؛ خ ۲- هشیار  
 ۱۹. ل، خ ۱، خ ۲- بیت ۶۲ را ندارند.

یکایک ز ایران سراندر کشید<sup>۱</sup>      پژو هید و هرگونه گفت و شنید<sup>۲</sup>  
 بهر کشوری کز جهان مهتری      بپرده درون داشتی دختری  
 ۶۵      نهفته بجستی همه<sup>۳</sup> رازشان      شنیدی همه نام و آواشان  
 ز دهقان پرمایه کس را ندید<sup>۴</sup>      که پیوسته آفریدون<sup>۵</sup> سزید  
 خردمند و روشن دل و پاک<sup>۶</sup> تن      بیامد بر سرو شاه یمن  
 [نشان یافت جندل مراورا<sup>۷</sup> درست      سه دختر چنانچون فریدون بجست<sup>۸</sup>  
 [خرامان بیامد بنزدیک سرو      چنانچون پیش<sup>۹</sup> گل اندر تذر و<sup>۱۰</sup>  
 ۷۰      زمین را ببوسید و چربی<sup>۱۱</sup> نمود      بر آن کهتری آفرین برفزود<sup>۱۲</sup>  
 بجندل چنین گفت شاه یمن      که بی آفرینت مبادا دهن<sup>۱۳</sup>  
 چه پیغام داری چه فرمان<sup>۱۴</sup> دهی      فرستاده گر گرامی رهی<sup>۱۵</sup>  
 بدو گفت جندل که خرم بدی<sup>۱۶</sup>      همیشه ز تو دور دست<sup>۱۷</sup> بدی  
 از ایران یکی کهترم چون شمن      پیام آوریده بشاه یمن  
 ۷۵      درود<sup>۱۸</sup> فریدون فرخ دهم      سخن هرچه پرسند<sup>۱۹</sup> پاسخ دهم  
 ترا آفرین از فریدون گرد      بزرگ آنکسی کو<sup>۲۰</sup> نداردش خرد  
 مرا<sup>۲۱</sup> گفت شاه یمن را بگوی      که بر گاه تا مشک بوید<sup>۲۲</sup> ببوی<sup>۲۳</sup>  
 بدان ای سرمایه تازیان      کز اختر بدی<sup>۲۴</sup> جاودان بی زیان<sup>۲۵</sup>

۱. ل- از ایران همه بر رسید ۲. ل- بیت ۶۰ پس از بیت ۶۲ آمده. ۳. خ- ۱- همی ۴. خ- ۱-  
 ز دستان پرمایگان کس ندید ۵. خ- ۱، خ- ۲- پیوستگی با فریدون ۶. خ- ۱- شاد ۷. ل- بروبر؛ خ- ۲-  
 مصراع مخدوش. ۸. خ- ۱- بیت را ندارد. ۹. ل- بشادی چو پیش؛ خ- ۲- ز شادی پیش ۱۰. خ- ۱-  
 بیت را ندارد. ۱۱. م- خوبی ۱۲. م- افزون دارد:

که جاوید بادا سرافراز شاه همیشه فروزنده تاج و گاه

۱۳. خ- ۱- زمن ۱۴. خ- ۱- پاسخ ۱۵. ل- یا گرامی رهی؛ خ- ۱- از کدامین رهی؛ خ- ۲- مهی  
 ۱۶. خ- ۱- بزی ۱۷. خ- ۱- چشم ۱۸. خ- ۱- درود از ۱۹. ل- پرسیم؛ خ- ۱، خ- ۲- پرسى نو  
 ۲۰. م- کش ۲۱. خ- ۱- بمن ۲۲. خ- ۱- باشد ۲۳. م- افزون دارد:

همیشه تن آزاد بادت بگنج برآگنده گنج و پراگنده رنج

ل، خ- ۲- صورتهایی از همان بیت را افزون دارند. ۲۴. خ- ۱- بوی؛ خ- ۲- زنی ۲۵. م، ل، خ- ۱، خ- ۲-  
 ادامه گفتار جندل را که شامل پند و اندرز است افزون دارند: م- ۱۰ بیت؛ ل- ۸ بیت؛ خ- ۱- ۶ بیت و خ- ۲- ۷  
 بیت؛ ع- همه گفتار جندل با عبارت زیر نقل شده: فأعلمه أن فریدون أرسله الی حضرته مخاطباً للمخدراته  
 الثلاث لأشباه الثلاثة وأنه راغب فی التحام أواصر الشجن من الجانبین

همان <sup>۱</sup> گنج و مردی <sup>۲</sup> و نیروی دست <sup>۳</sup>	مرا <sup>۱</sup> پادشاهیء آباد هست
اگر داستان را بود گاه ماه <sup>۴</sup>	۸۰ سه فرزند شایسته تاج و گاه
بهر آرزو دست ایشان <sup>۵</sup> دراز	ز هر کام و هر خواسته بی نیاز
بباید کنون <sup>۱</sup> شاهزاده سه جفت <sup>۷</sup>	مر این سه گرانمایه را در نهفت
بدین آگهی تیز بشتافتم	ز کار آگاهان آگهی یافتم
سه پاکیزه داری توای نامجوی	کجا از پس پرده پوشیده روی
چو بشنیدم <sup>۹</sup> این دل شدم <sup>۱۰</sup> شاد کام	۸۵ مران هر سه را نوز <sup>۸</sup> ناکرده نام
چو اندر خور آید نکردیم یاد	که ما نیز نام سه فرخ نژاد
بباید بر آمیخت با یکدگر <sup>۱۱</sup>	کنون این گرامی دو گونه گهر
سزا را سزاوار بسی گفت و گوی	سه پوشیده رخ را سه دیهیم جوی
تو پاسخ گزار <sup>۱۲</sup> آنچه آیدت یاد	فریدون پیامم بدین گونه داد
بپژمرد چون زاب کنده سمن <sup>۱۳</sup>	۹۰ پیامش چو بشنید شاه یمن
نبیند سه ماه این جهان بین من	[همی گفت گر پیش بالین من
بباید گشادن بپاسخ دو لب	[مرا روز روشن بود تاره شب
زمان باید اندر چنین گفت گوی	[سراینده را گفت کای نامجوی
مرا چند رازست با رهنمون	[شتابت نباید بپاسخ کنون

۳. خ ۱ - همان گنج شاهی و بنیاد هست؛ خ ۲ - و	۱. م - هم (در هردو مصراع). ۲. م - مردان
۴. خ ۱ - اگر داستان را بود گاه و شاه؛ خ ۲ - مرا هست	بنیاد هست؛ م، ل - بیت ۸۰ پیش از بیت ۷۹ آمده.
	دانا بآیین و راه؛ م - افزون دارد:
بدیشان شب و روز من هست کش (؟)	مرا داد دادار فریاد بخش
مرا بر چنین دستگاه و نشست	ستایم (؟) ز یزدان که او داد دست
مرا هست خود بخت آموزگار	ز هر گونه چون بنگرم روزگار
۷. خ ۱ - بباید همی شاه را داشت جفت ۸ خ ۱ -	۵. م - گشته ۶. ل - بباید همی؛ خ ۲ - همی بایدم
۹. ل، خ ۲ - بشنید ۱۰. ل، خ ۱ - شد دلم؛ خ ۲ - از و دلش شد ۱۱. م - یک با دگر؛ ل -	نیز ۹. ل، خ ۲ - بشنید ۱۰. ل، خ ۱ - شد دلم؛ خ ۲ - از و دلش شد ۱۱. م - یک با دگر؛ ل -
۱۳. ل - چون آب کنده سمن؛ خ ۲ - چون از خران	۱۲. خ ۱ - کن از
	یاسمن (؟)؛ ل - به جای بیتهای ۹۱-۹۴ افزون دارد:
نبیند سه ماه این جهانیان من	بدل گفت اگر پیش بالین من

- ۹۵ فرستاده را زود جائی<sup>۱</sup> گزید  
بیامد در بار دادن بست  
فراوان کس از دشت نیزه‌وران  
نهفته برون آورد از نهفت  
که مارا بگیتی ز پیوند<sup>۲</sup> خویش
- ۱۰۰ فریدون فرستاد زی من پیام  
همی<sup>۱</sup> کرد خواهد ز چشم جدا  
فرستاده گوید چنین گفت شاه  
گراینده هر سه بیوند<sup>۴</sup> من  
اگر گویم آری و دل زان تهی
- ۱۰۵ وگر آرزوها سپارم بدوی  
[وگر سر بیچم ز فرمان<sup>۱۰</sup> او  
کسی کو بود شهریار زمین  
[شنیدستم از<sup>۱۳</sup> مردم راه جوی
- پس آنکه بکار اندرون بنگرید<sup>۲</sup>  
بانبوه اندیشگان در نشست  
بر خویش خواند آزموده سران  
همه رازها پیش ایشان بگفت  
سه شمعست روشن بدیدار<sup>۴</sup> پیش  
بگسترده پیشم یکی خوب<sup>۵</sup> دام  
یکی رای بایدزدن با شما  
که مارا سه شاهست زیبای گاه<sup>۷</sup>  
بسه روی پوشیده فرزندان من  
دروغ<sup>۹</sup> نه اندر خورد با مهی  
شود دل پر آتش پر از آب روی  
بیک سو گرایم ز پیمان او<sup>۱۱</sup>]  
نه بازیست<sup>۱۲</sup> با او سگالید کین]  
که ضحاک رازو چه آمد بروی]

بباید گشادن بپاسخ دولب  
بهر نیک و بد باشد انباز من

مرا روز روشن شود تار شب  
گشاده بریشان بود راز من

خ ۱- به جای بیت‌های ۹۱-۹۴ افزون دارد:

نبینم سه ماه این جهانین من  
نباید گشادن بپاسخ دولب  
مرا چند رازست بار همنمون  
بهر کار هستند انباز من

همی گفت اگر پیش بالین من  
مرا روز روشن شود تاره شب  
ستایش بباید بپاسخ کنون  
بریشان گشاده کنم راز من

خ ۲- به جای بیت‌های ۹۱-۹۴ صورتهایی از بیت‌های خ ۱ را افزون دارد؛ ع- به جای این بیتها افزون دارد: و  
أطلق لسانه بالثناء والدعاء

۱. ل- جایگاهی ۲. م، ل- بیت ۹۶ پیش از بیت ۹۵ آمده؛ ع- ترتیب روایت همانند متن. ۳. خ ۱- ز  
گیتی سه فرزند؛ خ ۲- ز گیتی بکردار ۴. خ ۱، خ ۲- ز دیدار ۵. خ ۲- نغز ۶. خ ۲- همه  
۷. خ ۱- باتاج و گاه ۸. خ ۱- پیمان ۹. ل- دروغ آن؛ خ ۱- دروغی ۱۰. خ ۱- ز پیکار؛ خ ۲- ز  
گفتار ۱۱. ل- هراسان شود دل ز پیمان او؛ خ ۱- هراسان شود دل ز آزار او؛ خ ۲- جهانی شود زین پراز  
گفت و گو ۱۲. خ ۱- برنجست؛ خ ۲- نه نیکست ۱۳. ل، خ ۱، خ ۲- شنید این سخن



[ازین در سخن هرچه دارید<sup>۱</sup> یاد  
 ۱۱۰ جهان آزموده دلاور سران  
 که ما همگنان آن نبینیم رای  
 اگر شد فریدون جهان شهریار  
 سخن گفتن و کوشش<sup>۲</sup> آیین ماست  
 بخنجر زمین را<sup>۳</sup> میستان<sup>۴</sup> کنیم<sup>۵</sup>  
 ۱۱۵ سه فرزند اگر بر تو هست ارجمند  
 وگر چاره کار<sup>۶</sup> خواهی همی  
 ازو آرزوهای پرمایه جوی  
 چو بشنید از آن نامداران<sup>۷</sup> سخن  
 سراسر بمن بر بباید گشاد]  
 گشادند یک یک بیاسخ زبان  
 که هر باد را تو بجنبی ز جای  
 نه ما بندگانیم با گوشوار  
 عنان و سنان تافتن دین ماست  
 بنیزه هوارا نیستان کنیم  
 سر بدره بگشای و لب را ببند<sup>۸</sup>  
 بترسی ازین پادشاهی همی  
 که کردار آنرا<sup>۹</sup> نبینند روی  
 نه سردید آن را بگیتی نه بن<sup>۱۰</sup>

۳

فرستاده شاه را پیش خواند  
 ۱۲۰ که من شهریار ترا کهنرم  
 بگویش که گرچه تو<sup>۱۱</sup> هستی بلند  
 پسر خود گرامی بود شاه را  
 سخن هرچه گفتی<sup>۱۲</sup> پذیرم همی  
 اگر<sup>۱۳</sup> پادشا دیده<sup>۱۴</sup> خواهد ز من  
 ۱۲۵ مرا خوارتر چون سه فرزند خویش  
 فراوان سخن را بخوبی براند  
 بهرچ او<sup>۱۵</sup> بفرمود فرمانبرم  
 سه فرزند تو برتوبر ارجمند  
 بویژه که زیبا بود گاه را  
 ز دختر من<sup>۱۶</sup> اندازه گیرم همی  
 وگر دشت گردان و تخت یمن  
 نبینم بهنگام بایست پیش<sup>۱۷</sup>

۱. ل.خ ۱، خ ۲ - هرچنان هست ۲. ل.خ ۱، خ ۲ - بخشش ۳. خ ۱ - جهانرا ۴. خ ۲ - شمرها  
 گلستان ۵. ل - مصراع بریده شده. ۶. م - زبند ۷. ل - کرد؛ خ ۱ - یار ۸. ل - که کس  
 کرد آنرا؛ خ ۲ - که پایان او را ۹. ل.خ ۱، خ ۲ - کاردانان ۱۰. خ ۱ - کین را و نه نیزبن ۱۱. خ ۱،  
 خ ۲ - بهرچم ۱۲. خ ۱، خ ۲ - هرچند ۱۳. خ ۱ - هرچه گونی؛ خ ۲ - آنچه گونی ۱۴. ل - ز  
 فرزند ۱۵. خ ۲ - که گر ۱۶. خ ۱ - دید ۱۷. خ ۱، خ ۲ - پابست خویش

پس ار<sup>۱</sup> شاه را اینچنین است کام  
 بفرمان شاه این سه فرزند من  
 کجا من ببینم سه شاه ترا  
 بیایند هر سه<sup>۴</sup> بنزدیک من<sup>۵</sup>  
 شود شادمان دل بیدارشان  
 ببینم کشان دل<sup>۶</sup> پر از داد هست  
 پس آنکه سه روشن جهانین خویش<sup>۸</sup>  
 چو آید<sup>۱۱</sup> بیدار ایشان نیاز  
 سراینده جندل<sup>۱۲</sup> چو پاسخ شنید  
 پر از آفرین لب ز ایوان اوی  
 بیامد چو نزد فریدون رسید  
 سه فرزند را خواند شاه جهان  
 از آن رفتن<sup>۱۴</sup> جندل و رای<sup>۱۵</sup> خویش  
 چنین گفت کین شهریار<sup>۱۶</sup> یمن  
 چو ناسفته گوهر سه دخترش بود  
 [سروش ار بیابد چو ایشان عروس  
 ز بهر شما از پدر خواستم  
 کنون تان ببايد بر او شدن  
 سراینده باشید و بسیار هوش  
 نشاید زدن جز بفرمانش گام  
 برون آنکه آید ز پیوند<sup>۲</sup> من  
 فروزنده تاج و گاه ترا<sup>۳</sup>  
 شود روشن این شهر تاریک من<sup>۱</sup>  
 ببینم روانهای بیدارشان  
 بزهارشان دست گیرم بدست  
 سپارم بدیشان برآیین<sup>۱</sup> خویش<sup>۱۰</sup>  
 فرستم سبکشان سوی شاه باز  
 ببوسید تختش<sup>۱۳</sup> چنانچون سزید  
 سوی شهریار جهان کرد روی  
 بگفت آنکجا گفت و پاسخ شنید  
 نهفته برون آورید از نهان  
 سخنها همه پاک بنهاد پیش  
 سرانجمن سرو سایه فکن  
 نبودش پسر دختر افسرش بود  
 دهد پیش هریک مگر<sup>۱۷</sup> خاک بوس [   
 سخنها بایسته آراستم  
 بهر<sup>۱۸</sup> بیش و کم<sup>۱۹</sup> رای فرخ زدن  
 بگفتار او بر نهاده دوگوش

۱. خ، ۱، ۲ - اگر ۲. ل - ز در بند ۳. خ ۲ - بیت را ندارد. ۴. ل - شادان ۵. خ ۱ - بشادی بیایند  
 نزدیک من ۶. خ ۱ - بیت را ندارد. ۷. خ، ۱، ۲ - که دلشان ۸. ل - من ۹. خ، ۱، ۲ - بآیین  
 ۱۰. ل - من؛ ل، خ، ۱، ۲ - بیت ۱۳۲ پیش از بیت ۱۳۱ آمده. ۱۱. ل - کت آید؛ خ ۱ - گر آید ۱۲. خ ۱ -  
 جندل ۱۳. خ ۲ - دستش ۱۴. خ ۲ - ز پونیدن ۱۵. خ ۱ - ز پونیده جندل هم از رای ۱۶. خ ۲ -  
 کین سرو شاه ۱۷. ل - مگر پیش هر سه دهد؛ خ ۱ - دهد بر هر یکی؛ خ ۲ - دهد در هر یکی  
 ۱۸. ل - زهر ۱۹. خ ۲ - بهر نیک و بد

۱۴۵ [بخوبی<sup>۱</sup> سخنهای پاسخ دهید  
 ازیرا که پرورده پادشا  
 سخن گوی و روشن دل و پاک دین  
 زبان راستی را بسیاراسته  
 شما هرچه گویم زمن بشنوید  
 ۱۵۰ یکی ژرف بین است شاه یمن  
 گرانمایه و پاک<sup>۵</sup> هرسه پسر  
 [ز پیش فریدون برون آمدند  
 [بجز رای و دانش چه اندر خورد  
 چو پرسد سخن<sup>۱</sup> رای فرخ نهید<sup>۲</sup>  
 نباید که باشد بجز پارسا  
 بکاری که پیش آیدش پیش بین  
 خرد خیره کرده ابر خواسته  
 اگر کار بندید خرم شوید  
 که چون او نباشد بهرانجمن<sup>۴</sup>  
 همه دل نهاده بگفت پدر  
 پراز دانش و پرفسون آمدند  
 پسر را که چونان<sup>۱</sup> پدر پرورد<sup>۷</sup>

۴

۱۵۵ [سوی خانه رفتند هرسه چو باد  
 [چو خورشید زد عکس بر آسمان  
 برفتند و هر<sup>۸</sup> سه بسیاراستند<sup>۹</sup>  
 کشیدند بالشکری چون سپهر  
 چو از آمدنشان شد آگاه سرو  
 شب آمد بخفتند پیروز و شاد  
 پراگند بر لاژورد ارغوان  
 ابا خویشتن موبدان خواستند<sup>۱۰</sup>  
 همه نامداران خورشیدچهر  
 بیاراست لشکر چو پر تذر<sup>۱۱</sup>

۱. ل. - بجز بن؛ خ ۱، خ ۲ - چو پرسد ۲. خ ۱، خ ۲ - بر او همه ۳. خ ۱ - به جای بیت‌های ۱۴۶-۱۴۹ افزون دارد:

زبان راستی را بسیاراسته خرد خواسته کرده بر خاسته (؟)

شما هرچه گویم زمن بشنوید اگر کار بندید خرم شوید

خ ۲ - به جای بیت‌های ۱۴۶-۱۴۹ افزون دارد:

ازیرا که پرورده پادشا نباید که باشد درو پارسا

ع - ترجمه بیت‌های ۱۴۶-۱۴۹ را ندارد. ۴. خ ۲ - بیت را ندارد؛ م، ل، خ ۱، خ ۲ - قطعه پند و اندرز فریدون

به پسران را افزون دارند که درباره آزمون‌هایی است که سرو در یمن پسران را به آنها خواهد سنجید: م - ۱۷

بیت؛ ل، خ ۱ - هر کدام ۱۳ بیت؛ خ ۲ - ۱۴ بیت؛ ع - این بیتها ترجمه نشده. ۵. م - ان پاک ۶. خ ۱ -

چون خود؛ خ ۲ - چون او ۷. ل، خ ۱، خ ۲ - بیت‌های ۱۵۴ و ۱۵۵ را ندارند. ۸. خ ۱ - برفتن چو هر

۹. خ ۲ - بر آراسته ۱۰. خ ۲ - خواسته ۱۱. ل، خ ۱ - بسان تذر

فرستادشان لشکری گشن پیش  
 شدند این سه پرمایه اندر یمن<sup>۱</sup> ۱۶۰  
 همی گوهر<sup>۱</sup> و زعفران ریختند  
 همه یال اسپان پراز مشک و می  
 نشستن گهی ساخت شاه یمن  
 در گنجهای کهن کردباز<sup>۵</sup>  
 سه خورشیدرخ را چو باغ بهشت ۱۶۵  
 ابا تاج و با گنج نادیده رنج  
 بیاورد هر سه بدیشان سپرد  
 [ز کینه بدل گفت شاه یمن<sup>۱۱</sup>  
 ]بد از من که هرگز مبادم میان<sup>۱۳</sup>  
 ۱۷۰ [به اختر کس آن دان<sup>۱۵</sup> که دخترش نیست  
 به پیش همه موبدان سرو گفت  
 بدانید کین سه جهان بین خویش<sup>۱۸</sup>  
 بدان تا چو دیده بدارندشان

چه بیگانه فرزنانگان و چه خویش  
 برون آمدند از یمن مرد و زن  
 همی مشک با می برآمیختند  
 پراگنده دینار در زیر پی<sup>۲</sup>  
 همه نامداران شدند انجمن<sup>۴</sup>  
 گشاد آنچه یکچند گه بود راز<sup>۶</sup>  
 که موبد<sup>۷</sup> چو ایشان صنوبر نکشت  
 مگر زلفشان دیده رنج شکنج<sup>۸</sup>  
 که سه ماه نو بود و سه شاه<sup>۹</sup> گرد<sup>۱۰</sup>  
 که از آفریدون بد آمد<sup>۱۲</sup> بمن]  
 که ماده شد از تخم نرّه کیان<sup>۱۴</sup>  
 چو دختر بود روشن اخترش نیست<sup>۱۶</sup>  
 که زیبا بود ماه را شاه جفت<sup>۱۷</sup>  
 سپردم بدیشان بر آیین خویش<sup>۱۸</sup>  
 چو جان پیش دل برنگارندشان<sup>۲۰</sup>

۱. خ ۱- ان سپاه اندرون یمن ۲. خ ۲- عنبر ۳. م، ل، خ ۱، خ ۲- قطعهٔ آزمون پسران فریدون از سوی  
 سرور را افزون دارند: م- ۳۱ بیت؛ ل، خ ۱، خ ۲- هر کدام ۳۳ بیت؛ ع- ترجمهٔ این بیتها را ندارد. ۴. م- ان  
 انجمن ۵. خ ۱- باز کرد ۶. خ ۱- راز کرد؛ خ ۲- آنچه بودش نهفته برآز ۷. خ ۱، خ ۲- دهقان  
 ۸. خ ۱-

ابا تاج و با گنج آراسته سر زلف مشکین به پیراسته  
 ۹. خ ۲- شیر ۱۰. م- افزون دارد:

چو از کار پیوند پردخته شد دلش بر ترازوی غم سخته شد  
 ۱۱. ل- مصراع بریده شده. ۱۲. ل، خ ۱، خ ۲- که بد ز آفریدون بیامد ۱۳. ل- بد از این که هرگز  
 مبادم میان؛ خ ۱- نشان ۱۴. م- که مایه شد و ز تخم آمد زیان؛ ل- ان تیرو تخم کیان(؟)؛ خ ۱- بیت را  
 ندارد؛ خ ۲- که از ماده شد تخم بی برکیان(؟)؛ متن براساس بنخ. ۱۵. ل، خ ۲- کسی دان ۱۶. خ ۱-  
 بیت را ندارد. ۱۷. خ ۱- افزون دارد:

به اختر هران کس که دخترش نیست چو دختر بود روشن اخترش نیست  
 بد از من که هرگز مبادم میان که ماده شد از تخم من برکیان  
 بسنجید با بیتهای ۱۶۹ و ۱۷۰. ۱۸. ل، خ ۱، خ ۲- من ۱۹. ل، خ ۱، خ ۲- بآیین من ۲۰. ل-  
 بیت ۱۷۴ پیش از بیت ۱۷۳ آمده.

خروشید و بار غریبان ببست  
 ۱۷۵ ز گوهر یمن گشت<sup>۱</sup> افروخته  
 ابر پشت شرزه هیونان مست  
 [چو فرزند را باشد آئین و فرّ  
 گرمی بدل بر چه ماده چه نر]  
 عماری یکا اندردگر دوخته<sup>۲</sup>  
 بسوی فریدون نهادندروی  
 جوانان بینادل راهجوی<sup>۳</sup>

۵

ن هفته چو بیرون کشید<sup>۴</sup> از نهان  
 یکی روم و خاور دگر ترک و چین<sup>۱</sup>  
 ۱۸۰ نخستین بسلم اندرون بنگرید  
 بفرمود تالشکری برگزید<sup>۲</sup>  
 بسخت کیان اندر آورد پای  
 دگر<sup>۱۲</sup> تور را داد توران زمین<sup>۱۳</sup>  
 یکی لشکری نامزد کرد شاه  
 بسه بخش کرد آفریدون<sup>۵</sup> جهان  
 سیم دشت گردان<sup>۶</sup> و<sup>۷</sup> ایران زمین  
 همه روم و خاور مراو را سزید  
 گرازان سوی خاور اندر کشید<sup>۸</sup>  
 همی خواندندیش خاور خدای<sup>۱۱</sup>  
 ورا کرد سالار ترکان و چین<sup>۴</sup>  
 کشید آنگهی تور لشکر براه

۱. م- ز هر گونه گوهر شد ۲. ل- به جای بیت ۱۷۶ افزون دارد:

چو فرزند باشد بآیین و فرّ  
 گرمی بدل بر چه ماده چه نر  
 عماری بپشت هیونان ببست  
 چنان چون بود ساز آیین پرست  
 ابا مال و با خواسته شاهوار  
 همیشه بکسار اندرون نیک یار

خ ۱، ۲- صورتهایی از بیتهای نسخه ل را افزون دارند. ۳. م- بینادل و چاره جوی؛ م، ل، خ ۱، خ ۲-  
 قطعه‌ای از این داستان را افزون دارند که چگونه فریدون با ظاهر شدن به صورت ازدها پسرانش را  
 می‌آزماید و این که چگونه بر آنان و همسرانشان نام می‌نهد؛ ع- ترجمه این بیتها را ندارد. ۴. خ ۲-  
 هفته برون آوری ۵. خ ۲- کردش فریدون ۶. م، خ ۲- ترک چین ۷. خ ۲- گرگان ۸. ل، خ ۱-  
 «و» ندارند. ۹. م- لشکر جنگجوی ۱۰. م- سوی مرز خوارزم بنهاد روی؛ خ ۱- بدان سوی  
 خاور سر اندر کشید؛ خ ۲- بیت را ندارد. ۱۱. خ ۲- بیت را ندارد. ۱۲. خ ۲- دوّم ۱۳. م-  
 ترکان و چین ۱۴. م- توران زمین؛ خ ۲- ترکان چین

۱۸۵ بیامد<sup>۱</sup> بتخت کئی<sup>۱</sup> برنشست  
 بزرگان برو گوهر افشانندند  
 از ایشان چو نوبت<sup>۵</sup> بایرج رسید  
 هم ایران و هم دشت<sup>۷</sup> نیزه‌وران  
 بدو داد کورا سزا بود تاج<sup>۱</sup>  
 ۱۹۰ نشستند هر سه بآرام و شاد  
 کمر بر میان بست و بگشاد دست  
 همی پاک<sup>۲</sup> توران شهش<sup>۴</sup> خواندند  
 مر او را پدر شاه<sup>۱</sup> ایران گزید  
 هم آن تخت شاهی و تاج سران<sup>۸</sup>  
 همان کرسی و مهر و آن تخت عاج<sup>۱</sup>  
 چنان مرزبانان فرخ<sup>۱۱</sup> نژاد<sup>۱۲</sup>

۶

برآمد برین روزگار دراز  
 فریدون فرزانه شد سالخورد<sup>۱۵</sup>  
 برین گونه گردد سراسر سخن  
 چو آمد<sup>۱۶</sup> بکاراندرون تیرگی  
 ۱۹۵ بجنید مر سلم را دل ز جای  
 دلش گشت غرقه بازاناندرون  
 نبودش پسندیده بخش پدر  
 بدل پرز کین شد برخ پرز چین  
 زمانه بدل در همی<sup>۱۳</sup> داشت راز<sup>۱۴</sup>  
 بباغ بهاراندر آورد گرد  
 شود سست نیرو چو گردد کهن  
 گرفتند پرمایگان خیرگی<sup>۱۷</sup>  
 دگرگونه تر شد بآیین و رای  
 باندیشه بنشست باره‌نمون  
 که داد او بکهرتپر تخت زر  
 فرسته<sup>۱۸</sup> فرستاد زی شاه چین<sup>۱۹</sup>

۱. خ ۲- درآمد ۲. ل- مهی؛ خ ۱- شهی ۳. ل، خ ۱- جهان پاک ۴. خ ۱- ورا شاه توران زمین  
 ۵. م- ازان دو نیابت؛ ل- پس آنکه نیابت ۶. ل- شهر ۷. خ ۱، خ ۲- شهر ۸. خ ۱- تخت  
 شاهان و تاج کیان؛ خ ۲- تاج شاهی و تخت سران ۹. ل- دیدگاه ۱۰. ل- همان تیغ و مهر و نگین و  
 کلاه؛ خ ۱، خ ۲- همان تیغ و مهر و همان تخت عاج ۱۱. ل- خسرو ۱۲. ل، خ ۱- افزون دارند:  
 مر اورا که بد هوش و فرهنگ و رای مر اورا چه خواندند ایران خدای  
 ۱۳. ل- دگر ۱۴. خ ۲- بیت را ندارد. ۱۵. خ ۱، خ ۲- فرزانه سالخورد ۱۶. خ ۱، خ ۲- درآمد  
 ۱۷. م، خ ۱- چیرگی؛ م- بیت ۱۹۵ پیش از بیت ۱۹۴ آمده. ۱۸. خ ۲- سواری ۱۹. ل- افزون دارد:  
 بگفت آنچه اندر دل اندیشه کرد فرستاده را... (از این جا به بعد منخدوش)

فرستاد نزد برادر پیام  
 ۲۰۰ بدان ای شهنشاه ترکان و چین<sup>۱</sup>  
 ز نیکی زیان کرده گوئی پسند<sup>۲</sup>  
 کنون بشنو از من یکی داستان<sup>۱</sup>  
 سه فرزند بودیم زیبای تخت  
 اگر مهترم من بسال و خرد  
 ۲۰۵ گذشته ز من تاج و تخت و کلاه  
 سزد گر بمانیم هر دو دژم  
 چو ایران و دشت یلان و یمن  
 سپارد ترا مرز<sup>۱</sup> ترکان و چین  
 بدین بخشش اندر مرا پای نیست  
 ۲۱۰ هیون فرستاده بگزارد<sup>۱۴</sup> پای  
 بخوبی شنیده همه یادکرد  
 چو این راز بشنید تور دلیر  
 چنین داد پاسخ که با شهریار

که جاوید زی خرم و شادکام<sup>۱</sup>  
 گسسته دل روشن از به گزین<sup>۲</sup>  
 منش پست و<sup>۵</sup> بالا چو سرو بلند  
 کزین گونه نشنیدی از باستان<sup>۶</sup>  
 یکی کهتر از ما برآمد<sup>۸</sup> ببخت  
 زمانه بمهر من اندر خورد  
 نزیبید مگر بر تو ای پادشاه  
 کزین سان پدر کرد بر ما ستم<sup>۹</sup>  
 بایرج دهد روم و خاور بمن  
 که از تو سپهدار ایران زمین<sup>۱۱</sup>  
 بمغز پدر<sup>۱۲</sup> اندرون رای نیست<sup>۱۳</sup>  
 بیامد بنزدیک توران خدای<sup>۱۵</sup>  
 سر تور بی مغز پرباد کرد  
 بر آشفت ناگاه برسان<sup>۱۶</sup> شیر  
 بگو این سخن هم چنین یاددار

۱. م- افزون دارد:

بگفت آنچه اندر دل اندیشه بود      فرستاده را برافگند زود  
 خ ۱، خ ۲- صورتهایی از همان بیت را افزون دارند.      ۲. م- که ای شاه ترکان و سالار چین      ۳. ل-  
 هنرمند و... (از این جا به بعد مخدوش)؛ خ ۱- و به گزین؛ خ ۲- اندر گزین      ۴. م- ز پیل دمان گردد  
 کوشش پسند؛ خ ۱- ز پیل زیان کرده کرسی پسند؛ خ ۲- ز نسل زیان کرده کوشی گزند      ۵. ل- تنش پست  
 ۶. ل- به بیدار دل بنگر این داستان؛ خ ۱- بر انداز دل بنگر این داستان؛ خ ۲- بر اندیش و بنگر تو این داستان  
 ۷. خ ۱، خ ۲- راستان      ۸. ل، خ ۱- به آمد      ۹. م- بیت را ندارد، بسنجید با نسخه بدل ۱۳.      ۱۰. ل،  
 خ ۱، خ ۲- دشت      ۱۱. خ ۱، خ ۲- کناری بسازد ترا از زمین      ۱۲. ل، خ ۱- پدرت      ۱۳. م- بیت ۲۰۶  
 را افزون دارد؛ خ ۱- افزون دارد:

یکی پر خرد مرد را برگزید      که مر کار را نغز و شایسته دید  
 ۲- بیت را ندارد.      ۱۴. ل، خ ۱، خ ۲- هیونی فرستاد و بگزارد      ۱۵. م- ز نزدیک خاور خدای؛ م-  
 افزون دارد:

حو آمد بر مرز توران زمین      بسزد سپهدار ترکان و چین  
 ۱۶. ل، خ ۱، خ ۲- چون تند

۲۱۵ که ما را بگاہ جوانی پدر  
 درختیست این خود نشانده بدست  
 ترا با من اکنون بدین گفت‌گوی  
 زدن رای هشیار و کردن نگاه<sup>۱</sup>  
 زبان‌آوری چرب‌گوی از میان  
 بجای زبونی<sup>۵</sup> و جای فریب  
 ۲۲۰ نشاید<sup>۷</sup> درنگ اندرین کار هیچ  
 فرستاده چون پاسخ آورد باز  
 برفت این برادر ز روم آن ز چین  
 رسیدند پس یک بدیگر فراز  
 گزیدند پس موبدی تیزویر  
 ۲۲۵ ز بیگانه پردخته کردند جای  
 سخن سلم پیوندکرد از نخست  
 فرستاده را گفت ره برنورد  
 چو آیی بکاخ فریدون فرود  
 پس آنکه<sup>۱۴</sup> بگویش که ترس خدای<sup>۱۵</sup>  
 ۲۳۰ جوان را بود روز پیری امید  
 چه‌سازی درنگ اندرین جای تنگ<sup>۱۱</sup>  
 بدین‌گونه بفریفت ای دادگر  
 کجا آب<sup>۱</sup> او خون و برگش کبست  
 بسباید بروی‌اندر آورد روی  
 هیونی فگندن بنزدیک<sup>۲</sup> شاه  
 فرستاد بسباید بشاه جهان<sup>۴</sup>  
 نباید که یابد<sup>۱</sup> دلاور شکیب  
 کجا آید آسایش<sup>۸</sup> اندر بسیج  
 برهنه شد آن روی<sup>۱</sup> پوشیده‌راز<sup>۱</sup>  
 بزهراندر آمیخته انگبین<sup>۱۱</sup>  
 سخن‌رانندند آشکارا و راز<sup>۱۲</sup>  
 سخن‌گوی و بینادل و یادگیر  
 سگالش گرفتند هرگونه رای  
 ز شرم پدر دیدگان را بشست  
 نباید که یابد ترا باد و گرد<sup>۱۳</sup>  
 نخستین ز هردو پسر ده درود  
 بسباید که باشد بهردوسرای  
 نگرده سیه موی گشته سپید  
 که شد<sup>۱۷</sup> تنگ بر تو سرای درنگ<sup>۱۸</sup>

۱. خ ۱، خ ۲ - بار ۲. ل - سیاه (?) ۳. م - دو مصراع پس و پیش؛ ل، خ ۱ - برافکنند نزدیک؛ خ ۲ -  
 فرستاد نزدیک ۴. ل، خ ۲ - فرستاد نزدیک شاه جهان؛ خ ۱ - فرستاد نزدیک شاه کیان؛ ل، خ ۱، خ ۲ -  
 افزون دارند:

بدو گفت کز من بگوی این پیام که ای شاه بینادل نیک‌نام  
 ۵. ل - فزونی ۶. م - بیند؛ خ ۱ - باشد ۷. خ ۱، خ ۲ - نباید ۸. ل - که خوار آید آسایش؛  
 خ ۱، خ ۲ - کجا آید اسانی ۹. ل - برهنه ازو گشت ۱۰. خ ۲ - بیت را ندارد. ۱۱. ل - بیت را  
 ندارد. ۱۲. ل - بیت را ندارد. ۱۳. ل - افزون دارد:

(مخدوش) ... نزد فریدون چوباد بجز راه رفتنت کاری بباد  
 خ ۲ - باد سرد ۱۴. خ ۱، خ ۲ - و دیگر ۱۵. خ ۱، خ ۲ - از خدای ۱۶. ل - کار تنگ ۱۷. ل، خ ۱ -  
 شود ۱۸. م - دُورنگ



جهان مرترا داد یزدان پاک  
 همه بارزو ساختی<sup>۱</sup> رسم و راه  
 نجستی بجز<sup>۲</sup> کژی و کاستی  
 ۲۳۵ سه فرزند بودت خردمند و گرد  
 ندیدی هنر با یکی بیشتر  
 یکی را دم ازدها ساختی  
 یکی تاج بر سر ببالین تو  
 نه مازو بمام و پدر کمتریم  
 ۲۴۰ ایادادگر شهریار زمین  
 اگر تاج از آن تارک بی بها  
 سپاری بدو گوشه<sup>۳</sup> از جهان  
 و گر نه سواران ترکان و<sup>۴</sup> چین  
 فرازآورم لشگر گرزدار  
 ۲۴۵ چو بشنید موبد پیام درشت  
 برآنسان بزین<sup>۵</sup> اندرآورد پای  
 بدرگاه شاه آفریدون رسید  
 بابراندر آورد بالای او  
 نشسته بدربر گرانمایگان  
 ۲۵۰ بیک دست بر بسته شیر و پلنگ  
 ز چندان گرانمایه گرد دلیر  
 ز تابنده خورشید تا تیره خاک  
 نکردی بفرمان یزدان نگاه  
 نکردی ببخشش درون<sup>۶</sup> راستی  
 بزرگ آمدت تیره بیدار خرد<sup>۷</sup>  
 کجا دیگری زو فرو برد سر  
 یکی را بابراندر افراختی  
 برو شاد گشته<sup>۸</sup> جهان بین تو  
 نه بر تخت شاهی نه اندر خوریم  
 برین داد هرگز مباد آفرین  
 شود دور و یابد جهان زورها  
 نشیند چو ما از تو خسته نهان<sup>۹</sup>  
 هم از روم گردان<sup>۱۰</sup> جوینده کین  
 از ایران و ایرج برآرم دمار  
 زمین را ببوسید و بنمود پشت  
 که از باد آتش بجنبد ز جای  
 برآورده<sup>۱۱</sup> دید سر ناپدید<sup>۱۲</sup>  
 زمین کوه تا کوه پهنای او  
 بپرده درون جای پرمایگان<sup>۱۳</sup>  
 بدست دگر ژنده پیلان جنگ  
 خروشی برآمد چو آوای شیر<sup>۱۴</sup>

۱. ل، خ، ۱، خ، ۲ - خواستی ۲. ل - نکردی جزاز ۳. ل، خ، ۱ - بکردی ببخش اندرون ۴. ل -  
 بزرگ آمده نیست پیداز خرد؛ خ ۱ - بیت را ندارد؛ خ ۲ - بزرگت نبود آنچه بیدار خورد ۵. خ، ۱، خ، ۲ -  
 بدو گشته روشن ۶. م - کشوری ۷. ل - چوما از تو گشته نهان؛ خ ۱ - چوما از تو خسته روان؛  
 خ ۲ - چوما خسته اندر میان ۸. م، خ، ۲ - «و» ندارند. ۹. م - مردان ۱۰. خ، ۱، خ، ۲ - بدانسان  
 باسپ ۱۱. خ، ۲ - سراپرده ۱۲. ل - برآورده از دور ایوان بدید ۱۳. ل - آزادگان ۱۴. خ، ۲ -  
 برآورد چون نزه شیر

سپهریست پنداشت ایوان بجای  
 برفتند بیدار کار آگهان  
 که آمد فرستاده نزد شاه  
 ۲۵۵ بفرمود تا پرده برداشتند  
 چو چشمش بروی فریدون رسید  
 ببالای سرو و چو خورشید روی  
 دولب پر ز خنده دورخ پر ز شرم  
 نشاندش هم آنکه فریدون ز پای  
 ۲۶۰ بپرسیدش از دو گرامی نخست  
 دگر گفت کز راه دور و<sup>۸</sup> دراز  
 فرستاده گفت ای گرانمایه شاه  
 ز هر کس که پرسی بکام تواند  
 منم بنده شاه را ناسزا<sup>۱۲</sup>  
 ۲۶۵ پیامی درشت آوریده بشاه  
 بگویم چو فرمایدم شهریار  
 بفرمود پس تا زبان برگشاد  
 فریدون بدو پهن بگشاد گوش  
 فرستاده را گفت کای هوشیار<sup>۱۶</sup>  
 گران<sup>۱</sup> لشگری گرد او بر<sup>۱</sup> بپای  
 بگفتند با شهریار جهان  
 یکی پرمش مرد بادستگاه  
 بر اسپش ز درگاه<sup>۲</sup> بگذاشتند  
 همه دیده و دل پر از شاه دید  
 چو کافور گرد گل<sup>۴</sup> سرخ موی  
 کیانی زبان پر ز گفتار نرم<sup>۵</sup>  
 سزاوار کردش<sup>۱</sup> بر خویش جای<sup>۷</sup>  
 که هستند شادان دل و تن درست  
 شدی رنجه اندر نشیب و فراز<sup>۹</sup>  
 ابی<sup>۱۰</sup> تو میناد کس<sup>۱۱</sup> پیشگاه  
 همه پاک زنده بنام تواند  
 چنین برتن خویش ناپار سا<sup>۱۳</sup>  
 فرستنده پر خشم و من بیگناه<sup>۱۴</sup>  
 پیام جوانان ناهوشیار  
 شنیده سخن<sup>۱۵</sup> سربسر کرد یاد  
 چو بشنید مغزش بر آمد بجوش  
 ببايد ترا پوزش اکنون بکار<sup>۱۷</sup>

۱. ل- پر از؛ خ، ۱، خ، ۲- همی ۲. ل، خ، ۱، خ، ۲- گردش اندر ۳. ل- براند اسپ بر درش ۴. م-  
 کرده گل ۵. م- گرم؛ م، ل، خ، ۱، خ، ۲- افزون دارند:  
 فرستاده چون دید سجده نمود زمین را سراسر ببوسه بسود  
 ۶. ل- دادش ۷. ل، خ، ۱، خ، ۲- یکی خوب جای ۸. ل، خ، ۱- دگر گفت کین دشت و راه؛ خ، ۲- بدو  
 گفت کین دشت و راه ۹. م- افزون دارد:  
 چه پیغام داری چه خواهش کنی بگو آنچه باید ز راه منی  
 ۱۰. خ، ۱، خ، ۲- که بی ۱۱. ل- میناد بی تو کسی ۱۲. خ، ۱، خ، ۲- پارسا (قافیه ندارد). ۱۳. م-  
 ناپادشا ۱۴. خ، ۲- از آن دو سرفراز بادستگاه ۱۵. ل- سخنها همه؛ خ، ۱- شنیده همه ۱۶. ل، خ، ۱،  
 خ، ۲- پس شهریار ۱۷. ل، خ، ۱، خ، ۲- نبايست پوزش ترا خود بکار

۲۷۰ که من چشم از ایشان<sup>۱</sup> چنین داشتم  
 [که از گوهر بد نیاید مهی  
 بگوی آن دو ناپاک بیهوده را  
 انوشه که کردید گوهر پدید  
 ز پند من ار مغزتان شد تهی  
 ۲۷۵ ندارید شرم و نه بیم از خدای  
 مرا پیشتر قیرگون بود موی  
 سپهری که پشت مرا کرد کوز  
 خماند شمارا هم این<sup>۲</sup> روزگار  
 بدان برترین نام یزدان پاک  
 ۲۸۰ بتخت و کلاه و بناهید<sup>۳</sup> و ماه  
 [یکی انجمن کردم از بخردان  
 [یسی روزگاران شد دست اندرین  
 [همه راستی خواستم زین سخن  
 همه ترس یزدان بد اندر میان<sup>۴</sup>  
 ۲۸۵ چو آباد دادند گیتی بمن  
 مگر همچنان گفتم آباد تخت  
 شمارا کنون گر دل از راه<sup>۵</sup> من  
 ببینید<sup>۶</sup> تا کردگار بلند

همی<sup>۱</sup> بر دل خویش بگذاشتم<sup>۲</sup>  
 مراد دل همی داد این آگهی]  
 دو اهریمن مغزپالوده را  
 درود از شما خود بدین سان سزید  
 همی<sup>۳</sup> از خردتان نبود<sup>۴</sup> آگهی  
 شمارا همانا همینست<sup>۵</sup> رای  
 چو سرو سهی قد و چون ماه روی  
 نشد پست و گردان بجایست نوز<sup>۶</sup>  
 نماند برین گونه بس<sup>۷</sup> پایدار  
 برخشنده خورشید و بر تیره<sup>۸</sup> خاک  
 که من بدنکردم شمارا نگاه<sup>۹</sup>  
 ستاره شناسان و هم موبدان]  
 نکردیم برباد بخشش زمین<sup>۱۰</sup>  
 بکزی نه سر بود پیدانه بن<sup>۱۱</sup>  
 همه راستی خواستم در جهان  
 نجستم پراگندن انجمن  
 سپارم بسه دیده نیکبخت  
 بکزی و تاری کشید اهرمن<sup>۱۲</sup>  
 چنین از شما کرد خواهد پسند

۱. ل، خ ۲ - چشم خود هم؛ خ ۱ - چشم را خود ۲. ل - همین ۳. ل - بگماشتم؛ خ ۲ - بنگاشتم؛  
 ل، خ ۱، خ ۲ - بیت ۲۷۱ را ندارند. ۴. ل، خ ۱ - همان؛ خ ۲ - چرا ۵. خ ۱، خ ۲ - نماند ۶. ل -  
 جزینست؛ خ ۱ - جز این نیست ۷. ل - آنروز؛ خ ۱ - هنوز (وزن مختل) ۸. ل، خ ۱ - همان ۹. ل -  
 خماننده هم؛ خ ۱ - چماننده هم ۱۰. ل - تاریک ۱۱. م، خ ۲ - بخورشید ۱۲. م - بگاه  
 ۱۳. ل - بکردیم بر داد بخشش زمین؛ خ ۱ - بیت را ندارد؛ خ ۲ - نکردیم (کذا!) به بیداد بخشش زمین  
 ۱۴. ل - زکزی نه سر بد مر این رانه بن؛ خ ۱ - بیت را ندارد؛ خ ۲ - زکزی نه پیدا بود سر زبن ۱۵. ل،  
 خ ۱ - نهان ۱۶. ل - از دل و رای ۱۷. خ ۲ - بیت مخدوش. ۱۸. م - پرسید

همان بر<sup>۱</sup> که کارید خود بدروید  
 جزین است جاوید ما را سرای  
 چرا شد چنین دیو انبازتان  
 روان یابد<sup>۲</sup> از کالبدتان رها  
 نه هنگام تندی<sup>۳</sup> و آشفتن است<sup>۴</sup>  
 که بودش سه فرزند آزاد مرد]  
 چه آن خاک و آن تاج<sup>۵</sup> شاهنشهی]<sup>۶</sup>  
 سزد گر نخوانندش از آب پاک]  
 نخواهد شدن رام با هر کسی  
 بود رستگاری بروز شمار<sup>۷</sup>  
 بکوشید تا رنج کوتاه کنید  
 زمین را ببوسید و برگاشت روی  
 که گفתי که با باد انباز گشت

یکی داستان گویم ار بشنوید  
 ۲۹۰ چنین گفت با ما سخن رهنمای  
 بتخت خرد<sup>۱</sup> برنشست آرتان  
 بترسم که در چنگ این ازدها  
 مرا خود ز گیتی گه رفتن است  
 [ولیکن چنین گوید آن سالخورد  
 ۲۹۵ [که چون از گردد ز دلها تهی  
 کسی کو برادر فروشد بخاک  
 جهان چون شما دید و بیند بسی  
 کزین<sup>۲</sup> هرچه دانید از<sup>۳</sup> کردگار  
 بجوئید<sup>۴</sup> و آن توشه ره کنید  
 ۳۰۰ فرستاده بشنید گفتار اوی  
 ز پیش فریدون چنان بازگشت

۷

شهنشاه بنشست و بگشاد راز  
 همه گفتها<sup>۱</sup> پیش او بازاراند  
 ز خاور سوی ما نهادند روی  
 که باشند شادان بکردار بد]  
 که آن بومهارا درشتی برست]<sup>۲</sup>

فرستاده سلم چون گشت باز  
 گرامی جهانجوی را پیش خواند  
 ورا گفت کان دو پسر جنگجوی  
 ۳۰۵ [از اختر چنین استشان بهره خود  
 [دگر آنکه دو<sup>۳</sup> کشور آبشخورست

۱. ل. بد - ۲. م. کنی - ۳. ل. آید؛ خ. ۱. ماند  
 بر آشفتن است - ۶. خ. ۱. همان خاک و هم گنج  
 ندارد. - ۸. خ. ۱، ۲. کنون - ۹. خ. ۱، ۲. کز  
 کنون هرچه دانید کردن بکار  
 ۱۱. خ. ۱، ۲. بپوئید - ۱۲. ل. خ. ۱، ۲. بودنی  
 را ندارد.  
 ۴. خ. ۱، ۲. تیزی - ۵. ل. بهنگام پیری  
 ۷. ل. بیت ۲۹۶ مخدوش؛ خ. ۲. بیت ۲۹۶ را  
 ۱۰. ل. -  
 بود زشت کاری بروز شمار  
 ۱۳. ل. خ. ۱. دکرشان زدو - ۱۴. خ. ۲. بیت

برادرت چندان برادر بود  
 چو پژمرده شد روی رنگین تو  
 توگر پیش شمشیر مهر آوری  
 ۳۱۰ دو فرزند من کز دو دوش<sup>۲</sup> جهان  
 گرت سر بکارست بپسیج کار  
 توگر چاشت را دست یازی بجام  
 نباید ز گیتی ترا یار کس<sup>۵</sup>  
 نگه کرد پس ایرج نامور<sup>۶</sup>  
 ۳۱۵ چنین داد پاسخ که ای شهریار  
 که چون باد بر ما همی بگذرد  
 همی پژمراند رخ<sup>۱۱</sup> ارغوان  
 باغاز گنج است و فرجام رنج  
 چو<sup>۱۱</sup> بستر ز خاکست و بالین ز خشت  
 ۳۲۰ که هر چند چرخ<sup>۱۲</sup> از برش بگذرد  
 خداوند شمشیر و گاه و نگین  
 از آن تاجور نامداران<sup>۱۴</sup> پیش  
 چو دستور باشد مرا شهریار  
 نباید مرا تاج و تخت و کلاه  
 ۳۲۵ بگویم که ای نامداران من  
 به بیهوده<sup>۱۶</sup> از شهریار زمین

کجا مر ترا بر سر افسر بود  
 نگردد دگر<sup>۱</sup> گرد بالین تو  
 سرت گردد آشفته<sup>۲</sup> از داوری  
 برینسان گشادند بر من زبان<sup>۴</sup>  
 در گنج بگشای و بر بند بار  
 وگر نه خورند ای پسر بر تو شام  
 بی آزاری و راستی یار بس<sup>۵</sup>  
 بر آن مهربان<sup>۶</sup> پاک<sup>۱</sup> فرخ پدر  
 نگه کن بدین گردش روزگار  
 خردمند مردم چرا غم خورد  
 کند تیره دیدار روشن روان  
 پس از رنج رفتن ز جای سپنج  
 درختی چرا باید امروز کشت  
 تنش خون خورد بار کین<sup>۱۳</sup> آورد  
 چو ما دید بسیار و بیند زمین  
 ندیدند کین اندر آیین خویش  
 ببد نگذرانم بد<sup>۱۵</sup> روزگار  
 شوم پیش ایشان دوان بی سپاه  
 چنانچون گرامی تن و جان من  
 مدارید خشم و مدارید<sup>۱۷</sup> کین<sup>۱۸</sup>

۱. ل، خ، ۱، خ، ۲ - کسی ۲. ل، خ، ۱، خ، ۲ - آسوده ۳. ل - گوشه؛ خ، ۱، خ، ۲ - کشور ۴. ل، خ، ۱ -  
 ۵. ل - جست ۶. ل - که آزادی و راستی کار تست ۷. ل - پرهیز ۸. خ، ۱، خ، ۲ -  
 نامور ۹. ل - شاه ۱۰. م - گل ۱۱. م، ۱۱، خ، ۱، خ، ۲ - که ۱۲. ل - روز ۱۳. ل - کینه  
 بار ۱۴. ل - شهریاران ۱۵. ل - همان نگذرانم بید ۱۶. ل - بگویم که ۱۷. ل - مجونید  
 ۱۸. م -

مدارید خشم و مدارید کین نه زیباست کین از خداوند دین

بگیتی مدارید چندین<sup>۱</sup> امید  
 بفرجام هم شد ز گیتی بدر  
 مرا با شما هم بفرجام کار  
 ۳۳۰ دل کینه ورشان بدین<sup>۲</sup> آورم  
 بدو گفت شاه ای خردمند پور  
 مرا این سخن یاد باید گرفت  
 ز تو پر خرد<sup>۳</sup> پاسخ ایدون سزید  
 ولیکن چو جانی شود بی بها<sup>۴</sup>  
 ۳۳۵ چه پیش آیدش<sup>۵</sup> جز گزاینده زهر  
 ترا ای پسر گر چنین است رای  
 پرستنده چند از میان سپاه  
 ز درد دل اکنون یکی نامه من  
 مگر باز بینم ترا تن درست

۳۴۰ یکی نامه بنوشت شاه زمین  
 [سر نامه کرد آفرین خدای  
 چنین گفت کین نامه پندمند  
 دو سنگی دو جنگی دو شاه زمین  
 از آنکو ز<sup>۶</sup> هرگونه دیده<sup>۷</sup> جهان  
 ۸  
 بخاور خدای و بسالار چین<sup>۸</sup>  
 کجا هست و باشد همیشه بجای]  
 بنزد دو خورشید گشته بلند  
 میان کیان چون درخشان نگین<sup>۹</sup>  
 شده آشکارا بروبر نهان

۱. خ، ۱، خ ۲ - چه دارید اکنون ۲. خ ۲ - بیت ۳۲۸ را ندارد. ۳. ل - همان ۴. م - بدام ۵. م -  
 بدین کار پیروز نام آورم ۶. ل - نباشد؛ خ ۲ - نباید ۷. ل - پرهیز ۸. ل، خ، ۱، خ ۲ - مهر و  
 پیوند ۹. ل - چو جان و سر پر بها ۱۰. ل، خ، ۱، خ ۲ - نهذ بخرد اندر ۱۱. خ، ۱، خ ۲ - آبدت  
 ۱۲. خ، ۱، خ ۲ - کت ۱۳. ل، خ، ۱، خ ۲ - بر آرای ۱۴. ل - میان کیان چون درخشان نگین؛ ل، خ ۲ -  
 بیت ۳۴۱ را ندارند. ۱۵. م - بدخشان نگین؛ ل - یکی شاه خاور یکی شاه چین؛ خ ۲ - مدارید خشم و  
 مدارید کین ۱۶. ل، خ ۱ - از آنکس که ۱۷. خ، ۱، خ ۲ - گرد

فروزنده نامدار افسران	گراینده <sup>۱</sup> تیغ و گرز گران
گشاینده گنج پیش امید <sup>۲</sup>	نماینده <sup>۲</sup> شب بروز سپید
برو روشنی اندر آورده روی <sup>۴</sup>	همه رنجه‌گشته آسان بدوی
نه آگنده گنج و نه تاج <sup>۵</sup> و نه گاه	نخواهم همی خویشان را کلاه
از آن پس که دیدیم <sup>۶</sup> رنج دراز <sup>۷</sup>	سه فرزند را خواهم آرام و ناز
و گر چند هرگز <sup>۸</sup> نزد باد سرد	برادر کزو بود دلتان بدرد
که بود <sup>۹</sup> آرزومند دیدارتان	دوان آمد از بهر آزارتان
چنان کز ره نامداران سزید	بیفگند شاهی شما را گزید
برفت و میان بندگی را بست	ز تخت اندر آمد بزین برنشست
نوازیدن کهنتر اندر خورست <sup>۱۱</sup>	بدان کو بسال از شما کهنترست
چو پرورده شد تن روان پرورید	گرامیش دارید و نوشه خورید
فرستید بازی <sup>۱۱</sup> منش <sup>۱۲</sup> ارجمند	چو از بودنش بگذرد روز چند
ز ایوان بر <sup>۱۳</sup> ایرج <sup>۱۴</sup> گزین کرد راه <sup>۱۵</sup>	نهادند بر نامه بر مهر شاه
چنانچون بود راه را ناگزیر	بشد با تنی چند برنا و پیر

۱. ل، خ، ۱، خ، ۲ - گزارنده ۲. خ، ۲ - گشاینده ۳. ل - بیم و امید ۴. خ، ۱، خ، ۲ - بدو خلق گیتی  
 بر آورده روی ۵. ل، خ، ۱، خ، ۲ - تخت ۶. ل - بردیم ۷. خ، ۱، خ، ۲ - که بستم در گنج باز ۸. ل -  
 اگر چند بر کس؛ خ، ۲ - اگر چند هرگز ۹. ل، خ، ۲ - همان؛ خ، ۱ - همه ۱۰. ل - بمهر و نوازیدن  
 اندر خورست؛ خ، ۱ - نوازیدن از مهتر اندر خورست؛ خ، ۲ - نوازیدن از مهتران در خورست ۱۱. ل -  
 فرستید نزد ۱۲. خ، ۲ - فرستید باز ایمنش ۱۳. ل - بر ایوان ۱۴. خ، ۱ - ز ایران چو ایرج؛  
 خ، ۲ - بایرج سپرد و ۱۵. م - افزون دارد:

بران تا کند هرچه باید ز پیش	برفت و بیامد سوی خان خویش
بر آمد بکردار چرخ از جمست	چو بر روز شد تیره شب چیره دست
بدان تا دگر روز بستند رخت	ببختند شادان دل و نیک بخت
بدان تا بگویند هر کم و بیش	برفتند تازان سوی خان خویش
بدان تا نباشد فزون و نه کاست	بگفتند هر کس همی هرچه خواست
فروزنده شد گنبد چنبری	چو بدرید شب چادری عنبری

چو تنگ اندر آمد بنزد یکشان  
 پذیره شدندش بآیین خویش ۳۶۰  
 چو دیدند روی برادر بمهر  
 دو پر خاش جوی با یکی نیک خوی<sup>۴</sup>  
 دو دل پر ز کینه یکی دل بجای  
 بایرج نگه کرد یکسر سپاه  
 بی آرامشان شد دل از مهر او ۳۶۵  
 سپاه پراکنده شد جفت جفت  
 که هست این سزاوار شاهنشهی  
 بلشکر نگه کرد سلم از کران  
 بلشکر گه آمد دلی پر ز کین  
 سراپرده پرداخت از انجمن<sup>۵</sup> ۳۷۰  
 سخن شد پژوهنده<sup>۶</sup> از هردری  
 بتور از میان سخن سلم گفت  
 بهنگامه بازگشتن ز راه  
 سپاه دو شاه از پذیره شدن  
 که چندان کجا راه بگذاشتند ۳۷۵  
 از ایران دلم خود بدونیم بود<sup>۷</sup>  
 سپاه دو کشور چو کردم نگاه  
 اگر بیخ او نگسلانی ز جای  
 برین گونه از جای برخاستند

۱. خ، ۱، ۲ - جان ۲. م - بیت را ندارد. ۳. م - بیت را ندارد. ۴. خ، ۲ - سنگ خوی ۵. ل - و دو دیده از؛ خ، ۱ - و دیده بر آن ۶. خ، ۱، ۲ - مبادا ۷. ل، خ، ۱ - از آن کار ۸. ل - سراپرده بگذاشت بر انجمن ۹. خ، ۱، ۲ - پژوهیده ۱۰. خ، ۲ - تاج و هر ۱۱. ل، خ، ۱، ۲ - از ایران دل ماهمی تیره بود ۱۲. ل، خ، ۱ - اندیشهها ۱۳. ل - ز تخت بلند افی؛ خ، ۱ - ز تخت بلندی کند؛ خ، ۲ - ز تخت بلندت کند



سپیده برآمد بپالود خواب که دیده بشویند هردو ز شرم نهادند سر سوی پرده سرای پراز مهر دل پیش ایشان دوید سخن بیشتر بر چرارفت و چون چرا بر نهادی کلاه مهی مرا بر در ترک بسته میان بسر بر ترا افسر و زیر گنج همه سوی کهتر پسر روی کرد <sup>۲</sup> نه نام بزرگی نه ایران سپاه] یکی پاکتر پاسخ افگند بن اگر کام دل خواهی آرام جوی <sup>۵</sup> نه شاهی نه گسترده روی زمین بر آن مهتری <sup>۷</sup> بر ببايد گریست سرانجام خشتست بالین تو کنون گشتم از تاج و از تخت سیر بدین روی با من مدارید کین <sup>۹</sup> روانرا <sup>۱۱</sup> نباید برین رنجه کرد <sup>۱۲</sup>	۳۸۰ چو برداشت پرده ز پیش آفتاب دو بیهوده را دل بدان کار گرم برفتند هردو گرازان <sup>۱</sup> ز جای چو از خیمه ایرج بره بنگرید <sup>۱</sup> برفتند با او بخیمه درون ۳۸۵ بدو گفت تور ار تو از ما کهی ترا باید ایران و تخت کیان برادر که مهتر بخاور برنج چنین بخششی کان جهانجوی کرد [نه تاج کیان مانم اکنون نه گاه ۳۹۰ چو از تور بشنید ایرج سخن بدو گفت کای مهتر کام جوی <sup>۴</sup> من ایران نخواهم نه خاور نه چین بزرگی که فرجام او تیرگیست <sup>۱</sup> سپهر بلند <sup>۸</sup> ار کشد زین تو ۳۹۵ مرا تخت ایران اگر بود زیر سپر دم شمارا کلاه و نگین مرا با شما نیست ننگ <sup>۱۰</sup> و نبرد
--	---

۱. م. با شمع یاران؛ خ ۱. بی شرم تازان؛ خ ۲. با شمع تازان م. ۲. چو از پرده ایرج برون بنگرید  
 ۳. ل. بیت ۳۸۹ را ندارد. ۴. ل. خ ۱. نامجوی؛ خ ۲. پاک جوی ۵. ل. افزون دارد:  
 نه تاج کئی خواهم اکنون نه گاه نه نام بزرگی نه ایران سپاه  
 ۶. خ ۱، خ ۲. بدتریست ۷. ل. برتری؛ خ ۱، خ ۲. بدتری ۸. خ ۱. برین ۹. ل. مدارید  
 بامن شما هیچ کین؛ خ ۱. ترازین پس از من مباد ایچ کین؛ خ ۲. مبادا ترا هم ز من هیچ کین ۱۰. ل. خ ۲. جنگ  
 ۱۱. خ ۱، خ ۲. دلت را ۱۲. ل. نباید بمن هیچ دل رنجه کرد

اگر دور مانم ز دیدارتان	زمانه نخواهم بازارتان
مباد آز و گردنکشی <sup>۱</sup> دین من	جز از کهتری نیست آیین من
بابرو زخشم اندر آورد چین <sup>۲</sup>	۴۰۰ چو بشنید تور از برادر چنین
نبد راستی <sup>۳</sup> نزد او ارجمند	نیامدش گفتار ایرج پسند
همی گفت و برجست <sup>۴</sup> هزمان <sup>۵</sup> ز جای	بکرسی <sup>۶</sup> بخشم <sup>۷</sup> اندر آورد پای
گرفت آن گران کرسی زر بدست <sup>۸</sup>	یکایک <sup>۹</sup> برآمد ز جای نشست
ازو خواست ایرج بجان زینهار	بزد بر سر خسرو تاجدار <sup>۱۰</sup>
نه شرم از پدر خود همینست رای	۴۰۵ نیایدت گفت ایچ بیم <sup>۱۱</sup> از خدای
بپیچاند از خون من کردگار	مکش مر مراکت سرانجام کار
کزین پس نیابی ز من خود <sup>۱۲</sup> نشان <sup>۱۳</sup>	مکن خویشان را ز مردمکشان
بکوشش فراز آورم توشه <sup>۱۴</sup>	بسندده کنم زین جهان گوشه
چه سوزی دل پیرگشته پدر <sup>۱۵</sup>	بخون برادر چه بندی کمر
مکن با جهاندار یزدان ستیز	۴۱۰ جهان خواستی یافتی خون مریز

۱. م. مباد آز گردنکشی؛ ل. نباشد بجز مردمی؛ خ. ۲. مباد از تو گردنکشی ۲. ل.

چو بشنید تور این همه سر بر سر بگفتارش اندر نیارود سر

خ. ۲-

چو تور دلاور بدو بنگرید سخنهاى ایرج سراسر شنید

۳. ل. نه آن آشتی ۴. ل، خ، ۱، ۲. ز کرسی ۵. خ. ۲. نخست ۶. خ، ۱، ۲. می جست ۷. خ، ۱،

خ. ۲. مردم ۸. خ، ۱. زناگه ۹. م. آن گرانمایه کرسی بدست ۱۰. خ، ۱، ۲. نامور ۱۱. ل،

خ، ۱، ۲. ترس ۱۲. ل. خود از من؛ خ، ۱، ۲. تواز من ۱۳. ل. افزون دارد:

پسندی و همداستانی کنی که جان داری و جان ستانی کنی

مکش مورکی را که دانه کشت که جان دارد و جان شیرین خوشست

خ. ۲. صورتهایی از همین بیتها را افزون دارد. ۱۴. خ. ۱. افزون دارد:

پسندی و همداستانی کنی که جان داری و جان ستانی کنی

۱۵. خ. ۱. افزون دارد:

میازار موری که دانه کشت که جان دارد و جان شیرین خوشست

سخن را چو<sup>۱</sup> بشنید پاسخ نداد  
 یکی خنجر آبگون برکشید<sup>۲</sup>  
 بدان تیز زهر آبگون خنجرش  
 فرود آمد از پای سرو سهی  
 ۴۱۵ دوان خون از آن چهره ارغوان  
 جهانها پروردیش در کنار  
 نهانی ندانم ترا دوست کیست  
 سر تاجور ز آن تن پیلوار  
 بیاگند مغزش بمشک و عبیر<sup>۳</sup>  
 ۴۲۰ چنین<sup>۴</sup> گفت کاینست سر آن نیاز  
 کنون خواه تاجش ده و خواه تخت  
 برفتند<sup>۵</sup> باز آن<sup>۶</sup> دو بیداد شوم  
 همان گفتن آمد<sup>۷</sup> همان سرد باد<sup>۸</sup>  
 سراپای او چادر خون کشید  
 همی کرد چاک آن کیانی برش  
 گسست آن کمرگاه شاهنشهی  
 شد آن نامور شهریار جوان<sup>۹</sup>  
 وز آن پس ندادی بجان زینهار  
 بدین آشکارت ببايد گریست<sup>۱۰</sup>  
 بخنجر جدا کرد و برگشت کار<sup>۱۱</sup>  
 فرستاد نزد جهان بخش پیر  
 که تاج نیاگان بدو گشت باز  
 شد آن سایه گستر<sup>۱۲</sup> نیازی درخت  
 یکی سوی ترک و یکی<sup>۱۳</sup> سوی روم<sup>۱۴</sup>

۱۱

فریدون نهاده دودیده براه  
 چو هنگام برگشتن شاه بود  
 سپاه و کلاه آرزومند شاه  
 پدر زان سخن خود کی آگاه بود

۱. ل، خ، ۱، خ ۲ - سخن چند ۲. خ ۱ - گفتن او  
 ۳. ل، خ، ۱، خ ۲ - یکی خنجر از موزه بیرون کشید  
 ۴. م - افزون دارد:  
 سر تاجور از تن پیلوار  
 ۵. ل، خ، ۱، خ ۲ - دلش بود پر خشم و سر پر زیاده؛ خ ۲ - مرد یاد  
 ۶. ل، خ، ۱ - افزون دارند:  
 بخنجر جدا کرد و برگشت کار  
 ۷. ل، خ، ۱، خ ۲ - افزون دارد:  
 زبهر جهان دل پر از داغ و درد  
 از این دو ستمگاره اندازه گیر  
 ۸. ل، خ، ۱ - صورتهایی از همین بیتها را افزون دارند.  
 ۹. م - بقیر ۹. م،  
 خ ۲ - بدو ۱۰. ل - شاخ گستر ۱۱. ل - چو گشتند ۱۲. خ، ۱، خ ۲ - تازان ۱۳. ل - چین شد  
 یکی؛ خ ۱ - چین و یکی؛ خ ۲ - چین شد دگر ۱۴. خ ۲ - افزون دارد:  
 بایران برفتند از شرم شاه  
 بمیرد بگیریم گفتند گاه

- ۴۲۵ همی شاه را تخت پیروزه ساخت پذیره شدن را بسیاراستند  
تیبیره ببردند و پیل از درش بزین اندرون بود شاه و سپاه  
هیونی برون آمد از تیره گرد
- ۴۳۰ خروشی بر آورد دل<sup>۲</sup> سوگوار بتابوت زر اندرون پرنیان  
اباناله و آه و باروی زرد ز تابوت زر تخته برداشتند  
ز تابوت چون پرنیان برکشید
- ۴۳۵ بیافتاد ز اسپ آفریدون بخاک سیه شد رخ و<sup>۷</sup> دیدگان شد سپید  
چو خسرو بران گونه آمد ز راه دریده درفش و نگونسار<sup>۸</sup> کوس  
تیبیره سیه کرده و روی پیل
- ۴۴۰ پیاده سپهد پیاده سپاه خروشیدن پهلوانان بدرد  
[برین گونه گردد بمانبر<sup>۱۳</sup> سپهر  
[مهر خود بمهر زمانه گمان  
[چو دشمنش گیری نمایندت مهر
- ۴۴۵ [یکی پند گویم ترا من درست
- همی تاج را گوهر اندر نشاخت می و رود و رامشگران خواستند  
ببستند آذین بهر<sup>۱</sup> کشورش یکی گرد تیره برآمد ز راه  
نشسته برو سوگواری<sup>۲</sup> بدرد یکی زر تابوتش اندر کنار  
نهاده سر ایرج اندر میان پیش فریدون شد آن شوخ مرد  
که گفتار او خوار<sup>۴</sup> پنداشتند سر ایرج آمد بریده پدید<sup>۵</sup>  
سپه سربسر جامه کردند چاک<sup>۶</sup> که دیدن دگرگونه بودش امید<sup>۸</sup>  
چنین بازگشت از پذیره سپاه رخ نامداران برنگ<sup>۱۰</sup> آبنوس  
پراکنده بر تازی اسپانش نیل پر از خاک سر برگرفتند راه  
کنان گوشت تن را<sup>۱۱</sup> بران رادمرد<sup>۱۲</sup> بخواهد ربودن چو بنمود چهر]  
نه نیکو بود راستی در گمان<sup>۱۴</sup> وگر دوست خوانی نبینیش چهر]  
دل از مهر گیتی بسایدت شست<sup>۱۵</sup>

۱. ل. آذین همه؛ خ ۱، خ ۲. آیین همه ۲. خ ۱. برو بر سواری ۳. ل. برآمد از آن؛ خ ۱. بزار و دلی  
۴. ل، خ ۱، خ ۲. خیره ۵. ل. بیت را ندارد. ۶. خ ۱. همه سربسر جامه را کرد پاک ۷. ل، خ ۱،  
خ ۲. رخان ۸. ل، خ ۲. بود از امید ۹. ل، خ ۲. نگون کرده ۱۰. ل. شده ۱۱. خ ۱. گوشت  
شاهان؛ خ ۲. موی شاهان ۱۲. ل. کنان گوشت از بازوی آزاد مرد ۱۳. م. همی این ۱۴. م. -  
نجوید کسی آشتی در گمان ۱۵. خ ۲. افزون دارد:

سرانجام جز خاک جای تو نیست جز از نیکوئی رهنمای تو نیست

سوی باغ<sup>۱</sup> ایرج نهادند روی  
 وزان پیشتر بزمگاهان<sup>۲</sup> بدی]  
 بیامد بسر بر گرفته نوان  
 سر شاه را نزد تاج دید<sup>۴</sup>  
 درخت گلفشان و بید و بهی<sup>۶</sup>  
 بکیوان برآورده گرد سیاه<sup>۷</sup>  
 همی ریخت اشک و همی کند موی  
 فکند آتش اندر سرای نشست  
 بیکبارگی چشم شادی بدوخت<sup>۱۱</sup>  
 سر خویشتن کردزی<sup>۱۱</sup> کردگار  
 بدین بی‌گنه کشته اندرنگر  
 تنش خورده شیران آن انجمن  
 که هرگز نبینند جز تیره روز<sup>۱۳</sup>  
 که بخشایش آرد بریشان دده  
 که چندان زمان یابم از روزگار  
 بیاید برین کین ببندد کمر<sup>۱۴</sup>  
 اگر<sup>۱۵</sup> خاک بالا بپیمایم  
 همی تاگیار بستش اندر کنار

سپه داغ دل شاه باهای و هوی  
 [بروزی کجا جشن شاهان بدی  
 فریدون سر شاه پور جوان  
 بر آن تخت شاهنشهی بنگرید  
 همان<sup>۵</sup> حوض شاهان و سرو سهی  
 ۴۵۰ تهی دید از آزادگان جشنگاه  
 همی سوخت باغ<sup>۸</sup> و همی خست روی  
 میان را بزناز خونین بست  
 گلستانش بر کند و سروان بسوخت<sup>۹</sup>  
 ۴۵۵ نهاده سر ایرج اندر کنار  
 همی گفت کای داور دادگر  
 بخنجر سرش کنده<sup>۱۲</sup> در پیش من  
 دل هر دو بیداد از آن سان بسوز  
 بداغی جگرشان کنی آرده  
 ۴۶۰ همی خواهم از روشن کردگار  
 که از تخم ایرج یکی نامور  
 چو دیدم چنین زان سپس شایدم  
 برین گونه بگریست چندان بزار

۱. خ ۱، خ ۲ - کاخ ۲. ل، خ ۱ - جشنگاه آن ۳. خ ۲ - بیت را ندارد. ۴. م - نزد در تاج دید؛  
 خ ۱ - بر در شاه دید؛ خ ۲ - او نه در تاج دید ۵. ل، خ ۱، خ ۲ - سر ۶. م - بید بهی ۷. خ ۱،  
 خ ۲ - سر شاه برگشته بی تن ز راه؛ خ ۱، خ ۲ - افزون دارند:

بنالید از آن نامور جشنگاه بکیوان برآورده گرد سیاه

۸. خ ۱ - گاه؛ خ ۲ - کاخ ۹. خ ۲ - بسوز ۱۰. خ ۱ - بیت ۴۵۴ پیش از بیت ۴۵۳ آمده؛ خ ۲ - که هرگز  
 نه بیند چو تو تیره روز ۱۱. ل، خ ۱ - سر خویش کرده سوی ۱۲. ل، خ ۱ - خسته ۱۳. خ ۲ -  
 بیتهای ۴۵۵-۴۵۸ را ندارد. ۱۴. ل، خ ۲ - بینم بدین کینه بسته کمر؛ ل، خ ۲ - افزون دارند:

چو این بی‌گنه را بریدند سر ببرد سر آن دو بسیدادگر

۱۵. ل، خ ۱، خ ۲ - کجا

زمین بستر و خاک بالین او  
 ۴۶۵ در بار بسته گشاده زبان  
 کس از تاجداران بدین سان نمرد  
 سرش را<sup>۴</sup> بریده بزار اهرمن  
 خروشی بزاری و چشمی<sup>۱</sup> پر آب  
 سراسر همه کشورش مرد و زن  
 ۴۷۰ همه دیده پر آب و دل پر ز خون  
 همه جامه کرده کبود و سیاه  
 چه مایه چنین روز<sup>۱۰</sup> بگذاشتند  
 شده تیره روشن جهان بین او<sup>۱</sup>  
 همی گفت کای داور راستان<sup>۲</sup>  
 که مردست این<sup>۳</sup> نامبردار گرد  
 تنش را<sup>۵</sup> شده کام شیران کفن  
 ز هر دام و دد برده آرام و خواب  
 بهر جای کرده یکی انجمن  
 نشسته بتیمار و گُرم<sup>۷</sup> اندرون  
 نشسته باندوه در سوگ<sup>۸</sup> شاه<sup>۹</sup>  
 همه زندگی مرگ پنداشتند<sup>۱۱</sup>

۱۲

برآمد برین نیز یک چندگاه  
 یکی خوب چهره پرستنده دید  
 ۴۷۵ که ایرج برو مهر بسیار داشت  
 شبستان ایرج نگه کرد شاه<sup>۱۲</sup>  
 کجانام او بود ماه آفرید  
 قضا را کنیزک ازو بارداشت

۱. خ ۲ - افزون دارد:

زبس کز دو چشمش ببارید اشک  
 شده دیده پیکار از درد و رشک  
 ۲. ل، خ ۱ - همی گفت زار ای نبرده جوان؛ خ ۲ - همی گفت شاه ای نبرده جوان  
 ۳. ل، خ ۱، خ ۲ - که تو  
 مردی ای ۴. ل، خ ۱، خ ۲ - سرت را ۵. ل، خ ۱، خ ۲ - تنت را ۶. ل - خروش مغانی و چشم؛  
 خ ۱ - خروشی بافغان و چشمی؛ خ ۲ - خروش و فغانی و چشم ۷. ل - بتیمار و درد؛ خ ۱، خ ۲ - بتیمار  
 و مرگ ۸. ل - بر اندوه بر سوگ؛ خ ۱ - باندوه با سوگ؛ خ ۲ - بانبوه بر سوگ ۹. م - افزون دارد:

سیه پوش گیتی همه مرد و زن همان شاه فرزانه و رای زن

۱۰. خ ۲ - چو یکسال این سوگ ۱۱. خ ۲ - افزون دارد:

یکی سال چون خوش بخورد و بخفت  
 کسی جز بنرمی سخن را نگفت  
 نه آوای رود و نه آوای نوش  
 جهانی پر از ناله و پر خروش  
 سیه پوش گیتی همه مرد و زن  
 همان شاه بی دیده و زار تن

۱۲. ل، خ ۱ - افزون دارند:

فریدون شبستان سراسر بگشت  
 بران ماه رویان یکی برگذشت

خ ۲ - افزون دارد:

کزان ماه نوری بکس یافتست  
 زحوران ازو بر کسی یافتست  
 بشد خادمی زین شبستان شاه  
 بگفتار شه کرد هر سو نگاه

[پری چهره را بچه بود در نهان  
 از آن خوب رخ شد دلش پرامید<sup>۱</sup>  
 چو هنگامه زادن آمد پدید  
 جهانی گرفتند پروردنش  
 ۴۸۰ مر آن ماه رخ را<sup>۲</sup> ز سر تا بپای  
 چو برجست و آمدش هنگام شوی  
 نیا نام زد کرد شویش پشنگ  
 یکی پور زاد آن هنرمند<sup>۱۰</sup> ماه  
 چو از مادر مهربان شد جدا  
 ۴۸۵ بدو گفت موبد که ای تاجور<sup>۱۳</sup>  
 جهان بخش را لب پر از خنده شد  
 نهاد آن گرانمایه را بر کنار  
 از آن شاد شد شهریار جهان]  
 بکین پسر داد دل را نوید<sup>۲</sup>  
 یکی دختر آمد ز<sup>۳</sup> ماه آفرید<sup>۴</sup>  
 برآمد بناز و<sup>۵</sup> بزرگی تنش<sup>۶</sup>  
 توگفتی مگر ایرجستی بجای  
 چو پروین شدش روی و چون مشک<sup>۸</sup> موی  
 بدو داد و چندی برآمد درنگ<sup>۹</sup>  
 چگونه سزاوار تخت و کلاه<sup>۱۱</sup>  
 سبک تاختندش بنزد نیا<sup>۱۲</sup>  
 یکی شاد کن دل بایرج نگر<sup>۱۴</sup>  
 توگفتی مگر ایرجش زنده شد  
 نیایش همی کرد با کردگار<sup>۱۵</sup>

۱. م- نهیب ۲. م- بکین پسر بود دل ناشکیب ۳. خ- ۲- دختر آورد ۴. ل- افزون دارد:  
 شد امید کوتاه بر شه دراز بپروردش او را بشادی و ناز  
 ۲- صورت دیگر همان بیت را افزون دارد. ۵. خ- ۲- بیار ۶. خ- ۲- افزون دارد:  
 بدو بد نیارا همه آز و ناز بمانده بدرد پسر باگداز  
 ۷. ل- لاله رخ را ۸. ل، خ، ۱- خ ۲- قیر ۹. ل، خ- ۲- افزون دارند:  
 پشنگ آنک پور برادرش بود نژاد از گرانمایه گوهرش بود  
 ع- افزون دارد: فرزند جهان من ابن اخیه بشنج؛ خ ۱- افزون دارد:  
 گوی بود از تخم جمشید شاه سزاوار شاهی و تخت و کلاه  
 بدادش بدان نام برادر شوی چو یکچندگاهی برآمد بروی  
 بسر بر شگفتی نگر چون نمود چو یکچند برگشت چرخ کبود  
 ل- این سه بیت را پس از بینی که در بالا آمد افزون دارد. ۱۰. م- خردمند ۱۱. ل- دیهیم و گاه  
 ۱۲. ل، خ، ۲- خ ۲- بر پادشا ۱۳. ل، خ، ۱- خ ۲- برنده بدو گفت کای تاجور ۱۴. ل- یکی چشم  
 بگشای و ایرج نگر ۱۵. ل- افزون دارد:  
 که ای کاشکی دیده بودی مرا که یزدان رخ او نمودی مرا  
 خ ۲- افزون دارد:  
 که ای کاشکی دیده بودی مرا که یزدان رخ او نمودی مرا  
 بسیدیدی یکی روی آن شاهرا مگر کشتی این دل بیدار شا(؟)

همی گفت کین روز فرخنده باد  
 همان<sup>۱</sup> کز جهان آفرین کرد یاد  
 ۴۹۰ فریدون چو روشن جهان را بدید  
 چنین گفت کز پاک مام و پدر  
 می روشن آمد ز<sup>۲</sup> پرمایه جام  
 چنان پروریدش که باد هوا  
 پرستنده کش ببر داشتی  
 ۴۹۵ [بپای اندرش مشک سارا بدی  
 چنین تا برآمد برو<sup>۱</sup> سالیان  
 هنرها که آید شهانرا<sup>۱۱</sup> بکار  
 چو چشم و دل<sup>۱۲</sup> پادشا باز شد  
 نیا تخت زرین و گرز گران  
 ۵۰۰ سراپرده دیبه هفت رنگ<sup>۱۵</sup>  
 چه اسپان تازی بزین ستام  
 چه از جوشن و ترگ و رومی زره

دل بدسگالان ما کننده باد  
 بسبخشود و دیده بدو باز داد  
 بچهر نو آمد سبک<sup>۱</sup> بنگرید  
 یکی شاخ شایسته آمد ببر  
 مر آن چهر دارد<sup>۴</sup> منوچهر نام  
 برو بر گذشتی<sup>۵</sup> نبودی<sup>۱</sup> روا  
 زمین را به پی هیچ نگذاشتی  
 روان بر سرش<sup>۷</sup> چتر دیبا بدی<sup>۸</sup>  
 نیامدش ز اختر زمانی زیان<sup>۱</sup>  
 بیاموختش نامور شهریار  
 سپه<sup>۱۳</sup> نیز با او هم آواز شد  
 بدو داد و پیروزه تاج سران<sup>۱۴</sup>  
 بدواندرون خیمهای پلنگ  
 چه شمشیر هندی بزین نیام  
 گشادند مر بندها را گره

۱. ل- زبس ۲. م- بچهر وی اندریکی ۳. ل- می روشن آورد و ۴. ل- مراورا نهادش؛  
 خ ۱- منوچهر دارد؛ خ ۲- همان چهر دارد ۵. ل، خ ۱- برگزشتن ۶. ل، خ ۲- ندیدی؛ خ ۱- نکردی  
 ۷. خ ۱- از برش ۸. خ ۲- افزون دارد؛  
 جهان آفرین را ستایش که یافت به داد و به نیکی فزایش که یافت  
 برین کودک آرام فرخنده کن دل بدسگالان ما کننده کن  
 ۹. ل، خ ۲- برین ۱۰. خ ۱- نیامدش اختر برو بر نشان ۱۱. ل، خ ۱، خ ۲- هنرها که بد پادشارا  
 ۱۲. خ ۱- چشم پدر ۱۳. ل- جهان ۱۴. م- افزون دارد؛  
 کلید در گنجهای کهن بدو داد جمله زسر تا بین  
 ل- افزون دارد؛  
 کلید در گنج زرز و گهر همان تخت و طوق و کلاه و کمر  
 خ ۱، خ ۲- صورتهایی از بیت نسخه ل را افزون دارند. ۱۵. ل- سراپرده از دیبه رنگ رنگ؛ خ ۱، خ ۲-  
 سراپرده دیبه از رنگ رنگ



کمانهای چاچی وتیر خدنگ  
 برین گونه آراسته گنجها  
 ۵۰۵ سراسر سزای منوچهر دید  
 کلید در گنج آراسته  
 همه پهلوانان لشکرش را  
 بفرمود تا پیش او آمدند  
 بشاهی برو آفرین خواندند  
 ۵۱۰ [چو جشنی بد این روزگار بزرگ]<sup>۲</sup>  
 سپهدار چون قارن کاوگان<sup>۵</sup>  
 چو شد ساخته کار لشکر همه

سپرهای چینی و ژوپین جنگ<sup>۱</sup>  
 که بودش بگرد آمده رنجها  
 دل خویش رازو پر از مهر دید  
 بگنجور او داد با خواسته<sup>۲</sup>  
 همه نامداران کشورش را  
 همه با دلی کینه جو آمدند  
 زبرجد بتاجش برافشانند  
 شده در جهان میش پیدا ز گرگ<sup>۴</sup>  
 سپهکش چو شیروی و چون اوگان<sup>۱</sup>  
 برآمد سر شهریار از رمه<sup>۷</sup>

### ۱۳

بسلم و بتور آمد این آگهی  
 دل هردو بیدادگر<sup>۱</sup> پرنهیب  
 ۵۱۵ [نشستند هردو باندیشگان]<sup>۱۰</sup>  
 یکایک بران رایشان شد درست  
 [که سوی فریدون فرستند کس  
 که شد روشن آن تخت شاهنشهی<sup>۸</sup>  
 که اختر همی رفت سوی نشیب  
 شده تیره روز جفاییشگان]<sup>۱۱</sup>  
 کزان روی شان چاره بایست جست  
 بپوزش کجا چاره این بود بس]<sup>۱۲</sup>

۱. خ ۱ - به جای بیتهای ۵۰۴ و ۵۰۵ افزون دارد:

کشیده بگرد آمده رنجها  
 برین گونه آراسته گنجها

۲. ل - داد و آن خواسته؛ خ ۲ - داد و این خواسته  
 ۳. ل - بجشنی به آئین و روزی بزرگ؛ خ ۱ - بجشن

نوآیین و روز بزرگ؛ خ ۲ - بهشتی بد آئین و روز بزرگ  
 ۴. خ ۱ - شود بیش بیدار درنده گرگ؛ خ ۲ -

همراز گرگ  
 ۵. م - کاویان  
 ۶. م - اندیان؛ خ ۱ - آزرکان  
 ۷. م، خ ۱ - شهریار رمه؛ خ ۲ -

شهریار همه؛ م - بیت ۵۱۲ پیش از بیت ۵۱۱ آمده.  
 ۸. م، ل - افزون دارند:

چو آگه شدند آن دو بیدادگر  
 ز حال منوچهر و کار پدر

۹. ل، خ ۱، خ ۲ - بیداد شد  
 ۱۰. م - در اندیشگان؛ خ ۲ - براندیشگان  
 ۱۱. ل - بیت را ندارد.

۱۲. خ ۱ - و بود بس؛ خ ۲ - بیت را ندارد.

یکی پاک دل مرد چیره زبان<sup>۱</sup>      بگستند از آن انجمن هردوان  
 بگفتند بالا به بسیار گرم<sup>۲</sup>      بدان مرد باهوش و بارای و شرم  
 بدیدند هول نشیب از فراز<sup>۳</sup>      [در گنج خاور گشادند باز ۵۲۰  
 همی پشت پیلان بیاراستند      ز گنج گهر<sup>۴</sup> تاج زر خواستند  
 چه دیبا و دینار و خز و حریر      بگردونها بر چه مشک و عبیر  
 ز خاور بایران نهادند روی      ابا پیل گردونکش و رنگ و بوی  
 یکایک<sup>۵</sup> فرستادشان یادگار      هر آنکس که بد بردر شهریار  
 فرستاده آمد برآراسته      ۵۲۵ چو پردخته شان شد دل از خواسته  
 نخست از جهاندار بردند نام      بدادند<sup>۶</sup> نزد فریدون پیام  
 همه فرهی<sup>۷</sup> ایزد او را سپرد      که جاوید باد آفریدون گرد  
 منش برگزیده ز چرخ بلند<sup>۸</sup>      سرش سبز باد و تنش<sup>۹</sup> ارجمند  
 پر از آب دیده ز شرم پدر      بدان کان<sup>۱۰</sup> دو بدخواه بیدادگر  
 همی سوی پوزش نمایند<sup>۱۱</sup> راه<sup>۱۲</sup>      ۵۳۰ پشیمان شده داغ دل<sup>۱۱</sup> بر گناه  
 که هر کس که بد کرد کیفر برد [      [چه گفتند دانندگان خرد  
 چو ما مانده ایم ای شه رادمرد]      [بماند بتمار و دل پر ز درد  
 برسّم بوش اندر آمد روش]      [نوشته چنین بودمان از بوش

۱. خ ۱ - خیره روان ۲. خ ۱ -

بدان مرد با فرّ و باهوش و سنگ      بگفتند هم ز آشتی هم ز جنگ

۳. ل، خ ۱ - نشیب و فراز ۴. خ ۱ - ز گنج کهن؛ خ ۲ - ز گنج و گهر ۵. م - ز هریک ۶. ل،

خ ۱، خ ۲ - چو دادند ۷. ل، خ ۱، خ ۲ - که فرّ کنی ۸. خ ۱ - بادادش ۹. ل - افزون دارد:

پیامی گزارم ز هر دو رهی      بر آیین درگاه شاهنشهی

۱۰. خ ۱ - بگو آن؛ خ ۲ - بگو کان ۱۱. خ ۲ - شاهی شدند این دوتن ۱۲. ل - بجویند؛ خ ۲ -

نهادند ۱۳. ل - افزون دارد:

ازیرا کجا چشم ایشان نبود      که گفتارشان کس تواند شنود

خ ۱ - افزون دارد:

پیامی گزارم ز هر دو رهی      بدان بررز درگاه بآفرهی

ازیرا که خود چشم ایشان نبود      که گفتار ایشان ببايد شنود

خ ۲ - صورتهایی از بیتهای نسخه خ ۱ را افزون دارد.

زدام قضا هم نیابد رها]	[هژبر جهانسوز و نر ازدها
ببزد دل از ترس کیهان خدیو]	۵۳۵ [و دیگر که فرمان ناپاک دیو
که مغز دو فرزند شد جای بد]	[بما بر چنین خیره شد رای بد
که بخشایش آرد بما بر مگر <sup>۱</sup>	همی چشم داریم از آن تاجور
به بی دانشی برنهد پیشگاه]	[اگرچه بزرگست ما را گناه
که گاهی پناهست و گاهی گزند]	[و دیگر بهانه سپهر بلند
میان بسته دارد زبهر گزند]	۵۴۰ [سوم دیو کاندل میان چون نوند
شود پاک و روشن شود دین ما	اگر پادشاه را سر از کین ما
فرستد بنزدیک خواهشگران <sup>۲</sup>	منوچهر را با سپاه گران
بباشیم جاوید و <sup>۴</sup> اینست رای	بدان تا چو بنده پیشش <sup>۳</sup> بپای
بآب دو دیده توانیم شست	مگر کان درختی کزین <sup>۵</sup> کین برست
چو تازه شود تاج و گنجش دهیم]	۵۴۵ [بپویم تا آب و <sup>۱</sup> رنجش دهیم
سخن رانه سر بود <sup>۸</sup> پیدانه بن	فرستاده آمد دلی <sup>۷</sup> پرسخن
بدرگاه شاه آمد آراسته <sup>۹</sup>	ابا پیل و با گنج و با خواسته
بفرمود تا تخت <sup>۱۱</sup> شاهنشهی	بشاه آفریدون <sup>۱۰</sup> رسید آگهی
کلاه کیانی بسپراستند <sup>۱۴</sup>	بدیبای چینی <sup>۱۲</sup> بیاراستند <sup>۱۳</sup>
چو سرو سهی بر سرش <sup>۱۵</sup> گرد ماه	۵۵۰ نشست از بر تخت پیروزه شاه
چنانچون بود درخور شهریار <sup>۱۶</sup>	ابا تاج و با طوق و با گوشوار

۱. ع- پیغام با این کلمات نقل شده: فانهضار سولا الی آفریدون و کتبا الیه متصلین عما جری علی ابدیهما من القضاء المقذور والأمر المحتوم ۲. خ ۲- بیتهای ۵۴۱ و ۵۴۲ را ندارد. ۳. ل- زبیش ۴. ل، خ ۱- «و» ندارند. ۵. ل، خ ۲- که از ۶. ل- «و» ندارد. ۷. خ ۲- سری ۸. ل- دید ۹. م- افزون دارد:

چو آمد فرستاده زی بارگاه شدند آگه از نامدار سپاه  
 خ ۲- صورتی از همان بیت را افزون دارد. ۱۰. م- بشاه فریدون ۱۱. ل- کاخ ۱۲. م- رومی  
 ۱۳. خ ۲- بر آراستند ۱۴. خ ۱- بیت را ندارد. ۱۵. م- از برش ۱۶. خ ۱- افزون دارد:  
 بیک دست بر بسته شیر و پلنگ بدست دگر زنده پیلان جنگ

خجسته منوچهر بردست شاه  
 [بزرین عمود و بزرین کمر  
 دو رویه بزرگان کشیده رده  
 ۵۵۵ [بیک دست بر بسته شیر و پلنگ  
 برون شد ز درگاه<sup>۲</sup> شاپور گرد  
 فرستاده چون دید درگاه شاه  
 چو نزدیک شاه آفریدون رسید  
 ز بالا فرو برد سر پیش اوی  
 ۵۶۰ گرانمایه شاه جهان کدخدای  
 فرستاده بر شاه کرد آفرین  
 زمین گلشن از پایه تخت تست  
 همه بنده خاک پای توایم  
 پیام دو خونی بگفتن گرفت  
 ۵۶۵ گشاده زبان مرد بسیار هوش  
 نشسته نهاده بسر بر کلاه<sup>۱</sup>  
 زمین کرده خورشیدگون سر بر  
 سراپای یکسر بزر آژده<sup>۱</sup>  
 بدست دگر ژنده پیلان جنگ  
 فرستاده سلم را پیش برد  
 پیاده دوان اندر آمد ز راه<sup>۲</sup>  
 سر و تخت و تاج<sup>۵</sup> بلندش بدید  
 همی بر زمین بر بمالید روی  
 بکرسی ز زین ورا کرد جای<sup>۶</sup>  
 که ای نازش تاج و تخت و نگین  
 زمان<sup>۷</sup> روشن از مایه بخت تست  
 همه پاک زنده برای توایم<sup>۸</sup>  
 همه راستیها نهفتن گرفت  
 بدو داده شاه جهاندار گوش<sup>۹</sup>

۱. ل، خ، ۱، خ ۲- بیت ۵۵۳ را ندارند. ۲. ل، خ ۱- بطوق و بزنجیر ز زین زده؛ خ ۱، خ ۲- بیت ۵۵۵ را ندارند؛ خ ۱- به جای بیت ۵۵۵ افزون دارد:

بزرین عمود و بزرین کمر  
 زمین کرده خورشیدگون سر بر  
 خ ۲- به جای بیت ۵۵۵ افزون دارد:

بزرین عمود و بزرین کمر  
 بزرین عمود و بزرین کمر  
 بدرگاه دیوان کشیده رده  
 بیک دست بر بسته شیر و پلنگ  
 بزرین عمود و بزرین کمر  
 بزرین عمود و بزرین کمر  
 بطوق و بزنجیر ز زین زده  
 بدست دگر ژنده پیلان جنگ

۳. ل، خ، ۱، خ ۲- برون آمد از کاخ ۴. ل- براه  
 ۵. ل- سر تاج و تخت؛ خ ۱- سر تخت و تاج  
 ۶. ل- بفرمود اورا سزاوار جای؛ خ ۱، خ ۲- بکرسی ز زینش بر کرد جای ۷. ل، خ، ۱، خ ۲- هوا  
 ۸. ل، خ، ۱، خ ۲- افزون دارند:

چو بر آفرین شاه بگشاد چهر  
 فرستاده پیشش بگسترد مهر  
 ل- افزون دارد:

بگفتش بدان شاه کشته پسر  
 پیام دو فرزند بیدادگر

[ز کردار بد پوزش آراستن  
 [میان بستن او را بسان رهی  
 [خریدن ازو باز خون پدر  
 [فرستاده گفت و سپهد شنید  
 ۵۷۰ چو بشنید شاه جهان کدخدای  
 یکایک بمرد گرانمایه گفت  
 نهان دل آن دو مرد پلید  
 [شنیدم همه هرچه گفتی سخن  
 بگو آن دو بی شرم ناپاک را  
 ۵۷۵ که گفتار خیره<sup>۲</sup> نیرزد بچیز  
 اگر بر منوچهرتان مهر خاست  
 که کام دد و دام بودش نهفت  
 کنون چون ز ایرج برداختید  
 نبینید رویش مگر با سپاه  
 ۵۸۰ [ابا گرز و با کاویانی درفش  
 [سپهدار چون قارن رزمزن  
 [بیک دست شیدوش جنگی بپای  
 [چو سام نریمان و سرو یمن  
 درختی که از کین ایرج برست

که ما بنده خاک پای توایم ستاده بتدبیر و رای توایم  
 پس از این بیتها نسخه ل به ترتیب بیتهای ۵۶۶، ۵۶۸ و صورت دیگر بیت ۵۶۹ را افزون دارد؛ ع - ترجمه  
 بیتهای ۵۶۶-۵۶۹ را ندارد.  
 ۱. خ ۲ - بیتهای ۵۷۱-۵۷۴ را ندارد. ۲. م - دو بیداد بدمهر بی باک را ۳. خ ۲ - که گفتارتان خود  
 ۴. م، خ ۱ - چند رانیم ۵. ل - زمین گشته از نعل ۶. ل - به جای بیتهای ۵۸۱-۵۸۳ افزون دارد:  
 سپهدار چون قارن رزم خواه چو شاپور نستوه پشت سپاه  
 چو شاه تلیمان و سرو یمن بپیش سپاه اندرون رای زن  
 خ ۱ - صورتهایی از همین بیتها را افزون دارد.

۵۸۵ از آن تاکنون کین او کس نخواست  
 نه خوب آمدی با دو فرزند خویش  
 کنون زان درختی که دشمن بکند  
 بیاید کنون<sup>۳</sup> چون هژبر زیان  
 فرستاده آن هول گفتار دید  
 ۵۹۰ بپژمرد و برخاست لرزان ز جای  
 همه بودنیها بروشن روان  
 که با سلم و با تور گردان سپهر  
 بیامد بکردار باد دمان  
 ز دیدار چون خاور آمدیدید  
 ۵۹۵ بیامد بدرگاه<sup>۴</sup> پرده سرای  
 یکی خیمه<sup>۵</sup> پرنیان ساخته  
 دوشاه دوکشور نشسته برآز  
 بیامد هم‌آنگاه سالار بار  
 نشستنگهی نو بیاراستند  
 ۶۰۰ بجستند هرگونه آگهی  
 ز شاه آفریدون و از لشکرش  
 و دیگر ز کردار گردان سپهر  
 بزرگان کدامند و دستور کیست  
 که پشت زمانه ندیدیم راست  
 کجا<sup>۱</sup> جنگ را کردمی دست پیش  
 برومند شاخی<sup>۲</sup> برآمد بلند  
 بکین پدر<sup>۴</sup> تنگ بسته میان<sup>۵</sup>  
 نشست منوچهر سالار دید<sup>۶</sup>  
 هم‌آنگه بزین اندر آورد پای  
 بدید آن گرانمایه مرد جوان  
 نه بس دیر چین اندر آرد بچهر  
 سری پرز پاسخ دلی پرگمان<sup>۷</sup>  
 بهامون کشیده سراپرده دید  
 بپرده درون بود خاور خدای  
 ستاره زده<sup>۱۰</sup> جای پرداخته  
 بگفتند کامد فرستاده باز  
 فرستاده را برد زی شهریار  
 ز شاه نوآیین خبر خواستند  
 ز دیهیم وز تخت شاهنشهی<sup>۱۱</sup>  
 ز گردان جنگی و از کشورش  
 که دارد همی بر منوچهر مهر  
 چه مایستان گنج و گنجور کیست<sup>۱۲</sup>

۱. ل- که من ۲. ل- یکی شاخ زیبا ۳. ل- همی ۴. خ- ۲- نیا ۵. م، ل، خ، ۱، خ- ۲-  
 قطعه ادامه گفتار فریدون را هر کدام در ۱۸ بیت افزون دارند؛ ع- ترجمه این بیتها را ندارد. ۶. خ- ۲-  
 بیت را ندارد. ۷. خ- ۲- بر تور شد با دل بدگمان؛ ل- بدگمان ۸. خ، ۱، خ- ۲- بیالای ۹. ل-  
 خیمه بد ۱۰. ل- ستاره رده؛ خ- ۱- ستاده رده؛ خ- ۲- ستاده زده ۱۱. خ- ۱-  
 بجستند هر گونه زان آگهی که جوید همی تاج شاهنشهی  
 ۱۲. خ- ۱- افزون دارد:  
 عنان دارشان چند و سالار چند ز جنگ آوران نامبردار چند  
 خ- ۲- صورت دیگر همان بیت را افزون دارد.

فرستاده گفت آنکه روشن بهار  
 ۶۰۵ بهاریست خرم در اردیبهشت<sup>۲</sup>  
 سپهر برین کاخ و میدان اوست  
 ببالای ایوان او راغ نیست  
 [چو رفتم بنزدیک ایوان فراز  
 [بیک دست پیل و بیک دست شیر  
 ۶۱۰ ابر پشت پیلانش بر تخت زر  
 تبیره زنان پیش پیلان بپای  
 تو گفتمی که میدان بجوشد همی  
 خرامان شدم پیش آن ارجمند  
 نشسته برو شهریاری چو ماه  
 ۶۱۵ چو کافور موی و چو گلبرگ روی  
 جهان را ازو دل به بیم<sup>۷</sup> و امید  
 منوچهر چون زادسرو بلند  
 نشسته بر شاه بر دست راست  
 [بپیش اندرون<sup>۱۱</sup> قارن رزمزن  
 ۶۲۰ [چو شاه یمن سرو دستورشان<sup>۱۲</sup>  
 [شنمار در گنجها ناپدید  
 همه گرد ایوان<sup>۱۳</sup> دو رویه سپاه  
 [سپهدار چون قارن کاوگان<sup>۱۴</sup>  
 بدید و ببیند<sup>۱</sup> در<sup>۲</sup> شهریار  
 همه خاک عنبر همه زر خشت  
 بهشت برین روی خندان اوست  
 بپهنای میدان او باغ نیست  
 سرش با ستاره همی گفت راز]  
 جهان را<sup>۴</sup> بتخت اندر آورده زیر<sup>۵</sup>  
 ز گوهر همه طوق شیران نر  
 ز هر سو خروشیدن کره‌نای  
 زمین باسمان بر خروشد همی  
 یکی تخت پیروزه دیدم بلند  
 ز یاقوت رخشان بسر بر کلاه  
 دل آرم جوی و زبان چرب‌گوی<sup>۶</sup>  
 تو گفتمی مگر زنده شد جمشید  
 بکردار طهمورث<sup>۸</sup> دیوبند  
 تو گوئی زبان و دل پادشاست<sup>۹</sup>  
 بدست چپش سرو شاه یمن<sup>۱۱</sup>  
 چو پیروز گرشاسپ گنجورشان<sup>۱۲</sup>  
 کس اندر جهان آن بزرگی ندید]  
 بزرین عمود و بزرین کلاه  
 بپیش سپاه اندرون آوگان<sup>۱۵</sup>

۱. ل. ۱ - ندید و نبیند ۲. ل. ۲ - چنان ۳. ل. ۳ - در اندر بهشت ۴. خ. ۲ - جهانی ۵. ل. ۵ - خ. ۱ -  
 جهانی بتخت آورده بزیر ۶. خ. ۱ - گرم گوی ۷. ل. ۷ - خ. ۱ - ترس ۸. م. ۸ - خ. ۲ - نشسته چو  
 طهمورث ۹. ل. ۹ - افزون دارند:

ز آهـ نگران کاوه پـر هنر بپیشش یکی رزم دیده پسر

۱۰. ل. ۱ - خ. ۱ - کجانام او ۱۱. ل. ۱۱ - سپهدار بیدار لشکر شکن ۱۲. ل. ۱۲ - شاه (هردوبار) ۱۳. م. -  
 ایران؛ خ. ۲ - میدان ۱۴. م. - کاویان ۱۵. م. - اندیان

چو شاپور یل زنده پیل دلیر <sup>۱</sup>	[مبارز چو شیروی دزنده شیر
هوا گردد از گرد چون آبوس	۶۲۵ چنو بست برکوهه پیل کوس
شود کوه هامون و هامون کوه	گر آیند زی ما بجنگ آن گروه
بجز جنگشان نیست چیز آرزوی	همه دل پراز کین و پرچین بروی
سخن نیز کز آفریدون شنید	بریشان همه برشمرد آنچه دید
بپیچید و شد رویشان لاژورد	دو مرد جفایشه را دل ز درد
سخن رانه سر بود پیدانه پای	۶۳۰ نشستند وجستند هرگونه رای
که آرام و شادی ببايد نهفت	بسلم بزرگ آنگهی تور گفت
شود تیزدندان و گردد دلیر <sup>۲</sup>	[نباید که آن بچه نره شیر
کش آموزگار آفریدون بود]	[چنان نامور بی هنر چون بود
ازان جایگه بردمد کیمیا]	[نبیره چو شد رای زن بانیا
شتاب آوریدن بجای درنگ	۶۳۵ ببايد بسیچید ما را بجنگ
ز چین و زخاور سپه <sup>۳</sup> ساختند	ز لشکر سواران برون تاختند
جهانی <sup>۴</sup> بدیشان نهادند روی	فتاد اندران بوم و بر گفت گوی
بدان بد که اختر <sup>۵</sup> جوانه نبود	سپاهی که آن را کرانه نبود
بخفتان و خود اندرون ناپدید <sup>۶</sup>	ز خاور دو لشکر بایران کشید
دو خونی بکینه دل آراسته <sup>۷</sup>	۶۴۰ [اباژنده پیلان و با خواسته

ع.۱ - بیتهای ۶۱۹-۶۲۴ به این نحو ترجمه شده: وقدامه قارن وهو صاحب حربه کالهبزبر الهصور و علی یساره وزیره ملک الیمن کالدکاء المجسم والدهاء المصور و علی رأسه سام بن نریمان حامل سیفه وهو کالسحاب المبرق المرعد و علی بابه شیرویه و سابور کالثعبان الصائل والغضنفر الهائل ۲.ل - بیت را ندارد. ۳.خ ۱ - حشر ۴.ل - سپاهی ۵.م - بدان بد که دولت؛ خ ۲ - بدان بود کاختر ۶.خ ۲ - همانگه خبر بآفریدون رسید ۷.ل، خ ۲ - بیت را ندارند.



همانگه خبر بافریدون<sup>۱</sup> رسید<sup>۲</sup>  
 ز پهلو بهامون گذارد سپاه  
 که مرد جوان چون بود<sup>۳</sup> نیک پی [   
 پلنگ از پس پشت و صیاد پیش ]  
 هژبر از بیابان<sup>۴</sup> بدام آورد [   
 بفرجام روزی بیچند تنش ]<sup>۱</sup>  
 که تفسیده آهن بتابیدمی [   
 برون برد آنجا ببد روز هشت  
 سخنها بدانش بدو گسترید<sup>۷</sup>  
 کی آید کسی پیش<sup>۸</sup> تو کینه خواه [   
 بجان و تن خود خورد زینهار ]  
 ببندم که نگشایم از تن گره [   
 برآرم بخورشید گرد سپاه ]<sup>۱۰</sup>  
 کجا جست یارند با من نبرد [   
 ز پهلو بدشت اندر آورد روی  
 درفش همایون بهامون کشید  
 چو دریا بجوشید هامون و کوه ]<sup>۱۱</sup>  
 تو گفתי که خورشید شد لاجورد [   
 همی کرشدی مردم تیزگوش ]

سپه چون بنزدیک ایران کشید  
 بفرمود پس تا منوچهر شاه  
 [یکی داستان زد جهاندیده کی  
 بدام آیدش ناسگالیده میش  
 ۶۴۵ [شکیبائی وهوش و رای و خرد  
 او دیگر ز بد<sup>۵</sup> مردم بدکنش  
 ] ببادافره آنکه شتابیدمی  
 چو لشکر منوچهر بر ساده دشت  
 فریدونش هنگام رفتن بدید  
 ۶۵۰ [منوچهر گفت ای سرافراز<sup>۶</sup> شاه  
 مگر بد سگالد بدو روزگار  
 ] من اینک میان را برومی زره  
 [بکین جستن از دشت آوردگاه  
 ] ازان انجمن کس ندارم بمرد  
 ۶۵۵ بفرمود تا قارن رزم جوی  
 سراپرده شاه بیرون کشید  
 ] همی رفت لشکر گروه هاگروه  
 [چنان تیره شد روز روشن ز گرد  
 ] از کشور<sup>۱۲</sup> برآمد سراسر خروش

۱. خ ۱- زی فریدون ۲. ل-.

همانگه خبر بافریدون رسید که لشکر بدینسوی جیحون رسید

خ ۲- بیت را ندارد. ۳. م- شود. ۴. ل، خ ۱- ژیانرا ۵. ل- و دیگر که بد؛ خ ۲- دگر کز بد

۶. ل- بیت ۶۴۷ را ندارد. ۷. بیت های ۶۴۸ و ۶۴۹ فقط در نسخه های م و ع موجودند. ۸. م- سزاوار؛

خ ۱- جهاندار ۹. ل- کی آید بنزدیک ۱۰. ل- سپاه؛ خ ۲- بیت را ندارد. ۱۱. خ ۱- بیت را ندارد.

۱۲. ل- زلشکر

ز بانگ تسیره همی برگذشت]	۶۶۰ [خروشیدن تازی اسپان ز دشت <sup>۱</sup>
کشیده دورویه رده ژنده پیل]	[ز لشکرگه پهلوان تا دو میل
بزراندرون چندگونه گهر]	[ازان شصت بر <sup>۲</sup> پشتشان تخت زر
چو سیصد همان ازدر کارزار] <sup>۳</sup>	[چو سیصد بنه بر نهادند بار
نبدشان جز از چشم ز آهن برون]	[همه زیر برگستوان اندرون
ز همیشه لشکر بهامون زدند]	۶۶۵ [سراپردۀ شاه بیرون زدند
سواران جنگی چو سیصد هزار]	[سپهدار چون قارن کینه دار
برفتند با گرزهای گران] <sup>۴</sup>	[همه نامداران جوشن وران
همه بسته بر کین ایرج میان]	[دلیران یکایک چو شیر زیان
بچنگ اندرون تیغهای بنفش]	[بپیش اندرون کاویانی درفش
برون آمد از بیثه نارون]	۶۷۰ [منوچهر با قارن پیلتن <sup>۵</sup>
بیاراست لشکر بران پهن دشت] <sup>۶</sup>	[بیامد بپیش سپه برگذشت
ابر میمنه سام یل با قباد]	[چپ لشکرش را بگرشاسپ داد
منوچهر با سرو در قلب گاه]	[رده بسرکشیده ز هرسو سپاه
نبود ایچ پیداز افراز کوه]	[همی تافت چون مه میان گروه
سپه برکشیده حسام از نیام]	۶۷۵ [سپه کش چو قارن مبارز چو سام
کمین ور چو گرد تلیمان نژاد]	[طلایه بپیش اندرون چون قباد
بشیران جنگی و آوای کوس]	[یکی لشکر آراسته چون عروس
که ایرانیان <sup>۷</sup> جنگ را ساختند <sup>۸</sup>	بتور و بسلم آگهی تاختند

۱. خ. ۲ - بدشت ۲، ل. ۱، خ. ۱ - بیست ازبر ۳، ل. - بیتهای ۶۶۴-۶۶۶ را ندارد. ۴. خ. ۲ - همه بسته بر کین ایرج میان؛ خ. ۱ - بیتهای ۶۶۶-۶۶۷ را ندارد؛ خ. ۲ - بیت ۶۶۸ را ندارد. ۵. ل. - رزم زن ۶. خ. ۱ - به جای بیتهای ۶۷۲-۶۷۷ افزون دارد:

چپ لشکرش را بگرشاسپ داد	ابر میمنه سام یل با قباد
کمین ور چو گرگ نریمان نژاد	طلایه بپیش اندرون چون قباد
یکی لشکر آراسته چون عروس	بشیران جنگی و آوای کوس

۷. ل. ۱، خ. ۲ - که کین آوران ۸. ل. - جنگ بر ساختند

ز خون جگر بر لب آورده کف برفتند آگنده از کین سران <sup>۱</sup> الانان دژ را پس پشت کرد چو تور آگهی یافت آمد چو باد بگوش که ای بی پدر شاه نو ترا تیغ و کوپال و جوشن که داد بدین سان که گفتمی و بردی تو نام خرد بادل تو نشیند بر از بترسی ازین خام گفتار <sup>۲</sup> خویش همی گریدی نیستی بس عجب سواران جنگند و مردان کین چو بینید با کاویانی درفش بلندی ندانید باز از نشیب بگفت آنچه بشنید ازان رزم خواه که چونین نگوید مگر <sup>۳</sup> ابلهی شناسنده آشکار و نهان فریدون فرخ گوی منست شود آشکارا نژاد و گهر <sup>۴</sup> که چندان نمانم ورا دستگاه <sup>۵</sup> بریده <sup>۶</sup> بلشکر نمایمش سر <sup>۷</sup> نشستنگه رود و می خواستند	ز بیشه بهامون کشیدند صف ۶۸۰ دو خونی همان <sup>۱</sup> با سپاهی گران [کشیدند لشکر بدشت نبرد یکایک طلایه بیامد قباد بدو گفت نزد منوچهر شو اگر دختر آمد ز ایرج نژاد ۶۸۵ بدو گفت آری گزارم پیام ولیکن گر اندیشه گردد دراز بدانی که کاریت هولست پیش اگر بر شما دام ودد روز و شب که از بیشه نارون تا بچین ۶۹۰ درفشیدن <sup>۲</sup> تسیغهای بنفش بدر دل و مغزتان از نهیب قباد آمد آنکه بنزدیک شاه منوچهر خندید و گفت آنگهی سپاس از جهاندار <sup>۳</sup> هر دو جهان ۶۹۵ که داند که ایرج نیای منست کنون گر بجنگ اندر آریم سر بزور <sup>۴</sup> خداوند خورشید و ماه که برهم زند چشم <sup>۵</sup> زیر و زیر بفرمود تا خوان بیاراستند
--	---

۱. ل. همی؛ خ ۲. همه ۲. ل. بیت ۶۸۱ را ندارد. ۳. ل. زشت کردار ۴. خ ۲. درخشیدن  
۵. ل. سخن ۶. ل. خداوند ۷. ل. هنر ۸. خ ۲. بفر ۹. ل. بیت را ندارد. ۱۰. ل. مزه  
۱۱. ل. خ ۱. ابی تن ۱۲. ل. خ ۱، خ ۲. افزون دارند:

بخواهم ازو کین فرخ پدر کنم پادشاهیش زیر و زیر

۱۵

- ۷۰۰ [بدان گه که روشن جهان تیره گشت  
[بپیش سپه قارن رزم زن  
[خروشی برآمد ز پیش سپاه  
[بکوشید کین جنگ آهرمنست  
[میان بسته دارید و بیدار بید  
۷۰۵ [کسی کو شود کشته زین رزمگاه  
[هرآن کس که از لشکر چین و روم<sup>۲</sup>  
[همه نیکنامند تا جاودان  
[هم از شاه یابند دیهیم و تخت  
[چو پیدا شود پاک<sup>۷</sup> روز سپید  
۷۱۰ [بسبندید یکسر میان یلی  
[بدارید یکسر همه جای خویش  
[سیران سپه مهتران دلیر  
[بسالار گفتند ما بنده ایم  
[چو فرمان دهد ما همیدون کنیم  
۷۱۵ [سوی خیمه خویش باز آمدند  
طلایه پراکنده بر گرد دشت]  
ابا رای زن سرو شاه یمن]  
که ای نامداران و مردان<sup>۱</sup> شاه]  
همان دردو کین است و خون خستنت<sup>۲</sup>]  
همه در پناه جهاندار بید]  
بهشتی بود شسته پاک از گناه]  
بریزند خون و بگیرند بوم<sup>۴</sup>]  
بمانند با<sup>۵</sup> فره موبدان]  
ز سالار زر<sup>۱</sup> وز دادار بخت]  
دو بهره بیماید از چرخ<sup>۸</sup> شید]  
ابا گرز و با خنجر کابلی]  
یکی از دگر پای منهد پیش]  
کشیدند صف پیش سالار<sup>۱</sup> شیر]<sup>۱۱</sup>  
خود اندر جهان شاه را زنده ایم]  
زمین را ز خون رود جیحون کنیم]  
همه با سری<sup>۱۱</sup> کینه ساز آمدند]

۱۶

سپیده چو از تیره شب<sup>۱۲</sup> بردمید میان شب تیره اندر خمید

۱. ل-گردان؛ خ، ۱، خ، ۲- شیران ۲. «خستن»- به جای «خواستن». ۳. ل- روم و چین ۴. ل- اندرین دشت کین ۵. م- بماند بدو ۶. م- زور ۷. ل، خ، ۱، خ، ۲- چاک ۸. ل، خ، ۲- روز ۹. ل- از آنجا برفتند برسان ۱۰. ل- بیتهای ۷۱۳ و ۷۱۴ را ندارد. ۱۱. ل- دلی ۱۲. ل، خ ۱- از جای خود؛ خ، ۲- از باختر

ابا جوشن و تیغ و رومی کلاه  
 سنانها بابر اندر افراشتند<sup>۱</sup>  
 همی برنوشتند روی زمین  
 بیاراست لشکر چو بایست شاه<sup>۲</sup>  
 توگفتی سوی غرق دارد شتاب  
 زمین جنب<sup>۳</sup> جنبان چو دریای نیل  
 خروشان و<sup>۴</sup> جوشان و پیلان دمان  
 ز شیپور و نالیدن کره‌نای  
 دهاده برآمد ز هر دو گروه  
 توگفتی که روی<sup>۵</sup> زمین لاله رست  
 چنانچون ز بیجاده باشد<sup>۶</sup> ستون  
 کزو مغز گیتی پر از مهر بود  
 درخشنده خورشید شد ناپدید  
 گهی شهد و نوش است و گاهی شرنگ  
 برآه شیخون نهادند گوش  
 دو جنگی گرفتند ساز درنگ

۱۷

چو از روز رخشنده نیمی برفت  
 بستدبیر یک با دگر ساختند  
 دل هر دو جنگی ز کینه بتفت  
 همه رای بیهوده انداختند

۱. ل- از آرامگاه ۲. خ ۱- افزون دارد:

زمین شد بکردار کشتی برآب توگفتی سوی جنگ دارد شتاب

۳. ل- بیت ۷۲۱ را ندارد. ۴. ل، خ ۱- گشت ۵. خ ۲- «و» ندارد. ۶. خ ۱- ازان دشت ۷. ل،

خ ۱- زروی؛ خ ۲- بروی ۸. ل- بخاک ۹. ل- برپا ۱۰. خ ۱- درسر ۱۱. ل، خ ۱، خ ۲- سلم و تور از غم آمد

- ۷۳۵ که چون شب شود<sup>۱</sup> ما شبیخون کنیم  
 چو کار آگهان آگهی یافتند  
 رسیدند پیش<sup>۲</sup> منوچهر شاه  
 منوچهر بشنید و بگشاد گوش  
 سپه را سراسر بقارن سپرد  
 ۷۴۰ ببرد از سران<sup>۵</sup> نامور سی هزار  
 [کمین‌گاه را جای شایسته دید  
 چو شب تیره شد تور با صد هزار  
 شبیخون سگالیده و ساخته  
 چو آمد سپه دید بر جای خویش  
 ۷۴۵ جز از جنگ و پیکار چاره ندید  
 ز گرد سواران هوا بست میغ  
 هوارا تو گفתי همی بر فروخت  
 بمغزاندرون بانگ پولاد خاست  
 بر آورد شاه از کمین‌گاه سر  
 ۷۵۰ عنان را بیچید و<sup>۱۳</sup> برگاشت روی
- همه دشت و هامون پر از خون کنیم<sup>۲</sup>  
 دوان زی منوچهر بشتافتند  
 بگفتند تا بر نشانند سپاه  
 سوی چاره شد مرد بسیار هوش  
 کمین‌گاه بگزید<sup>۴</sup> سالار گرد  
 دلیران و گردان<sup>۱</sup> خنجر گزار<sup>۷</sup>  
 سواران جنگی و بایسته دید<sup>۸</sup>  
 بیامد کمر بسته کارزار<sup>۹</sup>  
 بیپوسته تیر و کمان آخته<sup>۱۰</sup>  
 درفش فروزنده بر پای پیش<sup>۱۱</sup>  
 خروش از میان سپه برکشید  
 چو برق درخشنده پولاد تیغ<sup>۱۲</sup>  
 چو الماس روی زمین را بسوخت  
 بابراندرون آتش و باد خاست  
 نبد تور را از دو رویه گذر  
 برآمد ز لشکر یکی های هوی

۱. خ-۱ بود ۲. م- در دشت هامون چو جیحون کنیم؛ ل، خ-۱- افزون دارند:

چو آمد شب و روز شد در نهان سیاهی گرفته سراسر جهان

دو بیدادگر لشکر آراستند شبیخون همی بازو خواستند

خ-۲- بیت‌های ۷۳۳-۷۳۵ را ندارد. ۳. ل، خ-۲- شنیده پیش ۴. خ-۲- بگرفت ۵. ل- یلان

۶. خ-۱- مردان ۷. ل- بیامد همه شیر مردان کار (نک. نسخه بدلهای بعدی)؛ خ-۲- بیامد کمر بسته

کارزار (نک. نسخه بدلهای بعدی). ۸. ل- بیت را ندارد. ۹. ل- بیامد همه شیر مردان کار (با بالا

بسنجید)؛ خ-۲- بیامد کمر بسته کارزار (با بالا بسنجید). ۱۰. م- سنانها بابر اندر افراخته؛ خ-۱، خ-۲-

سران سر بابر اندر انداخته ۱۱. خ-۲- خویش ۱۲. خ-۱- افزون دارد:

چو شب تیره شد همچنان جنگجوی دولشگر بروی اندر آورد روی

۱۳. م- سیچید (?)

دمان از پس ایدر<sup>۱</sup> منوچهر شاه  
 یکی نیزه انداخت بر پشت او  
 ز زین برگرفتش بکردار باد  
 سرش را هم آنگه ز تن دور کرد<sup>۲</sup>  
 بیامد بلشکرگه خویش باز ۷۵۵  
 رسید اندر آن نامور کینه خواه<sup>۳</sup>  
 نگونسار شد خنجر از مشت او  
 بزد بر زمین داد مردی بداد  
 دد و دام را از تنش سور کرد<sup>۴</sup>  
 بدیدار آن لشکر سرفراز<sup>۵</sup>

۱۸

شاه آفریدون یکی نامه کرد  
 [نخست از جهان آفرین کرد یاد  
 [سپاس از جهاندار فریادرس  
 [دگر آفرین بر فریدون برز  
 [همش داد وهم دین<sup>۱</sup> وهم فرهی ۷۶۰  
 [همه راستی راست از بخت اوست  
 ز مشک و ز عنبر<sup>۱</sup> سر خامه کرد<sup>۲</sup>  
 خداوند خوبی و پاکی و داد]<sup>۳</sup>  
 نگیرد بسختی جز او دست کس]<sup>۴</sup>  
 خداوند تاج و خداوند گرز]  
 همش تاج وهم تخت<sup>۱۱</sup> شاهنشهی]  
 همه فرّ و زیبایی از تخت اوست]<sup>۱۲</sup>

۱. م، ل - از پس او؛ خ ۲ - از پس اندر ۲. خ ۲ - افزون دارد:

یکی بانگ برزد به بیدادگر که باش ای ستمگار بر خویش سر  
 منم داغ دل پور آن بیگناه که اورا بخیره بکردی تباه  
 ببری سر بی گناهی چنین نخواهی بخواهد جهان از توکین

۳. م، خ ۲ - باز کرد ۴. م - ساز کرد؛ خ ۲ - بمرگش دد و دام را ساز کرد ۵. ل، خ ۱، خ ۲ - بدید آن  
 نشان نشیب و فراز ۶. ل، خ ۱ - ز نیک و بد؛ خ ۲ - که نیک آمدم ۷. ل، خ ۱، خ ۲ - روزگار نبرد  
 ۸. ل، خ ۱، خ ۲ -

نخست آفرین بر جهاندار کرد که بختی چنان خفته بیدار کرد

۹. ل - افزون دارد:

که او رهنمایست وهم دلگشای که جاوید باشد همیشه بجای

۱۰. ل - دینست ۱۱. ل - نام وهم گنج ۱۲. خ ۲ - افزون دارد:

جهان شد ز دادت پر از آفرین بفرمان یزدان داد آفرین

[رسیدم بخوبی بتوران زمین  
 [سه جنگ گران کرده شد در سه روز  
 [از ایشان شیخون و از ما کمین  
 ۷۶۵ [شنیدم که ساز شیخون گرفت  
 [کمین ساختم از<sup>۴</sup> پس پشت اوی  
 [یکایک چو از جنگ برگاشت روی  
 [بخفتانش بر نیزه بگذاشتم  
 [ببنداختم<sup>۷</sup> چون یکی ازدها  
 ۷۷۰ [فرستادم اینک بنزد نیا  
 چنانچون سر ایرج شهریار  
 بنامه درون این سخن کرد یاد<sup>۱۰</sup>  
 فرستاده آمد رخی پر ز شرم  
 که چون برد خواهد سر شاه چین  
 سپه برکشیدیم وجستیم کین]<sup>۱</sup>  
 چه در شب چه در هور گیتی فروز]  
 کشیدیم وجستیم هرگونه کین]  
 ز بیچارگی بند<sup>۲</sup> افسون گرفت]<sup>۲</sup>  
 نماندم بجز باد در مشت اوی]<sup>۵</sup>  
 پی اندر گرفتم رسیدم بدوی]  
 بنیرو ازان<sup>۱</sup> زینش برداشتم]  
 بریدم سرش از<sup>۸</sup> تن بی بها]  
 بسازم کنون سلم را کیمیا]  
 بتابوت زر اندر افگند خوار<sup>۹</sup>  
 هیونی برافگند برسان باد<sup>۱۱</sup>  
 دو چشم از فریدون پر از آب گرم  
 بریده بر شاه ایران زمین

۱. ل، خ، ۱، خ، ۲ - بیتهای ۷۶۳ و ۷۶۴ را ندارند. ۲. ل - ساز؛ خ ۱ - راه؛ خ ۲ - کار ۳. خ ۱ - افزون دارد:  
 از ایشان شیخون و از ما کمین کشیدیم و جستیم هرگونه کین  
 سه جنگ گران کرده شد در سه روز چه در شب چه با هور گیتی فروز  
 ۴. ل، خ، ۲ - در ۵. ل - پی اندر گرفتم رسیدم بدوی؛ ل - بیت ۷۶۷ را ندارد. ۶. ل - بیاد اندر از؛  
 خ ۱ - چو باد از بر؛ خ ۲ - بنیرو من از ۷. ل - بیفگندمش ۸. ل - زان ۹. ل، خ ۱ - افزون  
 دارند:

برو بر نبخشود و شرمش نداشت جهان آفرینم برو بر گماشت  
 بریدم سرش همچنان کان او چو ویران کنم بوم و بر خوان او  
 خ ۲ - افزون دارد:

برو بر نبخشود و حرمت نداشت جهان آفرینم برو بر گماشت  
 سر او به نیزه فرستادم زدل بند اندوه بگشادمت  
 ۱۰. ل - چون همه یاد کرد؛ خ ۲ - سر بسر کرد یاد ۱۱. ل - برسان گرد؛ خ ۱ - چون تندباد



۷۷۵ که فرزند گرسر پیچد<sup>۱</sup> ز دین  
 گنه بس گران بود و پوزش نبرد  
 بیامد فرستاده شوخ روی  
 فریدون همی<sup>۲</sup> بر منوچهر بر  
 پدر را بدو مهر افزون ز کین<sup>۳</sup>  
 و دیگر که کین خواه او بود گرد<sup>۴</sup>  
 سر تور بنهاد در پیش اوی  
 یکی آفرین خواست<sup>۵</sup> از دادگر

۱۹

۷۸۰ بسلم آگهی رفت ازین رزمگاه<sup>۱</sup>  
 پس پشتش اندر یکی حصن بود  
 چنان ساخت کاید بدان حصن باز  
 هم این یک سخن قارن اندیشه کرد  
 کالانی<sup>۱۱</sup> دژش باشد آرامگاه  
 که گر حصن دریا شود جای اوی  
 ۷۸۵ یکی جای<sup>۱۲</sup> دارد سر اندر سحاب  
 نهاده ز هر چیز گنجی بجای  
 مرارفت باید بدین چاره<sup>۱۴</sup> زود  
 وزان تیرگی کاندرا آمد بماه<sup>۷</sup>  
 برآورده سر تا بچرخ کبود  
 که دارد<sup>۸</sup> زمانه نشیب و فراز  
 که برگاشت<sup>۹</sup> سلم روی از نبرد<sup>۱۰</sup>  
 سزد گر بروبر بگیریم راه  
 کسی نگسلاند ز بن پای اوی  
 بچاره<sup>۱۳</sup> برآورده از قعر آب  
 فگنده برو سایه پر همای  
 رکاب و عنان را ببايد بسود<sup>۱۵</sup>

۱. ل، خ ۱ - هر چند پیچد؛ خ ۲ - اگر چند پیچد ۲. ل، خ ۱ - بسوزد بمرگش پدر همچین ۳. ل، خ ۱ - نو بود و گرد ۴. خ ۱ - یکی ۵. ل، خ ۱ - بسی آفرین خواند؛ خ ۱ - همی آفرین خواست ۶. خ ۱ - کینه خواه ۷. خ ۲ - بگاه ۸. م - کدارد ۹. خ ۲ - برگاشت چون ۱۰. ل - پس آنگه منوچهر از آن یاد کرد که گر سلم پیچید روی از نبرد خ ۱ -

همان این سخن شاه اندیشه کرد  
 ۱۱. ل، خ ۱، خ ۲ - الانی ۱۲. م - حصن ۱۳. ل - بر رمز (وزن مختل)؛ خ ۱ - زخارا؛ خ ۲ - بخارا  
 ۱۴. خ ۲ - کار ۱۵. ل، خ ۱ - افزون دارند؛  
 چو اندیشه کرد آن بقارن بگفت  
 کجا بود آن رازها در نهفت  
 چو قارن شنید آن سخنها ز شاه  
 چنین گفت کای مهتر نیکخواه

اگر شاه بسند ز جنگ آوران  
همان با<sup>۱</sup> درفش همایون شاه  
۷۹۰ بسباید<sup>۲</sup> کنون چاره ساختن  
من و گردگرسپ و این تیره شب  
چو روی هوا گشت چون آبنوس  
همه نامداران پر خاشجوی  
سپه را بشیروی بسپرد و گفت  
۷۹۵ شوم سوی دژبان بیغمبری  
چو در<sup>۳</sup> دژ شوم برفرازم درفش  
شما روی یکسر سوی دژ نهید  
سپه را بنزدیک دریا بماند  
بیامد چو نزدیکی دژ رسید  
۸۰۰ حسین گفت کز نزد تور آدمم  
مرا گفت شو پیش<sup>۴</sup> دژبان بگوی  
کز ایدر<sup>۵</sup> درفش منوچهر شاه  
تو با او بنیک و ببد یار باش  
چو دژبان چنین گفتها را<sup>۶</sup> شنید  
۸۰۵ همان‌گه در دژ گشادند باز

۱. ل. افزون دارد:

در چاره او بگیرم بدست کنون راه جنگست وهم راه جست

خ ۱، خ ۲ - صورتهایی از همان بیت را افزون دارند. ۲. ل، خ ۱، خ ۲ - بیاید ۳. ل، خ ۱، خ ۲ - بخوادم  
۴. خ ۱ - ازین ۵. ل، خ ۱، خ ۲ - هیچ ۶. خ ۱ - مهر و انگشتری ۷. ل، خ ۱ - بر ۸. خ ۱ - چو  
پیش؛ خ ۲ - که پیش ۹. ل - چومن بر خروشم ۱۰. م - خورید ۱۱. ل، خ ۱ - رو پیش؛ خ ۲ - شو  
نزد ۱۲. ل، خ ۱ - خوبی؛ خ ۲ - نیکی ۱۳. ل، خ ۱ - گر آید؛ خ ۲ - که آید ۱۴. ل - کسی ۱۵. ل،  
خ ۱ - هشیار ۱۶. ل، خ ۱، خ ۲ - بیت ۸۰۲ پس از بیت ۸۰۳ آمده؛ ل، خ ۱ - افزون دارند:

شما یار باشید و نیرو کنید مگر کان سپاه ورا بشکنید

۱۷. ل - سخن را سراسر ۱۸. ل - ندانست هیچ آشکارا از راز

[نگر تا سخنگوی دهقان چه گفت  
 [مرا و ترا بندگی پیشه باد  
 [بنیک و ببد هرچه شاید بدن  
 [چو دژدار و چون<sup>۲</sup> قارن رزمجوی  
 ۸۱۰ [یکی بدسگال و یکی ساده دل  
 [همی جست آن روز تا شب زمان  
 [بسیگانه بر مهر خویشی نهاد  
 چو شب روز شد قارن رزمخواه  
 خروشید و بنمود یک یک نشان  
 ۸۱۵ چو شیروی دید آن درفش یلی<sup>۷</sup>  
 در حصن بگرفت و اندر نهاد<sup>۱</sup>  
 بیک دست قارن بیک دست شیر  
 چو خورشید بر تیغ گنبد رسید  
 نه دژ بود گفتی<sup>۱۴</sup> نه کشتی بر آب  
 ۸۲۰ درخشیدن<sup>۱۵</sup> آتش و باد خاست  
 چو خورشید تابان ز بالا بگشت  
 بکشتند ازیشان فزون از شمار<sup>۱۸</sup>  
 همه روی دریا شده قیرگون  
 که راز دل آن دید کو دل نهفت]  
 ابا<sup>۱</sup> پیشه مان<sup>۲</sup> نیز اندیشه باد]  
 ببااید همی داستانه زدن]  
 یکایک بروی<sup>۴</sup> اندر آورده روی<sup>۵</sup>]  
 سپهد بهر چاره آماده دل]  
 نه آگاه دژدار از آن بدگمان]  
 بداد از گزافه سر و دژ بباد]  
 درفشی برافراخت چون گرد ماه<sup>۶</sup>  
 بشیروی و گردان گردنکشان  
 بکین روی بنهاد با پردلی<sup>۸</sup>  
 سران راز خون برسر افسر نهاد<sup>۱</sup>  
 بسر گرز و تیغ<sup>۱۱</sup> آتش و آب زیر<sup>۱۲</sup>  
 نه آیین دژ بد<sup>۱۳</sup> نه دژبان پدید  
 یکی دود دیدی سراندر سحاب  
 خروش سواران<sup>۱۶</sup> و فریاد خاست  
 چه آن<sup>۱۷</sup> دژ نمود و چه آن<sup>۱۷</sup> پهن دشت  
 همی دود از آتش برآمد چو قار<sup>۱۹</sup>  
 همه روی صحرا شده جوی خون<sup>۲۰</sup>

۱. ل-مران ۲. خ-پیشه هم ۳. ل، خ، ۱، خ-۲. دژدار با ۴. خ-۱. بدز ۵. ل-یکایک  
 بیلا نهادند روی؛ ل، خ-۱. بیتهای ۸۱۰ و ۸۱۱ را ندارند. ۶. ل-برافراخت بر در چو ماه؛ خ-۲. بر آورد  
 پیکرش ماه ۷. ل، خ-۲. کتی؛ خ-۱. کیان ۸. ل-بپی روی بنمود مرد پنی؛ خ-۱. بپی روی بنهاد  
 زی پهلوان؛ خ-۲. سبک روی بنهاد بر بدخونی ۹. ل-سر در نهاد ۱۰. خ-۲. تاج برسر نهاد  
 ۱۱. ل، خ-۱. بسر بر تیغ ۱۲. خ-۲. همیکشت ازیشان و افگند زیر ۱۳. ل-نه دژ بود پیدا؛ خ-۲.  
 نه دژ ماند پیدا ۱۴. ل، خ-۲. پیدا ۱۵. ل-درخشندگی ۱۶. ل، خ-۲. اسیران ۱۷. ل،  
 خ، ۱، خ-۲. همان (هر دوبار). ۱۸. ل-بکشتند زیشان ده و دو هزار؛ خ، ۱، خ-۲. زکشتی و زورق ده و دو  
 هزار ۱۹. ل-همی دود آتش برآمد ز قار ۲۰. م، ل، خ، ۱، خ-۲. داستان نبرد منوچهر را با کاکویه  
 افزون دارند؛ ع- این داستان ترجمه نشده؛ م، خ-۱. هر کدام ۴۱ بیت، ل-۳۵ بیت، خ-۲-۴۰ بیت.

تهی شد ز کینه سر کینه‌دار	۸۲۵	پس اندر سپاه منوچهر شاه
[چو شد سلم تا پیش دریا کنار		چنان شد زبس کشته و خسته دشت
پر از خشم و پر کینه سالار نو		بیفگند <sup>۱</sup> برگستوان و بتاخت
رسید آنگهی تنگ در <sup>۲</sup> شاه روم	۸۳۰	بکشستی برادر ز بهر کلاه
کنون تاجت آوردم ای شاه و تخت		ز تاج بزرگی گریزان مشو
[درختی که پروردی آمد ببار		اگر <sup>۳</sup> بار خارست خود کشته
همی تاخت اسپ اندرین گفت گوی	۸۳۵	یکی تیغ زد زود بر <sup>۴</sup> گردنش
بفرمود تا سرش برداشتند		[بماندند لشکر شگفت اندراوی
همه لشکر سلم همچون رمه	۸۴۰	برفتند یکسر <sup>۵</sup> گروها گروه
یکی پر خرد <sup>۶</sup> مرد پاکیزه <sup>۷</sup> مغز		

۱. م. ل. خ. ۱ - بیت را ندارند؛ ع. - بیت ترجمه شده. ۲. م. - برافگند ۳. م. - بر ۴. م. - و شوم  
 ۵. خ. ۱ - بینی؛ خ. ۲ - بینم ۶. ل. - بینی سرش هم کنون ۷. م. خ. ۱ - افزون دارند:  
 چو در گور تنگ استوارت کنند همه نیک و بد در کنارت کنند  
 ۸. ل. خ. ۲ - گرش ۹. خ. ۱ - که ناگه ۱۰. ل. - بر برو؛ خ. ۲ - تیز بر ۱۱. م. - لشکر؛ خ. ۱ - بیدل  
 ۱۲. ل. - صحرا؛ خ. ۱ - وادی؛ خ. ۲ - هامون ۱۳. خ. ۱ - هنر ۱۴. خ. ۱ - بیدار

بُگفتند تازی منوچهر شاه  
 بگوید که گفتند ما کهتریم  
 ۸۴۵ گروهی خداوند بر چارپای  
 سپاهی بدین رزمگاه آمدیم  
 کنون سربسر شاه را بنده ایم  
 گرش رای جنگ است و خون ریختن  
 سران یکسره<sup>۴</sup> پیش شاه آوریم  
 ۸۵۰ براند<sup>۱</sup> هرآن کام کوراهواست  
 بگفت این سخن مرد بسیار هوش  
 چنین داد پاسخ که من کام خویش  
 هرآن چیز کان نزره ایزدبست  
 سراسر ز دیدار من دور باد  
 ۸۵۵ شما گر همه کینه دار<sup>۱۱</sup> منید  
 چو پیروزگر دادمان دستگاه  
 کنون روز دادست بیداد شد  
 [همه مهر جوئید و افسون کنید  
 شود گرم و باشد زبان سپاه<sup>۱</sup>  
 زمین جز بفرمان او<sup>۲</sup> نسپریم  
 گروهی خداوند کشت و سرای  
 نه بر آرزو کینه خواه آمدیم<sup>۳</sup>  
 دل و جان بمهر وی آگنده ایم  
 نداریم نیروی آویختن  
 بر او سر<sup>۵</sup> بیگناه آوریم  
 برین بیگنه جان ما<sup>۶</sup> پادشاست  
 سپهدار خیره<sup>۸</sup> بدو دادگوش  
 بخاک افکنم بر کشم نام خویش  
 از آهر منی گر<sup>۹</sup> ز دست بدیست<sup>۱۰</sup>  
 بدی را تن دیو رنجور باد  
 و گر دوستدارید و یار منید<sup>۱۲</sup>  
 گنه کار پیدا شد از بی گناه<sup>۱۳</sup>  
 سران را سر از کشتن آزاد شد  
 ز تن آلت جنگ بیرون کنید]<sup>۱۴</sup>

۱. ل - شود زود و گوید پیام سپاه. ۲. ل - تو ۳. ل - بیت را ندارد. ۴. ل - سران را همه  
 ۵. ل، خ، ۱، خ، ۲ - همانا همه ۶. خ، ۱ - بر آید ۷. ل - ازیرا که بر جان ما ۸. ل - چیره ۹. خ، ۱،  
 خ، ۲ - یا ۱۰. ل - همه راه اهریمنست و بدیست ۱۱. خ، ۱، خ، ۲ - کینه خواه ۱۲. خ، ۱، خ، ۲ -  
 و گر دشمنید ۱۳. ل، خ، ۱، خ، ۲ - گنه کار شد رسته با بیگناه ۱۴. ل - افزون دارد:

خردمند باشید و پاکیزه تن  
 بجائی که تان هست آباد بوم  
 بروشن روان بادتان جایگاه  
 همه شادمانی کنید انجمن  
 اگر تور اگر چین اگر مرز روم  
 همه نیکوئی بادتان دستگاه

خ ۱ - افزون دارد:

بدان راز بد دست کوتاه کنید همه موبدان بر خرد ره کنید

در نسخه خ ۱ پس از این بیت صورتهایی از سه بیتی که در بالا از نسخه ل نقل شد می آید؛ خ ۲ - صورتهایی از  
 چهار بیت نسخه خ ۱ را افزون دارد.

خروشی برآمد ز پرده سرای <sup>۱</sup>	که ای پهلوانان فرخنده رای
۸۶۰ ازین پس بخیره <sup>۲</sup> مرزید خون	که بخت جفایشگان شد نگون <sup>۳</sup>
همه آلت لشکر و ساز جنگ	ببردند نزدیک پور پشنگ <sup>۴</sup>
سپهد منوچهر بنواختشان	براندازه بر پایگه ساختشان <sup>۵</sup>
سوی دژ فرستاد <sup>۶</sup> شیروی را	جهان دیده مرد جهانجوی را
بفرمود کان خواسته برگرای	نگه کن همه هرچه یابی بجای <sup>۷</sup>
۸۶۵ بیلان گردونکش <sup>۸</sup> آن خواسته	بدرگاه شاه آور آراسته <sup>۹</sup>
بفرمود تا کوس رویین ونای <sup>۱۰</sup>	زدند و فرو هشت <sup>۱۱</sup> پرده سرای
سپه راز دریا بهامون کشید	ز هامون سوی آفریدون <sup>۱۲</sup> کشید
چو آمد بنزدیک تمیشه باز	نیارا بیدیدار او بد نیاز
برآمد ز در ناله کرنای	سراسر بجنید لشکر ز جای
۸۷۰ همه پشت پیلان ز پیروزه تخت	بیاراست سالار پیروز <sup>۱۳</sup> بخت
چه با <sup>۱۴</sup> مهد زرین بدیبای چین	بگوهر بیاراسته همچنین
چه با گونه گونه درفشان درفش <sup>۱۵</sup>	جهانی شده سرخ و زرد و بنفش

۱. ل. دران پهن جای      ۲. ل. کسی را      ۳. م. افزون دارد:
- ازان پس همه جنگجویان چین      یکایک نهادند سر بر زمین
- خ، ۱، خ، ۲. صورتهایی از همان بیت را افزون دارند.      ۴. ل. افزون دارد:
- ببردند پیشش گروهها گروه      یکی نوده کردند برسان کوه
- همه جوشن و ترگ و برگستوان      چه کوپال و چه خنجر هندوان
- خ، ۱، خ، ۲. صورتهایی از همین دو بیت را افزون دارند.      ۵. م، ل، خ، ۱، خ، ۲. داستان فرستادن نامه و سر
- سلم از سوی منوچهر به فریدون را افزون دارند: م، ل. هر کدام ۱۰ بیت؛ خ، ۱، خ، ۲. هر کدام ۱۱ بیت؛ ع -
- ترجمه این بیتها را ندارد.      ۶. خ، ۱. پس آنگه بفرمود      ۷. ل. نگه کن دران تا چه آید برای      ۸. م -
- گردونکش      ۹. ل. ببرتاد در شاه ناکاسته      ۱۰. خ، ۲. کوس و رویینه نای      ۱۱. ل. بیارند بر
- پیش؛ خ، ۱، خ، ۲. برآمد ز دهلیز      ۱۲. ل. زچین سوی شاه آفریدون      ۱۳. ل. بیدار      ۱۴. ل. -
- همان      ۱۵. ل. درفشان زهر گونه گونه درفش

۸۷۵ ز دریای گیلان چو ابر سیاه  
 [چو آمد بنزدیک شاه آن سپاه  
 همه گیل مردان چو شیر یله  
 پس پشت شاه اندر ایرانیان  
 ۸۸۰ پیش سپاه اندرون پیل و شیر  
 درفش درفشان<sup>۲</sup> چو آمد پدید  
 پیاده شد از باره<sup>۵</sup> سالار نو  
 زمین را ببوسید و کرد آفرین  
 فریدونش فرمود تا برنشست  
 پس آنگه سوی آسمان کرد روی  
 تو گفتی که من دادگر داورم  
 دُمادُم بساری<sup>۱</sup> رسید آن سپاه<sup>۲</sup>  
 فریدون پذیره بیامد براه]  
 ابا طوق زرین و مشکین کله  
 دلیران و هریک چو شیر ژیان  
 پس ژنده پیلان یلان دلیر  
 سپاه منوچهر<sup>۴</sup> صف برکشید  
 درخت نوآیین پر از بار نو<sup>۱</sup>  
 بران تاج و تخت و کلاه و نگین  
 ببوسید و بستر رویش<sup>۷</sup> بدست<sup>۸</sup>  
 که ای دادگر داور راست گوی  
 بسختی ستم دیده را یاورم

۱. ل. - بشادی ۲. ل. - به جای بیت ۸۷۴ افزون دارد:

بزرین ستام و بزرین کمر  
 ابا گنج و پیلان و با خواسته  
 چو آمد بنزدیک شاه و سپاه  
 بزرین رکاب و بزرین سپر  
 پذیره شدن را بسیار آسته  
 فریدون پیاده بیامد براه

خ ۱ - افزون دارد:

بزرین لگام و بزرین سپر  
 ابا گنج و پیلان و با خواسته  
 بزرین رکاب و بزرین کمر  
 پذیره شدن را بسیار آسته

خ ۲ - صورتهایی از دو بیت نسخه خ ۱ را افزون دارد.

۵. ل، خ ۱، خ ۲ - اسپ ۶. ل - درختی نوآیین بد از بار نو؛ خ ۲ - درخت نوآیین بد و بار نو ۷. خ ۱ -  
 دستش ۸. ل - افزون دارد:

بیامد بگناه و فرستاد کس  
 که سام آمده بد ز هندوستان  
 بیاورد چندان زر و خواسته  
 که آنرا مهندس نداند شمار  
 سپردم بگفت این نبیره بتو  
 تو او را بهر کار شو یاور  
 بر سام نیرم که زود آیی بس  
 بس فریاد آن رزم جادوستان  
 ابی آنک از شاه بد خواسته  
 چو او را ندیدش جهان شهریار  
 کو من رفتنی گشتم ای شاه خو  
 چنان کن که از تو نماید هنر

خ ۲ - صورتهایی از همین شش بیت را افزون دارد.

همم<sup>۱</sup> داد دادی و هم داوری<sup>۲</sup> همم تاج دادی هم انگشتی<sup>۳</sup>  
 ۸۸۵ بفرمود پس تا منوچهر شاه نشست از بر تخت زر با کلاه<sup>۴</sup>  
 سپهدار شیروی با<sup>۵</sup> خواسته بدرگاه شاه آمد آراسته<sup>۶</sup>  
 بفرمود پس تا منوچهر شاه<sup>۷</sup> ببخشید یکسر همه با سپاه<sup>۸</sup>  
 چو این کرده شد<sup>۹</sup> روز برگشت بخت<sup>۱۰</sup> بپژمرد برگ کیانی درخت  
 کرانه گزید از بر تاج<sup>۱۱</sup> و گاه نهاده بر خود سر هر سه شاه<sup>۱۲</sup>  
 ۸۹۰ پر از خون دل و پر زگریه<sup>۱۳</sup> دوروی چنین<sup>۱۴</sup> تا زمانه سر آمد بروی<sup>۱۵</sup>

۱. خ ۲- تو هم ۲. ل- همم یاوری؛ خ ۱- و هم یاوری ۳. ل- افزون دارد:  
 همه کامها دادیم ای خدای کنون مر مرا بر بدیگر سرای  
 ازین بیشتر اندرین جای تنگ نخواهم که یابد روانم درنگ  
 خ ۲- صورتهایی از همین بیتها را افزون دارد. ۴. ل- به جای این بیت، بیت ۸۸۶ می آید، که نسخه ل  
 پس از آن افزون دارد:

ببخشید آن خواسته بر سپاه چو ده روز بد مانده از مهر ماه  
 ۵. خ ۲- آن ۶. ل- بیت ۸۸۶ پس از بیت ۸۸۴ آمده؛ پس از بیتی که بر بیت ۸۸۶ افزوده شده، بیت ۸۸۵  
 متن می آید. ۷. خ ۱- بفرمود تا خواسته پاک شاه؛ خ ۲- منوچهر را پس بفرمود شاه ۸. م- نشست از  
 بر تخت زر با کلاه (بسنجید با بیت ۸۸۵؛ سهو قلم است)؛ ل- بیت را ندارد؛ خ ۲- که بخشید همه یکسر بر  
 سپاه؛ ل- افزون دارد (پس از بیت ۸۸۵):

همی هر زمان زار بگریستی بدشواری اندر همی زیستی  
 ۹. ل- چو کرده شد آن ۱۰. خ ۲- بسنجید کردار و بر بست رخت ۱۱. ل- از سر و تاج ۱۲. ل-  
 بیالینش اندر منوچهر شاه؛ خ ۲- بیت را ندارد؛ م- افزون دارد:

همی هر زمان زار بگریستی بدان شور بختی همی زیستی  
 بنوحه درون هر زمانی بزار چنین گفت آن نامور شهریار  
 که برگشت و تاریک شد روز من ازین سه دل افروز دل سوز من  
 بزاری چنین کشته در پیش من شده هم بکام بداندیش من  
 هم از بدخونی هم ز کردار بد بروی جوانان چنین بد رسد  
 نبردند فرمان من لاجرم جهان گشته بر هر سه تار و دژم

خ ۱- صورتهایی از همین بیتها را افزون دارد؛ ل- افزون دارد:  
 بدست خودش تاج بر سر نهاد بسی پند و اندرزها کرد یباد  
 پس از این بیت، بیتهای ۲-۶ از نسخه های م و خ می آید. ۱۳. خ ۱- کینه ۱۴. خ ۱- همی ۱۵. م-  
 چنین تا سر آمد برو گفت و گوی؛ ل- بدوی؛ خ ۲- بیت را ندارد.



فریدون شد و<sup>۱</sup> نام ازو<sup>۲</sup> ماندباز  
 [همان<sup>۴</sup> نیکنامی به و راستی  
 منوچهر بنهاد تاج کیان  
 بر آیین<sup>۷</sup> شاهان یکی دخمه کرد  
 ۸۹۵ نهادند زیر اندرش تخت عاج  
 بپدرود کردنش رفتند پیش  
 در دخمه بستند بر شهریار  
 جهانان<sup>۱۴</sup> سراسر فسوسی و باد  
 برآمد برین روزگار دراز<sup>۳</sup>  
 که کرد ای پسر سودبر کاستی<sup>۵</sup>]  
 بزَنار خونین بستش<sup>۱</sup> میان  
 چه از زر<sup>۸</sup> سرخ و چه از لاژورد  
 بیاویختند<sup>۹</sup> از بر عاج تاج<sup>۱۰</sup>  
 چنانچون بود رسم<sup>۱۱</sup> آیین و کیش<sup>۱۲</sup>  
 شد آن ارجمند از جهان زار و خوار<sup>۱۳</sup>  
 بتو نیست مرد خردمند شاد<sup>۱۵</sup>

۱. ل. بشد ۲. خ ۲. نام او ۳. ل. برآمد چنین روزگاری دراز ۴. ل، خ ۱، خ ۲. همه ۵. ل. -  
 که کردار بد بردهد کاستی ۶. خ ۲. بیسته ۷. ل، خ ۲. بایین ۸. خ ۲. چه یاقوت ۹. خ ۱، خ ۲. -  
 برآویختند ۱۰. ل. بیت را ندارد. ۱۱. خ ۱، خ ۲. رسم و ۱۲. ل. بیت را ندارد. ۱۳. ل. -  
 خوار و زار؛ خ ۱. شاد و خوار؛ خ ۲. جهاندار خوار؛ ل. - دو مصراع پس و پیش؛ خ ۲. افزون دارد:

ازو شهر و بازارها سوگوار

بیک هفته با سوگ شد شهریار

نوان گشته شاه و غریوان سپاه

سپاهش همه جامه کرده سیاه

۱۴. خ ۱، خ ۲. جهانرا ۱۵. ل. بیت را ندارد؛ ل. - افزون دارد (پس از بیت ۸۹۷):

چه کوتاه عمر و چه آن دراز

یکایک همی پروردشان بنواز

چه غم گر بود خاک آن گر برسد (؟)

چو مر داده را باز خواهد ستند

چو از تو جهان این نفس را گسست

اگر شهریاری و گر زبردست

بجاوید مانند دل را متاب

همه درد و خوشی ازو شد چو آب

بماند اگر بنده گر شهریار

خنک آنک ازو نیکوی یادگار

خ ۲. - افزون دارد (پس از بیت ۸۹۸):

فسوست بسبازی نماید برم

بکردارهای تو چون بنگرم

پس از این بیت، بیت‌های ۱، ۲، ۳ و ۵ از نسخه‌ل می‌آید.

## منوچهر

۱

منوچهر یک هفته با درد بود	دو چشمش پر آب و رخس زرد بود <sup>۱</sup>
بهشتم بیامد منوچهر شاه	بسر بر نهاد آن کیانی کلاه <sup>۲</sup>
همه پهلوانان روی زمین	برو یکسره خواندند آفرین
[چو دیهیم شاهی بسر بر نهاد	جهان را سراسر همه مزده <sup>۳</sup> داد]
[بداد و بآیین و مردانگی <sup>۴</sup>	بنیکی و پاکی و فرزاندگی] <sup>۵</sup>
[منم گفت بر <sup>۱</sup> تخت گردان سپهر	همم خشم و <sup>۷</sup> جنگست و هم داد و مهر]
[زمین بنده و چرخ یار منست	سر تاجداران شکار منست]
[همم دین و هم فرّه ایزدیست <sup>۸</sup>	همم بخت نیکی و هم بخردیست <sup>۹</sup> ]
[شب تار جوینده کین منم	همان آتش <sup>۱۰</sup> تیز برزین منم]

۱. ل-

پس آنکه یکی هفته بگذاشتند	همه ماتم و سوک او داشتند
خ ۲- بیت را ندارد. ۲. م، ل، خ ۲- افزون دارند:	
همه جادویها بافسون ببست	بر او سالیان انجمن شد دو شست
خ ۳- همی مزده؛ خ ۲- همه داد ۴. ل- بداد و بدین و بمردانگی؛ خ ۱- بداد و بآیین مردانگی؛ خ ۲- بداد و دهش هم بمردانگی ۵. م- افزون دارد:	
چنین گفت پس راد پیروز شاه	که یزدان مرا داد این تاج و گاه
خ ۱- افزون دارد:	
چنین گفت باسر بسر لشکرش	که و مه که بودند در کشورش
خ ۶- منم بر سر تخت؛ خ ۲- منم گفت بر چرخ	خ ۷- همم سر ۸. ل، خ ۲- ایزدی ۹. بخ-
دست بدیست؛ خ ۲- و هم بخردی؛ ل- دست بدی	خ ۱۰- بروز آتش

۱۰	[خداوند شمشیر و زرینه کفش [فروزنده میغ <sup>۱</sup> و برنده تیغ [گه بزم <sup>۲</sup> دریا دو دست منست [بدان راز بد دست کوتاه کنم [گراینده گرز و نماینده تاج [ابا این هنرها <sup>۳</sup> یکی بندهام [همه دست بر روی گریان <sup>۴</sup> زنیم [کز و تاج و تختست ازویم <sup>۵</sup> سپاه [براه فریدون فرخ رویم [هر آنکس که در <sup>۶</sup> هفت کشور زمین [نماینده رنج درویش را [برافراختن <sup>۷</sup> سر بیبشی و <sup>۸</sup> گنج [همه نزد من سربسر کافرند [هر آنکس که او جز برین دین <sup>۹</sup> بود [وزان پس بشمشیر یازیم دست [همه پهلوانان <sup>۱۰</sup> روی زمین <sup>۱۱</sup> [که فرخ نیای تو ای نیکخواه <sup>۱۲</sup>	فرازنده کاویانی درفش] بجنگ <sup>۱</sup> اندرون جان ندارم دریغ] دم آتش از برنشست منست <sup>۲</sup> ] زمین را بکین <sup>۳</sup> رنگ دیبه کنم] فروزنده ملک <sup>۴</sup> بر تخت عاج] جهان آفرین را پرستنده <sup>۵</sup> ام] همه داستانها ز یزدان زنیم <sup>۶</sup> ] ازویم سپاس و بدویم پناه <sup>۷</sup> ] نیامان کهن بود گر ما نویم] بگردد ز راه و بتابد <sup>۸</sup> ز دین] زبون داشتن مردم خویش را] برنجور <sup>۹</sup> مردم نماینده رنج] وز آهر من بدکنش بدترند] ز یزدان و از منش نفرین بود] کنم سربسر کشور و مرز <sup>۱۰</sup> پست] منوچهر را خواندند آفرین] ترا داد شاهی <sup>۱۱</sup> و تخت و کلاه <sup>۱۲</sup>
----	---	--

۱. ل. - فروزنده گاه ۲. م، خ، ۱، خ، ۲ - بکین ۳. م - که برتر ز ۴. م - این بیت پس از بیت ۱۳ آمده.  
۵. خ، ۱ - زکین ۶. م - فروزنده داد؛ خ، ۱، خ، ۲ - فزاینده ملک ۷. خ، ۲ - ابا این همه هم  
۸. خ، ۱ - ستاینده ۹. خ، ۱، خ، ۲ - خندان ۱۰. م، خ، ۱، خ، ۲ - بیتهای ۱۶ و ۱۷ پس از بیت ۱۸ آمده.  
۱۱. خ، ۱ - کز و بست تاج و ازویم ۱۲. م - ازویم پناه (وزن مختل)؛ ل. - بیت ۱۷ پس از بیت ۱۸ آمده.  
۱۳. خ، ۱ - که بر ۱۴. خ، ۱ - بگردد ز راه و بگردد؛ خ، ۲ - بگردد ز راه و بگردد ۱۵. ل. - برافراشتن  
۱۶. بخ - سر بیبشی؛ ل. - سر بیبشی ز؛ خ، ۲ - سر زبیشی به ۱۷. م، خ، ۱ - بدرویش ۱۸. ل. - هر  
آن دینور کوه بر دین؛ خ، ۱ - هر آنکه نه با من برین دین؛ خ، ۲ - هر آن دینور کوه برین دین ۱۹. ل. -  
کشور از کینه؛ خ، ۱ - کشورش پاک ۲۰. ل. - نامداران ۲۱. خ، ۱، خ، ۲ - پاکیزه دین ۲۲. ل، خ، ۲ - این  
دیدراه؛ خ، ۱ - این دادراه ۲۳. ل، خ، ۱، خ، ۲ - آیین ۲۴. ل. - افزون دارد:  
نراباد جاوید تخت و کلاه که شایسته تاجی و فرّ و گاه

۳۰ ترا باد جاوید تخت ردان  
 دل ما یکایک بفرمان تست  
 جهان پهلوان سام بر پای خاست  
 ز شاهان مرا دیده بر دیدنست  
 پدر بر پدر شاه ایران توئی  
 ترا پاک یزدان<sup>۹</sup> نگه دار باد  
 تو از باستان<sup>۱۰</sup> یادگار منی  
 [برزم اندرون شیر پاینده‌ای  
 ۳۵ [زمین و زمان خاک پای توباد  
 [تو شستی بشمشیر هندی زمین  
 ازین پس همه نوبت ماست رزم<sup>۱۴</sup>  
 شوم گرد گیتی برآیم یکی  
 مرا پهلوانی نیای تو داد  
 ۴۰ برو آفرین کرد بس<sup>۱۷</sup> شهریار  
 چو<sup>۱۹</sup> از پیش تختش گرازید<sup>۲۰</sup> سام  
 خرامید و شد سوی آرامگاه

## ۲

کنون پرشگفتی یکی داستان  
 بی‌یوندم<sup>۲۳</sup> از گفته باستان  
 چه بازی نمود ای پسر گوش دار<sup>۲۴</sup>  
 نگه کن که مر سام را روزگار

۱. ل. همان هوش ۲. خ. ۲. خورده بخردان؛ خ. ۱. بیت ۲۷ پس از بیت ۲۹ آمده. ۳. خ. ۱. جان پنهان؛  
 خ. ۲. جای پیمان ۴. ل. بدو ۵. ل. داور؛ خ. ۱. مهتر ۶. م. داد و ۷. ل. خ. ۱. خ. ۲. و از من  
 ۸. ل. دلیران ۹. ل. تن و جانت یزدان؛ خ. ۱. بدین فزت ایزد؛ خ. ۲. برین همت ایزد ۱۰. ل. -  
 روشنی ۱۱. خ. ۱. مهی؛ خ. ۲. کیان ۱۲. ل. نگار؛ خ. ۲. کنار ۱۳. خ. ۱. بیتهای ۳۴-۳۶ را ندارد.  
 ۱۴. خ. ۱. جنگ ۱۵. ل. ترا جای نرمست و بگماز و بزم؛ خ. ۱. ترا تخت و رامشگر و نای و جنگ؛  
 خ. ۲. ترا جای نختست و بگماز و بزم ۱۶. خ. ۱. هوش ۱۷. ل. خ. ۱. خ. ۲. برو کرد نیز آفرین  
 ۱۸. ل. خ. ۱. خ. ۲. هدیه ۱۹. ل. خ. ۱. خ. ۲. پس ۲۰. خ. ۱. گرایید ۲۱. ل. خ. ۱. همی گشت؛ خ. ۲. -  
 همی داشت ۲۲. خ. ۱. برآیین ۲۳. خ. ۲. زمن بشنو ۲۴. خ. ۲. بیت را ندارد.

۴۵ نبود ایچ فرزند مر سام را  
 نگاری بد اندر شبستان اوی  
 از آن ماهش امید فرزند بود  
 [ز سام نریمان همو بارداشت  
 ز مادر جدا شد بران<sup>۴</sup> چند روز  
 ۵۰ بچهره چنان بود تابنده شید<sup>۵</sup>  
 پسر چون ز مادر بران<sup>۶</sup> گونه زاد  
 [شبستان آن نامور پهلوان  
 [کسی سام<sup>۷</sup> یل را نیارست گفت  
 یکی دایه بودش بکردار شیر  
 ۵۵ که بر سام یل روز فرخنده باد  
 پس پرده تو در ای<sup>۸</sup> نامجوی  
 تنش نقره سیم<sup>۹</sup> و رخ چون بهشت  
 از آهو همان کش سپیدست موی  
 دلش بود جوینده کام را<sup>۱</sup>  
 ز گلبرگ رخ داشت<sup>۲</sup> وز مشک موی  
 که خورشیدچهر و برومند بود  
 ز بار گران تنش آزار داشت]<sup>۳</sup>  
 نگاری چو خورشید گیتی فروز  
 ولیکن همه موی بودش سپید  
 نکردند یک هفته بر سام یاد  
 همه پیش آن خرد کودک نوان]  
 که فرزند پیر آمد از خوب جفت]  
 بر پهلوان اندر آمد دلیر<sup>۴</sup>  
 دل بدسگالان او کننده باد<sup>۵</sup>  
 یکی پور پاک آمد از ماه روی<sup>۶</sup>  
 برو بر نبینی یک اندام زشت<sup>۷</sup>  
 چنین بود بخش تو ای نامجوی<sup>۸</sup>

۱. ل، خ ۱ - جو یا دلارامرا؛ خ ۲ - باد دلارام را ۲. ل - چو گلبرگ رخ هردو ۳. خ ۱ - بیت را ندارد.  
 ۴. ل - بدان؛ خ ۱، خ ۲ - در آن ۵. خ ۲ - برخسارگان بود مانده شید؛ ل، خ ۱ - بچهره چنان بود برسان  
 شید ۶. ل - بدین؛ خ ۱ - بدان ۷. م، ل - نام ۸. م، ل - افزون دارند:  
 چو آمد بر پهلوان مزده داد زبان برگشاد آفرین کرد یباد  
 ۹. ل - افزون دارد:  
 بداد آنچ از اینزده می خواستی کجا جان بدین خواهش آراستی  
 ۱۰. ل - پس پرده تو ایا؛ خ ۲ - پس پرده اندرت ای ۱۱. ل، خ ۱ - یکی پاک پور آمده ماه روی؛ خ ۲ -  
 یکی پاک پور آمد ای ماه روی؛ ل، خ ۲ - افزون دارند:  
 یکی پهلوان بچه شیردل نماید بدین خردگی چیردل  
 ۱۲. ل، خ ۱ - پاک ۱۳. ل - بیت ۵۷ پس از بیت ۵۸ آمده. ۱۴. ل، خ ۱ - افزون دارند:  
 بدین بخششت کرد باید پسند مکن جانت نسپاس و دل را نزنند

فرود آمد از تخت سام سوار	بپرده درآمد سوی نوبهار <sup>۱</sup>
۶۰ چو فرزند را دید مویش سپید	ببود از جهان سربسر <sup>۲</sup> ناامید <sup>۳</sup>
سوی آسمان سر بر آورد راست	ز داد آور <sup>۴</sup> آنگاه فریاد خواست <sup>۵</sup>
که ای برتر از کژی <sup>۱</sup> و کاستی	بهی زان فزاید که تو خواستی
اگر من گناهی گران کرده‌ام	وگر کیش <sup>۷</sup> آهرمن آورده‌ام
بپوزش مگر کردگار جهان	بمن بر ببخشاید اندر نهان <sup>۸</sup>
۶۵ بپیچد همی تیره جانم ز شرم	بجوشد همی در دلم <sup>۹</sup> خون گرم <sup>۱۰</sup>
چو آیند و پرسند <sup>۱۱</sup> گردنکشان	چه گویم <sup>۱۲</sup> ازین بچه بدنشان
چه گویم که این بچه دیو چیست <sup>۱۳</sup>	پلنگ و دورنگست و گرنه <sup>۱۴</sup> پرست <sup>۱۵</sup>
ازین ننگ بگذارم ایران زمین	نخواهم <sup>۱۶</sup> برین بوم و بر آفرین <sup>۱۷</sup>
بفرمود پس تاش <sup>۱۸</sup> برداشتند	از آن بوم و بر دور بگذاشتند <sup>۱۹</sup>

۱. خ ۲- افزون دارد:

یکی پیر سر پور پر مایه دید	که چون او نه دید و نه از کس شنید
همه موی اندام او بد چو برف	ولیکن برخ سرخ بود و شگرف
یکی باره سرخیش اسپر نمود	سیاهی بسرخ می بر فرود

۲. ل- یکسره ۳. ل، خ ۲- افزون دارند:

بترسید سخت از پی سرزنش	شد از راه دانش بد دیگر منش
۴. خ ۱، خ ۲- ز دادار ۵. ل- ابا کردگار او بپیکار خاست ۶. خ ۲- کمی ۷. ل- دین ۸. خ ۱-	
ادامه گفتار سام را در قطعه‌ای ۱۴ بیتی افزون دارد.	۹. ل- در تنم؛ خ ۲- بر تنم ۱۰. م، خ ۱-

افزون دارند:

ازین بچه چون بچه اهرمن	سبه پیکر و موی سر چون سمن
۲. خ- صورت دیگر همان بیت را افزون دارد. ۱۱. خ ۲- بینند ۱۲. ل، خ ۲- بترسند؛ خ ۱- چه پرسند	
۱۳. ل، خ ۲- کیست ۱۴. ل، خ ۱- پلنگ دورنگست یا خود؛ خ ۲- پلنگ دورویست و غول ۱۵. ل-	

افزون دارد:

ببخندند بر من مهان جهان	بمن بر ببخشند اندر نهان
۲. خ- صورت دیگر همان بیت را افزون دارد. ۱۶. ل، خ ۲- بخوانم ۱۷. ل- افزون دارد:	
بگفت و بخشم او بتابید روی	همی کرد با بخت خود گفت و گوی
۲. خ- صورت دیگر همان بیت را افزون دارد. ۱۸. خ ۲- تازود ۱۹. ل، خ ۱-	
یکی کوه بد نامش البرز کوه	بخورشید نزدیک و دور از گروه

۷۰	بجائی که <sup>۱</sup> سیمرغ را خانه بود	بدان خانه این خرد <sup>۲</sup> بیگانه بود
	نهادند بر کوه <sup>۳</sup> و گشتند باز	برآمد برین روزگاری دراز
	[چنان <sup>۴</sup> پهلوان زاده بیگانه	ندانست رنگ سپید از <sup>۵</sup> سیاه]
	[پدر مهر و پیوند بفگند خوار	جفا کرد بر <sup>۶</sup> کودک شیرخوار <sup>۷</sup> ]
	[یکی داستان زد برین نرّه شیر <sup>۸</sup>	کجا بچه را کرده بد شیر <sup>۹</sup> سیر]
۷۵	[که گر من ترا خون دل دادمی	سپاس ایچ برسرت نهادمی]
	[که تو خود <sup>۱۰</sup> مرادیده و هم <sup>۱۱</sup> دلی	دلم <sup>۱۲</sup> بگسلد گر زمن بگسلی <sup>۱۳</sup> ]
	چو سیمرغ را بچه شد گرسنه	بپرواز بر شد دمان از بنه <sup>۱۴</sup>
	یکی شیرخواره خروشنده دید	زمین را چو <sup>۱۵</sup> دریای جوشنده دید
	[ز خاراش گهواره و دایه خاک <sup>۱۶</sup>	تن از جامه دور و لب از شیر پاک]
۸۰	بگرداندرش تیره خاک نژند	بسربرش خورشید گشته بلند
	[پلنگش بدی کاشکی مام و باب	مگر <sup>۱۷</sup> سایه‌ای یافتی ز آفتاب <sup>۱۸</sup> ]
	فرود آمد از ابر سیمرغ و چنگ	بزد برگرفتش از آن گرم <sup>۱۹</sup> سنگ
	ببردش دمان تا بالبرز کوه	که بودش بدانجا کنام و گروه <sup>۲۰</sup>
	[سوی بچگان برد تا بشکرنند	بدان ناله زار او ننگرند <sup>۲۱</sup> ]

۱. ل، خ ۱ - بدانجای ۲. ل - بدان خانه از خلق؛ خ ۲ - بدان خرد آن خرد ۳. خ ۲ - نهادندش آنجا  
 ۴. خ ۱، خ ۲ - جهان ۵. خ ۲ - سپید و ۶. خ ۲ - با ۷. خ ۲ - بیماری سام - کیفر فرو فرستاده  
 شده از سوی ایزد - در قطعه‌ای ۷ بیتی افزوده شده. ۸. م - شیر پیر ۹. ل - کجا کرده بد بچه را  
 شیر؛ خ ۱ - کجا کرده بد بچه شیر؛ خ ۲ - کجا داده بد شیر بر بچه ۱۰. ل - تو خود مر ۱۱. ل، خ ۲ - مرا  
 زنده همچون؛ خ ۱ - مرا زنده جان و ۱۲. خ ۱ - دلت ۱۳. خ ۲ - افزون دارد:

دد و دام بر بچه از آدمی بسی مهربان تر بروی زمی  
 همان خرد کودک بدانجایگاه شباروزی افکنده بد بی سپاه  
 زمانی سرانگشت را می مزید زمانی خروشدنی برکشید

۱۴. ل - برآمد از آن کوه سربیک تنه ۱۵. م، خ ۲ - زمین همچو ۱۶. ل - دایه ز خاک ۱۷. ل - که تا  
 ۱۸. ل، خ ۱ - افزون دارند:

خداوند مهری بسیمرغ داد نکرد او بخوردن ازان خرد یاد

۱۹. ل - ازان نرم ۲۰. ل - کنام گروه ۲۱. ل - بیت را ندارد.

کجا <sup>۱</sup> بودنی داشت اندر بوش <sup>۲</sup>	۸۵ بسبخشود یزدان نیکی دهش
بران خرد خون از دو دیده چکان	نگه کرد سیمرخ با بچگان
بماندند خیره بدان خوب چهر	شگفتی برو بر فگندند مهر
که بی شیر مهمان همی خون مزید <sup>۳</sup>	[شکاری که نازکتر آن برگزید
برآورد داننده <sup>۴</sup> بگشاد راز	بدین گونه تا روزگاری دراز
بر آن کوه بر روزگاری <sup>۵</sup> گذشت	۹۰ [چو آن کودک خرد پرمایه گشت
برش کوه سیمین <sup>۶</sup> میانش چو غرو	یکی مرد شد چون یکی زادسرو
بد و نیک هرگز نماند <sup>۷</sup> نهان	[نشانش پراگنده شد در جهان
از آن نیک پی پور <sup>۸</sup> با فرهی <sup>۹</sup>	[بسام نریمان رسید آگهی
ز کار زمانه برآشفته بود	شبی از شبان داغ دل <sup>۱۰</sup> خفته بود
یکی مرد بر تازی اسپ دوان	۹۵ چنان دید در خواب کز هندوان <sup>۱۱</sup>
بران برز شاخ <sup>۱۲</sup> برومند او	ورا مژده دادی بفرزند او
ازین <sup>۱۳</sup> در سخن چندگونه براند <sup>۱۴</sup>	چو بیدار شد موبدان را بخواند
خردتان برین هست همداستان <sup>۱۵</sup>	چه گوید گفت اندرین داستان
زبان برگشادند <sup>۱۷</sup> بر پهلوان <sup>۱۸</sup>	هر آنکس که بودند <sup>۱۶</sup> پیر و جوان

۱. ل، خ ۲- یکی؛ خ ۱- همی ۲. خ ۲- اندر رهش ۳. ل- بیت را ندارد؛ خ ۲- افزون دارد:  
بمردار خونش همی پرورید ابا بچگانش همی برگزید  
مدار این تو از کار یزدان شگفت فگنده نشد هر که او برگرفت

۴. ل، خ ۲- دارنده ۵. ل- کاروانها ۶. ل، خ ۲- کوه سیم و ۷. خ ۲- نگردد ۸. خ ۱-  
از آن نامور برز ۹. خ ۲- افزون دارد:  
بدل چون درآورد رای سره شد آن ناخوشی از تنش یکسره

۱۰. خ ۱- شبی سام پرداغ دل ۱۱. ل، خ ۲- کز کشور هندوان ۱۲. ل- بدان شادشاخ؛ خ ۲- بران  
بال و شاخ و ۱۳. ل، خ ۱- وزین ۱۴. م، خ ۱- افزون دارند:  
بدیشان بگفت آنچه در خواب دید جز آن هرچه از کاردانان شنید  
خ ۲- صورتی از همان بیت را افزون دارد. ۱۵. ل، خ ۲- افزون دارند:  
که زندست آن خرد کودک هنوز وگر شد ز سرمای مهر و تموز

۱۶. خ ۱- هستید ۱۷. خ ۱- برگشائید ۱۸. ل، خ ۱- افزون دارند:  
که هر کو بیزدان شود ناسپاس نباشد بهر کار نیکی شناس



۱۰۰ که بر سنگ<sup>۱</sup> او بر خاک شیر و پلنگ  
 همه بچه را پروراننده<sup>۴</sup> اند  
 تو پیمان نیکی دهش بشکنی  
 بیزدان کنون سوی پوزش<sup>۷</sup> گرای  
 چو شب تیره شد رای خواب آمدش<sup>۱۰</sup>  
 ۱۰۵ چنان دید در خواب کز کوه هند  
 جوانی<sup>۱۴</sup> پدید آمدی خوب روی  
 بدست چپش بر یکی موبدی  
 یکی پیش<sup>۱۶</sup> سام آمدی زان دو مرد  
 که ای مرد بیباک<sup>۱۷</sup> ناپاک رای  
 ۱۱۰ ترا دایه گر مرغ شاید همی  
 گر آهوست بر مرد موی سپید  
 پس از آفریننده بیزار<sup>۲۲</sup> شو  
 چه<sup>۲</sup> ماهی بدریادرون<sup>۳</sup> با نهنگ  
 ستایش بیزدان رساننده<sup>۵</sup> اند  
 چنان بی گنه بچه را بفگنی<sup>۶</sup>  
 که اویست بر نیکوئی<sup>۸</sup> رهنمای<sup>۹</sup>  
 از اندیشه دل<sup>۱۱</sup> شتاب آمدش<sup>۱۲</sup>  
 در فشی برافراشتندی بلند<sup>۱۳</sup>  
 سپاهی گران از پس پشت اوی  
 سوی راستش نامور<sup>۱۵</sup> بخردی  
 زبان برگشادی بگفتار سرد  
 دل و دیده شسته ز<sup>۱۸</sup> شرم خدای  
 پس این پهلوانی چه باید همی  
 ترارش و سر<sup>۱۹</sup> گشت چون خنگ<sup>۲۰</sup> بید<sup>۲۱</sup>  
 که در تنت هرروز رنگیست نو

۱. م. کوه ۲. خ. ۲- چو ۳. ل. باب اندرون؛ خ. ۱- در آب اندرون ۴. م، ل، خ. ۲- پروراننده  
 ۵. م، ل، خ. ۲- رساننده ۶. ل، خ. ۲- افزون دارند:  
 ز موی سپیدش دل آری بچنگ  
 نگر تا نگوئی که او زنده نیست  
 که بیزدان کسی را که دارد نگاه  
 ۷. خ. ۲- سوی نیکی ۸. ل، خ. ۱، خ. ۲- بر نیک و بد  
 ۹. خ. ۲- افزون دارد:  
 تن روشن و پاک ازان نیست ننگ  
 بیارای و بر جستش بر بایست  
 ز گرما و سرما نگر دد تباه  
 که نیکی برای تو بر شد فزون  
 سوی کوه البرز پوید نوان  
 بدان شادکامی فزاید ورا  
 ل- دومین بیت از نسخه خ ۲ را افزون دارد. ۱۰. خ. ۱- آورید ۱۱. ل- گران شد سرش در  
 ۱۲. خ. ۱- آورید ۱۳. ل- پرند ۱۴. م، ل، خ. ۱- غلامی ۱۵. خ. ۲- هم بدی ۱۶. خ. ۲- سوی  
 ۱۷. م، خ. ۱- ناباک ۱۸. ل- زدیده بشتی تو ۱۹. ل، خ. ۲- تراموی سر ۲۰. خ. ۱، خ. ۲-  
 مشک ۲۱. ل، خ. ۲- افزون دارند:  
 هم آن و هم این ایزدت هدیه داد  
 همی گم کنی تو ببیداد داد  
 ۲۲. خ. ۱- بیدار

کسبون هست پرورده کردگار	پسر گر بنزدیک تو <sup>۱</sup> بود خوار
ترا خود بمهراندرون مایه <sup>۲</sup> نیست	کزو مهربانتر ورا <sup>۱</sup> دایه نیست
چو شیر ژیان کاندرا آید بدام <sup>۴</sup>	۱۱۵ بخواب اندرون بر خروشید سام
سران <sup>۱</sup> سپه را همه بر نشانند	چو بیدار شد بخردانرا <sup>۵</sup> بخواند
که افگندگان را <sup>۷</sup> کندخواستار	بیامد دمان سوی آن کوهسار
که <sup>۸</sup> گفتی ستاره بخواهد کشید	سراندر ثریا یکی کوه دید
که ناید ز کیوان برو <sup>۱</sup> برگزند	نشیمی ازو برکشیده بلند
یک اندردگر ساخته <sup>۱۱</sup> چوب عود <sup>۱۲</sup>	۱۲۰ فرو برده از شیز و صندل <sup>۱۱</sup> عمود
بدان هیبت مرغ و هول کنام <sup>۱۳</sup>	[بدان سنگ خارا نگه کرد سام
نه از دسترنج و نه از آب و خاک <sup>۱۴</sup>	[یکی کاخ بد تارک اندر سماک
دد و دام را بر چنان <sup>۱۵</sup> جایگاه <sup>۱۶</sup>	ره بر شدن جست و کسی بود راه
بمالید رخسارگان بر زمین <sup>۱۷</sup>	ابری آفریننده کرد آفرین
ز روشن روان <sup>۱۸</sup> وز خورشید و ماه <sup>۱۹</sup>	۱۲۵ همی گفت کای برتر از جایگاه
نه از تخم بدگوهر آهر منست <sup>۲۰</sup>	[گرین کودک از پاک پشت منست

۱. ل- پسر کو بنزد پدر ۲. م- ترا؛ ل- بدو؛ خ-۲- برو ۳. خ-۲- اندرت پایه ۴. ل- افزون دارد؛  
بترسید زان خواب کز روزگار نباید که بیند بد آموزگار
۵. خ-۲- موبدانرا ۶. م، خ-۱- سراسر ۷. ل- که افگنده خود ۸. ل- تو ۹. خ-۲- بکیوان همی  
۱۰. خ-۱- چوب صندل؛ خ-۲- شاخ صندل ۱۱. ل، خ-۲- بافته ۱۲. ل- همچو عود ۱۳. خ-۲-  
بیت را ندارد؛ ل- افزون دارد؛
- کزین سان بران کوه و مرغ آفرید زخارا سراندر ثریا کشید  
بدانست کو دادگر داورست توانا و بر برتران برترست
۱۴. ل- بیت را ندارد؛ خ-۲- افزون دارد؛  
نشسته جوانی بتن همچو سام بدیدش که گشت(?) بگردد بنام
۱۵. خ-۲- اندران ۱۶. م، خ-۱، خ-۲- بیت را ندارند (نک. نسخه بدل ۱۷). ۱۷. ل- بیت را ندارد؛  
م، خ-۱، خ-۲- دو بیت نسخه ل (نک. نسخه بدل ۱۳) و پس از آن بیت ۱۲۳ را افزون دارند (نک. نسخه بدل ۱۶).  
۱۸. م- مکان؛ خ-۱- کمان ۱۹. ل، خ-۲- بیت ۱۲۶ را ندارند؛ ل- افزون دارد؛  
بپوزش بر تو سرافگنده ام زترس تو جان را پراگنده ام

ازین بر شدن بنده را دست گیر  
 چنین گفت سیمرغ با پور سام  
 پدر سام یل پهلوان جهان  
 ۱۳۰ بدین کوه<sup>۴</sup> فرزندجوی آمدست  
 روا باشد اکنون که بردارمت  
 [سیمرغ بنگر که دستان چه گفت  
 [نشیم تو رخشنده گاه منست  
 [چنین داد پاسخ که گر تاج و گاه  
 ۱۳۵ [مگر کاین نشیمت نیاید بکار  
 مرین پرگنه را تو اندر پذیر<sup>۱</sup>  
 که ای دیده رنج نشیم و کنام<sup>۲</sup>  
 سرافراز تر کس<sup>۳</sup> میان مهان  
 ترانزد او آب روی آمدست  
 بسی آزار نزدیک او<sup>۵</sup> آرمت  
 که سیر آمدستی همانا ز جفت]  
 دو پر تو فر کلاه منست]  
 بسینی و رسم کیانی کلاه]  
 یکی آزمایش کن از روزگار<sup>۱</sup>]

خ ۲- بیت نسخه ل را افزون دارد و پس از آن:

برحمت برافراز این بنده را  
 بامن بازده پور افکنده را  
 و پس از این بیت نیز بیت ۱۲۶ را افزون دارد.

۱. ل- بیت نسخه بدل ۱۹ در ص ۱۴۳ را افزون دارد و پس از آن:

چو با داور این رازها گفته شد  
 نیایش همان گه پذیرفته شد  
 نگه کرد سیمرغ ز افراز کوه  
 بدانست چون دید سام و گروه  
 که آن آمدنش از پی بچه بود  
 نه از بهر سیمرغ او رنجه بود  
 ۲. ل، خ ۲- افزون دارند:

ترا پرورنده یکی دایه ام  
 همت دایه هم نیک سرمایه ام  
 نهادم ترانام دستان زند  
 که باتو پدر کرد دستان و بند  
 بدین نام چون باز گردی بجای  
 بگوتات خواندیل رهنمای

۳. خ ۱- نیست ۴. خ ۱، خ ۲- بدین گونه ۵. خ ۱- سام ۶. ل- به جای بیتهای ۱۳۲-۱۳۵  
 افزون دارد:

جوان چون ز سیمرغ بشنید این  
 پراز آب چشم و دل اندوهگین  
 اگر چند مردم ندیده بد اوی  
 ز سیمرغ آموخته بد گفت و گوی  
 بر او از سیمرغ گفتی سخن  
 فراوان خرد بود و دانش کهن

در نسخه ل پس از این بیتها بیتهای ۱۳۲-۱۳۳ افزوده شده و سپس این بیت:

سپاس از تو دارم پس از کردگار  
 که آسان شدم از تو دشوار کار  
 و بیتهای ۱۳۴-۱۳۵ و پس از آنها باز این دو بیت می آیند:

ابا خویشان بر یکی پز من  
 گرت هیچ سختی بروی آورند  
 بر آتش برافگن یکی پز من  
 که در زیر پزت برورده ام  
 ۱۴۰ [همان گه بیایم چو ابر سیاه  
 [فرامش مکن مهر دایه ز دل  
 دلش کرد پدرام و برداشتش  
 ز پروازش آورد نزد پدر<sup>۷</sup>  
 تنش پیلوار<sup>۸</sup> و برخ<sup>۹</sup> چون بهار  
 ۱۴۵ فروبرد سر پیش سیمرغ<sup>۱۱</sup> زود  
 خجسته بود<sup>۱</sup> سایه فر من<sup>۲</sup>  
 وراز نیک و بد<sup>۳</sup> گفت و گوی آورند<sup>۴</sup>  
 ببینی هم اندر زمان فر من  
 ابا بچگان<sup>۵</sup> بر آورده ام<sup>۶</sup>  
 بی آزارت آرم بدین جایگاه  
 که در دل مرا مهر تو دلگسل<sup>۱۰</sup>  
 گرازان بابراندر افراشتش  
 رسیده بزیر برش<sup>۸</sup> موی سر  
 پدر چون بدیدش بنالید زار  
 نیایش همی بافرین<sup>۱۲</sup> بر فرود<sup>۱۳</sup>

نه از دشمنی دور دارم ترا سوی پادشاهی گذارم ترا

ترا بودن ایدر مرا درخورست ولیکن ترا آن ازین بهترست

خ ۱- ۷ بیت را افزون دارد: بیت‌های ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹ و ۱۰ از نسخه ل؛ خ ۲- ۱۱ بیت را افزون دارد: بیت‌های ۱، ۲،

۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹ و ۱۰ از نسخه ل؛ پس از سومین بیت از این بیت‌ها بیت زیر را افزون دارد:

زبان و خرد بود و رایش درست بستن تیز یاری زیزدان بجست

ع- شرح مختصری از آن قسمت را به دست می‌دهد که کودک از سیمرغ زبان مرغان را می‌آموزد.

۱. ل، خ ۱، ۲- همی باش در ۲. خ ۲- کاتب در اثر بی‌دقتی با نادیده گرفتن مصراع دوم بیت ۱۳۶،

مصراع نخست بیت ۱۳۸ و همه بیت ۱۳۷، بیت‌های ۱۳۶ و ۱۳۸ را که قافیه یکسان دارند در یک بیت ادغام کرده

است. ۳. ل، خ ۱- ز نیک و ز بد ۴. خ ۱- بیت‌های ۱۳۷ و ۱۳۸ پس از بیت ۱۳۹ آمده‌اند. ۵. خ ۱- دو

مصراع پس و پیش. ۶. ل- این بیت را ندارد، این جا ابتدای افتادگی است؛ بیت ۱۸۷ پایان افتادگی است

(نک.). ۷. خ ۲- پیش پدر ۸. خ ۲- تنش ۹. م- تنی پیلوار؛ خ ۱- سرش پیروار ۱۰. خ ۱،

خ ۲- رخس ۱۱. خ ۱- سوی سیمرغ ۱۲. خ ۲- ز آفرین ۱۳. ترتیب بیت‌ها در نسخه م: ۱۴۵،

۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۵۲؛ خ ۱- افزون دارد:

که ای شاه مرغان ترا دادگر بدان داد نیروی و ارج و هنر

بفریاد بیچارگان یاوری بسنیکی بهر داوران داوری

ز تو بدسگالان همیشه نژند بنمان شادمان همچین ارجمند

خ ۲- صورت‌هایی از همین بیت‌ها را افزون دارد.

سرپای کودک همی بنگرید<sup>۱</sup>  
 بر و بازوی شیر و خورشید روی  
 سپیدش مژه دیدگان قیرگون  
 دل سام شد چون بهشت برین  
 ۱۵۰ بمن ای پسر گفت دل نرم کن  
 منم کمترین بنده یزدان پرست  
 پذیرفته‌ام از خدای بزرگ  
 بجویم هوای<sup>۲</sup> تو از نیک و بد  
 تنش را یکی پهلوانی قبای  
 ۱۵۵ فرود آمد از کوه و بالای خواست  
 سپه یکسره پیش سام آمدند  
 تبیره زنان پیش بردند پیل  
 خروشیدن کوس با کزنای  
 سواران همه نعره برداشتند  
 ۱۶۰ [چو اندر هوا شب علم برگشاد  
 ]بران دشت هامون فرود آمدند  
 [چو بر چرخ گردان درفشنده شید  
 بشادی بشهراندرون آمدند

همی تاج و تخت کئی را سزید  
 دل پهلوان دست شمشیرجوی  
 چو بسد لب و رخ بمانند خون<sup>۳</sup>  
 بران پاک فرزندی کرد آفرین  
 گذشته مکن یاد و دل گرم کن<sup>۴</sup>  
 ازان پس که آوردت باز دست  
 که دل بر تو هرگز ندارم سترگ  
 ازین پس چه خواهی تو چونان سزد  
 بپوشید و از کوه بگزارد پای  
 همان جامه خسرو آرای خواست  
 گشاده دل و شادکام آمدند  
 برآمد یکی گرد مانند<sup>۵</sup> نیل<sup>۶</sup>  
 همان زنگ زرین وهندی درای  
 بدان خرّمی راه بگذاشتند<sup>۷</sup>  
 شد آن روی رومیش زنگی نژاد  
 بختند و یکبار دم‌برزدند  
 یکی خیمه زد از حریر سپید  
 ابا پهلوانی فزون آمدند

۳

یکایک<sup>۸</sup> بشاه آمد این آگهی  
 ۱۶۵ بدان<sup>۹</sup> آگهی شد منوچهر شاد  
 که سام آمد از کوه با فرهی  
 بسی از جهان آفرین کردیاد

۱. خ ۱، ۲ - پس آنگه سرپای کودک بدید ۲. ل، ۲ - بیت را ندارند؛ خ ۱، ۲ - افزون دارند:  
 جز از موی بر وی نکوهش نبود بدی دیگرش را پژویش نبود  
 ۳. م - بیت‌های ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱ و ۱۵۲ را ندارد. ۴. خ ۱ - رضای ۵. خ ۱ - چون گرد؛ خ ۲ - چون  
 کوه ۶. خ ۲ - بیت ۱۵۷ پس از بیت ۱۵۸ آمده. ۷. ل، خ ۱، ۲ - سه بیت بعدی را ندارند. ۸. خ ۱ -  
 ز زابل ۹. خ ۱ - ازان؛ خ ۲ - بدین

بفرمود تا نوذر نامدار  
 کند آفرین کیانی بر او  
 بفرمایدش تا سوی شهریار  
 [ببیند یکی<sup>۴</sup> روی دستان سام  
 ۱۷۰ [وزین جاسوی زابلستان<sup>۱</sup> شود<sup>۶</sup>  
 چو نوذر بر سام نیرم رسید  
 فرود آمد از باره<sup>۱</sup> سام سوار  
 ز شاه و ز گردان بپرسید سام  
 چو بشنید پیغام شاه بزرگ  
 ۱۷۵ دوان<sup>۱۱</sup> سوی درگاه بنهاد روی  
 [چو آمد بنزدیکی شهریار  
 [درفش منوچهر چون دید سام  
 [منوچهر فرمود تا برنشست  
 [سوی تخت و ایوان نهادند روی  
 شود تازیان پیش<sup>۱</sup> سام سوار<sup>۲</sup>  
 بدان شادمانی که بگشاد روی  
 شود تا سخنها کند خواستار<sup>۳</sup>  
 بدیدار ایشان شود شاد کام<sup>۵</sup>  
 بر آیین خسرو پرستان شود<sup>۸</sup>  
 یکی نو جهان<sup>۱</sup> پهلوان را بدید  
 گرفتند مر یکدگر را کنار  
 از ایشان بدو داد نوذر پیام  
 زمین را ببوسید سام سترگ  
 چنانکش بفرمود دیهیم جوی  
 سپهد پذیره شدش از کنار  
 پیاده شد از باره بگذارد گام  
 مر آن پاک دل گرد خسرو پرست  
 چه دیهیم دار و چه دیهیم جوی<sup>۱۲</sup>

۱. خ ۲- نزد ۲. ترتیب بیتها در نسخه خ ۱: ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۰. ۳. خ ۱- افزون دارد:

چو آگهی آمد بشاه جهان  
 مراورا بسیفگند و از کردگار  
 مرین کوده را چاره نشناخت نیز  
 دگر باره چون مزده آمد یکی  
 سپاس از جهاندار دانست نیز  
 بهر کشور این مزده دلفروز  
 همی خواهد اکنون که باز از نخست  
 که مر سام را بچه آمد نمان  
 نترسید نزهول روز شمار  
 گمان برد کورا بر آمد قفیز  
 که برجاست دستان فرخنده پی  
 بدرویش بخشید بسیار چیز  
 رسید و شبی آمده آمد بروز  
 به بیند تن پهلوان را درست

۴. خ ۱- همان چهره خوب ۵. ل، خ ۱، خ ۲- که بد پرورانیده اندر کنام؛ خ ۱- نک. حاشیه ۲. ۶. م-  
 بسوی سیستان ۷. م- شدند ۸. خ ۲- شدند ۹. خ ۱- یکی نامور؛ خ ۲- که نوخط جوان  
 ۱۰. خ ۱، خ ۲- اسپ ۱۱. خ ۱، خ ۲- دمان ۱۲. ل، خ ۱، خ ۲- بیتهای ۱۷۶-۱۷۹ را ندارند؛ خ ۲-  
 افزون دارد:

فراز یکی پیل بر زال زر نشاند و براندش سپه سوی در

پس از این بیت، نسخه خ ۲ به ترتیب بیتهای ۲۱، ۲۳ و ۳ از نسخه م، سه بیت دیگر و بیت ۴ از نسخه م را افزون دارد.

کلاه بزرگی بسر بر نهاد نشستند روشن دل و شادکام بزرین عمود و بزرین کلاه شگفتی بماند اندرو شهریار <sup>۲</sup> توگفتی که آرام جانست و مهر <sup>۵</sup> که از من تو این را بزهار دار بکس شادمانه مشو جز بدوی دل هوشمندان و آهنگ شیر <sup>۱</sup> وزان تا چرا خوار شد <sup>۷</sup> ارجمند هم از آشکارا هم اندر <sup>۸</sup> نهفت که چون گشت با او <sup>۹</sup> سپهر از فراز <sup>۱۰</sup> پراز <sup>۱۱</sup> داستان شد <sup>۱۲</sup> بسیار سال <sup>۱۳</sup>	۱۸۰ منوچهر بر گاه بنشست شاد بیک دست قارن بیک دست <sup>۱</sup> سام پس آراسته زال را پیش شاه <sup>۲</sup> گرازان بیاورد سالار بار [بران برز بالای آن <sup>۳</sup> خوب چهر چنین گفت مر سام را شهریار ]بخیره میزارش از هیچ روی [که فرکیان دارد و چنگ شیر ]پس از کار سیمرغ و کوه بلند [یکایک همه سام با او بگفت وز افگندن زال بگشاد راز ]سرانجام گیتی ز سیمرغ و زال
---	---

م.۱- بدیگر چو ۲.خ- سهو قلم: زال پیش سپاه ۳.خ-۲- فرو ماند از آن شهریار؛ ع- تمام قسمت بعدی (بیتهای ۱۸۴-۲۰۸) را فاقد است، و تمامی متن این قطعه به اختصار بیان شده. ۴.خ-۱- بدین برز بالا بدین؛ خ-۲- بدان برز بالا و آن؛ تمام قطعه بعدی به طور خلاصه در ص ۵۸-۵۹ نسخه ع موجود است. ۵.خ-۲- افزون دارد:

ستاره شناس آنگهی شاه خواند	بپرسید و با وی نهانی براند
کزین پیر سر پهلوانی جوان	ببینی بسی پهلوان بی روان
ترا ای شیر از وی بسی فرهی	فزاید بدادت ازین آگهی
نژادش نژاد و بر از نیروند	جهانرا ستاینده باروند

۶.ل- پایان افتادگی؛ ل- افزون دارد:

بسیاموز اوراره و ساز رزم	همان شادکامی و آیین و بزم
ندیدست جز کوه و مرغ و کنام	کجا داند آیین ها را تمام

۷.ل- گشت؛ خ-۲- کرد ۸.ل، خ-۲- ز خواب و ز خورد و ز جای؛ خ-۱- ز خورد و ز جای و ز خفت و ۹.ل، خ-۱، خ-۲- بر سر ۱۰.خ-۲- دو بیت را که در متنشان دست برده شده افزون دارد. ۱۱.خ-۱- یکی ۱۲.م- گشت ۱۳.خ-۲- افزون دارد:

همی دید هر کس که آنجا گذشت	بدین کوه بر مرد میزد دودست
----------------------------	----------------------------

[بـرفتم <sup>۱</sup> بفرمان گیهان خدای	[بالبرزکوه اندرآن زشت <sup>۱</sup> جای]
[یکی کوه دیدم سراندرسحاب	[سپهریست گفתי زخارا <sup>۲</sup> برآب]
[برو بر نشیمی چوکاخ بلند	[ز هرسو برو بسته راه گزند]
[بدواندرون بچه مرغ و زال	[تو گفתי که هستند هردو <sup>۴</sup> همال]
۱۹۵ [همی بوی مهر آمد از باد <sup>۵</sup> اوی	[بدل راحت آمد هم <sup>۱</sup> از یاد اوی <sup>۷</sup> ]
[ابا داور راست <sup>۸</sup> گفتم براز	[که ای آفریننده <sup>۹</sup> بی نیاز]
[رسیده بهر جای برهان تو	[نگردد فلک جز بفرمان تو]
[یکی بنده ام با تنی <sup>۱۱</sup> پرگناه	[بپیش <sup>۱۱</sup> خداوند خورشید و ماه]
۲۰۰ [امیدم ببخشایش تست بس	[بچیزی دگر نیستم دسترس]
[تو این بنده مرغ پرورده را	[بسخواری و زاری برآورده را]
[همی پز <sup>۱۲</sup> پوشد <sup>۱۳</sup> بجای حریر	[مزد گوشت هنگام پستان شیر <sup>۱۴</sup> ]
[ببدمهری من روانم مسوز	[بمن بازبخش و دلم برفروز <sup>۱۵</sup> ]
[بفرمان یزدان چو این گفته شد	[نیایش همان گه پذیرفته شد]
۲۰۵ [بزد پز <sup>۱۶</sup> سیمرغ و برشد بابر	[همی حلقه زد بر سر مرد گبر]
[ز کوه اندر <sup>۱۷</sup> آمد چو ابر بهار	[گرفته تن زال را بر <sup>۱۸</sup> کنار <sup>۱۹</sup> ]

۱. خ ۲- چورفتم ۲. ل، خ ۱، خ ۲- صعب ۳. ل- جهانرا ۴. خ ۱- سه ۵. خ ۱- یاد  
 ۶. ل، خ ۱- راحت آورد ۷. خ ۲- بیت ۱۹۶ پس از بیت ۲۰۶ آمده؛ ل، خ ۱، خ ۲- افزون دارند:  
 نبد راه بر کوه از هیچ روی دویدم بسی گرد او پوی پوی  
 مرا بویه پور گم بوده خاست بدلسوزگی جان همی رفت خواست

۸. ل- داور پاک ۹. ل- ای داور پاک وهم؛ خ ۲- ای چاره خلق و خود ۱۰. ل، خ ۱- بنده ام من  
 دلی؛ خ ۲- بنده ام بادل ۱۱. ل- بنزد ۱۲. ل، خ ۱، خ ۲- چرم ۱۳. خ ۱- ساید؛ خ ۲- سوزد  
 ۱۴. ل- افزون دارد:

رسان باز با من (نسخه: من با) مراراه کن بمن بر همه رنج کوتاه کن  
 خ ۲- صورتی از همان بیت را افزون دارد. ۱۵. خ ۲- مصراع مخدوش. ۱۶. ل- پیرید ۱۷. خ ۲-  
 پیش من ۱۸. ل، خ ۱، خ ۲- در ۱۹. خ ۲- بیت ۱۹۶ را افزون دارد (نک. نسخه بدل ۷؛ ل، خ ۲-  
 افزون دارند:  
 ز بویش جهانی پراز مشک شد دو دیده مرا با دولب خشک شد  
 خ ۲- پس از این بیت افزون دارد:  
 ز سهم وی و بویه پور خویش خرد در سرم جای بگرفت پیش



<p>که در<sup>۲</sup> مهر باشد ورا مایه‌ای<sup>۳</sup> [</p> <p>همه آشکاراش کردم نهان]</p> <p>ستاره‌شناسان و هم بخردان<sup>۴</sup></p> <p>بران اختر از بخت<sup>۵</sup> سالار کیست</p> <p>همی<sup>۶</sup> داستان از چه<sup>۷</sup> خواهد زدن</p> <p>از اختر گرفتند پیدان نشان<sup>۸</sup></p> <p>که شادان بزی تا بود روزگار]<sup>۹</sup></p> <p>سرافراز و هشیار و گرد و سوار</p> <p>دل پهلوان از غم آزاد شد</p> <p>که کردند هرکس بدو<sup>۱۰</sup> آفرین</p> <p>ز شمشیر هندی<sup>۱۱</sup> بزربین نیام</p> <p>ز گستر دنیهای بسیار مر<sup>۱۲</sup></p> <p>همه گوهرش پیکر و زرش<sup>۱۳</sup> بوم</p> <p>چه از زر<sup>۱۴</sup> سرخ<sup>۱۵</sup> و چه از سیم<sup>۱۶</sup> خام</p> <p>همه پیش بردند فرمان بران</p> <p>همان نیزه و تیر و گرز گران<sup>۱۷</sup></p> <p>همان مهر یاقوت<sup>۱۸</sup> و زرین کمر</p>	<p>[پیش من آورد<sup>۱</sup> چون دایه‌ای</p> <p>من آوردمش<sup>۲</sup> نزد شاه جهان</p> <p>بفرمود پس شاه با<sup>۳</sup> موبدان</p> <p>۲۱۰ که جویند<sup>۴</sup> تا اختر زال چیست</p> <p>چو<sup>۵</sup> گیرد بلندی چه خواهد بدن</p> <p>ستاره‌شناسان هم اندر<sup>۶</sup> زمان</p> <p>[بگفتند باشاه دیهیم دار</p> <p>که او<sup>۷</sup> پهلوانی بود نامدار</p> <p>۲۱۵ چو بشنید شاه<sup>۸</sup> این سخن شاد شد</p> <p>یکی خلعتی ساخت<sup>۹</sup> شاه زمین</p> <p>از اسپان تازی بزربین ستام</p> <p>زدینار و خز و زیاقوت و زر</p> <p>غلامان رومی بدیبای روم</p> <p>۲۲۰ زبرجد طبقها و پیروزه جام</p> <p>پراز مشک و کافور و پرزعفران</p> <p>همان جوشن و ترگ و برگستوان</p> <p>همان تخت پیروزه و تاج زر</p>
--	--

۱. خ ۲- آمد ۲. خ ۲- از ۳. ل، خ ۲- افزون دارند:

زبانم برو بر ستایش گرفت بسیمرخ بردم نماز ای شگفت

بمن ماند فرزند و خود بازگشت ز فرمان یزدان نشاید گذشت

۴. خ ۲- بیاوردمش ۵. ل- تا ۶. خ ۲- دو بیت را که در آنها دست برده شده افزون دارد. ۷. ل-

جویند؛ خ ۲- بجستیم ۸. ل- از تخت؛ خ ۱- و بخت؛ خ ۲- ازرم (کذا) ۹. خ ۱- چه ۱۰. ل،

خ ۲- همان ۱۱. ل- برچه ۱۲. ل- همه هم ۱۳. ل- گرفتند پیدان از اختر نشان؛ خ ۲- بیت

راندارد. ۱۴. ل، خ ۱، خ ۲- بیت را ندارند. ۱۵. خ ۲- همه ۱۶. خ ۲- سام ۱۷. ل،

خ ۲- خلعت آراست ۱۸. خ ۱- برو؛ خ ۲- بران ۱۹. خ ۲- زرین ۲۰. خ ۲- بیتهای ۲۱۸-۲۱۹ را

ندارد. ۲۱. م، خ ۱- همه پیکر از گوهر و زر ۲۲. م- از زر خشک ۲۳. خ ۲- از زر ۲۴. ل-

همان نیزه و تیغ و تیر و کمان؛ خ ۲- همان نیزه و گرز و تیر و کمان ۲۵. خ ۱- مهر زرین

وزان پس <sup>۱</sup> منوچهر عهدی نوشت <sup>۲</sup>	سراسر ستایش بسان بهشت <sup>۳</sup>
۲۲۵ همه کابل و زابل و مای و هند <sup>۴</sup>	ز دریای چین <sup>۵</sup> تا بدریای سند <sup>۶</sup>
ز زابلستان تا بدان روی بست	بنوی نوشتند عهدی درست
[چو این عهد و خلعت بیاراستند	پس اسپ جهان پهلوان خواستند <sup>۷</sup>
چو این کرده شد سام بر پای خاست	که ای مهربان مهتر داد و راست <sup>۸</sup>
ز ماهی بر اندیشه <sup>۹</sup> تا چرخ ماه <sup>۱۰</sup>	چو تو شاه نهاد بر سر کلاه
۲۳۰ بمهر و بداد و بخوی <sup>۱۱</sup> و خرد	زمانه همی از تو رامش برد
همه گنج گیتی بچشم تو خوار	مباد از تو نام تو <sup>۱۲</sup> یادگار
فرود آمد و تخت را داد بوس	ببستند بر <sup>۱۳</sup> کوهه پیل کوس
سوی زابلستان نهادند روی	نظاره برو بر <sup>۱۴</sup> همه شهر و کوی
چو آمد بنزدیکی نیمرود	خبر شد ز سالار <sup>۱۵</sup> گیتی فروز
۲۳۵ بیاراسته سیستان <sup>۱۶</sup> چون بهشت	گلش مشک سارا بد <sup>۱۷</sup> وزر خشت <sup>۱۸</sup>
[یسی <sup>۱۹</sup> مشک و دینار بر ریختند <sup>۲۰</sup>	بسی <sup>۲۱</sup> زعفران و درم بیختند]
یکی شادمانی بد اندر جهان	سراسر میان کهان و مهان <sup>۲۲</sup>
هر آنجا که بد مهتری نامجوی	ز گیتی سوی سام نهاد روی
که فرخنده بادا پیء این جوان <sup>۲۳</sup>	برین پاک دل <sup>۲۴</sup> نامور پهلوان <sup>۲۵</sup>

۱. خ ۱ - بمهر؛ خ ۲ - بمهری ۲. خ ۱ - بیست (قافیه ندارد). ۳. خ ۲ - کاتب در اثر بی دقتی با نادیده گرفتن مصراع دوم بیت ۲۲۴، مصراع نخست بیت ۲۲۶ و همه بیت ۲۲۵، بیتهای ۲۲۴ و ۲۲۶ را در یک بیت ادغام کرده. ۴. ل - همه کابل و دنبر و مای هند؛ خ ۱ - همه کابلستان و کشمیر و هند ۵. ل - روارو چنین ۶. ترتیب بیتها در نسخه خ ۱: ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۶، ۲۲۸. ۷. خ ۱ - نک. حاشیه ۶. ۸. ل - بگفت ای گزین مهتر داد راست؛ خ ۲ - که ای مهربان مهتر داد راست ۹. ل، خ ۲ - باندیشه؛ خ ۱ - براندیش ۱۰. خ ۲ - چرخ و ماه ۱۱. ل - بخوی و بروی ۱۲. ل - از تو نام ترا ۱۳. م، خ ۲ - بیست از بر ۱۴. خ ۱ - برایشان ۱۵. م، خ ۱، خ ۲ - بسالار ۱۶. ل، خ ۲ - شبستان بیاراسته؛ م - بیاراستند سیستان ۱۷. خ ۱، خ ۲ - خارا شد ۱۸. ل - گلش مشک شد نیز وزر گشت خشت ۱۹. م - بسر؛ خ ۱ - همی ۲۰. ل - بیختند ۲۱. م، خ ۱ - زبر؛ خ ۲ - می و ۲۲. خ ۱ - میان مهان و میان کهان؛ خ ۲ - دو مصراع پس و پیش. ۲۳. خ ۱ - که فرخنده باد این نوآیین جوان؛ خ ۲ - که فرخنده بادای این نو جوان ۲۴. ل - تازه دل ۲۵. خ ۱، خ ۲ - مهربان

۲۴۰	چو بر پهلوان آفرین خواندند <sup>۱</sup> [نشست آنگهی سام با زیب و جام کسی کو بخلعت سزاوار بود ]براندازه‌شان خلعت آراستند جهان‌دیدگان راز کشور بخواند	ابر زال زر گوهر افشاندند همی داد چیز و همی راند کام <sup>۲</sup> خردمند بود و <sup>۳</sup> جهاندار بود همه <sup>۴</sup> پایه برتری <sup>۵</sup> خواستند <sup>۶</sup> سخنهای بایسته چندی براند که ای پاک و بیدار دل <sup>۷</sup> موبدان که لشکر همی راند باید براه همی راند خواهم <sup>۸</sup> سپاهی گران که همتای جانست و جفت جگر <sup>۹</sup> [۱۰] مژده خون دل برفشاند همی <sup>۱۱</sup> یکی بیهده ساختم داوری <sup>۱۲</sup> ز بی دانشی ارج نشناختم همان آفریننده بگماشتش <sup>۱۳</sup> مرا خوار بد مرغ را ارجمند <sup>۱۴</sup> جهاندار یزدان بمن داد باز <sup>۱۵</sup> ببزد شما <sup>۱۶</sup> یادگار <sup>۱۷</sup> منست <sup>۱۸</sup>
۲۴۵	چنین گفت با نامور بخردان چنین است فرمان هشیار <sup>۱۹</sup> شاه سوی گرگساران و مازندران ]بماند بنزد شما این پسر دل و جانم ایدر بماند همی	
۲۵۰	بگاه جوانی و کندآوری پسر داد یزدان بیانداختم گرانمایه سیمرخ برداشتش بپرورد او را <sup>۲۰</sup> چو سرو بلند چو هنگام بخشایش آمد <sup>۲۱</sup> فراز بدانید کین زینهار <sup>۲۲</sup> منست	

۱. خ. ۲- راندند. ۲. ل، خ، ۱، خ. ۲- بیت را ندارند. ۳. خ. ۱- و کرد. ۴. خ. ۱- همی. ۵. م- برترین؛  
خ. ۲- مهتری. ۶. ل، خ. ۲- افزون دارند؛  
پس آنگاه سام از پی پور خویش هنرهای شاهان بیاورد پیش  
خ. ۱- افزون دارد؛  
برفتند شادان بر نامدار چو چندی برآمد برین روزگار  
۷. م، ل- پاک هشیار دل؛ خ. ۲- پاک دل باخرد. ۸. ل، خ. ۲- بیدار. ۹. خ. ۲- باید. ۱۰. ل، خ. ۱،  
خ. ۲- بیت را ندارند. ۱۱. خ. ۲- بیت ۲۴۹ پس از بیت ۲۵۰ آمده؛ پس از بیت ۲۴۹ این بیت را افزون دارد؛  
کنون پیری آمد جوانی گذشت مرا باز باید سوی رزم گشت  
۱۲. خ. ۲- همی ساختم گونه گون یآوری. ۱۳. ل- بگذاشتش. ۱۴. ل، خ. ۲- تا شد. ۱۵. ل-  
دو مصراع پس و پیش. ۱۶. خ. ۱- بخشش درآمد. ۱۷. ل، خ. ۲- افزون دارند؛  
شما را سپردم بآموختن روان از خردهاش افروختن  
۱۸. ل، خ. ۲- یادگار. ۱۹. خ. ۲- شهان. ۲۰. ل، خ. ۲- زینهار. ۲۱. ل- بیت ۲۵۵ پس از بیت ۲۵۶ آمده.

گرامیش دارید و پندش دهید	همه راه و رای بلندش دهید <sup>۱</sup>
سوی زال کرد آنگهی سام روی	که داد و دهش گیر و آرام جوی <sup>۲</sup>
چنان دان که زابلستان خان تست	جهان سربسر زیر فرمان تست
[ترا خان و مان باید آبادتر	دل دوستداران تو <sup>۳</sup> شادتر]
۲۶۰ [کلید در گنجها پیش تست	دلم شاد و غمگین بکم پیش تست <sup>۴</sup> ]
[بسام آنگهی گفت زال جوان	که چون زیست خواهم من ایدر نوان]
[جدا پیشتر زین کجا داشتی	مدارم که آمدگه آشتی <sup>۵</sup> ]
[کسی کوز مادر گنه کار زاد <sup>۱</sup>	من آنم سزد گر بنالم <sup>۷</sup> ز داد <sup>۸</sup> ]
[گهی زیر چنگال مرغ اندرون	چمیدن بخاک <sup>۱</sup> و چریدن ز خون <sup>۱۱</sup> ]
۲۶۵ [کنون دور ماندم <sup>۱۱</sup> ز پروردگار	چنین پروراند مرا <sup>۱۲</sup> روزگار <sup>۱۳</sup> ]
[ز گل بهره من بجز <sup>۱۴</sup> خار نیست	بدین با جهاندار <sup>۱۵</sup> پیگار نیست]
[بدو گفت پرداختن دل سزاست	پرداز و برگوی هرچت هواست <sup>۱۶</sup> ]
[ستاره شمر مرد اخترگرای	چنین زد ترا <sup>۱۷</sup> ز اختر نیک رای]
[که ایدر ترا باشد آرامگاه	هم ایدر سپاه و هم ایدر <sup>۱۸</sup> کلاه]
۲۷۰ [گذر نیست بر حکم گردان سپهر	هم ایدر بگستر د بایدت <sup>۱۹</sup> مهر <sup>۲۰</sup> ]

۱. ل، خ ۲- افزون دارند:

- که من رفت خواهم بفرمان شاه      سوی دشمنان با سران سپاه
۲. ل- فرمان بجوی؛ خ ۱، خ ۲- فرجام جوی      ۳. ل، خ ۱- دوستداران بتو؛ خ ۲- دوستان هر زمان
۴. خ ۲- جهان یکسره سربسر خویش تست؛ ل، خ ۲-      دل روشنت هرچه باید بکار
۵. ل- بیت ۲۶۱ پس از بیت ۲۶۲ آمده؛ خ ۲- به پیری مرا خوار بگذاشتی      ۶. ل، خ ۲- باگنه گر ز مادر بزاد
۷. خ ۱، خ ۲- نمانم      ۸. ل- بداد      ۹. خ ۱- ز خاک      ۱۰. م، خ ۲- بخون؛ ل، خ ۱- افزون دارند:
- کنامم نشست آمد و مرغ یار      بدان گه که بودم زمزغان شمار
۱۱. ل- گشتم      ۱۲. م، خ ۱، خ ۲- همی      ۱۳. م- کردگار      ۱۴. خ ۱، خ ۲- جزاز      ۱۵. خ ۲- خداوند
۱۶. خ ۲- رواست؛ خ ۱- بیت را ندارد.      ۱۷. ل- چنین رای زد      ۱۸. م- هم ایدر
- بسیچی سپاه و؛ خ ۲- هم ایدر بکین و هم ایدر      ۱۹. ل- بیایدت گسترد      ۲۰. خ ۲- افزون دارد:
- وگر تنگدل گردی ای نامدار      سوی کابلستان یکی کن گذار
- به نخچیر برگرد و بازای زود      بدان تا نباید بدی آزمود

کنون گردخویش اندرآور گروه  
 بیاموز و بشنوز هر دانشی  
 ز خورد و ز بخشش میاسای هیچ  
 بگفت این و برخاست آوای کوس  
 ۲۷۵ خروشیدن زنگ و هندی درای  
 سپهد سوی جنگ بنهاد روی  
 بشد زال با او دو منزل براه  
 پدر زال را تنگ<sup>۵</sup> در برگرفت  
 بفرمود تا بازگردد ز راه<sup>۶</sup>  
 ۲۸۰ بیامد پراندیشه دستان سام  
 نشست از بر نامور تخت عاج  
 ابا یاره و گرزّه گاوسر  
 ز هر کشوری موبدانرا<sup>۱۲</sup> بخواند  
 ستاره شناسان و دین آوران  
 ۲۸۵ شب و روز بودند با او بهم  
 [چنان گشت زال از بس آموختن  
 برای و بدانش بجایی رسید

۱. ل، خ ۲- بیابی ۲. ل- زمین آهنین شد هوا آبنوس ۳. م- ساخته لشکر ۴. ل- بیت را ندارد. ۵. م- زود؛ خ ۲- زار ۶. ل، خ ۲- افزون دارند؛  
 همی زال را دیده در خون نشانند برخ بر همی خون دل برفشانند  
 ۷. خ ۱- براه ۸. ل، خ ۱، خ ۲- شاددل ۹. ل- بی پدر شادکام ۱۰. م- نهاد آن دلفروز؛ خ ۲- نهادش دلارای ۱۱. ل- کاتب بیت ۲۸۲ را به دو بیت بدل کرده:  
 ابا یاره و گرزّه گاوری همی بود آن گرد پر خاشجوی  
 ابا طوق زرین و زرین کمر کمر نیز کرده بدز و گهر  
 ۱۲. ل- موبدیرا ۱۳. ل، خ ۱- دین؛ خ ۲- کیش ۱۴. خ ۲- خواند ۱۵. خ ۲- وگردان  
 ۱۶. خ ۱- دین آوران ۱۷. ل، خ ۱، خ ۲- که ۱۸. خ ۲- زمان ۱۹. خ ۲- بیت ۲۸۷ پس از بیت ۲۸۸ آمده؛ ل- افزون دارد؛  
 سواریش چونان بدی در جهان کسزو داستانها زدندی مهان  
 ز خویش خیره شده مرد و زن چو دیدی شدندی برو انجمن  
 هران کش ز نزدیک و از دور بود گمان مشک بردند و کافور بود  
 خ ۲- بیت اول از نسخه ل را افزون دارد.

[بدین سان همی<sup>۱</sup> گشت گردان سپهر ابر سام و بر زال گسترده مهر<sup>۲</sup>

۴

چنان بد که روزی چنان کرد<sup>۳</sup> رای  
 ۲۹۰ برون رفت با ویژه گردان خویش  
 [سوی کشور هندوان کرد رای  
 [بهر جایگاهی بیاراستی<sup>۷</sup>  
 [گشاده در گنج و افکنده رنج  
 ز زابل بکابل رسید آن زمان  
 ۲۹۵ یکی پادشا بود مهراب نام  
 [ببالا بکردار آزاده سرو  
 [دل بخردان داشت و مغز ردان  
 ز ضحاک تازی گهر داشتی  
 همی داد<sup>۱۴</sup> هر سال مر<sup>۱۴</sup> سام ساو  
 ۳۰۰ چو آگه شد از کار دستان سام  
 ابا گنج و اسپان آراسته  
 که در پادشاهی بجنبد ز جای  
 که با او یکی بودشان رای و کیش<sup>۴</sup>  
 سوی کابل و<sup>۵</sup> دنبر و مرغ و مای<sup>۱</sup>  
 می و رود و رامشگران خواستی<sup>۸</sup>  
 برآیین و رسم سرای سپنج  
 گرازان و خندان و دلشادمان<sup>۹</sup>  
 زبردست با گنج و گسترده کام  
 برخ چون بهار و برفتن تذرو  
 دو کتف یلان و هش<sup>۱۱</sup> موبدان  
 بکابل همه بوم<sup>۱۱</sup> و بر داشتی<sup>۱۲</sup>  
 که با او برزمش نبود ایچ تاو<sup>۱۵</sup>  
 ز کابل بیامد بهنگام بام<sup>۱۶</sup>  
 غلامان و هرگونه خواسته

۱. م. - چنین هم همی؛ خ ۲. - چنین هم بهم ۲. خ. ۲. - افزون دارد:

ز خوبیش خیره شدی مرد و زن  
 خطش چون ز گلبرگ برگرد سر  
 هر آنکس که نزدیک یا دور بود  
 همی رست کافور برجای مشک  
 چو دیدی شدندی برو انجمن  
 شگفتی بدین کار او درنگر  
 گمان مشک بردند و کافور بود  
 ز جگرک بهرموی و کافور خشک

۳. خ. ۲. - چنان کرد روزی بدان زال ۴. ل. - کم و بیش ۵. خ. ۲. - وزانجاسوی ۶. ل. - دنبل و مرغ و موی؛ م، خ ۱. - که در کابل و شهر کشمیر و مای؛ خ ۲. - افزون دارد:

بگردد به بیند شگفت جهان بزاند بجوید ز داد از مهان

و دومین بیت را نیز که در آن دست برده شده افزون دارد. ۷. م. - بیاراستند ۸. م. - خواستند  
 ۹. خ. ۲. - و شادان و خندان زبان ۱۰. خ. ۱. - منش؛ خ ۲. - دانش ۱۱. ل. - یکایک همان بوم؛ خ ۲. - ز کابل  
 همه شهر ۱۲. م، خ ۱. - بیت را ندارند؛ خ ۲. - دو مصراع پس و پیش. ۱۳. خ. ۲. - باد ۱۴. خ. ۲. - وبا  
 ۱۵. م، خ ۱. - بیت را ندارند. ۱۶. م. - بهنگام شام

ز دینار<sup>۱</sup> و یاقوت و مشک و عبیر  
 یکی تاج با<sup>۲</sup> گوهر شاهوار  
 چو آمد بدستان سام آگهی  
 پذیره شدش زال و بنواختش ۳۰۵  
 سوی تخت پیروزه باز آمدند  
 یکی پهلوانی نهادند خوان  
 گسارنده می می آورد و جام  
 خوش آمد هماناش دیدار او  
 چو مهرباب برخاست ازخوان زال ۳۱۰  
 [چنین گفت با مهتران زال زر  
 ز دیبای زربفت و چینی حریر<sup>۲</sup>  
 یکی طوق زرین زبرجدنگار<sup>۳</sup>  
 که مهرباب آمد بدین فرهی<sup>۴</sup>  
 بآیین<sup>۱</sup> یکی پایگه<sup>۲</sup> ساختش<sup>۳</sup>  
 گشاده دل و بزم ساز آمدند<sup>۴</sup>  
 نشستند<sup>۱</sup> برخوان با<sup>۲</sup> فرخان  
 نگه کرد مهرباب را پور سام  
 دلش تیز<sup>۱۲</sup> تر گشت در<sup>۱۳</sup> کار او<sup>۱۴</sup>  
 نگه کرد زال اندر آن برز<sup>۱۵</sup> و یال  
 که زینده تر زین که بندد کمر<sup>۱۱</sup>]

۱. م، خ ۱ - بدینار ۲. ل، خ ۱ - و خز و حریر ۳. ل، خ ۱، خ ۲ - بر ۴. ل، خ ۲ - افزون دارند:  
 سران هر که بودند و کابل سپاه بیاورد با خوبستن سوی راه  
 ۵. ل - که زیبا مهی آمد اندر بهی؛ خ ۱ - که زیبا مهی آمد اندر مهی؛ خ ۲ - که آید شه زی تو با فرهی (وزن  
 مختل)؛ خ ۲ - افزون دارد:

بدین کشور کابل اندر سرست نثار تو با وی زر و گوهرست

بدان تا ستایش کند مر ترا بدو بر بمانی همه کشورا

۶. ل - نوآیین ۷. خ ۲ - خوابگه ۸. خ ۱ - ازان انجمن سر برافراختش؛ خ ۱ - افزون دارد:

بپر سید کز من چه خواهی بخواه زتخت و زتبع و زمهر و کلاه

خ ۲ - افزون دارد:

فرود آمدن زال اورا بهشت که در دل ز مهرباب او مهر گشت

۹. خ ۲ - افزون دارد:

بشکرگه زال آمد فرود فتر ستاد اورا نثار و درود

بزال او بسی آفرینها بخواند همی این ازان آن ازین خیره ماند

بستن مرد بودند نیکی نمای به نیرو و دانش هنرها فزای

۱۰. م، خ ۱ - که بنشست ۱۱. م، ل، خ ۲ - او ۱۲. خ ۲ - خیره ۱۳. م، خ ۱ - بر ۱۴. خ ۲ - افزون  
 دارد:

ازان دانش و رای مهرباب گورد بگفت ار کش این زاد هرگز نمرد

۱۵. ل - کتف؛ خ ۲ - بز ۱۶. ل، خ ۲ - افزون دارند:

بچهر و ببالای او مرد نیست کسی گویی اورا هم آورد نیست

یکی نامدار از میان مهان  
 پس پرده او یکی دخترست  
 ز سر تا بپایش بکردار عاج  
 بران سفت سیمینش مشکین<sup>۵</sup> کمند ۳۱۵  
 رخانش<sup>۱</sup> چو گلنار و لب ناردان  
 دو چشمش بسان دو نرگس بباغ  
 دو ابرو بسان کمان طراز  
 بهشتیست سرتاسر آراسته  
 برآورد مرزال را دل بجوش ۳۲۰  
 شب آمد پراندیشه بنشست<sup>۱۳</sup> زال  
 [چو زد بر سرکوه بر تیغ شید  
 در بار بگشاد دستان سام  
 در پهلوان را بیاراستند  
 بیرون رفت مهرباب کابل خدای ۳۲۵  
 [چو آمد بنزدیکی بارگاه  
 بر<sup>۱۹</sup> پهلوان اندرون رفت گو  
 چنین<sup>۱</sup> گفت کای<sup>۲</sup> پهلوان جهان  
 که رویش زخورشید روشن<sup>۳</sup> ترست  
 برخ چون بهشت و بیلا<sup>۴</sup> چو<sup>۴</sup> ساج  
 سرش گشته چون حلقه پای بند  
 ز سیمین برش رسته دو ناروان  
 مژه تیرگی برده از پرز زاغ  
 برو توز<sup>۷</sup> پوشیده از مشک ناز  
 پرآرایش<sup>۸</sup> و رامش<sup>۹</sup> و خواسته<sup>۱۰</sup>  
 چنان شد کزورفت آرام و<sup>۱۱</sup> هوش<sup>۱۲</sup>  
 بنادیده برگشت بی خورد و هال<sup>۱۴</sup>  
 چو یاقوت<sup>۱۵</sup> شد روی گیتی سپید<sup>۱۶</sup>  
 برفتند گردان بزین نیام<sup>۱۷</sup>  
 چو بالای پرمایگان خواستند  
 سوی خیمه<sup>۱۸</sup> زال زابل خدای  
 خروش آمد از در که بگشای راه  
 بسان درختی پر از بار نو<sup>۲۰</sup>

۱. خ ۲- بدو ل ۲- با ل ۳- خ ۲- نیکو؛ خ ۱- تابان خ ۱، خ ۲- ببالای ل ۵- ل-  
 سیمین دو مشکین؛ خ ۱- سیمین زمشکین ل ۶- دهانش ل ۷- مژه خ ۸- پر از دانش  
 ۹. کذا بخ؛ م، ل، خ ۱، خ ۲- دانش ۱۰. خ ۲- افزون دارد:  
 به پیش پدر خفته بد چند بار فرستاده بودم زسام سوار  
 یکایک بود رسم نو در جهان که از مرد و زن هیچ ناید نهان  
 ۱۱. ل- یکباره ل ۱۲- افزون دارند:  
 که از نیکوی مرد ایدون بود بینی که زین زاده خود چون بود  
 ۱۳. ل- از اندیشه نآسود ل ۱۴- بنادیده بر شد چنان در خیال؛ خ ۱- بنادیده برگشت بی خواب و  
 مال؛ خ ۲- بنادیده برگشت خواب و خیال؛ خ ۲- افزون دارد:  
 برآورد از آتش همی باد سرد که دودش بکیوان همی ار خورد(۹)  
 ۱۵. خ ۲- کافور ل ۱۶- جهان شد بسان بلور سپید م ۱۷- همه شاد کام؛ خ ۲- زرین ستام؛ خ ۲-  
 بزین ستام م ۱۸، خ ۱- خانه ل ۱۹- سوی خ ۲۰- بیتی را افزون دارد (در آن دست بزده  
 شده).



ازان <sup>۱</sup> انجمن سر برافراختش [	دل زال شد شاد و بنواختش
ز تخت و ز مهر و ز تیغ و کلاه [	بپرسید کز من <sup>۲</sup> چه خواهی <sup>۳</sup> بخواه
سرافراز و پیروز و فرمانروا [	۳۳۰ [بدو گفت مهرباب کای پادشا
که آن آرزو بر تو دشوار نیست [	[مرا آرزو در زمانه یکیست
چو خورشید روشن کنی جان من [	[که آیی بشادی سوی خان من
بخان تواندر <sup>۴</sup> مرا جای نیست [	[چنین داد پاسخ که این رای نیست
همان شاه چون بشنود داستان [	[نباشد بدین سام همداستان
سوی خانه بت پرستان شویم [	۳۳۵ [که ما می گساریم و مستان شویم
بدیدار تو <sup>۵</sup> رای فرخ نهم <sup>۶</sup> [	[جزان هر چه گویی تو پاسخ دهم <sup>۷</sup>
بدل زال را خواند <sup>۸</sup> ناپاک دین [	[چو بشنید مهرباب کرد آفرین
همی آفرین خواند بر بخت اوی <sup>۹</sup> [	[خرامان برفت از بر تخت اوی
ستودش فراوان چنانچون سزید <sup>۱۰</sup> [	[چو دستان سام از پیش بنگرید
زبان از ستودنش کوتاه بود	۳۴۰ [ازان <sup>۱۱</sup> کونه هم دین و هم راه بود
مر اوراز دیوانگان داشتند <sup>۱۲</sup> [	[برو هیچکس چشم <sup>۱۳</sup> نگماشتند
چنان گرم دیدند با <sup>۱۴</sup> گفت و گوی <sup>۱۵</sup> [	[چو روشن دل پهلوان را بدوی <sup>۱۶</sup>
همان کز پس پرده بودش نهان <sup>۱۷</sup> [	[مر اورا ستودند یک یک مهان
ز بایستگی هم ز شایستگی [	[ز بالا و دیدار و آهستگی
خرد دور شد عشق فرزانه گشت <sup>۱۸</sup> [	۳۴۵ [دل زال یکباره دیوانه گشت <sup>۱۹</sup>
بگوید برین بر یکی داستان [	[سپهدار تازی سر راستان
خم چرخ گردان نهفت منست [	[که تا زنده ام چرمه جفت منست

۱. ل-وزان ۲. خ-۱- دگر گفت کز من؛ خ-۲- بمهرباب گفتا ۳. م-باید ۴. خ-۱- ایدر ۵. خ-۱،  
 خ-۲- دهیم؛ خ-۲- گویم فرمان تراست ۶. ل-آن ۷. خ-۱، خ-۲- نهیم؛ خ-۲- به من نامور تخت گاهت  
 رواست ۸. خ-۱- گفت ۹. خ-۲- دو بیت آسیب دیده را افزون دارد. ۱۰. خ-۲-

چو مهرباب شد زالش از پس بدید ستودش فراوان چنانش بدید

۱۱. خ-۲- کزان ۱۲. خ-۱- دیده ۱۳. خ-۲- بیت را ندارد. ۱۴. م-بروی ۱۵. خ-۱-  
 ازان ۱۶. خ-۲- جست و جوی ۱۷. ل-بزرگان و نام آوران جهان ۱۸. خ-۲- در مصراع  
 دست برده شده. ۱۹. خ-۲- شد

[عروسم نباید که رعناشوم<sup>۱</sup> از اندیشگان زال شد خسته دل  
 ۳۵۰ [همی بود پیچان دل از گفت و گوی  
 [همی گشت یکچند بر سر سپهر  
 بنزد خردمند رسوا<sup>۲</sup> شوم<sup>۳</sup>  
 بران کار بنهاد پیوسته دل  
 مگر تیره گردد ازین آبروی]  
 دل زال آگنده یکسر بمهر]

۵

چنان بد که مهراب روزی پگاه  
 گذر کرد سوی شبستان خویش  
 دو خورشید بود اندر<sup>۷</sup> ایوان او  
 بیاراسته همچو<sup>۱</sup> باغ بهار  
 ۳۵۵ شگفتی برودابه اندر بماند  
 یکی سرو دید از برش گرد ماه  
 بدیبا<sup>۱۳</sup> و گوهر بیاراسته<sup>۱۴</sup>  
 برسید سیندخت مهراب را  
 ۳۶۰ که چون رفتی امروز و چون آمدی  
 چه مردست این پیر سر پور سام  
 خوی مردمی هیچ دارد همی  
 برفت و بیامد ازان<sup>۴</sup> بارگاه<sup>۵</sup>  
 همی گشت بر گرد بستان خویش<sup>۶</sup>  
 چو سیندخت و رودابه<sup>۸</sup> ماه روی<sup>۹</sup>  
 سراپای پر<sup>۱۰</sup> بوی و رنگ و نگار  
 همی نام یزدان<sup>۱۱</sup> بروبر بخواند  
 نهاده ز عنبر بسر بر کلاه<sup>۱۲</sup>  
 بسان بهشتی پر از خواسته<sup>۱۵</sup>  
 ز خوشاب بگشاد عناب را  
 که کوتاه باد از تو دست بدی  
 همی تخت یاد<sup>۱۶</sup> آیدش گر<sup>۱۷</sup> کنام  
 پی نامداران سپارد همی<sup>۱۸</sup>

۱. م. ۱ - خ ۱ - شود؛ خ ۲ - بود م. ۲ - کانا؛ خ ۱، خ ۲ - دانا م. ۳، خ ۱ - شود؛ خ ۲ - بود م. ۴ -  
 بران ۵. خ ۲ - جایگاه؛ ل - بیت را ندارد؛ خ ۲ - افزون دارد؛  
 ستایش همی کرد باخود بزال زمردی و گردی و از فر و یال  
 ۶. ل - دو خورشید دید اندر ایوان خویش ۷. خ ۲ - رویدر ل. ۸ -  
 یکی همچو رودابه خوب چهر یکی همچو سیندخت با رای و مهر  
 ۹. خ ۲ - رخ چو ۱۰. ل - سرای از همه؛ خ ۱ - سراسر پر از ۱۱. ل - همی آفرین را؛ خ ۱ - جهان  
 آفرین را ۱۲. خ ۱ - نهاده بمه بر ز عنبر کلاه؛ خ ۲ - نهاده بعنبر ز گوهر کلاه ۱۳. ل، خ ۱ - بدینار  
 ۱۴. خ ۲ - بر آراسته ۱۵. خ ۲ - بهشتی ز حوران بی آراسته ۱۶. خ ۲ - کام ۱۷. ل، خ ۱، خ ۲ - یا  
 ۱۸. خ ۲ - افزون دارد؛

بدان پیر سر چون سر افرازد وی (؟) شنیدم که نازد بدان روی و موی

چنین داد مهراب پاسخ بدوی <sup>۱</sup>	که ای سرو سیمین بر ماه روی <sup>۲</sup>
بگیتی در از پهلوانان گرد	پی زال زر کس نیارد <sup>۳</sup> سپرد <sup>۴</sup>
۳۶۵ چو دست و عنانش بر ایوان نگار	نه بینی نه بر زین چنو <sup>۵</sup> یک سوار <sup>۶</sup>
[دل شیر نر دارد و زور پیل	دو دستش بکردار دریای نیل <sup>۷</sup> ]
[چو بر گاه باشد درافشان <sup>۸</sup> بود	چو در جنگ <sup>۹</sup> باشد سرافشان بود]
رخش پزمراننده <sup>۱۰</sup> ارغوان	جوان سال و بیدار و بختش <sup>۱۱</sup> جوان
[بکین اندرون چون نهنگ <sup>۱۲</sup> بلاست	بزین اندرون تیز چنگ ازدهاست]
۳۷۰ [نشانده خاک در کین بخون	فشانده خنجر آبگون]
از آهو همان کش سپیدست موی	بگوید <sup>۱۳</sup> سخن مردم عیب جوی
سپیدیء مویش بزید همی	تو گوئی که دلها فرید همی <sup>۱۴</sup>
چو بشنید رودابه آن گفت گوی	برافروخت و گلنارگون کرد روی
دلش گشت پر آتش از مهر <sup>۱۵</sup> زال	ازو دور شد خورد و آرام و هال <sup>۱۶</sup>
۳۷۵ چو بگرفت جای خرد <sup>۱۷</sup> آرزوی	دگر شد برای <sup>۱۸</sup> و بآیین و خوی <sup>۱۹</sup>

۱. خ ۲- چنان داد پاسخ بدان سروین ۲. ل، خ ۱- سیمین بر خوب روی؛ خ ۲- سیمین پاکیزه تن  
 ۳. خ ۱- نشاید ۴. ل- پی زال را کس نشاید شمرد؛ خ ۲- افزون دارد:  
 نه گرشپ چون او نه سام دلیر بر زمش گراینده را نیست چیر  
 ۵. ل- نبیند چو بر زین بود؛ خ ۱- نبینی تو بر زین چنو؛ خ ۲- نبینی خود اندر زمین ۶. ل- بر سوار؛  
 خ ۱- نامدار؛ خ ۲- بیت ۳۶۵ پس از بیت ۳۶۶ آمده. ۷. خ ۲- افزون دارد (کذا!):  
 ز بختش نیاساید و نه ز خورد بکوشش نماید اندر نبرد  
 ۸. خ ۲- چو در رزم باشد زرافشان ۹. ل- رزم ۱۰. ل- سرخ مانیده ۱۱. کذا؛ م، ل، خ ۱، خ ۲-  
 دولت ۱۲. خ ۱- پلنگ ۱۳. ل، خ ۱- نجوید ۱۴. خ ۱- بیت را ندارد. ۱۵. ل، خ ۱، خ ۲- آتش  
 مهر ۱۶. خ ۱، خ ۲- رامش و خورد و هال؛ خ ۲- افزون دارد:  
 چه نیکو سخن گفت آن رای زن ز مردان مکن یاد در پیش زن  
 دل زن همان دیورا هست جای زگفتار باشند جوینده رای  
 ۱۷. م، خ ۱- خورش؛ خ ۲- خردش ۱۸. ل- دگرگونه تر شد ۱۹. خ ۱- بدین و بخوی؛ خ ۲-  
 برآیین و خوی؛ ل- دو بیت نسخه خ ۲ را افزون دارد (نک. نسخه بدل ۱۶).

ورا پنج ترک پرستنده بود  
 بدان بندگان خردمند گفت  
 شما یک‌بیک رازدار منید  
 بدانید هر پنج و آگه بوید<sup>۱</sup>  
 ۳۸۰ که من عاشقم همچو<sup>۲</sup> بحر دمان  
 پراز پور سامست<sup>۳</sup> روشن دلم  
 همیشه دلم در غم<sup>۴</sup> مهر اوست<sup>۵</sup>  
 [کنون این سخن را چه درمان کنید  
 یکی چاره باید کنون ساختن  
 ۳۸۵ پرستندگان را شگفت آمد آن  
 همه پاسخش را بیاراستند  
 که ای افسر بانوان جهان  
 ستوده ز هندوستان تا<sup>۶</sup> بچین  
 بالای تو بر<sup>۷</sup> چمن سرو نیست  
 ۳۹۰ نگار رخ توز قنوج و رای<sup>۸</sup>  
 ترا خود بدیده درون<sup>۹</sup> شرم نیست  
 که<sup>۱۰</sup> آن را که اندازد<sup>۱۱</sup> از بر<sup>۱۲</sup> پدر

پرستنده و مهربان بنده بود  
 که بگشاد خواهم نهان از نهفت<sup>۱</sup>  
 پرستنده و غمگسار منید  
 همه ساله با بخت هم‌ره بوید<sup>۲</sup>  
 ازو برشده موج تا آسمان  
 بخواب اندر اندیشه زو نگسلم<sup>۳</sup>  
 شب و روزم<sup>۴</sup> اندیشه<sup>۵</sup> چهر اوست  
 چگویند و با من چه پیمان کنید<sup>۶</sup>  
 دل و جانم از رنج پرداختن<sup>۷</sup>  
 که بیکاری آمد<sup>۸</sup> ز دخت ردان<sup>۹</sup>  
 چو اهرمن<sup>۱۰</sup> از جای برخاستند<sup>۱۱</sup>  
 سرافراز بر<sup>۱۲</sup> دختران مهان<sup>۱۳</sup>  
 میان بتان در<sup>۱۴</sup> چو روشن<sup>۱۵</sup> نگین  
 چو رخسار تو تابش پرو نیست<sup>۱۶</sup>  
 فرستد همی سوی خاور خدای  
 پدر را بنزد تو آزرم نیست  
 تو خواهی که گیری مر او را<sup>۱۷</sup> ببر

۱. خ ۲ - بیت‌های ۳۷۷ و ۳۷۸ را ندارد. ۲. ل، خ ۲ - شوید (هردوبار). ۳. ل، خ ۲ - عاشقی ام چو  
 ۴. ل، خ ۲ - پراز مهر زالست ۵. خ ۱ - بیت ۳۸۱ پس از بیت ۳۸۲ آمده. ۶. خ ۲ - مراجعه شرم بر  
 ۷. ل - دل و جانم یکسر پراز مهر اوست ۸. م - روز ۹. ل - بیت را ندارد. ۱۰. ل - از غم  
 به پرداختن ۱۱. ل - بدکاری آید؛ خ ۲ - بیکاری آید ۱۲. ل - شهان؛ خ ۲ - بدان ۱۳. خ ۲ -  
 بتنگی دل ۱۴. خ ۲ - برداشتند ۱۵. ل - سرافراز تر ۱۶. خ ۲ - تو دختر اندر جهان ۱۷. خ ۱ -  
 به هندوستان و ۱۸. خ ۱ - میان نیستان ۱۹. ل - چون درخشان ۲۰. خ ۲ - در ۲۱. م - چو رخسار  
 تو بر سمن غرو (? نیست؛ خ - پدر را بنزد تو آرام نیست (اشتباه). ۲۲. ل، خ ۲ - رای ۲۳. خ ۱ -  
 بچشم اندرون ۲۴. خ ۱ - مر ۲۵. م - بندازد ۲۶. ل - تن ۲۷. ل - او را بگیری.

که پرورده مرغ باشد بکوه  
 کس از مادران<sup>۱</sup> پیر هرگز نژاد  
 ۳۹۵ [چنین سرخ دو بسد شیر بوی  
 جهانی سراسر پر از مهر تست  
 ترا با چنین روی و بالای و موی  
 چو رودابه گفتار<sup>۱۰</sup> ایشان شنید  
 بریشان یکی بانگ برزد بخشم  
 ۴۰۰ وزان پس<sup>۱۳</sup> بچشم<sup>۱۴</sup> و بروی دژم  
 چنین گفت کین<sup>۱۷</sup> خام پیکارتان<sup>۱۸</sup>  
 نه قیصر بخواهم نه فغفور چین<sup>۲۰</sup>  
 ببالای من پور سامست زال  
 نشانی شده در میان گروه  
 نه زآنکس<sup>۲</sup> که زاید<sup>۳</sup> بباشد<sup>۴</sup> نژاد  
 شگفتی بود گر شود پیرجوی<sup>۵</sup>  
 بایوانها<sup>۶</sup> صورت چهر تست  
 ز چرخ چهارم خور<sup>۷</sup> آیدت<sup>۸</sup> شوی<sup>۹</sup>  
 چو از باد آتش دلش بردمید  
 بتابید روی و بخوابید<sup>۱۱</sup> چشم<sup>۱۲</sup>  
 بابر و زخشم<sup>۱۵</sup> اندر آورد خم<sup>۱۶</sup>  
 شنیدن نیرزید گفتارتان<sup>۱۹</sup>  
 نه از<sup>۲۱</sup> تاجداران ایران زمین<sup>۲۲</sup>  
 ابا بازوی شیر و با برز<sup>۲۳</sup> و یال

۱. خ ۲ - از مادرش؛ ل، خ ۱ - از مادر(?) ۲. ل، خ ۱ - وزانکس ۳. خ ۲ - زاد ۴. ل - نباشد؛ خ ۱،  
 خ ۲ - نیابد ۵. خ ۱ - بیت را ندارد. ۶. خ ۱، خ ۲ - بر ایوانها ۷. م، خ ۱ - خود ۸. خ ۲ - فرو  
 آردت (کذا!) ۹. خ ۲ - افزون دارد:

چرا پیر سر جویی ای مشکسر بر پیر مردم نگیری بپر(?)

۱۰. خ ۱ - آواز ۱۱. خ ۲ - دژم کرد ۱۲. ل - بیت ۳۹۹ پس از بیت ۴۰۰ آمده. ۱۳. ل - پس  
 آنکه ۱۴. م، خ ۱ - بخشم ۱۵. خ ۱، خ ۲ - بخشم ۱۶. خ ۲ - افگند خم؛ ل - افزون دارد:  
 وزان پس بکسینه بتابید روی ندید اندر آن گفتها رنگ و بوی  
 در نسخه ل پس از این بیت، بیت ۳۹۹ آمده. ۱۷. خ ۲ - کای ۱۸. ل - گفتارتان ۱۹. ل -  
 پیکارتان؛ خ ۱ -

چنین گفت کین سخت پیکارتان نیرزد بدین خام گفتارتان

ل - افزون دارد:

دل من چو شد بر ستاره تباه چگونه توان شاد بودن بمه  
 بگل ننگرد آنکه او گل خورست اگر چه گل از گل ستوده ترست  
 کراسرکه دارو بود بر جگر شود ز انگبین درد او بیشتر

۲۰. م، خ ۱ - نه فغفور خواهم نه قیصر نه چین؛ خ ۲ - نه فغفور خوانم نه خاقان چین ۲۱. ل، خ ۲ - نه آن  
 ۲۲. خ ۲ - افزون دارد (کذا!):

نه خورشید خواهم نه از ماه جفت مرا جفت باید اندر نهفت

۲۳. ل - کتف؛ خ ۲ - کتف

۴۰۵ [مرا مهر او دل ندیده گزید  
 [برو مهربانم نه بر روی و موی  
 پسرستنده آگه شد از راز او  
 باواز گسفتند ما بنده ایم  
 نگه کن کنون تاچه فرمان دهی  
 ۴۱۰ [یکی گفت زیشان که ای سروین  
 اگر جادویی باید آموختن  
 بپریم با مرغ و جادو<sup>۷</sup> شویم  
 [مگر شاه را نزد ماه آوریم  
 لب سرخ<sup>۱۲</sup> رودابه پرخنده کرد  
 ۴۱۵ که این گفته راگر شوی<sup>۱۴</sup> کاربند  
 که هر روز یاقوت بار آورد  
 مرا او بجای تنست و روان<sup>۲</sup>  
 همان دوستی از شنیده گزید]  
 بسوی هنر گشتمش مهرجوی<sup>۳</sup>  
 چو بشنید دل خسته آواز او  
 بدل مهربان و پسرستنده<sup>۴</sup> ایم  
 نیاید ز فرمان تو جز بهی<sup>۵</sup>  
 نگر تا نداند کسی این سخن]<sup>۶</sup>  
 ببند و فسون چشمها دوختن  
 بپوئیم<sup>۸</sup> و در چاره<sup>۹</sup> آهو<sup>۱۰</sup> شویم  
 بنزدیک او پایگاه آوریم<sup>۱۱</sup>  
 رخان معصفر سوی بنده کرد<sup>۱۳</sup>  
 درختی برومند کاری<sup>۱۵</sup> بلند  
 برش تازیان بر کنار<sup>۱۶</sup> آورد

۷

پسرستنده برخاست از پیش اوی  
 بدیبای رومی<sup>۱۸</sup> بیاراستند  
 بدان چاره بی چاره<sup>۱۷</sup> بنهاد روی  
 سر زلف بر گل بپیراستند<sup>۱۹</sup>

۱. ل. خوانند یا نوجوان ۲. ل. مرا هست آرام جان و روان ۳. م، خ، ۱، خ ۲. بیتهای ۴۰۵-۴۰۶  
 را ندارند. ۴. خ ۱. پراکنده ۵. ل. مهی؛ خ ۲. کهی؛ ل، خ ۲. افزون دارند:  
 چو ما صد هزاران فدای تو باد خرد ز آفرینش زوای تو باد  
 ۶. م. افزون دارد:  
 سیه نرگسنت پر از شرم باد رخسانت پر از رنگ و آرم باد  
 ۷. خ ۲. آهو ۸. ل. بتازیم ۹. خ ۱. دردشت؛ خ ۲. از چاره ۱۰. خ ۲. جادو ۱۱. خ ۲. بیت  
 را ندارد. ۱۲. ل، خ ۲. لعل ۱۳. م. افزون دارد:  
 پسرستندگانرا چنین گفت شاه که اینست روی وهم اینست راه  
 ۱۴. ل. که این بند راگر بوی؛ خ ۲. که این گفته راگر شود ۱۵. خ ۲. گردد ۱۶. ل. برش باران در  
 کنار؛ خ ۱. برو تازان در کنار؛ خ ۲. برش تازیان در کنار ۱۷. خ ۲. ناچار ۱۸. خ ۲. بدیبا بتانرا  
 ۱۹. م. بیتهای ۴۱۸ و ۴۱۹ را ندارد.

ز هر بوی و رنگی چو خرم بهار <sup>۱</sup>	برفتند هر پنج تا رودبار
لب رود لشکرگه زال بود <sup>۲</sup>	۴۲۰ مه <sup>۲</sup> فرودین و سر سال بود
رخان چون گلستان و گل در کنار <sup>۵</sup>	همی گل چدند از لب رودبار <sup>۴</sup>
بپرسید کین گل پرستان کیند	نگه کرد دستان ز تخت بلند
که از کاخ مهرباب <sup>۱</sup> روشن روان <sup>۷</sup>	چنین گفت گوینده با پهلوان
فرستد همی ماه کابلستان <sup>۸</sup>	پرستندگان را سوی گلستان
کمان خواست از ترک و بفراخت یال	۴۲۵ بنزد پری چهرگان رفت زال <sup>۹</sup>
خشیشار دید اندر آن رودبار <sup>۱۱</sup>	پیاده همی رفت جویان <sup>۱۰</sup> شکار
بدست جهان پهلوان در نهاد <sup>۱۲</sup>	[کمان ترک گلرخ بزه بر نهاد
یکی <sup>۱۴</sup> تیر بنداخت اندر شتاب	نگه کرد <sup>۱۳</sup> تا مرغ برخاست ز آب
چکان خون و وشی شده آب رود <sup>۱۶</sup>	ز پروازش <sup>۱۵</sup> آورد گردان فرود
بیاور تو آن <sup>۱۷</sup> مرغ افکنده پر <sup>۱۸</sup>	۴۳۰ [ترک آنگهی گفت زان سو گذر
خرامید نزد پرستنده ترک <sup>۱۹</sup>	[بکشتی گذر کرد ترک سترگ
سخن گوی و بگشای شیرین زبان <sup>۲۱</sup>	پرستنده پرسید کای پهلوان <sup>۲۰</sup>

۱. خ ۱- زهر بوی و هر رنگ چون نوبهار؛ خ ۲- افزون دارد:
- بگشتند هر سو همی گل چدند      سرابرده را چون برابر شدند
۲. خ ۲- که      ۳. خ ۲- بیت ۴۲۰ پس از بیت ۴۲۱ آمده؛ ل، خ ۲- افزون دارند:
- ازان سوی رود آن کنیزان بدند      ز دستان همی داستانها زدند
۴. م- گل بچیدند از رودبار؛ خ ۱- گل چدند از لب جویبار      ۵. ل- بیتی از نسخه خ ۲ (نسخه بدل ۷) را افزون دارد.      ۶. ل- که این آن مهرباب      ۷. م- بیتهای ۴۲۳ و ۴۲۴ را ندارد.      ۸. ل- افزون دارد:
- چو بشنید دستان دلش بردمید      ز بس مهر برجای بر نارمید
- خرامید با نیزه پرشتاب      جهانجوی دستان ازان رود آب
- خ ۲- نخستین بیت و صورتی دیگر از دومین بیت نسخه ل را افزون دارد.      ۹. ل، خ ۲- چو زان سان پرستندگان دید زال      ۱۰. ل، خ ۱، خ ۲- شد ز بهر      ۱۱. ل- همی دیدی آن مهرخانرا نگار (بکار؟)؛
- خ ۱- جشن سازند اندر آن مرغزار (وزن مختل).      ۱۲. م- بر نهاد؛ خ ۱- او بداد؛ خ ۲- بیت را ندارد.
۱۳. ل- بزدبانگ      ۱۴. ل- همی      ۱۵. ل- افزاش      ۱۶. خ ۱- شد از اب رود      ۱۷. ل- همان      ۱۸. خ ۱- بیت را ندارد.      ۱۹. خ ۱- بیت را ندارد.      ۲۰. خ ۱- پرستنده باریدک پهلوان؛ ل- باریدک ماه روی؛ خ ۲- بگشاد شیرین زبان      ۲۱. خ ۲- سخن گفت و بگشاد شیرین زبان؛ ل- سخن گفت زان پهلوان نامجوی؛ خ ۱- ازان ترک پرسید کای پهلوان

که این شیربازو گو<sup>۱</sup> پیلتن  
 که بگشاد زین گونه تیر از کمان  
 ۴۳۵ ندیدیم زیبنده تر زین سوار  
 پری روی<sup>۴</sup> دندان بلب بر نهاد<sup>۵</sup>  
 شه نیمروزست فرزند سام  
 بگرد جهان گر بگردد سوار<sup>۶</sup>  
 پرستنده با کودک ماه روی<sup>۷</sup>  
 ۴۴۰ که ماهیست مهرباب را در سرای  
 ببالای ساج است و هم رنگ عاج  
 دو نرگس دژم و<sup>۱۱</sup> دو ابرو بخم  
 دهانش بستگی دل مستمند  
 [دو جادوش پر خواب و پر آب روی  
 ۴۴۵ نفس را مگر بر لبش راه نیست  
 پرستندگان هریکی آشکار  
 [بدین چاره تا آن لب لعل فام  
 چنین گفت با بندگان خوب چهر  
 چه مردست و شاه کدام انجمن  
 چه سنجد پیش اندرش<sup>۲</sup> بدگمان  
 بتیر و کمان بر چنین کامگار<sup>۳</sup>  
 مکن گفت ازین گونه از<sup>۱</sup> شاه یاد  
 که دستانش خوانند شاهان بنام  
 ازین سان نبیند یکی نامدار<sup>۸</sup>  
 بختید و گفتش که چندین<sup>۱۰</sup> مگوی  
 بیک سر ز شاه تو برتر بپای  
 یکی ایزدی بر سر از مشک تاج  
 ستون دو ابرو<sup>۱۲</sup> چو سیمین<sup>۱۳</sup> قلم<sup>۱۴</sup>  
 سر زلف چون حلقه پای بند  
 پراز لاله رخسار و پر<sup>۱۵</sup> مشک موی  
 چنو در جهان نیز یک ماه نیست<sup>۱۶</sup>  
 همی کرد وصف رخ آن نگار<sup>۱۷</sup>  
 کند آشنا بالب پور سام<sup>۱۸</sup>  
 که با ماه خوبست رخشنده مهر<sup>۱۹</sup>

۱. خ ۲- گربازی ۲. خ ۲- اندرون ۳. خ ۱- نامدار ۴. ل- سبک بنده؛ خ ۲- بسی روی  
 ۵. ل- لب را بدنجان نهاد ۶. ل، خ ۱- بر ۷. ل- بگرد جهان در چنوبیک سوار؛ خ ۱، خ ۲- نگرده  
 فلک بر چنین یک سوار ۸. ل- زمانه نبیند دگر نامدار؛ خ ۱- زمانه نبیند چنو نامدار؛ خ ۲- زمانه نبیند  
 چنان نامدار ۹. ل- ریدک ماه روی؛ خ ۲- کودک نامجوی ۱۰. ل- چونین ۱۱. ل- هر  
 ۱۲. ل- بینی ۱۳. خ ۲- زسیمین ۱۴. م، خ ۱- چو تیغ دژم ۱۵. ل- روی و پراز؛ خ ۱-  
 رخسار و چون؛ خ ۲- رخساروز ۱۶. ل- افزون دارد:

خرامان ز کابلستان آمدیم بر شاه زابلستان آمدیم

۱۷. ل، خ ۱، خ ۲- بیت را ندارند. ۱۸. ل- افزون دارد:

بپیوستگی چون جهان رای کرد دل هر کسی مهر را جای کرد

۱۹. ل، خ ۱، خ ۲- بیت را ندارند.



<p>بود کاب را ره بدین جوی نیست<sup>۱</sup>          بماند<sup>۲</sup> باسانی اندر نهفت<sup>۳</sup>          نباید شنیدنش ننگ سخن<sup>۴</sup>          چو برخایه بنشست و گسترد پر          ز پشت پدر خایه بیرون کنم<sup>۵</sup>          بسپرسید ازو نامور پور سام<sup>۶</sup>          گشاده لب و<sup>۷</sup> سیم دندان شدی          ز شادی دل پهلوان شد جوان          که رو مر<sup>۸</sup> پرستندگان را بگوی          مگر با گل<sup>۹</sup> از باغ گوهر برید<sup>۱۰</sup>          گرانمایه دیبای زربفت پنج          کسی را مگوئید و پنهان برید          بدان تا پیامی فرستم بر از          ابا گرم گفتار و دینار و گنج          پیام<sup>۱۱</sup> جهان پهلوان زال زر          که هرگز<sup>۱۲</sup> نماند سخن در نهفت          سه تن نانهانست و چار انجمن<sup>۱۳</sup>          سخن گر بر از ست با ما سرای<sup>۱۴</sup></p>	<p>[ولیکن بگفتن مگر روی نیست          ۴۵۰] دلاور که پرهیز جوید ز جفت          [بدان تاش دختر نباشد ز بن          چنین گفت مر جفت را باز نر          [کزین خایه گر مایه بیرون کنم          ازیشان چو برگشت خندان غلام          ۴۵۵] که با تو چه گفت آن که<sup>۱۵</sup> خندان شدی          بگفت آنچه بشنید با پهلوان          چنین گفت با ریدک ماه روی          که از گلستان یک زمان مگذرید          درم خواست و دینار<sup>۱۶</sup> و گوهر ز گنج          ۴۶۰] بفرمود کین نزد ایشان<sup>۱۷</sup> برید          نباید<sup>۱۸</sup> شدن شان<sup>۱۹</sup> سوی کاخ باز          برفتند زی<sup>۲۰</sup> ماه رخسار پنج          بدیشان سپردند زر و گهر<sup>۲۱</sup>          پرستنده با ماه دیدار گفت          ۴۶۵] مگر آنکه باشد میان دو تن          بگوی ای خردمند پاکیزه رای</p>
--	---

۱. ل، خ، ۱، ۲ - بیت را ندارند. ۲. کذا بخ؛ م - بیاید ۳. ل - بیت را ندارد؛ خ ۲ - افزون دارد:  
 چو خواهد گسستن نبایدش گفت  
 کسستش پیدا و بستن نهان  
 به این و به آن باد خوی جهان  
 ۴. ل - بیت را ندارد. ۵. ع - ترجمه بیتهای ۴۴۶-۴۵۳ را ندارد. ۶. م - افزون دارد:  
 که بود اینک با تو همی راز گفت  
 بیایدت با من همه باز گفت  
 ۷. م - که از گفت او شاد و ۸. م - شگفته رخ و؛ خ ۱ - شگفته لب و ۹. م - کز ایدر؛ ل - که رو آن  
 ۱۰. خ ۲ - چک ۱۱. ل - ترتیب بیتها: ۴۵۸، ۴۶۱، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۲... ۱۲. ل - باد ز ۱۳. خ ۲ - بگفتا  
 که این را بریشان ۱۴. م، خ ۲ - بیاید ۱۵. ل - شدن تان ۱۶. کذا بخ؛ م - برفتند تا؛ ل، خ ۲ - برفتند  
 آن؛ خ ۱ - بفرمود تا ۱۷. م، خ ۱ - گنجی گهر ۱۸. خ ۱ - بنام ۱۹. خ ۲ - می در ۲۰. م - افزون  
 دارد:

کنون باز رو پیش آن پهلوان  
 بگو ای خردمند روشن روان  
 ۲۱. خ ۲ - برای

پرستنده گفتند یک بادگر  
 [کنون کار رودابه و کام زال  
 بیامد سیه چشم گنجور شاه  
 ۴۷۰ سخن هرچه بشنید از آن دلنواز  
 سپهد خرامید تا گلستان  
 پری روی گلرخ<sup>۲</sup> بتان طراز  
 سپهد بپرسید ازیشان سخن  
 [ز گفتار و دیدار و رای و خرد  
 ۴۷۵ بگوئید با من<sup>۳</sup> یکایک سخن  
 [اگر راستی تان بود گفت و گوی  
 و گر هیچ کژی گمانی<sup>۴</sup> برم  
 رخ لالهرخ<sup>۵</sup> گشت چون سندروس  
 چنین گفت کز مادر اندر جهان<sup>۶</sup>  
 ۴۸۰ بدیدار سام و ببالای او  
 دگر چون تو ای پهلوان دلیر  
 همی می<sup>۷</sup> چکد گوئی از روی تو<sup>۸</sup>  
 سه دیگر چو رودابه ماه روی<sup>۹</sup>  
 ز سر تا بپایش گلست و سمن  
 ۴۸۵ از آن گنبد سیم سر بر زمین

که آمد بدام اندرون شیر نر  
 بجای آمد و این بود نیک فال<sup>۱</sup>  
 که بود اندر آن کار دستور شاه  
 همی گفت پیش سپهد بر از<sup>۲</sup>  
 بر امید خورشید<sup>۳</sup> کابلستان  
 برفتند و بردند پیشش نماز  
 ز بالا و دیدار آن سرو بن<sup>۴</sup>  
 بدان تا بخوی وی<sup>۵</sup> اندر خورد  
 بکژی نگر ننگ ننگید ایچ بن  
 بنزدیک من تان بود آبروی  
 بزریر پی پیلتان بسپرم  
 پیش<sup>۶</sup> سپهد زمین داد بوس  
 نزیاد کس اندر<sup>۷</sup> میان مهان  
 بپاکسی دل و دانش و رای او  
 بدین برز بالا و بازوی شیر  
 عبیرست گوئی مگر بوی تو<sup>۸</sup>  
 یکی سرو سیمست<sup>۹</sup> بارنگ و بوی  
 بسرو<sup>۱۰</sup> سهی بر سهیل یمن  
 فرو هشته برگل کمند از کمین<sup>۱۱</sup>

۱. خ ۱، ۲ - بیت را ندارند. ۲. م - افزون دارد:

چو از ترک بشنید زاول خدای بیامد سوی باغ کابل خدای

۳. ل - بنزد کنیزان ۴. خ ۲ - چک رخ ۵. خ ۱ - ترتیب بیتها: ۴۷۳، ۴۷۶، ۴۷۵، ۴۷۴، ۴۷۷؛ خ ۲ -  
 ترتیب بیتها: ۴۷۳، ۴۷۶، ۴۷۵، ۴۷۴، ۴۷۷. ۶. ل - بدان تا که با او کی ۷. خ ۲ - با او ۸. خ ۱ -  
 نماید ۹. خ ۱ - لاله گون ۱۰. ل - بنزد ۱۱. ل، خ ۲ - مادران جهان ۱۲. ل، خ ۱، خ ۲ -  
 کسی در ۱۳. خ ۱ - خون ۱۴. ل، خ ۱ - او ۱۵. ل - عبیرست یکسر همه موی او؛ ترتیب  
 بیتها: ۴۸۱، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۲، ۴۸۵. ۱۶. م - خوب روی ۱۷. ل - سیمین ۱۸. ل - چو سرو  
 ۱۹. ل - از گل کمند گزین؛ خ ۱، خ ۲ - برگل کمند کمین

[بمشک و بعنبر سرش بافته<sup>۱</sup>  
 [سر زلف و جعدش<sup>۲</sup> چو مشکین زره  
 [ده انگشت برسان سیمین قلم  
 بت آرای چون او نبیند بچین  
 ۴۹۰ سپهد پرستنده را گفت گرم  
 که اکنون چه چارست با من بگوی  
 که مارا دل و جان پر از مهر اوست  
 پرستنده گفتا چو فرمان دهی  
 [ز فرخنده رای جهان پهلوان  
 ۴۹۵ فریبیم و گوئیم هرگونه<sup>۳</sup>  
 سرمشک بویش<sup>۴</sup> بدام آوریم  
 خرامد مگر پهلوان با کمند  
 کند حلقه در گردن کنگره  
 برفتند خوبان<sup>۵</sup> و برگشت زال

بیاقوت و زمرد تنش تافته<sup>۱</sup>  
 فگندست<sup>۲</sup> گوئی گره بر گره  
 برو<sup>۳</sup> کرده از غالیه صد رقم  
 برو ماه و پروین کنند آفرین  
 سخنهای شیرین باوای نرم  
 یکی راه جستن بنزدیک اوی  
 همه آرزو دیدن چهر اوست<sup>۴</sup>  
 گذاریم تا کاخ سرو سهی<sup>۵</sup>  
 ز گفتار و دیدار روشن روان<sup>۶</sup>  
 میان اندرون نیست واژونه<sup>۷</sup>  
 لبش زی لب پور سام آوریم  
 بنزدیک دیوار کاخ<sup>۸</sup> بلند  
 شود شیر شاد از شکار بره<sup>۹</sup>  
 دلش گشت با کام<sup>۱۰</sup> و شادی همال<sup>۱۱</sup>

۸

رسیدند خوبان بدرگاه<sup>۱۲</sup> کاخ  
 نکه کرد دربان بر آراست جنگ<sup>۱۳</sup>  
 که بی گه ز درگاه بیرون شوید<sup>۱۴</sup>  
 بدست اندرون هریک از گل دو شاخ  
 زبان کرد گستاخ<sup>۱۵</sup> و دل کرد تنگ  
 شگفت آیدم تا شما چون شوید

۱. ل. خ. ۱- تافته ۲. ل. خ. ۱- بافته ۳. خ. ۱- جعد زلفش ۴. خ. ۲- کمندست ۵. خ. ۱- برون ۶. خ. ۲-

وزان پس چنان خواهم از کردگار که با من شود همسر و نیک کار  
 ۷. ل- گرازیم تا گاه شاهنشهی؛ خ. ۲- گذاریم تا کاخ شاهنشهی ۸. ل- بیت را ندارد. ۹. ل- هرگونه چیز ۱۰. ل- وارونه نیز ۱۱. خ. ۱- مویش ۱۲. ل- ایوان و کاخ؛ خ. ۲- دیوار شاخ ۱۳. ل- افزون دارد:

ببین آنگهی تا خوش آید ترا بدین گفت و گویش فزاید ترا  
 خ. ۲- صورت دیگر همان بیت را افزون دارد. ۱۴. ل- ایشان ۱۵. خ. ۱- باناز ۱۶. ل. خ. ۲- شبی دید یازان بیالای سال ۱۷. خ. ۱- بنزدیک ۱۸. خ. ۱- چنگ ۱۹. خ. ۲- گویا ۲۰. خ. ۱- روید

بتان پاسخش را بسیاراستند  
 که امروز روزی دگرگونه نیست  
 ۵۰۵ بهار آمد از گلستان گل چنیم  
 نگهبان در گفت کامروز کار  
 که زال سپهد بکابل<sup>۲</sup> نبود<sup>۱</sup>  
 نبینید کز کاخ کابل<sup>۱</sup> خدای  
 اگر تان ببیند چنین گل بدست  
 ۵۱۰ شدند اندر ایوان بتان طراز  
 نهادند دینار و گوهر پیش  
 که چون بود تان کار با پورسام  
 پری چهره هر پنج<sup>۱۱</sup> بشتافتند  
 که مردیست برسان سرو سهی  
 ۵۱۵ [همش رنگ و بوی و همش قد<sup>۱۲</sup> و شاخ  
 دو چشمش چو دو نرگس قیرگون<sup>۱۳</sup>  
 [کف و ساعدش چون کف شیر نر  
 سراسر سپیدست مویش برنگ<sup>۱۷</sup>  
 [سر<sup>۱۹</sup> جعد آن پهلوان جهان  
 بتنگی دل<sup>۱</sup> از جای برخاستند  
 براه گلان دیو واژونه نیست  
 ز روی زمین شاخ سنبل چنیم  
 نباید گرفتن بدان<sup>۲</sup> هم شمار  
 سرپرده شاه زابل نبود<sup>۵</sup>  
 بزین اندر آرد بشبگیر پای<sup>۶</sup>  
 کند بر زمین تان هم آنگاه پست  
 نشستند و با ماه گفتند راز<sup>۸</sup>  
 بپرسید رودابه از کم و بیش<sup>۹</sup>  
 بدیدن بهست ار باواز و نام  
 چو با ماه جای سخن یافتند<sup>۱۱</sup>  
 همش زیب و هم فر شاهنشهی  
 سواری میان لاغر و بر فراخ  
 لبانش چو بسد<sup>۱۴</sup> رخانش<sup>۱۵</sup> چو خون  
 هیون ران و موبد دل<sup>۱۶</sup> و شاه فر  
 از آهو همین است و این نیست ننگ<sup>۱۸</sup>  
 چو سیمین زره بر گل ارغوان]

۱. ل. بدل تنگی ۲. ل، خ، ۱، ۲. برای ۳. خ، ۱. بزابل ۴. ل. درست؛ خ، ۱، ۲. نبد  
 ۵. ل. زمین پر ز خرگاه و پر اشکرست ۶. خ، ۱. زابل ۷. ل. این بیت را ندارد؛ خ، ۲. افزون دارد:  
 همه روزش آمدشدن پیش اوست که هستند با یکدگر سخت دوست  
 ۸. خ، ۲. افزون دارد:  
 برافروخت رودابه را دل زمهر باقید آن تا ببیندش چهر  
 ۹. ل. بیتهای ۵۱۱ و ۵۱۲ را ندارد. ۱۰. خ، ۲. چند ۱۱. ل. افزون دارد:  
 نهادند دینار و گوهرش پیش بپرسید رودابه از کم و بیش  
 ۱۲. م، ۱. خ، ۱. فر؛ خ، ۲. رنگ و هم قد و هم بوی و ۱۳. ل. آبگون ۱۴. خ، ۱. لبانش عقیق و  
 ۱۵. خ، ۲. زبانش ۱۶. خ، ۱. هیون ران چو برناتن ۱۷. ل. بسر ۱۸. ل. و اینست فر ۱۹. خ، ۱،  
 خ، ۲. سرو

۵۲۰ که گوئی همی خود چنان<sup>۱</sup> بایدی  
 بدیدار تو داده ایمش نوید  
 کنون چاره کار مهمان بساز  
 چنین<sup>۵</sup> گفت با بندگان سروبن  
 همان زال کو مرغ پرورده بود  
 ۵۲۵ بدیدار شد<sup>۱</sup> چون گل ارغوان  
 [رخ من پیشش بیاراستی<sup>۶</sup>  
 همی گفت و لب را<sup>۱۱</sup> پر از خنده داشت  
 پرستنده با بانوی<sup>۱۲</sup> ماه روی  
 که یزدان هر آنچه هوا بود<sup>۱۵</sup> داد  
 ۵۳۰ یکی خانه بودش چو خرم بهار  
 بدیبای چنینی بیاراستند  
 عقیق و زبرجد<sup>۱۰</sup> برو<sup>۱۱</sup> ریختند  
 همه زر و پیروزه بد جامشان  
 و گر<sup>۱</sup> نیستی مهر نفزایدی<sup>۲</sup>  
 ز ما بازگشتست دل پر امید<sup>۳</sup>  
 بفرمای تا بر چه گردیم باز  
 که دیگر شدستی برای و سخن  
 چنان پیر سر بود و پژمرده بود  
 سهی قد و زیبارخ و پهلوان  
 بگفتار<sup>۸</sup> و زان پس<sup>۱</sup> بها خواستی<sup>۱۱</sup> ]  
 رخان هم چو گلنار<sup>۱۲</sup> آگنده داشت  
 چنین گفت کاکنون ره چاره جوی<sup>۱۴</sup>  
 سرانجام این کار فرخنده باد<sup>۱۶</sup>  
 ز چهر بزرگان برو بر نگار<sup>۱۷</sup>  
 طبقهای زرین<sup>۱۸</sup> بپیراستند<sup>۱۹</sup>  
 می و<sup>۲۰</sup> مشک و عنبر بر آمیختند  
 بروشن گلاب اندر آشامشان<sup>۲۳</sup>

۱. ل. همی آن چنان؛ خ ۲. که خود همچنین ۲. خ ۱. وزین ۳. خ ۲. افزون دارد:

سخن گفتن سخت شیرین و خوش زیباجاده دادیش گوئی درفش

۴. ل. که بازگشتن دلش پر امید ۵. خ ۲. سخن ۶. ل. برخ شد کنون ۷. ل، خ ۱، خ ۲. -  
 بیاراستند ۸. ل. بگفتند ۹. ل. و آنگه ۱۰. ل، خ ۱، خ ۲. خواستند ۱۱. ل. و یک  
 لب؛ خ ۲. و دو لب ۱۲. خ ۱. چو گل سرخ ۱۳. ل. باموی با(؟)؛ خ ۱. بانامور ۱۴. خ ۲. -  
 افزون دارد:

بگفت از شما یک کس او را شوید بگوید و گفتار او بشنوید

که کامت برآمد بر آرای کار مهی را ببینی گرفته کنار

۱۵. خ ۱. مرادست ۱۶. ل. افزون دارد:

همی کار سازید رودابه زود نهانی زخویشان او هر که بود

۱۷. خ ۲. همان بیت را اما با مصراعهای پس و پیش افزون دارد. ۱۸. خ ۱. سیمین ۱۹. خ ۲. بگفتار  
 و زن پس بها خواستند (بسنجید با بیت ۵۲۶). ۲۰. م، خ ۱. زمرد ۲۱. ل. فرو ۲۲. خ ۱. همی  
 ۲۳. کذا بخ؛ م، خ ۱، خ ۲. آرامشان؛ ل. دو مصراع پس و پیش.

بنفشه گل و نرگس و ارغوان  
از آن خانه دخت خورشیدروی ۵۳۵

سمن شاخ و سنبل<sup>۱</sup> بدیگر کران<sup>۲</sup>  
برآمد همی تا بخورشید بوی

## ۹

چو خورشید تابنده شد ناپدید  
پرستنده شد سوی دستان سام  
سپهد سوی کاخ بنهاد روی  
برآمد سیه چشم گلرخ بام  
چو از دور دستان سام سوار ۵۴۰  
دو بیجاده بگشاد و آواز داد  
[درود جهان آفرین بر تو باد  
پیاده بدین سان<sup>۵</sup> ز پرده سرای  
سپهد کزان گونه<sup>۷</sup> آوا شنید  
شده بام از آن گوهر<sup>۸</sup> تابناک ۵۴۵  
چنین داد پاسخ که ای ماه چهر<sup>۱۰</sup>  
چه مایه شبان دیده اندر سماک  
همی خواستم تا خدای جهان  
کنون شاد گشتم باواز<sup>۱۳</sup> تو  
[یکی چاره راه دیدار جوی ۵۵۰

در حجره بستند و گم شد کلید  
که شد ساخته کار بگذار گام  
چنانچون بود مردم جفت جوی  
چو سرو سهی بر سرش ماه تام  
پدید آمد آن دختر نامدار<sup>۲</sup>  
که شاد آمدی ای جوانمرد شاد  
خم چرخ گردان زمین تو باد<sup>۴</sup>  
برنجیدت این خسروانی دو پای<sup>۶</sup>  
نگه کرد و خورشیدرخ را بدید  
بجای گل<sup>۱</sup> سرخ یاقوت خاک]  
درودت ز من آفرین از سپهر  
خروشان بدم<sup>۱۱</sup> پیش یزدان پاک  
نماید مرا<sup>۱۲</sup> رویت<sup>۱۳</sup> اندر نهان  
بدین خوب گفتار باناز<sup>۱۵</sup> تو  
چه پرسی<sup>۱۶</sup> تو بر باره و من بکوی<sup>۱۷</sup>]

۱. ل. همان سرخ سنبل؛ خ ۲. سمن شاخ نسرین ۲. ل، خ ۲. بیت ۵۳۴ پیش از بیت ۵۳۳ آمده.

۳. ل. بیت را ندارد. ۴. ل، خ ۲. بیت را ندارند؛ خ ۱، خ ۲. این بیت را افزون دارند:

پرستنده خرم دل و شاد باد چنانی سراپای کو کرد یاد

۵. ل. که آمد بدینجا ۶. ل. دو مصراع پس و پیش. ۷. ل. سپهد چو از باره؛ خ ۲. سپهد کزان باره؛

خ ۱. سپهدار از آن گونه ۸. خ ۲. گوهرش ۹. ل. لبش؛ خ ۲. رخس ۱۰. خ ۱. خوب چهر

۱۱. خ ۱. شدم ۱۲. ل. بمن ۱۳. م. چهرت ۱۴. خ ۱. بدیدار ۱۵. خ ۱. رخسار و

گفتار ۱۶. ل. باشی ۱۷. خ ۱. افزون دارد:

در دوستی می ببايد گشاد که انجام این کار فرخنده باد

[پری روی <sup>۱</sup> گفت سپهبد شنود <sup>۲</sup>	سر <sup>۳</sup> شعر گلنار بگشاد زود <sup>۴</sup>
[کمندی گشاد او ز سرو <sup>۵</sup> بلند	کس <sup>۱</sup> از مشک زان سان نیچد کمند]
[خم اندرخم و مار بر مار بر	بران غبغبش نار بر نار بر <sup>۷</sup>
[بدو گفت <sup>۸</sup> بر تاز و برکش میان	بر شیر بگشای و چنگ کیان]
۵۵۵ [بگیر این سیه <sup>۹</sup> گیسو از یک سوم	ز بهر تو باید همی گیسوم]
[نگه کرد زال اندران ماه روی	شگفتی بماند اندران روی و موی <sup>۱۰</sup>
[چنین داد پاسخ که این نیست داد	چنین <sup>۱۱</sup> روز خورشید روشن مباد]
[که من دست را <sup>۱۲</sup> خیره بر <sup>۱۳</sup> جان زخم	برین <sup>۱۴</sup> خسته دل تیز پیکان زخم]
کمند از رهی بستد و داد خم	بیفگند خوار و نزد ایچ <sup>۱۵</sup> دم
۵۶۰ [حلقه درآمد سر کنگره	برآمد زین تا بسر یکسره
چو بر بام آن باره بنشست باز <sup>۱۶</sup>	برآمد <sup>۱۷</sup> پری روی و بردش نماز <sup>۱۸</sup>
گرفت آن زمان دست دستان بدست <sup>۱۹</sup>	برفتند هر دو بکردار مست <sup>۲۰</sup>
[فرود آمد از بام کاخ بلند	بدست اندرون دست شاخ بلند <sup>۲۱</sup>
[سوی خانه زرنگار آمدند	بران <sup>۲۲</sup> مجلس شاهوار آمدند]
۵۶۵ [بهشتی بد آراسته پر ز نور	پرستنده بر پای و بر پیش <sup>۲۳</sup> حور

۱. ل - چهره ۲. خ ۱ - سپهبد بگفت و پری روشنود ۳. ل، خ ۱، خ ۲ - زسر ۴. ل - شعر گلنارگون برگشت... (ورق پاره شده و پایان مصراع موجود نیست). ۵. خ ۲ - گیسو ۶. ل، خ ۲ - که ۷. ل، خ ۱ - افزون دارند:

فروهشت گیسو ازان کنگره بدل زال گفت این کمندی سره

پس از باره رودابه آواز داد که ای پهلوان بچه گرد زاد

خ ۲ - نخستین بیت از نسخه های ل و خ ۱ را افزون دارد. ۸. ل، خ ۱ - کنون زود ۹. خ ۲ - سر ۱۰. ل، خ ۱، خ ۲ - افزون دارند:

بسایید مشکین کمندش بیوس که بشنید آواز بوش عروس

۱۱. ل، خ ۱ - بدین ۱۲. خ ۲ - دست خود ۱۳. ل، خ ۲ - در ۱۴. خ ۲ - درین ۱۵. ل،

خ ۱ - نیز ۱۶. خ ۱ - شد زال نیرنگ ساز؛ خ ۲ - باره شصت ناز ۱۷. ل، خ ۱ - بیامد ۱۸. خ ۲ -

روشن نماز ۱۹. ل - سام ۲۰. ل - بدل شادکام؛ خ ۲ - بجای نشست ۲۱. خ ۲ - خم کمند

۲۲. ل، خ ۱، خ ۲ - بدان ۲۳. خ ۱ - برپای و در پیش؛ خ ۲ - برپای در پیش

شگفت اندرو<sup>۱</sup> مانده بد<sup>۲</sup> زال زر  
 ابا یاره و طوق و باگوشوار  
 [دور خساره چون لاله اندر سمن<sup>۱</sup>  
 همان<sup>۲</sup> زال بافر شاهنشهی  
 ۵۷۰ حمایل یکی دشنه اندر برش  
 [همی بود بوس و کنار و نبید  
 [سپهد چنین گفت با ماه روی  
 [منوچهر اگر<sup>۱۱</sup> بشنود داستان  
 [همان سام نیرم برآرد خروش  
 ۵۷۵ [ولیکن نه<sup>۱۲</sup> پرمايه<sup>۱۵</sup> جانست و تن  
 [پذیرفتم از دادگر<sup>۱۷</sup> داورم  
 [شوم پیش یزدان ستایش<sup>۱۸</sup> کنم  
 [مگر کو دل سام و شاه زمین  
 [جهان آفرین بشنود گفت من  
 ۵۸۰ [بدو گفت رودابه من همچین  
 [که بر من نباشد کسی پادشا  
 [جز از پهلوان جهان زال زر  
 بر آن روی و آن موی و بالا و فر<sup>۲</sup>  
 ز دینار<sup>۳</sup> و گوهر چو باغ<sup>۴</sup> بهار  
 سر جعد زلفش شکن بر شکن  
 نشسته بر ماه با فرهی  
 ز یاقوت سرخ افسری بر سرش<sup>۵</sup>  
 مگر شیر کو گور را نشکرید  
 که<sup>۶</sup> ای سرو سیمین بر و رنگ بوی<sup>۱</sup>  
 نباشد برین کار<sup>۱۲</sup> همداستان  
 ازین کار بر من شود او<sup>۱۳</sup> بجوش  
 همان<sup>۱۴</sup> خوار گیرم بپوشم کفن  
 که هرگز ز پیمان تو نگذرم  
 چو ایزد<sup>۱۵</sup> پرستان نیایش کنم<sup>۱۶</sup>  
 بشوید ز خشم و ز پیکار و کین  
 مگر کاشکارا شوی جفت من<sup>۱۷</sup>  
 پذیرفتم از داور کیش و دین  
 جهان آفرین بر زبانم گو<sup>۱۸</sup>  
 که با تخت و تاجست و با زیب و فر<sup>۱۹</sup>

۱. ل، خ ۱- اندر آن ۲. خ ۲- شگفتی بماند اندرو ۳. ل- بدان روی و موی و بدان زیب و فر  
 ۴. خ ۱، خ ۲- دیبا ۵. ل- شاخ ۶. خ ۱- چمن ۷. خ ۱- همی ۸. م، خ ۱- ز یاقوت  
 رخشان سر و افسرش؛ خ ۲- ز یاقوت رخشان بسر افسرش؛ ل- افزون دارد:

ز دیدنش رودابه می نارمید بدز دیده در وی همی بنگرید

فروغ رخس را که جان بر فروخت درو بیش دیدی دلش بیش سوخت

۹. خ ۲- تو ۱۰. ل، خ ۲- سیمین بر مشکبوی؛ خ ۱- سیمین پر از رنگ و بوی؛ چهار بیت را که در آنها  
 دست برده شده افزون دارد. ۱۱. ل، خ ۱، خ ۲- چون ۱۲. ل، خ ۱- نیز ۱۳. ل، خ ۱، خ ۲- کف  
 اندازد و بر من آید ۱۴. ل- چو ۱۵. م، خ ۱، خ ۲- سرمایه ۱۶. م- همه ۱۷. خ ۱- داور  
 ۱۸. خ ۱- نیایش ۱۹. خ ۱، خ ۲- یزدان ۲۰. ل- بیتهای ۵۷۷ و ۵۷۸ را ندارد. ۲۱. خ ۲- دو  
 مصراع پس و پیش. ۲۲. خ ۲- دو مصراع پس و پیش. ۲۳. ل، خ ۱- که با تاج و گنجست و بانام و فر



همی مهرشان هر زمان بیش بود  
 چنین تا سپیده برآمد ز جای  
 ۵۸۵ پس آن ماه را شید<sup>۲</sup> پدرود کرد  
 ز بالا کمند اندرافگند زال  
 خرد دور بود آرزو پیش بود<sup>۱</sup>  
 تبیره برآمد ز پرده سرای  
 بر<sup>۳</sup> خویش تار و برش بود کرد<sup>۴</sup>  
 فرود آمد از کاخ فرخ همال<sup>۵</sup>

۱۰

چو خورشید تابان برآمد ز کوه  
 بدیدند مر پهلوان را پگاه  
 سپهد فرستاد خواننده را<sup>۱</sup>  
 ۵۹۰ چو دستور فرزانه با موبدان  
 بشادی بر پهلوان آمدند  
 زبان تیز بگشاد دستان سام  
 نخست آفرین جهاندار<sup>۸</sup> کرد  
 چنین گفت کز داور راد و پاک<sup>۱۰</sup>  
 ۵۹۵ [ببخشایش امید و ترس از گناه  
 [ستودن مراو را چنان چون توان  
 خداوند گردنده خورشید و ماه  
 برفتند گردان همه همگروه  
 وزان جایگه برگرفتند راه  
 که خواند بزرگان داننده را<sup>۷</sup>  
 سرافراز گردان و فرخ ردان  
 خردمند و روشن روان آمدند  
 لبی پرز خنده دلی شادکام  
 دل موبد از خواب<sup>۹</sup> بیدار کرد  
 دل ما پر امید و ترس است و پاک<sup>۱۱</sup>  
 بفرمانها ژرف کردن نگاه  
 شب و روز بودن پیشش نوان<sup>۱۲</sup>  
 روان را بسنیکی نماینده راه

۱. خ ۲- دو مصراع پس و پیش. ۲. ل، خ ۱، خ ۲- شاه ۳. ل، خ ۲- تن ۴. خ ۲- دو مصراع پس و پیش؛ ل- افزون دارد:

سر مژه کردند هر دو پرآب  
 که ای فرگیتی یکی لخت نیز  
 مگر کین دو مهر آزمای نژند  
 گسستندی از دل غم درد و بند  
 زبان برکشیدند بر آفتاب  
 یکایک نبایست آمد هنیز

خ ۱- بیت اول نسخه ل را افزون دارد؛ خ ۲- دو بیت اول نسخه ل و صورتی از بیت سوم را افزون دارد.  
 ۵. م- افزون دارد:

بیامد همانگه بجای نشست  
 ز می مانده مخمور وز بوسه مست

۶. ل- جوینده را ۷. ل- که جوید بزرگان گوینده را ۸. ل- بر جهاندار ۹. خ ۱- که او را  
 بهرکار ۱۰. ل، خ ۱- پاک داد؛ خ ۲- داد و پاک ۱۱. ل، خ ۱- دل ما پر از ترس و امید باد؛ خ ۲- دل  
 ما پر از ترس و امید پاک ۱۲. ل- بیتهای ۵۹۵-۵۹۶ را ندارد.

بدویست گیهان<sup>۱</sup> خرم بپای  
 بهار آرد و<sup>۲</sup> تیر ماه و خزان  
 ۶۰۰ جوان داردش گاه بارنگ و بوی  
 ز فرمان و رایش کسی نگذرد  
 [بدانگه که لوح آفرید و قلم  
 جهان را فزایش ز جفت آفرید  
 از چرخ بلند<sup>۳</sup> اندر آمد<sup>۴</sup> سخن  
 ۶۰۵ [زمانه بمردم<sup>۵</sup> شد آراسته  
 اگر نیستی جفت<sup>۶</sup> اندر جهان  
 [و دیگر که مایه ز<sup>۷</sup> دین خدای  
 بویژه<sup>۸</sup> که باشد ز تخم بزرگ  
 چه نیکوتر از پهلوان جوان<sup>۹</sup>  
 ۶۱۰ چو هنگام رفتن فراز آیدش  
 بگیتی<sup>۱۰</sup> بماند ز فرزند<sup>۱۱</sup> نام  
 بدو گردد آراسته<sup>۱۲</sup> تاج و تخت  
 کنون این همه داستان منست  
 همو داد و<sup>۱۳</sup> داور بهرد و سرای  
 بر آرد پراز میوه دار رزان<sup>۱۴</sup>  
 گهش پیر بینی<sup>۱۵</sup> دژم کرده روی  
 پی مور بی او زمین نسپرد  
 بزد بر همه بودنیها رقم  
 که از یک فزونی<sup>۱۶</sup> نیاید پدید<sup>۱۷</sup>  
 سراسر همین است گیتی ز بن<sup>۱۸</sup>  
 ۶۱۵ وز وارج گیرد همی<sup>۱۹</sup> خواسته  
 بماندی توانای اندر نهان  
 ندیدم که ماندی<sup>۲۰</sup> جوان را بجای  
 چو<sup>۲۱</sup> بی جفت باشد بماند<sup>۲۲</sup> سترگ  
 که گردد بفرزند<sup>۲۳</sup> روشن روان  
 بفرزند نور روز باز آیدش  
 که این پور زالست و آن پور سام  
 ازان<sup>۲۴</sup> رفته نام و بدین مانده بخت  
 گل و نرگس<sup>۲۵</sup> بوستان منست<sup>۲۶</sup>

۱. ل- گیتی ۲. ل، خ، ۱، خ ۲- «و» ندارند. ۳. ل، خ، ۲- بهار آورد ۴. ل- دار از رزان؛ خ، ۱،  
 خ ۲- دار و رزان ۵. ل- دارد ۶. خ ۱- فزایش ۷. ل-  
 جهان آفرین پاک جفت آفرید گشاده ز راز نهفت آفرید  
 خ ۱- افزون دارد:  
 یکی نیست جز داور کامگار که اورا نه انباز و نه جفت و یار  
 هر آنچ آمدست (کذا!) جفت آمدست گشاده ز راز نهفت آمدست  
 خ ۲- صورتهایی از همین بیتها را افزون دارد. ۸. خ ۱- برین ۹. ل- آرم؛ خ ۲- آری ۱۰. ل- بین  
 ۱۱. خ ۱- ز مردم ۱۲. خ ۱، خ ۲- همه ۱۳. ل، خ، ۲- جفتی ۱۴. خ ۲- بی مایه؛ ل- بی جفت  
 ۱۵. ل، خ، ۱، خ ۲- ندیدیم مرد ۱۶. ل- و دیگر ۱۷. خ ۱- که ۱۸. ل- نماند؛ خ ۱- نباشد  
 ۱۹. ل، خ، ۲- جهان ۲۰. خ ۱، خ ۲- ز فرزند ۲۱. م- ز گیتی ۲۲. م- به فرزند ۲۳. خ ۱- بدو  
 باز گردد همه ۲۴. م، خ، ۱، خ ۲- ازو ۲۵. ل، خ، ۱، خ ۲- نرگس و ۲۶. م- افزون دارد:  
 گزید این دلم دخت مهرباب را ز دیده بستم ره خوابرا

بگویند <sup>۲</sup> کین را چه اندر خورد <sup>۴</sup>	[که <sup>۱</sup> از من رمیدست صبر و خرد <sup>۲</sup>
بمغز و خرد در نیامد کمی]	۶۱۵ [نگفتم من این تا نگشتم غمی
زمینش چو گردان سپهر منست <sup>۵</sup>	[همه کاخ مهرباب مهر منست
چه <sup>۷</sup> گوینده باشد <sup>۸</sup> بدین رام سام	دلم گشت بادخت سیندخت <sup>۱</sup> رام
جوانی گمانی برد یا گناه	شود رام <sup>۱</sup> گوئی منوچهر شاه
سوی دین و آیین نهادست روی]	[چه مهر چه کهنتر چو شد <sup>۱۱</sup> جفت جوی
که هم راه دینست و هم ننگ نیست]	۶۲۰ [بدین در خردمند را جنگ نیست
چه دانید <sup>۱۱</sup> فرزندگان اندرین]	[چه گوید کنون موبد پیش بین
سخن بسته شد بر لب <sup>۱۲</sup> بخردان]	[ببستند لب موبدان و ردان
دل شاه ازیشان پراز <sup>۱۳</sup> کیمیا]	[که ضحاک مهرباب را بد نیا
که نشنید کس نوش بانیش <sup>۱۴</sup> جفت]	[گشاده سخن کس نیارست گفت
بجو شید و رای نو افگند بن]	۶۲۵ [چو نشنید از ایشان سپهد سخن
بدین رای <sup>۱۷</sup> بر من نکوهش کنید <sup>۱۸</sup>	[که دانم که چون این <sup>۱۵</sup> پژوهش کنید <sup>۱۶</sup>
بباید شنیدن بسی <sup>۲۰</sup> سرزنش <sup>۱۹</sup> ]	[ولیکن هر آنکو بود پر <sup>۱۹</sup> منش
وزین بند راه <sup>۲۳</sup> گشایش کنید]	[مرا اندرین گر <sup>۲۲</sup> نمایش کنید
که با کهنتران کس نکرد از مهان <sup>۲۵</sup>	[بجای شما آن کنم در جهان <sup>۲۴</sup>
ز بد ناورم بر <sup>۲۷</sup> شما کاستی <sup>۲۸</sup> ]	۶۳۰ [ز خوبی و از نیکی و <sup>۲۱</sup> راستی
همه کام و آرام او خواستند	همه موبدان پاسخ آراستند
نه از <sup>۳۰</sup> بس شگفتی سرافگنده ایم <sup>۳۱</sup>	که ما مر ترا یک بیک <sup>۲۹</sup> بنده ایم

۱. دل - ۲. ل. - و برده خرد ۳. خ. ۲ - چه گویند ۴. ل. - درمان خورد؛ خ. ۲ - درمان برد  
 ۵. خ. ۱ - بیتهای ۶۱۴، ۶۱۵ و ۶۱۶ را ندارد. ۶. خ. ۲ - مهر رودابه ۷. م. - چو ۸. ل، خ. ۱، خ. ۲ - گویند  
 باشد ۹. م، خ. ۱، خ. ۲ - نیز ۱۰. ل. - چو بود؛ خ. ۱ - که شد ۱۱. ل. - گویند ۱۲. م. - دل  
 ۱۳. ل. - وزیشان دل شاه پر ۱۴. ل، خ. ۱، خ. ۲ - زهر ۱۵. خ. ۲ - کزین چون ۱۶. خ. ۲ - کنند  
 ۱۷. خ. ۱ - راه ۱۸. خ. ۲ - کنند؛ م. - بیت را ندارد. ۱۹. خ. ۲ - گزیند ۲۰. خ. ۱ - ازو ۲۱. خ. ۲ -  
 بیت را ندارد. ۲۲. ل، خ. ۱، خ. ۲ - گر بدین ره ۲۳. خ. ۱ - مرین بند راهم ۲۴. خ. ۱ - در نهان؛  
 خ. ۲ - کز جهان ۲۵. خ. ۲ - میان ۲۶. خ. ۲ - و نیکی و از ۲۷. ل، خ. ۲ - در ۲۸. خ. ۱ - بیت را  
 ندارد. ۲۹. ل. - سر بر سر ۳۰. ل. - درین ۳۱. ل، خ. ۱، خ. ۲ - فرو مانده ایم؛ ل، خ. ۱ - افزون دارند؛  
 که باشد ازین کمتر و بیشتر بسزن پادشاه را نگاهد هنر

<p>بزرگست و گرد و سبک‌مایه نیست وگرچند برتازیان پادشاست<sup>۱</sup> نباشد ازو ننگ بر دودمان] چنان‌چون تو دانی<sup>۲</sup> بروشن‌روان روان و گمانت به‌اندیشتر فرستد<sup>۳</sup> کند رای او را نگاه نپردازد از ره بدین مایه کار دل آگنده بودش همه برفشاند سراسر نوید و درود و خرام<sup>۴</sup> بدان<sup>۵</sup> دادگر کو جهان آفرید<sup>۶</sup> خداوند کیوان و ناهید<sup>۸</sup> و هور<sup>۱</sup> همه بندگانیم وایزد یکیست] خداوند کوپال و شمشیر و خود چراننده کرگس اندر نبرد<sup>۱۰</sup> فشاننده خون<sup>۱۱</sup> ز ابر سیاه] نشاننده زال<sup>۱۲</sup> بر تخت زر] خرد از<sup>۱۴</sup> هنرها برافراخته<sup>۱۵</sup> بمهرش روان و دل آگنده‌ام ز گردون بمن بر ستمها رسید] مرا برده سیمرغ بر<sup>۱۷</sup> کوه هند]</p>	<p>ابا آنکه مهرباب ازین پایه نیست [بدانست کز گوهر ازدهاست ۶۳۵ [اگر شاه را بد نگردد گمان یکی نامه باید سوی پهلوان ترا خود خرد زان ما بیشتر مگر کو یکی نامه نزدیک شاه منوچهر هم رای سام سوار ۶۴۰ سپهد نویسنده را پیش خواند یکی نامه فرمود نزدیک سام ز خط نخست<sup>۵</sup> آفرین گسترید [ازویست شادی ازویست زور [خداوند هست و خداوند نیست ۶۴۵ ازو باد بر سام نیرم درود [چماننده دیزه هنگام گرد [فزاینده باد آوردگاه [گراینده تاج و زرین‌کمر [بمردی هنر در هنر<sup>۱۳</sup> ساخته ۶۵۰ من او را بسان یکی بنده‌ام [ز مادر بزادم بران<sup>۱۱</sup> سان که دید [پدر بود در ناز و خز و پرند</p>
---	--

۱. خ ۲- بیت‌های ۶۳۴-۶۳۵ را ندارد؛ ل- دو مصراع بیت ۶۳۴ پس و پیش، بیت ۶۳۵ را ندارد. ۲. ل، خ ۱-  
چون توانی ۳. ل- نویسد ۴. خ ۱- و پیام؛ خ ۲- و خرام ۵. ل- بخط از نخست ۶. ل، خ ۱-  
بران ۷. ل، خ ۲- زمین گسترید؛ خ ۱- کافرین آفرید ۸. ل- ناهید و بهرام؛ خ ۱- گردنده بهرام  
۹. خ ۲- بیت‌های ۶۴۳ و ۶۴۴ را ندارد. ۱۰. خ ۲- بیت‌های ۶۴۶-۶۴۹ را ندارد. ۱۱. ل- تیغ ۱۲. ل،  
خ ۱- شاه ۱۳. خ ۱- گهر ۱۴. ل- سرش از؛ خ ۱- خردزین ۱۵. ل- افزون دارد؛  
چو سام نریمان که کارزار بمردی نه هست و نباشد سوار  
۱۶. ل، خ ۱- بدان؛ خ ۲- بیت‌های ۶۵۱-۶۵۹ را ندارد. ۱۷. ل، خ ۱- در

ابا بچهام <sup>۲</sup> در شمار آورد]	[نیازم بُد آنکو شکار <sup>۱</sup> آورد
زمان تا زمان خاک چشمم بدوخت]	[همی پوست از باد بر من بسوخت
باورنگبر <sup>۳</sup> سام و من در کنام <sup>۴</sup> ]	۶۵۵ [همی خواندندی مرا پور سام
بران بود چرخ روان راروش <sup>۵</sup> ]	[چو یزدان چنین راند اندر بوش
وگرچه بپزد برآید بمیغ <sup>۶</sup> ]	[کس از داد <sup>۱</sup> یزدان نیابد <sup>۷</sup> گریغ
بدرزد آواز او چرم شیر]	[سنان گر بدنجان بخاید دلیر
وگرچند دندانش سندان بود]	[گرفتار فرمان یزدان بود
که نتوان ستودنش <sup>۸</sup> بر انجمن	۶۶۰ [یکی کار پیش آمدم دل شکن
اگر بشنود راز <sup>۹</sup> بنده <sup>۱۱</sup> رواست <sup>۱۲</sup> ]	[پدر گر دلیرست و نراژدهاست
چو بر آتش تیز بریان شدم	من از دخت مهرباب گریان شدم
من آنم که دریا کنار منست	ستاره شب تیره <sup>۱۳</sup> یار منست
که بر من بگرید همه <sup>۱۴</sup> انجمن <sup>۱۵</sup> ]	[برنجی رسیدستم از خویشتن
نیارم <sup>۱۶</sup> زدن جز بفرمانت <sup>۱۷</sup> دم]	۶۶۵ [اگرچه دلم دید چندین ستم
گشایم <sup>۱۸</sup> ازین رنج <sup>۱۹</sup> و سختی روان <sup>۲۰</sup>	چه فرماید اکنون جهان پهلوان
بدین کار دستور باشد مگر <sup>۲۱</sup>	ز پیمان نگردد سپهبد <sup>۲۱</sup> پدر
کنم راستی را بآیین و کیش <sup>۲۳</sup>	که من دخت مهرباب را جفت خویش
چو باز آوریدم ز البرزکوه	به <sup>۲۲</sup> پیمان چنین رفت <sup>۲۵</sup> پیش گروه

۱. خ ۱- بدو کو شوار (؟) ۲. خ ۱- بچگان ۳. ل، خ ۲- براورنگ بد؛ خ ۱- مرانام بر ۴. ل- و من  
 برکنام؛ خ ۱- و جانم کنام ۵. ل- برسم بوش اندر آید روش ۶. ل- حکم ۷. ل- نشاید  
 ۸. ل- اگر داستانرا برآید بمیغ؛ خ ۱- نه سوزنده آتش نه بارنده میغ ۹. خ ۲- گشادنش ۱۰. ل،  
 خ ۱- گفت ۱۱. ل- گهتر ۱۲. خ ۲- بیت را ندارد. ۱۳. ل- شب تار ۱۴. ل، خ ۱-  
 همی ۱۵. خ ۱- بخشیدن؛ خ ۲- سر من ۱۶. ل- نخواهد؛ خ ۱- نخواهم ۱۷. م، خ ۱-  
 بفرمانش ۱۸. ل- رهانم؛ خ ۲- کشادم ۱۹. ل- درد ۲۰. م- افزون دارد:  
 سپهبد شنید آنچ موبد بگفت که گوهر گشاده کند از نهفت  
 خ ۱، خ ۲- صورتهایی از همان بیت را افزون دارند. ۲۱. خ ۱، خ ۲- دل من نگردد ز گفت ۲۲. ل-  
 دشوار با من مگر ۲۳. ل، خ ۲- افزون دارند:  
 پدر یباد دارد که چون مر مرا  
 ۲۴. خ ۱- که ۲۵. ل، خ ۱، خ ۲- گفت

- ۶۷۰ که هیچ آرزو بر دلت<sup>۱</sup> نگسلم  
 سواری بکردار آذرگشسپ  
 [بفرمود و گفت ار بماند یکی  
 [بدیگر توپای<sup>۱</sup> اندرآور برو<sup>۲</sup>  
 [فرستاده در پیش او باد<sup>۱</sup> گشت  
 ۶۷۵ چون نزدیکی گرگساران رسید  
 همی گشت گرد یکی کوهسار  
 [چنین گفت با غمگساران خویش  
 [که آمد سواری دمان<sup>۱۳</sup> کابلی  
 [فرستاده زال باشد درست  
 ۶۸۰ [ز دستان و ایران و از شهریار  
 هم اندر زمان پیش او شد سوار  
 فرود آمد و خاک را بوس داد  
 [بپرسید و بستند ازو نامه سام  
 سپهدار بگشاد از<sup>۱۸</sup> نامه بند  
 ۶۸۵ سخنهای دستان سراسر<sup>۲۰</sup> بخواند  
 پسندش نیامد چنان آرزوی  
 چنین داد پاسخ که آمد پدید  
 چو مرغ زیان باشد آموزگار

۱. خ ۱- از دلت ۲. خ ۲- افزون دارد:

نبت و بدو مهر بنهاد زال روان در گمان و دل اندر سگال

۳. ل- برسام ۴. م، ل- برسه؛ خ ۲- زین بر ۵. خ ۱، خ ۲- دم کشید ۶. خ ۱- دوپای ۷. ل-  
 سبک بر نشین و برو؛ خ ۲- در مصراع دست برده شده. ۸. خ ۱- شتابان ۹. م، خ ۱- از پیش او باز  
 ۱۰. خ ۱- هم آنگه ۱۱. خ ۱- جهاننده ۱۲. خ ۱، خ ۲- بود ۱۳. ل- فرستاده ای ۱۴. ل- بزیر  
 اندرش چرمه ای ۱۵. م- همه ۱۶. خ ۱- فراوان برو ۱۷. ل- بیت را ندارد. ۱۸. ل،  
 خ ۱- زان ۱۹. خ ۱- از پیش ۲۰. ل، خ ۱- یکایک ۲۱. خ ۲- پرسید ۲۲. ل- گوهر او

بدلش اندر اندیشه آمد دراز<sup>۱</sup>      ز نخچیر کامد سوی خانه باز  
 مکن داوری سوی دانش گرای<sup>۲</sup>      [همی<sup>۱</sup> گفت اگر گویم این نیست رای<sup>۲</sup> ۶۹۰  
 شوم<sup>۵</sup> خام گفتار و<sup>۱</sup> پیمان شکن<sup>۱</sup>      [سوی شهریاران سر<sup>۲</sup> انجمن  
 بپرداز دل را بدانچت هواست<sup>۱</sup>      [وگر گویم آری و کامت رواست  
 چه گوئی<sup>۸</sup> چگونه برآید نژاد<sup>۱</sup>      [ازین مرغ پرورده وان<sup>۷</sup> دیوزاد  
 بخت و نیاسوده<sup>۹</sup> گشت اندران      سرش گشت از اندیشه دل گران  
 دلش خسته تر زان وتن زارتر<sup>۱۰</sup>      ۶۹۵ سخن هرچه بر بنده دشوارتر  
 چو فرمان دهد کردگار جهان      گشاده تر آن باشد اندر نهان<sup>۱۱</sup>

## ۱۱

یکی انجمن کرد با<sup>۱۳</sup> بخردان      چو برخاست از خواب با موبدان<sup>۱۲</sup>  
 که فرجام این برچه باشد گذر<sup>۱۵</sup>      گشاد آن<sup>۱۴</sup> سخن بر ستاره شمر  
 برآمیخته باشد از بن<sup>۱۷</sup> ستم<sup>۱۶</sup>      [دو گوهر چو آب و چو<sup>۱۱</sup> آتش بهم  
 فریدون و ضحاک را کارزار<sup>۱</sup>      [همانا که باشد بروز شمار ۷۰۰  
 همه کار و کردار<sup>۱۹</sup> فرخ نهید<sup>۱۸</sup>      [از اختر بجوئید و پاسخ<sup>۱۸</sup> دهید  
 همی ز آسمان باز جستند راز      ستاره شناسان بروز دراز  
 که دو دشمن از بخت<sup>۲۰</sup> خویش آمدند      بدیدند و با خنده پیش آمدند

۱. ل. اندیشه‌های دراز؛ خ ۲. اندیشه آمد فراز؛ خ ۲. افزون دارد:

دل سام ازان نامه زال تفت      باندیشه دل سوی آرام رفت

۲. خ ۲. چنین      ۳. خ ۲. راست؛ خ ۲. مصراع نخست بیت ۶۹۰ و مصراع دوم بیت ۶۹۲ در یک بیت آمده، متن میان آنها نیز از قلم افتاده.      ۴. ل، خ ۲. بر دادگر نیز و بر      ۵. خ ۲. شود      ۶. ل. -  
 نباشد پسندیده      ۷. خ ۱. پرورده؛ خ ۲. پرورده زان      ۸. خ ۱. ندانم؛ خ ۲. توگوئی      ۹. ل، خ ۱، خ ۲. -  
 برآسوده      ۱۰. خ ۱. زان تن آزارتر      ۱۱. خ ۱. گشاده شود هرچه باشد نهان      ۱۲. خ ۱. - از  
 موبدان      ۱۳. م. - انجمن ساخت از؛ خ ۱. - انجمن کرداز      ۱۴. ل، خ ۲. - این      ۱۵. ل. - آید بسر؛ خ ۱. -  
 دارد گذر؛ خ ۲. - آید ببر      ۱۶. خ ۱. - کجا گوهر آب و      ۱۷. خ ۱. - از من؛ خ ۲. - از تن      ۱۸. ل. -  
 فرمان      ۱۹. ل، خ ۲. - سرخامه بر بخش؛ خ ۱. - بفرجام و بخش (؟) چه      ۲۰. ل. - چو شادان دل از  
 بخت؛ خ ۱، خ ۲. - که دو دشمن از بخش

چنین گفت کای گرد زرین کمر که باشند <sup>۱</sup> هردو بشادی <sup>۱</sup> همال بسیاید بسبندد بمردی <sup>۲</sup> میان نهد تخت شاه از بر پشت <sup>۳</sup> میخ بروی زمین بر نماند مفاک زمین را <sup>۴</sup> بشوید بگرز گران <sup>۴</sup> ] بسبندد در جنگ <sup>۵</sup> و راه گزند] ازو پهلوان را <sup>۶</sup> خرام و <sup>۶</sup> نوید بمالد برو روی جنگی پلنگ زمانه بشاهی برد نام او <sup>۷</sup> بخندید و پذیرفت ازیشان سپاس چو آرامش آمد <sup>۸</sup> بهنگام بیم <sup>۸</sup> ] ز هرگونه با او سخنها براند که این آرزو را نبند هیچ روی بهانه نشاید به بیداد <sup>۹</sup> جست سوی شهر ایران گذارم <sup>۱۰</sup> سپاه <sup>۱۰</sup>	بسام نریمان ستاره شمر ترا مژده از دخت مهرباب و زال ازین دو هنرمند پیلی زیان جهان زیر پای <sup>۱۱</sup> اندر آرد بتیغ ببرد پی بدسگالان ز خاک [نه سگسار ماند نه مازندران [بخواب اندر آرد سر دردمند بدو باشد ایرانیان را امید [پی باره ای کو چماند <sup>۱۲</sup> بجنگ خنک پادشاهی که هنگام <sup>۱۳</sup> او چو بشنید گفتار اختر شناس [ببخشیدشان بی کران زر و سیم <sup>۱۴</sup> فرستاده زال را پیش <sup>۱۵</sup> خواند بگفتش که <sup>۱۶</sup> با او بخوبی <sup>۱۶</sup> بگوی ولیکن چو پیمان چنین <sup>۱۷</sup> بد نخست من اینک بشبگیر ازین رزمگاه
---	--

۱. خ ۱- کردند؛ خ ۲- بودند    ۲. ل- هردو دو فرخ؛ خ ۱- این هردو فرخ    ۳. خ ۲- کمر بر  
۴. ل- جهانی بیای؛ خ ۲- جهانی زیبای    ۵. ل- تند؛ خ ۱- برز    ۶. خ ۱- جهانرا    ۷. خ ۲-  
بتیغ بزبان؛ ل، خ ۲- افزون دارند:

ازو بیشتر بد بتوران رسد    همه نیکوئی زو با ایران رسد  
۸. خ ۱- در گنج    ۹. م- پهلوان با؛ ل- وزو پهلوانان    ۱۰. خ ۱- وزو خسروی راهزاران    ۱۱. خ ۱-  
یکی چرمه کو جهانند    ۱۲. بخ- بهنگام    ۱۳. خ ۲- افزون دارد:  
چو زاید بچهره ترا مانده او    شود زنده نام تو زان نامجو  
۱۴. م- سیم وزر    ۱۵. ل- چو سور آمد او را؛ خ ۱- چو آرایش آمد؛ خ ۲- چو اندامش آمد    ۱۶. م-  
شر    ۱۷. خ ۲- فرستاده رازو در پیش    ۱۸. م- بدو گفت    ۱۹. خ ۱- بچربی    ۲۰. ل-  
بدین    ۲۱. خ ۲- نباید بدین کار    ۲۲. ل- برانم    ۲۳. ل، خ ۲- افزون دارند:  
بدان تا چه فرمان دهد شهریار    چه آردش ازین کام تو کامگار



۷۲۰ فرستاده را داد چندی درم  
گسی کردش و خود براه ایستاد  
ببستند از آن گرگساران هزار  
دو بهره چو از تیره شب درگذشت  
همان ناله کوس با کره‌نای  
۷۲۵ سپهبد سوی شهر<sup>۲</sup> ایران کشید  
فرستاده آمد دوان سوی<sup>۵</sup> زال  
[گرفت آفرین زال بر کردگار<sup>۶</sup>  
[درم داد و دیـنار درویش را

بدو گفت خیره مزن هیچ دم  
سپاه و سپهبد از آن کار شاد<sup>۱</sup>  
پیاده بزاری کشیدند خوار  
خروش سواران برآمد زدشت<sup>۲</sup>  
برآمد ز دهلیز پرده‌سرای  
سپه را بنزد دلیران<sup>۴</sup> کشید  
ابا بخت پیروز و فرخنده‌فال<sup>۱</sup>  
بران بخشش گردش روزگار<sup>۸</sup>  
نوازنده شد مردم خویش را]

۱۲

۷۳۰ میان سپهدار و آن<sup>۱</sup> سروبن  
پیام آوریدی سوی پهلوان  
سپهدار دستان مر او را بخواند  
بدو گفت نزدیک رودابه رو<sup>۱۲</sup>  
سخن چون ز تنگی بسختی<sup>۱۳</sup> رسید  
فرستاده باز آمد از پیش سام  
۷۳۵ [بسی گفت و بشنید و زد داستان  
زنی بود گوینده<sup>۱۰</sup> شیرین سخن  
هم از پهلوان سوی سرو<sup>۱۱</sup> روان  
سخن هرچه بشنید با او براند  
بگویش که ای نیک‌دل ماه نو  
فراخیش را زود بینی کلید  
ابا شادمانی و<sup>۱۴</sup> فرخ پیام  
سرانجام او گشت همداستان<sup>۱۵</sup>]

۱. م، خ ۱ - بیت را ندارند. ۲. م - خروشان و جوشان بیدکوه و دشت ۳. ل - بنزدیک؛ خ ۱ - سوی  
مرز ۴. ل - دهستان ۵. ل - بنزدیک؛ خ ۱ - دوان نزد؛ خ ۲ - دمان سوی ۶. ل - افزون دارد؛  
چو آمد بدو داد پیغام سام همه حالها گفت با او تمام  
خ ۲ - افزون دارد؛  
بگفت آن کجا سام بل گفته بود از اول ابر زال آشفته بود  
چو پیغامها زال را باز گفت زشادی رخ زال زر برشگفت  
۷. ل - چو بشنید داستان سام سوار ۸. ل - ازان گشت بر شادمان روزگار؛ خ ۱ - ازان شادمان بخشش  
روزگار؛ خ ۲ - بران بخشش و شادمان روزگار ۹. م، خ ۲ - با ۱۰. خ ۱ - گویاو ۱۱. ل -  
روشن ۱۲. ل، خ ۲ - شو ۱۳. ل - زسختی بتنگی؛ خ ۱ - بسختی و تنگی ۱۴. خ ۱ - زبانی  
پراز خوب ۱۵. ل - بیت را ندارد.

سبک پاسخ نامه زن را سپرد  
 بنزدیک رودابه آمد چو باد  
 پری روی بر زن<sup>۲</sup> درم برفشاند  
 یکی شاره<sup>۵</sup> سربند پیش آورید  
 همه پیکرش سرخ یاقوت و زر<sup>۸</sup> ۷۴۰  
 یکی جفت پرمایه انگستری  
 فرستاد نزدیک دستان سام  
 زن از حجره آنکه بایوان<sup>۱۰</sup> رسید  
 زن از بیم بر<sup>۱۲</sup> گشت چون سندروس  
 پراندیشه شد جان سیندخت ازوی<sup>۱۳</sup> ۷۴۵  
 زمان تا زمان پیش من بگذری  
 دل روشنم بر تو شد<sup>۱۱</sup> بدگمان  
 بدو گفت زن من یکی<sup>۱۹</sup> چاره جوی  
 بدین حجره رودابه پیرایه خواست  
 [بیاوردمش افسر پرنگار ۷۵۰  
 بدو<sup>۲۳</sup> گفت سیندخت بنمائیم<sup>۲۴</sup>  
 زن از پیش او بازگشت و ببرد<sup>۱</sup>  
 بدین<sup>۱</sup> شادمانی ورا مژده داد  
 بکرسیء زرپیکرش برنشاند<sup>۲</sup>  
 شده<sup>۱</sup> تار و پود اندرو<sup>۷</sup> ناپدید  
 شده زر همه ناپدید از گهر  
 فروزنده چون بر فلک مشتری  
 بسی داد با آن<sup>۱</sup> درود و پیام  
 نگه کرد سیندخت او را بدید<sup>۱۱</sup>  
 بترسید و روی زمین داد بوس<sup>۱۳</sup>  
 باواز گفت از کجائی بگوی<sup>۱۵</sup>  
 بحجره در آئی بمن ننگری  
 بگوئی<sup>۱۷</sup> مرا تا زهی گر<sup>۱۸</sup> کمان  
 همی نان فراز آرم از چند روی<sup>۲۰</sup>  
 بدو دادم اکنون همینست راست<sup>۲۱</sup>  
 یکی حلقه پر گوهر شاهوار<sup>۲۲</sup> ]  
 دل<sup>۲۵</sup> بسته ز اندیشه بگشائیم<sup>۲۶</sup>

۱. ل. رفت و پاسخ ببرد ۲. ل. ازین ۳. خ. ۱. بروی ۴. ل. افزون دارد:  
 پس آنکه بداد او بدان چاره گر یکی دست جامه بدان مژده بر  
 ۵. خ. ۲. شاه ۶. خ. ۱. بشد ۷. خ. ۱. پودش بزر؛ خ. ۲. پود از گهر ۸. خ. ۱. سرخ و یاقوت زر  
 ۹. م. با این؛ ل. خ. ۲. با او ۱۰. ل. زن از حجره رفت و بایوان؛ خ. ۱. از حجره چون نزد ایوان؛ خ. ۲. از  
 حجره خود بایوان ۱۱. ل. ترتیب بیتها: ۷۴۳، ۷۴۵، ۷۴۴، ۷۴۶. ۱۲. خ. ۲. او ۱۳. ل. افزون دارد:  
 بدو گفت سیندخت کای زن بگوی سخن هرچه پرسم تو کزی مجوی  
 ۱۴. خ. ۱. از آن ۱۵. خ. ۱. تو هان؛ ل. دو مصراع پس و پیش. ۱۶. ل. شد بتو ۱۷. خ. ۱،  
 خ. ۲. نگوئی ۱۸. ل. خ. ۲. یا؛ خ. ۱. از ۱۹. خ. ۱. زن ۲۰. ل. خ. ۲. افزون دارند:  
 بهایی ز جامه ز پیرایها فروشم ز مردم بود منایهها  
 ۲۱. م. خ. ۱، خ. ۲. همان گوهران گرانمایه خواست ۲۲. ل. بیت را ندارد. ۲۳. ل. بزن ۲۴. خ. ۱-  
 بنمای زود ۲۵. ل. در ۲۶. خ. ۱. بگشای زود

سپردم برودابه گفت<sup>۱</sup> این دو چیز  
 بهاگفت بگذار بر چشم من  
 [درم گفت فردا دهد<sup>۲</sup> ماه روی  
 ۷۵۵] همی<sup>۳</sup> کز دانست گفتار او  
 [بیامد بجستش بر و آستی  
 [بخشم اندرون شد ازان زن غمی  
 چو آن جامهای گرانمایه دید  
 در کاخ بر خویشتن بر ببست  
 ۷۶۰ بفرمود تا دخترش رفت پیش  
 دوگل را بدو نرگس خوابدار<sup>۴</sup>  
 برودابه گفت ای سرافراز<sup>۵</sup> ماه  
 چه ماند از نکوداشتی در جهان  
 ستمگر چرا گشتی ای ماه روی  
 ۷۶۵ که این زن ز پیش که آید همی  
 سخن بر چه سانسست و آن<sup>۶</sup> مرد کیست  
 ز گنج بزرگ افسر تازیان  
 بدین نام بد<sup>۷</sup> داد خواهی بباد  
 زمین دید رودابه و پشت پای  
 ۷۷۰ فروریخت<sup>۸</sup> از دیدگان آب مهر  
 بمادر چنین گفت کای پر خرد  
 مرا امام فرخ نژادی ز بن  
 فزون خواست اکنون بیارمش نیز<sup>۹</sup>  
 یکی آب بر زن برین<sup>۱۰</sup> خشم من  
 بها تانیابم تو از من مجوی]  
 بیاراست دل را به پیکار او]  
 همی جست ازو کژی و کاستی<sup>۱۱</sup>]  
 بخواری کشیدش بروی زمی<sup>۱۲</sup>]  
 هم از دست رودابه پیرایه دید  
 از اندیشگان شد بکردار مست  
 همی دست برزد برخسار خویش  
 همی شست تا شد گلان آبدار<sup>۱۳</sup>  
 گزین کردی از ناز بر گاه چاه  
 که نمودمت آشکار و نهان  
 همه رازها<sup>۱۴</sup> پیش مادر بگوی  
 به پیشت<sup>۱۵</sup> ز بهر چه آید همی  
 که زیبای سربند و انگستریست  
 بما ماند بسیار سود و زیان  
 چو من زاده‌ام دخت هرگز مباد<sup>۱۶</sup>  
 فرو ماند از خشم<sup>۱۷</sup> مادر بجای  
 بخون دو نرگس بیاراست<sup>۱۸</sup> چهر<sup>۱۹</sup>  
 همی مهر جان مرا بشکرد  
 نرفتی ز من نیک یا بد سخن

۱. ل. - بدو گفت زن؛ خ ۲. - بدو دایه گفت ۲. ل. - کاکنون بیارم بنیز ۳. م. - یکی برزن آتش برین؛  
 خ ۱، خ ۲. - یکی آب زن بر سر ۴. ل. - دهم ۵. خ ۱، خ ۲. - همه ۶. خ ۲. - بدید اندر آن پیرزن  
 کاستی ۷. ل، خ ۱، خ ۲. - بیت را ندارند؛ خ ۲. - بیت ۷۵۷ پس از بیت ۷۵۹ آمده. ۸. ل، خ ۱. - آبدار  
 ۹. ل. - تا شد گلان چون نگار؛ خ ۱. - پژمرده آن لاله زار؛ خ ۲. - تا شد گلش آبدار ۱۰. ل. - گرانمایه  
 ۱۱. ل. - حالها ۱۲. ل، خ ۱. - بنزدت ۱۳. ل، خ ۱، خ ۲. - این ۱۴. بخ، خ ۱، خ ۲. - بر ۱۵. خ ۲. -  
 که زاد؛ ل. - بیت را ندارد. ۱۶. ل، خ ۱، خ ۲. - شرم ۱۷. خ ۲. - فروراند ۱۸. خ ۱. - بیالود ۱۹. ل. -  
 بیت را ندارد.

سپهدار داستان<sup>۱</sup> بکابل بماند  
 [چنان تنگ شد بر دلم بر جهان  
 ۷۷۵ نخوادم بدن زنده بی روی او  
 بدان کو مرا دید و با من نشست  
 فرستاده شد نزد سام بزرگ<sup>۱</sup>  
 زمانی بیچید و دستور بود  
 [فرستاده را داد بسیار چیز  
 ۷۸۰ [بدست همین زن که کندیش موی  
 فرستاده<sup>۱۲</sup> آرنده نامه بود  
 فروماند سیندخت زان<sup>۱۵</sup> گفتگوی  
 چنین داد پاسخ که این خرد نیست  
 بزرگست پور جهان پهلوان  
 ۷۸۵ هنرها همه هست و آهو یکی  
 شود شاه گیتی بدین<sup>۱۹</sup> خشمناک  
 نخواهد که از تخم ما بر زمین  
 رهاکرد زن را و بنواختش

چنین مهر اویم<sup>۲</sup> بر آتش نشاند  
 که گریان شدم آشکار و نهان<sup>۳</sup>  
 جهانم نیرزد بیک موی او  
 بپیمان گرفتیم<sup>۴</sup> دستش بدست<sup>۵</sup>  
 فرستاد پاسخ بزوال سترگ<sup>۶</sup>  
 سخنهای بایسته<sup>۸</sup> گفت و شنود  
 شنیدم همه پاسخ سام<sup>۱</sup> نیز  
 زدی بر زمین و<sup>۱۰</sup> کشیدی بروی<sup>۱۱</sup>  
 مرا<sup>۱۳</sup> پاسخ نامه این جامه بود<sup>۱۴</sup>  
 پسند آمدش زال را<sup>۱۱</sup> جفت اوی  
 چو داستان ز پرمایگان گرد نیست  
 همش نام و هم رای<sup>۱۷</sup> روشن روان  
 که گردد هنر پیش او اندکی<sup>۱۸</sup>  
 ز کابل برآرد<sup>۲۰</sup> بخورشید خاک  
 کسی<sup>۲۱</sup> پای خوار اندرآرد بزین  
 چنان کرد پیدا که نشناختش

۱. ل- زابل ۲. خ- ۱- مرا مهر آن یل ۳. ل، خ- ۲- بیت را ندارند. ۴. خ- ۲- گرفتم بپیمان دو  
 ۵. ل، خ- ۲- افزون دارند:

جز از دیدنی چیز دیگر نرفت میان من و او خود آتش بتفت  
 خ- ۱- افزون دارد:

بگفتیم چیزی که بایست گفت نباشد مرا جز مگر زال جفت

۶. خ- ۱- سترگ؛ خ- ۲- سوار ۷. خ- ۱- بزوال بزرگ؛ خ- ۲- بر نامدار ۸. خ- ۱- شایسته؛ خ- ۲- آهسته  
 ۹. خ- ۱- پاسخ نامه ۱۰. ل- زمینش ۱۱. ل- بیت ۷۳۰ پس از بیت ۷۳۱ آمده. ۱۲. خ- ۲-  
 بدان کین زن ۱۳. ل- همان ۱۴. ل- افزون دارد:

بدست همین زن که کندیش موی زدی بر زمینش کشیدی بروی

۱۵. خ- ۱- ازین ۱۶. خ- ۱- زال زر ۱۷. خ- ۲- رای و همراه ۱۸. خ- ۲- در متن بیت دست  
 برده شده. ۱۹. خ- ۱- ازین؛ خ- ۲- بر او ۲۰. خ- ۱- برآمد ۲۱. خ- ۲- یکی

چنان دید رودابه را<sup>۱</sup> در نهان  
 بیامد ز تیمار<sup>۲</sup> گریان بخت  
 کجا نشنود پند کس در جهان<sup>۱</sup>  
 همی پوست بر تنش گفتی بگفت<sup>۲</sup>

۱۳

چو آمد<sup>۵</sup> ز درگاه مهرباب شاد  
 گرنامه سینه دخت را خفته دید  
 همی کرد از زال<sup>۱</sup> بسیار یاد  
 رخس پزمریده دل آشفته دید<sup>۷</sup>  
 پرسید و گفتا<sup>۸</sup> چه بودت بگوی  
 چنین داد پاسخ بمهرباب<sup>۱۱</sup> باز  
 ۷۹۵ ازین کاخ<sup>۱۲</sup> آباد و این خواسته  
 وزین بندگان<sup>۱۴</sup> سپهدپرست  
 وزین چهره و سرو بالای ما<sup>۱۷</sup>  
 بدین آبداری و این راستی  
 بنا کام باید بدشمن سپرد  
 ۸۰۰ یکی تنگ تابوت<sup>۱۱</sup> ازین بهر ماست  
 بکشیم و دادیم آبش برنج  
 که اندیشه اندر دلم شد دراز  
 وزین تازی اسپان آراسته<sup>۱۳</sup>  
 ازین تاج<sup>۱۵</sup> و این خسروانی<sup>۱۶</sup> نشست  
 وزین نام و این دانش و رای<sup>۱۸</sup> ما<sup>۱۹</sup>  
 زمان تا زمان آورد<sup>۲۰</sup> کاستی  
 همه رنج ما باد باید شمرد  
 درختی که تریاک او زهر ماست  
 بیاویختیم<sup>۲۲</sup> از برش تاج و گنج

۱. ل، خ ۲- دخترش را ۲. خ ۱-

بدان تا ببد نامشان در جهان کسی نشنود آشکار و نهان

۳. م- (و) را افزون دارد. ۴. خ ۱- ازان نیک و بد چیز با کس نگفت ۵. ل، خ ۱، خ ۲- بیامد ۶. ل، خ ۱- ازو کرده بد زال؛ خ ۲- کزو کرده بر زال ۷. خ ۲- افزون دارد:

نشست او زمانی ببالین زن ورا کرد بیدار پس رای زن

۸. ل، خ ۱- گفتش ۹. ل- چرا پزمریدت چو گلنار ۱۰. خ ۲- افزون دارد:

بترسید کوراز دختر بوی (؟) بگوید ندارد مر او را بروی

۱۱. ل، خ ۱، خ ۲- داد پاسخ سینه دخت ۱۲. ل- گنج ۱۳. ل- افزون دارد:

ازین کاخ آباد و این بوستان ازین کامگاری دل دوستان

۱۴. ل- دیدگان ۱۵. م، ل، خ ۱- باغ ۱۶. خ ۲- تختهای ۱۷. خ ۲- من ۱۸. خ ۱- دانش و نام و این رای ۱۹. خ ۲- من ۲۰. ل، خ ۱، خ ۲- آیدش ۲۱. ل، خ ۲- صندوق ۲۲. ل- برآویختیم

چو بر شد بخورشید و شد سایه‌دار<sup>۱</sup>      بخاک اندر آمد سر مایه‌دار<sup>۲</sup>  
 برینست<sup>۳</sup> فرجام و انجام ما      بدان تا<sup>۴</sup> کجا باشد آرام ما  
 بسیندخت مهرباب گفت این سخن      نوآوردی و نو نگردد کهن<sup>۵</sup>  
 ۸۰۵ سرای سپنجی بدین<sup>۶</sup> سان بود      خریدیافته زو هراسان بود  
 یکی اندرآید دگر<sup>۷</sup> بگذرد      گذرنی<sup>۸</sup> که چرخش همی بسپرد<sup>۹</sup>  
 بشادی و انده<sup>۱۰</sup> نگردد دگر      برین نیست پیکار<sup>۱۱</sup> با دادگر<sup>۱۲</sup>  
 بدو گفت سیندخت این<sup>۱۳</sup> داستان      بروی دگر بر نهد باستان<sup>۱۴</sup>  
 خریدیافته موبد<sup>۱۵</sup> نیک‌بخت      بفرزند زد داستان درخت  
 ۸۱۰ زدم داستان تاز<sup>۱۶</sup> راه خرد      سپهد بگفتار من بنگرد  
 [فرو برد<sup>۱۷</sup> سرو سهی داد خم      بزرگس گل سرخ را داد نم]  
 [که گردون بسربر<sup>۱۸</sup> چنان نگذرد      که ما را همی باید ای پرخرد]  
 چنان دان که رودابه را پور سام      نهانی نهادست هرگونه دام  
 بسر دست روشن دلش را<sup>۱۹</sup> ز راه      یکی<sup>۲۰</sup> چاره‌مان کرد باید نگاه

۱. ل. مایه دار ۲. ل. سایه دار ۳. ل، خ. ۱. بران است ۴. ل، خ. ۱، خ. ۲. ندانم ۵. خ. ۲. اندر  
 دلت یا کهن؛ خ. ۲. افزون دارد:

نه اینست راز دلت برگشای      بگو تا چرا شد دلت غم زدای  
 نه هر روز این باغ بینی و کاخ      همین تاج و این دستگاه فراخ  
 جز امروز ناوردی اندیشه زو      کز و رفت باید سخن باز گو

۶. ل. بر این؛ خ. ۱. از این ۷. خ. ۱. یکی ۸. ل. بین ۹. ل. بشکرد؛ خ. ۱. که ما را همی  
 یابد ای پر خرد ۱۰. ل. بتنگی دلم غم؛ خ. ۱. بتنگی، دل غم؛ خ. ۲. بتنگی دل و غم ۱۱. ل. -  
 بیداد ۱۲. خ. ۲. افزون دارد:

بگو این غم از چیست وز بهر کیست      به بینم کزین غم سرانجام چیست

خ. ۲. ترتیب بیتها: ۸۰۷، ۸۱۱، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۲، ۸۱۰، ۸۱۳، ۸۱۴      ۱۳. ل، خ. ۲. کین؛ خ. ۱. کز ۱۴. ل. -  
 چنین دان و این کارهای چنان؛ خ. ۱. بروی دگر بر نه از باستان؛ خ. ۲. بروی دگر بر نهد راستان؛ خ. ۲. -  
 افزون دارد:

چگونه توان کردن از تو نهان      چنین کار و این رازهای نهان

۱۵. خ. ۱. مردم ۱۶. خ. ۱. داستانی ۱۷. ل، خ. ۱. او را افزون دارند. ۱۸. ل. نه بر ما چنان  
 ۱۹. ل، خ. ۱، خ. ۲. دل او ۲۰. خ. ۱. کنون

دش خیره <sup>۱</sup> بینم همی روی <sup>۲</sup> زرد <sup>۳</sup>	۸۱۵ بسی دادمش پند و سودش <sup>۱</sup> نکرد
نهاد از بر دست شمشیر <sup>۴</sup> دست	چو بشنید مهرباب بر پای جست
پراز خون جگر دل <sup>۱</sup> پراز باد سرد <sup>۲</sup> ]	[تنش گشت لرزان و رخ لاجورد
بروی زمین بر کنم هم کنون <sup>۱</sup>	همی گفت رودابه را <sup>۱</sup> رود خون <sup>۱</sup>
کمر کرد بر گردگاهش دو دست	چو این <sup>۱۱</sup> دید سیندخت برپای جست
سخن بشنو و گوش دار اندکی	۸۲۰ چنین <sup>۱۲</sup> گفت کز کهنتر اکنون یکی
روان و خرد <sup>۱۴</sup> رهنمای آیدت	ازان پس همان <sup>۱۳</sup> کن که رای آیدت
خروشی بر آورد چون پیل مست	بپیچید و بنداخت او را <sup>۱۵</sup> بدست <sup>۱۶</sup>
ببایستش اندر <sup>۱۹</sup> زمان سر برید	مرا <sup>۱۷</sup> گفت چون دختر آمد <sup>۱۸</sup> پدید
کنون ساخت بر من چنین کیمیا	نکشتم بگشتم ز راه <sup>۲۰</sup> نیا
دلیرش ز پشت پدر نشمرد <sup>۱۱</sup>	۸۲۵ پسر کوز راه پدر بگذرد

۱. ل، خ، ۱، ۲ - سودی ۲. خ، ۲ - تیره ۳. ل - دور خساره ۴. خ، ۲ - افزون دارد:

ندیدم بدین گونه تا زادمش تو گوئی که با شیر غم دادمش  
همان به که این غم نهانی بود مگر کین غم آسمانی بود

۵. ل - از بر قبضه تیغ؛ خ، ۲ - از بر دسته بر تیغ ۶. خ، ۱، ۲ - لب ۷. ل - بیت را ندارد. ۸. خ، ۱ - ز  
رودابه گفتا یکی ۹. خ، ۲ - هم اکنون (وزن مختل). ۱۰. ل - بریزم بروی زمین هم کنون؛ خ، ۱ -  
بروی زمین بر برانم کنون؛ خ، ۲ - بروی زمین بر کنم رود خون ۱۱. م، خ، ۱، ۲ - آن ۱۲. خ، ۱ -  
ورا ۱۳. خ، ۲ - وزان پس چنان ۱۴. ل - بران رو که دل؛ خ، ۲ - روان را خرد ۱۵. خ، ۲ - زن را  
۱۶. ل، خ، ۲ - زدست ۱۷. ل - همی؛ خ، ۱ - ورا ۱۸. خ، ۲ - آید ۱۹. ل - ببایستمش در  
۲۰. ل، خ، ۱، ۲ - نرفتم براه ۲۱. م - افزون دارد:

نشان پدر باید اندر پسر روا باشد ار کمتر آید هنر

ل - افزون دارد:

نشان پدر باید اندر پسر یکی داستان زد برین بر پلنگ  
مرا کارزارست گفت آرزوی بد آنکه که در جنگ شد تیز چنگ  
پدرم از نیام همین داشت خوی

خ، ۱ - افزون دارد:

نشان پدر باید اندر پسر یکی داستان زد برین بر پلنگ

خ، ۲ - افزون دارد:

نشان پدر باید اندر پسر روا باشد ار کمتر آید هنر

همم<sup>۱</sup> بیم جانست و هم جای<sup>۲</sup> ننگ  
 اگر سام یل با منوچهر شاه  
 ز کابل برآید بخورشید دود  
 چنین گفت سیندخت با مرزبان<sup>۱</sup>  
 ۸۳۰ کزین آگهی یافت سام سوار  
 وی از گرگساران بدین<sup>۱</sup> گشت باز  
 چنین گفت مهرباب کای ماهروی  
 [چنین خود کی اندر خورد با خرد  
 مرادل بدین نیستی دردمند  
 ۸۳۵ که باشد که پیوند سام سوار  
 بدو گفت سیندخت کای سرفراز  
 گزند تو پیدا گزند منست  
 چنین است و این بر دلم<sup>۱۷</sup> شد درست  
 اگر باشد این نیست<sup>۲۰</sup> کاری شگفت

چرا بازداری سرم راز جنگ<sup>۲</sup>  
 بیابند بر ما یکی<sup>۳</sup> دستگاه  
 نه آباد ماند نه<sup>۵</sup> کشت و درود  
 کزین<sup>۷</sup> در مگردان بخیره زبان  
 بدل ترس و تیمار و سختی<sup>۸</sup> مدار  
 گشاده شدست این سخن نیست راز<sup>۱۰</sup>  
 سخن هیچ با من بکزی<sup>۱۱</sup> مگوی  
 که مر خاک را باد فرمان برد<sup>۱۲</sup>  
 اگر ایمنی یابمی از<sup>۱۳</sup> گزند<sup>۱۴</sup>  
 نخواهد ز اهواز<sup>۱۵</sup> تا قندهار  
 بگفتار کزی مبادم<sup>۱۶</sup> نیاز  
 دل دردمند تو بند منست  
 همین بد گمانی مرا از<sup>۱۸</sup> نخست<sup>۱۹</sup>  
 که چندین بد اندیشه<sup>۲۱</sup> باید گرفت

پس اکنون که دختر خود ازین نژاد  
 یکی داستان زد برین بر پلنگ  
 مرا کارزارست گفت آرزو  
 پدربانیا همچین داشت خو

۱. خ ۱ - مرا ۲. خ ۲ - بیم ۳. خ ۲ - باز دارد سرم را بجنگ ۴. ل - بر این ۵. ل -  
 نماند برین بوم ۶. ل - کای پهلوان؛ خ ۲ - کین مرزبان ۷. خ ۲ - ازین ۸. ل، خ ۱ - تیمار  
 چندین؛ خ ۲ - تیمار تنگی ۹. ل - بدان ۱۰. خ ۲ - افزون دارد:  
 ز رودابه آن گوهر نابسود  
 نبد چیز جز بند و پیمان دست  
 ۱۱. خ ۲ - ز کزی ۱۲. ل - بیت را ندارد. ۱۳. ل - بافتی از؛ خ ۱ - یابم ازین؛ خ ۲ - ناری از  
 ۱۴. ل - افزون دارد:  
 ز زال گرانمایه داماد به  
 نباشد همی از کهان و ز مه  
 ۲. خ - صورتی از همان بیت را افزون دارد. ۱۵. خ ۱ - تاتار ۱۶. خ ۲ - مبادت ۱۷. م - نزد  
 من؛ خ ۱ - مر مرا ۱۸. خ ۲ - همین یک گمانی مرابد ۱۹. ل - افزون دارد:  
 کزین گونه دیدی مرادردناک  
 بغم خفته شادی ز دل رفته پاک  
 ۲. خ - صورتی از همان بیت را افزون دارد. ۲۰. ل - اگر نیستی باز ۲۱. خ ۱ - چندینت اندیشه؛  
 خ ۲ - چندین بر اندیشه



۸۴۰	فریدون بسرو یمن گشت شاه	جهانجوی دستان همین دید <sup>۱</sup> راه <sup>۲</sup>
	هرانگه که بیگانه شد خویش تو	شود تیره <sup>۳</sup> رای <sup>۴</sup> بداندیش تو <sup>۵</sup>
	بسیندخت فرمود پس <sup>۶</sup> نامدار	که رودابه را خیز <sup>۷</sup> پیش <sup>۸</sup> من آر
	بترسید سیندخت ازان تیز <sup>۹</sup> مرد	که او راز درد <sup>۱۰</sup> اندرآرد بگرد
	بدو گفت پیمانت خواهم نخست	بچاره دلش راز کینه بشست <sup>۱۱</sup>
۸۴۵	زبان داد سیندخت را نامجوی	که رودابه را بد نیارد بروی
	بدو گفت بنگر <sup>۱۲</sup> که شاه زمین	دل <sup>۱۳</sup> از ما کند زین سخن پر ز کین
	[نه ماند بر و بوم و نه مام و <sup>۱۴</sup> باب	شود پست رودابه با <sup>۱۵</sup> رودآب <sup>۱۶</sup> ]
	چو بشنید سیندخت سر پیش اوی	فرو برد و برخاک بنهاد روی <sup>۱۷</sup>
	بر دختر آمد پر از خنده لب	گشاده رخ روزگون <sup>۱۸</sup> زیر شب
۸۵۰	همی مژده دادش که جنگی پلنگ	ز گور زیان کرد کوتاه چنگ
	کنون زود پیرایه بگشای و رو <sup>۱۹</sup>	بپیش <sup>۲۰</sup> پدر شو بزاری بنو <sup>۲۱</sup>

۱. ل- همینست؛ خ ۲- همین جست ۲. ل- افزون دارد:

که از آتش و باد و از آب و خاک نشد تیره روی زمین زیر خاک

خ ۱، ۲- صورتهایی از همین بیت را افزون دارند؛ نسخه خ ۱ پس از صورت دیگر این بیت افزون دارد:

بیاورد آن پاسخ نامه پیش ورا گفت خوش کن بدین رای خویش

۳. خ ۲- خیره ۴. ل- بود تیزروی ۵. ل- افزون دارد:

بسیندخت مهرباب بسپرد گوش دلی پر ز کینه سری پر ز جوش

خ ۱، ۲- صورتهایی از همان بیت را افزون دارند. ۶. خ ۱- چنین گفت سیندخت را ۷. خ ۲-

زود ۸. ل- نزد ۹. خ ۱- تیز؛ خ ۲- تیره ۱۰. ل- باد ۱۱. ل، خ ۱، خ ۲- این بیت به

سه بیت تبدیل شده (نسخه خ ۲ تنها دو بیت نخست را دارد):

بدو گفت پیمانت خواهم نخست که او را سپاری بمن تن درست

وزان چون بهشت برین گلستان نگرده تھی روی کابلستان

یکی سخت پیمان ستد زو نخست بچاره دلش راز کینه بشست

۱۲. خ ۱- بدل گفت ترسم ۱۳. ل، خ ۱، خ ۲- سر ۱۴. خ ۱- برین بوم نه مام و نه ۱۵. خ ۱-

و؛ خ ۲- تا ۱۶. ل- بیت را ندارد. ۱۷. ل- بیت را ندارد؛ خ ۲- افزون دارد:

که اسپهبد از بد کند دل تھی نباشد جز از نیکی و فرهی

بچاره دلش راز کینه بشست یکی سخت پیمان ستد زو نخست

چو بشنید دلشادی شوی تفت و دستش ببوسید و ز آنجا برفت

۱۸. خ ۱- و روزگم ۱۹. خ ۱- روی ۲۰. ل- ز پیش ۲۱. خ ۱- بگوی

بدو گفت رودابه پیرایه چیست  
 روان مرا پور سامست جفت  
 به پیش پدر شد چو خورشید شرق  
 ۸۵۵ [بِهشتی بد آراسته پرنگار  
 پدر چون ورا دید خیره بماند<sup>۷</sup>  
 بدو گفت ای شسته مغز از خرد  
 که با اهرمن جفت گردد پری  
 [چو بشنید رودابه آن گفت وگویی  
 ۸۶۰ [سیه مژّه بر نرگسان دژم  
 پدر دل پر از خشم و سر پر ز جنگ  
 سوی خانه شد دختر<sup>۱۱</sup> دل شده  
 بیزدان گرفتند هردو<sup>۱۸</sup> پناه  
 بجای سر مایه<sup>۱</sup> بی مایه چیست<sup>۲</sup>  
 چرا آشکارا نباید<sup>۳</sup> نهفت<sup>۴</sup>  
 بیاقوت و زران درون گشته غرق  
 چو خورشید تابان بخزم<sup>۵</sup> بهار<sup>۶</sup>  
 جهان آفرین را نهانی<sup>۸</sup> بخواند  
 ز<sup>۹</sup> پرگوه‌ران این کی<sup>۱۰</sup> اندر خورد  
 که مه تاج بادت مه<sup>۱۱</sup> انگشتی<sup>۱۲</sup>  
 دژم گشت و چون زعفران کرد روی<sup>۱۳</sup>  
 فرو خوابنید و نزد هیچ دم<sup>۱۴</sup>  
 همی رفت غرّان بسان<sup>۱۵</sup> پلنگ  
 رخسان معصفر بزر<sup>۱۶</sup> آزده  
 هم این دل شده ماه<sup>۱۷</sup> و هم پیشگاه<sup>۱۸</sup>

۱. خ ۲- گرنامه‌ی ۲، ل ۲، خ ۲- کیست ۳. ل- مرا آشکارا نباید ۴. خ ۲- افزون دارد:

سه شب تا بهر شب یکی آفتاب  
 کزان آفتاب آفتاب دگر  
 که شاهان ایران در افراز اوی  
 چو خور جنگ جوید چو پیش آیدش  
 که این بخش ماهست از آسمان  
 نماید مرا پاک یزدان بخواب  
 پدید آمدی بر فرازنده سر  
 بدیدی به پیروزی این جنگ اوی  
 ز بیگانگان گرز خویش آیدش  
 گزندش نباید ز گشت زمان

۵. خ ۱- بوقت ۶. ل، خ ۲- ترتیب بیتها: ۸۵۴ ۸۵۶ ۸۵۵ ۸۵۷ ۸۵۸ ۷. خ ۲- بدیدش درو  
 خیره ماند ۸. ل، خ ۲- فراوان ۹. ل، خ ۲- بید؛ خ ۱- زید ۱۰. خ ۲- چه ۱۱. م، ل-  
 که مه تاج بادا مه؛ خ ۲- خود تاج بادت نه ۱۲. ل، خ ۱، خ ۲- افزون دارند:  
 گر از دشت قحطان یکی مارگیر شود مغ ببايدش کشتن بتیر  
 ۱۳. ل، خ ۲-

چو بشنید رودابه پاسخ بدوخت  
 خ ۱- بیت را ندارد. ۱۴. ل- بیت را ندارد. ۱۵. خ ۲- ازان جای غرّان بشد چون ۱۶. خ ۲- سوی  
 خانه خویش شد ۱۷. ل- بخوان ۱۸. خ ۲- هریک ۱۹. ل- همان دل شده نام ۲۰. خ ۲-  
 افزون دارد:

شد اندر جهان فاش این آگهی نمودی همی ز اندرون بر تهی

پس آگاهی آمد بشاه بزرگ	زمهراب ودستان سام سترگ <sup>۱</sup>
۸۶۵ زپیوند مهراب وز مهر زال	وزان ناهمالان گشته همال <sup>۲</sup>
سخن رفت <sup>۳</sup> هر گونه با موبدان	بپیش سرافراز شاه ردان
چنین گفت با بخردان <sup>۴</sup> شهریار	که بر ما شود زین دژم روزگار
چو <sup>۵</sup> ایران ز چنگال شیر و پلنگ <sup>۶</sup>	برون آوریدم برای و بجنگ
فریدون ز ضحاک گیتی بشست	بترسم که آید ازان تخم رُست
۸۷۰ نباید که برخیره از <sup>۷</sup> عشق زال	همال سرافکنده گردد همال <sup>۸</sup>
[چو از دخت مهراب و از پور سام	برآید یکی تیغ تیز <sup>۹</sup> از نیام <sup>۱۰</sup> ]
اگر <sup>۱۱</sup> تاب گیرد <sup>۱۲</sup> سوی مادرش	ز گفت پراگنده <sup>۱۳</sup> گردد سرش <sup>۱۴</sup>
کند شهر <sup>۱۵</sup> ایران پر آشوب و رنج	بدو باز گردد مگر <sup>۱۶</sup> تاج و گنج
همه موبدان آفرین خواندند	ورا خسرو <sup>۱۷</sup> پاک دین خواندند
۸۷۵ بگفتند کز ما تو داناتری	ببایستها بر تواناتری
همان کن کجا <sup>۱۸</sup> با <sup>۱۹</sup> خرد در خورد	دل از دهارا خرد بشکرد
بفرمود تا نوذر آمدش پیش <sup>۲۰</sup>	اباویژگان و بزرگان خویش
بدو گفت رو پیش سام سوار	بپرسش که چون آمد از کارزار <sup>۲۱</sup>

۱. ل، خ ۱- زدستان و مهراب و سام سترگ      ۲. ل، خ ۲- وزان ناهمالیده با آن همال؛ خ ۱- افزون دارد؛  
 منوچهر ازین کار شد پر ز درد      ز مهراب و دستان بدل درد خورد

۳. خ ۲- صورتی از همان بیت را افزون دارد.      ۴. خ ۲- گفت      ۵. خ ۱- موبدان      ۶. خ ۲- که  
 ۶. خ ۲- نهنگ      ۷. م- بر؛ خ ۱، خ ۲- در      ۸. خ ۲- درخت سرافکنده گردد نهال      ۹. خ ۱-  
 کین؛ خ ۲- نو      ۱۰. م- بیت را ندارد؛ ل، خ ۲- افزون دارند:

بیک سونه از گوهر ما بود      چو تریاک با زهر همتا بود

۱۱. م- وگر      ۱۲. خ ۱- باز گردد      ۱۳. ل، خ ۱- ز گفت بد آگنده      ۱۴. خ ۲- افزون دارد:

بسان نیا ازدهای ضحاک      ز تخم کیانی کند بوم پاک

۱۵. خ ۲- بوم      ۱۶. ل- اگر باز گردد بدو      ۱۷. ل- موبد      ۱۸. م- همانا سخن      ۱۹. ل-  
 از      ۲۰. ل، خ ۱، خ ۲- آمد پیش      ۲۱. خ ۲- افزون دارد:

براه دوراهه مر اورا بیاب      ازان پیش کو بگذرد با شتاب

ز نزدیک ماکن سوی خانه رای <sup>۱</sup>	چو دیدی بگوش کزین سو گرای
ابا ویزگان سر نهاده براه <sup>۲</sup> ]	۸۸۰ [هم آنگاه برخاست فرزند شاه
ابا ژنده پیلان پرخاش جوی]	[سوی سام نیرم نهادند روی
پذیره سوی پور کی شاه شد <sup>۳</sup> ]	[چو زین کار سام یل آگاه شد
بیامد بنزدیک سام سوار <sup>۴</sup>	ز پیش پدر نوذر نامدار
ابا <sup>۱</sup> ژنده پیل و تبیره شدند]	[همه نامداران <sup>۵</sup> پذیره شدند
بزرگان و کی <sup>۶</sup> نوذر نامدار <sup>۷</sup> ]	۸۸۵ [رسیدند پس پیش <sup>۷</sup> سام سوار
بدیدار او سام یل گشت شاد	پیام پدر شاه نوذر <sup>۱۰</sup> بداد
ز دیدار او رامش جان کنم <sup>۱۱</sup>	چنین داد پاسخ که فرمان <sup>۱۱</sup> کنم
نخست از منوچهر بردند نام <sup>۱۲</sup>	نهادند خوان و گرفتند جام <sup>۱۳</sup>
گرفتند شادی ز هر کشوری <sup>۱۴</sup>	پس از نوذر و سام <sup>۱۵</sup> و هر مهتری
چو خورشید رخشنده بگشاد راز	۸۹۰ بشادی در <sup>۱۷</sup> آمد شب <sup>۱۸</sup> دیر یاز
هیون دلاور <sup>۱۹</sup> بر آورد پر <sup>۲۰</sup> ]	[خروش تبیره برآمد ز در

۱. خ ۱ - بنزدیک ماکن تو از خانه جای؛ خ ۲ - بدیدار ماکن یکی تازه رای ۲. ل، خ ۱، خ ۲ - این بیت را ندارند؛ ل - افزون دارد:

چو نوذر برون شد ز پیش پدر بر پهلوان زود بنهاد سر

خ ۲ - افزون دارد:

که در دل مرا هست با تو سخن ز کاری که جز تو نیاری بین  
چو گفت این سخن را بدو شهریار بشد نوذر و لشکر نامدار

۳. خ ۱، خ ۲ - بیت را ندارند. ۴. ل، خ ۱، خ ۲ - بیت را ندارند. ۵. ل - پهلوانان ۶. خ ۱ - چه با ۷. خ ۱ - نزدیک؛ خ ۲ - در پیش ۸. ل - ابا ۹. خ ۲ - شهریار؛ خ ۱ - پیرش که چو آمدند از کارزار (وزن مختل). ۱۰. خ ۱ - پیام منوچهر موبد ۱۱. خ ۱ - ایدون ۱۲. م - بدیدارش آرامش جان کنم؛ خ ۱ - ز دیدار و آرامشش چون کنم؛ ل، خ ۲ - افزون دارند:

بدند اندران روز مهمان سام بدیدار سام آن گره شادکام

۱۳. خ ۲ - گرفتند می ۱۴. خ ۲ - نخستین پیام منوچهر و کی ۱۵. خ ۲ - و زال ۱۶. خ ۱ - بیت را ندارد؛ م - افزون دارد:

چو بگشاد زیور بگیتی سپهر بسپوشید رخشنده دیدار مهر

۱۷. خ ۲ - برامش بر ۱۸. خ ۱ - شب تیره تا ۱۹. خ ۲ - تکاور ۲۰. ل - بیت را ندارد.

سوی بارگاه منوچهر شاه	بفرمان او برگرفتند راه <sup>۱</sup>
[منوچهر چون یافت زو <sup>۲</sup> آگهی	بیاراست دیهیم <sup>۳</sup> شاهنشهی]
[ز ساری و آمل برآمد خروش	چو دریای سبز اندرآمد <sup>۴</sup> بجوش]
۸۹۵ [ببستند آئین <sup>۵</sup> ژوپینوران	برفتند با <sup>۶</sup> خشتهای گران]
[سپاهی که از کوه تا کوه مرد	سپر در سپر ساخته <sup>۷</sup> سرخ و زرد <sup>۸</sup> ]
[اباکوس و بانای روئین و سنج	ابا تازی اسپان و پیلان و گنج]
[ازین گونه لشکر پذیره شدند	بسی <sup>۹</sup> با درفش و تبیره <sup>۱۰</sup> شدند <sup>۱۱</sup> ]
[چو آمد بنزدیکی <sup>۱۲</sup> بارگاه	پیاده شد و راه بگشاد شاه <sup>۱۳</sup> ]
۹۰۰ [چو شاه جهاندار بگشاد <sup>۱۴</sup> روی	زمین را ببوسید و شد پیش <sup>۱۵</sup> اوی]
[منوچهر برخاست از تخت عاج	ز یاقوت رخشنده بر سرش <sup>۱۶</sup> تاج]
[بر خویش بر تخت بنشاختش	چنانچون سزا بود بنواختش <sup>۱۷</sup> ]

۱. خ ۲- که سام نریمانت آمد ز راه ۲. ل- زان ۳. ل- ایوان ۴. ل، خ ۱- جوشان برآمد؛ خ ۲-  
 عمان برآمد ۵. ل- برفتند آنگاه ۶. ل- ابا جوش و با؛ خ ۱- گرفتند با ۷. خ ۱- بافته ۸. ل،  
 خ ۲- بیت را ندارند. ۹. خ ۱- همه ۱۰. خ ۲- زمرد و سپه خلق تیره ۱۱. ل-  
 سپه یکسر اندر پذیره شدند مهان با درفش و تبیره شدند  
 خ ۲- افزون دارد:  
 تو گفنی سپاه و سپهر برین همه لشکر آمد بروی زمین  
 منوچهر از آنروی و زین روی سام رسیدند زی یکدگر با خرام  
 فراز یکی پیل شاه جهان نشسته به پیروز تخت مهان  
 ۱۲. خ ۱- بنزدیک آن ۱۳. خ ۲-  
 چو سام آمد از پیش و از پیل گاه پیاده شد و راه بگشاد شاه  
 خ ۲- پس از این بیت افزون دارد:  
 جهان پهلوان سام بردش نماز وز آنجا سوی شهر گشتند باز  
 شب آمد جهان پهلوان رنجه بود بیآسودگان شب بسی رفته بود  
 ز کان شبه زرگون آسیا بکشتی بس آمد ز روی هوا  
 بشد پهلوان سام با سرکشان بدیدار خسرو غم از دل فشان  
 ۱۴. ل، خ ۱، خ ۲- بنمود ۱۵. خ ۱- سودی ۱۶. خ ۲- بر فرق ۱۷. خ ۲- افزون دارد:  
 ز مهراب و زال او سخن راست کرد نخستین ازان جنگ آغاز کرد

[وزان نـره دیوان مازندران <sup>۱</sup> ]	[وزان گرگساران <sup>۱</sup> جنگ آوران]
[سپهد سخن <sup>۲</sup> یک بیک یادکرد <sup>۵</sup> ]	[بپرسید و بسیار <sup>۳</sup> تیمار خورد]
[ز جان تو کوتاه بد بدگمان <sup>۷</sup> ]	۹۰۵ [که نوشه <sup>۱</sup> زی ای شاه تا جاودان]
[نه <sup>۸</sup> دیوان که شیران جنگی ببر <sup>۹</sup> ]	[برفتم بران شهر دیوان نر]
[ز گردان ایران دلاورترند]	[که از تازی اسپان تکاورترند <sup>۱۰</sup> ]
[پلنگان <sup>۱۱</sup> جنگی نمایندشان <sup>۱۲</sup> ]	[سپاهی که سگسار خوانندشان]
[از آواز من مغزشان شد تهی <sup>۱۳</sup> ]	[ز من چون بدیشان رسید آگهی]
[ازان پس همه شهر بگذاشتند]	۹۱۰ [بشهر اندرون نعره <sup>۱۴</sup> برداشتند]
[چنان خیره و پوی پوی آمدند]	[همه پیش من <sup>۱۴</sup> جنگ جوی آمدند]
[پس اندر فراز <sup>۱۶</sup> آمد و پیش غار <sup>۱۷</sup> ]	[سپه جنب جنبان شد و روز تار <sup>۱۵</sup> ]

۱. ل، خ ۱- «و» را افزون دارند. ۲. خ ۲- افزون دارد:

بگویی آگهی تا سپهر کبود چگونه بر و تخم ایشان ربود  
 دل و بازوی تو همیشه ست چیر بماناد جاوید سام دلیر  
 ۳. ل- بپرسید بسیار و ۴. ل- همه ۵. خ ۱-  
 فراوان بپرسید و بنواختش مر او چون سزا بود بنشاختش  
 خ ۲-

دلم غم ز بهر تو بسیار خورد سپهد سخن یک بیک یاد کرد  
 ۶. ل- شادان ۷. خ ۱- شادان دل بخردان؛ خ ۲- بیت را ندارد. ۸. ل، خ ۱- چه ۹. ل- نه دیوان که  
 شیران پر خاشخه؛ خ ۱- نه دیوان جنگی که شیران نر؛ خ ۲- نه دیوان که شیران جنگی بتر ۱۰. خ ۱-  
 دلاورترند ۱۱. خ ۲- نهنگان ۱۲. ل- گمانندشان؛ خ ۱- شمارندشان ۱۳. خ ۲- بانگ  
 ۱۴. ل- به پیشم همه ۱۵. خ ۱- کوهسار ۱۶. خ ۱- پدید ۱۷. ل- افزون دارد:  
 درافتاد ترس اندرین لشکرم ندیدم که تیمار آن چون خورم  
 دو سیصد منی گرز برداشتم سپاهم بنان مرز بگذاشتم  
 همی رفتم و کوفتم مغزشان تهی کردم آن بنگ بر مغزشان  
 خ ۱- صورت دیگر بیت نخست از نسخه ل را افزون دارد؛ خ ۱- صورتهایی از همین بیتها و نیز دو بیت دیگر  
 را افزون دارد: یکی پس از اولین بیت نسخه ل (که در متن آن دست برده شده) و دومی پس از سومین بیت:  
 چو آهو بره از بره نره شیر رمیدند ازان نام جوی دلیر

به پیش سپاه اندر آمد چو گرگ <sup>۱</sup>	[نبیره جهاندار سلم بزرگ <sup>۱</sup>
نبد دشت پیدانه کوه <sup>۲</sup> و نه شخ]	[سپاهی <sup>۲</sup> بکردار مور و ملخ
رخ نامداران ماگشت زرد <sup>۱</sup>	۹۱۵ [چو برخاست زان لشکر گشن گرده <sup>۵</sup>
سپه راهم آنجای بگذاشتم]	[من این <sup>۷</sup> گرز یک زخم برداشتم
که چون آسیا <sup>۱</sup> شد بریشان زمین]	[خروشی خروشیدم <sup>۸</sup> از پشت زین
سراسر سوی رزم کردند رای]	[دل آمد سپه راهمه <sup>۱۱</sup> بازجای
چنان زخم سرباز کوپال من]	[چو بشنید کاکوی آواز من
چو پیل ژیان <sup>۱۲</sup> باکمند دراز]	۹۲۰ [بیامد بنزدیک من جنگ <sup>۱۱</sup> ساز
چو دیدم خمیدم <sup>۱۳</sup> ز راه گزند <sup>۱۴</sup>	[مرا خواست کارد بخم کمند
به پیکان پولاد و تیر خدنگ]	[کمان کیانی گرفتم بچنگ
چو آتش بدو بر تبر <sup>۱۵</sup> ریختم]	[عقاب تکاور برانگیختم
که شد دوخته <sup>۱۱</sup> مغز تا <sup>۱۷</sup> مغزش]	[گمانم چنان بد که سندان سرش
برآمد <sup>۱۸</sup> یکی تیغ هندی بدست]	۹۲۵ [نگه کردم از گرد چون پیل مست
کزو کوه زنه‌ار خواهد بجان]	[چنان آمدم شهریارا گمان
همی جستمش تاکی آید بچنگ]	[وی اندر شتاب و من اندر درنگ
من از چرمه چنگال کردم دراز]	[چو آمد بنزدیک من سرفراز <sup>۱۹</sup>
ز زین برگسستم <sup>۱۱</sup> بکردار شیر]	[گرفتم کمر بند مرد <sup>۲۰</sup> دلیر

۱. ل، خ، ۱، خ، ۲ - سترگ ۲. ل - پیش اندر آمد بکردار گرگ؛ ل، خ، ۱، خ، ۲ - افزون دارند:

جهانجوی را نام کرکوی بود یکی سرو بالا نکوروی بود  
بمادر هم از تخم ضحاک بود سر سروران پیش او خاک بود

۳. ل، خ، ۱، خ، ۲ - سپاهش ۴. ل - ریگ؛ خ، ۱، خ، ۲ - خاک ۵. خ، ۲ - لشکرش کس نبرد ۶. خ، ۲ - دو  
مصراع پس و پیش. ۷. خ، ۲ - وگر ۸. ل - چنان بر خروشیدم؛ خ، ۲ - خروشی بر آوردم ۹. خ، ۲ -  
کجا آسمان ۱۰. ل - ازان ۱۱. ل - رزم ۱۲. ل، خ، ۲ - دمان ۱۳. خ، ۱ - چریدم ۱۴. ل -  
بینهای ۹۲۱-۹۲۸ را ندارد. ۱۵. م - بدو بر عنان؛ خ، ۱، خ، ۲ - برو بر همی ۱۶. خ، ۱، خ، ۲ - شود دوخته  
۱۷. خ، ۱ - ترگ با ۱۸. خ، ۱، خ، ۲ - بیامد ۱۹. خ، ۱ - بنزدیک من رزم ساز؛ خ، ۲ - بمن مرد جنگی فراز  
۲۰. ل - گرد ۲۱. ل، خ، ۲ - برگرفتم

- ۹۳۰ [زدم بر زمین بر چو پیل ژیان<sup>۱</sup>  
[چو افکنده شد شاه زین گونه خوار<sup>۲</sup>  
[نشیب و فراز بیابان و کوه  
سوار و پیاده ده و دو هزار  
چو بشنید گفتار سالار شاه  
۹۳۵ چو روز از شب آمد بکوشش ستوه  
می و مجلس<sup>۱۱</sup> آراست<sup>۱۲</sup> و شد شادمان  
ببگماز<sup>۱۴</sup> کوتاه کردند شب<sup>۱۵</sup>  
چو شب روز شد پرده بارگاه  
بیامد سپهدار سام سترگ  
۹۴۰ چنین گفت با سام شاه جهان  
بهندوستان آتش اندر فروز<sup>۱۹</sup>  
نباید که او یابد از بد<sup>۲۱</sup> رها  
زمان تا زمان زو برآید خروش  
هر آنکس که پیوسته او بود
- بدین آهنین دست و گردی میان<sup>۲</sup>  
سپه روی برگشت از کارزار<sup>۳</sup>  
بهر<sup>۵</sup> سو شده مردمان هم گروه<sup>۶</sup>  
فگنده پدید آمد اندر<sup>۷</sup> شمار<sup>۸</sup>  
برافراخت تا ماه<sup>۹</sup> فرخ کلاه  
ستوهی گرفته فرو شد بکوه<sup>۱۰</sup>  
جهان پاک دید<sup>۱۳</sup> از بد بدگمان  
بیاد سپهد گشادند لب<sup>۱۱</sup>  
گشادند و دادند زی شاه راه  
بنزد منوچهر شاه بزرگ<sup>۱۷</sup>  
کز ایدر برو با گزیده مهان<sup>۱۸</sup>  
همه کاخ مهرباب و<sup>۲۰</sup> کابل بسوز  
که او ماند از بچه<sup>۲۲</sup> ازدها  
شود رام گیتی پر از جنگ و جوش  
بزرگان که در دسته<sup>۲۳</sup> او بود

۱. ل. - بخاکش فگندم چو پیل دمان؛ خ ۱ - زدم بر زمین بر چو شیر ژیان ۲. ل، خ ۲ - زدم تیغ هندی ورا بر میان؛ خ ۱ - پر آهن بر و دست و پای و میان ۳. خ ۲ - زار ۴. ل - بیتهای ۹۳۱ و ۹۳۲ را ندارد. ۵. خ ۲ - زهر ۶. خ ۱، خ ۲ - شدند انجمن هر گروه ۷. ل - برآمد در آنجا ۸. ل، خ ۱ - افزون دارند:

سپاهی و جنگی و شهری سوار  
چه سنجد بدانندیش با بخت تو  
خ ۲ - دومین بیت از نسخه های ل و خ ۱ را افزون دارد. ۹. ل - بر ماه ۱۰. ل، خ ۱، خ ۲ - بیت را ندارند. ۱۱. خ ۱ - رامش ۱۲. خ ۲ - آورد ۱۳. خ ۱ - ماند ۱۴. خ ۱ - بگفتار؛ خ ۲ - بیکبار ۱۵. ل - دست ۱۶. ل - بشستند دست ۱۷. ل، خ ۲ - افزون دارند:  
بشاه آفرین کرد آن بی همال  
که شاه جهان پیشتر برگرفت  
۱۸. خ ۱ - جهان پاک ماند از بد بدگمان ۱۹. خ ۱ - آتشی بر فروز ۲۰. ل، خ ۱ - (و) ندارند. ۲۱. خ ۲ - تو ۲۲. خ ۱ - از تخم آن ۲۳. ل، خ ۱ - که در بسته؛ خ ۲ - کجا بسته



۹۴۵ سر از تن جدا کن زمین را بشوی  
 چنین داد پاسخ که ایدون کنم  
 ببوسید تخت و بمالید روی  
 سوی خانه بنهاد سر<sup>۳</sup> با سپاه  
 ز پیوند<sup>۱</sup> ضحاک و خویشان اوی<sup>۲</sup>  
 که کین از دل شاه بیرون کنم  
 بران نامور مهر انگشت اوی  
 بدان باد پایان جوینده<sup>۴</sup> راه

۱۵

بمهراب و دستان رسید این سخن  
 ۹۵۰ خروشان ز کابل همی رفت<sup>۱</sup> زال  
 [همی گفت اگر ازدهای دژم  
 [چو کابلستان را بخواهد بسود  
 [بیش پدر شد پر از خون جگر  
 چو<sup>۱</sup> آگاهی آمد بسام دلیر  
 ۹۵۵ همه لشکر از جای برخاستند  
 [پذیره شدن را تبیره زدند<sup>۱۱</sup>  
 [همه پشت پیلان برنگین درفش  
 چو روی پدر دید دستان سام<sup>۱۳</sup>  
 که شاه و سپهد فگندند بن<sup>۵</sup>  
 فروهشته لفعج و برآورده یال  
 بیاید که گیتی بسوزد بدم<sup>۷</sup>]  
 نخستین سر من بیاید درود]  
 پراندیشه دل پر ز گفتار سر<sup>۸</sup>]  
 که آمد ز ره بچه نره شیر  
 درفش فریدون بیاراستند<sup>۱۰</sup>  
 سپاه و سپهد پذیره شدند]  
 بیاراسته سرخ و زرد و بنفش<sup>۱۲</sup>]  
 پیاده شد از اسپ و<sup>۱۴</sup> بگذار دگام<sup>۱۵</sup>

۱. خ ۱- مردان ۲. ل، خ ۱، ۲- افزون دارند:

بدو شاه چون خشم و تیزی نمود نیاراست آنکه سخن بر فرزند

۳. خ ۱- رخ ۴. خ ۱، ۲- کوبنده ۵. ل، خ ۱، ۲- افزون دارند:

بر آمد همه شهر کابل بجوش وز ایوان مهراب بر شد خروش

چو سیندخت و مهراب و رودابه نیز بنومید گشتند از جان و چیز

۶. خ ۱- تاخت ۷. ل- بیتهای ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۵۳ را ندارد. ۸. خ ۲- بیتهای ۹۵۳ و ۹۵۴ را ندارد.

۹. خ ۲- پس ۱۰. خ ۲- درفش همایون به پیراستند ۱۱. ل- پذیره شدن با تبیره شدند؛ خ ۱- ابا

نای و کوس و تبیره شدند ۱۲. ل، خ ۲- افزون دارند:

چو دستان پدید آمد از دور سام برانگیخت بالای زرین لگام

۱۳. م، خ ۱- چو دستان پدید آمد از دور سام ۱۴. م- از باره ۱۵. خ ۱- همان نامداران بزرین نیام

- بزرگان پیاده شدند از دو روی  
 ۹۶۰ زمین را ببوسید زال دلیر  
 نشست از بر تازی اسپ<sup>۱</sup> سمند  
 بزرگان همه پیش او آمدند  
 که آزرده گشتست بر<sup>۵</sup> تو پدر  
 [چنین داد پاسخ کزین<sup>۷</sup> باک نیست  
 ۹۶۵ [پدرگر بمغز اندر آرد خرد  
 [وگر برگشاید زبان را بخشم<sup>۹</sup>  
 چنین تا بدرگاه سام آمدند<sup>۱۳</sup>  
 فرود آمد از باره<sup>۱۴</sup> سام سوار  
 چو زال اندر آمد پیش پدر  
 ۹۷۰ یکی آفرین کرد بر سام گرد  
 که بیداردل پهلوان شاد باد  
 [ز تیغ تو الماس بریان<sup>۱۸</sup> شود  
 [کجا دیزه<sup>۱۱</sup> تو<sup>۱۱</sup> چمد روز جنگ  
 [سپهری کجا باد گرز تو دید  
 ۹۷۵ زمین نسپرد شیر<sup>۲۴</sup> با داد<sup>۲۵</sup> تو
- چه سالارخواه و چه سالارجوی  
 سخن گفت با او پدر نیز دیر<sup>۱</sup>  
 چو زرین درخشنده کوهی بلند<sup>۳</sup>  
 بتیمار و با گفت و گو آمدند<sup>۴</sup>  
 یکی پوزش آور مکش<sup>۶</sup> هیچ سر  
 سرانجام آخر بجز<sup>۸</sup> خاک نیست  
 همانا سخن بر سخن نگذرد  
 پس<sup>۱۰</sup> از شرمش<sup>۱۱</sup> آب اندر آرم بچشم<sup>۱۲</sup>  
 گشاده دل و شادکام آمدند  
 هم اندر زمان زال را داد بار  
 زمین را ببوسید و گسترد بر<sup>۱۵</sup>  
 و زاب دو نرگس<sup>۱۶</sup> همی گل سترد  
 روانش گراینده<sup>۱۷</sup> داد باد  
 زمین روز جنگ از تو<sup>۱۹</sup> گریان<sup>۲۰</sup> شود  
 شتاب آید اندر سپاه<sup>۲۱</sup> درنگ  
 همانا<sup>۲۳</sup> ستاره نیارد کشید  
 روان و<sup>۲۶</sup> خرد کشته<sup>۲۷</sup> بنیاد<sup>۲۸</sup> تو

۱. ل. سخن گفت با او ز مهراب شیر؛ خ ۱. پدر نیز با او سخن راند دیر؛ خ ۲. زمانی همی بود برپای دیر  
 ۲. ل. اسپ ۳. ل. کوه بلند؛ خ ۲. بیت را ندارد. ۴. خ ۲. بیت را ندارد. ۵. خ ۱، خ ۲. از  
 ۶. خ ۱. ره پوزش آر و مکش ۷. م. که این ۸. ل. مرا نیز هم جای جز؛ خ ۱، خ ۲. مرا جای  
 فرجام جز ۹. ل. نگر تا زبان را گشایم بمهر؛ خ ۱. وگر برگشاید زبان را بمهر؛ خ ۲. پدر برگشاید  
 زبان راز خشم ۱۰. خ ۱، خ ۲. من ۱۱. ل. خ ۲. شرم ۱۲. ل. خ ۱. بچهر ۱۳. خ ۱.  
 کاتب دو مصراع را از قلم انداخته و بیتهای ۹۶۷ و ۹۶۸ را یکی کرده:

چنین تا بدرگاه سام سوار هم اندر زمان زال را داد بار

۱۴. ل. خ ۱، خ ۲. اسپ ۱۵. خ ۱. برداشت سر؛ خ ۲. گسترد سر ۱۶. خ ۲. دیده ۱۷. ل.  
 پر سنده؛ خ ۱. گشاینده ۱۸. ل. خ ۲. گریان ۱۹. ل. خ ۱، خ ۲. جنگ تو ۲۰. خ ۲. بریان  
 ۲۱. خ ۱. چرمه تو؛ خ ۲. دیده کو ۲۲. ل. اندر آرد سپاه؛ خ ۱. اندر آید بمغز ۲۳. خ ۱، خ ۲.  
 بماند ۲۴. ل. زمین سر بسر سبز؛ خ ۱. ز چه نسپرد شاه ۲۵. خ ۲. یاد ۲۶. خ ۲. او  
 ندارد. ۲۷. ل. خ ۱. گشت ۲۸. خ ۲. ز بنیاد (وزن مختل).

همه مردم از داد تو شادمان	ز تو داد یابد <sup>۱</sup> زمین و زمان <sup>۲</sup>
مگر من که از داد <sup>۳</sup> بی بهره‌ام	و گرچه به پیوند تو <sup>۴</sup> شهره‌ام <sup>۵</sup>
[یکی مرغ پرورده‌ام خاک خورد	به گیتی <sup>۶</sup> مرا نیست با کس نبرد <sup>۷</sup> ]
[ندانم همی خویشان را گناه	که بر من کسی را بران هست راه <sup>۸</sup> ]
۹۸۰ [مگر آنکه سام <sup>۹</sup> یلستم پدر	و گر هست با این نژادم هنر]
[ز مادر بزادم بینداختی	بکوه اندرم جایگه ساختی]
[فگندی <sup>۱۰</sup> بتیمار زاینده را <sup>۱۱</sup>	بآتش سپردی <sup>۱۲</sup> فزاینده را <sup>۱۳</sup> ]
[ترا با جهان آفرین نیست <sup>۱۴</sup> جنگ	که از چه سیاه و سپیدست رنگ <sup>۱۵</sup> ]
[کنون کم جهان آفرین پرورید	بچشم خدایی بمن بنگرید <sup>۱۶</sup> ]
۹۸۵ [ابا گنج و با تخت <sup>۱۷</sup> و گرز گران	ابارای و با تاج و تخت و <sup>۱۸</sup> سران <sup>۱۹</sup> ]

۱. خ ۲- باشد ۲. خ ۱- بیت را ندارد. ۳. ل- مگر من ز داد تو؛ خ ۱- شگفتی ز داد تو ۴. م- و گرچه به پیمان تو؛ ل- اگر چه ز پیوند تو؛ خ ۲- و گر چند فرزند تو ۵. خ ۱- افزون دارد: ز انصاف و دادت جهان بهره‌مند ستم راز دست تو بر پای بند
۶. خ ۲، بخ- ز گیتی ۷. ل- کسی نیستم هم نبرد ۸. ل، خ ۱، خ ۲- بیت را ندارند. ۹. خ ۱- زال ۱۰. خ ۱- سپردی ۱۱. کذا بخ؛ م- بتیمار پاینده را؛ خ ۱- بتیمار و غم بنده را؛ خ ۲- بتیمار تابنده را ۱۲. خ ۱- بر آتش فگندی ۱۳. ل- بیت را ندارد؛ ل- افزون دارد: نه گهواره دیدم نه پستان شیر نه از هیچ خوشی مرا بود ویر ببردی بکوهی بیفگندیم دل از نواز و آرام برکنندیم
۱۴. خ ۱، خ ۲، بخ- بود ۱۵. خ ۲- دو بیت سخت آسیب دیده را افزون دارد. ۱۶. ل- ننگرید؛ ل، خ ۱، خ ۲- بیت را ندارند؛ ل- افزون دارد: هنرهای مردی و تیغ یلی یکی یار چون مهر کابلی خ ۱، خ ۲- صورتی از همان بیت را افزون دارند؛ خ ۱- پس از این بیت افزون دارد: و گرنه بچهر از کسی کم نیم سزای غم و رنج و ماتم نیم
۱۷. ل- ابا تاج و با تخت؛ خ ۱- ابا تخت و با تاج ۱۸. ل- با تاجداران؛ خ ۱- با داد و هوش؛ خ ۲- با تاج و کشور (وزن مختل). ۱۹. خ ۲- ترتیب بیتها: ۹۸۷، ۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۰، ۹۸۵، ۹۸۶، ۹۹۲؛ خ ۱- افزون دارد: نشست بکابل بفرخنده روز سپردی مرا کشور نیم روز

[نشستم بکابل<sup>۱</sup> بفرمان تو  
 [که گر کینه جویی<sup>۱</sup> نیازم<sup>۲</sup>  
 ز مازندران هدیه این ساختی  
 که ویران کنی خان<sup>۱</sup> آباد من  
 ۹۹۰ [من اینک پیش<sup>۷</sup> تو استاده‌ام  
 [باز<sup>۱</sup> میانم بدو نیم کن  
 سپهد چو بشنید گفتار زال  
 بدو گفت آری همینست<sup>۱۱</sup> راست  
 همه کار من با تو<sup>۱۲</sup> بیداد بود  
 ۹۹۵ ز من<sup>۱۴</sup> آرزو خود همین خواستی  
 مشو تیز<sup>۱۱</sup> تا چاره کار تو  
 یکی نامه فرمایم اکنون<sup>۱۸</sup> بشاه  
 سخن هرچه باید<sup>۲۱</sup> بیاد آورم<sup>۲۲</sup>  
 اگر یار باشد جهاندار ما  
 ۱۰۰۰ نویسنده را پیش بنشانند  
 سر نامه کرد آفرین خدای  
 ازویست نیک و بد و هست و نیست

نگه‌داشتم رای و پیمان تو]  
 درختی که کشتی<sup>۴</sup> ببار آرم<sup>۵</sup>]  
 هم از گرگساران بدین تاختی  
 چنین داد خواهی همی داد من  
 تن بنده<sup>۸</sup> خشم ترا داده‌ام]  
 ز کابل میماید با من<sup>۱</sup> سخن]  
 برافراخت گوش و فرو برد یال  
 زبان تو بر راستی بر گواست<sup>۱۲</sup>  
 دل دشمنان بر تو بر شاد بود  
 بتنگی دل<sup>۱۵</sup> از جای برخاستی  
 بسازم کنون نیز<sup>۱۷</sup> بازار تو  
 فرستم بدست توای<sup>۱۹</sup> نیک خواه<sup>۲۰</sup>  
 روان و دلش سوی داد آورم<sup>۲۲</sup>  
 بکام تو گردد همه کار ما<sup>۲۳</sup>  
 ز هر در سخنها همی راندند  
 کجا هست<sup>۲۴</sup> و باشد همیشه بجای<sup>۲۵</sup>  
 همه بندگانیم و ایزد یکیست<sup>۲۶</sup>

۱. ل- یکایک ۲. ل، خ ۲- نگفتی که هرگز ۳. خ ۱- بکار آیمت ۴. خ ۱- کاری ۵. خ ۱- افزون دارد:

بوم پهلوان و غلام رهی بکاری اگر هیچ فرمان دهی

۶. ل- کاخ ۷. ل- بنزد ۸. ل- تن زنده؛ خ ۱- دل و دیده ۹. خ ۲- هم اکنون ۱۰. خ ۲- ازین در ۱۱. م- کاری چنینست ۱۲. ل، خ ۲- زبانت بدین راستی پادشاست ۱۳. ل، خ ۲- بر تو ۱۴. خ ۱- زما ۱۵. خ ۱- بدل نیکی ۱۶. ل- تند ۱۷. ل، خ ۱- نیز ۱۸. خ ۲- خواهم نوشتن ۱۹. م، خ ۱، خ ۲- یکی ۲۰. ل- افزون دارد:

چو بیند هنرها و دیدار تو نجوید جهاندار آزار تو

۲۱. ل- باشد ۲۲. ل، خ ۲- در هر دو مورد: آوریم ۲۳. م- افزون دارد: بازو کند شیر همواره کار هر آنجایگه کو بیاید شکار ل- صورتی از همان بیت را افزون دارد. ۲۴. ل- کجا بود ۲۵. خ ۲- بیت را ندارد. ۲۶. خ ۲- بیت را ندارد.

هرآن چیز کو ساخت اندر<sup>۱</sup> بوش  
 خداوند کیوان و خورشید و ماه  
 ۱۰۰۵ [برزم اندرون زهر تریاک سوز  
 [گراینده<sup>۵</sup> گرز و گشاینده شهر  
 [کشنده<sup>۱</sup> درفش فریدون بجنگ  
 [ز باد عمود<sup>۱۱</sup> تو کوه بلند  
 [همان<sup>۱۳</sup> ازدل پاک<sup>۱۴</sup> و پاکیزه کیش  
 ۱۰۱۰ یکی بنده ام من<sup>۱۶</sup> رسیده بجای  
 همی گرد کافور گیرد سرم  
 بستم میان را یکی<sup>۱۹</sup> بنده وار<sup>۲۰</sup>  
 [عنان پیچ و اسپ افکن و گرزدار<sup>۲۱</sup>  
 [بشد آب گردان مازندران  
 ۱۰۱۵ [ز من گر نبودی بگیتی نشان  
 [چنان ازدها کو<sup>۲۴</sup> ز رود<sup>۲۵</sup> کشف  
 [زمین شهر تا شهر پهنای<sup>۲۷</sup> او  
 [جهان را ازو بود دل پرهراس<sup>۲۹</sup>

بران است<sup>۱</sup> چرخ روان را روش  
 وزو آفرین بر منوچهر شاه  
 بیزم اندرون ماه<sup>۲</sup> گیتی فروز<sup>۴</sup>  
 زشادی<sup>۶</sup> بهر کس رساننده<sup>۷</sup> بهر<sup>۸</sup>  
 کشنده سرافراز جنگی پلنگ<sup>۱۰</sup>  
 شود خاک نعل سرافشان سمند<sup>۱۲</sup>  
 بآبشخور آری<sup>۱۵</sup> همی گرگ و میش  
 بمردی بشست<sup>۱۷</sup> اندر آورده پای  
 چنین کرد<sup>۱۸</sup> خورشید و ماه افسرم  
 ابا جادوان ساختم کارزار  
 چو من کس ندیدی<sup>۲۲</sup> بگیتی سوار  
 چو من دست بردم بگرز گران  
 برآورده گردن ز گردن کشان<sup>۲۳</sup>  
 برون آمد و کرد گیتی چوکف<sup>۲۶</sup>  
 همان کوه تا کوه بالای<sup>۲۸</sup> او  
 همی داشتندی شب و روز پاس

۱. ل- ساختست از ۲. ل- بدان است؛ خ- ۱- هموداد ۳. خ- ۱- هور ۴. خ- ۲- بیت را ندارد.  
 ۵. ل- گرازنده ۶. م- بشادی ۷. خ- ۱- رساننده ۸. خ- ۲- بیت را ندارد. ۹. خ- ۱، خ- ۲-  
 کشیده ۱۰. ل، خ- ۲- گیتی نهنگ ۱۱. ل- زخم عمود؛ خ- ۱- باد سمند؛ خ- ۲- باد دبوس ۱۲. خ- ۲-  
 بیت ۱۰۰۸ پس از بیت ۱۰۰۹ آمده. ۱۳. م- همی ۱۴. خ- ۱- ازدل و داد ۱۵. م، خ- ۲- آرد؛  
 خ- ۱- آید ۱۶. م- هستم ۱۷. ل- بدو بار هشت ۱۸. ل، خ- ۱، خ- ۲- داد ۱۹. بخ-  
 میان یلی؛ ل، خ- ۱، خ- ۲- میان یکی ۲۰. خ- ۲- مردوار ۲۱. ل- گرد افکن و گرزدار؛ خ- ۱- اسپ  
 افکن نیزه دار؛ خ- ۲- گرز افکن و گرزدار ۲۲. ل، خ- ۲- نبیند ۲۳. ل- بیت را ندارد؛ خ- ۱-  
 بسی گاه تا شد ز گردن کشان بگیتی منم در زمانه نشان  
 خ- ۱- افزون دارد:

نه هنگام کین داشت کس پای من  
 نه بگرفت کس در جهان جای من  
 اگر رانم از مردی، خود سخن  
 به عمری نیابد ز سرتا به بن  
 ۲۴. خ- ۲- ازدهای ۲۵. م، خ- ۲- برود؛ خ- ۱- زکوه ۲۶. خ- ۲- بکف ۲۷. ل، خ- ۱، خ- ۲- بالای  
 ۲۸. ل، خ- ۱، خ- ۲- پهنای ۲۹. خ- ۱، خ- ۲- دل در هراس

همان روی گیتی <sup>۱</sup> ز درندگان <sup>۲</sup> ]	[هوا پاک دیدم <sup>۱</sup> ز پرندگان
زمین زیر زهرش همی بر فروخت]	۱۰۲۰ [ز تَفَش همی پَر کرگس بسوخت
بدم درکشیدی ز گردون <sup>۴</sup> عقاب]	[نهنگ دژم برکشیدی ز آب
همه یکسر او را <sup>۵</sup> سپردند جای]	[زمین گشت بی مردم و چارپای
که با او همی دست یارست سود <sup>۱</sup> ]	[چو دیدم که اندر جهان کس نبود
بیفگندم از دل همه <sup>۷</sup> ترس و باک]	[بزور جهاندار یزدان پاک
نشستم بران <sup>۸</sup> پیل پیکر سمند]	۱۰۲۵ [میان را ببستم بنام بلند
ببازو کمان و <sup>۱۰</sup> بگردن سپر]	[بزیزین <sup>۱</sup> اندرون گرزّه گاوسر
مرا تیز چنگ و ورا تیز دم]	[برفتم بسان نهنگ دژم
که بر ازدها <sup>۱۲</sup> گرز خواهم کشید]	[مرا کرد پدرود هرکو شنید <sup>۱۱</sup>
کشان موی سر بر زمین چون کمند]	[ز سر تا بدمش <sup>۱۳</sup> چو کوه بلند
زفر باز کرده <sup>۱۵</sup> فگنده براه]	۱۰۳۰ [زبانش بسان درختی سیاه <sup>۱۴</sup>
مرا دید <sup>۱۶</sup> غرّید و <sup>۱۷</sup> آمد بخشم]	[چو دو آبگیرش پر از خون دو چشم
که دارم مگر <sup>۱۸</sup> آتش <sup>۱۹</sup> اندر کنار]	[گمانی چنان بر دم ای شهریار
بابر سیه بر شده تیره دود]	[جهان پیش چشمم چو دریا نمود
ز زهرش زمین <sup>۲۰</sup> شد چو دریای چین]	[ز بانگش بلرزید روی زمین
چنانچون بود کار مرد دلیر]	۱۰۳۵ [برو بر زدم بانگ برسان شیر
بچرخ اندرون راندم بی درنگ <sup>۲۲</sup> ]	[یکی تیر الماس پیکان <sup>۲۱</sup> خدنگ

۱. خ ۲- دیدن؛ بخ- کرده ۲. خ ۲- همه روی کشور ۳. خ ۱- پویندگان ۴. ل، خ ۲- همان از هوا  
تیز پزان ۵. ل- جهان جمله او را؛ خ ۲- جهانی مر او را ۶. خ ۱- یارد بسود؛ خ ۲- یارد ستود  
۷. خ ۱- برون کردم از دل همی ۸. ل- بر ۹. خ ۲- بچنگ ۱۰. خ ۲- کمندی ۱۱. ل- هرکان  
شنید؛ خ ۱- هر کین شنید؛ بخ- هر کس که دید ۱۲. خ ۱- آتش (وزن مختل). ۱۳. ل- رسیدمش و  
دیدم؛ خ ۱- رسیدمش دیدم؛ خ ۲- بدیدم رسیدم ۱۴. خ ۲- درخت سیاه ۱۵. خ ۲- بازکنده  
۱۶. ل، خ ۱، خ ۲- دید و ۱۷. ل- غزیده؛ خ ۲- غرّید ۱۸. کذا؛ بخ؛ م، خ ۱- دارد مرا؛ ل- دارد مگر؛  
خ ۲- داری مرا ۱۹. خ ۱- دوزخ ۲۰. خ ۲- چنان ۲۱. خ ۲- تیز پیکان و تیر ۲۲. ل- افزون  
دارد:

بسوری (کذا!) فرو کردم آن تیر رام      بدان تا بدوزم زبانش بکام

خ ۲- صورتی از همان بیت را افزون دارد؛ خ ۱- افزون دارد:

زدم بر یکی نیمه فوز او      بدان زخم تازیک شد روز او

[چو شد دوخته یک کران از دهانش<sup>۱</sup>  
 [هم اندر زمان دیگری همچنان  
 [سدیگر زدم بر میان زفرش  
 ۱۰۴۰ [چو تنگ اندر آورد با من زمین  
 [بسیروی یزدان گیهان خدای  
 [زدم بر سرش گرزۀ گاوچهر  
 [شکستم سرش چون تن<sup>۸</sup> ژنده پیل  
 [بزخمی چنان شد که دیگر نخاست  
 ۱۰۴۵ [کشف رود پر خون و زرداب شد<sup>۹</sup>  
 [همه کوهساران پر از مرد و زن  
 [جهانی بران<sup>۱۰</sup> جنگ نظاره بود  
 [مرا سام یک زخم ازان<sup>۱۱</sup> خواندند  
 [چو زو<sup>۱۲</sup> بازگشتم تن روشنم  
 ۱۰۵۰ [فروریخت از باره برگستوان  
 [یران بوم تا سالیان بر نبود  
 [چنین و جزین هرچه بودیم<sup>۱۳</sup> رای

۱.م،خ ۱- کنار دهانش؛ خ ۲- کران دهانش ۲.خ ۱- سرون و میانش ۳.خ ۱- دگر سو ۴.خ ۲- بلزید ۵.خ ۲- افزون دارد:

یکی تیر دیگر بسوی دگر زدم دوخته شد فرود وزبر

۶.ل،خ ۲- آن ۷.خ ۱- گونی ۸.ل،خ ۱،خ ۲- سر ۹.ل- چون رود زرداب شد؛ خ ۱- پر خون و زرداب گشت؛ خ ۲- پر خون زهراب است ۱۰.خ ۱- گشت؛ خ ۲- پست ۱۱.خ ۱- بیت را ندارد؛ خ ۲- بیت ۱۰۴۶ پس از بیت ۱۰۴۷ آمده. ۱۲.خ ۱،خ ۲- پراز ۱۳.خ ۱- زشت و؛ ل- سخت ۱۴.خ ۲- بدان ۱۵.ل- جهانی بمن گوهر؛ خ ۱- مهان زر و گوهر بر؛ خ ۲- جهانی زر و گوهر ۱۶.م،خ ۱- کزو ۱۷.خ ۲- بدو ۱۸.ل- وزو ۱۹.خ ۱- شد از دود زهرش تنم ناتوان؛ بخ- و زان زهر بد چندگاهم زیان؛ خ ۲- بیت را ندارد. ۲۰.ل- خاک و ۲۱.خ ۲- بیت را ندارد؛ خ ۲- افزون دارد:

ازان جنگ دیوان بگویمت باز ز پیکار او نامه گردد دراز

۲۲.خ ۲- کردیم ۲۳.م- سراسر ۲۴.خ ۲- نخستین مصراع بیت ۱۰۵۲ به دومین مصراع بیت ۱۰۵۳ پیوسته.

[کجا من چمانیدمی<sup>۱</sup> بادپای<sup>۲</sup>      بپرداختی شیر دزنده جای<sup>۳</sup>]  
 کنون چند سالست تا پشت زین  
 ۱۰۵۵ همه گرگساران و مازندران  
 نکردم زمانی برو بوم یاد  
 کنون این برافراخته یال من  
 بدان<sup>۴</sup> هم که بودی<sup>۵</sup> نماند<sup>۶</sup> همی  
 کمندی بینداخت از دست<sup>۷</sup> شست  
 ۱۰۶۰ سپردیم نوبت کنون<sup>۸</sup> زال را  
 یکی آرزو دارد<sup>۹</sup> اندر نهان  
 یکی آرزو کان بیزدان نکوست  
 نکردیم بی رای شاه بزرگ  
 که بنده نباید که باشد سترگ<sup>۱۰</sup>

- 
۱. خ ۱ - چرانیدمی    ۲. ل - چارپای    ۳. ل - صورتی از بیت نسخه بدل ۲۱ در ص ۲۰۴ را افزون دارد.  
 ۴. ل - خانم همین؛ ل - افزون دارد؛  
 چنین و جزین هرچه بودیم رای  
 بسنجید با بیتهای ۱۰۵۲ و ۱۰۵۳؛ خ ۱ - افزون دارد؛  
 ۵. م - برو؛ خ ۱ - ترا    ۶. خ ۱، خ ۲ - شاه    ۷. ل - نیز پیروز؛ خ ۱ - شاه و پیروز؛ خ ۲ - شاه پیروز  
 ۸. ل، خ ۱ - بران    ۹. ل - بود او؛ خ ۱، خ ۲ - بوم    ۱۰. خ ۲ - نماندم    ۱۱. م، ل - برو گردگام چماند؛  
 خ ۱ - تک روزگار جهانم    ۱۲. خ ۲ - سالی دو    ۱۳. ل، خ ۱ - باشگونه    ۱۴. خ ۱ - سپردم  
 کنون جای خود    ۱۵. ل - افزون دارد؛  
 چو من کردم او دشمنان کم کند    هنرهای او جای خرم کند  
 ۱۶. خ ۱ - دارم    ۱۷. م - که گر نیکونی    ۱۸. ل - پیمان    ۱۹. خ ۱ - افزون دارد؛  
 ازین آرزو گرچه خیزد بداد    ره اصل و پیوند و نسل و نژاد  
 ۲۰. ل - بیت را ندارد.



شنیدست شاه جهان بان من <sup>۱</sup>	همانا که با زال پیمان من
درین <sup>۲</sup> روزها کردزی <sup>۴</sup> من <sup>۵</sup> بسیج <sup>۶</sup>	۱۰۶۵ که از رای او سر نییچم بهیج <sup>۲</sup>
همی چاک چاک آمدش ز استخوان <sup>۸</sup>	[پیش من آمد پر از خون رخان <sup>۷</sup>
سزاتر <sup>۹</sup> که آهنگ کابل کنی <sup>۱۰</sup>	مرا گفتم بردار آمل کنی
نشانی شده در میان گروه <sup>۱۱</sup>	چو پرورده مرغ باشد بکوه
چو سرو سهی بر سرش <sup>۱۲</sup> گلستان	چنان ماه بیند بکابلستان
ازو شاه را کین نباید گرفت	۱۰۷۰ چو دیوانه گردد <sup>۱۳</sup> نباشد شگفت
که بخشایش آرد هر آن کش بدید <sup>۱۵</sup>	[کنون رنج <sup>۱۴</sup> مهرش بجایی رسید
چنان رفت پیمان که بشنید شاه <sup>۱۷</sup>	[ز بس درد کو دید <sup>۱۶</sup> بر بی گناه
چو آید بنزدیک تخت <sup>۱۸</sup> بلند	گسی کردمش <sup>۱۸</sup> با دلی <sup>۱۹</sup> مستمند
ترا خود نیاموخت باید خرد <sup>۱۱</sup>	همان کن که با مهتری در خورد

۱. ل. افزون دارد:

که با او بکردم میان گروه چو باز آوریدم ز البرز کوه

خ ۱. افزون دارد:

که هر آرزو کان گو سرفراز کند من ندارم ازو دست باز

بر من سوی گرگساران پیام فرستاد از بهر این زیرکام

ز مازندران من بدین کار باز کشیدم بر شاه گردن فراز

۲. خ ۲. گر از زای او دل بتاییم هیچ ۳. خ ۲. وزین ۴. ل. روز کردش سوی ۵. م. م. ما  
 ۶. خ ۱. بیت را ندارد. ۷. ل. خون و خاک ۸. ل. همی آمدش ز استخوان چاک چاک ۹. خ ۱. به  
 آید ۱۰. ل. بیت را ندارد؛ خ ۲. افزون دارد:

که جفت من انجاست رودابه نام که از مهر او جانم آمد بدام

۱۱. ل. خ ۱. خ ۲. فکنده بدور از میان گروه ۱۲. خ ۲. سرش در ۱۳. ل. باشد ۱۴. م. -

رنج و؛ خ ۱. آنچه ۱۵. خ ۱. که بخشایش آورد هر کس که دید؛ خ ۲. که بخشایش آرد هر آن کس که

دید ۱۶. ل. خ ۲. خورد ۱۷. خ ۱. مرار روز از اندوه او شد سیاه ۱۸. خ ۱. فرستادمش

۱۹. ل. خ ۲. دل شده ۲۰. خ ۱. چو آید بدان بارگاه ۲۱. ل. خ ۱. افزون دارند:

بگیتی مرا خود همینست و بس چه انده گسار و چه فریادرس

نسخه های خ ۱ و خ ۲ پس از این بیت افزون دارند:

ز سام نریمان بشاه جهان هزار آفرین باد و هم بر مهان

۱۰۷۵ چو نامه نوشتند و شد رای راست  
 [چو خورشید سر سوی خاور نهاد  
 [چو آن جامه سوده بفرگند شب  
 بیامد بزین اندر آورد پای  
 [بسوی شهنشاه بنهاد روی  
 ستد زود<sup>۱</sup> دستان و<sup>۲</sup> بر پای خاست  
 نخفت و نیاسود تا بامداد]  
 سپیده بخندید و بگشاد لب<sup>۳</sup>  
 برآمد خروشیدن کره نای  
 ابانامه<sup>۴</sup> سام آزاده خوی<sup>۴</sup>

۱۶

۱۰۸۰ چو در کابل<sup>۵</sup> این داستان فاش گشت  
 برآشفتم و سیندخت را پیش خواند  
 بدو<sup>۶</sup> گفت کاکنون جزین رای نیست  
 که آرمت<sup>۱۱</sup> با دخت ناپاک تن  
 مگر شاه ایران ازین<sup>۱۲</sup> خشم و کین  
 [بکابل<sup>۱۵</sup> که با سام یارد چرخید  
 چو بشنید سیندخت بنشست پست  
 [یکی چاره آورد از<sup>۱۷</sup> دل بجای  
 سر مرزبان پر<sup>۱</sup> ز پر خاش گشت  
 همه<sup>۷</sup> خشم رودابه بر وی<sup>۸</sup> براند  
 که<sup>۱۰</sup> با شاه گیتی مرا پای نیست  
 کشم زارتان بر سر انجمن  
 برآساید<sup>۱۳</sup> و رام گردد زمین<sup>۱۴</sup>  
 ازان زخم گرزش که یارد<sup>۱۱</sup> چشید]  
 دل چاره جوی اندر اندیشه بست  
 که بد ژرف بین و فزاینده رای<sup>۱۸</sup>

۱. ل، خ ۲- دست ۲. خ ۱- ستاینده نامه ۳. ل، خ ۱، خ ۲- بیتهای ۱۰۷۶-۱۰۷۷ را ندارند. ۴. ل- بیت را ندارد؛ خ ۱-

ز زابلستان رخ بایران نهاد دلی پر زانده سری پر ز باد  
 خ ۲- دو بیت سخت آسیب دیده. ۵. خ ۱- یکایک چو ۶. خ ۲- مرزبانان به ۷. م- همی  
 ۸. م- با او ۹. م، خ ۲- چنین ۱۰. خ ۱، خ ۲- چو ۱۱. خ ۱- بیآرمت ۱۲. ل- ازان  
 ۱۳. ل- بیآساید ۱۴. خ ۲- آرام گیرد بدین ۱۵. ل- ز کابل ۱۶. ل- که خواهد همی زخم  
 گرزش؛ خ ۲- چه آرد ازان گرز زخمش ۱۷. خ ۲- ازان ۱۸. ل، خ ۲- او بتدبیر و رای؛ خ ۱- بیت  
 را ندارد.

[وزان پس دوان دست کرده بکش  
 بدو گفت بشنو زمن یک سخن  
 ۱۰۹۰ ترا خواسته گرز بهر تنست  
 اگر چند باشد<sup>۵</sup> شب دیر یاز  
 شود روز چون چشمه روشن<sup>۶</sup> شود  
 بدو گفت مهرباب کز باستان  
 بگو آنچه دانی و جان را بکوش  
 ۱۰۹۵ بدو گفت سیندخت کای سرفراز  
 مرارفت باید بنزدیک<sup>۱۱</sup> سام  
 [بگویم بدو آنچه گفتن سزد  
 زمن رنج جان<sup>۱۳</sup> و ز تو خواسته  
 بدو گفت مهرباب بستان<sup>۱۵</sup> کلید  
 ۱۱۰۰ پرستنده و اسپ و تخت و کلاه

بیامد بر شاه<sup>۱</sup> خورشیدفش<sup>۲</sup>  
 چو دیگر یکی کامت آید بکن<sup>۳</sup>  
 ببخش و بدان<sup>۴</sup> کین شب آبستنست  
 برو تیرگی هم نماند دراز  
 جهان<sup>۵</sup> چون نگین بدخشان شود  
 مزن در میان یلان داستان  
 وگر چادر خون بتن بر<sup>۸</sup> بپوش  
 بود کت بخونم نیاید نیاز<sup>۹</sup>  
 زبان برگشایم چو تیغ<sup>۱۱</sup> از نیام  
 خرد خام گفتارها را پزد<sup>۱۲</sup>  
 سپردن<sup>۱۴</sup> بمن گنج آراسته  
 غم گنج هرگز نباید کشید<sup>۱۶</sup>  
 بیارای<sup>۱۷</sup> و با خویشان بر بر<sup>۱۸</sup>

۱. خ ۲- جفت ۲. خ ۱- بیت را ندارد؛ خ ۱- افزون دارد:

همه روز تا شب در اندیشه بود  
 دلش از بس اندیشه چون بیشه بود  
 دگر روز چون خور برآمد بلند  
 جهان سر بسر گشت از او ارجمند  
 بر گرد مهرباب شد چاره جوی  
 پر از چاره دل لب پر از گفت و گوی  
 چنین گفت کای شاه خورشیدفش  
 همه شربت بی مرادی مچش

۳. خ ۱-

زمن بشنو از ابتدا یک سخن  
 و زانپس مرا بخت بیاید (کذا!) بکن

خ ۲-

بمهرباب گفتا شنو یک سخن  
 و زانپس کجا کام تست آن بکن

۴. م- بین و بدان؛ خ ۲- بدار و بده ۵. ل، خ ۲- باشی ۶. ل، خ ۱، خ ۲- رخشان ۷. خ ۱،  
 خ ۲- زمین ۸. خ ۱- خاک و خون را بتن در ۹. ل- نیاید بچیزی نیاز؛ خ ۲- بخونم نیاید دراز  
 ۱۰. ل، خ ۱- همی پیش؛ خ ۲- همی سوی ۱۱. ل، خ ۱، خ ۲- کشیدن مرین تیغ را ۱۲. ل- گفتار او را  
 پزد؛ خ ۱- بیت را ندارد. ۱۳. خ ۱، خ ۲- جان و رنج ۱۴. خ ۱، خ ۲- سپرده ۱۵. ل، خ ۲- کینت؛  
 خ ۱- کانک (کذا!) ۱۶. خ ۱- چشید ۱۷. م- بیفروز؛ خ ۱- بر آرای ۱۸. خ ۲- ببر آنچه خواهی و  
 بر ساز راه

مگر شهر کابل نسوزد بما  
 چنین گفت سیندخت کای<sup>۲</sup> نامدار  
 [نباید که چون من شوم<sup>۵</sup> چاره جوی  
 [مرادر<sup>۱</sup> جهان انده<sup>۷</sup> جان اوست<sup>۸</sup>  
 ۱۱۰۵ [ندارم همی انده<sup>۱۰</sup> خویشتن  
 [یکی سخت پیمان ستد زو نخست  
 بیاراست تن را بدیبا و زر<sup>۱۳</sup>  
 پس از گنج زرش ز بهر نثار<sup>۱۶</sup>  
 [بزرین ستام آوریدند سی  
 ۱۱۱۰ ابا طوق زرین پرستنده<sup>۲۰</sup> شست  
 [پراز مشک و کافور و یاقوت و زر  
 [چهل جامه دیبای پیکر بزر  
 [بزرین و سیمین دو صد تیغ هند  
 [صد اشتر همه ماده سرخ موی  
 ۱۱۱۵ یکی تاج پرگوهر شاهوار  
 چو پژمرده شد بر فرزد بما<sup>۱</sup>  
 بجای روان<sup>۲</sup> خواسته خواردار<sup>۴</sup>  
 تو رودابه را سختی آری بروی  
 کنون با تو م روز پیمان اوست<sup>۸</sup>  
 از ویست این درد و اندوه من<sup>۱۱</sup>  
 پس آنگه بمردی ره<sup>۱۲</sup> چاره جست  
 بدر<sup>۱۴</sup> و بیاقوت پرمایه سر<sup>۱۵</sup>  
 برون کرد<sup>۱۷</sup> دینار چون سی هزار<sup>۱۸</sup>  
 از اسپان تازی و از پارسی<sup>۱۹</sup>  
 یکی جام زر<sup>۲۱</sup> هریکی را بدست  
 ز پیروزه چند چندی گهر<sup>۲۲</sup>  
 طرازش همه گونه گونه گهر<sup>۲۳</sup>  
 جزان سی بزهراب داده پرند<sup>۲۴</sup>  
 صد اشتر همه بارکش راه جوی<sup>۲۵</sup>  
 ابا طوق و بایاره و<sup>۲۶</sup> گوشوار

۱. خ ۲- بیت را ندارد؛ ل- بیت ۱۱۰۱ پس از بیت ۱۱۰۲ آمده. ل- ۲. با ل- ۳. بخوامی روان؛  
 خ ۱- بجان و روان ۴. خ ۲- بیت را ندارد. ۵. خ ۲- شوی؛ بخ- بوم م- ۶. م- از ل- ۷. ل-  
 چاره ۸. م- تست ۹. کذا خ ۲ و بخ؛ م- یکی سخت پیمان خوانم درست؛ ل، خ ۱- کنون با تو امروز  
 پیمان اوست ۱۰. خ ۲- که آرم همی انده از ۱۱. خ ۱- بیت را ندارد. ۱۲. خ ۱- بدانش ره؛  
 خ ۲- تن خویش را ۱۳. م- بدیبا و زر ۱۴. خ ۱، خ ۲- بزر ل، ۱۵. ل، خ ۱- پرمایه تر؛ خ ۲- و  
 پرمایه زر ل- ۱۶. ل- از گنج مهراب بهر نثار؛ خ ۱- از خانه گنج بهر نثار؛ خ ۲- از گنج مهراب چون سی  
 هزار م- ۱۷. م- بروریخت ل- ۱۸. ل- سیصد هزار؛ خ ۲- سوی نثار؛ ل، خ ۱، خ ۲- افزون دارند؛  
 صد (ل- دو؛ خ ۱، خ ۲- ده) اسپ گرانمایه با ساز زر پرستنده پنجه بزرین کمر  
 ۱۹. خ ۱- بیت را ندارد. ۲۰. خ ۲- پرستار م- ۲۱. م- می؛ خ ۱- مر ل- ۲۲. ل- یکی پر شراب و  
 یکی پر گهر؛ خ ۱- طرازش همه گونه گونه گهر؛ خ ۲- همه یک ز دیگر به و خوب تر ۲۳. خ ۱، خ ۲-  
 بیت را ندارند. ۲۴. ل- بیت را ندارد. ۲۵. ل- بیت را ندارد. ۲۶. ل، خ ۱- ابا یاره و طوق و با

بسان سپهری یکی تخت زر<sup>۱</sup>      برو ساخته<sup>۲</sup> چند گونه گهر<sup>۳</sup>  
 برش<sup>۴</sup> خسروی بیست<sup>۵</sup> پهنای او      چو سیصد فزون بود<sup>۶</sup> بالای او<sup>۷</sup>  
 وزان<sup>۸</sup> زنده پیلان هندی چهار<sup>۹</sup>      همه جامه و فرش کردند بار

۱۷

چو شد ساخته کار خود برنشست<sup>۱۰</sup>      چو گردی بمردی میان را ببست<sup>۱۱</sup>  
 ۱۱۲۰ [یکی ترگ رومی بسر بر نهاد]      یکی باره زیر اندرش همچو باد<sup>۱۲</sup>  
 بیامد گرازان<sup>۱۳</sup> بدرگاه سام      نه آواز داد و نه برگفت نام  
 بکار آگهان گفت تا<sup>۱۴</sup> ناگهان      بگویند با سرفراز<sup>۱۵</sup> جهان  
 که آمد فرستاده کابلی      بنزد سپهد یل<sup>۱۶</sup> زابلی  
 [ز مهرباب گرد آوریده پیام]      بنزد سپهد جهانگیر<sup>۱۷</sup> سام  
 ۱۱۲۵ بیامد بر سام یل پرده دار      بگفت و بفرمود تا داد بار<sup>۱۸</sup>  
 فرود آمد از اسپ سیندخت و رفت      پیش سپهد خرامید<sup>۱۹</sup> تفت  
 زمین را ببوسید و کرد آفرین      ابر شاه و بر پهلوان زمین  
 نثار و پرستنده و اسپ و پیل      رده برکشیده ز در<sup>۲۰</sup> تا دو میل  
 یکایک همه پیش سام آورید      سر پهلوان خیره شد کان بدید

۱. خ ۲ - بساط بسان سپهر بزر ۲. ل - نشانده درو؛ خ ۲ - درو بافته ۳. خ ۱ - برو کرده ترکیب  
 بی مرگهر ۴. ل - رش ۵. خ ۲ - برش پهلوی شست ۶. خ ۲ - به سیصد فزونتر ۷. خ ۱ -  
 که صد گز فزون بود بالای اوی مگر شصت گز بود پهنای اوی  
 ۸. خ ۲ - ازین ۹. خ ۱ - پیلان جنگی چهار؛ خ ۲ - پیلان هندی هزار ۱۰. ل - چو پردخت گنج اندر  
 آمد باسپ؛ خ ۱ - چو بر ساخت کار اندر آمد باسپ؛ خ ۲ - چو شد ساخته کار او برگذشت ۱۱. ل - چو  
 گردی بکردار آذرگشسب؛ خ ۱ - چو گردان بکردار آذرگشسب؛ خ ۲ - بیامد بکردار آذرگشسب ۱۲. ل،  
 خ ۱، خ ۲ - بیت را ندارند ۱۳. خ ۲ - چنین تا ۱۴. ل - از؛ خ ۲ - کز ۱۵. ل، خ ۱، خ ۲ - بگویند با  
 پهلوان ۱۶. خ ۱ - چمان چرمه زیر او ۱۷. خ ۱ - جهانگیر فرخنده ۱۸. خ ۲ - دو مصراع  
 پس و پیش ۱۹. م، خ ۲ - خرامید و ۲۰. خ ۱ - زره

- ۱۱۳۰ پر<sup>۱</sup> اندیشه بنشست برسان مست  
 که جائی کجا مایه چندین بود  
 گراین خواسته<sup>۲</sup> زو پذیرم همه  
 وگر بازگردانم از پیش زال  
 [برآورد سر گفت کین خواسته  
 ۱۱۳۵ برید این<sup>۱</sup> بگنجور دستان دهید  
 پری روی<sup>۱۰</sup> سیندخت بر پیش<sup>۱۱</sup> سام  
 [چو آن هدیه‌ها را پذیرفته دید  
 سه بت روی با او<sup>۱۳</sup> بیکجا بدند  
 گرفته یکی جام هریک بدست<sup>۱۵</sup>  
 ۱۱۴۰ پیش<sup>۱۷</sup> سپهد فروریختند  
 چو با پهلوان کار بر ساختند  
 چنین گفت سیندخت با پهلوان  
 بزرگان ز تو دانش آموختند  
 بمهر<sup>۲۱</sup> تو شد بسته دست بدی  
 ۱۱۴۵ گنهکار گر بود<sup>۲۲</sup> مهرباب بود  
 سر بیگناهان کابل چه کرد  
 همه شهر<sup>۲۴</sup> زنده برای تواند  
 ازان ترس کو هوش و زور آفرید
- بکش کرده دست و سر افکنده پست  
 فرستادن زن<sup>۲</sup> چه آیین بود  
 ز من گردد آزرده شاه رمه  
 برآرد بکردار سیمرخ بال<sup>۴</sup>  
 غلامان و پیلان آراسته<sup>۵</sup>  
 بنام<sup>۷</sup> مه<sup>۸</sup> کابلستان دهید<sup>۹</sup>  
 زبان کرد گویا و دل شاد کام  
 رسیده بهی و بدی رفته دید<sup>۱۲</sup>  
 سمن پیکر<sup>۱۴</sup> و سروبالا بدند  
 بفرمود کامد بجای نشست<sup>۱۶</sup>  
 همه یک بدیگر برآمیختند  
 ز بیگانه خانه<sup>۱۸</sup> برداختند  
 که بارای<sup>۱۹</sup> تو پیر گردد جوان  
 بستو تیرگیها<sup>۲۰</sup> برافروختند  
 بگرزت گشاده ره ایزدی  
 ز خون دلش دیده سیراب بود<sup>۲۳</sup>  
 کجا اندر آورد باید بگرد  
 پرستنده و خاک پای تواند<sup>۲۵</sup>  
 درخشنده ناهید و هور آفرید

۱.خ.۲- از ۲.خ.۲- فرستاده زن خود ۳.ل- اگر خواسته ۴.م، ل- بال ۵.م، ل، خ.۲- بیت را ندارند. ۶.ل، خ.۱، خ.۲- شوید و ۷.خ.۱، خ.۲- پیام ۸.خ.۱، خ.۲- بت ۹.ل- نهید ۱۰.ل، خ.۱- پری چهره ۱۱.ل، خ.۲- در پیش ۱۲.خ.۱- بیت را ندارد. ۱۳.خ.۱- باری ۱۴.خ.۲- سمن سایه ۱۵.خ.۱- ز زر؛ ل، خ.۲- بکف ۱۶.خ.۱- پر از لعل و یاقوت و دژ و گهر؛ ل- پر از سرخ یاقوت در پیش صف؛ خ.۲- پر از سرخ یاقوت و دژ و صدف ۱۷.ل- بنزد ۱۸.خ.۲- خیمه ۱۹.خ.۱- بافر ۲۰.ل- تیره گیتی ۲۱.خ.۲- بداد ۲۲.خ.۱- اگر باب ۲۳.ل، خ.۲- مژه پرآب بود؛ خ.۱- مژه سیراب بود ۲۴.خ.۱- ساله ۲۵.م، خ.۱، خ.۲- دو مصراع پس و پیش.

نیاید چنین کارش از تو پسند  
 ۱۱۵۰ بدو سام یل گفت با من بگوی  
 تو مهرباب را کهتری گر<sup>۲</sup> همال  
 بروی و بموی و بخوی و خرد  
 ز بالا و دیدار و فرهنگ اوی  
 بدو گفت سیندخت کای پهلوان  
 ۱۱۵۵ یکی سخت پیمانت خواهم نخست  
 که از تو نیاید بجانم گزند  
 مرا کاخ و ایوان آباد هست  
 چو ایمن شوم هر چه گوئی<sup>۱</sup> بگوی  
 نهفته همه گنج کابلستان  
 ۱۱۶۰ [جزین نیز هر چیز کاندرخورد  
 گرفت آن زمان سام دستش بدست  
 چو بشنید سیندخت سوگند<sup>۱۴</sup> او  
 زمین را ببوسید و بر پای خاست  
 که من خویش ضحاکم ای پهلوان

میان را بخون ریختن درمبند<sup>۱</sup>  
 ازان کت<sup>۲</sup> بپرسم بهانه مجوی  
 مر آن<sup>۴</sup> دخت او را کجا دید زال  
 بمن گوی تا با کی اندر خورد  
 بران سان که دیدی یکایک بگوی  
 سر پهلوانان و پشت گوان  
 که لرزان شود<sup>۵</sup> زوبر و بوم و<sup>۱</sup> رست  
 نه آنکس که بر من<sup>۷</sup> بود ارجمند  
 همان گنج و خویشان و بنیاد هست<sup>۸</sup>  
 بگویم بجویم بدین<sup>۱۰</sup> آب روی  
 بکوشم رسانم بزابلستان<sup>۱۱</sup>  
 بیابد ز من مهتر پر خرد<sup>۱۲</sup> ]  
 ورا نیک بنواخت<sup>۱۳</sup> و پیمان بست  
 همان راست گفتار و پیوند او<sup>۱۵</sup>  
 بگفت آنچه اندر نهان بود راست<sup>۱۶</sup>  
 زن گرد مهرباب روشن روان

۱. ل، خ - ۱ - بخون برهن منبند؛ خ ۲ - افزون دارد:

بیزدان ما هیچ پیکار نیست  
 چه در چین و کابل چه در تبتست  
 تو دانی کزین در نگفتم دروغ  
 ازیراکه هر دو از (کذا!) پی ایزدست  
 ابا بی گناه اندر آویختن

خدای شما آن ما خود یکیست  
 گذشته ازو قبله مابیت است  
 شما را خورد آتش پرفروغ  
 پرستیدن هر دو داری بدست  
 تو دانی نه نیکست خون ریختن

۴. خ ۱ - همان ۵. ل - بود ۶. خ ۱، خ ۲ - «و»  
 ۹. ل - گفتمی ۱۰. خ ۲ - بتو ۱۱. خ ۲ -  
 ۱۳. ل، خ ۱ - همان عهد و سوگند ۱۴. خ ۲ -  
 ۱۶. خ ۱ - بیت را ندارد.

۲. ل، خ ۱، خ ۲ - هر آنچه ۳. ل، خ ۱، خ ۲ - یا  
 ندارند. ۷. خ ۱ - ما ۸. ل - بازوردست  
 بدو داستان ۱۲. ل، خ ۱، خ ۲ - بیت را ندارند.  
 پیمان ۱۵. خ ۲ - پیمان او؛ خ ۱ - بیت را ندارد.

- ۱۱۶۵ همان<sup>۱</sup> مام رودابه ماهروی  
 [همه دودمان پیش یزدان پاک  
 [همی بر تو بر خواندیم آفرین  
 کنون آمدم تا هوای تو چیست  
 اگر<sup>۲</sup> ما گنهکار و بدگوهریم  
 ۱۱۷۰ من اینک پیش توام مستمند  
 دل بیگناهان کابل مسوز  
 سخنها چو بشنید ازو پهلوان  
 [برخ چون بهار و بیالا چو<sup>۳</sup> سرو  
 چنین داد پاسخ که پیمان من  
 ۱۱۷۵ تو با کابل و<sup>۴</sup> هرکه پیوند تست  
 بدین<sup>۵</sup> نیز همداستانم که زال  
 شما گرچه از گوهر<sup>۶</sup> دیگرید  
 چنین است گیتی وزین ننگ نیست  
 [چنان آفریند که آیدش رای  
 ۱۱۸۰ [یکی بر<sup>۷</sup> فراز و یکی در<sup>۸</sup> نشیب  
 که دستان همی جان فشاند بروی  
 شب تیره تا برکشد روز چاک]  
 همان بر جهاندار شاه زمین<sup>۹</sup>  
 ز کابل ترا دشمن و دوست کیست  
 بدین پادشاهی نه اندر خوریم  
 بکش گر کشتی ور ببندی ببند<sup>۱۰</sup>  
 کجا تیره روز<sup>۱۱</sup> اندر آید بروز<sup>۱۲</sup>  
 زنی دید بارای و<sup>۱۳</sup> روشن روان  
 میانش<sup>۱۴</sup> چو غرو<sup>۱۵</sup> و برفتن تذر و  
 درست است اگر بگسلد جان من  
 بمانید شادان دل و تن درست  
 ز گیتی<sup>۱۶</sup> چو رودابه جوید<sup>۱۷</sup> همال  
 همان تاج و اورنگ را در خورید  
 ابا<sup>۱۸</sup> کردگار جهان جنگ نیست  
 نمایم و ماندیم با های های<sup>۱۹</sup>  
 یکی با فزونی یکی با نهیب]

۱. خ ۱- منم ۲. خ ۱- بیت را ندارد؛ خ ۲- افزون دارد:

نکردی شتاب آنچه فرمود شاه  
 بصر اندرون باز دیدی گناه  
 چو دیدی که مارا گناهی نبود  
 سوی سرکشی رای آئی نبود  
 فرستاده زال شد سوی شاه  
 بدان تا نکرده نگیرد گناه

۳. خ ۲- وگر ۴. ل، خ ۱- بکش کشتنی بستنی را ببند؛ خ ۲- بکش کشتنی را و بندی ببند ۵-  
 کزین تیرگی؛ خ ۱- که بس زود روز ۶. خ ۲- که تیر شب آنگه بر آید بروز ۷. ل، خ ۱- «و» ندارند.  
 ۸. خ ۱- بیالای ۹. ل، خ ۱- میانی ۱۰. خ ۱- غرم ۱۱. ل- با کابلی ۱۲. ل- برین؛  
 خ ۲- بدان ۱۳. ل، خ ۱- به گیتی ۱۴. خ ۱- خواهد ۱۵. م، ل- گوهری ۱۶. خ ۱- که  
 با ۱۷. ل، خ ۱- بیت را ندارند. ۱۸. م، ل- در ۱۹. خ ۱، خ ۲- بر



[یکی از فزایش<sup>۱</sup> دل<sup>۲</sup> آراسته  
 یکی نامه بالابه<sup>۳</sup> دردمند<sup>۴</sup>  
 بنزد<sup>۵</sup> منوچهر شد زال زر  
 [بزین اندر آمد که زین را ندید  
 ۱۱۸۵ بدین<sup>۶</sup> زال را شاه پاسخ دهد  
 که پرورده<sup>۷</sup> مرغ بی دل شد دست  
 عروس ار بمهر اندرون همچو اوست  
 یکی روی آن بچه ازدها  
 بدو<sup>۸</sup> گفت سیندخت اگر پهلوان  
 ۱۱۹۰ چماند<sup>۹</sup> بکاخ من اندر<sup>۱۰</sup> سمند  
 بکابل<sup>۱۱</sup> چنو شهریار آوریم  
 لب سام سیندخت پر خنده دید  
 ز کمی<sup>۱۲</sup> دل دیگری کاسته<sup>۱۳</sup>  
 نبشتم بنزدیک<sup>۱۴</sup> شاه بلند  
 چنان شد که گفتم<sup>۱۵</sup> بر آورده پر  
 همان نعل اسپش زمین را ندید<sup>۱۶</sup>  
 چو خندان شود رای فرخ نهد  
 از آب<sup>۱۷</sup> مژه پای در گل شد دست<sup>۱۸</sup>  
 سزدگر بر آیند<sup>۱۹</sup> هر دوز پوست<sup>۲۰</sup>  
 مرا نیز بنمای و بستان بها<sup>۲۱</sup>  
 کند بنده را شاد و روشن روان  
 سرم بر شود با آسمان<sup>۲۲</sup> بلند  
 همه پیش او<sup>۲۳</sup> جان نثار آوریم<sup>۲۴</sup>  
 همه<sup>۲۵</sup> بیخ<sup>۲۶</sup> کین از دلش کنده دید

۱. ل- فزونی ۲. خ- شد ۳. خ- نیکی ۴. ل، خ- افزون دارند:

سرانجام هر دو بخاک اندرست که هر گوهری کشته گوهرست

نسخه<sup>۲</sup> خ- پس از این بیت افزون دارد:

بکوشم کنون از پی کار تو و زین لابه و پوزش زار تو

۵. ل- نامه بالابه و دردمند؛ خ- ۱- نامه کردهام دردمند ۶. خ- ۱- بنزد منوچهر ۷. خ- ۱- پیش

۸. خ- ۲- چون عقابی ۹. ل- بیت را ندارد. ۱۰. ل- برین؛ خ- ۲- چومر ۱۱. م- ابر ۱۲. خ- ۲-

کاتب نخستین مصراع بیت ۱۱۸۶ و دومین مصراع بیت ۱۱۸۸ را با حذف متن میان آنها در یک بیت آورده و

قافیه مصراع دوم را به طور خود بخودی از «بها» به «شدست» تغییر داده. ۱۳. خ- ۱- بر آیدم ۱۴. م-

سزدگر بمانیم هر دو درست (؟) ۱۵. خ- ۱- افزون دارد:

که بالا چنین باشد و روی و موی همان هم بر آورده تو بخوی

مگر دیدن او پسند آیدم که دیدار او سودمند آیدم

۱۶. خ- ۱- چنین ۱۷. خ- ۱، خ- ۲- جهانند ۱۸. خ- ۱- ایدر ۱۹. خ- ۱- بر فرازد بچرخ؛ خ- ۲-

بر شود تا بابر ۲۰. ل- یکایک ۲۱. ل- تو ۲۲. ل- افزون دارد:

بخنده بدو گفت سام دلیر کز اندیشه دل را مکن هیچ خیر

بر آید بکام تو این کار زود چو بشنید سیندخت پوزش نمود

بیامد از آن جایگه شادکام رخ از خرمی گشته یاقوت فام

۲۳. ل- همان ۲۴. م- تخم

نوندی دلاور بکردار باد  
 کز<sup>۱</sup> اندیشه بد<sup>۲</sup> مکن یاد هیچ<sup>۳</sup>  
 ۱۱۹۵ من اینک پس نامه اندر دمان  
 دوم<sup>۴</sup> روز چون چشمه آفتاب  
 گرانمایه سیندخت بنهاد روی  
 روارو برآمد ز درگاه سام  
 بیامد بر سام و بردش نماز  
 ۱۲۰۰ بدستوریء بازگشتن بجای<sup>۵</sup>  
 دگر ساختن کار مهمان نو<sup>۶</sup>  
 وراسام یل گفت برگرد و رو  
 سزاوار او خلعت آراستند  
 بکابل دگر<sup>۷</sup> سام را<sup>۸</sup> هرچه بود  
 ۱۲۰۵ دگر چارپایان دوشیدنی  
 به سیندخت بخشید و<sup>۹</sup> دستش بدست  
 پذیرفت مردخت او را بزال<sup>۱۰</sup>  
 سرافراز گردی و مردی<sup>۱۱</sup> دویست

برافگند و مهراب را مژده داد  
 دلت شاد کن کار مهمان بسیج<sup>۱۲</sup>  
 بیایم نجویم بره بر زمان  
 بجنبید<sup>۱۳</sup> و بیدار شد سر ز خواب  
 بدرگاه<sup>۱۴</sup> سالار دیهیم جوی  
 مه بانوان خواندندش بنام  
 سخن گفت با او زمانی دراز  
 شدن شادمان<sup>۱۵</sup> سوی<sup>۱۶</sup> کابل خدای  
 نمودن بداماد پیمان نو<sup>۱۷</sup>  
 بگو آنچه دیدی بمهراب گو  
 ز گنج آنچه پرمایه تر خواستند<sup>۱۸</sup>  
 ز کاخ و ز باغ<sup>۱۹</sup> و ز کشت و درود  
 ز گستر دنی هم ز پوشیدنی  
 گرفت و یکی نیز<sup>۲۰</sup> پیمان بست  
 که باشند هر دو بشادی همال<sup>۲۱</sup>  
 بدو داد و گفتش<sup>۲۲</sup> که ایدر<sup>۲۳</sup> مه ایست

۱. خ ۱- که ۲. ل- کز اندیشه دل را (بسنجید با دومین مصراع نخستین بیت از نسخه بدل ۲۲ در ص ۲۰۸ که از نسخه ل نقل شده). ۳. ل، خ ۲- هیچ یاد ۴. ل- دلت شادگردان بدین روز شاد؛ خ ۲- سرانجام این کار فرخنده باد ۵. خ ۱، خ ۲- دگر ۶. ل- بخریدید؛ خ ۲- درخشید ۷. ل، خ ۱- بنزدیک ۸. خ ۱، خ ۲- جای (کذا!) ۹. خ ۲- تازیان ۱۰. ل، خ ۱، خ ۲- پیش ۱۱. ل- پیمان تو ۱۲. ل- بیودن بنزدیک مهمان تو ۱۳. ل، خ ۲- افزون دارند: هم از بهر مهراب و سیندخت باز هم از بهر رودابه مهرساز ۱۴. م- بکایک در (?) ۱۵. ل- سام یل ۱۶. خ ۱- زباغ و زراغ ۱۷. ل- فرمود و؛ خ ۱، خ ۲- «و» ندارند. ۱۸. خ ۱- تازه؛ خ ۲- سخت ۱۹. ل، خ ۱، خ ۲- مردخت او زال را ۲۰. ل، خ ۲- بزین اندر افگند کوبال را؛ خ ۱- بدین در فگندند کوبال را ۲۱. خ ۲- سرافراز مردان چو مرد ۲۲. ل- گفنا ۲۳. ل، خ ۱، خ ۲- اکنون

بکابل<sup>۱</sup> بباش و بشادی بمان  
 ۱۲۱۰ شگفته شد آن روی<sup>۲</sup> پژمرده ماه  
 ازین پس مترس از بد بدگمان  
 بنیک اختری برگرفتند راه<sup>۳</sup>

۱۸

پس آگاهی آمد سوی شهریار<sup>۴</sup>  
 پذیره شدندش همه سرکشان  
 چو آمد بنزدیکیء بارگاه<sup>۵</sup>  
 چو نزدیک شاه اندر آمد زمین  
 ۱۲۱۵ زمانی همی داشت بر خاک روی  
 [بفرمود تا رویش از خاک خشک  
 بیامد بر تخت<sup>۶</sup> شاه ارجمند  
 ] که چون بودی ای پهلواراد<sup>۷</sup> مرد  
 بفر تو گفتم همه بهتریست  
 ۱۲۲۰ ازو بستند آن نامه<sup>۸</sup> پهلوان  
 چو برخواند پاسخ چنین داد باز<sup>۹</sup>  
 ولیکن بدین نامه دلپذیر<sup>۱۰</sup>  
 اگرچه مرا هست ازین دل دژم<sup>۱۱</sup>  
 که آمد ز ره زال سام سوار<sup>۱۲</sup>  
 که بودند در پادشاهی نشان  
 سبک نزد شاهش گشادند راه  
 ببوسید و بر شاه کرد آفرین  
 بدو داد دل شاه آزر مجوی<sup>۱۳</sup>  
 ستردند و بر روی پراگند مشک<sup>۱۴</sup>  
 برسید ازو شهریار بلند  
 بدین<sup>۱۵</sup> راه دشوار با باد و گرد<sup>۱۶</sup>  
 ابا تو همه رنج<sup>۱۷</sup> رامشگریست<sup>۱۸</sup>  
 بخندید و شد شاد و<sup>۱۹</sup> روشن روان  
 که رنجی<sup>۲۰</sup> فزودی بدل بر<sup>۲۱</sup> دراز  
 که بنوشت با درد دل سام پیر<sup>۲۲</sup>  
 برانم که ننديشم<sup>۲۳</sup> از بیش و کم

۱.خ.۲- یکایک ۲.خ.۲- از تو ۳.م- افزون دارد:

بشد مادر دختر پاک تن خنک مادر دختر نیک زن

کنون گوش کن رفتن کار زال که شد زی منوچهر فرخنده فال

۴.خ.۲- وزین سو چو آگاهی آمد بشاه ۵.خ.۲- و سپاه ۶.ل- پادشاه ۷.خ.۱- افزون دارد:

چو زانسان همی بود افتاده دیر دلش از نیایش همی گشت سیر

۸.ل،خ.۱- بردند شادان سوی گرد مشک ۹.خ.۲- سوی گاه ۱۰.ل،خ.۱- پهلوان زاده

۱۱.ل- ازان؛ خ.۱- درین ۱۲.خ.۱- بآباد سرد ۱۳.م- همه روزمان بزم و ۱۴.خ.۱- بیت

را ندارد. ۱۵.خ.۲- نامه را ۱۶.خ.۲- بخواند و بخندید ۱۷.خ.۲- بزال آن زمان پاسخ آن داد

باز ۱۸.ل- رنجم ۱۹.ل- در ۲۰.خ.۱- نامه پهلوان؛ خ.۲- پایه دلپذیر ۲۱.خ.۱- و روشن

روان ۲۲.ل- دلم گشت ازین بس دژم؛ خ.۱- دلم هست ازین در دژم؛ خ.۲- دلم گشت ازین در دژم

۲۳.ل- بر اندیشه

بسازم برآرم<sup>۱</sup> همه کام تو  
 ۱۲۲۵ [تو یکچند اندر بشادی بی پای  
 ببردند خوالیگران خوان زر  
 بفرمود تا نامداران همه  
 چو از خوان خسرو بپرداختند  
 چو می خورده شد نامور پور سام  
 ۱۲۳۰ برفت و بسپمود بالای شب  
 بیامد بشبگیر بسته کمر  
 برو آفرین کرد شاه جهان  
 گر اینست فرجام آرام تو<sup>۲</sup>  
 که تا من بکارت زخم نیک رای<sup>۳</sup> ]  
 شهنشاہ بنشست با زال زر<sup>۴</sup>  
 نشستند بر خوان شاه رومه<sup>۵</sup>  
 بتخت دگر جای می ساختند<sup>۶</sup>  
 نشست از بر اسپ زرین ستام<sup>۷</sup>  
 پراندیشه دل پر ز<sup>۸</sup> گفتار لب<sup>۹</sup>  
 پیش منوچهر پیروزگر<sup>۱۰</sup>  
 چو برگشت بستودش اندر نهان

۱۹

بفرمود تا موبدان و ردان  
 کنند انجمن<sup>۱۱</sup> پیش تخت بلند  
 ۱۲۳۵ برفتند و بردند رنج<sup>۱۳</sup> دراز  
 سه روز اندران کارشان شد<sup>۱۶</sup> درنگ  
 زبان برگشادند بر<sup>۱۸</sup> شهریار  
 ستاره شناسان و هم بخردان  
 بکار<sup>۱۲</sup> سپهری پژوهش کنند  
 که تا با<sup>۱۴</sup> ستاره چه دارند<sup>۱۵</sup> راز  
 برفتند با زیج رومی<sup>۱۷</sup> بچنگ  
 که کردیم با چرخ گردان شمار

۱. ل. - بر آرام بسازم ۲. ل. - که اینست انجام و فرجام تو؛ خ ۱. - که فرجام ازینست همه کام تو (کذا!!)؛  
 خ ۲. - که چونست فرجام و انجام تو ۳. ل، خ ۱، خ ۲. - بیت را ندارند. ۴. ل. - بازیب و فر ۵. خ ۱. -  
 شاه و رومه ۶. ل. - بر ساختند ۷. ل، خ ۱، خ ۲. - بردند بالای زرین ستام ۸. خ ۲. - دل اندیشه  
 پر پرز ۹. م. - افزون دارد؛

چو شنگرف بر پخته سیم خام  
 ل، خ ۲. - ترتیب بیتها: ۱۲۳۰، ۱۲۳۱، ۱۲۳۲، ۱۲۳۳.  
 نشانده بر آنجای کازام بود  
 همی خواست مر زال را آزمود  
 هم از دانش و بزم و رای نبرد  
 بدانده که چون سام گردست مرد  
 نخستین بدانده ز نیک اخترش  
 ز موبد که تا چون بود گوهرش  
 ۱۱. خ ۱. - آفرین ۱۲. ل، خ ۲. - زکار ۱۳. خ ۱، خ ۲. - رنجی ۱۴. خ ۲. - مر ۱۵. خ ۱. -  
 یابند ۱۶. خ ۲. - بد ۱۷. ل. - هندی ۱۸. خ ۱. - چهارم برفتند ز

چنین آمد از داد اختر<sup>۱</sup> پدید  
 ازین<sup>۲</sup> دخت مهرباب و از پور سام<sup>۳</sup>  
 ۱۲۴۰ بود زندگانش بسیار مر  
 همش برز<sup>۴</sup> باشد همش شاخ و یال<sup>۵</sup>  
 [کجا باره او کند موی تر  
 عقاب از بر ترگ او نگذرد  
 یکی برزبالا بود فرمند<sup>۶</sup>  
 ۱۲۴۵ هوارا بشمشیر گریان کند  
 کمر بسته شه‌ریاران بود  
 که این آب روشن بخواهد دوید<sup>۷</sup>  
 گوی پرمش زاید<sup>۸</sup> و نیک‌نام  
 همش زور باشد هم آیین و فر<sup>۹</sup>  
 برزم و بزمش نباشد همال  
 شود خشک هم‌رمز او را جگر  
 سران جهان را بکس نشمرد  
 همه<sup>۱۰</sup> شیرگیرد بخم کمند  
 بر آتش یکی گور بریان کند<sup>۱۱</sup>  
 بایران پناه سواران بود<sup>۱۲</sup>

۲۰

چنین گفت پس<sup>۱۳</sup> شاه گردن‌فراز  
 بخواند آن زمان زال را شه‌ریار  
 بدان تا بپرسند ازو چند چیز  
 ۱۲۵۰ نشستند بیداردل بخردان<sup>۱۴</sup>  
 بپرسید مر زال را<sup>۱۵</sup> موبدی  
 کزین هرچه گفتید دارید راز<sup>۱۶</sup>  
 کزو خواست کردن سخن<sup>۱۷</sup> خواستار<sup>۱۸</sup>  
 نهفته سخنهای دیرینه نیز<sup>۱۹</sup>  
 همان زال با نامور موبدان<sup>۲۰</sup>  
 ازین تیزهش<sup>۲۱</sup> راه‌بین<sup>۲۲</sup> بخردی

۱. ل. از رای اختر؛ خ ۱- از چرخ و اختر؛ خ ۲- از چرخ گردان ۲. ل. نباشد پلید؛ خ ۲- نگرده پلید  
 ۳. خ ۱- که از ۴. خ ۲- دستان سام ۵. خ ۱- آید ۶. م. همش برزو فر؛ ل. همش هور و  
 فر؛ خ ۲- همش هوش و فر ۷. ل. زهره؛ خ ۲- گرز ۸. ل، خ ۱، خ ۲- تیغ و یال ۹. خ ۱،  
 خ ۲- زورمند ۱۰. م. همی ۱۱. ل، خ ۲- دو مصراع پس و پیش. ۱۲. ل-  
 پرسنده تخت ایران بود اگر چند بازور شیران بود  
 ۱۳. خ ۲- گفتشان ۱۴. ل. بیت را ندارد؛ خ ۱- گفتند گردند باز ۱۵. خ ۲- همی ۱۶. ل. بیت را  
 ندارد. ۱۷. ل. سخنهای پاکیزه در پرده نیز؛ خ ۱- سخنهای پوشیده در پرده نیز؛ خ ۲- نهفته سخنهای در  
 پرده نیز ۱۸. ل، خ ۱- موبدان ۱۹. ل. ازان تیزهوش نامور بخردان؛ خ ۱- بخردان؛ ل. بیت ۱۲۴۹  
 پس از بیت ۱۲۵۰ آمده؛ بسنجید بانسخه بدلهای ۱۴ و ۱۶. ۲۰. ل. از زال زر ۲۱. خ ۲- پرمش  
 ۲۲. ل. راه‌بر؛ خ ۱- نامور؛ خ ۲- دوربین

که از<sup>۱</sup> ده و دوتای سرو سهی<sup>۲</sup> که رستست شاداب<sup>۳</sup> با فرهی  
ازان بر زده هریکی شاخ سی نگرده کم و بیش در<sup>۴</sup> پارسی  
دگر موبدی گفت کای سرفراز دو اسپ گرانمایه و تیزتاز<sup>۵</sup>  
۱۲۵۵ یکی زان<sup>۱</sup> بکردار دریای قار یکی<sup>۶</sup> چون بلور سپید آبدار<sup>۸</sup>  
بجنبند و هر دو<sup>۹</sup> شتابنده اند<sup>۱۰</sup> همان<sup>۱۱</sup> یکدگر را نیابنده اند<sup>۱۲</sup>  
سدیگر چنین گفت کان سی سوار کجا بگذرانند بر شهریار  
یکی کم شود باز چون بشمری<sup>۱۳</sup> همان سی بود باز<sup>۱۴</sup> چون بنگری<sup>۱۵</sup>  
چهارم چنین گفت کان مرغزار که بینی پر از سبزه و جویبار<sup>۱۶</sup>  
۱۲۶۰ یکی مرد با تیز داسی بزرگ سوی مرغزار اندر آید سترگ<sup>۱۷</sup>  
[همی بدرود آن گیا خشک و تر نه بردارد او هیچ ازان کار سر<sup>۱۸</sup>]  
دگر گفت کان برکشیده دو سرو<sup>۱۹</sup> ز دریای با موج<sup>۲۰</sup> برسان غرو  
یکی مرغ دارد بریشان<sup>۲۱</sup> کنام نشیمش بشام آن بود این بام<sup>۲۲</sup>

۱. خ، ۱، خ، ۲ - که ان ۲. ل - که دیدم ده و دو درخت سهی ۳. خ، ۱ - که شاداب رستند؛ خ، ۲ - همه سال  
بارست ۴. ل، خ، ۲ - بر؛ خ، ۱ - از ۵. ل، خ، ۲ - گرانمایه تیزتاز؛ خ، ۱ - بیت را ندارد. ۶. م، خ، ۱، خ، ۲ -  
یکی زو ۷. خ، ۱ - دگر ۸. ع - اشقر کالنار ۹. م - برنج اند و هر دو؛ خ، ۲ - برنج و بسختی  
۱۰. ل - شتابند می؛ خ، ۲ - شتابند باز ۱۱. م - همی ۱۲. ل - نیابند می؛ خ، ۲ - نیابند باز؛ خ، ۱ -  
شتابنده هر دو برنج اندراند همه ساله برضد یکدیگراند  
خ، ۱ - افزون دارد:

کجا رسته اند این چنین در چمن بگو گر ازان آگهی همچو من  
دگر موبدی گفت سر بر فراز دو اسپ گرانمایه تیزتاز  
با توجه به معنی، این بیتها باید پس از بیت ۱۲۵۳ بیاید. ۱۳. خ، ۱، خ، ۲ - بشمرند ۱۴. ل - شود راست  
۱۵. خ، ۱ - مصراع مخدوش؛ خ، ۲ - بنگرند ۱۶. خ، ۲ - پرنگار؛ خ، ۱ - بیت را ندارد. ۱۷. خ، ۱ -  
بیت را ندارد. ۱۸. خ، ۲ -

همه تر و خشکش همی بدرود ز کس زاری و لابه می نشنود  
همه تر و خشکش همی بدرود اگر لابه سازی سخن نشنود  
خ، ۱ - بیت را ندارد؛ ل - ۱۹. خ، ۱ - چهارم همان گفت کان هر دو سرو ۲۰. خ، ۱، خ، ۲ - پر موج  
۲۱. ل - بر و بر ۲۲. م، خ، ۲ - نشیمش بیامین بود که بشام؛ ل - نشیم این بشامی بود آن بام؛ خ، ۱ - نشستن  
بام این بود آن بشام؛ در متن ضبط بخ اختیار شد.

ازین چون بپزد شود برگ خشک  
 ۱۲۶۵ ازان<sup>۱</sup> دو همیشه یکی آبدار<sup>۲</sup>  
 بپرسید دیگر<sup>۵</sup> که بر کوهسار  
 خرامند<sup>۷</sup> مردم ازان شارستان<sup>۸</sup>  
 بناها کشیدند سر تا بماه<sup>۱۱</sup>  
 وزان<sup>۱۳</sup> شارستان<sup>۱۴</sup> شان بدل نگذرد  
 ۱۲۷۰ یکی بومهین<sup>۱۵</sup> خیزد از ناگهان  
 بدان شارستان شان<sup>۱۷</sup> نیاز آورد<sup>۱۸</sup>  
 پرده درست این سخنها بجوی<sup>۲۰</sup>  
 گر این رازها آشکارا کنی  
 بران بر نشیند دهد بوی مشک  
 یکی<sup>۲</sup> پژمریده شده<sup>۴</sup> سوگووار  
 یکی شارستان<sup>۱</sup> یافتم استوار  
 گرفته بهامون<sup>۱</sup> یکی خارستان<sup>۱۰</sup>  
 پرستنده گشتند و هم پیشگاه<sup>۱۲</sup>  
 کس از یادکردن سخن نشمرد  
 بر و بومشان<sup>۱۱</sup> پاک گردد نهران  
 هم اندیشگان دراز آورد<sup>۱۸</sup>  
 پیش ردان آشکارا بگوی  
 ز خاک سیه مشک سارا کنی

۲۱

زمانی پر<sup>۱۱</sup> اندیشه شد زال زر  
 ۱۲۷۵ وزان پس بیاسخ زبان برگشاد<sup>۱۴</sup>  
 نخست ازده و دو درخت بلند  
 بسالی ده و دو بود ماه نو  
 برآورد یال<sup>۲۲</sup> و بگسترده بر<sup>۲۳</sup>  
 همه پرسش موبدان کرد یاد  
 که هریک همی شاخ سی برکشند  
 چو شاه نوآیین ابر گاه نو

۱. م- ازین ۲. خ- ۱. مصراع مختل. ۳. خ- ۲. دگر ۴. خ- ۱. خ- ۲. شود ۵. خ- ۱. پنجم  
 ۶. قواعد عروض ضبط «شارسان» را اقتضا می‌کند؛ ل، خ- ۱. شارسان ۷. ل- خردمند؛ خ- ۲. خرامید  
 ۸. در نسخه‌ها- شارستان ۹. م، ل- گرفتند هامون ۱۰. خ- ۱. بیت را ندارد. ۱۱. خ- ۲-  
 کشیده سرش را بماه ۱۲. خ- ۱. بیت را ندارد. ۱۳. ل- ازان ۱۴. خ- ۱. شارسان ۱۵. خ- ۱-  
 مردی (?): خ- ۲- نوحه ۱۶. ل، خ- ۲. بوستان ۱۷. خ- ۱. شارسان شان ۱۸. ل- مصراع  
 مختل؛ خ- ۲- فراز آورند ۱۹. خ- ۲- آورند؛ خ- ۱- افزون دارد:

ششم گفت بر گوی کان مرغزار  
 گیاهها بدو اندرون تر و خشک  
 بیامد یکی مرد با داس تیز  
 زمانی نه آساید و نغنود  
 کدامست پر بوی و رنگ و نگار  
 که آید ازان بوی کافور و مشک  
 تو گوئی که دارد بدل در ستیز  
 همه تر و خشک آن گیا بدرود

با توجه به معنی، این بیتها باید پس از بیت ۱۲۵۸ بیاید (با بالا بسنجید). ۲۰. ل- سخن باز جوی

۲۱. خ- ۱- در ۲۲. خ- ۱- سر ۲۳. خ- ۱- پز ۲۴. ل- زبان را بیاسخ گشاد

بسی روز مه را سر آید شمار  
 کنون<sup>۲</sup> آنکه گفتی ز کار دو اسپ  
 ۱۲۸۰ سپید و سیاهست هردو زمان<sup>۵</sup>  
 شب و روز باشد که می بگذرد<sup>۶</sup>  
 سدیگر<sup>۹</sup> که گفتی که آن<sup>۱۰</sup> سی سوار  
 ازان سی سواران یکی کم شود  
 نگفتی سخن جز ز نقصان<sup>۱۳</sup> ماه  
 ۱۲۸۵ کنون از نیام این<sup>۱۵</sup> سخن برکشیم  
 ز برج بره تا ترازو جهان  
 چنین تاز گردش<sup>۱۸</sup> بماهی شود  
 برین سان بود گردش روزگار<sup>۲</sup>  
 فروزان<sup>۴</sup> بکردار آذرگشپ  
 پس یکدگر تیز هردو دوان<sup>۱</sup>  
 دم چرخ بر ما همی بشمرد<sup>۸</sup>  
 کجا برگذشتند بر شهریار  
 بگاه<sup>۱۱</sup> شمردن همان سی بود<sup>۱۲</sup>  
 که یک<sup>۱۴</sup> شب کم آید همی گاه گاه  
 دو بن سرو کان مرغ<sup>۱۶</sup> دارد نشیم<sup>۱۷</sup>  
 همی تیرگی دارد اندر نهان  
 پراز<sup>۱۹</sup> تیرگی و سیاهی شود<sup>۲۰</sup>

۱. خ ۲- بر ۲. م- بیتهای ۱۲۷۹-۱۲۸۱ را ندارد، به جای آنها ۷ بیت زیر افزوده شده:

دگر آنکه از اسپ دادی نشان  
 دوان هردوان از پس یکدگر  
 نیابد اگرچه شتابد همی  
 تو این داستان را شب و روز دان  
 که چون سر ز برج بره برزند  
 جهان زو شود همچو دریای زرد  
 شب و روز باشد بدین سان درست  
 که یکدیگرانرا بخواهند جست

خ ۱- بیتهای ۱۲۷۹-۱۲۸۴ را ندارد؛ خ ۲- بیت ۱۲۸۵ را افزون دارد. ۳. خ ۲- دگر ۴. خ ۲- درفشان

۵. خ ۲- سیاه اند هر دو دوان ۶. خ ۲- برنج از تگ یکدگر هم دوان؛ ل- افزون دارد:

بر انسان که گفتند هر دو بهم  
 یکی در وجود و یکی در عدم

۷. خ ۲- باشند هر دو بهم ۸. خ ۲- یکی در وجود و دگر در عدم؛ ل- افزون دارد:

نیابند مریکدگر را بتنگ  
 دوان همچو نخچیر از پیش سگ

۹. ل- و دیگر ۱۰. ل- ازان ۱۱. خ ۲- بوقت ۱۲. م- افزون دارد:

شمار مه نو برین گونه دان  
 کزین کرد پیدا خدای جهان

۱۳. م، خ ۲- بنقصان ۱۴. خ ۲- سی ۱۵. ل- زان نیام آن؛ خ ۲- از نیام آن ۱۶. خ ۱- ز مرغی که دو

سرو ۱۷. خ ۲- این بیت پس از بیت ۱۲۷۸ آمده. ۱۸. ل- چوزو بازگردد؛ خ ۲- مصراع مخدوش.

۱۹. ل، خ ۲- بدان ۲۰. خ ۱- بیت را ندارد.



دو سرو ان دو بازوی چرخ بلند	کزو نیمه شاداب و نیمی نژند <sup>۱</sup>
برو <sup>۱</sup> مرغ پزان چو <sup>۲</sup> خورشید دان	جهان را ازو <sup>۴</sup> بیم <sup>۵</sup> و امید دان <sup>۶</sup>
۱۲۹۰ دگر شارستان بر سر <sup>۷</sup> کوهسار	سرای درنگست و جای قرار <sup>۸</sup>
همین <sup>۹</sup> خارستان <sup>۱۰</sup> چون <sup>۱۱</sup> سرای سپنج	کزو <sup>۱۲</sup> نازو <sup>۱۳</sup> گنجست وهم درد ورنج
همی دمزدن برتوبر بشمرد	هم او بر فرازد <sup>۱۴</sup> هم او بشکرد <sup>۱۵</sup>
برآید یکی باد بازلزله	ز گیتی برآید <sup>۱۶</sup> خروش و خله <sup>۱۷</sup>
همه رنج ما ماند <sup>۱۸</sup> زی <sup>۱۹</sup> خارستان <sup>۲۰</sup>	گذر کرد باید سوی شارستان <sup>۲۱</sup>
۱۲۹۵ کسی دیگر از رنج ما <sup>۲۲</sup> بر خورد	نپاید <sup>۲۳</sup> برو نیز و هم بگذرد
چنین رفت از آغاز یکسر سخن	همین <sup>۲۴</sup> باشد و نو <sup>۲۵</sup> نگردد کهن
اگر توشه مان نیکنامی بود	روانها <sup>۲۶</sup> بران <sup>۲۷</sup> سرگرمی بود
و گر آز ورزیم <sup>۲۸</sup> و پیچان شویم	پدیدآید آنکه که بیجان شویم <sup>۲۹</sup>

۱. ل- کزویم شادی و بیم گزند؛ خ- ۱- کزویم شاداب و زویم (کذا!) گزند؛ خ- ۲- مصراع مخدوش.  
 ۲. خ- ۲- بدان ۳. خ- ۱- همان مرغ پزنده ۴. ل- بدو ۵. خ- ۲- ترس ۶. خ- ۱- افزون دارد: ●  
 دگر آن دو اسپ سیاه و سپید  
 کزیشان جهان راست بیم و امید  
 شب و روز گیتیست کان می برد  
 یکی اندر آید یکی بگذرد  
 همان سی سوارست سی روزه ماه  
 که ناقص شود زان یکی گاه گاه  
 چو اعداد دهرش معظم شود  
 نه دوری فزاید نه زان کم شود  
 چو گردون بپیمود گیتی فروز  
 چو حاصل شود سیصد و شصت روز
- با توجه به معنی، این بیتها باید پس از بیت ۱۲۷۸ بیاید. به علاوه متن نسخه خ ۱ از بیت ۱۲۸۹ تا بیت ۱۳۰۴ (مطابق متن ما) به سختی آسیب دیده. ۱۳ بیت افزوده شده که شبیه دو بیت آخر از ۵ بیتی است که در همین حاشیه آمده (۵ بیت پس از بیت ۱۲۹۵، ۲ بیت پس از بیت ۱۳۰۲، ۳ بیت پس از بیت ۱۳۰۰ و ۳ بیت پس از بیت ۱۳۰۴)؛ بیتهای ۱۳۰۳ و ۱۳۰۲ بین بیتهای ۱۲۹۶ و ۱۲۹۷ آمده. ۷. ل- شارستان از بر؛ خ- ۱- شارسانی که بر ۸. ع- دارالقرار ۹. ل- بهین؛ خ- ۱، خ- ۲- همان ۱۰. ل- شارسان؛ خ- ۱- خارشان ۱۱. ل، خ- ۱- این ۱۲. ل، خ- ۲- که هم ۱۳. خ- ۱- آز ۱۴. ل- بر فزاید؛ خ- ۲- پروراند ۱۵. خ- ۲- بسترد ۱۶. خ- ۱- برآرد ۱۷. خ- ۱- ویله ۱۸. ل- مانده ۱۹. ل، خ- ۱- با؛ خ- ۲- بر ۲۰. خ- ۱- خارسان ۲۱. خ- ۱- بدان شارسان ۲۲. م- رنج او ۲۳. ل- نماند ۲۴. خ- ۱- چنین ۲۵. ل، خ- ۱- این ۲۶. ل- روانرا ۲۷. خ- ۱- بدان؛ خ- ۲- برو ۲۸. م- برزیم ۲۹. ل- بیت را ندارد.

۱۳۰۰ گر<sup>۱</sup> ایوان ما سر<sup>۲</sup> بکیوان برست  
 چو پوشند بر روی ما خون و خاک<sup>۴</sup>  
 بیابان و آن مرد با تیز داس  
 تر و خشک یکسان<sup>۱</sup> همی بدرود  
 دروگر<sup>۱</sup> زمانست<sup>۱۱</sup> و ما چون گیا  
 بپیر و جوان یک بیک ننگرد<sup>۱۲</sup>  
 ۱۳۰۵ جهان را چنینست ساز و نهاد  
 ازین در درآید بدان<sup>۱۴</sup> بگذرد  
 چو زال این سخنها بکرد آشکار  
 بشادی<sup>۱۸</sup> یکی انجمن بر شگفت<sup>۱۹</sup>  
 یکی جشنگاهی بیاراست<sup>۲۰</sup> شاه  
 ۱۳۱۰ کشیدند می تا جهان تیره گشت<sup>۲۱</sup>  
 خروشیدن مرد بالای گاه<sup>۲۳</sup>  
 ازان<sup>۲</sup> بهره<sup>۳</sup> ما یکی چادرست  
 همه جای بیمست<sup>۵</sup> و تیمار<sup>۱</sup> و باک  
 کجا<sup>۶</sup> خشک و تر زو دل اندر هراس<sup>۸</sup>  
 وگر لابه سازی سخن نشنود  
 همانش نیبیره همانش نیا  
 شکاری که پیش آیدش بشکرد<sup>۱۳</sup>  
 که جز مرگ راکس ز مادر نژاد  
 زمانه برو دم<sup>۱۵</sup> همی بشمرد<sup>۱۶</sup>  
 ازو شادمان شد دل شهریار<sup>۱۷</sup>  
 شهنشاه گیتی ز هازه گرفت  
 چنانچون شب چارده چرخ ماه<sup>۲۱</sup>  
 سر میگساران ز می خیره گشت<sup>۲۲</sup>  
 یکایک برآمد ز درگاه شاه<sup>۲۴</sup>

۱. خ ۱- که ۲. خ ۱- گر ۳. ل، خ ۱- ازو ۴. ل- چو پوشند بر روی و بر سرش خاک؛ خ ۱-  
 که بر روی پوشند بر نندش بخاک (وزن مختل)؛ خ ۲- که پوشید بر روی و بر سرش خاک ۵. ل- ترس  
 است ۶. خ ۱- اندوه ۷. ل- گیا ۸. خ ۱- بیت را ندارد. ۹. خ ۲- یکسر ۱۰. خ ۱- درو  
 چون؛ خ ۲- بدان کان ۱۱. ل- جهانست ۱۲. خ ۲- مصراع مخدوش. ۱۳. ل- بیت را  
 ندارد؛ خ ۲- افزون دارد:

جهان تا توانی بشیرین گذار میازار کس را همین یاد دار

۱۴. ل- وزان؛ خ ۱- ازان ۱۵. ل- دم ما ۱۶. خ ۲- افزون دارد:

جهان ای شهنشه بماند دراز همه جای آزست و بندان آز

۱۷. ل، خ ۱- بیت را ندارند؛ خ ۲-

چو دستان براند این سخنهای نیک هم از شاخ و بر هم ز بنهای نیک

م- افزون دارد:

چو این گفته شد نامه<sup>۳</sup> خواند نوشته نویسنده چون باز راند

برو اندرون چند گونه سخن منوچهر بر خواند سیر تا بین

۱۸. خ ۲- ز شادی ۱۹. خ ۱- مصراع مخدوش. ۲۰. خ ۲- بر آراست ۲۱. خ ۲- مصراع مخدوش.

۲۲. ل- در هر دو مورد؛ شد؛ خ ۲- بیت را ندارد. ۲۳. ل- بالای خواه ۲۴. خ ۲- بیت را ندارد.

گرفتند یکی دست<sup>۱</sup> دیگر بدست  
 چو برزد زبانه ز کوه<sup>۲</sup> آفتاب  
 بیامد کمر بسته زال دلیر  
 بدستوری بازگشتن ز در<sup>۳</sup>  
 ۱۳۱۵ بشاه جهان گفت کای نیکخوی  
 ببوسیدم این پایه تخت عاج  
 بدو گفت شاه ای جوانمرد گرد<sup>۴</sup>  
 ترا بویه<sup>۵</sup> دخت مهرباب خاست  
 ۱۳۲۰ بفرمود تا سنج<sup>۶</sup> و هندی درای  
 ابا نیزه و گرز و تیر و کمان<sup>۷</sup>  
 کمانها گرفتند<sup>۸</sup> و تیر خدنگ  
 بیچید<sup>۹</sup> هر یک بچیزی عنان  
 درختی گشن<sup>۱۰</sup> بد بمیدان شاه  
 ۱۳۲۵ کمان را بمالید دستان سام  
 بزد بر میان درخت سهی

۱. خ. ۱- گرفتند یکدست ۲. خ. ۱- ز چرخ ۳. ل. ۳- در آمد ۴. خ. ۲- منوچهر ۵. ل. ۵- بدر  
 ۶. ل. ۶- سوی؛ خ. ۱- پیش ۷. خ. ۲- بیت مخدوش ۸. ل. ۸- فز و تاج؛ خ. ۱- نور تاج؛ خ. ۲- ارج تاج  
 ۹. ل. ۹- راد ۱۰. ل. ۱۰- دیگر برم باش شاد؛ خ. ۱، ۲- شمرد؛ ع- تلبث عندنا هذا اليوم ۱۱. خ. ۲- پایه  
 ۱۲. ل. ۱۲- دلت خواهش سام نیرم؛ خ. ۱- دلت رامش سام نیرم ۱۳. خ. ۲- ز سام و ز زاول دل تو جداست  
 ۱۴. ل. ۱۴- صنج ۱۵. ل. ۱۵- در آرند ۱۶. خ. ۱- تیر و گرز گران ۱۷. خ. ۱- بدل ۱۸. خ. ۱-  
 دو مصراع پس و پیش؛ خ. ۲- ایران دمان ۱۹. خ. ۱- کمان برگرفتند ۲۰. خ. ۱- مردان جنگ  
 ۲۱. خ. ۱- بتابید ۲۲. خ. ۱- بنیزه بتیر و کمان؛ خ. ۲- کمان؛ خ. ۲- افزون دارد:  
 ز منظر همی دید شاه جهان ز گردان سر آشکار و نهان  
 ز دستان سام آن سواری بدید که هرگز ندید و نه از کس شنید  
 ۲۳. خ. ۱- کهن؛ ع- شجرة عظيمة ۲۴. خ. ۱- فراوان گذشته برو سال و ماه ۲۵. خ. ۲- بدادش  
 لگام ۲۶. ل. ۲۶- با فرهی

هم اندر تگ اسپ یک چوبه تیر  
 سپر برگرفتند ژوپین و ران<sup>۲</sup>  
 [سپر خواست از ریدک ترک زال<sup>۴</sup>  
 ۱۳۳۰] کمان را بینداخت<sup>۱</sup> و ژوپین گرفت  
 [بزد خشت بر سه سپر گیل وار<sup>۸</sup>  
 بگردنکشان گفت شاه جهان  
 یکی<sup>۱</sup> برگراییدش اندر نبرد  
 همه برکشیدند<sup>۱۰</sup> گردان سلیح  
 ۱۳۳۵ باورد رفتند پیچان عنان  
 چنان شد که مرد اندر آمد بمرد  
 نگه کرد تا کیست زیشان سوار  
 ز گرد اندر آمد بسان نهنگ<sup>۱۳</sup>  
 چنان خوارش از پشت زین برگرفت  
 ۱۳۴۰ باواز گفتمند گردنکشان  
 هر آن کس که با او بجوید نبرد<sup>۱۶</sup>  
 ز شیران<sup>۱۸</sup> نزاید چنین<sup>۱۹</sup> نیز گرد<sup>۲۰</sup>  
 خنک سام یل کش<sup>۲۲</sup> چنین یادگار

بینداخت و بگذاشت چون نزه شیر<sup>۱</sup>  
 بگشتند با خشتهای<sup>۲</sup> گران  
 برانگیخت اسپ و برآورد یال<sup>۵</sup>  
 بژوپین شکار<sup>۷</sup> نوآیین گرفت  
 گشاده بدیگر سو افگند خوار  
 که با او که جوید نبرد از مهان  
 که از تیر و ژوپین برآورد گرد  
 بدل خشمناک و زبان پر مزیح  
 ابان نیزه و آبداده سنان  
 برانگیخت زال اسپ و برخاست گرد<sup>۱۱</sup>  
 عنان پیچ و گردنکش و نامدار<sup>۱۲</sup>  
 گرفتش کمر بند او را بچنگ  
 که شاه و سپه ماند اندر شگفت<sup>۱۴</sup>  
 که مردم نبیند کسی زین نشان<sup>۱۵</sup>  
 کند جامه مادر برو<sup>۱۷</sup> لاژورد  
 چه گرد از<sup>۱۸</sup> نهنگانش باید شمرد  
 بماند بگیتی دلیر و سوار<sup>۲۳</sup>

۱. ل. بیت را ندارد؛ ع. ثم أتبعها بأخري را كضا فرسه ففذت فيها كمثل الأولى ۲. خ ۲. نیزه و ران  
 ۳. خ ۱. بر رفتند با گرزهای ۴. خ ۲. سپر خواست فی الحال آن ترک زال ۵. خ ۱، ع. بیتهای  
 ۱۳۲۹-۱۳۳۱ را ندارند. ۶. خ ۲. بیفگند ۷. م. نگار ۸. ل. نامدار؛ خ ۲. بزد بر سپر تا  
 سپر گیل وار ۹. ل. همی ۱۰. ل. بخود راست کردند؛ خ ۱. همه برگرفتند ۱۱. ل، خ ۲. دو  
 مصراع پس و پیش ۱۲. ل. بیتهای ۱۳۳۸-۱۳۴۰ را ندارد، به جای آنها افزون دارد:  
 سبک زال جنگی برو حمله برد ز پیشش گریزان شد آن مرد گرد  
 منوچهر گفت این دلاور جوان بماناد همواره روشن روان  
 ۱۳. خ ۱. پلنگ ۱۴. ل، خ ۱، خ ۲. ماند از و در شگفت ۱۵. خ ۲. بیت ۱۳۴۰ پیش از بیت ۱۳۳۸  
 آمده. ۱۶. م. جویند با او نبرد؛ خ ۱. جویدز دستان نبرد ۱۷. ل. بدو ۱۸. خ ۱. ز گردان  
 ۱۹. خ ۱. چو او ۲۰. خ ۲. شیر گرد ۲۱. ل. ز تخم؛ خ ۲. نه گرد از ۲۲. ل، خ ۲. کین  
 ۲۳. خ ۱. بیت را ندارد.

برو آفرین کرد شاه بزرگ  
 ۱۳۴۵ بزرگان سوی کاخ شاه آمدند  
 یکی خلعت آراست شاه جهان  
 چه از تاج پرمایه و تخت زر  
 همان<sup>۳</sup> جامهای گرانمایه نیز  
 [بزان مپهبد سپرد آن زمان  
 همان نامور مهتران<sup>۱</sup> سترگ  
 کمر بسته و با کلاه آمدند  
 که گشتند از آن خیره یکسر<sup>۲</sup> مهان  
 چه از یاره و طوق و زرین کمر  
 پرستنده و اسپ و هرگونه<sup>۴</sup> چیز  
 همه چیزها از کران تا کران<sup>۵</sup>]

۲۲

۱۳۵۰ پس آن نامه سام پاسخ نوشت  
 که ای نامور<sup>۱</sup> پهلوان دلیر  
 نبیند چو تو<sup>۲</sup> نیز گردان سپهر  
 همان پور فرخنده زال سوار  
 رسید و بدانستم از کام او<sup>۱۱</sup>  
 ۱۳۵۵ برآمد هر آنچ آن ترا کام بود<sup>۱۳</sup>  
 همه آرزوها سپردم بدوی  
 ز شیری که باشد شکارش پلنگ  
 شگفتی سخنهای فرخ نوشت  
 بهر کار پیروز برسان شیر<sup>۶</sup>  
 برزم و بیزم و برای و بچهر<sup>۱</sup>  
 کزو ماند اندر جهان یادگار<sup>۱۰</sup>  
 همان خواهش و رای و آرام او<sup>۱۲</sup>  
 همان زال را رای و آرام بود<sup>۱۴</sup>  
 بسی روز<sup>۱۵</sup> فرخ شمردم بدوی  
 چه زاید<sup>۱۶</sup> جز از<sup>۱۷</sup> شیر شرز<sup>۱۸</sup> بجنگ<sup>۱۹</sup>

۱. ل. - پهلوانان گردو ۲. ل. - کزو خیره مانند یکسر؛ خ ۱. - چنان چون بیاید سزای؛ خ ۲. - که گشتند خیره کهان و ۳. ل. - چه از؛ خ ۱. - همه ۴. خ ۲. - بسیار ۵. ل، خ ۱، خ ۲. - بیت را ندارند. ۶. خ ۲. - که این نامه ۷. خ ۱. - پیروزگر همچو شیر؛ ل. - بیتهای ۱۳۵۳-۱۳۵۶ را ندارد، به جای آنها افزون دارد:

چو آمد برم نامه پهلوان شنیدم من آنرا بروشن روان  
 خ ۱، خ ۲. - بیت ۱۳۵۴ را افزون دارند. ۸. خ ۱. - چو او؛ خ ۲. - جهان ۹. خ ۱، خ ۲. - بیت ۱۳۵۵ را افزون دارند. ۱۰. ل، خ ۱، خ ۲. - بیت را ندارند. ۱۱. خ ۱. - روی کار؛ خ ۲. - روزگار ۱۲. خ ۱، خ ۲. - کزو ماند اندر جهان یادگار؛ خ ۱، خ ۲. - بیت را ندارند. ۱۳. ل. - بدادم هران چیزکت کام بود؛ خ ۱. - هرآن چیز کو مر ترا کام بود؛ خ ۲. - بکن هرچه زو مر ترا کام بود ۱۴. خ ۱، خ ۲. - بیت را ندارند. ۱۵. خ ۲. - پند ۱۶. م. - آید ۱۷. خ ۱، خ ۲. - بجز ۱۸. خ ۲. - بچه ۱۹. ل. - نهنگ؛ ل. - بیت ۱۳۵۵ را افزون دارد؛ بیتهای ۱۳۵۳-۱۳۵۷ براساس م بازسازی شده.

گسی کردمش با دلی شادمان  
 برون رفت با فرّخی<sup>۱</sup> زال زر  
 ۱۳۶۰ نوندی برافگند نزدیک سام  
 ابا خلعت خسروانی و تاج  
 چنان شاد شد زان سخن پهلوان  
 سواری بکابل برافگند<sup>۴</sup> زود  
 نوازیدن شهریار جهان  
 ۱۳۶۵ من اینک چو دستان بر من رسد<sup>۷</sup>  
 چنان شاد شد شاه<sup>۱۰</sup> کابلستان  
 که گفתי همی<sup>۱۳</sup> جان برافشانند  
 چو<sup>۱۵</sup> مهرباب شد شاد و روشن روان  
 گرانمایه سیندخت را پیش خواند  
 ۱۳۷۰ بدو گفت کای جفت<sup>۱۸</sup> فرخنده رای  
 بشاخی زدی دست کاندز زمین<sup>۲۱</sup>  
 چنان هم کجا<sup>۲۲</sup> ساختی از نخست  
 همه گنج پیش تو آراستست

۱. ل- خزمی ۲. خ- برستم ۳. خ- طوق با ۴. خ- سوی کابل افگند ۵. خ- ۲-  
 کرده بود ۶. ل- بیت را ندارد. ۷. خ ۱، ۲- رسید ۸. خ ۱- بیایم ۹. ل- بیت را  
 ندارد؛ خ ۱، ۲- سزید؛ م، خ ۱، ۲- افزون دارند:
- فرستاده تازان بکابل رسید خروشی برآمد چنان چون سزید  
 ۱۰. خ- ۲- شهر ۱۱. ل- سالار؛ خ ۲- شاه (وزن مختل). ۱۲. ل- افزون دارد:
- که بی جان شده باز یابد روان و یا پیرسر مرد گردد جوان  
 ۱۳. ل- تو گفתי همه ۱۴. م- افزون دارد:
- بشادی زدند آنگهی دست زود کز اندوه غم هرکسی رسته بود  
 ۱۵. م- که ۱۶. خ- ۱- بیت را ندارد. ۱۷. ل- همه چرب ۱۸. خ ۱- چنین گفت کای ماه  
 ۱۹. خ ۱- رای تو ۲۰. م- رای؛ خ ۲- برافروخت از جانت این تیره رای ۲۱. ع- اینک قد اعلقت  
 یدک بشجرة من شجرات المجد ۲۲. م- چنین هر کجا؛ خ ۱- کجا همچنین ۲۳. م- بیاید مرا  
 این؛ خ ۲- بیاید مرا ۲۴. ل- اگر تاج اگر تخت؛ خ ۱، ۲- اگر تخت و تاج است و گر

چو بشنید سیندخت ازو گشت باز<sup>۱</sup>  
 ۱۳۷۵ همی مژده دادش بدیدار<sup>۲</sup> زال  
 زن و مرد را<sup>۴</sup> از بلندی منش  
 سوی کام دل<sup>۱</sup> تیز<sup>۷</sup> بشتافتی  
 بدو گفت رودابه ای شاه زن  
 من از خاک پای تو بالین کنم  
 ۱۳۸۰ ز تو<sup>۱۲</sup> چشم آهرمان دور باد  
 چو بشنید سیندخت گفتار اوی  
 بیاراست ایوانها چون<sup>۱۱</sup> بهشت  
 بساطی بیفگند<sup>۱۸</sup> پیکر بزر  
 دگر پیکرش در خوشاب بود  
 ۱۳۸۵ یک ایوان همه<sup>۱۹</sup> تخت<sup>۲۰</sup> زرین نهاد  
 [همه پیکرش گوهر آگنده بود  
 ز یاقوت مر تخت را پایه بود  
 یک ایوان همه جامه رود و می  
 بر دختر آمد سراینده راز  
 که دیدی چنانچون ببايد<sup>۳</sup> همال  
 سزد گر فرازد سر<sup>۵</sup> از سرزنش  
 کنون هرچه<sup>۸</sup> جستی همه یافتی  
 سزای ستایش بهر انجمن  
 بفرمانت<sup>۹</sup> آرایش دین<sup>۱۰</sup> کنم  
 دل و جان تو خانه سور باد<sup>۱۳</sup>  
 بآرایش<sup>۱۴</sup> کاخ بنهاد روی<sup>۱۵</sup>  
 گلاب و می و مشک و عنبر<sup>۱۷</sup> سرشت  
 زبرجد برو بافته سربسر  
 که هر دانه قطره آب بود  
 بآیین و<sup>۲۱</sup> آرایش چین نهاد  
 میان گهر نقشها کنده بود<sup>۲۲</sup>]  
 که تخت کیان بود و پرمایه<sup>۲۳</sup> بود  
 بیاورده از پارس و اهواز و ری<sup>۲۴</sup>

۱. م. - برگشت باز ۲. خ. ۲ - پیوند ۳. ل. - که چون یافتی تو که یابد؛ خ. ۱ - که چون خواستی  
 یافتی زو؛ خ. ۲ - چنان یافتی تو که یابد ۴. ل. - برین مرد را ۵. ل. - برافرازی؛ خ. ۱ - برآید؛ خ. ۲ -  
 برآرد ۶. خ. ۲ - خان خود ۷. ل. - زود ۸. خ. ۲ - آنچه ۹. م. - ز فرمانت؛ خ. ۱ - سزاتر که  
 ۱۰. خ. ۱ - جان ۱۱. م. - افزون دارد:

بکام تو گردد همه کار ما سرآمد همان نیز بازار ما  
 ۱۲. ل. - ز من ۱۳. خ. ۲ - بیت ۱۳۸۰ پیش از بیت ۱۳۷۸ آمده. ۱۴. م. - بر آرایش ۱۵. م. -  
 افزون دارد:

جهان بوستان کرد از خرمی بهشت برین کرد روی زمی  
 بهار نو آورد در بوستان که شادی شدند ازو دوستان  
 ۱۶. ل. - ایوان چو خرم ۱۷. ل. - می و مشک و عنبر بهم در ۱۸. خ. ۱ - بگسترده ۱۹. ل. - در  
 ایوان یکی؛ خ. ۱ - بایوانها ۲۰. خ. ۲ - پر از طوق ۲۱. خ. ۲ - سراسر هم ۲۲. خ. ۱ - بیت را  
 ندارد. ۲۳. خ. ۲ - سرمایہ ۲۴. ل.، خ. ۱، خ. ۲ - بیت را ندارند.

بیاراست رودابه را چون نگار<sup>۱</sup>      پراز جامه و رنگ و بوی بهار<sup>۲</sup>  
 ۱۳۹۰ همه کابلستان شد آراسته<sup>۳</sup>      پراز رنگ و بوی و پراز خواسته<sup>۴</sup>  
 همه<sup>۵</sup> پشت پیلان بیاراستند      ز کابل<sup>۶</sup> پرستندگان خواستند<sup>۷</sup>  
 نشستند<sup>۸</sup> بر پیل رامشگران      نهاده<sup>۹</sup> بسربر ز زر<sup>۱۰</sup> افسران  
 پذیره شدن را بیاراستند      نثارش همه مشک و زر خواستند<sup>۱۱</sup>

۲۳

همی راند دستان<sup>۱۲</sup> گرفته شتاب      چو پزنده مرغ و چو<sup>۱۳</sup> کشتی برآب<sup>۱۴</sup>  
 ۱۳۹۵ کسی را نبذز آمدنش<sup>۱۵</sup> آگهی      پذیره نرفتند<sup>۱۶</sup> با<sup>۱۷</sup> فرهی  
 خروشی برآمد ز پرده سرای      که آمد ز ره زال فرخنده‌رای

۱. ل، ۱، خ، ۲ - بهشت      ۲. ل - برو بر بسی جادویها نوشت؛ خ، ۱، خ، ۲ - بخورشید بر جادویها نبشت؛  
 ل - افزون دارد:

نشاندش دران خانه زرنگار      کسی را بر او ندادند بار  
 خ ۱ - صورتی از همان بیت را افزون دارد.      ۳. م - بیاراسته      ۴. خ، ۲ - افزون دارد:

نشاندش بران خانه زرنگار      کسی را بنزدش ندادند بار

۵. م - همان      ۶. ل - یکایک      ۷. م، ۱، خ - بدیای رومی و می خوستند؛ خ، ۲ - بیت ۱۳۹۱ پس از  
 بیت ۱۳۸۹ آمده.      ۸. خ، ۲ - نشاندند      ۹. خ، ۱، خ، ۲ - نهادند      ۱۰. خ، ۲ - بزر      ۱۱. م، ۱، خ، ۲ -  
 بیت را ندارند؛ خ، ۱ - ز کابل پرستندگان خواستند؛ م - افزون دارد:

کجا برفشاندند مشک و عبیر      همی گستراندند خز و حریر  
 فشاندند بر سر همه مشک و زر      که شد از گلاب و زمی خاک تر

خ ۱ - صورتی از همین بیت را افزون دارد؛ خ، ۲ - افزون دارد:

فشاندند بر سر همه مشک و زر      که بد از گلاب این زمین خاکتر

بدیبا همه شهر آراسته      ازو بانگ رامشگران خواسته

چه کوس بزرگ و چه رویینه نای      زدندی شدندی باست و سای (؟)

پس ان پهلوان زال سام سوار      چو برگشت شاد از در شهریار

خ ۲ - باره      ۱۳. ل، ۱، خ - مرغان و      ۱۴. م - افزون دارد:

همه ره چه آتش همی راند زال      نخورد و نه خواب و نه آرام و حال

۱۵. ل - که بدز آمدن      ۱۶. ل، ۱، خ - برفتند      ۱۷. خ، ۲ - بدیده برفتندش از



پذیره شدش سام یل شادمان<sup>۱</sup>  
 فرود آمد از باره<sup>۲</sup> بوسید خاک  
 نشست از بر تخت پرمایه سام  
 ۱۴۰۰ سخنهای سیندخت گفتن گرفت  
 چنین<sup>۵</sup> گفت کامد ز کابل پیام<sup>۶</sup>  
 ز من خواست پیمان و دادم زمان<sup>۸</sup>  
 ز هر چیز کز من بخوبی بخواست  
 نخست آنکه با ماه کابلستان<sup>۱۰</sup>  
 ۱۴۰۵ دگر آنکه زی او بمهمان شویم  
 فرستاده آمد از نزد اوی  
 کنون چیست پاسخ فرستاده را  
 ز شادی چنان شد دل<sup>۱۴</sup> زال سام  
 [چنین داد پاسخ که ای پهلوان  
 ۱۴۱۰] سپه رانی و ما بکابل شویم  
 بدستان نگه کرد فرخنده سام  
 سخن هرچه از دخت مهراب نیست  
 بفرمود تا زنگ و هندی درای

۱. خ ۱- پهلوان ۲. ل، خ ۱، خ ۲- چو شد زورها زال ۳. ل- آنک او ۴. ل- چو خندان شد  
 آنکه؛ خ ۱، خ ۲- چو شد لبش خندان ۵. خ ۱- همی ۶. خ ۲- کنون گفت کامد بکابل خرام ۷. ل،  
 خ ۱- سمبیر؛ خ ۲- بیاموز (کذا!) ۸. خ ۱- زبان؛ خ ۲- زمان خواست و پیمان و دادم زمان ۹. ل،  
 خ ۲- شاه زابلستان ۱۰. ل- هم ماه کابلستان؛ خ ۲- خورشید کابلستان ۱۱. خ ۱- بیت را ندارد.  
 ۱۲. خ ۲- که شد ساخته کار پیوند جوی؛ ل- کار رارنگ و بوی؛ خ ۱- کار فرزند اوی ۱۳. خ ۲- بیت  
 را ندارد. ۱۴. ل- شاد شد؛ خ ۱- تازه شد ۱۵. ل- بدانست کورا ازان چیست کام؛ خ ۲- بیت را  
 ندارد. ۱۶. ل، خ ۲- بینهای ۱۴۰۹-۱۴۱۰ را ندارند. ۱۷. خ ۲- ازو ۱۸. ل- بیت را ندارد؛  
 خ ۱- افزون دارد:

ورا داد پاسخ بشیرین زبان که ای نامور نیک پی پهلوان

۱۹. ل، خ ۱، خ ۲- شب تیره مر زال را

هیونی برافگند مرد دلیر<sup>۱</sup>      بدان تا شود نزد<sup>۲</sup> مهرباب شیر  
 ۱۴۱۵ بگوید که آمد سپهد ز راه<sup>۳</sup>      ابازال با پیل<sup>۴</sup> و چندی سپاه  
 [فرستاده تازان بکابل رسید  
 [چنان شاد شد شاه کابلستان  
 [که گفتمی همی جان برافشانندند  
 خروشی بر آمد چنانچون سزید]  
 ز پیوند خورشید زابلستان]  
 ز هر جای رامشگران خواندند<sup>۵</sup>]

## ۲۴

بزدنای مهرباب<sup>۱</sup> و بر بست کوس  
 ۱۴۲۰ ابازنده پیلان و رامشگران<sup>۲</sup>  
 ز بس گونه گون پرنیانی درفش  
 [چه آوای نای و چه آوای چنگ  
 [تو گفتمی مگر روز انجامش است  
 همی رفت ازین گونه<sup>۳</sup> تا پیش<sup>۴</sup> سام  
 ۱۴۲۵ گرفتش جهان پهلوان در کنار  
 شه کابلستان گرفت<sup>۵</sup> آفرین  
 نشست از بر باره تیزرو  
 بیاراست لشکر چو چشم خروس  
 زمین شد بهشت از کران تا کران  
 چه سرخ و سپید<sup>۶</sup> و چه زرد<sup>۷</sup> و بنفش  
 خروشیدن بوق و آوای زنگ]  
 یکی رستخیز است گر رامش است<sup>۸</sup>  
 فرود آمد از اسپ و بگذار دگام  
 بپرسیدش از گردش روزگار  
 چه بر سام و بر زال زر<sup>۹</sup> همچنین<sup>۱۰</sup>  
 چو از کوه<sup>۱۱</sup> سر بر کشد<sup>۱۲</sup> ماه نو

۱. م-گرد و دلیر ۲. م-پیش ۳. ل-براه ۴. ل، خ-زال و پیلان؛ خ-۲-زنده پیلان ۵. ل، خ-۱، خ-۲-بیتهای ۱۴۱۶-۱۴۱۸ را ندارند؛ ل-افزون دارد:

فرستاده آمد بمهرباب زود      سراسر بگفت آنچه دید و شنود

چو بشنید مهرباب شد شادمان      رخس گشت چون لاله و ارغوان

۶. ل-رویین ۷. خ-۲-چندی سران ۸. ل-چه سرخ و چه سبز ۹. خ-۱، خ-۲-لعل ۱۰. خ-۱-بیتهای ۱۴۲۲-۱۴۲۳ را ندارد. ۱۱. خ-۲-مهرباب ۱۲. خ-۱-نزدیک ۱۳. خ-۲-بکرد

۱۴. خ-۱-ابر سام و بر زال زر ۱۵. خ-۲-و زال و چه شاه زمین؛ ل-افزون دارد:

بر ایشان برافشانند مشک و عبیر      همی گسترانید خنز و حریر

۱۶. خ-۱-چرخ ۱۷. ل، خ-۱-زند

یکی تاج زرین نگارش<sup>۱</sup> گهر<sup>۲</sup>      نهاد از<sup>۳</sup> بر تارک زال زر<sup>۴</sup>  
 بکابل رسیدند خندان و شاد  
 ۱۴۳۰ همه شهر زآوای هندی درای  
 توگفتی<sup>۵</sup> دد و دام<sup>۶</sup> رامشگرست<sup>۷</sup>  
 بش و یال اسپان<sup>۸</sup> کران تا کران  
 برون رفت سیندخت با بندگان  
 مر آن<sup>۹</sup> هریکی را یکی جام زر  
 ۱۴۳۵ همه سام را<sup>۱۰</sup> آفرین خواندند  
 بدان جشن هرکس که آمد فراز  
 بخنید و<sup>۱۱</sup> سیندخت را سام<sup>۱۲</sup> گفت  
 بدو گفت سیندخت هدیه کجاست  
 اگر دیدن آفتاب هواس

۱. خ ۲- بگردش ۲. خ ۱- گوهرنگار ۳. ل- نهادند ۴. خ ۱- ترگ دار؛ خ ۱، خ ۲- دو  
 مصراع پس و پیش؛ خ ۱- افزون دارد:

کجا اندرو بود خرم بهار      نگه کرد سام اندران شهریار  
 ۵. ل- بیت را ندارد. ۶. خ ۲- توگونی ۷. ل- درو بام ۸. خ ۱- جادو شدست ۹. ل،  
 خ ۱، خ ۲- بآرایش ۱۰. ل- بیت را ندارد؛ خ ۱- آهو شدست ۱۱. ل- بش و یال اسپ از؛ خ ۲-  
 برو اسپ و یال (?) ۱۲. ل، خ ۱- مشک و می و زعفران؛ خ ۲- از مشک و می زعفران؛ ل- افزون دارد:  
 همه پشت پیلان پر از کوس و بوق      برانندوده از مشک و عنبر حلق  
 خ ۱- افزون دارد:

همه روی پیلان پر از بوق و کوس      بر آراست لشکر چو چشم خروس  
 خ ۲- افزون دارد:

همه روی پیلان پر از بوق و کوس      بیاراست مجلس چو چشم خروس  
 همان روی پیلان و چون کوس و بوق      برانندوده از مشک و عنبر حلق  
 ۱۳. ل- چندی ۱۴. م- بیت را ندارد. ۱۵. ل- بکف ۱۶. ل- معطر مرصع ز دز و گهر  
 ۱۷. خ ۲- بسام و بزال ۱۸. ل- وزان جامها گوهر ۱۹. خ ۱- خواسته جادوان؛ خ ۲- خواسته سر  
 بسر ۲۰. خ ۲- افزون دارد:

بزیری در (کذا!) پیل و اسپان گهر      چو اختر همی تافت بر چرخ بر  
 ز دینار و از گوهر پر بها      نبودی درم را در آنجا روا  
 ۲۱. م، خ ۱، خ ۲- «و» ندارند. ۲۲. ل- پس آنگه سپهد بسیندخت

چنین داد پاسخ بسیندخت سام  
 ۱۴۴۰ برفتند تا<sup>۲</sup> خانه زرنگار  
 نگه کرد سام اندران ماه روی  
 ندانست کش چون ستاید همی  
 بفرمود تارفت مهراب پیش  
 بیک تختشان شاد بنشانند  
 ۱۴۴۵ سر ماه با افسر نام دار<sup>۱</sup>  
 بیاورد پس دفتر<sup>۱۲</sup> خواسته  
 برو خواند از<sup>۱۴</sup> گنجها هرچه بود  
 برفتند از آنجا بجای نشست  
 وز ایوان سوی باغ<sup>۱۷</sup> رفتند باز  
 که از من بخواه آنچه آیدت<sup>۱</sup> کام<sup>۲</sup>  
 کجا اندرو بود خرّم بهار<sup>۴</sup>  
 یکایک شگفتی بماند اندروی<sup>۵</sup>  
 برو چشم را چون گشاید همی<sup>۱</sup>  
 بیستند عقدی<sup>۷</sup> برآیین<sup>۸</sup> و کیش<sup>۹</sup>  
 عقیق و زبرجد برافشانند  
 سر شاه با تاج گوهرنگار<sup>۱۱</sup>  
 یکی نسخه<sup>۱۳</sup> گنج آراسته  
 که گوش آن نیارست گفتی<sup>۱۵</sup> شنود<sup>۱۶</sup>  
 بودند یک هفته با می بدست  
 سه هفته بشادی گرفتند ساز

- 
۱. ل. داری تو؛ خ ۱. - بایدت ۲. ل. - افزون دارد:
- ز بند و ز تخت و ز تاج و ز شهر مرا هرچه باشد شماراست بهر  
 خ ۲. - صورتی از همان بیت را افزون دارد. ۳. ل. - زی ۴. خ ۲. - افزون دارد:
- بهاری که بارش گهر بود و زر خود اندر میانش فرازنده سر  
 ۵. ل. - افزون دارد:
- نشانند بر پهلویش زال زر چو خورشید رخشنده با زیب و فرّ  
 ۶. ل. - بیت را ندارد؛ خ ۲. - افزون دارد:
- بزال آنگهی گفت کای نیکبخت ز یزدان ترا یاوری بود سخت  
 که رویت گزید این خرد بر فروغ گزنده گزیدی چه باید دروغ
۷. ل. - عهدی؛ خ ۱. - کابین ۸. ل. - خ ۲. - بآیین ۹. خ ۱. - بآیین خویش؛ ع. - عقدوا العقد علی  
 عادتهم؛ ل. - بیت ۱۴۴۳ پس از بیت ۱۴۴۵ آمده. ۱۰. ل. - زرنگار؛ خ ۲. - شاهوار ۱۱. ل. - گوهر  
 شاهوار ۱۲. م، خ ۲. - «و» را افزون دارند. ۱۳. ل. - همان نسخه؛ خ ۱. - همان نسخه؛ خ ۲. - یکی  
 نسخه از ۱۴. ل. - خ ۱، خ ۲. - آن ۱۵. خ ۱. - که آنرا نیارست گفتن ۱۶. خ ۲. - افزون دارد:
- بمانند آنجاشه و ماه را بیک مهربان دو نکوخواه را  
 ۱۷. ل. - خ ۱، خ ۲. - کاخ

۱۴۵۰ [بزرگان کشورش با<sup>۱</sup> دست‌بند  
 سر ماه سام نریمان برفت  
 [ابازال و بالشکر و پیل و کوس  
 معماری و بالای و هودج<sup>۵</sup> بساخت  
 چو سیندخت و مهرب و پیوند خویش  
 ۱۴۵۵ برفتند شادان‌دل و خوش‌منش<sup>۶</sup>  
 رسیدند پیروز تا<sup>۱۱</sup> نیمروز  
 [یکی بزم سام<sup>۱۴</sup> آنگهی ساز کرد  
 [پس آنگاه سیندخت آنجا بماند  
 سپرد آن زمان پادشاهی<sup>۱۷</sup> بزال  
 کشیدند بر<sup>۱</sup> پیش کاخ بلند<sup>۳</sup>  
 سوی سیستان روی بنهاد تفت  
 زمانه رکاب و را داد بوس<sup>۴</sup>  
 یکی مهد تا ماه را در<sup>۱</sup> نشاخت  
 سوی سیستان روی<sup>۷</sup> کردند پیش<sup>۸</sup>  
 پراز آفرین لب ز نیکی کنش<sup>۱</sup>  
 چنان<sup>۱۲</sup> شاد و خندان و گیتی فروز<sup>۱۳</sup>  
 سه روز اندران بزم بگماز کرد<sup>۱۵</sup>  
 خود و لشکرش سوی کابل براند<sup>۱۱</sup>  
 برون برد لشکر بفرخنده فال

۱. خ ۲- لشکرش بدو (کذا!) ۲. خ ۱- صف؛ خ ۲- در ۳. ل- بیت را ندارد؛ خ ۲- افزون دارد:

همه شهر بودی پراز نای و کوس  
 سرای سپهد بهستی بجوش (?)  
 نه زال و نه آن ماه بیجاده لب  
 نخفتند یک هفته بر روز و شب  
 ابا یک‌دگر از بس آمیختن  
 شه آن گوهرش بست از آمیختن

۴. ل، خ ۲- بیت را ندارند؛ ل-

از آن پس که او رفته بد زال باز  
 سه هفته بشادی گرفتند ساز

خ ۱، خ ۲- صورتهایی از همان بیت را افزون دارند. ۵. ل، خ ۲- معماری و پالان و هودج؛ خ ۱- معماری  
 بیالای هودج ۶. خ ۲- یکی مهد آن ماه را بر ۷. خ ۲- راه ۸. ل- ره سیستان برگرفتند پیش؛ خ ۱-  
 بیت را ندارد. ۹. خ ۱- پرمنش ۱۰. خ ۱، خ ۲- دهش ۱۱. ل، خ ۱- در ۱۲. ل- همه؛  
 خ ۲- لبان ۱۳. خ ۲- بیت ۱۴۵۶ پس از بیت ۱۴۵۸ آمده. ۱۴. خ ۲- یکی سور پس (متن براساس بخ).  
 ۱۵. م، ل، خ ۱- بیت را ندارند؛ خ ۲- سور مهرب خورد (متن براساس بخ). ۱۶. م، ل، خ ۱- بیت را  
 ندارند؛ ع- بیتهای ۱۴۵۱-۱۴۵۸ بدین گونه ترجمه شده: ثم عزم سام علی الارتحال خارجا نحو سجستان  
 فتوجه اليها و امر زال باعداد العماريات و تهينة المهود و الهوادج و اتبعه مستصحبا صاحبته و مهرب و  
 زوجته و ارتحلوا من سجستان جميعا قاصدين قصد نيمروز فقدموها و اقام سام بضيافتهم ثلاثة ايام ثم  
 استأذن مهرب و رحل راجعا الي كابل خطة ملكه و مقرّ عزه و اقامت سيندخت عند ابنتها ۱۷. ل-  
 آنگهی سام شاهی؛ خ ۲- آن همه پادشاهی

۱۴۶۰ سوی گرگساران شد و باخت<sup>۱</sup>      درفش<sup>۲</sup> خجسته برافراخت سر<sup>۳</sup>  
 شوم گفت کان پادشاهی مراست<sup>۴</sup>      دل و دیده بامان ندارند راست  
 [منوچهر منشور آن شهر بر<sup>۵</sup>      مراد داد و گفتا همی دار و خور<sup>۶</sup>]  
 بترسم ز آشوب بدگوه‌هران      بویژه ز گردان<sup>۷</sup> مازندران<sup>۸</sup>  
 بشد سام یکزخم و بنشست زال      می و مجلس آراست و بفراخت یال<sup>۹</sup>

۲۵

۱۴۶۵ بسی برنیامد برین<sup>۱۰</sup> روزگار      که آزاده<sup>۱۱</sup> سرو اندرآمد ببار<sup>۱۲</sup>  
 [بهار دل افروز پژمرده شد      دلش را غم و رنج بسپرده شد<sup>۱۳</sup>]

۱. ل. - گرگسار و سوی باخت؛ خ ۱، خ ۲. - گرگساران سوی باخت<sup>۲</sup>      خ ۲. - درخت      ل. ۳. - برافراخت  
 بر؛ خ ۱. - بر آورد پز      ۴. خ ۱، خ ۲. - جداست      ۵. ل. - بوم و بر      ۶. خ ۱، خ ۲. - بیت را ندارند.  
 ۷. ل، خ ۲. - دیوان      ۸. ل. - افزون دارد:

تسرا دادم ای زال این تختگاه      همین پادشاهی و فرخ کلاه

خ ۲. - صورتی از همان بیت را افزون دارد.      ۹. ل. - بیاراست مجلس بفرخنده فال؛ خ ۱. - می و مجلس  
 آراست فرخنده فال؛ خ ۱. - افزون دارد:

نشست از بر تخت زابل بداد      بشاهنشهی تاج بر سر نهاد  
 همه کابل و زابل و نیمروز      بشاهیء دستان گیتی فروز  
 چو جلد برین خرم و تازه شد      ز دادش بعالم در آوازه شد  
 هنر پروران جهان سر بسر      بدرگاه دستان نهادند سر  
 ز دادش بنزدش فروزنده جاه      برش از هنر یافته پایگاه  
 گرانمایه دستان خسرو نژاد      ز پیوند رودابه بد سخت شاد  
 چنان شیفته بود بر چهر او      که جانش نبد تازه بی مهر او

۱۰. خ ۱. - بدین؛ خ ۲. - درین      ۱۱. ل. - که بازاد(؟)؛ خ ۱. - که تاراد      ۱۲. ل. - بهار؛ خ ۲. - که بر سرو  
 سیمین بر آمد بهار      ۱۳. خ ۱. - بیت را ندارد؛ خ ۲. - بسترده شد؛ خ ۲. - افزون دارد:  
 ز بس بار کو داشتی اندرون      همی راند رودابه چون رود خون  
 ل. - صورتی از همان بیت را افزون دارد.

شکم گشت<sup>۱</sup> فربه<sup>۲</sup> و تن<sup>۳</sup> شد گران  
 بدو گفت مادر که ای جان مام<sup>۴</sup>  
 چنین داد پاسخ که من روز و شب  
 ۱۴۷۰ [همانا زمان آمدستم فراز  
 تو گوئی بسنگستم<sup>۵</sup> آگنده پوست  
 چنین تا گه زادن آمد فراز  
 چنان بد<sup>۶</sup> که یک روز ازو رفت هوش  
 خروشید سیندخت<sup>۷</sup> و بشخود روی  
 ۱۴۷۵ یکایک بدستان رسید آگهی  
 ببالین رودابه شد زال زر  
 همان<sup>۸</sup> پر سیمرغش آمد بیاد  
 یکی مجمر آورد و آتش فروخت  
 شد آن<sup>۹</sup> ارغوانی رخس زعفران<sup>۱۰</sup>  
 چه بودت که گشتی چنین<sup>۱۱</sup> زرد فام<sup>۱۲</sup>  
 همی برگشایم بفریاد لب<sup>۱۳</sup>  
 وزین<sup>۱۴</sup> بار بردن نیابم جواز<sup>۱۵</sup> ]  
 وگر آهنت آنکه نیز اندروست<sup>۱۶</sup>  
 بخواب و بآرام بودش نیاز<sup>۱۷</sup>  
 از ایوان دستان برآمد خروش<sup>۱۸</sup>  
 بکند آن سیه گیسوی مشکبوی  
 که پژمرده شد برگ<sup>۱۹</sup> سرو سهی<sup>۲۰</sup>  
 پراز آب رخسار و خسته جگر<sup>۲۱</sup>  
 بخندید و سیندخت را مژده داد  
 وزآن پر سیمرغ لختی بسوخت

۱. خ ۲- کرد ۲. خ ۱- فربی ۳. ل- تنش؛ خ ۲- بتن ۴. خ ۲- بشد ۵. خ ۲- افزون دلود؛  
 چو پرسیدی اورا کسی کت چه بود ندار اندهان کین عمانست سود(؟)  
 ۶. خ ۲- نارفام ۷. خ ۱- که ایدون شدی ۸. ل- بیت را ندارد. ۹. ل- بیت را ندارد؛ خ ۱-  
 افزون دارد؛

چنان گشته بی زور و پژمرده ام تو گوئی که من زنده مرده ام  
 ۱۰. خ ۲- ازین ۱۱. ل- بیت را ندارد. ۱۲. ل- تو گفتی بسنگستش ۱۳. ل- و یا زآهن  
 است آنکه بوده دروست؛ خ ۱- و یا آهنت این که در جوف اوست؛ خ ۲- وگر آهنت آنکه تمثال اوست؛  
 ل- بیت ۱۴۷۱ پس از بیت ۱۴۷۲ آمده. ۱۴. خ ۲- افزون دارد؛

بی آرام شد (کذا!) دخت از درد او گرسی چو دیدی رخ زرد او  
 چو آمدگه پاک پردختنی که گردد تن آسان ازو خفتنی  
 ۱۵. ل، خ ۱- شد ۱۶. خ ۲- ترتیب بیتها: ۱۴۷۶، ۱۴۷۴، ۱۴۷۵. ۱۷. ل- خبر شد بسیندخت  
 ۱۸. خ ۲- شاخ ۱۹. خ ۲- افزون دارد؛

بدل زال آنگاه اندیشه کرد وز اندیشه آسانترش گشت درد  
 ۲۰. خ ۲- افزون دارد؛

همی کند موی و همی خست دست ز درد غم او دست بردل ببست  
 شبستان همه بندگان کننده موی برهنه رخ و موی و در گرد اوی  
 ۲۱. ل، خ ۲- چواز؛ خ ۱- ازان

هم اندر زمان تیره گون شد هوا  
 ۱۴۸۰ چو ابری که بارانش مرجان بود  
 برو کرد زال آفرین<sup>۲</sup> دراز  
 چنین گفت بازال<sup>۵</sup> کین غم چراست  
 کزین<sup>۱</sup> سرو سیمین بر ماهروی  
 که خاک پی او ببوسد هژبر  
 ۱۴۸۵ از<sup>۹</sup> آواز او چرم جنگی پلنگ  
 [هران گرد کاواز<sup>۱۱</sup> کوپال اوی  
 ] ز آواز او<sup>۱۳</sup> اندر آید ز پای<sup>۱۴</sup>  
 [بجای خرد<sup>۱۶</sup> سام سنگی بود  
 ] ببالای<sup>۱۸</sup> سرو و بنیروی<sup>۱۹</sup> پیل  
 ۱۴۹۰ [نسیاید بگیتی<sup>۲۳</sup> ز راه زهش<sup>۲۴</sup>  
 بیاور یکی خنجر آبگون  
 نخستین بمی ماه را مستکن  
 زدل بیم<sup>۲۸</sup> و اندیشه را<sup>۲۹</sup> پستکن<sup>۳۰</sup>  
 پدید<sup>۱</sup> آمد آن مرغ فرمانروا  
 چه مرجان<sup>۲</sup> که آرایش جان بود  
 ستودش فراوان و بردش نماز<sup>۴</sup>  
 بچشم هژبر اندرون نم چراست  
 یکی نرّه شیر آید و<sup>۷</sup> نامجوی  
 نیارد گذشتن بسر برش<sup>۸</sup> ابر  
 شود چاک چاک و بخاید دو چنگ<sup>۱۰</sup>  
 بسیند برو و بازوی و یال<sup>۱۲</sup> اوی  
 دل مرد جنگی بر آید ز جای<sup>۱۴</sup>  
 بخشم<sup>۱۶</sup> اندرون شیر جنگی بود  
 باورد<sup>۱۸</sup> خشت<sup>۱۹</sup> افگند بر دو میل<sup>۲۰</sup>  
 بفرمان دادار<sup>۲۳</sup> نیکی دهش<sup>۲۴</sup>  
 یکی مرد بینادل<sup>۲۷</sup> پرفسون  
 زدل بیم<sup>۲۸</sup> و اندیشه را<sup>۲۹</sup> پستکن<sup>۳۰</sup>

۱. ل. - بزیر ۲. خ. ۱ - که برجان ۳. ل. - آفرینی ۴. م. ۲. خ. - دو مصراع پس و پیش. ۵. ل. -  
 سیمرخ ۶. ل. - ازان ۷. ل. ۲. خ. - یکی شیر باشد ترا؛ خ. ۱ - یکی شیر باشد گو ۸. ل. ۲. خ. -  
 بسر بر گذشتنش؛ خ. ۱ - گذشتن ابر سرش ۹. خ. ۲. وز ۱۰. ل. - بخاید بچنگ؛ خ. ۲ - بجایند چنگ  
 ۱۱. خ. ۱ - باره دز که؛ خ. ۲ - باره زر که ۱۲. خ. ۲ - بال و هم یال ۱۳. ل. - باواز او؛ خ. ۱ - هم اندر  
 زمان ۱۴. ل. - ز جای؛ خ. ۲ - ز آواز بد اندر زاید ز پای (کذا!) ۱۵. ل. - پولاد خای؛ خ. ۱ - بماند  
 بجای ۱۶. خ. ۲ - برای و خرد ۱۷. خ. ۲ - برزم ۱۸. خ. ۲ - ببالا چو ۱۹. خ. ۲ - بنیرو  
 چو ۲۰. ل. - بانگشت؛ خ. ۲ - در آورد ۲۱. م. - باواز اسپ ۲۲. ع. - بیتهای ۱۴۸۶-۱۴۹۰ را  
 ندارد. ۲۳. خ. ۱ - نتابد ز گیتی ۲۴. م. - زهش؛ خ. ۱، خ. ۲ - دهش (قافیه ندارد). ۲۵. م. - دارای؛  
 خ. ۱ - یزدان ۲۶. ل. - افزون دارد:

بدان تاش بیشی بود خرمی      بدین آدمی از ره مردمی  
 خ. ۱ - صورتی از همان بیت را افزون دارد. ۲۷. م. - بینادل و؛ خ. ۲ - بیدار دل ۲۸. خ. ۲ - غم  
 ۲۹. خ. ۱ - ترس یکپاره را ۳۰. م. - افزون دارد:  
 تو بنگر که بینادل افسون کند      بصندوق تا شیر بیرون کند  
 خ. ۱، ۲ - صورتهایی از همان بیت را افزون دارند.



بکافد<sup>۱</sup> تهیگاه سرو سهی  
 وزو بچه شیر بیرون کشد  
 ۱۴۹۵ وز آن پس بدوز آن<sup>۲</sup> کجا کرد چاک  
 گیاهی که گویمت<sup>۳</sup> با شیر و مشک  
 بساو برآلای<sup>۴</sup> بر خستگیش<sup>۱</sup>  
 بدو<sup>۱۱</sup> مال ازان پس یکی پز من  
 ترا زین سخن شاد باید بدن  
 ۱۵۰۰ که او دادت این خسروانی درخت  
 بدین کار دل هیچ غمگین مدار  
 بگفت و یکی<sup>۱۸</sup> پر ز بازو<sup>۱۹</sup> بکند  
 بشد زال و آن پز او برگرفت  
 [بدان<sup>۲۲</sup> کار نظاره شد<sup>۲۳</sup> یک جهان  
 ۱۵۰۵ فروریخت از مژه<sup>۲۴</sup> سیندخت خون

نباشد مرو را ز درد آگهی  
 همه پهلوی ماه در خون کشد<sup>۲</sup>  
 زد دل<sup>۴</sup> دورکن<sup>۵</sup> ترس و تیمار<sup>۱</sup> و باک  
 بکوب و بکن هر سه در سایه خشک  
 ببینی همان روز پیوستگیش<sup>۱۱</sup>  
 خجسته<sup>۱۲</sup> بود سایه فر من  
 پیش<sup>۱۳</sup> جهاندار باید شدن  
 که هر روز نو<sup>۱۴</sup> بشکفاندش<sup>۱۵</sup> بخت<sup>۱۶</sup>  
 که شاخ برومندت آمد<sup>۱۷</sup> ببار  
 فگند و بپرواز برشد<sup>۲۰</sup> بلند  
 برفت و بکرد آنچه گفت ای شگفت<sup>۲۱</sup>  
 همه دیده پر<sup>۲۴</sup> خون و خسته روان<sup>۲۵</sup>]  
 که کودک ز پهلوی آید برون

۲۶

بیامد یکی موبدی چرب دست  
 بکافید<sup>۲۷</sup> بی رنج پهلوی ماه  
 چنان بی گزندش برون آورید  
 یکی بچه بد چون گوی شیرفش  
 مر آن ماهرخ را بمی کرد مست  
 بتابید مر<sup>۲۸</sup> بچه را سر ز راه  
 که کس در جهان این<sup>۲۹</sup> شگفتی ندید  
 ببالا بلند و بدیدار کش

۱. خ. ۱- بکابد (?). ۲. م، خ، ۱، خ. ۲- بیت را ندارند. ۳. خ. ۲- بدوزد ۴. م- زتن ۵. خ. ۲- ندارد  
 برو ۶. ل، خ. ۱- اندوه ۷. ل- گویم تو ۸. ل، خ. ۱- بسای و بیالای؛ خ. ۲- بسای و بیندای (?)  
 ۹. خ. ۲- خستگی ۱۰. ل- ببینی هم اندر زمان بستگیش؛ خ. ۲- ببین اندرون را پیوستگی ۱۱. ل،  
 خ. ۱- بران ۱۲. خ. ۱- که فرخ ۱۳. م- بنزد ۱۴. ل- گل ۱۵. خ. ۱- بشکافدت ۱۶. خ. ۲-  
 رخت ۱۷. ل، خ. ۲- برومندت آید؛ خ. ۱- برومندی آرد ۱۸. خ. ۲- این و یک ۱۹. خ. ۱-  
 این و از بال پزی ۲۰. خ. ۱- بدو داد و بر شد با پر (وزن مختل). ۲۱. خ. ۱- گفت و شفت (?); خ. ۲-  
 کرد (کذا!) از شگفت ۲۲. ل- بران ۲۳. ل، خ. ۱، خ. ۲- بد ۲۴. م- دل پر از ۲۵. خ. ۲-  
 نهان ۲۶. خ. ۱، خ. ۲- دیده ۲۷. خ. ۲- شکافید ۲۸. خ. ۱- پس ۲۹. خ. ۱، خ. ۲- آن

۱۵۱۰ شگفت اندرو مانده بد مرد وزن  
 [همان دردگاهش<sup>۱</sup> فرودوختند  
 شبانروز مادر ز می خفته بود  
 چو از خواب بیدار شد سروین  
 بروز ز<sup>۲</sup> و گوهر برافشانند  
 ۱۵۱۵ مر آن بچه را پیش او تاختند  
 بخندید ازان بچه سرو سهی<sup>۳</sup>  
 [برستم بگفتا غم آمد بسر  
 یکی کودکی دوختند<sup>۴</sup> از حریر  
 درون وی آگنده<sup>۵</sup> موی سمور  
 ۱۵۲۰ ببازوش بسر ازدهای دلیر  
 بزیر کش اندر گرفته سنان<sup>۶</sup>  
 نشانندش آنگه بر اسپ سمند  
 [چو شد کار یکسر همه ساخته  
 هیون<sup>۷</sup> تکاور برانگیختند<sup>۸</sup>  
 ۱۵۲۵ پس<sup>۹</sup> آن صورت رستم گرزدار<sup>۱۰</sup>  
 که نشنید کس بچه پیل تن  
 بدار و همه درد<sup>۱۱</sup> بسپوختند<sup>۱۲</sup>  
 ز می خفته و هش ازو<sup>۱۳</sup> رفته بود<sup>۱۴</sup>  
 بسیندخت بگشاد لب بر<sup>۱۵</sup> سخن  
 ابر کردگار آفرین خواندند  
 بسان سپهری برافراختند  
 بدید اندرو فر شاهنشهی<sup>۱۶</sup>  
 نهادند رستمش نام پسر<sup>۱۷</sup>  
 ببالای آن<sup>۱۸</sup> شیرناخورده شیر<sup>۱۹</sup>  
 برخ بر نگاریده ناهید و هور  
 بچنگ اندرش<sup>۲۰</sup> داده چنگال شیر  
 بیک دست کوپال و دیگر عنان  
 بگرد اندرش چاکران نیز چند<sup>۲۱</sup>  
 چنانچون ببايست پرداخته<sup>۲۲</sup>  
 بفرمان بران بر<sup>۲۳</sup> درم ریختند<sup>۲۴</sup>  
 ببردند<sup>۲۵</sup> نزدیک سام سوار

۱. خ. ۱- درزگاهش ۲. خ. ۱- درز ۳. ل. ۳- بیت را ندارند؛ خ. ۱- بیت ۱۵۱۱ پس از بیت ۱۵۱۲ آمده. ۴. ل. ۴- خسته و دل زهش ۵. خ. ۱، ۲- ز می خفته بود و زهش رفته بود ۶. ل. ۶، خ. ۲- در ۷. م. ۷- در ۸. ل. ۸- بچه سروین ۹. ل. ۹- بگفتند ازان بچه چندی سخن ۱۰. م. ۱۰- پدر چون بدیدار او کام کرد ۱۱. ل. ۱- بیت را ندارند؛ ع- قالت برستم ای قد خلصت فسمی الصبی رستم؛ خ. ۲- افزون دارد؛ ازو زال و سیندخت خرم شدند ۱۲. م. ۱۱- دوخته ۱۳. خ. ۱، ۲- او ۱۴. ل. ۱۴- درو اندر آگنده؛ خ. ۱- درونش بیاگنده؛ خ. ۲- درون اندر آگنده ۱۵. ل. ۱۵- اندرون ۱۶. م. ۱۶- نگاری ستان؛ خ. ۱- نشانده ستان ۱۷. خ. ۱- بیت را ندارد؛ خ. ۲- تاختند ۱۸. ل. ۱۸، خ. ۱، ۲- بیت را ندارند. ۱۹. خ. ۱، ۲- هیونی ۲۰. خ. ۱- برون تاختند ۲۱. ل. ۲۱- بفرمان یزدان ۲۲. خ. ۱- بفرمانش روز تا شب همی تاختند (وزن مختل). ۲۳. ل. ۲۳، خ. ۱، ۲- مر ۲۴. خ. ۱- نامدار ۲۵. خ. ۲- فرستاد

یکی جشن کردند در گلستان  
 همه دشت پر<sup>۳</sup> باده و نای بود  
 بزاولستان<sup>۵</sup> از کران تا کران  
 نبد کهنتر از مهتران بر فرود<sup>۸</sup>  
 ۱۵۳۰ پس<sup>۱۱</sup> آن پیکر رستم شیرخوار<sup>۱۲</sup>  
 ابر سام یل موی بر پای خاست  
 اگر نیم ازین پیکر آید تنش  
 وزان پس فرستاده را پیش خواست<sup>۱۶</sup>  
 [بشادی برآمد ز درگاه کوس  
 ۱۵۳۵ می آورد و رامشگران را بخواند  
 بیاراست جشنی که<sup>۱۱</sup> خورشید و ماه

ز زاولستان<sup>۱</sup> تا بکابلستان<sup>۲</sup>  
 بهر کنج صد مجلس آرای بود<sup>۴</sup>  
 نشسته بهر<sup>۱</sup> جای رامشگران<sup>۶</sup>  
 نشسته چنانچون بود<sup>۱</sup> تار و پود<sup>۱</sup>  
 ببردند<sup>۱۳</sup> نزدیک<sup>۱۴</sup> سام سوار  
 مرا ماند این پرنیان گفت<sup>۱۵</sup> راست  
 سرش ابر ساید زمین دامنش  
 درم ریخت تا بر<sup>۱۷</sup> سرش گشت راست<sup>۱۸</sup>  
 بیاراست میدان<sup>۱۹</sup> چو چشم خروس<sup>۲۰</sup> [   
 بخواهندگان بر درم برفشاند [   
 نظاره شدند اندران بزمگاه<sup>۲۲</sup> [

۱. ل، خ ۱- ز زابلستان ۲. خ ۲- بیت را ندارد، بین بیتهای ۱۵۲۵ و ۱۵۲۷ بیت ۱۵۲۸ آمده. ۳. ل- با  
 ۴. ل، خ ۲- افزون دارند:

بکابل درون گشت مهرباب شاد بمزده بدرویش دینار داد  
 بسنجید، ع- پس از بیت ۱۵۲۵ افزون دارد: و بلغ الخبر الی مهرباب فاستهز الطرب أعطافه...؛ خ ۲- پس از  
 بیتی که در همین نسخه بدل آمده این سه بیت را افزون دارد:

ازان بیشتر بود در سیستان ز دندی ز رستم همی داستان  
 چو بازارگه بد همه ره دراز ز زابل بکابل پیاده سوار (؟)  
 فرستاده بنهاد در پیش سام نگه کرد و خرم دل و شادکام

۵. ل- بزابلستان؛ خ ۲- بکابلستان ۶. ل، خ ۲- نشستند هر ۷. خ ۱- بیت را ندارد؛ خ ۲- خیناگران؛  
 خ ۲- بیت ۱۵۲۸ پس از بیت ۱۵۲۵ آمده. ۸. خ ۱- فزود ۹. خ ۱- بیکجای بر ۱۰. خ ۲-  
 بیت را ندارد. ۱۱. ل- چو ۱۲. ل- گرزدار ۱۳. خ ۱- چو بردند ۱۴. ل- بدیدش  
 جهانگیر ۱۵. خ ۱- مراگفت ماند سراپای ۱۶. ل، خ ۱- خواند ۱۷. خ ۲- با ۱۸. ل-  
 بخواهندگان بر درم برفشاند؛ خ ۱- درم بر سر او همی برفشاند ۱۹. خ ۲- لشکر ۲۰. خ ۲-  
 افزون دارد:

بفرمود آذین کران تا کران دران شهر سگسار و مازندران  
 ل، خ ۱- بیتهای ۱۵۳۴-۱۵۳۵ را ندارد؛ ع- افزون دارد: ثم أمر بضرب البشائر و ركوب العساكر للتطارد فی  
 الميدان و التلاعب بالسيف والسنان ۲۱. م- چو ۲۲. ل، خ ۲- جشنگاه

پس آن نامه زال<sup>۱</sup> پاسخ نوشت  
 نخست آفرین کرد بر کردگار  
 ستودن گرفت آنگهی زال را  
 ۱۵۴۰ پس آمد بدان<sup>۲</sup> پیکر پرنیان  
 بفرمود<sup>۳</sup> کین را چنین<sup>۴</sup> ارجمند  
 نیایش همی<sup>۵</sup> کردم اندر نهان  
 که<sup>۶</sup> زنده<sup>۷</sup> ببیند<sup>۸</sup> جهانیین من  
 کنون شد مرا و ترا<sup>۹</sup> پشت<sup>۱۰</sup> راست  
 ۱۵۴۵ [فرستاده آمد چو باد دمان  
 [چو بشنید<sup>۱۱</sup> زال این<sup>۱۲</sup> سخنهای نغز  
 [بشادیش بر شادمانی فزود<sup>۱۳</sup>  
 همی گشت چندی بر و بر<sup>۱۴</sup> جهان  
 [برستم همی داده دایه شیر  
 ۱۵۵۰ [چو از شیر آمد سوی خوردنی  
 [بدی<sup>۱۵</sup> پنج مرده<sup>۱۶</sup> مرا و را خورش  
 چو رستم بیمود بالای هشت

بیاراست چون مرغزار بهشت  
 بران شادمان گردش روزگار  
 خداوند شمشیر و کوبال را  
 که یال یلان<sup>۱۷</sup> داشت و فر<sup>۱۸</sup> کیان<sup>۱۹</sup>  
 بدارید کز دم<sup>۲۰</sup> نیابد<sup>۲۱</sup> گزند  
 شب و روز با<sup>۲۲</sup> کردگار جهان  
 ز تخم تو گردی<sup>۲۳</sup> بآیین<sup>۲۴</sup> من<sup>۲۵</sup>  
 نباید جز از<sup>۲۶</sup> زندگانیش خواست  
 بر زال روشن دل و شادمان<sup>۲۷</sup>  
 که روشن روان اندر آید بمغز<sup>۲۸</sup>  
 برافراخت گردن بچرخ کبود<sup>۲۹</sup>  
 برهنه شد آن روزگار<sup>۳۰</sup> نهان  
 که نیروی مردست و سرمایه شیر<sup>۳۱</sup>  
 شد از نان<sup>۳۲</sup> و از گوشت افزودنی<sup>۳۳</sup>  
 بماندند مردم ازان<sup>۳۴</sup> پرورش<sup>۳۵</sup>  
 بسان یکی سرو آزاد گشت

۱. خ. ۱، ۲. نامه را سام ۲. خ. ۲. بدیدم همه ۳. خ. ۲. کیان ۴. خ. ۱. روز کیان؛ خ. ۲. بیت ۱۵۴۳  
 را افزون دارد. ۵. خ. ۲. بگفتیم ۶. ل. کورا چنان ۷. خ. ۱. تا او ۸. خ. ۲. بیدار کرگس نیابد  
 ۹. خ. ۲. بسی ۱۰. م. همی جستم از؛ خ. ۱. ازین بخشش؛ خ. ۲. چنان خواهیم از ۱۱. خ. ۱. یکی  
 ۱۲. ل. دیده ۱۳. خ. ۱. ببند ۱۴. ل. پوری ۱۵. خ. ۱. بر آیین ۱۶. خ. ۲. بیت ۱۵۴۳ پس از  
 بیت ۱۵۴۰ آمده. ۱۷. خ. ۲. مراد مرا ۱۸. ل. مراد من از بخت ۱۹. خ. ۱. بجز ۲۰. م. شاد  
 کام (قافیه ندارد). ۲۱. خ. ۱. برخواند ۲۲. خ. ۱، ۲. آن ۲۳. م. بروشن روان اندر آورد مغز؛ ل.  
 دلش گشت خرم گو پاک مغز ۲۴. خ. ۱. نشاندش بر شادمانی فرود(?) ۲۵. ع. بیتهای ۱۵۴۵-۱۵۴۷  
 را ندارد. ۲۶. ل. ۲. خ. ۲. ازان گونه بر سر ۲۷. خ. ۱. گهی آشکارا گهی در ۲۸. م. بیتهای  
 ۱۵۴۹-۱۵۵۱ پس از بیت ۱۵۵۳ متن آمده؛ ع. بیتهای ۱۵۵۰ و ۱۵۵۱ را ندارد. ۲۹. م. باز(?) ۳۰. ل.  
 خ. ۱، ۲. نابرتنی(?)؛ بیخ- پروردنی ۳۱. خ. ۲. بدین ۳۲. ل. پنج بره ۳۳. ل. بدین گونه  
 بودی و را ۳۴. خ. ۱. بیت را ندارد.

چنان شد<sup>۱</sup> که رخشان ستاره شود<sup>۲</sup> جهان بر ستاره نظاره شود<sup>۳</sup>  
 تو گفתי که سام یلستی بجای ببالا و دیدار و فرهنگ و رای<sup>۴</sup>

۲۷

۱۵۵۵ چو آگاهی<sup>۵</sup> آمد بسام دلیر که شد پور دستان همانند<sup>۱</sup> شیر  
 [کس اندر جهان کودک نارسید بدین شیرمردی و گردی ندید<sup>۷</sup>]  
 [بجنید مر سام را دل ز جای بدیدار آن کودک آمدش رای]  
 [سپه را بسالار لشکر سپرد برفت و جهاندیدگان را ببرد<sup>۸</sup>]  
 چو مهرش سوی پور دستان کشید سپه را سوی زاولستان کشید<sup>۹</sup>  
 ۱۵۶۰ چو زال آگهی یافت<sup>۱۰</sup> بر بست کوس ز لشکر زمین گشت چون آبوس<sup>۱۱</sup>  
 خود و گرد مهرباب کابل خدای پذیره شدن را نهادند رای<sup>۱۲</sup>  
 بزد مهره در<sup>۱۳</sup> جام و برخاست غو برآمد ز هردو سپه<sup>۱۴</sup> دار و رو  
 [یکی لشکر از<sup>۱۵</sup> کوه تا کوه مرد زمین قیرگون و هوا لاژورد<sup>۱۶</sup>]  
 [خروشیدن تازی<sup>۱۷</sup> اسپان و پیل همی رفت آواز تا چند<sup>۱۸</sup> میل<sup>۱۹</sup>]

۱. خ-۱. بد ۲. خ-۲. بود ۳. خ-۱، ۲. بود ۴. خ-۲. افزون دارد:  
 جز از پیل او رانه بر تافتی گرانسی او اسپ بشکافتی  
 هنرها پدر بودش آموزگار که چون بود یاری گرش روزگار  
 ع- افزون دارد: وکان لایحمله مرکوب غیر الفیل لضخامة جثته و عبالة اکتافه ۵. خ-۱. چو زو آگهی  
 (وزن مختل). ۶. ل- بکر دار ۷. خ-۱. افزون دارد:  
 بجز پیل او رانه بر تافتی که اسپ از نشستش شکن یافتی  
 ۸. ع- بینهای ۱۵۵۶-۱۵۵۸ را ندارد. ۹. خ-۱. بیت ۱۵۵۹ پیش از بیت ۱۵۵۷ آمده. ۱۰. ل- چو  
 دستان شد آگاه ۱۱. خ-۱، ۲. بیاراست لشکر چو چشم خروس ۱۲. م- پای ۱۳. خ-۱. بر  
 ۱۴. ل- جادم و؛ خ-۱. سودم و؛ خ-۲. سوده و ۱۵. ل، خ-۱. لشکری ۱۶. ل- سپر در سپر بافته  
 سرخ و زرد؛ م- افزون دارد:  
 سوی سیستان سام بنهاد روی ابا این چنین لشکر و رنگ و بوی  
 چو این مزده بشنید زال دلیر بزد نای رویین و ناسود دیر  
 ۱۷. خ-۲. نای و ۱۸. ل- بر پنج ۱۹. ع- بینهای ۱۵۶۳ و ۱۵۶۴ را ندارد.

۱۵۶۵	یکی ژنده پیلی بیاراستند	برو تخت زرین بیاراستند <sup>۱</sup>
	نشست از بر تخت زر <sup>۲</sup> پور زال	ابا <sup>۳</sup> بازوی شیر <sup>۴</sup> و باکتف و یال <sup>۵</sup>
	بسر برش <sup>۱</sup> تاج و کمر بر میان	سپر <sup>۶</sup> پیش و در دست گرز گران <sup>۸</sup>
	چو از دور سام یل آمد پدید <sup>۱</sup>	سپه بر <sup>۱۰</sup> دو رویه رده برکشید
	فرود آمد از باره <sup>۱۱</sup> مهرباب و <sup>۱۲</sup> زال	بزرگان که بودند بسیار سال <sup>۱۳</sup>
۱۵۷۰	یکایک نهادند سر بر زمین	ابر سام یل خواندند <sup>۱۴</sup> آفرین
	چو گل چهره <sup>۱۵</sup> سام یل بشکفید <sup>۱۵</sup>	چو <sup>۱۶</sup> بر پیل بر <sup>۱۷</sup> بچه شیر دید <sup>۱۸</sup>
	چنان همش بر پیل پیش <sup>۱۹</sup> آورد	نگه کرد و با تاج و تختش بدید
	یکی <sup>۲۰</sup> آفرین کرد سام دلیر	که تهما هژبرا بزی شاد دیر <sup>۲۱</sup>
	ببوسید رستمش تخت <sup>۲۲</sup> ای شکفت	نیارا <sup>۲۳</sup> یکی نو ستایش گرفت <sup>۲۴</sup>

۱. خ ۲ - پیروزه پیراستند م ۲ - بر؛ خ ۲ - او ۳. خ ۱ - بدان ۴. خ ۱، خ ۲ - قامت سرو  
 ۵. ل - بزرگان که بودند بسیار سال ۶. ل - ابر سرش ۷. خ ۱ - سپه ۸. ل - تیر و کمان؛ ع -  
 فی یده قوس و نشاب؛ خ ۲ - افزون دارد:

چو مهرباب و چون زال در پیش پیل ز کرد جها(؟) این گشته هم زیل نیل(؟)  
 رخ رستم زال ازان کسرد باز همی تافت چون آفتاب از فراز  
 ۹. ل - اورا بدید ۱۰. ل - سپه را ۱۱. ل، خ ۱، خ ۲ - اسپ ۱۲. ل - در حال ۱۳. ل -  
 ابا قامت سرو و باسفت و یال؛ ل - افزون دارد:  
 چو از دور سام یل اورا بدید فرورفت و لب را بدندان گزید  
 ۱۴. خ ۱ - گرفتند بر سام یل ۱۵. ل - بر شکفت ۱۶. خ ۲ - که ۱۷. خ ۱ - نر ۱۸. ل -  
 چو فرزند را دید با یال و سفت؛ ل - افزون دارد:  
 چو بر پیل بر بچه شیر دید بخندید و شادان دلش بردمید  
 ۱۹. ل - چنانش همی پیش پیل ۲۰. ل - برو ۲۱. ل، خ ۱، خ ۲ - شاد و دیر؛ خ ۲ - افزون دارد:  
 دلارا گوا پور زال شها سزاوار تاجا فروع کها  
 تران ستایش بس اندر جهان نه چون ما برون آمدی از نهان  
 ۲۲. خ ۲ - رستم ز تخت ۲۳. خ ۲ - نیایش ۲۴. ل - افزون دارد:  
 چنین گفت با پهلوان پور زال چو دیدش ابر پیل با فر و یال

۱۵۷۵ که ای پهلوان جهان شاد باش  
 [یکی بندهام نامور<sup>۲</sup> سام را  
 [همی پشت زین خواهم و درع و خود  
 بچهر تو مانند همی چهره‌ام  
 وزان<sup>۱</sup> پس فرود آمد از پیل مست  
 ۱۵۸۰ همی بر سر و چشم او داد بوس  
 سوی کاخ ازان<sup>۱۱</sup> پس<sup>۱۲</sup> نهادند روی  
 [همه کاخها تخت زرین نهاد  
 برآمد برین بر یکی<sup>۱۵</sup> ماهیان  
 بخوردند<sup>۱۷</sup> باده<sup>۱۸</sup> باوای رود  
 ۱۵۸۵ [بیک<sup>۲۰</sup> گوشه تخت دستان نشست  
 [پیش اندرون سام گیهان گشای<sup>۲۳</sup>  
 ز رستم<sup>۲۶</sup> همی در<sup>۲۷</sup> شگفتی بماند  
 [بدان بازوی و یال و آن پشت<sup>۲۸</sup> و شاخ  
 ز<sup>۱</sup> شاخ توام من تو بنیاد باش<sup>۲</sup>  
 نشایم خور و<sup>۴</sup> خواب و آرام را]  
 همی تیر<sup>۵</sup> ناوک<sup>۱</sup> فرستم درود<sup>۷</sup>]  
 چو آن<sup>۸</sup> تو باشد مگر زهره‌ام  
 سپهدار بگرفت دستش بدست  
 فروماند پیلان و آوای<sup>۱۰</sup> کوس  
 همه راه شادان و با<sup>۱۲</sup> گفت و گوی  
 نشستند و خوردند و بودند شاد<sup>۱۴</sup>]  
 برنجی نبستند هرگز<sup>۱۶</sup> میان  
 همی گفت هریک بنوبت<sup>۱۹</sup> سرود  
 دگر گوشه رستمش گریزی<sup>۲۱</sup> بدست<sup>۲۲</sup>  
 فرو هشته از تاج پر<sup>۲۴</sup> همای<sup>۲۵</sup>  
 برو هر زمان نام یزدان بخواند  
 میان چون قلم سینه و بر فراخ]

۱. ل- چو؛ خ، ۱، خ ۲- که ۲. خ ۲- افزون دارد:

ز بنیاد دایم بود شاخ راست بماناد دایم که نیروی ماست

۳. ل- پهلوان ۴. خ ۲- همی ۵. م- تیرو ۶. خ ۱- بتیر و بناوک ۷. ع- بیتهای ۱۵۷۵-۱۵۷۶  
را ندارد؛ ل- افزون دارد:

سر دشمنان را سپارم بیای بفرمان دادار برتر خدای

۲. صورت دیگر همان بیت را افزون دارد. ۸. ل- چنان؛ خ، ۱، خ ۲- چنان چون ۹. م- ازان؛ خ ۲-  
 ازین ۱۰. ل، خ، ۱، خ ۲- برجای پیلان و ۱۱. خ ۱- سیستان ۱۲. ل- بگورابه اندر؛ ع- توجوها  
 جمیعاً نحو کورابذ؛ خ ۱- سپه راندند و ۱۳. ل، خ ۲- پر ۱۴. ع- بیت را ندارد. ۱۵. خ ۱-  
 چو آمد بدین کارها ۱۶. خ ۱- روزی؛ خ ۲- مردم ۱۷. خ ۱- همی خورد ۱۸. ل، خ ۲- همی  
 خورد هرکس ۱۹. ل- هرکس بشادی؛ خ ۱- هریک کیانی؛ خ ۲- هرکس بنوبت ۲۰. خ ۲- یکی  
 ۲۱. خ ۲- تیغی ۲۲. ل- بیت را ندارد؛ خ ۱- بدست دگر رستم شه پرست ۲۳. خ ۱، خ ۲- گیتی گشای  
 ۲۴. خ ۲- پشت فر ۲۵. ل- بیت را ندارد؛ ع- بیتهای ۱۵۸۴-۱۵۸۵ را ندارد. ۲۶. ل، خ ۲- برستم  
 ۲۷. ل- نیاز ۲۸. ل- یال و آن قد؛ خ ۱- برزو و بالا؛ خ ۲- یال و آن سفت

[دو رانش چوران هیونان ستبر  
 ۱۵۹۰ [بدین خوبروئی و این فرّ و یال  
 [بدین شادمانی کنون می خوریم  
 بزال آنگهی گفت تا صد نژاد  
 که کودک ز پهلو برون آورند  
 بسیمرخ باادا هزار آفرین  
 ۱۵۹۵ که گیتی سپنجست پر آی<sup>۱۴</sup> و رو  
 بمی دست بردند و مستان شدند  
 همی خورد مهرباب چندان نبید  
 همی گفت ننديشم از زال زر  
 من و رستم و اسب<sup>۱۱</sup> شبديز و تیغ  
 ۱۶۰۰ کنم زنده<sup>۱۴</sup> آیین ضحاک را  
 پر از خنده گشته لب زال و سام  
 سر ماه<sup>۲۸</sup> نوهرمز<sup>۲۹</sup> مهر ماه<sup>۳۰</sup>  
 دل شیر نر دارد و زور ببر<sup>۱</sup>  
 ندارد کس از پهلو انان<sup>۲</sup> همال<sup>۳</sup>  
 بمی<sup>۴</sup> جان<sup>۵</sup> اندوه را<sup>۶</sup> بشکریم<sup>۷</sup>  
 پیرسی<sup>۸</sup> کس این را ندارد<sup>۹</sup> بیاد<sup>۱۰</sup>  
 بدین نیکوئی<sup>۱۱</sup> چاره چون آورند<sup>۱۲</sup>  
 که ایزد وراره نمود اندرین<sup>۱۳</sup>  
 کهن شد یکی دیگر آرند نو<sup>۱۵</sup>  
 ز رستم سوی یاد دستان شدند<sup>۱۶</sup>  
 که چون خویشتن کس<sup>۱۷</sup> بگیتی ندید<sup>۱۸</sup>  
 نه از سام و نر<sup>۱۹</sup> شاه با تاج و فر<sup>۲۰</sup>  
 نیارد برو<sup>۲۱</sup> سایه گسترد میغ<sup>۲۲</sup>  
 بی<sup>۲۵</sup> مشک سارا کنم<sup>۲۶</sup> خاک را<sup>۲۷</sup>  
 ز گفتار مهرباب دل شاد کام  
 بران تخت فرخنده بگزید راه<sup>۳۱</sup>

۱. ل. شیر و نیروی ببر و هژبر؛ خ ۱. بیت را ندارد؛ خ ۲. شیر و نیروی پیل و هژبر ۲. ل، خ ۲. -  
 بگیتی ندارد کسی را ۳. خ ۱. بیت را ندارد؛ خ ۲. بیت ۱۵۹۰ پس از بیت ۱۵۹۴ آمده. ۴. ل، خ ۲. -  
 همی ۵. م. جای ۶. خ ۲. اندیشه را ۷. خ ۱. بیت را ندارد؛ خ ۲. بیت ۱۵۹۱ پیش از بیت  
 ۱۵۹۵ آمده؛ ع. - بیتهای ۱۵۸۸-۱۵۹۱ را ندارد. ۸. ل. بنوئی ۹. خ ۱. ندارد کسی این؛ خ ۲. -  
 نیارد کس این را ۱۰. م. بیت را ندارد؛ ل. بیت ۱۵۹۲ پس از بیت ۱۵۹۴ آمده. ۱۱. خ ۱. - پیکرش  
 ۱۲. م. بیت را ندارد. ۱۳. م، خ ۱. بیت را ندارند؛ خ ۲. مصراع مخدوش. ۱۴. ل. - سپنجست  
 گیتی پر آرای ۱۵. ل. - آرد بنو ۱۶. خ ۲. مصراع مخدوش. ۱۷. ل. - جز از خویشتن را  
 ۱۸. خ ۱. بیت را ندارد. ۱۹. ل. - سام واز ۲۰. خ ۱. بیت را ندارد؛ خ ۲. - سام نر شاه با تاجور  
 ۲۱. خ ۲. - گرزو ۲۲. ل. - بدو؛ خ ۲. - بما ۲۳. ع. - اذا برزت مع رستم الی الميدان و تطاردنا مع  
 الفرسان اضطرب لمهابتنا الخافقان؛ خ ۱. - افزون دارد:

ز بازوی او تازه شد روز من همان اختر عالم افروز من  
 که دارد بگیتی کنون پای او همان چهره گیتی آرای او  
 ۲۴. خ ۱. - تازه ۲۵. م. - بوی؛ خ ۱. - همه ۲۶. م. - دهم ۲۷. ل. - افزون دارد:  
 بسازم کنون من ز بهرش سلیح همی گفت چنین ز بهر مزیح  
 خ ۲. - صورتی از همان بیت را افزون دارد. ۲۸. م. - سال ۲۹. م. - هرمزو؛ ل. - هرماز ۳۰. خ ۲. -  
 مصراع مخدوش. ۳۱. خ ۲. - گزیدش بتخت کران زنج(؟) راه



[یکی منزلی زال شد با پدر <sup>۱</sup>	[بسازید سام و برون شد بدر
[بپدرود کردن نیارا بهم <sup>۲</sup>	[همی رفت بر پیل رستم دژم
نگر تا نباشی جز از <sup>۳</sup> دادگر	۱۶۰۵ چنین گفت مر زال را کای پسر
خرد را گزین کرده بر خواسته	بفرمان شاهان دل آراسته
همه روز <sup>۴</sup> بسته ره ایزدی	همه ساله <sup>۵</sup> بر بسته دست <sup>۶</sup> از بدی
[یکی بایدت آشکار و نهان <sup>۷</sup>	[چنان دان که <sup>۸</sup> بر کس نماند جهان <sup>۹</sup>
بجز بر ره راست مسپر زمین <sup>۱۰</sup>	[برین پند من باش و مگذر ازین
که آمد <sup>۱۱</sup> بتنگی زمانم همی	۱۶۱۰ که من در دل ایدون <sup>۱۲</sup> گمانم همی
که این پندها را <sup>۱۳</sup> نباید نهفت <sup>۱۴</sup>	[دو فرزند را کرد پدرود و گفت
زپیلان خروشیدن کز نای <sup>۱۵</sup>	[برآمد ز درگاه زخم درای
زبان گرم گوی <sup>۱۶</sup> و دل آرم جوی	سپهد سوی باختر کرد روی
پراز آب رخ دل پراز پند او	برفتند با او <sup>۱۷</sup> دو فرزند او
کشید آن سپهد براه دراز <sup>۱۸</sup>	۱۶۱۵ دو <sup>۱۹</sup> منزل <sup>۲۰</sup> برفتند و گشتند باز
سوی سیستان باز برد آن سپاه <sup>۲۱</sup>	وزان روی زال سپهد براه
همی کردشادی <sup>۲۲</sup> و هم <sup>۲۳</sup> باده خورد <sup>۲۴</sup>	[شب و روز با رستم شیر مرد

۱. م، خ ۱ - بیت را ندارند. ۲. م، خ ۱ - بیت را ندارند؛ ع - ثم عزم سام علی الرحیل فارتحل و خرج فی رکابه رستم و أبوه برسم الوداع مرحلتین ۳. خ ۱، خ ۲ - بجز ۴. خ ۲ - سال ۵. ل، خ ۲ - شسته دو دست؛ خ ۱ - بسته دود دست ۶. خ ۲ - سال ۷. ل - جهان دانک ۸. ل - چنان ۹. خ ۱ - بیت را ندارد؛ خ ۲ - نباید خرامیدن همراهمان ۱۰. خ ۱ - بیت را ندارد؛ خ ۲ - مصراع مخدوش. ۱۱. خ ۱ - اکنون ۱۲. خ ۱، خ ۲ - آید ۱۳. ل - پند ما را ۱۴. ع - بیت را ندارد. ۱۵. خ ۲ - برآمد ز دل هر دورا دود غم بر خسار دادند اوریزه (۹) نم ۱۶. ل - چرب گوی ۱۷. خ ۲ - هران (وزن مختل). ۱۸. ل، خ ۱ - سه ۱۹. خ ۲ - (سهو قلم) سپهد ۲۰. ع - ثم ودع ولدیه و رکب فشیعاه مرحلتین آخرین و رجعا ۲۱. خ ۲ - بیت را ندارد. ۲۲. خ ۱ - نخچیر ۲۳. ل - همی ۲۴. خ ۲ - بیت را ندارد؛ ع، خ ۲ - مجموعه وقایع از این جا تا آخرین بخش پادشاهی منوچهر را ندارند (نک. ملحقه شماره ۱۰ که در آن جا تمامی متن این بخش طولانی بر اساس نسخه های م، ل، خ ۱ داده شده).

منوچهر را<sup>۱</sup> سال شد بر دو شست  
ستاره شناسان بر او شدند  
۱۶۲۰ [ندیدند روزش کشیدن دراز  
بدادند زان<sup>۵</sup> روز تلخ آگهی  
که رفتن آمد بدیگر سرای  
[نگر تا چه باید کنون ساختن  
سخن چون ز داننده بشنید شاه  
۱۶۲۵ همه موبدان و ردان را بخواند  
بفرمود تا نوذر آمدش پیش<sup>۱۲</sup>  
که این تخت شاهی فسونست و باد  
مرا بر صد و بیست<sup>۱۴</sup> شد سالیان  
بسی شادی و کام دل راندم  
۱۶۳۰ بفر فریدون ببستم میان  
بجستم ز سلم و ز تور سترگ  
جهان ویژه<sup>۱۹</sup> کردم ز پتیارها  
چنانم که گویی ندیدم جهان

ز گیتی همی بار رفتن ببست<sup>۱</sup>  
همی ز آسمان داستانها زدند<sup>۲</sup>  
ز گیتی همی گشت بایست باز<sup>۴</sup>  
که شد تیره آن تخت<sup>۱</sup> شاهنشهی  
مگر نزد<sup>۷</sup> یزدان به آیدت<sup>۸</sup> جای  
نباید که مرگ آورد<sup>۱</sup> تاختن<sup>۱۱</sup>  
برسم دگرگون بیاراست گاه  
همه راز دل<sup>۱۱</sup> پیش ایشان براند  
ورا پندها داد زاندازه بیش  
برو<sup>۱۳</sup> جاودان دل نباید نهاد  
برنج و بسختی ببستم میان  
برزم اندرون دشمنان ماندم<sup>۱۵</sup>  
بپندش مرا سود شد هر<sup>۱۶</sup> زیان<sup>۱۷</sup>  
همان کین ایرج نیای بزرگ<sup>۱۸</sup>  
بسی شهر کردم بسی بارها<sup>۲۰</sup>  
شمار گذشته شد<sup>۲۱</sup> اندر نهان

۱. ل. ۲ - منوچهر چون ۲. خ. ۲ - باز بایست گشت ۳. ل. - بیت ۱۶۱۹ پیش از بیت ۱۶۱۸ آمده؛  
خ. ۲ - بیت را ندارد. ۴. ل. ۲ - بیت را ندارند؛ بسنجید با نسخه بدل ۲. ۵. خ. ۱ - ندادندش (کذا!) آن  
۶. ل. - که تیره شود؛ خ. ۱ - که تیره شود تخت؛ خ. ۲ - که شد تیره آیین ۷. ل. - پیش ۸. م. - آیدش  
۹. خ. ۱ - آردت ۱۰. م. - افزون دارد:

تو ناساخته کار رفتن کنی بدستت ز بر کل (?) نهفتن کنی

۱۱. خ. ۲ - رازها ۱۲. ل. ۲ - نوذر آمد پیش؛ خ. ۱ - نوذرش رفت پیش ۱۳. ل. - بدو ۱۴. ل. -  
شصت ۱۵. ل. - دشمنان خواندم؛ خ. ۱ - بیت را ندارد؛ خ. ۲ - دشمن افساندم (کذا!) ۱۶. خ. ۲ -  
میشد ۱۷. خ. ۱ - بیت را ندارد. ۱۸. م. - بیت ۱۶۳۱ پیش از بیت ۱۶۳۰ آمده؛ خ. ۱ - بیت را ندارد.  
۱۹. خ. ۲ - پاک ۲۰. خ. ۱ - بیت را ندارد؛ خ. ۲ - افزون دارد:

تن اسانی از درد و رنج منست کجا آب خاکست و گنج منست

۲۱. خ. ۲ - شد آن کارها جمله

نیرزد همی<sup>۱</sup> زندگانش مرگ<sup>۱</sup>  
 ۱۶۳۵ ازان<sup>۵</sup> پس که بردم بسی درد و رنج  
 چنانچون<sup>۷</sup> فریدون مرا داده بود  
 چنان<sup>۹</sup> دان که خوردی و بر تو گذشت  
 نشانی که ماند<sup>۱۲</sup> همی از تو باز  
 نباید که باشد جز از<sup>۱۳</sup> آفرین  
 ۱۶۴۰ [نگر تانتابی<sup>۱۴</sup> ز دین خدای  
 کنون نو شود در جهان داوری  
 پدید آید<sup>۱۷</sup> آنکه بخاور<sup>۱۸</sup> زمین  
 بدو<sup>۲۰</sup> بگرو آن<sup>۱۱</sup> دین یزدان بود  
 تو مگذار هرگز<sup>۲۵</sup> ره ایزدی  
 ۱۶۴۵ ازان<sup>۲۷</sup> پس بیاید ز ترکان<sup>۲۸</sup> سپاه  
 ترا کارهای درشتست<sup>۳۱</sup> پیش  
 [گزند تو آید ز پور پشنگ  
 [بجوی ای پسر چون رسد داوری  
 درختی که زهر آورد<sup>۳</sup> بار و برگ<sup>۴</sup>  
 سپردم ترا تخت شاهی و گنج<sup>۶</sup>  
 ترا دادم این تاج شاه آزمود<sup>۸</sup>  
 بخوشر<sup>۱۰</sup> زمان باز بایدت گشت<sup>۱۱</sup>  
 برآید برو روزگار دراز  
 که پاکی نژاد آورد پاک دین  
 که دین خدای آورد پاک رای<sup>۱۵</sup>  
 چو موسی<sup>۱۶</sup> بیاید بیغمبری  
 نگر تانتابی بر او بکین<sup>۱۷</sup>  
 نگه کن ز سر تا<sup>۱۸</sup> چه پیمان<sup>۱۹</sup> بود<sup>۲۰</sup>  
 که نیکی از ویست و هم زو بدی<sup>۲۱</sup>  
 نهند از بر تخت<sup>۲۲</sup> ایران کلاه<sup>۲۳</sup>  
 گهی گرگ باید بدن گاه میش<sup>۲۴</sup>  
 ز توران شود کارها بر تو<sup>۲۵</sup> تنگ<sup>۲۶</sup>  
 ز سام و ز زال آنگهی یاوری<sup>۲۷</sup>

۱. ل. همه ۲. خ، ۱، ۲. همه زندگانی بمرگ ۳. ل. تلخ آورد؛ خ ۱. زهرش بود ۴. ل. دو مصراع پس و پیش؛ خ ۲. بار آورد زهر برگ؛ ع. بیت را ندارد. ۵. ل. وزان ۶. خ ۲. بیت را ندارد. ۷. ل. چنان هم ۸. خ، ۱، ۲. بیت را ندارند؛ ع. و اینی مسلم ایلیک التاج و التخت کما سلمهما الی آفریدون ۹. ل. جهان ۱۰. ل. بخورد ۱۱. م. بیت ۱۶۳۷ پیش از بیت ۱۶۳۶ آمده. ۱۲. ل. بماند ۱۳. خ، ۱، ۲. بجز ۱۴. ل. نیچی ۱۵. خ، ۱، ۲، ع. بیت را ندارند. ۱۶. خ ۲. عیسی؛ ع. موسی ۱۷. م. آمد ۱۸. ل. پدید آنکه ز خاور (وزن مختل). ۱۹. ل. نیاری بدو در نگین؛ خ ۱. بیت را ندارد؛ خ ۲. نیاری بر و بر نگین؛ ع. و مستجدد عن قلیل نبوة فیبعث الله عز و جل موسی نبیا بناحیه المغرب ۲۰. ل. بران؛ خ ۲. برو ۲۱. خ، ۱، ۲. ار ۲۲. ل. که از سر ۲۳. خ ۱. فرمان ۲۴. م، ۲. بیت ۱۶۴۳ پیش از بیت ۱۶۴۲ آمده. ۲۵. خ، ۱، ۲. تو هرگز مگرداز ۲۶. ع. بیت را ندارد. ۲۷. ل. وزان ۲۸. خ ۲. بتوران ۲۹. خ ۲. گاه ۳۰. خ ۱. بیت ۱۶۴۵ پیش از بیت ۱۶۴۴ آمده. ۳۱. ل. درازست ۳۲. ع. فعلیک بالصر فبان أمامک أمورا عظاما و خطوبا صعبا ۳۳. خ ۲. کارهای تو ۳۴. م، ۱. بیت را ندارند؛ ع. و مستلقى من ابن بشنک معضلة لاتبقی و لاتذر ۳۵. م، ۱، خ ۲. بیت را ندارند؛ ع. فاذا أناخ علیک الزمان بکلکله فاستعن (صورت دیگر: فاستغث) بسام و ولده

[وزین نودرختی که از پشت زال  
 ۱۶۵۰ [ازو شهر توران شود بی هنر  
 بگفت و فرود آمد آبش<sup>۲</sup> بروی  
 [بی آنکش بدی هیچ<sup>۴</sup> بیماری  
 دو چشم کیانی بهم بر نهاد  
 شد آن نامور پرهنر<sup>۱</sup> شهریار  
 برآمد کنون برکشد شاخ و یال<sup>۱</sup>  
 بکین تو آید همان کینه ور<sup>۲</sup>  
 همی زار بگریست نوذر بروی  
 نه از دردها هیچ آزاری<sup>۵</sup>  
 بپژمرد و برزد یکی سرد باد  
 بگیتی سخن ماند زو<sup>۷</sup> یادگار<sup>۸</sup>

۱. م، خ، ۱، خ ۲ - بیت را ندارند. ۲. م، خ، ۱، خ ۲ - بیت را ندارند؛ ع - و أعلم أن هذا الغصن الذي تفرع الآن  
 من دوحه زال سيدوخ بلاد الترك و يتوغل ديارهم و يطلب بئارك و ينتقم لك ۳. خ ۱ - آتش ۴. ل -  
 ابی آنکه بود پیش ۵. خ ۱، خ ۲ - بیت را ندارند؛ ع - ... و فاضت نفسه من غير مرض و لا وصب ۶. ل -  
 باهنر نامور ۷. خ ۱، خ ۲ - ازو ۸. م - افزون دارد:

ز کار منوچهر پرداختم ز کردار نوذر سخن ساختم

## ملحقات

### ۱

(ضحاک، پس از بیت ۲۷۴)

رسیدند بر تازیان <sup>۱</sup> نوند	بجائی که یزدان پرستان بدند <sup>۲</sup>
پس آمد بران <sup>۳</sup> جای نیکان فرود	فرستاد نزدیک ایشان درود <sup>۴</sup>
چو شب تیره تر گشت ازان جایگاه	خرامان بیامد یکی نیکخواه <sup>۵</sup>
فرو هشته از مشک تا پای موی	بکردار حور بهشتیش روی <sup>۶</sup>
سوی مهتر آمد بسان پری	نهانی بیامختش <sup>۷</sup> افسونگری
که تا بندها را بدانند کلید	گشاده بافسون کند ناپدید
فریدون بدانست کان ایزدبست	نه از راه پیکار و دست <sup>۸</sup> بدیست
شد از شادمانی رخسار غوان	که تن را جوان دید و دولت جوان
خورشها بیاراست <sup>۹</sup> خوالیگرش	یکی پاک خوان از در <sup>۱۰</sup> مهترش
چو شد نوش <sup>۱۱</sup> خورده شتاب آمدش	گران شد سرش رای <sup>۱۲</sup> خواب آمدش
چو آن ایزدی رفتن و <sup>۱۳</sup> کار <sup>۱۴</sup> او	بدیدند و <sup>۱۵</sup> آن بخت بیدار او
برادرش پس <sup>۱۶</sup> هر دو برخاستند <sup>۱۷</sup>	تبه کردندش را بیاراستند <sup>۱۸</sup>

۱. ل- تازیانی ۲. خ- بیت را ندارد. ۳. ل، خ- بدان ۴. خ- بیت را ندارد. ۵. خ- بیت را ندارد. ۶. خ، ۱- افزون دارند:

سروشی بدو آمده از بهشت که تاباز گوید بدو خوب وزشت

ل- صورتی از همان بیت را افزون دارد. ۷. م- نهانی بیاموختش؛ خ، ۱- خ- نهانش بیاموخت  
۸. ل- نه آهرمنی و نه کار ۹. خ- خورش نغز آراست ۱۰. خ- بر ۱۱. خ- توشه  
۱۲. ل- سوی ۱۳. خ- «و» ندارد. ۱۴. خ- رفتن و ایزدی کار ۱۵. خ- «و» ندارد.  
۱۶. ل- برادرش را؛ خ- برادر همی ۱۷. م- برادرش هر دو برون خاستند ۱۸. ل- برآراستند

- یکی کوه<sup>۱</sup> بود از برش<sup>۲</sup> برز کوه  
 بیابین گه<sup>۳</sup> شاه خفته بناز  
 ۱۵ بکه بر شدند آن دو بیدادگر  
 ز خارا بکنند لختی<sup>۷</sup> گران  
 ازان کوه بالا بکنند<sup>۱</sup> سنگ  
 ازان<sup>۱۱</sup> کوه غلطان فرو گاشتند<sup>۱۲</sup>  
 بفرمان یزدان سر خفته مرد  
 ۲۰ بافسون مران<sup>۱۴</sup> سنگ از جای خویش  
 همانگه<sup>۱۱</sup> کمر بست و اندر کشید  
 برادرش هردو نهان از گروه  
 شده یک زمان از شب دیر یاز<sup>۴</sup>  
 وزیشان<sup>۵</sup> نبد هیچکس را خبر<sup>۶</sup>  
 ندیده مر آن کار<sup>۸</sup> بد را گران  
 بدان تا بکوبد سرش بی درنگ<sup>۱۰</sup>  
 مران خفته را مرده<sup>۱۳</sup> پنداشتند  
 خروشیدن سنگ بیدار کرد  
 بیست و نجیبید آن سنگ بیش<sup>۱۵</sup>  
 نکرد آن سخن را بدیشان<sup>۱۷</sup> پدید<sup>۱۸</sup>

## ۲

(ضحاک، پس از بیت ۴۷۰)

- بیا تا جهان را ببد نسپریم  
 نباشد<sup>۲۰</sup> همی نیک و بد پایدار  
 بکوشش همه دست نیکی بریم<sup>۱۹</sup>  
 همان به که نیکی بود یادگار

۱. خ ۱، خ ۲ - سنگ ۲. خ ۱ - از بن؛ خ ۲ - از بر ۳. م - پایان که؛ ل، خ ۱ - ببالین که؛ خ ۲ - ز بالین که؛ متن بر اساس ب.خ. ۴. م، خ ۱ - بیت ۱۴ پیش از بیت ۱۳ آمده؛ خ ۱ - پس از بیت ۱۳ بیتهای ۱۷، ۱۵ و ۱۶ می آید. ۵. خ ۲ - کریشان ۶. م - افزون دارد:

برفتند هردو نهان از گروه بران برز بالای آن تیغ کوه

۷. ل، خ ۱، خ ۲ - سنگی ۸. ل - ندیدند مکرار؛ خ ۱، خ ۲ - ندیدند آن کار ۹. ل، خ ۲ - چو ایشان ازان کوه کنند؛ خ ۱ - دویندند و از کوه کنند ۱۰. م - بیت ۱۷ پیش از بیت ۱۶ آمده. ۱۱. ل، خ ۱ - وزان ۱۲. خ ۲ - داشتند ۱۳. ل، خ ۱، خ ۲ - کشته ۱۴. ل، خ ۱، همان؛ خ ۲ - همی ۱۵. ل - نغلطید یک ذره بیش؛ خ ۱ - یکی گام نهاد بیش؛ خ ۲ - نجیبید از جای خویش (قافیه ندارد)؛ ل - افزون دارد:

برادر بدانست کان ایزد بست نه از راه بیکار و دست بدیست

خ ۲ - افزون دارد:

فریدون هماندم ازان جایگاه براند و بدش کاوه پیش سپاه  
 برافراخته کاویانی درفش همان و همان تیغهای بنفش

۱۶. ل - فریدون ۱۷. خ ۱، خ ۲ - سخنها بریشان ۱۸. ل - افزون دارد:

براند و بدش کاوه پیش سپاه برافراز راند او ازان جایگاه  
 برافراشته کاویانی درفش همایون همان خسروانی درفش

۱۹. ل - چهار بیت (۲-۵) بریده شده. ۲۰. خ ۲ - نماند

همان گنج<sup>۱</sup> دینار و کاخ<sup>۲</sup> بلند  
 سخن مانند از تو همی یادگار  
 ۵ [سخن را سخن دان ز گوهر گزید  
 [توئی آنکه گیتی بجوئی همی  
 فریدون فرخ فرشته نبود  
 بداد<sup>۴</sup> و دهش یافت آن<sup>۵</sup> نیکوئی  
 فریدون ز کاری که کرد ایزدی  
 ۱۰ یکی بیشتر بند ضحاک بود<sup>۱</sup>  
 دو دیگر<sup>۷</sup> که گیتی ز نابخردان<sup>۸</sup>  
 سدیکر که کین پدر باز خواست  
 جهانان<sup>۱۲</sup> چه بدمهر و بدگوهری  
 نگه کن کجا آفریدون گرد  
 ۱۵ ببد در جهان پانصد سال شاه  
 جهان<sup>۱۸</sup> جهان دیگری را سپرد  
 چنینیم یکسر که و مه همه  
 نخواهد بدن مر ترا سودمند  
 سخن را چنین خوارمایه مدار<sup>۳</sup>  
 ز گوهر و را پایه برتر سزید  
 چنان کن که بر داد پوئی همی  
 ز مشک و ز عنبر سرشته نبود  
 تو داد و دهش کن فریدون توئی  
 نخستین جهان را بشت از بدی  
 که بیدادگر بود و ناپاک بود  
 پرداخت<sup>۱</sup> و بستد ز دست بدان<sup>۱۰</sup>  
 جهان ویژه بر خویشان کرد راست<sup>۱۱</sup>  
 که خود پرورانی و خود<sup>۱۳</sup> بشکری  
 که از پیر<sup>۱۴</sup> ضحاک شاهی<sup>۱۵</sup> ببرد  
 باخر بشد<sup>۱۱</sup> ماند ازو جایگاه<sup>۱۷</sup>  
 بجز درد و اندوه چیزی<sup>۱۹</sup> نبرد  
 تو خواهی شبان باش و خواهی رمه

۳

(فریدون، پس از بیت ۷۸)

که شیرین تر از جان و<sup>۲۰</sup> فرزند و<sup>۲۱</sup> چیز<sup>۲۲</sup> همانا که چیزی<sup>۲۳</sup> نباشد بنیز<sup>۲۴</sup>  
 پسندیده تر کس ز فرزند نیست چو پیوند فرزند پیوند نیست<sup>۲۵</sup>

۱. خ-۱ «و» را افزون دارد. ۲. م-تاج ۳. ل، خ، ا، خ-۲. بیتهای ۵ و ۶ را ندارند. ۴. خ-۱. ز داد ۵. خ-۲. او ۶. خ-۱. یکی بند اول ز ضحاک بود ۷. ل-سدیکر؛ خ، ا، خ-۲. و دیگر ۸. خ-۱. نابخردی ۹. ل-بپالود؛ خ-۱. تهی کرد ۱۰. خ-۱. بدی ۱۱. ل-بیت ۱۲ پیش از بیت ۱۱ آمده. ۱۲. خ-۱. جهانرا ۱۳. خ-۱. که پرورده خویش را ۱۴. م-شاه؛ خ-۱. تخم ۱۵. خ-۲. ملکت ۱۶. ل، خ-۲. شد و ۱۷. خ-۱.  
 بد اندر جهان پنج و صد سال شاه بفرجام رفت و بجا ماندگاه  
 ۱۸. خ-۲. برفت و ۱۹. ل-حسرت از دهر چیزی؛ خ-۱. نیکنامی ز گیتی؛ خ-۲. حسرت و درد چیزی  
 ۲۰. خ-۱. «و» ندارد. ۲۱. ل، خ، ا، خ-۲. «و» ندارند. ۲۲. خ-۲. نیز (قافیه ندارد). ۲۳. خ-۲.  
 هرگز ۲۴. خ-۱. که نباشد به پیش تو نیز (وزن مختل). ۲۵. خ، ا، خ-۲. بیت را ندارند.

۵      بسه دیده<sup>۱</sup> اندر جهان گر کس است<sup>۲</sup>      سه فرزند ما را سه<sup>۳</sup> دیده بس است<sup>۴</sup>  
 [که گرنه بر امید فرزندی  
 [دگر گونه گوید همی رهنمای  
 گرامی تر از دیده آن را شناس  
 چه گفت آن خردمند پاکیزه مغز  
 که پیوند کس را نیاراستم<sup>۵</sup>  
 خردیافته مرد نیکی سگال  
 چو<sup>۶</sup> خرم ب مردم<sup>۷</sup> بود روزگار      ۱۰  
 نه نیکو بود بی سپه شهریار  
 مگر کس به از خویشان خواستم  
 همی دوستی را بجوید همال  
 کجا داستان زد ز پیوند<sup>۸</sup> نغز  
 که دیده بدیدنش<sup>۹</sup> دارد سپاس  
 ازین در بسی دانش آرد بجای]

## ۴

(فریدون، پس از بیت ۱۵۰)

۵      سخن گوی و روشن دل و پاک تن      سزای ستودن بهر انجمن<sup>۱</sup>  
 همش گنج بسیار<sup>۱</sup> وهم لشکرست      همش دانش و رای<sup>۲</sup> وهم افسرست  
 نباید که یابد شمار از بون      بکار آورد مرد دانا فسون  
 بروز نخستین یکی بزمگاه<sup>۳</sup>      بسازد شمارا دهد<sup>۴</sup> پیشگاه<sup>۵</sup>  
 سه خورشیدرخ را چو باغ بهار<sup>۶</sup>      بیارد پر از بوی و رنگ و نگار  
 نشاند بران تخت<sup>۷</sup> شاهنشهی      سه خورشیدرخ را چو سرو سهی<sup>۸</sup>  
 ببالا و دیدار هر سه یکی      که از مه ندانند باز اندکی<sup>۹</sup>  
 ازان<sup>۱۰</sup> هر سه کهتر بود پیش رو      مهین باز پس در میان<sup>۱۱</sup> ماه نو  
 نشیند کهین نزد مهتر پسر      مهین باز نزد<sup>۱۲</sup> کهین تاجور

۱. م. - پسندیده    ۲. م. - کسیست    ۳. خ. ۲. - مرا هست و این هر سه    ۴. م. - سخن دانشی را ازین  
 درستیست (؟)؛ خ. ۱. - بیت را ندارد؛ ل. خ. ۱، خ. ۲. - بیتهای ۴ و ۵ را ندارند.    ۵. خ. ۱. - ز دیدنش    ۶. ل. -  
 فرزند    ۷. خ. ۲. - نیاردستم    ۸. خ. ۱، خ. ۲. - که    ۹. خ. ۱. - بمردی    ۱۰. ل. خ. ۱. - بیت را  
 ندارند.    ۱۱. خ. ۲. - گنج و دینار    ۱۲. خ. ۲. - تخت و بختست    ۱۳. خ. ۱. - رزمگاه    ۱۴. خ. ۱. - همی  
 ۱۵. خ. ۲. - بیت ۴ پیش از بیت ۳ آمده.    ۱۶. خ. ۱، خ. ۲. - بسان بهار    ۱۷. م. - بر تخت    ۱۸. خ. ۱. -  
 بسان رهی؛ خ. ۲. - سه پوشیده رخ را بسان رهی    ۱۹. ل. - که را یکی (قافیه ندارد).    ۲۰. ل. - ازین  
 ۲۱. م. - از پس اندر میان    ۲۲. خ. ۱. - ماه نزد؛ خ. ۲. - هم بنزد



۱۰	میانه نشیند هم اندر میان بپرسد شما را کزین سه همال میانه کدامست و کهتر کدام بگویید کان برترین <sup>۴</sup> کهترست میانه خود اندر میانست راست	پس آنگه <sup>۱</sup> پدر برگشاید زبان <sup>۲</sup> کدامین شناسید مهتر بسال بباید برین <sup>۳</sup> گونه تان برد نام مهین را نشستن نه اندر خورست برآمد ترا کام <sup>۵</sup> و پیکار کاست <sup>۶</sup>
۱۵	[بدین گونه رانید یکسر سخن ]بباشید یک با دگر هم سرای ]بدین گفتهای من ار بگروید	ز خورشید رویان چون سروبن] نباید که باشید از هم جدای] بکار اندرون شاد و خرم بوید]

۵

(فریدون، پس از بیت ۱۶۲)

۵	[یکی کاخ آراسته چون بهشت ]بدیبای رومی بیاراسته فرود آورید اندران <sup>۱</sup> کاخشان سه دختر چنانچون فریدون بگفت بدیدار هر سه چو تابنده ماه ]نشستند هر سه <sup>۱۱</sup> بران هم نشان ازان <sup>۱۳</sup> سه گرانمایه پرسید شه <sup>۱۴</sup> میانه کدامست و کهتر <sup>۱۶</sup> کدام بگفتند زان <sup>۱۸</sup> گونه کاموختند ]شگفتی فرو ماند شاه یمن	همه سیم و زر اندر افکنده خشت] <sup>۷</sup> چه مایه بدو اندرون خواسته] <sup>۸</sup> چو شب روز شد کرد گستاخشان سپهد برون آورید از نهفت نشایست کردن بدیشان <sup>۱۱</sup> نگاه که گفتش فریدون بگردنکشان] <sup>۱۲</sup> کزین سه ستاره کدامست مه <sup>۱۵</sup> بباید برین گونه تان برد نام <sup>۱۷</sup> سبک <sup>۱۹</sup> چشم نیرنگ بردوختند همیدون دلیران آن انجمن] <sup>۲۰</sup>
۱۰		

۱. ل. - بدان کت؛ خ ۱، خ ۲. - بدان تا ۲. ل، خ ۲. - ز دانش نیاید زیان؛ خ ۱. - ز دانش نیاید نشان ۳. خ ۱. - بدین ۴. خ ۱. - مهترین ۵. ل، خ ۱، خ ۲. - برآید ترا کار ۶. خ ۱. - خواست ۷. م. - بیت را ندارد. ۸. م. - بیت را ندارد؛ خ ۱. - ز پر مایه چیز اندرو کاسته ۹. م. - آوریدند بر ۱۰. خ ۲. - دریشان ۱۱. خ ۲. - هران سه (وزن مختل). ۱۲. م. - بیت را ندارد. ۱۳. م. - ازین ۱۴. م، خ ۲. - مه ۱۵. ل. - بیت بریده شده؛ م، خ ۲. - که ۱۶. خ ۲. - مهتر ۱۷. م. - مباحثید ازین گفته در کار خام؛ خ ۲. - بگویید تا من شوم شاد کام ۱۸. خ ۱، خ ۲. - ازان ۱۹. ل. - بیک ۲۰. ل، خ ۱، خ ۲. - بیت را ندارند.

بدانست شاه گرانمایه زود  
 چنین گفت کآری همین است زه<sup>۲</sup>  
 بدانگه که پیوسته شد کارشان  
 سه افسر بُد<sup>۵</sup> از پیش سه تاجور<sup>۱</sup>  
 ۱۵ سوی خانه رفتند با ناز و شرم<sup>۸</sup>  
 سر تازیان سرو شاه یمن  
 برامش بیاراست و بگشاد لب  
 سه پور فریدون سه داماد او  
 بدانگه که می چیره شد بر خرد  
 ۲۰ سبک بر سر آبگیر گلاب<sup>۱۳</sup>  
 بیالیز<sup>۱۴</sup> زیر<sup>۱۵</sup> گل افشان درخت  
 سر تازیان شاه افسونگران  
 برون آمد از گلشن خسروی  
 بر آورد سرما و باد دمان  
 ۲۵ چنان شد که بفسرد هامون و راغ  
 سه فرزند آن شاه<sup>۲۱</sup> افسون گشای  
 بدان<sup>۲۳</sup> ایزدی فرّ و فرزانیگی  
 بران بند جادو ببستند راه<sup>۲۴</sup>  
 چو خورشید بر زد سر از تیره<sup>۲۶</sup> کوه

۱. خ ۲- آیدش ۲. چنین است در نسخه‌ها؛ بخ- ره ۳. ل- کهین رابکه داد و مه رابمه ۴. خ ۱-  
 بر نشانند؛ خ ۲- بر شکستند ۵. ل- سه افسرور؛ خ ۲- سه دختر بد ۶. خ ۱- سه افسروران  
 پیش ان تاجور ۷. ل- رخانشان پر از رنگ و شرم پدر؛ خ ۱- ز خلقان پر از شرم پیش پدر؛ خ ۲-  
 رخانشان پر از شرم پیش پدر ۸. ل- بر گرم و شرم ۹. ل- آوای ۱۰. خ ۱، خ ۲- همی بود  
 تاتیره گون ۱۱. خ ۱، خ ۲- که بر ۱۲. ل- آرایش ۱۳. م، خ ۲- آگیری گلاب؛ ل- آبگیر و گلاب  
 ۱۴. خ ۲- بیالین ۱۵. خ ۱- پیش ۱۶. ل، خ ۱- آن ۱۷. خ ۱، خ ۲- همی ۱۸. ل، خ ۱،  
 خ ۲- سر آرد ۱۹. ل- بدیشان ۲۰. ل- «بر» را ندارد (سهو قلم). ۲۱. م- سه فرزند شاه  
 آن سه؛ ل- تا این جا بریده شده. ۲۲. ل، خ ۱، خ ۲- ازان ۲۳. م- بران ۲۴. خ ۱- بدان بند  
 جادوی پیشینه راه ۲۵. خ ۲- دریشان ۲۶. ل- تیغ ۲۷. ل- دانش پژوه؛ خ ۲- افزون پژوه

۳۰ بنزد سه داماد آزادمرد  
 فسرده ز سرما<sup>۱</sup> و برگشته کار  
 چنین<sup>۴</sup> خواست کردن بدیشان نگاه  
 سه آزاده را<sup>۵</sup> دید چون ماه نو  
 بدانست کافسون<sup>۶</sup> نیامد<sup>۷</sup> بکار  
 که بیند رخانشان شده<sup>۱</sup> لاژورد  
 بمانده<sup>۲</sup> سه دختر بدو یادگار  
 نه بر آرزو گشت خورشید و ماه  
 نشسته بران خسروی گاه نو  
 نباید برین<sup>۸</sup> برد خود روزگار

۶

(فریدون، پس از بیت ۱۷۷)

چو از باز گردیدن آن سه شاه<sup>۱</sup>  
 ز دلشان همی<sup>۱۰</sup> خواست کاآگه شود  
 بیامد بسان یکی ازدها  
 خروشان و جوشان<sup>۱۲</sup> بجوش اندرون  
 چو هر سه پسر را<sup>۱۴</sup> بنزدیک دید  
 برانگیخت گرد و بر آورد جوش<sup>۱۱</sup>  
 بیامد دمان نزد<sup>۱۹</sup> مهتر پسر  
 پسر گفت با ازدها روی<sup>۲۱</sup> جنگ  
 سبک پشت بنمود و<sup>۲۲</sup> بگریخت ازوی<sup>۲۳</sup>  
 میانه برادر چو او را بدید  
 مرا<sup>۲۴</sup> گفت گر کارزارست کار<sup>۲۵</sup>  
 شد آگه فریدون بیامد براه  
 ز بسدها گمانیش کوتاه شود  
 کز و شیر گفتی<sup>۱۱</sup> نیابد رها  
 همی از دهانش<sup>۱۳</sup> آتش آمد برون  
 بگرد اندرون کوه<sup>۱۵</sup> تاریک دید  
 جهان گشت از<sup>۱۷</sup> آواز او پر خروش<sup>۱۸</sup>  
 که او بود پرمایه و تاجور<sup>۲۰</sup>  
 نسازد خرد یافته مرد سنگ  
 پدر زی برادرش بنهاد روی  
 کمان را بزه کرد و اندر کشید  
 چه شیر دمنده چه جنگی سوار<sup>۲۱</sup>

۱. خ ۱ - که رخشان بود ۲. ل، خ ۱ - سرما ۳. ل، خ ۲ - بماند ۴. م - چنان ۵. خ ۱،  
 خ ۲ - داماد را ۶. خ ۱ - افسون ۷. ل، خ ۱، خ ۲ - نیاید ۸. ل، خ ۱ - بدین؛ خ ۲ - درین  
 ۹. ل - مصراع بریده شده. ۱۰. ل - تا این جا بریده شده. ۱۱. خ ۱ - شیرکش خود ۱۲. خ ۲ - غران  
 ۱۳. م - همی از منش؛ خ ۱ - همش از دهان ۱۴. ل - تا این جا بریده شده. ۱۵. م - روز ۱۶. خ ۱،  
 خ ۲ - برآمد بجوش ۱۷. خ ۱، خ ۲ - شدد ۱۸. م - شدد آواز او با خروش ۱۹. خ ۱، خ ۲ -  
 سوی؛ ل - تا این جا بریده شده. ۲۰. خ ۲ - تاج زر (?) ۲۱. خ ۱ - روز ۲۲. ل - تا این جا  
 بریده شده. ۲۳. خ ۲ - بر کرد و برگشت ازوی ۲۴. خ ۱ - ورا ۲۵. ل - مصراع بریده شده.  
 ۲۶. م - در حاشیه با خطی دیگر افزوده شده:  
 بر ازدها شه بر آشفست تند فریدون گرد جنگ... (از این جا به بعد بریده شده)

چو کهتر پسر نزد ایشان رسید  
 بدو گفت کز پیش ما دور<sup>۱</sup> شو<sup>۲</sup>  
 گرت نام شاه آفریدون بگوش  
 ۱۵ که فرزند اویم هر سه پسر<sup>۳</sup>  
 گر از راه بی راه یکسو شوی  
 فریدون فرخ چو بشنید و دید<sup>۴</sup>  
 برفت و بیامد پدروار<sup>۵</sup> پیش  
 اباکوس و بانای و پیلان<sup>۶</sup> مست<sup>۷</sup>  
 ۲۰ بزرگان لشکر پس پشت او  
 چو دیدند پرمایگان روی شاه  
 برفتند و بر خاک دادند بوس  
 بپرسیدشان شاه<sup>۸</sup> و بنواختشان  
 چو آمد بکاخ گرانمایه باز  
 ۲۵ همی<sup>۹</sup> آفرین کرد بر کردگار  
 وزان پس جهاندیدگانرا<sup>۱۰</sup> بخواند  
 چنین گفت کان ازدهای دژم  
 پدر بد که جست از شما مردمی  
 کنون نامتان ساختستیم نغز  
 ۳۰ توئی مهترین<sup>۱۱</sup> سلم نام تو باد

۱. خ ۱- باز ۲. ل- مصراع بریده شده. ۳. خ ۲- پلنگی ۴. ل، خ ۲- در ۵. ل- مصراع بریده شده. ۶. م- پرخاش خور ۷. ل، خ ۱- وگر برنهمت افسر خسروی ۸. ل- مصراع بریده شده. ۹. م، خ ۱- بدرواز؛ خ ۲- زدروازه ۱۰. خ ۱- بیامد ۱۱. خ ۲- بآیین کیش ۱۲. ل، خ ۱، خ ۲- بازنده پیلان ۱۳. ل- مصراع بریده شده. ۱۴. خ ۱، خ ۲- دمان ۱۵. ل، خ ۱، خ ۲- پدر دست بگرفت ۱۶. خ ۱، خ ۲- براندازه ۱۷. م- نامها؛ ل- پایها؛ خ ۲- جایگه ۱۸. خ ۱، خ ۲- جهان آفرین شد ۱۹. ل- بسی ۲۰. م- نیک و بلند ۲۱. ل- سه فرزند خود را ۲۲. ل- گرانمایگی ۲۳. خ ۲- که گیتی همی سوخت گیتی بدم ۲۴. خ ۲- بشنید ۲۵. ل- چو بگذشت برخاست بر مردمی (قافیه ندارد). ۲۶. ل- ستاید سزاوار مغز؛ خ ۱، خ ۲- بسباید سزاوار نغز (قافیه ندارد). ۲۷. ل، خ ۱- توی مهتر؛ خ ۲- تو چون مهتری

که جستی سلامت ز چنگ<sup>۱</sup> نهنگ  
 دلاور که ننديشد از پیل و شیر<sup>۲</sup>  
 میانه کز آغاز تندی<sup>۳</sup> نمود  
 وراتور خوانیم<sup>۴</sup> شیر<sup>۵</sup> دلیر  
 ۳۵ هنر خود دلیرست بر جایگاه  
 دگر کهترین<sup>۶</sup> مرد با سنگ و چنگ<sup>۷</sup>  
 ز خاک و ز آتش میانه گزید  
 دلیر و جوان و هشیوار<sup>۸</sup> بود  
 کنون ایرج اندر<sup>۹</sup> خورد نام تو<sup>۱۰</sup>  
 ۴۰ بدانک او با آغاز تندی<sup>۱۱</sup> نمود  
 بنام پریچهرگان روز و شب<sup>۱۲</sup>  
 زن سلم را کرد نام آرزوی  
 زن ایرج نیک پی را سهی  
 پس از اختر گردگردان سپهر  
 ۴۵ نوشته بیاورد و بنهاد پیش  
 بسلم اندرون جست<sup>۱۳</sup> ز اختر نشان  
 دگر طالع تور<sup>۱۴</sup> فرخنده شیر

۱.خ.۱- کام ۲.خ.۲- هزیمت ۳.خ.۳- فگندی ۴.ل- پیر و شیر؛ خ.۱- تیر و شیر ۵.ل-  
 بدیوانه ۶.ل- تیزی ۷.ل- ز آتش ۸.ل- «و» را افزون دارد. ۹.خ.۲- گرد ۱۰.ل-  
 خداوند ۱۱.ل، خ.۱، خ.۲- کهتر آن ۱۲.خ.۱، خ.۲- فر و سنگ ۱۳.خ.۱، خ.۲- هوشمندی  
 ۱۴.خ.۲- جوان بود و هشیار ۱۵.ل- ز گیتی مرا و را بیاید؛ خ.۱، خ.۲- ز گیتی جز او را نشاید  
 ۱۶.خ.۱- ایدر ۱۷.ل، خ.۱، خ.۲- او ۱۸.خ.۱- درین بهترین ۱۹.ل، خ.۱، خ.۲- او ۲۰.ل، خ.۱-  
 شیری؛ خ.۲- چربی (قافیه ندارد). ۲۱.ل، خ.۱، خ.۲- نمود ۲۲.خ.۱- عرب ۲۳.خ.۲-  
 توژا ۲۴.ل- بود ۲۵.م- شب (کذا!) ۲۶.ل- نبودش مگر مشتری و کمان؛ خ.۲- ستاره  
 زحل دید طالع کمان ۲۷.خ.۲- توژ ۲۸.خ.۱- شمشیر

چو کرد اختر فرخ ایرج نگاه  
از اختر بریشان<sup>۱</sup> نشانی نمود  
کشف طالع آمد<sup>۱</sup> خداوند ماه  
که آشوبش و جنگ<sup>۲</sup> بایست بود<sup>۴</sup>

## ۷

(فریدون، پس از بیت ۵۸۸)

ابانامداران لشکر<sup>۵</sup> بهم  
سپاهی که از کوه تا کوه جای  
و دیگر که گفتند باید<sup>۶</sup> که شاه  
که بر ما چنین گشت گردان سپهر  
۵ شنیدم همه<sup>۴</sup> پوزش نابکار<sup>۵</sup>  
که هر کس که تخم جفارا بکشت  
گر<sup>۷</sup> آمرزش آید ز یزدان پاک  
هر آنکس که دارد روانش خرد  
ز روشن<sup>۸</sup> جهاندار تان<sup>۹</sup> نیست شرم<sup>۱۰</sup>  
۱۰ مکافات این بد بهر دو سرای<sup>۱۱</sup>  
چو<sup>۱</sup> سام نریمان و گر شاسپ<sup>۲</sup> جم  
بگیرند<sup>۳</sup> و کوبند گیتی بی پای  
ز کین دل<sup>۴</sup> بشوید ببخشد گناه  
خرد خیره<sup>۱۱</sup> شد تیره<sup>۱۲</sup> شد<sup>۱۳</sup> جای مهر  
چه گفت آن جهانجوی<sup>۱۴</sup> نابردبار  
نه خوش روز بیند نه خرم بهشت  
شمار از خون برادر چه باک  
گناه آن سگالد که پوزش برد  
سیه دل زبان پر ز گفتار گرم<sup>۱۱</sup>  
بیابید از دادگر یک خدای<sup>۱۳</sup>

۱. ل، خ، ۱، خ، ۲ - دید طالع ۲. ل - بدینسان ۳. م - که آشوب پیکار ۴. خ، ۲ - که آشوب بسیار خواهست (۹) بود؛ خ، ۱ - افزون دارد:

شد اندوهگین شاه چون این شنید  
بر ایرج بر آشفته دیدش سپهر  
باندیشه تور روشن روان  
چو شاه آنچنان دید کز کار چرخ  
یکی باد سرد از جگر برکشید  
نسب سازگارش با او بمهر  
نگردد دگرگون مرا این گمان  
کز و ایرجش را نبه هیچ برخ

خ، ۲ - صورتهایی از همان بیتها را افزون دارد. ۵. ل - ایران؛ خ، ۲ - دیگر ۶. خ، ۲ - چه ۷. م - «و»  
را افزون دارد؛ خ، ۲ - کریاس (۹) ۸. خ، ۲ - بیابند ۹. خ، ۱ - گفتید که باید (وزن مختل). ۱۰. ل - دل  
از کین ۱۱. ل، خ، ۲ - تیره ۱۲. ل، خ، ۲ - خیره ۱۳. خ، ۱ - خرد دور بود بیرید (وزن مختل).  
۱۴. ل - چنین ۱۵. خ، ۱ - بودن روزگار ۱۶. خ، ۱ - جهاندار ۱۷. خ، ۲ - که ۱۸. خ، ۲ -  
ز دشمن (۹) ۱۹. خ، ۱ - جهان تابان ۲۰. ل - شرم نیست ۲۱. ل - بدل تان همی مهر و آرم  
نیست ۲۲. ل، خ، ۱، خ، ۲ - جهان ۲۳. ل، خ، ۱، خ، ۲ - بیابید و این هم نماند نهان

سديگر فرستادن تخت عاج  
 بدین بدرهای گهر گونه گون<sup>۱</sup>  
 سر تاجداری<sup>۲</sup> فروشم بزر  
 سر بی بهارا ستاند بها  
 ۱۵ که گوید که جان گرامی پسر  
 بدین خواسته نیست مارا نیاز  
 پدر تا بود زنده با پیر سر  
 پیامت شنیدم تو پاسخ شنو  
 برین<sup>۱</sup> ژنده پیلان و پیروزه تاج  
 نجویم کین و بشویم خون  
 که مه تاج بادا مه تخت و مه فر<sup>۴</sup>  
 مگر ناسزا<sup>۵</sup> بچه اژدها<sup>۶</sup>  
 بهایی کند پیر گشته پدر  
 سخن چند گویم چندین<sup>۷</sup> دراز<sup>۸</sup>  
 ازین<sup>۹</sup> کین نخواهد گشادن کمر<sup>۱۰</sup>  
 یکایک بگوی<sup>۱۱</sup> و بزودی برو

۸

(فریدون، پس از بیت ۸۲۳)

ازان<sup>۱۲</sup> جایگه قارن رزمخواه<sup>۱۳</sup>  
 بشاه نوآیین بگفت آنچه کرد  
 بروبر منوچهر کرد آفرین  
 تو زایدر برفتی بیامد سپاه  
 ۵ نییره سپهدار<sup>۱۱</sup> ضحاک بود  
 یکی تاختن کرد با صد<sup>۱۸</sup> هزار  
 بیامد بنزد منوچهر شاه  
 وزان<sup>۱۴</sup> گردش روزگار نبرد  
 که بی تو مباد اسپ و کوپال و زین<sup>۱۵</sup>  
 نوآیین یکی نامور کینه خواه  
 شنیدم که کاکوی<sup>۱۷</sup> ناپاک بود  
 سواران<sup>۱۹</sup> گردنکش و<sup>۲۰</sup> نامدار<sup>۲۱</sup>

۱. ل. بدین؛ خ ۲. دگر ۲. خ ۲. زهر گونه گون (؟) ۳. ل، خ ۱، خ ۲. تاجداران ۴. خ ۱. که  
 نه تاج باد و نه تخت و نه زر؛ خ ۲. که هم تاج بادا و هم تخت فر ۵. ل، خ ۱. بدتر از ۶. خ ۲.  
 بیت را ندارد. ۷. ل. خواهیم گفتن ۸. خ ۱. بر از ۹. خ ۱، خ ۲. بدین ۱۰. خ ۲.  
 افزون دارد:

منوچهر از بهر این کین خدای پدید آورید برآمد بیای (؟)  
 ۱۱. ل. بگير ۱۲. ل، خ ۱. وزان؛ خ ۲. ازین ۱۳. خ ۲. کینه خواه ۱۴. ل. ازان ۱۵. خ ۲.  
 تیغ و کمین؛ خ ۲. افزون دارد:

تو اینجا یکی رزم کردی مجار (؟) من اینجا بنیرو یکی کارزار  
 ۱۶. خ ۱. جهاندار ۱۷. م. کرکوی ۱۸. خ ۱، خ ۲. سی ۱۹. خ ۱. زترکان ۲۰. ل.  
 خ ۱. «و» ندارند. ۲۱. خ ۲. کینه دار؛ خ ۲. بیت ۵ را بدون تغییر افزون دارد.

بکشت از دلیران ما<sup>۱</sup> چند مرد  
 کنون سلم را رای<sup>۲</sup> جنگ آمدست  
 یکی دیو جنگیش گویند هست  
 ۱۰ هنوز<sup>۱</sup> اندر آورد نپسودمش<sup>۱</sup>  
 چو این باره<sup>۱۲</sup> آید<sup>۱۳</sup> سوی ما بجنگ  
 بدو گفت قارن که ای شهریار  
 اگر هم نبرد تو باشد پلنگ  
 کدامست کاکوی و کاکوی<sup>۱۹</sup> چیست<sup>۲۰</sup>  
 ۱۵ من اکنون بهوش دل و پاک مغز  
 کزین پس سوی ماز دژ هوخ کنگ<sup>۲۴</sup>  
 که بودند شیران روز نبرد<sup>۲</sup>  
 که<sup>۴</sup> یارش ز<sup>۵</sup> دژ هوخ کنگ<sup>۶</sup> آمدست<sup>۷</sup>  
 کند رزم ناباک<sup>۸</sup> بازور دست  
 بگزرز دلیران نپسودمش<sup>۱۱</sup>  
 ورا<sup>۱۴</sup> برگرایم بینمش سنگ<sup>۱۵</sup>  
 که آید پیش تو در کارزار  
 بدزد برو<sup>۱۶</sup> پوست از یاد<sup>۱۷</sup> جنگ<sup>۱۸</sup>  
 هم آورد تو در جهان مرد کیست<sup>۲۱</sup>  
 یکی چاره سازم برین<sup>۲۲</sup> کار نغز<sup>۲۳</sup>  
 چو کاکوی سرکش<sup>۲۵</sup> نیاید بجنگ<sup>۲۶</sup>

۱. ل، خ ۲- من ۲. خ ۲- افزون دارد:

من و چند کس از دلیران گرد  
 چو مارا بدید او سبک باز گشت  
 برفتیم یکسر سپه را ببرد  
 بگشتیم چندی و اندر گذشت

۳. خ ۱- روز ۴. م- چو ۵. م- کرکوی؛ خ ۲- کاکوی ۶. م، خ ۲- یارش بجنگ؛ خ ۱- دژ هوک  
 کنگ ۷. م، خ ۲- قافیه ندارد. ۸. ل- که با سهم پیوست و؛ خ ۲- گه رزم ناباک ۹. خ ۲- هنر  
 ۱۰. خ ۲- بنمودمش ۱۱. خ ۱- بگاه دلیری بنمودمش؛ خ ۲- بنمودمش ۱۲. م- چو این بار که؛  
 خ ۲- چو زین بار ۱۳. خ ۱- (?). چو انبار کاید (متن بر اساس بخ). ۱۴. م- یکی ۱۵. ل- بیت را  
 ندارد؛ خ ۲- مگر برامیش (?). بینم بسنگ (در مصراع دست برده شده). ۱۶. خ ۱- بدو ۱۷. ل-  
 هنگام ۱۸. خ ۲- بیت را ندارد؛ ل- افزون دارد:

چو بر خاست آوای شیپور و نای  
 همی گفت قارن بشاه جوان  
 بقلب اندرون شاه بگزید جای  
 چه بر آشکارا چه اندر نهان

۱۹. م- کرکوی و کرکوی ۲۰. خ ۲- و او نیز کیست ۲۱. خ ۲- نبردش بگاه نبرد تو چیست؛ ل،  
 خ ۱- بیت ۱۴ پیش از بیت ۱۳ آمده. ۲۲. ل، خ ۱، خ ۲- بدین ۲۳. خ ۲- بیتهای ۱۶-۲۰ را ندارد،  
 به جای آنها چهار بیت زیر افزوده شده:

ازان پس که در سوخت آن کوه و سنگ  
 دل سلم زان در شکسته شود  
 کجا بند کاکوی یابند بجنگ  
 ازین پس در رزم بسته شود  
 بگفتند و آوای شیپور خاست  
 برآمد ز هر دو سرا پرده راست  
 دگر باره دشمن سپاهی بجنگ  
 در آورد ناگه همه تیز جنگ

۲۴. خ ۱- بر ماز دژ هوک کنگ ۲۵. م- کرکوی دیگر؛ خ ۱- کاکوی ماند ۲۶. ل- بیتهای ۱۷-۱۹  
 را ندارد:



چنین داد پاسخ بدو<sup>۱</sup> شهریار  
 تو خود رنجه گشتی بدین تاختن  
 کنون گاه رزم<sup>۲</sup> من آمد فراز  
 ۲۰ بگفت این و<sup>۴</sup> آواز شیپور و<sup>۵</sup> نای  
 خروش<sup>۷</sup> سواران و آوای کوس  
 تو گفتی که الماس جان داری  
 دهاده<sup>۱۲</sup> خروش آمد و دار و گیر  
 فسرده<sup>۱۳</sup> ز خون پنجه بر<sup>۱۴</sup> دست<sup>۱۵</sup> تیغ  
 ۲۵ تو گفتی زمین موج خواهد زدن  
 برون رفت کاکوی و بر زد<sup>۱۹</sup> غریو  
 تو گفتی دو پیلند هر دو زیان  
 یکی نیزه زد بر کمرگاه<sup>۲۳</sup> شاه  
 زره بر<sup>۲۵</sup> کمر بند<sup>۲۶</sup> او بر درید

۱. خ ۱- بدو گفت پس نامور ۲. خ ۱- ز کاکوی ۳. خ ۱- جنگ ۴. م- بگفتند و ۵. م- «و» را ندارد. ۶. خ ۱- ز پرده بهر دوسرای ۷. خ ۲- ز جوش ۸. م- زمین ۹. م- هوا ۱۰. ل- همان گرد تیره؛ خ ۱- هوا گرد تیره ۱۱. خ ۱، خ ۲- روان ۱۲. خ ۲- ز لشگر ۱۳. م- فسرده ۱۴. خ ۱- به پنجه درون ۱۵. م، خ ۱- «و» را افزون دارند. ۱۶. خ ۲- قطره قطره ۱۷. ل- وزو ۱۸. خ ۲- شدن؛ م- افزون دارد:

بر آمیخته یک بدیگر سپاه  
 همانگه دمان گرد کرکوی شیر  
 چو شاه منوچهر او را بدید  
 برون رفت کرکوی و بر شد غریو

خ ۲- افزون دارد:

بر آمیخته یک بدیگر سپاه  
 ۱۹. م، خ ۱، خ ۲- بر شد ۲۰. م- بیت را ندارد. ۲۱. خ ۱- تنگ بسته ۲۲. ل- بیت را ندارد. ۲۳. ل، خ ۱- کمر بند ۲۴. خ ۲- افزون دارد: همانگه دمان گرد کاکوی شیر  
 ۲۵. ل- تا ۲۶. خ ۱، خ ۲- کمرگاه ۲۷. ل، خ ۱- تن پاکش

۳۰ یکی تیغ زد شاه بر گردنش  
 دو خونی<sup>۱</sup> برین<sup>۲</sup> گونه تا نیمروز<sup>۴</sup>  
 همی چون پلنگان بر آویختند  
 چو خورشید گردان<sup>۷</sup> ز گنبد بگشت  
 دل شاه در<sup>۱۱</sup> جنگ بر گشت تنگ  
 ۳۵ کمر بند<sup>۱۳</sup> کاگوی<sup>۱۴</sup> بگرفت خوار  
 بینداخت خسته بران گرم خاک  
 شد آن مرد تازی بتیزی<sup>۱۸</sup> بباد<sup>۱۹</sup>  
 چون<sup>۲۲</sup> او کشته شد پشت خاور خدای  
 همه چاک شد جوشن<sup>۱</sup> اندر تنش  
 چو<sup>۵</sup> سرگشته شد هور<sup>۱</sup> گیتی فروز  
 همه خاک با خون بر آمیختند  
 بخون غرقه بد<sup>۸</sup> کوه و هامون<sup>۱</sup> و دشت<sup>۱۰</sup>  
 بیفشارد<sup>۱۲</sup> ران و بیازید چنگ  
 ز زین برگرفت<sup>۱۵</sup> آن تن پیلوار  
 بشمشیر کردش<sup>۱۱</sup> برو سینه<sup>۱۷</sup> چاک  
 جز آن<sup>۲۰</sup> روز بدر از مادر نژاد<sup>۱۱</sup>  
 شکسته شد و دیگر آمدش رای

## ۹

(فریدون، پس از بیت ۸۶۲)

فرستاده‌ای را<sup>۲۳</sup> بر افگند<sup>۲۴</sup> گرد  
 یکی نامه بنوشت نزد نیا  
 سر شاه خاور مر او را سپرد  
 پر از جنگ و پر چاره و کیمیا<sup>۲۵</sup>

۱. ل. جامه ۲. ل. لشکر؛ خ. ۲. جنگی ۳. ل. خ. ۱. بدین ۴. خ. ۲. تا چند روز ۵. خ. ۲. که  
 ۶. ل. که گشت از برش شاه ۷. خ. ۱. خ. ۲. تابان ۸. خ. ۱. شد ۹. خ. ۱. خ. ۲. دریا ۱۰. ل. به  
 جای این بیت:

همی گشت پر خون در و کوه و دشت از اندازه آویزش اندر گذشت

خ. ۱. افزون دارد:

همه گشته پر خون در و کوه و دشت از اندازه آویزش اندر گذشت

۱۱. ل. خ. ۲. بر ۱۲. ل. بیفشرد ۱۳. خ. ۱. کمرگاه ۱۴. م. تنها در این جا این اسم به صورت  
 کاگوی داده شده. در بالا همه جا به شکل کرکوی است. ۱۵. ل. برگسست ۱۶. م. کرده ۱۷. ل.  
 خ. ۲. برو سفت ۱۸. م. ز تیزی ۱۹. خ. ۲. چوباد ۲۰. ل. چنان ۲۱. ل. بزاد ۲۲. خ. ۲.  
 چو ۲۳. ل. پس ۲۴. ل. خ. ۱. خ. ۲. برون کرد ۲۵. ل. چه از چاره جنگ و از کیمیا؛ خ. ۱.  
 چه از جنگ و از چاره کیمیا؛ خ. ۲. پر از چاره و جنگ و پر کیمیا؛ خ. ۲. افزون دارد:

یکی نامه بنوشت نزد نیا پسر از جادو و جنگ و پر کیمیا

نخست آفرین کرد بر کردگار  
 سپاس از جهاندار<sup>۱</sup> پیروزگر  
 همه نیک و بد<sup>۴</sup> زیر فرمان اوست  
 کنون بر<sup>۷</sup> فریدون ازو<sup>۸</sup> آفرین  
 گشاینده بندهای بدی  
 بنیروی شاه آن<sup>۹</sup> دو بیدادگر<sup>۱۰</sup>  
 سرانشان بریدم بشمشیر کین  
 من اینک پس نامه برسان باد  
 دگر یاد کرد از شه نامدار  
 کزویست نیرو<sup>۲</sup> و هم زو هنر<sup>۳</sup>  
 همه دردها<sup>۵</sup> زیر<sup>۶</sup> درمان اوست  
 خردمند و بیدار شاه زمین  
 همش رای و هم فرّه ایزدی  
 که بودند خونی ز خون پدر<sup>۱۱</sup>  
 بپولاد شستیم<sup>۱۲</sup> روی زمین<sup>۱۳</sup>  
 بیایم کنم هرچه رفتست یاد

۱۰

(منوچهر، پس از بیت ۱۶۱۷)

چنان بد که یک روز با دوستان  
 خروشنده گشته دل زیر و بم  
 می لعل گون در<sup>۱۴</sup> بجام<sup>۱۵</sup> بلور  
 چنین گفت فرزند را زال زر  
 دلیرانت را خلعت و یاره ساز  
 ببخشید رستم بسی<sup>۱۷</sup> خواسته  
 وزان پس پراگنده شد<sup>۱۹</sup> انجمن  
 سپهد بسوی شبستان خویش  
 تهمتن همیدون سرش<sup>۲۱</sup> پر شتاب  
 همی باده خوردند در بوستان  
 شده شادمان نامداران بهم  
 بخوردند تادر سر افتاد شور  
 که ای نامور پور خورشیدفر  
 کسی را که باشند<sup>۱۱</sup> گردنفر از  
 ز خوبان و<sup>۱۸</sup> اسپان آراسته  
 بسی خواسته یافته تن بتن  
 بیامد بران سان که بُد رسم و کیش<sup>۲۰</sup>  
 بیامد گرازان سوی جای<sup>۲۲</sup> خواب

۱. خ ۱، خ ۲ - خداوند ۲. خ ۲ - نیروی ۳. ل، خ ۳ - نیروی و فزو هنر ۴. م - نیکوئی ۵. ل،  
 خ ۲ - بندها ۶. از این جابه بعد بریده شده. ۷. م، خ ۱ - از ۸. م، خ ۱ - برو ۹. ل - بنیروی آن هر  
 ۱۰. ل، خ ۱، خ ۲ - بندگران ۱۱. ل، خ ۱، خ ۲ - گشادیم بر دست افسون گران؛ خ ۲ - افزون دارد:  
 بفرمان ایزد جهان آفرین کشیدیم کینه ز توران زمین  
 ۱۲. ل - بشستم پولاد ۱۳. خ ۲ - بیت را ندارد. ۱۴. ل -  
 لعل گون را ۱۵. خ ۱ - لعل گون بجام اندر (وزن مختل). ۱۶. م - هستند ۱۷. ل - زرو ۱۸. ل -  
 بسی تازی ۱۹. خ ۱ - بر ۲۰. ل - آیین و کیش ۲۱. خ ۱ - سری ۲۲. ل - جامه

- ۱۰ بخفت و بخواب اندر آمد سرش<sup>۱</sup> که پیل سپید سپهد ز بند چو زان گونه گفتارش آمد بگوش دوان رفت<sup>۲</sup> و گرز نیا برگرفت کسانی که بودند بر درگهش که از بیم اسپهد نامور ۱۵ شب تیره و پیل جسته ز بند تهمتن شد آشفته از گفتش بران سان که شد سرش مانند گوی رمیدند ازان پهلو نامور ۲۰ بزد گرز و بشکست زنجیر و بند برون آمد از در بکردار باد همی رفت تازان سوی ژنده پیل نگه کرد کوهی خروشنده دید رمان دید ازو نامداران خویش ۲۵ تهمتن یکی نعره زد همچو شیر چو پیل دمنده مر او را بدید برآورد خرطوم پیل ژیان تهمتن یکی گرز زد بر سرش بلرزید بر خود که بیستون بیفتاد پیل دمنده ز پای ۳۰

۱. خ-۱. آمدش سر ۲. م- برآمد خروشدن از کشورش؛ خ-۱. خروشدن مردم آمد ز در ۳. خ-۱. کرده آمد ز مردم ۴. م- افزون دارد:

وزو کوی و برزن بجوش آمدست ز مستی چنین سخت گوش آمدست

تهمتن ز خواب اندر آمد چو باد ز مردم بپرسید و کردند یاد

۵. ل- تندى ۶. خ-۱. بدو ۷. ل- گشت ۸. م- آمد و راه ۹. م- بر ۱۰. خ-۱. دلیران

(کذا!) ۱۱. ل- بگردن برش ۱۲. م، ل، خ-۱. کذا؛ بخ- داد ۱۳. م، خ-۱. پاک ۱۴. ل-

برستم ۱۵. ل- بیت را ندارد.

<p>برآمد بسان رخ دلبران          ز پیل دمنده برآورد گرد          بخاک اندر افگند مرتش را<sup>۱</sup>          که چون بود ز آغاز کردار بن<sup>۲</sup>          که بودی خروشان چو دریای نیل          بحمله همه پاک بر هم شکست          بدی به زوی<sup>۳</sup> رستم نامور<sup>۴</sup>          ببوسید با<sup>۵</sup> دست و یال و برش          برآورده چنگال و گشته دلیر<sup>۶</sup>          بفرّ و بمردی و بالای تو          برآید وزان بگسلد ساز<sup>۷</sup> تو          برو تازیان تا به کوه سپند          که بر وی نپزید پزان عقاب          پر از سبزه و آب و دور از گروه<sup>۸</sup>          بسی اندرو مردم و جانور          کسی خود ندیدست ازین گونه مرز          درو آفریدست پروردگار          بسان سپهری برافراخته          بفرمان شاه آفریدون گرد          دران راه ازو<sup>۹</sup> گشت پردخته جای<sup>۱۰</sup>          همیدون گهی چاره گاهی<sup>۱۱</sup> فسون<sup>۱۲</sup></p>	<p>بخفت و چو خورشید از خاوران          بزال آگهی شد که رستم چه کرد          بیک گرز بشکست گردنش را          سپهد چو بشنید ز ایشان سخن          ۳۵ بگفتا دریغا چنان ژنده پیل          بسا رزمگاہا که آن پیل مست          اگر چند در رزم پیروزگر          بفرمود تا رستم آمد برش          بدو گفت کای بچه نرّه شیر<sup>۱</sup>          ۴۰ بدین کودکی نیست همتای تو          کنون پیشتر ز آنکه آواز<sup>۲</sup> تو          بخون نریمان میان را ببند          یکی کوه بینی سر اندر سحاب          چهارست فرسنگ بالای کوه<sup>۳</sup>          ۴۵ همیدون چهارست پهناش بر<sup>۴</sup>          درختان بسیار با کشت و رز          ز هر پیشه کار و ز<sup>۵</sup> هر میوه دار          یکی راه بر وی<sup>۶</sup> دژی<sup>۷</sup> ساخته          نریمان که گوی<sup>۸</sup> از دلیران ببرد          ۵۰ بسوی حصار اندر<sup>۹</sup> آورد پای<sup>۱۰</sup>          شب و روز بودی برزم اندرون</p>
---	--

۱. خ. ۱ - بیت را ندارد. ۲. خ. ۱ - بیت را ندارد. ۳. ل. ۳ - بدی به ازو؛ خ. ۱ - ازو به بود. ۴. ل. ۴ - زال زر. ۵. خ. ۱ - تا. ۶. ل. ۶ - شیر نر. ۷. ل. ۷ - گسترده بر. ۸. ل. ۸ - بالای. ۹. ل. ۹ - رای؛ خ. ۱ - راز. ۱۰. ل. ۱۰ - او. ۱۱. ل. ۱۱ - همیدون چهارست پهنای او. ۱۲. ل. ۱۲ - پر از سبزه و آب و دینار و زر؛ خ. ۱ - بالای سر. ۱۳. م. ۱۳ - کامروز. ۱۴. خ. ۱ - یکی را برامین. ۱۵. ل. ۱۵، خ. ۱ - دری. ۱۶. م. ۱۶ - گو. ۱۷. خ. ۱ - حصارش در. ۱۸. م. ۱۸ - دژ آورد روی. ۱۹. م. ۱۹ - وزان رای او؛ خ. ۱ - وزان راه ازو. ۲۰. م. ۲۰ - اوی. ۲۱. ل. ۲۱ - وگه. ۲۲. ل. ۲۲ - افزون دارد:

بماند اندران رزم سالی فزون سپاه اندرون و سپهد برون

سرانجام سنگی بینداختند  
 سپه بی سپهدار گشتند باز  
 چو آگاهی آمد بسام<sup>۱</sup> دلیر  
 ۵۵ خروشید بسیار و زاری نمود  
 یکی هفته بودند<sup>۲</sup> با سوگ و درد  
 بسوی حصار دژ اندر کشید  
 نشست اندران جا بسی سال و ماه  
 ز دروازه دژ یکی تن برون  
 ۶۰ که حاجت نبیشان بیک پرگاه  
 سرانجام نو مید برگشت سام  
 کنون<sup>۵</sup> ای پسر گاه آنست چون<sup>۱</sup>  
 روی شاددل با یکی کاروان  
 تن خود بکوه سپند افگنی  
 ۶۵ که اکنون نداند کسی نام تو  
 بدو گفت رستم که فرمان کنم  
 بدو گفت زال ای پسر گوش گیر<sup>۱۱</sup>  
 برآرای تن چون تن ساروان  
 ببار شتر در<sup>۱۴</sup> نمک دار و بس  
 ۷۰ که بار نمک هست آنجا عزیز  
 چو باشد حصاری<sup>۱۵</sup> گران بر درش  
 چو بینند بار نمک ناگهان  
 چو بشنید رستم برآراست کار

۱. ل. بشاه ۲. ل. بیک هفته می بود ۳. ل. همیدون نرفت ۴. ل. ره بسته شد ۵. ل. ترا  
 ۶. ل. گاه آمد کنون؛ خ ۱. گاهت آمد کنون ۷. ل. خ ۱. بدان سان ۸. م، ل، خ ۱. ساروان (متن  
 براساس بیخ). ۹. ل. بر ۱۰. ل. هوش دار ۱۱. ل. خ ۱. هر آنچت بگویم زمن ۱۲. ل. -  
 گوش دار ۱۳. ل. صد ۱۴. ل. پشت شتر بر ۱۵. خ ۱. حصار ۱۶. ل. دوندت؛  
 خ ۱. برندت ۱۷. ل. خ ۱. کهان و ۱۸. ل. خ ۱. بران سان که بد

بر افراخته پهلوی یال و برز	ببار نمک در نهان کرد <sup>۱</sup> گرز
کسانی که بودند هشیار و گرد	ز خویشان تنی چند با خود <sup>۲</sup> ببرد
نهان کرد آن <sup>۳</sup> نامور پهلوان <sup>۴</sup>	ببار شتر بر سلیح گوان <sup>۵</sup>
چنین تا بنزدیک کوه <sup>۶</sup> سپند <sup>۷</sup>	لب از چاره خویش در خندخند
بنزدیک سالار مهتر دوید <sup>۸</sup>	رسید و ز گه دیدبانش بدید
بنزدیک دژ با بسی ساروان <sup>۹</sup>	بدو گفت کامد یکی کاروان
اگر پرسدی <sup>۱۰</sup> مهتر از کارشان <sup>۱۱</sup>	گمانم که باشد نمک بارشان
بنزدیکی مهتر کاروان <sup>۱۲</sup>	فرستاد مهتر یکی را دوان
بیا و مرا آگهی ده ز کار <sup>۱۳</sup>	بدو گفت بنگر که تا چیست بار
بر رستم آمد بکردار گرد <sup>۱۴</sup>	فرود آمد از دژ فرستاده مرد
مرا آگهی ده ز بار نهان	بدو گفت کای مهتر کاروان <sup>۱۵</sup>
بگویم چنانچون ز تو بشنوم <sup>۱۶</sup>	بدان تا بنزدیک مهتر شوم <sup>۱۷</sup>
که رو نزد آن مهتر نامجوی	بپاسخ چنین گفت رستم بدوی
که در بارشانست یکسر نمک	چنین <sup>۱۸</sup> گویش از گفت ما <sup>۱۹</sup> یک بیک <sup>۲۰</sup>
بنزدیک آن مهتر سرفراز	فرستاده برگشت و آمد فراز
نمک بارشانست <sup>۲۱</sup> ای نیک نام	یکی کاروانست گفتا تمام
لبش گشت خندان و نیکی فزای <sup>۲۲</sup>	چو بشنید مهتر برآمد ز جای
بدان تا شود کاروان بر فراز	بفرمود تا در گشادند باز
ز پستی ببالا نهادند روی <sup>۲۳</sup>	چو آگاه شد رستم جنگ جوی
پذیره شدندش همه بی درنگ <sup>۲۴</sup>	چو آمد بنزدیک دروازه تنگ

۱. م - نهان دار؛ خ ۱ - نهادند ۲. خ ۱ - بسی پهلوانان ۳. خ ۱ - گران ۴. م - بس ۵. خ ۱ - افزون دارد:

بیامد بدینسان بکوه سپند جهان پهلوان رستم زورمند  
 ۶. ل - تازیان تا بکوه ۷. خ ۱ - بیت را ندارد. ۸. خ ۱ - بیت را ندارد. ۹. ل، خ ۱ - بیت را ندارد.  
 ندارند. ۱۰. خ ۱ - بر رسد ۱۱. خ ۱ - بیت ۸۰ پس از بیت ۸۲ آمده. ۱۲. ل - بیت را ندارد.  
 ۱۳. ل - بیت را ندارد. ۱۴. ل - بیت را ندارد. ۱۵. خ ۱ - رو پرس حال گوان ۱۶. ل - شویم  
 ۱۷. ل - بگویم و گفتار او بشنوم؛ خ ۱ - رهائیش ازین کار بی غم شوم ۱۸. ل، خ ۱ - همین ۱۹. ل -  
 گفتهها ۲۰. خ ۱ - گفته پیش و کک (?) ۲۱. ل، خ ۱ - بار دارند ۲۲. ل، خ ۱ - شادی فزای  
 ۲۳. ل - بیت را ندارد. ۲۴. ل - بیت را ندارد.

- چو رستم بنزدیک مهتر رسید  
 ۹۵ ز بار نمک برد پیشش بسی  
 بدو گفت مهتر که جاوید باش  
 پذیرفتم و نیز<sup>۱</sup> دارم سپاس  
 در آمد ببازار مرد جوان  
 ز هر سو برو گرد شد انجمن  
 ۱۰۰ یکی داد جامه یکی زر و سیم  
 چو شب تیره شد رستم تیز چنگ  
 چو مهتر بباره در<sup>۷</sup> آورد روی  
 چو آگاه شد کوتوال حصار  
 تهمتن یکی گرز زد بر سرش  
 ۱۰۵ همه مردم دژ خبر یافتند  
 شب تیره و تیغ رخشان شده  
 ز بس داروگیر و ز بس موج خون  
 تهمتن بگرز و بتیغ و کمند  
 چو خورشید از<sup>۱۰</sup> پرده بالا گرفت  
 ۱۱۰ بدژ در<sup>۱۱</sup> یکی تن نبد زان گروه  
 دلیران بهر گوشه بشتافتند  
 تهمتن یکی خانه از خاره سنگ  
 یکی در ز آهن برو ساخته  
 بزد گرز و افگند<sup>۱۳</sup> در راز جای  
 ۱۱۵ یکی گنبد از ماه بفراشته  
 فروماند رستم چو زان گونه دید

۱.خ.۱- خواندند ۲.خ.۱- این راو ۳.خ.۱- مرد ۴.م- بیت را ندارد. ۵.ل- ساروان  
 ۶.ل- خرد کودکی چه از مرد و زن؛ خ.۱- کودکان و چه مرد و چه زن ۷.ل- چو مهتر سوی باره؛ خ.۱-  
 سوی باره مهتر ۸.ل- تو گفתי سرش ۹.م- بکشتند مر هر کرا یافتند ۱۰.خ.۱- رخ  
 ۱۱.ل- بر ۱۲.خ.۱- موبد دران ۱۳.ل، خ.۱- بگنند ۱۴.خ.۱- مکپد



کزین گونه هرگز که دارد نشان  
 بدریا درون نیز گوهر نماند  
 درین<sup>۱</sup> جایگه در بگسترده‌اند  
 ز کار و ز کردار خود سربسر<sup>۲</sup>  
 خداوند مار<sup>۳</sup> و خداوند مور  
 خداوند این بر کشیده سپهر  
 یل زابلی<sup>۴</sup> پهلوی<sup>۵</sup> بی همال  
 فرازنده<sup>۶</sup> اختر کاویان<sup>۷</sup>  
 روان گشته فرمانش چون هور<sup>۸</sup> و ماه  
 چه کوهی بسان سپهری بلند  
 همان گه ز مهتر درود آمدم  
 برآمد بران سان که من خواستم<sup>۹</sup>  
 بدژ در یکی را ندادم درنگ<sup>۱۰</sup>  
 ز تن ساز کینه فرو ریخته  
 بود نقره ناب و زر عیار  
 ز هر چیز کان باشد آوردنی  
 ز ماه و ز روز ار شمارد بسی<sup>۱۱</sup>  
 که فرخنده تن باد و روشن روان<sup>۱۲</sup>  
 رسانید نامه بر پهلوان  
 که با نامور آفرین باد جفت<sup>۱۳</sup>  
 تو گفتی که خواهد شد از سر جوان<sup>۱۴</sup>  
 بگفته درو<sup>۱۵</sup> در فراوان سخن

چنین گفت با نامور سرکشان  
 همانا بکان اندرون زر نماند  
 کزینسان همی زر<sup>۱</sup> برآورده‌اند  
 یکی نامه بنوشت نزد پدر  
 نخست آفرین بر خداوند هور  
 خداوند ناهید و بهرام<sup>۲</sup> و مهر  
 وزو<sup>۳</sup> آفرین بر سپهدار زال  
 پناه گوان پشت ایرانیان  
 نشاننده شاه و ستاننده گاه  
 بفرمان رسیدم بکوه سپند  
 بیایان آن گه فرود آمدم  
 بفرمان مهتر برآراستم  
 شب تیره با<sup>۴</sup> نامداران جنگ  
 چه کشته چه خسته چه بگریخته  
 همانا ز<sup>۵</sup> خروار پانصد هزار  
 ز پوشیدنی وز گسترده‌نی  
 همانا نداند شمارش کسی  
 کنون تا چه فرمان دهد پهلوان  
 فرستاده آمد چو باد دمان  
 چو برخواند نامه سپهدار<sup>۶</sup> گفت  
 ز شادی چنان شد دل<sup>۷</sup> پهلوان  
 یکی پاسخ نامه افگند بن

۱. ل-زو؛ خ-۱-رو ۲. ل-بدان ۳. م-دریدر ۴. ل-ماه ۵. م-خورشید و ناهید  
 ۶. م-ازو ۷. خ-۱-پهلوی ۸. م-مهتر ۹. م-فروزنده ۱۰. ل-بیت را ندارد. ۱۱. خ-۱-  
 فرمانت بر مور ۱۲. ل-بیت را ندارد. ۱۳. خ-۱-آمد ابا ۱۴. خ-۱-برون رفتم از جانکردم  
 درنگ ۱۵. ل-که ۱۶. ل-کسی (قافیه ندارد). ۱۷. ل-بیت را ندارد. ۱۸. ل-سپهد چو  
 نامه فرو خواند ۱۹. خ-۱-بیت را ندارد. ۲۰. م-شاد شد ۲۱. خ-۱-بیت را ندارد. ۲۲. خ-۱-  
 نپشته برو

دگر گفـت کان نامۀ دل گشای	سر نامہ بود <sup>۱</sup> آفرین خدای
ز شادی برو جان برافشاندم	۱۴۰ بیروزی و خرمی <sup>۲</sup> خواندم
سزد ز آنکہ هستی هشیوار <sup>۴</sup> مرد <sup>۵</sup>	ز تو پور شایسته زین سان <sup>۲</sup> نبرد
چو دشمنش را جان و تن سوختی <sup>۶</sup>	روان نریمان بر افروختی
کہ بی روی تو هستم اندوہگین	چو نامہ بخوانی سبک بر نشین
بنزدت فرستادم از بہر بار <sup>۷</sup>	از اشتر همانا ہزاران ہزار
پس آنکہ بدژ بر زن آتش بکین	۱۴۵ شتر بار کن ز آنکہ <sup>۸</sup> باشد گزین
فروخواند و زو شادمانی گزید	چو نامہ بنزد تہمتن رسید
ز مہر و ز تیغ و کلاہ و کمر	ز ہر چیز کان بود شایستہ تر
ہم از دیبہ چین سراسر نگار	ہم از لولو و گوہر شاہوار
ہمی شد براہ اندرون کاروان	گزید و فرستاد زی پهلوان
کہ دودش بر آمد بچرخ بلند	۱۵۰ بکوه سپند آتش اندر فگند
نہادہ سر خویش زی پهلوان <sup>۹</sup>	وزان جای برگشت دل شادمان
کہ آمد سپہدار گیتی فروز	چو آگاہ شد پهلو نیمروز
ہمہ کوی و برزن بیاراستند <sup>۱۱</sup>	پذیرہ شدن را بیاراستند <sup>۱۰</sup>
ہمان صنج با بوق و ہندی درای	بر <sup>۱۲</sup> آمد خروشدن کرنای
شتابان بدیدار فرخ پسر <sup>۱۳</sup>	۱۵۵ ہمی شد براہ اندرون زال زر
فرود آمد و آفرین گسترید <sup>۱۴</sup>	تہمتن چو روی سپہبد بدید
گرفت و بفرمود کردن نثار <sup>۱۵</sup>	سپہدار فرزند را در کنار
بیامد سپہدار جویندہ کام	وزان جا بایوان داستان سام
بخدمت نہاد از بر خاک سر	بنزدیک رودابہ آمد پسر
ہمی آفرین خواند بر پیکرش	۱۶۰ ببوسید مادر دو یال و برش
فرستاد نامہ یل نامدار	بمژدہ بنزدیک سام سوار

۱. خ-۱. کرد ۲. ل، خ-۱. پیروزبختی فرو ۳. ل، خ-۱. چنین ۴. ل- سزاوار ۵. خ-۱. کرد  
 ۶. ل، خ-۱. ہمہ دشمنان ورا سوختی ۷. ل- بیت ۱۴۴ پیش از بیت ۱۴۳ آمدہ. ۸. ل- آنکہ؛ خ-۱-  
 ز آنچه ۹. ل- ہمی شد برہ بر چوبادمان ۱۰. م- چو برخاستند ۱۱. م- بیاراستند ۱۲. خ-۱-  
 چو ۱۳. ل- بیت راندارد. ۱۴. ل- بیت راندارد. ۱۵. ل- بیت ۱۵۷ پس از بیت ۱۶۰ آمدہ.

بنامه درون سر بسر نیک و بد <sup>۱</sup>	نموده بدان پهلو پر خرد <sup>۲</sup>
فرستاد <sup>۳</sup> با نامه هدیه بسی	بنزد سپهدار کردش گسی
چو نامه بر سام نیرم رسید	ز شادی رخس همچو گل بشکفید <sup>۴</sup>
۱۶۵ بیاراست بزمی چو خرم بهار	ز بس شادمانی گو نامدار
فرستاده را خلعت و یاره داد	ز رستم همی <sup>۵</sup> داستان کرد یاد
نوشت آنگهی پاسخ نامه باز	بنزدیک فرزند گردن فراز
بنامه درون گفت کز نره <sup>۶</sup> شیر	نباشد شگفتی که <sup>۷</sup> باشد دلیر
همان بچه شیر ناخورده شیر	ستاند <sup>۸</sup> یکی <sup>۹</sup> موبدی <sup>۱۰</sup> تیزویر <sup>۱۱</sup>
۱۷۰ مر او را در آرد میان گروه	چو دندان بر آرد شود زو <sup>۱۲</sup> ستوه
ابی آنکه دیدست پستان مام	بخوی پدر باز گردد تمام
عجب نیست از رستم نامور <sup>۱۳</sup>	که دارد دلیری چو دستان پدر <sup>۱۴</sup>
که هنگام <sup>۱۵</sup> گردی و کنداوری <sup>۱۶</sup>	ازو شیر خواهد همی <sup>۱۷</sup> یاوری <sup>۱۸</sup>
چو نامه بمهر اندر آورد گرد	فرستاده را خواند و او را <sup>۱۹</sup> سپرد
۱۷۵ فرستاده آمد بر زال زر	ابا خلعت و نامه نامور
ازو <sup>۲۰</sup> شادمان شد دل پهلوان	ز کردار آن <sup>۲۱</sup> نورسیده جوان <sup>۲۲</sup>
جهان زو پر امید شد یکسره	ز روی زمین تا ببرج بره <sup>۲۳</sup>

۱. خ. ۱ - یاد کرد. ۲. م. - بران پهلوان خرد؛ خ. ۱ - ز کردار آن بچه شیر مرد ۳. م. - همی داد ۴. م. -  
 رخانش ز شادی همی بشکفید ۵. ل. - بسی؛ خ. ۱ - همه ۶. م. - شرزه ۷. خ. ۱ - چو ۸. خ. ۱ -  
 ستاید ۹. ل. - همی ۱۰. خ. ۱ - موبد ۱۱. ل. - بیت را ندارد. ۱۲. خ. ۱ - زان ۱۳. خ. ۱ -  
 نامدار ۱۴. خ. ۱ - پدر همچو زال سوار ۱۵. ل. - بهنگام ۱۶. خ. ۱ - کین آوری ۱۷. ل. - همی  
 شیر خواهد ازو ۱۸. خ. ۱ - داوری ۱۹. خ. ۱ - ویرا ۲۰. م. - وزو ۲۱. خ. ۱ - ز فرخ پی  
 ۲۲. ل. - بیت را ندارد. ۲۳. ل. - افزون دارد:

کنون از منوچهر گویم سخن	وزان شاه پر مهر گویم سخن
چه اندرز کردش پسر را نگر	بهنگام رفتن سوی دادگر





## فهرست اعلام جلد اول

- ۱
- آبتین نسخه: آبتین، ضحاک ۱۱۷، ۱۵۴، ۳۲۳.
- ابلیس جمشید ۸۸، ۹۹، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۲۰، ۱۳۶، ۱۵۹، ۱۶۳.
- ابوالقاسم کنیه سلطان محمود غزنوی، مقدمه ۱۸۱. نک. محمود.
- ابوبکر خلیفه اول مسلمین، مقدمه ۹۲.
- ارزور در نسخه‌ها با این ضبطها: م: خرزوان؛ خ: ۱: خروان؛ خ: ۲: خروای؛ در بیرونی: خرزوره، کیکاوس ۳۷.
- ارم مقدمه ۲۰۹.
- ارمائل در نسخه م: ارمائک، ضحاک ۱۶.
- ارنواز ضحاک ۸، ۴۳، ۵۲، ۵۷، ۳۲۹، ۳۵۴، ۳۸۸؛ فریدون ۵۲.
- اروند نام دیگر رود دجله، ضحاک ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۸. نک. دجله.
- آفریدون نک. فریدون
- الان دژ نسخه: آلان دژ، فریدون ۶۸۱، ۷۸۳.
- البرز ضحاک ۱۳۷، ۱۴۹، ۴۴۹، منوچهر ۸۴، ۱۹۲، ۶۶۹.
- آمل فریدون ۷۴؛ منوچهر ۸۹۴، ۱۰۶۷.
- آوگان فریدون ۶۲۳.
- اهریمن یا آهرمن یا اهرمن کیکاوس ۲۱، ۲۲، ۳۴؛ طهمورث ۲۷؛ ضحاک ۲۳۳؛ فریدون ۲۷۲، ۲۸۷، ۲۸۷، ۴۶۷، ۷۰۳؛ منوچهر ۲۲، ۶۳، ۱۲۶، ۳۸۶، ۸۵۸، ۱۳۸۰.
- اهواز منوچهر ۸۳۵، ۱۳۸۸.
- ایران مقدمه ۱۹۷، ۲۱۰، جمشید ۱۶۵، ۱۷۰، ۱۷۲.
- ۱۷۵؛ ضحاک ۱۵۸، ۱۶۱؛ فریدون ۶۳، ۷۴، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۰۷، ۲۴۴، ۳۷۶، ۳۸۶، ۳۹۲، ۳۹۵.
- ۵۲۳؛ منوچهر ۳۱، ۶۸۰، ۷۱۹، ۷۲۵.
- ۸۶۸، ۸۷۳، ۹۰۷، ۱۰۸۴، ۱۲۴۶، ۱۶۴۵؛
- ایران زمین: جمشید ۱۷۳، ۱۷۴؛ ضحاک ۱۴۰، ۱۵۴، ۳۲۷؛ فریدون ۱۷۹، ۲۰۸، ۲۴۱، ۷۷۴؛ منوچهر ۶۸، ۴۰۲.
- ایرج فریدون ۱۸۷، ۲۰۷، ۲۴۴، ۳۱۴، ۳۵۷، ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۷۵، ۳۸۳، ۳۹۰، ۴۰۱، ۴۰۴، ۴۳۱، ۴۳۴، ۴۴۶، ۴۵۵، ۴۶۱، ۴۷۳، ۴۷۵، ۴۸۰، ۴۸۵، ۴۸۶، ۵۷۶، ۵۷۸، ۵۸۴، ۶۶۸، ۶۸۴، ۶۹۵، ۷۷۱؛ منوچهر ۱۶۳۱.
- ایزد فریدون ۴، ۵۲۷؛ منوچهر ۸، ۵۷۷، ۶۴۴، ۱۵۹۴. نیز نک. یزدان.
- ب
- بدخشان منوچهر ۱۰۹۲.
- برمایه ضحاک ۹۹، ۱۱۲، ۱۲۴، ۱۴۴، ۱۴۵، ۳۲۵.
- بست منوچهر ۲۲۶.
- بغداد ضحاک ۲۷۷.
- بیت المقدس اورشلیم، ضحاک ۲۹۰. نک. کنگ دژ هودج.
- بیوراسپ ضحاک ۸۴. نک. ضحاک.
- پ
- پارس منوچهر ۱۳۸۸.
- پرمایه ضحاک ۲۵۶، ۲۷۳.
- پشنگ فریدون ۴۸۲، ۸۶۱، ۸۸۲؛ منوچهر ۱۶۴۷.

ت

- تلیمان فریدون ۶۷۶.  
 تمیشه فریدون ۴۷، ۸۶۸.  
 تور فریدون ۱۸۳، ۱۸۴، ۲۱۱، ۲۱۲، ۳۷۰، ۳۷۲.  
 ۳۸۵، ۳۹۰، ۴۰۰، ۵۱۳، ۵۹۲، ۶۳۱، ۶۷۸، ۶۸۲.  
 ۷۳۱، ۷۴۲، ۷۴۹، ۷۷۷، ۷۸۹، ۸۰۰ منوچهر  
 ۱۶۳۱.  
 توران مقدمه ۱۹۷، فریدون ۱۸۳، ۲۰۰، ۲۱۰، ۲۴۳،  
 ۴۲۳، ۷۶۲، منوچهر ۱۶۴۷، ۱۶۵۰.  
 دریای سند مقدمه ۱۹۶، منوچهر ۲۲۵.  
 دریای گیلان فریدون ۸۷۳  
 دریای هند - نک. هند.  
 دستان منوچهر ۱۳۲، ۱۶۹، ۲۸۰، ۳۰۰، ۳۰۴، ۳۲۳.  
 ۳۳۹، ۴۲۲، ۴۳۷، ۵۳۷، ۵۴۰، ۵۶۲، ۵۹۲، ۶۸۰.  
 ۶۸۵، ۷۳۱، ۷۴۲، ۷۷۳، ۷۸۳، ۸۴۰، ۸۶۴، ۹۴۹.  
 ۹۵۸، ۱۰۷۵، ۱۱۳۵، ۱۱۶۵، ۱۳۲۵، ۱۳۶۵.  
 ۱۳۹۴، ۱۴۱۱، ۱۴۷۳، ۱۴۷۵، ۱۵۵۵، ۱۵۵۹.  
 ۱۵۸۵، ۱۵۹۶. نک. زال.  
 دشت سواران جمشید ۷۵؛ فریدون ۹۷، ۱۲۴، ۱۷۹،  
 ۱۸۸، ۲۰۷.

ج

- جبرئیل مقدمه ۲۱۲.  
 جمشید، جم جمشید ۱، ۵۲، ۷۴، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۶، ۱۷۷؛  
 ضحاک ۶، ۷، ۱۰۹، ۳۱۵، ۳۸۷؛ فریدون ۳۲۷،  
 ۶۱۶.  
 جندل فریدون ۵۵، ۶۰، ۶۸، ۷۱، ۷۳، ۱۳۴، ۱۳۸.  
 جیحون فریدون ۷۱۴.

ر

- رستم منوچهر ۱۵۱۷، ۱۵۲۵، ۱۵۳۰، ۱۵۴۹، ۱۵۵۲،  
 ۱۵۷۴، ۱۵۸۵، ۱۵۸۷، ۱۵۹۶، ۱۵۹۹، ۱۶۱۷.  
 رودابه منوچهر ۳۵۴، ۳۵۶، ۳۷۳، ۳۹۸، ۴۱۴، ۴۶۸،  
 ۴۸۳، ۵۱۱، ۵۸۰، ۷۳۷، ۷۴۹، ۷۵۲، ۷۵۸،  
 ۷۶۲، ۷۶۹، ۷۸۹، ۸۱۳، ۸۱۸، ۸۴۲، ۸۴۵، ۸۴۷،  
 ۸۵۲، ۸۵۹، ۸۰۸، ۱۱۰۳، ۱۱۶۵، ۱۱۷۶،  
 ۱۳۷۸، ۱۳۸۹، ۱۴۳۷، ۱۴۷۶.  
 روم مقدمه ۱۹۶؛ ضحاک ۲۳۹؛ فریدون ۱۷۹، ۱۸۰،  
 ۲۰۷، ۲۲۲، ۲۴۳، ۴۲۲، ۷۰۶، ۸۳۰.  
 ری شهری، منوچهر ۱۳۸۸.

ز

- زابلیستان، زابل؛ نسخه: زاوستان، زاول، زابلیستان،  
 منوچهر ۱۷۰، ۲۲۶، ۲۳۳، ۲۵۸، ۱۱۵۹، ۱۳۶۶،  
 ۱۴۰۴، ۱۴۱۷، ۱۵۲۶، ۱۵۲۸، ۱۵۵۹؛ زابلی،  
 منوچهر ۲۲۵، ۲۹۴، ۳۲۵، ۵۰۷، ۱۳۱۹.  
 زال زر، زال: منوچهر ۱۸۲، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۵،  
 ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۵۷، ۲۶۱، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۶، ۲۸۸،  
 ۳۰۵، ۳۱۰، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۵، ۳۲۸، ۳۳۷، ۳۴۵.

چ

- چین فریدون ۱۷۹، ۱۸۳، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۸، ۲۲۲،  
 ۲۴۳، ۳۴۰، ۳۹۲، ۶۳۶، ۶۸۹، ۷۰۶، ۷۷۴؛  
 منوچهر ۳۸۸، ۴۰۲، ۴۸۹، ۱۳۸۵؛ دریای چین؛  
 مقدمه ۲۰۰؛ جمشید ۱۸۰؛ منوچهر ۲۲۵،  
 ۱۰۳۴.

ح

- حیدر مقدمه ۱۱۲. نک. علی.

خ

- خاور فریدون ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۲۰۷، ۳۰۴،  
 ۳۴۰، ۳۸۷، ۳۹۲، ۵۲۰، ۵۲۳، ۵۹۴، ۶۳۶، ۶۳۹؛  
 منوچهر ۳۹۰، ۱۰۵۱. نک. روم.  
 خرزوان - نک. ارزور.

د

- دجله ضحاک ۲۷۶، ۲۷۷. نیز نک. اروند.  
 دریای چین - نک. چین.

۱۴۳۹، ۱۴۴۱، ۱۴۵۱، ۱۴۵۷، ۱۴۶۴، ۱۴۸۸،  
 ۱۵۲۵، ۱۵۳۰، ۱۵۳۱، ۱۵۵۴، ۱۵۵۷، ۱۵۵۷،  
 ۱۵۶۸، ۱۵۷۰، ۱۵۷۱، ۱۵۷۳، ۱۵۷۶، ۱۵۸۶،  
 ۱۵۹۸، ۱۶۰۱، ۱۶۰۳، ۱۶۴۸،  
 سرو فریدون ۶۷، ۶۹، ۱۳۹، ۱۵۸، ۱۷۱، ۵۸۳، ۶۲۰،  
 ۷۰۱؛ منوچهر ۷۹۰،  
 سروش کیومرث ۲۸، ۴۶؛ ضحاک ۶۱؛ فریدون ۱۴۱،  
 سگسار منوچهر ۷۰۹، ۹۰۸،  
 سلم فریدون ۱۸۰، ۱۹۵، ۲۲۶، ۳۰۲، ۳۶۸، ۳۷۲،  
 ۵۱۳، ۵۵۶، ۵۹۲، ۶۳۱، ۶۷۸، ۷۳۱، ۷۷۰، ۷۷۹،  
 ۷۸۲، ۸۲۶، ۸۴۰؛ منوچهر ۹۱۳، ۱۶۳۱،  
 سیامک کیومرث ۱۸، ۲۴، ۳۰، ۳۴، ۳۷، ۵۱، ۵۲،  
 سیستان منوچهر ۲۳۵، ۱۴۵۱، ۱۴۵۴، ۱۶۱۶، نک.  
 زابلستان،  
 سیمرغ منوچهر ۷۰، ۷۷، ۸۲، ۸۶، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۴۵،  
 ۱۸۸، ۱۹۱، ۲۰۵، ۲۵۲، ۲۵۲، ۱۱۳۳، ۱۴۷۷،  
 ۱۵۹۴، ۱۴۷۸،

سیندخت منوچهر ۳۵۴، ۳۵۹، ۶۱۷، ۷۴۳، ۷۴۵، ۷۵۱،  
 ۷۸۲، ۸۰۴، ۸۰۸، ۸۱۹، ۸۲۹، ۸۳۶، ۸۴۲، ۸۴۳،  
 ۸۴۵، ۸۴۸، ۸۰۸، ۱۰۸۱، ۱۰۸۶، ۱۰۹۵، ۱۱۰۲،  
 ۱۱۲۶، ۱۱۳۶، ۱۱۴۲، ۱۱۵۴، ۱۱۶۲، ۱۱۸۹،  
 ۱۱۹۲، ۱۱۹۷، ۱۲۰۶، ۱۳۶۹، ۱۳۷۴، ۱۳۸۱،  
 ۱۴۰۰، ۱۴۰۱، ۱۴۳۳، ۱۴۳۷، ۱۴۳۸، ۱۴۳۹،  
 ۱۴۵۴، ۱۴۵۸، ۱۴۷۴، ۱۴۷۷، ۱۵۰۵، ۱۵۱۳،

ش

شاپور پهلوان، سرکرده فریدون، فریدون ۵۵۶، ۵۸۱،  
 ۶۲۴،  
 شبدیز منوچهر ۱۵۹۹،  
 شهرسپ در چاپهای شاهنامه: شیدسپ، طهمورث ۲۱،  
 شهرناز ضحاک ۸، ۳۵۴، ۳۸۸، ۴۲۳؛ فریدون ۵۲،  
 شیدوش فریدون ۵۸۲،  
 شیرخوان ضحاک ۳۵۷، ۳۵۹،  
 شیرویه پهلوان، سرکرده فریدون، فریدون ۵۱۱، ۵۸۲،  
 ۷۹۴، ۷۹۸، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۶۳، ۸۸۶،

۳۴۹، ۳۵۱، ۳۶۴، ۳۷۴، ۴۰۳، ۴۲۰، ۴۲۰، ۴۲۵، ۴۶۸،  
 ۴۹۹، ۵۰۷، ۵۲۴، ۵۵۶، ۵۶۹، ۵۸۶، ۶۱۱، ۶۴۸،  
 ۶۷۹، ۷۰۵، ۷۱۶، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۷۷، ۷۸۲، ۷۹۱،  
 ۸۶۵، ۸۷۰، ۸۷۰، ۹۶۰، ۹۶۸، ۹۶۹، ۹۹۲،  
 ۱۰۶۰، ۱۰۶۴، ۱۱۳۳، ۱۱۵۱، ۱۱۷۶، ۱۱۸۵،  
 ۱۲۰۷، ۱۲۱۱، ۱۲۴۸، ۱۲۵۰، ۱۲۵۱، ۱۳۰۷،  
 ۱۳۱۴، ۱۳۲۹، ۱۳۳۶، ۱۳۴۹، ۱۳۵۳، ۱۳۵۵،  
 ۱۳۷۵، ۱۳۹۶، ۱۳۹۹، ۱۴۰۸، ۱۴۱۲، ۱۴۱۵،  
 ۱۴۵۲، ۱۴۵۹، ۱۴۶۴، ۱۴۸۱، ۱۴۸۲، ۱۵۰۳،  
 ۱۵۳۷، ۱۵۳۹، ۱۵۴۵، ۱۵۴۶، ۱۵۶۰، ۱۵۶۶،  
 ۱۵۶۹، ۱۵۹۲، ۱۶۰۱، ۱۶۰۳، ۱۶۰۵، ۱۶۱۶،  
 ۱۶۴۸، ۱۶۴۹؛ زال زر: منوچهر ۲۴۰، ۳۱۱،  
 ۳۶۴، ۴۶۳، ۵۸۲، ۵۶۶، ۱۱۸۳، ۱۲۲۶، ۱۲۷۴،  
 ۱۳۵۹، ۱۴۲۶، ۱۴۲۸، ۱۴۷۶، ۱۵۹۸، نیز نک.

دستان.

زمین ترک فریدون ۱۷۹.

زیرک ضحاک ۸۳

س

ساری فریدون ۷۷۳؛ منوچهر ۸۹۴

سام

فریدون ۵۸۳، ۶۷۲، ۶۷۵؛ منوچهر ۲۹، ۴۱،  
 ۴۴، ۴۵، ۴۸، ۵۱، ۵۳، ۵۵، ۵۹، ۹۳، ۱۰۸، ۱۱۵،  
 ۱۲۱، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۴۹، ۱۵۶، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۹،  
 ۱۷۱-۱۷۴، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۵، ۱۸۹، ۲۲۸، ۲۳۸،  
 ۲۴۱، ۲۵۷، ۲۶۱، ۲۸۰، ۲۸۸، ۲۹۹، ۳۰۴، ۳۰۸،  
 ۳۲۳، ۳۳۴، ۳۳۹، ۳۶۱، ۳۸۱، ۴۰۳، ۴۳۷، ۴۴۷،  
 ۴۵۴، ۴۸۰، ۴۹۶، ۵۱۲، ۵۳۷، ۵۴۰، ۵۷۴، ۵۷۸،  
 ۵۹۲، ۶۱۱، ۶۱۷، ۶۳۹، ۶۴۱، ۶۴۵، ۶۵۵، ۶۷۱،  
 ۶۸۳، ۷۰۴، ۷۳۴، ۷۴۲، ۷۷۷، ۷۷۹، ۸۱۳، ۸۲۷،  
 ۸۳۰، ۸۳۵، ۸۵۳، ۸۶۴، ۸۷۱، ۸۷۸، ۸۸۱، ۸۸۲،  
 ۸۸۳، ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۸۹، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۵۴، ۹۵۸،  
 ۹۶۷، ۹۶۸، ۹۷۰، ۹۸۰، ۹۸۰، ۱۰۷۹، ۱۰۸۵،  
 ۱۰۹۶، ۱۱۲۱، ۱۱۲۵، ۱۱۲۹، ۱۱۳۶، ۱۱۵۰،  
 ۱۱۶۱، ۱۱۹۲، ۱۱۹۸، ۱۱۹۹، ۱۲۰۲، ۱۲۰۴،  
 ۱۲۱۱، ۱۲۲۲، ۱۲۲۹، ۱۲۳۹، ۱۳۱۶، ۱۳۱۹،  
 ۱۳۲۵، ۱۳۴۳، ۱۳۵۰، ۱۳۶۰، ۱۳۹۷، ۱۳۹۹،  
 ۱۴۰۸، ۱۴۱۱، ۱۴۲۴، ۱۴۲۶، ۱۴۳۵، ۱۴۳۷،



۸۸۱، ۸۹۱؛ منوچهر ۱۸، ۷۰۰، ۸۴۰، ۸۶۹  
۹۵۵، ۱۰۰۷، ۱۰۳۰، ۱۱۳۶.

### ق

قارن فریدون ۵۱۱، ۵۸۱، ۶۱۹، ۶۲۳، ۶۵۵، ۶۶۶،  
۶۷۰، ۶۷۵، ۷۰۱، ۷۳۹، ۷۸۲، ۸۰۹، ۸۱۳، ۸۱۷؛  
منوچهر ۱۸۱.  
قباد فریدون ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۶، ۶۸۲، ۶۹۲.  
قندهار منوچهر ۸۳۵  
قنوج (کنوج) مقدمه ۱۹۶؛ منوچهر ۳۹۰.

### ک

کابل منوچهر ۲۲۵، ۲۹۱، ۲۹۴، ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۲۵،  
۵۰۸، ۵۰۷، ۶۷۱، ۶۷۳، ۷۸۶، ۷۸۸، ۸۲۸، ۹۴۱، ۹۵۰،  
۹۸۶، ۹۹۱، ۱۰۶۷، ۱۰۸۰، ۱۰۸۵، ۱۱۰۱،  
۱۱۴۶، ۱۱۶۸، ۱۱۷۱، ۱۱۷۵، ۱۱۹۱، ۱۲۰۰،  
۱۲۰۴، ۱۲۰۹، ۱۳۶۳، ۱۳۹۱، ۱۴۰۱، ۱۴۱۰،  
۱۴۱۶، ۱۴۲۹، ۱۴۵۸، ۱۵۶۱؛ کابلستان:  
منوچهر ۴۲۴، ۴۷۱، ۹۵۲، ۱۰۶۹، ۱۱۳۵،  
۱۱۵۹، ۱۳۶۶، ۱۳۹۰، ۱۴۰۴، ۱۴۱۷، ۱۴۲۶،  
۱۵۲۶.

کاکوی در نسخه م: کرکوی، منوچهر ۹۱۹.  
کاوه ضحاک ۲۰۳، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۲۷،  
۲۳۰، ۲۴۱؛ منوچهر ۱۰.  
کشف رود منوچهر ۱۰۱۶، ۱۰۴۵.  
کندرو ضحاک ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۶۳، ۳۸۵.  
کنگ دژ هودج در نسخه ل: کنگ دژ هودخت، ضحاک  
۲۹۱. نک. بیت المقدس.  
کیانوش ضحاک ۲۵۶، ۲۷۳.  
کیومرث کیومرث ۶، ۹، ۱۸، ۲۷، ۶۲، ۶۹.

### گ

گرشاسپ فریدون ۶۲۰، ۶۷۲، ۷۹۱.  
گرگساران منوچهر ۲۴۷، ۶۷۵، ۷۲۲، ۹۰۳، ۹۸۸،  
۱۰۵۵، ۱۴۶۰.  
گرمائل در نسخه م: گرمانک، ضحاک ۱۶.  
گوش فریدون ۴۸.

### ض

ضحاک جمشید ۸۳، ۹۸، ۱۱۸، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۴۴، ۱۵۰،  
۱۵۹، ۱۷۲، ۱۸۲؛ ضحاک ۱، ۹، ۳۸، ۴۷، ۴۹،  
۵۲، ۸۴، ۹۶، ۱۰۱، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۳۲، ۱۴۴،  
۱۵۸، ۱۶۱، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۳، ۲۳۲، ۲۴۷، ۲۹۲،  
۳۰۶، ۳۱۰، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۳۰، ۳۴۹، ۳۶۹، ۳۸۰،  
۳۸۴، ۳۹۲، ۴۰۲، ۴۱۰، ۴۱۴، ۴۱۷، ۴۲۰، ۴۲۴،  
۴۵۶، ۴۵۹، ۴۶۴، ۴۶۹؛ فریدون ۱۵، ۱۸، ۱۰۸،  
منوچهر ۲۹۸، ۶۲۳، ۷۰۰، ۸۶۹، ۹۴۵، ۱۱۶۴،  
۱۶۰۰. نک. بیوراسپ.

### ط

طراز منوچهر ۳۱۸، ۴۷۲، ۵۱۰.  
طوس مقدمه ۲۲۰.  
طهمورث طهمورث ۱، ۳۱، ۳۵؛ ضحاک ۱۵۶؛ فریدون  
۶۱۷.

### ع

عثمان سومین خلیفه مسلمین، مقدمه ۹۴.  
علی چهارمین خلیفه مسلمین، مقدمه ۹۵، ۹۸، ۱۰۴،  
۱۱۰.  
عمر دومین خلیفه مسلمین، مقدمه ۹۳.

### ف

فارس نک. پارس.  
فرانک ضحاک ۱۲۲، ۱۴۰، ۱۵۳؛ فریدون ۱۴.  
فریدون، آفریدون، آفریدون، ضحاک ۹۰، ۱۰۴،  
۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۷۲،  
۱۸۳، ۱۸۴، ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۴۷، ۲۵۴، ۲۵۷، ۲۶۱،  
۲۶۹، ۲۸۲، ۲۸۵، ۲۹۴، ۳۰۴، ۳۰۷، ۳۱۶، ۳۲۲،  
۳۳۰، ۳۳۴، ۳۶۰، ۳۶۷، ۴۰۷، ۴۱۰، ۴۱۴، ۴۲۳،  
۴۲۸، ۴۳۳، ۴۴۶؛ فریدون ۱، ۴۳، ۵۴، ۶۶، ۶۸،  
۷۵، ۷۶، ۸۹، ۱۰۰، ۱۱۲، ۱۳۶، ۱۵۲، ۱۶۸،  
۱۷۷، ۱۷۸، ۱۹۲، ۲۲۸، ۲۴۷، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۸،  
۳۰۱، ۳۲۳، ۳۳۲، ۳۳۵، ۴۴۸، ۴۳۵، ۴۴۸، ۵۱۷، ۵۲۶،  
۵۲۷، ۵۴۸، ۵۵۸، ۶۰۱، ۶۲۸، ۶۳۳، ۶۴۱، ۶۴۹،  
۶۹۵، ۷۵۶، ۷۵۹، ۷۷۳، ۷۷۸، ۸۳۳، ۸۶۷، ۸۷۴

۲۱۹.

نریمان منوچهر ۷۰۴، ۱۴۵۱. نک. نیرم.  
 نستوه فریدون ۵۸۱.  
 نوذر منوچهر ۱۶۶، ۱۷۱، ۱۷۳، ۸۷۷، ۸۸۳، ۸۸۵  
 ۸۸۶، ۱۶۲۶، ۱۶۵۱.  
 نیرم منوچهر ۵۷۴، ۶۴۵، ۸۸۱. نک. نریمان.  
 نیل مقدمه ۲۱۲؛ فریدون ۷۲۲ منوچهر ۱۰۴۳.  
 نیمروز منوچهر ۲۳۴، ۴۳۷، ۱۴۵۶. نک. سیستان.

ه

همای مرغ افسانه‌ای، فریدون ۷۸۶ منوچهر ۱۵۸۶.  
 هند مقدمه ۱۹۶؛ کوه هند: منوچهر ۱۰۵، ۱۶۵۲  
 دریای هند: منوچهر ۱۲۵ هندوستان: ضحاک  
 ۱۳۶، ۳۳۸؛ منوچهر ۳۸۸، ۹۴۱.  
 هندوستان - نک. هند.  
 هوشنگ کیومرث ۵۳، ۵۶، ۱۶۶؛ هوشنگ ۱، ۱۲، ۲۲، ۳۷.

ی

یزدان مقدمه ۳۶، ۱۱۴، ۲۲۲؛ کیومرث ۵۰؛ هوشنگ  
 ۱۵ جمشید ۶۲، ۷۰، ۷۳، ۱۱۱؛ ضحاک ۴۲،  
 ۱۷۶، ۲۳۱، ۲۵۲، ۴۴۹؛ فریدون ۳۴، ۴۰، ۲۳۲،  
 ۲۳۳، ۲۷۹، ۲۸۴، ۴۱۰؛ منوچهر ۱۶، ۲۳، ۳۲،  
 ۸۵، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۵، ۲۰۴، ۲۵۱، ۲۵۴، ۳۵۶،  
 ۵۲۹، ۵۴۷، ۵۷۷، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۹، ۸۶۳،  
 ۱۰۲۴، ۱۰۴۱، ۱۰۶۲، ۱۱۶۶، ۱۵۸۷، ۱۶۲۲،  
 ۱۶۴۳. نک. ایزد.  
 یمن فریدون ۶۷، ۷۱، ۷۴، ۷۷، ۹۰، ۱۲۴، ۱۳۹،  
 ۱۵۰، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۸، ۲۰۷، ۲۱۹، ۲۲۰، ۷۰۱  
 منوچهر ۴۴۳، ۴۸۴، ۸۴۰.

م

مازندران منوچهر ۲۴۷، ۷۰۹، ۹۰۳، ۹۸۸، ۱۰۱۴،  
 ۱۰۵۵، ۱۴۶۳.  
 ماه آفرید فریدون ۴۷۴، ۴۷۸.  
 مای مای و مرغ، مرغ و مای، مای و هند  
 منوچهر ۲۰۷، ۲۲۵، ۲۹۱. نک. مرغ.  
 محمد پیامبر، مؤسس اسلام، مقدمه ۱۰۴.  
 محمود سلطان محمود غزنوی، مقدمه ۱۹۹، ۲۰۱. نک.  
 ابوالقاسم.

مرداس جمشید ۷۷.

مرغ منوچهر ۲۹۱. نک. مای.  
 منوچهر فریدون ۴۹۲، ۵۰۵، ۵۴۲، ۵۵۲، ۵۷۶،  
 ۵۷۸، ۵۸۹، ۶۰۲، ۶۱۷، ۶۴۲، ۶۵۰، ۶۷۳، ۶۸۳،  
 ۶۹۳، ۷۱۷، ۷۲۸، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۵۱، ۷۷۸،  
 ۸۰۲، ۸۲۵، ۸۴۳، ۸۶۲، ۸۷۸، ۸۸۵، ۸۸۷، ۸۹۳،  
 منوچهر ۱، ۲، ۲۵، ۱۶۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۰،  
 ۲۲۴، ۵۷۳، ۶۱۸، ۶۳۹، ۸۲۷، ۸۸۸، ۸۹۲، ۸۹۳،  
 ۹۰۱، ۹۳۹، ۱۰۰۴، ۱۱۸۳، ۱۲۳۱، ۱۴۶۲،  
 ۱۶۱۸.

موسی پیامبر تورات، منوچهر ۱۶۴۱.

مهراب منوچهر ۲۹۵، ۳۰۴، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۲۵، ۳۳۰،  
 ۳۳۷، ۳۵۲، ۳۵۹، ۳۶۳، ۴۲۳، ۴۴۰، ۴۴۳، ۶۱۶، ۶۲۳،  
 ۶۳۳، ۶۶۲، ۶۶۸، ۷۰۵، ۷۹۱، ۷۹۴، ۸۰۴، ۸۱۶،  
 ۸۳۲، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۷۱، ۹۴۱، ۹۴۹، ۱۰۹۳،  
 ۱۰۹۹، ۱۱۲۴، ۱۱۴۵، ۱۱۵۱، ۱۱۶۴، ۱۱۹۳،  
 ۱۲۰۲، ۱۲۳۹، ۱۳۱۹، ۱۳۶۳، ۱۳۶۸، ۱۴۰۷،  
 ۱۴۱۲، ۱۴۱۴، ۱۴۱۹، ۱۴۴۳، ۱۴۵۴، ۱۵۶۱،  
 ۱۵۶۹، ۱۵۹۷، ۱۶۰۱.

ن

نارون بیسه نارون، فریدون ۶۷۰، ۶۸۹.

ناصرالدین سبکتگین، پدر محمود غزنوی، مقدمه



# شاهنامه فردوسی

متن انتقادی

جلد دوم

تحت نظر ی.ا. برتلس

تصحیح متن به اتمام

آ. برتلس، ل. گوزلیان،

م. عثمانوف، او. اسمیرنوا، ع. طاهرجانوف



## فهرست مطالب

۶	پادشاهی نوذر
۴۳	پادشاهی زوطهماسپ
۴۷	[پادشاهی گرشاسپ]
۶۲	کیقباد
۷۶	پادشاهی کی کاوس و رفتن او به مازندران
۱۲۷	رزم کاوس با شاه هاماوران
۱۶۹	سهراب
۲۵۱	ملحقات
۲۶۳	فهرست اعلام
۲۷۰	تصحیح تنظیم‌کننده در بخش «سهراب»
۲۷۰	[یادداشت] از کمیسیون نشر متن انتقادی شاهنامه فردوسی
۲۷۱	یادداشت ویراستار و سرپرست طبع حاضر



متن

# شاهنامه فردوسی



## پادشاهی نوذر

۱

چو سوگ پدر شاه نوذر بداشت  
 بستخت منوچهر بر بار داد  
 برین<sup>۴</sup> برنیامد بسی روزگار  
 ز گیتی<sup>۷</sup> برآمد بهر<sup>۸</sup> جای غو  
 چو او رسمهای پدر درنوشت  
 همی<sup>۱۰</sup> مردمی نزد او خوار شد<sup>۱۱</sup>  
 کدیور یکایک سپاهی شدند  
 چو از روی کشور برآمد خروش  
 بترسید بیدادگر شهریار  
 ز کیوان<sup>۱</sup> کلاه کیی بر فراشت  
 بخواند انجمن را<sup>۲</sup> و دینار داد<sup>۳</sup>  
 که<sup>۵</sup> بیدادگر شد سر شهریار<sup>۶</sup>  
 جهان را کهن شد سر از شاه نو  
 ابا موبدان و ردان تیزگشت<sup>۹</sup>  
 دلش برده<sup>۱۲</sup> گنج و دینار شد<sup>۱۱</sup>  
 دلیران سزاوار<sup>۱۳</sup> شاهی شدند<sup>۱۴</sup>  
 جهانی سراسر برآمد بجوش<sup>۱۵</sup>  
 فرستاد کس نزد سام سوار<sup>۱۶</sup>

۱. خ ۲- بگردون ۲. ل- سپه رادرم داد ۳. خ ۲- افزون دارد:

ازان پس دو سال او برین بر گذاشت  
 نبرد او بداد و دهش هیچ راه  
 که یکروز بی بار پرده نداشت  
 همه خوردن و خفت بدکار شاه

۴. خ ۱- بدین ۵. خ ۱- کجا (وزن مختل). ۶. خ ۲- بیت را ندارد. ۷. ل- بگیتی ۸. ل- زهر  
 ۹. م- شد بدشت؛ ل- گشت زشت؛ خ ۲- شد درشت ۱۰. ل، خ ۱- ره؛ خ ۲- همه ۱۱. خ ۱، خ ۲-  
 گشت (در هر دو مورد). ۱۲. ل- بنده ۱۳. ل- بر آواز ۱۴. خ ۲- بیت را ندارد. ۱۵. خ ۲-  
 جهان پر شد از مردم و جنگ و جوش ۱۶. خ ۱- افزون دارد:

یکی نامه بالابه و دلپسند  
 نبشتند ازان شهریار بلند  
 نبشت و فرستاد نزدیک سام  
 نخست از جهان آفرین برد نام

بسنجید با نسخه بدل بیت ۱۰.

۱۰	بسگسار <sup>۱</sup> مازندران بود سام خداوند کیوان <sup>۴</sup> و بهرام و هور <sup>۵</sup> نه <sup>۷</sup> دشواری از چیز <sup>۸</sup> برتر منش <sup>۹</sup> همه با توانایی او یکیست کنون از خداوند خورشید و ماه	فرستاد نوذر بر او <sup>۲</sup> پیام <sup>۳</sup> که هست آفریننده پیل و مور <sup>۶</sup> نه آسانی از اندک اندر <sup>۱۱</sup> بوش اگر هست بسیار و گر <sup>۱۱</sup> اندکیست ثنا بر روان <sup>۱۲</sup> منوچهر شاه
۱۵	[ابر سام یل باد چندان درود [مران <sup>۱۴</sup> پهلوان جهان دیده را [همیشه دل و هوشش آباد باد [شناسد مگر پهلوان جهان که تا شاه مژگان <sup>۱۸</sup> بهم بر نهاد همیدون <sup>۲۱</sup> مرا پشت گرمی <sup>۲۲</sup> بدوست <sup>۲۳</sup>	که آید همی ز ابر باران فرود] <sup>۱۳</sup> سرافراز گرد پسندیده را] <sup>۱۵</sup> روانش ز هر درد آزاد باد] <sup>۱۶</sup> سخنها هم از آشکار و نهان] <sup>۱۷</sup> ز سام نریمان بسی <sup>۱۹</sup> کرد یاد <sup>۲۰</sup> که هم پهلوانست و هم شاه دوست از ویست رخشنده <sup>۲۴</sup> فرخ کلاه <sup>۲۵</sup> سخنها از اندازه اندر <sup>۲۶</sup> گذشت
۲۰	نگهبان کشور بهنگام شاه کنون پادشاهی پر آشوب گشت	

۱. م، ل، خ، ۲ - «و» را افزون دارند. ۲. خ، ۲ - بردش (؟) ۳. ل - نخست از جهان آفرین برد نام؛  
خ ۱ - بیت را ندارد؛ م، خ، ۲ - افزون دارند (بسنجید با نسخه بدل بیت ۹):

یکی نامه بالابه و دردمند نوشتند از شهریار بلند

نوشت و فرستاد نزدیک سام نخست از جهان آفرین برد نام

۴. ل - ناهید ۵. خ، ۱ - گور (؟) ۶. خ، ۱ - افزون دارد:

خداوند عقل و خداوند جان خداوند گردنده هفت آسمان

۷. م، خ، ۲ - به ۸. ل - آسان و ۹. خ، ۱ - و بر پرورش ۱۰. ل - اندک بود بر؛ خ، ۱ - از رنج اندر  
۱۱. ل، خ، ۱ - بزرگست بسیار و یا؛ خ، ۲ - بزرگیش بسیار نه ۱۲. ل، خ، ۱ - درودی بجان ۱۳. ل،  
خ ۱ - بیت را ندارند؛ خ، ۲ -

وزو بر روان فریدون درود کزو دارد این تخم ماتار و پود

۱۴. ل - بدان؛ خ، ۲ - ابر ۱۵. خ، ۱ - بیت را ندارد (بسنجید با نسخه بدل ۲۰). ۱۶. ل، خ، ۱ - بیت را  
ندارند. ۱۷. ل، خ، ۱ - بیت را ندارند. ۱۸. خ، ۱ - دیده ۱۹. ل، خ، ۱ - همی ۲۰. خ، ۱ -  
افزون دارد (بسنجید با نسخه بدل ۱۵):

مران پهلوان جهان دیده را سرافراز گرد پسندیده را

۲۱. ل، خ، ۱ - هم ایدر ۲۲. خ، ۲ - پشت و مرد (؟) ۲۳. خ، ۱ - ازوست ۲۴. خ، ۲ - ازو  
گشت فرخنده ۲۵. ل، خ، ۱ - ازو گشت رخشنده تخت و کلاه ۲۶. خ، ۲ - بیرون

اگر برنگیرد وی<sup>۱</sup> آن گرز کین  
 چونامه بر سام نیرم رسید  
 ۲۵ بشبگیر هنگام بانگ خروس  
 یکی لشکری راند از گرسار  
 چونزدیک ایران رسید<sup>۲</sup> آن سپاه  
 پیاده همه پیش سام دلیر  
 ز بیدادی نوذر تاجور  
 ۳۰ جهان گشت ویران ز کردار اوی  
 بگردد<sup>۳</sup> همی از ره<sup>۴</sup> بخردی  
 چه باشد اگر سام یل پهلوان  
 جهان گردد آباد با<sup>۵</sup> داد او<sup>۶</sup>  
 که ما<sup>۷</sup> بنده باشیم و فرمان کنیم  
 ۳۵ بدیشان چنین گفت سام سوار  
 که چون نوذری از نژاد کیان  
 بشاهی مرا تاج<sup>۸</sup> باید بسود  
 خود این گفت یارد کس<sup>۹</sup> اندر جهان  
 اگر دختری از منوچهر شاه  
 ازین تخت<sup>۱۰</sup> پردخته ماند زمین  
 یکی باد سرد از جگر برکشید  
 برآمد خروشیدن بوق<sup>۱۱</sup> و کوس<sup>۱۲</sup>  
 که دریای سبز<sup>۱۳</sup> اندرو گشت خوار  
 پذیره شدندش بزرگان براه<sup>۱۴</sup>  
 برفتند و گفتند هرگونه دیر<sup>۱۵</sup>  
 که بر خیره گم کرد راه پدر  
 غنوده شد آن بخت بیدار اوی  
 ازو دور شد فرۀ ایزدی<sup>۱۶</sup>  
 نشیند برین تخت روشن روان<sup>۱۷</sup>  
 برویست ایران و بنیاد او<sup>۱۸</sup>  
 روانها بمهرش گروگان کنیم  
 که این کی پسندد ز من<sup>۱۹</sup> کردگار  
 بتخت کیی بر کمر بر میان  
 محالست و این کس نیارد شنود  
 چنین زهره دارد کس اندر نهان<sup>۲۰</sup>  
 بران تخت زرین شدی<sup>۲۱</sup> با کلاه

۱. ل- نگیری تو؛ خ- ۱- نگیرد همی ۲. خ- ۱- تخمه ۳. خ- ۱- نای ۴. ل- ز درگاه برخاست  
 آوای کوس ۵. ل- قار ۶. خ- ۱- کشید ۷. ل-  
 چو ایرانیان آگهی یافتند سوی پهلوان سام بشتافتند  
 خ- ۱- شاه ۸. ل- افزون دارد:  
 ز کردار نوذر بگفتند چند ابانامور پهلوان بلند  
 ۹. ل، خ- ۱- نگرود ۱۰. ل، خ- ۱- برره؛ خ- ۲- درخم (؟) ۱۱. خ- ۱- افزون دارد:  
 ز رسم پدر سر بیکسو نهاد پیشش یکی گشت بیداد و داد  
 ۱۲. خ- ۱- انوشه روان ۱۳. ل، خ- ۱، خ- ۲- از ۱۴. ل- بخت او ۱۵. ل- مراوراست ایران و آن  
 تخت او؛ خ- ۱- مراوراست ایران به بنیاد او ۱۶. ل، خ- ۱، خ- ۲- همه ۱۷. ل، خ- ۱- ما ۱۸. خ- ۱-  
 تخت ۱۹. خ- ۲- کس این گفت نارد خود ۲۰. ل، خ- ۱، خ- ۲- کسی از مهان؛ خ- ۲- بیت ۳۸ پس از بیت  
 ۴۰ آمده. ۲۱. ل- بدی

۴۰ نبودی جز از<sup>۱</sup> خاک بالین من<sup>۱</sup> بدو شاد بودی<sup>۲</sup> جهانبین من<sup>۴</sup>  
 [دلش گرز راه پدر گشت باز برین بر نیامد زمانی دراز<sup>۵</sup>]  
 هنوز آهنی نیست زنگار خورد که رخشنده دشوار شایدش کرد<sup>۶</sup>  
 [من آن<sup>۷</sup> ایزدی فرّه<sup>۸</sup> باز آورم جهان را بمهرش نیاز آورم<sup>۹</sup>]  
 [شما بر<sup>۱۰</sup> گذشته پشیمان شوید بنوی ز سر باز پیمان شوید<sup>۱۱</sup>]  
 ۴۵ گر آمرزش کردگار سپهر نیابید<sup>۱۲</sup> و از نوذر شاه مهر  
 بدین گیتی اندر بود خشم شاه ببرگستن آتش<sup>۱۳</sup> بود جایگاه<sup>۱۴</sup>  
 بزرگان ز کرده<sup>۱۵</sup> پشیمان شدند یکایک<sup>۱۶</sup> ز سر باز پیمان شدند  
 چو آمد بدرگاه سام سوار پذیره شدش نوذر شهریار<sup>۱۷</sup>  
 بفرخ پی نامور پهلوان جهان سربسر شد<sup>۱۸</sup> بنوی جوان<sup>۱۹</sup>  
 ۵۰ پیوزش مهان<sup>۲۰</sup> پیش نوذر شدند برافروخت نوذر ز تخت مهی  
 جهان پهلوان پیش نوذر<sup>۲۴</sup> بپای نشست اندر آرام با فرهی<sup>۲۳</sup>  
 پرستنده او بود و هم رهنمای<sup>۲۵</sup>

۱. ل، خ ۱ - بجز ۲. خ ۱ - بندگی پیشه ام ۳. ل - گشته؛ ۲. خ ۲ - گشتی ۴. خ ۱ - ز شاهی نبودى خود اندیشه ام؛ خ ۱ - افزون دارد:

به پیشش بدی خاک بالین من وزو شاد گشته جهانبین من  
 ۵. ل - بیت را ندارد. ۶. خ ۲ - بیت ۴۲ پس از بیت ۴۴ آمده. ۷. م، خ ۱ - این ۸. خ ۱ - فر بر گشته  
 ۹. ل - بیت را ندارد. ۱۰. ل، خ ۱، ۲ - زین ۱۱. خ ۱ - افزون دارد (در مصراع اول وزن مختل):  
 که نپسندد از شما کردگار بسایید از مالش روزگار  
 ۱۲. م - بتابید؛ ل، خ ۲ - بیاید ۱۳. ل - آگه ۱۴. خ ۲ - بدان گیتی آتش بود جای شاه ۱۵. خ ۱، ۲ -  
 گفته؛ ل - گفتن ۱۶. ل - بنوی ۱۷. ل، خ ۲ - بیت را ندارند؛ خ ۱ - این بیت پس از بیت ۴۹ آمده.  
 ۱۸. ل - شد سراسر ۱۹. خ ۱ - افزون دارد:

بیاورد و بر تخت خویش نشاند بسى آفرین کیانی بخواند  
 سخن کرد نوذر برو آشکار که لشکر چه کردند و چون بود کار  
 جهان پهلوان گفت کای شهریار همیشه جهانرا بشادی گذار  
 اگر شاه آزرده گشت از سپاه ببخشای هر چندشان بد گناه  
 ۲۰. ل، خ ۱ - همه؛ خ ۲ - چنان ۲۱. خ ۲ - بتن برآمد برین روز و خوردند می  
 ۲۲. ل - بار دیگر ۲۳. خ ۱ - افزون دارد: بودند با رزم و رامش سه روز  
 ۲۴. ل، خ ۱ - او بر؛ خ ۲ - سام پیشش ۲۵. ل، خ ۱، ۲ - بدستوریء باز گستن بجای؛ خ ۱ - این بیت  
 پس از بیت ۵۸ آمده؛ ل، خ ۲ - شش بیت بعد را ندارند.

[بنوذر در پندها را<sup>۱</sup> گشاد  
 [ز گرد فریدون و هوشنگ شاه  
 ۵۵ [که گیتی<sup>۲</sup> بداد و دهش داشتند  
 [دل او ز کژی بداد<sup>۴</sup> آورید  
 [دل مهتران را بدو<sup>۵</sup> نرم کرد  
 [چو گفته شد از گفتنیها<sup>۶</sup> همه  
 برون رفت با خلعت نوذری  
 ۶۰ غلامان و اسپان زرین ستام  
 برین نیز بگذشت چندی سپهر  
 سخنهای نیکو بسی<sup>۱</sup> کرد یاد]  
 همان از منوچهر زیبای گاه]  
 بیداد بر چشم نگماشتند]  
 چنان کرد نوذر که او رای دید]  
 همه داد و بنیاد آرم کرد]  
 بگردنکشان و بشاه رمه]  
 چه تخت و چه تاج و چه<sup>۷</sup> انگستری  
 پر از گوهر سرخ زرین دو جام<sup>۸</sup>  
 نه با<sup>۹</sup> نوذر آرام بودش نه مهر<sup>۱۰</sup>

۲

پس آنکه<sup>۱۱</sup> ز مرگ منوچهر شاه<sup>۱۲</sup>  
 ز نارفتن<sup>۱۳</sup> کار<sup>۱۴</sup> نوذر همان  
 چو بشنید سالار ترکان<sup>۱۵</sup> پشنگ  
 ۶۵ [یکی<sup>۱۷</sup> یاد کرد از نیا<sup>۱۸</sup> زادش  
 [ز کار<sup>۲۰</sup> منوچهر و از لشکرش  
 همه نامداران کشورش را  
 چو ارجسپ<sup>۲۴</sup> و گرسیوز و بارمان  
 بشد آگهی تا بتوران سپاه  
 یکایک بگفتند با بدگمان  
 چنان خواست کاید بایران<sup>۱۶</sup> بجنگ  
 هم از تور بر زد یکی تیز دم<sup>۱۹</sup>]  
 ز گردان و سالار و از کشورش<sup>۲۱</sup>]  
 بخواند و<sup>۲۲</sup> بزرگان<sup>۲۳</sup> لشکرش را  
 چو کلباد جنگی هژبر دمان

۱. خ. ۱ - پندها بر ۲. خ. ۱ - همی ۳. خ. ۱ - کیهان ۴. خ. ۱ - براه ۵. خ. ۱ - برو ۶. خ. ۱ -  
 بودنیها ۷. ل. - چه با تاج و تخت و چه؛ خ. ۱ - ز تخت و ز تاج و ز؛ خ. ۲ - همان تخت و با نام و ۸. خ. ۲ -  
 بیت را ندارد. ۹. ل. - ابا ۱۰. خ. ۲ - نیاید و از نوذر شاه مهر (?); ل.، خ. ۱ - افزون دارند:  
 چو بگذشت از شاهیش هفت سال شکست اندر آمد بفرخ همال  
 ۱۱. خ. ۱ - وزان پس ۱۲. خ. ۲ - بدین گیتی اندر بود خشم شاه (بیت ۴۶) نک. ۱۳. ل. - وزان رفتن  
 ۱۴. خ. ۲ - شاه ۱۵. ل.، خ. ۲ - توران ۱۶. خ. ۱، خ. ۲ - ز توران ۱۷. ل. - همی؛ خ. ۱، خ. ۲ - بسی  
 ۱۸. ل.، خ. ۱، خ. ۲ - پدر ۱۹. خ. ۲ - بسی باددم ۲۰. خ. ۲ - شاه ۲۱. خ. ۱ - بیت را ندارد؛ ع. -  
 ترجمه بیتهای ۶۵ و ۶۶ را ندارد. ۲۲. م. - آن ۲۳. ل. - ز گردان و سالار و ۲۴. ل.، ع. - آخواست؛  
 خ. ۲ - از خواست

سپهدش<sup>۱</sup> چون ویسه تیزچنگ  
 ۷۰ جهان پهلوان پورش<sup>۲</sup> افراسیاب  
 سخن راند از تور و از سلم گفت  
 کسی<sup>۱</sup> را کجا<sup>۶</sup> مغز جوشیده نیست  
 که با ما چه کردند ایرانیان  
 کنون روز تندی<sup>۱۱</sup> و کین جستنت  
 ۷۵ ز گفت<sup>۱۲</sup> پدر مغز افراسیاب  
 پیش پدر<sup>۱۳</sup> شد گشاده زبان  
 که شایسته جنگ شیران منم  
 اگر زادشم تیغ برداشتی  
 میان را ببستی بکین آوری  
 ۸۰ کنون هرچه<sup>۱۹</sup> مانیده<sup>۲۰</sup> بود<sup>۲۱</sup> از نیا  
 گشادنش بر تیغ تیز منست  
 بمغز پشنگ اندر آمد شتاب  
 بر و بازوی شیر و هم زور پیل  
 زبانش بکردار برنده<sup>۲۶</sup> تیغ  
 ۸۵ بفرمود تا برکشد تیغ جنگ  
 سپهد چو شایسته بیند پسر  
 پس از مرگ باشد سر او<sup>۲۷</sup> بجای

که سالار بُد بر سپاه پشنگ  
 بخواندش درنگی و آمد شتاب<sup>۴</sup>  
 که کین زیر دامن<sup>۵</sup> نشاید نهفت  
 برو بر چنین<sup>۸</sup> کار پوشیده نیست  
 بدی را ببستند یک یک<sup>۱</sup> میان<sup>۱۱</sup>  
 رخ از خون دیده گه شستنت  
 برآمد ز آرام وز خورد و خواب  
 دل آگنده از<sup>۱۴</sup> کین کمر بر میان  
 هم آورد سالار ایران منم<sup>۱۵</sup>  
 جهان را<sup>۱۶</sup> بگرشاسپ<sup>۱۷</sup> نگذاشتی  
 بایران نکردی مگر سروری<sup>۱۸</sup>  
 ز کین جستن و چاره<sup>۲۲</sup> و کیمیا  
 گه<sup>۲۳</sup> شورش و رستخیز منست<sup>۲۴</sup>  
 چو دید آن سهی قد افراسیاب  
 وزو سایه گسترده<sup>۲۵</sup> بر چند میل  
 چو دریا دل و کف چو بارنده میغ  
 بایران شود با سپاه پشنگ  
 سزد گر برآرد بخورشید سر  
 ازیرا پسر نام زد رهنمای<sup>۲۸</sup>

۱. خ ۱ - سپهدار ۲. خ ۲ - چنان ۳. م - بود؛ ل - بودش ۴. خ ۱ - بیت را ندارد؛ ع - بیت جابجا شده. ۵. ل - که این کین زیزدان ۶. ل، خ ۱ - سری ۷. خ ۲ - سری کز همه ۸. ل، خ ۱ - چنان؛ خ ۲ - همه ۹. ل - یکسر ۱۰. خ ۲ - بیستند خون ریختن را میان ۱۱. خ ۱، خ ۲ - تیزی؛ ل - جنگست ۱۲. م - بگفت ۱۳. خ ۲ - پسر بر پدر ۱۴. م - پر ۱۵. ع - پس از این به جای ترجمه بیت‌های ۷۸-۸۷ این جمله قرار گرفته: فامر بشنک العساكر بالا اجتماع والاستعداد ۱۶. ل، خ ۱ - جهانی ۱۷. ل، خ ۱ - چنین خوار؛ خ ۲ - بکرزاسپ ۱۸. خ ۱ - کسی داوری؛ خ ۲ - بیت را ندارد. ۱۹. م - هرک ۲۰. م - ماننده؛ خ ۱ - مانند؛ خ ۲ - مانید ۲۱. خ ۲ - بد ۲۲. ل، خ ۱، خ ۲ - جنگ ۲۳. خ ۱ - کی ۲۴. خ ۲ - بیت ۸۱ پس از بیت ۷۷ آمده. ۲۵. ل - افگنده ۲۶. خ ۱ - درنده ۲۷. ل - مراورا ۲۸. ل، خ ۲ - افزون دارند:

دلی پر ز کینه سری پر شتاب      پیش پشنگ آمد افراسیاب

چو شد ساخته کار جنگ آزماي  
 بپیش پدر شد پراندیشه دل  
 ۹۰ چنین<sup>۴</sup> گفت کای کار<sup>۵</sup> دیده پدر  
 منوچهر از ایران<sup>۶</sup> اگر<sup>۸</sup> کم شدست  
 چو گرشاسپ<sup>۱۰</sup> و چون قارن رزمزن  
 تو دانی که با<sup>۱۲</sup> سلم و تور سترگ<sup>۱۳</sup>  
 نیا<sup>۱۵</sup> زادشم شاه توران سپاه  
 ۹۵ ازین در سخن هیچ گونه نراند  
 اگر ما نشوریم<sup>۱۸</sup> بهتر بود  
 پسر را چنین داد پاسخ پشنگ  
 یکی نرّه شیرست<sup>۲۱</sup> روز شکار  
 ترا نیز با او ببايد شدن  
 ۱۰۰ نپیره که کین نیارا نجست  
 چو از دامن ابر چین کم شود  
 چراگاه اسپان شود کوه و دشت  
 جهان سربسر سبز<sup>۲۸</sup> گردد ز خوید<sup>۲۹</sup>  
 سپه راهمه سوی<sup>۳۰</sup> آمل براند<sup>۳۱</sup>  
 ۱۰۵ دهستان و گرگان همه<sup>۳۳</sup> زیر نعل  
 بکاخ<sup>۱</sup> آمد اغریث رهنمای<sup>۲</sup>  
 که اندیشه دارد همی<sup>۳</sup> پیشه دل  
 ز ترکان<sup>۱</sup> بمردی برآورده سر  
 سپهدار چون<sup>۹</sup> سام نیرم شدست  
 جز این<sup>۱۱</sup> نامداران آن انجمن  
 چه آمد ازان تیغزن پیر<sup>۱۴</sup> گرگ  
 که ترگش همی سود بر چرخ و<sup>۱۶</sup> ماه  
 بآرام<sup>۱۷</sup> بر نامه کین نخواند  
 کزین جنبش<sup>۱۹</sup> آشوب کشور<sup>۲۰</sup> بود  
 که افراسیاب آن دلاور نهنگ  
 یکی پیل جنگی گه کارزار  
 بهر بیش و کم<sup>۲۲</sup> رای فرخ زدن  
 سزدگر نخوانی<sup>۲۳</sup> نژادش درست<sup>۲۴</sup>  
 بیابان ز باران پر از نم شود  
 گیاه از<sup>۲۵</sup> یال یلان بر<sup>۲۶</sup> گذشت<sup>۲۷</sup>  
 بهامون سراپرده باید کشید  
 دلی<sup>۲۲</sup> شاد بر سبزه و گل براند<sup>۳۱</sup>  
 بکوبید<sup>۳۴</sup> وز خون کنید آب لعل

۱. ل. بکار ۲. م. بیت را ندارد. ۳. م. مرا؛ خ. ۱. همه ۴. ل. بدو ۵. ل. دهر  
 ۶. خ. ۲. توران ۷. ل. ۷. خ. ۲. ازیشان ۸. ل. مگر ۹. ل. سپه را سرش؛ خ. ۱. پناه سپه؛ خ. ۲.  
 سپه را سر ۱۰. خ. ۲. کرزاسپ؛ ع. و معه قارن و کشتاسب ۱۱. ل. چنین ۱۲. ل. خ. ۱،  
 خ. ۲. بر ۱۳. خ. ۱. تور و سلم بزرگ ۱۴. خ. ۱. نیز ۱۵. ل. نه از ۱۶. ل. «و» ندارد.  
 ۱۷. ل. خ. ۱، خ. ۲. بر آرام ۱۸. ل. بسازیم ۱۹. خ. ۱. شورش ۲۰. ل. آرام خاور ۲۱. ل. خ. ۲.  
 شیر شرزوست؛ خ. ۱. شیر نرست ۲۲. خ. ۲. نیک و بد ۲۳. ل. خ. ۱، خ. ۲. نباشد ۲۴. ل.  
 خ. ۱، خ. ۲. بیت ۱۰۰ به پیش از بیت ۹۹ آمده. ۲۵. خ. ۲. که از گفت و ۲۶. ل. در ۲۷. م.  
 تراز آب جیحون بیاید گذشت ۲۸. خ. ۲. شاد ۲۹. ل. جهان سبز گردد سراسر خوید ۳۰. خ. ۲.  
 بنزدیک ۳۱. ل. خ. ۱، خ. ۲. در هردو مورد: برید (ترتیب معکوس مصراع). ۳۲. ل. خ. ۱، خ. ۲. دل  
 ۳۳. ل. دهستان بکوبید در؛ ع. دهستان و جرجان ۳۴. ل. بیارید

منوچهر از آن جایگه جنگجوی  
 بکوشید با<sup>۱</sup> قارن رزمزن  
 مگر دست یابید بر<sup>۴</sup> دشت کین  
 روان نیاگان ما خوش کنید  
 ۱۱۰ [چنین گفت با نامور نامجوی  
 بکینه سوی تور بنهاد روی<sup>۱</sup>  
 دگر گرد گرشاسپ<sup>۲</sup> زان انجمن  
 برین دو سرافراز ایران زمین<sup>۵</sup>  
 دل بدسگالان پرآتش کنید  
 که من خون بکین<sup>۱</sup> اندر آرم بجوی<sup>۷</sup>]

۳

چو دشت از گیاگشت چون پرنیان  
 سپاهی بیامد<sup>۱</sup> ز ترکان و چین<sup>۱۱</sup>  
 که آن را<sup>۱۳</sup> میان و کرانه نبود  
 چو لشکر بنزدیک جیحون رسید  
 ۱۱۵ سپاه جهاندار بیرون شدند  
 برآه دهستان نهادند روی  
 شهنشا<sup>۱۸</sup> نوذر پس پشت اوی  
 چو لشکر پیش<sup>۱۹</sup> دهستان رسید  
 بستمند گردان توران<sup>۸</sup> میان  
 هم از<sup>۱۱</sup> گرزداران خاور<sup>۱۲</sup> زمین  
 همان بخت نوذر جوانه نبود  
 خبر نزد پور<sup>۱۴</sup> فریدون<sup>۱۵</sup> رسید  
 ز کاخ همایون بهامون<sup>۱۱</sup> شدند<sup>۱۷</sup>  
 سپهدارشان قارن رزمجوی  
 جهانی سراسر پر از گفت و گوی  
 تو گفتی<sup>۲۰</sup> که خورشید شد ناپدید

۱. م- افزون دارد:

سپه را جز او نیست ز ایران پناه بسدو باید آراست مهر و کلاه

خ ۱- افزون دارد:

سپه را کنون نیست ز ایران پناه تهی ماند از شا (؟) آن تخت و کلاه

خ ۲- بیت ۱۰۶ به پیش از بیت ۱۰۵ آمده؛ خ ۲- افزون دارد:

چو زان (ز ایران؟) سپاهی چو ابر سیاه بیایند بر ما بر رزمگاه

شما نیز باید که هم زان نشان برآرید گرد از سر سرکشان

سپه را جز آن نیست ایران شاه (؟) بدان باید آراست مهر و کلاه

۲. م، خ ۱- تا ۳. خ ۲- ابا گرز کز اسب ۴. خ ۱- در ۵. م- گردان چین؛ خ ۲- مرد گزین

۶. ل، خ ۱، خ ۲- ز کین ۷. خ ۲- بروی ۸. م- ترکان ۹. ل- برآمد ۱۰. م- ترکان چین؛ خ ۲-

گردان چین ۱۱. ل- همان ۱۲. خ ۱، خ ۲- ایران ۱۳. خ ۱، خ ۲- سپه را ۱۴. خ ۲- زو بپور

۱۵. خ ۱- شاه همایون ۱۶. خ ۲- بیرون ۱۷. خ ۱- بیت را ندارد. ۱۸. خ ۲- جهاندار ۱۹. ل-

بزد ۲۰. ل، خ ۲- چنان شد؛ خ ۱- چنان بد



کشیدند بر دشت پیش حصار	سراپرده نوذر شهریار
برین بر نیامد زمانی <sup>۱</sup> درنگ	۱۲۰ خود اندر دهستان نیاراست <sup>۱</sup> جنگ
دو سالار کرد از بزرگان <sup>۲</sup> گزین	که افراسیاب اندر ایران زمین
ز لشکر سواران <sup>۳</sup> بدیشان سپرد	شماشاس و دیگر خزروان <sup>۴</sup> گرد
برفتند شایسته کارزار	ز جنگ آوران مرد چون <sup>۵</sup> سی هزار
ز کینه <sup>۶</sup> بدستان نهادند روی	سوی زابلستان نهادند روی
همی دخمه سازد و رازال گرد	۱۲۵ خبر شد <sup>۷</sup> که سام نریمان بمرد
بدید آنکه <sup>۸</sup> بخت اندر آمد بخواب <sup>۹</sup>	ازان سخت شادان شد <sup>۱۰</sup> افراسیاب
برابر سراپرده برکشید	بیامد چو پیش <sup>۱۱</sup> دهستان رسید
برو <sup>۱۲</sup> چار <sup>۱۳</sup> صد بار بشمر هزار <sup>۱۴</sup>	سپه را که دانست کردن شمار
بیابان سراسر چو مور و ملخ	بجوشید گفتی همه ریگ و شیخ
همانا که بودند جنگی سوار <sup>۱۵</sup>	۱۳۰ ابا شاه نوذر صد و چل هزار
هیونی برافگند هنگام خواب	بلشکر نگه کرد افراسیاب
که جستیم نیکی <sup>۱۶</sup> و آمد بجنگ	یکی نامه بنوشت سوی <sup>۱۷</sup> پشنگ
شکارند و در <sup>۱۸</sup> زیر پی بسپریم <sup>۱۹</sup>	همه لشکر نوذر ار بشکریم <sup>۲۰</sup>
همانا نیاید بدین <sup>۲۱</sup> کارزار <sup>۲۲</sup>	دگر سام رفت از در <sup>۲۳</sup> شهریار
ندارد همی <sup>۲۴</sup> جنگ را <sup>۲۵</sup> پای و پر <sup>۲۶</sup>	۱۳۵ ستودان همی سازدش زال زر
چو او شد ز ایران بجویم <sup>۲۷</sup> کین <sup>۲۸</sup>	مرا بیم ازو بُد بایران <sup>۲۹</sup> زمین

۱. ل. - چو اندر دهستان بیاراست؛ خ ۱ - خود اندر دهستان برآراست ۲. ل، خ ۱، خ ۲ - فراوان ۳. ل. - دلیران ۴. ل. - خرووران؛ خ ۱ - هزبران؛ خ ۲ - خرایران؛ ع - خزیران ۵. خ ۲ - سواری ۶. خ ۱ - لشکری؛ خ ۲ - مرد بر ۷. ل، خ ۲ - بکینه ۸. م - بد ۹. خ ۱ - شدشاد ۱۰. م - آنج ۱۱. خ ۱، خ ۲ - ز خواب ۱۲. خ ۱ - نزد ۱۳. ل - توشو ۱۴. خ ۱ - توسه بار ۱۵. خ ۲ - همانا که بودند صد و ده هزار؛ ع - و قصد بنفسه دهستان فی أربعمائه الف فارس ۱۶. خ ۲ - سواران و گردان خنجر گذار ۱۷. ل، خ ۱ - نزد ۱۸. خ ۱ - گیتی ۱۹. ل، خ ۱ - بشمریم ۲۰. خ ۲ - شکاری بود ۲۱. ل - شکارند چونانک ما بشکریم؛ خ ۱ - شکارست چونان کجا بشکریم ۲۲. ل، خ ۱ - از پس ۲۳. خ ۲ - که هرگز نیاید ابر ۲۴. ل، خ ۱ - روزگار ۲۵. ل - همان ۲۶. خ ۱ - بپیکار ما ۲۷. ل، خ ۱ - بیت ۱۳۵ پس از بیت ۱۳۶ آمده. ۲۸. خ ۲ - در ایران ۲۹. ل، خ ۱، خ ۲ - بخوایم ۳۰. خ ۱ - بیت را ندارد.

همانا شماساس در نیمروز  
 بهنگام هر کار<sup>۲</sup> جستن نکوست  
 چو کاهل شود مرد هنگام کار  
 هیون<sup>۴</sup> تکاور برآورد پر<sup>۵</sup>  
 نشستست با تاج<sup>۱</sup> گیتی فروز  
 زدن رای با مرد هشیار و<sup>۳</sup> دوست  
 ازان پس نیابد چنان روزگار  
 بشد نزد سالار خورشیدفر<sup>۶</sup>

۴

سپیده چو از کوه سر برکشید<sup>۷</sup>  
 میان دو لشکر دو فرسنگ بود  
 یکی ترک بُد نام او بارمان  
 بیامد سپه را همی<sup>۱</sup> بنگرید  
 ۱۴۵ بشد نزد سالار توران سپاه  
 وزان پس بسالار بیدار<sup>۱۱</sup> گفت  
 بدستوری شاه من شیروار  
 ببینند<sup>۱۲</sup> پیدا از من دستبرد  
 چنین گفت اغریث هوشمند  
 ۱۵۰ دل مرزبانان<sup>۱۴</sup> شکسته شود  
 یکی مرد بی نام باید گزید  
 پرآزنگ<sup>۱۶</sup> شد روی پور پشنگ  
 بروی دژم گفت با بارمان  
 تو باشی بران انجمن سرفراز  
 طلایه بپیش دهستان رسید  
 همه ساز و آرایش جنگ بود<sup>۸</sup>  
 همی خفته را گفت بیدار مان  
 سراپرده شاه نوذر بدید  
 نشان داد ازان لشکر و بارگاه<sup>۱۰</sup>  
 که ما را هنر<sup>۱۲</sup> چند باید نهفت  
 بجویم ازان انجمن کارزار  
 جز از من کسی را نخوانند گرد  
 که گر بارمان را رسد زین گزند  
 برین<sup>۱۵</sup> انجمن کار بسته شود  
 که انگشت ازان پس نباید گزید  
 ز گفتار اغریث آمدش ننگ<sup>۱۷</sup>  
 که<sup>۱۸</sup> جوشن بیوش و بزه کن کمان  
 بانگشت دندان نیاید بگاز<sup>۱۹</sup>

۱-م- «و» را افزون دارد. ۲-ل، خ، ۱، خ-۲. بهر کار هنگام ۳-ل، خ، ۱، خ-۲. «و» ندارند. ۴-خ-۲.  
 هیونی ۵-خ-۲. سر ۶-خ-۱. توران خبر ۷-خ-۲. بردمید ۸-م، خ-۲. بیت ۱۴۲ پیش  
 از بیت ۱۴۱ آمده؛ خ-۱. بیت ۱۴۲ پس از بیت ۱۴۴ آمده. ۹-ل، خ-۲. همه ۱۰-م. نشان جست از  
 لشکر کینه خواه ۱۱-ل. بیامد بسالار؛ خ-۱. بسالار هشیار ۱۲-خ-۲. سری ۱۳-خ-۲. چو ببینند  
 ۱۴-خ-۱. نامداران ۱۵-م. بران؛ ل-تراز ۱۶-ل، خ-۲. پر از رنگ ۱۷-خ-۲. هوشمند (قافیه  
 ندارد). ۱۸-ل، خ، ۱، خ-۲. تو ۱۹-ل، خ، ۱. بانگشت و دندان نیاید نیاز؛ خ-۲. دندان در انگشت  
 ناید بگاز

۱۵۵ بشد بارمان تا بدشت نبرد  
 کزین لشکر نوذر<sup>۱</sup> نامدار  
 نگه کرد قارن بمردان مرد  
 کس از نامدارانش پاسخ نداد  
 دژم گشت سالار بسیار هوش  
 ۱۶۰ ز خشمش سرشک اندر آمد بچشم  
 ز<sup>۲</sup> چندان جوان مردم جنگجوی  
 دل قارن آزرده گشت از قباد  
 که سال تو اکنون بجایی رسید  
 توئی مایه ور کدخدای سپاه  
 ۱۶۵ بخون گر شود لعل مویی<sup>۳</sup> سپید  
 شکست اندر آید بدین رزم گاه  
 نگه کن که با قارن رزم زن<sup>۴</sup>  
 بدان ای برادر که تن مرگ راست  
 ز گاه خجسته منوچهر باز  
 ۱۷۰ کسی زنده بر آسمان نگذرد  
 یکی را بر آید بشمشیر هوش  
 سوی قارن کاوه آواز<sup>۱</sup> کرد  
 که داری<sup>۲</sup> که با من کند کارزار  
 از آن انجمن تا که جوید نبرد  
 مگر پیرگشته دلاور<sup>۳</sup> قباد  
 ز گفت برادر<sup>۴</sup> بر آمد بجوش  
 از آن لشکر گشن بد جای خشم<sup>۵</sup>  
 یکی پیر جوید همی رزم اوی<sup>۶</sup>  
 میان دلیران زبان برگشاد  
 که از جنگ دستت نباید کشید<sup>۷</sup>  
 همی بر تو گردد همه رای شاه  
 شوند این دلیران همه<sup>۸</sup> ناامید  
 پر از درد گردد دل نیک خواه<sup>۹</sup>  
 چه گوید قباد اندران<sup>۱۰</sup> انجمن<sup>۱۱</sup>  
 سر رزم زن<sup>۱۲</sup> سودن<sup>۱۳</sup> ترگ راست<sup>۱۴</sup>  
 از امروز<sup>۱۵</sup> بودم تن<sup>۱۶</sup> اندر گداز<sup>۱۷</sup>  
 شکارست و<sup>۱۸</sup> مرگش<sup>۱۹</sup> همی بشکرد  
 بدانگه که آید دو لشکر بجوش<sup>۲۰</sup>

۱. خ ۲- آهنگ ۲. ل- نامور ۳. خ ۲- دانی ۴. خ ۲- نامور پیرگشته ۵. خ ۲- بارمان  
 (کذا!) ۶. ل- بیت را ندارد. ۷. م، خ ۱، خ ۲- که ۸. ل- دارد سوی جنگ روی؛ خ ۱- جوید  
 همی جنگ اوی ۹. م، ل، خ ۱، خ ۲- افزون دارند:  
 یکی مرد آسوده چون بارمان جوان و گشاده دل و شادمان  
 سواری که دارد دل شیر نر همی بر فرازد بخورشید سر  
 ۱۰. خ ۱- ریش؛ خ ۲- رویش ۱۱. ل- ما ۱۲. ل- بیت را ندارد؛ ع- به جای ترجمه بیت‌های ۱۶۵-۱۸۳  
 این جمله قرار گرفته: فلم ینجع فیه ذلک و برز کالفحل القطم ۱۳. خ ۲- رزمجوی ۱۴. ل- برادر  
 بران ۱۵. خ ۲- گفت و گوی؛ م، خ ۱، خ ۲- افزون دارند:  
 چنین داد پاسخ مرا و را قباد که این چرخ گردان مرا داد داد  
 (بسنجید با بیت ۱۸۱). ۱۶. ل- سر و مال من ۱۷. م، خ ۲- سوده ۱۸. ل- بیت‌های ۱۷۳ و  
 ۱۷۴ را افزون دارد. ۱۹. خ ۱- ازین روز ۲۰. خ ۲- دل ۲۱. خ ۱- بیت ۱۶۹ پس از بیت  
 ۱۷۳ آمده. ۲۲. م- «و» ندارد. ۲۳. ل- شکارست هر کس ۲۴. ل، خ ۱- بیت را ندارند.

تنش کرگس و شیر دژنده راست  
 یکی را ببستر<sup>۱</sup> بر<sup>۲</sup> آید زمان  
 اگر من روم<sup>۱</sup> زین جهان فراخ  
 یکی دخمه خسروانی<sup>۷</sup> کند<sup>۸</sup> ۱۷۵  
 سرم را بکافور و مشک و گلاب  
 سپار ای برادر تو پدرود باش  
 بگفت این و بگرفت نیزه بدست  
 چنین گفت با<sup>۱۱</sup> رزم زن بارمان  
 ۱۸۰ بباست ماندن که خود روزگار  
 چنین گفت مر بارمان را قباد  
 بجایی توان<sup>۱۴</sup> مرد کاید زمان  
 بگفت و برانگیخت شبدیز را  
 ز شبگیر تا سایه گسترد<sup>۱۸</sup> هور  
 ۱۸۵ بفرجام پیروز شد بارمان  
 یکی خشت زد بر سرین<sup>۱۹</sup> قباد  
 ز اسپ اندر آمد نگو نسا سر  
 بشد<sup>۲۰</sup> بارمان نزد افراسیاب  
 [یکی خلعتش داد کاندز جهان  
 سرش نیزه و تیغ برنده راست<sup>۱</sup>  
 همی رفت باید ز بن<sup>۴</sup> بی گمان<sup>۵</sup>  
 برادر بجایست با برز و شاخ  
 پس از رفتن<sup>۹</sup> مهربانی کند<sup>۸</sup>  
 تنم را بدان جای جاوید خواب  
 همیشه خرد تار و تو بود باش<sup>۱۰</sup>  
 باوردگه رفت چون پیل مست  
 که آورد پیشم سرت رازمان<sup>۱۱</sup>  
 همی کرد با جان تو کارزار  
 که یکچند گیتی<sup>۱۳</sup> مراد داد  
 بیاید<sup>۱۵</sup> زمان یک زمان بی گمان<sup>۱۶</sup>  
 بداد آرمیدن<sup>۱۷</sup> دل تیز را  
 همی این بران آن برین کرد زور  
 بمیدان جنگ اندر آمد دمان  
 که بند کمرگاه او برگشاد  
 شد آن شیردل پیر سالار سر  
 شکفته دو رخسار<sup>۲۱</sup> با جاه و آب  
 کس از کهتران<sup>۲۲</sup> نستند آن<sup>۲۳</sup> از مهان]

۱. ل- بیت راندارد. ۲. خ- ۱. به پیشتر ۳. ل- سر ۴. خ- ۱. ازین ۵. ل- سبک بر کران؛ خ- ۲.  
 یکی پیشتر زان سر آرد زمان یکی را بر آورد گه بیگمان  
 ۶. ل، خ- ۲. شوم ۷. خ- ۱. پهلوانی ۸. ل- در هر دو مورد: کنید ۹. خ- ۲. مرگ من ۱۰. ل-  
 سپارید مارا و ساکن شوید بیزدان دادار ایمن شوید  
 خ- ۲-

سپارد بیزدان که او آفرید ازین باره غم چند باید کشید  
 ۱۱. خ- ۲. پیل ۱۲. ل- رایگان ۱۳. ل- گردون ۱۴. خ- ۱. بجای تو آن ۱۵. خ- ۱. نباید  
 ۱۶. ل- نداند زمین نی تو خود یک زمان ۱۷. م- آرمیده ۱۸. ل- افگند ۱۹. خ- ۱. سرون  
 ۲۰. خ- ۱. چو شد ۲۱. ل- رخساره ۲۲. م- مهتران ۲۳. ل- آن ندید

۱۹۰ چواو<sup>۱</sup> کشته شد قارن رزمجوی<sup>۲</sup>  
 دو لشکر بکردار<sup>۳</sup> دریای چین  
 درخشیدن تیغ<sup>۴</sup> الماس گون  
 بگرد اندرون همچو دریای آب<sup>۵</sup>  
 [پراز ناله کوس شد مغز میغ  
 ۱۹۵ بهرسو که قارن برافگند<sup>۱۱</sup> اسپ  
 تو گفتی که الماس مرجان فشاند  
 ز قارن چو افراسیاب آن بدید  
 یکی رزم تاشب برآمد<sup>۱۶</sup> ز کوه  
 چو شب تیره شد قارن رزمخواه  
 ۲۰۰ بر نوذر آمد بهره سرای  
 ورا دید نوذر فروریخت آب  
 سپهرا بیاورد و بنهاد روی<sup>۳</sup>  
 تو گفتی که شد جنب<sup>۵</sup> جنبان زمین<sup>۶</sup>  
 شده لعل و آهار داده بخون  
 که شنگرف بارد برو<sup>۱</sup> آفتاب  
 پراز آب شنگرف شد جان<sup>۱۱</sup> تیغ  
 همی تافت<sup>۱۲</sup> آهن چو آذر گشسپ<sup>۱۳</sup>  
 چه مرجان که در کین<sup>۱۴</sup> همی جان فشاند<sup>۱۵</sup>  
 بزد اسپ و لشکر سوی او کشید  
 بکردند<sup>۱۷</sup> و نامد دل از کین ستوه  
 بیاورد سوی<sup>۱۸</sup> دهستان سپاه  
 ز خون<sup>۱۹</sup> برادر شده دل ز جای  
 ازان مژده سیر نادیده<sup>۲۰</sup> خواب

۱. ل، خ ۲- چنو ۲. خ ۲- رزمزن ۳. خ ۲- وزان روی ترکان و آن انجمن؛ ع- بعد از بیتهای ۱۹۸-۱۹۹ با این جمله ترجمه شده: و استمر البأس بینهم الی أن غربت الشمس ۴. ل، خ ۱، خ ۲- بسان دو ۵. م- «و» را افزون دارد. ۶. خ ۲- بیت را ندارد؛ م- افزون دارد:

بیامد دمان قارن رزمزن وزان روی ترکان شدند انجمن

ل- افزون دارد:

بیامد دمان قارن رزمزن وزان سوی گرسیوز پیلتن  
 از آواز اسپان و گرد سپاه نه خورشید پیدانه تابنده ماه

خ ۱- افزون دارد:

وزان سوی گرشپو (کذا) رزمجوی ابالشکر گشن بنهاد روی  
 ز آواز اسپان و گرد سپاه نه خورشید تابید روشن نه ماه

خ ۲- افزون دارد:

ز آواز اسپان و گرد سپاه نه خورشید ماند و نه تابنده ماه

۷. خ ۱- درخشنده شمشیر ۸. ل، خ ۱، خ ۲- ابری پر آب ۹. ل- ابر؛ خ ۲- همی ۱۰. خ ۱- روی  
 ۱۱. خ ۲- برانگیخت ۱۲. خ ۱- رفت ۱۳. ل- بیت ۱۹۵ پس از بیت ۱۹۲ آمده. ۱۴. م، خ ۲- که  
 مرگش ۱۵. م- افزون دارد:

باورد کشتن همی کشت مرد همی جوی خون کرد دشت نبرد

۱۶. خ ۱- در آمد ۱۷. خ ۲- بمردند ۱۸. ل، خ ۱، خ ۲- پیش ۱۹. خ ۱- بخون ۲۰. خ ۲- ناخورده

چنین گفت کز مرگ سام سوار  
 چو خورشید بادا روان قباد  
 کزین رزم وز<sup>۲</sup> مرگمان<sup>۴</sup> چاره نیست  
 ۲۰۵ چنین گفت قارن که تا زاده‌ام  
 [فریدون نهاد این کله بر سرم  
 ]هنوز آن کمر بند نگشاده‌ام  
 برادر شد آن مرد سنگ و خرد  
 انوشه بدی<sup>۱</sup> تو که امروز جنگ  
 ۲۱۰ چو از لشکرش گشت<sup>۱۱</sup> لختی تباه  
 [مرادید با گرزۀ گاوروی  
 ]برویش بران<sup>۱۳</sup> گونه اندر شدم  
 [یکی جادوی ساخت با<sup>۱۴</sup> من بجنگ  
 شب آمد جهان سربسر تیره گشت  
 ۲۱۵ تو گفتی زمانه سرآید<sup>۱۷</sup> همی  
 ببايست برگشتن از<sup>۱۹</sup> رزمگاه  
 ندیدم روان را چنین سوگوار  
 ترازین جهان جاودان بهر<sup>۱</sup> باد<sup>۲</sup>  
 زمی را<sup>۵</sup> جز از<sup>۱</sup> گور گهواره نیست  
 تن پرهنر مرگ را داده‌ام  
 که بر کین ایرج زمین بسپرم<sup>۷</sup>]  
 همان تیغ پولاد نهاده‌ام<sup>۸</sup>]  
 سرانجام من هم برین بگذرد  
 بتنگ<sup>۱۰</sup> اندر آورد پور پشنگ  
 از آسودگان خواست چندی سپاه  
 بیامد بنزدیک من جنگجوی<sup>۱۲</sup>]  
 که با دیدگانش برابر شدم]  
 که با<sup>۱۵</sup> چشم روشن نماند آب و رنگ]  
 مرا بازو از کوفتن<sup>۱۱</sup> خیره گشت  
 هوازیر خاک<sup>۱۸</sup> اندر آید<sup>۱۷</sup> همی  
 که گرد<sup>۲۰</sup> سپه بود و شب شد<sup>۲۱</sup> سیاه

۵

بر آسود پس<sup>۲۲</sup> لشکر<sup>۲۳</sup> از هر دو روی<sup>۲۴</sup> برفتند روز دوم<sup>۲۵</sup> جنگجوی

۱. خ، ۱، خ، ۲ - بهره ۲. ع - از بیت ۲۰۲ تا آخر بخش با این جمله ترجمه شده: فعزاه الملك و انکسر لذلك فباتوا تلك الليلة؛ خ ۲ - افزون دارد:

جهان را چنینست ساز و نهاد یکی روز با غم یکی روز شاد

۳. ل، ۲ - به پروردن از؛ خ ۱ - پرورد و از ۴. ل - مرگشان ۵. ل، خ، ۱، خ، ۲ - زمین را ۶. ل - بجز ۷. خ ۱ - بیت را ندارد. ۸. خ ۱ - بیت را ندارد. ۹. خ ۲ - بزی ۱۰. م، خ، ۱، خ، ۲ - بجنگ ۱۱. خ ۱ - کرد ۱۲. خ ۱ - کینه جوی ۱۳. خ ۲ - بدان ۱۴. خ ۱ - چنان جادوی کرد تا ۱۵. ل - که بر؛ خ ۲ - که در ۱۶. خ ۱ - خویشتن ۱۷. ل - آمد ۱۸. ل - هوا را از ابر ۱۹. م - ببايست گشتن ازان ۲۰. خ ۲ - چو گردون ۲۱. خ ۲ - بد ۲۲. خ ۲ - بر آسوده شد ۲۳. م - لشکر پس؛ خ ۱ - شب لشکر ۲۴. ل، خ، ۱ - سوی ۲۵. خ ۲ - نیامد بنزدیک من

رده برکشیدند ایرانیان  
 چو افراسیاب آن سپه را بدید  
 ۲۲۰ چنان شد ز گرد سواران جهان  
 دهاده برآمد ز هر دو گروه  
 برانسان<sup>۵</sup> سپه<sup>۱</sup> بر هم<sup>۷</sup> آویختند<sup>۸</sup>  
 بهر سو که قارن شدی رزمخواه<sup>۱۰</sup>  
 کجا خاستی گرد افراسیاب  
 ۲۲۵ سرانجام نوذر ز قلب سپاه  
 چنان نیزه بر نیزه انداختند<sup>۱۵</sup>  
 که برهم نیچد<sup>۱۷</sup> بران<sup>۱۸</sup> گونه مار  
 چنین تا شب تیره آمد بتنگ<sup>۲۰</sup>  
 از ایران سپه<sup>۲۲</sup> بیشتر<sup>۲۳</sup> خسته شد  
 ۲۳۰ بیچارگی<sup>۲۵</sup> روی برگاشتند  
 دل نوذر از غم پر از درد بود  
 چو از دشت بنشست آوای کوس  
 بشد طوس و گسته هم با او بهم  
 بگفت آنک در دل مرا درد چیست

۱. خ ۲- رسم و ساز ۲. خ ۱- نای ۳. ل- بیامد برابر صفی ۴. ل، خ ۱- نبد هیچ؛ خ ۲- نبود  
 آنچه ۵. ل- ازان سان؛ خ ۲- بدینسان ۶. خ ۲- همه ۷. ل، خ ۲- درهم ۸. خ ۱، خ ۲-  
 آمیختند ۹. م- سنان یک بدیگر برآمیختند ۱۰. خ ۱- رزمجوی ۱۱. ل- ازان رزمگاه؛ خ ۱- چو  
 دریا بجوی؛ بخ- در آن رزمگاه ۱۲. م- همی ۱۳. م- برسان آب؛ خ ۱- همه دشت از خون شدی  
 رود آب؛ خ ۲- بیت را ندارد. ۱۴. ل- کینه خواه؛ خ ۲- بیت را ندارد. ۱۵. م، خ ۲- آویختند؛ خ ۱-  
 بر ساختند ۱۶. م- چو رود روان خون همی ریختند؛ خ ۱- که از یکدیگر باز نشناختند؛ خ ۲- آمیختند  
 ۱۷. خ ۲- نیچد بهم بر ۱۸. ل، خ ۱- ازان ۱۹. ل- کیانرا ۲۰. خ ۲- بجنگ ۲۱. ل،  
 خ ۱- چیره ۲۲. ل- از ایرانیان ۲۳. خ ۲- بیش او ۲۴. خ ۲- بر کار بر بسته ۲۵. خ ۲-  
 بیچارگی ۲۶. ل- پراکنده ۲۷. م- ابروان

۲۳۵	از اندرز فرخ پدر یاد کرد کجا گفته بودش که از ترک و چین ازیشان ترا دل شود دردمند ز گفتار شاه آمد اکنون نشان [کس از نامه نامداران <sup>۴</sup> نخواند
۲۴۰	شمارا سوی پارس باید شدن وزان جا کشیدن سوی زاوه <sup>۸</sup> کوه <sup>۹</sup> ازیدر کنون زی <sup>۱۰</sup> سپاهان <sup>۱۱</sup> روید <sup>۱۲</sup> ز کار شما دل شکسته شوند ز تخم فریدون مگر یک دو تن
۲۴۵	ندانم که دیدار باشد <sup>۱۸</sup> جزین شب و روز دارید کار آگاهان ازین لشکر ار بد <sup>۲۰</sup> دهند آگهی شما دل مدارید بس <sup>۲۲</sup> مستمند
	پراز خون جگر لب پراز باد سرد <sup>۱</sup> سپاهی بیاید بایران زمین بسی بر سپاه تو آید گزند فراز <sup>۲</sup> آمد آن روز گردنکشان <sup>۳</sup> که چندین سپه کس ز ترکان <sup>۵</sup> براند <sup>۶</sup> شبستان بیاوردن و آمدن <sup>۷</sup> بران کوه البرز بردن گروه وزین <sup>۱۳</sup> لشکر خویش <sup>۱۴</sup> پنهان روید <sup>۱۵</sup> برین <sup>۱۶</sup> خستگی نیز خسته <sup>۱۷</sup> شوند برد جان ازین بی شمار انجمن یک امشب بکوشیم <sup>۱۹</sup> دست پسین بجوید هشیار کار جهان شود تیره <sup>۲۱</sup> این فر شاهنشهی که باید چنین بد ز <sup>۲۳</sup> چرخ بلند

۱. ل، خ ۱- کرد؛ خ ۲- کلمه آخر را ندارد؛ ع- بیتهای ۲۳۵-۲۳۸ با این جمله ترجمه شده: و ذکر ماکان أبوه  
أخبره به عند موته من غلبه التُّرک اِیاه خ ۲- فرود ۳. خ ۱- مردمکشان ۴. خ ۱- شهریاران  
۵. ل- ز ترکان سپه را ۶. خ ۲- نراند؛ ع- ترجمه تقریبی بیت ۲۳۹ (فانی لم أسمع بمثل هذا العسکر  
الذی خرج الآن من التُّرک) پس از ترجمه بیت ۲۴۴ آمده. ۷. ع- بیتهای ۲۴۰-۲۴۲ چنین ترجمه شده  
و أمرهما أن يتوجها الى صوب فارس و ينطلقا على طریق إصبهان يستصحبان الحرم و النساء و ما قدرا علیه  
من الخزائن و بصیران الی جبل راوه من جبال البرز ۸. خ ۱- رایه ۹. م- کشیده سپه را بکوه؛ خ ۲-  
کشیدند سورا کوه ۱۰. خ ۲- کنون زی براه ۱۱. ل- کنون سوی راه صفاهان ۱۲. خ ۲-  
سپاهی روند ۱۳. م- ازین ۱۴. خ ۱- گشن ۱۵. خ ۲- روند؛ خ ۱- افزون دارد:  
نباید که آید شمارا گزند ازین بدکنش جادوی بدپسند  
چو گشتند آگاه ایرانیان ازین پس بسبندید کین را میان  
۱۶. ل- بدان؛ خ ۲- وزین ۱۷. خ ۲- رسته ۱۸. خ ۲- برانم که دیدن نباشد ۱۹. خ ۱، خ ۲-  
بکوبیم ۲۰. ل- اگر لشکر از بد ۲۱. خ ۲- که تیره شد ۲۲. ل- کس؛ خ ۲- ازین ۲۳. ل، خ ۲-  
تا بد چنین بود؛ خ ۱- تا بود این بود



یکی را بجنگ اندر آید<sup>۱</sup> زمان  
 تن کشته با مرده<sup>۲</sup> یکسان شود ۲۵۰  
 بدادش مران پندها چون سزید  
 پس آن دست شاهانه بیرون کشید<sup>۵</sup>  
 گرفت آن دو فرزند را در<sup>۱</sup> کنار  
 فرو ریخت آب از مژه شهریار<sup>۷</sup>  
 یکی با کلاه مهی<sup>۱</sup> شادمان

۶

ازان پس بیاسود لشکر دو روز  
 نبد شاه را روزگار نبرد<sup>۱</sup>  
 ابا لشکر نوذر<sup>۱۱</sup> افراسیاب ۲۵۵  
 خروشیدن آمد ز پرده<sup>۱۵</sup> سرای  
 تسیره برآمد ز درگاه<sup>۱۹</sup> شاه  
 بپرده سرای رد افراسیاب  
 سه دیگر چو بفروخت<sup>۸</sup> گیتی فروز  
 بیچارگی جنگ بایست کرد<sup>۱۰</sup>  
 چو دریای جوشان<sup>۱۲</sup> بُد و<sup>۱۳</sup> رود آب<sup>۱۴</sup>  
 ابا<sup>۱۶</sup> ناله کوس<sup>۱۷</sup> و هندی درای<sup>۱۸</sup>  
 نهادند بر سر ز آهن<sup>۲۰</sup> کلاه  
 کسی را سر اندر نیامد<sup>۲۱</sup> بخواب<sup>۲۲</sup>

۱. ل. - بخاک آندر آرد ۲. ل. - کبی ۳. خ. ۱ - مرده و کشته؛ خ. ۲ - مرده با کشته ۴. خ. ۱ - باز  
 ۵. ل. خ. ۱ - بیت را ندارند؛ ع. - بیتهای ۲۴۳-۲۵۱ ترجمه نشده. ۶. م. - بر ۷. م. - افزون دارد:  
 بشد طوس و گستهم با او بهم رخان پر ز درد و روان پر ز غم  
 ل. - افزون دارد (وزن مختل):  
 بشد طوس و گستهم نوذر بهم رخانشان راز آب و جانسان دژم  
 خ. ۱ - افزون دارد:  
 بشد طوس و گستهم نوذر بهم دو رخساره پر آب دل پر ز غم  
 خ. ۲ - افزون دارد:  
 بشد طوس و گستهم و نوذر نماند دل دردمندش بغم در بماند  
 بسنجید با بیت ۲۳۳ ۸. خ. ۲ - سیم چون برافروخت ۹. ل. - درنگ ۱۰. ل. - کرد بایست  
 جنگ ۱۱. خ. ۲ - گرد ۱۲. خ. ۱ - حذف بعد از: «جوشانند» ۱۳. خ. ۲ - و چون ۱۴. ل. - کسی را  
 سر اندر نیامد ز خواب ۱۵. خ. ۱، خ. ۲ - هردو ۱۶. خ. ۱ - همان ۱۷. ل. خ. ۱، خ. ۲ - بوق ۱۸. ل. -  
 بیت را ندارد ۱۹. خ. ۱ - خرگاه ۲۰. خ. ۲ - بسر بر نهادند از آهن ۲۱. خ. ۱ - سر اندر نیامد  
 کسی را ۲۲. ل. - بیتهای ۲۵۷ و ۲۵۸ را ندارد.

همه شب همی لشکر آراستند  
 ۲۶۰ زمین کوه تا کوه جوشن و ران<sup>۲</sup>  
 نبد کوه پیدا از<sup>۴</sup> ریگ و ز<sup>۴</sup> شیخ  
 بیاراست قارن بقلب<sup>۵</sup> اندرون  
 چپ شاه گرد تلیمان بخاست<sup>۶</sup>  
 ز شبگیر تا خور ز گردون<sup>۸</sup> بگشت  
 ۲۶۵ [دل تیغ گفتی ببالد<sup>۱۱</sup> همی  
 [چو شد نیزه‌ها بر زمین سایه‌دار  
 [چو آمد ببخت اندرون تیرگی  
 بران سو<sup>۱۶</sup> که شاپور نستوه بود  
 همی بود شاپور تا کشته شد  
 ۲۷۰ از انبوه ترکان پر خاشجوی  
 شب و روز بد بر گذرهاش جنگ

۱. ل. همان؛ خ، ۱، خ، ۲. همه ۲. ل. نیزه؛ خ، ۱. کوپال ۳. خ، ۱، خ، ۲. نیزه و ران ۴. ل، خ، ۱. -  
 در هردو مورد: نه ۵. ل. برزم ۶. ل، خ، ۱، خ، ۲. که تا ۷. م. - بخواست ۸. ل، خ، ۲. -  
 گنبد ۹. ل. هامون ۱۰. خ، ۱. ز دریا و دشت ۱۱. م. - بنالد ۱۲. ع. - ترجمه بیت‌های  
 ۲۶۷-۲۶۵ را ندارد. ۱۳. خ، ۱، خ، ۲. آمد اندر سر ۱۴. ل. - برفتند ۱۵. ل. - بران؛ خ، ۱. -  
 همی؛ خ، ۲. همه ۱۶. خ، ۱. - برانسان ۱۷. ل، خ، ۱، خ، ۲. هرچه ۱۸. خ، ۱. - ایران سپه ۱۹. خ، ۱. -  
 افزون دارد:

وزانسو کجا بد تلیمان گرد  
 ۲۰. م. - افزون دارد:

دهستان گرفتند زیشان حصار  
 سواران بیاراست افراسیاب  
 بسنجید با بیت‌های ۲۷۲ و ۲۷۳؛ ل. - افزون دارد:

دهستان گرفتند ایشان حصار  
 خ، ۱. - افزون دارد:

دهستان گرفتند ازیشان حصار  
 ع. - و تحصن بالبلد ۲۱. خ، ۲. - بیت ۲۷۲ پیش از بیت ۲۷۱ آمده.

چو نوذر فروهشت پی در حصار  
 سواران بیاراست افراسیاب  
 یکی نامورترک را کرد یاد  
 سوی پارس فرمود تا برکشید<sup>۱</sup> ۲۷۵  
 کزان سو<sup>۲</sup> بد ایرانیان را بنه  
 چو قارن شنود<sup>۳</sup> آنکه افراسیاب  
 شد از رشک جوشان و دل کرد تنگ  
 که توران شه آن ناجوانمرد مرد  
 سوی روی پوشیدگان سپاه ۲۸۰  
 شبستان ماگر بدست آورد<sup>۴</sup>  
 بننگ اندرون سر شود ناپدید  
 ترا خوردنی هست و آب روان  
 همی باش و دل را مکن هیچ بد<sup>۵</sup>  
 کنون من شوم بر پی این سپاه ۲۸۵  
 بدو گفت نوذر که این رای نیست  
 زبهر بنه رفت گستههم و طوس  
 بدین زودی اندر شبستان رسد<sup>۶</sup>  
 برو بسته<sup>۱</sup> شد راه<sup>۲</sup> جنگ سوار<sup>۳</sup>  
 گرفتش ز جنگ درنگی شتاب<sup>۴</sup>  
 سپهد کروخان<sup>۵</sup> ویسه نژاد  
 بر<sup>۶</sup> بیابان سراندرکشید<sup>۱</sup>  
 بجوید بنه مردم بدتنه<sup>۲</sup>  
 گسی کرد لشکر بهنگام خواب  
 بر<sup>۳</sup> نوذر آمد بسان پلنگ  
 نگه کن که با شاه ایران چه کرد  
 سپاهی فرستاد بی مر بر<sup>۴</sup>  
 برین نامداران شکست آورد<sup>۵</sup>  
 بدنب کروخان<sup>۶</sup> نباید<sup>۱</sup> کشید<sup>۲</sup>  
 سپاهی بمهر تو دارد روان<sup>۳</sup>  
 که از شهریاران دلیری سزد<sup>۴</sup>  
 بگیرم بریشان ز هرگونه راه<sup>۵</sup>  
 سپهرا چو تو<sup>۶</sup> لشکر آرای نیست  
 بدانگه که برخاست آوای کوس  
 کند ساز<sup>۱</sup> ایشان چنانچون سزد<sup>۲</sup>

۱. ل- فرو بسته ۲. ل- جای ۳. خ ۲- استوار؛ م- بیت را ندارد. ۴. م- بیت را ندارد،  
 بسنجید با نسخه بدل بیت ۲۷۰. ۵. خ ۱- کروخان؛ ع- کروخان ۶. خ ۱- در هر دو مورد؛ کشد؛  
 خ ۲- در هر دو مورد؛ کشند ۷. م- بسوی ۸. خ ۲- کز انسان ۹. خ ۱- بی بنه؛ خ ۲- یک  
 تنه ۱۰. ل، خ ۲- شنید ۱۱. خ ۲- سوی ۱۲. م- آورند ۱۳. م- بدم قراخان؛ خ ۱-  
 بتنگی کزوجان؛ خ ۲- بر کورخان ره ۱۴. خ ۱- نباید ۱۵. ل- از بر تو نوان؛ خ ۱- از پی تو دوان  
 ۱۶. ل- تنگ ۱۷. ل- که آسان شود بر تو بر کار جنگ ۱۸. خ ۱، خ ۲- بیت را ندارند؛ ل- افزون دارد؛  
 بکن شیری آنجا که شیری سزد که از شهریاران دلیری سزد  
 ۱۹. م- سپاهست چون؛ خ ۱- سپاهست جز؛ خ ۲- جز از تو کسی ۲۰. خ ۱- کشید ۲۱. خ ۱،  
 خ ۲- کار ۲۲. ل- بیت را ندارد؛ خ ۱- سزید؛ ل- افزون دارد؛  
 رسیدند اندر شبستان بساز یسلان و بزرگان گردن فراز

نشستند بر خوان و می خواستند  
 ۲۹۰ پس آنکه سوی خان قارن شدند  
 [سخن را فگندند هرگونه بن  
 [که مارا سوی پارس باید کشید<sup>۴</sup>  
 [چو پوشیده رویان ایران سپاه  
 [که گیرد بدین دشت نیزه بدست  
 ۲۹۵ [چو شیدوش و کشواد و قارن بهم  
 چو نیمی گذشت از شب دیریاز  
 بدین روی دژدار بد گژدهم<sup>۱۲</sup>  
 وزان روی دژ بارمان و<sup>۱۳</sup> سپاه  
 کزو قارن رزمزن خسته بود  
 زمانى دل از غم<sup>۱</sup> بپیراستند  
 همه دیده چون<sup>۲</sup> ابر بهمن شدند<sup>۳</sup>  
 بران برنهادند یکسر سخن  
 نباید برین جایگاه<sup>۵</sup> آرمید<sup>۱</sup>  
 اسیران شوند از بد<sup>۷</sup> کینه خواه<sup>۸</sup>  
 کرا باشد آرام و جای نشست<sup>۱</sup>  
 زدند اندرین<sup>۱۱</sup> رای بر بیش و کم  
 دلیران برفتن گرفتند ساز<sup>۱۱</sup>  
 دلیران بیدار با او بهم  
 ابا کوس و پیلان<sup>۱۴</sup> نشسته براه  
 بخون برادر کمر بسته بود<sup>۱۵</sup>

۱. ل- زغم دل ۲. خ- ۱- پر ۳. خ- ۱- افزون دارد:

بسی گفته راندند از هر دری فزودند اندیشه هر سری

ع- ثم مد السماط فلما طعموا و قاموا رج قارن الی منزله و هو لا یستصوب المقام؛ بعد از بیتهای ۲۹۱-۲۹۵

ترجمه نشده. ۴. خ- ۱- شدن ۵. ل- بدین رای هیچ؛ خ- ۲- برین راه هیچ ۶. خ- ۱- جز این

هیچ رائی نباید زدن ۷. ل- بر ۸. ل- افزون دارد:

زن و زاده در بند ترکان شوند ابی جنگ دل پر ز پیکان شوند

خ ۱، ۲- صورتهایی از همان بیت را افزون دارند. ۹. م- آرام جای و نشست؛ ل- بیت را ندارد.

۱۰. م- اندران ۱۱. خ- ۱- بیت را ندارد. ۱۲. ل- دژبان بد و گسته؛ خ- ۱- بیت را ندارد؛ خ- ۲-

ازین روی در بود با گژدهم ۱۳. ل، خ ۱، خ ۲- با ۱۴. ل، خ ۲- پیل و گردان؛ خ ۱- چو دو پیل و

گردان ۱۵. خ ۲- افزون دارد:

بپوشید قارن سلیح نبرد چو بایست آراستن راست کرد

سپه را گذر بود با بارمان سوی راه شد قارن آنکه دمان

پس او برفتند گردان اوی سوی بار بنهاد یکباره روی

شد آگاه ازو بارمان دلیر به پیش اندر آمد بکردار شیر

چو قارن مراورا چنان پیر دید به پیکار در گرد خود بر یزید (؟)

۳۰۰ بر آویخت چون شیر با بارمان  
یکی نیزه زد بر کمر بند اوی  
سپه سربسر<sup>۵</sup> دل شکسته شدند  
سپهد سوی پارس بنهاد روی  
سوی چاره جستن<sup>۱</sup> ندادش زمان<sup>۲</sup>  
که بگسست بنیاد و پیوند<sup>۳</sup> اوی<sup>۴</sup>  
همه یک ز دیگر گسسته شدند  
ابانامور لشکر<sup>۱</sup> جنگ جوی

۷

۳۰۵ چو بشنید نوذر که قارن<sup>۷</sup> برفت  
همی تاخت کز روز بد بگذرد  
چو افراسیاب آگهی یافت زوی  
سپاه<sup>۱۱</sup> انجمن کرد و پویان برفت  
چو تنگ اندر آمد بر<sup>۱۴</sup> شهریار  
[بدان سان<sup>۱۵</sup> که آمد همی جست راه  
شب تیره تا شد بلند آفتاب  
ز گرد سواران<sup>۱۸</sup> جهان<sup>۱۹</sup> تار شد  
خود و نامداران هزار و دویست  
بسی راه جستند و بگریختند  
چنان<sup>۲۳</sup> لشکری را گرفته ببند  
۳۱۰ اگر با تو گردون نشیند براز  
دمان<sup>۸</sup> از پیش روی بنهاد و<sup>۹</sup> تفت  
سپهرش مگر زیر پی نسپرد<sup>۱۰</sup>  
که سوی بیابان نهادست روی  
چو شیر<sup>۱۲</sup> از پیش روی بنهاد و<sup>۱۳</sup> تفت  
همش تاختن دید و هم کارزار  
که تا برسر<sup>۱۶</sup> آرد سری بی<sup>۱۷</sup> کلاه]  
همی گشت با نوذر افراسیاب  
سرانجام<sup>۲۰</sup> نوذر گرفتار شد  
تو گفתי کشان بر زمین جای<sup>۲۱</sup> نیست  
بدام بلا هم بر<sup>۲۲</sup> آویختند  
بیاورد با شهریار بلند  
هم از گردش او نیابی<sup>۲۴</sup> جواز

۱. م. - چاره خود ۲. خ ۲. - سوی راه شد قارن آنگه دمان ۳. م. - پهنای پیوند (؟)؛ خ ۱. - همه بند و پیوند ۴. خ ۲. - افزون دارد:

نگون اندر آمد ز پشت ستور شده تیره زو چرخ تابنده هور

۵. خ ۱. - یک بیک؛ خ ۲. - یکسره ۶. خ ۱. - همان لشکر نامور ۷. خ ۲. - هارن ۸. ل. - چو شیر ۹. ل.، خ ۱.، خ ۲. - «و» ندارند. ۱۰. خ ۲. - بسپرد ۱۱. ل. - سپه ۱۲. ل.، خ ۱. - دمان ۱۳. خ ۱. - «و» ندارد، بسنجید با بیت ۳۰۴. ۱۴. ل.، خ ۱. - پس ۱۵. م. - براهی؛ خ ۲. - بدین سان ۱۶. خ ۱. - سرب؛ خ ۲. - کس سر ۱۷. خ ۲. - با ۱۸. ل.، خ ۲. - دلیران ۱۹. خ ۱. - هوا ۲۰. خ ۲. - شهنشاہ ۲۱. خ ۱. - راه ۲۲. ل. - درنه؛ خ ۱. - برهم؛ خ ۲. - هم در ۲۳. ل. - همان ۲۴. ل.، خ ۱. - نیابی هم از گردش او

همو تاج و تخت<sup>۱</sup> بلندی دهد  
 بدشمن همی ماند و هم بدوست  
 سرت گر بساید بابر<sup>۲</sup> سیاه  
 وزان پس بفرمود افراسیاب  
 ۳۲۰ بجوید<sup>۷</sup> تا قارن رزمزن  
 چو بشنید کو پیش ازان<sup>۱۱</sup> رفته بود  
 غمی گشت ازان کار افراسیاب  
 که قارن رها یافت از وی بجان  
 چنین گفت با ویسه<sup>۱۳</sup> نامور  
 ۳۲۵ که چون<sup>۱۶</sup> قارن کاوه<sup>۱۷</sup> جنگ آورد  
 ترارفت باید بسته کمر<sup>۱۸</sup>

همو تیرگی و نژندی دهد  
 گهی مغز یابی ازو<sup>۲</sup> گاه پوست  
 سرانجام خاک است ازو جایگاه<sup>۴</sup>  
 که از<sup>۵</sup> غار و کوه<sup>۶</sup> و بیابان و آب  
 رهایی نیابد ازین<sup>۸</sup> انجمن<sup>۹</sup>  
 ز کار شبستان برآشفته بود<sup>۱۱</sup>  
 ازو دور شد خورد و آرام و خواب<sup>۱۲</sup>  
 بران درد پیچید و شد بدگمان  
 که<sup>۱۴</sup> دل سخت گردان بمرگ پسر<sup>۱۵</sup>  
 پلنگ از شتابش درنگ آورد  
 یکی لشکری ساخته پرهیز

۸

بشد ویسه سالار توران<sup>۱۹</sup> سپاه  
 ابا لشکری نامور<sup>۲۰</sup> کینه خواه<sup>۲۱</sup>

۱. خ ۱، خ ۲ - تخت و ۲. ل - ازو مغز یابی گهی ۳. ل، خ ۱ - برابر ۴. ع - مضمون بیتهای  
 ۳۱۸-۳۱۵ چنین ترجمه شده: وكذا عادة الأيام ما مدت أطناب خیرها علی أحد الا قوضتها ولا أبرمت حبال  
 العز الملك إلا نقضتها ۵. خ ۱ - در ۶. ل - كز آغاز کوه ۷. خ ۲ - بجویند ۸. ل - کس  
 از؛ خ ۲ - ازان ۹. خ ۱ - سر نامداران آن انجمن؛ خ ۱ - افزون دارد:  
 کجارت ازین سهمگین رزمگاه که پیشم نیابد بدن کینه خواه  
 یکی گفت قارن بشب رفته بود ز کار شبستان برآشفته بود  
 ۱۰. ل - ازین؛ خ ۲ - ازو ۱۱. خ ۱ - بیت را ندارد. ۱۲. ل، خ ۱ - بیتهای ۳۲۲-۳۲۳ را ندارند؛ خ ۲ -  
 به جای بیتهای ۳۲۲-۳۲۳:  
 بگفتند با بارمان او چه کرد چگونه برآورد ز اسپش بگرد  
 غمی شد ز افراسیاب این شنید همی پشت دستش بدن دان گزید  
 ۱۳. ل - ویسه پس؛ خ ۲ - ویسه کای ۱۴. خ ۲ - تو ۱۵. م - پدر (خط زده، نوشته شده: پسر)  
 ۱۶. خ ۲ - کجا ۱۷. ل - گرد ۱۸. ل - ز بهر پسر؛ خ ۱ - پشت پسر؛ خ ۲ - پیش پسر ۱۹. خ ۱ -  
 ترکان ۲۰. ل - ابا او یکی لشکر؛ خ ۱ - همان لشکر نامور ۲۱. خ ۲ - بسی نیز با او نیفگنده راه(؟)؛  
 خ ۲ - افزون دارد:

ازان پیشتر تا<sup>۱</sup> بقارن رسید  
 دلیران و گردان توران سپاه  
 ۳۳۰ دریده درفش و نگونسار کوس  
 ز ویسه بقارن<sup>۱</sup> رسید آگهی  
 ستوران تازی سوی نیمروز  
 [ز درد پسر ویسه جنگجوی  
 چو از پارس قارن<sup>۱۳</sup> بهامون کشید<sup>۱۴</sup>  
 ۳۳۵ ز گرد اندر آمد<sup>۱۶</sup> درفش سیاه<sup>۱۷</sup>  
 رده برکشیدند بر<sup>۱۹</sup> هردو روی  
 [ز قلب سپه ویسه آواز داد  
 [ز قنوج تا مرز کابلستان  
 [همه سربسر<sup>۲۲</sup> پاک در چنگ ماست  
 ۳۴۰ [کجا یافت خواهی تو آرامگاه

چو ویسه چنان دید غمناک شد  
 دلش گفتی از غم بدو چاک شد  
 سبازیدش از دیدگان آب گرم  
 پس قارن اندر همیراند نرم

۱. خ ۱- کو ۲. خ ۲- بیتهای ۳۲۸-۳۳۰ را ندارد؛ ع- فرای قبل وصوله الیه ابنه کروخان طریحافی  
 الطریق (اسم پسر ویسه باید بارمان باشد). ۳. ل- ابا او یکی لشکری کینه خواه؛ ل- افزون دارد:

روان گشته با او چو ابر روان  
 فتاده ازو شور اندر جهان

۴. ل- ز ۵. ل، خ ۲- بیت ۳۳۰ پیش از بیت ۳۲۹ آمده؛ ع- ترتیب بیتهای متن. ۶. خ ۲- ز قارن  
 بویسه ۷. خ ۲- که رفت او ۸. ل- بفیروزی ۹. ل- گسی کرد و ۱۰. خ ۱- فرستاد  
 سالار ۱۱. ع- ففذ الحرم و الضبن الی نیمروز و رکب فی عسکره ۱۲. ل، خ ۱- بیت را ندارند.  
 ۱۳. ل، خ ۱- لشکر ۱۴. خ ۲- رسید ۱۵. ل- گردی ۱۶. ل- بر آمد از آنجا ۱۷. خ ۱- سپاه  
 (قافیه ندارد). ۱۸. خ ۱- ز پیشش ۱۹. ل، خ ۱، خ ۲- از ۲۰. خ ۲-

چنین گفت ویسه که ای بدنزاد  
 شدان تخت و تاج و بزرگی بباد

ع- ترجمه بیتهای ۳۳۷-۳۴۳ را ندارد. ۲۱. ل- همان نیز غزنین و؛ خ ۱- همان تادر دشت ۲۲. خ ۱-  
 جهان سربسر؛ خ ۲- سراسر همه ۲۳. ل، خ ۱- نقش اونگ ۲۴. خ ۱- افزون دارد:

بویسه چنین گفت قارن که بس  
 کجا بی زبانه (زمانه؟) بمردست بس (کس؟)  
 هم آرد غم و درد و تیمار سود  
 چو تنگ آمدش کار بود

[چنین داد پاسخ که من قارنم  
 [نه از بیم رفتن نه از گفت و گوی  
 [چو از کین او دل بپرداختم  
 برآمد چپ و راست گرد سیاه<sup>۶</sup>  
 ۳۴۵ سپه<sup>۸</sup> یک بدیگر برآویختند<sup>۹</sup>  
 بر ویسه شد قارن رزم جوی  
 فراوان ز جنگ آوران کشته شد  
 چو بر ویسه آمد ز اختر شکن  
 بشد ویسه تا پیش<sup>۱۴</sup> افراسیاب  
 گلیم اندر آب روان افگنم<sup>۱</sup>  
 پیش<sup>۲</sup> پسر<sup>۳</sup> آمدم کینه جوی<sup>۴</sup>  
 کنون کین و جنگ<sup>۵</sup> ترا ساختم<sup>۱</sup>  
 نه روی هوا ماند روشن نه ماه  
 چو رود روان خون همی ریختند  
 ازو<sup>۱۰</sup> ویسه در جنگ برگاشت روی  
 باورد<sup>۱۱</sup> چون ویسه سرگشته شد<sup>۱۲</sup>  
 نرفت<sup>۱۳</sup> از پیش قارن رزم زن  
 ز درد پسر مژه کرده<sup>۱۵</sup> پرآب

۹

۳۵۰ [و دیگر که<sup>۱۶</sup> از شهر ارمان<sup>۱۷</sup> شدند  
 شماساس کز<sup>۱۸</sup> پیش جیحون برفت  
 بکینه سوی زابلستان شدند]  
 سوی سیستان روی بنهاد و<sup>۱۹</sup> تفت

چنین است فرجام گردان سپهر  
 اگر شاه نوذر گرفتار گشت  
 شمارا همانروز پیش آورد  
 بقارن چنین گفت بدخواه بخت  
 زمان و زمین دشمن شاه نیست  
 ۱. خ ۱- نفگنم ۲. ل، خ ۲- بسوی ۳. خ ۲- پدرت ۴. ل، خ ۲- جنگجوی ۵. خ ۱-  
 جنگ و رزم ۶. خ ۱- افزون دارد:  
 چنانست فرستم بدنبال اوی  
 ۲- افزون دارد:  
 نمایم ترا هم یکی دستبرد  
 چنان چون نمایند مردان گرد  
 ۷. ل، خ ۱، خ ۲- سپاه ۸. ل، خ ۱، خ ۲- سبک ۹. ل، خ ۱- برآمیختند ۱۰. خ ۲- ابا ۱۱. ل- ز  
 آورد ۱۲. خ ۱- بیت را ندارد. ۱۳. م، ل، خ ۱، خ ۲- برفت (ضبط متن براساس بیخ). ۱۴. خ ۱- تا  
 نزد ۱۵. ل- دیدگانش؛ خ ۱- هر دو دیده؛ خ ۲- مژه ورخ ۱۶. خ ۱- سپاهی که؛ خ ۲- دگر آنکه  
 ۱۷. م- از راه کرمان ۱۸. خ ۲- از ۱۹. ل، خ ۱- «و» ندارند.



خزر روان<sup>۱</sup> ابا<sup>۲</sup> تیغ زن سی هزار  
 برفتند بیدار<sup>۴</sup> تا هیرمند  
 ز بهر پدر زال با سوگ و درد<sup>۶</sup>  
 ۳۵۵ بشهر اندرون گرد مهرباب بود  
 فرستاده‌ای آمد از نزد اوی  
 پیش سرآورده آمد فرود  
 که بیدار دل شاه توران سپاه  
 ز ضحاک تازیست مارا نژاد  
 ۳۶۰ بیوستگی<sup>۱۳</sup> جان خریدم همی  
 کنون این سرای و نشست منست  
 از ایدر چو دستان بشد<sup>۱۶</sup> سوگوار  
 دلم شادمان شد<sup>۱۷</sup> بتیمار<sup>۱۸</sup> اوی  
 زمان خواهم از نامور پهلوان  
 ۳۶۵ یکی مرد بینادل و<sup>۲۲</sup> پرشتاب  
 مگر کز نهان من آگه شود  
 نثاری فرستم چنانچون سزاست  
 گر ایدونک گوید بنزد من آی

۱. ل. - خرووران؛ خ. ۱ - خروشان؛ ع. - خزیران ۲. خ. ۲ - خود و سروران ۳. خ. ۱ - سواران و ترکان؛  
 خ. ۲ - ز ترکان دلیران ۴. خ. ۱ - هوشیار ۵. ل. - تخت ۶. خ. ۱ - ابا تیغ و گرز و کمان و کمند؛ ع. -  
 بیتهای ۳۵۰-۳۵۳ چنین ترجمه شده: ولما توجه شماساس و خزیران من عند افراسیاب نحو زاولستان فی  
 عساکرهما ساروا علی طریق سجستان حتی وصلوا الی هیرمند ۷. خ. ۲ - بود ۸. خ. ۲ - بگورابه؛ ع. -  
 کورابند ۹. خ. ۱ - بگورآب دژ در ۱۰. خ. ۲ - همه رخ بخاک سیه بر بسود ۱۱. م. - خوش خواب  
 ۱۲. خ. ۲ -

بدان شهر مهرباب بد پهلوان خردمند و بیدار و روشن روان  
 ۱۳. خ. ۱ - بیبوند من ۱۴. خ. ۱ - جزان روی ۱۵. ل. ۲ - همه زابلستان؛ خ. ۱ - همه کابلستان  
 ۱۶. خ. ۲ - ز بهر پدر زال شد ۱۷. ل. - بد ۱۸. خ. ۱ - ز تیمار ۱۹. خ. ۲ - بران شد ۲۰. ل. -  
 سواری؛ خ. ۲ - رسولی ۲۱. ل. - دمان؛ خ. ۲ - نهان ۲۲. ل. ۲ - (و) ندارند. ۲۳. خ. ۱ - دیرینه  
 ۲۴. خ. ۲ - بجز ۲۵. خ. ۱ - شوم پیش تختش بیاشم

همه پادشاهی سپارم بدوی  
 تن پهلوان را نیارم برنج ۳۷۰  
 ازین سو دل پهلوان را<sup>۱</sup> بست  
 نوندی<sup>۵</sup> برافگند نزدیک<sup>۱</sup> زال  
 بدستان بگو آنچه<sup>۷</sup> دیدی ز کار<sup>۸</sup>  
 که دو پهلوان آمد ایدر<sup>۱۰</sup> بجنگ  
 دو لشکر کشیدند بر هیرمند ۳۷۵  
 گر از<sup>۱۴</sup> آمدن دم زنی یک زمان

۱۰

فرستاده نزدیک دستان رسید  
 سوی گرد مهراب بنهاد روی  
 چو مهراب را پای بر جای دید  
 بدل<sup>۱۷</sup> گفت کاکنون<sup>۱۸</sup> ز لشکر چه باک ۳۸۰  
 [پس آنگه سوی شهر بنهاد روی  
 بمهراب گفت ای هشیوار مرد  
 کنون من شوم در شب تیره گون  
 شوند آگه از من که باز آمدم  
 ۳۸۵ کمانی ببازو در افگند سخت

بکردار آتش دلش بر دمید  
 همی تاخت با لشکری جنگجوی<sup>۱۱</sup>  
 بسرش اندرون دانش و رای دید  
 چه پیشم خزروان<sup>۱۹</sup> چه یک مشت خاک  
 چو آمد بشهر اندرون نامجوی<sup>۲۰</sup>  
 پسندیده اندر<sup>۲۱</sup> همه کار کرد  
 یکی دست یازم بزیشان بخون  
 دل آگنده و کینه ساز آمدم  
 یکی<sup>۲۲</sup> تیر برسان شاخ درخت

۱. دل خویش را شاد؛ خ ۱. دل خرم و رام؛ خ ۲. همیشه دل آرام ۲. خ ۱. پهلوانان ۳. ل. وزان  
 سوی بر؛ خ ۱. وزان سو سوی؛ خ ۲. وزان سوی ۴. خ ۲. بیازید ۵. خ ۲. گزند (؟) ۶. خ ۲.  
 بر سوی ۷. ل. خ ۲. بگوی آنچه ۸. م. بکار ۹. خ ۱. در ۱۰. خ ۲. ایدر آمد ۱۱. خ ۱.  
 جنگی ۱۲. م. بدیدارشان؛ خ ۱. بگفتارشان ۱۳. خ ۲. بدستانشان کرده ام پای بند ۱۴. ل. خ ۱.  
 اگرز ۱۵. ل. خ ۱. خ ۲. همه ۱۶. خ ۱. کینه جوی ۱۷. ل. خ ۲. بدو ۱۸. ل. خ ۱. خ ۲. اکنون  
 ۱۹. ل. خزروان؛ خ ۱. خ ۲. خزروان ۲۰. ل. خ ۱. بیت را ندارند؛ ع. فلما اجتمع بمهراب اثنی علیه  
 و شکر سبیه ۲۱. ل. پسندیده در ۲۲. خ ۱. بسی

نگه کرد تا جای گردان کجاست  
 بینداخت سه جای<sup>۲</sup> سه چوبه تیر  
 چو شب روز شد<sup>۵</sup> انجمن شد سپاه  
 بگفتند کاین تیر زالست و بس  
 ۳۹۰ چو خورشید تابان ز بالا بگشت  
 بشهر اندرون کوس با کزنای  
 برآمد<sup>۱</sup> سپه را<sup>۱</sup> بهامون کشید  
 سپاه اندر آورد پیش<sup>۱۱</sup> سپاه  
 خزروان<sup>۱۴</sup> دمان با<sup>۱۵</sup> عمود و سپر  
 ۳۹۵ عمودی بزد بر بر روشنش  
 [چو شد تافته شاه زابلستان  
 یکی درع<sup>۱۹</sup> پوشید زال<sup>۲۰</sup> دلیر

خدنگی<sup>۱</sup> بچرخ اندرون راند<sup>۲</sup> راست  
 برآمد خروشیدن دار و گیر<sup>۴</sup>  
 بران<sup>۱</sup> تیر کردند هرکس نگاه  
 نراند چنین در کمان تیر کس<sup>۷</sup>  
 خروش تبیره برآمد ز دشت  
 خروشیدن زنگ و هندی درای<sup>۸</sup>  
 سراپرده و پیل بیرون کشید  
 چو هامون شد از گرد<sup>۱۲</sup> کوه<sup>۱۳</sup> سیاه  
 یکی تاختن کرد بر<sup>۱۱</sup> زال زر  
 گسسته<sup>۱۷</sup> شد آن نامور جوشنش  
 برفتند گردان کابلستان<sup>۱۸</sup>]  
 بجنگ اندر آمد بکردار شیر

۱. ل، خ ۱- خدنگش ۲. خ ۲- اندر آورده ۳. خ ۲- آنگاه ۴. ع- فلما قرب من معسكر الأترک رمی بثلاثة أسهم الی وسط خیامهم فوق فیهم الاضطراب و علت منهم الأصوات ۵. ل- گشت ۶. ل، خ ۱- بدان ۷. ل- نراند جزو در کمان هیچ کس؛ م- افزون دارد:

شما ساس گفت ار خزروان میز  
 نه مهراب ماندی نه لشکر نه گنج  
 نبود مگر او چنین رزمخواه  
 خزروان چنین گفت کو یک تنست  
 تو از جنگ او دل مدار ایچ تنگ  
 نکردی چنین نرم گردن بچیز  
 نه از زال بودی بدین روز رنج  
 که سازید بر ما کنون کینه خواه  
 نه آهر منست و نه از آهنست  
 هر آنگه که آرم من اورا بچنگ

ل، خ ۱، خ ۲- صورتهایی از همین بیتها را افزون دارند، به استثنای بیت سوم، نسخه های ل و خ ۱ ندارند؛ ع- ترجمه این بیتها را ندارد. ۸. خ ۲- افزون دارد:

دلاور بسپوشید ساز نبرد  
 سپاهش نشستند بر پشت زین  
 باسپ اندر آمد بکردار گرد  
 سری پر ز کین ابروان پر ز چین

۹. ل- بیامد؛ خ ۱- سپهد ۱۰. خ ۲- چو پیل زیان رخ ۱۱. ل، خ ۱- اندر آمد پیش ۱۲. ل، خ ۱، خ ۲- شد از گرد [خ ۱- دور؛ خ ۲- دود] هامون چو ۱۳. ل، خ ۲- ابر ۱۴. ل- خروران؛ خ ۱- خروزان؛ خ ۲- خزروان ۱۵. خ ۲- بادو ۱۶. خ ۲- با ۱۷. ل- شکسته ۱۸. ع- فتقدمت الفرسان الزاولیة ۱۹. ل، خ ۱، خ ۲- گبر؛ ع- ولبس خفتانا ۲۰. خ ۲- گرد

بدست اندرون داشت گرز پدر  
 بزد بر سرش گرزۀ گاورنگ  
 ۴۰۰ بیفگند و بسپرد و زو درگذشت<sup>۴</sup>  
 شماساس را خواست<sup>۵</sup> کاید برون  
 بگرد اندرون یافت<sup>۶</sup> کلباد را<sup>۷</sup>  
 چو شمشیرزن گرز<sup>۸</sup> دستان بدید<sup>۹</sup>  
 کمان را بزه کرد زال سوار  
 ۴۰۵ بزد بر کمر بند کلباد بر  
 میانش ابا<sup>۱۰</sup> کوهه<sup>۱۱</sup> زین بدوخت<sup>۱۲</sup>  
 [چو این دو سرافگنده شد در نبرد  
 سرش گشته پر خشم و پر<sup>۱۳</sup> خون جگر<sup>۱۴</sup>  
 زمین شد ز خونش چو پشت پلنگ<sup>۱۵</sup>  
 ز پیش سپاه اندر آمد بدشت  
 نیامد برون کش بخوشید خون  
 بگردن بر آورد<sup>۱۶</sup> پولاد<sup>۱۷</sup> را  
 همی کرد ازو<sup>۱۸</sup> خویشان ناپدید<sup>۱۹</sup>  
 خدنگی بدو اندرون راند خوار  
 بران بند<sup>۲۰</sup> زنجیر پولاد بر  
 سپه را بکلباد بر دل بسوخت  
 شماساس شد بی<sup>۲۱</sup> دل و روی زرد<sup>۲۲</sup>]

۱. خ ۲- «پر» را ندارد. ۲. م- افزون دارد:

خروشان بیامد همان کینه خواه  
 خروشان بیامد همان کینه خواه  
 همانگه برون رفت زال دلیر  
 همانگه برون رفت زال دلیر  
 چو دستان برانگیخت گرد نبرد  
 چو دستان برانگیخت گرد نبرد

خ ۲- افزون دارد:

دمنده چنان بر خزوران رسید  
 برافراخت آن گرز را چون سزید  
 ۳. م-

یکی گرز زد زال بر گردنش  
 که بشکست آن کوه آهن تنش

خ ۱- افزون دارد:

خروزان شد از کینه و جنگ سیر  
 همانگه برانگیخت زال دلیر

۴. خ ۲- بسپرده چون برگذشت ۵. ل- شماساس می خواست ۶. ل- دید ۷. ع- فوق

تحت ظلام العجاج علی کلباد أحد أعیان التورانیة ۸. م- برآورده ۹. ل- فولاد (کذا در بیت ۴۰۵).

۱۰. ل- چو آن گرز و شمشیر ۱۱. خ ۲- رسید (?) ۱۲. ل- کرد مر ۱۳. م- افزون دارد:

بیامد برش گرد کلباد زود  
 همی خویشان را بمردی ستود

ل- افزون دارد:

گریزان شماساس و گردان همه  
 پراگنده چون روز باران رمه

۱۴. ل، خ ۱، خ ۲- «و» را افزون دارند. ۱۵. م، خ ۲- میان رانش با؛ خ ۱- کمرگاه ابا ۱۶. م- کوه

۱۷. ع- ورمه بنشابه سمرته علی سرجه ۱۸. م- بد ۱۹. خ ۱، خ ۲- بیت را ندارند.

شماساس و آن<sup>۱</sup> لشکر رزم‌ساز  
 پس‌اندر دلیران زاولستان<sup>۲</sup>  
 ۴۱۰ چنان شد ز بس کشته در رزمگاه<sup>۳</sup>  
 سوی شاه ترکان نهادند سر<sup>۴</sup>  
 شماساس چون در بیابان رسید  
 که از لشکر ویسه برگشته بود  
 بهم باز خوردند هر دو<sup>۵</sup> سپاه  
 ۴۱۵ بدانست قارن که ایشان کیند<sup>۶</sup>  
 بزد نای رویین و بگرفت راه  
 ازان<sup>۷</sup> لشکر خسته و بسته مرد<sup>۸</sup>  
 گریزان شماساس با چند مرد  
 پراگنده از رزم گشتند باز  
 برفتند با شاه کابلستان  
 که گفتی جهان تنگ شد بر سپاه  
 گشاده سلیح و گسسته<sup>۹</sup> کمر<sup>۱۰</sup>  
 ز ره قارن کاوه آمد پدید  
 بخواری گرامیش را کشته بود  
 شماساس با قارن کینه‌خواه<sup>۱۱</sup>  
 ز زاولستان ساخته<sup>۱۲</sup> بر چیند  
 پیش سپاه اندر آمد سپاه  
 بخورشید تابان بر آورد گرد<sup>۱۳</sup>  
 برفتند ازان تیره گرد نبرد<sup>۱۴</sup>

۱۱

سوی شاه ترکان<sup>۱۵</sup> رسید آگهی  
 ۴۲۰ دلش گشت پر آتش از<sup>۱۶</sup> درد و غم  
 کزان<sup>۱۷</sup> نامداران جهان<sup>۱۸</sup> شد تهی  
 دورخ را بخون<sup>۱۹</sup> جگر داد<sup>۲۰</sup> نم<sup>۲۱</sup>

۱. خ ۲ - شماساس با ۲. ل، خ ۱، خ ۲ - زابلستان ۳. ل، خ ۱، خ ۲ - آوردگاه ۴. ل - روی  
 ۵. خ ۲ - شکسته ۶. ل - گلوی ۷. ل، خ ۲ - باز خورد ان دوباره؛ خ ۱ - باز خورد این دو جنگی  
 ۸. خ ۱ - رزمخواه؛ خ ۲ - بیت ۴۱۴ پیش از بیت ۴۱۳ آمده. ۹. خ ۲ - بدند ۱۰. ل، خ ۱، خ ۲ - ز زابلستان  
 ۱۱. ل، خ ۲ - بدان؛ خ ۱ - برین ۱۲. ل - بسته خسته خورد؛ خ ۱ - بسته و خسته خورد  
 ۱۳. خ ۱ - افزون دارد:

بسی را بست و بسی را بخت بسی را بگرز گران کرد پست

۱۴. خ ۱ - همی تاخت دل خسته بوستان(?) کرد؛ ع - بیت‌های ۴۱۶-۴۱۸ چنین ترجمه شده: فامر بضرب  
 الطبول و سل السیوف و صدمهم صدمه لم ینج منها غیر شماساس فی نفر قلیل ۱۵. خ ۲ - توران  
 ۱۶. ل - که از ۱۷. خ ۱ - زمین ۱۸. ل، خ ۲ - «از» را ندارند. ۱۹. ل - ز خون ۲۰. خ ۱ - کرد  
 ۲۱. ل - افزون دارد:

چنین گفت پس نوذر تاجدار بزدان و یاران من کشته زار

بسنجید باع: و قال کیف ابقی نوذر حیا و قد قتل اعیان امرائی و وجوه قوادی

برآشفت و گفتا که نوذر کجاست  
 چه چاره است جز<sup>۱</sup> خون او ریختن  
 [بدژخیم فرمود کورا<sup>۲</sup> کشان  
 سپهدار نوذر چو آگاه شد  
 ۴۲۵ سپاهی پر از غلغل و گفت و گوی  
 ببستند<sup>۳</sup> بازوش بآبند<sup>۴</sup> تنگ  
 [بدشت آوریدندش از خیمه<sup>۵</sup> خوار  
 چو از دور دیدش زبان برگشاد  
 ز تور و ز سلم<sup>۶</sup> اندرآمد نخست  
 ۴۳۰ بدو گفت هر بد که آید سزاست<sup>۷</sup>  
 بزد گردن خسرو تاجدار<sup>۸</sup>  
 شد آن<sup>۹</sup> یادگار منوچهر شاه  
 ای<sup>۱۰</sup> دانشی مرد بسیار هوش  
 که تخت و کله چون تو بسیار دید  
 ۴۳۵ رسیدی بجایی که بشتافتی  
 چه جویی<sup>۱۱</sup> ازین تیره خاک نژند

۱. خ-۱- کز(؟) ۲. ل، خ-۱- کینه از نو ۳. ل- بیت ۴۲۲ پیش از بیت ۴۲۱ آمده؛ ل- افزون دارد:  
 اگر چرخ گردان کشد زین تو سرانجام خشتست بالین تو  
 (بسنجید با بیت ۴۳۷). ۴. خ-۱- او را ۵. خ-۱- بیاموزدش ۶. ل، خ-۲- بیت را ندارند. ۷. خ-۱-  
 عمر ۸. ل، خ-۱، خ-۲- گرفتند ۹. خ-۱- زور ۱۰. ل- همچون پلنگ ۱۱. خ-۲- آوریدش  
 سراسیمه ۱۲. ل- بیت ۴۲۷ پیش از بیت ۴۲۶ آمده؛ خ-۱- بیت را ندارد. ۱۳. ل، خ-۲- ز سلم و ز تور  
 ۱۴. ل- رواست ۱۵. خ-۲- بدین خود ۱۶. ل- نوذر شهریار؛ خ-۲- نوذر تاجدار ۱۷. خ-۲- بشد  
 ۱۸. ل- بیت را ندارد. ۱۹. خ-۱- توای ۲۰. ل، خ-۱- جامه ۲۱. خ-۱- ازو ۲۲. خ-۱- افزون  
 دارد:

کسانی کز ایران اسیران شدند همه پهلوانان و میران بدند  
 کشیدندشان بسته و خوار و زار همیخواست هر یک بجان زینهار  
 ۲۳. خ-۲- کنون ۲۴. م- بیت ۴۳۵ پیش از بیت ۴۳۴ آمده. ۲۵. ل- خواهی ۲۶. ل- گردد  
 ترا؛ خ-۲- گرد آمدت

که گر<sup>۱</sup> چرخ گردان کشد<sup>۲</sup> زین تو  
 پس آن بستگان را<sup>۵</sup> کشیدند<sup>۱</sup> خوار  
 چو اغریث پرهیز آن بدید<sup>۱</sup>  
 ۴۴۰ [همی<sup>۱۱</sup> گفت چندین سر بی گناه  
 [بیامد خروشان بخواشگری  
 که چندین سرافراز گرد و سوار  
 [گرفتار کشتن نه والا بود  
 سزد گر نیاید<sup>۱۱</sup> بجانشان گزند  
 ۴۴۵ بریشان یکی غار<sup>۱۸</sup> زندان کنم  
 بساری<sup>۲۰</sup> بزاری برآرند هوش  
 ببخشید جان شان<sup>۲۱</sup> بگفتار اوی<sup>۲۲</sup>  
 بفرمودشان تا بساری<sup>۲۵</sup> برند<sup>۲۱</sup>  
 چو این کرده شد ساز رفتن گرفت<sup>۲۸</sup>  
 سرانجام خاکست<sup>۳</sup> بالین تو<sup>۴</sup>  
 بجان خواستند آنگهی<sup>۷</sup> زینهار<sup>۸</sup>  
 دل او بسر در چو آتش دمید<sup>۱</sup>  
 ز تن دور ماند بفرمان شاه<sup>۱۲</sup>  
 بیاراست بانامور داوری<sup>۱۳</sup>  
 نه با ترگ و جوشن نه در<sup>۱۴</sup> کارزار<sup>۱۵</sup>  
 نشیبت جایی که بالا بود  
 سپاری همیدون بمن شان ببند<sup>۱۷</sup>  
 نگهدار شان<sup>۱۹</sup> هوشمندان کنم  
 تواز خون بکش دست و چندین مکوش  
 چو بشنید با درد<sup>۲۳</sup> پیکار<sup>۲۴</sup> اوی  
 بغل و بمسمار و خواری برند<sup>۲۷</sup>  
 زمین زیر اسپان نهفتن گرفت<sup>۲۹</sup>

۱. خ ۱، ۲ - اگر ۲. خ ۱ - شود ۳. خ ۱، ۲ - خشتست ۴. ل - بیت را ندارد؛ خ ۱ - ترتیب  
 بیتها: ۴۳۳، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۵، ۴۳۴؛ ع - بیتهای ۴۳۲-۴۳۷ چنین ترجمه شده: قال صاحب الكتاب فيا صاحب  
 العقل والإنصاف انزع أردية الحرص عن الأكتاف و قس على هذه الأحوال احوالك فكم رأى التاج و النخت  
 أمثالك و اعلم أنك و ان أسرجت لك الأفلاك و تطأطأ لعزك السماءك و دعيت ملاك الرقاب لم تتوسد بالاخرة  
 غير التراب ۵. م، ل - گشتگان را(؟) ۶. ل - گرفتند ۷. ل - خواسته هر یکی؛ خ ۲ - خواستند  
 یکبیک ۸. خ ۱ - بیت را ندارد. ۹. ل، خ ۱ - آمد بخواشگری ۱۰. ل، خ ۱ - بیاراست بانامور  
 داوری؛ خ ۲ - بیت را ندارد. ۱۱. خ ۲ - بدل ۱۲. ل، خ ۱ - بیت را ندارند. ۱۳. ل، خ ۱ - بیت  
 را ندارند. ۱۴. م - با؛ خ ۲ - بر ۱۵. خ ۱ - افزون دارد:

همه بیگناهند و بیچاره اند ستم یافته نه ستم کاره آند

۱۶. ل، خ ۱ - نیاری ۱۷. خ ۲ - بساری همیدون بریشان بلند ۱۸. خ ۱ - خانه؛ خ ۲ - چاه ۱۹. خ ۱،  
 خ ۲ - نگهبانشان ۲۰. م، خ ۱ - بمان تا؛ ع - و أنفذهم الى مدينة ساری ۲۱. ل - ببخشودشان جان  
 ۲۲. خ ۱ - ببخشیدشان جان ز کردار اوی ۲۳. ل - زاری و ۲۴. خ ۱ - گفتار ۲۵. ل - بزاری  
 ۲۶. ع - و أمر بهم فحملوا الى مدينة ساری ۲۷. ل - ببند و در شهر ساری برند ۲۸. م، خ ۲ -  
 وزان پس سپهدار ترکان چین ۲۹. م - سپهرا پراگند بر دشت کین؛ خ ۱ - بیت را ندارد؛ خ ۲ - سپه را  
 برکند (پراکنند؟) دل پر زکین

۴۵۰ ز پیش دهستان سوی ری کشید  
از اسپان برنج و بتک<sup>۱</sup> خوی کشید  
کلاه کیانی بسر بر نهاد  
بدینار دادن در اندرگشاد

۱۲

بگستهم و طوس آمد این آگهی  
بشمشیر تیز آن سر تاجدار<sup>۲</sup>  
بکنند موی و شخودند<sup>۳</sup> روی  
سر سرکشان گشت پرگرد و خاک  
۴۵۵ سوی زابلستان نهادند روی  
بر<sup>۴</sup> زال رفتند با سوگ<sup>۵</sup> و درد  
که زارا<sup>۶</sup> دلیرا شها نوزدا<sup>۷</sup>  
نگهبان<sup>۸</sup> ایران<sup>۹</sup> و شاه جهان<sup>۱۰</sup>  
۴۶۰ سرت افسر از خاک جوید همی  
گیایی<sup>۱۱</sup> که روید بران<sup>۱۲</sup> بوم و بر  
همی<sup>۱۳</sup> داد خواهیم وزاری کنیم  
نشان فریدون بدو<sup>۱۴</sup> زنده بود  
بزاری و خواری<sup>۱۵</sup> سرشراز تن

۱. خ ۱- ازیشان برنج و بید ۲. ل، خ ۱، خ ۲- که شد تیره دیبیم شاهنشهی ۳. ل- نام دار ۴. خ ۱-  
خوار ۵. ل- خلیلند ۶. خ ۲- زبان شاه گوی و روان شاه جوی (بسنجید باییت ۴۵۶). ۷. ل، خ ۱،  
خ ۲- دیده خون و همه ۸. خ ۲- بیت را ندارد؛ خ ۱- ترتیب بیتها: ۴۵۷، ۴۵۵، ۴۵۶. ۹. خ ۲- بیت را  
ندارد؛ خ ۱- جهانی بدستان نهادند روی ۱۰. خ ۱، خ ۲- سوی ۱۱. م- رنج ۱۲. ل- زالا؛  
خ ۲- رادا ۱۳. خ ۲- داورا ۱۴. خ ۱- یلا ۱۵. ل، خ ۱- داورا ۱۶. خ ۱، خ ۲- نگهدار  
۱۷. ل- سر سرفرازان ۱۸. ل، خ ۱- پشت مهان؛ خ ۲- پشت گوان ۱۹. خ ۱- نامداران ۲۰. ل،  
خ ۱- شاه جهان؛ خ ۲- سر نامداران جهان پهلوان ۲۱. خ ۲- بیت ۴۶۰ پیش از بیت ۴۵۹ آمده. ۲۲. ل،  
خ ۲- گیاهی ۲۳. ل- ازان؛ خ ۲- بدان ۲۴. ل، خ ۲- همه ۲۵. خ ۱- بتو ۲۶. خ ۱-  
ترا ۲۷. ل، خ ۲- بخواری وزاری



۴۶۵ همه<sup>۱</sup> تیغ زهرآگون برکشید<sup>۲</sup> بکین جستن آید و دشمن کشید<sup>۳</sup>  
 همانا برین<sup>۴</sup> سوگ با ما<sup>۵</sup> سپهر ز دیده فرو باردی خون بمهر<sup>۶</sup>  
 شما نیز دیده پر از خون کنید همه جامه<sup>۷</sup> ناز بیرون کنید  
 که باکین شاهان نشاید<sup>۸</sup> که چشم نباشد<sup>۹</sup> پر از آب و دل پر ز خشم<sup>۱۰</sup>  
 همه انجمن زار و گریان شدند چو بر آتش تیز بریان شدند  
 ۴۷۰ زبان<sup>۱۱</sup> داد داستان که تا رستخیز نبیند نیام مرا تیغ تیز  
 چمان<sup>۱۲</sup> چرمه<sup>۱۳</sup> در زیر تخت منست سنان دار نیزه درخت منست  
 رکابست<sup>۱۴</sup> پای مرا جایگاه یکی ترگ تیره سرم را کلاه  
 برین<sup>۱۵</sup> کینه<sup>۱۶</sup> آرامش و خواب نیست همی چون دو<sup>۱۷</sup> چشم بجوی آب نیست  
 روان چنان شهریار جهان درخشنده بادا<sup>۱۸</sup> میان مهان  
 ۴۷۵ شما را بداد جهان آفرین دل ارمیده<sup>۱۹</sup> بادا بآیین و دین<sup>۲۰</sup>  
 ز مادر همه مرگ را زاده ایم برینیم<sup>۲۱</sup> و گردن و را<sup>۲۲</sup> داده ایم  
 چو گردان سوی کینه بشتافتند بساری سران آگهی یافتند<sup>۲۳</sup>

۱. م- همی ۲. خ ۲- برکشند ۳. خ ۲- آیند و لشکر کشند؛ ل- افزون دارد:

بپوشید جوشن همه کینه را کجا تازه شد کین دیرینه را

۴. م- کزین ۵. م، خ ۲- ما بر؛ خ ۱- ما از ۶. خ ۱- بیارد همی خون مهر؛ خ ۲- زمهر ۷. ل، خ ۱،  
 خ ۲- نباید ۸. خ ۱- بیاشد ۹. ع- بیتهای ۴۵۸-۴۶۸ چنین ترجمه شده: و كأنهم بلسان حالهم یقولون

یا صارم المجد الذی ملئت مضاربه فلولا

یا کوب الاحسان أء بجلک الدجی عنأفولا

یا غارب النعم العظا م غدوت معمودا جزیلا

لهفی علی ماض قضی ألانری منه بدیلا

وزوال ملک «لم» نکن یوما نقدر أن یزولا

۱۰. خ ۱- زمان ۱۱. ل- همان؛ خ ۱، خ ۲- جهان ۱۲. ل- جامه ۱۳. ل، خ ۱- رکیبت

۱۴. خ ۱، خ ۲- بدین ۱۵. خ ۲- کینم ۱۶. خ ۲- بمانند؛ ل، خ ۱- همانند ۱۷. خ ۱- باد از

۱۸. ل، خ ۱، خ ۲- آرام؛ م- بر رویش نوشته شده: آرام ۱۹. ل- روانتان بآرام بادا و دین؛ خ ۱- دل امید

باد اندر آرام و دین؛ خ ۲- دل آرنده (؟) بادا بدرگاه کین ۲۰. ل- برانیم؛ خ ۲- برین نیز ۲۱. ل-

برو؛ خ ۱- بدو ۲۲. ع- و تناهی الخبر بذلك الی الأمراء المأسورین

ازیشان بشد خورد و آرام و خواب  
ازان پس<sup>۲</sup> به اغریرث آمد پیام<sup>۲</sup>  
۴۸۰ بگیتی بگفتار تو زنده ایم  
تو دانی که دستان بزابلستان<sup>۵</sup>  
چو برزین و چون قارن رزمزن  
[یلانند با چنگهای دراز  
[چو تابند گردان ازین سو عنان  
۴۸۵ ازان<sup>۱۱</sup> تیز گردد رد افراسیاب<sup>۱۲</sup>  
پس آنکه سر یک رمه<sup>۱۴</sup> بی گناه  
اگر بیند اغریرث هوشمند  
پراگنده گردیم گرد جهان  
بپیش بزرگان ستایش کنیم  
۴۹۰ چنین گفت اغریرث پر خرد  
ز من<sup>۱۹</sup> آشکارا شود دشمنی  
یکی چاره سازم دگرگونه زین<sup>۲۰</sup>  
گر ایدون که دستان<sup>۲۲</sup> شود تیزچنگ  
چو آرد<sup>۲۳</sup> بنزدیک ساری رمه  
۴۹۵ بپردازم آمل نیایم بجنگ

پراز بیم<sup>۱</sup> گشتند از افراسیاب  
که ای پرمش مهتر نیک نام<sup>۴</sup>  
همه یک بیک مر ترا بنده ایم  
بجایست با شاه کابلستان  
چو خرد و کشواد لشکرشکن<sup>۶</sup>  
ندارند از ایران<sup>۷</sup> چنین دست<sup>۸</sup> باز<sup>۹</sup>  
بچشم اندر آرند نوک سنان<sup>۱۰</sup>  
دلش گردد از بستگان<sup>۱۳</sup> پرشتاب  
بخاک اندر آرد ز بهر<sup>۱۵</sup> کلاه  
مر این بستگان را<sup>۱۱</sup> گشاید ز بند  
زبان برگشایم پیش مهان  
همان<sup>۱۷</sup> پیش یزدان نیایش کنیم  
کزین گونه گفتار کی در<sup>۱۸</sup> خورد  
بجوشد سر مرد آهرمنی  
که با من نگرده برادر<sup>۲۱</sup> بکین  
یکی لشکر آرد<sup>۲۳</sup> بر ما<sup>۲۴</sup> بجنگ  
بدستان<sup>۲۵</sup> سپارم شمارا همه  
سرمراز نام<sup>۲۶</sup> اندر آرم بنگ<sup>۲۷</sup>

۱. ل، خ، ۱، خ، ۲ - ترس ۲. خ، ۱ - وزیشان؛ ع - فارسلاوا [الامراء المأسورین] الی اغریرث رساله ۳. ل - نیک نام ۴. ل - ازان پرمش مهتران شد پیام ۵. م - دستان زاولستان ۶. ع - مثل برزین و قارن و کشواد و خرد و أنهم لا يدعون ممالکهم فی یدی افراسیاب و لا بد لهم من الاجتماع و الاحتشاد فی طلب المعاوذة الی مساکنهم و مواطنهم ۷. ل - ازایشان ۸. ل - چنگ ۹. م - بیت را ندارد. ۱۰. م - بیت را ندارد. ۱۱. خ، ۲ - اگر ۱۲. خ، ۲ - ز افراسیاب ۱۳. م - کشتگان (؟)؛ ل - کین ما ۱۴. ل، خ، ۱، خ، ۲ - سر یک رمه مردم ۱۵. خ، ۲ - بسوی ۱۶. خ، ۲ - بندکان را ۱۷. ل، خ، ۲ - همه ۱۸. ل، خ، ۱، خ، ۲ - چاره نه اندر ۱۹. خ، ۱ - ز ما ۲۰. ل، خ، ۲ - دگرگون ازین ۲۱. ل، خ، ۱، خ، ۲ - برادر نگرده ۲۲. ل - ایران ۲۳. ل - آید (دوبار). ۲۴. خ، ۱، خ، ۲ - سوی ما ۲۵. ل، خ، ۱ - بدیشان ۲۶. ل - سر نام را ۲۷. خ، ۲ - که تالشکر آرد نسازد درنگ

بزرگان ایران ز گفتار اوی  
چو از آفرینش بپرداختند  
بسپوید نزدیک<sup>۱</sup> دستان سام  
که بخشود<sup>۲</sup> بر ما جهاندار ما  
۵۰۰ یکی سخت پیمان فگندیم بن  
کز ایران چو دستان<sup>۳</sup> آزاد مرد  
گرانمایه اغریرث نیک پی  
مگر زنده از چنگ<sup>۴</sup> این ازدها  
چو پوینده در<sup>۵</sup> زابلستان رسید  
۵۰۵ بزرگان و جنگ آوران را<sup>۶</sup> بخواند  
ازان پس چنین گفت کای<sup>۷</sup> سروران<sup>۸</sup>  
کدامست مردی<sup>۹</sup> کنارنگ دل<sup>۱۰</sup>  
خریدار این جنگ و این تاختن  
ببرزد بران<sup>۱۱</sup> کار کشواد<sup>۱۲</sup> دست  
۵۱۰ برو<sup>۱۳</sup> آفرین کرد فرخنده زال  
سپاهی ز گردان پرخاشجوی  
چو از پیش دستان<sup>۱۴</sup> برون شد سپاه<sup>۱۵</sup>

بروی زمین بر نهادند روی  
نوندی ز ساری برون تاختند<sup>۱</sup>  
بیاورد ازان نامداران پیام<sup>۲</sup>  
شد اغریرث پرخرد<sup>۳</sup> یار ما  
بران<sup>۴</sup> بر نهادیم یکسر<sup>۵</sup> سخن  
بیایند و جویند با<sup>۶</sup> وی<sup>۷</sup> نبرد<sup>۸</sup>  
ز آمل گذارد سپه را<sup>۹</sup> بری  
تن یک جهان مردم آید<sup>۱۰</sup> رها  
سراینده در پیش<sup>۱۱</sup> دستان رسید  
پیام یلان پیش ایشان براند<sup>۱۲</sup>  
پلنگان<sup>۱۳</sup> جنگی و نام آوران  
بمردی سیه کرده در<sup>۱۴</sup> جنگ دل  
بخورشید گردن برافراختن  
منم گفت یازان بدین<sup>۱۵</sup> داد<sup>۱۶</sup> دست  
که خرم بدی<sup>۱۷</sup> تا بود ماه و سال  
ز زابل بآمل نهادند روی  
خبر شد باغریرث نیک خواه<sup>۱۸</sup>

۱. خ ۱- بر انداختند ۲. ل- بیامد بنزدیک؛ خ ۱- شتابان بنزدیک؛ خ ۲- که پوید بنزدیک ۳. ل- سلام؛ خ ۱- که ای نامور پهلوان شادکام؛ خ ۲- ازان نامداران رساند پیام ۴. خ ۱- ببخشود ۵. خ ۲- برهنر ۶. خ ۱- بدان ۷. خ ۱- باوی ۸. ل- اگر زال زربادو؛ خ ۱- اگر پهلوانرادو ۹. ل- بیاید بجوید ابا ۱۰. ل، خ ۱، خ ۲- او ۱۱. خ ۲- بیاید که جوید ز ترکان نبرد ۱۲. ل- سپه را گذارد ز آمل ۱۳. ل- دست ۱۴. خ ۲- مرد یابد ۱۵. ل- بر ۱۶. ل- نزدیک ۱۷. خ ۱- نام آوران را ۱۸. خ ۱- بخواند (قافیه ندارد)؛ خ ۲- رساند ۱۹. خ ۱، خ ۲- با ۲۰. خ ۲- یاوران ۲۱. خ ۱- سواران ۲۲. ل، خ ۱- گردی؛ خ ۲- زنگی (?) ۲۳. خ ۱- ابا سنگدل؛ خ ۲- که بارنگ دل ۲۴. خ ۲- سیه گردد از ۲۵. ل- برین ۲۶. خ ۲- دشوار ۲۷. خ ۱، خ ۲- برین ۲۸. م- کار؛ خ ۲- باد ۲۹. ل- بدو ۳۰. ل، خ ۱، خ ۲- بزی ۳۱. خ ۱- ز پیش کرده (?)؛ خ ۲- ز پیش گذاره ۳۲. ل- کنارنگ بیرون ز پیش سپاه ۳۳. خ ۲- دادخواه

همه بستگان را بساری بماند  
 چو گشواد فرخ بساری رسید  
 ۵۱۵ یکی اسپ مر هریکی را بساخت  
 چو آمد بدستان سام آگهی  
 یکی گنج ویژه بدرویش داد  
 چو گشواد نزدیک زابل رسید  
 بران بستگان زار<sup>۱</sup> بگریست دیر  
 ۵۲۰ پس از<sup>۱۱</sup> نامور نوذر شهریار<sup>۱۱</sup>  
 بشهراندر آوردشان ارجمند  
 چنان هم که هنگام نوذر بدند  
 بیاراست دستان همه<sup>۱۴</sup> دستگاه

بزدنای روین و لشکر براند<sup>۱</sup>  
 پدید آمد آن بندها را کلید<sup>۲</sup>  
 ز ساری<sup>۳</sup> سوی زابلستان بتاخت  
 که برگشت گشواد با فرهی  
 سراینده را جامه<sup>۴</sup> خویش داد  
 پذیره شدش زال زر چون سزید<sup>۵</sup>  
 کجا مانده<sup>۶</sup> بودند در<sup>۷</sup> چنگ شیر<sup>۸</sup>  
 بسر خاک بر کرد و بگریست زار<sup>۱۲</sup>  
 بیاراست ایوانهای بلند  
 که با تاج<sup>۱۳</sup> و با تخت و افسر بدند  
 شد از خواسته بی نیاز آن سپاه

۱۳

چو اغریث آمد ز آمل بری  
 ۵۲۵ بدو گفت کاین<sup>۱۱</sup> چیست کانگیختی<sup>۱۷</sup>  
 بفرمودمت کای برادر<sup>۱۸</sup> بکش  
 بدانش نیاید<sup>۲۰</sup> سر جنگجوی<sup>۱۱</sup>  
 سر مرد جنگی خرد نسپرد

وزان کارها<sup>۱۵</sup> آگهی یافت کی  
 که با شهد حنظل برآمیختی  
 که جای خرد نیست و<sup>۱۹</sup> هنگام هش  
 نباید<sup>۲۲</sup> بجنگ اندرون آبروی<sup>۲۳</sup>  
 که هرگز نیامیخت کین<sup>۲۴</sup> با خرد

۱. ع- فترك الأسارى کلهم فى تلك المدینه و ركب فى جمیع عساكره متوجها الى الرى الى افراسياب  
 ۲. خ ۱- افزون دارد:

همه بند از پایشان برگشود ز ساری بیورد و وی گشت زود  
 خ ۲- بیتهای ۵۱۹ و ۵۲۰ را افزون دارد؛ ع- فنزل گشواد علی ساری ۳. ل، خ ۱، خ ۲- از آمل ۴. ل-  
 خلعت ۵. خ ۲- بدید ۶. ل، خ ۱، خ ۲- زال ۷. ل، خ ۱- بسته ۸. م- بر ۹. خ ۲- بیت را  
 ندارد. ۱۰. خ ۲- بران ۱۱. ل- نامدار ۱۲. خ ۲- بیت را ندارد، بسنجید با نسخه بدل ۲.  
 ۱۳. خ ۱- با گنج ۱۴. ل، خ ۲- چنان ۱۵. ل- ازان کار او ۱۶. خ ۲- این ۱۷. خ ۱-  
 کین کین برانگیختی ۱۸. ل، خ ۱- کاین بدان را ۱۹. م، خ ۲- «و» ندارند. ۲۰. خ ۲- نباشد  
 ۲۱. خ ۱- پر از خشم باید دل جنگجوی ۲۲. خ ۲- نباشد ۲۳. ل- آب جوی ۲۴. خ ۲- کس

چنین داد پاسخ بافراسیاب  
 هر آنگه کت آید<sup>۱</sup> ببد دسترس ۵۳۰  
 که تاج و کمر<sup>۲</sup> چون تو بیند بسی  
 یکی پر ز آتش<sup>۳</sup> یکی<sup>۴</sup> پر خرد  
 سپهد بر آشت چون پیل مست  
 میان برادر بدونیم کرد  
 چو از کار اغریث نامدار ۵۳۵  
 [چنین گفت کاکنون سر بخت اوی  
 [بزدنای رویین و بر بست کوس  
 سپهد<sup>۴</sup> سوی پارس بنهاد روی  
 ز دریا بدریا همی<sup>۵</sup> مرد بود  
 چو بشنید افراسیاب این سخن ۵۴۰  
 بیاورد لشکر سوی خوار ری<sup>۶</sup>  
 طلایه شب و روز در جنگ بود  
 مبارز بسی<sup>۷</sup> کشته شد بر دو<sup>۸</sup> روی

که لختی ببايد همی<sup>۱</sup> شرم و آب  
 ز یزدان بترس و مکن بد بکس  
 نخواهد شدن رام با هر کسی<sup>۲</sup>  
 خرد با سر دیو کی در خورد<sup>۳</sup>  
 بسپاسخ بشمشیر یازید دست<sup>۴</sup>  
 چنان سنگدل<sup>۵</sup> ناهشیوار مرد<sup>۶</sup>  
 خبر<sup>۷</sup> شد بنزدیک زال سوار<sup>۸</sup>  
 شود تار و ویران شود تخت اوی<sup>۹</sup>  
 بیاراست لشکر چو چشم خروس  
 همی رفت پر خشم و دل کینه جوی  
 رخ<sup>۱۰</sup> ماه و خورشید پرگرد بود  
 که داستان جنگی چه افگند بن  
 بیاراست جنگ و بیفشارد<sup>۱۱</sup> پی  
 تو گفתי که گیتی برو تنگ بود  
 همه نامداران پر خاشجوی<sup>۱۲</sup>

۱. ل. هم از؛ خ ۲. همان ۲. خ ۱. که یابی؛ خ ۲. که باشد ۳. خ ۲. تاج کیان ۴. م. افزون دارد:  
 دراز است دست فلک بر بدی همه نیکوئی کن اگر بخردی  
 چو نیکی کنی نیکی آید برت بدی را بدی باشد اندر خورت  
 ۵. م. ل. دانش ۶. خ ۱. دلی پر ز دانش سری ۷. خ ۲. برخوردار ۸. خ ۲.  
 سپهد بشمشیر یازید دست بر آشت مانند پیل مست  
 ۹. خ ۱. تیز سر ۱۰. ل. چنان بی وفانا سزاوار مرد؛ ع. بیتهای ۵۲۴-۵۳۴ چنین ترجمه شده: ولما فر  
 اغریث من أمل و بلغ الری و اجتمع بأفراسیاب أنکر علیه فعله الذی فعل و کان قد بلغه فتنم له و طفق  
 یعنفه و یوبخه و آخر ذلك أن سلّ علیه السیف و قدّه بنصفین ۱۱. خ ۲. روان ۱۲. ل. خ ۱، خ ۲.  
 سوی زال سام سوار ۱۳. ل. بیت را ندارد. ۱۴. خ ۱. شتابان ۱۵. خ ۲. همه ۱۶. خ ۱. برخ  
 ۱۷. خ ۲. خار ری؛ ع. نهض فی جموعه الی خوار الری ۱۸. خ ۲. بیفشرد ۱۹. ل. خ ۱. همی؛  
 خ ۲. همه ۲۰. م. هر دو؛ خ ۱، خ ۲. از دو ۲۱. ع. بیت را ندارد؛ ل. افزون دارد:  
 برآمد دو هفته برین روزگار پیاده بمانده ز کار سوار

## پادشاهی زو طهماسب

شبی زال بنشست هنگام خواب  
هم از<sup>۲</sup> رزمزن<sup>۳</sup> نامداران خویش  
همی گفت هر چند کز<sup>۵</sup> پهلوان  
بباید<sup>۶</sup> یکی شاه خسرو نژاد  
۵ بکردار کشتیست کار سپاه  
اگر داری طوس و گسته‌م فرّ  
نزیبد بریشان همی تاج و تخت  
که باشد بدو<sup>۱۰</sup> فرّه ایزدی  
ز تخم فریدون بجستند چند  
۱۰ ندیدند جز پور<sup>۱۲</sup> طهماسب زو  
بشد قارن و موبد<sup>۱۵</sup> و<sup>۱۶</sup> مرزبان  
یکی مزده بردند نزدیک زو

سخن گفت<sup>۱</sup> بسیار ز افراسیاب  
وزان<sup>۴</sup> پهلوانان و یاران خویش  
بود<sup>۱</sup> بخت بیدار و روشن روان  
که دارد گذشته سخنها بیاد  
همش باد و هم بادبان تخت شاه  
سپاهست و گردان بسیار مر<sup>۸</sup>  
بباید یکی شاه بیدار بخت<sup>۹</sup>  
بتابد ز دیهیم<sup>۱۱</sup> او بخردی  
یکی شاه زیبای تخت بلند  
که زور<sup>۱۳</sup> کیان داشت و فرهنگ گو<sup>۱۴</sup>  
سپاهی ز بامین وز گرزبان<sup>۱۷</sup>  
که تاج فریدون بتو گشت نو

۱. خ. ۲ - راند ۲. خ. ۲ - همان ۳. خ. ۱ - رزم‌ان ۴. ل. - هم از ۵. خ. ۲ - کو ۶. خ. ۲ -  
 برو ۷. خ. ۲ - بیامد ۸. خ. ۲ - بیت را ندارد. ۹. خ. ۲ - بیت را ندارد. ۱۰. خ. ۱، خ. ۲ - برو  
 ۱۱. ل. - گفتار ۱۲. خ. ۲ - هم سنگ ۱۳. خ. ۱، خ. ۲ - فرّ ۱۴. خ. ۱ - فرهنگ و گو؛ خ. ۲ - آهنگ او  
 ۱۵. ل. - رای زن موبد ۱۶. خ. ۲ - «و» ندارد. ۱۷. خ. ۱ - گروهی هنرپرور و خوش‌زبان؛ خ. ۲ - سپاهی  
 و نامی و از کردنان (?؛ ع، ل - پس از این بیت عنوان: «پادشاهی زو».

سپهدار دستان و یکسر سپاه	ترا خواستند ای سزاوار <sup>۱</sup> گاه <sup>۲</sup>
چو بشنید زو گفته موبدان	همان گفته قارن و بخردان <sup>۳</sup>
بیامد بنزدیک ایران سپاه	بسر بر نهاده <sup>۴</sup> کیانی کلاه <sup>۵</sup>
بشاهی برو آفرین خواند <sup>۱</sup> زال	نشست از بر تخت زو <sup>۶</sup> پنج سال
کهن بود بر سال هشتاد مرد <sup>۸</sup>	بداد و بخوبی <sup>۱</sup> جهان تازه <sup>۱۰</sup> کرد
سپه راز کار بدی باز داشت	که با پاک یزدان یکی <sup>۱۱</sup> راز داشت
گرفتن نیارست و بستن <sup>۱۲</sup> کسی	وزان پس ندیدند کشتن <sup>۱۳</sup> بسی <sup>۱۴</sup>
همان بد که تنگی بد اندر جهان	شده خشک خاک و گیارا <sup>۱۵</sup> دهان
نیامد همی ز <sup>۱۶</sup> آسمان هیچ نم <sup>۱۷</sup>	همی برکشیدند نان با درم <sup>۱۸</sup>
دو لشکر بران <sup>۱۹</sup> گونه تا <sup>۲۰</sup> هشت <sup>۲۱</sup> ماه <sup>۲۲</sup>	بروی اندر آورده روی سپاه
نکردند <sup>۲۳</sup> یکرروز <sup>۲۴</sup> جنگی <sup>۲۵</sup> گران	نه <sup>۲۶</sup> روز یلان بود و رزم سران <sup>۲۷</sup>
ز تنگی چنان شد که چاره نماند	سپه را <sup>۲۸</sup> همی پود و تاره <sup>۲۹</sup> نماند

۱. خ ۲ - خواستندی سرافراز ۲. ل، خ ۱، ۲ - شاه؛ ل - به جای بیت‌های ۱۴ و ۱۵ افزون دارد:
- بروزی همایون زو نیکیخت      بیامد بر آمد بر افراز تخت  
 بشاهی برو آفرین خواندند      نثار شهی بر وی افشانند
- خ ۱ - بیت نخست از نسخه ل را افزون دارد؛ خ ۱ - پس از بیت ۱۳ - عنوان پادشاهی زو. ۳. ل، خ ۱ - بیت را ندارند (بسنجید با نسخه بدل ۲). ۴. خ ۲ - نهادان ۵. ل، خ ۱ - بیت را ندارند؛ م - افزون دارد:
- سر آمد همه کار نوذر چو بود      کنون کار زو را ببايد ستود  
 پذیرفت شاهی و برخاست زو      بیامد نشست از برگاه نو
- م، خ ۲ - عنوان پادشاهی زو پیش از بیت ۱۶ آمده. ۶. ل - کرد ۷. خ ۱ - زر؛ خ ۲ - بر ۸. ع - وکان کبیر السن قدأناف علی ثمانین سنه ۹. خ ۲ - بدود و بخوردن(؟) ۱۰. خ ۲ - شاد ۱۱. خ ۱ - همی؛ خ ۲ - بدل ۱۲. ل، خ ۱، ۲ - کشتن ۱۳. ل - کشته؛ خ ۲ - کینه ۱۴. خ ۲ - بیت ۱۹ پس از بیت ۲۱ آمده؛ ع - و کف ایدی الظلمة و قلم أظفار الجورة ۱۵. خ ۲ - خشک و تشنه گیارا ۱۶. خ ۲ - خود از ۱۷. ل، خ ۲ - آب و نم ۱۸. ع - و وقع فی ذلک العهد قحط عظیم عز فیہ الطعام حتی کان یقابل بالدراهم ۱۹. ل - برین ۲۰. خ ۱ - دو خسرو بران گونه بر ۲۱. ل - بر پنج ۲۲. ع - ثمانیة أشهر ۲۳. ل، خ ۱ - بکردند ۲۴. ل - هرروز ۲۵. ل، خ ۱ - جنگ؛ خ ۲ - رزم ۲۶. ل، خ ۱ - که ۲۷. خ ۲ - یلان ۲۸. ل، خ ۱، ۲ - ز لشکر ۲۹. خ ۱ - نان و پاره (باده؟)؛ خ ۲ - کسی اسپ و یاره

۲۵	سخن <sup>۱</sup> رفتشان یک بیک همزبان <sup>۲</sup>	که از ماست بر ما بد آسمان <sup>۳</sup>
	ز هر دو سپه خاست فریاد و غو <sup>۴</sup>	فرستاده آمد بنزدیک زو
	که گر <sup>۵</sup> بهر مازین سرای سپنج <sup>۶</sup>	نیامد بجز درد و اندوه و رنج <sup>۷</sup>
	بیا تا ببخشیم روی زمین	سراییم یک با دگر <sup>۸</sup> آفرین
	سر نامداران تهی شد ز جنگ	ز تنگی نبد روزگار درنگ
۳۰	بران <sup>۹</sup> برنهادند هر دو <sup>۱۰</sup> سخن	که در دل ندارند <sup>۱۱</sup> کین کهن
	ببخشند گیتی برسم و بداد	ز کار گذشته نیارند <sup>۱۲</sup> یاد
	ز دریای پیکند تا مرز تور <sup>۱۳</sup>	ازان بخش گیتی ز نزدیک و دور <sup>۱۴</sup>
	روارو <sup>۱۵</sup> چنین تا بچین <sup>۱۶</sup> و ختن	سپردند شاهی بران <sup>۱۷</sup> انجمن <sup>۱۸</sup>
	ز مرزی کجا مرز <sup>۱۹</sup> خرگاه بود	از و زال را دست کـوتاه بود
۳۵	وزین <sup>۲۰</sup> روی ترکان نجویند <sup>۲۱</sup> راه	چنین بخش کردند تخت و کلاه
	سوی پارس لشکر برون راند زو	کهن بود لیکن جهان کرد نو
	سوی زابلستان بشد زال زر	جهانی گرفتند هریک ببر
	پر از غلغل و <sup>۲۲</sup> رعد شد کوهسار	زمین شد پر از رنگ و بوی و نگار
	[جهان چون عروسی رسیده جوان	پر از چشمه و باغ و آب روان]
۴۰	[چو مردم بدارد <sup>۲۳</sup> نهاد پلنگ	بگردد <sup>۲۴</sup> زمانه برو <sup>۲۵</sup> تار و تنگ <sup>۲۶</sup> ]
	مهان را همه انجمن کرد زو	بدادار بر آفرین خواند <sup>۲۷</sup> نو

۱. خ ۲- همه ۲. ل- همنشان؛ خ ۲- بر زبان ۳. ل- که بر ما بد آمد بد آسمان؛ خ ۲- بدگمان  
 ۴. ل- آواز غو ۵. خ ۲- از ۶. خ ۲- سپنجی سرای ۷. خ ۲- انده فزای ۸. ل، خ ۱،  
 خ ۲- بر یکدگر ۹. ل، خ ۲- بدان ۱۰. خ ۲- یکسر ۱۱. خ ۲- نگیرند ۱۲. ل-  
 ندارند؛ خ ۲- میارید ۱۳. ل، خ ۱- زرود آمل شهر تا مرز روم؛ خ ۲- درد او دو(؟) شهر تا مرز تور؛ بخ-  
 ز جیحون همی تا سر مرز تور ۱۴. ل، خ ۱- و آباد بوم ۱۵. خ ۲- برو رو(؟) ۱۶. خ ۲- تا  
 بروم ۱۷. خ ۱، خ ۲- بدان ۱۸. ع- بیتهای ۳۱-۳۳ چنین ترجمه شده: فاستقرت الحال علی أن  
 یكون من حد رؤزابد و شیرالی منتهی اقصی الصین و الختن لأفراسیاب و التورانیة و من هذا الجانب لزؤ و  
 الایرانیة ۱۹. م، خ ۲- رسم ۲۰. خ ۲- وزان ۲۱. خ ۲- نجستند ۲۲. ل، خ ۱- «و» ندارند.  
 ۲۳. م- بدارد(؟)؛ ل، خ ۱، خ ۲- ندارد ۲۴. ل، خ ۱، خ ۲- نگردد ۲۵. ل- بدو ۲۶. ع-  
 ترجمه بیتهای ۳۹ و ۴۰ را ندارد. ۲۷. م- کرد



[فراخی که آمد<sup>۱</sup> ز تنگی<sup>۲</sup> پدید  
 بهر سو یکی جشنگه ساختند  
 چنین تا برآمد برین سال پنج<sup>۴</sup>  
 ۴۵ ببد<sup>۱</sup> بخت<sup>۷</sup> ایرانیان کندرو  
 جهان آفرین داشت آن را کلید<sup>۳</sup>  
 دل از کسین و نفرین بپرداختند  
 نبودند آگه کس از درد و رنج<sup>۵</sup>  
 شد آن دادگستر جهاندار زو<sup>۸</sup>

۱. خ ۲- پیامد فراخی ۲. ل، خ ۱- از تنگی آمد ۳. خ ۲- برگماشت آن کلید ۴. خ ۱، خ ۲- پنج سال ۵. ل- کسی را زرنج؛ خ ۱- نگشتند با یکدگر بدسکال؛ خ ۲- ازان درد و رنج (قافیه ندارد)؛ م- افزون دارد:

زمانه همانا شد از داد سیر جهان خواست کاید بچنگال شیر

ل- افزون دارد:

چو سال اندر آمد بهشتاد و شش بیژمرد سالار خورشیدفش

زمانه همانا شد از داد سیر همی خواست کاید بچنگال شیر

خ ۱- دو بیت نسخه ل را به ترتیب معکوس افزون دارد؛ ع- بیتهای افزوده را ندارد. ۶. خ ۲- شد

۷. خ ۱- تخت ۸. خ ۱- افزون دارد:

بترکان خبر شد که زو درگذشت بدان سان که بد تخت بی شاه گشت

خ ۲- بیت را ندارد؛ ع- زو... مضمی لسبیله بعد خمس سنین من ملکه فانتکست امور ایرانیه و اختلت

أحوالهم

## [پادشاهی گرشاسپ]

۱

[پسر بود زو را <sup>۱</sup> یکی خویش کام	پدر کرده بودیش گرشاسپ <sup>۱</sup> نام]
[بیامد نشست از بر تخت و گاه <sup>۲</sup>	بسر بر نهاد آن کیانی کلاه]
[چو بنشست بر تخت و گاه <sup>۴</sup> پدر	جهان راهمی <sup>۵</sup> داشت بازیب و فر] <sup>۶</sup>
[چنین تا برآمد برین روزگار	درخت بلا کینه آورد بار] <sup>۷</sup>
[بترکان خبر شد <sup>۸</sup> که زو درگذشت	بران <sup>۹</sup> سان که بد تخت بی کار <sup>۱۰</sup> گشت] <sup>۱۱</sup>
بیامد بخوار ری <sup>۱۲</sup> افراسیاب	ببخشید گیتی و بگذاشت آب <sup>۱۳</sup>
نیارود یک تن درود <sup>۱۴</sup> پشنگ	سرش پر ز کین بود و دل پر ز جنگ <sup>۱۵</sup>
دلش خود ز تخت و کله گشته <sup>۱۶</sup> بود	بتمبر اغریث آغشته <sup>۱۷</sup> بود
بدو روی ننمود هرگز پشنگ	شد آن تیغ روشن پر از تیره زنگ

۱. ل، خ ۱ - بدمر اورا؛ خ ۲ - بود ویرا ۲. ل، خ ۲ - گرشاسف ۳. خ ۱، خ ۲ - تختگاه ۴. خ ۱، خ ۲ - تختگاه ۵. خ ۲ - جهانی همه ۶. خ ۲ - افزون دارد؛  
 نبد تخت ایرانیان کاند رو(؟) شد آن دشت گستر بی آرزو(؟)  
 زمانا(؟) همانا شد از داد سیر جهان خواست کاید بچنگال شیر  
 بسنجید بیت ۴۵ پادشاهی زو را با بیت ۴۴ نسخه بدل ۵. ل، خ ۷ - بیت را ندارند. ۸. ل، خ ۱ -  
 خبر شد بترکان ۹. ل، خ ۲ - بدان ۱۰. ل، خ ۱ - شاه ۱۱. ع - عنوان پادشاهی گرشاسپ و  
 ترجمه پنج بیت نخست را ندارد؛ آغاز این بخش با ترجمه بیت ۶ شروع شده؛ و کان افراسیاب لما ارتحل من  
 خوار الری و عبر جیحون قسم الممالک ۱۲. خ ۲ - بخاری ۱۳. ل - بگذشت از آب؛ خ ۲ -  
 بگذشت آب ۱۴. خ ۲ - برود(؟) ۱۵. خ ۲ - شد آن روز روشن برو تیره تنگ؛ سپس بیتهای ۸ و  
 ۹ را ندارد؛ بسنجید با بیت ۹. ۱۶. خ ۱ - نفته ۱۷. ل - کشته؛ خ ۱ - آشفته

۱۰ فرستاده رفتی<sup>۱</sup> بنزدیک اوی  
همی گفت<sup>۴</sup> اگر تخت را سر بدی  
تو خون برادر بریزی همی  
مرا با تو تا جاودان کار نیست  
پراواز شد گوش ازین آگهی  
پیامی بیامد بکردار<sup>۱۳</sup> سنگ<sup>۱۴</sup>  
۱۵ که بگذار<sup>۱۱</sup> جیحون و برکش سپاه  
یکی لشکری ساخت افراسیاب  
[که گفתי زمین شد سپهر روان  
یکایک بایران رسید آگهی  
بدو سال و مه هیچ<sup>۱</sup> ننمود روی<sup>۲</sup>  
چو اغریرش<sup>۵</sup> یار<sup>۱</sup> درخور بدی<sup>۶</sup>  
ز پرورده مرغی<sup>۸</sup> گریزی<sup>۹</sup> همی  
بنزد منت راه دیدار نیست<sup>۱۰</sup>  
که بی کار<sup>۱۱</sup> شد تخت شاهنشهی<sup>۱۲</sup>  
بافراسیاب از دلاور پشنگ<sup>۱۵</sup>  
ممان تا کسی بر نشیند بگاه<sup>۱۷</sup>  
ز دشت سپنجان<sup>۱۸</sup> تا رود آب<sup>۱۹</sup>  
همی بارد از تیغ هندی روان<sup>۲۰</sup>  
که آمد خریدار تخت مهی<sup>۲۱</sup>

۱. ل، خ ۱- فرستاده رفت ۲. خ ۲- بسال و بمه بدکه ۳. ل، خ ۱- ز پیش پشنگ آن شه نامجوی؛  
ع- و کانت رسله تبقی علی بابه سنة کامله ۴. ع- و کان بقول علی سیل التعنیف مخاطبا لابنه فی غیته  
۵. ل- چو اغریرت ۶. م- «و» را افزون دارد. ۷. خ ۱- و رارای اغریرت افسر بدی ۸. م- ز  
پرورده خود (بر رویش نوشته شده: مرغ) ۹. خ ۱- بریزی (قافیه ندارد). ۱۰. ل، خ ۱- افزون دارند:  
چنین تا برآمد برین روزگار درخت بلا حنظل آورد بار  
خ ۲-

ترا سوی دشمن فرستم بجنگ همی با برادر کنی روز تنگ  
۱۱. خ ۲- پیکار ۱۲. ع- آغاز بخش: فمضی علی ذلك مدة من الزمان و تناهی الخبر بموت زوالی بشنک  
۱۳. خ ۲- بکسداز (?) ۱۴. خ ۱- ز نزد پشنگ ۱۵. خ ۱- آن دلاور نهنگ ۱۶. ل- بگذرز  
۱۷. ل- افزون دارد:

ترا سوی دشمن فرستم بجنگ همی بر برادر کنی روز تنگ  
خ ۱- صورتی از همان بیت را افزون دارد. ۱۸. خ ۱- سپنجان؛ خ ۲- سپنجان ۱۹. ع- افزون  
دارد: و عبر بهم جیحون ۲۰. ل- افزون دارد:  
بسه سال این لشکر نامدار بیامد ز توران سوی کارزار  
خ ۱، خ ۲- صورتی از همان بیت را افزون دارند؛ ع- ترجمه بیت را ندارد. ۲۱. خ ۲- بیت را ندارد؛ ل-  
افزون دارد:

بدان سال گرشاسپ زو درگذشت ز گیتی همان بد چو او درگذشت  
ببد تخت ایران ز شاهان تهی ندیده کسی روزگار بهی  
برآمد همان کوی و برزن بجوش وز ایران سراسر برآمد خروش

خ ۱- صورتی از همان بیت را افزون دارد؛ ع- ترجمه این بیتها را ندارد.

۲۰	سوی زابلستان نهادند روی	جهان شد سراسر پر از گفت و گوی
	بگفتند با <sup>۱</sup> زال چندی درشت	که گیتی بس آسان <sup>۲</sup> گرفتی <sup>۳</sup> بمشت
	پس از سام <sup>۴</sup> تا تو شدی پهلوان	نبودیم یک روز روشن روان <sup>۵</sup>
	سپاهی ز جیحون بدین <sup>۶</sup> سو کشید	که شد آفتاب از جهان ناپدید <sup>۷</sup>
	اگر چاره دانی <sup>۸</sup> مراین را بساز	که آمد سپهد بتنگی فراز <sup>۹</sup>
۲۵	چنین گفت پس نامور <sup>۱۰</sup> زال زر	که تا من ببستم بمردی کمر <sup>۱۱</sup>
	سواری چو من پای بر <sup>۱۲</sup> زین نگاشت	کسی تیغ و گرز <sup>۱۳</sup> مرا برنداشت <sup>۱۴</sup>
	بجایی که من پای بفشاردم	عنان <sup>۱۵</sup> سواران شدی <sup>۱۶</sup> پاردم
	شب و روز در جنگ یکسان بدم	ز پیری همه ساله ترسان بدم <sup>۱۷</sup>
	کنون چنبری گشت یال <sup>۱۸</sup> یلی	نتابد <sup>۱۹</sup> همی <sup>۲۰</sup> خنجر کابلی <sup>۲۱</sup>
۳۰	کنون <sup>۲۲</sup> گشت رستم چو سرو سهی	بزید <sup>۲۳</sup> برو بر <sup>۲۴</sup> کلاه مهی

۱.م- از ۲.م- تن آسان ۳.ل- گرفتی بس آمان ۴.خ- ۲.پس سام ۵.ل،خ- ۱.افزون دارند:

چوزو در گذشت و پسر شاه بود

کنون شد جهانجوی گرشاسپ شاه

خ- ۲.افزون دارد:

چوزو در گذشت و پسر شاه بود

جهان راز بد دست کوتاه بود

۶.ل- برین ۷.خ- ۲.بیت را ندارد؛ ع- بیتهای ۲۲ و ۲۳ چنین ترجمه شده: إنك منذ جلست موضع

أبيك سام و صرت بهلوان الدولة لم يطب عيش الناس يوما واحدا و الآن قد نجم نجم الشر فاستعد للأمر

۸.خ- ۱.داری ۹.خ- ۲.بیت را ندارد. ۱۰.ل،خ- ۱.بامهتران ۱۱.خ- ۲.بیت را ندارد.

۱۲.خ- ۲.در ۱۳.خ- ۱.گرز و تیغ ۱۴.خ- ۱.افزون دارد:

بدریا نهنگ و بکه بر پلنگ

ز بیم نمان گشت در آب سنگ

۱۵.ل- لگام ۱۶.ل،خ- ۲.بدی ۱۷.ل،خ- ۲.بیت را ندارند؛ ع- وصارت أجنة الفرسان أنغارا و

صدور الشجعان أديارا ۱۸.ل،خ- ۱.پشت ۱۹.ل،خ- ۲.نتابم؛ خ- ۱.نیابم ۲۰.ل- بکف

۲۱.خ- ۱.افزون دارد:

سپاسم ز یزدان کزین بیخ شست

شد از وی یکی شاخ فرخ برست

که از وی همی سر بگردون رسد

ببینم بمردی که تا چون رسد

من ار باز ماندم ز تاب و توان

نمانم جهان بی جهان پهلوان

۲۲.ل- ولی ۲۳.خ- ۱.که زید ۲۴.م- برو بر فرازد؛ خ- ۲.پرستیده بربر (؟)

[یکی اسپ جنگیش باید همی  
 [بجویم یکی باره پیلتن  
 بخوانم برستم بر<sup>۲</sup> این داستان  
 که بر کینه تخمه زادشم  
 ۳۵ همه شهر ایران ز گفتار<sup>۱</sup> اوی  
 ز هر سو هیونی تکاور بتاخت  
 برستم چنین گفت کای پیلتن  
 یکی کار پیشست و رنجی دراز  
 ترانوز<sup>۸</sup> پوراگه<sup>۹</sup> رزم نیست  
 ۴۰ [هنوز از لب شیر بوید<sup>۱۰</sup> همی  
 چگونه فرستم بدشت نبرد  
 [چه گویی چه سازی<sup>۱۳</sup> چه پاسخ دهی  
 چنین گفت رستم بدستان سام<sup>۱۵</sup>  
 چنین یال و این چنگهای دراز  
 کزین تازی اسپان نشاید همی]  
 بخوام ز هر سو که هست انجمن]<sup>۱</sup>  
 که هستی<sup>۲</sup> برین کار همداستان<sup>۴</sup>  
 ببندی میان و نباشی دژم<sup>۵</sup>  
 بودند شادان دل و تازه روی  
 سلیح سواران جنگی بساخت<sup>۷</sup>  
 ببالا سرت برتر از انجمن  
 کزو بگسلد خواب و آرام و ناز  
 چه سازم که هنگامه بزم نیست  
 دلت ناز و شادی بجوید همی]<sup>۱۱</sup>  
 ترا پیش ترکان پر کین و درد<sup>۱۲</sup>  
 که جفت تو بادامهی و بهی<sup>۱۴</sup>  
 که من نیستم مرد آرام و جام<sup>۱۶</sup>  
 نه والا بود پروریدن بناز<sup>۱۷</sup>

ع.۱ - ترجمه بیت‌های ۳۱-۳۲ را ندارد. ۲.خ.۱ - بر رستم ۳.خ.۲ - هشتم ۴.خ.۲ - چون راستان  
 ع.۵ - بیت‌های ۳۳ و ۳۴ چنین ترجمه شده: و ساستنهضه فی هذه الأمر الفادح ۶.خ.۲ - بگفتار ۷.ع -  
 به جای ترجمه این بیت: و جاء رستم أباه متعزّضاً لأمره ۸.ل - نیز ۹.خ.۲ - ترا وقت میدانگه  
 ۱۰.خ.۱ - بوید ۱۱.ع - ترجمه بیت را ندارد. ۱۲.ل، خ.۱ - ترانزد شیران و مردان مرد؛ خ.۲ -  
 ترانزد شیران پر کین و درد ۱۳.م، خ.۲ - سازم ۱۴.م - بهی و مهی؛ خ.۲ - کهی و مهی؛ ع - ترجمه  
 بیت را ندارد. ۱۵.خ.۲ - سپاه (?) ۱۶.خ.۲ - آرامگاه؛ م - بیت خط زده شده. ۱۷.م - بیت  
 خط زده شده؛ م - افزون دارد:

چنین پاسخ آورد رستم بدوی  
 همانا فراموش کردی ز من  
 ز کوه سپند و ز پیل ژیان  
 کنون گر بترسم ز پور پشنگ  
 زنان را از آن نام نباید بلند  
 بدو گفت زال ای دلیر جوان  
 ز کوه سپند و ز پیل سپید  
 همانا که آن رزم آسان بدی  
 که ای نامور مهتر نامجوی  
 دلیری نمودن بهر انجمن  
 گمانم که آگاه بد پهلوان  
 نماند ز من در جهان بوی و رنگ  
 که همواره در خوردن و خفتن اند  
 سر نامداران و پشت گوان  
 فزودی و دادی دلم را نوید  
 دلم زان سخن کی هراسان بدی

۴۵ اگر دشت کین آید و رزم<sup>۱</sup> سخت<sup>۲</sup> بود یار یزدان پیروز بخت<sup>۳</sup>  
 [ببینی که در جنگ من چون شوم  
 [یکی ابر دارم بچنگ اندرون  
 [همی آتش افروزد از گوهرش  
 یکی باره باید چو کوه<sup>۴</sup> بلند  
 ۵۰ یکی گرز خواهم چو یک لخت کوه  
 چو اندر پی ریزش خون شوم<sup>۴</sup>  
 که هم رنگ آبست<sup>۵</sup> و بارانش خون<sup>۱</sup>  
 همی مغز پیلان بساید سرش<sup>۷</sup>  
 چنانچون من آرم بخم کمند<sup>۸</sup>  
 گر آیند<sup>۱۰</sup> پیشم ز توران گروه

و لیکن ز ترکان افراسیاب      شب تیره من سر نیارم بخواب  
 تراگاه بزمست و آوای رود      کشیدن می و پهلوانی سرود  
 نه هنگام رزمست و ننگ و نبرد      بر آوردن از خاک بر ماه گرد

م- پس از این ۱۱ بیت، بیتهای ۴۲ و ۴۳ تکرار می شود (صورت مصراع دوم از بیت دوم: نه زیبا)؛ ع- ترجمه این ۱۱ بیت را ندارد.

۱. ل- کینست اگر جنگ؛ خ ۱- کینست و گر جنگ      ۲. خ ۲- کینست و گر روی تخت      ۳. خ ۲- افزون دارد:

هر آنکه که جامی بزه در کشم      زمانه بر آرد سر از ترکشم  
 (بسنجید با نسخه بدل (۷).      ۴. ل- بیت را ندارد؛ م- که با بور گل رخس در جوشنم؛ خ ۱- چو بارخس  
 گلگون بهامون شوم      ۵. خ ۲- ابرست      ۶. ل- بیت را ندارد.      ۷. ل- بیت را ندارد؛ ع- ترجمه  
 بیتهای ۴۶-۴۸ چنین است: و سوف ترانی اذا اشتجرت الرماح و تصافحت الصفاح و فی یدی قطعة سحاب  
 يتفجر من خلالها الدم و تسعر صواعقها و تنضم أفلق هامات الأبطال و أهجم بها علی هجمة الآجال؛ م-  
 افزون دارد:

هر آنکه که جوشن ببر در کشم      زمانه بر آرد سر از ترکشم  
 هر آن باره کو زخم کوپال من      ببیند بر و بازوی و یال من  
 نترسد ز عراده و منجنیق      نگیهان نباشد و را جاثلیق  
 چو من پیش دارم سنانم بچنگ      ببرد ز خون دل پیل رنگ (؟)

ل- صورتهایی از سه بیت نخست نسخه م را افزون دارد؛ خ ۱، خ ۲- صورتهایی از این چهار بیت را افزون دارند.      ۸. ل- کوهی      ۹. م- بیت را ندارد؛ ل، خ ۱- افزون دارند:

که زور مرا تاب دارد بچنگ      بگسیرد ز خونسش دل سنگ رنگ

خ ۲- صورتی از همان بیت را افزون دارد.      ۱۰. خ ۱- که آیند به؛ خ ۲- چو آید به

[سرانشان بکوبم بدان گرز بر  
[که روی زمین را کنم بی سپاه  
نیاید برم هیچ پرخاشخر<sup>۱</sup>  
که خون بارد<sup>۲</sup> ابر اندر<sup>۴</sup> آوردگاه<sup>۵</sup>]

۲

چنان شد ز گفتار او پهلوان  
گله هرچ بودش بزابلستان<sup>۷</sup>  
همه پیش رستم همی راندند  
هر اسپ که رستم کشیدیش پیش<sup>۱۱</sup>  
ز نیروی او پشت کردی بخم  
چنین تاز کابل بیامد ز رنگ<sup>۱۴</sup>  
یکی مادیان تیز<sup>۱۵</sup> بگذشت خنگ  
که گفتمی برافشانند خواهد روان<sup>۱</sup>  
بیاورد لختی<sup>۸</sup> بکابلستان<sup>۷</sup>  
برو داغ شاهان<sup>۱۰</sup> همی خواندند  
بپشتش بیفشاردی<sup>۱۲</sup> دست<sup>۱۳</sup> خویش  
نهادی بروی زمین بر شکم  
فسیله همی تاخت از رنگ رنگ  
برش چون بر شیر و<sup>۱۶</sup> کوتاه لنگ

۱. م- به جای این بیت:

شکسته کنم من بدو پشت پیل ز خون رود رانم چو دریای نیل

خ ۱- بیت ۵۲ پیش از بیت ۵۱ آمده؛ پس از بیت ۵۱ افزون دارد:

همه رسم و راه پلنگ آورم سر سرکشان زیر چنگ آورم

خ ۲- بیتهای ۵۱، ۵۲ و ۵۳ را ندارد؛ ع- پس از بیتهای ۴۹ و ۵۰ افزون دارد: کانه الذی عناه مترجم الكتاب بقوله

وأرعن عن ثغر الغضنفر کاشرا شتیم المحیا فیه صولة جبار

کصاعقة او واجهت رکن بذبل تشظی کرمل فی البطائح منهار

ترجمه بیتهای ۵۰-۵۲ را ندارد. ۲. ل- گر ایدونکه رزمی بود؛ خ ۱- یکی رزم سازم چنان ۳. ل- ریزد ۴. ل- از ابر ۵. م- افزون دارد:

بباشد خدنگی مرا پایدار کجاز آهنین کوه گیرد گذار

ل- افزون دارد:

همه رسم و راه پلنگ آورم سر سرکشان زیر چنگ آورم

بخ ۱۰- بیت رویداد سپردن گرز به رستم را افزون دارد؛ نسخه‌های دیگر و ع ندارند. ۶. خ ۲- بیت را ندارد. ۷. ل، خ ۱- ز زابلستان ۸. ل، خ ۱- بیاورد چندی؛ خ ۲- بیاورد بهری ۹. ل، خ ۱، خ ۲- ز کابلستان ۱۰. خ ۲- شاهی ۱۱. ل، خ ۲- کشیدی پیش ۱۲. ل، خ ۱- فشردی همی ۱۳. خ ۲- فشردی کف دست ۱۴. ل- بیاورد زنگ(؟)؛ خ ۱- بیامد درنگ؛ خ ۲- برآمد درنگ؛ ع- جاء و ابخیل کثیره من کابل ۱۵. خ ۱- نیز ۱۶. م- «و» ندارد.

۶۰	دو گوشش چو دو خنجر آبدار	بر و یال فربه میانش نزار <sup>۱</sup>
	یکی کَرّه از پس ببالای او	سرین و برش هم بیپنای او
	سیه چشم و بورا برش و گاودم <sup>۲</sup>	سیه خایه و تند و پولادسم <sup>۳</sup>
	تنش پرنگار از کران تا کران	چو داغ گل سرخ بر زعفران <sup>۴</sup>
	[چو رستم بران <sup>۵</sup> مادیان بنگرید	مر آن کَرّه پیلتن را بدید]
۶۵	کمند کیانی <sup>۱</sup> همی داد خم	که آن کره را بازگیرد زرم <sup>۷</sup> ]
	[برستم چنین گفت چوپان پیر	که ای مهتر اسپ کسان را مگیر]
	[پرسید رستم که این اسپ کیست	که دو رانش از داغ آتش <sup>۸</sup> تهیست]
	[چنین داد پاسخ که داغش مجوی	کزین هست هرگونه گفت و گوی]
	[همی رخس خوانیم <sup>۹</sup> بورا برش است	بخو آتشی و برنگ <sup>۱۰</sup> آتش است]
۷۰	[خداوند این را ندانیم کس	همی رخس رستمش خوانیم و <sup>۱۱</sup> بس]
	[سه سالست تا این بزین آمدست	بچشم بزرگان گزین آمدست]
	[چو مادرش بیند کمند سوار	چو شیر اندرآید کند کارزار]

۱. م- نزار (?). ۲. خ ۲- سیه چشم و شرزه بر و گاودم ۳. ل- ۴. بیت مخدوش را افزون دارد:

سنان گوش و مه تازش و چرخ گرد	زمین کوب و دریا بر و ره نورد
گرازنده از پیش و ره بر ز پس	جهنده رهان و گریزنده رس
از اندیشه دل سبک بویتر	زرای خردمند ره پوی تر
چه بر آب بودی چه بر خشک راه	بروز از خور افزون شدی شب ز ماه

۴. م- افزون دارد:

همی رخس خوانیم بورا برش است	بخو آتشی و برنگ آتش است
-----------------------------	-------------------------

(نک. بیت ۶۹؛ ل، خ ۱- افزون دارند:

بشب مورچه بر پلاس سیاه	نمودی بگوش از دو فرسنگ راه
بنیروی پیل و ببالا هیون	بزه ره چو شیران که بیستون

ع- بیتهای ۶۱-۶۳ چنین ترجمه شده: و خلفها مهر جذع فی قد الام طامح الطرف مطهم الخلق ململم الكفل ضافی الذنب صافی اللون فی اوصاف كثيرة ذکرها؛ ترجمه بیتهای ۶۱-۷۲ را ندارد. ۵. ل، خ ۱، خ ۲- بدان ۶. خ ۲- کیان را ۷. خ ۲- دم ۸. ل، خ ۱- که از داغ روی دو رانش؛ خ ۲- که از داغ شاهی دو رانش ۹. خ ۱- خوانند؛ ل، خ ۱، خ ۲- «و» را افزون دارند. ۱۰. ل، خ ۱، خ ۲- بخوبی چو آب و برنگ؛ م- پس از بیت ۶۳ بیتی را افزون دارد، نک. نسخه بدل ۴. ۱۱. ل- «و» ندارد.



سر ابرش <sup>۱</sup> آورد ناگه <sup>۲</sup> ببند <sup>۳</sup>	[بینداخت رستم کیانی کمند	
همی خواست کندن بدنجان سرش]	[بیامد چو شیر ژیان مادرش	
از آواز او خیره شد مادیان]	[بفرید رستم چو شیر ژیان	۷۵
کزان مشت برگشت لرزان تنش <sup>۴</sup>	یکی مشت زد نیز برگردنش	
بسوی گله <sup>۵</sup> تیز بنهاد روی]	[بافتاد و برخاست و برگشت ازوی	
برو تنگتر کرد خم کمند	بیفشارد <sup>۶</sup> ران رستم زورمند	
بیفشارد یک دست <sup>۸</sup> بر پشت بور <sup>۷</sup>	بیازید چنگال گردی <sup>۷</sup> بزور	
تو گفتی ندارد همی <sup>۱۱</sup> آگهی <sup>۱۰</sup>	نکرد ایچ پشت از فشردن تهی	۸۰
کنون کار کردن بدست منست]	[بدل گفت کاین برنشست منست	
بچندست و این راکه خواهد <sup>۱۲</sup> بها]	[ز چوپان بپرسید کاین ازدها	
برو راست کن روی ایران زمی]	[چنین داد پاسخ که گر رستمی	
بدین <sup>۱۳</sup> بر تو خواهی <sup>۱۴</sup> جهان کرد <sup>۱۵</sup> راست]	[مر این را بر و بوم ایران بهاست	
همی <sup>۱۶</sup> گفت نیکی ز یزدان سزد <sup>۱۷</sup> ]	[لب رستم از خنده شد چون بسد	۸۵
سرش تیز شد کینه و جنگ را	بزمین اندر آورد گلرنگ را	
بدیدش که دارد دل و تاو و رگ <sup>۱۸</sup>	گشاده زنج دیدش <sup>۱۸</sup> و تیزتگ	
تن پیلوار و بر و یال او <sup>۲۰</sup>	کشد جوشن و خود و کوپال او <sup>۲۰</sup>	
همی سوختندش ز بیم <sup>۲۱</sup> گزند]	[چنان گشت ابرش که هر شب سپند	
بآورد تازنده <sup>۲۲</sup> آهو <sup>۲۳</sup> شدست <sup>۲۴</sup> ]	[چپ و راست گفتی که جادو شدست	۹۰

۱. م. - سر و پایش؛ خ. ۲ - سرپایش ۲. خ. ۱ - سر و گردنش اندر آمد ۳. ع. - ترجمه ۳ بیت بعد را ندارد. ۴. ل، خ، ا، ۲ - بیت را ندارند. ۵. م. - رمه ۶. ل، خ، ا، ۲ - بیفشرد ۷. م. - گردان ۸. م. - انگشت ۹. خ. ۲ - مور(?) ۱۰. خ. ۱ - مگر ۱۱. ع. - پس از ترجمه این بیت به جای ترجمه ۱۰ بیت آمده: فسر بذلک و أسرجه و ألجمه و أسترضاه لفسه مرکوبا و کان یسمی رخشا ۱۲. ل، خ، ا، ۲ - داند ۱۳. ل، خ، ا، ۱ - برین ۱۴. ل، خ، ا، ۲ - خواهد ۱۵. خ، ا، ۲ - گشت ۱۶. ل، خ، ا، ۲ - چنین ۱۷. خ. ۲ - رسد ۱۸. ل، خ، ا، ۲ - کردش ۱۹. ل، خ، ا، ۱ - زور (تاب؟) و رگ؛ خ. ۲ - تار و تک (قافیه ندارد). ۲۰. ل، خ، ا، ۱ - در هر دو مورد: را ۲۱. ل، خ، ا، ۲ - ز بهر ۲۲. ل، خ، ا، ۲ - یازنده ۲۳. خ. ۲ - جادو (قافیه ندارد). ۲۴. م. - افزون دارد:

سرون نرم و شیراوزن و دستکش زنج گرد و کفک افکن و گام خوش

دل زال زر شد چو خرم بهار  
 [در گنج بگشاد و دینار داد]<sup>۱</sup>  
 ز رخس نوآیین و فرخ سوار  
 از<sup>۲</sup> امروز و فردا نیامدش یاد]

۳

بزد مهره در جام<sup>۳</sup> بر پشت پیل  
 خروشیدن کوس با کزنای  
 ۹۵ برآمد ز زاولستان<sup>۴</sup> رستخیز  
 پیش اندرون رستم پهلوان  
 چنان شد ز لشکر در و<sup>۵</sup> دشت و راغ  
 تیره زدندی همی شست جای<sup>۶</sup>  
 [بهنگام بشکوفه<sup>۷</sup> گلستان  
 ۱۰۰ [ز زال آگهی یافت افراسیاب  
 [بیاورد لشکر سوی خوار ری<sup>۸</sup>  
 ز<sup>۹</sup> ایران بیامد دمام سپاه  
 از و<sup>۴</sup> بر شد<sup>۵</sup> آواز تا چند<sup>۶</sup> میل  
 همان ژنده پیلان و<sup>۷</sup> هندی درای  
 زمین خفته را بانگ برزد که خیز  
 پس پشت او سالخورده گوان  
 که بر سر نیارست پرید زاغ  
 جهان را نه سر بود پیدانه پای  
 بیاورد لشکر ز زابلستان<sup>۱۲</sup>  
 برآمد ز آرام و از<sup>۱۳</sup> خورد و خواب<sup>۱۴</sup>  
 بران<sup>۱۶</sup> مرغزاری<sup>۱۷</sup> که بد آب و نی<sup>۱۸</sup>  
 ز راه بسیابان سوی رزمگاه

ل- افزون دارد:

ز نخ نرم و کفک افکن و دستکش سرین نرم و بینادل و گام خوش

خ ۱- افزون دارد:

ز نخ نرم و کف افکن و دستکش سرین پهن و بینادل و گام خوش

خ ۲- افزون دارد:

ز نخ نرم و کف افکن و دستکش سرین گرد و بینادل و دوست خوش

۱. ل، خ ۱- دینار بگشاد و داد ۲. ل- بر ۳. ل، خ ۱- برجام ۴. ل، خ ۱، خ ۲- وزو ۵. ل، خ ۱- رفت ۶. خ ۲- بر چند ۷. خ ۱، خ ۲- «و» ندارند. ۸. ل، خ ۱، خ ۲- زابلستان ۹. خ ۲- که ان ۱۰. ل- همه شب بجای ۱۱. م، خ ۱- بشکوفه و ۱۲. ل- بیت را ندارد؛ خ ۱- بزابلستان؛ ع- و فصل من زابلستان فی فصل الربیع ۱۳. م- ز ۱۴. ل- بیت را ندارد. ۱۵. خ ۱- رود ری؛ خ ۲- خارری ۱۶. خ ۱- دران؛ خ ۲- بدان ۱۷. خ ۱، خ ۲- مرعزاران ۱۸. ل- بیت را ندارد؛ ع- بیتهای ۱۰۰ و ۱۰۱ چنین ترجمه شده: و بلغ خبره افراسیاب فسار فی عساکره و ساقهم حتی وصل الی الی فی منزل فی مرج کثیر الماء و القصب ۱۹. ل، خ ۱، خ ۲- وز

ز لشکر بلشکر دو فرسنگ ماند  
 بدیشان چنین گفت کای بخردان  
 ۱۰۵ هم ایدر من این<sup>۱</sup> لشکر آراستم  
 پراگنده شد<sup>۵</sup> رای بی تخت شاه  
 چو بر تخت بنشست فرخنده<sup>۷</sup> زو  
 شهی<sup>۹</sup> باید اکنون<sup>۱۰</sup> ز تخم کیان  
 [شهی کو باورنگ دارد زمی  
 ۱۱۰ نشان داد موبد<sup>۱۳</sup> مرادر زمان<sup>۱۴</sup>  
 ز تخم فریدون یل کیقباد  
 سپهد جهاندیدگان را بخواند  
 جهاندیده و کارکرده<sup>۱</sup> ردان  
 بسی سروری و مهی<sup>۲</sup> خواستم<sup>۴</sup>  
 همه کار بی روی و بی سر<sup>۱</sup> سپاه  
 ز گیتی یکی آفرین خاست نو<sup>۸</sup>  
 بتخت کیی بر کمر بر<sup>۱۱</sup> میان  
 که بی سر نباشد تن آدمی<sup>۱۲</sup>  
 یکی شاه بافر<sup>۷</sup> و بخت جوان<sup>۱۵</sup>  
 که بافر<sup>۷</sup> و برزست و بارای و داد<sup>۱۶</sup>

۴

برستم چنین گفت فرخنده زال  
 برو تازیان تا بالبرز کوه  
 ابر کیقباد آفرین کن یکی  
 ۱۱۵ بدو هفته باید که ایدر بوی  
 که برگیر کوپال و<sup>۱۷</sup> بفراز یال<sup>۱۸</sup>  
 گزین کن یکی<sup>۱۹</sup> لشکر<sup>۲۰</sup> همگروه  
 مکن پیش او بر<sup>۲۱</sup> درنگ اندکی  
 گه و بیگه<sup>۲۲</sup> از تاختن نغوی

۱. خ ۱- کار دیده ۲. ل، خ ۱- هم ایدر بسی؛ خ ۲- من ایدر همی ۳. ل، خ ۱- بسی نیکوی و بهی  
 ۴. ع- اِنی قد حشدت هذا الجمع الكثير و الجم الغفیر ۵. ل- بد ۶. م، خ ۱- مر؛ ل- بر ۷. ل-  
 پرمايه؛ خ ۱- نرمایه(؟) ۸. خ ۲- افزون دارد:

کنون کان نماندست پشت گران ندارد بدانگونه نوش و روان

۹. ل- کسی؛ خ ۱، خ ۲- یکی ۱۰. خ ۱- یکی شاه باید ۱۱. خ ۲- شهی باکمر در ۱۲. ل،  
 خ ۱- بیت را ندارند. ۱۳. ل، خ ۱- باید ۱۴. م- بما فرخان ۱۵. ل، خ ۱- بافر و برز کیان؛  
 خ ۲- با تخت و فرز جوان ۱۶. ل- رسم و داد؛ خ ۱- رسم داد؛ خ ۲- خود(؟) و داد ۱۷. خ ۱- «و»  
 ندارد. ۱۸. ع- بخشهای ۴ و ۵ چنین بیان شده: فأنفذ زال أبنه رستم الى جبل البرز في جماعة من أعيان  
 الأمراء و فرسان القواد و سار و طوى تلك المنازل البعيدة و المراحل المتقاذفة في أسبوعين حتى أتى كيقباد  
 و بشره بالملك و أقبل معه و دخل المعسكر ليلا و مكثوا أسبوعا يتشاورون و يمخضون الآراء حتى ترتبت  
 الأمور و انتظمت الأحوال ۱۹. خ ۲- کنون ۲۰. ل، خ ۱- لشکری ۲۱. خ ۱- در ۲۲. خ ۲-  
 شب و روز

بگویی<sup>۱</sup> که لشکر ترا خواستند  
که در خورد تاج کیان جز تو کس<sup>۴</sup>  
تهمت زمین را بمژگان برفت  
همی<sup>۲</sup> تخت شاهی بیاراستند<sup>۳</sup>  
نبینیم شاهاتو<sup>۵</sup> فریاد رس  
کمر بر میان بست و چون باد تفت<sup>۶</sup>

۵

ز ترکان طلایه بسی بد<sup>۷</sup> براه  
برآویخت با نامداران جنگ<sup>۸</sup>  
دلیران توران برآویختند  
نهادند سر سوی افراسیاب  
بگفتند وی را<sup>۱۱</sup> همه بیش و کم  
بفرمود تا نزد او<sup>۱۱</sup> شد قلون  
بدو گفت بگزین<sup>۱۲</sup> ز لشکر سوار  
دلیرو خردمند و هشیار<sup>۱۵</sup> باش  
که ایرانیان مردمی<sup>۱۷</sup> ریمنند  
برون آمد از نزد خسرو قلون  
رسید اندر ایشان یل صف پناه<sup>۸</sup>  
یکی گرزه گاوپیکر بچنگ  
سرانجام از رزم بگریختند  
همه دل پر از خون و دیده پر آب  
سپهد شد از کار ایشان دژم  
ز ترکان دلیری گوی پرفسون  
وز ایدر برو تادر<sup>۱۳</sup> کوهسار<sup>۱۴</sup>  
بپاس اندرون نیز<sup>۱۶</sup> بیدار باش  
همی ناگهان بر طلایه زنند  
پیش اندرون مردم رهنمون

۱. خ. ۱- بگویی ۲. خ. ۱- سر ۳. م- افزون دارد (بیتها در نسخه خط زده شده):

کمر بر میان بست رستم چو باد  
بسیامد گرازان بر کیقباد  
بمزدیک زال آوریدش بشب  
بآمد شدن هیچ نگشاد لب  
نشستند یک هفته با رای زن  
شدند اندران موبدان انجمن

بسنجید با نسخه بدل ۶ و بیتهای ۲۰۱ و ۲۰۵ متن؛ نسخه خط کشیده شده م رویداد «رفتن رستم به البرزکوه برای دعوت کیقباد» را ندارد. ۴. ل، خ. ۱- نیست کس ۵. م، خ. ۲- نه بینم ز شاهان ۶. ل، خ. ۱- چو زال زر این داستانها بگفت؛ ل، خ. ۱- افزون دارند:

برخس اندر آمد همانگاه شاد  
گرازان بیامد بر کیقباد

۷. ل، خ. ۱- بسی بد طلایه ۸. ل، خ. ۱- رسیدند در رستم کینه خواه ۹. ل- بچنگ ۱۰. ل، خ. ۱- او را ۱۱. خ. ۲- وی ۱۲. خ. ۲- قارن ۱۳. خ. ۲- بر ۱۴. ل، خ. ۱- شهریار ۱۵. خ. ۲- بیدار ۱۶. ل، خ. ۱- سخت ۱۷. ل، خ. ۱- مردم

سر راه بر نامداران ببست  
 ۱۳۰ وزان روی رستم دلیر و<sup>۲</sup> گزین  
 یکی میل ره تا بالبرز کوه  
 درختان بسیار و آب روان  
 یکی تخت بنهاده نزدیک آب  
 جوانی بکردار تابنده ماه  
 ۱۳۵ رده برکشیده بسی پهلوان  
 بیاراسته مجلسی شاهوار  
 چو دیدند مر پهلوان را براه<sup>۵</sup>  
 که ما میزبانیم و<sup>۷</sup> مهمان ما  
 بدان تا همه<sup>۹</sup> دست شادی بریم  
 ۱۴۰ تهمتن بدیشان چنین گفت باز  
 مرا رفت باید بالبرز کوه  
 نباید ببالین سر و دست ناز<sup>۱۱</sup>  
 سر تخت ایران ابی شهریار  
 نشانی دهیدم سوی کیقباد  
 ۱۴۵ سر آن<sup>۱۳</sup> دلیران زبان برگشاد  
 گر آیی فرود و خوری نان ما  
 بگویم یکسر<sup>۱۵</sup> نشان قباد  
 تهمتن ز رخس اندر آمد چو باد  
 بیامد دمان تالب<sup>۱۷</sup> رودبار

۱.خ.۲-ز ۲.خ.۲-«و» ندارد. ۳.ل،خ.۱-بس باشکوه ۴.بخ-در ۵.ل-زراه؛م-  
 بگاه ۶.ل،خ.۱-جایگاه؛ل،خ.۱-افزون دارند:

بگفتند کای پهلوان نامور نشاید ز آجای کردن گذر

۷.بخ-میزبان و تو ۸.ل-اینجا؛خ.۱-آنجا ۹.بخ-بمی ۱۰.ل،خ.۱-بماندن ازین کار باز؛خ.۲-  
 بیالین شدن دست باز ۱۱.خ.۲-نشاید ۱۲.خ.۱-اول ۱۳.ل،خ.۱-یکی زان ۱۴.ل،خ.۱-  
 بیت را ندارند. ۱۵.ل،خ.۱،خ.۲-بگویم ترامن ۱۶.ل-ازینسان؛خ.۱-ازیشان ۱۷.خ.۲-بر

- ۱۵۰ جوان از بر تخت خود بر نشست  
 بدست دگر جام پر باده کرد  
 دگر جام بر دست رستم سپرد  
 بپرسیدی از من نشان قباد  
 بدو گفت رستم که از پهلوان  
 ۱۵۵ سر تخت ایران بیاراستند  
 پدرم آن گزین یلان<sup>۱</sup> سربسر  
 مرا<sup>۸</sup> گفت رو تا بالبرز کوه  
 بشاهی برو آفرین کن یکی  
 بگویش که گردان<sup>۹</sup> ترا خواستند  
 ۱۶۰ نشان ار توانی و دانی مرا  
 ز گفتار رستم دلیر<sup>۱۱</sup> جوان  
 ز تخم فریدون منم کیقباد  
 چو بشنید رستم فرو برد سر  
 که ای خسرو خسروان جهان  
 ۱۶۵ سر تخت ایران بکام تو باد  
 نشست تو بر تخت شاهنشهی  
 درودی رسانم بشاه جهان  
 اگر شاه فرمان دهد بنده را  
 قباد دلاور برآمد ز جای  
 ۱۷۰ تهمت همانکه زبان برگشاد  
 سخن چون بگوش سپهد رسید

۱. ل. خ ۱- زرین ۲. م- نام ۳. ل. خ ۱- باده برستم ۴. ل. خ ۱، خ ۲- «و» ندارند. ۵. ل. خ ۱-  
 ای ۶. ل. خ ۱- مهان ۷. ل. خ ۱- خوانندش ۸. خ ۲- بمن ۹. خ ۲- ایران ۱۰. ل. خ ۱-  
 سر تخت شاهی؛ خ ۲- بشادی جهان را ۱۱. م، ل. خ ۱، خ ۲- «و» را افزون دارند (ضبط متن براساس بخ).  
 ۱۲. خ ۱- یاد ۱۳. ل. خ ۱، خ ۲- دلیران ۱۴. ل. خ ۲- گو ۱۵. م، خ ۱- گشاید ز بند این دو؛  
 خ ۲- گشایم ز بندی دو ۱۶. ل. خ ۲- بگفتار ۱۷. م- دل هوش؛ خ ۲- دل هوش و

بیازید<sup>۱</sup> جامی لبالب<sup>۲</sup> نبید  
 تهمتن همیدون یکی جام می  
 برآمد خروش از دل زیر و بم  
 ۱۷۵ شهشه چنین گفت با پهلوان  
 که از سوی ایران دو باز سپید  
 خرامان و نازان<sup>۵</sup> شدندی<sup>۶</sup> برم  
 چو بیدار گشتم شدم پر امید  
 بیارستم مجلسی<sup>۷</sup> شاهوار  
 ۱۸۰ تهمتن مرا شد چو باز<sup>۸</sup> سپید  
 تهمتن چو بشنید از خواب شاه  
 چنین گفت با شاه کنداوران  
 کنون خیز تا سوی ایران شویم  
 قباد اندر آمد چو آتش ز جای  
 ۱۸۵ کمر بر میان بست رستم چو باد  
 شب و روز از تاختن نغنوید  
 قلون دلاور شد آگه ز کار  
 شهنشاه ایران چو زان گونه دید  
 تهمتن بدو گفت کای شهریار  
 ۱۹۰ من و رخس و کوپال و برگستوان  
 بگفت این و از جای بر کرد رخس  
 قلون دید دیوی بجسته ز بند  
 برو حمله آورد مانند باد  
 تهمتن بزد دست و نیزه گرفت

۱. ل. ۲ - بیارید ۲. ل. ۲ - پس گفت جام ۳. ل. ۳ - بلب ۴. خ. ۲ - خواند ۵. خ. ۲ - تازان  
 ۶. ل. ۱، خ. ۲ - رسیدی ۷. ل. ۱، خ. ۱ - مجلس ۸. ل. ۱، خ. ۱ - بدین ۹. ل. ۱، خ. ۱ - جویبار؛ خ. ۲ -  
 بیت را ندارد. ۱۰. م. پیل ۱۱. ل. ۱، خ. ۱، ۲ - رسیدم ز تاج دلیران ۱۲. خ. ۲ - دو مصراع  
 پس و پیش. ۱۳. خ. ۲ - بسوی ۱۴. ل. ۱، خ. ۱، ۲ - پذیره ۱۵. خ. ۲ - بر ۱۶. م. - بزخم  
 ۱۷. خ. ۲ - سواران

بغزید چون تندر <sup>۲</sup> از کوهسار	۱۹۵	سند نیزه از دست او <sup>۱</sup> نامدار
نهاد آن بن نیزه را بر زمین		بزد نیزه و برگرفت <sup>۳</sup> از زمین
بدیدند <sup>۴</sup> لشکر همه تن بتن		قلون گشت چون مرغ بر بابزن
بیکبارگی بخت بد را زبون		هزیمت شد از وی سپاه قلون
بیامد شتابان سوی کوهسار <sup>۵</sup>		تهمتن گذشت از طلایه سوار
فرود آمد آن جایگه پهلوان	۲۰۰	کجا بد علفزار و آب روان
تهمتن همی کرد <sup>۶</sup> هرگونه ساز		چنین تاشب تیره آمد فراز
همان تاج و هم <sup>۷</sup> باره <sup>۸</sup> خسروی		از آرایش جامه <sup>۹</sup> پهلوی
بر آراست با شاه ایران زمین		چو شب تیره شد پهلو پیش بین
به آمد <sup>۱۰</sup> شدن هیچ نگشاد لب		بنزدیک زال آوریدش بشب
شدند اندران موبدان انجمن	۲۰۵	نشستند یک هفته با رای زن
بر آویختند <sup>۱۱</sup> از بر عاج تاج		بهشتم بیاراست پس <sup>۱۲</sup> تخت عاج

---

۱. خ-۱ وی ۲. خ-۲ شیر ۳. ل، خ، ۱، خ-۲ بر بودش ۴. خ-۲ پذیرنده ۵. خ-۲ -  
 تهمتن طلایه بسی بیشمار بکشت و بیامد سوی کوهسار  
 ۶. م، خ-۲ داد ۷. م- آن ۸. ل، خ-۲ یاره ۹. ل، خ-۲ بامد ۱۰. ل- بیاراسته؛ خ-۲ -  
 بیاراست آن ۱۱. ل- بیاویخته



## کیقباد

۱

بشاهی نشست از برش کیقباد  
همه نامداران شدند انجمن  
چو کشواد و خرداد و برزین گو  
قباد از بزرگان سخن بشنوید<sup>۵</sup>  
۵ دگر روز برداشت لشکر ز جای  
بپوشید<sup>۶</sup> رستم سلیح نبرد  
رده برکشیدند ایرانیان  
بیک دست مهرباب کابل خدای  
بقلب اندرون قارن رزمزن  
۱۰ پس پشتشان زال با کیقباد  
همان تاج گوهر بسر بر نهاد  
چو دستان و چون قارن<sup>۱</sup> رزمزن  
فشاندند گوهر بران<sup>۲</sup> تاج نو<sup>۴</sup>  
پس<sup>۱</sup> افراسیاب و<sup>۷</sup> سپه را بدید<sup>۸</sup>  
خروشیدن آمد ز پرده سرای  
چو پیل ژبان شد که<sup>۱۰</sup> برخاست گرد  
ببستند خون ریختن را میان  
دگر دست گزدهم<sup>۱۱</sup> جنگی بیای<sup>۱۲</sup>  
اباگرد کشواد لشگر شکن<sup>۱۳</sup>  
بیک دست آتش بیک دست باد

۱. خ ۲- تاری (?). ۲. م- «و» ندارد. ۳. ل- بدان. ۴. بخ- افزون دارد:

ازان پس بگفتند کای شهریار سوی رزم ترکان برآرای کار

۵. ل- سخن بر رسید؛ خ ۲- سپه گسترید؛ ع- فسایلهم عن افراسیاب و حاله؛ بخ- چون شنید ۶. ل-

چو؛ بخ (مو)- از ۷. ل، خ ۲- آن ۸. م- افزون دارد:

چو بشنید افراسیاب آگهی فرود آمد از تخت شاهنشهی

بخ (کا)- بیامد برابر صفی برکشید ۹. ل، خ ۲- بیوسید (?). ۱۰. م، خ ۱- چو ۱۱. ل- بیک

دست گسته ۱۲. خ ۲- کارآزمای ۱۳. ل- افزون دارد:

بپیش سپه رستم پهلوان پس پشت او سرکشان و گوان

پیش‌اندرون کاویانی درفش  
 ز لشکر چو کشتی سراسر<sup>۱</sup> زمین  
 سپر در سپر بافته دشت و راغ  
 جهان سربسر گشت<sup>۲</sup> دریای قار  
 ۱۵ ز نالیدن بوق و بانگ سپاه<sup>۳</sup>  
 [سبک قارن رزم‌زن کان بدید  
 میان سپاه اندر آمد دلیر  
 گهی سوی چپ و<sup>۴</sup> گهی سوی راست  
 [بگریز و بتیغ و سنان دراز  
 ۲۰ [ز کشته زمین کرد مانند کوه  
 [شماساس را دید گرد<sup>۵</sup> دلیر<sup>۶</sup>  
 [بیامد دمان تا بر او رسید  
 [بزد بر سرش تیغ زهرآبدار<sup>۷</sup>  
 جهان زو شده سرخ و زرد و بنفش  
 کجا موج خیزد ز دریای چین  
 درفشیدن<sup>۸</sup> تیغها چون چراغ  
 برافروخته شمع ازو<sup>۹</sup> صد هزار  
 تو گفתי که خورشید گم کرد راه<sup>۱۰</sup>  
 چو رعد از میان نعره<sup>۱۱</sup> برکشید<sup>۱۲</sup>  
 سپهدار قارن بکردار شیر<sup>۱۳</sup>  
 بران‌گونه از هر سوی کینه خواست<sup>۱۴</sup>  
 همی کشت از ایشان گو سرفراز  
 شدند آن<sup>۱۵</sup> دلیران ترکان ستوه<sup>۱۶</sup>  
 که می بر<sup>۱۷</sup> خروشید چون نزه شیر<sup>۱۸</sup>  
 سبک تیغ تیز از میان برکشید  
 بگفتا منم قارن نامدار<sup>۱۹</sup>

۱. ل. - چو کشتی شد از باد روی؛ خ ۲ - چو کشتی شد از مرد روی ۲. خ ۲ - درخشیدن ۳. ل. -  
 گشته ۴. م. - از ۵. ل. - هندی درای ۶. ل. - جای؛ ل، خ ۱ - افزون دارند:  
 بهر حمله قارن سرفراز چنانچون بود مردم رزمساز  
 گهی سوی چپ شد گهی سوی راست بگردید و از هر کسی کینه خواست؛  
 بخ - افزون دارد:  
 دو لشگر برآمد ز یک ره بجای نه سر بود پیدا سپه‌رانه پای  
 بهر حمله قارن سرفراز بیفگند ده گرد گردن فراز  
 گهی سوی چپ شد گهی سوی راست بگردید و از هر کسی کینه خواست  
 ۷. ل، خ ۱، بخ، ع - بیت را ندارند. ۸. ع - پس از ترجمه تقریبی بیت‌های ۱۲-۱۳: فرکض قارن و برز من  
 الصف کالهبز الصائل ۹. خ ۲ - زد [ضبط متن براساس م و بخ (مو)] ۱۰. ل، خ ۱ - بیت را ندارند  
 (بسنجید با نسخه بدل ۶)؛ ع - و جعل یحمل علی المیمنة تارة و علی المیسرة آخری؛ سپس بیت‌های ۱۸-۲۴  
 ترجمه نشده. ۱۱. م. - از ۱۲. ل، خ ۱ - بیت را ندارند؛ م، خ ۲ - افزون دارند:  
 سپهدار قارن چو باد دمان بکف تیغ تیز و ببازو کمان  
 ۱۳. م. - «و» را افزون دارد. ۱۴. ل. - مانند شیر ۱۵. خ ۲ - برمی ۱۶. ل. - گرد دلیر ۱۷. ل. - سر  
 و ترک آن نامدار ۱۸. ل. - بخاک اندر آمد سرش سوگوار

[نگون اندرآمد شماساس گرد  
چو دید او<sup>۱</sup> ز قارن چنان دست برد<sup>۲</sup>] ۲۵  
[چنین است کردار گردون پیر  
گاهی چون کمانست و گاهی چو تیر]

۲

چو رستم بدید آنک قارن چه کرد  
بپیش پدر شد بپرسید ازوی  
که افراسیاب آن بداندیش مرد  
چه پوشد کجا بر فرزند درفش  
۳۰ من امروز بند کمرگاه اوی  
بدو گفت زال ای پسر گوش دار  
که آن ترک در جنگ نر ازدهاست  
درفش سیاهست و خفتان سیاه  
همه روی آهن گرفته بزر  
۳۵ ازو خویشان را نگه دار سخت  
بدو گفت رستم که ای پهلوان  
جهان آفریننده یار منست  
برانگیخت آن رخس رویینه سم  
چو افراسیابش بهامون بدید  
۴۰ ز ترکان<sup>۱۷</sup> بپرسید کین ازدها  
کدامست کین را ندانم بنام

چه گونه بود ساز ننگ و نبرد  
که با من جهان پهلوانا بگوی  
کجا جای گیرد بروز<sup>۳</sup> نبرد  
که پیداست تابان<sup>۴</sup> درفش بنفش  
بگیرم کشانش بیارم<sup>۵</sup> بروی<sup>۱</sup>  
یک امروز با خویشان هوش دار  
در آهنگ<sup>۶</sup> و در کینه ابر بلاست  
ز آهنش ساعد ز آهن کلاه  
نشانی<sup>۸</sup> سیه بسته بر خود بر<sup>۱</sup>  
که مردی<sup>۱۱</sup> دلیرست و پیروز<sup>۱۱</sup> بخت<sup>۱۱</sup>  
تو از من مدار ایچ<sup>۱۳</sup> رنجه<sup>۱۴</sup> روان  
دل و تیغ و بازو حصار منست<sup>۱۵</sup>  
برآمد خروشیدن گاودم  
شگفتید ازان<sup>۱۱</sup> کودک نارسید  
بدین گونه از بند گشته رها  
یکی گفت کین پور دستان سام

۱. خ ۲- دیدش ۲. ل- بیفتاد بر جای و آنکه بمرد  
۳. ل، خ ۱، خ ۲- بدشت ۴. ل، خ ۲- با او  
۵. ل، خ ۱، خ ۲- بیارم کشانش ۶. خ ۲- بموی  
۷. ل، خ ۱- دم آهنج ۸. ل- درفشی؛ خ ۱،  
خ ۲- درفش ۹. خ ۲- پیر ۱۰. خ ۱، خ ۲- مرد  
۱۱. خ ۲- فیروز ۱۲. خ ۲- افزون دارد:  
شود کوه آهن چو دریای آب اگر بشنود نام افراسیاب  
۱۳. خ ۲- آنچه ۱۴. ل- مرنج و مرنجان ۱۵. خ ۱- سر اختر اندر کنار منست ۱۶. م-  
بماند اندران؛ خ ۲- عجب ماند ازان ۱۷. ل، خ ۱، خ ۲- ز گردان

نبینی که با گرز سام آمدست  
 پیش سپاه آمد افراسیاب  
 چو رستم و را<sup>۱</sup> دید بفشارد<sup>۲</sup> ران  
 چو تنگ اندر آورد با اوزمین  
 ببند کمرش اندر آورد چنگ  
 همی خواست بردنش پیش<sup>۵</sup> قباد  
 ز هنگ<sup>۶</sup> سپهدار و چنگ<sup>۸</sup> سوار  
 گسست و بخاک اندر آمد سرش  
 سپهد چو از چنگ رستم بجست  
 چرا گفت نگر فتمش زیرکش  
 چو آوای<sup>۱۱</sup> زنگ آمد از پشت پیل  
 یکی مزده بردند نزدیک شاه  
 چنان تا بر شاه<sup>۱۵</sup> ترکان رسید  
 گرفتش کمر بند و بفگند خوار  
 ز جای اندر آمد چو آتش قباد  
 بر آمد خروشیدن دار و کوب<sup>۱۸</sup>  
 بران<sup>۲۲</sup> ترگ زرین و زرین سپر  
 تو گفتی که ابری بر آمد ز کنج  
 جوانست و جویای نام آمدست  
 چو کشتی که موجش بر آرد ز آب<sup>۱</sup>  
 بگردن بر آورد گرز گران  
 فرو کرد گرز گران را بزین  
 جدا کردش از پشت زین پلنگ<sup>۴</sup>  
 دهد روز جنگ نخستینش داد<sup>۱</sup>  
 نیامد دوال کمر پایدار  
 سواران گرفتند گرد اندرش  
 بخائید رستم همی<sup>۱</sup> پشت دست  
 همی بر کمر ساختم بند خوش<sup>۱۰</sup>  
 خروشیدن کوس بر<sup>۱۲</sup> چند<sup>۱۳</sup> میل<sup>۱۴</sup>  
 که رستم بدرید قلب سپاه  
 درفش سپهدار شد ناپدید<sup>۱۶</sup>  
 خروشی ز ترکان بر آمد<sup>۱۷</sup> بزار  
 بجنید لشگر چو دریا ز باد  
 درخشیدن<sup>۱۹</sup> خنجر و<sup>۲۰</sup> زخم چوب<sup>۲۱</sup>  
 غمی شد سر<sup>۲۳</sup> از<sup>۲۴</sup> چاک چاک تبر  
 ز سنگرف نیرنگ زد بر ترنج

۱. خ ۲- در آرد باب ۲. خ ۲- چنان ۳. ل، خ ۱- بفشرد ۴. ل، خ ۱- خدنگ ۵. ل،  
 خ ۱- بردن پیش ۶. خ ۲- یاد ۷. خ ۲- چنگ؛ بخ (مو) - سنگ ۸. م، خ ۲- هنگ ۹. ل- همه  
 ۱۰. ل، خ ۱- بندوکش؛ خ ۲- کردمش بندکش؛ بخ (کا) - پنجه بش؛ بخ (مو) - بند و بش؛ ل، خ ۱- افزون  
 دارند:

سپهدار ترکان بشد زیر دست یکی باره تیزنگ برنشست

۱۱. ل، خ ۱، خ ۲- آواز ۱۲. ل، خ ۱- از ۱۳. خ ۲- شد بر دو ۱۴. ع- بیتهای ۵۰-۵۲ ترجمه  
 نشده. ۱۵. ل، خ ۱- بنزد سپهدار ۱۶. ل، خ ۱- ترکان بدید ۱۷. ل، خ ۱- بر آمد ز ترکان  
 ۱۸. ل، خ ۱- دار و گیر ۱۹. ل- درفشیدن ۲۰. خ ۲- تیغ و آن ۲۱. ل، خ ۱- تبر؛ ل، خ ۱-  
 دو مصراع پس و پیش. ۲۲. خ ۲- چنان ۲۳. خ ۱- دل ۲۴. خ ۲- دلش

۶۰ ز گرد سواران<sup>۱</sup> دران<sup>۱</sup> پهن دشت  
 هزار و صد و شصت گرد دلیر  
 برفتند ترکان ز پیش مغان  
 وزانجا بجیحون نهادند روی  
 شکسته سلیح و گسسته کمر  
 زمین شش شد و آسمان گشت هشت<sup>۲</sup>  
 بیک زخم<sup>۴</sup> شد کشته چون نزه شیر<sup>۵</sup>  
 کشیدند لشگر سوی دامغان  
 خلیده دل و با غم و گفت و گوی  
 نه بوق و نه کوس و نه پای و نه سر<sup>۶</sup>

۳

۶۵ برفت از لب<sup>۷</sup> رود نزد<sup>۸</sup> پشنگ<sup>۱</sup>  
 بدو گفت کای نامبردار شاه  
 یکی آنکه پیمان شکستن ز شاه  
 نه از تخم ایرج جهان<sup>۱۲</sup> پاک شد  
 یکی کم شود دیگر آید بجای  
 قباد آمد و تاج بر سر نهاد  
 سواری پدید آمد از تخم<sup>۱۳</sup> سام  
 بیامد بسان نهنگ درم  
 زبان پر ز گفتار و کوتاه چنگ  
 ترا بود ازین<sup>۱۱</sup> جنگ جستن گناه<sup>۱۱</sup>  
 بزرگان پیشین ندیدند راه  
 نه زهر گزاینده تریاک شد  
 جهان را نماند بی کدخدای  
 بکینه یکی نو در اندرگشاد  
 که دستانش رستم نهادست نام  
 که گفتی زمین را بسوزد بدم

۱. ل، خ، ۱، ۲ - بزسم ستوران ۲. خ، ۱ - بران

فرورفت و بررفت روز نبرد  
 بخ - افزون دارد:

نگه کرد فرزندان را زال زر  
 ز شادی دل اندر برش برطپید  
 برید و درید و شکست و بیست  
 بدان نام بردار با زور و فر  
 که رستم بدانسان هنرمند دید  
 یلان را سر و سینه و پا و دست

۴. ل، خ، ۱ - حمله ۵. ل، خ، ۲ - در جنگ شیر؛ خ، ۱ - بر پشت شیر ۶. خ، ۲ - نه کوس و نه نیزه نه  
 بوق و نه بر (بخ - سر) ۷. خ، ۱ - از بر ۸. بخ - پیش پدر رفت پور ۹. ع - ثم عبر و توجه  
 نحو آیه بشنک ۱۰. ل، خ، ۱ - زین ۱۱. ع - داستان افراسیاب (از بیت ۶۶ تا ۸۹) چنین ترجمه  
 شده: فلما مثل بین یدیه سرد علیه جميع احوال الوقعة و وصف قوة الايرانية و قلة ثبات التورانية بین ایدیهم  
 ۱۲. ل، خ، ۱، ۲ - زمین ۱۳. ل - پشت

همی تاخت اندر فراز و نشیب  
 ز گرزش هوا شد پر از چاک چاک  
 ۷۵ همه لشکر ما بهم بر درید  
 درفش مرا دید بر یک کران  
 چنان بر گرفتم<sup>۵</sup> ز زین خدنگ<sup>۱</sup>  
 کمر بند بگسست و بند قبای  
 بدان زور هرگز نباشد هر ژبر  
 ۸۰ سواران جنگی همه همگروه  
 تو دانی که شاهی دل و چنگ من  
 بدست وی اندر<sup>۱۱</sup> یکی پشه ام  
 یکی پیلتن دیدم و<sup>۱۲</sup> شیر چنگ  
 عنان را<sup>۱۴</sup> سپرده بران<sup>۱۵</sup> پیل مست  
 ۸۵ همانا که کوپال سیصد<sup>۱۷</sup> هزار  
 تو گفתי که از آهنش کرده اند  
 چه در یاش پیش و چه ببر بیان  
 همی تاخت یکسان چو روز شکار  
 چنو<sup>۲۱</sup> گر بدی سام را دستبرد

۱. ل، خ، ۱- جانس ۲. ل، خ، ۱، خ، ۲- دو مصراع پس و پیش. ۳. خ، ۱، خ، ۲- آن ۴. ل، خ، ۱-  
 اندر افگند ۵. خ، ۱- گرفتش ۶. ل، خ، ۱- پلنگ ۷. خ، ۲- کنون ۸. ل، خ، ۱، خ، ۲- اندرون  
 ۹. ل، خ، ۱- چنگ ۱۰. ل، خ، ۱- دلیری و کردار ۱۱. خ، ۱- تو گفתי بدستش ۱۲. ل، خ، ۱- «و»  
 ندارد؛ خ، ۱- دیدمش ۱۳. ل، خ، ۱، خ، ۲- نه سنگ ۱۴. ل، خ، ۱- عنانش ۱۵. ل، خ، ۱، خ، ۲-  
 بدان ۱۶. ل، خ، ۱، خ، ۲- همش کوه و هم غار و هم راه پست ۱۷. ل، خ، ۱- بیش از هزار ۱۸. خ، ۲-  
 زدندی ۱۹. م- گرزدار؛ ل، خ، ۱- نامدار؛ م- افزون دارد:  
 گراز جای جنبان شود کوه خار بزین در بجنید ان نامدار  
 ۲۰. ل، خ، ۱، خ، ۲- بسنگ و برویش ۲۱. خ، ۲- چنان ۲۲. ل، خ، ۱- ز ترکان ۲۳. خ، ۱-  
 افزون دارد:

جهانجوی و روی سپاهت منم  
 نماندست با او مرا تاو هیچ  
 بندش خواری اندر پناهت منم  
 برو رای زن آشتی را بسیج

۹۰	جز از آشتی جستنت رای نیست	که با او سپاه ترا پای نیست <sup>۱</sup>
	زمینی کجا آفریدون گرد	بدانگه بتور دلاور سپرد
	بمن <sup>۲</sup> داده بودند و بخشیده راست	تراکین پیشین نبایست خواست
	تو دانی که دیدن نه چون <sup>۳</sup> آگهیست	میان شنیدن همیشه تهیست
	[گلستان که امروز باشد ببار	تو فردا چنی گل نیاید بکار <sup>۴</sup> ]
۹۵	از امروز کاری <sup>۵</sup> بفردا ممان	که داند که فردا چه گردد زمان
	ترا جنگ ایران چو بازی نمود	ز <sup>۶</sup> بازی سپه را درازی فزود <sup>۷</sup>
	نگر تا چه مایه ستام بزر	هم از <sup>۸</sup> ترگ <sup>۹</sup> زرین و زرین سپر <sup>۱۰</sup>
	همان تازی اسپان زرین <sup>۱۱</sup> لگام	همان تیغ هندی بزرین نیام
	ازین بیشتر نامداران <sup>۱۲</sup> گرد	قباد <sup>۱۳</sup> اندرآمد بخواری ببرد
۱۰۰	چو کلباد و چون بارمان دلیر	که بودی شکارش همه نرّه شیر <sup>۱۴</sup>
	خزروان <sup>۱۵</sup> کجا زال بشکست خرد	نمودش بگرز گران دستبرد <sup>۱۶</sup>
	شماناس کین توز لشکرپناه	که قارن بکشتش باوردگاه
	[جزین نامداران کین <sup>۱۷</sup> صد هزار	فزون کشته آمدگه <sup>۱۸</sup> کارزار] <sup>۱۹</sup>
	بتر زین همه نام و ننگ <sup>۲۰</sup> شکست	شکستی که هرگز نشایدش بست
۱۰۵	گر از من سر نامور گشته شد	که <sup>۲۱</sup> اغریرث پرخرد <sup>۲۲</sup> کشته شد <sup>۲۳</sup>

۱. ع. و قال: الصواب أن نعتنم السلامة منهم و نفذ الرسل اليهم جانحين الى السلم؛ پس از این، بیتهای ۹۱-۱۰۳ ترجمه نشده. ۲. خ ۲- بتو ۳. ل، خ ۱، خ ۲- به از ۴. م- بیت را ندارد؛ ل، خ ۱- به جای این بیت بیت ۹۶ آمده؛ ل، خ ۱- پنج بیت بترتیب ۹۵، ۹۴، ۹۷، ۹۸، ۹۹ به بعد از بیت ۱۰۲ نقل شده. ۵. ل، خ ۱- کارت ۶. خ ۲- نه ۷. ل، خ ۱، خ ۲- نمود ۸. ل، خ ۱، خ ۲- همان ۹. خ ۲- زین ۱۰. خ ۱- کمر ۱۱. ل، خ ۱- بزرین ۱۲. خ ۱- نامداران و شیران ۱۳. ل، خ ۱- که باد ۱۴. م- افزون دارد:

چو کلباد ویسه که قارن بکشت  
دل چرخ گردان بدو شد درشت  
خ ۲- افزون دارد:

کروخان ویسه که قارن بکشت  
دل چرخ گردان بدو شد درشت  
۱۵. ل- خزوران؛ خ ۱- خروزان؛ خ ۲- خرووران ۱۶. خ ۲- بیتهای ۱۰۱-۱۰۳ پس از بیت ۱۰۵ آمده. ۱۷. خ ۲- دگر ۱۸. خ ۲- گشته درین ۱۹. ل، خ ۱- بیت را ندارند. ۲۰. م- «و» را افزون دارد. ۲۱. ل، خ ۱، خ ۲- چو ۲۲. ل، خ ۱- پرهنر؛ خ ۲- نامور ۲۳. ع- ثم طفق يعتذر الی آبیہ من سبق السيف العذل فی قتل اغریرث أخیه و يسأله العفو و الصفح؛ پس از این تا بیت ۱۱۴ ترجمه نشده.

جوانی<sup>۱</sup> بد و نیکی روزگار  
 که پیش<sup>۴</sup> آمدند همان<sup>۵</sup> سرکشان  
 بسی یاد دادند از<sup>۷</sup> روزگار  
 کنون از گذشته مکن هیچ یاد  
 ۱۱۰ گرت دیگر آید یکی آرزوی  
 بیک دست رستم که<sup>۱۳</sup> تابنده هور  
 بروی<sup>۱۱</sup> دگر قارن رزم زن  
 سه دیگر چو کشواد زرین کلاه  
 چهارم چو مهرباب کابل خدای  
 من امروز را دی گرفتم<sup>۲</sup> شمار<sup>۳</sup>  
 پس پشت هریک در فشی کشان<sup>۱</sup>  
 دمان از پس و من دوان<sup>۸</sup> زار و خوار<sup>۶</sup>  
 سوی آشتی یاز<sup>۱</sup> با کیفباد  
 بگرد اندر آید سپه<sup>۱۱</sup> چار سوی<sup>۱۲</sup>  
 گه رزم با او نتابد<sup>۱۴</sup> بزور<sup>۱۵</sup>  
 که چشمش ندیدست هرگز شکن  
 که آمد به آمل ببرد آن<sup>۱۷</sup> سپاه  
 که دستور شاهست و زابل خدای<sup>۱۸</sup>

## ۴

۱۱۵ سپهدار ترکان<sup>۱۹</sup> دو دیده پرآب  
 یکی مرد با هوش را<sup>۲۲</sup> برگزید  
 یکی نامه بنوشت ارتنگ<sup>۲۵</sup> وار  
 بنام<sup>۲۷</sup> خداوند خورشید و ماه  
 وزو بر روان فریدون درود  
 شگفتی فرو ماند ز<sup>۲۰</sup> افراسیاب<sup>۲۱</sup>  
 فرسته بایران<sup>۲۳</sup> چنانچون سزید<sup>۲۴</sup>  
 برو کرده صد گونه رنگ<sup>۲۶</sup> و نگار  
 که او داد بر آفرین دستگاه  
 کزو دارد این تخم ما تار و پود

۱. بخ - جزای ۲. خ ۱ - ز نیک و ز بد بر گرفتن؛ ۲. خ - و را امروز تادی گرفتن ۳. ل - دمان از پس من  
 دنان زار و خوار (بسنجید بابت ۱۰۸). ۴. خ ۱، خ ۲ - پیش ۵. خ ۱، خ ۲ - همه ۶. ل - بیت  
 را ندارد. ۷. خ ۱ - دارند ازین؛ ۲. خ - کردند از ۸. خ ۱ - دمان ۹. ل - بیت را ندارد. ۱۰. خ ۱ -  
 باز؛ ۲. خ ۱۱، ل - اندیشه ۱۲. ع - بیتهای ۱۱۰-۱۱۵ ترجمه نشده. ۱۳. ل، خ ۱ -  
 چو ۱۴. خ ۲ - او بر نتابم ۱۵. ل، خ ۱ - ابا گرز و کوپال و بافز و زور ۱۶. ل، خ ۱ - بدست  
 ۱۷. خ ۲ - ار ۱۸. ل، خ ۱ - که سالار شاهست و بافز و رای؛ ۲. خ - که سالار شاهست و فر همای  
 ۱۹. ل، خ ۱ - توران ۲۰. ل، خ ۱، خ ۲ - از ۲۱. خ ۲ - افزون دارد:  
 که چندین سخنهای یاد آمدست سرش را کنون رای داد آمدست  
 ۲۲. ل، خ ۱ - بیدار دل ۲۳. ل، خ ۱ - بایران فرستاد ۲۴. خ ۲ - بیت را ندارد؛ م، خ ۱ - افزون دارند:  
 دبیر نویسنده را گفت شاه که پیش آر قرطاس و مشک سیاه  
 ۲۵. م - از ننگ (سهو قلم «ارزنگ»؛ ل - فرهنگ وار؛ خ ۱ - فرزانه وار ۲۶. خ ۲ - زر ۲۷. خ ۲ - سپاس از



۱۲۰ گر<sup>۱</sup> از تور بر ایرج نیک بخت  
 [بران بر<sup>۲</sup> همی راند<sup>۳</sup> باید سخن  
 گر این کینه از<sup>۴</sup> ایرج<sup>۵</sup> آمد پدید  
 بران هم که کرد آفریدون نخست<sup>۶</sup>  
 سزد گر برانیم دل هم بران  
 ۱۲۵ ز جیحون و<sup>۷</sup> تا ماورالنهر بر<sup>۸</sup>  
 بر و بوم ما بود هنگام شاه  
 همان بخش ایرج ز<sup>۹</sup> ایران زمین  
 ازان گر بگردیم و جنگ آوریم  
 بود زخم شمشیر<sup>۱۰</sup> و خشم خدای  
 ۱۳۰ و گر<sup>۱۱</sup> همچنان چون فریدون گرد  
 ببخشیم و زان<sup>۱۲</sup> پس نجویم کین  
 سراینده از سال<sup>۱۳</sup> چون برف گشت  
 سرانجام هم جز ببالای خویش  
 [بمانیم روز پسین زیر خاک<sup>۱۴</sup>  
 بد<sup>۱۵</sup> آمد پدید از پی تاج و تخت<sup>۱۶</sup>  
 بسباید که پیوند ماند بسین<sup>۱۷</sup>]  
 منوچهر سرتاسر آن<sup>۱۸</sup> کین کشید  
 کجا راستی را ببخشش بجست<sup>۱۹</sup>  
 نگردیم از آیین<sup>۲۰</sup> و راه سران  
 که جیحون میانچيست<sup>۲۱</sup> اندر گذر<sup>۲۲</sup>  
 نکردی بران<sup>۲۳</sup> مرز ایرج نگاه  
 بداد آفریدون و کرد<sup>۲۴</sup> آفرین<sup>۲۵</sup>  
 جهان بر دل خویش تنگ آوریم  
 نیابیم بهره بهر<sup>۲۶</sup> دو سرای  
 بتور و بسلم و به ایرج سپرد  
 که چندین بلا خود نیززد زمین  
 ز خون کیان<sup>۲۷</sup> خاک شنگرف گشت  
 نیابد کسی بهره از جای خویش  
 سراپای کرباس و جای مفاک<sup>۲۸</sup>]

۱. ل، خ، ۱، ۲ - که ۲. خ، ۲ - چه ۳. خ، ۲ - بیت ۱۲۱ پیش از بیت ۱۲۰ آمده. ۴. م - هم

۵. خ، ۱ - ماند ۶. ل - نباید که برخاش ناید بین؛ خ، ۱ - نگارید باید حدیث کهن؛ خ، ۲ - نباید همی راند  
 کین کهن؛ ع - بیت ترجمه نشده؛ خ، ۱ - افزون دارد:

نماندست آن کین ناخواسته وزان خواسته کینه شد خواسته

۷. ل - کز ۸. خ، ۲ - تور ۹. خ، ۱، ۲ - این ۱۰. خ، ۲ - گرد ۱۱. خ، ۲ - ببرد ۱۲. ل، خ، ۱ -  
 آهنگ ۱۳. ل، خ، ۱ - ز خرگاه؛ خ، ۲ - خجندست ۱۴. ل، خ، ۱، ۲ - در ۱۵. ل، خ، ۱ - میانستش  
 ۱۶. خ، ۱ - افزون دارد:

نه کاهید کشور نه در وی فزود همه راستی جست و نیکی نمود

۱۷. ل، خ، ۱ - نکرد اندران ۱۸. ل، خ، ۱ - بد ۱۹. ل، خ، ۱ - که از آفریدون بدش؛ خ، ۲ - که از آفریدون برد  
 ۲۰. ع - فیکون جیحون حاجزای بین المملکتین و یکون ماوراء للتورانیه کماکان فی عهد ایرج و ماهو من  
 جانبه الآخر للإیرانیه و مقتضی العقل أن تراضی بهذه القسمة و لا تتعنی فی محاولة غیرها ۲۱. ل -  
 خورشید ۲۲. خ، ۱، ۲ - زهر ۲۳. ل، خ، ۱ - اگر ۲۴. ل - ازان؛ خ، ۲ - وزین ۲۵. ل،  
 خ، ۱ - سرزنده زال؛ خ، ۲ - سرزنده از سال ۲۶. ل - یلان ۲۷. خ، ۲ - نیابیم مارستن از کج و خاک؛  
 بخ - بمانیم با آن رشی پنج خاک ۲۸. ل، خ، ۱ - بیت را ندارند.

- ۱۳۵ و گر آزمندیست و<sup>۱</sup> اندوه و رنج  
مگر رام گردد برین<sup>۴</sup> کیقباد  
کس<sup>۵</sup> از ما نیند جیحون بخواب  
مگر با درود و سلام و پیام  
چو نامه بمهراندر آورد شاه  
۱۴۰ ببرند نامه بر کیقباد  
چنین داد پاسخ که دانی درست  
ز تور اندر آمد<sup>۱</sup> نخستین ستم  
بدین روزگار اندر افراسیاب  
شنیدی که با شاه نوذر چه کرد  
۱۴۵ ز کینه باغریث پر خرد  
ز کردار بد گر پشیمان شوید<sup>۱۲</sup>  
مرانیست از کینه و آزرنج<sup>۱۴</sup>  
شمارا سپردم<sup>۱۶</sup> ازان<sup>۱۷</sup> روی<sup>۱۸</sup> آب  
بنوی یکی باز پیمان نوشت<sup>۱۹</sup>  
۱۵۰ [فرستاده آمد بسان پلنگ  
[بسه بر نهاد و سپه را براند  
[ز جیحون گذر کرد مانند باد  
[که دشمن شد از پیش بی کارزار  
بدو گفت رستم که ای شهریار
- شدن تنگ دل در<sup>۱</sup> سرای سپنج<sup>۲</sup>  
سر مرد بخرد نگردد ز داد  
وز ایران نیاید ازین روی<sup>۱</sup> آب<sup>۷</sup>  
دو کشور شود<sup>۸</sup> زین سخن شادکام  
فرستاد نزدیک ایران سپاه  
سخن نیز ازین گونه کردند یاد  
که از ما نبند پیشدستی نخست  
که شاهی چو ایرج شد از تخت کم  
بیامد بتیزی<sup>۱</sup> و بگذاشت<sup>۱۱</sup> آب<sup>۱۲</sup>  
دل دام و دد شد پر از داغ و درد  
نه آن کرد کز مردمی در خورد  
بنوی ز سر باز پیمان شوید<sup>۱۳</sup>  
بسیچیده ام در سرای سپنج<sup>۱۵</sup>  
مگر یابد آرامش افراسیاب  
بباغ بزرگی درختی بکشت  
رسانید نامه بنزد پشنگ<sup>۲۰</sup>  
همی گرد بر آسمان بر فشاند  
وزان آگهی شد بر کیقباد  
بدان<sup>۲۱</sup> گشت شادان دل شهریار<sup>۲۲</sup>  
مجو<sup>۲۳</sup> آشتی در گه کارزار

۱. ل، خ ۱- دگر آرزویست ۲. خ ۲- زین ۳. ع- بیتهای ۱۲۸-۱۳۸ به اختصار ترجمه شده. ۴. ل، خ ۱، خ ۲- بدین ۵. ل- گر ۶. خ ۲- نباشد ازین جوی ۷. ل، خ ۱- ازین پس نیابند ازان روی آب ۸. خ ۱- بود ۹. خ ۲- آمد اول ۱۰. ل، خ ۱- بایران ۱۱. خ ۱، خ ۲- بگذشت ۱۲. ع- و اما الآن فلا یخفی آن افراسیاب هجم هذه البلاد ۱۳. ل- شوی؛ خ ۱- شود؛ خ ۲- شدت ۱۴. ل، خ ۱- کینه آزار رنج ۱۵. خ ۲- بیت را ندارد. ۱۶. ل، خ ۱- سپارم ۱۷. خ ۲- شماراست پیمان ازین ۱۸. خ ۱- از آنسوی ۱۹. خ ۱، خ ۲- نبشت ۲۰. ل، خ ۱- بیتهای ۱۵۰-۱۵۳ را ندارند. ۲۱. خ ۲- چنان ۲۲. خ ۲- دو مصراع پس و پیش؛ بیتهای ۱۵۰-۱۵۳ ترجمه نشده. ۲۳. ل، خ ۱، خ ۲- مجوی

۱۵۵	نبد پیشتر آشتی را نشان <sup>۱</sup>	بدین روز گرز من آوردشان
	چنین گفت با <sup>۲</sup> نامور <sup>۳</sup> کیقباد	که چیزی ندیدم نکوتر ز داد
	نبیره فریدون فرخ <sup>۴</sup> پشنگ	بسیری همی سر بیچد <sup>۵</sup> ز جنگ <sup>۶</sup>
	[سزدگر هر آنکس که دارد خرد	بکژی <sup>۷</sup> و ناراستی ننگرد] <sup>۸</sup>
	ز زاولستان <sup>۹</sup> تا بدریای سند	نوشتیم <sup>۱۰</sup> عهدی <sup>۱۱</sup> ترا <sup>۱۲</sup> بر پرند <sup>۱۳</sup>
۱۶۰	سر <sup>۱۴</sup> تخت با افسر نیمروز	بدار و همی <sup>۱۵</sup> باش گیتی فروز
	وزین <sup>۱۶</sup> روی کابل بمهراب ده <sup>۱۷</sup>	سراسر سنانت <sup>۱۸</sup> بزهراب ده <sup>۱۹</sup>
	کجا پادشاهیست بی جنگ نیست	وگر <sup>۲۰</sup> چندروی <sup>۲۱</sup> زمین تنگ نیست <sup>۲۲</sup>
	سرش را بیاراست با <sup>۲۳</sup> تاج زر	همان گردگاهش بزین کمر
	ز یک روی گیتی مرو را سپرد	ببوسید روی زمین مرد گرد
۱۶۵	ازان <sup>۲۴</sup> پس چنین <sup>۲۵</sup> گفت فرخ قباد	که بی زال تخت <sup>۲۶</sup> بزرگی مباد <sup>۲۷</sup>
	بیک موی دستان نیرزد جهان	که او ماندمان یادگار از <sup>۲۸</sup> مهان <sup>۲۹</sup>
	یکی جامه <sup>۳۰</sup> شهریاری بزر	ز یاقوت و پیروزه تاج و کمر
	نهادند مهد از بر پنج پیل	ز پیروزه رخشان بکردار <sup>۳۱</sup> نیل

۱. ل. - آشتی پیشتر زان نشان؛ خ ۱ - آشتی هیچ در خوردشان؛ خ ۲ - آشتی پیش از آوردشان؛ ع - هلاکان  
 ذلك منهم قبل هذه الواقعة ۲. خ ۲ - پس ۳. خ ۱ - برستم چنین گفت پس ۴. م - فریدون و  
 پور ۵. م - نه بیچد ۶. خ ۲ - چو او صلح جوید مرا نیست تنگ ۷. خ ۱ - زکژی ۸. م - بیت را  
 ندارد؛ ع - فاذا طلب بشنك مصالحتنا و موادعتنا فحقیق بنا أن نجیبه الی ما طلب ۹. ل، خ ۱، خ ۲ -  
 زابلستان ۱۰. ل، خ ۱ - نشتیم ۱۱. خ ۱ - عهد ۱۲. خ ۲ - بران ۱۳. ع - وقد تقدّمتنا  
 بأن یكتب لك عهد علی ممالک زابلستان الی بحر السند ۱۴. ل، خ ۱، خ ۲ - توشو ۱۵. ل، خ ۱ - همی  
 دارومی ۱۶. ل، خ ۱ - وزان؛ خ ۲ - وگر ۱۷. خ ۲ - داد؛ ع - وسلم بلاد کابل الی مهراب ۱۸. خ ۲ -  
 بدشمن سانش ۱۹. خ ۲ - داد ۲۰. خ ۱ - اگر ۲۱. م - جنگ جوی ۲۲. بخ - افزون دارد:

بسی خلعت آراست شاه رمه بزال و برستم بداد آن همه

ع - (پس از این ترجمه بیت ۱۶۳)... و خلع علیه خلعة عظيمة مشتملة علی التاج ۲۳. خ ۲ - در

۲۴. ل، خ ۱، خ ۲ - وزان ۲۵. خ ۲ - چنان ۲۶. خ ۲ - تاج ۲۷. ل، خ ۱ - بیت ۱۶۵ پیش از  
 بیت ۱۶۴ آمده. ۲۸. م - ماند از یادگار ۲۹. ع - إینه بقیة الملوك الماضین ۳۰. خ ۲ - مایه

۳۱. ل، خ ۱ - رخشانتر از آب؛ خ ۲ - تابانتر از آب

بگسترده زربفت بر مهد بر<sup>۱</sup> یکی گنج کش کس ندانست مر<sup>۲</sup>  
 ۱۷۰ فرستاد نزدیک دستان سام که خلعت مرا زین فزون بود کام<sup>۳</sup>  
 اگر باشدم زندگانی دراز ترا دارم اندر<sup>۴</sup> جهان بی نیاز  
 همان قارن نیو و<sup>۵</sup> کشواد را چو برزین و خزاد<sup>۶</sup> پولاد را<sup>۷</sup>  
 برافگند<sup>۸</sup> خلعت چنانچون سزید کسی را که خلعت سزاوار دید<sup>۹</sup>  
 درم داد و دینار<sup>۱۰</sup> و تیغ و سپر کرا در خور آمد<sup>۱۱</sup> کلاه و کمر

## ۵

۱۷۵ وزانجا سوی پارس اندر کشید که در پارس بد گنجها را کلید  
 نشستنگه آن گه با سطر<sup>۱۲</sup> بود کیان را بدان جایگه فخر بود  
 جهانی سوی او نهادند روی<sup>۱۳</sup> که او بود سالار<sup>۱۴</sup> دیهیم جوی  
 بتخت کیان اندر آورد<sup>۱۵</sup> پای بداد و به آیین فرخنده رای  
 چنین گفت با نامور مهتران<sup>۱۶</sup> که گیتی مرا از<sup>۱۷</sup> کران تا کران  
 ۱۸۰ اگر<sup>۱۸</sup> پیل با پشه کین آورد همه رخنه در داد و دین آورد  
 نخواهم<sup>۱۹</sup> بگیتی<sup>۲۰</sup> جز از راستی که خشم خدا آورد کاستی  
 تن آسانی از درد<sup>۲۱</sup> رنج<sup>۲۲</sup> منست<sup>۲۳</sup> کجا خاک و آبست<sup>۲۴</sup> گنج منست<sup>۲۵</sup>

۱. ل، خ ۱- زر؛ خ ۲- در مهد زر ۲. ع- و أمر فأغدوا تاجا من الذهب و منطقة مرصعة بالجواهر و  
 أحضروا خمسة من الفيلة العظام و أفروها بالذهب و الفضة؛ بیخ (مو) - ترتیب بیتها: ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۶۷.  
 ۳. خ ۲- فزودست کام ۴. ل- ترا من کنم ۵. ل، خ ۱- قارن و گرد؛ خ ۲- قارن شیرو ۶. ل،  
 خ ۲- «و» را افزون دارند. ۷. خ ۱- چو برزین و پولاد و خزاد را ۸. خ ۱- بر آراست ۹. ع- و أمر  
 لجميع الملوك و الأمراء مثل قارن و كشواذ و برزین و خزاد بنفائس الخلع و طرائف التحف علی اختلاف  
 مراتبهم ۱۰. ل- زدینار و دینار؛ خ ۱- زدینار و دینا ۱۱. ل، خ ۱- کرا بود در خور؛ خ ۲- که بودند  
 خورد(?) ۱۲. خ ۱- آنگاه اصطرخ ۱۳. ل، خ ۱- نهادند رخ سوی اوی ۱۴. خ ۱- «و» را  
 افزون دارد. ۱۵. خ ۲- اندر آورد آنگاه ۱۶. ل، خ ۱- بنخردان ۱۷. خ ۱- شد ۱۸. ل،  
 خ ۱- و گر ۱۹. خ ۱- نجویم ۲۰. خ ۲- زگیتی ۲۱. خ ۲- «و» را افزون دارد. ۲۲. خ ۱- داد و  
 رنج ۲۳. ل- تن از داد و از ار(?) بر رنج نیست ۲۴. ل، خ ۲- آب و خاکست ۲۵. ل- جز  
 رنج نیست

سپاهی و شهری همه<sup>۱</sup> یکسرنند  
 همه در پناه جهاندار بید  
 ۱۸۵ هر آنکس که دارد خورید و دهید  
 هر آنکس<sup>۵</sup> کجا بازماند ز خورد  
 چراگاهشان بارگاه منست  
 وزان<sup>۸</sup> رفته نام آوران یاد کرد  
 برین گونه صد سال شادان<sup>۹</sup> بزیست  
 ۱۹۰ پسر بد مراو را خردمند چار<sup>۱۲</sup>  
 نخستین چو کاوس با آفرین  
 چهارم کجا آرشش بود نام<sup>۱۱</sup>  
 چو صد سال بگذشت با<sup>۱۸</sup> تاج و تخت  
 چو دانست کامد بنزدیک مرگ  
 ۱۹۵ سر ماه<sup>۲۰</sup> کاوس کی را بخواند  
 بدو گفت ما برنهادیم رخت  
 چنانم که گویی ز<sup>۲۱</sup> البرز کوه  
 چو بختی<sup>۲۲</sup> که بی آگهی بگذرد  
 تو گر دادگر باشی و پاک دین<sup>۲۳</sup>  
 همه پادشاهی<sup>۲</sup> مرا لشکرند<sup>۳</sup>  
 خردمند بید و بی آزار بید  
 سپاسی ز خوردن بمن بر نهید<sup>۴</sup>  
 ندارد همی توشه کارکرد<sup>۶</sup>  
 هر آنکس که اندر<sup>۷</sup> سپاه منست  
 بداد و دهش گیتی آباد کرد  
 نگر تا چنین در جهان<sup>۱۰</sup> شاه کیست<sup>۱۱</sup>  
 که بودند زو در<sup>۱۳</sup> جهان یادگار  
 کی آرش دوم و دگر کی<sup>۱۴</sup> پشین<sup>۱۵</sup>  
 سپردند گیتی به آرام و کام<sup>۱۶</sup>  
 سرانجام تاب اندر آمد ببخت<sup>۱۹</sup>  
 پیرمرد خواهد همی سبز برگ  
 ز داد و دهش چند با او براند  
 تو بسپار تابوت و بردار تخت  
 کنون آمدم شادمان با گروه  
 پرستنده او ندارد خرد  
 ز هر کس نیابی بجز آفرین<sup>۲۴</sup>

۱. ل، خ، ۱، خ، ۲ - مرا ۲. ل، خ، ۱، خ، ۲ - پادشاهان ۳. ل، خ، ۲ - دو مصراع پس و پیش. ۴. ل - بیت را ندارد. ۵. ل، خ، ۱ - وز آنکس ۶. ل، خ، ۱ - نیابد همی قوت از کارکرد ۷. خ، ۲ - آید ۸. ل، خ، ۱، خ، ۲ - ازان ۹. ل - آسان ۱۰. ل، خ، ۱ - بگیهان چنین ۱۱. ع - ترجمه بیتهای ۱۷۹-۱۸۹ به اختصار آمده. ۱۲. ل، خ، ۱ - خردمند او را چهار ۱۳. ل، خ، ۱ - اندر؛ خ، ۲ - ازودر ۱۴. ل، خ، ۱ - بد سوم کی ۱۵. خ، ۱ - نشین؛ خ، ۲ - دوم را سیم کی نشین ۱۶. ل - چهارم کجا کی سن (پشین؟) بود نام؛ خ، ۱ - چهارم که بود اردشیر او بنام؛ خ، ۲ - چهارم کی ادرش بودش بنام ۱۷. خ، ۱ - همه هر چهار از پدر شادکام؛ ع - و کان له أربع بنین کیکاؤس و کی آرش و کی نشین و کی آرشش ۱۸. خ، ۲ - بر ۱۹. ل - تاج اندر آمد ز بخت؛ خ، ۱ - تاج اندر آمد ز تخت؛ خ، ۲ - به تخت ۲۰. خ، ۱ - سرافراز ۲۱. ل - از ۲۲. ل - چه بختی؛ خ، ۱ - چه تختی ۲۳. ل، خ، ۱، خ، ۲ - رای ۲۴. ل، خ، ۱ - ثوابش بیابی بدیگر سرای؛ خ، ۲ - بیابی براین بدیگر سرای

۲۰۰ و گر آز گیرد سرت را بدم  
بر آری یکی تیغ تیز از نیام<sup>۱</sup>  
بگفت این و شد زین جهان فراخ  
گزین کرد صندوق بر جای کاخ<sup>۲</sup>  
بسر شد کنون قصه کیقباد  
ز کاوس باید سخن کرد یاد<sup>۳</sup>

---

۱. م- افزون دارد:

نگه دار تن باش و ان خرد  
خرد مرد را سر بگردون برد  
ز داد و دهش هیچ ماسای نیز  
که از داد باشی بگیتی عزیز  
۲. ل- بر گاه و کاخ؛ ل، خ ۱- افزون دارند:

جهانرا چنین است ساز و نهاد  
بر آرد ز خاک و دهدشان بباد  
۳. ل- که گیریم یاد؛ خ ۱، خ ۲- کنون کرد یاد؛ م- افزون دارد:

جهانرا چنین است ساز و نهاد  
یکی نزد او نوذر و کیقباد  
خ ۲- افزون دارد:

جهانرا چنین است ساز و نهاد  
بر آرد ز خاک و فشانند بباد

## پادشاهی کی کاوس و رفتن او بمازندران

۱

درخت برومند چون شد بلند  
 شود برگ پژمرده و بیخ سست  
 چو از جایگه بگسلد پای خویش  
 مراورا سپارد گل و برگ و باغ  
 ۵ اگر شاخ بد خیزد<sup>۴</sup> از بیخ نیک  
 پدر چون بفرزند ماند جهان  
 گر او بفگند فرّ و نام پدر  
 کرا<sup>۱</sup> گم شود<sup>۶</sup> راه<sup>۸</sup> آموزگار  
 چنین است رسم سرای کهن  
 ۱۰ چو رسم بدش<sup>۱</sup> باز داند<sup>۱۰</sup> کسی  
 چو کاوس بگرفت<sup>۱۲</sup> گاه پدر  
 ز هرگونه گنج آگنده دید  
 همان تخت<sup>۴</sup> و هم طوق<sup>۱۵</sup> و هم<sup>۱۱</sup> گوشوار  
 همان<sup>۱۸</sup> تازی اسپان آگنده یال  
 ۱۵ چنان بد که در گلشن زرنگار  
 یکی تخت زرین بلورینش پای  
 ابا پهلوانان ایران بهم

۱. ل- گرایدون که آید ۲. خ-۱- بسرو ۳. ل- بیت را ندارد. ۴. خ-۲- مزه ۵. خ-۲-  
 میامیز نیک ۶. ل، خ-۱- اگر ۷. ل- کند ۸. خ-۲- نام ۹. خ-۲- پدر ۱۰. ل، خ-۱- یابد باز؛  
 خ-۲- یاد دارد ۱۱. ل- سزدگر نماند بگیتی؛ خ-۱- بماند؛ خ-۲- نباید که ماند بدو غم ۱۲. ل، خ-۱-  
 بگرفت کاوس ۱۳. خ-۱- بد ۱۴. ل- هم از تاج ۱۵. ل- تخت؛ خ-۱- باطوق ۱۶. خ-۱- با؛  
 خ-۲- تخت و طوق همان ۱۷. خ-۲- گوهر ۱۸. ل- هم از ۱۹. خ-۱، خ-۲- خود را

چو<sup>۱</sup> رامشگری<sup>۲</sup> دیوزی پرده دار  
 چنین گفت کز شهر مازندران  
 ۲۰ اگر در خورم بندگی شاه را  
 برفت از بر<sup>۵</sup> پرده سالار بار  
 بگفتا<sup>۷</sup> که رامشگری بر درست  
 بفرمود تا پیش او خواندند<sup>۸</sup>  
 بربط چو بایست بر ساخت<sup>۱۰</sup> رود  
 ۲۵ که مازندران شهر ما<sup>۱۱</sup> یاد باد  
 که در بوستانش همیشه گلست  
 هوا خوشگوار و زمین پرنگار  
 نوازنده بلبل بباغ اندرون  
 همیشه بیاساید<sup>۱۲</sup> از خفت<sup>۱۳</sup> و خوی<sup>۱۴</sup>  
 ۳۰ گلابست گوئی بجویش روان  
 دی و بهمن و آذر و فرودین  
 همه ساله خندان لب جویبار  
 سراسر همه کشور آراسته  
 بتان<sup>۱۷</sup> پرستنده با تاج<sup>۱۸</sup> زر  
 ۳۵ چو کاوس بشنید از او این سخن  
 دل رزمجویش ببست اندران  
 چنین گفت با سرفرازان رزم  
 اگر کاهلی پیشه گیرد<sup>۲۲</sup> دلیر

۱. ل. که ۲. خ. ۲. رامشگر ۳. خ. ۲. گشایم ۴. خ. ۱. بسایم برخ خاک درگاه را ۵. خ. ۱. پس؛  
 ۲. خ. ۲. بر ۶. ل. خ. ۱. بیامد خرامان ۷. ل. خ. ۱. خ. ۲. بگفتش ۸. ل. تاختند ۹. ل. بنساختند  
 ۱۰. ل. بر ساخت بایست ۱۱. م. خ. ۲. شاه را ۱۲. خ. ۱. خ. ۲. نیاساید ۱۳. خ. ۲. جفت؛ ل. آب  
 ۱۴. ل. خ. ۲. جوی ۱۵. ل. سال ۱۶. ل. خ. ۲. از؛ خ. ۱. زر ۱۷. خ. ۱. میان ۱۸. خ. ۱. تاج و  
 ۱۹. خ. ۲. گل ۲۰. ل. فرستد به؛ خ. ۱. برد ۲۱. ل. خ. ۲. دل ۲۲. خ. ۱. آید؛ خ. ۲. گردد  
 ۲۳. ل. از آلودن و گاه؛ خ. ۱. ز آسایش و خواب ۲۴. خ. ۲. بروبر شود دشمن بست چیر



- من از جمّ و ضحاک و از کیقباد  
 ۴۰ فزون بایدم زان<sup>۳</sup> ایشان هنر  
 سخن<sup>۴</sup> چون بگوش بزرگان رسید  
 همه زرد گشتند و پرچین بروی  
 کسی راست پاسخ نیارست کرد  
 چو طوس و چو گودرز<sup>۵</sup> کشواد و گبو  
 ۴۵ به آواز گفتند ما کههتریم  
 ازان پس یکی انجمن ساختند  
 نشستند و گفتند با یکدگر  
 اگر شهریار این سخنها که گفت  
 ز ما و ز ایران<sup>۶</sup> برآمد<sup>۷</sup> هلاک  
 ۵۰ که جمشید با فر<sup>۸</sup> و انگشتی  
 ز مازندران یاد هرگز نکرد  
 فریدون پردانش و<sup>۹</sup> پرفسون  
 اگر شایدی بردن این بد بسر  
 منوچهر کردی بدین پیشدست  
 ۵۵ یکی چاره باید کنون اندرین<sup>۱۰</sup>  
 چنین گفت پس طوس با مهتران
- فزونم بسخت<sup>۱</sup> و بفرّ و بداد<sup>۲</sup>  
 جهانجوی باید سر تاجور  
 از ایشان کس این رای فرّخ ندید  
 کسی جنگ<sup>۳</sup> دیوان نکرد آرزوی  
 نهانی روانشان<sup>۴</sup> پر از<sup>۵</sup> بادسرد  
 چو خرداد و گرگین و رهام<sup>۶</sup> نیو  
 زمین جز بفرمان تو نسپریم  
 ز گفتار او دل بپرداختند<sup>۷</sup>  
 که از بخت ما را چه آمد بسر<sup>۸</sup>  
 بمی خوردن اندر نخواهد<sup>۹</sup> نهفت  
 نماند برین<sup>۱۰</sup> بوم<sup>۱۱</sup> و بر آب و خاک  
 بفرمان او دیو و مرغ و پری  
 نجست از دلیران<sup>۱۲</sup> دیوان نبرد  
 همین را روانش<sup>۱۳</sup> نبذ رهنمون  
 بمردی و گنج و بنام و هنر<sup>۱۴</sup>  
 نکردی برین بر دل<sup>۱۵</sup> خویش پست<sup>۱۶</sup>  
 که این بد بگردد ز ایران زمین<sup>۱۷</sup>  
 که ای رزم دیده دلاور سران<sup>۱۸</sup>

۱. ل، خ ۱ - بتخت؛ خ ۲ - بفرّ و بتخت ۲. ل، خ ۱ - نژاد ۳. خ ۱، خ ۲ - نیز از ۴. ل - چنان  
 ۵. خ ۲ - یکی رزم ۶. ل - غمی شد دل و لب ۷. خ ۱ - لبانشان پر از غم لب از؛ خ ۲ - نهانشان دل  
 از غم بدو ۸. خ ۱، خ ۲ - گودرز و ۹. ل، خ ۱، خ ۲ - بهرام ۱۰. خ ۱ - بیت را ندارد. ۱۱. خ ۱ -  
 بیت را ندارد. ۱۲. خ ۲ - نباید ۱۳. خ ۲ - یزدان ۱۴. خ ۱، خ ۲ - آید ۱۵. ل - بدین؛  
 خ ۲ - درین ۱۶. خ ۲ - موم ۱۷. ل، خ ۱، خ ۲ - تاج؛ ع - مع جلالة قدره و فخامة شأنه ۱۸. خ ۱ -  
 دلیری ز ۱۹. ل، خ ۱، خ ۲ - «و» ندارند. ۲۰. ل، خ ۱ - همین راز دانش؛ خ ۲ - همان آرزویش  
 ۲۱. ل - بمردی و نام بگنج و گهر ۲۲. خ ۲ - برین همت ۲۳. ل، خ ۱، خ ۲ - بیت را ندارند. ۲۴. ل،  
 خ ۱، خ ۲ - نمودن بدین ۲۵. خ ۲ -

مرین چاره باید کنون دست باز نهانی یکی چاره نو بساز

۲۶. خ ۲ - روان

مراین بند<sup>۱</sup> را چاره اکنون یکیست  
 هیونی<sup>۲</sup> تکاور<sup>۳</sup> بر زال سام  
 که گر سر بگل داری اکنون<sup>۴</sup> مشوی  
 مگر کو گشاید لب پندمند<sup>۵</sup> ۶۰  
 بگوید که این<sup>۶</sup> اهرمن داد یاد  
 مگر زالش آرد ازین گفته باز  
 سخنها ز هرگونه برساختند  
 رونده همی تاخت<sup>۷</sup> تا نیمروز  
 چنین داد<sup>۸</sup> از نامداران پیام ۶۵  
 یکی کار پیش آمد اکنون شگفت  
 برین کار گر تو نبندی کمر  
 یکی شاه را بر دل اندیشه خاست  
 برنج نیاگانش از باستان  
 همی گنج بی رنج بگزایدش ۷۰  
 اگر هیچ سر خاری از<sup>۹</sup> آمدن  
 همی<sup>۱۰</sup> رنج تو داد خواهد بباد  
 تو با رستم شیر ناخورده سیر  
 کنون آن همه باد شد پیش اوی

بسازیم و این کار<sup>۱</sup> دشوار نیست  
 ببايد فرستاد و دادن پیام  
 یکی تیز کن مغز و بنمای روی<sup>۲</sup>  
 سخن بر دل شهریار بلند<sup>۳</sup>  
 در دیو هرگز نباید گشاد  
 وگرنه سرآمد<sup>۴</sup> نشان<sup>۵</sup> فراز  
 هیونی تکاور برون تاختند  
 چو آمد بر زال گیتی فروز  
 که ای نامور با گهر پور سام  
 که آسانش<sup>۶</sup> اندازه نتوان گرفت  
 نه تن ماند ایدر نه بوم و نه بر  
 بیچیدش اهرمن از راه راست<sup>۷</sup>  
 نخواهد همی بود همداستان  
 چراگاه<sup>۸</sup> مازندران بایدهش  
 سپهد<sup>۹</sup> همی زود خواهد<sup>۱۰</sup> شدن  
 که بردی ز آغاز<sup>۱۱</sup> باکیقباد  
 میان را بستنی چو شیر دلیر  
 بیچید جان<sup>۱۲</sup> بدانندیش اوی

۱.خ.۲-بنده ۲.م-رنج؛خ.۱-بند ۳.خ.۱-هیون ۴.خ.۲-دلاور ۵.ل-آنجا؛خ.۲-که گر  
 گل بسر داری اینجا ۶.خ.۲-افزون دارد:

که گر گل بسر داری اینجا مشوی  
 بگونی تو ای شاه کاوس کی  
 که آخر پشیمانی آید ز اوی  
 یکی تیز کن مغز و بنمای روی  
 که بر خیره کاری میفگن تو پی  
 بیاید کنون تیز بر کاست اوی

۷.ل،خ.۱-یکی؛خ.۲-سخن ۸.خ.۲-بیت پس از بیت ۶ آمده ۹.خ.۲-که این مرترا ۱۰.خ.۲-  
 آید ۱۱.ل،خ.۱،خ.۲-نشیب ۱۲.خ.۲-رفت؛ع-فطیر و اراکباً ۱۳.م،خ.۲-داشت ۱۴.ل،  
 خ.۱،خ.۲-که از دانش ۱۵.خ.۱-بیت پس از بیت ۶۵ آمده ۱۶.ل،خ.۱-همی گاه،خ.۲-همه کار  
 ۱۷.ل-باشی ز زود؛خ.۱-خاری سراز ۱۸.خ.۱،خ.۲-شهنشه ۱۹.ل،خ.۱-بزودی بخواید  
 شدن ۲۰.ل،خ.۱،خ.۲-همه ۲۱.ل،خ.۱-به آغاز؛خ.۲-در آغاز ۲۲.خ.۲-زوان

تنش گشت لرزان بسان <sup>۱</sup> درخت	۷۵	چو بشنید دستان بیچید سخت
نه گرم آزموده ز گیتی نه سرد		همی گفت <sup>۲</sup> کاوس خودکامه مرد
برو بگذرد سال و خورشید و ماه		کسی کو <sup>۳</sup> بود در جهان پیش گاه
بلرزند یکسر کهان و مهان		که ماند که از <sup>۴</sup> تیغ او در جهان
شوم <sup>۵</sup> خسته گر پند من نشنود		نباشد شگفت ار بمن نگرود
از اندیشه شاه <sup>۶</sup> دل بگسلم <sup>۷</sup>	۸۰	ورین رنج آسان کنم بر دلم
نه شاه و نه گردان ایران زمین		نه از من پسندد جهان آفرین
ز من گر پذیرد بود <sup>۸</sup> سودمند		شوم گویمش هرچ آید <sup>۹</sup> ز پند
تہمتن هم ایدر بود با سپاه <sup>۱۰</sup>		وگر تیزگردد گشادست راه
چو خورشید بنمود تاج از فراز		پراندیشه بود آن شب دیرباز
بزرگان برفتند با او براه	۸۵	کمر بست و بنهاد سر سوی شاه
برہام و گرگین و گردان نیو		خبر شد بطوس و بگودرز و گیو
درفش همایونش آمد پدید		که دستان بنزدیک ایران رسید
سری <sup>۱۱</sup> کو کشد پهلوانی کلاه		پذیره شدندش سران سپاه
پذیره <sup>۱۲</sup> شدندش همه بی درنگ		چو دستان سام اندرآمد بتنگ
سوی شاه <sup>۱۳</sup> با او همی راندند	۹۰	برو سرکشان آفرین خواندند
کشیدی چنین رنج <sup>۱۴</sup> راه دراز		بدو گفت طوس ای گو سرفراز
بر آرامش <sup>۱۵</sup> این رنج کردی گزین		ز بھر بزرگان ایران زمین
ستوده بفر کلاه توایم		همه سر بسر نیک خواه توایم
که هرکس که اورا نفرسود <sup>۱۶</sup> سال		ابا نامداران چنین گفت زال
ازان پس دهد چرخ گردانش داد <sup>۱۷</sup>	۹۵	همه پند پیرانش آید بیاد

۱. ل. خ ۱ - که شد زردبرگ کیانی؛ خ ۲ - بند زردبرگ کیانی ۲. خ ۲ - بود ۳. خ ۲ - چون ۴. ل. خ ۱ - که ماندست که از؛ خ ۲ - نباید که از؛ بخ - وز اندیشه ۵. ل. - شود ۶. م. - شاد ۷. ل. - گسلم؛ خ ۱ - نگسلم ۸. خ ۱ - دانم؛ خ ۲ - باید ۹. ل. خ ۲ - شود؛ خ ۱ - شوم ۱۰. م. - کلاه؛ خ ۲ - مصراع دوم بیت ۷۷. ۱۱. خ ۲ - شہی ۱۲. ل. خ ۲ - پیاده ۱۳. ل. - شهر ۱۴. خ ۲ - رنج و ۱۵. م. ل. خ ۱، خ ۲ - آسایش ۱۶. ل. خ ۱ - بفرسود؛ خ ۲ - بفرمود ۱۷. خ ۲ - باد

نشاید که گیریم ازو پند باز  
 ز پند و خرد<sup>۲</sup> گر بگردد سرش  
 به آواز گفتند ما با توایم  
 همه یکسره نزد<sup>۴</sup> شاه آمدند

کزین پند ما نیست خود<sup>۱</sup> بی نیاز  
 پشیمانی آید<sup>۳</sup> ز گیتی برش  
 ز تو بگذرد پند کس نشنوم  
 بر نامور تخت<sup>۵</sup> گاه آمدند

۲

۱۰۰ همی رفت پیش اندرون زال زر  
 چو کاوس را دید دستان سام  
 بکش کرده دست و سر افکنده پست  
 چنین گفت کای کدخدای جهان  
 چو تخت تو نشنید و افسر ندید<sup>۶</sup>

۱۰۵ همه ساله<sup>۸</sup> پیروز بادی<sup>۱</sup> و شاد  
 شه<sup>۱۲</sup> نامبردار بنواختش  
 بپرسیدش از رنج<sup>۱۳</sup> راه دراز  
 چنین گفت مر شاه را زال زر  
 همه شاد و روشن<sup>۱۸</sup> ببخت<sup>۱۹</sup> تواند

۱۱۰ ازان پس یکی داستان کرد یاد<sup>۱۱</sup>  
 [چنین گفت کای پادشاه جهان  
 از تو پیشتر پادشه بوده اند  
 که بر سر مرا روز چندی گذشت

پس او بزرگان زرین کمر  
 نشسته بر اورنگ بر شادکام  
 همی رفت تا جایگاه نشست  
 سرافراز بر مهتران و<sup>۱</sup> مهان  
 نه چون بخت تو چرخ گردان شنید  
 سرت<sup>۱۰</sup> پرز دانش دلت<sup>۱۱</sup> پرز داد  
 بر خویش بر تخت بنشاختش  
 ز گردان و از رستم سرفراز<sup>۱۴</sup>  
 که نوشه بدی<sup>۱۵</sup> شاه و<sup>۱۶</sup> پیروزگر<sup>۱۷</sup>  
 برافراخته سر بتخت<sup>۱۹</sup> تواند  
 سخنهای شایسته<sup>۲۲</sup> را در گشاد<sup>۲۳</sup>  
 سزاوار<sup>۲۴</sup> تختی و تاج مهان<sup>۲۵</sup> ]  
 که این راه<sup>۲۶</sup> هرگز نیموده اند<sup>۲۷</sup> ]  
 سپهر از بر خاک چندی<sup>۲۸</sup> بگشت

۱. ل. خ ۱- او؛ خ ۲- خود نیست شه ۲. ل. خ ۱، خ ۲- پند خرد ۳. ل. خ ۱- آرد ۴. ل. خ ۱- پیش  
 ۵. ل. خ ۱، خ ۲- تاج و ۶. ل. خ ۱- سرافرازتر مهتر اندر؛ خ ۲- مهتر میان ۷. خ ۲- که دید ۸. ل.  
 خ ۱، خ ۲- سال ۹. ل. خ ۱- باشی ۱۰. ل. خ ۱- دلت ۱۱. ل. خ ۱- سرت ۱۲. ل. خ ۱- کی  
 ۱۳. م. ل. خ ۱- رنج و ۱۴. خ ۲- دو مصراع پس و پیش ۱۵. خ ۱، خ ۲- بزی ۱۶. ل. خ ۱، خ ۲-  
 «و» ندارند. ۱۷. خ ۲- که نوشه بزی شاد و فیروز فر ۱۸. خ ۲- خندان ۱۹. خ ۲- بتخت  
 ۲۰. خ ۲- ببخت ۲۱. ل. خ ۱، خ ۲- برگشاد ۲۲. ل. خ ۱، خ ۲- بایسته ۲۳. خ ۲- میگرد یاد  
 ۲۴. خ ۲- سرافراز ۲۵. م. خ ۲- بیت را ندارند. ۲۶. خ ۱- راز ۲۷. م. خ ۲- بیت را ندارند.  
 ۲۸. خ ۱- تیره؛ خ ۲- تیره گزشت

۱۱۵ منوچهر شد زین جهان فراخ  
 همان زو و بانوذر و کیقباد  
 ابالشکر گشن و گرز گران  
 که آن خانه دیو افسونگرست  
 مران را بشمشیر نتوان شکست<sup>۲</sup>  
 هم آن را بنیرنگ<sup>۱</sup> نتوان گشاد  
 ۱۲۰ همایون ندارد کس آنجا شدن  
 سپه را بران سو نباید کشید  
 گرین نامداران ترا کهترند  
 تو از خون چندین سر نامدار  
 که بار و بلندیش نفرین بود  
 ۱۲۵ چنین پاسخ آورد کاوس باز  
 ولیکن من از آفریدون<sup>۱۲</sup> و جم  
 همان از<sup>۱۵</sup> منوچهر و از کیقباد  
 سپاه و دل<sup>۱۶</sup> و گنجم افزونترست  
 چو برداشتی<sup>۱۷</sup> شد گشاده جهان  
 ۱۳۰ شومشان یکایک برآه<sup>۱۹</sup> آورم  
 اگر کس نمانم<sup>۲۱</sup> بمازندران  
 چنان زار و خوارند بر چشم من  
 بگوش تو آید خود این آگهی  
 تو با رستم ایدر<sup>۲۴</sup> جهاندار باش

۱. ل. واز ۲. خ. ۲. جادوگرست ۳. خ. ۳. گرفت ۴. خ. ۱. باتش ۵. خ. ۲. بگنج و  
 بدینار نیز از شگفت ۶. خ. ۲. مران بندرا هیچ ۷. خ. ۲. مرد ۸. خ. ۲. روز ۹. ل. ۱. بیت را  
 ندارند. ۱۰. ل. ۱. خ. ۲. چو تو بندگان جهان ۱۱. خ. ۲. بزرگی ۱۲. ل. ۱. خ. ۱. مرالز فریدون  
 ۱۳. ل. ۱. خ. ۱. فزونست مردی ۱۴. ل. زور و درم؛ خ. ۲. برای و بمردی نه کم ۱۵. خ. ۱. کز  
 ۱۶. خ. ۲. زر؛ ع. - انا اکثر جالاً و اوفر مالاً ۱۷. ل. ۱. خ. ۲. برداشتی ۱۸. ل. ۱. خ. ۱. از آهن؛ خ. ۲. -  
 بآیین ۱۹. ل. ۱. خ. ۱. بدام ۲۰. ل. ۱. خ. ۱. جام ۲۱. خ. ۲. نماند ۲۲. خ. ۱. نه ۲۳. ل. ۱. خ. ۱. -  
 ساو و باز؛ خ. ۲. ساو و تاج ۲۴. خ. ۱. ایدر

۱۳۵ جهان آفریننده یار منست  
 گرایدونک یارم نباشی بجنگ  
 چو از شاه بشنید زال این سخن  
 بدو گفت شاهی و ما بنده ایم  
 اگر داد فرمان دهی گر<sup>۴</sup> ستم  
 ۱۴۰ از اندیشه دل را<sup>۵</sup> بپرداختم<sup>۱</sup>  
 نه مرگ از تن خویش بتوان سپوخت  
 بپرهیز هم<sup>۱۰</sup> کس<sup>۱۱</sup> نجست از نیاز  
 همیشه<sup>۱۴</sup> جهان بر تو فرخنده باد  
 پشیمان مبادی ز کردار خویش  
 ۱۴۵ سبک شاه را زال پدرود کرد  
 برون آمد از پیش کاوس شاه  
 بسرفتند با او بزرگان نیو  
 بزال آنگهی گفت گیو از<sup>۱۹</sup> خدای  
 بجایی که کاوس را دسترس  
 ۱۵۰ ز تو دور باد آز و چشم<sup>۲۲</sup> نیاز  
 بهر سو که آییم و اندر شویم<sup>۲۳</sup>  
 پس از کردگار جهان آفرین  
 ز بهر گوان رنج برداشتی  
 پس آنکه<sup>۲۵</sup> گرفتندش اندر کنار

۱. ل، خ، ۱، خ، ۲ - مفرمای بر گاه کردن؛ ع - فلا تشرین علینا بالثبیط عن امرنا ۲. خ، ۲ - آنچه ۳. ل، خ، ۱ -  
 ز دلسوزگی ۴. ل، خ، ۲ - گونی همی یا؛ خ، ۱ - خواهی همی یا ۵. ل، خ، ۱، خ، ۲ - من دل ۶. خ، ۱ -  
 پردوختم ۷. ل، خ، ۱، خ، ۲ - هرچه ۸. خ، ۱ - آموختم ۹. ل، خ، ۱، خ، ۲ - زمان ۱۰. خ، ۱،  
 خ، ۲ - هر ۱۱. خ، ۲ - گر ۱۲. خ، ۱ - خود ۱۳. خ، ۲ - جهانجوی را این نباشد نیاز ۱۴. ل، خ، ۲ -  
 که روشن ۱۵. خ، ۲ - آید بیاد ۱۶. خ، ۱ - جان ۱۷. ل، خ، ۱ - از رفتنش پر غم و دود کرد؛ خ، ۲ - ز  
 شاه جهان زال را دل بدرد ۱۸. ل، خ، ۱، خ، ۲ - بهرام؛ ع - بهرام ۱۹. خ، ۱ - آن ۲۰. خ، ۱ - کم  
 ۲۱. خ، ۲ - از داور ۲۲. ل، خ، ۱، خ، ۲ - مرگ و ۲۳. ل - بویم؛ خ، ۱ - بهر جا که آئیم و آنجا رویم؛  
 خ، ۲ - آنجا رویم ۲۴. م - بیت را ندارد. ۲۵. ل، خ، ۱، خ، ۲ - سراسر

- ۱۵۵ چو زال سپهد ز پهلو برفت  
بطوس و بگودرز فرمود شاه  
چو شب روز شد شاه و جنگ<sup>۲</sup> آوران  
بمیلاد بسپرد ایران زمین  
بدو گفت گر دشمن آید پدید  
۱۶۰ ز هر بد بزال و برستم پناه  
دگر روز برخاست آوای کوس  
همی رفت کاوس لشکر فروز  
بجایی که پنهان شود آفتاب  
کجا جای دیوان دژخیم بود  
۱۶۵ بگسترد زربفت<sup>۱</sup> بر میش سار  
همه پهلوانان فرخنده پی  
همه شب می و مجلس آراستند  
پراگنده نزدیک شاه آمدند  
بفرمود پس گیو را شهریار  
۱۷۰ کسی کو گراید بگرز گران  
هرانکس که بینی ز پیر و جوان  
وزو هرچ آباد بینی بسوز
- دمادم سپه روی بنهاد و<sup>۱</sup> تفت  
کشیدن سپه<sup>۲</sup> سر نهادن براه  
نهادند سر سوی مازندران  
کلید در گنج و<sup>۴</sup> تاج و نگین  
ترا تیغ کینه بباید<sup>۵</sup> کشید  
که پشت سپاهند<sup>۱</sup> و زیبای گاه  
سپه را همی راند گودرز و طوس  
بزد گاه بر پیش کوه اسپروز<sup>۷</sup>  
بدان جایگه ساخت آرام و خواب  
بدان جایگه پیل را<sup>۸</sup> بیم بود<sup>۹</sup>  
هوا پر ز بوی از می خوشگوار<sup>۱۱</sup>  
نشستند بر تخت کاوس کی<sup>۱۲</sup>  
بشبیگیر کز خواب<sup>۱۳</sup> برخاستند  
کمر بسته و<sup>۱۴</sup> با کلاه آمدند  
دو باره ز لشکر گزیدن<sup>۱۵</sup> هزار  
گشاینده شهر مازندران  
تنی کن<sup>۱۶</sup> که با او<sup>۱۷</sup> نباشد روان<sup>۱۸</sup>  
شب آور بجایی<sup>۱۹</sup> که باشی بروز<sup>۲۰</sup>

۱. ل، خ ۱ - «و» ندارند. ۲. م - بنه؛ ع - بان یجز العساکر ۳. ل، خ ۱ - کند ۴. م - «و» ندارد.  
۵. ل - نباید؛ ع - فاخرط سیف الانتقام ۶. ل - پناهست ۷. خ ۱ - فرود آمد آنکه که شد گرم روز  
۸. ل - دیورا ۹. خ ۲ - بیت را ندارد. ۱۰. خ ۲ - دیبای ۱۱. خ ۱ - بدیبا زمین کرد خرم بهار؛  
خ ۲ - بزر کرد بر زر تابان نگار ۱۲. ل - بیت را ندارد. ۱۳. خ ۲ - جای ۱۴. خ ۱ - «و» ندارد.  
۱۵. ل - گزیند؛ خ ۱ - که بگزین ز لشکر دو باره؛ خ ۲ - گزین کن ۱۶. خ ۱، خ ۲ - چنان کن ۱۷. ل،  
خ ۱، خ ۲ - اورا ۱۸. خ ۲ - کران ۱۹. ل، خ ۱ - هر آنجا؛ خ ۲ - همانجا ۲۰. خ ۱ - برایشان  
شب آور درخشنده روز

چنین تا بدیوان رسد آگهی  
 کمر بست و رفت از در<sup>۳</sup> شاه گیو  
 ۱۷۵ بشد تادر شهر مازندران  
 زن و کودک و مرد با دستوار  
 همی کرد غارت همی سوخت<sup>۸</sup> شهر  
 یکی چون بهشت برین شهر دید  
 بهر برزنی بر<sup>۱۱</sup> فزون از هزار<sup>۱۲</sup>  
 ۱۸۰ پرستنده زین بیشتر با کلاه  
 بهر جای گنجی پراکنده زر  
 بی اندازه گرد اندرش چارپای  
 بکاس بردند از او آگهی  
 همی<sup>۱۵</sup> گفت خرم زیاد آنک گفت  
 ۱۸۵ همه شهر گویی مگر بتکده ست<sup>۱۱</sup>  
 بتان بهشتند<sup>۱۸</sup> گویی درست  
 چو یک هفته بگذشت ایرانیان  
 خبر شد سوی<sup>۲۱</sup> شاه مازندران  
 ز دیوان پیش اندرون<sup>۲۲</sup> سنجه بود  
 ۱۹۰ بدو گفت رو نزد دیو سپید  
 بگوش که آمد بمازندران

۱. خ. ۱ - جادو ۲. ل. - دو مصراع پس و پیش. ۳. ل. ۱ - از بر ۴. خ. ۱ - مردان ۵. خ. ۱ -  
 بیازید ۶. خ. ۱ - ندید ۷. ل. - بد؛ خ. ۲ - ندیدند از ۸. م. ۲ - همی کشت و غارت همی کرد؛ ل. -  
 همی سوخت و غارت همی کرد؛ ع. - و یسن علیهم الغارات و یحرق الدیار و ینهب الاموال ۹. ل. ۱ -  
 که از خرمی نزد او ۱۰. خ. ۲ - بدان خرمی از در زهر ۱۱. ل. ۱، خ. ۲ - بهر کوی و برزن ۱۲. خ. ۲ -  
 شمار ۱۳. ل. ۱، خ. ۱ - زر و بدیگر؛ خ. ۲ - دینار و جانی ۱۴. خ. ۲ - گونی همیدون بیای ۱۵. خ. ۲ -  
 چنین ۱۶. ل. ۱ - بت پرست ۱۷. ل. ۱، خ. ۱ - بد بست ۱۸. م. ۱ - بتان پاک حورند؛ خ. ۲ - بتان بر انسان  
 ۱۹. خ. ۲ - بهشت ۲۰. ل. ۱، خ. ۲ - بیکیک ۲۱. ل. ۱، خ. ۲ - بر ۲۲. ل. ۱، خ. ۱ - به پیشش  
 درون؛ خ. ۲ - بگرد اندرش ۲۳. ل. ۱، خ. ۲ - دلش ۲۴. ل. - شو ۲۵. خ. ۲ - تخت



جهانجوی کاوس شان پیش رو  
کنون گر نباشی تو فریادرس  
چو بشنید پیغام سنجه نهفت<sup>۴</sup>  
چنین پاسخش داد دیو سپید ۱۹۵  
بیایم کنون با سپاهی گران<sup>۶</sup>  
شب آمد یکی ابر شد با سپاه  
چو دریای قارست گفتی جهان  
یکی خیمه زد بر سر از دود و قیر<sup>۱۰</sup>  
چو بگذشت شب روز نزدیک شد ۲۰۰  
ز لشکر دو بهره شده تیره چشم  
از ایشان فراوان تبه کرد نیز  
چو تاریک شد چشم کاوس شاه  
همه گنج تاراج و لشکر اسیر  
همه داستان یاد باید گرفت ۲۰۵  
سپهد چنین گفت چون دید رنج  
بسختی چو یک هفته اندر کشید

یکی لشکری<sup>۱</sup> جنگ سازان نو  
نبینی بمازندران زنده<sup>۲</sup> کس<sup>۳</sup>  
بر دیو پیغام شه بازگفت<sup>۵</sup>  
که<sup>۱</sup> از روزگاران مشو ناامید  
ببرم پی او<sup>۸</sup> ز مازندران  
جهان کرد<sup>۹</sup> چون روی زنگی سیاه  
همه روشنائیش گشته نهان  
سیه شد جهان چشمها خیره خیر<sup>۱۱</sup>  
جهانجوی را چشم تاریک شد  
سر<sup>۱۲</sup> نامداران ازو<sup>۱۳</sup> پر ز خشم<sup>۱۴</sup>  
نبود از بد بخت مانده چیز<sup>۱۵</sup>  
بد آمد ز کردار او بر سپاه  
جوان دولت و بخت<sup>۱۶</sup> برگشت پیر  
که خیره نماید<sup>۱۷</sup> شگفت از شگفت  
که دستور بیدار بهتر ز گنج<sup>۱۸</sup>  
بدیده ز<sup>۱۹</sup> ایرانیان کس ندید

۱. ل، خ ۱ - ز لشکر یکی ۲. ل، خ ۱، ۲ - نیز ۳. م، خ ۱ - بیت را ندارند. ۴. ل، خ ۱، ۲ - برفت  
۵. ل - مانده باد تفت؛ خ ۲ - خود روی بنهاد و تفت؛ خ ۱ - افزون دارد:  
بیامد بنزدیک آن سرفراز  
بشد سنجه نزدیک آن بدگمان  
ل، خ ۲ - بیت نخست را افزون دارند؛ خ ۲ - افزون دارد:  
بیامد بگفت آنچه شه گفته بود  
همان نیز ازان کو بر آشفته بود  
ع - فوصل سنجه الی ملک الجن شرح لدیه الحال ۶. خ ۲ - چو ۷. خ ۲ - چو آمد کنون لشکر بیکران  
۸. خ ۲ - پیش را ۹. ل، خ ۱ - گشت ۱۰. ل - قار ۱۱. ل - گشت تار ۱۲. خ ۲ - دل  
۱۳. ل - شده ۱۴. خ ۱ - شد بخشم ۱۵. ل، خ ۱، ۲ - بیت پس از بیت ۱۹۹ آمده. ۱۶. ل،  
خ ۱، ۲ - تیز ۱۷. خ ۱، ۲ - بماند ۱۸. خ ۲ - بیت پس از بیت ۲۰۸ آمده؛ م - افزون دارد:  
دریغاکه پند جهانگیر زال  
نه پذیرفتم و آمدم تنگحال  
۱۹. ل، خ ۱، ۲ - بیدار از

بهشتم بفرید دیو سپید  
 همی برتری را بیاراستی  
 ۲۱۰ همی نیروی خویش چون<sup>۲</sup> پیل مست  
 چو<sup>۵</sup> با تاج و با تخت نشکافتی  
 کنون آنچ اندرخور کار تست  
 ازان نرّه دیوان خنجرگذار  
 بر ایرانیان بر نگهدار کرد  
 ۲۱۵ سران را همه بندها ساختند  
 خورش دادشان اندکی جان<sup>۸</sup> سپوز  
 ازان پس همه<sup>۹</sup> گنج شاه جهان<sup>۱۱</sup>  
 سپرد آنچ<sup>۱۲</sup> دید از کران تا کران  
 بر شاه رو گفت و<sup>۱۳</sup> او را بگوی  
 ۲۲۰ همه پهلوانان ایران و شاه<sup>۱۵</sup>  
 بکشتن نکردم بروبر نهیب  
 بزاری و سختی برآیدش هوش  
 چو ارژنگ بشنید گفتار اوی  
 همی رفت بالشکر و خواسته  
 ۲۲۵ [سپرد او بشاه و سبک بازگشت

۱. خ ۲- کاستی م ۲- را؛ خ ۱- دید ۳. خ ۱- ندیدی ۴. م- بدارد بگردد ازو بوم پست؛  
 خ ۲- بیت را ندارد. ۵. ل، خ ۱، خ ۲- تو ۶. م- افزون دارد؛  
 پس از نرّه دیوان مازندران بیاراست جادو سپاهی گران  
 ۷. ل، خ ۱، خ ۲- بیت را ندارند. ۸. خ ۱- جو ۹. خ ۲- ور ۱۰. ل، خ ۱، خ ۲- شاه و سپاه  
 ۱۱. ل، خ ۱، خ ۲- پیروزه گاه ۱۲. خ ۱- آنکه ۱۳. ل، خ ۱، خ ۲- بر شاه برگفت ۱۴. خ ۲- نو  
 ۱۵. ل، خ ۱، خ ۲- سپاه ۱۶. خ ۱- نه بیند خورشید ۱۷. خ ۱- افزون دارد؛  
 که او خود نبیند نشیب و فراز مکن دست بر شاه ایران دراز  
 میازار کسرا بگرز گران مکش هیچکس را ز ایرانیان  
 همه گنج او دار هشیار گوش تو این پند من ای برادر نیوش  
 همان پهلوانان ایران سپاه میازار گفتمت کاوس شاه  
 ۱۸. خ ۱- بلند از ۱۹. ل، خ ۱، خ ۲- بمازندران شاه بنهاد روی ۲۰. م، ل، خ ۲- بیت را ندارند.

ازان پس جهانجوی خسته جگر  
 سوی زابلستان فرستاد زود  
 کنون چشم شد تیره و تیره بخت<sup>۲</sup>  
 جگر<sup>۱</sup> خسته در چنگ آهرمنم  
 ۲۳۰ چو از پندهای تو یاد آورم<sup>۸</sup>  
 نرفتم بگفتار<sup>۹</sup> تو هوشمند  
 اگر تو نبندی بدین بد<sup>۱۱</sup> میان  
 چو پوینده نزدیک دستان<sup>۱۲</sup> رسید  
 هم آن گنج و هم<sup>۱۴</sup> لشکر نامدار<sup>۱۵</sup>  
 ۲۳۵ همه چرخ گردان بدیوان سپرد  
 چو بشنید بر تن بدرید پوست  
 بروشن دل از دور بدها بدید  
 برستم چنین گفت دستان سام  
 نشاید کزین پس چمیم و چریم  
 ۲۴۰ که شاه جهان در دم ازدهاست

۱. ل. خ ۲ - گردی؛ خ ۱ - مرغی ۲. ل. خ ۲ - چنان کم شنود؛ خ ۱ - چو دود ۳. ل. خ ۱ - بگفتش  
 که بر من چه آمد ز بخت ۴. ل. - نگون؛ خ ۲ - کنون ۵. خ ۱ - نگونسار گشته سرو ۶. ل.  
 خ ۱، خ ۲ - چنین ۷. ل. خ ۱، خ ۲ - همی بگسلاندر روان از ۸. ل. خ ۱، خ ۲ - آیدم ۹. ل. خ ۱،  
 خ ۲ - نبودم بفرمان ۱۰. ل. خ ۱، خ ۲ - ز کمی خرد ۱۱. ل. - بدین در؛ خ ۱ - کمر بر؛ خ ۲ - برین بر  
 ۱۲. ل. - رستم ۱۳. ل. - گفت ۱۴. ل. خ ۱، خ ۲ - آن ۱۵. خ ۲ - بیشمار ۱۶. ل. خ ۱،  
 خ ۲ - گفتی ۱۷. ل. خ ۱، خ ۲ - بیتهای ۲۳۳، ۲۳۴ پس از بیت ۲۲۷ آمده؛ سپس ل. خ ۱، خ ۲ - افزون دارند:  
 کنون چشم خیره شد و تیره بخت نگونسار گشته سر [ل - تن] و تاج و تخت  
 ۱۸. ل. خ ۲ - کزو بر زمانه

کنون کرد باید ترارخش زین  
 همانا که از بهر این روزگار  
 نشاید بدین کار آهرمنی  
 برت<sup>۴</sup> را بسیر بیان سخت کن  
 ۲۴۵ هران تن که چشمش سنان تو دید  
 اگر جنگ دریا کنی خون شود  
 نباید که ارژنگ و دیو سپید  
 کنون<sup>۱</sup> گردن شاه مازندران  
 چنین پاسخش داه رستم<sup>۱۱</sup> که راه  
 ۲۵۰ ازین پادشاهی بدان<sup>۱۳</sup> گفت زال  
 یکی از دوراه<sup>۱۴</sup> آنک کاوس رفت  
 پر از دیو و شیرست و پر تیرگی  
 تو کوتاه بگزین شگفتی بین  
 اگرچه برنجست هم بگذرد  
 ۲۵۵ شب تیره تا<sup>۱۷</sup> برکشد روز چاک  
 مگر باز بینم بر<sup>۱۹</sup> و یال تو  
 و گر هوش تو نیز بر دست دیو  
 تواند کسی این سخن بازداشت

۱. خ ۲- بخوام ۲. خ ۱- افزون دارد:

مرین کارهارا تو زیبی کنون

ازین کار یابی تو نام بلند

مراسال شد از دو صد بر فزون

رهایی دهی شاه رازین گزند

۳. ل- آید و گر؛ خ ۱- نه ۴. خ ۱- تنب ۵. ل، خ ۱، خ ۲- کار ۶. ل، خ ۱، خ ۲- کزان پس روانش

۷. ل، خ ۱، خ ۲- آواز ۸. خ ۲- یابند ۹. ل- همی؛ خ ۱- همه؛ خ ۲- همان ۱۰. ل، خ ۱، خ ۲- مهره

۱۱. خ ۱- گفت رستم پیاسخ ۱۲. ل، خ ۲- «و» ندارند. ۱۳. خ ۲- ازان پادشاهی بدو ۱۴. ل، خ ۱،

خ ۲- دیر باز ۱۵. ل، خ ۱، خ ۲- و دیگر که بالاش باشد ۱۶. ل، خ ۱، خ ۲- ورا ۱۷. خ ۱- چون

۱۸. خ ۱- ستایش ۱۹. ل، خ ۱، خ ۲- سر ۲۰. ل، خ ۱، خ ۲- برو بازو و ۲۱. ل، خ ۱- رسانید

یزدان؛ خ ۲- نهادست یزدان ۲۲. ل، خ ۱، خ ۲- کجا چونکه آید

نخواهد همی ماند ایدر کسی  
 کسی کو جهان را بنام بلند ۲۶۰  
 چنین گفت رستم بفرخ پدر  
 ولیکن بدوزخ چمیدن بپای  
 همان از تن خویش نابوده سیر  
 کنون من کمر بسته و رفته گیر  
 تن و جان فدای سپهد کنم ۲۶۵  
 هرانکس که زنده است ز ایرانیان  
 نه ارژنگ مانم نه دیو سپید  
 بنام جهان آفرین یک خدای<sup>۱</sup>  
 مگر دست ارژنگ بسته چو سنگ  
 سر و مغز<sup>۲</sup> پولاد<sup>۳</sup> را<sup>۴</sup> زیر پای ۲۷۰  
 بپوشید ببر و بر آورد یال  
 چو رستم<sup>۵</sup> بر رخس اندر آورد پای  
 بیامد پر از آب رودابه روی  
 بدو گفت کای مادر نیکخوی  
 مرا در غم خود گذاری همی ۲۷۵  
 چنین آمدم بخشش روزگار  
 بپدرود کردنش رفتند پیش  
 بخوانند اگر چه بماند بسی<sup>۱</sup>  
 گذارد<sup>۲</sup> برفتن نباشد نژند  
 که من بسته دارم بفرمان کمر  
 بزرگان پیشین ندیدند رای  
 نیاید کسی پیش در زنده<sup>۳</sup> شیر  
 نخواهم<sup>۴</sup> جز از دادگر دستگیر  
 طلسم دل<sup>۵</sup> جادوان بشکنم  
 بیارم ببندم کمر بر میان  
 نه سنجه نه پولاد<sup>۱</sup> غندی نه بید  
 که رستم نگرداند از رخس پای  
 فگنده<sup>۲</sup> بگردنش در<sup>۳</sup> پالهنگ  
 پی رخس برده زمین راز جای<sup>۳</sup>  
 برو آفرین خواند بسیار<sup>۴</sup> زال  
 رخس رنگ بر جای و دل هم بجای<sup>۵</sup>  
 همی زار بگریست دستان بروی  
 نه بگزیدم این راه بر آرزوی  
 بیزدان چه امیدداری همی  
 توجان و تن من بزهار دار<sup>۷</sup>  
 که دانست کش باز بیند پیش

۱. ل. اگر چند باشد بسی؛ خ. ۱. نمائی اگر چند مانی بسی؛ خ. ۲. اگر چند باشی بسی. ۲. م. ل. بگوید؛  
 خ. ۲. بگوید. ۳. ل. خ. ۱. خ. ۲. غزنده. ۴. ل. نباشد. ۵. ل. خ. ۲. تن؛ خ. ۱. وتن. ۶. م.  
 خ. ۱. خ. ۲. نه سنجه نه اولاد غندی؛ ل. کولاد؛ ضبط متن بر اساس بخ. ۷. خ. ۲. کدخدای. ۸. خ. ۲. -  
 نکرده. ۹. ل. خ. ۱. خ. ۲. بگردن درش. ۱۰. ل. خ. ۲. پای. ۱۱. م. ل. خ. ۲. اولاد. ۱۲. خ. ۱. در  
 ۱۳. ل. خ. ۲. رخس رنگ بر جای و دل هم بجای (نک. بیت ۲۷۲). ۱۴. خ. ۱. فراوان برو آفرین خواند  
 ۱۵. ل. خ. ۱. خ. ۲. پیلی. ۱۶. ل. خ. ۲. پی رخس برده زمین راز جای (نک. بیت ۲۷۰). ۱۷. ل.  
 خ. ۱. خ. ۲. بیتهای ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶ را ندارند.

دمش<sup>۱</sup> مرد دانا همی بشمرد<sup>۲</sup>  
برانی کزو گیتی آباد گشت<sup>۴</sup>

زمانه بدین سان همی بگذرد  
هران<sup>۳</sup> روز بد کز تو اندر گذشت

۵

ز پیش پدر گرد گیتی فروز  
شب تیره را روز پسنداشتی  
بتابنده<sup>۸</sup> روز و شبان سیاه  
یکی دشت پیش آمدش پر ز گور  
تگ گور<sup>۱۱</sup> شد از تگ او گران  
نیابد ازو دام و دد<sup>۱۲</sup> زینهار  
بحلقه<sup>۱۳</sup> در آورد گور دلیر<sup>۱۴</sup>  
بیامد برش چون هژبر دمان<sup>۱۵</sup>  
بدو خار و خاشاک و هیزم<sup>۱۶</sup> بسوخت  
ازان پس که بی پوست<sup>۱۷</sup> و بی جانش کرد  
همین بود دیگ و همین بود خوان  
چرا<sup>۲۰</sup> دید و بگذاشت در مرغزار  
در بیم را جای ایمن شناخت  
که پیلی نیارست ازونی درود  
بسوی<sup>۲۵</sup> کنام خود آمد دلیر

۲۸۰ برون رفت پس<sup>۵</sup> پهلو<sup>۶</sup> نیمروز  
دو روزه بیک روزه بگذاشتی  
بدین سان همی<sup>۷</sup> رخش ببرد راه  
تنش چون خورش جست<sup>۹</sup> و آمد بشور  
یکی رخش را تیز<sup>۱۰</sup> بنمود ران  
۲۸۵ کمند و پی رخش و رستم سوار  
کمند کیانی بینداخت شیر  
کشید و بیفگند گور آن زمان  
ز پیکان تیر آتشی برفروخت  
بران آتش تیز بریانش کرد  
۲۹۰ بخورد و بینداخت زو<sup>۱۸</sup> استخوان  
لگام از سر رخش<sup>۱۹</sup> برداشت خوار  
بر<sup>۲۱</sup> نیستان بستر<sup>۲۲</sup> خواب ساخت  
دران نیستان بیشه<sup>۲۳</sup> شیر بود  
چو یک<sup>۲۴</sup> پاس بگذشت درنده شیر

۱. ل، خ، ۱، خ، ۲ - پیش ۲. خ، ۱ - دل مرد بینا همی بنگرد؛ بخ - نشمرد ۳. ل، خ، ۲ - همان؛ خ، ۱ -  
مران ۴. خ، ۱ - گذشته همان باد گردد بدشت ۵. ل، خ، ۲ - آن؛ خ، ۱ - آمد آن ۶. خ، ۲ - پهلوان  
۷. خ، ۲ - پی ۸. خ، ۲ - بتابید ۹. خ، ۱، خ، ۲ - خواست اندر ۱۰. خ، ۱ - تند ۱۱. خ، ۲ -  
رخش ۱۲. ل، خ، ۱ - نبد دام و درازو ۱۳. ل - بحلق اندر ۱۴. خ، ۲ - گردی ۱۵. ل،  
خ، ۱، خ، ۲ - بیت را ندارند ۱۶. ل - لختی؛ خ، ۲ - خار و هیزم فراوان ۱۷. ل، خ، ۱، خ، ۲ - بی نوش  
۱۸. ل، خ، ۱، خ، ۲ - دور ۱۹. ل، خ، ۲ - اسب ۲۰. خ، ۱ - گیا ۲۱. ل، خ، ۱، خ، ۲ - یکی ۲۲. ل، خ، ۲ -  
جایگه ۲۳. م - موضع ۲۴. خ، ۲ - یکی ۲۵. ل، خ، ۱، خ، ۲ - پیش

- ۲۹۵ بر نی یکی پیل را<sup>۱</sup> خفته دید  
 نخست اسپ را گفت باید شکست  
 سوی رخس رخشان بر آمد دمان  
 دو دست اندر آورد و زد بر سرش  
 همی زد بران خاک تا پاره کرد  
 ۳۰۰ چو بیدار شد رستم تیز چنگ  
 چنین گفت با رخس کای هوشیار  
 اگر تو شدی کشته در چنگ<sup>۵</sup> اوی  
 چگونه کشیدی بمانندران  
 چرا نامدی نزد من با خروش  
 ۳۰۵ سرم گر<sup>۱۰</sup> ز خواب خوش آگه شدی  
 چو خورشید برزد سر از تیره کوه  
 تن رخس بستر د و زین بر نهاد

۶

- یکی راه پیش آمدش ناگزیر  
 پی<sup>۱۳</sup> اسپ و گویا زبان سوار  
 ۳۱۰ پیاده شد از اسپ و ژوپین بدست  
 همی جست بر چاره جستن<sup>۱۵</sup> ره  
 چنین گفت کای داور دادگر  
 گرایدونک خشنودی از رنج من  
 همی رفت بایست بر خیره خیر  
 ز گرما و از تشنگی شد ز کار  
 همی رفت پویان<sup>۱۴</sup> بکردار مست  
 سوی آسمان کرد روی آنگهی  
 همه رنج و سختی تو آری بسر  
 بدان گیتی آگنده کن<sup>۱۶</sup> گنج من

۱. ل. ۱، خ. ۲ - به بر یکی پیلتن ۲. خ. ۱ - دیو ۳. ل. ۳، خ. ۲ - آیم ۴. خ. ۱ - بدانجای؛ خ. ۲ - بدانگونه  
 ۵. ل. ۱، خ. ۲ - بردست ۶. ل. ۱، خ. ۲ - بیر ۷. خ. ۲ - که بردی چنین ۸. ل. ۱، خ. ۱ - کیان زین و  
 ۹. ل. ۱، خ. ۲ - بیت راندارند. ۱۰. ل. ۱، خ. ۲ - اگر من ۱۱. خ. ۱ - رزم ۱۲. خ. ۱ - دو مصراع  
 پس و پیش. ۱۳. ل. ۱، خ. ۲ - تن ۱۴. م. - حیران؛ خ. ۲ - گریان؛ ع. - و جعل یمشی کانه سکران  
 ۱۵. خ. ۱ - کردن ۱۶. ل. ۱، خ. ۲ - شد

۳۱۵ هم ایرانیان راز چنگال دیو  
 گنهکار و افگندگان تواند<sup>۱</sup>  
 تن پیلوارش چنان تفته<sup>۱</sup> شد  
 بیفتاد رستم بران<sup>۲</sup> گرم خاک  
 همانگه یکی میش نیکوسرین  
 ۳۲۰ ازان رفتن میش اندیشه<sup>۱</sup> خاست  
 همانا که بخشایش کردگار  
 بیفشارد شمشیر بردست راست  
 بشد بر پی میش و تیغش بچنگ  
 بره بر یکی چشمه آمد پدید<sup>۱</sup>  
 ۳۲۵ تهمتن سوی آسمان کرد روی  
 هرانکس<sup>۱۱</sup> که از دادگر یک خدای  
 برین چشمه آبشخور<sup>۱۴</sup> میش نیست  
 بجایی که تنگ اندرآید سخن

۱. خ ۱- توایم ۲. ل، خ ۲- چو این گفته؛ خ ۱- خفته  
 افزون دارد:

همی گفت با خویشان پیلتن  
 که گر لشکری پیشم آید بچنگ  
 بیک حمله زیروزبر کردمی  
 ورایدونک پیش آمدی کوه کنگ  
 بگرز گران کردمی کوه پست  
 ورایدونک دریا و جیحون بدی  
 بینباشتمی آب دریا بخاک  
 بکین حسودست مردی و زور  
 کجا بادش آمد ز گور و کفن  
 به آوازشان رفتمی چون پلنگ  
 دم از جان ایشان برآوردمی  
 که چاره گذر نیستی جز بسنگ  
 چو بر من همی آمدی زو شکست  
 که کشتی ز دریاش بیرون بدی  
 بمردی و نیروی یزدان پاک  
 که شد بخت سازنده را چشم کور

۱. ل، خ ۱، خ ۲- بزور جهاندار بر پای ۷. ل، خ ۱، خ ۲- بیت را ندارند؛ نک. نسخه بدل ۶، بیت ۳۲۰.  
 ۸. خ ۱- چشمه آب دید ۹. ل، خ ۱، خ ۲- که ۱۰. خ ۱- دل آرام آنجا؛ خ ۲- سرفراز آنجا ۱۱. ل،  
 خ ۲- که هرکس ۱۲. ل، خ ۱، خ ۲- خرد را نیابد ۱۳. ل، خ ۱، خ ۲- بیت پس از بیت ۳۲۷ آمده.  
 ۱۴. ل، خ ۱، خ ۲- جای پی



بران غرم بر آفرین کرد چند  
 ۳۳۰ گیا بر<sup>۱</sup> در و دشت تو سبز باد  
 ترا<sup>۲</sup> هرک یازد بتیر و کمان  
 که زنده شد از تو گو<sup>۵</sup> پیلتن  
 که در سینه اژدهای بزرگ  
 شده<sup>۷</sup> پاره پاره کنان و کشان<sup>۸</sup>  
 ۳۳۵ روانش<sup>۱۰</sup> چو پردخته شد ز آفرین  
 همه تن بشستش<sup>۱۱</sup> بران آب پاک  
 چو سیراب شد ساز نخچیر کرد  
 بیفگند گوری چو پیل زیان  
 چو خورشید تیز آتشی بر فروخت  
 ۳۴۰ پردخت ز آتش<sup>۱۵</sup> بخوردن گرفت  
 سوی چشمه روشن آمد بر آب  
 تهمتن برخش سراینده<sup>۱۸</sup> گفت  
 اگر دشمن آید سوی من بیوی  
 بخفت و بر آسود و نگشاد لب

۷

۳۴۵ ز دشت اندر آمد یکی اژدها  
 بدان جایگه بودش آرامگاه  
 کزو پیل گفتی نیابد رها  
 نکردی ز بیمش برو دیوراه

۱. ل. گیاه و؛ خ ۲. گیاهی ۲. ل. ۲. مباداز تو بر دل یوزیاد؛ خ ۱. مباداز تو بر دل تو زیاد ۳. ل.  
 خ ۲. بتو ۴. خ ۱. روان؛ ع. وایما قوس راعک انباضه فلازالت متقطعة اوتاره ۵. ل. خ ۲. تن  
 ۶. خ ۲. بگنجد ۷. خ ۲. شود ۸. م. بهر خاکشان؛ خ ۲. کشان و کنان ۹. ل. خ ۲. دشمن  
 ۱۰. خ ۱. زبانش ۱۱. ل. خ ۱. تهمتن بشستش ۱۲. خ ۲. بمانند ۱۳. ل. خ ۱. بسیچید؛  
 خ ۲. کمان برد ۱۴. ل. خ ۱. و بر؛ خ ۲. بر او ز آب اندر ۱۵. ل. خ ۱. ازان پس ۱۶. ل. خ ۱.  
 خ ۲. بچنگ ۱۷. ل. خ ۱. ستردن ۱۸. بخ. ستیزنده

بیامد جهانجوی را خفته دید  
 پراندیشه شد<sup>۳</sup> تاچه<sup>۴</sup> آمد پدید  
 نیارست کردن کس آنجا گذر  
 همان<sup>۵</sup> نیز کامد<sup>۶</sup> نیابد رها ۳۵۰  
 سوی رخس رخشنده بنهاد روی  
 همی کوفت بر خاک رویینه سم  
 تهمتن چو از خواب بیدار شد  
 بگرد بیابان یکی<sup>۱۰</sup> بنگرید  
 ابارخس بر<sup>۱۱</sup> خیره پیکار کرد ۳۵۵  
 دگر باره چون<sup>۱۳</sup> شد بخواب اندرون  
 بسالین رستم تگ آورد رخس  
 دگر باره بیدار شد خفته مرد  
 بیابان همه سربسر بنگرید  
 بدان مهربان رخس بیدار<sup>۱۶</sup> گفت ۳۶۰  
 سرم را همی بازداری ز خواب  
 گراین بار سازی چنین رستخیر  
 پیاده شوم سوی مازندران  
 سیم<sup>۱۸</sup> ره بخواب اندر آمد سرش  
 بفرید باز ازدهای دژم ۳۶۵  
 چراگاه بگذاشت رخس آنزمان<sup>۲۰</sup>  
 دلش زان شگفتی بدو نیم بود<sup>۲۱</sup>  
 هم<sup>۲۲</sup> از بهر رستم دلش نارمید

۱. ل-دیو؛ خ-۲-پیل ۲. نک. بیت ۲۹۵. ۳. ل-بد ۴. ل-کی؛ خ-۲-که ۵. ل-هراین؛ خ-۲-هران ۶. خ-۱-کاید ۷. ل، خ، ۱، خ-۲-رخس ۸. ل، خ، ۱-سوی ۹. م، ل، خ، ۱، خ-۲-بیت را ندارند؛ ع-واخذ یضرب بحوافره الارض؛ ضبط متن براساس بخ. ۱۰. خ-۱-همی؛ ل، خ-۲-همه ۱۱. خ-۱-پر ۱۲. ل، خ، ۱، خ-۲-بدان کو ۱۳. ل-در ۱۴. خ-۱-تیره شب هیچ دیگر ۱۵. ل، خ-۲-بیت را ندارند. ۱۶. خ-۱-هشیار ۱۷. ل، خ، ۱، خ-۲-زین و گوپال ۱۸. ل-دوم ۱۹. خ، ۱، خ-۲-گوئی ۲۰. خ-۱-آن دمان ۲۱. خ-۲-شد ۲۲. ل، خ، ۱، خ-۲-چو ۲۳. م-دوان ۲۴. ل، خ، ۱، خ-۲-پیش

خروشید و جوشید و برکند خاک  
 چو بیدار شد رستم از خواب خوش ۳۷۰  
 چنان<sup>۱</sup> ساخت<sup>۱</sup> روشن جهان آفرین  
 بران<sup>۲</sup> تیرگی رستم او را بدید  
 بفرزید برسان ابر بهار  
 بدان ازدها گفت بر گوی نام  
 نباید که بی نام بر دست من ۳۷۵  
 چنین گفت دژخیم نر ازدها  
 صد اندر صد این دشت جای منست  
 نیارد گذشتن<sup>۷</sup> بسر بر عقاب  
 بدو ازدها گفت<sup>۹</sup> نام تو چیست  
 چنین داد پاسخ که من رستم  
 بتنها یکی کینه ور لشکر<sup>۱۱</sup>  
 بر آویخت با او بجنگ ازدها  
 چو زور تن<sup>۱۲</sup> ازدها دید رخس  
 بمالید گوش اندر<sup>۱۳</sup> آمد شگفت  
 بدزید کتفش<sup>۱۵</sup> بدن دان چو<sup>۱۶</sup> شیر ۳۸۵  
 بزد تیغ و<sup>۱۷</sup> بنداخت از بر<sup>۱۸</sup> سرش  
 زمین شد بزیر تنش<sup>۲۰</sup> ناپدید

۱. خ ۲ - جهان ۲. ل، خ ۲ - کرد ۳. خ ۲ - دران ۴. ل، خ ۲ - «از» را ندارند؛ خ ۱ - شد پر آتش گه  
 ۵. خ ۱ - افزون دارد:

بدانست کان ازدها جادوست ابا آدمی دشمن بدخوست

۶. خ ۲ - بدام ۷. ل، خ ۱، خ ۲ - پریدن ۸. ل، خ ۲ - زمانه ۹. خ ۱ - بگفت این و پس گفت  
 ۱۰. ل، خ ۲ - سامم هم از ۱۱. م - لشکر کشورم ۱۲. خ ۲ - چو از دور آن ۱۳. گوش و بر  
 ۱۴. ل - دو کفت؛ خ ۲ - بدن دان و کفت ۱۵. خ ۱ - چرمش؛ ل - اسپش؛ خ ۲ - بلرزید پشتش ۱۶. ل،  
 خ ۱ - بدانسان که ۱۷. «و» ندارد. ۱۸. ل، خ ۱، خ ۲ - تن ۱۹. ل - شیر؛ خ ۲ - ابر زهر  
 ۲۰. ل، خ ۲ - اندرش ۲۱. خ ۱، خ ۲ - چشمه خون ازو؛ ل - زرد آب ازو

چو رستم بران ازدهای دژم  
بیابان همه زیر او بود پاک<sup>۲</sup>  
تـهـمـتـن ازو در شگفتی بماند ۳۹۰  
بآب اندر آمد سر و تن بشست  
بیزدان چنین گفت کای دادگر  
که پیشم چه شیر و چه دیو و چه پیل<sup>۸</sup>  
بداندیش بسیار و گر اندکیست

نگه کرد برزد یکی<sup>۱</sup> تیز دم<sup>۲</sup>  
روان خون گرم<sup>۴</sup> از بر تیره خاک  
همی پهلوی<sup>۵</sup> نام<sup>۶</sup> یزدان بخواند  
جهان جز بزور<sup>۷</sup> جهانبان نجست  
تو دادی مرادانش و زور و فر  
بیابان بسی آب و دریای نیل  
چو خشم آورم پیش چشمم یکیست

۸

چو از آفرین گشت پرداخته ۳۹۵  
نشست از بر زین و ره برگرفت  
همی رفت<sup>۱۲</sup> پویان براه دراز  
درخت و گیا دید و آب روان  
چو چشم تذروان یکی چشمه دید  
یکی غرم<sup>۱۴</sup> بریان و نان از برش ۴۰۰  
خور جادوان<sup>۱۵</sup> بد چو رستم رسید<sup>۱۱</sup>  
فرود آمد از باره<sup>۱۸</sup> زین برگرفت

بیاورد گلرنگ را<sup>۹</sup> ساخته  
خم<sup>۱۰</sup> منزل<sup>۱۱</sup> جادو اندر گرفت  
چو خورشید تابان بگشت از فراز  
چنانچون بود جای مرد جوان  
یکی جام زرین برو پرنید<sup>۱۳</sup>  
نمکدان و ریچال گرد اندرش  
از آواز او دیو شد ناپدید<sup>۱۷</sup>  
بغرم<sup>۱۹</sup> و بنان اندر آمد<sup>۲۰</sup> شگفت

۱. ل، خ ۲- بدان یال و بتفوز و آن؛ خ ۱- بدان یال و آن ۲. ل، خ ۲- افزون دارند:

نگه کرد و آن سهم او را بدید شگفتی همی اندرو بنگرید

۳. ل، خ ۱، ۲- نیایش کنان پیش یزدان پاک ۴. ل- بمالید روی از؛ خ ۲- ازو ۵. خ ۱- فراوان همی؛ بیخ- پهلوان ۶. خ ۲- شیر ۷. ل، خ ۱، ۲- جهاندار را جز ۸. ل، خ ۱، ۲- که در پیش من دیو و هم شیر و پیل ۹. ل، خ ۱، ۲- مررخش را ۱۰. ل- ره؛ خ ۲- همان ۱۱. خ ۱- ز راهش پی ۱۲. م- همی راه ۱۳. ل- چون خون کبتر بدید؛ خ ۱- درو پر ندید؛ خ ۲- چون خون کفتر نید ۱۴. م، خ ۲- مرغ؛ ل، خ ۱- همی غرم؛ ع- فوجد... غزالاً مشویاً ۱۵. ل- جاودان ۱۶. م، خ ۱- بدید ۱۷. ل، خ ۱- بیت پس از بیت ۴۰۳ آمده. ۱۸. ل، خ ۱، ۲- اسپ و ۱۹. م، خ ۲- مرغ ۲۰. خ ۱- دربمانده

نشست از بر چشمه فرخنده پی<sup>۱</sup> / یکی جام زر دید<sup>۲</sup> پرکرده می  
 ابامی یکی نیز<sup>۳</sup> طنبور یافت<sup>۴</sup> / بیابان چنان خانه سور یافت<sup>۴</sup>  
 ۴۰۵ تهمتن مر آن را ببر در گرفت / بزد رود و گفتارها بر<sup>۵</sup> گرفت  
 که آواره و بدنشان<sup>۶</sup> رستم است / که از روز<sup>۷</sup> شادیش بهره غم<sup>۸</sup> است  
 همه جای جنگست میدان اوی / بیابان و کوهست بستان اوی  
 همه جنگ با شیر<sup>۹</sup> و نر<sup>۱۰</sup> ازدهاست<sup>۱۱</sup> / کجا ازدها از کفش نارهاست<sup>۱۲</sup>  
 ۴۱۰ می و جام و بویا<sup>۱۳</sup> گل و میگسار<sup>۱۴</sup> / نکردست بخشش ورا کردگار<sup>۱۵</sup>  
 همیشه بجنگ نهنگ اندراست<sup>۱۶</sup> / و گر با پلنگان بجنگ اندراست<sup>۱۶</sup>  
 بگوش زن جادو آمد سرود / همان ناله<sup>۱۷</sup> رستم و زخم<sup>۱۸</sup> رود  
 بیاراست رخ<sup>۱۹</sup> را بسان بهار / و گر چند زیبا نبودش نگار<sup>۲۰</sup>  
 بر رستم آمد پر از<sup>۲۱</sup> رنگ و بوی / بپرسید و بنشست نزدیک اوی  
 تهمتن بیزدان نیایش گرفت / ابر آفرینها فزایش<sup>۲۲</sup> گرفت<sup>۲۳</sup>  
 ۴۱۵ که در دشت مازندران یافت خوان / می و جام با میگسار جوان<sup>۲۴</sup>  
 ندانست<sup>۲۵</sup> کو جادوی ریمنست / نهفته برنگ اندر اهریمنست  
 یکی طاس می بر کفش<sup>۲۶</sup> بر نهاد / ز دادار<sup>۲۷</sup> نیکی دهش کرد یاد  
 چو آواز داد از خداوند مهر / دگر گونه تر گشت جادو بچهر<sup>۲۸</sup>  
 روانش گمان نیایش نداشت / زبانش توان ستایش نداشت  
 ۴۲۰ سیه گشت چون نام یزدان شنید / تهمتن سبک چون درو بنگرید  
 بسینداخت از باد خم کمند / سر جادو آورد<sup>۲۹</sup> ناگه ببند  
 بپرسید و گفتش<sup>۳۰</sup> چه چیزی بگوی / بدان گونه کت هست<sup>۳۱</sup> بنمای روی

۱. ل. ۲ - برگردنی ۲. ل. ۲ - یا قوت؛ خ ۱ - یافت ۳. خ ۱ - نعر ۴. ل. ۱، خ ۱، خ ۲ - بود  
 ۵. ل. ۲ - آنگه ره اندر؛ خ ۱ - در ۶. خ ۱ - پر زغم ۷. خ ۲ - نزد ۸. ل. ۱، خ ۱، خ ۲ - کم ۹. ل. ۱،  
 خ ۲ - دیو ۱۰. خ ۱ - رزم با شیر و با ۱۱. ل. ۱، خ ۱، خ ۲ - ازدها ۱۲. ل. ۱، خ ۱، خ ۲ - زد دیو بیابان نیابد  
 رها ۱۳. خ ۱ - بوی ۱۴. ل. ۱، خ ۱، خ ۲ - مرغزار ۱۵. ل. ۱، خ ۲ - مراروزگار؛ خ ۱ - مرا کردگار  
 ۱۶. ل. ۱، خ ۱، خ ۲ - اندرم ۱۷. ل. ۱ - گفتن؛ خ ۲ - خواندن ۱۸. خ ۱ - بانگ ۱۹. خ ۱ - خود  
 ۲۰. خ ۲ - بکار ۲۱. خ ۲ - برین رستم آمد برین ۲۲. ل. ۱ - برو آفرین و ستایش ۲۳. خ ۲ - بیت را  
 ندارد. ۲۴. خ ۲ - بیت را ندارد. ۲۵. خ ۱ - بدانست ۲۶. خ ۱ - جام باده بکف ۲۷. خ ۲ - یزدان  
 ۲۸. خ ۲ - بمهر ۲۹. ل. ۱، خ ۱ - افگند ۳۰. ل. ۱ - پرسید گفتا ۳۱. خ ۱ - بدان سان که هستی تو

یکی گنده پیری شد اندر کمند  
میانش بخنجر بدو نیم کرد  
پراژنگ و نیرنگ و بند و گزند<sup>۱</sup>  
دل جادوان زو<sup>۲</sup> پراز بیم کرد

۹

۴۲۵ وزانجا سوی راه بنهاد روی  
همی رفت پویان بجایی رسید  
شب تیره چون روی زنگی سیاه  
تو خورشید گفتی ببند اندرست  
عنان رخس را داد و بنهاد روی  
۴۳۰ وزانجا سوی روشنایی رسید  
جهانی ز پیری<sup>۱</sup> شده نوجوان  
همه جامه بر برش<sup>۲</sup> چون آب بود<sup>۳</sup>  
برون کرد ببریان از برش  
بگستردهردو بر<sup>۴</sup> آفتاب  
۴۳۵ لگام از سر رخس برداشت<sup>۵</sup> خوار  
پوشید چون خشک شد خود و ببر<sup>۶</sup>  
بخفت و بیاسود از رنج تن  
چو در سبزه دید اسپ را دشتوان<sup>۷</sup>  
چنانچون بود مردم راه جوی<sup>۸</sup>  
که اندر جهان روشنایی ندید<sup>۹</sup>  
ستاره نه پیدانه خورشید و<sup>۱۰</sup> ماه  
ستاره بخم کمند اندرست  
نه افزاز دید از سیاهی نه جوی  
زمین پرنیان دید و یکسر خوید  
همه سبزه و آبهای روان  
نیازش به آسایش<sup>۱۱</sup> و خواب بود<sup>۱۲</sup>  
بخوی اندرون غرقه بد<sup>۱۳</sup> مغفرش  
بخواب و باسایش آمد شتاب  
رها کرد بر خوید در کشتزار<sup>۱۴</sup>  
گیا کرد بستر بسان هژبر  
هم از رخس غم بد هم از خویشتن<sup>۱۵</sup>  
گشاده زبان سوی او شد<sup>۱۶</sup> دوان<sup>۱۷</sup>

۱. م- سراسر پراز بند و نیرنگ و بند؛ خ ۱- پراز رنگ و نیرنگ و اورنگ و بند؛ خ ۱- افزون دارد:

چو شنگرف موی و تن و رو سیاه بسدیدار زشت و پلید و تباه

۲. خ ۲- جمله ۳. خ ۲- نه افزاز دید از سیاهی نه جوی؛ نک. مصراع دوم بیت ۴۲۹. ۴. خ ۱- افزون دارد:

شب و روز هر دو بیکسان بدی دل مردم ازوی هراسان بدی

۵. ل، خ ۲- تابنده ۶. خ ۲- سبزی ۷. ل، خ ۱، خ ۲- تنش ۸. خ ۲- شد؛ ل- بیت پس از بیت ۴۳۱ آمده، در بین آنها بیت ۴۲۷. ۹. خ ۲- آرایش ۱۰. خ ۲- شد ۱۱. خ ۱- مر هر دو بر؛ خ ۲- پس هر دو بر ۱۲. ل- اسپ بر کرد ۱۳. خ ۲- بیت را ندارد. ۱۴. خ ۲- خود و کمر- وزن مختل. ۱۵. ل، خ ۱، خ ۲- بیت را ندارند. ۱۶. ل، خ ۲- دشتبان؛ خ ۱- کشته دید رخس را دشتبان ۱۷. ل، خ ۲- گشاده زبان شد دمان و؛ خ ۱- سوی وی دمان ۱۸. ل- دنان.

یکی چوب زد گرم بر پای اوی  
 بدو دشتوان گفت کای اهرمن  
 بر رنج نابرده برداشتی  
 بجست و گرفتش یکایک دو گوش  
 نگفت از بد و نیک با او<sup>۲</sup> سخن<sup>۴</sup>  
 غریوان و مانده ز رستم<sup>۱</sup> شگفت  
 یکی نامجوی<sup>۸</sup> دلیر و جوان  
 پر از خون بدستش گرفته<sup>۹</sup> دو گوش  
 پلنگینه جوشن از<sup>۱۱</sup> آهن کلاه  
 و گراژدها خفته بر جوشنست  
 مرا خود به اسپ و بکشته<sup>۱۲</sup> نهشت  
 دو گوشم بکند و همانجا بخت  
 برون آمد از درد دل همچو دود  
 ابا او ز بهر چه کردست بد<sup>۱۵</sup>  
 ابا نامداران ز بهر شکار<sup>۱۶</sup>  
 بنخچیرگه بر پی شیر دید  
 بدان سو که بود<sup>۱۹</sup> از تهمتن نشان  
 تهمتن سوی رخس بنهاد روی  
 کشید و بیامد چو غرنده میغ  
 چه مردی و شاه و پناه تو کیست  
 ره<sup>۲۲</sup> نرّه دیوان<sup>۲۳</sup> پرخاشخر  
 سوی رستم و رخس بنهاد روی  
 چو از خواب بیدار شد پیلتن  
 چرا اسپ بر خوید بگذاشتی  
 ز گفتار او تیز<sup>۱</sup> شد مرد هوش  
 بیفشرد و<sup>۲</sup> بر کند هر دو ز بن  
 سبک دشتبان گوش را<sup>۵</sup> برگرفت  
 ۴۴۵ بدان مرز اولاد بد پهلوان<sup>۶</sup>  
 بشد دشتبان پیش او با خروش  
 بدو گفت مردی<sup>۱۰</sup> چو دیو سیاه  
 همه دشت سرتاسر آهرمنست  
 برفتم که اسپش برانم ز کشت  
 ۴۵۰ مرا دید برجست و<sup>۱۳</sup> یافه نگفت  
 چو بشنید اولاد برگشت<sup>۱۴</sup> زود  
 که تا بنگرد کو چه مردست خود  
 همی گشت اولاد در مرغزار  
 چو از دشتبان این شگفتی<sup>۱۷</sup> شنید  
 ۴۵۵ عنان را بتابید<sup>۱۸</sup> با سرکشان  
 چو آمد بتنگ اندرون جنگجوی  
 نشست از بر رخس و رخسند<sup>۲۰</sup> تیغ  
 بدو گفت اولاد نام تو چیست  
 نبایست کردن برین ره<sup>۲۱</sup> گذر

۱. خ ۱ - تیره ۲. خ ۱ - «و» ندارد. ۳. خ ۲ - رستم ۴. ل ۴، خ ۲ - دو مصراع پس و پیش. ۵. ل،  
 خ ۱، خ ۲ - گوشها ۶. ل ۶، خ ۱، خ ۲ - غریوان و زو مانده اندر ۷. خ ۱ - مرزبان ۸. ل ۸، خ ۱ -  
 نامداری؛ خ ۲ - جنگجوی و ۹. ل ۹، خ ۲ - خون سر و دست و کنده ۱۰. خ ۲ - بگفت او که مهتر  
 ۱۱. خ ۲ - به ۱۲. خ ۲ - باسب او بکشت و ۱۳. ل - «و» ندارد. ۱۴. ل ۱۴، خ ۲ - برجست؛ خ ۱ -  
 برخاست ۱۵. م - بیت را ندارد. ۱۶. خ ۱ - و مردان کار ۱۷. ل ۱۷، خ ۱، خ ۲ - آن سخنها ۱۸. ل،  
 خ ۱، خ ۲ - بیچید ۱۹. خ ۱ - بد ۲۰. ل ۲۰، خ ۱ - برزین و برنده؛ خ ۲ - از بر تیغ ۲۱. ل - بدین سو؛  
 خ ۱، خ ۲ - ازین سو ۲۲. خ ۲ - بر ۲۳. ل ۲۳، خ ۱، خ ۲ - شیران

- ۴۶۰ چنین گفت رستم که نام من ابر  
همه نیزه و تیغ بار آورد<sup>۲</sup>  
بگوش تو گر نام من بگذرد  
نیامد بگوشت بهر<sup>۵</sup> انجمن  
هران مام کو چون تو زاید پسر  
تو با این سپه پیش من رانده‌ای<sup>۶</sup>
- ۴۷۰ نهنگ بلا برکشید از نیام  
چو شیر اندر آمد میان بره<sup>۱۱</sup>  
بیک زخم دو دو سر افگند خوار<sup>۱۳</sup>  
سران راز زخمش بخاک<sup>۱۵</sup> آورد  
در و دشت شد پر ز گرد سوار  
همی گشت<sup>۱۸</sup> رستم چو پیل دژم  
به اولاد چون رخس نزدیک شد  
بیفگند رستم کمند دراز  
از اسپ اندر آمد دو دستش بیست  
بدو گفت اگر راست گویی سخن  
نمایی مرا جای دیو سپید  
بجایی که بستست کاوس کی<sup>۲۱</sup>
- اگر ابر باشد بزور<sup>۱</sup> هژبر  
سران را سر اندر کنار آورد<sup>۲</sup>  
دم و<sup>۳</sup> جان و خون و دلت بفسرد<sup>۴</sup>  
کمند و کمان گو پیلتن  
کفن دوز خوانیمش ار<sup>۱</sup> مویه گر  
همی<sup>۸</sup> گوز بر گنبد افشاندہ‌ای<sup>۹</sup>  
بیاویخت از پیش زین<sup>۱۱</sup> خم خام  
همه رزمگه شد ز کشته خره<sup>۱۲</sup>  
همی یافت از تن بیک تن چهار<sup>۱۴</sup>  
سر سرکشان زیر پی گسترید<sup>۱۵</sup>  
پراگنده گشتند بر کوه<sup>۱۷</sup> و غار  
کمندی ببازو درون<sup>۱۹</sup> شصت خم  
بکردار شب<sup>۲۰</sup> روز تاریک شد  
بخم<sup>۲۱</sup> اندر آمد سر سرفراز  
پیش اندر افگند و خود<sup>۲۲</sup> برنشست  
ز کژی نه سر یابم<sup>۲۳</sup> از تو<sup>۲۴</sup> نه بن  
همان جای پولاد<sup>۲۵</sup> غندی و بید  
کسی کین بدیها فگندست پی<sup>۲۷</sup>

۱. ل، خ، ۱، خ، ۲ - اگر بر نویسد بچنگ ۲. خ، ۲ - آورم ۳. ل، خ، ۲ - «و» ندارند. ۴. خ، ۱ - خون تو بفسرد ۵. خ، ۱ - بهیج ۶. ل - و؛ خ، ۱ - یا ۷. ل، خ، ۲ - راندی ۸. خ، ۲ - همه ۹. ل، خ، ۲ - افشاندی ۱۰. خ، ۲ - چون ۱۱. ل، خ، ۱، خ، ۲ - رمه ۱۲. ل، خ، ۱، خ، ۲ - بکشت آنکه بودند گردش همه ۱۳. خ، ۱ - سر سرفراز ۱۴. خ، ۱ - زتن می جدا کرد و تن برگداز؛ م - بیت پس از بیت ۴۶۶ آمده؛ ل، خ، ۲ - بیت را ندارند. ۱۵. ل، خ، ۱، خ، ۲ - پپای ۱۶. ل، خ، ۱ - سوی بندشان تن برای آورد؛ خ، ۲ - سوی بندگیشان برای آورد؛ م - ندارد؛ ع - فتساقطت رءوس اصحاب اولاد؛ ضبط متن براساس بخ. ۱۷. م - دشت ۱۸. ل، خ، ۱، خ، ۲ - رفت ۱۹. خ، ۱ - بفتراک بر ۲۰. ل - کله دار را؛ خ، ۲ - جهاندار را ۲۱. ل - ببند ۲۲. خ، ۱ - افگندش ۲۳. خ، ۱ - یابی ۲۴. خ، ۱ - خود ۲۵. م - راه کولاد؛ ل - جای اولاد؛ خ، ۱ - جای ارزنگ و؛ خ، ۲ - غندی و ارزنگ و؛ ضبط متن براساس بخ. ۲۶. ل، خ، ۱، خ، ۲ - شاه ۲۷. ل، خ، ۱، خ، ۲ - نمودست راه



نیاری بکار<sup>۱</sup> اندرون کاستی  
 بگردانم از شاه مازندران  
 ار ایدونک کژئی نیاری بکار  
 بپرداز و بگشای یکباره چشم  
 بیابی ز من هرچ خواهی همان<sup>۴</sup>  
 نمایم من این را که دادی نوید<sup>۱</sup>  
 بگویم<sup>۷</sup> ترا یک بیک شهر و راه  
 صد افکنده بخشیده<sup>۹</sup> فرسنگ پی<sup>۱۰</sup>  
 بیاید<sup>۱۱</sup> یکی راه دشوار و<sup>۱۲</sup> بد  
 به پیمانش اندازه نتوان گرفت  
 نپزید بر آسمان بر<sup>۱۵</sup> همای  
 شب پاسبانند بر چاهسار<sup>۱۶</sup>  
 چو بیدست و<sup>۱۸</sup> سنجه نگهدار اوی<sup>۱۹</sup>  
 بر و کتف و یالش بود ده رسن  
 گذارنده گرز و تیغ و سنان<sup>۲۱</sup>  
 نه خوب است با دیو جستن نبرد<sup>۲۲</sup>  
 که آهو بران ره<sup>۲۵</sup> نیارد گذشت  
 که پهنای او بر دو فرسنگ بیش

نمایی و پیدا کنی راستی  
 من این تخت و این تاج و گرز گران  
 ۴۸۰ تو باشی برین بوم و بر شهریار  
 بدو گفت اولاد دل را<sup>۲</sup> ز خشم  
 تن من مپرداز خیره ز جان<sup>۳</sup>  
 ترا خانه بید و<sup>۵</sup> دیو سپید  
 بجایی که بستست کاوس شاه  
 ۴۸۵ از ایدر<sup>۸</sup> بنزدیک کاوس کی  
 وزانجا سوی دیو فرسنگ صد  
 میان دو صد<sup>۱۳</sup> چاهساری شگفت  
 میان دو کوهست این<sup>۱۴</sup> هول جای  
 ز دیوان جنگی ده و دو هزار  
 ۴۹۰ چو پولاد<sup>۱۷</sup> غندی سپهدار اوی  
 یکی کوه یابی مر او را<sup>۲۰</sup> بتن  
 ترا با چنین یال و دست و عنان  
 چنین برز و بالا و<sup>۲۲</sup> این کار کرد  
 کزو<sup>۲۴</sup> بگذری سنگلاخت و دشت  
 ۴۹۵ چو زو<sup>۲۶</sup> بگذری رود آبست پیش

۱. ل، خ، ۱، خ، ۲ - بداد ۲. ل، خ، ۱، خ، ۲ - مغزت ۳. خ، ۲ - چنان ۴. ل، خ، ۱، خ، ۲ - پرسی نشان  
 ۵. خ، ۱ - خانه و جای ۶. خ، ۱ - نمایم همان هرچه داری امید؛ ل، خ، ۲ - بیت را ندارند. ۷. ل، خ، ۲ -  
 نمایم ۸. ل، خ، ۱، خ، ۲ - کنون تا ۹. بخ - بخشنده - مناسب تر است. ۱۰. ل، خ، ۲ - فرسنگ  
 فرخنده پی؛ خ، ۱ - بیت را ندارد. ۱۱. خ، ۱ - درآید ۱۲. خ، ۱ - دشخوار؛ ل، «و» ندارد. ۱۳. ل، خ، ۱،  
 خ، ۲ - صف ۱۴. خ، ۱ - پر؛ ل، خ، ۲ - در ۱۵. ل، خ، ۲ - نبرد بران آسمانش؛ خ، ۱ - آسمان پر ۱۶. ل،  
 خ، ۲ - کوهسار ۱۷. م، ل - کولاد؛ خ، ۲ - اولاد ۱۸. ل، خ، ۲ - چو بیدار؛ خ، ۱ - چو بید و چو ۱۹. بخ -  
 افزون دارد:

سر نزه دیوان چو دیو سپید کزو کوه لرزان بود همچو بید

۲۰. خ، ۲ - مراورا یکی کوه یابی ۲۱. ل، خ، ۲ - گران ۲۲. م - «و» ندارد. ۲۳. ل، خ، ۲ - پیکار  
 کرد ۲۴. خ، ۱ - کزین ۲۵. ل، خ، ۱ - بر ۲۶. ل - اگر؛ خ، ۲ - وزو

کنارنگ دیوی نگهدار<sup>۱</sup> اوی  
 وزان روی بزگوش<sup>۲</sup> تا نرم پای  
 ز بزگوش تا شاه<sup>۳</sup> مازندران  
 پراگنده در پادشاهی سوار  
 ۵۰۰ ز پیلان جنگی هزار و دویست  
 نتابی توتنها و گرز آهنی  
 چنان لشکری با<sup>۴</sup> سلیح و درم  
 بخندید رستم ز گفتار اوی  
 ببینی کزین یک تن پیلتن  
 ۵۰۵ بنیروی یزدان پیروزگر  
 چو بینند تاو<sup>۵</sup> بر و یال من  
 بدرد پی و پوستشان از نهیب  
 ازان سو کجا هست کاوس کی  
 نیاسود تیره شب و پاک روز  
 ۵۱۰ بدانجا که کاوس لشکر کشید  
 چو یک نیمه بگذشت از تیره شب  
 بمازندران آتش افروختند  
 تهمتن باولاد گفت آن کجاست  
 در شهر مازندران است گفت  
 ۵۱۵ بدان جایگه باشد ارژنگ دیو

۱. ل، خ، ۱- نگهبان ۲. م- برخاش جوی ۳. خ، ۱- سنگسار ۴. ل- بجای؛ خ، ۱، خ، ۲- پای  
 ۵. ل، خ، ۲- شهر ۶. ل، خ، ۱، خ، ۲- هشت هزاران هزار ۷. ل، خ، ۱، خ، ۲- بسائی بسوهان ۸. م-  
 لشکری بر؛ خ، ۱- لشکر با ۹. خ، ۲- بد ۱۰. خ، ۱- بتخت ۱۱. ل- شیر ۱۲. خ، ۲- تیر  
 ۱۳. ل، خ، ۱، خ، ۲- پای و ۱۴. ل، خ، ۱- یال؛ خ، ۲- پای ۱۵. ل، خ، ۱، خ، ۲- عنانها ۱۶. ل، خ، ۲- کنون  
 ۱۷. خ، ۱- رفت ۱۸. ل، خ، ۲- ز دیووز ۱۹. خ، ۱- شغب ۲۰. خ، ۲- برافروختند ۲۱. خ، ۱-  
 چپ و دست راست ۲۲. ل- در ۲۳. م- افزون دارد:

سپهد چو کولاد و ارژنگ و بید همه پهلوانان دیو سپید  
 درختی که دارد سر اندر سحاب ستاده رده برکشیده طناب  
 ۲۴. خ، ۱- هر دم ۲۵. خ، ۱- برآرد ۲۶. ل، خ، ۲- غرنگ

بخفت آن زمان رستم جنگجوی  
 بیچید اولاد را بر درخت  
 بزین اندر افگند گرز نیا  
 چو خورشید تابنده بنمود روی  
 بخم<sup>۱</sup> کمندش در آویخت سخت  
 همی رفت<sup>۲</sup> یکدل پر از کیمیا

۱۰

یکی مغفری خسروی بر سرش  
 ۵۲۰ به ارژنگ سالار بنهاد روی  
 یکی نعره زد در میان گروه  
 برون آمد<sup>۳</sup> از خیمه<sup>۴</sup> ارژنگ دیو  
 چو رستم بدیدش بر<sup>۵</sup> انگیخت اسپ  
 سر و گوش بگرفت و یالش دلیر  
 ۵۲۵ پر از خون سر دیو کنده ز تن  
 چو دیوان بدیدند گوپال اوی  
 نکردند یاد بر و بوم و رست  
 بر آهیخت شمشیر کین پیلتن  
 چو برگشت پیروز<sup>۶</sup> گیتی فروز  
 ۵۳۰ ز اولاد بگشاد خم<sup>۷</sup> کمند  
 تهمتن ز اولاد پرسید راه  
 چو بشنید ازو تیز بنهاد روی  
 چو آمد بشهر اندرون تاجبخش  
 بایرانیان گفت پس شهریار  
 ۵۳۵ خروشیدن رخشم آمد بگوش  
 خوی آلوده ببریان در برش  
 چو آمد بر لشکر نامجوی<sup>۸</sup>  
 تو گفتی بدزید<sup>۹</sup> دریا و کوه<sup>۱۰</sup>  
 چو آمد بگوش اندرش آن<sup>۱۱</sup> غریو  
 بیامد بر وی چو آذر گشپ  
 سر از تن بکندش بکردار شیر  
 بینداخت ز آنسو که بود انجمن  
 بدزیدشان دل ز چنگال اوی  
 پدر بر پسر بر همی راه جست  
 پردخت یکباره زان<sup>۱۲</sup> انجمن  
 بیامد دمان تا بکوه اسپروز  
 نشستند زیر درختی بلند  
 بشهری کجا بود کاوس شاه  
 پیاده دوان پیش او راهجوی  
 خروشی بر آورد چون رعد رخس<sup>۱۳</sup>  
 که بر ما<sup>۱۴</sup> سر آمد بد روزگار  
 روان و دلم تازه شد زان خروش

۱. ل. ۲ - زبند؛ خ. ۱ - ببند ۲. خ. ۲ - گفت ۳. ل. ۳، خ. ۱، ۲ - جنگجوی ۴. ل. ۴ - بدزند ۵. خ. ۲ - بیت پس از بیت ۵۱۹ آمده. ۶. ل. ۶، خ. ۱، ۲ - جست ۷. خ. ۷ - ناگاه ۸. ل. ۸ - از انسان بگوشش؛ خ. ۱، ۲ - از آنسو بگوشش ۹. ل. ۹، خ. ۲ - ورا دید ۱۰. ل. ۱۰ - برداخت از دیو آن؛ خ. ۲ - دیوان ازان ۱۱. م. - پیروز و ۱۲. خ. ۱ - پیچان ۱۳. بیخ - افزون دارد:

چو بشنید کاوس آواز اوی بدانست انجام و آغاز اوی  
 ع - و سمع کی کاوس صوته و عرف بذلك قدوم رستم ۱۴. خ. ۱، ۲ - مارا

بگاہ قباد این خروشش نکرد  
 بیامد هم اندر زمان پیش اوی  
 بنزدیک<sup>۴</sup> کاوس شد پیلتن  
 غریوید بسیار<sup>۵</sup> و بردش نماز  
 ۵۴۰ گرفتش به آغوش کاوس شاه  
 بدو<sup>۸</sup> گفت پنهان ازین جادوان<sup>۹</sup>  
 چو آید بدیو سپید آگهی  
 که نزدیک<sup>۱۱</sup> کاوس شد پیلتن<sup>۱۲</sup>  
 همه رنجهای تو بی بر شود  
 ۵۴۵ تو اکنون ره خانه دیو گیر  
 مگر یار باشدت یزدان<sup>۱۴</sup> پاک  
 گذر کرد باید بر<sup>۱۵</sup> هفت کوه  
 یکی غار پیش آیدت هولناک<sup>۱۷</sup>  
 گذارت بران<sup>۱۹</sup> نرّه دیوان جنگ  
 ۵۵۰ بغار اندرون گاه دیو سپید  
 توانی<sup>۲۰</sup> مگر کردن او را تباہ  
 سپه راز غم چشمها تیره شد  
 کجا کرد با شاه ترکان نبرد<sup>۱</sup>  
 یل<sup>۲</sup> دانش افروز پر خاشجوی<sup>۳</sup>  
 همه سرفرازان شدند انجمن  
 بپرسیدش از رنجهای دراز<sup>۶</sup>  
 ز زالش بپرسید<sup>۷</sup> و از رنج راه  
 همی رخس را کرد باید روان<sup>۱۰</sup>  
 کز ارژنگ شد روی گیتی تهی  
 همه نرّه دیوان شوند انجمن  
 ز دیوان جهان پر ز لشکر شود  
 برنج<sup>۱۳</sup> اندر آور تن و تیغ و تیر  
 سر جادوان اندر آری بخاک  
 ز دیوان بهر جای کرده<sup>۱۶</sup> گروه  
 چنانچون شنیدم پر از بیم<sup>۱۸</sup> و باک  
 همه رزم را ساخته چون پلنگ  
 کز ویند لشکر به بیم و امید  
 که اویست سالار و پشت سپاه  
 مرا چشم در تیرگی خیره شد<sup>۲۱</sup>

۱. م، ل، خ ۲- بیت را ندارند. ۲. خ ۲- یکی ۳. خ ۱- دو مصراع پس و پیش. ۴. ل، خ ۱، خ ۲- چو  
 نزدیک ۵. خ ۱- فراوان غریوید ۶. خ ۲- بیت را ندارد. ۷. ل، خ ۲- بپرسیدش از زال [خ ۲-  
 حال] و ۸. خ ۱- ورا ۹. ل، خ ۲- از ایدر دمان ۱۰. م- پنهان؛ خ ۱- افزون دارد:  
 بگیری ز پنهان ره دیو تند مگر گردد آن تیز چنگال کند  
 مگر باز روشن شود این دو چشم بترسم همی زان بد زشت خشم  
 ۱۱. ل، خ ۱، خ ۲- بنزدیک ۱۲. خ ۲- زکینه به پیچد بر خویشتن ۱۳. خ ۱، خ ۲- بجنگ ۱۴. ل،  
 خ ۱، خ ۲- باشد جهاندار ۱۵. ل، خ ۱- بایدت کرد از؛ خ ۲- ابر ۱۶. م، ل، خ ۲- جاگروها؛ خ ۱- جای  
 گشته ۱۷. خ ۱- سهمناک ۱۸. ل، خ ۲- ترس؛ خ ۱- من از ترس ۱۹. ل- گذارش پر از؛ خ ۲-  
 گذارش بر ۲۰. ل- تو دانی؛ خ ۲- تو توانی- وزن مختل. ۲۱. خ ۱- افزون دارد:  
 مرا و ترا بیم ازو است و بس چو او کشته شد نیست بیمی ز کس  
 که او کرد ما را چنین بی بها برانست کز ایدر نیابم رها  
 به بست و بخست این سپاه مرا سیه کرد خورشید و ماه مرا

پزشکان به<sup>۱</sup> درمانش<sup>۲</sup> کردند امید  
 چنین گفت فرزانه مردی پزشک  
 ۵۵۵ چکانی سه قطره بچشم اندرون  
 گو پیلتن جنگ<sup>۳</sup> را ساز کرد  
 بایرانیان گفت بیدار بید  
 یکی<sup>۴</sup> پیل<sup>۵</sup> جنگی و چاره گرس  
 گرایدونک پشت من آرد<sup>۶</sup> بخم  
 ۵۶۰ و گر<sup>۷</sup> یار باشد خداوند هور<sup>۸</sup>  
 همان<sup>۹</sup> بوم و بر باز یابید<sup>۱۰</sup> و تخت  
 بخون دل و مغز دیو سپید  
 که چون خون او را بسان سرشک  
 شود تیرگی پاک با خون برون  
 ازان جایگه رفتن آغاز کرد  
 که<sup>۱۱</sup> من کردم آهنگ دیو سپید<sup>۱۲</sup>  
 فراوان بگرداندرش لشکرست  
 شما دیر مانید خوار و دژم  
 دهد مرا اختر نیک<sup>۱۳</sup> زور  
 ببار آید آن خسروانی درخت

۱۱

وزان جایگه تنگ بسته کمر  
 چو رخس اندر آمد بران هفت کوه  
 بنزدیکی غار بی بن<sup>۱۴</sup> رسید  
 ۵۶۵ باولاد گفت آنچه پرسیدمت  
 کنون<sup>۱۵</sup> چون گه رفتن آمد فراز  
 بدو گفت اولاد چون آفتاب  
 بریشان تو پیروز باشی بجنگ  
 ز دیوان نبینی نشسته یکی  
 ۵۷۰ بدانگه<sup>۱۶</sup> تو پیروز باشی مگر  
 نکرد ایچ<sup>۱۷</sup> رستم برفتن شتاب  
 بیامد پر از کینه و جنگ سر<sup>۱۸</sup>  
 بران نرّه دیوان گشته گروه  
 بگرد اندرون لشکر دیو دید  
 همه بر ره راستی دیدمت  
 مراراه بنمای و بگشای راز  
 شود گرم و<sup>۱۹</sup> دیو اندر آید بخواب  
 کنون یک زمان کرد باید درنگ  
 جز از جادوان<sup>۲۰</sup> پاسبان اندکی  
 اگر یار باشدت پیروزگر  
 بدان تا بر آمد<sup>۲۱</sup> بلند آفتاب

۱-م-که ۲، ل، خ-۲-که دیدند ۳، خ-۱-رزم ۴، ل-چو ۵، خ-۲-بیتهای ۵۵۴، ۵۵۵،  
 ۵۵۶، ۵۵۷ را ندارد. ۶، ل، خ-۲-که او ۷، خ-۱-دیو ۸، خ-۲-آید ۹، خ-۱-گرم ۱۰، ل-  
 زور ۱۱، خ-۱-سعد ۱۲، ل، خ-۱، خ-۲-همه ۱۳، ل-بابیم ۱۴، بخ-افزون دارد:  
 اباخویشتن برد اولاد را همی راند مر رخس چون باد را  
 ع-ورکب معه اولاد بتقدمه و بدلّه علی الطريق ۱۵، ل، خ-۲-بیامد چو نزدیک غارش ۱۶، ل، خ-۲-  
 چنان ۱۷، ل، خ-۱، خ-۲-«و» را ندارند. ۱۸، ل-جادو و ۱۹، خ-۲-برایشان ۲۰، خ-۲-آنچه  
 ۲۱، ل، خ-۱-برآید

سرپای اولاد برهم ببست<sup>۱</sup>      بخم کمند آنگهی برنشست  
 برآهیخت جنگی<sup>۲</sup> نهنگ از نیام      بغزید چون رعد و برگفت نام  
 میان سپاه اندرآمد چو گرد      سران را سر از تن<sup>۳</sup> همی دور کرد<sup>۴</sup>  
 ناستاد کس پیش او در بجنگ      نجستند با او یکی نام و ننگ  
 رهش باز دادند و بگریختند      باورد با او نیاویختند<sup>۵</sup>  
 وزان جایگه سوی دیو سپید      بیامد بکردار تابنده شید  
 بکردار دوزخ یکی غار<sup>۶</sup> دید      تن دیو از تیگرگی<sup>۷</sup> ناپدید<sup>۸</sup>  
 زمانی همی بود در چنگ تیغ<sup>۹</sup>      نبد جای دیدار و راه گریغ<sup>۱۰</sup>  
 ازان تیگرگی جای دیده ندید      زمانی بران جایگه آرمید<sup>۱۱</sup>  
 چو مژگان بمالید و دیده بشست      دران جای<sup>۱۲</sup> تاریک لختی<sup>۱۳</sup> بجست  
 بتاریکی اندر یکی کوه دید      سراسر شده غار ازو ناپدید  
 برنگ شبه روی و چون شیر موی<sup>۱۴</sup>      جهان پر ز پهنای و بالای اوی  
 سوی رستم آمد چو کوهی سیاه      از آهنش<sup>۱۵</sup> ساعد ز آهن کلاه  
 ازو شد دل پیلتن پرنهیب      بترسید کامد بتنگی<sup>۱۶</sup> نشیب  
 برآشفت برسان پیل<sup>۱۷</sup> زیان      یکی تیغ تیزش بزد بر میان  
 ز نیروی<sup>۱۸</sup> رستم ز بالای اوی      بینداخت یک ران<sup>۱۹</sup> و یک پای اوی  
 بریده برآویخت با او بهم      چو پیل سرافراز و شیر<sup>۲۰</sup> دژم  
 همی پوست<sup>۲۱</sup> کند<sup>۲۲</sup> این ازان آن ازین      همی گل شد از خون سراسر زمین  
 بدل گفت رستم گر<sup>۲۳</sup> امروز جان      بماند بمن<sup>۲۴</sup> زنده ام جاودان  
 همیدون بدل گفت دیو سپید      که از جان شیرین شدم ناامید

۱. ل. خ ۱ - اولاد را کرد بست؛ خ ۲ - با تن ببست ۲. خ ۱ - جنگ ۳. ل - سران را بنخنجر؛ خ ۱، خ ۲ -  
 سر از تن بنخنجر ۴. خ ۲ - بینهای ۵۷۳ و ۵۷۴ را ندارد. ۵. ل، خ ۱، خ ۲ - بیت را ندارند. ۶. خ ۱،  
 خ ۲ - چاه ۷. خ ۱ - سراسر شده غار ازو ۸. ل - بیت را ندارد. ۹. خ ۱ - جنگ تیز ۱۰. خ ۱ -  
 گریز ۱۱. ل، خ ۱، خ ۲ - بیت را ندارند؛ ع - فجحت الظلمة نظره فمسح بالماء عینه ۱۲. ل، خ ۱، خ ۲ -  
 غار ۱۳. ل - جائی؛ خ ۱، خ ۲ - چندی ۱۴. ل، خ ۲ - موی و چون شیر روی ۱۵. خ ۱ - ز پولاد  
 ۱۶. خ ۱ - بتندی ۱۷. ل، خ ۱، خ ۲ - شیر ۱۸. ل، خ ۲ - به نیروی؛ خ ۱ - ببالای ۱۹. خ ۱ - یک  
 دست ۲۰. ل - پیلی سرافراز و شیری ۲۱. ل - گوشت ۲۲. خ ۲ - همی زور کرد ۲۳. خ ۲ -  
 اگر بامن؛ م - که ۲۴. خ ۲ - همی

گرایدونک از چنگ این ازدها  
 نه کهتر نه برترمنش مهتران<sup>۲</sup>  
 همی گفت ازین گونه دیو سپید  
 ۵۹۵ تهمتن بنیروی جان آفرین  
 بزد دست و برداشتش نرّه شیر  
 فروبرد خنجر دلش بر درید  
 همه غار یکسر پراز کشته<sup>۷</sup> بود  
 بیامد ز اولاد بگشاد بسند  
 ۶۰۰ با اولاد داد آن کشیده<sup>۱</sup> جگر  
 بدو گفت اولاد کای نرّه شیر  
 نشانهای بسند تو دارد تنم  
 بچیزی که دادی دلم را امید<sup>۱۴</sup>  
 به پیمان شکستن نه اندر خوری  
 ۶۰۵ بدو گفت رستم که مازندران  
 ترا زین سپس بی نیازی دهم  
 یکی کار پیشست و رنج<sup>۱۷</sup> دراز  
 همی شاه مازندران را ز گاه  
 سر دیو جادو هزاران هزار  
 بریده پی<sup>۱</sup> و پوست یابم رها  
 نبینند نیزم بمازندران<sup>۲</sup>  
 همی داد دل را بدینسان نوید<sup>۴</sup>  
 بکوشید بسیار با درد و کین<sup>۵</sup>  
 بگردن بر آورد و افگند زیر<sup>۶</sup>  
 جگرش از تن تیره بیرون کشید  
 جهان همچو<sup>۸</sup> دریای خون گشته بود  
 بفتراک بر بست پیچان<sup>۹</sup> کمند  
 سوی شاه کاوس بنهاد سر  
 جهانی<sup>۱۱</sup> بتیغ<sup>۱۲</sup> آوریدی بزیر  
 بزیر کمند تو بد گردنم<sup>۱۳</sup>  
 همی باز خواهد امیدم نوید  
 که شیر ژیانی و کی منظری<sup>۱۵</sup>  
 سپارم ترا از کران تا کران  
 بمازندران سرفرازی دهم<sup>۱۶</sup>  
 که هم با نشیب است و هم با فراز  
 ببااید ربودن فگندن بچاه  
 بیفگند باید بخنجر بزار<sup>۱۸</sup>

۱. خ ۲- دریده بدو ۲. ل، خ ۲- نه مهتر نه کهتر ز مازندران ۳. خ ۲- ز نام آوران ۴. ل، خ ۱،  
 خ ۲- بیت را ندارند. ۵. ل، خ ۱، خ ۲- بیت را ندارند؛ م- در حاشیه با خط دیگر:  
 بگیتی که بیند چنین یک سوار که در رزم دیوان کند کارزار  
 ۶. ل، خ ۱- افزون دارند:

زدش بر زمین همچو شیر ژیان چنان کز تن وی برون شد روان  
 ۲. خ- صورت دیگر این بیت را افزون دارد. ۷. ل، خ ۱، خ ۲- تن کشته ۸. خ ۱- جهانی چو ۹. ل،  
 خ ۲- بست آن کیانی؛ خ ۱- تازان ۱۰. خ ۱- فسرده ۱۱. ل، خ ۲- جهانرا ۱۲. خ ۲- بتیغ آوریدی  
 جهانرا ۱۳. خ ۱، خ ۲- بزیر کمندت همی بشکنم؛ ل- بیت را ندارد. ۱۴. خ ۱- نوید ۱۵. م- بیت  
 را ندارد؛ ع- و لایلیق بمثلک نقض العهد و اخلاف الوعد ۱۶. ل، خ ۱، خ ۲- بیت را ندارند. ۱۷. ل-  
 رنجی ۱۸. ل، خ ۲- زبار؛ خ ۱- زکار

- ۶۱۰ ازان پس اگر خاک را<sup>۱</sup> بسپرم  
رسید آنگهی نزد کاوس کی<sup>۲</sup>  
چنین گفت کای شاه دانش پذیر  
دریدم جگرگاه دیو سپید  
ز پهلوش بیرون کشیدم جگر  
۶۱۵ برو آفرین کرد کاوس شاه  
بران مام کو چون تو فرزند زاد  
مرا<sup>۱</sup> بخت ازین هردو فرخترست  
برستم چنین گفت کاوس کی  
بچشم من اندر چکان خون اوی  
۶۲۰ بچشمش چو اندر کشیدند خون  
نهادند زیر اندرش تخت عاج  
نشست از بر تخت مازندران  
چو طوس و فریبرز و گودرز و گیو  
برین گونه یک هفته بارود و می  
۶۲۵ بهشتم نشستند بر زین همه  
همه بر کشیدند گرز گران  
برفتند یکسر بفرمان کی  
ز شمشیر تیز آتش افروختند  
بلشکر چنین گفت کاوس شاه  
۶۳۰ چنانچون سزابد بدیشان رسید  
بباید یکی مرد با هوش و سنگ
- وگر نه ز پیمان تو نگذرم  
یل پهلوا فروز<sup>۲</sup> فرخنده پی<sup>۴</sup>  
بمرگ بداندیش رامش پذیر  
ندارد بدو شاه ازین پس امید  
چه فرمان دهد شاه پیروزگر  
که بی تو مبادا نگین و کلاه<sup>۵</sup>  
نشاید جز از آفرین کرد یاد  
که پیل هژبر افگنم<sup>۶</sup> کهترست  
که ای گرد و فرزانه نیک پی  
مگر باز بینم ترانیز روی<sup>۸</sup>  
شد آن دیده تیره خورشیدگون<sup>۹</sup>  
بیاویختند از بر عاج تاج  
ابارستم و نامور مهتران<sup>۱۰</sup>  
چو رهام و گرگین و فرهاد<sup>۱۱</sup> نیو  
همی رامش آراست کاوس کی  
جهانجوی و گردنکشان و رمه  
پراگنده در شهر مازندران<sup>۱۲</sup>  
چو آتش که برخیزد از خشک نی  
همه شهر یکسر همی سوختند  
که اکنون مکافات کرده گناه  
ز کشتن کنون دست باید<sup>۱۳</sup> کشید  
کجا<sup>۱۴</sup> باز داند شتاب از درنگ

۱. ل. - مرگ را ۲. ل. - شاه ۳. ل. خ ۲. - گو پهلوان شیر ۴. ل. - پوینده راه؛ خ ۱. - جهان پهلوان  
رستم نیکپی ۵. ل. خ ۱، خ ۲. - کلاه و سپاه ۶. خ ۱. - کرا ۷. ل. - آورم ۸. ل. خ ۱، خ ۲. - بیتهای  
۶۱۹، ۶۱۸ را ندارند. ۹. ل. خ ۱. - شد آن تیرگی پاک با خون برون ۱۰. ل. - کهتران؛ خ ۲. - پهلوان  
۱۱. ل. خ ۱، خ ۲. - بهرام ۱۲. خ ۲. - بیت را ندارد. ۱۳. ل. خ ۱، خ ۲. - سر بیاید ۱۴. خ ۱. - که تا



شود نزد سالار مازندران  
 بران کار خشنود شد پور زال  
 فرستاد نامه بنزدیک<sup>۱</sup> اوی<sup>۲</sup>  
 کند دلش بیدار و مغزش گران  
 بزرگان که بودند با او همال  
 برافروختن جان تاریک اوی<sup>۲</sup>

## ۱۲

۶۳۵ یکی نامه بر حریر سپید  
 دبیر خردمند بنوشت خوب  
 نخست آفرین کرد بر دادگر  
 خرد داد و گردان سپهر آفرید  
 بنیک و ببد دادمان دستگاه  
 ۶۴۰ اگر دادگر باشی و پاک دین  
 وگر بدنشان<sup>۱</sup> باشی و بدکنش  
 جهاندار اگر دادگر باشی  
 سزای تو دیدی<sup>۲</sup> که یزدان چه کرد  
 کنون گر شوی<sup>۳</sup> آگه از روزگار  
 ۶۴۵ همانجا بمان تاج مازندران  
 که<sup>۴</sup> با چنگ رستم نداری<sup>۵</sup> تاو  
 وگر گاه مازندران بایدت  
 وگر نه چو ارژنگ و دیو سپید  
 بخواند آن زمان شاه فرهاد را  
 ۶۵۰ گزین بزرگان آن شهر بود  
 بدو اندرون چند<sup>۶</sup> بیم و امید  
 پدید آورید اندرو زشت و خوب  
 کزو دید پیدابگیتی هنر  
 درشتی و تندی و مهر آفرید  
 خداوند گردنده خورشید<sup>۷</sup> و ماه  
 ز هر کس نیابی بجز<sup>۸</sup> آفرین  
 ز چرخ بلند آیدت سرزنش  
 ز فرمان او کی گذر باشدی  
 ز دیو و ز جادو برآورد گرد  
 روان و خرد بادت<sup>۹</sup> آموزگار  
 بدین بارگاه<sup>۱۰</sup> آی چون کهتران  
 بده زود برکام ماباژ و<sup>۱۱</sup> ساو  
 مگر زین نشان راه بگشایدت<sup>۱۲</sup>  
 دلت کرد باید ز جان ناامید  
 گراینده<sup>۱۳</sup> تیغ<sup>۱۴</sup> پولاد را  
 ز بی کاری و رنج بی بهر بود<sup>۱۵</sup>

۱. ل، خ، ۱، خ، ۲ - فرستادن نامه نزدیک ۲. خ، ۲ - شاه ۳. ل، خ، ۲ - جنگ و؛ خ، ۱ - خشم ۴. خ، ۱ -  
 گردنده مهر ۵. ل، خ، ۱ - جزاز ۶. ل، خ، ۱ - بدنهان ۷. ل - بدان بین؛ خ، ۱ - کهن بین ۸. خ، ۲ -  
 شدی ۹. ل، خ، ۱، خ، ۲ - بودت ۱۰. خ، ۲ - جایگه ۱۱. خ، ۲ - چو ۱۲. ل، خ، ۱، خ، ۲ - نداری تو  
 ۱۳. خ، ۱ - باژ باکام و باکام؛ خ، ۲ - باج باکام و تاکام ۱۴. ل - بیتهای ۶۶۶، ۶۶۷ را ندارد. ۱۵. ل، خ، ۱،  
 خ، ۲ - گذارنده ۱۶. ل، خ، ۱ - گرزو ۱۷. م، ل - بیت را ندارند؛ ع - وکان من وجوه الملوك و اعیانهم

بدو گفت کین نامه پندمند  
 چو از شاه بشنید فرهاد گرد  
 بشهری کجا سست پایان<sup>۱</sup> بدند  
 هم آنکس که بودند<sup>۲</sup> پالزدوال  
 ۶۵۵ بدان شهر بد شاه مازندران  
 چو بشنید کز نزد کاوس شاه  
 پذیره شدن را سپاه گران  
 ز لشکر یکایک همه<sup>۳</sup> برگزید  
 چنین گفت کامروز فرزنانگی<sup>۴</sup>  
 ۶۶۰ همه راه و رسم پلنگ آورید  
 پذیره شدنش پراز چین بروی  
 یکی دست بگرفت و بفشاردش  
 نگشت ایچ<sup>۵</sup> فرهاد را روی زرد<sup>۶</sup>  
 ببرند فرهاد را نزد شاه  
 ۶۶۵ پس آن نامه بنهاد پیش دبیر<sup>۷</sup>  
 چو آگه شد از رستم و کار دیو  
 بدل گفت پنهان شود آفتاب  
 ز رستم نخواهد جهان آرمید

۱. ل، خ ۲- نزد ۲. م- گرگساران؛ بیخ- نرم پایان؛ ع- دوال پای ۳. م، خ ۱- دلیران خنجر گذاران  
 ۴. ل- کسی را که بینی دو؛ خ ۱، خ ۲- کسانی که بودند ۵. خ ۱- تنی چند را ۶. خ ۱- افزون دارد:  
 هر آنکس که نیرو و را یار شد دل او به پیروی گرفتار شد  
 ۷. ل، خ ۱، خ ۲- مردانگی ۸. ل، خ ۱، خ ۲- باید ۹. ل، خ ۱، خ ۲- سخنها ۱۰. ل، خ ۱- از  
 ۱۱. خ ۲- آنچه ۱۲. ل- زرد روی ۱۳. ل- رنگ و تند روی؛ خ ۱- رنج بیداد و درد؛ خ ۲-  
 رنگ تند ز درد ۱۴. خ ۱- زکارش به ۱۵. ل- پیرسیدش از راه و از گاه شاه ۱۶. خ ۲-  
 وزیر ۱۷. ل- بد ساخته؛ خ ۱- بد بافته؛ خ ۲- بد آخته؛ بیخ- بد بیخته ۱۸. ل، خ ۱، خ ۲- چشم و  
 ۱۹. ل، خ ۲- جان

غمی گشت از<sup>۱</sup> ارژنگ و دیو سپید  
 ۶۷۰ چو آن نامه شاه یکسر بخواند  
 که شد کشته<sup>۲</sup> پولاد<sup>۳</sup> غندی و بید  
 دو دیده بخون دل اندر نشاند<sup>۴</sup>

۱۳

چنین داد پاسخ بکاوس کی  
 ۶۷۵ ز پیلان جنگی هزار و دویست  
 مرا بارگه<sup>۱</sup> زان تو برترست  
 از ایران برآرم یکی تیره خاک  
 بهر سو<sup>۲</sup> که بنهند بر جنگ روی  
 بیارم کنون<sup>۳</sup> لشکری شیرفش  
 چو بشنید فرهاد ازو داوری  
 ۶۸۰ چنین گفت کوز آسمان برترست  
 ز پیلان جنگی هزار و دویست  
 از ایران برآرم یکی تیره خاک  
 چو بشنید فرهاد ازو داوری  
 بکوشید<sup>۱۱</sup> تا پاسخ نامه یافت  
 بیامد بگفت آنچه دید و شنید  
 ۶۸۰ چنین گفت کوز آسمان برترست  
 ز گفتار من سر بیچید نیز  
 جهاندار مر پهلوان را بخواند  
 همه گرفته رازها بردرید  
 نه رای بلندش بزیر<sup>۱۲</sup> اندرست  
 جهان پیش چشمش نیرزد به چیز  
 همه گفت فرهاد با او براند<sup>۱۴</sup>

۱. خ، ۱، ۲ - شدز ۲. ل - خسته ۳. م، ل، ۲ - اولاد ۴. خ، ۱ - فشانند ۵. ل، خ، ۱ - که  
 در جام تیر است بی آب و می؛ خ، ۲ - که در جام شیر است بی آب و می ۶. خ، ۱ - پایگه ۷. ل، خ، ۱،  
 خ، ۲ - بهر جا ۸. ل، خ، ۲ - نماند نه سنگ و نه رنگ و نه بوی؛ خ، ۱ - نماند گل و سنگ را رنگ و بوی؛ ع -  
 لم یبقوا حجراً و لامدراً ۹. ل، خ، ۲ - یکی؛ خ، ۱ - برت ۱۰. خ، ۱ - افزون دارد:  
 مرا همجو دیو سپید و چو بید بود صد هزاران سیاه و سپید  
 چو سنجه سوارم دو صد دیو هست که در جنگ گیرند مه را بدست  
 ۱۱. خ، ۲ - چو بشنید ۱۲. خ، ۲ - روان ۱۳. ل، خ، ۱، ۲ - بدین ۱۴. ل، خ، ۱، ۲ - بیت را  
 ندارند.

چنین گفت کاوس با<sup>۱</sup> پیلتن  
 چو بشنید رستم چنین گفت باز  
 ۶۸۵ مرا برد باید بر<sup>۲</sup> او پیام  
 یکی نامه باید چو بزنده تیغ  
 شوم چون فرستاده نزد اوی  
 بپاسخ چنین گفت کاوس شاه  
 پیمبر تویی هم تو پیل دلیر  
 ۶۹۰ بفرمود تارفت پیشش دبیر  
 چنین گفت کین گفتن<sup>۷</sup> نابکار  
 اگر سر کنی زین فزونی تهی  
 وگرنه بجنگ تو لشکر کشم  
 روان بداندیش دیو سپید

۱۴

چو نامه بمهراندر آورد شاه  
 ۶۹۵ بزین اندر افگند گرز گران<sup>۱۱</sup>  
 بشاه آگهی شد که کاوس کی  
 فرستاده چون هژبر دژم  
 بزیر اندرون<sup>۱۴</sup> باره گامزن  
 جهانجوی رستم بپیمود راه<sup>۹</sup>  
 چو آمد بنزدیک مازندران<sup>۱۱</sup>  
 فرستادن<sup>۱۲</sup> نامه افگند پی<sup>۱۳</sup>  
 کمندی بفتراک بر شست خم  
 یکی ژنده پیلست گویی بتن

۱. ل، خ، ۱، ۲- را ۲. ل، خ، ۱، ۲- بیت را ندارند؛ خ ۱- افزون دارد:

چو بشنید رستم برآشفتم ازوی  
 کجاشد دل و مردی و رای تو  
 چه باشند دیوان مازندران  
 بفرهاد بنهاد از خشم روی  
 بماندی چنین سست بر پای تو  
 که ترسند گشتی چنین سرگران

۳. ل، خ، ۱، ۲- سوی ۴. ل، خ، ۱، ۲- که من برکشم تیغ تیز ۵. ل، خ، ۱- فرازد؛ خ ۲- فراز از تو دارد  
 ۶. ل، خ، ۱- چون ۷. خ ۲- گفته ۸. خ ۱- شهریار ۹. خ ۲- بیت را ندارد. ۱۰. خ ۲-  
 نیا ۱۱. خ ۲- اهریمن ۱۲. خ ۱- فرستاده و ۱۳. خ ۲- بیت را ندارد. ۱۴. خ ۱- اندرش

غمی گشت از<sup>۱</sup> ارژنگ و دیو سپید  
 ۶۷۰ چو آن نامه شاه یکسر بخواند  
 که شد کشته<sup>۲</sup> پولاد<sup>۳</sup> غندی و بید  
 دو دیده بخون دل اندر نشاند<sup>۴</sup>

۱۳

چنین داد پاسخ بکاوس کی  
 ۶۷۵ ز پیلان جنگی هزار و دویست  
 مرا بارگه<sup>۱</sup> زان تو برترست  
 از ایران برآرم یکی تیره خاک  
 بهر سو<sup>۲</sup> که بنهند بر جنگ روی  
 بیارم کنون<sup>۳</sup> لشکری شیرفش  
 چو بشنید فرهاد ازو داوری  
 ۶۸۰ ز گفتار من سر بیچید نیز  
 که گر آب دریا بود نیز می<sup>۴</sup>  
 هزاران هزارم فزون لشکرست  
 همانند بسنگ اندرون رنگ و بوی<sup>۵</sup>  
 برآرم شمارا سر از خواب خوش<sup>۶</sup>  
 که در بارگاه تو یک پیل نیست  
 بلندی ندانند باز از مفاک  
 بلندی و تندی و کندآوری  
 عنان<sup>۷</sup> سوی سالار ایران شتافت  
 همه پرده رازها بردرید  
 نه رای بلندش بزیر<sup>۸</sup> اندرست  
 جهان پیش چشمش نیرزد به چیز  
 همه گفت فرهاد با او براند<sup>۹</sup>  
 جهاندار مر پهلوان را بخواند

۱. خ، ۱، ۲ - شدز ۲. ل - خسته ۳. م، ل، ۲ - اولاد ۴. خ، ۱ - فشانند ۵. ل، ۵ - خ، ۱ - که  
 در جام تیراست بی آب و می؛ خ، ۲ - که در جام شیراست بی آب و می ۶. خ، ۱ - پایگه ۷. ل، ۷ - خ، ۱،  
 خ، ۲ - بهر جا ۸. ل، ۲ - همانند نه سنگ و نه رنگ و نه بوی؛ خ، ۱ - همانند گل و سنگ را رنگ و بوی؛ ع -  
 لم یبقوا حجراً ولا مدراً ۹. ل، ۲ - یکی؛ خ، ۱ - برت ۱۰. خ، ۱ - افزون دارد:

مرا همجو دیو سپید و چو بید بود صد هزاران سیاه و سپید  
 چو سنجه سوارم دو صد دیو هست که در جنگ گیرند مه را بدست

۱۱. خ، ۲ - چو بشنید ۱۲. خ، ۲ - روان ۱۳. ل، ۱، خ، ۲ - بدین ۱۴. ل، ۱، خ، ۲ - بیت را  
 ندارند.

چنین گفت کاوس با<sup>۱</sup> پیلتن  
 چو بشنید رستم چنین گفت باز  
 ۶۸۵ مرا برد باید بر<sup>۲</sup> او پیام  
 یکی نامه باید چو بزنده تیغ  
 شوم چون فرستاده نزد اوی  
 بپاسخ چنین گفت کاوس شاه  
 پیمبر تویی هم تو پیل دلیر  
 ۶۹۰ بفرمود تارفت پیشش دبیر  
 چنین گفت کین گفتن<sup>۷</sup> نابکار  
 اگر سر کنی زین فزونی تهی  
 وگرنه بجنگ تو لشکر کشم  
 روان بداندیش دیو سپید

۱۴

چو نامه بمهراندر آورد شاه  
 ۶۹۵ بزین اندر افگند گرز گران<sup>۱۰</sup>  
 بشاه آگهی شد که کاوس کی  
 فرستاده چون هژبر دژم  
 بزیر اندرون<sup>۱۴</sup> باره گامزن  
 جهانجوی رستم بپیمود راه<sup>۱</sup>  
 چو آمد بنزدیک مازندران<sup>۱۱</sup>  
 فرستادن<sup>۱۲</sup> نامه افگند پی<sup>۱۳</sup>  
 کمندی بفتراک بر شست خم  
 یکی ژنده پیلست گویی بتن

۱. ل، خ، ۱، ۲- را ۲. ل، خ، ۱، ۲- بیت را ندارند؛ خ ۱- افزون دارد:

چو بشنید رستم برآشف ازوی  
 بفرهاد بنهاد از خشم روی  
 کجاشد دل و مردی و رای تو  
 بماندی چنین سست بر پای تو  
 چه باشند دیوان مازندران  
 که ترسند گشتی چنین سرگران

۳. ل، خ، ۱، ۲- سوی ۴. ل، خ، ۱، ۲- که من برکشم تیغ تیز ۵. ل، خ، ۱- فرازد؛ خ ۲- فراز از نو دارد  
 ۶. ل، خ، ۱- چون ۷. خ ۲- گفته ۸. خ ۱- شهریار ۹. خ ۲- بیت را ندارد. ۱۰. خ ۲-  
 نیا ۱۱. خ ۲- اهریمن ۱۲. خ ۱- فرستاده و ۱۳. خ ۲- بیت را ندارد. ۱۴. خ ۱- اندرش

ز گردان <sup>۱</sup> گزین کرد چندی سران	۷۰۰ چو بشنید سالار مازندران
هژبر ژیان را پذیره <sup>۲</sup> شدند	بفرمودشان تا خبیره <sup>۳</sup> شدند
بر، بر درختی گشن شاخ <sup>۴</sup> دید	چو چشم تهمتن بدیشان رسید
بماندند لشکر همه در شگفت	بکند و چو ژوپین بکف بر گرفت
سواران <sup>۵</sup> بسی زیر شاخ آورید <sup>۱</sup>	بینداخت چون نزد ایشان رسید
همی آزمون را بیازاردش	۷۰۵ یکی دست بگرفت و بفشاردش
شده خیره زو چشم آن انجمن	ببخندید ازو <sup>۷</sup> رستم پیلتن
بردش رگ <sup>۹</sup> از دست و زروی رنگ <sup>۱۰</sup>	بدان خنده اندر <sup>۸</sup> بیفشارد چنگ
ز بالای اسب اندر آمد بی پای <sup>۱۲</sup>	بشد هوش <sup>۱۱</sup> از آن مرد رزم <sup>۱۲</sup> آزمای
بگفت آنچ دید از کران تا کران <sup>۱۴</sup>	یکی شد بر شاه مازندران
که مازندران زو <sup>۱۵</sup> پر از شور بود	۷۱۰ سواری که نامش کلاهور بود
نکردی بجز جنگ <sup>۱۶</sup> چیز <sup>۱۷</sup> آرزوی	بسان پلنگ ژیان بد بخوی
بمردیش بر چرخ گردان نشانند <sup>۱۹</sup>	پذیره شدن را فراپیش <sup>۱۸</sup> خواند
هنرها پدیدار کن نو بنو	بدو گفت پیش فرستاده شو <sup>۲۰</sup>
بچشم اندر آرد ز شرم <sup>۲۱</sup> آب گرم	چنان کن که گردد رخس پر ز شرم
به پیش جهاندار مرد <sup>۲۲</sup> دلیر	۷۱۵ بیامد کلاهور چون نرّه شیر

۱. ل، خ ۲ - لشکر؛ خ ۱ - دیوان ۲. ل، خ ۱ - بذیره؛ خ ۲ - ندیره ۳. خ ۱ - تبیره؛ خ ۲ - خبیره  
 ۴. خ ۱ - کهن سال ۵. خ ۲ - ز مردم ۶. م - کس اندر جهان این شگفتی ندید؛ ل - بره بر درختی  
 دگر برگزید؛ بخ - این بیت را افزون دارد:

کسی از بزرگان مازندران کجا او بدی پیش رو بر سران  
 ع - ثم جاء واحد من فرسانهم و قبض علی ید رستم ۷. خ ۲ - ازان ۸. خ ۱ - خیره اندر ۹. خ ۱ -  
 بی ۱۰. م - افزون دارد:

همان استخوانهایش آزرده گشت رخ ارغوانیش چون زرده گشت  
 ۱۱. ل، خ ۲ - زور ۱۲. ل، خ ۲ - زور؛ خ ۱ - جنگ ۱۳. خ ۱ - افزون دارد:  
 چو لشکر بدیدند کردار اوی بخیره بماندند در کار اوی

۱۴. خ ۱ - بیت پس از بیت ۷۱۱ آمده. ۱۵. خ ۱ - «زو» ندارد. ۱۶. خ ۲ - رزم ۱۷. ل، خ ۱،  
 خ ۲ - هیچ ۱۸. ل، خ ۱، خ ۲ - بر خویش ۱۹. ل - رساند ۲۰. ل، خ ۱، خ ۲ - رو ۲۱. ل، خ ۱،  
 خ ۲ - برخ ۲۲. ل، خ ۲ - جهانجوی مرد؛ خ ۱ - جهان پهلوان

بپرسید پرسیدنی چون پلنگ  
 بیفشارد چنگ<sup>۱</sup> سرافراز پیل  
 بیچید و اندیشه زو<sup>۲</sup> دورداشت  
 بیفشارد چنگ کلاهور سخت  
 ۷۲۰ کلاهور با دست آویخته<sup>۳</sup>  
 بیاورد و بنمود و با شاه گفت  
 ترا آستی بهتر آید ز جنگ  
 ترا با چنین پهلوان تاو نیست  
 پذیریم از<sup>۴</sup> شهر مازندران  
 ۷۲۵ چنین رنج دشوار آسان کنیم  
 تهمتن بیامد هم اندر زمان  
 نگه کرد و بنشانند اندر خورش  
 سخن راند از راه و رنج دراز  
 از انپس بدو گفت رستم توی  
 ۷۳۰ چنین داد پاسخ که من چاکرم<sup>۵</sup>  
 کجا او بود من نیایم بکار  
 بدو داد پس نامور نامه را  
 بگفت آنک<sup>۶</sup> شمشیر بار آورد  
 چو پیغام بشنید و نامه بخواند  
 ۷۳۵ برستم چنین گفت کین جست و جوی<sup>۷</sup>  
 دژم روی زانپس<sup>۱</sup> بدو داد چنگ  
 شد از درد دستش<sup>۲</sup> بکردار نیل  
 بمردی ز خورشید منشور داشت  
 فرو ریخت ناخن چو برگ از درخت  
 پی و پوست و ناخن فروریخته  
 که بر خویشتن درد نتوان نهفت  
 فراخی مکن بر دل<sup>۳</sup> خویش تنگ  
 اگر رام گردد به از ساو نیست  
 ببخشیم بر کهنتر و مهتران  
 به آید که جان را هراسان کنیم  
 بر شاه برسان شیر ژیان<sup>۴</sup>  
 ز کاوس پرسید و از لشکرش  
 که چون راندی اندر نشیب و فراز  
 که داری بر و بازوی پهلوی  
 اگر چاکری<sup>۵</sup> را خود اندر خورم  
 که او پهلوانست و گرد و سوار<sup>۶</sup>  
 پیام جهانجوی خودکامه را  
 سر سرکشان در کنار آورد  
 دژم گشت و اندر<sup>۷</sup> شگفتی بماند  
 چه باید همی خیره این گفت و گوی<sup>۸</sup>

۱. ل. ۱، خ. ۱ - وانگه ۲. خ. ۲ - دست ۳. ل. ۱، خ. ۲ - چنگش ۴. خ. ۲ - اندیشه ۵. خ. ۲ -  
 آمیخته ۶. خ. ۱ - تن ۷. ل. ۱، خ. ۱ - بر ۸. ل. ۱، خ. ۱ - پیل دمان؛ خ. ۲ - پیل ژیان؛ م - افزون دارد:  
 چو سالار مازندرانش بدید نوازید و بنشانندش چون سزید  
 ۹. خ. ۲ - کهنترم ۱۰. خ. ۲ - کهنتری ۱۱. خ. ۱ - افزون دارد:  
 چو من صد هزاران بر گرز اوی نیاید چو پیدا شود برز اوی  
 ۱۲. ل. ۱، خ. ۲ - آنچه ۱۳. خ. ۱ - دروی ۱۴. ل. ۱، خ. ۲ - گفت و گوی ۱۵. ل. ۱، خ. ۲ - جست و جوی



بگوش که سالار ایران تویی  
منم شاه مازندران با سپاه  
مرا بیهده خواندن پیش خویش  
براندیش و تخت بزرگان مجوی  
۷۴۰ سوی گاه<sup>۵</sup> ایران بگردان<sup>۱</sup> عنان  
اگر با سپه من بجنبم ز جای  
تو افتاده بی گمان در گمان  
چو من تنگ روی اندر آرم بروی  
نگه کرد رستم بروشن روان  
۷۴۵ نیامدش بامغز گفتار اوی  
تهمت چو برخاست کاید براه  
نپذیرفت ازو جامه و اسپ<sup>۱۱</sup> و زر  
بیامد دژم از بر گاه اوی  
برون آمد از شهر مازندران

اگرچه دل و چنگ شیران تویی  
بر اورنگ زرین و برسر<sup>۱</sup> کلاه  
نه رسم<sup>۲</sup> کیان بد نه آیین پیش<sup>۳</sup>  
کزین برتری<sup>۴</sup> خواری آید بروی  
وگر نه زمانت سرآرد سنان<sup>۷</sup>  
تو پیدا نینی<sup>۸</sup> سرت راز پای  
یکی راه برگیر و<sup>۹</sup> بگن کمان<sup>۱۰</sup>  
سرآید شمارا همه<sup>۱۱</sup> گفت و گوی  
بشاه<sup>۱۲</sup> و سپاه ورد<sup>۱۳</sup> و پهلوان  
سرش تیزتر شد به پیکار<sup>۱۴</sup> اوی  
بفرمود تا خلعت آرند شاه<sup>۱۵</sup>  
که ننگ آمدش زان<sup>۱۷</sup> کلاه و کمر<sup>۱۸</sup>  
همه تیره دید اختر و ماه اوی<sup>۱۹</sup>  
سرش گشته بُد زان سخنها گران<sup>۲۰</sup>

۱. ل.خ، ۱، خ ۲ - زرین ۲. خ ۲ - رای ۳. خ ۱، خ ۲ - باشد و رسم کیش؛ ل. - آئین و کیش ۴. ل. خ ۱ -  
جستنت؛ خ ۲ - کزین در ترا ۵. ل. خ ۲ - شهر ۶. م - نه پیچان ۷. ل. - زمان؛ خ ۲ - عنان؛ خ ۱ -  
زمانه سرآید زمان ۸. خ ۱ - تونشناسی آنکه ۹. ل. خ ۱ - یکی رای پیش آر و؛ خ ۲ - یکی راه زه گیر  
۱۰. ل. - نیکی گمان ۱۱. ل. خ ۲ - سرآید ترا تیزی و؛ خ ۱ - سرآید ترا یکسر این ۱۲. ل. خ ۲ - گاه؛ ع -  
فنظر رستم الی الملك و أصحابه ۱۳. ل. خ ۲ - در ۱۴. ل. - به آزار؛ خ ۱ - ز بازار؛ خ ۲ - به آواز  
۱۵. ل. خ ۱، خ ۲ -

یکی خلعتی ساختش شاهوار      بیاورد نزدیک رستم سوار

۱۶. خ ۲ - سیم ۱۷. ل. خ ۲ - زو ۱۸. خ ۱ - افزون دارد:

برون آمد از پیش او خشمناک      دلی پر ز کینه نه ترس و نه باک

رخ از پیش آن شاه دیوان بکاشت      بمردی به تنهایی آن ده گذاشت

۱۹. م - بیت را ندارد؛ خ ۲ - بیت پس از بیت ۷۴۸ آمده. ۲۰. خ ۲ - پذیره شدندش دلاور سران؛ ل. خ ۱ -  
بیت را ندارند؛ م - افزون دارد:

برون رفت از آنجا و ببرید راه      رسید او بنزدیک کاوس شاه

خ ۱ - افزون دارد:

وز آنجا بیامد چو باد دمان      سوی شاه کاوس و دل بدگمان

۷۵۰ چو آمد بنزدیک شاه اندرون  
 ز مازندران هرچ دید<sup>۱</sup> و شنید  
 وزان پس ورا<sup>۲</sup> گفت مندیش هیچ  
 دلیران و گردان ان انجمن  
 دل کینه دارش پر از جوش خون  
 همه کرد برشاه ایران پدید  
 دلیری کن و رزم دیوان<sup>۳</sup> بسیج  
 چنان دان که خوارند بر چشم من<sup>۴</sup>

۱۵

۷۵۵ چو رستم ز مازندران گشت باز  
 سراپرده از شهر بیرون کشید  
 سپاهی که خورشید شد ناپدید  
 نه دریا پدید و نه هامون و کوه<sup>۵</sup>  
 همی راند لشکر بران سان<sup>۶</sup> دمان  
 شه اندر زمان<sup>۷</sup> رزم را کرد ساز  
 سپه را همه سوی هامون کشید  
 چو گرد سیاه<sup>۸</sup> از میان بردمید  
 زمین آمد از پای اسپان<sup>۹</sup> ستوه  
 نجست ایچ<sup>۱۰</sup> هنگام رفتن زمان

۱۶

۷۶۰ چو آگاهی آمد بکاوس شاه  
 بفرمود تا رستم زال زر  
 بطوس و بگودرز کشوادگان  
 بفرمود تا لشکر آراستند  
 سراپرده شهریار و سران  
 ابر<sup>۱۱</sup> میمنه طوس نوذر بیای  
 که تنگ اندر آمد ز دیوان سپاه  
 نخستین بران کینه بندد<sup>۱۲</sup> کمر  
 بگیو و بگرگین آزادگان  
 سنان و سپرها<sup>۱۳</sup> بپیراستند  
 کشیدند بر دشت مازندران  
 دل کوه پر ناله کرّ نای

۱. ل، خ ۱ - گفت ۲. خ ۱ - بدو؛ خ ۲ - روان ۳. ل، خ ۲ - دلیری و جنگ دلیران ۴. م - بیت را ندارد؛ ع - و اعلم ان اسودهم و رجالهم احقر فی عینی من التراب؛ بخ - افزون دارد:  
 که نرزدن نیززند یک ذره خاک بدین گرز ازیشان برآرم هلاک  
 ۵. ل، خ ۱، خ ۲ - شه جادوان ۶. خ ۱، خ ۲ - سپاه ۷. ل، خ ۱، خ ۲ - نه هامون پدید و نه صحرا نه کوه  
 ۸. ل، خ ۱، خ ۲ - زمین گشت از پای پیلان ۹. ل، خ ۱ - از انسان؛ خ ۲ - از انسو ۱۰. خ ۲ - آنچه  
 ۱۱. ل - کین ببندد؛ خ ۱، خ ۲ - ببندد بدین کین ۱۲. خ ۱ - تیره ۱۳. ل، خ ۱، خ ۲ - سوی

۷۶۵ چو گودرز کشواد بر میسره  
 سپهدار کاوس در قلبگاه  
 پیش سپاه اندرون پیلتن  
 یکی نامداری ز مازندران  
 که جویان<sup>۱</sup> بدش نام و جوینده بود  
 ۷۷۰ بدستوری شاه دیوان<sup>۲</sup> برفت  
 همی جوشن اندر تنش<sup>۵</sup> بر فروخت  
 بیامد بایران سپه<sup>۷</sup> برگذشت  
 همی گفت با من که جوید نبرد  
 نشد هیچکس پیش جویان<sup>۹</sup> برون  
 ۷۷۵ باواز گفت آن زمان شهریار  
 که زین دیوتان سر چرا<sup>۱۲</sup> خیره شد<sup>۱۳</sup>  
 ندادند پاسخ دلیران<sup>۱۵</sup> بشاه  
 یکی برگرایید رستم عنان  
 که دستور باشد مرا شهریار

شده کوه آهن زمین<sup>۱</sup> یکسره  
 ز هر سو رده برکشیده سپاه  
 که در جنگ هرگز ندیدی شکن  
 بگردن برآورده گرز گران  
 گراینده<sup>۲</sup> گرز و گوینده بود  
 به پیش سپهدار<sup>۴</sup> کاوس تفت  
 همی تَف<sup>۱</sup> تیغش زمین را بسوخت  
 بستوفید از آواز او کوه و دشت  
 کسی کو برانگیزد از آب گرد<sup>۸</sup>  
 نه رگشان بجنید در تن نه خون<sup>۱۰</sup>  
 بگردان هشیار و مردان کار<sup>۱۱</sup>  
 از آواز او رویتان<sup>۱۴</sup> تیره شد<sup>۱۳</sup>  
 ز جویان بپژمردگفتی<sup>۱۱</sup> سپاه  
 بر شاه شد تابداده سنان<sup>۱۷</sup>  
 شدن<sup>۱۸</sup> پیش این دیو<sup>۱۹</sup> ناسازگار

۱. ل، خ، ۱، خ، ۲ - همه ۲. خ، ۱ - جویا؛ ع - جویان  
 ۳. ل، خ، ۱ - جویا؛ خ، ۲ - گویا ۴. خ، ۲ - به پیش  
 صف شاه ۵. خ، ۱ - برش ۶. ل، خ، ۱، خ، ۲ - آب  
 همی گشت غران میان دو صف  
 ۷. ل، خ، ۱، خ، ۲ - بایرانیان ۸. خ، ۲ - افزون دارد:  
 خروشان و بر لب برآورده کف  
 ۹. خ، ۲ - جویا ۱۰. ل، خ، ۱ - بیت را ندارند؛ خ، ۲ -  
 از ایران نشد پیش او کس بجنگ  
 ۱۱. ل، خ، ۱ - افزون دارند:  
 بایرانیان گفت کاوس شاه  
 ۱۲. خ، ۱، خ، ۲ - چنین؛ خ، ۱ - کزین دیو دلتان چنین  
 خ، ۱ - از ایران ۱۶. خ، ۲ - بپژمرد بر جای کوس و  
 زدوده عنان ۱۸. خ، ۲ - شده ۱۹. ل، خ، ۱ - مرد  
 ۱۳. خ، ۲ - گشت ۱۴. خ، ۲ - روزتان ۱۵. ل،  
 ۱۷. ل، خ، ۱ - بگردن برآورد رخشان سنان؛ خ، ۲ - با  
 بستاید سرتان ز آیین راه

- ۷۸۰ بدو<sup>۱</sup> گفت کاوس کین کار تست  
 چو بشنید ازو این سخن پهلوان  
 برانگیخت رخس دلاور ز جای  
 باوردگه رفت چون پیل مست  
 عنان را بیچید و برخاست گرد  
 ۷۸۵ بجویان چنین گفت کای بدنشان  
 کنون بر تو بر جای بخشایش است  
 بگرید ترا آنک زاینده بود  
 بدو گفت جویان که ایمن مشو  
 که اکنون بدرّد جگر مادرت  
 ۷۹۰ چو آواز جویان برستم رسید  
 پس پشت او اندر آمد چو گرد  
 بزد نیزه بر بند درع و زره  
 ز زینش جدا کرد و برداشتش  
 بینداخت از پشت اسپش بخاک  
 ۷۹۵ دلیران و گردان مازندران  
 سپه شد شکسته دل و زرد روی  
 بفرمود سالار<sup>۱۸</sup> مازندران  
 که یکسر بتازید<sup>۱۹</sup> و جنگ آورید

۱. ل، خ، ۱، خ، ۲- چنین ۲. ل، خ، ۱، خ، ۲- رزم  
 باره؛ خ، ۲- شیر ۵. ل- گردش؛ خ، ۱- گرزش  
 خ، ۱، خ، ۲- آسایش ۹. م- بود و گرآینده ۱۰. ل- خنجرت ۱۱. ل، خ، ۱- افزون دارند:

چو رستم شنید این سخنها تمام برآورد یک نعره و گفت نام

خ، ۱- افزون دارد:

بفرید از جای بر کرد رخس گو شیر دل رستم تاج بخش

۱۲. خ، ۲- آنچه ۱۳. ل- تاو ۱۴. خ، ۱، خ، ۲- برداشتش ۱۵. ل، خ، ۱- دهن پرز خاک ۱۶. خ، ۱-

دهن ۱۷. ل، خ، ۱- تو گونی بجانشان همه زخم او؛ خ، ۲- بیتهای ۷۹۵، ۷۹۶ را ندارد. ۱۸. خ، ۲-

بگفتند رندان ۱۹. ل، خ، ۱، خ، ۲- که سر بر فرازید

برآمد ز هردو سپه بوق و کوس  
 ۸۰۰ چو برق درخشنده از تیره<sup>۱</sup> میغ  
 هوا گشت سرخ و سیاه و بنفش  
 زمین شد بکردار دریای قیر<sup>۴</sup>  
 دوان بادپایان چو کشتی بر آب  
 همی گرز<sup>۷</sup> بارید بر خود و ترگ  
 ۸۰۵ بیک هفته دو لشکر نامجوی  
 بهشتم جهاندار<sup>۱۰</sup> کاوس شاه  
 پیش جهاندار گیهان خدای<sup>۱۱</sup>  
 ازان پس بمالید بر خاک روی  
 برین نزه دیوان بی بیم<sup>۱۴</sup> و باک  
 ۸۱۰ مراده تو پیروزی و فرهی  
 بشوید ازان پس بمغفر سرش  
 خروش آمد و ناله کرنای  
 سپهد بفرمود تا گیو و طوس  
 چو گودرز با زنگه شاوران  
 ۸۱۵ گرازه همی شد<sup>۱۸</sup> بسان گراز  
 چو فرهاد و خرداد و برزین و گیو  
 تهمتن بقلب اندر آمد نخست  
 چو گودرز کشواد بر میمنه

۱. ل- تیغ ۲. ل، خ- زمین تیره ۳. خ- بنفش ۴. خ- دریای خون ۵. خ- زبس نیزه و  
 خنجر آبگون ۶. خ- بیت را ندارد. ۷. ل، خ- ماه ۸. خ- تیر ۹. ل، خ- آورده زین گونه  
 ۱۰. خ- سپهدار ۱۱. ل- جهان داور رهنمای؛ خ- ۱- جهاندار اور رهنمای؛ خ- ۲- جهان آفرین یک خدای  
 ۱۲. خ- همی بود گریان و نالان ۱۳. ل- بجای ۱۴. ل، خ، ا، خ- ترس ۱۵. م- داد و پاک؛ خ- ۲-  
 زاد و خاک؛ ل، خ- ۱- باد و خاک؛ ضبط متن بر اساس بخ. ۱۶. م- با پیل رستم؛ ل، خ- ۱- چون پیل رستم؛  
 خ- ۲- با پیل لشکر؛ ع- و تراحت الصفوف ۱۷. ل، خ، ا، خ- ۲- ز ۱۸. ل، خ، ا، خ- ۲- بیامد ۱۹. ل،  
 خ، ا، خ- ۲- هشت ۲۰. ل، خ- ۱- سپر؛ خ- ۲- سپه بود و گوش ۲۱. م- بیت پس از بیت ۸۱۹ آمده.

۸۲۰ زان میمنه تا بدان میسره  
 ز شبگیر تا تیره شد آفتاب  
 ز چهره بشد شرم و آیین مهر  
 ز کشته<sup>۱</sup> بھر جای بر توده گشت<sup>۲</sup>  
 چور عد خروشنده شد<sup>۴</sup> بوق<sup>۵</sup> و کوس  
 ازان سو که بد شاه مازندران  
 ۸۲۵ زمانی<sup>۷</sup> نکرد او یله جای خویش  
 چو دیوان و پیلان<sup>۱۰</sup> پر خاشجوی  
 جهانجوی کرد از جهاندار یاد  
 بر آهیخت گرز و بر آورد<sup>۱۳</sup> جوش  
 بر آورد<sup>۱۵</sup> آن گرد<sup>۱۶</sup> سالارکش  
 ۸۳۰ فگنده همه دشت خرطوم پیل  
 ازان پس تهمتن یکی نیزه خواست  
 چو بر نیزه رستم افگند چشم  
 یکی نیزه زد بر کمر بند اوی  
 شد از جادویی تنش یک<sup>۱۹</sup> لخت کوه  
 ۸۳۵ تهمتن فروماند اندر<sup>۲۲</sup> شگفت  
 رسید اندر آن جای<sup>۲۴</sup> کاوس شاه  
 برستم چنین گفت کای سرفراز  
 بشد گیو چون گرج پیش بره<sup>۱</sup>  
 همی خون بجوی اندر آمد چو آب  
 همی گرز بارید گفتی سپهر  
 گیاهها بمغز سر آلوده گشت<sup>۳</sup>  
 خور اندر پس پرده<sup>۶</sup> آبنوس  
 بشد پیلتن با سپاهی گران  
 بیفشارد بر کینه گه<sup>۸</sup> پای<sup>۹</sup> خویش  
 بروی اندر آورده بودند<sup>۱۱</sup> روی  
 سنان دار نیزه بدارنده داد<sup>۱۲</sup>  
 هوا گشت از آواز او پر خروش<sup>۱۴</sup>  
 نه با دیو جان و نه با پیل هش  
 همه کشته دیدند بر چند میل  
 سوی شاه مازندران تاخت<sup>۱۷</sup> راست  
 نماند ایچ با او دلیری و خشم<sup>۱۸</sup>  
 ز گبر اندر آمد بیونداوی  
 از ایران<sup>۲۰</sup> بروبر نظاره<sup>۲۱</sup> گروه  
 سناندار نیزه بگردن<sup>۲۳</sup> گرفت  
 ابا پیل و کوس و درفش و سپاه  
 چه بودت که ایدر بماندی دراز

۱. خ-۱- رمه ۲. خ-۲- مردم ۳. م- کرد؛ خ-۱، خ-۲- بود ۴. خ-۱- خروشان شده؛ خ-۲- خروشان  
 همی ۵. ل، خ-۱- طبل ۶. ل، خ-۱- اندر سراپرده؛ خ-۲- از بیم در پرده ۷. خ-۲- زمردی ۸. ل-  
 بر ۹. خ-۱، خ-۲- جای ۱۰. ل- خود و دیو و پیلان؛ خ-۱- خود و پیل و دیوان؛ خ-۲- خود و شیر و  
 پیلان ۱۱. ل، خ-۱، خ-۲- یکباره ۱۲. م، ل- بیت را ندارند. ۱۳. خ-۲- برانگیخت ۱۴. م- بیت  
 را ندارد؛ ل-

بر آهیخت گرز و برانگیخت اسپ بیامد بگردار آذر گشسپ

خ-۱- بیت ۸۲۸ پیش از بیت ۸۲۷ آمده ۱۵. ل، خ-۱، خ-۲- از آواز ۱۶. خ-۲- گرز ۱۷. خ-۲- کرد  
 ۱۸. ل، خ-۱، خ-۲- بیت ۸۳۳ پس از بیت ۸۳۹ آمده؛ م- بیت را ندارد (ضبط متن بر اساس بنخ). ۱۹. خ-۲-  
 چون یکی ۲۰. ل- ایوان ۲۱. ل، خ-۱- بران بد ۲۲. ل، خ-۱، خ-۲- از و در ۲۳. م، خ-۲- بدنجان  
 ۲۴. م- اندرو نیز

بدو<sup>۱</sup> گفت رستم که چون رزم سخت  
 مرادید چون شاه<sup>۲</sup> مازندران  
 ۸۴۰ برخش دلاور سپردم عنان  
 گمانم چنان بد که او شد نگون<sup>۳</sup>  
 برین گونه شد سنگ در پیش من  
 برین گونه خارا یکی کوه گشت  
 بلشکرگهش برد باید کنون  
 ۸۴۵ ز لشکر هر آنکس که بد زورمند  
 نه برخاست از جای سنگ گران  
 گو پیلتن کرد چنگال باز  
 بران گونه آن سنگ را برگرفت  
 پیاده<sup>۴</sup> همی رفت بر کتف کوه<sup>۵</sup>  
 ۸۵۰ ابر کردگار آفرین خواندند  
 به پیش سراپرده شاه برد  
 بدو گفت ار ایدونک پیدا شوی  
 وگرنه به گرز و بتیغ<sup>۶</sup> و تبر  
 چو بشنید شد چون یکی<sup>۷</sup> پاره<sup>۸</sup> ابر  
 ۸۵۵ تهمتن گرفت آن زمان دست اوی

۱. ل، خ، ۱، خ، ۲- چنین ۲. ل، خ، ۱، خ، ۲- بیدار ۳. ل، خ، ۱- ز آن شاه؛ خ، ۲- سالار ۴. م- بیت را ندارد؛ خ، ۲- بزد مرا خواست از مهتران ۵. م، خ، ۲- از دلش خون ۶. خ، ۲- روان ۷. خ، ۱- آمد ۸. ل- آگه او از ۹. ل- او از کم و بیش من؛ خ، ۱- از کم و از بیش من؛ خ، ۲- بیت را ندارد. ۱۰. ل، خ، ۱، خ، ۲- بیت را ندارند. ۱۱. خ، ۲- برفتند ۱۲. ل، خ، ۱، خ، ۲- سنگ ۱۳. خ، ۲- چند ۱۴. ل، خ، ۱- میانه درون ۱۵. خ، ۲- همه لشکر از وی بمانده ۱۶. خ، ۱- بیازو ۱۷. خ، ۱- سفت؛ ل- همی شد پیاده ابر سفت ۱۸. م- هم ۱۹. ل، خ، ۱، خ، ۲- پولاد تیغ؛ ع- فلقتک بالمعاول و قطعتك قطعاً ۲۰. خ، ۲- افزون دارد:

چو بشنید سالار مازندران بجنید در مغز سنگ گران

۲۱. خ، ۲- برون آمد از گه همجو یک ۲۲. ل، خ، ۱- همجو یکپاره ۲۳. ل، خ، ۱- در برش ۲۴. خ، ۲- سوی شاه کاوس

چنین گفت کاوردم ان لخت کوه  
 برویش<sup>۱</sup> نگه کرد کاوس شاه  
 وزان رنجهای کهن یاد کرد<sup>۲</sup>  
 بدژخیم فرمود تا تیغ تیز  
 ۸۶۰ بلشکرگهش کس فرستاد زود  
 ز گنج و ز تخت و ز درّ و گهر<sup>۳</sup>  
 نهادند هر جای چون کوه کوه  
 سزاوار هر کس ببخشید گنج  
 ز دیوان هر آنکس که بد ناسپاس  
 ۸۶۵ بفرمودشان تا بریدند سر  
 وز آن پس بیامد بجای نماز  
 بیک هفته بر پیش یزدان پاک  
 بهشتم در گنجها کرد باز  
 همی گشت یک هفته زین گونه نیز  
 ۸۷۰ سیم هفته چون کارها گشت<sup>۴</sup> راست  
 ز بیم تبر شد بچنگم<sup>۱</sup> ستوه  
 ندیدش سزاوار تخت و کلاه  
 دلش خسته شد سر<sup>۲</sup> پر از باد کرد<sup>۳</sup>  
 بگنجد کند تنش را ریزریز<sup>۴</sup>  
 بفرمود تا خواسته هرچ بود  
 ز اسپ و سلیح و کلاه و کمر<sup>۵</sup>  
 برفتند لشکر همه هم گروه  
 بویژه<sup>۶</sup> کسی کش فزون بود رنج<sup>۷</sup>  
 وز ایشان دل انجمن پرهراس  
 فگنجدند جایی که بد رهگذر<sup>۸</sup>  
 همی گفت با داور پاک راز  
 همی با نیایش بیمود خاک  
 ببخشید بر هر که بودش نیاز<sup>۹</sup>  
 ببخشید آن را که بایست چیز<sup>۱۰</sup>  
 می و جام یاقوت و میخواره<sup>۱۱</sup> خواست

۱. خ ۲- زرستم؛ م- ز چنگم ۲. ل، خ ۱- بدودر ۳. ل، خ ۱- کرد یاد ۴. ل، خ ۱- لب؛ خ ۲- بر  
 ۵. ل، خ ۱- سردباد؛ خ ۲- باد سرد ۶. ل، خ ۱- افزون دارند:  
 تهمتن گرفت آنگهی ریش او کشید و برون بردش از پیش او  
 بفرمان آن خسرو نامدار بکردند از آن پس ورا پاره پاره  
 خ ۲- افزون دارد:  
 چو کشته شد آن شاه بیدادگر که در خور نبودش کلاه و کمر  
 ۷. ل- تاج و کمر؛ خ ۱- کلاه و کمر ۸. ل، خ ۱- تیغ و گهر ۹. خ ۱- خصوصاً ۱۰. خ ۲-  
 بیت ۸۶۳ پس از بیت ۸۶۵ آمده. ۱۱. خ ۲-  
 بکشت و تبه کردشان سربر  
 ۱۲. خ ۲- افزون دارد:  
 همیگفت کای داور داوران فروزنده گردون بدین اختران  
 همه فرّ فیروزی از فرّ تست از آخر تویی هم تو بودی نخست  
 ۱۳. خ ۱- بیت را ندارد. ۱۴. خ ۲- کرد ۱۵. ل، خ ۱، خ ۲- بیجاده



بمازندران کرد زان پس درنگ  
 که هرگونه مردم<sup>۲</sup> آید بکار  
 که بر هر سویی راه بنمود راست<sup>۳</sup>  
 چنین دادمش راستی را نوید  
 یکی عهد و مهري بروبر درست  
 پرستش کنندش همه مهتران  
 بپر زد جهاندار بیدار دست<sup>۵</sup>  
 ز اولاد چندی سخنها براند<sup>۱</sup>  
 وزانجا سوی پارس بنهاد روی

۱۷

۸۷۵ کنون خلعت شاه باید نخست  
 که تا زنده<sup>۴</sup> باشد بمازندران  
 چو بشنید گفتار خسروپرست  
 ز مازندران مهتران را بخواند  
 سپرد آن زمان تخت شاهی بدوی

۸۸۰ چو کاوس در شهر ایران رسید  
 برآمد همی تا بخورشید جوش  
 همه شهر ایران بیاراستند  
 جهان سربسر نو شد از شاه نو  
 چو بر تخت بنشست پیروز و<sup>۸</sup> شاد  
 ۸۸۵ ز هر جای روزی دهان را بخواند  
 برآمد خروش از در پیلتن  
 همه شادمان نزد شاه آمدند

۱. ل، خ، ا، خ، ۲ - با جام می بد ۲. خ ۱ - گونه مرد اندر ۳. ل، خ، ۱ - بر سوی من راه پیمود راست  
 ۴. ل، خ، ا، خ، ۲ - که او شاه ۵. خ ۲ - سپهد بخلعت بیازید دست ۶. م - افزون دارد:

چنین گفت کین بر شما پادشاه  
 از اسبان تازی بزرین ستام  
 ز شمشیر هندی بزرین نیام  
 وزان ژنده بسلان جنگی چهار  
 بزرانندرون برنشاند گهر  
 نهاده بریشان همه تخت زر

۷. خ ۲ - جهان ۸. خ ۲ - «و» ندارد؛ خ ۱ - پیروزه ۹. خ ۲ - بخواند ۱۰. خ ۲ - همه نامداوان  
 ۱۱. ل، خ، ۱ - بر؛ خ ۲ - بدان ۱۲. ل، خ، ۱ - تخت و گاه؛ خ ۲ - بارگاه

تہمتن بیامد بسربر کلاه  
سزاوار او شہریار زمین  
۸۹۰ یکی تخت پیروزه و<sup>۱</sup>میش سار<sup>۲</sup>  
یکی دست زربفت شاہنشہی  
صد از مہرویان زرین<sup>۱</sup> کمر  
صد از اسپ بازین و زرین<sup>۷</sup> ستام  
ہمہ بارشان دیبہ خسروی  
۸۹۵ ببردند صد بدرہ دینار نیز<sup>۱۱</sup>  
ز یاقوت جامی پر از مشک ناب  
نوشتہ یکی نامہ بر حریر  
سپرد این<sup>۱۴</sup> بسالار گیتی فروز  
چنان کز پس عہد کاوس شاہ  
۹۰۰ مگر نامور رستم زال را  
ازان<sup>۱۷</sup> پس برو آفرین کرد شاہ  
دل تاجداران<sup>۲۰</sup> بتو گرم<sup>۲۱</sup> باد  
فرورد<sup>۲۲</sup> رستم ببوسید تخت  
خروش تبیرہ<sup>۲۵</sup> برآمد ز شہر  
۹۰۵ بشد رستم زال و بنشست شاہ

۱. ل، خ، ۱، خ، ۲ - پیروز ۲. ل، خ، ۱، خ، ۲ - پیروز ۳. ل - پیشش نثار؛ خ، ۲ - شاہوار؛ ع - و تخت من  
الفیروزج ۴. ل، خ، ۱ - یکی ۵. ل، خ، ۱ - «و» ندارند. ۶. ل - مہرویان بزین ۷. خ، ۱ - اسبان  
تازی بزین ۸. ل - بیت را ندارد. ۹. ل، خ، ۱، خ، ۲ - رومی و چینی ۱۰. ل - زر ۱۱. خ، ۲ - موی  
۱۲. ل - لعل و گوہر ۱۳. ل، خ، ۱ - ز مشک و می و عنبر و عود و قیر ۱۴. ل، خ، ۱، خ، ۲ - سپردہ  
۱۵. خ، ۲ - کس با ۱۶. ل، خ، ۱ - بیت را ندارند. ۱۷. ل، خ، ۱، خ، ۲ - وزان ۱۸. خ، ۲ - نسازد کسی  
۱۹. ل، خ، ۱، خ، ۲ - ہور و ماہ ۲۰. ل، خ، ۱ - نامداران ۲۱. خ، ۲ - نرم ۲۲. م - بود ۲۳. ل - «و»  
ندارد. ۲۴. خ، ۲ - برکرد ۲۵. خ، ۲ - خروشی بہ تیرہ ۲۶. خ، ۱ - رسانیدہ ۲۷. ل، خ، ۱ - افزون  
دارند:

ببستند آذین و بانگ درای بغزید کوس و ہمین کزہ نای

خ، ۲ - صورتی از همان بیت را افزون دارد.

همی جور و بیداد را در بست	بشادی بر تخت زرین نشست
چو بازآمد از شهر مازندران	زمین را ببخشید بر مهتران
بدو گفت از ایران بگردان بدی	بطوس آن زمان داد اسپهبدی
ورا کام و فرمان آن مرز داد	پس آنکه سپاهان بگودرز داد
جهان را نموده بسی دستبرد <sup>۱</sup>	وزان پس بشادی و می دست برد
نیامد همی بر دل از مرگ یاد	بزد گردن غم بشمشیر داد
بیاراست گیتی چو <sup>۲</sup> باغ ارم	زمین گشت <sup>۳</sup> پر سبزه و آب و نم
ز بد بسته شد دست اهریمنی	توانگر شد از داد و از ایمنی
ز مازندران بستند آن تاج و گاه	بگیتی خبر شد که کاوس شاه
که کاوس شاه این <sup>۴</sup> بزرگی گرفت	بماندند یکسر همه زین <sup>۵</sup> شگفت
کشیدند صف بر در شهریار	همه پاک با هدیه و بانثار
پر از داد و آگنده از <sup>۶</sup> خواسته	جهان چون بهشتی شد آراسته
به پیش آورم جنگ هاماوران <sup>۷</sup>	سر آمد کنون <sup>۸</sup> رزم مازندران

---

۱. ل، خ، ۱، خ ۲ - بیت‌های ۹۰۶-۹۱۰ را ندارند. ۲. خ ۲ - بود ۳. ل، خ، ۱ - شد آراسته همچو؛ خ ۲ -  
 جهان گشته برسان ۴. خ ۱ - زان؛ خ ۲ - درین بر ۵. ل، خ ۲ - آن؛ خ ۱ - گاه ۶. خ ۲ - پر  
 خوبی و ۷. خ ۲ - شنیدی همه ۸. خ ۲ - کنون گوش کن جنگ نام‌آوران؛ ل، خ ۱ - بیت را ندارند.

## رزم کاوس با شاه هاموران

۱

ازان<sup>۱</sup> پس چنین<sup>۲</sup> کرد کاوس رای  
 از ایران بشد تا بتوران و چین<sup>۳</sup>  
 ز مکران شد آراسته تازره<sup>۴</sup>  
 پذیرفت هر مهتری باژ و ساو<sup>۵</sup>  
 چنین هم گرازان ببربر شدند  
 شه بربرستان بیاراست جنگ  
 سپاهی بیامد ز بربر برزم<sup>۶</sup>  
 هواگفتی از نیزه چون بیشه گشت<sup>۷</sup>  
 ز گرد سپه پیل شد<sup>۸</sup> ناپدید  
 بزخم اندر آمد همی<sup>۹</sup> فوج فوج<sup>۱۰</sup>  
 که در پادشاهی بجنبد ز جای  
 گذرکرد ازان پس بمکران زمین  
 میانها ندید ایچ رنج از گره<sup>۱۱</sup>  
 نکرد آزمون گاو<sup>۱۲</sup> با شیر تاو  
 جهانجوی<sup>۱۳</sup> با تخت و افسر شدند  
 زمانه دگرگونه تر شد برنگ  
 که برخاست از لشکر شاه بزم<sup>۱۴</sup>  
 خور از گرد اسپان پراندیشه<sup>۱۵</sup> گشت<sup>۱۶</sup>  
 کس از خاک<sup>۱۷</sup> دست و عنان راندید<sup>۱۸</sup>  
 بران سان که برخیزد از آب موج<sup>۱۹</sup>

۱. ل، خ ۲- وزان ۲. ل، خ ۱- چنان ۳. م- «و» ندارد؛ خ ۲- بتوران زمین؛ ع- بلاد الترك و الصين  
 ۴. خ ۲- بشد تا بآب زره؛ ع- الی بحر زره ۵. ل- ندیدند بند و گره؛ خ ۱- ندیدند و بند و گره؛ خ ۲- بند  
 هیچ رنجی کسی را بزه ۶. خ ۲- باز تاو ۷. خ ۲- بندگاورا هیچ ۸. ل، خ ۲- و ۹. ل-  
 زمین ۱۰. ل- که برخاست گفتی ز گردش زمین؛ ل، خ ۱، خ ۲- بیت پس از بیت ۸ آمده. ۱۱. م-  
 شد ۱۲. م- جفایبشه ۱۳. خ ۲- شد هوا ۱۴. خ ۲- گرد ۱۵. ل، خ ۱، خ ۲- دو مصراع  
 پس و پیش؛ ع- و انسندلت ذیول القتام انسدال جنح الظلام حتی لم یکد آن یری الناظریده و الفارس عنانه  
 ۱۶. خ ۲- سپه ۱۷. ل- بیت را ندارد.

چو گودرز گیتی بران‌گونه دید  
 بزد اسپ با نامداران<sup>۱</sup> هزار  
 بر آویخت و بدرید قلب سپاه  
 تو گفتی ز بربر سواری نماند  
 ۱۵ بشهر اندرون هر که بد سالخورد  
 همه پیش کاوس شاه آمدند  
 که ما شاه را چاکر و بنده‌ایم  
 بجای درم زرّ و گوهر دهیم  
 ببخشود کاوس و<sup>۱</sup> بنواختشان  
 ۲۰ وزان جایگه بانگ<sup>۱</sup> سنج<sup>۱</sup> و درای  
 چو آمد بر<sup>۱۴</sup> شهر مکران<sup>۱۵</sup> گذر  
 چو آگاهی آمد بریشان<sup>۱۷</sup> ز شاه  
 پذیره شدندش همه مهتران  
 چو فرمان گزیدند بگرفت<sup>۲۰</sup> راه  
 ۲۵ سپهرا سوی زابلستان کشید  
 بسد شاه یک ماه در نیمروز  
 برین بر نیامد بسی روزگار  
 کس<sup>۲۳</sup> از آزمایش نیابد جواز  
 عمود گران از میان<sup>۱</sup> برکشید  
 ابانیزه<sup>۳</sup> و تیر جوشن‌گذار  
 دمان از پس اندر<sup>۴</sup> همی رفت شاه  
 بگرداندرون نیزه‌داری نماند  
 چو برگشته دیدند باد<sup>۵</sup> نبرد  
 جگر خسته و پرگناه<sup>۱</sup> آمدند  
 همه باژ را<sup>۷</sup> گردن افکنده‌ایم  
 سپاسی ز گنجور بر سر نهیم<sup>۸</sup>  
 یکی راه و آیین نو ساختشان  
 بر آمد ابان<sup>۱۲</sup> ناله کره‌نای<sup>۱۳</sup>  
 سوی کوه قاف آمد و<sup>۱۱</sup> باختر  
 نیایش کنان برگرفتند راه<sup>۱۸</sup>  
 بسر بر نهادند باژ<sup>۱۹</sup> گران  
 بسی آزار رفتند<sup>۲۱</sup> شاه و سپاه  
 بمهمانی پور دستان کشید  
 گهی رود و می خواست<sup>۲۲</sup> گه باز و یوز  
 که بر گوشه گلستان رست خار  
 نشیب آیدش<sup>۲۴</sup> چون شود بر فراز<sup>۲۵</sup>

۱. ل، خ ۱ - ز کوه عمود گران؛ خ ۲ - عمود گران راز زین م. ۲ - نامداری خ ۳. ۲ - ابا جوشن  
 ۴. ل، خ ۱، خ ۲ - پس او ۵. خ ۲ - کار ۶. ل، خ ۱ - عذر خواه؛ ع - وجعلوا یعتذرون الیه ۷. خ ۱ -  
 همان باژ را؛ خ ۲ - همان تاج را ۸. خ ۲ - دهیم ۹. خ ۲ - «و» ندارد. ۱۰. خ ۱ - بانگ و؛ خ ۲ -  
 همانگاه آواز ۱۱. ل، خ ۱ - صنج ۱۲. خ ۲ - بر آمد همان؛ ل، خ ۱ - خروش آمد و ۱۳. م - افزون  
 دارد:

بتوفید گیتی چو لشکر براند بروز اندرون روشنایی نماند

۱۴. ل، خ ۱ - آمدش از ۱۵. ل، خ ۱ - بربر؛ ع - و سار حتی وصل الی نواحی المغرب و جانب جبل قاف  
 ۱۶. خ ۲ - از ۱۷. خ ۱، خ ۲ - بدیشان؛ ل - بایشان ۱۸. خ ۲ - بیت را ندارد. ۱۹. خ ۲ - تاج  
 ۲۰. ل، خ ۱، خ ۲ - وجستند ۲۱. ل، خ ۱ - برگشت؛ خ ۲ - گشته است ۲۲. خ ۲ - رود میخواست  
 ۲۳. م - خود ۲۴. ل - آمدش ۲۵. خ ۲ - بود سرفراز

چو شد کار گیتی بران<sup>۱</sup> راستی  
 ۳۰ یکی با گهر مرد با گنج و نام<sup>۲</sup>  
 ز کاوس<sup>۴</sup> کی روی بر تافتند<sup>۵</sup>  
 چو آمد بشاه جهان آگهی  
 بزد کوس و برداشت از نیمروز  
 همه<sup>۸</sup> بر سپرها نبشتند نام  
 ۳۵ سپه راز هامون بدریا<sup>۱۰</sup> کشید  
 بی اندازه کشتی و زورق<sup>۱۲</sup> بساخت  
 همانا که فرسنگ بودی هزار  
 همی راند تا در میان سه شهر  
 بدست چپش مصر و بربر براست<sup>۱۷</sup>  
 ۴۰ به پیش اندرون شهر<sup>۱۹</sup> هاماوران<sup>۲۰</sup>  
 خبر شد بدیشان که کاوس شاه  
 هم آواز<sup>۲۲</sup> گشتند یک با دگر<sup>۲۳</sup>  
 یکی گشت<sup>۲۴</sup> چندان<sup>۲۵</sup> یل<sup>۲۶</sup> تیغزن  
 سپاهی که دریا و صحرا<sup>۲۸</sup> و کوه  
 ۴۵ نبد شیر درنده را خوابگاه<sup>۳۰</sup>  
 پلنگ از بر سنگ و ماهی در آب

۱. ل، خ ۱ - بدین ۲. ل، خ ۱ - کام ۳. ل، خ ۱، خ ۲ - برافراشت ۴. خ ۱، خ ۲ - کاوس و ۵. ل، خ ۱، خ ۲ - گاشتند ۶. ل، خ ۱ - شده ۷. خ ۲ - سپه شاد و شه شادو ۸. خ ۱ - سپه ۹. م - از ۱۰. خ ۲ - ز دریا سپهرا بهامون ۱۱. ل - کس اندر جهان کوه و صحرا ندید؛ خ ۱ - چو کاوس لشکر بخشکی کشید ۱۲. ل - بدودر ۱۳. ل، خ ۱ - بیاراست لشکر بدودر ۱۴. خ ۲ - کشتی بتاخت ۱۵. ل، خ ۱ - را ۱۶. خ ۲ - اباراه را پای ۱۷. ل - ز راست؛ خ ۲ - مصر و هم بربر است ۱۸. ل، خ ۱، خ ۲ - بر ۱۹. ل، خ ۱، خ ۲ - شاه؛ ع - و قدامها البحر و کانت هذه المدينة تسمى هاماوران ۲۰. خ ۲ - مازندران ۲۱. خ ۲ - ز دریای چین ۲۲. خ ۱ - با آواز ۲۳. ل، خ ۱، خ ۲ - با یکدگر ۲۴. خ ۱، خ ۲ - سپه بود ۲۵. خ ۲ - چندین ۲۶. م - سر ۲۷. خ ۱ - شده ۲۸. خ ۲ - هامون ۲۹. خ ۱ - اسبان از ایشان ۳۰. ل، خ ۱، خ ۲ - جایگاه ۳۱. خ ۲ - نه پیل ژیان رفت بر دشت شاه ۳۲. خ ۲ - همان در

همی راه جستند و کی بود راه  
 چو کاوس لشکر بخشکی کشید  
 جهان گفتی از تیغ<sup>۲</sup> وز جوشن است  
 ۵۰ ز بس خود زرین و زرین سپر  
 تو گفتی زمین شد سپهر<sup>۷</sup> روان  
 ز مغفر هوا<sup>۸</sup> گشت<sup>۱</sup> چون سندروس  
 بدزید کوه از دم گاودم  
 ز بانگ تیره به بربرستان  
 ۵۵ برآمد ز ایران سپه بوق<sup>۱۰</sup> و کوس  
 وزان سوی<sup>۱۲</sup> گودرز کشواد بود  
 فگندند بر یال اسپان عنان  
 چو بر کوهه زین نهادند سر  
 تو گفتی همی سنگ<sup>۱۵</sup> آهن کنند  
 ۶۰ بجنید کاوس در<sup>۱۱</sup> قلبگاه  
 جهان گشت تاری سراسر ز گرد<sup>۱۷</sup>  
 تو گفتی هوا زاله بارد همی  
 ز چشم سنان آتش آمد برون  
 سه<sup>۱۸</sup> لشکر چنان شد ز<sup>۱۹</sup> ایرانیان  
 دد و دام را بر چنان رزمگاه<sup>۱</sup>  
 کس اندر جهان کوه و صحرا<sup>۲</sup> ندید  
 ستاره ز نوک سنان روشن است  
 بگردن بر<sup>۴</sup> آورده<sup>۵</sup> رخشان تبر<sup>۱</sup>  
 همی بارد از تیغ هندی روان  
 زمین سربسر تیره چون آبوس  
 زمین آمد از سم اسپان بخم  
 تو گفتی زمین گشت لشکرستان  
 برون رفت گرگین و فرهاد<sup>۱۱</sup> و طوس  
 چو گیو و چو شیدوش و میلاد<sup>۱۳</sup> بود<sup>۱۴</sup>  
 بزهر آب دادند نوک سنان  
 خروش آمد و چاک چاک تبر  
 و گر آسمان بر زمین برزنند  
 سپاه اندر آمد به پیش سپاه  
 ببارید شنگرف بر لاژورد  
 به سنگ اندرون لاله کارد همی  
 زمین شد بکردار دریای خون  
 که سر باز نشناختند از<sup>۲۰</sup> میان<sup>۲۱</sup>

۱. خ ۲ - جایگاه؛ ل، خ ۱ - بیتهای ۴۶، ۴۷ را ندارند؛ ع - فبلغوا عددا و طبقوا الأرض حتی اثاروا السباع عن احیاسها و الظباء عن کناسها و کادوا یضیقون مجال العقبان فی جو السماء و مسبح الحیتان فی قعر الماء  
 ۲. ل، خ ۱ - روشنائی ۳. ل، خ ۱، خ ۲ - درع؛ ع - مطبق بالجواشن والدروع ۴. م - بگردون بر؛  
 خ ۲ - بگرد اندر ۵. خ ۱ - آورد ۶. خ ۲ - گهر؛ م - بیت پس از بیت ۵۱ آمده. ۷. خ ۱ - گشت رود؛  
 خ ۲ - گشت رزم ۸. خ ۱ - زگردش روان ۹. خ ۲ - گشته ۱۰. خ ۱، خ ۲ - ز ایران غوبوق  
 ۱۱. خ ۱ - بهرام؛ خ ۲ - بهرام و گرگین؛ ع - جرجین و فرهاد ۱۲. خ ۱، خ ۲ - سوکه ۱۳. خ ۱، خ ۲ -  
 فرهاد؛ ع - شیدوش و جیو و فرهاد ۱۴. ل - بیتهای ۴۹-۵۶ را ندارد؛ خ ۲ - بیتهای ۵۶-۵۸ پس از بیت  
 ۶۰ آمده، بیت ۵۹ را ندارد. ۱۵. ل، خ ۱ - سنگ و ۱۶. ل، خ ۱ - از ۱۷. ل، خ ۱، خ ۲ - چنان  
 شد که تاریک شد چشم مرد ۱۸. م - دو ۱۹. خ ۱ - کز؛ خ ۲ - که ۲۰. خ ۲ - ز سر باز نشناختندش  
 ۲۱. ع - بیتهای ۶۰-۶۴ ترجمه نشده.

۶۵ نخستین سپهدار هاماوران  
 غمی گشت وز شاه زنهار خواست  
 به پیمان که از شهر<sup>۱</sup> هاماوران  
 ز اسپ و سلیح و ز تخت و کلاه  
 چو این داده باشد برو بگذرد  
 ۷۰ ز گوینده بشنیا! کاوس کی  
 که یکسر همه<sup>۱</sup> در پناه منید  
 بیفگند شمشیر و گرز گران  
 بدانست کان روزگار<sup>۱</sup> بلاست  
 سپهد دهد ساو و باژ<sup>۲</sup> گران  
 فرستد بنزدیک<sup>۳</sup> کاوس شاه  
 سپاهش برو بوم او نسپرد<sup>۴</sup>  
 برین گفتها پاسخ افگند پی  
 پرستنده<sup>۵</sup> تاج و گاه منید

۲

ازان<sup>۸</sup> پس بکاوس گوینده گفت  
 که از سرو بالاش زیباتر<sup>۹</sup> است  
 ببالا بلند<sup>۱۱</sup> و بگیسو کمند  
 ۷۵ بهشتیست آراسته پر<sup>۱۲</sup> نگار  
 نشاید که باشد بجز<sup>۱۴</sup> جفت شاه  
 بجنید کاوس را دل ز جای  
 گزین کرد شاه از میان گروه  
 گرانمایه و گرد<sup>۱۵</sup> و مغزش<sup>۱۶</sup> گران  
 ۸۰ [چنین گفت رایش بمن تازه کن<sup>۱۸</sup>  
 که او<sup>۱</sup> دختری دارد اندر نهفت  
 ز مشک سیه بر سرش افسرست  
 زبانش چو خنجر لبانش چو قند  
 چو خورشید تابان بخرم بهار<sup>۱۳</sup>  
 چه نیکو بود شاه را جفت ماه  
 چنین داد پاسخ که اینست رای  
 یکی مرد بیدار دانش پژوه  
 بفرمود ناشد<sup>۱۷</sup> بهاماوران  
 بیارای مغزش بشیرین سخن<sup>۱۹</sup>]

۱. خ ۲- روز ۲. خ ۱- شاه؛ خ ۲- به پیمان آن شاه ۳. خ ۲- سپارد بدو تاج و ساو ۴. خ ۲-  
 فرستاد نزدیک ۵. خ ۲- بگذرد ۶. ل، خ ۱- شما ۷. ل- چه جوینده؛ خ ۱- چو جوینده؛  
 خ ۲- پزوهنده ۸. ل، خ ۱، خ ۲- وزان ۹. ل، خ ۱- وی ۱۰. ل، خ ۱- نیکوتر ۱۱. ل-  
 کمند ۱۲. خ ۱، خ ۲- چون ۱۳. خ ۲- نگار ۱۴. ل- جزو؛ خ ۱، خ ۲- جزا و ۱۵. ل،  
 خ ۱- گرانمایه اش نسل ۱۶. ل، خ ۱- گرزش؛ خ ۲- با سنگ و گرز ۱۷. خ ۱- باشد؛ خ ۲-  
 تاشهد(?) (وزن مختل). ۱۸. خ ۲- بدو گفت کاوس رخ باز کن ۱۹. م- بیت را ندارد؛ ع- بیت  
 ۸۰ ترجمه نشده.



بگویش که پیوند ما<sup>۱</sup> در جهان  
 که<sup>۲</sup> خورشید روشن ز تاج منست  
 هرآنکس که در سایه<sup>۳</sup> من پناه  
 کنون با تو پیوند جویم همی  
 ۸۵ پس پرده<sup>۴</sup> تو یکی دخترست  
 که پاکیزه تخم<sup>۵</sup> است و پاکیزه تن  
 چو<sup>۶</sup> داماد<sup>۷</sup> یابی چو پور قباد  
 بشد مرد بیدار<sup>۸</sup> روشن<sup>۹</sup> روان<sup>۱۰</sup>  
 زبان کرد گویا و دل کرد گرم  
 ۹۰ ز کاوس دادش فراوان<sup>۱۱</sup> سلام<sup>۱۲</sup>  
 چو بشنید ازو شاه<sup>۱۳</sup> هاماوران  
 همی گفت هرچند کو پادشاست<sup>۱۴</sup>  
 مراد در جهان این یکی دخترست  
 فرستاده را گر کنم سرد و خوار  
 ۹۵ همان به که این درد را نیز<sup>۱۵</sup> چشم  
 چنین گفت با مرد شیرین سخن  
 همی خواهد از من گرمی دو چیز  
 مرا پشت گرمی بد از خواسته  
 بمن زین سپس جان نماند همی

۱. ل، خ، ا، ۲ - من؛ ع - مصاهرتنا ۲. خ - افزون دارد:

که تختم بهامون ز گردون برست درخشنده چون بر فلک اخترست

۳. ل، خ، ا، ۲ - چو ۴. ل، خ، ا - ورا ۵. ل، خ، ا، ۲ - تخت؛ ع - تلیق بتختنا ۶. ل، خ، ا،

۲ - چهر؛ ع - لطهارة اصلها ۷. ل، خ، ۲ - که ۸. خ، ۲ - داد(؟) (وزن مختل). ۹. خ، ۲ - یقین

۱۰. ل، خ، ا، ۲ - دانای ۱۱. ل، خ، ۱ - چیره؛ خ، ۲ - خیره ۱۲. ل، خ، ا، ۲ - زبان ۱۳. ل،

خ، ا، ۲ - درودو ۱۴. ل، خ، ا - پیام ۱۵. ل، خ، ا، ۲ - وزان ۱۶. ل، خ، ا - سالار ۱۷. خ، ا -

پارساست ۱۸. خ، ۱ - کم از ۱۹. خ، ۲ - بدو ۲۰. خ، ۲ - بردو ۲۱. خ، ۱ - نخوانیم؛ م -

بخوانیم ۲۲. م - بپوشیم ۲۳. خ، ۱ - آنرا نش؛ خ، ۲ - این راسه

۱۰۰ سپارم کنون<sup>۱</sup> هرچ خواهد<sup>۲</sup> بدوی  
 غمی گشت و سودابه<sup>۳</sup> را پیش خواند  
 بدو گفت کز<sup>۴</sup> مهتر سرفراز  
 فرستاده<sup>۵</sup> چرپ گوی آمدست  
 همی خواهد از من که بی کام من  
 ۱۰۵ چه گویی تو اکنون<sup>۶</sup> هوای تو چیست  
 بدو گفت سودابه زین<sup>۷</sup> چاره نیست  
 کسی کو بود شهریار جهان  
 ز<sup>۸</sup> پیوند با او چرایی دژم  
 بدانست سالار هاماوران  
 ۱۱۰ فرستاده<sup>۹</sup> شاه را پیش خواند  
 بیستند<sup>۱۰</sup> بندی<sup>۱۱</sup> بر آیین<sup>۱۲</sup> خویش  
 بیک هفته سالار هاماوران  
 بیاورد پس خسرو خسته دل  
 هزار استر<sup>۱۳</sup> و اسب و اشتر<sup>۱۴</sup> هزار  
 ۱۱۵ عماری بـ ماه نو آراسته  
 نتابم سر از رای و فرمان اوی  
 ز کاوس با او<sup>۱۵</sup> سخنها براند  
 که هست از مهی و بهی بی نیاز  
 یکی نامه چون زند و استا<sup>۱۶</sup> بدست  
 ببرد دل و خواب و آرام من  
 بدین کار بیدار<sup>۱۷</sup> رای تو چیست  
 ازو بهتر امروز غمخواره نیست  
 بروبوم خواهد همی از مهان  
 کسی نشمرد شادمانی بغم  
 که سودابه را آن<sup>۱۸</sup> نیامد گران<sup>۱۹</sup>  
 وزان نامدارانش برتر نشانند  
 بران<sup>۲۰</sup> سان که بود<sup>۲۱</sup> آن زمان دین<sup>۲۲</sup> خویش<sup>۲۳</sup>  
 همی ساخت آن<sup>۲۴</sup> کار با مهتران  
 پرستنده سیصد عماری چهل<sup>۲۵</sup>  
 ز دیبا و دینار کردند بار<sup>۲۶</sup>  
 پس پشت و پیش اندرون خواسته

۱. ل، خ، ا، خ، ۲- ورا ۲. ل، خ، ا، خ، ۲- باید؛ ع- لاأخالف امره و سأنفذ ما يريد الی خدمة تخته ۳. م، ل- سوداوه؛ رسم الخط این نسخه هادر همه جا به این شکل است. ۴. ل، خ، ا، خ، ۲- چندی؛ ع- و ذکر لها ۵. م، خ، ا، خ، ۲- کای؛ ع- قد نفذ الی رسولاً ۶. ل، خ، ا، خ، ۲- باداستانها ۷. م- کنون ۸. خ، ۲- باریک؛ ل، خ، ۱- یکباره ۹. ل، خ، ا، خ، ۲- گر؛ ع- ان کان ولا بد ۱۰. ل، خ، ا، خ، ۲- به ۱۱. ل، خ، ۲- این؛ خ، ۱- بالین ۱۲. خ، ۲- افزون دارد؛

یکی داستان زد بدو شهریار  
 ز کار خود و گردش روزگار  
 کرا در پس پرده دختر بود  
 اگر تاجدارست بد اختر بود

۱۳. خ، ۲- نوشتند ۱۴. ل، خ، ا، خ، ۲- عهدی ۱۵. ل، خ، ۲- بآئین ۱۶. خ، ا، خ، ۲- بدان ۱۷. خ، ۱- بد ۱۸. خ، ۲- رسم ۱۹. ل، خ، ا، خ، ۲- وکیش ۲۰. خ، ۲- از ۲۱. خ، ۲- بیت پس از بیت ۱۱۴ آمده. ۲۲. ل، خ، ا، خ، ۲- اشتر ۲۳. ل، خ، ا، خ، ۲- استر ۲۴. ل- افزون دارد؛

ز هودج فروهشته دیبا جلیل  
 سپاه ایستاده رده خیل خیل

خ، ۲- صورتی از همان بیت را افزون دارد؛ ع- این بیت ترجمه نشده.

یکی لشکر آراسته چون بهشت  
 چو آمد بنزدیک کاوس شاه  
 دو یاقوت خندان<sup>۴</sup> دو نرگس دژم  
 نگه کرد کاوس و<sup>۵</sup> خیره بماند  
 ۱۲۰ یکی انجمن ساخت از بخردان  
 سزا دید سودابه را جفت خویش  
 تو گفتی که روی<sup>۱</sup> زمین لاله کشت<sup>۲</sup>  
 دل آرام بازیب و با فرّ و جاه<sup>۳</sup>  
 ستون دو ابرو چو سیمین قلم  
 بسودابه بر نام یزدان بخواند<sup>۶</sup>  
 ز بیدار دل پیر<sup>۷</sup> سر موبدان<sup>۸</sup>  
 ببستند عهدی بر آیین و<sup>۹</sup> کیش

## ۳

غمی بد<sup>۱</sup> دل شاه هاماوران  
 چو یک هفته بگذشت هشتم پگاه  
 که گر<sup>۱۲</sup> شاه بیند که<sup>۱۳</sup> مهمان خویش<sup>۱۴</sup>  
 ۱۲۵ شود شهر هاماوران<sup>۱۶</sup> ارجمند  
 بدین<sup>۱۹</sup> گونه با او همی چاره جست  
 مگر<sup>۲۲</sup> شهر و دختر بماند بدوی  
 بدانست سودابه رای پدر  
 ز هرگونه چاره جست اندران  
 فرستاده آمد به<sup>۱۱</sup> نزدیک شاه  
 بیاید خرامان به ایوان<sup>۱۵</sup> خویش  
 چو بیند رخشنده گاه<sup>۱۷</sup> بلند<sup>۱۸</sup>  
 نهان بند او<sup>۲۰</sup> بود رایش<sup>۲۱</sup> درست  
 نباشدش بر سر یکی<sup>۲۳</sup> بازجوی<sup>۲۴</sup>  
 که با سور پرخاش دارد بسر<sup>۲۵</sup>

۱. ل، خ، ا، خ، ۲ - هوا بر ۲. م - بیت پس از بیت ۱۱۳ آمده. ۳. ل، خ، ا، خ، ۲ - دلارای و آن خوب  
 چهره سپاه؛ ل، خ، ا، خ، ۲ - افزون دارند:

ز هودج برآمد یکی ماه نو  
 ز مشک سیه کرده برگل نگار  
 چو آراسته شاه بر گاه نو  
 فروهشته بر غالیه گوشوار

۴. ل، خ، ا - رخشان ۵. ل، خ، ا - «و» ندارند. ۶. خ، ۲ - براند ۷. خ، ۱ - تیر ۸. خ، ۲ - بیت را ندارد.  
 ۹. ل، خ، ا، خ، ۲ - ازورای بستند بآیین و؛ م - «و» ندارد. ۱۰. خ، ا، خ، ۲ - شد ۱۱. ل، خ، ا - آمدش  
 ۱۲. ل، خ، ا - اگر ۱۳. ل، خ، ا - به ۱۴. ل، خ، ا - ز پیش؛ خ، ۲ - سوی خان خویش ۱۵. ل -  
 سوی خان؛ خ، ۱ - شود خان؛ خ، ۲ - به مهمان ۱۶. ل - مازندران ۱۷. ل، خ، ا - رخسار شاه؛ ع -  
 ینورها بجمال طلعت ۱۸. خ، ۲ - بیتهای ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵ پس از بیت ۱۲۷ آمده. ۱۹. ل، خ، ا - برین؛  
 خ، ۲ - بهر ۲۰. ل، خ، ۲ - نهانش بد ۲۱. ل - ورایش؛ خ، ۱ - نهانش بد بُد و رای درست ۲۲. خ، ۲ -  
 که تا ۲۳. ل، خ، ا، خ، ۲ - نباشد مگر بر سرش ۲۴. ل - باز اوی؛ خ، ۱ - بار اوی ۲۵. ل، خ، ا -  
 بشه گفت سودابه ماهروی  
 که ای پر خرد [خ، ۱ - بی خرد] شاه آرام جوی

ع - فقطنت ابنته سودابه لَحیلة ابیها

بکاوس کی<sup>۱</sup> گفت کین رای نیست  
 ۱۳۰ ترا بی بهانه بچنگ آورند<sup>۲</sup>  
 ز بهر منست این همه گفت و گوی  
 ز سودابه گفتار باور نکرد  
 بشد با دلیران و کند آوران  
 یکی شهر بد شاه را<sup>۱۰</sup> شاهه نام  
 ۱۳۵ بدان شهر بودش سرای و<sup>۱۴</sup> نشست  
 چو در شاهه<sup>۱۷</sup> شد شاه گردن فراز  
 همه<sup>۱۸</sup> گوهر و زعفران ریختند<sup>۱۹</sup>  
 بشهر اندر آوای<sup>۲۱</sup> رود و سرود  
 چو دیدش سپهدار هاماوران  
 ۱۴۰ ز<sup>۲۵</sup> ایوان سالار تا<sup>۲۶</sup> پیش در  
 بز زین طبقها فروریختند  
 بکاخ اندرون تخت زرین نهاد  
 همی بود<sup>۳۰</sup> یک هفته بامی بدست  
 شب و روز بر<sup>۳۱</sup> پیش چون کهتران  
 ترا خود بهاماوران<sup>۲</sup> جای نیست  
 نباید که با سور<sup>۴</sup> جنگ آورند<sup>۵</sup>  
 ترازین شدن<sup>۶</sup> انده آید<sup>۷</sup> بروی  
 نیامدش<sup>۸</sup> زیشان کسی را بمرد<sup>۹</sup>  
 بمهمانی شاه هاماوران  
 همه<sup>۱۱</sup> از در جشن و سور<sup>۱۲</sup> و<sup>۱۳</sup> خرام  
 همه<sup>۱۵</sup> شهر سرتاسر آذین<sup>۱۶</sup> بست  
 همه شهر بردند پیشش نماز  
 بدینار و<sup>۲۰</sup> عنبر بر آمیختند  
 بهم بر<sup>۲۲</sup> کشیدند چون تار و پود<sup>۲۳</sup>  
 پیاده شدش پیش با<sup>۲۴</sup> مهتران  
 همه در و یاقوت<sup>۲۷</sup> بارید و زر  
 بسر<sup>۲۸</sup> مشک و عنبر همی بیختند<sup>۲۹</sup>  
 نشست از بر تخت کاوس شاد  
 خوش و خرم آمدش جای نشست  
 میان بسته بد شاه هاماوران

۱. ل، خ ۱ - پس آنگه چنین ۲. ل، خ ۱، خ ۲ - بمهمان او؛ ع - لیس من الرأی مصیرک الیه ۳. ل،  
 خ ۱، خ ۲ - آورد ۴. خ ۱ - سور و ۵. ل، خ ۱، خ ۲ - آورد ۶. خ ۲ - خرام ۷. ل - نباید  
 جز از رنج؛ خ ۱ - نباید جز انده ۸. ل، ح ۱ - نمی داشت ۹. خ ۲ - بدرد ۱۰. خ ۲ - شاه بد  
 شهر را ۱۱. ل، خ ۱ - همان؛ خ ۲ - همی ۱۲. ل، خ ۱ - سور و جشن ۱۳. خ ۱ - «و» ندارد.  
 ۱۴. ل، خ ۲ - «و» ندارند. ۱۵. م - همی ۱۶. م - سر بسر راه آئین؛ خ ۱ - شهر تا شهر آذین؛ خ ۲ -  
 شهر را تا سرتاسر آئین ۱۷. خ ۲ - شهر ۱۸. ل، خ ۱ - برو ۱۹. خ ۲ - بیختند ۲۰. خ ۲ - «و» ندارد.  
 ۲۱. ل، خ ۱ - آواز؛ خ ۲ - آورد ۲۲. خ ۲ - در ۲۳. م - بیتهای ۱۳۶-۱۳۸ را ندارد؛ ع - بیتهای  
 ۱۳۶-۱۳۸ ترجمه نشده. ۲۴. خ ۲ - شدش با همه ۲۵. خ ۲ - از ۲۶. خ ۲ - در ۲۷. خ ۲ - در  
 خوش آب ۲۸. خ ۲ - می و ۲۹. خ ۱ - در آمیختند؛ ع - فلماً دخلها ترحل له ملک هاماوران فی  
 جمیع امراته و قواده و نثرت علیه اللالی و الجواهر ۳۰. خ ۲ - نبودند ۳۱. ل، خ ۱، خ ۲ - در

- ۱۴۵ ببسته همه<sup>۱</sup> لشکرش را<sup>۲</sup> میان بدین<sup>۴</sup> گونه تا یکسر ایمن شدند همه گفته<sup>۱</sup> بودند و آراسته ز بربر برین گونه<sup>۷</sup> آگه شدند شبی بانگ بوق آمد و تاختن ز بربرستان چون بیامد سپاه گرفتند ناگاه کاوس را چه گوید درین مردم پیش<sup>۱۱</sup> بین چو پیوسته خون نباشد کسی بود<sup>۱۳</sup> نیز پیوسته خونی که مهر<sup>۱۴</sup> چو مهر کسی را بخواهی ستود<sup>۱۶</sup> ۱۵۰ پسر گر<sup>۱۸</sup> بجاه از تو برتر شود<sup>۱۹</sup> چنین است گیهان ناپاک رای چو کاوس بر خیرگی بسته شد یکی کوه بودش سر اندر سحاب یکی دژ برآورده از کوهسار ۱۶۰ بدان دژ فرستاد کاوس را همان<sup>۲۳</sup> مهتران دگر را به بند پرستنده بر<sup>۳</sup> پیش ایرانیان ز چون و چرا و نهیب<sup>۵</sup> و گزند سگالیده از جای برخاسته سگالش چنین بود همره<sup>۸</sup> شدند<sup>۱</sup> کسی را نبد آرزو ساختن بهاماوران شاددل گشت شاه چو گودرز و چون گیو و چون طوس را<sup>۱۱</sup> چه دانی تو ای کاردان<sup>۱۲</sup> اندرین نباید برو بودن ایمن بسی ببرد ز تو تا بگرددت<sup>۱۵</sup> چهره بساید بسود و زیان آزمود<sup>۱۷</sup> هم از رشک مهر تو لاغر شود<sup>۲۰</sup> بهر باد خیره بجنبد ز جای<sup>۲۱</sup> بهاماوران رای پیوسته شد برآورده ایزد<sup>۲۲</sup> از قعر آب تو گفتی سپهرستش اندر کنار همان گیو و گودرز و هم طوس را اباشاه کاوس در دژ فگند

۱. ل، خ ۱- همی ۲. م- گشادند گردان لشکر ۳. ل، خ ۲- در؛ خ ۱- بُد ۴. ل، خ ۲- برین  
 ۵. ل، خ ۱- زبیم ۶. خ ۲- خفته ۷. ل، خ ۱، خ ۲- همه لشکر ۸. ل، خ ۱- در خور ۹. خ ۲-  
 بیت را ندارد. ۱۰. ل، خ ۱، خ ۲- همان گیو و گودرز و هم طوس را؛ ع- جودرز و جیو و طوس ۱۱. ل،  
 خ ۱، خ ۲- ژرف ۱۲. م- کاردار ۱۳. خ ۱- برو ۱۴. م- پیوسته خون بمهر ۱۵. م-  
 ز تابوت گیردش؛ خ ۱- یا بگرددت؛ خ ۲- تا نبینند ۱۶. ل، خ ۱، خ ۲- بسود ۱۷. م- افزون دارد؛  
 زنان دوستی راز پیدا کنند همان که دروغست رسوا کنند  
 ۱۸. ل- و گراو؛ خ ۱- بود کز؛ خ ۲- بود کو ۱۹. ل، خ ۱، خ ۲- کمتر بود ۲۰. ل، خ ۱، خ ۲- بود  
 ۲۱. ع- بیتهای ۱۵۲-۱۵۷ ترجمه نشده. ۲۲. ل، خ ۱، خ ۲- برآورده تا چرخ؛ ع- تسامی الهواء و تصافح  
 السماء ۲۳. ل- همه

ز گردان نگهبان دژ شد<sup>۱</sup> هزار<sup>۲</sup>  
 سرآپرده او بتاراج داد  
 ۱۶۵ برفتند پوشیده رویان دو<sup>۴</sup> خیل  
 که سودابه را باز جای آورند  
 چو سودابه پوشیدگان را<sup>۵</sup> بدید  
 بمشکین کمند اندر آویخت<sup>۱۱</sup> چنگ  
 بدیشان چنین گفت کین کار کرد<sup>۱۲</sup>  
 ۱۷۰ چرا<sup>۱۴</sup> روز جنگش نکردند<sup>۱۵</sup> بند  
 سپهدار چون گیو و گودرز<sup>۱۸</sup> و طوس  
 همی<sup>۲۰</sup> تخت زرین کمینگه کنید<sup>۱۱</sup>  
 فرستاد<sup>۲۲</sup> گان را سگان کرد نام  
 جدایی نخواهم ز کاوس گفت  
 ۱۷۵ چو کاوس را بند باید کشید  
 بگفتند گفتار او با پدر  
 به حصنش<sup>۲۷</sup> فرستاد نزدیک شوی<sup>۲۸</sup>  
 نشستش<sup>۲۹</sup> بیک خانه<sup>۳۰</sup> با شهریار  
 چو بسته شد آن شاه دیهیم جوی

۱. خ ۲- دژ را ۲. ع- مائه الف ۳. خ ۲- کم مایگان برد و تاراج؛ ع- و فزق علی عسکره ۴. ل،  
 خ ۲- و ۵. خ ۱- نگه ۶. ل- میانه؛ خ ۱، خ ۲- میان ۷. خ ۱، خ ۲- خلیل ۸. خ ۲-  
 پوشیده رویان ۹. ل، خ ۱- بتن؛ خ ۲- برو ۱۰. خ ۲- دمید ۱۱. ل، خ ۱، خ ۲- افگند ۱۲. ل،  
 خ ۱- بند و درد؛ خ ۲- بند و رنگ ۱۳. خ ۲- جنگ ۱۴. خ ۱- چواز ۱۵. ل، خ ۱- نکردید؛ ع-  
 هلاآخذوه ۱۶. جامش=جامه اش؛ خ ۲- خامشی ۱۷. م- کمند ۱۸. م- گودرز و چون گیو  
 ۱۹. خ ۱، خ ۲- آواز ۲۰. خ ۱- همین ۲۱. خ ۲- همیگفت زرین کمین در کنید ۲۲. ل، خ ۱،  
 خ ۲- پرستند ۲۳. ل- سمن را پر از خون پر آواز کام؛ خ ۱- سمن دلبران چون پر آواز کام ۲۴. ل-  
 اگر ۲۵. خ ۲- بیتهای ۱۷۳-۱۷۴ را ندارد. ۲۶. ل، خ ۱- سرش شد؛ خ ۲- دل از کین شد (وزن مختل).  
 ۲۷. ل- بندش؛ ع- فتقدم بانفاذاها الی القلعة ۲۸. خ ۲- اوی ۲۹. ل- ببستش ۳۰. ل، خ ۱-  
 بیکجای؛ ع- و ایداعها مع زوجها فی بیت واحد ۳۱. خ ۲- بیتهای ۱۷۸-۱۷۹ را ندارد.

- ۱۸۰ پراگنده شد در جهان آگهی  
 چو بر تخت زرین ندیدند شاه  
 ز ترکان و از<sup>۴</sup> دشت نیزه‌وران<sup>۵</sup>  
 گران<sup>۶</sup> لشکری ساخت افراسیاب  
 از ایران برآمد ز هرسو خروش  
 برآشفت<sup>۱۱</sup> افراسیاب آن زمان<sup>۱۲</sup> ۱۸۵  
 بجنگ اندرون بود لشکر سه ماه  
 چنین است رسم سرای سپنج  
 سرانجام نیک و بدش بگذرد  
 شکست آمد از ترک بر تازیان  
 سپاه اندر ایران پراگنده شد<sup>۱۸</sup> ۱۹۰  
 همه درگرفتند ز<sup>۲۰</sup> ایران پناه  
 دو بهره سوی<sup>۲۲</sup> زاوستان<sup>۲۳</sup> شدند  
 که ماراز بدها تو باشی پناه  
 دریغست ایران که ویران شود  
 همه جای جنگی<sup>۲۷</sup> سواران بدی ۱۹۵  
 کنون جای سختی<sup>۲۸</sup> ورنج و<sup>۲۹</sup> بلاست  
 کسی کز<sup>۳۰</sup> پلنگان بخوردست شیر<sup>۳۱</sup>
- که گم شد ز پالیز سرو سهی<sup>۱</sup>  
 بجستن<sup>۲</sup> گرفتند هرکس<sup>۳</sup> کلاه  
 ز هرسو بیامد سپاهی<sup>۶</sup> گران<sup>۷</sup>  
 برآمد سر از خورد و آرام و خواب  
 شد آرام<sup>۹</sup> گیتی پر<sup>۱۰</sup> از جنگ و جوش  
 برآویخت با لشکر تازیان<sup>۱۲</sup>  
 بدادند سرها ز بهر کلاه  
 گهی ناز و نوش و گهی<sup>۱۴</sup> درد ورنج  
 شکارست مرگش همی بشکرد<sup>۱۵</sup>  
 ز بهر<sup>۱۶</sup> فزونی سرآمد زیان<sup>۱۷</sup>  
 زن و مرد و کودک همه بنده شد<sup>۱۹</sup>  
 بایرانیان<sup>۲۱</sup> گشت گیتی سیاه  
 بخواش بر پور دستان شدند  
 چو<sup>۲۴</sup> گم شد سر<sup>۲۵</sup> تاج<sup>۲۶</sup> کاوس شاه  
 کنام پلنگان و شیران شود  
 نشستنگه شهریاران بدی  
 نشستنگه تیزچنگ ازدهاست  
 بدین<sup>۳۲</sup> رنج<sup>۳۳</sup> ما را بود دستگیر<sup>۳۴</sup>

۱. ل، خ ۱- بیت پس از بیت ۱۷۸ آمده. ۲. ل- ز ترکان ۳. خ ۱- سو ۴. م، خ ۱- وز (وزن مختل).  
 ۵. خ ۲- کینه‌وران ۶. خ ۱، خ ۲- سپاه ۷. ع- بیت ۱۸۲ ترجمه نشده. ۸. ل، خ ۱- دگر؛ خ ۲- یکی  
 ۹. م- آن رام ۱۰. خ ۱- تر (!) ۱۱. ل، خ ۱- چو شد تند ۱۲. ل- از دمان ۱۳. م- بیت پس از  
 بیت ۱۸۳ آمده؛ بیت ۱۸۴ پس از بیت ۱۸۶ آمده؛ ل، خ ۱- دو مصراع پس و پیش. ۱۴. ل، خ ۱، خ ۲- همه  
 از پی از با [ل- در] ۱۵. خ ۲- خاکش کجا بسپرد ۱۶. ل، خ ۱، خ ۲- جستن ۱۷. ل، خ ۱- بیت پس  
 از بیت ۱۹۱ آمده. ۱۸. خ ۲- شکسته شدند ۱۹. ل، خ ۱- بیت پس از بیت ۱۸۶ آمده؛ خ ۲- کودک و  
 مرد خسته شدند ۲۰. ل، خ ۱- «ز» را ندارند. ۲۱. م- بر ایرانیان ۲۲. خ ۱- بر ۲۳. ل، خ ۱،  
 خ ۲- زابلستان ۲۴. خ ۲- که ۲۵. خ ۲- سرو ۲۶. ل، خ ۱- کنون فر ۲۷. م- جنگ  
 ۲۸. خ ۲- زشتی ۲۹. ل، خ ۱، خ ۲- جای ۳۰. ل- کو ۳۱. ل- و سیر؛ خ ۱- نخوردست شیر؛  
 خ ۲- سیر ۳۲. ل، خ ۱، خ ۲- ازین ۳۳. خ ۲- کار ۳۴. ل، خ ۱، خ ۲- بیت آتی (۱۹۸) را ندارند

کنون چاره باید انداختن  
 ببارید رستم ز چشم<sup>۱</sup> آب زرد  
 ۲۰۰ چنین داد پاسخ که من با سپاه  
 چو یابم ز کاوس شاه آگهی  
 دل خویش ازین رنج پرداختن  
 دلش گشت پر خون<sup>۲</sup> و جان<sup>۳</sup> پر ز درد  
 میان بسته ام جنگ را کینه خواه  
 کنم شهر ایران ز ترکان تهی  
 ز بند<sup>۴</sup> کمین گاه و کار سپاه  
 میان بسته بر<sup>۵</sup> جنگ و لشکر<sup>۶</sup> براند<sup>۷</sup>

۴

یکی مرد بیدار جوینده راه  
 ۲۰۵ بنزدیک<sup>۸</sup> سالار هاماوران  
 یکی نامه بنوشت با گیرودار  
 که بر شاه ایران کمین ساختی  
 فرستاد نزدیک کاوس شاه<sup>۹</sup>  
 بشد نامداری ز کنداوران<sup>۱۰</sup>  
 پر از گرز و شمشیر و پر کارزار<sup>۱۱</sup>  
 بیوستن اندر<sup>۱۲</sup> بد انداختی<sup>۱۳</sup>  
 نرفتن<sup>۱۴</sup> برسم<sup>۱۵</sup> دلاور پلنگ<sup>۱۶</sup>  
 اگر چند باشد دلش پر ز کین  
 تورستی ز چنگ و دم<sup>۱۷</sup> ازدها<sup>۱۸</sup>  
 ۲۱۰ اگر شاه کاوس یابد رها

۱. ل، خ ۱ - برخ ۲. ل، خ ۱ - تاب؛ خ ۲ - پر ز تاب ۳. م - دل؛ خ ۲ - ز جان ۴. خ ۲ - چو  
 ۵. ل، خ ۱ - بندو ۶. ل، خ ۱، خ ۲ - ز زابل ۷. خ ۱ - ز کابل بزابل بخواند؛ خ ۲ - براند ۸. ل -  
 بسته ۹. خ ۲ - بسته جنگ ۱۰. ل، خ ۱، خ ۲ - «و» ندارند. ۱۱. ع - بیتهای ۲۰۱-۲۰۲ ترجمه  
 نشده. ۱۲. م - بیت را ندارد؛ ع - ولما اتی الخبر رستم بن دستان بما جری علی کیکاوس ارسل رسولاً  
 و رسولاً آخر ملک هاماوران ۱۳. ل، خ ۱، خ ۲ - همان نزد ۱۴. خ ۲ - افزون دارد:  
 دبیر نویسنده را پیش خواند بروبر فراوان سخنها براند  
 ۱۵. خ ۱ - کیر و دار (قافیه ندارد)؛ خ ۲ - افزون دارد:  
 پیامی بکردار بزنده تیغ کز و شیر دزنده دارد، گریغ  
 ۱۶. خ ۱ - ایدر ۱۷. خ ۲ - برافراختی ۱۸. ل - بزفتی؛ خ ۱ - برفتی ۱۹. خ ۱ - بسان ۲۰. ل،  
 خ ۱، خ ۲ - نهنگ ۲۱. ل - جنگ و بد؛ خ ۱، خ ۲ - چنگ بد



وگر نه بیارای جنگ مرا  
 [فرستاده شد نزد هاماوران  
 [چو پیغام بشنید و نامه بخواند  
 [چو برخواند نامه سرش خیره شد  
 ۲۱۵ چنین داد پاسخ که کاوس کی  
 تو هرگه که آیی به بربرستان  
 همین<sup>۷</sup> بند و زندانت آراستست  
 بیایم بجنگ تو من با سپاه  
 چو بشنید پاسخ گو پیلتن  
 ۲۲۰ سوی راه<sup>۱۰</sup> دریا بیامد بجنگ  
 بکشتی و زورق سپاهی گران  
 بتاراج و کشتن نهادند روی<sup>۱۴</sup>  
 خبر شد بشاه هماور ازین  
 ببايست ناگاهش<sup>۱۷</sup> آمد بجنگ

بگردن بیمای هنگ مرا<sup>۱</sup>  
 بدادش پیام یکایک سران]  
 ز کردار<sup>۲</sup> خود در شگفتی بماند]  
 جهان پیش چشمش همه تیره شد<sup>۳</sup>  
 بهامون دگر<sup>۴</sup> نسپرد<sup>۵</sup> نیز پی  
 نبینی مگر تیغ و گرز گران<sup>۶</sup>  
 اگر رایت این آرزو خواستست  
 برین گونه سازیم<sup>۸</sup> آیین و راه<sup>۹</sup>  
 دلیران لشکر شدند انجمن  
 که بر خشک بر<sup>۱۱</sup> بود<sup>۱۲</sup> ره بادرنگ  
 بشد تا سر مرز<sup>۱۳</sup> هاماوران  
 ز خون روی کشور شده جوی جوی<sup>۱۵</sup>  
 که رستم نهادست بر رخس زین<sup>۱۶</sup>  
 نبد روزگار سکون و درنگ

۱. ل، خ، ا، خ، ۲ - افزون دارند:

همانا شنیدی تو از مهتران که چون کرده ام جنگ مازندران

م - در حاشیه با خط دیگر این بیت با دو بیت زیر افزوده شده:

چو پوینده نزدیک ایشان رسید بگفت آنچه از گفت رستم شنید

چو برخواند نامه دلش گشت دوش برآورد چون رعد غرّنده جوش

۲. خ ۲ - گفتار ۳. م - بیتهای ۲۱۲-۲۱۴ را ندارد؛ خ ۲ - بیت ۲۱۲ را ندارد؛ ع - فلما اتاه الرسول و قرأ

الكتاب ۴. ل، خ، ۱ - مگر ۵. ل، خ، ۱ - نشمرد ۶. ل، خ، ۱، خ، ۲ - سواران همه گرد کرده عنان

۷. خ، ۱ - همان ۸. خ، ۲ - برجویم ۹. م - بیت را ندارد؛ ع - و اما انا فمقبل عليك في عساكري

۱۰. ل، خ، ۱، خ، ۲ - ژرف ۱۱. خ، ۱ - تر ۱۲. خ، ۲ - خشک بوده ۱۳. ل، خ، ۱، خ، ۲ - رسیدند

نزدیک؛ ع - الی حدود هاماوران ۱۴. ل، خ، ۱ - بیاراستند ۱۵. ل، خ، ۱ - از آزر م دلهای پیراستند؛

خ ۲ - بیت را ندارد. ۱۶. م - بیت را ندارد؛ ع - فاضطر ملك هاماوران الی اللقاء؛ ل، خ، ۱ - افزون دارند:

برآشفت و ز آن مرز بر شد خروش جهان آمد از غارت و خون بجوش

۱۷. م - ناکام و؛ خ ۲ - ناکام؛ ع - ولم یبق له زمان تلبث و تمکث

۲۲۵	چو بیرون شد از شهر خود با سپاه	بروز درخشان <sup>۱</sup> شب آمد سیاه <sup>۲</sup>
	چپ و راست لشکر بیاراستند	بجنگ اندرون نامور خواستند
	گو پیلتن گفت جنگی منم	باوردگه بر درنگی منم <sup>۳</sup>
	برآورد گرز گران را <sup>۴</sup> بدوش	برانگیخت رخس <sup>۵</sup> و برآمد خروش <sup>۶</sup>
	چو دیدند لشکر بر و یال او <sup>۷</sup>	بجنگ <sup>۸</sup> اندرون گرز و گوپال <sup>۹</sup> ای <sup>۱۰</sup>
۲۳۰	تو گفتی که دلشان برآمد ز تن	ز هولش <sup>۱۱</sup> پراگنده شد <sup>۱۲</sup> انجمن
	همان شاه با نامور سرکشان	ز رستم چو دیدند یک یک نشان <sup>۱۳</sup>
	گریزان بیامد بهاماوران <sup>۱۴</sup>	ز <sup>۱۵</sup> پیش تهمتن سپاهی گران
	چو بنشست سالار با رای زن	دو مرد جوان خواست از انجمن <sup>۱۶</sup>
	بدان تا فرستد هم اندر زمان	بمصر و ببربر چو باد دمان
۲۳۵	یکی نامه هریک بجنگ اندرون	نوشته بدرد دل از آب <sup>۱۷</sup> خون
	کزین پادشاهی بدان نیست دور <sup>۱۸</sup>	بهم بود نیک و بد و جنگ و سور <sup>۱۹</sup>
	گرایدونک باشید <sup>۲۰</sup> با من یکی	ز رستم نترسم بجنگ اندکی
	وگر نه بدان <sup>۲۱</sup> پادشاهی <sup>۲۲</sup> رسد	درازست بر هر سویی دست بد <sup>۲۳</sup>

۱. ل - بر و روز همچون؛ خ ۱ - بر و رود همچون؛ ع - فاستحال علیه النهار لیلا مظلما ۲. خ ۱ - سپاه  
 ۳. ل - افزون دارد:

بپوشید پس جوشن کارزار بر رخس دونده برآمد سوار

خ ۱ - صورتی از همان بیت را افزون دارد. ۴. م - دلیران؛ ع - فرقع جرزه ۵. ل، خ ۱ - اسب  
 ۶. خ ۲ - برآورد جوش ۷. م - او ۸. ل - بدست؛ خ ۱ - بدشت ۹. خ ۲ - زخم ۱۰. خ ۱ -  
 هرکس ۱۱. ل، خ ۱، خ ۲ - گشت ۱۲. ل، خ ۱، خ ۲ - بیت را ندارند؛ ع - و تفرقت جمعهم  
 فانهزم الملك و دخل هاماوران ۱۳. ل - ز هاماوران ۱۴. ل، خ ۱ - به ۱۵. خ ۲ - به جای  
 بینهای ۲۳۲-۲۳۳:

برافگند سالار هاماوران فرستاد نامه بر ساوران

گزین کرد پرمایه مردان کار سخن گوی و داننده و هوشیار

۱۶. ل - آب و ۱۷. ل، خ ۱، خ ۲ - دور نیست ۱۸. ل، خ ۱، خ ۲ - بنیک و بید هر دو اترا یکیست؛ ع - و  
 نحن مشترکون فی الخیر و الشرّ و متقاسمون للفرح و الترح ۱۹. خ ۱ - باشند ۲۰. خ ۲ - وگر  
 موبدان ۲۱. ل، خ ۱ - بدان پادشاه بد ۲۲. ل، خ ۱ - نه از هر کس از رستم خود رسد

چو نامه بنزدیک ایشان رسید  
 همه دل پر از بیم برخاستند ۲۴۰  
 نهادند سر سوی هاموران<sup>۵</sup>  
 سپه کوه تا کوه صف برکشید  
 چو رستم چنان دید نزدیک<sup>۹</sup> شاه  
 که شاه سه کشور برآراستند<sup>۱۱</sup>  
 ۲۴۵ اگر جنگ را من بجنم ز جای  
 نباید کزین کین<sup>۱۴</sup> بتو بد رسد  
 مرا تخت بربر نیاید بکار  
 فرستاده بشنید و آمد دوان  
 پیام تهمتن همه باز راند  
 ۲۵۰ چنین داد پاسخ که مندیش ازین  
 چنین بود تا بود<sup>۱۷</sup> گردان سپهر  
 و دیگر که دارنده یار منست  
 تو رخس درخشنده<sup>۲۰</sup> را ده عنان  
 ازیشان<sup>۲۱</sup> یکی زنده اندر جهان  
 که رستم<sup>۱</sup> بدین دشت<sup>۲</sup> لشکر کشید  
 سپاهی ز کشور<sup>۳</sup> بیاراستند<sup>۴</sup>  
 زمین کوه گشت از کران تا کران  
 پی مور<sup>۱</sup> شد بر زمین<sup>۷</sup> ناپدید<sup>۸</sup>  
 نهانی برافگند مردی<sup>۱۱</sup> براه  
 برین گونه از جای برخاستند<sup>۱۲</sup>  
 ندانند سر را بدین کین ز پای<sup>۱۳</sup>  
 که کار بد از مردم بد رسد<sup>۱۵</sup>  
 اگر بد رسد بر تن شهریار  
 بنزدیک کاوس کی شد نهان  
 چو بشنید کاوس خیره بماند<sup>۱۶</sup>  
 نه گسترده از بهر من شد زمین  
 که بانوش زهرست با جنگ<sup>۱۸</sup> مهر  
 بزرگی<sup>۱۹</sup> و مهرش حصار منست  
 بیارای گوشش بنوک سنان  
 ممان آشکارا نه اندر نهان

۱. خ ۲- لشکر ۲. خ ۱- دست؛ خ ۲- گونه ۳. ل، خ ۱- سه کشور ۴. خ ۲- بدین گونه از جای  
 برخاستند ۵. ل- به پیش تهمتن سپاه گران ۶. خ ۱- پیل ۷. خ ۱- از جهان ۸. ل- مصراع  
 دوم بیت ۲۳۷ تکرار شده؛ خ ۱- افزون دارد:

سپاه سه کشور ز جا خاستند سپاه سه کشور بیاراستند

۹. ل، خ ۱- پس نزد ۱۰. ل- گردی ۱۱. ل- همه جنگجوی؛ خ ۱- همی جنگجوی ۱۲. ل- بیک  
 ره نهادند سوی من روی؛ خ ۱- بیک ره سوی من نهادند روی؛ خ ۲- بیتهای ۲۴۱-۲۴۴ را ندارد؛ ل- مصراع  
 دوم بیت ۲۳۹ تکرار شده. ۱۳. ل- دلیران ندانند هر سر ز پای؛ خ ۱- دلیران ندانند سر راز پای؛ خ ۲-  
 نه بیند پیدا سرانرا از جای ۱۴. خ ۲- بد ۱۵. ل- سزد ۱۶. ل، خ ۱، خ ۲، ع- بیتهای ۲۴۸-۲۴۹ را  
 ندارند. ۱۷. خ ۲- است آئین ۱۸. ل، خ ۱، خ ۲- و با جور ۱۹. ل، خ ۱، خ ۲- پناهست ۲۰. ل،  
 خ ۱- مر رخس پوینده؛ خ ۲- مر مرد درخشنده ۲۱. ل، خ ۱، خ ۲- وزیشان

۲۵۵ فرستاده پاسخ بیاورد زود  
تہمتن چو بشنید گفتار اوی  
بر رستم زال زر شد چو دود<sup>۱</sup>  
بسیچید و<sup>۲</sup> زی<sup>۳</sup> جنگ بنهاد روی<sup>۴</sup>

۵

دگر روز لشکر بیاراستند  
بہاموران بود صد ژنده پیل  
از آوای<sup>۷</sup> گردان بتوفید کوه  
تو گفتی جهان سر بسر آہنست<sup>۹</sup>  
۲۶۰ پس پشت پیلان<sup>۱۱</sup> درفشان درفش<sup>۱۲</sup>  
بدرید چنگ و<sup>۱۳</sup> دل شیر نر  
ہمی ابر بگداخت اندر ہوا  
درفش از دو رویہ بیاراستند<sup>۵</sup>  
یکی لشکری ساخته بر<sup>۱</sup> دو میل  
زمین آمد از نعل اسپان ستوہ<sup>۸</sup>  
وگر<sup>۱۰</sup> کوه البرز در جوشنست  
بگرد اندرون سرخ و زرد و بنفش  
عقاب دلاور بیفگند پر  
برابر کہ دید ایستادن روا<sup>۱۴</sup>

۱. ل، خ، ا، ۲ - بیت را ندارند؛ ع - بیت ترجمه نشده. ۲. ل، خ، ۱ - به پیچید؛ خ، ۱ - «و» ندارد.  
۳. خ، ۲ - در ۴. ل - افزون دارد:

برانگیخت آن رخس پوینده راست	طلب کرد آن جنگ جوینده راست
درآمد برابر بجنگ ایستاد	بران دشمنان چشم خود برگشاد
طلب کرد گرد دلاور یکی	ز بسیار گردان با اندکی
نیارست آمد کسی پیش جنگ	دلاور همی کرد بر جا درنگ
کہ تا وقت خورشید رخشان در آب	درآمد شب تیره گون در شتاب
دلاور عنانرا بتابید باز	سوی جای خود در زمان رفت باز
بآرامگہ بود تا شب گذشت	دگر روز چون شید رخشنده گشت

خ ۱ - صورتی از همین بیتها را افزون دارد، سپس افزوده شده:

ز جای اندرآمد گو پیلتن صفی برکشید از بلان انجمن

خ ۲ - به استثنای بیتهای ۶-۷ صورتی از همین بیتها را افزون دارد. ۵. ل - بیت را ندارد. ۶. خ، ۲ - تا ۷. ل، خ، ۱، ۲ - آواز ۸. ل، خ، ۱، ۲ - پس از بیت ۲۶۱ آمده. ۹. ل، خ، ۱، ۲ - ز آہنست ۱۰. خ، ۲ - ویا ۱۱. ل، خ، ۱، ۲ - گردان ۱۲. خ، ۲ - درفش درفش ۱۳. ل - «و» ندارد. ۱۴. خ، ۲ - بیا؛ م - با خط دیگر در حواشی افزوده شده:

چپ و راست لشکر بیاراستند	ازان روی زمین روی کین خواستند
گرازہ بیاراست بر میمنہ	بدان سو کشیدند لشکر بنہ

سپهد چو لشکر بهامون کشید  
 ۲۶۵ چنین گفت بالشکر سرفراز  
 بش و یال بینید و اسپ و<sup>۴</sup> عنان  
 اگر صد هزارند و ما<sup>۵</sup> صد سوار  
 برآمد درخشیدن تیر و<sup>۶</sup> خشت  
 ز خون دشت گفتی میستان شدست<sup>۸</sup>  
 ۲۷۰ بریده ز هر<sup>۱۰</sup> سو سر<sup>۱۱</sup> ترک دار  
 تهمتن مران رخس را تیز کرد  
 همی تاخت اندر<sup>۱۳</sup> پی شاه شام<sup>۱۴</sup>  
 میانش بحلقه درآورد<sup>۱۷</sup> گرد  
 ز زین برگرفتش بکردار گوی

سپاه سه شاه و<sup>۱</sup> سه کشور بدید  
 که از نیزه<sup>۱</sup> مزگان مدارید<sup>۲</sup> باز  
 دو دیده نهاده بنوک سنان  
 فزونئ لشکر<sup>۱</sup> نیاید بکار  
 تو گفتی هوا بر زمین لاله کشت  
 ز نیزه هوا چون نیستان شدست<sup>۹</sup>  
 پراگنده خفتان همه دشت<sup>۱۲</sup> و غار  
 ز خون فرومایه پرهیز کرد  
 بینداخت از باد<sup>۱۵</sup> خمیده<sup>۱۶</sup> خام  
 تو گفتی<sup>۱۸</sup> خم اندر میانش فسرد<sup>۱۹</sup>  
 چو<sup>۲۰</sup> چوگان بزخم اندر آمد<sup>۲۱</sup> بدوی<sup>۲۲</sup>

سوی میسره نامبردار شیر  
 باسب اندرون پور دستان سام  
 چو هاماوران شاه از دور دید  
 غمی گشت و آهنگ آویز کرد  
 بیاراست لشکر چپ و دست راست  
 سوی میمنه شاه بربرستان  
 سوی میسره شاه مصر و سپاه  
 بقلب اندرون شاه هاماوران

زواره که بود ازدهای دلیر  
 ابر کوهه زین درون خم خام  
 که رستم بدان سان همی بردمید  
 ازان پس که از جنگ پرهیز کرد  
 همی مغز گردان ز نعره بکاست  
 بچنگ اندرون گرزده جانستان  
 بتن برش جوشن بسریر کلاه  
 بگردش یکی لشکری بی کران

۱. ل. خ ۱ - کشور؛ خ ۱ - «و» ندارد. ۲. ل. خ ۱، خ ۲ - امروز ۳. ل. خ ۱، خ ۲ - بمالید ۴. م -  
 دیگر؛ ل. - دنب و ۵. ل. خ ۱ - گر ۶. ل. خ ۱ - فزونی ز لشکر؛ خ ۲ - ز لشکر فزونی ۷. ل. خ  
 ۱ - تیغ و؛ خ ۲ - نیروی ۸. ل. خ ۱، خ ۲ - که رود زمست؛ ع - حتی سالت الأودیة بالدماء ۹. ل. خ ۱،  
 خ ۲ - نه رزم [خ ۲ - که خون] گو پیلتن رستمست ۱۰. م - بریدند هر ۱۱. ل. - بر ۱۲. م -  
 کوه؛ ع - و تدحرجت الروس کالاکر فی الصحراء ۱۳. خ ۲ - اسب از ۱۴. خ ۲ - جم ۱۵. ل. - یال  
 ۱۶. ل. خ ۱ - شست؛ خ ۲ - شست خم ۱۷. م - چنانش بحلق اندرافگند ۱۸. ل. - گونی ۱۹. ل. خ  
 ۱، خ ۲ - فشرد ۲۰. ل. خ ۱، خ ۲ - که ۲۱. ل. خ ۲ - آید ۲۲. ل. خ ۱، خ ۲ - بروی

۲۷۵	بیفگند و فرهاد <sup>۱</sup> دستش ببست	گرفتار شد نامبردار <sup>۲</sup> شست
	ز خون خاک دریا شد و دشت کوه	ز بس کشته افگنده از هر گروه <sup>۳</sup>
	شه بربرستان بچنگ گراز <sup>۴</sup>	گرفتار شد با چهل رزم‌ساز <sup>۵</sup>
	ز کشته زمین گشت مانند کوه <sup>۶</sup>	همان شاه هاموران شد ستوه <sup>۷</sup>
	به پیمان که کاوس را <sup>۸</sup> با سران	بر رستم آرد ز هاموران <sup>۹</sup>
۲۸۰	سراپرده و گنج و تاج و <sup>۱۰</sup> گهر	پرستنده و تخت و <sup>۱۱</sup> زرین کمر
	برین بر نهادند و برخاستند <sup>۱۲</sup>	سه کشور سراسر بیاراستند <sup>۱۳</sup>
	چو از دژرها کرد کاوس را	همان گیو و گودرز و هم طوس را
	سلیح <sup>۱۴</sup> سه کشور سه گنج سه شاه	سراپرده و لشکر و تاج و گاه
	سپهد جزین <sup>۱۵</sup> خواسته هرچ دید	بگنج سپهدار ایران کشید
۲۸۵	بیاراست کاوس خورشیدفر	بدیبای رومی <sup>۱۶</sup> یکی مهدزر
	ز پیروزه پیکر ز یاقوت <sup>۱۷</sup> گاه	گهر بافته بر جلیل <sup>۱۸</sup> سیاه
	یکی اسپ رهوار زیراندرش	لگامی بزر آرده <sup>۱۹</sup> بر سرش
	همه چوب بالاش از عود تر	برو <sup>۲۰</sup> بافته چندگونه گهر
	بسودابه فرمود <sup>۲۱</sup> کاندرا <sup>۲۲</sup> نشین	نشست و بخورشید کرد آفرین <sup>۲۳</sup>

۱. ل، خ، ۱، خ، ۲- بهرام ۲. ل، خ، ۱- شد آن مرد پهلو گرفتار؛ ع- و استوسر معه ستون امیراً ۳. ل، خ، ۱-  
 ۲. بخون گشته آغشته هامون و کوه ز بس کشته آمد ز هر دو گروه  
 ۳. ل، خ، ۱، خ، ۲- دراز ۴. ل، خ، ۱، خ، ۲- سرفراز ۵. ل، خ، ۱، خ، ۲- باکوه راست ۶. ل، خ، ۱، خ، ۲- ز [خ] ۲-  
 ۷. ل، خ، ۱، خ، ۲- باکوه راست ۸. ل، خ، ۱- کی ۹. ل، خ، ۱- بهاموران؛ خ، ۲- آورد هاموران  
 ۱۰. م- «و» ندارد. ۱۱. ل، خ، ۲- «و» ندارد. ۱۲. ل، خ، ۱- بر ساختند؛ خ، ۲- پیراستند ۱۳. ل، خ، ۱- سپاه سه کشور بپرداختند؛ م- افزون دارد:  
 فرستاد و مرشاه را آورد برو داد گاهش چنان چون سزید  
 ۱۴. ل، خ، ۱، خ، ۲- صورتی از همان بیتها را پس از بیت ۲۸۲ افزون دارد. ۱۵. ل، خ، ۲- سلاح ۱۶. ل، خ، ۱- بدیاروی از (کذا!) ۱۷. ل، خ، ۱- ز یاقوت تاج و ز پیروزه؛ خ، ۲- ز یاقوت و تاج و ز پیروز  
 ۱۸. ل، خ، ۲- حریر ۱۹. ل، خ، ۱- لگام زر زارده؛ خ، ۲- زر آرده ۲۰. ل، خ، ۲- بران ۲۱. ل، خ، ۲- میگفت  
 ۲۲. ل، خ، ۱، خ، ۲- نهران رو چو خورشید گرد زمین؛ ع- و امرها بالمصیر الیه

۲۹۰ بلشکرگه آورد<sup>۱</sup> لشکر ز شهر  
 سپاهش فزون شد ز سیصد هزار  
 برو انجمن شد ز بربر سوار  
 بیامد گران لشکری بربری  
 ز گیتی برین گونه جویند بهر  
 زره دار و برگستوانور<sup>۲</sup> سوار  
 ز مصر و ز هاماوران صد هزار<sup>۳</sup>  
 سواران جنگ آور<sup>۴</sup> لشکری

۶

فرستاده شد نزد قیصر ز شاه  
 ۲۹۵ بفرمود کز نامداران روم  
 جهان دیده باید عنان دار کس<sup>۱</sup>  
 چنین لشکری باید از مرز روم<sup>۲</sup>  
 پس آگاهی آمد ز هاماوران<sup>۳</sup>  
 که رستم بمصر و ببربر چه کرد  
 ۳۰۰ دلیری بجستند<sup>۴</sup> گرد و سوار  
 نوشتند<sup>۵</sup> نامه یکی مردوار<sup>۶</sup>  
 که ما شاه را چاکر و بنده ایم<sup>۷</sup>  
 چو از گرگساران بیامد<sup>۸</sup> سپاه  
 سواری که اندر<sup>۹</sup> نوردید راه  
 کسی کو<sup>۱۰</sup> بنازد<sup>۱۱</sup> بران مرز و<sup>۱۲</sup> بوم  
 سنان و سپر بایش یار<sup>۱۳</sup> بس<sup>۱۴</sup>  
 که آیند با من بآباد بوم  
 بدشت<sup>۱۵</sup> سواران نیزه وران  
 بران شهریاران بروز<sup>۱۶</sup> نبرد<sup>۱۷</sup>  
 عنان پیچ و مردافگن و نیزه دار<sup>۱۸</sup>  
 سخنهای شایسته و<sup>۱۹</sup> آبدار  
 بفرمان و رایش همه زنده ایم<sup>۲۰</sup>  
 که جویند گاه<sup>۲۱</sup> سرافراز شاه

۱. خ ۱- آمد (کذا!!). ۲. خ ۲- ورگستوانور ۳. م- بیت در حاشیه افزوده شده. ۴. م- جنگ آورو  
 ۵. خ ۱- ایدر ۶. خ ۲- رو ۷. ل- بتازد؛ خ ۱- بپاید؛ خ ۲- رونیار ۸. ل- به بریا به؛ خ ۱،  
 خ ۲- بآباد ۹. ل، خ ۱، خ ۲- وبس ۱۰. ل، خ ۱، خ ۲- عنان و سپر بایش یار ۱۱. م-  
 افزون دارد:

که آیند اندر همه ساخته سنانها به پروین برافراخته

۱۲. خ ۲- مرز و بوم ۱۳. خ ۲- بهاماوران ۱۴. م، خ ۲- زدشت ۱۵. م- شهریاران روز  
 ۱۶. خ ۲- بدان شهریاران بر در چه کرد ۱۷. خ ۲- بجستند و ۱۸. ل- شیرافگن و اسب دار؛ خ ۱-  
 گردافگن و نامدار؛ خ ۲- عنان دار و نیزه ور و نامدار ۱۹. ل، خ ۱- نبشتند ۲۰. ل- شاهوار؛ خ ۲- یکی  
 نامه شاهوار ۲۱. ل، خ ۱- شایسته ۲۲. ل، خ ۱- سربسر چاکریم؛ خ ۲- بنده و چاکریم ۲۳. ل،  
 خ ۱- جهان جز بفرمان او نسپریم؛ خ ۲- روان جز بفرمان او نسپریم؛ ع- انا عبید الملك ندعن لطاعته و  
 نبادر الی امتثال او امره ۲۴. خ ۲- برآمد ۲۵. خ ۲- جویندگان

دل ما شد از کار ایشان بدرد  
 ۳۰۵ همی تاج<sup>۱</sup> او خواست افراسیاب  
 برفتیم با نیزه‌های دراز  
 از ایشان و از ما بسی کشته شد  
 کنون کامد<sup>۲</sup> از کار او<sup>۳</sup> آگهی  
 همه نامداران شمشیرزن  
 ۳۱۰ چو شه<sup>۴</sup> برگراید ز بربر عنان  
 زمین کوه تا کوه پر خون کنیم  
 فرستاده تازی<sup>۵</sup> برافگند و رفت  
 چو نامه بر شاه ایران رسید  
 از ایشان پسند آمدش کار کرد  
 ۳۱۵ که ایران پرداز و بیشی مجوی  
 ترا شهر توران بسندست خود  
 فزونی مجوی ار شدی بی نیاز  
 ترا کهتری کار بستن<sup>۶</sup> نکوست  
 ندانی که ایران نشست منست  
 ۳۲۰ پلنگ زیان گرچه باشد دلیر  
 که دلشان چنین برتری یاد کرد  
 ز راه خرد سرش گشته شتاب<sup>۷</sup>  
 برو تلخ کردیم آرام و ناز  
 زمانه بهر نیک و بد گشته شد  
 که تازه شد آن تخت شاهنشهی  
 برین کینه گه بر شدند<sup>۸</sup> انجمن<sup>۹</sup>  
 بگردن<sup>۱۰</sup> بر آریم یکسر سنان<sup>۱۱</sup>  
 ز دشمن بیابان چو<sup>۱۲</sup> جیحون کنیم  
 ببربرستان روی بنهاد و<sup>۱۳</sup> تفت  
 بران<sup>۱۴</sup> گونه گفتار بایسته<sup>۱۵</sup> دید  
 بافراسیاب آن زمان نامه کرد  
 سر ما شد از تو<sup>۱۶</sup> پر از گفت و گوی  
 بخیره<sup>۱۷</sup> همی دست یازی ببد  
 که درد آردت<sup>۱۸</sup> پیش<sup>۱۹</sup> رنج دراز  
 نگه داشتن بر تن خویش پوست  
 جهان سربسر زیر دست منست<sup>۲۰</sup>  
 نیارد شدن پیش چنگال شیر

۱. ل، خ، ۱، ۲- تخت ۲. ل، خ، ۱، ۲- چنان بد میناد هرگز بخواب ۳. ل، خ، ۱- آمد ۴. ل، خ، ۱-  
 وی؛ بخ- تو؛ ع- و الآن حین جائتنا البشری بانظار احوال الدولة الشاهنشهیة ۵. ل، خ، ۱- یکجا شدیم؛  
 خ ۲- بدین کینه جستی شویم؛ ع- تاهبنا فی عساکرنا منتظرین ۶. بخ- بیت پس از بیت ۳۰۵ آمده.  
 ۷. ل، خ، ۱- چنو؛ خ ۲- چو او ۸. ل- بگردون ۹. خ ۲- گرزگران؛ خ ۱- بیتهای ۳۰۹-۳۱۰ پس  
 از بیت ۳۰۷ آمده. ۱۰. ل، خ، ۱- جهان رود؛ خ ۲- ز خونشان زمین رود ۱۱. ل، خ، ۱، ۲- باره  
 ۱۲. ل، خ، ۱- «و» ندارند. ۱۳. ل، خ، ۱- برین ۱۴. خ ۲- شایسته ۱۵. خ ۲- سرماز تو شد  
 ۱۶. ل، خ، ۱- که خیره؛ خ ۲- ز خیره ۱۷. ل- زود آردت؛ خ ۱- زود آیدت ۱۸. خ ۲- که پیش  
 آیدت زود ۱۹. ل، خ، ۱- بهتر ۲۰. م- افزون دارد:

چنان دان که ایران و توران مراست      ببايد شنيدن سخنهاي راست



چو آگاهی آمد<sup>۱</sup> بافراسیاب  
 فرستاد پاسخش کین<sup>۲</sup> گفت و گوی  
 ترا گر سزا بودی ایران بدان  
 چنین گفت کایران<sup>۱</sup> دورویه مراست  
 ۳۲۵ که پور<sup>۸</sup> فریدون نیای منست  
 و دیگر ببازوی شمشیرزن  
 بشمشیر<sup>۱۰</sup> بستانم از کوه تیغ  
 کنون آمدم جنگ را ساخته  
 فرستاده برگشت مانند باد  
 ۳۳۰ چو بشنید کاوس گفتار اوی  
 ز بربر بیامد سوی سوریان<sup>۱۴</sup>  
 بجنگش بیاراست افراسیاب  
 جهان کر<sup>۱۷</sup> شد از ناله بوق و کوس  
 ز زخم تبرزین و از بس ترنگ<sup>۱۹</sup>  
 ۳۳۵ سربخت گردان افراسیاب  
 دو بهره ز توران سپه کشته شد  
 سپهدار چون کار زان گونه دید  
 سرش پرز کین گشت<sup>۲</sup> و دل پرشتاب  
 نزیبید جز از مردم زشت خوی<sup>۴</sup>  
 نیازت نبودی بمازندران<sup>۵</sup>  
 ببايد شنیدن<sup>۷</sup> سخنهای راست  
 همه شهر ایران<sup>۹</sup> سرای منست  
 تهی کردم از تازیان انجمن  
 عقاب اندر آرم ز تاریک میغ<sup>۱۱</sup>  
 درفش درفشان برافراخته<sup>۱۲</sup>  
 سخنها بکاوس کی کرد یاد<sup>۱۳</sup>  
 بیاراست لشکر بپیکار اوی  
 یکی لشکری بی کران و میان<sup>۱۵</sup>  
 بگردون همی خاک برزد ز آب<sup>۱۶</sup>  
 زمین آهنین شد هوا<sup>۱۸</sup> آبنوس  
 همی موج خون خاست از دشت جنگ<sup>۲۰</sup>  
 بران رزم گاه اندر آمد بخواب<sup>۲۱</sup>  
 سر سرکشان پاک برگشته شد<sup>۲۲</sup>  
 بی<sup>۲۳</sup> آتش بجوشید همچون نبید<sup>۲۴</sup>

۱. ل، خ، ۱، ۲ - چو این آگاهی شد ۲. ل، خ، ۱، ۲ - سرش گشت پرکین ۳. ل، خ، ۱، ۲ - پاسخ  
 که این ۴. خ، ۲ - زشت روی ۵. م - بیت را ندارد؛ ع - لو کنت مستحقا لملك ایران لم تقصد بلاد  
 مازندران ۶. م - کین از؛ ع - لیس يستحق ملك ایران و توران غیري ۷. خ، ۲ - نباید شدن را ۸. ل،  
 خ، ۱ - تور؛ ع - افریدون و تور ۹. خ، ۱ - توران ۱۰. م، ۲ - پیغام ۱۱. خ، ۲ - بیت را ندارد؛  
 ع - ترجمه بیت را ندارد. ۱۲. ل، خ، ۱، ۲ - بیت پس از بیت ۳۲۳ آمده؛ ل، خ، ۱ - افزون دارند:

بیاراست لشکر کران تا کران بگریز و بتیغ و ببرگستوان  
 بسی سوی او نامور با شتاب بیامد همان نیز افراسیاب

۲ - صورتهایی از همین بیتها را افزون دارد. ۱۳. ل، خ، ۱، ۲ - بیت را ندارند. ۱۴. ل، خ، ۱، ۲ -  
 تازیان ۱۵. ع - ترجمه با ترتیب بیتهای ل، خ، ۱، ۲ مطابق دارد. ۱۶. خ، ۱، ۲ - بر آب ۱۷. ل،  
 خ، ۱، ۲ - پر ۱۸. ل، خ، ۱، ۲ - سپهر ۱۹. خ، ۱ - برنگ ۲۰. ل - زد خون ازان دشت جنگ؛ خ، ۲ -  
 بیت را ندارد. ۲۱. خ، ۲ - صورتی از مصراع دوم بیت ۳۳۲ تکرار شده. ۲۲. ل، خ، ۱ - بیت پس از بیت  
 ۳۳۷ آمده. ۲۳. خ، ۱ - چو ۲۴. خ، ۲ - بیتهای ۳۳۶-۳۳۷ را ندارد.

۳۴۰ باواز گفتم ای دلیران من  
 شمار از بهر چنین روزگار  
 بکوشید و هم پست<sup>۲</sup> جنگ آورید  
 یلان را بژوپین و خنجر زنید  
 همان سگزی رستم شیردل  
 بود کز دلیری ببند آورید  
 هر آنکس که او را بروز<sup>۱</sup> نبرد  
 ۳۴۵ دهم دختر خویش و شاهی ورا<sup>۸</sup>  
 چو ترکان شنیدند گفتار اوی  
 بشد تیز با لشکر سوریان<sup>۱۱</sup>  
 چو روشن زمانه بران<sup>۱۳</sup> گونه دید  
 دلش خسته و کشته لشکر دو بهر  
 گزیده یلان نرّه<sup>۱</sup> شیران من  
 همی پرورانیدم اندر کنار<sup>۲</sup>  
 جهان را بکاوس تنگ آورید  
 دلیرانشان سربسر بفرنگید  
 که از شیر بستد بشمشیر دل  
 سرش را بدام گزند آورید<sup>۵</sup>  
 ز زین پلنگ اندر آرد بگرد<sup>۷</sup>  
 بر آرم سر از برج ماهی ورا<sup>۸</sup>  
 سراسر سوی رزم کردند روی<sup>۱۰</sup>  
 بدان<sup>۱۲</sup> سود جستن سر آمد زیان  
 از انجا<sup>۱۴</sup> سوی شهر توران کشید<sup>۱۵</sup>  
 همی نوش جست از جهان یافت زهر

۱. ل، خ ۱ - بزرگان و ۲. ل، خ ۱، خ ۲ - بیت را ندارند. ۳. ل، خ ۱، خ ۲ - بکوشید هم ۴. ل، خ ۱،  
 خ ۲ - پست و ۵. ل، خ ۱، خ ۲ - بیتهای ۳۴۱-۳۴۳ را ندارند. ۶. ل، خ ۱، خ ۲ - بدشت ۷. خ ۱ -  
 آورد گرد ۸. ل - بدو شاهی و چتر خود هم دهم؛ خ ۱ - بدو شاهی و چتر و خود هم دهم؛ خ ۲ - بدو  
 شاهی و تیر در خورد هم ۹. ل، خ ۱، خ ۲ - همش نام شاه و سپهبد نهم؛ ل، خ ۱ - افزون دارند:  
 همان شهر ایران سپارم ورا بگردون گردان بر آرم ورا  
 ۱۰. ل، خ ۱ - افزون دارند:

دلیران ایران سراسر سران بدست اندرون گرزهای گران  
 بکشتند چندان ز توران گروه که پیدا نبند دشت و دریا و کوه  
 دو بهره ز توران سپه کشته شد ز خونشان زمین چون گل آغشته شد  
 سر بخت ترکان درآمد بخواب گریزان شد از رستم افراسیاب

خ ۲ - صورتهایی از بیتهای ۱، ۲، ۳ را افزون دارد؛ نک. نسخه بدل بیت ۳۳۶؛ م - افزون دارد:

چو افراسیاب این شگفتی بدید که از رزمگه برگ شد ناپدید

و ۳۸ بیت که دستبرد دیگری است افزوده شده؛ نک. ملحقات. ۱۱. ل، خ ۱ - غوریان؛ ع - فانهزم الباقون  
 الی عسکر خوزستان ۱۲. ل - بران ۱۳. ل، خ ۱ - بدان ۱۴. ل، خ ۱ - ز غوران ۱۵. خ ۲ -  
 بیتهای ۳۴۷-۳۴۸ را ندارد.

جهانی بشادی نوافگند پی	بیامد سوی پارس کاوس کی	۳۵۰
بشادی و خوردن دل اندر نهاد <sup>۱</sup>	بیاراست تخت و بگستر داد	
جهاندار و بیدار و روشن روان <sup>۲</sup>	فرستاد هر سو یکی پهلوان	
فرستاد بر هر سویی لشکری	بمرو و نشاپور و بلخ و هری	
همی روی بر تافت <sup>۳</sup> گرگ از بره <sup>۴</sup>	جهانی پر از داد شد یکسره	
پری و دد و دام گشتش <sup>۱</sup> رهی	ز بس گنج و زیبایی و <sup>۵</sup> فرهی	۳۵۵
همه تاجدارانش لشکر شدند	مهان <sup>۶</sup> پیش کاوس کهتر شدند	
همه روزگار بهی زو شمرد <sup>۸</sup>	جهان پهلوانی برستم سپرد	
که دیواندران <sup>۱۰</sup> رنجها شد ستوه	یکی خانه <sup>۹</sup> کرد اندر البرز کوه	
دو خانه برو هر یکی ده کمند <sup>۱۲</sup>	بفرمود کز <sup>۱۱</sup> سنگ خارا کنند	
ز پولاد میخ و ز خارا ستون	بیاراست آخر بسنگ اندرون	۳۶۰
هم اشتر <sup>۱۵</sup> عماری کش و <sup>۱۱</sup> راه جوی	ببستند <sup>۱۳</sup> اسپان جنگی بدوی <sup>۱۴</sup>	
ز برجده بهر جایش <sup>۱۷</sup> اندر نشاخت	دو خانه دگر ز آبگینه بساخت	
که تن یابد <sup>۱۱</sup> از خوردنی پرورش	چنان <sup>۱۸</sup> ساخت جای <sup>۱۹</sup> خرام <sup>۲۰</sup> و خورش	
بفرمود کز <sup>۲۲</sup> نقره <sup>۲۱</sup> خام کرد <sup>۲۳</sup>	دو خانه ز بهر سلیح نبرد	

۱. ل، خ، ۱، خ، ۲ - در اندر گشاد ۲. خ، ۲ - بیت را ندارد. ۳. ل، خ، ۱ - برگاشت ۴. خ، ۲ - بیت را ندارد.  
 ۵. خ، ۲ - ز بس گنج شاهی و بس ۶. ل، خ، ۱، خ، ۲ - پری مردم و دیو گشته؛ ع - و أطاعه الجنّ و الإنس  
 ۷. ل، خ، ۱ - همه؛ خ، ۲ - همی؛ ع - و اذعن له الملوك أرباب التخوت ۸. خ، ۲ - افزون دارد:  
 همه روزگار بهی زو شمرد همی جای کرد اندر البرز کوه  
 نک. بیتهای ۳۵۷-۳۵۸. ۹. ل، خ، ۱ - جای؛ خ، ۲ - همی جای ۱۰. ل، خ، ۱، خ، ۲ - که دیوان ازان  
 ۱۱. ل، خ، ۱ - تا ۱۲. خ، ۲ - دو کنند ۱۳. خ، ۱ - نبشتند ۱۴. ل، خ، ۲ - دروی؛ خ، ۱ - جنگ اندروی  
 ۱۵. خ، ۲ - اسپر ۱۶. م - «و» ندارد. ۱۷. ل، خ، ۱، خ، ۲ - جای ۱۸. ل، خ، ۱، خ، ۲ - چنین ۱۹. ل،  
 خ، ۱ - جای حاجت ۲۰. خ، ۱ - حرام ۲۱. ل، خ، ۱ - یابد تن ۲۲. خ، ۱، خ، ۲ - بفرمود از؛ ل -  
 بفرمود و از ۲۳. م - افزون دارد:

بدانجا یکی جایگه ساخت راست که روزش نیفزود هرگز نکاست

خ، ۱، خ، ۲ - صورتهایی از بیت را پس از بیت ۳۶۵ افزون دارند؛ ع - بیت ترجمه نشده.

۳۶۵ یکی کاخ زرین ز بهر نشست  
 نبودی تموز ایچ پیداز دی<sup>۲</sup>  
 بایوانش<sup>۴</sup> یاقوت برده بکار  
 همه ساله<sup>۷</sup> روشن<sup>۸</sup> بهاران بدی  
 ز درد و غم و رنج دل دور بود  
 ۳۷۰ بخواب اندر آمد بد<sup>۱۰</sup> روزگار  
 برنجش گرفتار دیوان بدند<sup>۱۲</sup>  
 برآورد و بالاش داده<sup>۱</sup> دو شست<sup>۲</sup>  
 هوا عنبرین بود و بارانش می  
 ز پیروزه کرده بروبر<sup>۵</sup> نگار<sup>۶</sup>  
 گلان چون رخ غمگساران بدی  
 بدی راتن<sup>۹</sup> دیورنجور بود  
 ز<sup>۱۱</sup> خوبی و از داد آموزگار  
 ز بادافره<sup>۱۳</sup> او<sup>۱۲</sup> غریوان بدند<sup>۱۲</sup>

۸

۳۷۵ چنان بد که ابلیس روزی پگاه  
 بدیوان چنین گفت کامروز کار  
 یکی دیو باید کنون نغزدست  
 شود جان کاوس بیره کند  
 بگرداندش سر ز یزدان پاک  
 شنیدند و بر دل گرفتند یاد  
 یکی دیو دژخیم بر پای خاست  
 غلامی بیاراست<sup>۱۹</sup> از خویشان  
 ۳۸۰ همی بود تا یک<sup>۲۰</sup> زمان<sup>۲۱</sup> شهریار  
 یکی انجمن کرد پنهان ز شاه  
 برنج و بسختیست با شهریار<sup>۱۴</sup>  
 که داند ز هرگونه رای و<sup>۱۵</sup> نشست  
 بدیوان برین<sup>۱۶</sup> رنج کوتاه کند  
 فشانند برآن فرّ زیباش<sup>۱۷</sup> خاک  
 کس از بیم کاوس پاسخ نداد  
 چنین گفت کین چرپ دستی<sup>۱۸</sup> مراست  
 سخن گوی و شایسته انجمن  
 ز پهلو برون شد ز بهر<sup>۲۲</sup> شکار

۱. ل، خ، ۱، خ، ۲- برآورد بالاشرا بر ۲. خ، ۱- دست؛ ع- فی طول مائة و عشرين ذراعا ۳. خ، ۲-  
 نبد هیچ پیدا تموز و نه دی ۴. ل، خ، ۱- بر ایوانش ۵. خ، ۲- کرد و بروزر ۶. ل، خ، ۱- با پس و  
 پیشی مصراعها پس از بیت ۳۷۰ آمده؛ ع- بیت ترجمه نشده. ۷. خ، ۱- «ساله» را ندارد. ۸. خ، ۲-  
 روزش ۹. ل- دل؛ خ، ۱- باتن ۱۰. م، ل، خ، ۲- سر ۱۱. خ، ۲- نه ۱۲. ل، خ، ۱- بدی  
 ۱۳. ل، خ، ۱- وی؛ خ، ۲- «او» را ندارد. ۱۴. ل- از شهریار؛ خ، ۲- از روزگار؛ ع- من ید کی کاوس  
 ۱۵. ل، خ، ۲- «و» ندارند. ۱۶. خ، ۱- مرین؛ خ، ۲- درین ۱۷. ل- فشانندش بر فرش دیباش؛ خ، ۱،  
 خ، ۲- فشانند بران فرش دیباش ۱۸. ل، خ، ۱، خ، ۲- نغز کاری؛ ع- أنا اقوم بهذا الأمر ۱۹. ل، خ، ۱،  
 خ، ۲- برآراست ۲۰. خ، ۲- آن ۲۱. ل- تا نامور؛ خ، ۱- با نامور ۲۲. خ، ۲- بعزم

بیامد بر او<sup>۱</sup> زمین بوس<sup>۲</sup> داد  
 چنین گفت کین فرّ زیبای تو  
 بکام تو شد روی<sup>۴</sup> گیتی همه  
 یکی کار ماندست کاند<sup>۱</sup> جهان  
 ۳۸۵ چه دارد<sup>۷</sup> همی آفتاب از تو راز  
 چگونست ماه و شب و روز چیست  
 دل شاه ازان دیو بی‌راه شد  
 گمانش چنان شد<sup>۱۳</sup> که گردان سپهر  
 ندانست<sup>۱۶</sup> کین چرخ را مایه<sup>۱۷</sup> نیست  
 ۳۹۰ همه زیر<sup>۱۸</sup> فرمانش بیچاره‌اند  
 جهان آفرین بی‌نیازست ازین  
 پراندیشه شد جان آن پادشا  
 ز دانندگان بس بپرسید شاه  
 ستاره‌شمر گفت و خسرو شنید  
 ۳۹۵ بفرمود پس تا<sup>۲۵</sup> بهنگام خواب  
 ازان بچه بسیار برداشتند  
 یکی دسته گل بکاس داد  
 همی چرخ گردان سزد<sup>۳</sup> جای تو  
 شبانی و گردنکشان چون<sup>۵</sup> رمه  
 نشان تو هرگز نگرده نهدان  
 که چون گردد اندر نشیب و فراز<sup>۸</sup>  
 برین گردش چرخ<sup>۹</sup> سالار کیست<sup>۱۰</sup>  
 روانش ز اندیشه<sup>۱۱</sup> کوتاه شد<sup>۱۲</sup>  
 بگیتی<sup>۱۴</sup> مرا و را نمودست چهر<sup>۱۵</sup>  
 ستاره فراوان و ایزد یکیست  
 که با سوزش و جنگ و<sup>۱۹</sup> پتیاره‌اند  
 ز بهر تو باید سپهر<sup>۲۰</sup> و زمین<sup>۲۱</sup>  
 که تا چون شود بی‌پر اندر هوا  
 کزین خاک چندست تا چرخ<sup>۲۲</sup> ماه  
 یکی کز<sup>۲۳</sup> و<sup>۲۴</sup> ناخوب چاره‌گزید<sup>۲۴</sup>  
 برفتند سوی نشیم عقاب  
 بهر خانه بر دو<sup>۲۶</sup> بگذاشتند

۱. ل، خ، ۱، ۲ - به پیشش ۲. خ، ۲ - بوسه ۳. خ، ۲ - بود ۴. ل - رو (وزن مختل). ۵. ل، خ، ۱،  
 خ، ۲ - گردن‌فرازان ۶. ل، خ، ۱ - تادر ۷. خ، ۱ - داند ۸. خ، ۲ - بیتهای ۳۸۴، ۳۸۵ را ندارد.  
 ۹. خ، ۱ - چرخ و ۱۰. ع - اینک بهذه السلطنة والجلالة تستحق أن تكون السماء تحتك والفلک تختك؛  
 بخ - افزون دارد:

گرفتی زمین وانچه بد کام تو شود آسمان نیز در دام تو

۱۱. ل، خ، ۱ - از اندیشه ۱۲. خ، ۲ - بیت را ندارد. ۱۳. ل، خ، ۱ - چنان بد؛ خ، ۲ - چنین بد ۱۴. م - ز  
 گیتی ۱۵. ل - مهر ۱۶. خ، ۱ - بدانست ۱۷. خ، ۲ - ندانست کورا همی مایه ۱۸. ل، خ، ۲ - پیش  
 ۱۹. ل، خ، ۱ - که با سعد و نحسند و؛ خ، ۲ - که با سعد و نحسند ۲۰. خ، ۱ - زمان ۲۱. ع - بیتهای  
 ۳۸۹-۳۹۱ ترجمه نشده. ۲۲. خ، ۱ - با چرخ و ۲۳. م - «و» ندارد. ۲۴. ع - بیتهای ۳۹۳-۳۹۴  
 ترجمه نشده. ۲۵. خ، ۱ - بفرمود ازان پس ۲۶. ل، خ، ۱، ۲ - بهر خانه دور؛ ع - فأخذ منها افراخا  
 و جعلوها فی بیوت

همی پرورانیدشان سال و ماه  
 چو نیرو گرفتند هریک چو شیر  
 ز عود قماری یکی تخت کرد  
 ۴۰۰ بیپهلوش<sup>۷</sup> بر نیزهای دراز  
 بیاویخت از نیزه ران بره  
 ازان پس عقاب دلاور چهار  
 نشست از بر تخت کاوس شاه<sup>۸</sup>  
 چو شد گرسنه<sup>۹</sup> تیزپران عقاب  
 ۴۰۵ ز روی زمین تخت برداشتند  
 بدان حد<sup>۱۰</sup> که شان بود نیرو بجای<sup>۱۱</sup>  
 شنیدم که کاوس شد بر فلک  
 دگر گفت ازان رفت بر آسمان  
 ز هرگونه هست آواز این  
 ۴۱۰ پریدند بسیار و ماندند باز  
 چو با مرغ پرّنده نیرو نماند  
 نگونسار گشتند ز<sup>۱۲</sup> ابر سیاه  
 سوی بیشه شیرچین آمدند  
 نکردش تباہ از شگفتی جهان  
 همی پرور و<sup>۱۳</sup> بگوشت<sup>۱۴</sup> بره چندگاه  
 بدان<sup>۱۵</sup> سان که غرم آوریدند<sup>۱۶</sup> زیر<sup>۱۷</sup>  
 سر درزها را<sup>۱۸</sup> بزر سخت کرد  
 ببست و بران گونه بر کرد ساز  
 ببست اندر اندیشه دل یکسره  
 بیاورد و بر تخت بست استوار  
 که اهریمنش برده بد دل ز راه<sup>۱۹</sup>  
 سوی گوشت<sup>۲۰</sup> کردند هریک<sup>۲۱</sup> شتاب  
 ز هامون بابراندر افراشتند<sup>۲۲</sup>  
 سوی گوشت کردند آهنگ و رای<sup>۲۳</sup>  
 همی رفت تا<sup>۲۴</sup> برسد بر<sup>۲۵</sup> ملک  
 که تا جنگ سازد بتیر و کمان  
 نداند بجز پر خرد راز این  
 چنین باشد آنکس که گیردش از  
 غمی گشت و پرها بخوی در نشاند  
 کشان بر زمین از هوا<sup>۲۶</sup> تخت شاه  
 بآمل بروی زمین آمدند<sup>۲۷</sup>  
 همی بودنی داشت اندر نهان

۱. ل، ۲- «و» ندارند. ۲. ل، ۱، خ، ۲- کباب و ۳. ل، ۱- بران؛ خ، ۲- براین ۴. ل، ۱- اندر آرند ۵. خ، ۲- اندر آمد بشیر ۶. ل، ۱، خ، ۲- تخت هارا؛ ع- و سمروه بمسامیر من الذهب ۷. خ، ۲- بیپهلوی ۸. ل، ۱، خ، ۱- کی ۹. ل، ۱- نهاده پیش اندرون جام می؛ خ، ۲- بیت را ندارد. ۱۰. خ، ۲- کرگس ۱۱. خ، ۲- کوه ۱۲. ل، ۱، خ، ۱- یکسر ۱۳. خ، ۲-

گرازان بابراندر افراشتند ز روی زمین تخته برداشتند

۱۴. ل- بران سان؛ خ، ۱، خ، ۲- بران حد ۱۵. ل، ۱، خ، ۱- نیرو و جای؛ خ، ۲- نیرو و تاب ۱۶. م- بیتهای ۴۰۲-۴۰۶ پس از بیت ۴۰۹ آمده؛ خ، ۲- ببردند تختش بر آفتاب ۱۷. خ، ۲- «تا» را ندارد. ۱۸. ل، ۱۹. ل، ۱، خ، ۱، خ، ۲- از ۲۰. ل، ۱، خ، ۱، خ، ۲- از هوا نیزه و ۲۱. ع- فوقن فی بعض الأجام من ارض آمل

۴۱۵ سیاوش زو<sup>۱</sup> خواست کاید<sup>۲</sup> پدید  
 بجای بزرگی و تخت<sup>۴</sup> نشست  
 بمانده همیشه درون زار و خوار<sup>۷</sup>  
 ببايست لختی چمید و چرید<sup>۳</sup>  
 پشیمانی و درد<sup>۵</sup> بودش بدست<sup>۶</sup>  
 نیایش همی کرد با کردگار

۹

همی کرد پوشش ز بهر<sup>۸</sup> گناه  
 خبر یافت زو رستم و گیو و طوس  
 ۴۲۰ برستم چنین گفت گودرز پیر  
 همی بینم اندر جهان تاج و تخت  
 چو کاوس نشنیدم اندر جهان  
 خرد نیست اورا نه دانش نه رای  
 رسیدند پس پهلوانان بدوی  
 ۴۲۵ بدو گفت گودرز بیمارستان<sup>۱۷</sup>  
 بدشمن دهی<sup>۱۹</sup> هر زمان جای خویش  
 سه بارت چنین رنج و سختی فتاد  
 کشیدی<sup>۲۲</sup> سپه را بماندندان  
 دگر باره مهمان دشمن شدی  
 مر او را همی جست هر سو سپاه<sup>۱</sup>  
 برفتند بالشکری<sup>۱۰</sup> گشن و کوس  
 که تا کرد مادر مرا سیر شیر  
 کیان و بزرگان بیدار بخت<sup>۱۱</sup>  
 ندیدم کس از کهتران<sup>۱۲</sup> و مهان<sup>۱۳</sup>  
 نه هوشش بجایست و نه دل بجای<sup>۱۴</sup>  
 نکوهش گر<sup>۱۵</sup> و تیز و پر خاش جوی<sup>۱۶</sup>  
 ترا جای زیباتر از شارستان<sup>۱۸</sup>  
 نگویی بکس بیهده رای خویش  
 سرت ز آزمایش<sup>۲۰</sup> نگشت<sup>۱۱</sup> اوستاد  
 نگر تا چه سختی رسید اندران  
 صنم بودی اکنون<sup>۲۳</sup> برهنم شدی

۱. ل، خ ۱ - ازو ۲. ل، خ ۱ - آمد ۳. خ ۲ - بسی شور و تلخیش بایست دید ۴. ل، خ ۱ -  
 تخت و ۵. ل، خ ۱ - رنج ۶. خ ۲ - بیت را ندارد. ۷. ل، خ ۱، خ ۲ - زاروار ۸. ل -  
 بکرده؛ خ ۱ - نکرده؛ خ ۲ - زکرده ۹. ل، خ ۱ - ورامی بجستند هر سو سپاه ۱۰. خ ۱، خ ۲ - لشکر  
 ۱۱. خ ۲ - بیت را ندارد. ۱۲. ل، خ ۱، خ ۲ - کسی از کهان ۱۳. خ ۲ - افزون دارد:  
 ندیدم ز کاوس بی مغزتر — فرمان یزدان پیروزگر  
 ۱۴. خ ۲ - بیت را ندارد؛ ع - بیتهای ۴۲۰-۴۲۳ ترجمه نشده. ۱۵. ل، خ ۱، خ ۲ - نکوهش کن ۱۶. خ ۲ -  
 پژوهش کنان و ابا گفتگوی ۱۷. خ ۱ - بیمارسان؛ ع - مارستان ۱۸. خ ۱ - شارسان؛ ع - شارستان  
 ۱۹. ل - این کلمات بریده شده. ۲۰. خ ۱، خ ۲ - سرت راز آزمایش ۲۱. ل، خ ۱ - نشد ۲۲. ل -  
 کلمه بریده شده. ۲۳. ل، خ ۱، خ ۲ - اورا

۴۳۰ بگیتی جز<sup>۱</sup> از پاک یزدان نماند  
 بجنگ زمین سربسر تاختی  
 پس از تو بدین<sup>۲</sup> داستانی کنند<sup>۳</sup>  
 که تا ماه و خورشید را بنگرد  
 همان<sup>۴</sup> کن که بیدار شاهان کنند  
 ۴۳۵ جز از بندگی پیش یزدان<sup>۵</sup> مجوی  
 چنین داد پاسخ که از راستی  
 همی<sup>۶</sup> داد گفتمی و بیداد نیست  
 فروماند کاوس و تشویر خورد  
 بسیچید و اندر عماری نشست  
 ۴۴۰ چو آمد بر<sup>۷</sup> تخت و گاه<sup>۸</sup> بلند  
 چهل روز بر<sup>۹</sup> پیش یزدان بی پای  
 همی ریخت از دیدگان آب زرد  
 ز شرم از در کاخ بیرون نرفت  
 همی ریخت از دیده پالوده<sup>۱۰</sup> خون  
 ۴۴۵ ز شرم دلیران منش کرد پست  
 پشیمان شد و درد بگزید و رنج  
 همی رخ بمالید بر تیره<sup>۱۱</sup> خاک

۱. خ ۲- بجز (وزن مختل). ۲. خ ۱- آسمان ۳. ل، خ ۱- افزون دارند:  
 ز یک دست چون برتر آیی همی برابر بجنگ اندر آیی همی  
 نگه کن که تا چند گونه بلا به پیش آمدت یافتی زورها  
 ۴. خ ۲- بسی ۵. ل، خ ۱، خ ۲- زنند ۶. ل، خ ۲- ستاره همه یک بیک؛ خ ۱- ستاره همی یک بیک  
 ۷. ل، خ ۱- چنان ۸. ل- تا توانی ۹. ل، خ ۲- بداد ۱۰. ل، خ ۱، خ ۲- همه ۱۱. م-  
 فام ۱۲. خ ۲- بیتهای ۴۳۴-۴۳۷ را ندارد. ۱۳. ل، خ ۱- و مردان مرد؛ خ ۲- مردان مرد؛ خ ۲-  
 بیت پس از بیت ۴۳۳ آمده. ۱۴. خ ۱- ماندش ۱۵. ل، خ ۱- سوی ۱۶. ل- گاه و تخت؛  
 خ ۱- تخت و گاه؛ خ ۲- تختگاه ۱۷. ل، خ ۱، خ ۲- در ۱۸. ل- بسی ۱۹. خ ۱- بیت پس از  
 بیت ۴۳۸ آمده. ۲۰. خ ۲- بیتهای ۴۴۲-۴۴۳ را ندارد. ۲۱. ل، خ ۱، خ ۲- بالابه از دیده ۲۲. ل، خ ۱-  
 آمرزش از ۲۳. خ ۱- ببخشید و ۲۴. خ ۲- بیتهای ۴۴۵-۴۴۶ را ندارد. ۲۵. م- گرم



چو بگذشت یک چند گریان چنین  
 یکی داد<sup>۱</sup> نو ساخت اندر جهان  
 ۴۵۰ جهان گفتی<sup>۲</sup> از داد دیبا<sup>۴</sup> شدست  
 ز هر کشوری نامور مهتری  
 بدرگاه کاوس شاه آمدند  
 زمانه چنان شد که بود از نخست  
 همه مهتران کهتر او شدند  
 ۴۵۵ کجا پادشا<sup>۵</sup> دادگر بود و<sup>۱۰</sup> بس  
 بدین<sup>۱۲</sup> داستان گفتم آنکم شنود<sup>۱۳</sup>  
 ببخشود بر وی جهان آفرین  
 که تابنده شد بر کهان و مهان<sup>۲</sup>  
 همان شاه<sup>۵</sup> بر گاه زیبا<sup>۱</sup> شدست  
 که بر سر نهادی بلند افسری  
 وزان سرکشیدن براه آمدند  
 بآب و فاروی<sup>۷</sup> خسرو بشت  
 پرستنده و چاکر او شدند<sup>۸</sup>  
 نیازش نیاید<sup>۱۱</sup> بفریادرس  
 کنون رزم رستم ببايد سرود<sup>۱۴</sup>

۱۰

چه گفت آن سراینده مرد دلیر  
 که گر نام مردی بجویی همی  
 ز بدها نبایدت<sup>۱۶</sup> پرهیز کرد  
 که ناگه بر آویخت بانرّه شیر  
 رخ تیغ هندی بشویی همی<sup>۱۵</sup>  
 که<sup>۱۷</sup> پیش آیدت روز ننگ و نبرد<sup>۱۸</sup>

۱. ل، خ ۱- کار؛ خ ۲- کاخ ۲. ل- پیش از این بیت افزون دارد:  
 پراکنده آمد ز هر سو سپاه  
 برافروخت ز آمرزش دادگر  
 بنزدیک درگاه کاوس شاه  
 بدانت کز رنجها یافت بر  
 نشبت از بر تخت زر با کلاه  
 یکی گنج بگشاد در بر سپاه  
 خ ۱، خ ۲- صورتهایی از این بیتها را افزون دارند. ۳. خ ۲- گیتی ۴. خ ۲- زیبا ۵. ل، خ ۱، خ ۲-  
 شهنشاه ۶. ل- برنا ۷. ل، خ ۲- بمهر و وفاتاج؛ خ ۱- بمهر و فاروی ۸. ل، خ ۱، خ ۲-  
 افزون دارند:

نشست از بر تخت گوهرنگار  
 اباتاج و باگرزه گاوسار  
 ۹. ل، خ ۱، خ ۲- پادشه ۱۰. م- «و» ندارد. ۱۱. ل، خ ۱- نبود او؛ خ ۲- نباشد ۱۲. ل، خ ۱،  
 خ ۲- برین ۱۳. ل- ستود ۱۴. ل، خ ۲- چنین رزم هرگز کسی را نبود؛ ل- افزون دارد:  
 چنین بود آیین شاه جهان  
 چنین بود رستم سر پهلوان  
 ل، خ ۱، خ ۲- سپس بیت ۴۵۵ آمده و بعدل، خ ۲- این بیتها را افزون دارند:  
 همه داد کرد و همه داد دید  
 ازیراکه گیتی همه باد دید  
 چو با مرگ کوشش نداردت سود  
 کنون رزم رستم ببايد شنود  
 خ ۱- همان بیتها را با تعویض مصراع دوم بیت دوم افزون دارد: چنین بزم هرگز کسی را نبود ۱۵. خ ۲-  
 بیت را ندارد. ۱۶. م، خ ۲- بیایدت ۱۷. ل، خ ۱، خ ۲- چو ۱۸. ل، خ ۱، خ ۲- روزگار نبرد

۴۶۰ زمانه چو آمد<sup>۱</sup> بتنگی فراز  
 چو همره کنی جنگ<sup>۱</sup> را با خرد  
 خرد را و دین را رهی دیگرست  
 کنون از ره رستم جنگجوی  
 شنیدم که روزی گو پیلتن  
 ۴۶۵ بجایی کجا نام او بد نوند<sup>۵</sup>  
 کجا آذر تیز<sup>۱</sup> برزین کنون  
 بزرگان ایران بدان بزمگاه<sup>۶</sup>  
 چو طوس و چو گودرز کشوادگان  
 چو گرگین و چون زنگه شاوران  
 ۴۷۰ چو برزین گردنکش تیغزن  
 ابا هریک از مهتران مرد چند  
 نیاسود لشکر زمانی ز کار  
 بمستی چنین گفت یک روز گیو  
 گرایدون که رای شکار آیدت  
 ۴۷۵ بنخچیرگاه رد افراسیاب  
 ز گرد سواران و از یوز و باز  
 بگور تگاور کمند افکنیم  
 بدان دشت توران شکاری کنیم  
 هم از تو نگردد به پرهیز باز  
 دلیرت ز جنگ آوران نشمرد  
 سخنهای نیکو به بنداندرست  
 یکی داستانست با<sup>۲</sup> رنگ و بوی<sup>۴</sup>  
 یکی سور کرد از در انجمن  
 بدو اندرون کاخهای بلند  
 بدانجا فروزد همی رهنمون  
 شدند انجمن نامور یک سپاه  
 چو بهرام و چون گیو آزادگان<sup>۸</sup>  
 چو گستههم و خرد جنگ آوران  
 گرازه کجا بد سر<sup>۱</sup> انجمن  
 یکی لشکری نامدار ارجمند  
 ز چوگان و تیر و نپید<sup>۱</sup> و شکار  
 برستم که ای نامبردار نیو  
 چویوز<sup>۱۱</sup> دونده<sup>۱۲</sup> بکار آیدت  
 بشویشیم تابان رخ آفتاب  
 بگیریم آرام روز<sup>۱۳</sup> دراز  
 بشمشیر بر شیر بند افکنیم<sup>۱۴</sup>  
 که اندر جهان یادگاری کنیم<sup>۱۵</sup>

۱. خ-۱. آید ۲. ل، خ-۲. مرگ ۳. ل-پر ۴. خ-۲. رنگبوی ۵. م-ارنوند؛ ع-بردوند  
 ۶. ل-برز ۷. خ-۲. رزمگاه ۸. ل، خ-۱. چو گیو و چورهام آزادگان ۹. ل، خ-۱. گرازه که بود او  
 سر؛ خ-۲. گرازه که بود افسر ۱۰. ل-گوی و ز تیر؛ ع-المناضلة والمعاقرة والملاعبة ۱۱. خ-۱-  
 رخس ۱۲. م-درنده ۱۳. ل، خ-۱. فرازیدن نیزهای؛ خ-۲. بکار آید نیزهای ۱۴. خ-۱-  
 افزون دارد:

بزوین گراز و تذروان بباز بگیریم یکسر بروز دراز

ل-این بیت را پس از بیت ۴۷۸ افزون دارد. ۱۵. م-بیت را ندارد؛ ترجمه این بیت چنین است: فنصطاد  
 فی صحراء توران اصطیاداً ببقی فی العالم ذکره ابد الدهر

بدو گفت رستم که بی کام تو  
 ۴۸۰ سحرگه بدان دشت توران شویم  
 بودند<sup>۲</sup> یکسر برین<sup>۴</sup> هم<sup>۵</sup> سخن  
 سحرگه چو از خواب برخاستند  
 برفتند<sup>۷</sup> با باز و شاهین<sup>۸</sup> و مهد  
 بنخچیرگاه رد افراسیاب  
 ۴۸۵ دگر سو سرخس<sup>۱۲</sup> و بیابانش پیش  
 [همه دشت پر خرگه و خیمه گشت  
 ] ز درنده شیران زمین شد تهی  
 تلی هر سویی مرغ و<sup>۱۷</sup> نخچیر بود<sup>۱۸</sup>  
 ز خنده نیاسود لب یک زمان  
 ۴۹۰ بیک<sup>۱۱</sup> هفته زین گونه با می بدست  
 بهشتم تهمتن بیامد<sup>۲۳</sup> پگاه  
 چنین گفت رستم بدان سرکشان<sup>۲۴</sup>  
 مبادا گذر تا<sup>۱</sup> سرانجام تو  
 ز نخچیر و از تاختن نغنوم  
 کسی رای دیگر نیفگند بن  
 بران<sup>۱۰</sup> آرزو رفتن آراستند  
 گرازنده و شاد تا<sup>۹</sup> رود شهد<sup>۱۱</sup>  
 ز یک دست ریگ و ز یک دست آب<sup>۱۱</sup>  
 گله گشته<sup>۱۳</sup> بر دشت آهو و میش<sup>۱۴</sup>  
 از انبوه آهو سراسیمه گشت  
 به پرنده مرغان<sup>۱۵</sup> رسید آگهی<sup>۱۱</sup>  
 اگر کشته گر خسته تیر بود<sup>۱۹</sup>  
 ببودند روشن دل و شادمان<sup>۲۰</sup>  
 گهی تاختن گه نشاط نشست<sup>۲۲</sup>  
 یکی رای شایسته زد با سپاه  
 بدان گرزداران مردم کشان<sup>۲۵</sup>

۱. ل، خ ۱ - بر؛ خ ۲ - با ۲. ل، خ ۱ - جهان باد و نیکی؛ خ ۲ - جهان باد نیکی ۳. خ ۲ - نبودند  
 ۴. خ ۱، خ ۲ - بدین ۵. ل، خ ۱، خ ۲ - یک ۶. ل - بدان ۷. خ ۲ - براندند ۸. ل، خ ۱،  
 خ ۲ - بایوز و بازان ۹. ل، خ ۱ - گرازان و تازان سوی ۱۰. خ ۲ -

براندند بایوز و بازان و هند گرازان و تازان بر اندوه سند

۱۱. ل، خ ۱ - بیک دست رود اندر آورد آب؛ خ ۲ - بیک دست آتش دگر دست آب؛ ع - و من أحد جانبیه الماء  
 و من جانبه الآخر مدینه سرخس و بادیتها ۱۲. خ ۱، خ ۲ - سرخس ۱۳. ل - گشت ۱۴. خ ۲ - که  
 گشت بد دشت آهو میش ۱۵. خ ۲ - بیر مرغان (!) ۱۶. م - بیتهای ۴۸۶-۴۸۷ را ندارد. ۱۷. ل،  
 خ ۱ - یکی مرغ هر سوی؛ خ ۲ - که بی مرغ هر سوی ۱۸. خ ۱ - کرد ۱۹. خ ۱ - کرد؛ م - بیت پس  
 از بیت ۴۸۹ آمده. ۲۰. ل، خ ۱ -

نبودند ایشان جزین یک زمان بران دشت روشن دل و شادمان

خ ۲ -

نبودند گردان چنین یکزمان بران دشت روشن دل و شادمان

۲۱. ل، خ ۱، خ ۲ - چو یک ۲۲. ل، خ ۱، خ ۲ - بودند شادان دل و می پرست؛ خ ۱ - بدست ۲۳. ل،  
 خ ۱ - بیامد تهمتن ۲۴. ل، خ ۱، خ ۲ - بانامور مهتران ۲۵. ل، خ ۲ - بزرگان گردنکش و سروران؛  
 خ ۱ - بزرگان و گردنکش و سروران

که از ما بافراسیاب این زمان  
 یکی چاره سازد بیاید بجنگ  
 ۴۹۵ بیاید طلایه بره بر یکی  
 بیاید دهد آگهی از سپاه  
 گرازه<sup>۱</sup> بزه بر نهاده کمان<sup>۲</sup>  
 سپه را که چون او نگهدار بود  
 بنخچیر و خوردن<sup>۳</sup> نهادند روی  
 ۵۰۰ پس آگاهی آمد بافراسیاب  
 ز لشکر جهان دیدگان را بخواند  
 وزان هفت گرد<sup>۴</sup> سوار دلیر  
 که ما را بیاید کنون<sup>۵</sup> ساختن  
 گراین<sup>۶</sup> هفت یل را<sup>۷</sup> بچنگ<sup>۸</sup> آوریم  
 ۵۰۵ بکردار نخچیر باید شدن  
 گزین کرد شمشیرزن سی هزار  
 همانا رسید آگهی بی گمان  
 کند دشت نخچیر بر یوز تنگ<sup>۱</sup>  
 که چون آگهی<sup>۲</sup> یابد او اندکی  
 نباید که گیرد<sup>۳</sup> بدانندیش<sup>۴</sup> راه<sup>۵</sup>  
 بیامد بران<sup>۶</sup> کار بسته میان  
 همه<sup>۷</sup> چاره دشمنان خوار بود  
 نکردند کس یاد پر خاشجوی  
 ازیشان شب تیره هنگام خواب  
 ز رستم بسی داستانها براند  
 که بودند هر یک<sup>۱۱</sup> بکردار شیر<sup>۱۲</sup>  
 بناگاه<sup>۱۳</sup> بردن یکی تاختن<sup>۱۴</sup>  
 جهان پیش کاوس<sup>۱۵</sup> تنگ آوریم  
 بناگاه لشکر<sup>۱۶</sup> بر ایشان<sup>۱۷</sup> زدن  
 همه رزمجو<sup>۱۸</sup> از در کارزار

۱. م، ل، خ، ۱ - بیت پس از بیت ۴۹۵ آمده. ۲. خ، ۲ - «آگهی» را ندارد. ۳. خ، ۲ - آرد ۴. خ، ۲ -  
 اندیشه ۵. م - بیت را ندارد؛ ع - فلا بد من طلیعة تکون أماننا و تحفظ الطريق حتی اذا احس بعسکر  
 افراسیاب اخبرتنا و أنذرتنا کیلا ینتهز الخصم منافرصة ۶. م - زواره؛ ع - کرازه ۷. ل، خ، ۲ - سر  
 تخمة گیوگان ۸. ل، خ، ۱، خ، ۲ - برین ۹. م - همی ۱۰. ل، خ، ۱ - بنخچیر کردن؛ خ، ۲ - بنخچیر  
 خوردن؛ ع - و اشتغل الباقون بما هم فیہ من الصيد و اللہو غیر مفکرین فی عدوهم ۱۱. ل - جنگی  
 ۱۲. خ، ۲ - یکسر ۱۳. ل، خ، ۱ - افزون دارند:

گزید و هم آنگه بیک یک بگفت که ما را فتادست کاری شگفت

خ، ۲ - افزون دارد:

وزان پس بلشکر سراسر بگفت که ما را فتادست کاری شگفت

۱۴. ل، خ، ۱ - بیاید کنون کارها؛ خ، ۲ - بیاید کنون چاره ۱۵. خ، ۲ - بناکام ۱۶. ع - و لا بد لنا من أن  
 نرکض الیهم و نهجم علیهم ۱۷. ل، خ، ۱ - گران ۱۸. خ، ۱ - هفت را یک ۱۹. خ، ۲ - گردان  
 جنگ ۲۰. خ، ۲ - بر بدانندیش ۲۱. ل، خ، ۱ - سپه را بناگاه ۲۲. ل - بدیشان؛ خ، ۲ - سپه را  
 بدیشان بناگاه ۲۳. ل، خ، ۱، خ، ۲ - نامدار

چنین گفت با نامداران جنگ  
 براه بیابان برون تاختند  
 ز هر سو فرستاد بی مر سپاه  
 ۵۱۰ گرازه<sup>۱</sup> چو گرد سپه را بدید  
 بدید آنک شد روی گیتی سیاه  
 از آنجا چو باد دمان گشت باز  
 بیامد دمان تا به<sup>۲</sup> نخچیرگاه  
 چنین گفت با<sup>۳</sup> رستم شیرمرد  
 ۵۱۵ که چندان<sup>۴</sup> سپاهست کاندازه نیست  
 درفش جفایشه افراسیاب  
 چو بشنید رستم بخندید سخت  
 تو از شاه ترکان چه ترسی چنین  
 سپاهش فزون نیست<sup>۵</sup> از صد هزار  
 که مارا کنون نیست جای درنگ<sup>۱</sup>  
 همه جنگ را گردن افراختند  
 بدان<sup>۲</sup> سرکشان تا<sup>۳</sup> بگیرند راه<sup>۴</sup>  
 بیامد سپه را همه بنگرید  
 درفش سپهدار توران سپاه  
 تو گفתי بزخم اندر آمد گراز<sup>۵</sup>  
 تهمتن همی خورد می با سپاه  
 که برخیز و از<sup>۶</sup> خبر می بازگرد  
 ز لشکر بلندی و پستی<sup>۷</sup> یکیست  
 همی تابد از گرد چون آفتاب<sup>۸</sup>  
 بدو گفت با ماست پیروز بخت  
 ز گرد سواران توران زمین<sup>۹</sup>  
 عنان پیچ<sup>۱۰</sup> و برگستوان ور سوار<sup>۱۱</sup>

۱. ل، خ، ۱، خ، ۲ - بیت پس از بیت ۵۰۴ آمده؛ ل، خ، ۱، خ، ۲ - افزون دارند:

چنین گفت کز راه یکسو شوید شب و روز از تاختن نغنوبد

ع - و امرهم الایفتروا عن الرکض ۲. ل - بدو ۳. ل، خ، ۱، خ، ۲ - بران ۴. خ، ۲ - بدان تا برایشان  
 ۵. ل، خ، ۱، خ، ۲ - افزون دارند:

چو نزدیک نخچیرگاه آمدند شتابان همه کینه خواه آمدند

۶. م - زواره ۷. ل - به جای بیتهای ۵۱۱-۵۱۳:

نگه کرد یکسر بدید آن سپاه سپاهی که بد همچو ابر سیاه

بدیدش که از دشت برخاست گرد درفشی پدید آمد از گرد و مرد

گرازه چو باد دمان باز گشت ابانعره و بانگ و آواز گشت

خ، ۱، خ، ۲ - صورتهایی از این بیتها را دارند. ۸. ل، خ، ۱، خ، ۲ - چو آمد بنزدیک ۹. ل، خ، ۱، خ، ۲ - کای

۱۰. ل، خ، ۱، خ، ۲ - ازیدر بدین ۱۱. خ، ۱ - چندین ۱۲. ل، خ، ۱، خ، ۲ - هامون ۱۳. خ، ۲ - بیتهای

۵۱۵-۵۱۶ را ندارد. ۱۴. م - مردان چین ۱۵. خ، ۱ - فزونست ۱۶. خ، ۲ - زره دار ۱۷. خ، ۱ -

گردافگن و نامدار؛ ل، خ، ۱، خ، ۲ - افزون دارند (نک. بیت ۵۲۳):

برین دشت اگر ویژه تنها منم که با کرز و بارخش و با جوشنم

- ۵۲۰ بدین<sup>۱</sup> دشت کین برگر<sup>۲</sup> از ما یکیست  
 شده هفت گرد سوار انجمن  
 یکی باشد از ما و زیشان هزار  
 برین دشت اگر ویژه تنها منم  
 چنو کینه خواهی بیاید<sup>۸</sup> مرا  
 ۵۲۵ تو ای می گسار از می بابل<sup>۱۲</sup>  
 بپیمود می ساقی و داد زود<sup>۱۴</sup>  
 بکف بر نهاد آن درخشنده جام  
 که شاه زمانه مرا یاد باد  
 ازان پس تهمتن زمین داد بوس  
 ۵۳۰ سران جهاندار برخاستند  
 که مارا بدین جام می جای<sup>۲۰</sup> نیست  
 می<sup>۲۱</sup> و گرز یک زخم و میدان جنگ  
 می بابل<sup>۲۳</sup> سرخ در جام زرد  
 زواره چو بلبل<sup>۲۵</sup> بکف بر نهاد  
 همی جنگ ترکان بچشم<sup>۳</sup> اندکیست<sup>۴</sup>  
 چنین نامبردار و<sup>۵</sup> شمشیرزن  
 سپه چند باید ز ترکان شمار<sup>۶</sup>  
 که بر پشت گلرنگ در جوشنم<sup>۷</sup>  
 از ایران<sup>۹</sup> سپاهی نباید<sup>۱۰</sup> مرا<sup>۱۱</sup>  
 بپیمای تا سر یکی بلبل<sup>۱۳</sup>  
 تهمتن شد از دانش<sup>۱۵</sup> شاد زود<sup>۱۶</sup>  
 نخستین ز کاوس کی برد نام  
 همیشه برو بومش آباد باد<sup>۱۷</sup>  
 چنین گفت کین باده بر یاد طوس<sup>۱۸</sup>  
 ابا<sup>۱۹</sup> پهلوان خواهش آراستند  
 بمی با تو ابلیس را پای نیست  
 جز از تو کسی را نیامد<sup>۲۲</sup> بجنگ  
 تهمتن بروی زواره بخورد<sup>۲۴</sup>  
 هم از شاه کاوس کی<sup>۲۶</sup> کرد یاد

۱. ل، خ، ۱- برین ۲. ل، خ، ۱- کینه گر ۳. ل، خ، ۱- همه خیل توران بجنگ ۴. خ، ۲- بیت را ندارد. ۵. ل، خ، ۱، خ، ۲- نامداران ۶. ل، خ، ۱، خ، ۲-

یکی پانصد و دوز ما با [خ ۲- تا] هزار سواران گردنکش نامدار

۷. ل، خ، ۱، خ، ۲- بیت را ندارند. ۸. ل، خ، ۱، خ، ۲- چنین کینه گاهی بیاید ۹. ل، خ، ۱، خ، ۲- ز توران ۱۰. ل، خ، ۱، خ، ۲- بیاید ۱۱. ل، خ، ۱، خ، ۲- بیت پس از بیت ۵۲۰ آمده. ۱۲. ل، خ، ۱، خ، ۲- زابل<sup>۱</sup>؛ ع- بلبلة من السلاف البابلی ۱۳. خ، ۲- کابلی ۱۴. خ، ۲- زود داد ۱۵. ل، خ، ۱- آمدن ۱۶. خ، ۲- شد از می خروشان و شاد ۱۷. ل، خ، ۱، خ، ۲- بگفت و بخورد و زمین بوسه داد ۱۸. ل، خ، ۱، خ، ۲- بیت را ندارند؛ ع- و سمی کیکاوس و قتل الارض و شربها علی اسمه ۱۹. ل، خ، ۱، خ، ۲- ابر ۲۰. خ، ۲- جام ۲۱. خ، ۲- پی ۲۲. ل- نیامد جز از تو کسی را ۲۳. ل، خ، ۱، خ، ۲- زابل<sup>۱</sup> ۲۴. خ، ۱- همان نوش بر یاد کاوس خورد؛ خ ۱- پس از آن افزون دارد:

وزان جام پر باده چند هفت من بیگدم بخورد آن گو پیلتن

۲۵. ل، خ، ۱، خ، ۲- ساغر ۲۶. ل، خ، ۱، خ، ۲- همان از شه نامور

۵۳۵ بخورد و ببوسید روی زمین  
 که جام برادر برادر خورد  
 تهمتن بروبر گرفت آفرین  
 هژبر آنک او<sup>۱</sup> جام می بشکرد<sup>۲</sup>

۱۱

چنین گفت پس گیو با پهلوان  
 شوم ره بگيرم بافراسیاب<sup>۴</sup>  
 سر پل<sup>۱</sup> بگيرم بدان<sup>۷</sup> بدگمان  
 ۵۴۰ بدان تا بپوشند گردان سلیح<sup>۹</sup>  
 بشد تازیان تا<sup>۱۱</sup> سر پل دمان  
 چنین تا بنزدیکی<sup>۱۲</sup> پل رسید  
 که بگذشته بود او ازین<sup>۱۳</sup> روی آب  
 تهمتن بپوشید ببر بیان  
 ۵۴۵ چو در جوشن افراسیابش بدید  
 ز چنگ و بر و بازو و<sup>۱۹</sup> یال او  
 چو طوس و چو گودرز نیزه گذار  
 چو بهرام و چون زنگه شاوران

۱. ل، خنک آنکه این؛ خ ۱- هژبر آنکه این ۲. ع- بیتهای ۵۳۳-۵۳۸ ترجمه نشده؛ خ ۲- افزون دارد:  
 تهمتن بپوشید ببر بیان نشست از بر نشست پیل ژیان (وزن مختل)  
 ۳. م- «و» ندارد. ۴. ل، خ ۱، خ ۲- بر افراسیاب ۵. ل، خ ۱، خ ۲- برین ۶. خ ۲- ره ۷. خ ۱-  
 بران ۸. خ ۲- بدارم بدانروی آب این زمان؛ م- بیت را ندارد؛ ع- و أحفظ رأس القنطرة ۹. خ ۲-  
 سلاح ۱۰. خ ۲- مزاح ۱۱. خ ۱- بر ۱۲. خ ۲- بنزد سر ۱۳. ل، خ ۱، خ ۲- بودش برین  
 ۱۴. خ ۱- آمد ۱۵. خ ۲-

بپوشید رستم سلاح گران نشست از بر رخس شیر ژیان  
 خ ۲- افزون دارد:

تو گفتی که گرگست با پیل مست برآمد بکردار آذر گشسپ (قافیه ندارد)  
 بشد پیش توران سپه او بجنگ بسفزید هم چون دمنده نهنگ

ل، خ ۱- صورتی از بیت دوم نسخه خ ۲ را افزون دارند. ۱۶. ل- برش ۱۷. خ ۲- تن او ۱۸. ل-  
 بردمید؛ خ ۲- رمید ۱۹. م- بازوی؛ خ ۲- «و» ندارد. ۲۰. ل، خ ۱، خ ۲- بران هول ۲۱. ل- گرد  
 سوار؛ خ ۱- گرد و گیو سوار؛ خ ۲- گیو گردان سوار ۲۲. ل، خ ۱، خ ۲- بیت را ندارند.

چنین<sup>۱</sup> لشکری سرفرازان جنگ  
 همه یکسر از جای برخاستند ۵۵۰  
 بدان گونه<sup>۲</sup> شد گیو<sup>۳</sup> در کارزار  
 پس و پیش هر سو همی کوفت گرز  
 رمیدند ازو رزمسازان چین  
 ز رستم بترسید افراسیاب  
 پس<sup>۴</sup> لشکر اندر همی راند گرم<sup>۵</sup> ۵۵۵  
 ز توران فراوان سران کشته شد  
 ز پیران بپرسید افراسیاب  
 که در رزم جستند دلیران بدیم<sup>۶</sup>  
 کنون دشت روباه بینم همی

همه نیزه و تیغ هندی بچنگ  
 بسان پلنگان بیاراستند<sup>۷</sup>  
 چو شیری که گم کرده باشد شکار  
 دوتا کرد<sup>۸</sup> بسیار بالای برز<sup>۹</sup>  
 بشد<sup>۱۰</sup> خیره سالار توران زمین  
 نکرد ایچ بر کینه<sup>۱۱</sup> جستند شتاب  
 گوان راز لشکر همی خواند نرم<sup>۱۲</sup>  
 سر بخت<sup>۱۳</sup> گردنکشان<sup>۱۴</sup> گشته شد<sup>۱۵</sup>  
 که این دشت<sup>۱۶</sup> رزمست<sup>۱۷</sup> گر<sup>۱۸</sup> جای خواب  
 سگالش گرفتیم و شیران بدیم  
 ز رزم آز<sup>۱۹</sup> کوتاه بینم همی<sup>۲۰</sup>

۱. ل، خ ۱ - چنان ۲. ل، خ ۱، ۲ - برآراستند ۳. ل، خ ۱، ۲ - بران گونه ۴. خ ۲ - در (؟)  
 ۵. ل، خ ۱، ۲ - گشت ۶. خ ۱ - گرز ۷. ل، خ ۱، ۲ - شده ۸. خ ۱، ۲ - جنگ ۹. خ ۱ - بسی  
 ۱۰. خ ۱، ۲ - نرم ۱۱. خ ۱، ۲ - گرم؛ ل - بیتهای ۵۵۴-۵۵۵ را ندارد. ۱۲. خ ۲ - سخت ۱۳. ل -  
 ز نام آوران بخت بر ۱۴. ل - ترتیب بیتها از این قرار است: ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۶، ۵۵۳؛ خ ۱ - ترتیب بیتها از  
 این قرار است: ۵۵۱، ۵۵۴، ۵۵۲، ۵۵۶؛ بیت ۵۵۵ پس از بیت اول از این ۶ بیت نسخه بدل آمده؛ خ ۲ - ترتیب  
 بیتها از این قرار است: ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶؛ صورت بیت آخر نسخه بدل برابر بیت ۵۵۳ است؛ ل -  
 افزون دارد:

سبک ران بچنگ اندرون تیز کرد	برآشفتم و آهنگ آویز کرد
چو رستم چنان دید گرز گران	بگردن برآورد و بفشرد ران
بپیش سپاه اندر آمد دلیر	بفرید برسان غرنده شیر
پس پشت او پور کشواد بود	که با جوشن و گرز پولاد بود
سواران و گردان ایران دمان	بچنگ اندرون گرز و تیر و کمان
چو شد تیره بر چشم توران سیاه	بگردون برافراخت رستم کلاه

خ ۱، ۲ - صورتهایی از این بیتها را افزون دارند؛ م - صورتی از بیت آخر نسخه بدل را افزون دارد.  
 ۱۵. خ ۱ - جای ۱۶. خ ۲ - جنگست ۱۷. خ ۱ - نی؛ خ ۲ - یا ۱۸. ل - برزم دلیران ایران  
 شدیم؛ خ ۲ - بچنگ دلیران ایران شدیم ۱۹. خ ۲ - سر از رزم ۲۰. ل - بیتهای ۵۵۸-۵۵۹ پس از  
 بیت ۵۷۱ آمده؛ ل - افزون دارد:

وزان پس بپیران چنین گفت شاه	که ای پرخرد مهتر نیک خواه
خ ۱، ۲ - صورتی از این بیت را افزون دارند.	



- ۵۶۰ ز مردان<sup>۱</sup> توران خنیده تویی  
 سنان را بتندی یکی برگرای  
 چو پیروزگر باشی ایران تراست  
 چو پیران ز افراسیاب این شنید  
 بسیچید با نامور ده هزار  
 ۵۶۵ چو آتش بیامد بر پیلتن  
 تهمتن بلبها برآورده کف  
 برانگیخت اسپ و برآمد خروش  
 سپر بر<sup>۸</sup> سر و تیغ هندی بمشت<sup>۱</sup>  
 نگه کرد افراسیاب از کران  
 ۵۷۰ که گر تاشب این جنگ هم<sup>۱۱</sup> زین نشان  
 بماند نماند سواری بجای  
 پرسید کالکوس جنگی کجاست  
 بمستی<sup>۱۷</sup> همی گیورا خواستی  
 همیشه از ایران بدی یاد اوی  
 ۵۷۵ بالکوس رفت<sup>۲۱</sup> آگهی زین سخن  
 برانگیخت الکوس شبرنگ را

۱. ل، خ، ۱، ۲ - شیران ۲. ل - «هم» را ندارد. ۳. ل، خ، ۱ - برو تیز از ایشان؛ خ، ۲ - برو تند از ایشان  
 ۴. ل، خ، ۲ - چو باد دمان از میان بردمید ۵. م - بزرگان؛ ع - من الآساد المذكورین ۶. خ، ۲ - بدان  
 ۷. خ، ۲ - درآید ۸. خ، ۱ - در ۹. خ، ۲ - بدست ۱۰. خ، ۲ - بخست ۱۱. ل، خ، ۱، ۲ -  
 جنگ را ۱۲. ل - تباهست ۱۳. ل - برین ۱۴. ل - ۴۵ بیت که دستبرد دیگری است افزوده شده؛  
 خ، ۲ - ۴۳ بیت از کنار افزوده شده؛ خ، ۱ - پس از بیت ۴ نسخه بدل، ۴۷ بیت از کنار بر بیت ۶۰۰ افزوده شده؛  
 نک. ملحقات. ۱۵. ل، خ، ۲ - چندان ۱۶. ل، خ، ۲ - جنگ ۱۷. ل - که در خان ۱۸. خ، ۱ - همی  
 ۱۹. ل، خ، ۲ - رزم ۲۰. ل، خ، ۲ - کنون ۲۱. ل، خ، ۲ - شد ۲۲. ل - افزون دارد:  
 بیامد دمان تا بقلب سپاه  
 بر شاه توران بپیمود راه  
 باواز گفتا که جنگی منم  
 همان نرّه شیر درنگی منم  
 چو فرمان دهد مرا شهریار  
 که تنها روم من بدین کارزار  
 چو بشنید از شاه توران زمین  
 بگفتش ز لشکر سران برگزین  
 خ، ۲ - صورتهایی از همین بیتها را افزون دارد.

برون رفت با او ز لشکر سوار  
 همه با سنان سرافشان شدند<sup>۱</sup>  
 زواره پدیدار بد<sup>۲</sup> جنگجوی  
 گمانی چنان برد کو<sup>۳</sup> رستمست ۵۸۰  
 زواره<sup>۴</sup> بر آویخت با او بهم  
 سناندار<sup>۵</sup> نیزه بدو نیم کرد<sup>۶</sup>  
 بزد دست و تیغ از میان<sup>۷</sup> برکشید  
 ز کین آوران<sup>۸</sup> تیغ برهم شکست  
 ۵۸۵ بینداخت الکوس گریزی چو کوه  
 بزین اندر از زخم بیتوش<sup>۹</sup> گشت  
 فرود آمد الکوس تنگ<sup>۱۰</sup> از برش  
 چو رستم برادر برانگونه<sup>۱۱</sup> دید<sup>۱۲</sup>  
 بالکوس بر زد یکی بانگ تند  
 ۵۹۰ چو الکوس آوای<sup>۱۳</sup> رستم شنید  
 بزین اندر آمد بکردار باد  
 بدو گفت رستم که<sup>۱۴</sup> چنگال شیر

۱. ل، خ ۲- بدنند ۲. ل، خ ۲- چو ناهید و هرمز در فشان بدنند ۳. خ ۲- بدید آن یل ۴. خ ۱- بنهاد  
 الکوس ۵. ل- گمانش چنان بد که او ۶. ل- بیامد ۷. ل- بنیزه بکردار شیر دژم ۸. خ ۱-  
 سنانرا ز ۹. ل، خ ۲- گشت ۱۰. ل، خ ۲- زواره ز الکوس پر بیم گشت ۱۱. ل- تیغ یلی  
 ۱۲. خ ۲- هوا؛ ل- ز گرد سواران جهان ۱۳. ل- ز کین اندرون؛ خ ۱- ز تیغ آوران ۱۴. خ ۲-  
 به جای بیت ۵۸۴:

بکین اندرون تیغ شد لخت لخت بداندم که آن رزمشان گشت سخت

چو زانگونه شان تیغ درهم شکست سوی گرز بردند ناچار دست

۱۵. ل، خ ۲- زخم ۱۶. ل- بزین اندرون سخت بی هوش؛ خ ۲- بیهوش ۱۷. ل، خ ۲- بخاک اندر  
 افتاد و خاموش گشت؛ خ ۱- بیفتاد از اسب و بیهوش گشت ۱۸. خ ۲- زود ۱۹. ل، خ ۲- بدانگونه  
 ۲۰. ل، خ ۱، خ ۲- یافت ۲۱. ل، خ ۱، خ ۲- شتافت ۲۲. خ ۲- که هم دست ۲۳. ل، خ ۱، خ ۲- آواز  
 ۲۴. خ ۱- از تن به بیرون پرید؛ خ ۲- از ترس او بردید ۲۵. ل- نیامد بدل برش ۲۶. ل، خ ۲- تو؛  
 خ ۱- چو

۵۹۵ زواره بدرد از<sup>۱</sup> بر زین نشست  
 بر آویخت الکوس با پیلتن  
 یکی نیزه زد بر کمر بند او  
 تهمتن یکی نیزه زد بر برش<sup>۱</sup>  
 بنیزه همیدون<sup>۸</sup> ز زین برگرفت  
 زدش بر زمین همچو<sup>۱۰</sup> یک لخت کوه  
 برین همنشان هفت گرد دلیر  
 ۶۰۰ پس پشت ایشان<sup>۱۱</sup> دلاور سران  
 چنان برگرفتند لشکر<sup>۱۳</sup> ز جای  
 بکشتند چندان ز جنگ آوران<sup>۱۴</sup>  
 فگنده چو پیلان<sup>۱۶</sup> بهر جای بر  
 به آوزدگه جای گشتن نماند<sup>۱۸</sup>  
 پر از خون تن و تیغ مانده بدست<sup>۲</sup>  
 بپوشید بر زین توزی<sup>۳</sup> کفن  
 ز دامن نشد دور<sup>۴</sup> پیوند او<sup>۵</sup>  
 بخون جگر غرقه شد مغفرش<sup>۷</sup>  
 دو لشکر بمانده بدو در<sup>۹</sup> شگفت  
 پر از بیم شد جان توران گروه  
 کشیدند شمشیر بر سان شیر  
 نهادند بر کتف گرز گران<sup>۱۲</sup>  
 که پیدا نیامد همی سر ز پای  
 که شد خاک لعل<sup>۱۵</sup> از کران تا کران  
 چه با تن چه بی تن جدا کرده سر<sup>۱۷</sup>  
 سپه راره<sup>۱۹</sup> برگزشتن نماند<sup>۱۸</sup>

۱. خ ۱- زواره ازین گونه ۲. ل- پر از خون دل آزرده از گرز دست؛ خ ۲- پر از خون تن آزرده از گرز  
 پست ۳. ل، خ ۲- توری؛ خ ۱- بر تن لباس ۴. ل، خ ۱- ز جوشن نیامد به ۵. خ ۱- ز زخمش  
 شده دور پر بند او<sup>۵</sup> ۶. خ ۲- سرش؛ ع- قطعنه رستم فی صدره ۷. خ ۲- شگفتی بدان مانده بد  
 لشکرش ۸. خ ۲- همیدون بر خیره؛ ل- همیدون بنیزه ۹. ل، خ ۲- بدو مانده اندر؛ خ ۱- درو  
 در ۱۰. ل، خ ۱- زدش بر زمین بر چو ۱۱. ل، خ ۱- رستم ۱۲. ل- افزون دارد:

چو افراسیاب آن شگفتی بدید بسوی دلیران یکی بنگرید  
 چنین گفت افراسیاب آن زمان که بر جنگیان چیره شد بدگمان  
 بکوشید و رای پلنگ آورد یکایک برین کین درنگ آورد  
 چو لشکر شنیدند آواز اوی برستم نهادند یکباره روی  
 چو آن دید رستم ابا هفت گرد بتندی و تیزی یکی حمله برد

خ ۱، خ ۲- صورتهایی از همین بیتها را افزون دارند؛ خ ۱- میان بیتهای ۴ و ۵ نسخه بدل، ۴۷ بیت از کنار آمده؛  
 نک. ملحقات. ۱۳. م- او را ۱۴. خ ۲- کند آوران ۱۵. خ ۲- که چون لعل گشت ۱۶. ل-  
 فگندند پیران؛ خ ۲- فگندند پیلان ۱۷. ل- چه با سر چه از تن جدا کرده سر؛ خ ۱- که با سر چه از تن  
 جدا کرده سر؛ خ ۲- چه با سر شد از تن جدا کرد سر ۱۸. خ ۱- نبود ۱۹. خ ۱- رهی؛ خ ۲- بره

- ۶۰۵ تهمت برانگیخت رخس<sup>۱</sup> از شتاب  
 چنین گفت با رخس کای نیک یار<sup>۲</sup>  
 که من شاه را بر تو بی جان کنم  
 چنان گرم شد رخس آتش گهر  
 ز فتراک بگشاد رستم کمند  
 ۶۱۰ بترک اندر افتاد خم<sup>۳</sup> دوال  
 و دیگر که زیر<sup>۴</sup> اندرش بادپای  
 بجست از کمند گو پیلتن  
 ز لشکر هرانکس که بد<sup>۵</sup> جنگ ساز<sup>۶</sup>  
 اگر<sup>۷</sup> کشته بودند اگر<sup>۸</sup> خسته تن  
 ۶۱۵ ز پرمایه اسپان زرین ستام  
 جزین هرچه پرمایه تر بود نیز  
 میان بازنگشاد کس کشته را  
 بدان دشت نخچیر باز آمدند  
 نوشتند<sup>۹</sup> نامه بکاوس شاه  
 ۶۲۰ وزان کز دلیران<sup>۱۰</sup> نشد کشته کس

۱. م. گرد؛ ع. ورکض رستم خلف افراسیاب ۲. ل، خ، ۱. همی شد پس پشت ۳. خ، ۲. هوشیار  
 ۴. خ، ۲. دم ۵. ل، خ، ۱، خ، ۲. ز خون دشت راهمچو ۶. ل، خ، ۱، خ، ۲. کارد میانش ۷. م. -  
 زخم ۸. خ، ۱. بدزید ۹. ل. بزیر ۱۰. ل، خ، ۱، خ، ۲. پر از آب رخ خشک مانده دهن؛ ل،  
 خ، ۱. افزون دارند:

دلش خسته و کشته لشکر دو بهر همی نوش جست از جهان یافت زهر

۱۱. ل. شد ۱۲. خ، ۲. رزمساز ۱۳. ل. نرفته ۱۴. خ، ۱، خ، ۲. همه ۱۵. خ، ۲. یا  
 ۱۶. ل. بر ایرانیان ۱۷. م. - نیستند؛ خ، ۱. نگشتند ۱۸. خ، ۲. سرگشته رأ ۱۹. خ، ۲. زهر  
 گونه (؟) ۲۰. خ، ۱. با ۲۱. ل. ز هرگونه با اسب و ساز ۲۲. ل، خ، ۱، خ، ۲. نیستند ۲۳. ل، خ، ۱،  
 خ، ۲. پیکار ۲۴. خ، ۲. دشت و آوردگاه ۲۵. خ، ۲. زگردان ایران

بران<sup>۱</sup> دشت فرخنده بر<sup>۲</sup> پهلوان  
 سیم را بدرگاه<sup>۴</sup> شاه آمدند  
 چنین است رسم سرای سپنج  
 برین و بران روز هم بگذرد  
 ۶۲۵ سخنهای این<sup>۵</sup> داستان شد ببن<sup>۱</sup>  
 دو هفته همی بود روشن<sup>۳</sup> روان  
 بیدار فرخ کلاه آمدند  
 یکی زو تن آسان و دیگر برنج  
 خردمند مردم چرا غم خورد  
 ز سهراب و رستم سرایم سخن<sup>۷</sup>

---

۱. خ.۲- بدان    ۲. خ.۱- تن    ۳. خ.۲- لشکر    ۴. ل، خ.۱- سیم هفته نزدیک؛ خ.۲- سیم چون  
 بدرگاه    ۵. ل- سخنها بدین؛ خ.۱، خ.۲- سخنها برین    ۶. خ.۲- تیز شد    ۷. ل- چنان چون  
 در آمد ز بالا سخن؛ خ.۱- چنان کاندرا آمد ز بالا سخن؛ خ.۲- چنان کاندرا آمد ز بالا نشد .

## سهراب

۱

اگر تندبادی برآید ز کنج  
ستمکاره خوانیمش ار دادگر  
اگر مرگ دادست بیداد چیست  
ازین راز جان تو آگاه نیست  
همه تادر آز رفته فراز<sup>۱</sup>  
برفتن مگر بهتر آیدش<sup>۱</sup> جای  
بخاک افگند نارسیده ترنج<sup>۱</sup>  
هنرمند دانیمش<sup>۲</sup> ار بی هنر  
ز داد این همه بانگ و<sup>۳</sup> فریاد چیست<sup>۴</sup>  
بدین پرده اندر<sup>۵</sup> تراراه نیست  
بکس بر<sup>۶</sup> نشد این در راز باز<sup>۷</sup>  
چو آرام یابد<sup>۸</sup> بدیگر سرای<sup>۹</sup>

۱. ل، خ، ۱، ۲. با این بیتها آغاز می شوند:

کنون رزم سهراب و رستم شنو      دگرها شنیدستی این هم شنو  
یکی داستانست پر آب چشم      دل نازک از رستم آید بخشم

(بسنجید با بیت ۱۰۵۸ متن)؛ ع. - بیتهای ۱-۱۴ ترجمه نشده.      ۲. ل، خ، ۱. - خوانیمش؛ بخ. - گویمش  
۳. ل، خ، ۲. - «و» ندارند؛ خ، ۱. - جنگ و      ۴. ترتیب بیتها در خ، ۱-۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، الخ؛ خ، ۲-۳، ۴، ۵، ۶،  
۸ و الخ.      ۵. ل. - برین پرده برتر؛ خ، ۱. - درین پرده ایدر      ۶. خ، ۱. - در آزرفته ز جای فراز      ۷. بخ. - وا  
۸. ل، خ، ۱، خ، ۲. - در آزر باز؛ خ، ۱. - بیت پس از بیت ۶ آمده.      ۹. ل، خ، ۲. - بهر آیدت؛ خ، ۱. - بهترش آید  
۱۰. ل، خ، ۱، خ، ۲. - گیری      ۱۱. ل، خ، ۱. - افزون دارند:

اگر مرگ کسرا نیوباردی      ز پیر و جوان خاک بسپاردی  
اگر آتشی گاه افروختن      بسوزد عجب نیست از سوختن  
بسوزد چو در سوزش آید درست      چو شاخ نواز بیخ کهنه برست

خ، ۲. - دو بیت نسخه بدل پس از بیت ۳ متن آمده؛ سومی پس از بیت ۶.

ندارد ز برنا و فرتوت باک<sup>۱</sup> دم مرگ چون آتش هولناک  
 بر اسپ فنا<sup>۲</sup> گر کشد<sup>۴</sup> مرگ تنگ درین<sup>۱</sup> جای رفتن نه جای درنگ  
 چو داد آمدش جای فریاد نیست<sup>۱</sup> چنان دان که دادست و<sup>۵</sup> بیداد نیست  
 یکی دان چو اندر بدن نیست برگ<sup>۸</sup> جوانی و پیری بنزدیک مرگ<sup>۶</sup> ۱۰  
 ترا خامشی به که تو بنده<sup>۹</sup> دل از نور ایمان گر آگنده  
 اگر جانت با دیو<sup>۱۱</sup> انباز نیست برین<sup>۱۰</sup> کار یزدان نراراز<sup>۱۱</sup> نیست  
 سرانجام نیکی بر خود<sup>۱۴</sup> بری بگیتی دران<sup>۱۲</sup> کوش چون بگذری  
 ازان کین که او با پدر چون بجست<sup>۱۶</sup> کنون رزم سهراب رانم نخست<sup>۱۵</sup>

۲

بیوندم از گفته باستان<sup>۱۷</sup> ۱۵ ز گفتار دهقان یکی داستان  
 که رستم یکی روز از بامداد<sup>۱۹</sup> ز موبد برین گونه بر داشت<sup>۱۸</sup> یاد  
 کمر بست و ترکش پر از تیر کرد<sup>۲۰</sup> غمی بد دلش ساز نخچیر کرد

۱. ل، خ، ا، خ، ۲ - افزون دارند:

جوان را چه باید بگیتی طرب که بی (ل - بر) مرگ راهست پیری سبب  
 خ ۲ - باز هم یک بیت افزون دارد:

نه روبه بماند نه دزنده شیر نه بددل بماند نه مرد دلیر

۲. خ ۲ - بدین ۳. ل، خ، ا، خ ۲ - قضا ۴. ل، خ، ا - کند ۵. خ ۱ - «و» ندارد؛ خ ۲ - دادت ز

۶. ل، خ ۱ - آمدش بانگ و فریاد نیست؛ خ ۲ - آمدش جای فریاد چیست ۷. ل، خ، ا، خ ۲ - بنزد اجل

۸. ل - چو در دین نداری خلل؛ خ ۱، خ ۲ - چو در دین نخواهی خلل ۹. ل، خ، ا، خ ۲ - افزون دارند:

پرستش بر اندیشه کن با نیاز همان کار روز پسین را بساز

۱۰. ل، خ، ا، خ ۲ - بدین ۱۱. خ ۱ - ناز ۱۲. ل، خ، ا، خ ۲ - اگر دیو با جانت ۱۳. خ ۲ - ز گیتی

بران ۱۴. ل، خ، ا، خ ۲ - اسلام با خود ۱۵. ل، خ، ا - باید درست ۱۶. خ ۲ - بیت را ندارد.

۱۷. خ ۲ - صورتی از بیت:

بگفتار دهقان کنون باز گرد نگر تا چه گوید سراینده مرد

۱۸. خ ۲ - بدین گونه داریم ۱۹. ل، خ، ا، خ ۲ - بر آراست از نامداد؛ ع - بیتهای ۱۶ و ۱۷ بدین طریق

ارائه گردیده: نقل عن عالمهم العارف بتواریخ آیامهم آن رستم بن دستان اصبح ذات یوم مهموما حزینا فعزم

علی الصید ۲۰. خ ۲ - افزون دارد:

وزان پس برخش اندر آورد پای برانگیخت آن کوه پیکر ز جای

سوی مرز توران چو بنهاد روی<sup>۱</sup> چو شیر دژاگاه<sup>۲</sup> نخچیرجوی  
 چو نزدیکی مرز توران<sup>۳</sup> رسید بیابان سراسر پر از گور دید  
 ۲۰ برافروخت چون گل رخ تاج بخش بخندید وز جای بر کند رخس  
 بتیر و کمان و<sup>۴</sup> بگرز و کمند بیفگند بر<sup>۵</sup> دشت نخچیر چند  
 ز خاشاک وز خار و<sup>۶</sup> شاخ<sup>۷</sup> درخت یکی آتشی بر فروزید سخت  
 چو آتش پراگنده شد پیلتن درختی بجست از در بابزن  
 یکی نره گوری بزد بر درخت که در چنگ او پز مرغی نسخت  
 ۲۵ چو بریان شد از هم بکند و بخورد ز مغز استخوانش بر آورد گرد  
 بخفت و بر آسود از روزگار چمان و چران رخس در مرغزار  
 سواران ترکان تنی هفت و هشت بران دشت نخچیر گه برگذشت<sup>۸</sup>  
 یکی اسپ<sup>۹</sup> دیدند در مرغزار<sup>۱۰</sup> بگشتند<sup>۱۱</sup> گرد لب جویبار  
 چو بر دشت مر رخس<sup>۱۲</sup> را یافتند سوی بند کردنش بشتافتند<sup>۱۳</sup>  
 ۳۰ گرفتند و بردند پویان بشهر<sup>۱۴</sup> همی هر یک<sup>۱۵</sup> از رخس جستند<sup>۱۶</sup> بهر  
 چو بیدار شد رستم از خواب خوش بکار آمدش باره دستکش

۱. ل، خ ۱ و ب خ - سوی مرز تورانش بنهاد روی؛ خ ۲ - سوی مرز تورانیان کرد روی؛ ع - این بیت و مصراع  
 اول بیت بعدی بدین طریق آمده: و سار حتی وصل الی حدود توران م. ۲ - دژم گاه ۳. خ ۲ - نزدیک  
 شهر سمنگان ۴. خ ۲ - «و» ندارد. ۵. خ ۲ - در ۶. ل، خ ۱ - ز خاشاک و خار و ز؛ خ ۲ - ز خار  
 و ز خاشاک و ۷. خ ۲ - برگ ۸. خ ۲ - افزون دارد:

که تا آهویی را بچنگ آورند گزند و برند و کشند و خورند

۹. ل - رخس ۱۰. خ ۱، خ ۲ و ب خ - پی رخس دیدند در مرغزار؛ ع - فرأوا أثر حوافر للفرس ۱۱. ل،  
 خ ۱ - که می گشت ۱۲. ل، خ ۱ - اسپ ۱۳. ل، خ ۱ - این بیتها را افزون دارند (ع - ندارد):

چو رخس آن کمند سواران بدید چو شیر زیان آنگهی بردمید  
 سواران ز هر سو درو تا بختند کمند کیانی در انداختند  
 سه تن کشته شد مهتر و ارجمند نیامد [خ ۱ - بیامد] سر رخس جنگی ببند  
 یکی را بزخم لگد کرد پست یکی را سر از تن بدندان بخشست  
 پس آنکه فکندند هر سو کمند که تا گردن رخس کردند بند

خ ۲ - صورتهایی از همین بیتها را با ترتیبی دیگر افزون دارد. ۱۴. ع - وقادوه الی بلد لهم هناك یسمی  
 سمنجان ۱۵. ل، خ ۱، خ ۲ - هر کس ۱۶. خ ۱ - بردند



ز هر سو همی بارگی را ندید<sup>۱</sup> [بدان مرغزار اندرون بنگرید  
 غمی گشت چون بارگی را نیافت  
 همی گفت کاکنون<sup>۱</sup> پیاده دوان<sup>۲</sup>  
 ۳۵ چه گویند گردان<sup>۱</sup> که اسپش که برد  
 کنون رفت باید به بیچارگی  
 کنون<sup>۱</sup> بست باید سلیح و کمر  
 همی رفت زین سان پراندوه و رنج  
 سراسیمه سوی سمنگان شتافت  
 کجا<sup>۴</sup> پویم از ننگ تیره روان<sup>۵</sup>  
 تهمتن بدین سان بخفت و بمرد<sup>۶</sup>  
 سپردن بغم دل<sup>۸</sup> بیکبارگی  
 بجایی نشانش بیابم مگر<sup>۱۰</sup>  
 تن اندر عنا<sup>۱۱</sup> و دل اندر شکنج<sup>۱۲</sup>

۳

خبر زو بشاه و بزرگان<sup>۱۳</sup> رسید  
 ۴۰ که آمد پیاده گو تاج بخش  
 پذیره شدندش بزرگان و شاه<sup>۱۵</sup>  
 بدو گفت شاه سمنگان چه بود  
 بنخچیرگه زو رمیدست رخس<sup>۱۴</sup>  
 کسی کو بسر بر نهادی کلاه<sup>۱۶</sup>  
 که یارست با تو<sup>۱۷</sup> نبرد آزمود

۱. م- بیت را ندارد؛ ع- بیت ترجمه نشده. ۲. ل، خ- اکنون ۳. ل، خ- نوان؛ خ- ۲- توان؛ ع-  
 بیتهای ۳۴-۳۵ را ندارد. ۴. خ- ۱- همی ۵. خ- ۲- تیره و ران؛ ل، خ- ۱، خ- ۲- افزون دارند:  
 ابا ترکش و گرز بسته میان چنین ترک و شمشیر و ببر بیان  
 بیابان چه گونه گذاره کنم ابا جنگ جویان چه چاره کنم  
 ۶. خ- ۱- ترکان ۷. خ- ۲- افزون دارد:  
 کنونم بد بخت آمد پدید که ششصد منم گرز باید کشید  
 همان جوشن و خود و ببر بیان کمند و کمان و کمر بر میان  
 ۸. ل، خ- ۱، خ- ۲- بغم دل نهادن ۹. خ- ۲- همی همان تیغ و تیر و کمان و کیان (کذا!)  
 بست آنگهی او کمر بر میان بدوش اندر آورد کعبا (کذا!) که بین  
 لگام و جناح و نمدزین و زین  
 ۱۱. بخ- بلا ۱۲. ل، خ- ۱، خ- ۲- بیت را ندارند؛ خ- ۲- دو بیت بعداً افزوده شده آمده. ۱۳. ل، خ- ۱- بشیر  
 و پلنگان ۱۴. ل- ابتدای جای سفید مانده (بیتهای ۴۰-۲۴۵). ۱۵. خ- ۲- بزرگان شهر ۱۶. خ- ۱-  
 برو انجمن شد فراوان سپاه؛ خ- ۲- بر او انجمن شد فراوان ز دهر؛ خ- ۱، خ- ۲- افزون دارند:  
 همی گفت هر کس که این رستمست و یسا آفتاب سپیده دمست  
 خ- ۲- این بیت را نیز افزون دارد:  
 پیاده شدش نزد او زود شاه کسی کو [بسر] بر نهادی کلاه  
 (بسنجید با بیت ۴۱ متن). ۱۷. خ- ۱- او

درین<sup>۱</sup> شهر ما نیکخواه توایم  
 تن و خواسته زیر فرمان تست  
 چو رستم<sup>۴</sup> بگفتار او بنگرید  
 ۴۵ بدو گفت رخشم بدین مرغزار  
 کنون تا سمنگان نشان پی است  
 ترا باشد ار بازجویی سپاس  
 گر ایدونک ماند ز من ناپدید<sup>۹</sup>  
 ۵۰ بدو گفت شاه ای سزاوار مرد  
 تو مهمان من باش و تندی مکن  
 یک امشب بمی شاد داریم دل  
 نماند پی رخس فرخ<sup>۱۳</sup> نهان  
 تهمتن بگفتار او شاد شد  
 ۵۵ سزا دید رفتن سوی خان او  
 سپهد بدو<sup>۱۶</sup> داد در کاخ جای  
 ز شهر و ز لشکر مهانرا<sup>۱۹</sup> بخواند

ستاده<sup>۲</sup> بفرمان و راه توایم  
 سر ارجمندان و<sup>۳</sup> جان آن تست  
 ز بدها گمانیش<sup>۵</sup> کوتاه دید  
 ز من دور شد بی لگام و فسار  
 وز آنجا<sup>۶</sup> کجا جویبار و نی است<sup>۷</sup>  
 بباشم بپاداش<sup>۸</sup> نیکی شناس  
 سران را بسی سر بباید<sup>۱۱</sup> برید  
 نیارد کسی با تو این کار کرد  
 بکام تو گردد سراسر سخن<sup>۱۱</sup>  
 وز اندیشه آزاد داریم دل<sup>۱۲</sup>  
 چنان باره نامدار جهان<sup>۱۳</sup>  
 روانش ز اندیشه آزاد شد  
 شد از مژده دلشاد<sup>۱۵</sup> مهمان او  
 همی بود در پیش او بر<sup>۱۷</sup> بپای<sup>۱۸</sup>  
 سزاوار با او بشادی<sup>۲۰</sup> نشانند<sup>۲۱</sup>

۱. م، خ ۱- بدین م. ۲- ستوده ۳. خ ۲- «و» ندارد. ۴. خ ۲- تهمتن ۵. بخ- ز دل  
 بدگمانیش ۶. خ ۲- وز آنسو ۷. خ ۱- بدان هر کجا جویبار و بست ۸. خ ۱- بیارد پاداش؛  
 خ ۲- بیابی تو پاداش ۹. خ ۱، خ ۲- رخشم نیاید پدید ۱۰. خ ۱- بخوام ۱۱. خ ۲- افزون دارد:  
 که تیزی و تندی نیاید بکار بسز می برآید ز سوراخ مار  
 خ ۱- همان بیت را پس از بیت ۵۲ متن افزون دارد. ۱۲. خ ۱- بیتی را افزون دارد، نک. ملاحظات پیشین.  
 ۱۳. خ ۲- پی رخس رستم نماند ۱۴. خ ۱- نامور پهلوان؛ خ ۲- نامدار آن جهان ۱۵. خ ۱- شد  
 آن مژده را شاد؛ خ ۲- «و» را افزون دارد. ۱۶. خ ۱- ورا ۱۷. م- بر پیش او بر؛ خ ۱- چون بنده  
 پیش ۱۸. خ ۲- بیتهای ۵۶، ۵۷ و ۵۸ را ندارد، این بیت را افزون دارد:  
 مگر باز یابد ازو رخس خویش که بودی جهانبخش او رخس خویش  
 ۱۹. خ ۱- سران را ۲۰. بخ- برامش ۲۱. خ ۱- افزون دارد:  
 بفرمود و خیناگرانرا بخواند همه بدسکالان پیشش براند  
 خ ۲- افزون دارد:  
 بفرمود خوالیگران را که خوان بیارند و بنهند پیش گوان

گسارنده باده آورد<sup>۱</sup> ساز  
نشستند با رودسازان بهم  
چو شد مست و<sup>۲</sup> هنگام خواب آمدش  
سزاوار او جای آرام و<sup>۳</sup> خواب  
سیه چشم و گلرخ بتان طراز  
بدان تا تهمتن نباشد دژم<sup>۴</sup>  
همی از نشستن<sup>۵</sup> شتاب آمدش  
بیاراست و بنهاد مشک و گلاب

۴

چو یک بهره از تیره شب در<sup>۱</sup> گذشت  
سخن گفتن<sup>۲</sup> آمد نهفته برآز  
یکی بنده شمعی<sup>۳</sup> معنبر بدست  
پس پرده<sup>۴</sup> اندر یکی ماهروی  
دو ابرو کمان و دو گیسو کمند  
روانش خرد بود و تن جان پاک  
از او رستم شیردل خیره ماند  
شباهنگ بر چرخ گردان بگشت<sup>۵</sup>  
در خوابگاه نرم کردند باز<sup>۶</sup>  
خرامان بیامد ببالین مست  
چو خورشید تابان پر از رنگ و بوی  
ببالا بکردار سرو بلند<sup>۷</sup>  
تو گفתי که بهره ندارد ز خاک<sup>۸</sup>  
برو<sup>۹</sup> بر جهان آفرین را<sup>۱۰</sup> بخواند

۱. خ ۱ - و رود و ۲. خ ۱ - بیت نسخه بدل ۲۱ را در این جا افزون دارد (بر بیت ۵۷) از نسخه خ ۲.  
۳. خ ۱ - «و» ندارد. ۴. خ ۲ - دمی از گسستن ۵. خ ۲ - ساخته جای؛ م - «و» ندارد. ۶. خ ۲ - چو از  
شب یکی نیمه اندر ۷. خ ۲ - نشست ۸. بخ - گفته ۹. خ ۲ - افزون دارد:

همی گفت رستم گر آید سپاه نیاید مگر جز بفرمان شاه

کشم تیغ تیز و بگیرم ورا ز ترکان بجزم فراوان سرا

۱۰. خ ۲ - شمع ۱۱. خ ۲ - «پرده» را ندارد (افتادگی)؛ بخ - بنده ۱۲. خ ۱، خ ۲ - افزون دارند:

لبان از طبرزد زبان از شکر دهانش مکمل بدز و گهر

ستاره نهان کرده زیر عقیق تو گفתי ورا زهره آمد رفیق

۱۳. خ ۱ - افزون دارد:

بهشتی بد آراسته پرنگار چو خورشید تابان بخزم بهار

برخساره بر کرده از گل نگار فرو هشته از غالیه گوشوار

دو یاقوت خندان دو نرگس دژم ستون دو ابرو چو سیمین قلم

۲ - همان بیتها را با ترتیب ۱، ۳، ۲ و با جابجا شدن مصراعهای دو بیت نخستین افزون دارد؛ پس از این  
بیتها بیت دیگری را افزون دارد:

سر مرزه چون خنجر کابلی دو زلفش مسلسل خط معقلی

۱۴. خ ۲ - بدو ۱۵. خ ۱ - آفرینهای یزدان

پرسید زو گفت نام تو چیست  
 ۷۰ چنین داد پاسخ که تهمینه‌ام  
 یکی دخت شاه سمنگان منم  
 بگیتی ز خوبان<sup>۵</sup> مرا جفت<sup>۱</sup> نیست  
 کس از پرده بیرون ندیدی<sup>۸</sup> مرا  
 بکردار<sup>۹</sup> افسانه از هر کسی  
 ۷۵ که از شیر و دیو<sup>۱۱</sup> و نهنگ و پلنگ  
 شب تیره تنها بتوران شوی  
 بتنها یکی گور بریان کنی  
 هر آنکس که گرز تو بیند بچنگ  
 برهنه چو تیغ تو بیند عقاب  
 ۸۰ نشان کمند تو دارد هر ژبر  
 چو این<sup>۱۶</sup> داستانها شنیدم ز تو  
 بجستم همی گفت و یال و برت  
 ترام کنون گر بخواهی مرا  
 یکی آنک بر تو چنین گشته‌ام  
 ۸۵ و دیگر که از تو مگر<sup>۲۰</sup> کردگار  
 مگر چون تو باشد بمردی و زور

۱. خ ۱- تار و ۲. خ ۲- شب و روز ۳. ع- بیت را ندارد. ۴. کذا در بخ؛ م- بز شک؛ خ ۱،  
 ۲- بر شک ۵. خ ۲- شاهان ۶. خ ۲- یار ۷. بخ- چرخ برین؛ خ ۱- چرخ بلند؛ ع- و ما  
 لی فوق الارض شبیه ۸. خ ۱، خ ۲ و بخ- مطابق: ندیده- شنیده ۹. خ ۱- بگفتار و ۱۰. خ ۱-  
 شنیدسته‌ام ۱۱. خ ۱- زد دست تو شیر ۱۲. خ ۱- بدان؛ خ ۲- دران ۱۳. بخ- دل شیر و چرم  
 ۱۴. خ ۲- صورت مصراع: بگیتی نیابد فراوان درنگ؛ خ ۱- صورتی از بیت:

هر آنکه که گرز تو بیند بچنگ بدرد دل شیر و چنگ پلنگ

خ ۲- افزون دارد:

چو باگرر کردی همی تیز جنگ بدرد دل شیر و چرم پلنگ

۱۵. خ ۱- بنخچیر کردن نسازد ۱۶. خ ۱ و بخ- چنین ۱۷. خ ۲- برین ۱۸. خ ۲- دگر؛ بخ- همی  
 ۱۹. بخ- هوی ۲۰. خ ۱- مرا ۲۱. بخ- یکی کودکم در ۲۲. خ ۱- پیش

سه‌دیگر که اسپت<sup>۱</sup> بجای آورم  
 چو رستم برانسان<sup>۴</sup> پری‌چهره دید  
 و دیگر که از رخس داد آگهی  
 بفرمود تا موبدی<sup>۸</sup> پره‌نر ۹۰  
 چو بشنید شاه این سخن شاد شد  
 [بدان پهلوان داد آن<sup>۱۰</sup> دخت خویش  
 [بخشودی و رای و فرمان<sup>۱۳</sup> اوی<sup>۱۴</sup>  
 [چو بسپرد دختر بدان پهلوان  
 ز شادی بسی زر<sup>۱۸</sup> برافشانند ۹۵  
 که این ماه نو بر تو فرخنده باد  
 چو انباز او گشت با او برآز  
 چو خورشید تابان<sup>۲۲</sup> ز چرخ بلند  
 ببازوی رستم یکی مهره بود  
 بدو داد و گفتش<sup>۲۴</sup> که این را بدار ۱۰۰  
 بگیر و بگیسوی او بر بدوز  
 ور ایدونک آیدز اختر پسر  
 ببالای سام نریمان بود

۱. ل، خ ۲- رخشت ۲. خ ۱، ۲- سراسر پای ۳. خ ۱، ۲- افزون دارند:  
 سخنهای آن ماه آمد به بن تهمتن سراسر شنید آن سخن  
 ۴. ل، خ ۲- بدانسان ۵. ع- ترجمه بیت‌های ۸۸-۹۷ را با این جمله خلاصه می‌کند: فعقد علیها رستم  
 برضاها و بات معها تلك الليلة ۶. خ ۲- آنچه ۷. خ ۲- افزون دارد (وزن مختل):  
 بر خویش چو سرو روان خرامان بیامد بر پهلوان  
 ۸. خ ۲- موبد ۹. خ ۲- روانش ز اندیشه ۱۰. خ ۲- او ۱۱. خ ۲- بدینسان ۱۲. م- بیت را  
 ندارد. ۱۳. خ ۱- پیمان ۱۴. خ ۲- تو ۱۵. خ ۲- تو؛ م، خ ۲- بیت پس از بیت ۹۶ آمده؛ خ ۱- بیت‌های  
 ۹۶-۹۴ را ندارد. ۱۶. خ ۲- ازو ۱۷. م- بیت را ندارد. ۱۸. خ ۲- همه جان ۱۹. خ ۲- بدان  
 ۲۰. خ ۱- نبود ۲۱. خ ۱- تیره و دیرباز؛ خ ۲- تیره دور و دراز؛ بخ- تا دیرباز؛ خ ۲- افزون دارد:  
 همی بود آن شب بر ماه روی همی گفت از هر سخن پیش اوی  
 ۲۲. بخ- روشن ۲۳. بخ- مشکین ۲۴. خ ۲- گفتا ۲۵. خ ۱- گرت دختری آید از روزگار؛  
 خ ۲- اگر دختر آید بدان روزگار

فرود آرد از ابر پزان<sup>۱</sup> عقاب  
 ۱۰۵ [همی بود آن شب بر ماه روی  
 چو خورشید رخشنده<sup>۲</sup> شد بر سپهر  
 [بپدرود کردن گرفتش ببر  
 [پری چهره گریان ازو بازگشت  
 [بر رستم آمد گرانمایه شاه  
 ۱۱۰ چو این گفته شد<sup>۳</sup> مزده دادش بر رخس<sup>۴</sup>  
 بیامد بمالید و زین بر نهاد  
 نتابد بستندی بر او آفتاب  
 همی گفت از هر سخن پیش اوی<sup>۵</sup>  
 بیاراست روی زمین را بمهر<sup>۶</sup>  
 بسی بوسه دادش بچشم و بسر<sup>۷</sup>  
 ابا انده و درد انباز<sup>۸</sup> گشت<sup>۹</sup>  
 بپرسیدش از خواب و آرامگاه<sup>۱۰</sup>  
 برو<sup>۱۱</sup> شادمان شد دل تاج بخش  
 شد از رخش رخشان و از شاه شاد<sup>۱۲</sup>

۵

چو نه ماه بگذشت بر دخت شاه  
 تو گفتی گو پیلتن رستمست  
 چو خندان شد و<sup>۱۳</sup> چهره شاداب کرد  
 ۱۱۵ چو یک ماه<sup>۱۴</sup> شد همچو یک سال بود  
 چو سه ساله شد زخم چوگان<sup>۱۵</sup> گرفت  
 یکی پورش<sup>۱۶</sup> آمد چو تابنده ماه  
 و گر<sup>۱۷</sup> سام شیرست و گر<sup>۱۸</sup> نیرمست  
 ورا نام تهمینه سهراب کرد  
 برش چون بر رستم زال بود  
 پنجم دل تیر و پیکان<sup>۱۹</sup> گرفت<sup>۲۰</sup>

۱. خ ۲- پز ۲. خ ۲- بیت را ندارد؛ نک. نسخه بدل ۲۱، بیت ۹۷. ۳. خ ۲- خورشید تابنده ۴. خ ۲- بیت پس از بیت ۱۰۸ آمده. ۵. خ ۲- بیت را ندارد؛ م، ع- بیتهای ۱۰۷ و ۱۰۸ را ندارند. ۶. خ ۲- دمساز ۷. خ ۲- افزون دارد:

بشد رستم و دختر آنجا بماند  
 ۸. خ ۲- و از جایگاه؛ خ ۲- افزون دارد:

بخواندش ابا پهلوان آفرین  
 ۹. خ ۲- چو شد گفته این ۱۰. خ ۱- زر رخس  
 دهش کرد یاد؛ خ ۱- افزون دارد:

وزانجا سوی سیستان شد چو باد  
 خ ۲- صورتی از همان بیت را افزون دارد:

بیامد سوی شهر ایران چو باد

ع- افزون دارد: و ركب و خرج مسروراً منشرح الصدر من جهة ملك سمنجان حتى عاد الى ارض ايران و  
 كان لا يزال يحمد و يشكره ۱۳. خ ۱، خ ۲- كودك ۱۴. خ ۲- يا ۱۵. خ ۲- شد آن ۱۶. خ ۱-  
 يك ماهه؛ خ ۲- نه ماهه ۱۷. خ ۱، خ ۲- ساز میدان ۱۸. م- دل بیر و پیکان؛ خ ۱- دل شیر و چوگان؛  
 خ ۲- دل شیر مردان ۱۹. ع- ترجمه بیتهای ۱۱۶ و ۱۱۷ در این جمله ادغام شده: و لما بلغ ثلاث سنين لم  
 يكن هناك أحد يقاومه في قوته و شجاعته

چو ده ساله شد زان زمین<sup>۱</sup> کس نبود  
 بر مادر آمد بپرسید زوی  
 که من چون<sup>۲</sup> ز همشیرگان<sup>۳</sup> برترم  
 ۱۲۰ ز تخم کیم وز کدامین گهر  
 گر این پرسش از من بماند<sup>۴</sup> نهان  
 بدو گفت مادر که بشنو سخن  
 تو پور گو پیلتن رستمی  
 ازیرا سرت ز آسمان برترست  
 ۱۲۵ جهان آفرین تا جهان آفرید  
 چو سام نریمان بگیتی نبود  
 یکی نامه از رستم جنگ جوی  
 سه یاقوت رخشان بسه مهره<sup>۵</sup> زر  
 بدو گفت افراسیاب<sup>۶</sup> این سخن  
 ۱۳۰ پدر گر شناسد<sup>۷</sup> که تو زین<sup>۸</sup> نشان  
 چو داند بخواندت نزدیک<sup>۹</sup> خویش

۱. خ ۲- در جهان ۲. خ ۱ و بخ- من چو؛ خ ۲- چون من ۳. خ ۱- همزادگان ۴. خ ۱، خ ۲-  
 چو پرسند نام ۵. خ ۱- پوشش از من تو داری ۶. ع- ترجمه بیت را ندارد. ۷. خ ۲- تخمت از ان  
 ۸. خ ۲- افزون دارد:

به پیشش چو دیو و چو شیر و پلنگ چه ببر و چه گرگ و چه پیل و نهنگ

۹. خ ۲- مادر بدوی؛ ع- بیتهای ۱۲۷-۱۳۱ را ندارد. ۱۰. خ ۱- و سه مهره؛ خ ۲- دو مهره به؛ بخ- و  
 سه بدره ۱۱. خ ۲- که او را ۱۲. خ ۱- افزون دارد:

نگه کن تو اینرا بخوبی نگر که بابت فرستاد ای پرهیز

خ ۲- افزون دارد:

بدانگه که او زاده بودش ز مام فرستاده بودش پدر با پیام

همان مهره کو بد نشان پدر بدو داد و گفت او سخن سر بر سر

نگه کن تو اکنون و این را به بین که بابت فرستاده بودست این

۱۳. خ ۱- دگر گفت افراسیاب ۱۴. خ ۱- بیت پس از بیت ۱۳۱ آمده؛ خ ۲- بیت را ندارد. ۱۵. خ ۱-  
 گر بداند؛ خ ۲- کو بداند ۱۶. خ ۲- کنون این ۱۷. خ ۲- که هستی سزاوار ۱۸. خ ۱- بخواند ترانزد

چنین گفت سهراب کاندرا<sup>۱</sup> جهان  
 بزرگان<sup>۳</sup> جنگ آور از باستان  
 نبرده نژادی که چونین بود  
 کنون من<sup>۵</sup> ز ترکان جنگ آوران ۱۳۵  
 برانگیزم از گاه کاوس را  
 برستم دهم تخت و گرز<sup>۴</sup> و کلاه  
 از<sup>۶</sup> ایران بتوران شوم جنگ جوی  
 بگیرم سر تخت افراسیاب  
 چورستم پدر باشد و من پسر ۱۴۰  
 چوروشن بود روی خورشید و ماه  
 ز هر سو سپه شد برو انجمن  
 کسی این سخن را ندارد<sup>۲</sup> نهان  
 ز رستم زنند این زمان داستان  
 نهان کردن از من چه آیین بود<sup>۴</sup>  
 فراز آورم لشکری بی کران  
 از ایران بیزم<sup>۱</sup> پی طوس را<sup>۷</sup>  
 نشانمش بر گاه کاوس شاه  
 اباشاه روی اندرآرم بروی  
 سر نیزه بگذارم از آفتاب<sup>۱۰</sup>  
 نباید بگیتی کسی<sup>۱۱</sup> تاجور  
 ستاره چرا بر فرزند کلاه<sup>۱۲</sup>  
 که هم با گهر بود و هم تیغ زن<sup>۱۳</sup>

۱. خ ۲- اندر ۲. خ ۱- ندارد کسی این سخن در ۳. م- «و» را افزون دارد. ۴. خ ۲- افزون دارد:  
 نهانی چرا داشتی از من این نژادی از آیین و از آفرین  
 ع- ترجمه بیت‌های ۱۳۲-۱۳۴ چنین خلاصه شده: فقال عند ذلك سهراب مدلا بالانتساب الى ذلك البيت  
 العظيم والاصل الكريم ۵. خ ۲- من اکنون ۶. خ ۱، خ ۲- بیزم از ایران ۷. خ ۱- افزون دارد:  
 نه گرگین بمانم نه گودرز و گيو نه گستم نوذر نه بهرام نیو  
 خ ۲- این بیت را پس از بیت ۱۳۷ افزون دارد. ۸. خ ۱- کوس و تخت؛ خ ۲- گنج و تخت ۹. خ ۱- وز  
 ۱۰. خ ۱، خ ۲- افزون دارند:

ترا بانوی شهر ایران کنم  
 بجنگ یلان جنگ شیران کنم  
 ۱۱. خ ۱- چه باید بگیتی کسی؛ خ ۲- بگیتی نباید کسی ۱۲. خ ۱، خ ۲ و بخ- سپس رویداد الحاقی «اسب  
 انتخاب کردن سهراب» می آید (نک. ملحقة ۲). ۱۳. خ ۱، خ ۲- این بیت‌ها را افزون دارند:  
 به پیشش بیامد بخواشگری  
 وزو خواست دستوری و یاوری  
 چو شاه سمنگان چنان دید باز  
 ببخشید ویراز هرگونه ساز  
 ز تاج و ز تخت و کلاه و کمر  
 ز اسب و ز استر زرز و گهر  
 ز خفتان کین و ز ساز نبرد  
 شگفتند آزان کودک شیرخورد  
 بداد و دهش دست را برگشاد  
 همه ساز و آیین شاهان نهاد  
 خ ۲- پس از بیت نخستین نسخه بدل بیت دیگری را افزون دارد:

که خواهم شدن [من به] ایران زمین که بینم مر آن باب با آفرین



خبر شد بنزدیک افراسیاب  
هنوز<sup>۲</sup> از دهن بوی شیر آیدش  
۱۴۵ زمین را بخنجر بشوید همی  
سپاه انجمن شد برو بر بسی  
سخن زین درازی<sup>۳</sup> چه باید کشید  
چو افراسیاب آن سخنها شنود  
ز لشکر گزید از<sup>۱</sup> دلاور سران  
۱۵۰ ده و دو هزار از دلیران گرد  
بگردان لشکر سپهدار گفت  
چو روی اندر آرند هر دو بروی  
که افگند سهراب کشتی بر آب<sup>۱</sup>  
همی رای شمشیر و تیر آیدش  
کنون رزم کاوس جوید همی  
نیاید همی یادش از هر کسی  
هنر برتر<sup>۴</sup> از گوهر ناپدید<sup>۵</sup>  
خوش آمدش خندید و شادی نمود  
کسی کو گراید بگزرز گران<sup>۶</sup>  
چو هومان و مر بارمان را سپرد<sup>۸</sup>  
که این راز باید که ماند نهفت<sup>۹</sup>  
تهمتن بود بی گمان چاره جوی<sup>۱۰</sup>

۱. خ ۲- افزون دارد:

یکی لشکری شد برو انجمن همی سرفرازد بهر انجمن

۲. خ ۱- همی ۳. کذا در بیخ؛ م- سخن بین درازی؛ خ ۱- سخن را بدین در؛ خ ۲- سخن را درازی

۴. خ ۲- مگر بهتر ۵. خ ۱، خ ۲- از گوهر آمد پدید؛ خ ۱- افزون دارد:

سپهدار نشنیده بود این خبر ز تهمینه و رستم زال زر

خ ۲- صورتی از همان بیت را افزون دارد:

سپهدار بشنود و برد این خبر ز حال وی و رستم چاره گر

۶. خ ۱- ز لشکر گزیده؛ خ ۲- ز گردان توران ۷. خ ۱، خ ۲- افزون دارند:

سپهد چو هومان و چون بارمان که در جنگ شیران نجستی زمان

۸. خ ۱- گزیدش ز لشکر بدیشان سپرد؛ خ ۲- گزیده سپاهی بدیشان سپرد ۹. خ ۱- افزون دارد:

چنین گفت کین چاره اندر نهان برآرید و سازید کار مهان

پسر را نباید که داند پدر که بندد بدل مهر جان پسر

خ ۲- صورتی از نسخه بدل خ ۱ را افزون دارد:

پدر را نباید که داند پسر نباید که داند پسر را پدر

چنین گفت کین چاره اندر نهان بدارید و سازید کار جهان

بیخ- صورتی از هر دو بیت را افزون دارد (نک. بیت ۱۵۳ متن). ۱۰. خ ۱- جنگجوی؛ خ ۲- شوند در

زمان او همی جنگجوی

۱۵۵ پدر<sup>۱</sup> را نباید که داند پسر<sup>۲</sup>  
 مگر کان دلاور گو سالخورد  
 ازان<sup>۵</sup> پس بسازید<sup>۱</sup> سهراب را  
 برفتند بیدار دو پهلوان  
 بنزدیک سهراب روشن روان  
 ده اسپ و ده استر بزین و ببار  
 سر تاج زر پایه<sup>۱۲</sup> تخت عاج  
 نبشته بنزدیک آن ارجمند<sup>۱۴</sup>  
 زمانه بر آساید از داوطلبی  
 سمنگان و ایران و توران یکیست  
 تو بر تخت بنشین و بر نه کلاه<sup>۱۸</sup>  
 دلیر و سپهبد نبذ بی گمان<sup>۱۹</sup>  
 که باشند یک چند مهمان تو

۱. خ ۱ - پسر ۲. خ ۱ - پدر ۳. خ ۱، ۲، بخ - بیت را ندارند، پس از بیت ۱۵۱ متن ادامه دارد  
 (نک. توضیح ۹، بیت ۱۵۱). ۴. خ ۱، ۲ - افزون دارند:

جهان پیش کاوس تنگ آوریم چو بی رستم ایران بچنگ آوریم

۵. خ ۱، ۲ - وزان ۶. خ ۱ - به بندیم؛ خ ۲ - بسازیم ۷. خ ۱ - بگیریم؛ خ ۲ - ببندیم ۸. خ ۱ - بدو  
 ۹. بخ - افزون دارد:

و گر کشته گردد بدست پدر ازان پس بسوزد دل نامور

۱۰. خ ۲ - خلعت ۱۱. خ ۲ - پیروزه ۱۲. بخ - سر تاج در پایه ۱۳. خ ۱ - لابه دلپسند  
 ۱۴. خ ۱، ۲ - افزون دارند:

چو نامه نبشتند آن بخردان بدادند پیغام شاه ردان

۱۵. خ ۲ - از ایران بتوران ۱۶. خ ۱، ۲ - چندانکه ۱۷. خ ۲ - خواهی ۱۸. خ ۲ - و او بر  
 کلاه ۱۹. خ ۲ - و هشیوار و بد بدگمان؛ خ ۲ - افزون دارد:

چو طرخان چینی و سیصد هزار گزین یلان از در کارزار

ز چین آن زمان نزد افراسیاب بخدمت رسیده بهنگام خواب

بایشان چنین گفت از اندر زمان سراسر به پویند با بارمان

دگر نامداران که از چین بدند سراسر کمر بسته کین بدند

خ ۱ - همان بیتها را پس از بیت ۱۶۴ افزون دارد (فقط با صورتی از مصراع اول بیت ۳ نسخه بدل): بگفتا  
 برانسان گراید ردان

۱۶۵	اگر جنگ جویی تو جنگ آورند	جهان بر بداندیش تنگ آورند <sup>۱</sup>
	چنین نامه و <sup>۲</sup> خلعت شهریار	ببردند با ساز چندان سوار <sup>۲</sup>
	بسهراب آگاهی آمد ز راه	ز هومان و از بارمان و سپاه <sup>۴</sup>
	پذیره بشد با نیا همچو باد <sup>۵</sup>	سپه دید چندان دلش گشت شاد
	چو هومان و را دید با یال و کفت	فروماند هومان ازو در <sup>۱</sup> شگفت
۱۷۰	بدو داد پس نامه شهریار	ابا هدیه و اسب و استر ببار <sup>۷</sup>
	جهانجوی چون نامه شاه خواند <sup>۸</sup>	ازان جایگه تیز لشکر براند <sup>۹</sup>
	کسی رانبد پای <sup>۱۰</sup> با او بجنگ	اگر شیر پیش آمدی <sup>۱۱</sup> گر پلنگ <sup>۱۲</sup>
	دژی بود کش خواندندی سپید	بران دژ بد ایرانیان را <sup>۱۳</sup> امید
	نگهبان دژ رزم دیده هجیر	که بازور و دل بود و با دار و گیر <sup>۱۴</sup>
۱۷۵	هنوز آن زمان گسته <sup>۱۵</sup> خرد بود	بخردی گراینده <sup>۱۶</sup> و گرد بود
	یکی خواهرش <sup>۱۷</sup> بود گرد و سوار	بداندیش و گردنکش <sup>۱۸</sup> و نامدار <sup>۱۹</sup>

۱. خ ۲- در این جا بیت را ندارد (نک. توضیح ۷، بیت ۱۷۰). ۲. خ ۱- چو آن نامه با؛ خ ۲- چو آن نامه و  
 ۳. خ ۱- اسپان و چندی سوار؛ خ ۲- با اسب و استر ببار ۴. خ ۲- صورتی از بیت:  
 پس آمد بسهراب از ایشان خبر پذیره شدن را بستش کمر  
 ۵. خ ۱- پیامد دمان نزد هومان چو باد؛ خ ۲- بشد با نیا پیش هومان چو باد ۶. خ ۲- بینادل اندر  
 ۷. خ ۱- آلت کارزار؛ خ ۲- ساز چندان نثار؛ خ ۱، خ ۲- افزون دارند:  
 همنان نیز بیدار دو پهلوان بگفتند پیغام شاه ردان  
 خ ۲- پس از این بیت افزون دارد:  
 که گر جنگ جویی تو جنگ آورند جهان بر بداندیش تنگ آورند  
 ۸. ل، خ ۱، خ ۲- نامه او بخواند ۹. بخ- افزون دارد:  
 بسزد کوس و سوی ره آورد روی جهان شد پر از لشکر و های و هوی  
 ۱۰. خ ۱- تاب ۱۱. بخ- آیدش؛ خ ۱- آمدش ۱۲. خ ۱- نهنگ؛ خ ۲- بیت را ندارد؛ خ ۱-  
 افزون دارد:  
 سوی مرز ایران سپه را براند همی سوخت آباد و چیزی نماند  
 ۱۳. خ ۲- بد ایرانیان را بدان دژ ۱۴. خ ۱- با گرز [و] تیر؛ خ ۲- مصراع مختل. ۱۵. ل، خ ۱- گزدهم  
 ۱۶. خ ۱- هنرگستر ۱۷. بخ- دخترش؛ ع- اخت ۱۸. خ ۱- مرد افگن ۱۹. خ ۲- افزون دارد:  
 نهاده برو نام گرد آفرید ز گردون جهان در جهان ناورید

چو سهراب نزدیکی دژ<sup>۱</sup> رسید  
 نشست از بر بادپای چو گرد  
 چو سهراب جنگ آور او را بدید  
 ز لشکر برون تاخت برسان شیر ۱۸۰  
 چنین گفت بارزم دیده هجیر  
 چه مردی و نام و نژاد تو چیست<sup>۱</sup>  
 هجیرش چنین داد پاسخ که بس  
 هجیر دلیر و<sup>۱۰</sup> سپهد منم  
 فرستم بنزدیک شاه جهان<sup>۱۲</sup> ۱۸۵  
 بخندید سهراب کین<sup>۱۴</sup> گفت و گوی  
 چنان<sup>۱۵</sup> نیزه بر نیزه بر ساختند<sup>۱۱</sup>  
 هجیر دلاور سپه را<sup>۲</sup> بدید  
 ز دژ رفت پویان بدشت نبرد<sup>۳</sup>  
 بر آشفست و شمشیر کین برکشید  
 پیش هجیر اندر آمد دلیر<sup>۴</sup>  
 که تنها بجنگ آمدی خیره خیر<sup>۵</sup>  
 که زاینده را بر تو باید گریست  
 بترکی<sup>۷</sup> نباید<sup>۸</sup> مرا یار کس<sup>۹</sup>  
 سرت را هم اکنون<sup>۱۱</sup> ز تن برکنم  
 تنت را کنم زیر گل در<sup>۱۳</sup> نهان  
 بگوش آمدش تیز بنهاد روی  
 که از یکدگر<sup>۱۷</sup> باز نشناختند<sup>۱۸</sup>

۱. خ ۱- نزدیک آن دژ؛ خ ۲- نزدیک او در ۲. خ ۱- مر او را ۳. خ ۲- افزون دارد:

بدان لشکر ترک آواز داد

که گردان کدامین و جنگ آوران

که با من بگردند در کینه گاه

پذیره نیامد کس او را بجنگ

ع- بیتهای ۱۷۹-۱۸۸ با یک جمله ترجمه شده: فطاعن هو و سهراب ۴. خ ۱- چنین گفت بارزم دیده

هجیر (بسنجید بابت ۱۸۱ متن). ۵. خ ۱- به جای بیت این دو بیت آمده:

که تنها بجنگ آمدی خیره خیر

چرا خیره تنها بجنگ آمدی

۶. خ ۱- چه نامی و اصل و نژاد تو کیست ۷. خ ۱- بجنگت؛ خ ۲- بمردی ۸. خ ۱- نیاید؛ خ ۲-

نیابی ۹. خ ۲- افزون دارد:

منم گرد ایران سوار دلیر

۱۰. خ ۱، خ ۲- «و» ندارند. ۱۱. خ ۱، خ ۲- هم اکنون سرت را ۱۲. خ ۲- مهان ۱۳. خ ۲-

کند کرگس اندر ۱۴. خ ۱- زین ۱۵. خ ۱- سبک ۱۶. خ ۱- انداختند ۱۷. خ ۱-

همی یکدگر؛ خ ۲- که نیزه ز هم ۱۸. خ ۱، خ ۲- افزون دارند:

چو آتش در آمد گو پیل زور

چو کوهی روان کرد از جاستور

یکی نیزه زد<sup>۱</sup> بر میانش هجیر  
 سنان باز پس کرد<sup>۲</sup> سهراب شیر  
 ۱۹۰ ز زین برگرفتش بکردار باد  
 ز اسپ اندر آمد نشست از برش  
 بیچید و برگشت بردست راست  
 رها کرد ازو چنگ و زنهار داد  
 بستش ببند آنگهی رزمجوی<sup>۳</sup>  
 ۱۹۵ بدژ در<sup>۴</sup> چو آگه شدند از هجیر  
 خروش آمد و ناله<sup>۵</sup> مرد و زن  
 نیامد سنان<sup>۶</sup> اندرو جایگیر  
 بن<sup>۷</sup> نیزه زد بر میان<sup>۸</sup> دلیر<sup>۹</sup>  
 نیامد همی زو بدلش ایچ یاد<sup>۱۰</sup>  
 همی خواست از تن بریدن سرش  
 غمی شد ز سهراب و زنهار خواست  
 چو خشنود شد پند بسیار داد  
 بنزدیک هومان فرستاد اوی  
 که او را گرفتند و بردند اسیر  
 که کم شد هجیر اندر آن انجمن

۷

چو آگاه شد دختر<sup>۱۱</sup> گژدهم  
 زنی بود برسان<sup>۱۲</sup> گردی<sup>۱۳</sup> سوار  
 کجا نام او بود گرد آفرید  
 ۲۰۰ چنان ننگش<sup>۱۴</sup> آمد ز کار هجیر  
 بسپوشید درع سواران جنگ<sup>۱۵</sup>  
 که سالار آن انجمن گشت کم<sup>۱۶</sup>  
 همیشه بجنگ اندرون نامدار  
 زمانه ز مادر چنین ناورید<sup>۱۷</sup>  
 که شد لاله رنگش بکردار قیر<sup>۱۸</sup>  
 نبود اندر آن کار جای درنگ

۱. خ ۱- بزد نیزه ۲. خ ۲- سنانش نبود ۳. خ ۲- برد ۴. خ ۲- یکی ۵. خ ۱- میانش  
 ۶. خ ۲- هجیر ۷. خ ۱- بدل درش یاد؛ خ ۲- مصراع دوم بیت ۱۹۰، بیتهای ۱۹۱ و ۱۹۲ و مصراع اول  
 بیت ۱۹۳ را ندارد؛ بخ- افزون دارد:

بزد بر زمینش چو یک لخت کوه بجان و دلش اندر آمد ستوه

۸. خ ۱، خ ۲- جنگجوی؛ ع- بیتهای ۱۹۴-۱۹۶ را ندارد. ۹. خ ۲- بدین دژ ۱۰. خ ۲- خروشان  
 شدند آنزمان ۱۱. خ ۲- زان سخن ۱۲. خ ۲- این بیتها را افزون دارد:

بلرزید همی دخت را گژدهم برادرش را خورد بدو گستهتم (کذا!)

بدان دخت را نام گرد آفرید که چون او کس اندر زمانه ندید

غمی گشت و برزد خروشی بدرد بر آورد از دل یکی باد سرد

بخ- ضبط بیت سوم بر اساس خ ۲؛ ع- ترجمه بیتهای ۱۹۶-۲۰۱. و بلغ الخبر الی القلعة بما جری علی هجیر  
 فلبست المرأة السلاح ۱۳. خ ۱- بکردار ۱۴. خ ۲- گرد ۱۵. خ ۱- که چون او بجنگ اندرون کس  
 ندید؛ خ ۲- بیت را ندارد. ۱۶. خ ۱- نرکش ۱۷. خ ۱- که شد لاله برگش بکردار قیر؛ خ ۲- اشتباهات:  
 که او را گرفتند و بردند اسیر ۱۸. بخ- سواران بجنگ

نهان کرد گیسو بزیر زره  
 فرود آمد از دژ بکردار شیر  
 پیش سپاه اندر آمد چو گرد  
 که گردان کدامند و جنگ آوران<sup>۵</sup> ۲۰۵  
 چو سهراب شیراوژن او را بدید  
 چنین گفت کامد دگر باره گور  
 بپوشید خفتان و بر سر نهاد  
 بیامد دمان پیش گردآفرید  
 کمان را بزه کرد و بگشاد بر ۲۱۰  
 بسهراب بر<sup>۱۰</sup> تیر باران گرفت  
 نگه کرد سهراب و آمدش ننگ<sup>۱۲</sup>  
 سپر بر<sup>۱۵</sup> سر آورد و بنهاد روی  
 چو سهراب را<sup>۱۸</sup> دید گردآفرید<sup>۱۹</sup>  
 کمان بزه را<sup>۲۰</sup> ببازو فگند ۲۱۵  
 سر نیزه را سوی سهراب کرد  
 برآشفست سهراب و شد چون<sup>۲۳</sup> پلنگ

بزد بر سر ترگ<sup>۱</sup> رومی گره<sup>۲</sup>  
 کمر بر میان بادپایی بزیر<sup>۳</sup>  
 چو رعد خروشان یکی ویله<sup>۴</sup> کرد  
 دلیران و کارآزموده سران<sup>۶</sup>  
 بخندید و لب را بدندان گزید  
 بدام خداوند شمشیر و زور<sup>۷</sup>  
 یکی ترگ چینی<sup>۸</sup> بکردار باد  
 چو دخت کمندافکن او را بدید  
 نبد مرغ را پیش تیرش<sup>۹</sup> گذر  
 چپ و راست جنگ سواران<sup>۱۱</sup> گرفت  
 برآشفست و تیز<sup>۱۳</sup> اندرآمد بجنگ<sup>۱۴</sup>  
 ز پیگار<sup>۱۶</sup> خون اندرآمد بجوی<sup>۱۷</sup>  
 که برسان آتش همی بردمید  
 سمنش برآمد بابر<sup>۲۱</sup> بلند  
 عنان و سنان را<sup>۲۲</sup> پر از تاب کرد  
 چو بدخواه او چاره گر بد بجنگ<sup>۲۴</sup>

۱. ع-البیضة ۲. خ-۲-برافگند بندزره راگره ۳. خ-۲-افزون دارد:  
 ز در رفت پویان بسان بهار یکی تیر در دستش آهن گذار  
 ۴. خ-۲-نعره ۵. خ-۱-کندآوران ۶. خ-۲-نبرده دلیران و جنگی سران؛ خ-۲-افزون دارد:  
 که بر من یکی آزمون راز جنگ نگرده بسان دلاور نهنگ  
 ز چندان گشن لشکر سرفراز مر او را نیامد کسی پیش باز  
 ۷. ع-بیت ترجمه نشده. ۸. خ-۱-رومی ۹. خ-۲-بندش ۱۰. خ-۱-چو سهراب را ۱۱. خ-۱-  
 بگردش درون نیز جولان ۱۲. خ-۲-تنگ ۱۳. خ-۲-و پس ۱۴. ع-ترجمه بیتهای ۲۱۲-۲۲۵ بدین  
 قرار است: فسل سیفه و قطع رمحها فولت هاربه من بین یدبه فرکض سهراب فی اثرها ۱۵. خ-۱-در  
 ۱۶. خ-۲-پیکان ۱۷. بخ-بزدیک آن دختر جنگ جوی ۱۸. خ-۱-هم آورد را؛ خ-۲-هم اورانمی  
 ۱۹. خ-۲-مصراع مختل. ۲۰. خ-۱، ۲-کمان را بزه بر ۲۱. خ-۲-برابر ۲۲. خ-۱-سنانش  
 ۲۳. خ-۱-همچون ۲۴. خ-۱-چو بدخواه را دید او بادرنگ؛ خ-۲-که بدخواه او خیره بد روز جنگ

عنان برگرایید و برگاشت اسپ  
 زدوده سنان آنگهی درربود  
 ۲۲۰ بزد بر کمر بند گرد آفرید  
 ز زین برگرفتش بکردار گوی  
 چو بر زین<sup>۱</sup> بیچید گرد آفرید  
 بزد نیزه<sup>۲</sup> او<sup>۳</sup> بدو نیم کرد  
 به آورد با او بسنده نبود  
 ۲۲۵ سپهد عنان ازدهارا سپرد  
 چو آمد خروشان بتنگ اندرش  
 رها شد ز بند زره موی اوی  
 بدانست سهراب کو دخترست  
 شگفت آمدش گفت از ایران سپاه  
 ۲۳۰ سواران جنگی بروز نبرد  
 ز فتراک بگشاد پیچان کمند  
 بدو گفت کز من رهایی<sup>۱۱</sup> مجوی  
 نیامد بدامم بسان تو گور

۱. خ ۲- افزون دارد:

چو آشفته شیری و تندی نمود  
 سر نیزه را سوی او کرد زود  
 بدست اندرون نیزه جانستان  
 پس پشت خود کردش آنکه سنان

خ ۱- افزون دارد بیت دوم نسخه بدل خ ۲ را و بیت:

بر آشفته شد شیر و تندی نمود  
 بن نیزه را سوی او کرد زود

۲. خ ۱- بیت را ندارد. ۳. خ ۱- بر تنش یک بیک؛ خ ۲- یک بیک از تنش ۴. خ ۱- ز باد؛ خ ۲-  
 بتاب ۵. خ ۱- آید بروی؛ خ ۲- آورد روی ۶. خ ۱- بر خود ۷. خ ۱، خ ۲- بزد تیغ و نیزه  
 ۸. خ ۲- بر زین ۹. ل، خ ۱- بتابید؛ خ ۲- شتابید ۱۰. خ ۲- وز زوری ۱۱. خ ۱- برگشت  
 ۱۲. خ ۱- بجنگ از هوا ۱۳. خ ۲- بیت را ندارد. ۱۴. خ ۱، خ ۲- بخندید ۱۵. خ ۱- از درو  
 ۱۶. خ ۱- ز ابر؛ خ ۲- بر او ۱۷. خ ۲- نیارند گرد؛ خ ۲- بیتی را افزون دارد (متن تحریف شده).  
 ۱۸. خ ۲- «و» ندارد. ۱۹. خ ۱- بهانه ۲۰. خ ۱- جستی

بدانست کاو یخت گرد آفرید	مر آن را جز از <sup>۱</sup> چاره درمان ندید <sup>۲</sup>
۲۳۵ بدو روی بنمود و گفت ای دلیر	میان دلیران بکردار شیر
دو لشکر نظاره برین جنگ ما	برین گرز و شمشیر <sup>۳</sup> و آهنگ ما
کنون من گشایم <sup>۴</sup> چنین روی و موی	سپاه تو <sup>۵</sup> گردد پر از گفت و گوی <sup>۶</sup>
که با دختری او بدشت نبرد	بدین سان بابراندر آورد گرد <sup>۷</sup>
نهانی <sup>۸</sup> بسازیم بهتر بود	خرد داشتن کار مهتر بود <sup>۹</sup>
۲۴۰ ز بهر من آهوز هر سو مخواه <sup>۱۰</sup>	میان دو صف برکشیده سپاه
کنون لشکر و دژ بفرمان تست	نباید برین آشتی جنگ <sup>۱۱</sup> جست
دژ و گنج و دژبان سراسر تراست	چو آیی <sup>۱۲</sup> بدان ساز کت دل هواست <sup>۱۳</sup>
چو رخساره بنمود سهراب را	ز خوشاب بگشاد عناب را
یکی بوستان بد در اندر <sup>۱۴</sup> بهشت	ببالای او سرو <b>دهقان</b> نکشت
۲۴۵ دو چشمش گوزن و دو ابرو کمان	تو گفتی همی بشکند هر زمان <sup>۱۵</sup>

۱. خ ۲- جز آن	۲. بخ- صورتی از بیت:
گشادش رخ آنگاه گرد آفرید	مر آن را جز این هیچ چاره ندید
۳. خ ۲- بدین گردش و ساز	۴. خ ۱، ۲- گشاده
بخندند گردان سراسر برین	بران سرفرازان و گردان و کین
۷. خ ۱- افزون دارد:	
زنانش چنین اند ایرانیان	چه گویند گردان بگرز گران
نباید که چندین درنگ آوری	همه نام ما را بستنگ آوری
۲- صورتی از بیت دوم را افزون دارد:	
نباید که چندین درنگ آورد	همان نام تو زیر ننگ آورد
۸. خ ۱- همانا	۹. خ ۲- بیت ۲۳۹ پس از بیت ۲۴۰ متن آمده.
۱۰. خ ۱- از هر سو آهو مخواه؛ خ ۲-	
مصراع مختل.	۱۱. خ ۲- کینه
۱۲. خ ۱- که رانی	۱۳. خ ۱- «دل» را ندارد (کذا!); خ ۲- چنان ساز
دل کت هواست؛ بخ-	چنان کت مراد و هواست
۱۴. م- بد در ایدر؛ خ ۲- بود اندر	۱۵. ل- بشکند
از غمان (انتهای جای سفید مانده)؛ م، خ ۲- افزون دارند:	
ز گرفتار او مبتلا شد دلش	برافروخت گنج بلا شد دلش
خ ۱- افزون دارد:	
بعارض چو دیبای منسوج بود	بزلفینها بند هاروت بود



بدو گفت کاکنون ازین برمگرد<sup>۱</sup>      که دیدی مرا<sup>۱</sup> روزگار نبرد<sup>۲</sup>  
 برین باره دژ<sup>۳</sup> دل اندر مبند  
 بی پای آورد زخم کوپال من  
 عنان را بیچید گرد آفرید  
 ۲۵۰ همی رفت و سهراب<sup>۴</sup> با او بهم<sup>۵</sup>  
 در باره بگشاد<sup>۶</sup> گرد آفرید  
 در دژ ببستند و غمگین شدند  
 ز آزار گرد آفرید و هجیر<sup>۷</sup>  
 بگفتند کای نیکدل<sup>۸</sup> شیرزن  
 ۲۵۵ که هم رزم جستی هم<sup>۹</sup> افسون و رنگ  
 بخندید بسیار گرد آفرید  
 سمند سرافراز بر دژ کشید<sup>۱۰</sup>  
 بیامد بدرگاه دژ گزدهم  
 تن خسته و بسته<sup>۱۱</sup> بر دژ کشید<sup>۱۲</sup>  
 پر از غم دل و دیده خونین شدند<sup>۱۳</sup>  
 پر از درد بودند برنا و پیر<sup>۱۴</sup>  
 پر از غم بد از تو دل انجمن  
 نیامد ز کار تو بر دوده<sup>۱۵</sup> ننگ<sup>۱۶</sup>  
 بباره بر آمد<sup>۱۷</sup> سپه بنگرید<sup>۱۸</sup>

بنبالا بکردار سرو بلند      لبانش چو پسته دهانش چو قند

پس از آن، صورتی از بیت را از روی نسخه‌های م و خ ۲ افزون دارد:

ز گفتار او مبتلا شد دلش      تو گفتی که دُرَج بلا شد دلش

۱. ل، خ ۱- زین گفته اکنون مگرد؛ خ ۲- ازین کینه اکنون نگرد      ۲. خ ۱- زمن      ۳. خ ۲- چو کردی  
 شود بخت را روی زرد      ۴. ل- بدان باره دژ؛ خ ۱- بدین باره و دژ      ۵. ل، خ ۱- که آن      ۶. ل،  
 خ ۱- چرخ      ۷. خ ۲- نگه کن بدین بازو و      ۸. ل- بباره بر آمد سپه (را) گزید      ۹. ل، خ ۱- و  
 دژدار      ۱۰. خ ۲- و دختر ز بیم (کذا!)      ۱۱. بخ- در دژ گشادند      ۱۲. ل، خ ۱- سمند سرافراز  
 ۱۳. خ ۱- از در دژ کشید؛ خ ۲-

بدژ راند بباره هم اندر زمان      بخندید سهراب روشن روان

۱۴. خ ۲- وزان ترک بدخواه پرکین شدند      ۱۵. ل، خ ۱- از آزار و کردار کار هجیر؛ خ ۲- از آواز بکروز  
 کار هجیر (کذا!)      ۱۶. ع- بیت‌های ۲۵۳، ۲۵۴ و ۲۵۵ ترجمه نشده؛ خ ۲- افزون دارد:

چو دخترش را دید گزدهم پیر      ز شادی رخس گشت مانند شیر

بخ- افزون دارد:

بر دختر آمد همی گزدهم      ابانامداران و گردان بهم

۱۷. ل- بدو گزدهم گفت کای؛ خ ۱، خ ۲- بدو گفت کای نیکدل      ۱۸. خ ۲- و      ۱۹. خ ۱- روزه  
 ۲۰. خ ۱- رنگ؛ خ ۲- تنک؛ خ ۲- افزون دارد:

سپاس از خداوند چرخ بلند      که نامد بجانت ز دشمن گزند

۲۱. خ ۲- پیاده بیامد      ۲۲. ل، خ ۱- چنین گفت کامد بلایی پدید

چو سهراب را دید بر پشت زین  
 چرا رنجه گشتی کنون<sup>۱</sup> بازگرد  
 بخنید و او را<sup>۲</sup> به افسوس گفت  
 چنین بود و<sup>۳</sup> روزی نبودت ز من ۲۶۰  
 همانا که تو خود ز ترکان نه  
 بدان زور و بازوی و آن کتف و یال<sup>۴</sup>  
 و لیکن چو آگاهی آید بشاه  
 شهنشاه و رستم<sup>۵</sup> بجنبد<sup>۶</sup> ز جای  
 نماند یکی<sup>۷</sup> زنده از لشکرت ۲۶۵  
 دریغ آیدم کین چنین یال و سفت  
 ترا بهتر آید که فرمان کنی  
 نباشی بس ایمن ببازوی<sup>۸</sup> خویش  
 چو بشنید سهراب ننگ<sup>۹</sup> آمدش  
 چنین گفت کای شاه ترکان چین<sup>۱</sup>  
 هم از آمدن هم ز دشت نبرد<sup>۲</sup>  
 که ترکان ز ایران نیابند جفت  
 بدین درد غمگین مکن خویشتن  
 که جز بافرین بزرگان نه  
 نداری<sup>۳</sup> کس از پهلوانان همال  
 که آورد گردی<sup>۴</sup> ز توران سپاه  
 شما<sup>۵</sup> با تهمتن ندارید پای  
 ندانم چه آید ز بد بر سرت<sup>۶</sup>  
 همی از پلنگان ببايد نهفت  
 رخ نامور سوی توران کنی<sup>۷</sup>  
 خورد گاو نادان ز پهلوی خویش<sup>۸</sup>  
 که آسان<sup>۹</sup> همی دژ بچنگ آمدش<sup>۱۰</sup>

۱. ل، خ ۱ - شاه توران و چین ۲. ل، خ ۱، خ ۲ - چنین ۳. یخ - افزون دارد:

بدو گفت سهراب کای خوب چهر  
 که این باره با خاک پست آورم  
 چو بیچاره گردی و پیچان شوی  
 پشیمانی آنگه ندادت سود  
 کجا رفت پیمان که کردی پدید  
 بتاج و بتخت و بمه و بمهر  
 ترا ای ستمگر بدست آورم  
 ز گفتار هرزه پشیمان شوی  
 چو گردون گردان کلاهدی بود  
 چو بشنید گفتار گرد آفرید

۴. ل، خ ۱ - و با او؛ خ ۲ - و آنگه ۵. ل، خ ۱ - رفت و؛ خ ۲ - رفت ۶. ل - بدان زور و آن بازو و  
 کتف و یال؛ خ ۲ - بدین زور و این بازو و کتف و یال ۷. ل، خ ۱ - نیابی ۸. ل، خ ۱ - که آمد گروهی  
 ۹. ع - مع رستم ۱۰. ل - بیچد ۱۱. م - همان ۱۲. خ ۲ - کسی ۱۳. ع - بیتهای ۲۶۵ و ۲۶۶  
 ترجمه نشده. ۱۴. ل - بیتهای ۲۶۷ و ۲۶۸ را ندارد؛ خ ۱ - بیت ۲۶۷ پس از بیت ۲۶۸ آمده. ۱۵. خ ۲ -  
 ز بازوی ۱۶. ع - ترجمه بیت ۲۶۸ از این قرار است: فان الثور اذا سمن فانما يأكل من جنبه ۱۷. خ ۱،  
 خ ۲ - نیک ۱۸. ل - کز انسان ۱۹. ل، خ ۱ - افزون دارند:

بدو گفت سهراب کای خوب چهر  
 که این باره با خاک پست آورم  
 چو بیچاره گردی و پیچان شوی  
 بتاج و بتخت و بمه و بمهر  
 ترا ای ستمگر بدست آورم  
 ز گفتار هرزه پشیمان شوی

۲۷۰ بزیر دژ اندر یکی جای<sup>۱</sup> بود  
 بتاراج داد آن همه بوم و رست<sup>۵</sup>  
 چنین گفت کامروز بیگاه گشت  
 برآرم بشبگیر<sup>۸</sup> ازین باره گرد  
 کجا دژ<sup>۲</sup> بدان جای<sup>۳</sup> بر پای بود<sup>۴</sup>  
 بیکبارگی دست بد را بشست<sup>۱</sup>  
 ز پیگارمان دست<sup>۷</sup> کوتاه گشت  
 بسینند آسیب روز نبرد<sup>۹</sup>

۸

۲۷۵ چو برگشت سهراب<sup>۱۰</sup> گزدهم پیر  
 یکی نامه بنوشت نزدیک شاه  
 نخست آفرین کرد بر کردگار<sup>۱۲</sup>  
 که آمد بر ما سپاهی گران  
 بیاورد و بنشانند مردی دبیر<sup>۱۱</sup>  
 برافگند پوینده مردی براه  
 نمود آنگهی گردش روزگار<sup>۱۳</sup>  
 همه رزم جویان<sup>۱۴</sup> کندآوران

خ ۲- صورتهایی از همین بیتها و این ابیات را افزون دارد:

پشیمانی آنکه نداردت سود  
 بسهراب گفت او که یاوه مگوی  
 اگر جنگ را آمدستی کنون  
 بگفت و بخندید و بنمود راه  
 بستدبیر بنشست با گسستم  
 سرانجام گفتند کاینست راه  
 وزان پس بسیچیم راه گریز  
 بزین بر نهادند و برخاستند  
 چو گردون گردان کلاهد ربود  
 که کارت بدانست ای جنگجوی  
 همانا که گردی بدستم زبون  
 بزیر آمد از بام و بر سر کلاه  
 زدی رای بسیار با بیش و کم  
 که نامه نویسیم نزدیک شاه  
 هم امشب بتازیم چون باد تیز  
 همانگاه باره برآراستند

بسنجید با توضیحات ۳، بیت ۲۵۸ (نسخه بدل بخ).

۱. خ ۱- راه ۲. خ ۲- که آن دژ ۳. ل- از آن جای ۴. خ ۱- که دشمن ازان ره نه آگاه بود؛ ل،  
 خ ۱- بیتهای ۲۷۰ و ۲۷۱ پس از بیت ۲۷۳ آمده؛ خ ۲- افزون دارد:

چو برگشت ازان جایگه جنگجوی سوی لشکر خویش بنهاد روی

۵. خ ۱- ودشت ۶. خ ۱- بر ایشان بیکباره بدخواه گشت ۷. ل، خ ۱- ز پیگارمان کار ۸. خ ۱-  
 برآرم شبگیر ۹. ل، خ ۱- صورتی از مصراع: بلندی کنم پست روز نبرد؛ ل، خ ۱- افزون دارند:

چو گفت این عنان را بتابید و رفت سوی جای خود راه را برگرفت

بعد از آن بیتهای ۲۷۰ و ۲۷۱ می آید (بسنجید با توضیح ۴) ۱۰. ل، خ ۱- چو او باز گردید ۱۱. خ ۱،  
 خ ۲- مرد دلیر ۱۲. ل، خ ۱- شهریار ۱۳. ع- بیت ترجمه نشده. ۱۴. ل، خ ۱، خ ۲- «و» را  
 افزون دارند.

یکی پهلوانی پیش اندرون  
 ببالا ز سرو سهی برترست  
 ۲۸۰ برش چون بر پیل<sup>۴</sup> و بالاش برز  
 چو شمشیر هندی بچنگ آیدش  
 چو آواز او رعد غرنده نیست  
 هجیر دلاور میان را بست  
 بشد پیش سهراب رزم آزمای  
 ۲۸۵ که<sup>۱</sup> برهم زند مژّه را جنگ جوی  
 که سهرابش از پشت زین برگرفت  
 درستست و<sup>۱۲</sup> اکنون بزهار اوست  
 سواران ترکان<sup>۱۶</sup> بسی دیده‌ام  
 مبادا که او در میان دو صف  
 ۲۹۰ بران<sup>۱۹</sup> کوه بخشایش آرد زمین  
 که سالش ده و دو نباشد<sup>۱</sup> فزون  
 چو<sup>۲</sup> خورشید تابان بدو<sup>۳</sup> پیکرست  
 ندیدم کسی را چنان<sup>۵</sup> دست و گرز<sup>۱</sup>  
 ز دریا و از کوه تنگ آیدش  
 چو بازوی او تیغ بزنده نیست<sup>۷</sup>  
 یکی باره<sup>۸</sup> تیزتگ برنشست  
 بر اسپش ندیدم فزون زان بپای<sup>۹</sup>  
 گراید ز بینی سوی مغز بوی<sup>۱۰</sup>  
 برش ماند زان<sup>۱۱</sup> بازو اندر شگفت  
 پراندیشه<sup>۱۲</sup> جان<sup>۱۳</sup> از پی کار اوست<sup>۱۵</sup>  
 عنان پیچ<sup>۱۷</sup> زین گونه نشنیده‌ام  
 یکی مرد جنگ آور آرد بکف<sup>۱۸</sup>  
 که او اسپ تازد<sup>۲۰</sup> برو روز کین<sup>۲۱</sup>

۱. ل. که سالش ز دو هفت ناید؛ خ ۲. همه سالش باشد ده و دو؛ ع. لایزید سنه علی أسبوعین ۲. خ ۱. ز  
 ۳. خ ۲. برو ۴. ل. خ ۲. شیر ۵. ل. خ ۱. ز ترکان ندیدم چنان؛ خ ۲. بایران ندیدم چنان ۶. ع. -  
 بیت ترجمه نشده. ۷. ع. بیت ترجمه نشده؛ ل. خ ۱. افزون دارند:

بایران و توران چنان مرد نیست ز گردان کس او را هم آورد نیست

خ ۲. صورتی از همان بیت را افزون دارد. ۸. خ ۲. زیر پای ۹. خ ۱. چو ۱۰. ل. خ ۲. بیت را  
 ندارند؛ ع. بیت ترجمه نشده. ۱۱. ل. خ ۱. از؛ خ ۲. زو ۱۲. خ ۲. «و» ندارد. ۱۳. ل. خ ۱. پر  
 آزار ۱۴. ل. مغز ۱۵. ل. خ ۲. و پر از درد پوست؛ خ ۱. و پر از درد اوست؛ ع. بیت ترجمه نشده.  
 ۱۶. ل. سواران توران؛ خ ۱. ز توران و ایران ۱۷. ل. عنان دار ۱۸. خ ۲. افزون دارد:  
 نخواهم که با او بصحرا بود هم آورد اگر کوه خارا بود  
 ۱۹. ل. خ ۱. برین؛ خ ۲. بدان ۲۰. خ ۲. کجا اسپ راند؛ ل. خ ۱. که او اسپ راند ۲۱. خ ۱. پر  
 ز کین؛ ل. افزون دارد:

از ایران همه فرهی رفته گیر جهان از سر تیغش آشفته گیر  
 اگر دم زند شهریار اندرین نیارد سپاه ونه سازد کمین

تو گفتی <sup>۱</sup> که سام سوارست و بس <sup>۲</sup>	عنان‌دار چون او ندیدست کس
سر بخت گردان همه <sup>۴</sup> خفته گیر <sup>۵</sup>	بلندیش <sup>۳</sup> بر آسمان رفته گیر
نکوشیم و دیگر نگویم چیز <sup>۶</sup>	اگر خود شکیبیم یک‌چند نیز
نراند سپاه و نسازد کمین <sup>۸</sup>	اگر دم زند شهریار زمین <sup>۷</sup>
نگیرد کسی دست او را بدست	۲۹۵ دژ و باره گیرد که خود زور هست
درنگی شود شیر زاشتاب <sup>۱۰</sup> اوی	که این باره <sup>۹</sup> را نیست پایاب اوی
فرستاده را جست <sup>۱۱</sup> و بگشاد لب	چو نامه بمهراندرآمد بشب
نبیند ترا هیچکس زان سپاه <sup>۱۲</sup>	[بگفتش چنان رو که فردا پگاه
پس نامه <sup>۱۴</sup> آنگاه بر پای خاست <sup>۱۵</sup>	فرستاد نامه سوی راه <sup>۱۳</sup> راست
بران <sup>۱۶</sup> راه بی‌راه شد ناپدید	۳۰۰ بنه برنهاد و سر اندرکشید
سپردند آن باره <sup>۱۷</sup> دژ بدوی	سوی شهر ایران نهادند روی

نگیرد کسی دست او را بدست	ز ما مایه گیرد که خود زور هست
۱- صورتهایی از همین بیتها را با ترتیب دیگر افزون دارد؛ خ ۲- صورتهای از بیت اول و این بیت را افزون دارد:	
همه گوش را سوی لشکر نهیم	بنه این که امشب همه بر نهیم
۲. ل، خ ۱- افزون دارند:	پس از بیت ۲۹۵ متن. ۱. ل، خ ۱، خ ۲- گویی
بدین گرز و چنگال و آهنگ اوی	نداریم طاقت درین جنگ اوی
۴. ل، خ ۱- فرو ۵. خ ۱- دو مصراع پس و	۲- بیت را ندارد. ۳. ل، خ ۱- بزرگیش
	پیش؛ خ ۲- بیت را ندارد. ۶. خ ۲- نجویم نیز؛ خ ۱- افزون دارد:
همه روی را سوی لشکر نهیم	بنه اینک امشب همه بر نهیم
۷. خ ۲- اندرین ۸. م، خ ۲- براند سپاه و بسازد؛	بسنجید با توضیح ۲۱، بیت ۲۹۰ (نسخه بدل از ل، خ ۲).
۱۰. خ ۲- از تاب ۱۱. کذا در خ ۲؛ م- فرستاد	ل، خ ۱- بیتهای ۲۹۵ و ۲۹۶ را ندارند. ۹. خ ۲- پایه
	بر خاست؛ ل، خ ۱- فرستاده برجست ۱۲. م، ع- بیت را ندارند؛ ل، خ ۱- این بیت را نیز افزون دارند:
بسنزدیک کاوس شاه جهان	گسی کرد نامه هم اندر زمان
	خ ۲- صورتهای از همان بیت را افزون دارد:
بر آراست ره را چو باد دمان	گسی کرد نامه هم اندر زمان
۱۵. خ ۲- افزون دارد:	۱۳. ل، خ ۱- دست ۱۴. خ ۱- پس از نامه
بسنزدیک شاه جهان پهلوان	چو او رفت گزدهم اندر زمان
	۱۶. خ ۲- بدان ۱۷. ل، خ ۱، خ ۲، ع- بیت را ندارند؛ ل، خ ۱- افزون دارند:
که دشمن از آن ره نه آگاه بود	بسزیر دژ اندر یکی راه بود
	خ ۲- صورتهای از همان بیت را افزون دارد (بسنجید با بیت ۲۷۰ متن و توضیح آن)

چو خورشید بر زد سر از تیره<sup>۱</sup> کوه  
 سپهدار سهراب نیزه بدست  
 سبوی باره آمد یکی بنگرید<sup>۶</sup>  
 ۳۰۵ بیامد در دژ گشادند باز<sup>۸</sup>  
 بفرمان همه پیش او<sup>۱۲</sup> آمدند  
 چو نامه بنزدیک خسرو<sup>۱۵</sup> رسید  
 گرانمایگان را ز لشکر بخواند  
 نشستند با شاه<sup>۱۷</sup> ایران بهم  
 ۳۱۰ چو طوس و چو گودرز<sup>۱۹</sup> کشواد و گبو  
 میان را<sup>۲</sup> ببستند ترکان<sup>۳</sup> گروه  
 یکی بارکش باره<sup>۴</sup> بر نشست<sup>۵</sup>  
 بباره درون بس کسی را<sup>۷</sup> ندید  
 ندیدند در<sup>۹</sup> دژ یکی<sup>۱۰</sup> رزمساز<sup>۱۱</sup>  
 بجان هر کسی چاره جو<sup>۱۳</sup> آمدند<sup>۱۴</sup>  
 غمی شد دلش کان سخنها شنید  
 وزین داستان چندگونه براند<sup>۱۶</sup>  
 بزرگان لشکر همه بیش و کم<sup>۱۸</sup>  
 چو گرگین و بهرام و فرهاد<sup>۲۰</sup> نیو

۱. م- سره؛ ل، خ ۱ و بخ- برز؛ خ ۲- نیزه  
 خ ۱- تیزتگ باره؛ خ ۲ و بخ- باره تیزتگ  
 ۲. ل، خ ۱- میانها  
 ۳. ل، خ ۱، خ ۲- توران  
 ۴. ل،  
 ۵. خ ۱، خ ۲- افزون دارند:  
 بران بد که گردان دژ را همه  
 چو آهنگ دژ کرد کس را ندید  
 خ ۱- این بیت را نیز افزون دارد:  
 شب رفته بودند با گزدهم  
 سواران دژدار و گردان بهم  
 خ ۲- همان بیت را پس از بیت ۳۰۵ و پس از آن بیت ۳۰۴ و سپس این بیت را افزون دارد:  
 هر آنکس که بود اندر آن جایگاه  
 گسسه کار بودند اگر بی گناه  
 ۶. ل، خ ۱ و خ ۲- چو سهراب و لشکر بر دژ رسید  
 ۷. ل، خ ۱- بدژ اندرون بس کسی را؛ خ ۲- پیاده درون  
 گزدهم را؛ بخ- بباره درون گزدهم را  
 ۸. خ ۲- در دژ گشادند در حال باز  
 ۹. خ ۱- بر  
 ۱۰. ل، خ ۱،  
 خ ۲- کسی  
 ۱۱. خ ۲- سرفراز  
 ۱۲. ل و بخ- اوی  
 ۱۳. خ ۱، خ ۲ و بخ- جوی  
 ۱۴. ل، خ ۱، خ ۲-  
 افزون دارند:  
 همی جست گرد آفرید و ندید  
 دلش مهر و پیوند او برگزید  
 بدل گفت از آنپس درینغا درینغ  
 که شد ماه تابنده در زیر میغ  
 ۱۵. خ ۱- کاوس  
 ۱۶. خ ۲- پیرسید بسیار و هم خیره ماند؛ بسنجید با بیت ۳۱۰  
 ۱۷. خ ۲- همه  
 ۱۸. ل- همه شهر ایران ز بیش و ز کم  
 ۱۹. خ ۱، خ ۲- «و» را افزون دارند.  
 ۲۰. م- «و» را  
 افزون دارد؛ ل- فرهاد و شاپور؛ خ ۱- فرهاد و بهرام؛ خ ۲- فرهاد و رهام و

سپهدار نامه بر ایشان بخواند  
 چنین گفت با پهلوانان برآز  
 برین سان<sup>۳</sup> که گزدهم گوید همی  
 چه سازیم و درمان این کار<sup>۴</sup> چیست  
 ۳۱۵ بر آن برنهادند یکسر که گیو  
 [برستم رساند<sup>۵</sup> از این آگهی  
 ]گو پیلتن را بدین رزمگاه  
 نشست آنگهی رای زد<sup>۶</sup> با دبیر  
 بپرسید بسیار و خیره بماند<sup>۱</sup>  
 که این کار گردد بما بر دراز<sup>۲</sup>  
 از اندیشه دل را بشوید همی  
 از ایران<sup>۵</sup> هم آورد این مرد کیست  
 بزابل<sup>۱</sup> شود نزد<sup>۲</sup> سالار<sup>۸</sup> نیو  
 که با بیم شد<sup>۱۰</sup> تخت شاهنشهی<sup>۱۱</sup> ]  
 بخواند<sup>۱۲</sup> که او یست پشت سپاه<sup>۱۳</sup> ]  
 که کاری گزاینده بد ناگزیر

۹

یکی نامه فرمود پس شهریار  
 ۳۲۰ نخست آفرین کرد بر کردگار<sup>۱۶</sup>  
 دگر آفرین کرد بر پهلوان  
 نوشتن بر<sup>۱۵</sup> رستم نامدار  
 جهاندار و پرورده روزگار  
 که بیدار دل باش و<sup>۱۷</sup> روشن روان<sup>۱۸</sup>

۱. م - مصراع دوم بیت ۳۰۳ تکرار شده: وزین داستان چند گونه براند ۲. خ ۲ -

سپهدار نامه بر ایشان برآز که این کار گردد بما بر دراز

ل، خ ۱ - بیت را ندارند. ۳. ل، خ ۱، ۲ - بدینسان ۴. بخ - درد ۵. ل، خ ۲ - بایران ۶. م - بزاول  
 ۷. ل، خ ۱ - رود پیش ۸. خ ۲ - سام ز (کذا!) ۹. خ ۲ - رسانند ۱۰. خ ۱ - برهم بشد؛ خ ۲ - باهم  
 بشد ۱۱. م - بیتهای ۳۱۶ و ۳۱۷ را ندارد. ۱۲. خ ۲ - بیاورد ۱۳. بخ -

مر او را بخواند بدین رزمگاه که او یست ایرانیان را پناه

۱۴. ل، خ ۱ - رای زن ۱۵. خ ۲ - سوی ۱۶. مابقی نسخه‌ها و نیز بخ: «پهلوان»، و مصراع دوم این بیت  
 و مصراع اول بیت آتی را ندارند. ۱۷. ل - باشی و؛ خ ۱ - بادی و ۱۸. ل، خ ۱، ۲ - افزون دارند:

چنان [خ ۲ - دان] که اندر جهان جز تو کس  
 نباشد بهر کار فریادرس  
 بدان کز ره ترک نام آوری  
 یکی تاختن کرد بالشکری  
 بدژ در نشست خود با سپاه  
 بران مردم دژ گرفتست راه  
 یکی پهلوانست گرد دلیر  
 بستن ژنده پیل و بدل نره شیر  
 از ایران ندارد کسی تاب اوی  
 مگر تو که تیره کنی آب اوی

دل و پشت گردان ایران <sup>۱</sup> تویی	بچنگال و نیروی شیران تویی <sup>۲</sup>
گشاینده بند هاماوران	ستاننده مرز مازندران <sup>۳</sup>
ز گرز تو خورشید گریان شود	ز تیغ تو ناهید <sup>۴</sup> بریان شود
۳۲۵ چو گرد پی رخس تو نیل نیست	هم آورد تو در جهان پیل نیست
کمند تو بر شیر بند افگند	سنان تو کوهی ز بن بر کند <sup>۵</sup>
تویی از <sup>۶</sup> همه بد بایران <sup>۷</sup> پناه	ز تو برفرازند گردان کلاه
گزاینده کاری بد <sup>۸</sup> آمد پیش	کز اندیشه آن <sup>۹</sup> دلم گشت ریش
نشستند گردان پیشم <sup>۱۰</sup> بهم	چو خواندیم آن <sup>۱۱</sup> نامه گزدهم
۳۳۰ چنان باد کاندز جهان جز تو کس	نباشد بهر کار فریادرس <sup>۱۲</sup>
بدان گونه دیدند <sup>۱۳</sup> گردان نیو	که پیش <sup>۱۴</sup> تو آید گرانمایه گیو <sup>۱۵</sup>
چو نامه بخوانی بروز و شب	مکن داستان را گشاده دو لب <sup>۱۶</sup>
مگر با سواران بسیار هوش	ز زابل برانی بر آری خروش
بر اینسان <sup>۱۷</sup> که گزدهم زو یاد کرد	نباید جز از تو <sup>۱۸</sup> ورا هم نبرد <sup>۱۹</sup>
۳۳۵ بگیو آنگهی گفت برسان دود <sup>۲۰</sup>	عنان تگاور ببايد بسود

۱. م- ایران و توران ۲. ع- پس از آن به جای ترجمه بیتهای ۳۲۱-۳۲۷ این سطور آمده: فکتب کتابا صدره بالثناء علیه و قال فيه لازلت ملجأ و ملاذا، ولاکان غیرک فی العالم مستجارا ۳. خ ۲ و بخ- شهر مازندران؛ خ ۲- دو مصراع پس و پیش؛ ل، خ ۱- بیت را ندارند. ۴. بخ- بهرام ۵. ل، خ ۱، خ ۲- برکه گزند افگند ۶. ل، خ ۱- بر؛ خ ۲- در ۷. ل، خ ۲- در ایران ۸. ل، خ ۱، خ ۲- نو ۹. خ ۲- او ۱۰. ل، خ ۱، خ ۲- ایران؛ بخ- سراسر ۱۱. ل، خ ۱- بخوانند این؛ خ ۲- چو خواندند آن ۱۲. ل، خ ۱، خ ۲- بیت را ندارند؛ ع- این بیت ترجمه نشده؛ نک. توضیح ۲، بیت ۳۲۲. ۱۳. ل- بران گونه دیدند؛ خ ۲- بران برنهادند ۱۴. ل، خ ۱ و خ ۲- نزد بنزد تو آرد همان نامه را ۱۵. خ ۲- سپهدار گیو؛ ل، خ ۱، خ ۲- افزون دارند؛ بدانی بدو نیک آن خامه را ۱۶. ل، خ ۱، خ ۲- افزون دارند: اگر دسته داری بدستت مجوی یکی تیز کن مغز و بنمای روی ۱۷. ل- بر آن سان؛ خ ۱- از انسان؛ خ ۲- بدان سان ۱۸. ل، خ ۱، خ ۲- جز از تو نباشد ۱۹. ل، خ ۲- افزون دارند: چو نامه بمهر اندر آمد بداد بگیو دلاور بکردار باد ۲۰. ل، خ ۱- بشتاب زود؛ خ ۲- برسان رود



بباید که نزدیک<sup>۱</sup> رستم شوی  
 اگر شب رسی روز را بازگرد  
 [وگرنه فرازست<sup>۲</sup> این مرد گرد  
 ازو نامه بستند بکردار آب<sup>۳</sup>  
 ۳۴۰ چو نزدیکی زابلستان رسید  
 تهمتن پذیره شدش با سپاه  
 پیاده شدش گیو و گردان بهم  
 ز اسپ اندرآمد گو نامدار  
 ز ره سوی ایوان رستم شدند  
 ۳۴۵ بگفت آنچ بشنید و<sup>۴</sup> نامه بداد  
 تهمتن چو بشنید و نامه بخواند  
 که ماننده<sup>۵</sup> سام گرد از مهان<sup>۶</sup>  
 از آزادگان این نباشد شگفت  
 من از دخت شاه سمنگان یکی  
 بزابل نمایی و گر نغوی  
 بگویش که تنگ اندرآمد نبرد  
 بداندیش را خوار نتوان شمرد<sup>۷</sup>  
 برفت و نجست ایچ<sup>۸</sup> آرام و خواب<sup>۹</sup>  
 خروش طلایه بدستان رسید<sup>۱۰</sup>  
 نهادند بر سر بزرگان کلاه  
 هر آنکس که بودند از<sup>۱۱</sup> بیش و کم  
 از ایران بپرسید وز شهریار  
 ببودند یکبار<sup>۱۲</sup> و دم برزدند  
 ز سهراب چندی سخن کرد یاد<sup>۱۳</sup>  
 بخنید و زان کار<sup>۱۴</sup> خیره بماند  
 سواری پدید آمد اندر جهان  
 ز ترکان چنین<sup>۱۵</sup> یاد نتوان گرفت<sup>۱۶</sup>  
 پسر دارم و باشد او<sup>۱۷</sup> کودکی

۱. ل، خ، ۱ - نباید که چون نزد؛ خ ۲ - نباید چو نزدیک ۲. خ ۲ - فراز آید ۳. م، ل، خ، ۱ - بیت را ندارند. ۴. ل - برون شد بتاب؛ خ ۱ - برون شد چو آب؛ خ ۲ - هم اندر شتاب ۵. ل - نجست ایچ در راه ۶. بخ - افزون دارد:

شب و روز تازان چو باد دمان نه پروای آب و نه اندوه نان  
 ۷. ل، خ، ۱، خ ۲ - افزون دارند:

چو از دیده گه دیده بان بنگرید سوی زابلستان فغان برکشید  
 که آمد سواری ز ایران چو گرد بزییر اندرش باره ره نورد

بخ - بیت دوم از این دو بیت را افزون دارد. ۸. ل، خ، ۱ - که برزین بداز؛ خ ۲ - که بودند بر ۹. ل، خ، ۱ - زمانی بودند؛ خ ۲ - بیودند یک لخت ۱۰. م، ل، خ، ۱ - «و» ندارند. ۱۱. ل، خ، ۱، خ ۲ - افزون دارند:

ز نیک و بدش آگهی داد نیز همه هدیه را بدو داد و چیز

۱۲. م - بخنید زان کار و ۱۳. ل - نهان ۱۴. ل، خ، ۱ - ز ترک این سخن ۱۵. بخ - افزون دارد:

نگوید کس این نامدار از کجاست ندانم کنون کین سوار از کجاست

۱۶. ل - اما بود؛ خ ۱، خ ۲ - وهست او

۳۵۰ هنوز آن گرامی نداند که جنگ  
 فرستادمش زَرّ و گوهر بسی  
 چنین پاسخ آمد که آن ارجمند  
 همی می خورد بالب شیربوی<sup>۴</sup>  
 بباشیم یک روز<sup>۷</sup> و دم برزنیم  
 ۳۵۵ ازان پس گراییم<sup>۸</sup> نزدیک شاه  
 مگر بخت رخشنده<sup>۹</sup> بیدار نیست  
 چو دریا بموج<sup>۱۰</sup> اندر آید ز جای  
 توان کرد باید گه نام و ننگ<sup>۱</sup>  
 بر مادر او بدست کسی<sup>۲</sup>  
 بسی بر نیاید که گردد بلند<sup>۳</sup>  
 شود بی گمان زود<sup>۵</sup> پر خاشجوی<sup>۶</sup>  
 یکی بر لب خشک نم برزنیم  
 بگردان ایران نمایم راه  
 و گرنه چنین کار دشوار نیست  
 ندارد دم آتش تیز پای<sup>۱۱</sup>

۱. ل - توان کرد و داند شتاب و درنگ؛ خ ۱ - توان کرد وقت نبرد و درنگ؛ خ ۲ - توان کرد وقت شتاب و درنگ؛ خ ۲ - بیت ۳۵۰ پس از بیت ۳۵۲ آمده. ۲. خ ۲ -

بر مادرش زر و گوهر بسی فرستاده ام من بدست کسی  
 ۳. خ ۲ - افزون دارد:

هنوز آن نیازی دل و جان من نه مرد مصافست و لشکر شکن  
 پس از آن بیت ۳۵۰ متن و صورتهایی از بیتها می آید، نسخه های ل و خ ۱ پس از بیت ۳۵۳ متن افزون دارند،  
 نک. توضیح ۶؛ ل، خ ۲ - همان بیت را پس از بیت ۳۵۳ متن افزون دارند. ۴. خ ۲ - شیر جوی ۵. خ ۲ -  
 گردو ۶. ل، خ ۱ - افزون دارند:

چو آیدش هنگام تازد چو شیر بسی سروران را سر آرد بزریر  
 بیا تا کنون سوی ایران شویم ز شادی سوی کاخ دستان شویم  
 ببینیم تارای این کار چیست همین پهلوان ترک فرخنده کیست  
 بیامد سوی کاخ دستان فراز یل پهلوان رستم سرفراز  
 خود و گیو در کاخ خرم شدند زمانی نشستند و بی غم شدند  
 چنین گفت رستم کزین باک نیست که آخر سرانجام جز خاک نیست  
 نداند کس این پهلوان از که خاست نداند کسی کین سوار از کجاست  
 بگیو آنگهی گفت پس پیلتن که ای گرد سالار لشکر شکن  
 هم ایدر نشینیم امروز شاد ز گردان و کاوس گیریم یاد

در خ ۲ این بیتها، بجز بیت آخر، پس از بیت ۳۵۲ آمده؛ پس از بیت اول دو بیت دیگر را افزون دارد؛ دو بیت آخر را ندارد، به جای آنها این بیت را دارد:

فرسته چنین پاسخ آورد باز ازان پرهنر کودک سرفراز

ل - در این جا ۱۰ بیت را که آشکارا بعداً سروده شده افزون دارد. ۷. ل، خ ۱ - امروز ۸. ل - بتازیم؛  
 خ ۲ - گذاریم ۹. ل - فرخنده ۱۰. خ ۱ - دریای موج ۱۱. بسنجید با بیت ۶۲۴ متن:

درفش مرا چون ببیند ز دور  
بدین تیزی اندر نیاید<sup>۱</sup> بجنگ  
۳۶۰ بمی دست بردند و مستان شدند  
دگر روز شبگیر هم پرخمار  
ز مستی هم آن روز باز ایستاد  
سه دیگر<sup>۱</sup> سحرگه بیاورد می  
بروز چهارم برآراست گیو  
۳۶۵ که کاوس تندست<sup>۱</sup> و هشیار نیست  
غمی بود ازین کار و<sup>۱۲</sup> دل پر<sup>۱۳</sup> شتاب  
بزابلستان گر درنگ آوریم  
[شود شاه ایران بما خشمگین  
بدو گفت رستم که مندیش ازین  
دلش ماتم آرد بهنگام سور<sup>۱</sup>  
نباید گرفتن چنین کار تنگ  
زیاد سپهد بدستان شدند  
بیامد تهمتن برآراست<sup>۲</sup> کار  
دوم<sup>۴</sup> روز رفتن نیامدش یاد<sup>۵</sup>  
نیامد ورا یاد کاوس کی<sup>۶</sup>  
چنین گفت باگرد سالار نیو<sup>۸</sup>  
هم این<sup>۱۰</sup> داستان بر دلش<sup>۱۱</sup> خوار نیست  
شده دور ازو خورد و آرام<sup>۱۴</sup> و خواب  
ز می باز پیگار و جنگ آوریم<sup>۱۵</sup>  
ز ناپاک رایسی درآید بکین<sup>۱۶</sup>  
که با ما<sup>۱۷</sup> نشورد کس اندر زمین<sup>۱۸</sup>

۱. ل، خ، ۱، ۲ - افزون دارند:

چو ماند همی رستم زال را  
همان نیز چون سام جنگی بود  
۲. ل - بدین زودی اندر نیاید؛ ۱ - بدین تیزی ایدر بیاید ۳. ل، خ - بیاراست ۴. ل، خ، ۱، ۲ -  
سیوم ۵. ل، خ، ۱، ۲ - افزون دارند:

بفرمود رستم بخوالیگران  
چو خوان خورده شد مجلس آراستند  
چو آن روز بگذشت روز دگر  
۶. خ، ۲ - چهارم ۷. خ، ۲ - فرمان و کی ۸. خ، ۲ -  
که اندر زمان آوریدند خوان  
می و رود و رامشگران خواستند  
بیاراست مجلس چو رخسار خور

به پنجم برآراست گیو دلیر  
چنین گفت کای نامداران شیر  
۹. ع - سریع الغضب ۱۰. ل - همش ۱۱. خ، ۱ - بر دل این داستان ۱۲. م - «و» ندارد.  
۱۳. خ، ۲ - در ۱۴. ل - از آرام و از خورد ۱۵. ل، خ، ۱ و بخ - زمین پیش کاوس تنگ آوریم؛ ۲ -  
زمین پر ز پیکار و جنگ آوریم؛ ع - بیتهای ۳۶۷ و ۳۶۸ ترجمه نشده. ۱۶. خ، ۲ - برآردش کین؛ م -  
بیت را ندارد؛ ل، خ، ۱ - این بیتها را افزون دارند:

مرا کرد اندرز کاوس شاه  
ندارد کسی قوت جنگ اوی  
خ، ۲ - صورتی از همان بیتها را افزون دارد. ۱۷. ل، خ، ۱ - من ۱۸. ل، خ، ۱ - افزون دارند:  
که تنگ اندر آمد بایران سپاه  
مگر پهلوان زور دارد براوی  
نباشد سبک را درنگی تمام

۳۷۰ بفرمود تا رخس را زین کنند  
 سواران زابل شنیدند نای  
 دم اندر دم نای رویین کنند<sup>۱</sup>  
 برفتند<sup>۲</sup> با ترگ و جوشن ز جای<sup>۳</sup>

۱۰

۳۷۵ گرازان<sup>۴</sup> بدرگاه شاه آمدند  
 چو رفتند و<sup>۱</sup> بردند پیشش نماز  
 یکی بانگ بر زد بگیو از نخست  
 که رستم که باشد که فرمان من  
 بگیری و<sup>۱</sup> ببر زنده بردار کن<sup>۱۱</sup>  
 ز گفتار او گییو<sup>۱۳</sup> را دل بخست  
 گشاده دل و نیک خواه<sup>۵</sup> آمدند  
 بر آشفتم و پاسخ نداد ایچ باز<sup>۶</sup>  
 پس آنگاه شرم از دو دیده بشست<sup>۸</sup>  
 کند پست و پیچد ز پیمان من  
 وزو نیز با من مگردان<sup>۱۱</sup> سخن<sup>۱۲</sup>  
 که بردی برستم<sup>۱۴</sup> بران گونه دست<sup>۱۵</sup>

از اندیشه دلها بپیراستند

صبحی همان روز برخاستند

خ ۲- بیت دوم از این دو بیت را افزون دارد.

۱. خ ۲- زرین کنند؛ ل- افزون دارد:

بزین و عنان و رکیب و ستام

چو آراستند اسپ رستم تمام

۲. ل، خ ۲- بجستند ۳. ل، خ ۱، خ ۲- افزون دارند:

خ ۱، خ ۲- صورتهایی از همان بیت را افزون دارند.

زواره شدش بر سه پهلوان

بر آراست رستم سپاهی گران

خ ۲- باز هم افزون دارد:

پذیره شدندش بیکروزه راه

چو رستم بیامد بنزدیک شاه

پیاده شده پیش اسپش دوان

چو طوس و چو گودرز کشوادگان

گرفتند پرسش برو بر مهان

پیاده شد از اسپ رستم همان

ل، خ ۱- این بیتها را پس از بیت ۳۷۲ افزون دارند. ۴. خ ۱- از آنجا؛ خ ۲- وز آنجا ۵. م- گشاده دل و

کینه خواه؛ خ ۱- ابا شادمانی براه ۶. ل، خ ۱- چو رفتند؛ خ ۲- برفتند و ۷. ل، خ ۱، خ ۲- افزون دارند:

شده راست مانند شیر غرین

شده تند کاوس چین در جبین

۸. ل، خ ۱، خ ۲- پس از آن ترتیب بیتها از این قرار است: ۳۷۸، ۳۷۵، ۳۷۹، ۳۷۶، ۳۷۷ و ۳۸۰. ۹. بخ-

بگیرش ۱۰. ع- خذه الساعة و اصلبه ۱۱. خ ۲- مفزای با من ۱۲. خ ۱- این بیت را افزون دارد:

سرش کندمی چون ترنجی ز تن

اگر تیغ بودی کنون پیش من

۱۵. خ ۱- افزون دارد:

۱۳. خ ۲- طوس ۱۴. ل، خ ۱- سوی او

نگه کرد در روی شاه جهان

بایستاد خاموش و گییو آنزمان

برآشفت باگیو و با پیلتن  
 بفرمود پس طوس را شهریار  
 ۳۸۰ خود<sup>۱</sup> از جای برخاست کاوس کی  
 بشد طوس و دست تهمتن<sup>۲</sup> گرفت  
 که از پیش کاوس بیرون برد  
 تهمتن برآشفت با شهریار  
 همه کارت از یکدگر بدترست  
 ۳۸۵ تو سهراب<sup>۳</sup> را زنده بر دار کن  
 بزد تند یک دست بر دست طوس  
 ز بالا نگون اندرآمد بسر<sup>۴</sup>  
 بدر<sup>۵</sup> شد بخشم اندرآمد برخش  
 چو خشم آورم شاه کاوس کیست  
 ۳۹۰ زمین بنده و رخش<sup>۶</sup> گاه منست  
 شب تیره از<sup>۷</sup> تیغ رخشان کنم  
 فرو ماند خیره<sup>۱</sup> همه انجمن  
 که رو هر دو را زنده برکن بدار  
 برافروخت برسان آتش زنی  
 بدو<sup>۲</sup> مانده پرخاش جویان شگفت<sup>۳</sup>  
 مگر کاندرا آن تیزی<sup>۴</sup> افسون برد<sup>۵</sup>  
 که چندین مدار آتش اندر کنار  
 ترا شهریاری نه<sup>۶</sup> اندرخورست  
 پر<sup>۷</sup> آشوب و بدخواه را خوار کن<sup>۸</sup>  
 تو گفتی<sup>۹</sup> ز پیل زیان یافت کوس  
 برو کرد رستم بتندی گذر  
 منم گفتم شیراوژن و تاج بخش  
 چرا دست یازد بمن طوس کیست<sup>۱۰</sup>  
 نگین گرز و مغفر کلاه منست<sup>۱۱</sup>  
 به آورد گه بر سرافشان کنم

۱. ل، خ، ۱، ۲ - بدو خیره مانده ۲. ل، خ، ۱ - چو  
 ۳. ل، خ، ۱ - پرخاشجوی از شگفت؛ خ ۲ - افزون دارد؛  
 شده رستم از خشم کاوس مست گرفته همی طوس دستش بدست  
 ۴. ل، خ، ۱ - همان بیت را افزون دارند، فقط با پس و پیش کردن مصراع، پس از بیت آتی متن. ۶. خ، ۱ - تندی  
 ۵. ل، خ، ۱ - افزون دارند؛  
 گرفته همی طوس دستش بدست شده رستم از خشم کاوس مست  
 نک. توضیح ۵. ۸. خ، ۱ - چه ۹. بخ - تو آن ترک ۱۰. خ، ۲ - چو ۱۱. ل، خ، ۱ - این  
 بیتها را افزون دارند؛  
 همه روم و سگسار و مازندران چه مصر و چه چین و چه هاماوران  
 همه بنده در پیش رخش منند جگرخسته تیغ و نخش منند  
 تو اندر جهان خود ز من زنده بکسینه چرا دل بیباگنده  
 ۱۲. خ، ۲ - گونی ۱۳. خ، ۲ - نگون اندرآمد ز بالای سر ۱۴. ل، خ، ۱ - برون ۱۵. خ، ۲ - افزون دارد؛  
 چرا دارم از خشم کاوس باک چه کاوس پیشم چه یک مشت خاک  
 ۱۶. خ، ۱ - بنده رخش و ۱۷. خ، ۱ - دو بازو دل شهریار منست؛ ل، خ، ۱ - افزون دارند؛  
 زمین بنده و رخش تخته بود فلک چاکر و گرز بختم بود  
 خ ۲ - صورتی از همان بیت را پس از بیت ۳۹۲ متن افزون دارد؛ ع - بیتهای ۳۹۰-۳۹۳ ترجمه نشده.  
 ۱۸. ل، خ، ۱ - چون

سر نیزه و تیغ<sup>۱</sup> یار من اند  
 چه آزاردم او<sup>۲</sup> نه من بنده ام  
 بایران ار ایدون که<sup>۳</sup> سهراب گرد  
 شما هر کسی چاره جان کنید  
 ۳۹۵  
 بایران نبینید ازین پس مرا  
 غمی شد دل نامداران<sup>۴</sup> همه  
 دو بازو و دل شهریار من اند<sup>۵</sup>  
 یکی<sup>۶</sup> بنده آفریننده ام<sup>۷</sup>  
 بیاید نماند<sup>۸</sup> بزرگ و نه خرد  
 خرد را بدین کار پیچان کنید  
 شما را زمین<sup>۹</sup> پر کرگس مرا<sup>۱۰</sup>  
 که رستم شبان بود و ایشان رمه<sup>۱۱</sup>

۱. خ ۲- گرز ۲. ل، خ ۱- بیت را ندارند؛ خ ۲- افزون دارد:

جهان بنده و رخس تختم بود      فلک چاکر و گرز بختم بود  
 (بسنجید با توضیح ۷، بیت ۳۹۰).      ۳. خ ۱- چه آزار دارد      ۴. ل- بلی؛ خ ۱- که من      ۵. ل-  
 افزون دارد:

دلیران بشاهی مرا خواستند      همان گاه و افسر بیاراستند  
 سوی تخت شاهی نکردم نگاه      نگه داشتم رسم و آیین و راه  
 اگر من پذیرفتی تاج و تخت      نبودى ترا این بزرگی و بخت  
 همه هرچه گفتمی سزای منست      ز تو نیکوییها بجای منست  
 گرت ناوردیدم ز البرز کوه      بزاری فتاده میان گروه  
 ترا این بزرگی نبودى و کام      که گویی سخنها بدستان سام

خ ۱- افزون دارد همان بیتها را با فرق جزئی در بیتهای ۵ و ۶؛ خ ۲- سه بیت نخست از نسخه ل افزوده شده  
 و پس از آنها افزون دارد:

و گر کیبادم ز البرز کوه      بخواری فتاده بد اوراز کوه  
 نیاوردمی من بایران زمین      نبستی کمر بند و شمشیر کین  
 نبودى ترا این بزرگی و کام      که گویی سخنهای دستان پیام

و بیت چهارم نسخه بدل طبق ل، که پس از آن سه بیت دیگر طبق ل می آید.      ۶. ل، خ ۱- بایرانیان گفت؛

خ ۲- بایران نه بس دیر      ۷. خ ۱- بیایم نمانم      ۸. خ ۲- زمین باشما      ۹. خ ۲- افزون دارد:

بزد اسب و از پیش ایشان برفت      همی پوست گفتمی بر او بر بکفت

۱۰. ل- ایرانیان (وزن مختل).      ۱۱. خ ۲- و گردان همه؛ ل- افزون دارد:

هم آنگه نشستند با یکدیگر      سراسر بزرگان پر خاش خر (کذا)  
 چو گیو و چو گودرز و بهرام شیر      چو رهام و گرگین سوار دلیر  
 همی این بدان آن بدین گفت شاه      ندارد دل نامداران نگاه

بگودرز گفتند کین کار تست  
 سپهد جز از<sup>۱</sup> تو سخن نشنود  
 ۴۰۰ بنزدیک این شاه دیوانه رو<sup>۲</sup>  
 سخنهای چرب و دراز آوری  
 سپهدار گودرز کشواد رفت  
 بکاوس کی گفت رستم چه کرد  
 [فراموش کردی ز هاماوران<sup>۳</sup>  
 شکسته بدست تو گردد درست  
 همی بخت تو زین سخن نغنون<sup>۴</sup>  
 وزین در سخن یاد کن نو بنو  
 مگر بخت گم بوده بازآوری<sup>۵</sup>  
 بنزدیک خسرو خرامید تفت<sup>۶</sup>  
 کز ایران بر آوردی امروز گرد<sup>۷</sup>  
 وزان<sup>۸</sup> کار دیوان مازندران<sup>۹</sup>]

۱. خ، ۱، بیخ - چو از؛ خ ۲ - بجز ۲. ل، خ، ۱، خ ۲ و بیخ - بگفتار تو بی گمان بگردد ۳. خ، ۱، خ ۲ - شو  
 ۴. ل - افزون دارد:

چو رستم که هست او جهان پهلوان  
 برنج و بسختیش فریادرس  
 چو بستند دیوان مازندران  
 ز بهرش چه رنج و چه سختی کشید  
 بشادیش بر تخت شاهی نشاند  
 دگر ره چو او را بهاماوران  
 ز بهرش چنان شهریاران بکشت  
 بیاورد وی را سوی تخت باز  
 چو پاداش او باشد آویختن  
 ولیکن کنون نیست هنگام کار  
 نباید که آیند ایران بستنگ  
 ببخشید کاوس کی را روان  
 نبودست هرگز چنو هیچ کس  
 هم آن شاه و هم ما ببند گران  
 جگرگاه دیو دژم بردرید  
 بر او آفرین بزرگان بخواند  
 ببستند پایش ببند گران  
 بهاماوران هیچ ننمود پشت  
 بشاهی همی برد پیشش نماز  
 نبینیم جز روی بگریختن  
 که تنگ اندر آمد چنین روزگار  
 چو آید رسانید مارا بجنگ

خ ۱، خ ۲ - سه بیت را که اولی پس از بیت ۳۹۷ متن افزوده شده افزون دارند (نک. توضیح ۱۱، بیت ۳۹۷)؛  
 سپس در خ ۱ سه بیت اول می آید و پس از آن پنج بیت آخر طبق همان نسخه است؛ در خ ۲ افزوده های ل با  
 فرق جزئی هست. ۵. خ ۲ -

چه سازیم اکنون که رستم برفت  
 سوی زابلستان خرامید تفت

۶. خ ۲ - در این جا صورتی از بیت ۴۰۶ متن را افزون دارد:

چنو رفت آمد سپاه گران  
 همه رزم جویان و کند آوران

۷. ل، خ ۱ - بهاماوران ۸. خ ۲ - وزین ۹. م - بیت های ۴۰۴ و ۴۰۵ را ندارد؛ ع - بیت های ۴۰۴-۴۰۹  
 ترجمه نشده.

- ۴۰۵ [که گویی ورا زنده<sup>۱</sup> بردار کن  
چو او رفت و آمد<sup>۲</sup> سپاهی<sup>۳</sup> بزرگ  
که داری که با او بدشت نبرد  
یلان ترا سر بسر گزدهم<sup>۴</sup>  
همی گوید آن روز هرگز مباد  
کسی را که جنگی<sup>۵</sup> چو رستم بود  
چو بشنید گفتار گودرز شاه  
پشیمان بشد زان کجا<sup>۶</sup> گفته بود  
بگودرز گفت این سخن درخورست  
خردمند باید دل پادشا<sup>۷</sup>  
شمارا ببايد بر<sup>۸</sup> او شدن  
سرش کردن از تیزی من تهی  
چو<sup>۹</sup> گودرز برخاست از پیش اوی  
برفتند با او سران سپاه  
چو دیدند گرد<sup>۱۰</sup> گو پیلتن  
ستایش<sup>۱۱</sup> گرفتند بر پهلوان
- ز شاهان<sup>۱</sup> نباید گزافه سخن<sup>۲</sup>  
یکی<sup>۳</sup> پهلوانی بکردار گریز  
شود برفشانند برو تیره گرد  
شنیدست و دیدست از<sup>۴</sup> بیش و کم  
که با او سواری کند رزم یاد  
بیازارد او را خرد<sup>۵</sup> کم بود<sup>۶</sup>  
بدانست کو دارد آیین و راه  
بسیهودگی مغزش آشفته بود  
لب پیر با پند نیکوترست  
که تیزی و تندی نیارد بها<sup>۷</sup>  
بخوبی بسی داستانها زدن  
نمودن بدو روزگار بهی<sup>۸</sup>  
پس<sup>۹</sup> پهلوان تیز بنهاد روی  
پس<sup>۱۰</sup> رستم اندر گرفتند راه  
همه<sup>۱۱</sup> نامداران شدند انجمن  
که جاوید بادی<sup>۱۲</sup> و روشن روان

۱. خ ۲- و گوینده ۲. خ ۲- شاهی ۳. ل، خ ۱، خ ۲- افزون دارند:

مکافات رستم نمودی درست ز شاهان کس این رای هرگز نجست

۴. ل- رفت آید ۵. خ ۲- سپاه ۶. بیخ- ابا ۷. خ ۲- گشت هم ۸. ل، خ ۱، خ ۲- بر  
۹. ل، خ ۱- مردی ۱۰. ل، خ ۱- براند خرد در سرش؛ خ ۲- بران خرد در سرش (وزن مختل).  
۱۱. خ ۲- بیت ۴۱۴ و صورتی از آن را طبق نسخه ل افزون دارد؛ نک. توضیح ۱۳ و ۱۴ ۱۲. ل، خ ۱-  
ازان شد کجا؛ خ ۲- شدش زانکه او ۱۳. ل- خرد باید اندر سر شهریار؛ خ ۱، خ ۲- شهریار ۱۴. ل،  
خ ۱، خ ۲- که تیزی و تندی نیاید بکار؛ خ ۲- در این جا بیت را ندارد، سپس بیت ۴۱۰ متن افزوده شده  
(بسنجید با توضیح ۱۱)؛ ع- لا بد للملك أن يكون وافر العقل متنكبا عن الحدّة والجهل ۱۵. ل، خ ۲-  
پس ۱۶. بیخ- افزون دارد:

بیاور تو او را بنزدیک من که روشن شود جان تاریک من

ع- اركب الآن مع الأكابر و الأمراء خلف رستم و ردّوه ۱۷. خ ۱- سوی ۱۸. خ ۲- سوی ۱۹. ل،  
خ ۱- پی ۲۰. ل، خ ۱- برره ۲۱. خ ۲- سر ۲۲. خ ۲- نیایش ۲۳. ل، خ ۲- باشی



جهان سربسر زیر پای<sup>۱</sup> تو باد  
 تو دانی که کاوس را مغز نیست  
 بجوشد<sup>۲</sup> همانکه پشیمان شود  
 تهمتن گر آزرده گردد ز شاه  
 هم او زان<sup>۱</sup> سخنها پشیمان شد دست ۴۲۵  
 تهمتن چنین پاسخ آورد باز  
 مرا تخت زین باشد و تاج ترگ  
 چرا دارم از خشم کاوس<sup>۱</sup> باک  
 سرم گشت<sup>۱۱</sup> سیر و دلم کرد بس  
 ز گفتار چون سیرگشت انجمن<sup>۱۲</sup> ۴۳۰  
 که شهر<sup>۱۴</sup> و دلیران و<sup>۱۵</sup> لشکر گمان  
 کزین<sup>۱۶</sup> ترک ترسند شد سرفراز  
 که چونان که گزدهم داد<sup>۲۰</sup> آگهی  
 چورستم همی زو<sup>۲۲</sup> بترسد بجنگ  
 از آشفتن شاه و پیگار اوی ۴۳۵  
 ز سهراب یل رفت<sup>۲۴</sup> یکسر سخن

۱. ل، خ ۱- رای ۲. ل- بگرمی؛ خ ۱، خ ۲- بتندی ۳. ل، خ ۲- بگوید ۴. بخ- مر ۵. ل- افزون دارد:

که بگذارد این شهر ابران همی کند بوم فرخنده ویران همی

خ ۱، خ ۲- صورتی از همان بیت را افزون دارند. ۶. ل، خ ۱- کنون زان؛ خ ۲- هم او زین ۷. خ ۱- بتندی همی بخاید او ۸. خ ۱- تن ۹. ل- از خشم او ترس و ۱۰. ل، خ ۱- دو مصراع پس و پیش؛ خ ۲- بیت را ندارد. ۱۱. م، خ ۲- کرد ۱۲. ل- ز گفتار چون سردگشت انجمن؛ خ ۱- ز گفتار او خیره شد انجمن؛ خ ۲- سیر شد پیل تن ۱۳. خ ۲- تهمتن ۱۴. ل، خ ۱، خ ۲- شاه ۱۵. ل، خ ۱، خ ۲- «و» را ندارند. ۱۶. ل- کزان ۱۷. خ ۲- همی گفت ازین ۱۸. ل، خ ۱، خ ۲- چیزی ۱۹. خ ۲- افزون دارد:

که چون رستم از وی بترسد بجنگ مرا و تران نیست جای درنگ

۲۰. ل، خ ۱- که چون گزدهم دادمان؛ خ ۲- که چون گزدهم داد او ۲۱. خ ۱- چه بوم و چه بر کرد باید؛ بخ- همه بوم و بر گردد از ما ۲۲. ل- چورستم از او می آمده. ۲۴. ل، خ ۱- ترکست؛ خ ۲- و ترکست

چنین بر شده نامت اندر جهان  
 و دیگر که تنگ اندر آمد سپاه  
 برستم بر<sup>۱</sup> این داستانها بخواند  
 ۴۴۰ بدو گفت اگر<sup>۲</sup> بیم دارد دلم  
 ازین<sup>۵</sup> ننگ برگشت و آمد براه  
 چو در شد ز در شاه<sup>۷</sup> بر پای خاست  
 که تندی مرا گوهرست و سرشت  
 وزین<sup>۹</sup> ناسگالیده<sup>۱۰</sup> بدخواه نو  
 ۴۴۵ بدین چاره جستن ترا خواستم  
 چو آزرده گشتی تو ای پیلتن  
 بدو گفت رستم که گیهان<sup>۱۴</sup> تراست  
 کنون آمدم تا چه فرمان دهی

بدین بازگشتن مگردان نهان  
 مکن تیره بر خیره این تاج و گاه  
 تهمتن چو بشنید خیره بماند<sup>۲</sup>  
 نخواهم که باشد ز تن بگسلم<sup>۴</sup>  
 گرازان و پویان بنزدیک شاه<sup>۶</sup>  
 بسی پوزش اندر گذشته بخواست  
 چنان زیست<sup>۸</sup> باید که یزدان بکشت  
 دلم گشت باریک<sup>۱۱</sup> چون ماه نو  
 چو دیر آمدی تندی<sup>۱۲</sup> آراستم  
 پشیمان شدم خاکم اندر دهن<sup>۱۳</sup>  
 همه کهترانیم<sup>۱۵</sup> و فرمان<sup>۱۶</sup> تراست  
 روانت ز دانش مبادا تهی<sup>۱۷</sup>

۱. خ ۱ - از؛ خ ۲ - چو ۲. ل، خ ۱ - افزون دارند:  
 بپاسخ چنین گفت گودرز را که بسیار پیموده‌ام مرز را  
 ۲. صورتی از همان بیت را افزون دارد. ۳. ل، خ ۱ - ز پر خاش گر؛ خ ۲ - اگر زانکه بی ۴. ل - که  
 جان راز تن بگسلم؛ خ ۱ - که سر راز تن بگسلم؛ ل، خ ۱، خ ۲ - افزون دارند:  
 تو دانی که نگریم از کارزار و لیکن سبک دارم شهریار  
 چنان دید رستم ازان کار اوی که برگردد آید بنزدیک اوی  
 خ ۱ - پس از بیت اول باز هم افزون دارد:  
 نگوید بدو گفت خلق این سخن جز از تو خود ای پیر گرگ کهن  
 ۵. خ ۱ - ازان؛ خ ۲ - ازو ۶. ل، خ ۱ - خرامان بشد نزد کاؤس شاه؛ خ ۲ - خرامان بشد پیش کاؤس شاه  
 ۷. ل، خ ۱ - چو شه مرورادید؛ خ ۲ - چو از دور بد شاه ۸. خ ۲ و بخ - رست ۹. خ ۲ - وزان  
 ۱۰. ل، خ ۱ - بدسگالیده ۱۱. م - تاریک ۱۲. ل - تیزی ۱۳. ل، خ ۱، ع - بیت را ندارند.  
 ۱۴. ل، خ ۱ - فرمان ۱۵. خ ۲ - بندگانیم ۱۶. ل - پیمان ۱۷. خ ۲ - تو شاه جهانی و من  
 چون رهی؛ ل - افزون دارد:  
 همان من ترا چاکر و کهترم و گر کمتری را خود اندر خورم  
 اگر عمر باشد مرا سالیان ترا باد پیوسته روشن روان  
 خ ۱ - بیت اول این دو بیت و صورت بیت دومی را که مصراع دوم آن با مصراع دوم بیت آتی جابجا شده  
 افزون دارد (نک. توضیح ۱، بیت ۴۴۹).

بدو گفت کاؤس کامروز بزم  
 ۴۵۰ بیاراست رامشگهی شاهوار  
 گزینیم و فردا بسازیم رزم<sup>۱</sup>  
 شد ایوان بکردار باغ بهار<sup>۲</sup>  
 سمن عارضان<sup>۳</sup> پیش خسرو بپای<sup>۴</sup>  
 ز خیناگران برگشاده<sup>۵</sup> دو لب<sup>۶</sup> همی باده خوردند تا نیم شب

۱۱

دگر روز فرمود<sup>۷</sup> تاگیو و طوس  
 ۴۵۵ سپردار و جوشنوران صد هزار  
 در گنج بگشاد و<sup>۸</sup> روزی بداد  
 یکی لشکر آمد ز پهلو بدشت  
 سرآورده و خیمه زد بر دو میل  
 هوا<sup>۹</sup> نیلگون گشت و کوه<sup>۱۰</sup> آبنوس  
 ببستند شبگیر بر<sup>۱۱</sup> پیل کوس  
 سپه بر نشانند و بنه بر نهاد<sup>۱۲</sup>  
 شمرده بلشکرگه آمد سوار  
 که از گرد ایشان<sup>۱۳</sup> هوا تیره گشت<sup>۱۴</sup>  
 بپوشید گیتی بنعل و بپیل  
 بجوشید دریا ز آواز<sup>۱۵</sup> کوس<sup>۱۶</sup>

۱. ل، خ ۱ - به جای یک بیت دو بیت:

چنین گفت کاؤس کای پهلوان  
 بخدمت ببندم کمر بر میان  
 بیا تا بشادی یک امروز بزم  
 گزینیم و فردا بسازیم رزم

۲. خ ۲ - خرم بهار؛ خ ۱ - افزون دارد:

بیاراست رامشگهی دلپذیر  
 نشستند بر گوشه آبگیر  
 گرانمایگانرا همی خواندند  
 بدان خرمی گوهر افشانند  
 از آواز ابیرشم و بانگ نای  
 سمن چهرگان پیش خسرو بپای

ل - این بیتها پس از بیت ۴۵۲ متن آمده. ۳. ل، خ ۱ - سمن چهرگان ۴. خ ۲ - پیش او بر بپای

۵. ل، خ ۱ - گشادند رامشگران هر؛ خ ۲ - بیاد بزرگان گشاده ۶. ل، خ ۱ - افزون دارند:

بخوردند می تا جهان تیره گشت  
 دل نامداران ز می خیره گشت  
 همه مست بودند و گشتند باز  
 بیموده گردان شب دیرباز  
 چو خورشید آن چادر قیرگون  
 بدرید و از پرده آمد برون

۷. ل، خ ۱ - بفرمود کاؤس ۸. ل، خ ۱، خ ۲ - بر کوه ۹. خ ۲ - «و» ندارد. ۱۰. خ ۱ - و روزی بداد

۱۱. ل، خ ۲ - اسپان ۱۲. ع - بیتهای ۴۵۶-۴۶۳ ترجمه نشده. ۱۳. خ ۲ - سما ۱۴. ل، خ ۱ -

شد زمین ۱۵. ل، خ ۱، خ ۲ - بجنید هامون ز آوای ۱۶. خ ۲ - مصراع دوم بیت ۴۵۸ و بیتهای

۴۵۹، ۴۶۰ و ۴۶۱ و مصراع اول بیت ۴۶۲ را ندارد.

همی رفت منزل بمنزل جهان<sup>۱</sup> ۴۶۰  
 درخشیدن خشت و ژوپین ز گرد  
 زبس گونه گونه سنان و درفش  
 تو گفتی که ابری برنگ آبنوس  
 جهان را شب و<sup>۲</sup> روز پیدا نبود  
 ازینسان بشد تا در دژ رسید  
 ۴۶۵ خروشی بلند آمد از دیدگاه<sup>۳</sup>  
 چو سهراب زان دیده<sup>۴</sup> آوا شنید  
 بانگشت لشکر بهومان نمود  
 چو هومان ز دور آن سپه را بدید  
 بهومان چنین گفت سهراب گرد  
 ۴۷۰ نیینی تو زین لشکر بیکران  
 که پیش من آید به آوردگاه  
 سلیحست بسیار و مردم بسی  
 کنون من ببخت رد<sup>۵</sup> افراسیاب  
 بتنگی<sup>۶</sup> نداد ایچ سهراب دل  
 ۴۷۵ [یکی جام می خواست از می گسار  
 وزانسو سراپرده شهریار  
 زبس خیمه و مرد و پرده سرای

شده چون شب و روز گشته نهان<sup>۱</sup>  
 چو آتش پس پرده لاجورد  
 سپرهای زرین و زرینه کفش  
 برآمد ببارید زو سندروس  
 تو گفتی سپهر و ثریا نبود  
 بشد<sup>۲</sup> خاک و سنگ از جهان ناپدید  
 بسهراب گفتند<sup>۳</sup> کامد سپاه  
 بباره بیامد<sup>۴</sup> سپه بنگرید<sup>۵</sup>  
 سپاهی که آن را کرانه نبود  
 دلش گشت پر بیم و دم درکشید<sup>۶</sup>  
 که اندیشه از دل ببايد سترد  
 یکی مرد جنگی و گریزی گران  
 گر ایدون که یاری دهد هور و ماه<sup>۷</sup>  
 سرافراز نامی ندانم<sup>۸</sup> کسی  
 کنم دشت را همچو دریای آب<sup>۹</sup>  
 فرود آمد از باره شاداب دل  
 نکرد ایچ رنجه دل از کارزار<sup>۱۰</sup>  
 کشیدند بر دشت پیش حصار  
 نماند ایچ بر دشت و برکوه<sup>۱۱</sup> جای

۱. ل. چمان؛ خ ۱. سپاه ۲. ل. جهان شب شده روز گشته نهان؛ خ ۱. شده روی خورشید تابان سیاه  
 ۳. ل. خ ۱. شب از ۴. ل. خ ۱، خ ۲. شده ۵. ع. سور القلعة ۶. ل. خ ۲. بنمود ۷. خ ۲. ازان  
 گونه ۸. ل. خ ۱، خ ۲. بیالا برآمد ۹. ل. خ ۱. سپه را بدید ۱۰. ل. خ ۱. افزون دارند:  
 بدو گفت سهراب جنگ آزمای که دل دار بر جای و رخ را بجای  
 ۱۱. خ ۲. مهر و ماه؛ ع. بیت ترجمه نشده. ۱۲. ل. خ ۱. سرافراز و جنگی نیینم؛ خ ۲. سرافراز و  
 نامی نه بینم ۱۳. ل. خ ۱. شه؛ ع. الملك ۱۴. ع. توضیح داده: من دمانهم؛ خ ۲. بیت را ندارد.  
 ۱۵. خ ۱. به تندی ۱۶. م. بیت را ندارد؛ ع. بیت ترجمه شده. ۱۷. خ ۲. بماندیم برکوه و بر دشت

چو خورشید گشت از جهان ناپدید  
 تهمتن بیامد بنزدیک شاه  
 ۴۸۰ که دستور باشد مرا تاجور  
 بینم که این نو جهاندار کیست  
 بدو گفت کاؤس کین کار تست  
 تهمتن یکی جامه ترکوار  
 بیامد چو نزدیکی دژ رسید  
 ۴۸۵ بران<sup>۸</sup> دژ درون<sup>۹</sup> رفت مرد دلیر  
 چو سهراب را دید بر تخت بزم  
 بدیگر چو هومان سوار دلیر  
 تو گفتی<sup>۱۱</sup> همه تخت<sup>۱۲</sup> سهراب بود  
 دو بازو بگردار ران هیون  
 ۴۹۰ ز ترکان<sup>۱۸</sup> بگرد اندرش صد دلیر  
 پرستار پنجاه با دست بند  
 همی یک بیک خواندند<sup>۲۱</sup> آفرین  
 شب تیره بر دشت لشکر کشید  
 میان بسته جنگ<sup>۱</sup> و دل کینه خواه<sup>۲</sup>  
 از<sup>۴</sup> ایدر شوم بی کلاه و کمر  
 بزرگان کدامند و سالار کیست  
 که بیدار دل بادی<sup>۵</sup> و تن درست  
 بپوشید و آمد دوان تا<sup>۶</sup> حصار  
 خروشیدن نوش<sup>۷</sup> ترکان شنید  
 چنانچون سوی آهوان نره شیر<sup>۱۰</sup>  
 نشسته بیک دست او ژنده رزم<sup>۱۱</sup>  
 دگر بارمان نام بردار شیر  
 بسان یکی سرو شاداب<sup>۱۴</sup> بود<sup>۱۵</sup>  
 برش چون بر پیل<sup>۱۶</sup> و چهره چو خون<sup>۱۷</sup>  
 جوان و<sup>۱۹</sup> سرافراز<sup>۲۰</sup> چون نره شیر  
 پیش دل افروز تخت بلند  
 بران<sup>۲۲</sup> برز و بالا و تیغ و نگین<sup>۲۳</sup>

۱. ل، خ ۱ - بر روز دامن ۲. ل - میان بسته بر جنگ؛ خ ۲ - میان بسته رزم ۳. ع - پس از آن بیت  
 ۴۷۹-۴۸۲ با این جمله ادا شده: جاء رستم کیکاؤس و استأذنه أن یدخل معسکر الترك علی سبیل التجسس  
 ۴. ل - که؛ خ ۱، خ ۲ - کز ۵. خ ۱ - باشی ۶. ل - نهان در؛ خ ۱، خ ۲ - نهان تا ۷. ل - خروشیدن و  
 نوش؛ ع - صیاحهم علی الشرب؛ خ ۲ - بیت را ندارد. ۸. ل، خ ۱، خ ۲ - بدان ۹. ل، خ ۱، خ ۲ - فرو  
 ۱۰. خ ۲ - دگر باره آن نام بردار شیر؛ ع - بیت ترجمه نشده ۱۱. خ ۲ - بیتهای ۴۸۶ و ۴۸۷ را ندارد.  
 ۱۲. خ ۱ - گونی ۱۳. خ ۲ - گرد ۱۴. خ ۱ - سیراب ۱۵. ع - بیتهای ۴۸۸-۴۹۰ ترجمه نشده.  
 ۱۶. ل، خ ۲ - شیر ۱۷. خ ۱ - افزون دارد:

بستن پیلوار و ببالا بلند به بیشه دراز بیم شیربر ببند

۱۸. خ ۲ - زگردان ۱۹. ل، خ ۱ - یلان؛ خ ۲ - «و» ندارد. ۲۰. خ ۲ - «و» را افزون دارد. ۲۱. ل، خ ۱ -  
 همی خواند هرکس برو ۲۲. خ ۲ - بدان ۲۳. ع - بیت ترجمه نشده.

همی دید رستم مر او راز دور<sup>۱</sup> بشایسته کاری<sup>۴</sup> برون رفت ژند  
 ۴۹۵ بدان لشکر اندر چنو کس نبود چه مردی بدو گفت با من بگوی  
 تهمتن یکی مشت بر گردنش بدان جایگه خشک شد<sup>۷</sup> ژنده رزم  
 زمانی همی بود سهراب دیر ۵۰۰ برسید<sup>۱۰</sup> سهراب تا ژندرزم  
 برفتند و دیدندش<sup>۱۲</sup> افکنده خوار خروشان ازان<sup>۱۴</sup> درد باز آمدند  
 بسهراب گفتند شد ژندرزم چو بشنید سهراب برجست زود  
 ۵۰۵ ابا چاکر و شمع و خیناگران شگفت آمدش سخت و<sup>۲۰</sup> خیره بماند

نشست و<sup>۲</sup> نگه کرد مردان سور<sup>۳</sup> گوی دید برسان سرو بلند  
 بر رستم آمد پرسید زود<sup>۵</sup> سوی روشنی آی و بنمای روی  
 بزد تیز و بر شد<sup>۱</sup> روان از تنش نشد ژنده رزم آنگهی سوی بزم<sup>۸</sup>  
 نیامد بنزدیک او ژند<sup>۱</sup> شیر کجا شد که جایش تهی شد ز بزم<sup>۱۱</sup>  
 بر آسوده از بزم و از کارزار<sup>۱۳</sup> شگفتی فرو مانده از کار ژند<sup>۱۵</sup>  
 سر آمد برو<sup>۱۶</sup> روز<sup>۱۷</sup> پیگار و بزم<sup>۱۸</sup> بیامد بر ژند برسان دود  
 بیامد و را دید مرده چنان<sup>۱۹</sup> دلیران و گردنکشان را<sup>۲۱</sup> بخواند

۱. ل - همی بود رستم بدان جای دور؛ خ ۱، خ ۲ - همی بود رستم بدان جای دور ۲. ل، خ ۲ - نشسته؛  
 خ ۱ - نشستن ۳. خ ۲ - تور؛ خ ۲ - افزون دارد؛  
 یکی نامور بود دستور اوی کجا نام او ژنده بد نامجوی  
 ۴. ع - خرج لحاجه ۵. خ ۲ - بیت را ندارد. ۶. ل، خ ۲ - بزد سخت و بر شد؛ خ ۱ - بزد تا برون شد  
 ۷. خ ۲ - بیفتاد آنجایگه ۸. ل، خ ۱ - سر آمدش رزم و سر آمدش بزم؛ خ ۲ - سر آمد برو روزگاران بزم؛ ع -  
 بیت ترجمه نشده. ۹. ل، خ ۱ - ژنده؛ خ ۲ - نزه ۱۰. ل، خ ۱ - نگه کرد ۱۱. ل، خ ۱ - افزون دارند؛  
 بیامد کس و دید او را نگون تباه و شده جانش از تن برون  
 ۲ - صورتی از همان بیت و این بیت را افزون دارد؛  
 ز کارش بگفتند سهراب را بخود تلخ کردش خور و خواب را  
 ۱۲. خ ۱، خ ۲ - دیدند ۱۳. ع - به جای ترجمه بیتهای ۵۰۱-۵۰۵ این جمله آمده: فوئب و ائی مصرع  
 زند ۱۴. ل، خ ۱، خ ۲ - پراز ۱۵. خ ۲ - ز دردش دل اندر گداز آمدند ۱۶. ل، خ ۱، خ ۲ - ورا  
 ۱۷. خ ۲ - رزم و ۱۸. ل - روزگاران بزم؛ خ ۲ - رزم و پیکار و بزم؛ ل، خ ۱ - افزون دارند؛  
 ز کارش چو گفتند سهراب را بر او تلخ گشتش خور و خواب را  
 بسنجید با توضیح ۱۱ فوق. ۱۹. م - گران؛ خ ۲ - بیت را ندارد. ۲۰. خ ۲ - «و» ندارد. ۲۱. خ ۲ -  
 کنداوران را

چنین گفت کامشب نباید غنود  
 که گرگ اندر آمد<sup>۱</sup> میان رمه  
 اگر یار باشد جهان آفرین  
 ز فتراک زین برگشایم کمند ۵۱۰  
 بیامد نشست از بر گاه خویش  
 که گر<sup>۱</sup> کم شد از تخت من ژندرزم  
 چو برگشت رستم بر شهر یار  
 بره بر گو پیلتن را بدید  
 یکی بر خروشید چون پیل مست ۵۱۵  
 بدانست رستم کز ایران سپاه  
 بخندید و زان پس<sup>۱۲</sup> فغان برکشید  
 بیامد پیاده بنزدیک اوی  
 پیاده کجا بوده تیره شب  
 بگفتش بگیو آن کجا کرده بود ۵۲۰  
 همه شب همی نیزه باید بسود<sup>۱</sup>  
 سگ و مرد را آزمودش همه<sup>۲</sup>  
 چو نعل سمندم بساید زمین  
 بخوادم از ایرانیان<sup>۴</sup> کین ژند  
 گر انمایگان را همه خواند پیش<sup>۵</sup>  
 نیامد همی<sup>۷</sup> سیر جانم ز بزم<sup>۸</sup>  
 از ایران سپه گپیو بد پاسدار  
 بز دست و گرز از میان بر<sup>۱</sup> کشید<sup>۱۰</sup>  
 سپر بر سر آورد و بنمود<sup>۱۱</sup> دست  
 بشب گپیو باشد طلایه براه  
 طلایه چو آواز رستم شنید  
 چنین گفت کای مهتر جنگجوی<sup>۱۳</sup>  
 تهمتن بگفتار بگشاد لب  
 چنان شیر مردی که آزرده بود<sup>۱۴</sup>

۱. خ ۲- همی زنده بایدم بود؛ ل، خ ۱- با این دو بیت عوض شده:

بدیشان چنین گفت سهراب شیر که ای بخردان و یلان دلیر

یک امشب شما را نباید غنود همه شب سر نیزه باید بسود

ع- بعد به جای ترجمه بیتهای ۵۰۷-۵۱۰ گزارش مختصر آنها می آید. ۲. خ ۲- آمد اندر ۳. خ ۱-

آزمود او همه؛ خ ۲- دید در دمدمه ۴. خ ۲- از ایران نخواهم مگر ۵. خ ۲- پیش خویش؛ خ ۲-

نخستین بیت از دو بیت افزوده شده بر ل و خ ۱ را پس از بیت ۵۰۷ متن افزون دارد (نک. توضیح ۱، بیت ۵۰۷).

۶. خ ۲- اگر ۷. خ ۱- نیامد همان؛ خ ۲- نیاید همی ۸. خ ۲- افزون دارد:

بهومان بفرمود تا می خورد غمی لشکری را همی بشکرد

۹. ل- پس تیغ بزبان؛ خ ۱، خ ۲- و تیغ از میان بر ۱۰. ع- بعد به جای ترجمه بیتهای ۵۱۵-۵۲۰ گزارش

مختصر آنها می آید. ۱۱. ل، خ ۱- بگشاد ۱۲. ل، خ ۱- بخندید آنگه ۱۳. ل، خ ۱- نیکجوی؛ خ ۲-

کینه جوی ۱۴. ل، خ ۱- افزون دارند:

برو آفرین کرد گپیو گزین که بی تو مباد اسپ و گوپال و زین

وزان جایگه رفت نزدیک شاه  
 ز سهراب و از برز و بالای اوی  
 که هرگز ز ترکان چنین کس نخاست  
 بتوران و ایران<sup>۲</sup> نماند بکس  
 ۵۲۵ وزان مشت بر گردن ژنדרزم  
 بگفتند و پس رود و می خواستند  
 ز ترکان سخن گفت وز بزم گاه<sup>۱</sup>  
 ز بازوی و کتف دلارای اوی<sup>۲</sup>  
 بکردار سروست بالاش راست  
 تو گوئی که سام سوارست و بس  
 کزان پس نیامد برزم و ببزم  
 همه شب همی لشکر آراستند

۱۳

چو افگند خور سوی بالا<sup>۴</sup> کمند  
 بپوشید سهراب خفتان جنگ  
 یکی تیغ هندی بچنگ اندرش<sup>۸</sup>  
 ۵۳۰ کمندی بفتراک بر شست خم  
 بیامد یکی برز بالا<sup>۱۱</sup> گزید  
 بفرمود تارفت پیشش هجیر  
 نشانه نباید که خم آورد  
 بهرکاردر پیشه کن راستی  
 زبانه برآمد ز<sup>۵</sup> چرخ بلند<sup>۱</sup>  
 نشست از بر چرمه سنگ رنگ<sup>۷</sup>  
 یکی مغفر خسروی بر سرش<sup>۹</sup>  
 خم اندر خم<sup>۱۰</sup> و روی کرده دژم  
 بجایی که ایرانیان را<sup>۱۲</sup> بدید  
 بدو گفت کژی نیاید ز تیر<sup>۱۳</sup>  
 چو پیچان شود<sup>۱۴</sup> زخم کم آورد<sup>۱۵</sup>  
 چو خواهی که نگزایدت کاستی<sup>۱۶</sup>

۱. م. - رزم گاه؛ ع. - ترجمه بیت‌های ۵۲۱-۵۲۶ با این جمله ادا شده: و حکمی له صنیعه و ما جری و باتوا بنظرون فی ترتیب امر القتال ۲. خ ۱. - بر و پای اوی؛ بخ. - بر و بال اوی؛ ل. - صورتی از مصراع: وزان بزم فردوس آرای اوی؛ خ ۲. - بیت‌های ۵۲۲-۵۲۶ را ندارد. ۳. ل. - بایران و توران؛ خ ۱. - از ایران و توران ۴. خ ۱. - گردون ۵. ل، خ ۱، خ ۲. - به ۶. ل، خ ۱. - پیش از بیت ۵۲۷ متن افزون دارد:

چو خورشید برداشت زرین سپر زمانه بر آورد از چرخ سر

۷. ل. - سیم رنگ؛ خ ۱. - خوب رنگ؛ خ ۲. - زرد رنگ؛ بخ. - نیل رنگ ۸. ل. - برند اندر افگنده اندر برش؛ خ ۱. - برند آور افگند اندر برش؛ خ ۲. - یکی تیغ هندی بر اندر برش ۹. ع. - بیت‌های ۵۲۹ و ۵۳۰ ترجمه نشده. ۱۰. ل، خ ۱. - بد ۱۱. ل، خ ۱. - تند بالا؛ خ ۲. - برز و بالا ۱۲. ل، خ ۱، خ ۲. - ایران سپه را ۱۳. خ ۱. - اکنون تو پندم پذیر ۱۴. ل، خ ۱. - سر افشان شود؛ خ ۲. - سر افشان کند ۱۵. بخ. - بیت را ندارد. ۱۶. خ ۲. - افزون دارد:

چو تو راستی در دل آراستی کند راست کار ترا راستی



۵۳۵ سخن هرچه پرسم همه راست گوی  
 [چو خواهی که یابی رهایی ز من  
 از ایران هرآنچت بپرسم بگویی  
 سپارم بستو گنج آراسته  
 و رایدون که کزئی بود رای تو  
 ۵۴۰ هجیرش چنین داد پاسخ که شاه  
 بگویم همه آنچه<sup>۵</sup> دانم بدوی  
 بدو گفت کز تو بپرسم همه  
 همه نامداران آن مرز را  
 ز بهرام و از رستم نامدار  
 ۵۴۵ بگوکان سراپرده هفت رنگ<sup>۱۱</sup>  
 پیش اندرون<sup>۱۲</sup> بسته صد ژنده پیل  
 یکی برز<sup>۱۴</sup> خورشیدپیکر درفش  
 بقلب سپاه اندرون جای کیست  
 بدو گفت کان<sup>۱۶</sup> شاه ایران بود  
 ۵۵۰ وزانپس بدو گفت بر<sup>۱۸</sup> میمنه  
 سراپرده بر<sup>۲۰</sup> کشیده سیاه

متاب از ره راستی هیچ روی<sup>۱</sup>  
 سرافراز باشی بهر انجمن<sup>۲</sup>  
 متاب از ره راستی هیچ روی  
 بیابی بسی<sup>۳</sup> خلعت و خواسته  
 همان بند و زندان بود جای تو  
 سخن<sup>۴</sup> هرچه پرسد ز ایران سپاه  
 بکزی چرا بایدم گفت و گوی<sup>۱</sup>  
 ز گردنکشان و<sup>۷</sup> ز شاه و رمه<sup>۸</sup>  
 چو طوس و چو کاوس و<sup>۹</sup> گودرز را  
 ز حرکت<sup>۱۰</sup> بپرسم بمن برشمار  
 بدو اندرون<sup>۱۲</sup> خیمه‌های پلنگ  
 یکی مهد<sup>۱۳</sup> پیروزه برسان نیل  
 سرش ماه زرین غلافش بنفش  
 ز گردان ایران ورا نام<sup>۱۵</sup> چیست  
 بدرگاه او<sup>۱۷</sup> پیل و شیران بود  
 سواران<sup>۱۹</sup> بسیار و پیل و بنه  
 رده گردش<sup>۲۱</sup> اندر ز هر سو<sup>۲۲</sup> سپاه

۱. ل، خ، ۱، خ، ۲ - بکزی (خ - بلندی) مکن رای و چاره مجوی ۲. م - بیتهای ۵۳۶ و ۵۳۷ را ندارد.

۳. خ، ۱ - ز من ۴. ل، خ، ۲ - ز من ۵. ل، خ، ۱، خ، ۲ - هرچه ۶. ل، خ، ۱ - افزون دارند:

بگیتی به از راستی پیشه نیست ز کزی بتر هیچ اندیشه نیست

۴. ل و خ، ۱ - باز هم افزون دارند:

نبینی جز از راستی پیشه ام بکزی نیاید خود اندیشه ام

خ، ۲ - صورتهایی از همین بیتها را افزون دارد. ۷. ل، خ، ۱ - هم ۸. م - ز شاه رمه؛ ع - بیتهای ۵۴۲،

۵۴۳ و ۵۴۴ ترجمه نشده. ۹. خ، ۲ - چو کاوس و چون طوس و ۱۰. ل - هر چت ۱۱. ل -

سراپرده از دیبه رنگ رنگ؛ خ، ۱، خ، ۲ - سراپرده دیبه از رنگ رنگ ۱۲. خ، ۲ - اندرو ۱۳. ل - مر

آن تخت؛ خ، ۲ - وزان تخت ۱۴. خ، ۲ - سرز؛ بخ - زرد ۱۵. ل - رای ۱۶. خ، ۲ - کو ۱۷. ل،

خ، ۱، خ، ۲ - که بر درگهش ۱۸. خ، ۲ - کز ۱۹. م، خ، ۱ - سوارست ۲۰. م - نو ۲۱. م -

زده گردش؛ خ، ۲ - بگردی وی ۲۲. ل، خ، ۲ - ستاده

بگرد اندرش خیمه زاندازه بیش	۵۵۵	دگر گفت <sup>۷</sup> کان سرخ پرده سرای
زده پیش او <sup>۱</sup> پیل پیکر درفش		یکی شیرپیکر درفشی بزر <sup>۱</sup>
چنین گفت کان <sup>۵</sup> طوس نوذر بود		چنین گفت کان فرّ آزادگان
سواران بسی گردش اندر بیای <sup>۸</sup>		بپرسید کان سبز پرده سرای <sup>۱۴</sup>
درفش <sup>۱</sup> کجا پیل پیکر بود		یکی تخت پرمايه اندر میان
سواران بسی گردش اندر بیای <sup>۸</sup>		۵۶۰ [برو بر نشسته یکی پهلوان
درفشان یکی در <sup>۱۰</sup> میانش گهر <sup>۱۱</sup>		زهر <sup>۱۷</sup> کس که بر پای پیشش بر است <sup>۱۸</sup>
جهانگیر <sup>۱۲</sup> گودرز کشوادگان <sup>۱۳</sup>		یکی باره پیشش ببالای اوی
یکی لشکری گشن پیشش بیای		برو <sup>۲۰</sup> هر زمان بر خروشد همی
زده پیش او اختر کاویان <sup>۱۵</sup>		بسی پیل <sup>۲۲</sup> برگستوان دار پیش
ابا فرّ و باسفت و یال گوان <sup>۱۶</sup>		۵۶۵ نه مردست ز ایران <sup>۲۴</sup> ببالای اوی
نشسته بیک رش سرش <sup>۱۹</sup> برتر است		
کمندی فرو هشته تا پای اوی		
تو گویی که در زین <sup>۲۱</sup> بجوشد همی		
همی جوشد آن مرد <sup>۲۳</sup> بر جای خویش		
نه بینم همی اسپ همتای اوی <sup>۲۵</sup>		

۱. ل. - بالا ز پیش؛ خ ۱ - مردانش پیش؛ بخ - شیران پیش؛ ع - بیت ترجمه نشده. ۲. خ ۱ - یکی ازدها
۳. ل، خ ۱، خ ۲ - بنزدش ۴. ع - مداسات ذهبیه ۵. خ ۲ - کو ۶. م - درفشی ۷. ل، خ ۱، خ ۲ - پرسید ۸. خ ۲ - یکی لشکری کش به پیشش بیای ۹. خ ۲ - درفش بنفش ۱۰. ل، خ ۱ - درفشان و اندر؛ خ ۲ - درفشان گهر در ۱۱. خ ۲ - میان بنفش؛ ل، خ ۱، خ ۲ - افزون دارند:
- پس پشتش اندر سپاهی گران همه نیزه داران و جوشنوران
- ع - این بیت ترجمه نشده. ۱۲. ل، خ ۱، خ ۲ - سپهدار ۱۳. بخ - افزون دارد:
- سپه کش بود گاه کینه دلیر دو چل پور دارد چو پیل و چو شیر
- کجا پیل با او نکوشد بجنگ نه از دشت ببر و نه از گه پلنگ
۱۴. ع - سراق ۱۵. ع - بیت ترجمه نشده. ۱۶. م - بیت را ندارد. ۱۷. ل، خ ۱، خ ۲ - ازان
۱۸. خ ۱ - درست ۱۹. ل، خ ۱، خ ۲ - بیک سرازو ۲۰. ل، خ ۱ - بدو؛ بخ - بخود ۲۱. ل، خ ۱، خ ۲ - دریا ۲۲. ل، خ ۱، خ ۲ - «و» را افزون دارند. ۲۳. خ ۲ - «و» را افزون دارد. ۲۴. ل، خ ۱، خ ۲ - بایران نه مردی ۲۵. خ ۲ - افزون دارد:
- بسی پیل و برگستوان و زیبای (کذا!) خروشان بدرگاه پرده سرای

درفشی بدید<sup>۱</sup> ازدهاپیکر<sup>۲</sup> است  
 چنین<sup>۴</sup> گفت کز چین یکی نامدار<sup>۵</sup>  
 بپرسید نامش ز فرخ هجیر  
 بدین دژ بدم من بدان<sup>۹</sup> روزگار  
 ۵۷۰ غمی گشت سهراب را دل ازان<sup>۱۱</sup>  
 نشان داده بود از پدر مادرش  
 همی نام جست از زبان<sup>۱۴</sup> هجیر  
 نبشته بسر بر دگرگونه بود  
 ازان پس بپرسید زان<sup>۱۶</sup> مهتران  
 ۵۷۵ سواران بسیار و پیلان بپای  
 یکی گرگ<sup>۲۰</sup> پیکر درفش از برش  
 بدو گفت کان پور<sup>۲۳</sup> گودرز گیو  
 ز گودرزبان مهتر و بهترست  
 بران نیزه بر شیر زرین سرست<sup>۳</sup>  
 بنوی بیامد بر شهریار<sup>۱</sup>  
 بدو گفت<sup>۷</sup> نامش ندارم بویر<sup>۸</sup>  
 کجا او بیامد بر شهریار<sup>۱۰</sup>  
 که جایی ز رستم نیامد نشان  
 همی دید و<sup>۱۲</sup> دیده نبد باورش<sup>۱۳</sup>  
 مگر کان سخنها شود دلپذیر  
 ز فرمان نکاهد نخواهد<sup>۱۵</sup> فزود  
 کشیده سراپرده بد<sup>۱۷</sup> بر کران<sup>۱۸</sup>  
 برآید<sup>۱۹</sup> همی ناله کرنای  
 برآورده از پرده<sup>۲۱</sup> زرین سرش<sup>۲۲</sup>  
 که خوانند<sup>۲۴</sup> گردان ورا گیو نیو  
 به ایرانیان<sup>۲۵</sup> بر دو بهره سرست<sup>۲۶</sup>

۱. ل، خ ۲ - درفشش پیش؛ خ ۱ - درفشش بدید؛ بخ - درفشش بین ۲. ع - و قدّامه رایة تشبه الثعبان  
 ۳. خ ۲ - برست؛ خ ۲ - افزون دارد:

هجیر آنگهی گفت با خویشتن  
 بگویم بدین نیکدل شیرمرد  
 که گر من نشان گو پیلتن  
 ز رستم برآرد بناگاه گرد  
 ازان به نباشد که پنهان کنم  
 ز گردنکشان نام او بفکنم

ل، خ ۱ - بیتهای فوق را پس از بیت ۵۶۹ متن افزون دازند. ۴. ل، خ ۱ - بدو ۵. ل، خ ۱، خ ۲ - نیکخواه  
 ۶. ل، خ ۱، خ ۲ - بنزدیک شاه ۷. ل، خ ۲ - بگفتا که ۸. ل - زویر ۹. خ ۲ - درین ۱۰. ل، خ ۱ -  
 بیتهایی را افزون دارند؛ خ ۲ - بیت پس از بیت ۵۶۶ متن (نک. توضیح ۳). ۱۱. ل، خ ۱ - سهراب رادل  
 بدان؛ خ ۲ - سهراب ازان سرکشان ۱۲. خ ۲ - «و» ندارد. ۱۳. خ ۱ - یاورش ۱۴. ل، خ ۱، خ ۲ - دهان  
 ۱۵. ل، خ ۱، خ ۲ - نه هرگز ۱۶. ل، خ ۱، خ ۲ - کز ۱۷. ل، خ ۱، خ ۲ - سراپرده ۱۸. ع - بیتهای  
 ۵۷۴-۵۷۶ چنین ترجمه شده: ثم سايله عن صاحب سرادق آخر و رایة أخرى علی رأسها صورة ذئب من  
 الذهب؛ خ ۲ - افزون دارد:

که لعل و بنفش است پرده سرای  
 ز سهمش بجنبد زمینش ز جای

۱۹. ل، خ ۱ - برآمد ۲۰. خ ۲ - کوه ۲۱. ل، خ ۱، خ ۲ - بابر اندر آورده ۲۲. خ ۲ - افزون دارد:

میان سراپرده تحتى زده  
 ستاده غلامان بپیشش رده

۲۳. ل، خ ۱ - چنین گفت کان پور؛ خ ۲ - چنین گفت کو بود ۲۴. ل - کجا خواند؛ خ ۲ - که خواننده  
 ۲۵. ل، خ ۱، خ ۲ - ایران سپه ۲۶. خ ۲ - درست؛ ل - افزون دارد:

سرافراز داماد رستم بود  
 بایران زمین همچو او کم بود

بدو گفت زان سوی<sup>۱</sup> تابنده شید<sup>۲</sup>      برآید یکی پرده بینم سپید<sup>۳</sup>  
 ۵۸۰ ز دیبای رومی پیشش<sup>۴</sup> سوار      رده برکشیده فزون از هزار  
 پیاده سپردار و نیزه‌وران<sup>۵</sup>      شده انجمن لشکری<sup>۱</sup> بی‌کران  
 نشسته سپهدار بر تخت عاج      نهاده بران عاج کرسی ساج<sup>۶</sup>  
 ز هودج<sup>۸</sup> فرو هشته دیبا جلیل      غلام ایستاده رده خیل خیل  
 بر خیمه نزدیک<sup>۹</sup> پرده‌سرای      بدهلز چندی پیاده بیای<sup>۱۰</sup>  
 ۵۸۵ بدو<sup>۱۱</sup> گفت کورا فربرز خوان      که فرزند شاهست و تاج گوان<sup>۱۲</sup>  
 پرسید کان سرخ<sup>۱۳</sup> پرده‌سرای      بدهلز چندی پیاده<sup>۱۴</sup> بیای<sup>۱۵</sup>  
 بگرد<sup>۱۶</sup> اندرش سرخ و زرد و بنفش      ز هرگونه برکشیده درفش  
 درفشی پس پشت پیکرگراز      سرش ماه زرین<sup>۱۷</sup> و بالا دراز  
 چنین گفت کورا گرازست نام      که در<sup>۱۸</sup> جنگ شیران ندارد<sup>۱۹</sup> لگام  
 ۵۹۰ هشیوار و<sup>۲۰</sup> ز تخمه گیوگان<sup>۲۱</sup>      که بر درد و سختی نگردد زگان<sup>۲۲</sup>  
 نشان پدر جست و<sup>۲۳</sup> با او نگفت      همی داشت آن راستی در نهفت  
 تو گیتی<sup>۲۴</sup> چه سازی که خود ساختست

۱. ل، خ، ۱، خ، ۲ - ازان سو که      ۲. خ، ۲ - تابان برست  
 ۳. خ، ۲ - چو خورشید تابان برو افسرست  
 ۴. ل، خ، ۱ - و پیشش      ۵. ع - اصحاب ترسه و رماح  
 ۶. خ، ۲ - نهاده بر عاج از منگ تاج؛ ع - بیتهای ۵۸۲ و ۵۸۳ ترجمه نشده، سپس این جمله می‌آید: فی  
 اوصاف ذکرها المؤلف      ۸. ل، خ، ۱، خ، ۲ - پرده      ۹. ل، خ، ۱ - بر خیمه در پیش؛ خ، ۲ - زده خیمه بر  
 پیش      ۱۰. ل، خ، ۱ - یکی ماه پیکر درفشی بیای؛ خ، ۲ - بیت پس از بیت ۵۸۷ متن آمده.      ۱۱. ل -  
 چنین      ۱۲. خ، ۲ - بیتهای ۵۸۵ و ۵۸۶ را ندارد؛ ل، خ، ۱ - افزون دارند:

چنین گفت سهراب کز بهر شاه      بیایند پیشش مهان با کلاه  
 خ، ۲ - افزون دارد:

زده خیمه در پیش پرده‌سرای      بدهلز چندی ستاده بیای  
 ۱۳. خ، ۱ - ازان زرد      ۱۴. خ، ۲ - درفشی درخشان پیشش؛ ل، خ، ۱، خ، ۲ - بدهلز چندی ستاده      ۱۵. ع -  
 بیتهای ۵۸۷-۵۸۸ با این جمله ادا شده: ثم سایله عن سراق آخر      ۱۶. خ، ۲ - یکی      ۱۷. ل، بخ -  
 سیمین      ۱۸. ل - از      ۱۹. ل - نیچد؛ خ، ۲ - گذارد      ۲۰. خ، ۲ - «و» ندارد.      ۲۱. خ، ۱ -  
 کاوگان      ۲۲. م - ببندد میان؛ خ، ۱ - نگردد ز جان؛ خ، ۲ - که در رنج و سختیش باشد توان؛ ع - بیت ترجمه  
 نشده.      ۲۳. م، ل - «و» ندارند.      ۲۴. ل، خ، ۱، خ، ۲ - جهانرا      ۲۵. خ، ۲ - گونه      ۲۶. ع -  
 بیتهای ۵۹۲ و ۵۹۳ ترجمه نشده.

چنان کو گذارد ببايد گذاشت <sup>۱</sup>	زمانه نبشته دگرگونه داشت
ازان کش بدیدار او بد نیاز <sup>۲</sup>	دگر باره پرسید ازان سرفراز
وزان اسپ و آن تاب داده <sup>۴</sup> کمند	ازان پرده سبز و مرد <sup>۳</sup> بلند ۵۹۵
که از تو سخن را چه باید نهفت	ازان پس هجیر سپهدش گفت <sup>۵</sup>
ازان است کو را ندانم همی	گر از نام چینی بمانم <sup>۷</sup> همی
ز رستم نکردی سخن هیچ یاد	بدو گفت سهراب کین نیست داد
میان سپه در <sup>۸</sup> نماند <sup>۱</sup> نهان <sup>۱۱</sup>	کسی کو بود پهلوان جهان
نگهبان هر مرز و هر کشورست <sup>۱۲</sup>	تو گفتی که بر <sup>۱۱</sup> لشکر او مهترست ۶۰۰
که شاید بدن کان گو شیرگیر	چنین داد پاسخ مر او را هجیر
که هنگام بزمست در <sup>۱۳</sup> گلستان	کنون رفته باشد بزابلستان
که دارد سپهد سوی جنگ روی <sup>۱۵</sup>	بدو گفت سهراب کین خود مگوی <sup>۱۴</sup>
برو <sup>۱۶</sup> بر بخندند پیر و جوان	برامش نشیند جهان پهلوان
بگویم و گفتار ما <sup>۱۷</sup> اندکیست <sup>۱۸</sup>	مرا با تو امروز پیمان یکیست ۶۰۵
سرافراز باشی بهر انجمن	اگر پهلوان را نمایی بمن

۱. ل، خ ۱ - افزون دارند:

چو دل بر نهی بر سرای سپنج همه زهر پیش آرد و درد و رنج  
 خ ۲ - صورتی از همان بیت را افزون دارد. ع ۲ - ترجمه بینهای ۵۹۴ و ۵۹۵ از این قرار است: ثم عاود  
 سهراب السؤال لما فی نفسه من السید الذی کان مشوقا الیه، و مرفرفا بجناح قلبه علیه، فسایله ثانیاً عن  
 السرادق الذی کان فی نفس الأمر سرادق ایبه رستم و قال: قل لی لمن ذلك السرادق الأخضر؟ و من ذلك  
 الرجل الطویل الذی هو عنده ل، خ ۳ - اسپ ل، خ ۴ - مرد و آن تاب داده؛ خ ۱ - اسپ و آن  
 خم داده ۵ - خ ۲ - ازان پس مر او را سپهد بگفت ۶ - خ ۲ - نباید م ۷ - نام جویی بمانم؛ ل - نام  
 چینی ندانم ۸ - م - میان بسته دارد ۹ - خ ۱ - نگردد ۱۰ - خ ۲ - نشان ل، خ ۱۱ - در  
 ۱۲ - بخ - افزون دارد:

برز می که کاؤس لشکر کشد به پیل دمان تخت و افسر کشد  
 جهان پهلوان بایدهش پیش رو چو بر خیزد از دشت آوای غو  
 م ۱۳ - بزمست بر؛ خ ۲ - اشکوفه و ل، خ ۱۴ - نگوی؛ ع - ما هذا الکلم ل، خ ۱۵ - افزون دارند:  
 ز هر سو بمهر جهاندار شاه بیایند نزدش مهان با کلاه  
 ل، خ ۱، خ ۲ - برین ل، خ ۱۷ - بگویم که گفتار من؛ خ ۲ - کنون رفت و پیمان من ع ۱۸ -  
 بیت ترجمه نشده.

ترا بی‌نیازی دهم در جهان  
 و رایدون که این راز داری ز من  
 سرت را نخواهد همی تن بجای  
 ۶۱۰ نبینی که موبد بخسرو چه گفت  
 سخن گفت<sup>۱</sup> ناگفته<sup>۲</sup> چون گوهرست  
 چو از<sup>۳</sup> بند و پیوند یابد رها  
 چنین داد پاسخ هجیرش که شاه  
 نبرد کسی جوید<sup>۴</sup> اندر جهان  
 ۶۱۵ کسیرا<sup>۵</sup> که رستم بود هم نبرد  
 تنش زور دارد بصد زورمند  
 چنو خشم گیرد بروز نبرد  
 [هم آورد او بر زمین پیل نیست  
 بدو گفت سهراب از<sup>۶</sup> آزادگان  
 ۶۲۰ چرا چون ترا<sup>۷</sup> خواند باید پسر

گشاده کنم گنجهای نهان<sup>۱</sup>  
 گشاده بپوشی بمن<sup>۲</sup> بر سخن  
 نگر تا کدامین به آیدت رای<sup>۳</sup>  
 بدانگه که بگشاد راز از<sup>۴</sup> نهفت<sup>۵</sup>  
 کجا نابسوده بسنگ<sup>۶</sup> اندرست  
 درخشنده<sup>۷</sup> مهری بود بی بها<sup>۸</sup>  
 چو سیر آید از مهر<sup>۹</sup> وز تاج و گاه  
 که او ژنده پیل اندر آرد ز جان<sup>۱۰</sup>  
 سرش ز آسمان اندر آید<sup>۱۱</sup> بگرد<sup>۱۲</sup>  
 سرش بر ترست از درخت بلند<sup>۱۳</sup>  
 چه هم رزم او ژنده<sup>۱۴</sup> پیل و چه مرد<sup>۱۵</sup>  
 چو گرد پی رخس<sup>۱۶</sup> او نیل نیست<sup>۱۷</sup>  
 سیه بخت گودرز کشوادگان  
 بدین زور و این دانش و این هنر

۱. ل. - سرافراز گردی میان مهان ۲. ل، خ، ۱، ۲ - زم ۳. ل، خ، ۱، ۲ - میانچی کن اکنون بدین  
 هر دو رای ۴. خ، ۱ - «از» را ندارد. ۵. ع - بیت‌های ۶۱۰-۶۱۲ ترجمه نشده. ۶. م، خ، ۲ - گفته  
 ۷. خ، ۱ - ناسفته ۸. خ، ۲ - ببند ۹. خ، ۲ - چو آن ۱۰. ل - چو رخشنده؛ خ، ۱ - که رخشنده  
 ۱۱. م - نابها ۱۲. خ، ۲ - شهر ۱۳. ل - خواهد ۱۴. م - کی از ابر پیل آورد در دهان؛ خ، ۱ -  
 که از ابر و پیل اندر آرد زمان؛ ل، خ، ۲ - نهان؛ ل، خ، ۱، ۲ - افزون دارند:  
 به زخم سر گرز سندان شکن بر آرد دمار از دو صد انجمن  
 ۱۵. خ، ۲ - یکی را ۱۶. ل، خ، ۱، ۲ - آرد ۱۷. م - افزون دارد: .  
 نخواهم که با او بصرا بود هم آورد او کوه خارا بود  
 ل، خ، ۱ - صورتی از بیت را پس از بیت ۶۱۷ متن افزون دارند؛ ع - بیت‌های ۶۱۵-۶۱۷ با این جمله ادا شده:  
 ويحجم الليث الكاشر عن مكافحه ۱۸. ل، خ، ۱ - بیت پس از بیت ۶۱۸ متن آمده؛ خ، ۲ - بیت را ندارد.  
 ۱۹. خ، ۱ - بچنگش چه شیرو چه؛ خ، ۲ - به پیشش چه اسب و چه؛ ل - بیت را ندارد. ۲۰. ل - افزون دارد:  
 بخوام که با او بصرا بود هم آورد اگر سنگ خارا بود  
 (نک. در فوق، توضیح ۱۷) ۲۱. ل، خ، ۱ - اسپ ۲۲. ل، خ، ۱ - بیت پس از بیت ۶۱۶ متن آمده؛ خ، ۲ -  
 بیت را ندارد. ۲۳. خ، ۱، ۲ - «و» ندارند. ۲۴. ل، خ، ۱ - کجا چون ترا؛ خ، ۲ - که همچون تویی

تو مردان<sup>۱</sup> جنگی کجا دیده  
 که چندین ز رستم سخن بایدت<sup>۲</sup>  
 از آتش<sup>۵</sup> ترا بیم چندان بود  
 چو دریای سبز<sup>۷</sup> اندر آید ز جای  
 ۶۲۵ سر تیرگی اندر آید بخواب<sup>۹</sup>  
 بدل گفت پس<sup>۱۱</sup> کار دیده هجیر  
 بگویم بدین ترک با<sup>۱۲</sup> زور دست  
 ز لشکر کند جنگ او ز<sup>۱۳</sup> انجمن  
 برین<sup>۱۴</sup> زور و این کتف و این یال اوی<sup>۱۵</sup>  
 ۶۳۰ از ایران نیاید<sup>۱۷</sup> کسی کینه خواه  
 چنین گفت موبد که مردن<sup>۱۹</sup> بنام  
 اگر من شوم کشته بر دست اوی

که بانگ پی اسپ<sup>۱</sup> نشنیده  
 زبان بر ستودنش بگشایدت<sup>۴</sup>  
 که دریا بآرام خندان<sup>۱</sup> بود  
 ندارد دم آتش تیزی پای<sup>۸</sup>  
 چو تیغ از میان<sup>۱۱</sup> برکشد آفتاب  
 که گر من نشان گو شیرگیر  
 چنین یال و این خسروانی نشست  
 برانگیزد این باره پیلتن  
 شود کشته رستم بچنگال اوی<sup>۱۶</sup>  
 بگیرد سر تخت<sup>۱۸</sup> کاوس شاه  
 به از زنده دشمن بدو<sup>۲۰</sup> شادکام<sup>۲۱</sup>  
 نگردد<sup>۲۲</sup> سیه روز چون آب جوی<sup>۲۳</sup>

۱. خ ۲- شیران ۲. خ ۲- که آواز روباه ۳. ل، خ ۱، خ ۲ و بیخ- بر زبان ۴. ل، خ ۱، خ ۲ و بیخ-  
 برانی ستایی و راهر زمان؛ م، خ ۲- افزون دارند:

ارش بینم آنگاه آیدت یباد که دریا خروشان نگردد ز باد

۵. م- آبش ۶. ل، خ ۱، خ ۲ و بیخ- جنبان ۷. خ ۲- دریا بموج ۸. ل، خ ۱- بیت را ندارند؛ ع- بیت  
 ترجمه نشده. (بسنجید با بیت ۳۵۷ متن). ۹. خ ۱- ز خواب ۱۰. ل، خ ۲ و بیخ- تیغ تبش؛ خ ۱- تیغ  
 نفس ۱۱. خ ۲- تا ۱۲. ل، خ ۱- و این ۱۳. ل، خ ۱، خ ۲- جنگجوی ۱۴. ل، خ ۲-  
 بدین ۱۵. م- برین گونه کتف و بر و یال او ۱۶. ع- بیت ترجمه نشده؛ ل، خ ۱- افزون دارند:

از ایران نیاید کسی جنگجوی که اوی اندر آرد ابا او بروی

۲- متن بیت تحریف شده؛ بیخ- صورتی از همان بیت را افزون دارد. ۱۷. ل، خ ۱- چوز ایران نباشد  
 ۱۸. ل- سرگاه ۱۹. خ ۲- خسرو ۲۰. خ ۱- بدو ۲۱. خ ۲- به از زندگانی و دشمن بکام  
 ۲۲. خ ۱- بگردد ۲۳. ل- آب در تیره جوی؛ بیخ- افزون دارد:

چو من هست گودرز را سالخورد دگر پور هفتاد و شش شیر مرد  
 چو گویو جهانگیر لشکر شکن که باشد بهر جاسر انجمن  
 چو بهرام و رهام گردن فراز چو شیدوش شیر اوژن رزمساز  
 پس از مرگ من مهربانی کنند ز دشمن بکین جانستانی کنند

ل، خ ۱- در این جا بیت نخست را طبق بیخ و بیت چهارم را پس از بیت ۶۳۳ متن افزون دارند؛ خ ۲- بیت اول  
 و صورتی از بیت چهارم را طبق بیخ افزون دارد؛ ع- این بیتها ترجمه نشده.

چو گودرز و<sup>۱</sup> هفتاد پور گزین  
 نباشد بایران تن من<sup>۴</sup> مباد  
 ۶۳۵ که چون برکشد<sup>۵</sup> از چمن<sup>۱</sup> بیخ سرو  
 بسهراب گفت این چه<sup>۸</sup> آشفتنست  
 نباید ترا جست با او نبرد  
 همی پیلتن را نخواهی شکست  
 همه پهلوانان<sup>۱</sup> با آفرین<sup>۲</sup>  
 چنین دارم از موبد پاک یاد  
 سزد گر گیارا نبوید<sup>۷</sup> تذرو  
 همه با من از رستمت گفتنت<sup>۱</sup>  
 برآرد به آوردگاه از تو گرد<sup>۱۰</sup>  
 همانا که<sup>۱۱</sup> آسان نیاید بدست

۱۴

چو بشنید این گفتهای<sup>۱۲</sup> درشت<sup>۱۳</sup>  
 ۶۴۰ ز بالا زدش تند یک پشت دست  
 نهان کرد از و روی و<sup>۱۴</sup> بنمود پشت<sup>۱۵</sup>  
 بیفگند و<sup>۱۶</sup> آمد بجای نشست<sup>۱۷</sup>

- 
۱. م، ل - «و» ندارند. ۲. ل، خ، ۱، ۲ - نامداران ۳. ل، خ، ۱ - بیت را افزون دارند (نک. توضیح ۲۳، بیت ۶۳۲)؛ خ، ۲ - بیت را ندارد. ۴. خ، ۲ - تنم در بایران زمین ۵. ل، خ، ۲ - برکشم؛ خ، ۱ - برکند ۶. ل، خ، ۲ - ۷. خ، ۱، خ، ۲ - ببوید ۸. خ، ۲ - آنچه ۹. خ، ۲ - افزون دارد: ۱۰. ل، خ، ۱ - بیت را ندارند؛ خ، ۲ - بیت ۶۳۷ پس از بیت ۶۳۸ متن آمده. ۱۱. ل، خ، ۲ و بخ - همانا که ۱۲. ل، خ، ۱، خ، ۲ - گفتارهای ۱۳. ل، خ، ۱ - نهفت ۱۴. خ، ۲ - سرپردلان زود ۱۵. ل، خ، ۱ - چیزی نگفت؛ ل، خ، ۱ - افزون دارند: ۱۶. ل، خ، ۱، خ، ۲ - بیفگندش ۱۷. ع - عجب مانند ازان گفتهای درشت سرپردلان زود بنمود پشت خ، ۲ - افزون دارد: ۱۸. ل، خ، ۱، خ، ۲ - افزوده شده. ۱۹. ل، خ، ۱، خ، ۲ - بیفگندش ۲۰. ع - بیت ترجمه نشده؛ ل، خ، ۱، خ، ۲ - افزون دارند: ۲۱. ل، خ، ۱، خ، ۲ - بیفگندش ۲۲. ع - ۲۳. ل، خ، ۱، خ، ۲ - بیفگندش ۲۴. ع - ۲۵. ل، خ، ۱، خ، ۲ - بیفگندش ۲۶. ع - ۲۷. ل، خ، ۱، خ، ۲ - بیفگندش ۲۸. ع - ۲۹. ل، خ، ۱، خ، ۲ - بیفگندش ۳۰. ع - ۳۱. ل، خ، ۱، خ، ۲ - بیفگندش ۳۲. ع - ۳۳. ل، خ، ۱، خ، ۲ - بیفگندش ۳۴. ع - ۳۵. ل، خ، ۱، خ، ۲ - بیفگندش ۳۶. ع - ۳۷. ل، خ، ۱، خ، ۲ - بیفگندش ۳۸. ع - ۳۹. ل، خ، ۱، خ، ۲ - بیفگندش ۴۰. ع - ۴۱. ل، خ، ۱، خ، ۲ - بیفگندش ۴۲. ع - ۴۳. ل، خ، ۱، خ، ۲ - بیفگندش ۴۴. ع - ۴۵. ل، خ، ۱، خ، ۲ - بیفگندش ۴۶. ع - ۴۷. ل، خ، ۱، خ، ۲ - بیفگندش ۴۸. ع - ۴۹. ل، خ، ۱، خ، ۲ - بیفگندش ۵۰. ع - ۵۱. ل، خ، ۱، خ، ۲ - بیفگندش ۵۲. ع - ۵۳. ل، خ، ۱، خ، ۲ - بیفگندش ۵۴. ع - ۵۵. ل، خ، ۱، خ، ۲ - بیفگندش ۵۶. ع - ۵۷. ل، خ، ۱، خ، ۲ - بیفگندش ۵۸. ع - ۵۹. ل، خ، ۱، خ، ۲ - بیفگندش ۶۰. ع - ۶۱. ل، خ، ۱، خ، ۲ - بیفگندش ۶۲. ع - ۶۳. ل، خ، ۱، خ، ۲ - بیفگندش ۶۴. ع - ۶۵. ل، خ، ۱، خ، ۲ - بیفگندش ۶۶. ع - ۶۷. ل، خ، ۱، خ، ۲ - بیفگندش ۶۸. ع - ۶۹. ل، خ، ۱، خ، ۲ - بیفگندش ۷۰. ع - ۷۱. ل، خ، ۱، خ، ۲ - بیفگندش ۷۲. ع - ۷۳. ل، خ، ۱، خ، ۲ - بیفگندش ۷۴. ع - ۷۵. ل، خ، ۱، خ، ۲ - بیفگندش ۷۶. ع - ۷۷. ل، خ، ۱، خ، ۲ - بیفگندش ۷۸. ع - ۷۹. ل، خ، ۱، خ، ۲ - بیفگندش ۸۰. ع - ۸۱. ل، خ، ۱، خ، ۲ - بیفگندش ۸۲. ع - ۸۳. ل، خ، ۱، خ، ۲ - بیفگندش ۸۴. ع - ۸۵. ل، خ، ۱، خ، ۲ - بیفگندش ۸۶. ع - ۸۷. ل، خ، ۱، خ، ۲ - بیفگندش ۸۸. ع - ۸۹. ل، خ، ۱، خ، ۲ - بیفگندش ۹۰. ع - ۹۱. ل، خ، ۱، خ، ۲ - بیفگندش ۹۲. ع - ۹۳. ل، خ، ۱، خ، ۲ - بیفگندش ۹۴. ع - ۹۵. ل، خ، ۱، خ، ۲ - بیفگندش ۹۶. ع - ۹۷. ل، خ، ۱، خ، ۲ - بیفگندش ۹۸. ع - ۹۹. ل، خ، ۱، خ، ۲ - بیفگندش ۱۰۰. ع -



یکی خود چینی<sup>۱</sup> بکردار باد<sup>۲</sup>      بپوشید خفتان و بر سر نهاد  
 نشست از بر باره تیزتگ<sup>۴</sup>      ز تندی بجوش آمدش خون برگ<sup>۳</sup>  
 به آوردگه رفت چون پیل مست<sup>۱</sup>      خروشید و بگرفت نیزه<sup>۵</sup> بدست  
 نیارست کردن بدو در نگاه<sup>۷</sup>      کس از نامداران ایران سپاه  
 ز بازوی وز<sup>۸</sup> آب داده سنان      ز پای و رکیب و زدست و عنان  
 بگفتند کاینست<sup>۹</sup> گو پیلتن      ازان پس دلیران شدند انجمن  
 که یارد شدن پیش<sup>۱۰</sup> او جنگجوی      نشاید نگه کردن اسان بدوی  
 همی شاه کاوس را بر<sup>۱۱</sup> شمرد      ازان پس خروشید سهراب گرد  
 که چون<sup>۱۲</sup> است کارت بدشت نبرد      چنین<sup>۱۳</sup> گفت با شاه آزاد مرد  
 که در جنگ نه تاو داری نه پی<sup>۱۵</sup>      چرا کرده نام کاوس کی  
 ستاره بدین کار گریان<sup>۱۷</sup> کنم      تنت را برین نیزه بریان<sup>۱۶</sup> کنم  
 بدان<sup>۱۸</sup> شب کجا کشته شد ژندرزم      یکی سخت سوگند خوردم ببزم  
 کنم زنده کاوس کی را بدار      کز ایران نمانم<sup>۱۹</sup> یکی نیزه دار

۱. ع- خودة ترکیه ۲. ل، خ، ۱، خ-۲-

یکی ترک رومی بسر بر نهاد

زره را و خفتان بپوشید شاد

ل، خ-۱- افزون دارند:

گران گرز را پهلو دیو بند

گرفتس سنان و کمان و کمند

خ-۲- صورتی از همان بیت را افزون دارد. ۳. ل- خون زرگ؛ خ-۲- خون بروی ۴. خ-۲- تیزپوی

۵. ع- رمح ۶. خ-۲- چوکوه روان اسپش از جای جست؛ ل، خ-۲- دو مصراع پس و پیش؛ ل، خ، ۱، خ-۲ و

بخ- افزون دارند:

برآورد بر چهره ماه گرد

برون آمد و رای ناورد کرد

بنیزه برآورد بالا ز جای

وزان پس دمان شد بپرده سرای

رمیدند ازو سروران دلیر

بکردار گوران ز چنگال شیر

۷. ل- برو در؛ خ-۱- برو بر؛ خ-۲- بیت را ندارد؛ ع- بیتهای ۶۴۴-۶۵۵ ترجمه نشده. ۸. ل، خ، ۱، خ-۲-

و آن ۹. خ-۱- کاینست ۱۰. خ-۲- نزد ۱۱. خ-۲- کاوس باید ۱۲. خ-۲- بدو ۱۳. ل، خ، ۱،

خ-۲- کای ۱۴. ل، خ، ۱، خ-۲ و بخ- چه گونه ۱۵. ل، خ، ۱، خ-۲- کی در جنگ شیران نداری تو پی

۱۶. ل، خ-۱- بدین نیزه چون منت پیچان؛ خ-۲- بدین چون منت سخت پیچان ۱۷. ل، خ، ۱، خ-۲- سپاه

ترا جمله بیجان ۱۸. ل- دران؛ خ-۲- بدین ۱۹. خ-۲- نه بینم

که داری از ایرانیان تیزچنگ  
 ۶۵۵ همی گفت و می بود<sup>۲</sup> جوشان بسی<sup>۳</sup>  
 خروشان بیامد بپرده سرای  
 خم آورد زان پس<sup>۴</sup> سنان کرد سیخ<sup>۵</sup>  
 سراپرده یک بهره<sup>۶</sup> آمد ز پای<sup>۷</sup>  
 رمید آن دلاور سپاه دلیر  
 ۶۶۰ غمی گشت کاؤس و آواز داد  
 یکی نزد رستم برید آگهی  
 ندارم سواری و راهم نبرد  
 بشد طوس و پیغام کاوس برد  
 بدو گفت رستم که هر<sup>۸</sup> شهریار  
 ۶۶۵ گهی گنج<sup>۹</sup> بودی گهی ساز بزم  
 بفرمود تارخش را زین کنند  
 ز خیمه نگه کرد رستم بدشت  
 نهاد از بر رخسار خشنده زین  
 همی بست بر باره<sup>۱۰</sup> رهام تنگ  
 ۶۷۰ همی این بدان آن بدین گفت زود

۱. ل، خ، ۱، خ، ۲ - بدین دشت ۲. ل، خ، ۱، خ، ۲ - بگفت و همی بود ۳. ل، خ، ۲ - خاموش بس؛ بخ -  
 خامش بسی ۴. ل، خ، ۲ - نداد ایچ پاسخش کس ۵. ل، خ، ۱، خ، ۲ - بیت را ندارند؛ ع - ترجمه بیتهای  
 ۶۵۶-۶۵۹: و رکض نحو سرادق کیکاوس فقوضه بر محه و تفرق عنه من کان هناك من العسکر تفرق الی عافیر  
 لصوله الضیغم الهصور و لم یقدر أحد شجعان ذلك العسکر علی مقاومه ۶. ل، خ، ۱، خ، ۲ و بخ - پشت  
 ۷. ل، خ، ۱، خ، ۲ و بخ - سنان ستیخ ۸. ل، خ، ۲ - بزد تند و؛ خ، ۱ - بزد گرد ۹. ل، خ، ۱ - هشتاد  
 ۱۰. خ، ۲ - نیمه ۱۱. م، ل - آمد بتای؛ خ، ۱ - کندش ز جای ۱۲. ل، خ، ۱، خ، ۲ - بیت را ندارند. ۱۳. ل،  
 خ، ۱، خ، ۲ و بخ - که ای ۱۴. خ، ۲ - خسرو نژاد؛ ع - بیتهای ۶۶۰-۶۶۲ چنین ترجمه شده: فعظم ذلك علی  
 کیکاوس فأنفذ طوسا الی رستم لیخبره بصنیع سهراب، و یستنهضه الیه و یستعجله ۱۵. م، خ، ۱ - ترکان  
 ۱۶. خ، ۲ - نزد ۱۷. خ، ۲ - ای ۱۸. ل، خ، ۲ و بخ - جنگ؛ خ، ۱ - رزم ۱۹. ع - بیتهای ۶۶۷-۶۶۸  
 چنین ترجمه شده: و أمر عسکره بالركوب و جعل جرجین یقال له: عجل ۲۰. ل، خ، ۲ - یالرزه؛ خ، ۱ -  
 باگرز ۲۱. خ، ۲ - که برگستوان ۲۲. ل، خ، ۱ - درزده ۲۳. ل، خ، ۲ - پرده

بدل<sup>۱</sup> گفت کین کار<sup>۲</sup> آهرمنست  
 بزد دست و پوشید ببر بیان  
 نشست از بر رخس و بگرفت راه  
 درفشش<sup>۵</sup> ببردند با او بهم  
 ۶۷۵ چو سهراب را دید با<sup>۱</sup> یال و شاخ  
 بدو گفت از ایدر بیکسو شویم  
 بمالید سهراب کف را بکف  
 برستم چنین گفت<sup>۱۱</sup> کاندرگذشت  
 از ایران نخواهی دگر یار<sup>۱۳</sup> کس  
 ۶۸۰ به آوردگه بر ترا<sup>۱۵</sup> جای نیست  
 ببالا بلندی و با<sup>۱۷</sup> کتف و یال  
 نگه کرد رستم بدان سرفراز  
 بدو گفت نرم ای جوان مرد گرم<sup>۲۰</sup>  
 بسپیری بسی دیدم آوردگاه  
 ۶۸۵ تبه شد بسی دیو در جنگ<sup>۲۳</sup> من

۱. خ ۲ - چنین ۲. ل، خ ۱، خ ۲ - کین رزم ۳. ع - بیت ترجمه نشده. ۴. ل، خ ۱، خ ۲ - افزون دارند:  
 بدو گفت از ایدر مرو پیشتر بمن دار گوش از یلان بیشتر  
 ع - در عوض ترجمه شده: و اوصی آخاه زواره بالایبرح مکانه، و یحفظ ماوراء ۵. ل - درفش  
 ۶. خ ۱ - و آن ۷. ل، خ ۱ - بر آوردگه بر پی آهو ۸. خ ۲ -  
 بگفت او برستم برو تا رویم بیکجایگه هر دو مرد گویم  
 بیت پس از بیت ۶۷۷ متن آمده. ۹. ل، خ ۱ - بر آوردگه ۱۰. خ ۲ - بر آوردگرد از میان دو صف  
 ۱۱. ل، خ ۱ - بدو گفت سهراب ۱۲. ل - ز من ترس و تیمار سوی تو گشت؛ خ ۲ - بیت را ندارد؛ ل، خ ۱ -  
 افزون دارند:

بگفت او برستم برو تا رویم بیکجای هر دو مرد گویم  
 ۱۳. ل، خ ۱ - نخواهی همی یار؛ خ ۲ - نخواهیم یاری ز ۱۴. ل، خ ۱، خ ۲ - باشم و تو ۱۵. م - مر مرا  
 ۱۶. خ ۲ - بیت ۶۸۰ پس از بیت ۶۸۱ متن آمده. ۱۷. خ ۲ - بر ۱۸. خ ۱ - سالت ۱۹. ل، خ ۲ - سفت  
 و جنگ؛ خ ۱ - یال چنگ ۲۰. ل، خ ۲ - نرم ۲۱. ل، خ ۱، خ ۲ و بنج - هوا ۲۲. خ ۲ - نرم و گرم  
 ۲۳. ل - بر دست؛ خ ۲ - در دست ۲۴. ل - نرفتم بسویی؛ خ ۱ - ندیدم بسویی ۲۵. ل، خ ۲ - دیدم

نگه کن مرا گر ببینی<sup>۱</sup> بجنگ  
 مرا دید در جنگ دریا و کوه  
 چه کردم ستاره گوای منست  
 بدو گفت کز تو بپرسم سخن  
 ۶۹۰ من ایدون گمانم که تورستمی  
 چنین داد پاسخ که رستم نیم  
 که او پهلو انست و<sup>۲</sup> من کهترم<sup>۳</sup>  
 از امید سهراب شد ناامید

اگر زنده مانی مترس از نهنگ  
 که با نامداران توران گروه  
 بمردی جهان زیر پای منست<sup>۴</sup>  
 همه راستی باید افگند بن  
 گر از<sup>۵</sup> تخمه نامور نیرمی  
 هم از تخمه سام نیرم نیم  
 نه با تخت و گاهم نه با افرم  
 برو<sup>۶</sup> تیره شد روی روز<sup>۷</sup> سپید

۱۵

به آوردگه رفت<sup>۸</sup> نیزه بکفت<sup>۹</sup>  
 ۶۹۵ یکی تنگ میدان فرو ساختند  
 نماند ایچ بر<sup>۱۰</sup> نیزه<sup>۱۱</sup> بند و سنان  
 بشمشیر هندی برآویختند  
 بزخم اندرون تیغ<sup>۱۲</sup> شد ریز ریز  
 گرفتند زان پس عمود گران  
 ۷۰۰ ز نیرو<sup>۱۳</sup> عمود اندر آورد خم<sup>۱۴</sup>  
 ز اسپان فروریخت برگستوان<sup>۱۵</sup>

همی ماند از گفت مادر شگفت  
 بکوتاه نیزه<sup>۱۶</sup> همی باختند<sup>۱۷</sup>  
 بچپ باز بردند هردو عنان  
 همی ز آهن آتش فروریختند<sup>۱۸</sup>  
 چه زخمی<sup>۱۹</sup> که پیدا کند رستخیز  
 غمی گشت بازوی کند آوران<sup>۲۰</sup>  
 دمان<sup>۲۱</sup> باد پایان و<sup>۲۲</sup> گردان دژم  
 زره پاره شد بر<sup>۲۳</sup> میان گوان

۱. ل. خ ۱ - تابهینی؛ خ ۱ - تانه بینی ۲. ل. خ ۱، خ ۲ - افزون دارند:

چو آمد ز رستم چنین گفتگوی بجنید سهراب را دل بدوی

۳. ل. که از؛ خ ۱ - هم از؛ خ ۲ - وزان ۴. خ ۲ - «و» ندارد. ۵. ع - هوالبهلوان و انا الغلام ۶. خ ۱ -

بدو ۷. خ ۲ - زردو ۸. ل. خ ۱، خ ۲ - «و» را افزون دارند. ۹. ل. خ ۱، خ ۲ - گرفت ۱۰. خ ۲ -

بکوپال و نیزه ۱۱. ل. خ ۱ - باختند؛ بخ - تاختند؛ خ ۲ - افزون دارد:

ببستند پیمان که از هر دو روی بیاری نباید کسی کینه جوی

بکردند تدبیر با هم نبرد نشد هیچ ازیشان یکی روی زرد

۱۲. ل. خ ۱، خ ۲ - با ۱۳. ع - در عوض: رمح ۱۴. ل. بیت ۶۹۷ پس از بیت ۶۹۸ متن آمده.

۱۵. خ ۲ - تیر ۱۶. خ ۱، خ ۲ - رزمی ۱۷. بخ - همی کوفتند آن برین این بر آن ۱۸. خ ۲ - ز تیر و

۱۹. بخ - آمد بخم ۲۰. ل. چمان؛ خ ۱ - دوان؛ خ ۲ - جهان ۲۱. خ ۲ - «و» ندارد. ۲۲. ع -

در عوض: التجافیف ۲۳. خ ۲ - در

فرو مانند اسپ و دلاور ز کار<sup>۱</sup>      یکی را نبد چنگ و بازو بکار<sup>۲</sup>  
 تن از خوی پر آب و همه کام<sup>۳</sup> خاک      زبان گشته از تشنگی چاک چاک  
 یک از یکدگر ایستادند<sup>۴</sup> دور      پر از درد باب<sup>۵</sup> و پر از رنج<sup>۶</sup> پور  
 ۷۰۵ جهاننا شکفتی ز<sup>۷</sup> کردار تست      هم از تو شکسته هم از تو<sup>۸</sup> درست  
 ازین دو یکی را نجنید مهر      خرد دور بد مهر نمود چهر  
 همی بچه را باز داند ستور<sup>۹</sup>      چه ماهی بدریا چه در دشت گور  
 نداند همی مردم از رنج و آز<sup>۱۰</sup>      یکی دشمنی را<sup>۱۱</sup> ز فرزند باز  
 همی گفت رستم که هرگز نهنگ      ندیدم که آید بدین سان بجنگ  
 ۷۱۰ مرا خوار شد جنگ<sup>۱۲</sup> دیو سپید      ز مردی شد امروز دل ناامید  
 جوانی چنین<sup>۱۳</sup> ناسپرده جهان      نه گردی نه نام آوری از مهان<sup>۱۴</sup>  
 بسیری رسانیدم از روزگار      دو لشکر نظاره بدین کارزار  
 چو آسوده شد باره هردو مرد      ز آورد وز بند و ننگ و<sup>۱۵</sup> نبرد  
 بزه بر نهادند هردو کمان      جوانه همان سالخورده همان<sup>۱۶</sup>  
 ۷۱۵ زره بود و خفتان و ببر بیان      ز کلک و ز پیکانش نامد<sup>۱۷</sup> زیان  
 غمی شد دل هردو از یکدگر      گرفتند هردو دوال کمر  
 تهمتن که گر<sup>۱۸</sup> دست بردی<sup>۱۹</sup> بسنگ      بکندی ز کوه سیه روز<sup>۲۰</sup> جنگ<sup>۲۱</sup>

۱. کذا نسخه خ ۲؛ م، ل، خ ۱ - اسپ دلاور سوار      ۲. بخ - دست و بازو ش یار؛ ل، خ ۱، خ ۲ - دست بازو  
 بکار      ۳. بخ - دهان پر ز      ۴. ل - یک از دیگران استادند؛ خ ۱ - یک از دیگر استاده هر دوز؛ خ ۲ -  
 یکی از دگر ماند آنگاه      ۵. م - تاب باب؛ خ ۲ - درد تاب      ۶. م - درد      ۷. ل، خ ۱ - شگفتاکه؛  
 خ ۲ - شگفته که      ۸. ل - شکسته هم از تو هم از پور؛ خ ۲ - شکسته هم از تو شکسته      ۹. خ ۲ - ماند  
 ز دور      ۱۰. ل، خ ۱، خ ۲ - رنج آز      ۱۱. خ ۲ - همی دشمنان را      ۱۲. خ ۱ - رزم      ۱۳. ل،  
 خ ۱، خ ۲ - زد دست یکی      ۱۴. ع - بیتهای ۷۱۱ و ۷۱۲ ترجمه نشده.      ۱۵. ل - ز آورد و جنگ و ز  
 ننگ و؛ خ ۱ - باوردگه تنگ تر شد؛ خ ۲ - ز آورد و از جنگ و ننگ      ۱۶. م - جوان و مهان سالخورده  
 گوان؛ م - افزون دارد:

ز تیر و ز پیکان هوا تیره گشت      جهان از شگفتی همی خیره گشت

۱۷. ل، خ ۱ - ز کلک و ز پیکان نیامد؛ خ ۲ - ز تیر و ز پیکار مانده      ۱۸. ل، خ ۱ - اگر      ۱۹. ل - کردی

۲۰. ل - ز خاره بسی روز؛ خ ۱ - سیه سنگ راروز      ۲۱. خ ۲ - بکندی ز سنگی سیه بی درنگ

کمر بند سهراب را چاره کرد<sup>۱</sup>      میان جوان را<sup>۲</sup> نبود آگهی  
 ۷۲۰ دو شیراوژن از جنگ سیر آمدند  
 دگر باره سهراب گرز گران  
 بزد گرز و آورد کتفش بدرد  
 بخنید سهراب و گفت ای سوار  
 برزم اندرون<sup>۱۲</sup> رخس گویی خرس  
 ۷۲۵ اگر چه گوی سروبالا بود  
 بستنی<sup>۱۱</sup> رسید این<sup>۱۷</sup> از آن ازین  
 که از یکدگر روی برگاشتند  
 تهمتن بتوران سپه شد بجنگ  
 میان سپاه اندر آمد چو گرگ<sup>۲۰</sup>  
 ۷۳۰ عنان را بیچید سهراب گرد  
 بزد خویشان را بایران سپاه<sup>۲۳</sup>  
 دل رستم اندیشه کرد بد  
 که بر<sup>۲</sup> زین بجنابند اندر نبرد  
 بماند از هنر دست رستم تهی<sup>۴</sup>  
 همه<sup>۵</sup> خسته و گشته<sup>۶</sup> دیر آمدند<sup>۷</sup>  
 ز زین برکشید و بیفشاردان<sup>۸</sup>  
 بیچید و<sup>۹</sup> درد از دلیری بخورد<sup>۱۰</sup>  
 بزخم دلیران<sup>۱۱</sup> نه پایدار  
 دو دست سوار از همه بترست<sup>۱۲</sup>  
 جوانی کند پیر کانا<sup>۱۴</sup> بود<sup>۱۵</sup>  
 چنان تنگ شد بر دلیران زمین  
 دل و جان باندوه<sup>۱۸</sup> بگذاشتند  
 بدانسان<sup>۱۹</sup> که نخچیر بیند پلنگ  
 پراگنده گشت آن سپاه بزرگ<sup>۲۱</sup>  
 بایرانیان بر یکی حمله برد<sup>۲۲</sup>  
 ز گرزش<sup>۲۴</sup> بسی نامور شد تباه<sup>۲۵</sup>  
 که کاوس را بی گمان بد رسد

۱. ع- و هو آخذ بمعاهد سهراب ۲. ل، خ- ۲- از؛ خ- ۱- در ۳. ل- کمر بند او را ۴. بخ- افزون دارد:  
 فرو داشت دست از کمر بند او      شگفتی فرو ماند از بند او  
 ۵. ل، خ- ۱- همی؛ خ- ۲- غمی؛ بخ- تبه ۶. ل، خ- ۲، بخ- گشته و خسته ۷. ع- بیت ترجمه نشده.  
 ۸. ع- ثم إن سهراب أخرج جرزیه من حلقة سرجه ۹. خ- ۲- «و» ندارد. ۱۰. ع- ترجمه مصراع چنین  
 است: فتألم منه رستم ۱۱. ل- سواران ۱۲. ل- بزخم اندرون؛ خ- ۲- بزیر اندرون ۱۳. خ- ۱-  
 بدترست؛ ع- بیت ترجمه نشده. ۱۴. خ- ۱- دانا؛ خ- ۲- رسوا ۱۵. خ- ۲- افزون دارد:  
 مرار حمتی آمد از تو بدل      که از خونت آغشته گشتست گل  
 ۱۶. م- بمستی؛ خ- ۲- بسیری؛ بخ- بپستی ۱۷. خ- ۲- رسیدی ۱۸. خ- ۲- پراندیشه ۱۹. ل، خ- ۱-  
 برانسان ۲۰. ل- گرد ۲۱. ل- گشتند مردان مرد؛ خ- ۱- گشتند خرد و بزرگ؛ ل- بیت ۷۲۹ پس  
 از بیت ۷۳۳ متن آمده. ۲۲. ل، خ- ۱-  
 بایران سپه رفت سهراب گرد      عنان باره تیزنگ را سپرد  
 ۲. بیت را ندارد. ۲۳. ل، خ- ۱- بر ایران سپاه ۲۴. خ- ۲- بدستش ۲۵. خ- ۲- بیتهای  
 ۷۲۹-۷۳۳ را ندارد.

ازین پره‌نر ترک نوخاسته  
 بلشکرگه خویش تازید زود  
 ۷۳۵ میان سپه دید سهراب را  
 سر نیزه پر خون و خفتان و<sup>۴</sup> دست  
 غمی<sup>۱</sup> گشت رستم چو او را بدید  
 بدو گفت کای ترک<sup>۷</sup> خونخواره مرد  
 چرا دست یازی بسوی<sup>۸</sup> همه  
 ۷۴۰ بدو گفت سهراب توران سپاه  
 تو آهنگ کردی بدیشان نخست  
 بدو گفت رستم که شد تیره روز  
 برین<sup>۱۱</sup> دشت هم دار و هم منبرست  
 گر ایدون که شمشیر با بوی شیر<sup>۱۳</sup>  
 ۷۴۵ بگردیم شبگیر<sup>۱۵</sup> با تیغ کین  
 بخفتان بر و بازو آراسته<sup>۱</sup>  
 که اندیشه دل بدان‌گونه بود<sup>۲</sup>  
 چو می<sup>۳</sup> لعل کرده بخون آب را  
 تو گفتی ز نخچیر گشتست<sup>۵</sup> مست  
 خروشی چو شیر ژیان برکشید  
 از ایران سپه جنگ با تو که کرد  
 چو گرگ آمدی در میان رمه  
 ازین رزم بودند بر<sup>۱</sup> بی‌گناه  
 کسی با تو پیگار و کینه نجست  
 چه پیدا کند تیغ گیتی فروز<sup>۱۱</sup>  
 که روشن جهان<sup>۱۲</sup> زیر تیغ اندرست  
 چنین آشنا شد تو<sup>۱۴</sup> هرگز ممیر  
 برو<sup>۱۱</sup> تا چه خواهد<sup>۱۷</sup> جهان آفرین

۱۶

برفتند و روی هوا<sup>۱۸</sup> تیره گشت  
 تو گفتی ز جنگش سرشت<sup>۲۰</sup> آسمان  
 وگر<sup>۲۲</sup> باره زیر اندرش آه‌نست  
 ز سهراب گردون همی خیره گشت<sup>۱۹</sup>  
 نیار آمد<sup>۱۱</sup> از تاختن یک زمان  
 شگفتی روانست و رویین تنست

۱. بیت چنین ترجمه شده: علی‌ید سهراب ۲. ع. - بیت‌های ۷۳۴-۷۳۷ با این جمله ادا شده: فرجع و  
 صاح علیه صیحه ۳. ل، خ، ۱، ۲ - زمین ۴. خ، ۲ - «و» ندارد. ۵. بخ - چو شیر که گیرد ز  
 نخچیر ۶. بخ - دژم ۷. ل، خ، ۲ - تیز ۸. خ، ۱، ۲ - با من نسودی؛ ل - بر خون نشستی  
 ۹. ل، خ، ۱، ۲ - دورند و هم ۱۰. ع - مصراع دوم بیت ۷۴۲ و بیت‌های ۷۴۳-۷۴۵ چنین نقل شده: فلیرجع  
 کل واحد منالی معسکره ثم نعود اذا أصبحنا ۱۱. خ، ۲ - بدین ۱۲. ل، خ، ۱، ۲ - روان ۱۳. بخ -  
 بازو بشمشیر و تیر ۱۴. خ، ۲ - که ۱۵. خ، ۲ - شمشیر ۱۶. ل، خ، ۱ - تو رو؛ خ، ۲ - تو شو  
 ۱۷. خ، ۲ - خواهی ۱۸. ل - و هر دو هوا ۱۹. ع - بیت‌های ۷۴۶-۷۴۹ ترجمه نشده، به ترجمه کلمه  
 نخستین بیت ۷۴۵ بسنده شده: فرجعا (= متن ما: برفتند) ۲۰. ل - سرشتش ز جنگ ۲۱. ل، خ، ۱،  
 خ، ۲ - نیاساید ۲۲. خ، ۱، ۲ - دگر

شب تیره آمد سوی لشکرش  
 ۷۵۰ بهومان چنین گفت<sup>۲</sup> کامروز هور  
 شما را چه کرد آن<sup>۵</sup> سوار دلیر  
 بدو گفت هومان که فرمان شاه  
 همه کار ما سخت ناساز بود  
 بیامد یکی مرد پر خاشجوی  
 ۷۵۵ تو گفתי ز مستی کنون خاستست  
 چنین گفت سهراب کو<sup>۱۱</sup> زین سپاه  
 از ایرانیان من بسی کشته‌ام  
 میان سوده از جنگ<sup>۱</sup> و از خنجرش<sup>۲</sup>  
 برآمد جهان کرد پرجنگ و شور<sup>۴</sup>  
 که یال یلان داشت و آهنگ شیر<sup>۱</sup>  
 چنان بد کز ایدر نجنبد سپاه  
 باورد گشتن چه آغاز بود<sup>۷</sup>  
 برین<sup>۸</sup> لشکر گشن بنهاد روی  
 و گر جنگ با یک تن<sup>۹</sup> آراستست<sup>۱۰</sup>  
 نکرد از دلیران کسی را تباه  
 زمین را بخون و گل<sup>۱۲</sup> آغشته‌ام<sup>۱۳</sup>

۱. خ ۲ - بیاسود از رنج ۲. ل، خ ۱، خ ۲ - آهن برش ۳. خ ۲ - چنین گفت سهراب ۴. ل، خ ۱، خ ۲ - گشت پر شُر و شور؛ ع - محتوای بیت‌های ۷۵۰-۷۵۸ با این جمله ادا شده: فحکی سهراب لهومان  
 ما جری بینه و بین رستم ۵. ل، خ ۱، خ ۲ - بسرزان ۶. ل، خ ۱، خ ۲ - و چنگال شیر؛ ل - افزون دارد:  
 چه آمد شما را چه گفت و چه کرد  
 چه کرد او ابا لشکر م سربسر  
 یکی پیر مرد دست بر سان شیر  
 ندانم بگرد جهان سربسر  
 که او بود هم زور من در نبرد  
 که چون او ندانم بگیتی دگر  
 نگر دد ز پیگار وز جنگ سیر  
 که بندد گه کینه چون او کمر  
 ۲. خ - همین بیت‌ها را با ترتیب ۲، ۱، ۳ و ۴ افزون دارد؛ ۱ - همین بیت‌ها را با ترتیب ۲، ۳، ۴ و ۱ افزون دارد.  
 ۷. ل، خ ۱ - باورد بر گشتن آغاز بود؛ خ ۲ - باورد گشتن کزان باز بود؛ بخ - باورد گه گشتن آغاز بود ۸. ل، خ ۱، خ ۲ - بدین ۹. خ ۲ - نه او جنگ با کین ۱۰. ل و بخ - افزون دارند:  
 ز هر سو پراگند گرد نبرد  
 وزان پس بدان لشکر خویش روی  
 ۱۱. خ ۲ - گر ۱۲. م - «و» ندارد؛ بخ - چون گل ۱۳. ل - افزون دارد:  
 اگر شیر پیش آمدی بی گمان  
 وزین بر شما جز نظاره نبود  
 نرستی چنین دان ز گرز گران  
 [ولیکن نیامد کسی خود چه سود]  
 ۱. خ ۲ - صورت‌هایی از همین بیت‌ها را افزون دارند، پس از آنها بیت‌هایی افزوده شده (خ ۲) - صورت‌هایی از آنها):  
 بیشم چه شیر و پلنگ و هزبر  
 بیپکان فیرو آرم آهوز ابر



کنون خوان همی<sup>۱</sup> باید آراستن  
 وزان<sup>۲</sup> روی رستم سپه را بدید  
 ۷۶۰ که امروز سهراب رزم آزمای<sup>۳</sup>  
 چنین گفت با رستم گرد گیو  
 بیامد دمان تا بقلب<sup>۴</sup> سپاه  
 که او بود بر زین و نیزه بدست  
 بیامد چو با نیزه او را بدید  
 ۷۶۵ عمودی خمیده بزد بر برش<sup>۵</sup>  
 نتابید با او<sup>۶</sup> بتابید<sup>۷</sup> روی  
 ز گردان کسی مایه<sup>۸</sup> او نداشت  
 هم آیین پیشین نگه داشتیم<sup>۹</sup>  
 سواری نشد<sup>۱۰</sup> پیش او یکنه

بباید بمی<sup>۱</sup> غم زد دل کاستن  
 سخن راند<sup>۲</sup> با گیو و گفت و شنید<sup>۳</sup>  
 چگونه بجنگ اندر آورد پای  
 کزین<sup>۴</sup> گونه هرگز ندیدیم نیو<sup>۵</sup>  
 ز لشکر بر طوس شد کینه خواه  
 چو گرگین فرود آمد او<sup>۶</sup> بر نشست  
 بکردار شیر ژیان بردمید<sup>۷</sup>  
 ز نیرو بیفتاد ترگ<sup>۸</sup> از سرش<sup>۹</sup>  
 شدند از<sup>۱۰</sup> دلیران بسی<sup>۱۱</sup> جنگ جوی  
 جز از<sup>۱۲</sup> پیلتن پایه<sup>۱۳</sup> او نداشت  
 سپاهی برو ساده بگماشتیم<sup>۱۴</sup>  
 همی تاخت از قلب تا میمنه<sup>۱۵</sup>

از اندوهشان تن شود ریزه ریز  
 پدید آید آنکس که باشد سترگ  
 یکی را از ایشان نمانم بجای

چو گردان مرا روی بیند تیز  
 کنون جنگ فردا و روز بزرگ  
 بنام جهان آفرین یک خدای  
 ۲- پس از این بیت باز هم یک بیت افزوده شده:

ز دشمن بگردد تباه نست

دل اندر چنین رو نیایدت بست

(مصراع تحریف شده). ۱. ل- خوان می؛ خ، ۱، خ ۲- خوان و می ۲. خ ۱- همی ۳. خ ۲-  
 وزین ۴. ل، خ ۱- گفت ۵. خ ۱- و گفتن ۶. ع- ترجمه بیتهای ۷۵۹-۷۷۰ با این جمله ادا  
 شده: و كذلك رستم حکمی لگیو ما جری له فی یومه ۷. ل، خ ۱، خ ۲- جنگ آزمای ۸. م، خ ۲-  
 کزان ۹. ل- مصراع دوم را ندارد؛ نک. توضیح ۱۳، بیت ۷۵۷ ۱۰. ل، خ ۱، خ ۲- میان ۱۱. بخ-  
 چو گرگ این فرود آمد و ۱۲. ل، خ ۱- افزون دارند:

سپردیم میدان کینه بدوی

بستنها نشد کس برش جنگجوی

۱۳. م، ل، خ ۲- سرش ۱۴. خ ۱، خ ۲- خود  
 ۱۵. م- برش ۱۶. ل- ازو و؛ خ ۱- ازوی و؛  
 ۱۷. خ ۲- بدین ۱۸. م- این  
 ۱۹. ل، خ ۱، خ ۲- پایه  
 ۲۰. ل، خ ۱، خ ۲- سپاهی  
 ۲۱. بخ- داشتیم ۲۲. ل، خ ۱، خ ۲- سپاهی  
 ۲۳. خ ۱- بشد ۲۴. ل- افزون دارد:

۱۳. م، ل، خ ۲- سرش ۱۴. خ ۱، خ ۲- خود  
 ۱۵. م- برش ۱۶. ل- ازو و؛ خ ۱- ازوی و؛  
 ۱۷. خ ۲- بتابید ۱۸. م- این  
 ۱۹. ل، خ ۱، خ ۲- بجز ۲۰. ل، خ ۱، خ ۲- مایه  
 برو سایه بگماشتیم؛ بخ- سپه را برو هیچ نگذاشتم  
 ز هر سو همی شد دمان و دنان  
 خ ۱، خ ۲- صورتهایی از همان بیت را افزون دارند.

بزیر اندرون بود اسپش چمان

۷۰ غمی گشت رستم ز گفتار اوی  
 چو کاؤس کی پهلوان را بدید  
 ز سهراب رستم زبان برگشاد  
 که کس در جهان کودک نارسید  
 ببالا ستاره بساید همی  
 ۷۵ دو بازو و رانش ز ران<sup>۸</sup> هیون  
 بگرز و بتیغ و بتیر<sup>۹</sup> و کمند  
 سرانجام گفتم که من پیش ازین  
 گرفتم دوال کمر بند اوی  
 همی<sup>۱۱</sup> خواستم کش<sup>۱۲</sup> ز زین برکنم  
 ۷۸۰ گر از باد جنبان شود کوه خار<sup>۱۳</sup>  
 چو فردا بیاید بدشت نبرد  
 بکوشم ندانم که پیروز کیست  
 کزویست پیروزی و فرّ و زور<sup>۱۴</sup>  
 بدو<sup>۱۵</sup> گفت کاؤس یزدان پاک  
 بر<sup>۱</sup> شاه کاؤس بنهاد روی  
 بر خویش نزدیک جایش گزید<sup>۲</sup>  
 ز بالا و برزش<sup>۳</sup> همی کرد یاد<sup>۴</sup>  
 بدین<sup>۵</sup> شیرمردی و گردی ندید<sup>۶</sup>  
 تنش را زمین برگراید همی<sup>۷</sup>  
 همانا که دارد ستبری فزون  
 ز هرگونه آزمودیم بند<sup>۱۰</sup>  
 بسی گرد را برگرفتم ز زین  
 بیفشاردم سخت پیوند اوی  
 چو دیگر کسانش بخاک افگم  
 نجنید بر<sup>۱۴</sup> زین بر آن نامدار<sup>۱۵</sup>  
 بکشتی همی<sup>۱۱</sup> بایدم چاره کرد  
 بینیم تا<sup>۱۷</sup> رای یزدان به چیست<sup>۱۸</sup>  
 هم او<sup>۲۰</sup> آفریننده ماه و هور<sup>۲۱</sup>  
 دل<sup>۲۲</sup> بدسگالت<sup>۲۴</sup> کند چاک<sup>۲۵</sup> چاک

۱. خ ۲- سوی ۲. خ ۲- رسید؛ ع- این کلمات را افزون دارد: واستخبره عما جری له ۳. ل، خ ۱-  
 زورش؛ خ ۲- زیرش ۴. ع- سپس به جای ترجمه بیت‌های ۷۷۲-۷۸۱: فجعل رستم یحکی له عن سهراب  
 و یذکر أنه قد أفرغ وسعه، و بذل جهده فی أن یغلبه فلم یقدر علیه ۷. خ ۲- بیت را ندارد. ۸. ل،  
 خ ۱- چوران؛ خ ۲- بسان ۹. خ ۲- به تیغ و به نیزه بگرز ۱۰. ل، بخ- چند ۱۱. خ ۲- نمی  
 ۱۲. خ ۲- گر ۱۳. ل، خ ۱، خ ۲- کوهسار ۱۴. بخ- نجنید ابر ۱۵. ل، خ ۲- یل نامدار؛ ل،  
 خ ۱، خ ۲- این بیت را افزون دارند:

ازو باز گشتم که بیگانه بود که شب سخت تاریک و بی ماه بود

ل، خ ۱- این بیت را نیز افزون دارند:

بدان تا بگردیم فردا یکی بکشتی گراییم ما اندکی

۱۶. خ ۲- برو ۱۷. ل، خ ۱- ندانم که تا؛ خ ۲- نه بینم که تا ۱۸. ع- بیت موجود است. ۱۹. ل، خ ۱،  
 خ ۲- دستگاه ۲۰. خ ۲- همه ۲۱. ل، خ ۱، خ ۲- هور و ماه؛ ع- بیت‌های ۷۸۳-۷۸۸ ترجمه نشده  
 ۲۲. خ ۲- چنین ۲۳. ل، خ ۱، خ ۲- تن ۲۴. ل، خ ۱- بدسکالان ۲۵. خ ۱- جای

۷۸۵	من امشب پیش جهان‌آفرین	بمالم فراوان دورخ بر <sup>۱</sup> زمین
	کزویست پیروزی و دستگاه <sup>۲</sup>	بفرمان او تابد از چرخ ماه <sup>۳</sup>
	کند تازه این بار <sup>۴</sup> کام ترا	برآرد بخورشید نام ترا <sup>۵</sup>
	بدو گفت رستم که با فر <sup>۶</sup> شاه	برآید همه کامه <sup>۷</sup> نیک خواه
	بلشکرگه خویش بنهاد روی	پراندیشه جان و سرش کینه جوی <sup>۸</sup>
۷۹۰	زواره بیامد خلیده روان	که چون بود امروز <sup>۹</sup> بر پهلوان
	ازو خوردنی خواست رستم نخست	پس آنگه ز اندیشگان دل <sup>۱۰</sup> بست
	چنین راند پیش برادر سخن	که بیدار دل باش و تندی مکن <sup>۱۲</sup>
	بشبگیر چون من باوردگاه	روم پیش آن <sup>۱۳</sup> ترک آوردخواه <sup>۱۴</sup>
	بیاور سپاه و درفش مرا	همان تخت و زرینه کفش <sup>۱۵</sup> مرا
۷۹۵	همی باش بر <sup>۱۶</sup> پیش پرده سرای	چو خورشید تابان برآید ز جای
	گر ایدون که پیروز باشم بجنگ	به آوردگه بر نسازم درنگ
	و گر خود دگرگونه <sup>۱۷</sup> گردد <sup>۱۸</sup> سخن	توزاری میاغاز و تندی <sup>۱۹</sup> مکن
	مباشید یک تن برین رزمگاه <sup>۲۰</sup>	مسازید <sup>۲۱</sup> جستن سوی رزم راه

۱. ل- سر اندر؛ خ ۲- رخ اندر ۲. خ ۲- و فرو زور ۳. خ ۲- هور؛ بخ-  
 بدان تا ترا بر دهد دستگاه برین ترک بدخواه گم کرده راه  
 خ ۱- صورتی از همان بیتی را که با بیت ۷۸۳ متن همخوانی دارد افزون دارد؛ ل- سپس متن تا آخر داستان  
 سهراب را ندارد. ۴. خ ۲- پژمرده ۵. خ ۲- این بیتها را افزون دارد:  
 نخواستم که توبه نیروی دست (کذا) کنی دشمن خویشتن خوار و پست  
 چو بشنید رستم ز شاه این سخن یکی رای فرخنده افگند بن  
 ۶. خ ۱- که ای نیکخواه؛ خ ۲- که از تخت شاه ۷. خ ۱- شاه ۸. خ ۱- دلش جنگجوی ۹. خ ۱،  
 خ ۲- که امروز چون گشت ۱۰. خ ۱، خ ۲- ز اندیشه دل را ۱۱. م، خ ۲- این بیت را افزون دارند.  
 سپه را دو فرسنگ بد در میان گشادن نیارست یک تن میان  
 خ ۱- همین بیت را پس از بیت ۷۹۲ متن افزون دارد. ۱۲. خ ۱- نک. توضیح ۱۱. ۱۳. خ ۲- این  
 ۱۴. ل، خ ۱- ناوردخواه ۱۵. ع- هداسی الذهبی ۱۶. ل، خ ۱، خ ۲- در ۱۷. م- و گر جز دگرگونه؛  
 خ ۱- و ایدونک جز این گونه؛ خ ۲- و گر زانکه جزین گونه ۱۸. خ ۲- کرداو ۱۹. خ ۱- توزاری  
 مساز و تندی؛ خ ۲- تو بیدار دل باش و تندی ۲۰. خ ۱- میاید بکتن به آوردگاه؛ خ ۲- متازید بکتن به  
 آوردگاه ۲۱. خ ۲- بسازید

یکایک سوی زابلستان شوید  
 ۸۰۰ تو خرسند گردان دل مادرم  
 بگویش که تو دل بمن در میند  
 کس اندر<sup>۵</sup> جهان جاودانه نماند  
 بسی شیر و دیو و پلنگ و نهنگ  
 بسی باره و<sup>۱</sup> دژ که کردیم پست  
 ۸۰۵ در مرگ را آن<sup>۱۰</sup> بکوبد که پای  
 اگر سال گشتی<sup>۱۲</sup> فزون از هزار  
 چو خرسند گردد بدستان بگوی  
 اگر جنگ سازد تو سستی مکن  
 همه مهرگ راییم پیر و جوان  
 ۸۱۰ ز شب نیمه گفت سهراب بود

از ایدر<sup>۱</sup> بنزدیک دستان شوید  
 چنین کرد یزدان<sup>۲</sup> قضا بر سرم  
 که سودی نداردت بودن<sup>۳</sup> نژند<sup>۴</sup>  
 ز گردون مرا خود<sup>۱</sup> بهانه نماند  
 تبه شد بچنگم<sup>۷</sup> بهنگام جنگ<sup>۸</sup>  
 نیاورد کس دست من زیر دست  
 باسپ اندر آرد بجنبد<sup>۱۱</sup> ز جای  
 همین بود خواهد سرانجام<sup>۱۳</sup> کار  
 که از شاه گیتی<sup>۱۴</sup> مبرتاب<sup>۱۵</sup> روی<sup>۱۶</sup>  
 چنان رو که او راند از بن<sup>۱۷</sup> سخن<sup>۱۸</sup>  
 بگیتی نماند کسی جاودان  
 دگر نیمه آرامش<sup>۱۹</sup> و<sup>۲۰</sup> خواب بود<sup>۲۱</sup>

۱۷

چو خورشید تابان برآورد<sup>۲۲</sup> پر  
 تهمتن بپوشید ببر بیان  
 کمندی بفتراک بر بست شست  
 سیه زاغ پَران فرو برد سر<sup>۲۳</sup>  
 نشست از بر ژنده پیل ژیان<sup>۲۴</sup>  
 یکی تیغ هندی گرفته بدست<sup>۲۵</sup>

۱. م، خ ۱ - از ایران ۲. خ ۱، خ ۲ - راند ایزدان ۳. خ ۱، بخ - مشو جاودان بهر جانم؛ خ ۲ - مشو جاودانه  
 ز جانم ۴. ع - بیت ترجمه نشده. ۵. خ ۲ - که کس در ۶. خ ۱ - ز گیتی مراجز ۷. خ ۱ - ز  
 چنگم ۸. ع - بیتهای ۸۰۳-۸۰۵ ترجمه نشده. ۹. خ ۱ - بسا باره؛ خ ۲ - بسی باره ۱۰. خ ۲ - آنکس  
 ۱۱. بخ - برآید ۱۲. خ ۱، خ ۲ - گردد ۱۳. خ ۲ و بخ - همین بود راه و همین است؛ خ ۱ - همین  
 بود راه و همین بود ۱۴. خ ۲ - ایران ۱۵. خ ۱ - مگردان تو ۱۶. ع - بیتهای ۸۰۷ و ۸۰۸ پس  
 از بیت ۸۰۹ آمده (بسنجید با توضیح ۱۸). ۱۷. خ ۱ - چنان دان که او خواهد از بن؛ خ ۲ - بران ران که او  
 راند اندر ۱۸. ع - پس از این بیت، بیتهای ۸۰۷ و ۸۰۸ متن آمده. ۱۹. خ ۱، خ ۲ - آسایش ۲۰. خ ۲ -  
 «و» ندارد. ۲۱. ع - بیت ترجمه نشده. ۲۲. خ ۱ - خورشید رخشان برآورد؛ خ ۲ - خورشید تابان  
 بگسترد؛ بخ - خورشید رخشان بگسترد ۲۳. م - بیتهای ۸۱۱-۸۱۵ پس از بیت ۸۲۵ متن آمده؛ ع -  
 بیتهای ۸۱۱-۸۱۵ چنین ادا شده: فلما كان الغد لبس رنتم سلاحه و ركب رخشه و اقبل الى المعركة  
 ۲۴. خ ۱ - ازدهای دمان؛ خ ۲ - ازدهای ژیان ۲۵. خ ۱، خ ۲ - بیتها را ندارند.

بیامد بران دشت آوردگاه	نهاده بسر برز آهن کلاه
۸۱۵ همه تلخی از بهر بیشی بود	مبادا <sup>۱</sup> که با از خویشی بود
وزان روی <sup>۱</sup> سهراب با انجمن	همی می گسارید بارودزن <sup>۲</sup>
بهومان چنین گفت کین شیر مرد	که با من همی گردد اندر نبرد
ز بالای من نیست بالاش کم	برزم اندرون دل ندارد دژم
بر و کتف و یالش همانند <sup>۴</sup> من	تو گوئی که داننده بر زدرسن <sup>۵</sup>
۸۲۰ نشانهای مادر بیابم همی	بدان <sup>۱</sup> نیز لختی بتابم <sup>۷</sup> همی
گمانی برم من که او رستمست	که چون او بگیتی نبرده کمست
نباید که من با پدر جنگ جوی	شوم خیره روی اندر آرم بروی
بدو گفت هومان که در کارزار	رسیدست رستم بمن اند بار <sup>۸</sup>
شنیدم <sup>۹</sup> که در جنگ مازندران	چه کرد آن دلاور بگرز گران
۸۲۵ بدین رخس <sup>۱۰</sup> ماند همی رخس اوی	ولیکن ندارد پی <sup>۱۱</sup> و پخش اوی
[بشبگیر چون بردمید آفتاب	سر جنگ جویان برآمد ز خواب] <sup>۱۲</sup>
بپوشید سهراب خفتان رزم	سرش پر ز رزم و دلش <sup>۱۳</sup> پر ز بزم <sup>۱۴</sup>
بیامد خروشان بران دشت جنگ	بچنگ اندرون گرزۀ گاورنگ
ز رستم <sup>۱۵</sup> پرسید خندان دو لب	تو گفتی که با او بهم بود شب <sup>۱۶</sup>
۸۳۰ که شب چون بدت <sup>۱۷</sup> روز چون خاستی	ز پیگار بر دل چه آراستی
ز کف <sup>۱۸</sup> بگن این گرز <sup>۱۹</sup> و شمشیر کین	بزن جنگ و <sup>۲۰</sup> بیداد را <sup>۲۱</sup> بر زمین
نشینیم هر دو پیاده <sup>۲۲</sup> بهم	بمی <sup>۲۳</sup> تازه داریم روی دژم

۱. خ. ۲ - همانا ۲. خ. ۲ - سوی ۳. ع - بیتهای ۸۱۶-۸۲۶ را ندارد. ۴. خ. ۲ - همانند ۵. خ. ۲ - دهن؛ خ. ۱، ۲ - افزون دارند:

ز پای و رکابش همی مهر من بجنید بشرم آورد چهر من

۶. خ. ۱، ۲ - بدل ۷. خ. ۲ - مادر ندارم ۸. خ. ۱، ۲ - چندبار ۹. بخ - شنیدی ۱۰. خ. ۱ - بدان  
 ۱۱. خ. ۲ - بدین اسپ ۱۲. خ. ۲ - سر ۱۳. کذا در بخ؛ م - به جای این بیت، بیتهای ۸۱۱-۸۱۵  
 متن آمده؛ خ. ۱، ۲ - بیت را ندارند. ۱۴. خ. ۲ - دلش پر ز کین و سرش ۱۵. ع - بیتهای ۸۲۷ و  
 ۸۲۸ با این جمله ادا شده: و لبس سهراب من ذلك الجانب أيضا سلاحه ۱۵. م - برستم ۱۶. خ. ۲ -  
 بودند باهم به شب ۱۷. خ. ۱، ۲ - بدی ۱۸. خ. ۲ - یکی ۱۹. خ. ۱ - کین؛ خ. ۲ - تیر ۲۰. خ. ۱،  
 ۲ - چنگ و ۲۱. خ. ۱ - پیگار را ۲۲. خ. ۲ - برامش ۲۳. خ. ۲ - همی

۸۳۵ پیش جهاندار پیمان کنیم  
 همان<sup>۱</sup> تا کسی دیگر آید برزم  
 دل من همی با<sup>۲</sup> تو مهر آورد  
 همانا که داری ز گردان نژاد  
 بدو گفت رستم که ای نامجوی  
 ز کشتی گرفتن سخن بود دوش  
 نه من کودکم گر تو هستی جوان  
 ۸۴۰ بکوشیم و فرجام کار آن بود  
 بسی گشته‌ام در<sup>۳</sup> فراز و نشیب  
 بدو گفت سهراب کز<sup>۴</sup> مرد پیر  
 مرا آرزو بد که در<sup>۵</sup> بسترت  
 کسی کز تو ماند ستودان کند  
 ۸۴۵ اگر<sup>۶</sup> هوش تو زیر دست منست  
 از اسپان جنگی فرود آمدند  
 ببستند بر سنگ اسپ نبرد  
 دل از جنگ جستن پشیمان کنیم  
 تو با من بساز و<sup>۷</sup> بیارای بزم<sup>۸</sup>  
 همی آب شرمم بچهر آورد<sup>۹</sup>  
 کنی<sup>۱۰</sup> پیش من گوهر خویش یاد<sup>۱۱</sup>  
 نبودیم هرگز بدین<sup>۱۲</sup> گفت و گوی<sup>۱۳</sup>  
 نگیرم فریب تو زین در<sup>۱۴</sup> مکوش  
 بکشتی کمر<sup>۱۵</sup> بسته‌ام بر<sup>۱۶</sup> میان  
 که فرمان و رای<sup>۱۷</sup> جهانبان بود  
 نیم مرد گفتار و بند<sup>۱۸</sup> و فریب  
 نباشد سخن زین نشان دلپذیر<sup>۱۹</sup>  
 بر آید بهنگام هوش از برت  
 بپرّد روان تن بزندان کند  
 بفرمان یزدان بساییم دست<sup>۲۰</sup>  
 هشیوار با گبر<sup>۲۱</sup> و خود آمدند  
 برفتند هر دو روان پر ز گرد<sup>۲۲</sup>

۱. خ ۱، ۲ - بمان ۲. خ ۲ - بشادی ۳. ع - بیت را ندارد. ۴. خ ۱، ۲ - بر ۵. ع -  
 مصراع دوم چنین ادا شده: و إن وجهی لیغمره الحیاء منك ۶. خ ۲ - کسی ۷. خ ۲ - داد؛ ع - بیت  
 را ندارد؛ خ ۲ - افزون دارد:

ز من نام پنهان نبایدت کرد  
 مگر پور دستان سام یلی  
 چو گشتی تو با من کنون در نبرد  
 گزین نامور رستم زابلی

۲ - صورتهایی از همین بیتها را افزون دارد. ۸. خ ۱ - نکر دیم هرگز چنین؛ خ ۲ - نبودیم دی خود  
 بدین ۹. ع - بیتهای ۸۳۷-۸۴۱ با تغییر ترتیب چنین ترجمه شده: فقال له رستم إنك إن كنت من الشبان  
 فلسنت من الصبيان، ولا ممن ينخدع بالحيلة والمكر وقد حلبت الدهر أظطره، ولا بد لنا من بذل الجهد. ولا  
 يكون منتهى الأمر و آخره الا ما أراد الله ۱۰. خ ۲ - ز مرد فریم برینسان ۱۱. خ ۱ - همی ۱۲. خ ۱ -  
 بسته دارم؛ خ ۲ - بسته‌ام با ۱۳. خ ۲ - فرجام و حکم ۱۴. خ ۲ - من ۱۵. خ ۲ - و رزق ۱۶. خ ۱،  
 خ ۲ - کای ۱۷. خ ۱، خ ۲ - اگر نیست پند منت جایگیر؛ ع - بیتهای ۸۴۲-۸۴۵ را ندارد. ۱۸. خ ۱،  
 خ ۲ - بر ۱۹. خ ۲ - و گر ۲۰. خ ۱ - بر آید ز دست؛ خ ۲ - بداریم دست ۲۱. خ ۱ - گرز  
 ۲۲. خ ۱، خ ۲ - درد

بکشتی گرفتن برآویختند<sup>۱</sup>      ز تن خون و خوی را فرو<sup>۲</sup> ریختند  
 بزد دست<sup>۳</sup> سهراب چون پیل مست      برآوردش از جای و بنهاد پست<sup>۴</sup>  
 ۸۵۰ بکردار شیری که بر گور نر      زند چنگ<sup>۵</sup> و گور اندر آید بسر<sup>۱</sup>  
 نشست از بر سینه پیلتن      پر از خاک چنگال و روی و دهن  
 یکی خنجری<sup>۷</sup> آبگون برکشید      همی خواست از تن سرش را برید<sup>۸</sup>  
 بسهراب گفت ای یل<sup>۱</sup> شیرگیر      کمندافگن و گرد<sup>۱۰</sup> و شمشیرگیر  
 دگرگونه تر باشد آیین ما      جزین باشد آرایش دین<sup>۱۱</sup> ما  
 ۸۵۵ کسی کو بکشتی نبرد آورد      سر مهتری زیر گرد آورد<sup>۱۲</sup>  
 نخستین که پشتش نهاد بر زمین      نبرد سرش گرچه باشد بکین  
 گرش بار دیگر بزیر<sup>۱۳</sup> آورد      ز<sup>۱۴</sup> افگندش نام شیر آورد<sup>۱۵</sup>

۱. خ ۱ - چو شیران بکشتی درآویختند؛ خ ۲ - چو شیران بکشتی برآویختند      ۲. خ ۱ - ز تنها خوی و  
 خون همی؛ خ ۲ - ز تنها خوی خون فرو      ۳. خ ۱ - بغزید      ۴. خ ۱، خ ۲ - چو شیر دمنده ز جادر  
 بجست؛ خ ۱ - افزون دارد:

کمر بند رستم گرفت و کشید      ز بس زور گفنی زمین بردرید  
 بر رستم درآویخت چون پیل مست      برآوردش از جای و بنهاد پست

خ ۲ - بیت نخستین نسخه بدل خ ۱ و این بیت را افزون دارد:

یکی بانگ بر زد پر از خشم و کین      تو گفنی بدزید یکسر زمین  
 ۵. خ ۱ - دست      ۶. خ ۱ - اندر آرد بسر؛ خ ۱ - بیت ۸۵۰ پس از بیت ۸۵۱ متن آمده؛ خ ۲ -  
 ز جبا برگرفش بکردار شیر      که دارد بچنگال پیل دلیر  
 و این بیتها را افزون دارد:

بزد بر زمین همچو سرو بلند      که یابد ز گردون گردان گزند  
 چنان رستم شیردل بر زمین      بیامد پس آنگاه پر خشم و کین  
 ۷. خ ۲ - خنجر      ۸. خ ۱، خ ۲ - افزون دارند:  
 نگه کرد رستم باواز گفت      که این راز باید گشاد از نهفت

خ ۲ - باز هم بیتی را که روی مصراع نخستین آن مرکب ریخته شده افزون دارد؛ مصراع دوم: که نیکو نگه کن  
 تو ای پهلوان      ۹. خ ۲ - بزور نهنگ تو ای      ۱۰. خ ۱ - گرز      ۱۱. خ ۲ - خود نباشد از آئین  
 ۱۲. خ ۲ - بیتهای ۸۵۵-۸۵۷ را ندارد.      ۱۳. خ ۱ - اگر بار دیگرش زیر      ۱۴. خ ۱ - به      ۱۵. خ ۱ -  
 افزون دارد:

روا باشد ار سر کند زو جدا      بدین گونه تر باشد آیین ما

بدان چاره<sup>۱</sup> از چنگ آن<sup>۲</sup> ازدها  
 دلیر جوان<sup>۴</sup> سر بگفتار پیر  
 ۸۶۰ [یکی از دلی و دوم از زمان  
 رها کرد زو<sup>۸</sup> دست و آمد بدشت  
 همی کرد نخچیر و یادش نبود  
 همی دیر شد تا که<sup>۱۱</sup> هومان چو گرد  
 بهومان بگفت آن کجا رفته<sup>۱۳</sup> بود  
 ۸۶۵ بدو گفت هومان گرد ای<sup>۱۴</sup> جوان  
 دریغ این<sup>۱۶</sup> برو و بازو و یال تو<sup>۱۷</sup>  
 هژبری که آورده بودی بدام  
 نگه کن کزین بیهده کار کرد  
 بگفت و دل از جان او برگرفت  
 ۸۷۰ بلشکرگه خویش بنهاد روی  
 یکی داستان زد برین<sup>۲۵</sup> شهریار  
 چو رستم ز دست وی آزاد شد<sup>۲۷</sup>  
 خرامان بشد سوی آب روان  
 بخورد آب و روی و سر و تن بشست

همی خواست کاید<sup>۳</sup> ز کشتن رها  
 بداد و ببود<sup>۵</sup> این<sup>۱</sup> سخن دلپذیر  
 سوم از جوانمردیش بی گمان<sup>۷</sup>  
 چو شیری<sup>۹</sup> که بر پیش<sup>۱۰</sup> آهو گذشت  
 از آن کس که با او نبرد آزمود  
 بیامد بپرسیدش از هم نبرد<sup>۱۲</sup>  
 سخن هر چه رستم بدو گفته بود  
 بسیری رسیدی همانا ز جان<sup>۱۵</sup>  
 میان یلی چنگ و گوپال تو<sup>۱۸</sup>  
 رها کردی از دام<sup>۱۹</sup> و شد کار<sup>۲۰</sup> خام  
 چه آرد<sup>۲۱</sup> بیشت بدیگر نبرد<sup>۲۲</sup>  
 پرانده همی ماند ازو<sup>۲۳</sup> در شگفت  
 بخشم و دل از غم پر<sup>۲۴</sup> از کار اوی  
 که دشمن مدار ارچه خردست خوار<sup>۲۶</sup>  
 بسان یکی تیغ پولاد شد<sup>۲۸</sup>  
 چنانچون شده باز یابد<sup>۲۹</sup> روان  
 پیش جهان آفرین شد نخست

۱. خ ۱ - بدین چاره؛ خ ۲ - بدین گفتن ۲. خ ۲ - نر ۳. خ ۱ - یابد ۴. کذا در نسخه بخ؛ م،  
 خ ۱ - دلیر و جوان؛ خ ۲ - دلاور جوان ۵. خ ۲ - بدادش که بود ۶. خ ۲ - آن ۷. م، ع - بیت  
 ساقط است. ۸. خ ۱ - کردش از؛ خ ۲ - کرد از ۹. خ ۱، ۲ - بدشتی ۱۰. خ ۱ - در پیشش  
 ۱۱. خ ۱، ۲ - باز ۱۲. خ ۱ - پرسید ازو و نبرد؛ خ ۲ - پرسید ازو در نبرد ۱۳. خ ۲ - کرده  
 ۱۴. خ ۱ - دریغ ای؛ خ ۲ - چه گردی ۱۵. خ ۲ - همی از روان ۱۶. خ ۲ - آن ۱۷. خ ۱ - برو  
 برز و بالای تو؛ خ ۲ - بر و برز بالای تو ۱۸. خ ۱، ۲ - رکیب دراز و یلی پای تو؛ ع - بیت را ندارد.  
 ۱۹. خ ۱، ۲ - دست ۲۰. بخ - کام ۲۱. خ ۲ - آید ۲۲. خ ۱ - بروز نبرد ۲۳. خ ۱ - پر  
 اندوه مانده دلش؛ خ ۲ - براند اسب و ماندش بدو؛ م - براند و ۲۴. خ ۱، ۲ - پر از غم دل ۲۵. خ ۲ -  
 بر ۲۶. ع - این بیت چنین ترجمه شده: و هو يقول: من استصغر عدوه و إن کان أسیراً، فسیری الیسیر  
 عسیراً ۲۷. خ ۱، ۲ - ز چنگ وی آزاد گشت ۲۸. خ ۱، ۲ - گشت ۲۹. ل - چو جان رفته  
 گویا بیابد؛ خ ۲ - چو مرده که او باز یابد



۸۷۵ همی خواست پیروزی و<sup>۱</sup> دستگاه  
 که چون رفت<sup>۲</sup> خواهد سپهر از برش  
 وزان آبخور<sup>۵</sup> شد بجای نبرد  
 همی تاخت سهراب چون پیل مست  
 گرازان و برگور<sup>۶</sup> نعره زنان  
 ۸۸۰ همی ماند رستم ازو در<sup>۱۰</sup> شگفت  
 چو سهراب شیراوزن<sup>۱۲</sup> او را بدید  
 چنین گفت کای رسته از چنگ شیر  
 نبود آگه از بخشش هور<sup>۲</sup> و ماه  
 بخواهد ربودن کلاه از سرش<sup>۴</sup>  
 پراندیشه بودش دل و روی زرد  
 کمندی ببازو کمانی<sup>۱</sup> بدست  
 سمندش جهان<sup>۸</sup> و جهان را کنان<sup>۹</sup>  
 ز پیگارش اندازه ها برگرفت<sup>۱۱</sup>  
 ز باد<sup>۱۳</sup> جوانی دلش بردمید<sup>۱۴</sup>  
 جدا مانده از زخم شیر دلیر<sup>۱۵</sup>

## ۱۸

دگر باره اسپان بنبستند سخت  
 بکشتی گرفتن نهادند سر  
 ۸۸۵ هر آنگه که خشم آورد بخت شوم  
 سرافراز<sup>۱۹</sup> سهراب با<sup>۲۰</sup> زور دست  
 بسر بر همی گشت بدخواه بخت  
 گرفتند هر دو دوال کمر<sup>۱۶</sup>  
 کند<sup>۱۷</sup> سنگ خارا بکردار موم<sup>۱۸</sup>  
 تو گفتی سپهر<sup>۲۱</sup> بلندش ببست

۱. خ ۲- «و» ندارد. ۲. خ ۱- از بخش خورشید؛ خ ۲- از کار خورشید ۳. خ ۲- گشت ۴. م- کلاه  
 سرش؛ خ ۱، خ ۲- بخشی را در ده بیت افزون دارند (صورت‌هایی از بیت‌های ۱۱۲۵-۱۱۳۵ براساس یخ)، نک.  
 ملحقة ۳. ۵. بخ- وزان آب چون ۶. خ ۲- یکی خنجر آب داده ۷. خ ۱- گرازان و تازان و؛  
 خ ۲- گرازان و چون شیر ۸. خ ۲- کمندش چمان (کذا!). ۹. خ ۱، خ ۲- افزون دارند:  
 بران گونه رستم چو او را بدید عجب ماند در وی همی بنگرید  
 ۱۰. خ ۱- غمین گشت و زو ماند اندر؛ خ ۲- غمی گشت و زو ماند اندر ۱۱. خ ۲- اندر زها بر فرفت؛ ع-  
 بیت را ندارد. ۱۲. خ ۱، خ ۲- باز آمد ۱۳. خ ۱- تاب ۱۴. خ ۱- افزون دارد:  
 چو نزدیکتر شد برو بنگرید مر او را بدان فر و آن زور دید  
 ۱۵. خ ۱- چرا آمدی پیش شیر دلیر؛ خ ۲- دگر آمدی پیش شیر دلیر؛ خ ۱، خ ۲- افزون دارند:  
 چرا آمدی باز پیشم بگوی سوی راستی خود نتابی تو روی  
 ۱۶. خ ۲- بیت ۸۸۴ پس از بیت ۸۸۵ آمده. ۱۷. خ ۲- شود ۱۸. خ ۱، خ ۲- افزون دارند:  
 ز شبگیر تا سایه گسترده هور همی این بر آن آن برین کرد زور  
 ۱۹. خ ۱- سپهدار ۲۰. خ ۱، خ ۲- آن ۲۱. خ ۱، خ ۲- که چرخ

غمی بود<sup>۱</sup> رستم بیازید چنگ  
 خم آورد پشت دلیر<sup>۲</sup> جوان  
 زدش بر زمین بر<sup>۱</sup> بکردار شیر  
 ۸۹۰ سبک تیغ تیز از میان برکشید  
 بیچید<sup>۱</sup> زانپس یکی آه کرد  
 بدو<sup>۱۱</sup> گفت کین بر من از من رسید  
 تو زین بیگناهی که این کوژپشت  
 ببازی<sup>۱۲</sup> بگویند همسال من  
 ۸۹۵ نشان داد مادر مرا از پدر  
 هر آنکه که تشنه شدستی<sup>۱۳</sup> بخون  
 زمانه بخون تو تشنه شود<sup>۱۴</sup>  
 کنون گر تو در آب ماهی شوی  
 و گر چون ستاره شوی بر سپهر  
 ۹۰۰ بخواهد هم از تو پدر کین من  
 ازین نامداران<sup>۱۵</sup> گردنکشان  
 گرفت آن<sup>۱</sup> بر و یال جنگی پلنگ<sup>۲</sup>  
 زمانه بیامد نبودش<sup>۳</sup> توان  
 بدانست کوه هم نماند بزیر<sup>۴</sup>  
 بر شیر بیدار دل بردرید<sup>۵</sup>  
 ز نیک و بد اندیشه<sup>۶</sup> کوتاه کرد  
 زمانه<sup>۷</sup> بدست تو دادم کلید  
 مرا برکشید و بزودی بکشت<sup>۸</sup>  
 بخاک<sup>۹</sup> اندر آمد چنین یال من  
 ز مهر اندر آمد روانم بسر  
 بیالودی<sup>۱۰</sup> آن خنجر آبگون  
 بر اندام تو موی دشنه شود<sup>۱۱</sup>  
 و گر<sup>۱۲</sup> چون شب اندر سیاهی شوی  
 ببری ز روی زمین پاک<sup>۱۳</sup> مهر  
 چو بیند که خاکست بالین من  
 کسی هم برد<sup>۱۴</sup> سوی<sup>۱۵</sup> رستم نشان

۱. خ ۱، ۲ - گشت ۲. خ ۱ - گرفتش ۳. خ ۱ - نهنگ؛ خ ۲ - گرفتش سروپای و جنگ نهنگ، و بیت ۸۸۷ دوباره تکرار شده. ۴. خ ۲ - دلاور ۵. خ ۲ - نماندش ۶. خ ۲ - ز جا برگرفتش ۷. خ ۲ - بزد بر زمین آن سوار دلیر ۸. خ ۱، ۲ - پس از بیت ۸۹۰ بیتهای ۸۹۶ و ۸۹۷ را افزون دارند. ۹. خ ۲ - «و» را افزون دارد. ۱۰. خ ۱ - ز تنگش همان ناله؛ خ ۲ - ز نیک و ز بد دست ۱۱. خ ۱ - چنین ۱۲. خ ۱ - زمانرا ۱۳. ع - بیتهای ۸۹۳ و ۸۹۴ را ندارد. ۱۴. خ ۲ - بیازو ۱۵. م، خ ۱، ۲ - بابر؛ ضبط متن بر اساس بخ. ۱۶. خ ۱، ۲ - شدی تو ۱۷. خ ۱ - بیالودت؛ خ ۲ - بیالودست ۱۸. خ ۲ - بود ۱۹. خ ۲ - بود؛ خ ۱، ۲ - بیتهای ۸۹۶ و ۸۹۷ را در این جا ندارند، پس از بیت ۸۹۰ متن آمده؛ نک. نسخه بدل ۸، خ ۱، ۲ - در این جا افزون دارند:

همی جستمش تا بینمش روی چنین جان بدادم بدین آرزوی

خ ۲ - این بیت را نیز افزون دارد:

دریغاکه رنجم نیامد بسر بمهر اندر آمد درونم ز بر

۲۰. خ ۱ - و یا ۲۱. خ ۲ - آیین ۲۲. خ ۱، ۲ - «و» را افزون دارند. ۲۳. خ ۲ - نزد هم کسی

۲۴. خ ۱، ۲ - نزد

۹۰۵ که اکنون<sup>۸</sup> چه داری ز رستم نشان  
 بدو گفت ار ایدونکه<sup>۱۰</sup> رستم تویی  
 ز هرگونه بودمت<sup>۱۱</sup> رهنمای  
 چو برخاست آواز کوس از درم  
 همی جانش از رفتن من بخت  
 ۹۱۰ مراگفت کین<sup>۱۵</sup> از پدر یادگار  
 کنون کارگر شد که بیکارگشت  
 همان نیز مادر بروشن روان  
 بدان تا پدر را نماید بمن  
 چو آن نامور پهلوان کشته شد  
 ۹۱۵ کنون بند بگشای از جوشنم  
 چو بگشاد خفتان و آن مهره دید  
 ترا<sup>۱</sup> خواست کردن همی<sup>۲</sup> خواستار  
 جهان پیش چشم اندرش<sup>۵</sup> تیره گشت<sup>۱</sup>  
 بدو<sup>۷</sup> گفت با ناله و با خروش  
 که کم باد نامش ز گردنکشان<sup>۹</sup>  
 بکشتی مرا خیره از بدخویی  
 نجنبید یک ذره<sup>۱۲</sup> مهتر ز جای<sup>۱۳</sup>  
 بیامد پر از خون دورخ مادرم  
 یکی مهره<sup>۱۴</sup> بر بازوی من بست  
 بدار و ببین تاکی<sup>۱۱</sup> آید بکار  
 پسر پیش چشم پدر خوارگشت<sup>۱۷</sup>  
 فرستاد با من یکی پهلوان<sup>۱۸</sup>  
 سخن برگشاید بهر انجمن  
 مرا نیز هم روز برگشته شد  
 برهنه نگه کن تن روشنم  
 همه جامه بر خویشتن بردرید<sup>۱۹</sup>

۱. خ ۱ - افکنده و گشته؛ خ ۲ - شد کشته افکنده ۲. خ ۲ - همی ۳. خ ۲ - ترا ۴. خ ۲ - چو  
 رستم شنید این سخن ۵. خ ۱ - چشمش همی ۶. خ ۱ - افزون دارد:  
 بیفتاد از پای و بیهوش گشت همی بی تن و تاب و بی توش گشت  
 ۲. صورتی از همان بیت را افزون دارد. ۷. خ ۲ - چنین ۸. خ ۱ - بگو تا؛ خ ۲ - نگر تا ۹. خ ۱ -  
 افزون دارد:  
 که رستم منم کم مماناد نام نشیند بر ماتم زال سام  
 بزد نعره و جانش آمد بجوش همی کند موی و همی زد خروش  
 چو سهراب رستم بران سان بدید که افتاد و هوش از تنش بر دمید  
 خ ۲ - بیت نخستین نسخه بدل خ ۱ را افزون دارد. ۱۰. خ ۱ - اگر زانکه ۱۱. خ ۱ - بودم  
 ترا ۱۲. خ ۱ - باره ۱۳. خ ۱ - افزون دارد:  
 کنون بند بگشای از جوشنم برهنه ببین این تن روشنم  
 خ ۲ - بیت ۹۱۵ متن را افزون دارد (بسنجید). ۱۴. ع - خرزه ۱۵. خ ۲ - این ۱۶. خ ۲ - نگه  
 دار تا خود که ۱۷. ع - بیت‌های ۹۱۱-۹۱۴ ترجمه نشده. ۱۸. خ ۱ - بیت‌های ۹۱۲-۹۱۴ را  
 ندارند؛ بیت ۹۱۵ بعد از بیت ۹۰۷ متن افزوده شده؛ م - افزون دارد:  
 کجا نام آن نامور ژند بود زبان و روان از در پسند بود  
 ۱۹. خ ۱ - افزون دارد:  
 بنالید و گریان بپرسید ازوی که ای شیردل پور خورشیدروی

همی گفت کای کشته بر دست من  
 همی ریخت خون و همی کند موی  
 بدو گفت سهراب کین بدتریست  
 ۹۲۰ ازین خویشتن کشتن اکنون چه سود  
 چو خورشید تابان ز گنبد بگشت  
 ز لشکر بیامد هشیوار بیست  
 دو اسپ اندر آن دشت بر پای بود  
 گو پیلتن را چو بر پشت زین  
 ۹۲۵ گمانشان چنان بد<sup>۱</sup> که او کشته شد  
 بکاؤس کی تاختند آگهی  
 ز لشکر برآمد سراسر خروش  
 بفرمود کاؤس تابوق و کوس  
 ازان پس بدو گفت کاؤس شاه<sup>۱۲</sup>  
 ۹۳۰ بتازید تا کار سهراب چیست  
 اگر کشته شد رستم جنگجوی<sup>۱۴</sup>  
 بانبوه زخمی ببايد زدن

دلیسر و ستوده بهر انجمن  
 سرش<sup>۱</sup> پرز خاک و پراز آب روی<sup>۱</sup>  
 بآب دو دیده نباید<sup>۲</sup> گریست  
 چنین رفت و این بودنی کار بود<sup>۳</sup>  
 تهمتن نیامد<sup>۵</sup> بلشکر ز دشت<sup>۱</sup>  
 که تا اندر آوردگه کار چیست  
 پراز گرد<sup>۷</sup> رستم دگر جای بود  
 ندیدند گردان بران<sup>۸</sup> دشت کین  
 سر نامداران همه گشته شد  
 که تخت مهی شد ز رستم تهی  
 زمانه یکایک برآمد<sup>۱۰</sup> بجوش  
 دمیدند و<sup>۱۱</sup> آمد سپهدار طوس  
 کز ایدر هیونی سوی رزمگاه  
 که بر شهر ایران<sup>۱۳</sup> ببايد گریست  
 از ایران که یارد شدن<sup>۱۵</sup> پیش اوی<sup>۱۶</sup>  
 برین<sup>۱۷</sup> رزمگه بر نشاید<sup>۱۸</sup> بدن

- ازین پس دلم شادمانه مباد  
 خ ۲- افزون دارد:
- بزیستی مرا خود زمانه مباد  
 همی کند موی و همی زد خروش
- بزد نعره و جانش آمد بجوش  
 خ ۱- سری ۲- افزون دارد:
- چو سهراب رستم بدانگونه دید  
 که افتاد و هوش از برش برپرید
- خ ۳- بر آب دو دیده؛ خ ۲- که بر کرده خود بیاید  
 بنالید رستم بپرسید ازوی
- ازین پس دلم شادمانه مباد  
 بسنجید با توضیح ۱۹، بیت ۹۱۶، نسخه بدل براساس خ ۱.
- خ ۱، خ ۲- «و» را افزون دارند. خ ۸- دران  
 خ ۱، خ ۲- برآمد زمانه یکایک خ ۱۱- «و» ندارد. خ ۱۲، خ ۱، خ ۲- بلشکر چنین گفت شاه
- خ ۱۳- نباید که مارا ۱۴- م- از چنگ او خ ۱۵- شود ۱۶- م- او خ ۱۷- ۲-  
 بدین خ ۱۸- نباید؛ خ ۲- نتابد

چو آشوب برخاست از انجمن  
 که اکنون که<sup>۱</sup> روز<sup>۱</sup> من اندرگذشت  
 ۹۳۵ همه مهربانی بران کن<sup>۲</sup> که شاه  
 که ایشان ز بهر مرا<sup>۳</sup> جنگجوی  
 بسی روز را داده بودم نوید  
 نباید که بینند رنجی براه  
 نشست از بر رخس رستم چو گرد  
 ۹۴۰ بیامد پیش سپه با خروش  
 چو دیدند ایرانیان روی اوی  
 ستایش گرفتند بر کردگار  
 چو زان گونه دیدند بر خاک سر  
 پرسش گرفتند<sup>۴</sup> کین کار چیست  
 ۹۴۵ بگفت آن شگفتی که خود کرده بود  
 همه برگرفتند با او خروش  
 چنین گفت با سرفرازان که من  
 شما جنگ ترکان مجوید کس

۱. خ ۱، ۲ - چو ۲. خ ۱ - کار ۳. خ ۱، ۲ - بدان کن؛ ع - فجهد کل الجهد فی آن... ۴. خ ۱ - توران ۵. بخ - پیشتی من ۶. م - یکایک بایران ۷. بخ - افزون دارد:

چه دانستم ای پهلو نامور که باشد روانم بدست پدر

۸. خ ۲ - بدیشان ۹. خ ۱، ۲، بخ - نه بیت را که حاوی ادامه سخنان سهراب است افزون دارند. (بخ - بیتهای ۱۲۰۵-۱۲۱۵، نک. ملحقة ۴). ۱۰. خ ۱، ۲ - دل ۱۱. خ ۲ - پر ۱۲. خ ۱، ۲ - همه ۱۳. م، خ ۱ - جنب و خسته جگر؛ ع - این بیت چنین ادا شده: فلما شاهدوه ممزق الثياب مستعیض الرأس عن التاج بالتراب... ۱۴. خ ۱، ۲ - بگفتند ۱۵. خ ۱ - گرامی تن خود بیازورده؛ خ ۲ - گرامی تنی را که آزورده ۱۶. خ ۱، ۲ - نماند آن زمان با سپهدار هوش؛ ع - بیت را ندارد. ۱۷. خ ۱ - افزون دارد:

فرو ماندم از کار آن انجمن همی بگسلم جان شیرین ز تن

۱۸. خ ۱، ۲ - که این ۱۹. خ ۱، بخ - بخشی را در ۲۲ بیت افزون دارند (بخ - بیتهای ۱۲۲۴-۱۲۴۵)؛ خ ۲ - صورتهایی از همان بیتها را افزون دارد و نیز دو بیت را، نک. ملحقة ۵؛ ع - ترجمه این بخش چنین است: و حضر أخوه زواره وقد شق علی نفسه ثیابه. فأرسله الی هومان و قال: قد أغمد سیف القتال،

چو برگشت ازان جایگه پهلوان  
 بزرگان برفتند با او بهم ۹۵۰  
 همه لشکر از بهر آن ارجمند  
 که درمان این کار یزدان کند  
 یکی دشنه بگرفت رستم بدست  
 بزرگان بدو اندر آویختند  
 ۹۵۵ بدو گفت گودرز کاکنون چه سود  
 تو بر خویشان گر کنی صد گزند  
 اگر ماند او را بگیتی<sup>۷</sup> زمان  
 و گر زین جهان این<sup>۱۰</sup> جوان رفتنیست  
 شکاریم یکسر همه پیش مرگ  
 بیامد بر پور خسته روان<sup>۱</sup>  
 چو طوس و چو گودرز و چون گسته<sup>۲</sup>  
 زبان برگشادند یکسر ز بند<sup>۳</sup>  
 مگر کین سخن<sup>۴</sup> بر تو آسان کند  
 که از تن ببرد سر خویش پست  
 ز مژگان همی خون فرو ریختند  
 که<sup>۵</sup> از روی گیتی بر آری تو دود<sup>۶</sup>  
 چه آسانی آید بدان ارجمند  
 بماند تو بی رنج<sup>۸</sup> با او بمان<sup>۷</sup>  
 بگیتی نگه کن که جاوید کیست  
 سری زیر تاج و سری زیر ترگ<sup>۱۱</sup>

۱۹

۹۶۰ بگودرز گفت آن زمان پهلوان  
 پیامی ز من پیش<sup>۱۳</sup> کاوس بر  
 بدشنه جگرگاه پور دلیر  
 گرت هیچ یادست کردار من  
 کز ایدر برو زود<sup>۱۲</sup> روشن روان  
 بگوش که مارا چه آمد بسر  
 دریدم که رستم مماناد دیر  
 یکی رنجه کن دل بتیمار<sup>۱۴</sup> من

و صرت أنت الآن حافظ عسكر الترك، و هذا زواره قد أمرناه بأن يصحبك حتى تبلغ أنت و من معك الى حافة النهر

۱. خ ۲- خسته پور جوان ۲. م، خ ۱- به بند؛ ع- بیتهای ۹۵۱-۹۵۲ را ندارد. ۳. خ ۱، خ ۲- غمان  
 ۴. خ ۲- خون دل ۵. خ ۱، خ ۲- گر ۶. خ ۲- بیتهای ۹۵۵-۹۵۶ را ندارد. ۷. بخ- اگر مانده باشد  
 مراورا ۸. خ ۲ و بخ- بماند بگیتی تو ۹. خ ۱- همان؛ خ ۲- دوان ۱۰. خ ۲- آن ۱۱. خ ۱، خ ۲-  
 افزون دارند:

چو آیدش هنگام بیرون کنند  
 وزان پس ندانیم تا چون کنند  
 درازست راهش و گر کوته است  
 پراگنده گانیم و گر همره است  
 ز مرگ ای سپهد بی اندوه کیست  
 همی خویشان را بباید گریست

۱۲. خ ۲- «و» را افزون دارد. ۱۳. خ ۱، خ ۲- سوی ۱۴. خ ۱، خ ۲- ز تیمار

ازان نوشدارو که در گنج تست  
 ۹۶۵ بنزدیک من با یکی جام می  
 مگر کو ببخت تو بهتر شود  
 بیامد سپهد بکردار باد  
 بدو گفت کاوس کز انجمن<sup>۴</sup>  
 شود پشت رستم بنیرو ترا<sup>۱</sup>  
 ۹۷۰ اگر یک زمان زو بمن بد رسد  
 کجا گنجد او در جهان<sup>۱۰</sup> فراخ  
 شنیدی<sup>۱۳</sup> که او گفت کاوس کیست  
 کجا باشد او پیش تختم بپای  
 کجا خستگان را کند تن درست  
 سزد گر فرستی هم اکنون بپی<sup>۱</sup>  
 چو من پیش تخت تو کهنتر شود<sup>۲</sup>  
 بکاوس یکسر پیامش بداد<sup>۳</sup>  
 اگر زنده ماند چنان پیلتن<sup>۵</sup>  
 هلاک آورد بسی گمانی<sup>۷</sup> مرا<sup>۸</sup>  
 نسازیم پاداش او<sup>۹</sup> جز به بد  
 بدان فرّ و آن برزو و آن<sup>۱۱</sup> یال و شاخ<sup>۱۲</sup>  
 گر او شهریارست پس طوس کیست<sup>۱۴</sup>  
 کجا راند او زیر<sup>۱۵</sup> فرّ همای<sup>۱۶</sup>

۱. خ ۱، ۲ - زپی ۲. خ ۲ - افزون دارد:

و گرنه بدرگاه تو بگذرم دگر باره ایران زمین بسپرم

۳. خ ۲ - زبان برگشاد ۴. خ ۱ - پیلتن ۵. خ ۲ - رزم زن؛ خ ۱ - کرا بیشتر آب نزدیک من، و افزون دارد:

نخواهم که او را بد آید بروی که هستش بسی نزد من آبروی

ولیکن اگر داروی نوش من دهم زنده ماند گو پیلتن

۲. خ - صورتی از بیت دوم را افزون دارد؛ ع - بیتهای ۹۶۸-۹۷۱ ترجمه نشده؛ مترجم به ارائه فعل ناقل و

فاعل ابتدای مصراع اول بیت ۹۶۸ بسنده کرده: فقال له الملك ۶. خ ۲ - مرا ۷. خ ۱ - بی گمان مر؛

خ ۲ - بی گمان بر ۸. خ ۲ - سرا ۹. خ ۱ - پاداش را؛ خ ۲ - پاداش آن ۱۰. خ ۱ - او ببال؛ خ ۲ - اندر

جهان ۱۱. خ ۱، ۲ - و برزو بدان ۱۲. خ ۱، ۲ - بیت ۹۷۱ پس از بیت ۹۷۲ آمده. ۱۳. خ ۲ -

شنیدم ۱۴. خ ۱، ۲ - چیست ۱۵. م - پیش ۱۶. خ ۲ -

کجا گنجد اندر جهان فراخ بدان فرّ و برزو بدان یال و شاخ

ع - بیت ۹۷۳ را با این جمله عوض کرده: و امتنع من إسعافه بما طلب؛ خ ۱ - افزون دارد:

بدشنام چندی مرا بر شمرد به پیش سپه آب رویم ببرد

چو فرزند او زنده ماند مرا کنون خاک باشد بدست اندرا

سخنهای سهراب نشنیده نه مردی بزرگ و جهان دیده

کز ایرانیان سر بیزم هزار کنم زنده کاوس کی را بدار

اگر مماند او زنده اندر جهان به پیچد ازو خود کهان و مهان

کسی دشمن خویشتن پرورد بگیتی درون نسام بد گسترده

چو بشنید گودرز برگشت زود  
 بدو گفت خوی بد شهریار ۹۷۵  
 بر رستم آمد بکردار دود  
 ترارفت باید بنزدیک او  
 درختیست خنگی<sup>۱</sup> همیشه ببار<sup>۲</sup>  
 درفشان<sup>۳</sup> کنی جان تاریک او

## ۲۰

بفرمود رستم که تا پیشکار  
 جوان را بران<sup>۵</sup> جامه آن جایگاه<sup>۱</sup>  
 یکی جامه افگند بر<sup>۴</sup> جویبار  
 گو پیلتن سر سوی راه کرد  
 که سهراب شد زین جهان فراخ ۹۸۰  
 بنخوابید و آمد بنزدیک شاه<sup>۷</sup>  
 پدر جست<sup>۱۰</sup> و برزد<sup>۱۱</sup> یکی سرد باد<sup>۱۲</sup>  
 کس آمد پیش<sup>۸</sup> زود و آگاه کرد<sup>۹</sup>  
 پیاده شد از اسپ رستم<sup>۱۵</sup> چو باد  
 همی از تو تابوت خواهد نه کاخ  
 بنالید و<sup>۱۳</sup> مژگان بهم بر نهاد<sup>۱۴</sup>  
 بجای کله خاک بر سر نهاد<sup>۱۶</sup>  
 سرافراز و از تخمه پهلوان<sup>۱۸</sup>  
 همی گفت زار ای نبرده جوان<sup>۱۷</sup>

خ ۲، بخ - همان بیتها را با فرقی مختصر با ترتیب ۱، ۲، ۵، ۶، ۳ دارند؛ بیت ۴ را ندارند و پس از بیت ۶ بیت ۹۷۳ متن را افزون دارند.

۱. خ ۱ - حنظل؛ خ ۲ - تلخی؛ لیکن م - حنکی، بسنجید با «خنک» در معنی بدذاتی و بدنفسی.

۲. خ ۱ - افزون دارد:

بستندی بگیتی و رایار نیست همان رنج کسرا خریدار نیست

۳. خ ۱، ۲ - که روشن ۴. خ ۱ - یکی خانه سازد بران؛ خ ۲ - یکی جامه آورد بدان ۵. خ ۱، ۲ - بدان

۶. خ ۱ - خانه زرننگار؛ خ ۲ - جامه زرننگار ۷. خ ۱ - بنخوابید و آمد بر شهریار؛ خ ۲ - نخواهد و آمد بر

شهریار ۸. خ ۱ - برش؛ خ ۲ و بخ - پیش ۹. ع - بیتهای ۹۷۹-۹۸۱ با این جمله ادا شده: ولما توسط

الطریق لحقه الخبر بموت سهراب ۱۰. خ ۱ - دلش خست ۱۱. خ ۲ - سرزد ۱۲. خ ۱ - باد سرد

۱۳. خ ۲ - «و» ندارد. ۱۴. خ ۱ - پراز آب کرد ۱۵. خ ۱ - و آمد ۱۶. خ ۱، ۲ - افزون دارند:

بزرگان لشکر همه همچنان غریبان و گریان و زاری کنان

۱۷. خ ۲ - زاری کنان ای جوان ۱۸. خ ۱، ۲ - افزون دارند:

چنین پست شد زود بالای تو همی بگذرید از فلک رای تو

نپرورد گیتی چو تو یک دلیر لبت ناشده بود از شیر سیر

ع - بیتهای ۹۸۳-۹۸۵ چنین ترجمه شده: و يقول: من الذی أصیب بمثل ما به أصبت و من الذی فجع بمثل ما

به فجع؟ قتلت ولدی حین شاب رأسی و انقضی عمری



نبیند چو تو نیز<sup>۱</sup> خورشید و ماه  
 ۹۸۵ کرا آمد این پیش<sup>۲</sup> کامد مرا  
 نبیره جهاندار سام سوار  
 بریدن دو دستم سزاوار هست  
 کدامین پدر هرگز این<sup>۳</sup> کار کرد  
 بگیتی که کشتست فرزندان را  
 ۹۹۰ نکوهش<sup>۴</sup> فراوان کند زال زر  
 بدین کار پوزش چه پیش آورم  
 چه گویند گردان و گردنکشان  
 چه گویم چو آگه شود مادرش  
 چه گویم چرا کشتمش بی گناه  
 ۹۹۵ پدرش آن گرانمایه<sup>۵</sup> پهلوان  
 برین<sup>۶</sup> تخمه<sup>۷</sup> سام نفرین کنند<sup>۸</sup>  
 که دانست کین کودک ارجمند  
 بجنگ آیدش رای و سازد سپاه  
 نه جوشن نه<sup>۹</sup> تخت و نه تاج و کلاه<sup>۱۰</sup>  
 بکشتم جوانی بیپران سرا  
 سوی مادر از تخمه نامدار<sup>۱۱</sup>  
 جز از<sup>۱۲</sup> خاک تیره مبادم نشست<sup>۱۳</sup>  
 سزاوارم اکنون بگفتار سرد  
 دلیر و جوان و خردمند را  
 همان نیز رودابه پرهنر<sup>۱۴</sup>  
 که دلشان بگفتار خویش آورم<sup>۱۵</sup>  
 چو زین سان شود نزد ایشان نشان<sup>۱۶</sup>  
 چه گونه فرستم کسی را برش  
 چرا روز کردم برو بر سیاه  
 چه<sup>۱۷</sup> گوید بدان پاک دخت<sup>۱۸</sup> جوان  
 همه نام من نیز بی دین کنند<sup>۱۹</sup>  
 بدین سال<sup>۲۰</sup> گردد چو سرو بلند  
 بمن بر کند روز روشن سیاه

۱. خ ۲- نه بیند مراروی ۲. ل- و ۳. خ ۱- ونه گاه ۴. خ ۱- کار ۵. خ ۱، خ ۲- شهریار؛ ع-  
 بیتهای ۹۸۶-۹۹۸ ترجمه نشده. ۶. خ ۲- بجز ۷. خ ۱- ترتیب بیتها: ۹۹۳، ۹۹۴، ۹۸۸، ۹۹۵، ۱۰۰۶،  
 ۹۹۰، ۹۹۲، ۱۰۰۷، ۱۰۰۸؛ خ ۲- ترتیب بیتها: ۹۹۳، ۹۹۴، ۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۵-۱۰۰۶، ۹۹۰، ۹۹۲، ۹۹۱، ۱۰۰۷،  
 ۱۰۰۸. ۸. خ ۱- پدر بد که این؛ خ ۲- کسی این چنین ۹. خ ۲- بکوشش ۱۰. خ ۱، خ ۲- افزون  
 دارند:

که رستم بکشتن برو دست یافت بدشنه جگرگاه او بر شکافت

۱۱. خ ۲- در این جا بیت ۹۹۱ را ندارد. ۱۲. خ ۱، خ ۲- افزون دارند:

ازین چون بدیشان رسد آگهی که برکندم از باغ سرو سهی

۱۳. ل- گرانمایه تر ۱۴. خ ۲- به ۱۵. خ ۱، خ ۲- دخت پاک ۱۶. خ ۱، خ ۲- نه بر ۱۷. خ ۲-  
 کند ۱۸. خ ۱- همی نام من نیز بی دین کنند؛ خ ۲- همی نام من بیدل و دین کنند؛ بخ- مرانام بی مهر و  
 بی دین کنند ۱۹. خ ۲- سان

بفرمود تا دیبه خسروان  
 ۱۰۰۰ همی آرزو گاه و شهر آمدش<sup>۱</sup>  
 ازان دشت بردند تابوت اوی  
 بپرده سرای<sup>۲</sup> آتش اندر زدند  
 همان خیمه و<sup>۳</sup> دیبه هفت رنگ<sup>۴</sup>  
 بر آتش نهادند و برخاست غو  
 ۱۰۰۵ دریغ آن رخ و برز و بالای تو  
 دریغ این<sup>۵</sup> غم و حسرت جان گسل  
 همی ریخت خون و همی کند خاک  
 همه پهلوانان کاؤس شاه  
 زبان بزرگان پر از پند بود  
 ۱۰۱۰ چنینست کردار چرخ بلند  
 چو<sup>۶</sup> شادان نشیند کسی با کلاه  
 چرا مهر باید همی<sup>۷</sup> بر جهان  
 چو اندیشه گنج<sup>۸</sup> گردد دراز  
 اگر چرخ را هست ازین آگهی  
 ۱۰۱۵ چنان دان کزین گردش<sup>۹</sup> آگاه نیست

کشیدند بر روی پور جوان<sup>۱</sup>  
 یکی تنگ تابوت بهر آمدش<sup>۲</sup>  
 سوی خیمه<sup>۳</sup> خویش بنهاد روی  
 همه لشکرش خاک بر سر زدند  
 همه تخت پرمایه زرین<sup>۴</sup> پلنگ  
 همی گفت زار ای<sup>۵</sup> جهاندار نو  
 دریغ آن همه مردی و رای تو<sup>۶</sup>  
 ز مادر جدا وز پدر داغ دل  
 همه<sup>۷</sup> جامه خسروی کرد<sup>۸</sup> چاک  
 نشستند بر خاک با او<sup>۹</sup> براه<sup>۱۰</sup>  
 تهمتن بدرد از جگر بند<sup>۱۱</sup> بود  
 بدستی<sup>۱۲</sup> کلاه و بدیگر<sup>۱۳</sup> کمند  
 بخم<sup>۱۴</sup> کمندش رباید ز گاه  
 چو<sup>۱۵</sup> باید خرامید با هم رهان<sup>۱۶</sup>  
 همی گشت<sup>۱۷</sup> باید سوی خاک باز  
 همانا که گشتست مغزش تهی  
 که چون<sup>۱۸</sup> و چرا سویی او راه نیست

ع.۱- بیتهای ۹۹۹-۱۰۰۴ با این جمله ادا شده: ثم امر بحمل سهراب الی مخیمه و باحراق سراق و خیمه و  
 تخته و اسلخته و غیر ذلك ۲.خ.۲- در هر دو مورد: آیدش ۳.خ.۲- چشمه ۴.خ.۲- سر پرده را  
 ۵.خ.۱- خیمه از؛ ۲.خ.۲- خیمه ۶.خ.۱، ۲.خ.۱ و بیخ- زنگ رنگ ۷.خ.۱، ۲.خ.۲- همان تخت و پرمایه زرین  
 ۸. بیخ- همی کرد زاری ۹.خ.۱، ۲.خ.۲- بیت را ندارند؛ ع- بیتهای ۱۰۰۵-۱۰۰۶ ترجمه نشده. ۱۰.خ.۱،  
 ۲.خ.۲- آن ۱۱.خ.۱، ۲.خ.۲- بتن ۱۲. کذا در نسخه خ ۲؛ م، ۱.خ.۱ و بیخ- کرده ۱۳.خ.۲- او با  
 ۱۴.خ.۱- بیت ۱۰۰۸ پس از بیت ۱۰۰۹ آمده؛ ع- بیتهای ۱۰۰۸-۱۰۱۶ چنین ترجمه شده: ثم جاء الملك  
 کیکاؤس و جمیع الاکابر و الامراء و جلسوا معه علی التراب و أخذوا یعزونه و یسلونه ۱۵.خ.۱- زرد  
 از در بند؛ ۲.خ.۲- به درد از در بند ۱۶.خ.۲- بدست ۱۷.خ.۱- بدستی ۱۸.خ.۲- چه ۱۹.خ.۲-  
 همه ۲۰.خ.۱، ۲.خ.۲- که ۲۱.خ.۲- بایدت برفتن همی ناگهان ۲۲.خ.۱، ۲.خ.۲- روز ۲۳.خ.۲-  
 رفت ۲۴.خ.۲- کس از گردش چرخ ۲۵.خ.۱، ۲.خ.۲- بچون

بدین رفتن<sup>۱</sup> اکنون نباید گریست  
 برستم چنین گفت کاوس کی  
 همی برد خواهد بگردش سپهر<sup>۵</sup>  
 یکی زود سازد یکی دیرتر  
 ۱۰۲۰ تو دل را<sup>۱</sup> بدین<sup>۱۰</sup> رفته خرسند کن  
 اگر آسمان بر زمین بر زنی  
 نیابی<sup>۱۲</sup> همان رفته را باز جای  
 من از دور دیدم بر و یال اوی  
 زمانه برانگیختش با سپاه  
 ۱۰۲۵ چه سازی و درمان این کار چیست  
 بدو گفت رستم که او خود گذشت  
 ز توران سرانند<sup>۱۷</sup> و<sup>۱۸</sup> چندی ز<sup>۱۹</sup> چین  
 زواره سپه را گذارد بر راه  
 بدو گفت شاه ای گو نامجوی  
 ندانم که<sup>۲</sup> کارش بفرجام<sup>۳</sup> چیست  
 که از کوه البرز تا برگ نی<sup>۴</sup>  
 نباید فگندن بدین<sup>۶</sup> خاک مهر<sup>۷</sup>  
 سرانجام بر مرگ باشد<sup>۸</sup> گذر  
 همه گوش سوی خردمند کن  
 و گر آتش اندر جهان در<sup>۱۱</sup> زنی  
 روانش کهن شد<sup>۱۳</sup> بدیگر سرای  
 چنان برز و بالا و گوپال اوی<sup>۱۴</sup>  
 که ایدر بدست تو گردد تباه  
 برین<sup>۱۵</sup> رفته تا چند خواهی گریست  
 نشستست هومان درین<sup>۱۶</sup> پهن دشت  
 ازیشان بدل در مدار ایچ<sup>۲۰</sup> کین  
 بنیروی یزدان و فرمان شاه<sup>۲۱</sup>  
 ازین رزم اندوهت آید بروی<sup>۲۲</sup>

۱. خ ۲- رفته ۲. بخ- ندانیم ۳. خ ۱، خ ۲- فرجام این کار ۴. خ ۱- تا آب و نی؛ خ ۲- تا آب نی؛ ع- ترجمه بیتهای ۱۰۱۷-۱۰۲۵ چنین تلخیص شده: وکان من قول کیکاوس له: إن مصیر الكل الى الفناء، فمن واحد يتقدم و آخر يتأخر. وقد كان من قضاء الله أن يزعه من دياره حتى تكون منيته على يدك  
 ۵. خ ۱- همی مرگ یابد ز گردان سپهر؛ خ ۲- بگردش همی برد خواهد سپهر ۶. خ ۲- برین ۷. خ ۲- یک بیت تحریف شده را افزون دارد. ۸. خ ۲- باید ۹. خ ۱، خ ۲- دل و جان ۱۰. خ ۱- ازین ۱۱. خ ۲- بر ۱۲. خ ۱، خ ۲- نیاری ۱۳. خ ۱- دان ۱۴. خ ۲- افزون دارد:  
 بگفتم بزرگان نماند همی که ماند به تختم بزرگان همی  
 ۱۵. خ ۲- بران ۱۶. خ ۱- بدین؛ خ ۲- بران ۱۷. خ ۱- سرآیند؛ خ ۲- زمین اند ۱۸. خ ۲- «و» ندارد. ۱۹. خ ۲- «و» ندارد. ۲۰. خ ۲- بدیشان بدل در هر آنچه ز ۲۱. خ ۲- بدو آگهی آورد زان سپاه؛ خ ۲- افزون دارد:

زواره چو برگشت زان رزمگاه برستم بگفت آنچه دید از سپاه

۲۲. خ ۱- ترازین نشان آمده آمد بروی؛ خ ۲- بیتهای ۱۰۲۹-۱۰۳۳ را ندارد.

۱۰۳۰ گرایشان بمن چند بد کرده‌اند  
 دل من ز درد تو<sup>۲</sup> شد پر ز درد  
 و گر دود<sup>۱</sup> از ایران برآورده‌اند<sup>۲</sup>  
 نخواهم از ایشان همی یاد کرد

۲۱

وزان جایگه شاه لشکر براند  
 بدان تا زواره بیاید ز راه  
 بدو آگهی آورد زان سپاه  
 سپه راند رستم هم اندر زمان<sup>۷</sup>  
 چو آگاهی از وی بدستان رسید<sup>۹</sup>  
 برنج و بدرد و گداز آمدند<sup>۱۰</sup>  
 چو تابوت را دید دستان سام  
 تهمتن پیاده همی رفت پیش  
 چو آمد زواره<sup>۵</sup> سپیده دمان<sup>۶</sup>  
 پس آنگه<sup>۸</sup> سوی زابلستان کشید  
 همه سیستان پیش باز آمدند  
 فرود آمد از اسپ زرین ستام<sup>۱۱</sup>  
 دریده همه جامه دل کرده ریش<sup>۱۲</sup>

۱. خ ۱- گرد ۲. خ ۱- بیت ۱۰۳۰ پس از بیت ۱۰۳۱ متن آمده، و افزون دارد:  
 هجیر دلاور چو آمد ز راه چنین گفت کز پیش رفت آن سپاه  
 ۳. خ ۱- دردت ۴. م- در مقدمه چهار بیت آمده که در عکس نسخه خطی خوانا نیست. ۵. خ ۱-  
 زواره بیامد؛ خ ۲- چو بگذشت و شب شد ۶. خ ۱- هم اندر زمان ۷. خ ۱- سوی او شتابید رستم  
 دمان، و این بیتها را افزون دارد:

بریده دم باد پایان هزار  
 بریده سمند سرافراز دم  
 سپه پیش تابوت می راندند  
 پر از خاک سر مهتران سوار  
 دریده همه کوس رویینه خم  
 بزرگان بسر خاک بفشانندند  
 خ ۲- صورتهایی از همین بیتها را پس از بیت ۱۰۳۵ متن افزون دارد (نک.). ۸. خ ۲- بزودی ۹. خ ۲-  
 افزون دارد:

بریده دم باد پایان هزار  
 بریده سمند سرافراز دم  
 سپه پیش تابوت می راندند  
 رخ و دیدگان سران خاکسار  
 بریده همه کوس رویینه خم  
 بزرگان بسی خاک افشانندند  
 ۱۰. م- بدرد و برنج و در آز آمدند؛ خ ۲- ز درد دل اندر گداز؛ خ ۲- افزون دارد:

چو رستم چنان دید بگریست زار  
 تو گفتمی مگر رستخیز آمدست  
 خ ۱، خ ۲- لگام ۱۲. خ ۲- افزون دارد:  
 چو رستم چنان دید بگریست زار  
 تو گفتمی مگر رستخیز آمدست

تهمتن بزاری پیش پدر  
 بدو گفت بنگر که سام سوار  
 ببارید دستان ز دو دیده خون  
 ز تابوت زر زود بر کرد سر  
 درین تنگ تابوت خفتست زار  
 بنالید بر داور رهنمون

گشادند گردان سراسر کمر  
 ۱۰۴۰ همی گفت زال اینت کاری شگفت  
 نشانی شد اندر<sup>۳</sup> میان مهان  
 همی گفت و مزگان پر از آب کرد  
 چو آمد تهمتن به ایوان خویش  
 ازو میخ<sup>۱</sup> برکند و بگشاد سر  
 ۱۰۴۵ تنش را بدان نامداران نمود  
 مهان جهان جامه کردند چاک  
 همه کاخ تابوت بد سربسر  
 تو گفتی که سام است با یال و سفت  
 بپوشید بازش<sup>۱۳</sup> بدیبای زرد  
 همه پیش تابوت بر خاک سر<sup>۱</sup>  
 که سهراب گرز گران برگرفت<sup>۲</sup>  
 نزیاید چنو مادر اندر جهان  
 زبان پر ز گفتار سهراب کرد<sup>۴</sup>  
 خروشید و تابوت بنهاد پیش<sup>۵</sup>  
 کفن زو جدا کرد پیش پدر  
 تو گفتی که از چرخ برخاست دود<sup>۷</sup>  
 به<sup>۸</sup> ابر اندر آمد سر گرد و خاک<sup>۹</sup>  
 غنوده بصندوق در<sup>۱۰</sup> شیر نر  
 غمی شد<sup>۱۱</sup> ز جنگ اندر آمد بخت<sup>۱۲</sup>  
 سر تنگ تابوت را سخت کرد

و پس از این بیتها بیت اول نسخه بدل دوباره افزوده شده و پس از آن این بیتها را افزون دارد:

بزاری همی گفت کای نامدار  
 تو رفتی و من مانده‌ام زار و خوار  
 پس از مرگ تو خاک بالین کنم  
 همی ترسم از دخمه زرین کنم  
 ۱. خ ۱ - افزون دارد:

گرفتند تابوت را سر بزیر  
 دریغا چنو نامداری دلیر

پس از آن، بیت‌های ۱-۳ و صورتی از بیت‌های ۵-۶ نسخه بدل خ ۲ را بر بیت ۱۰۳۸ افزون دارد؛ خ ۲ - افزون دارد:

همه جامهاشان سیاه و کبود  
 تو گفتی برآمد یکی تیره دود

۲. خ ۱ - بیت را ندارد؛ ع - بیت‌های ۱۰۴۰-۱۰۴۳ ترجمه نشده. ۳. خ ۱ - شده در؛ خ ۲ - شد او در  
 ۴. خ ۲ - افزون دارد:

گرفتند تابوت را سر بزیر  
 دریغا چنان نامدار و دلیر

(بسنجید با توضیح ۱، بیت ۱۰۳۹). ۵. ع - بیت ۱۰۴۳ چنین ادا شده: و دخلوا بالتابوت الی ایوان رستم و  
 وضعوه بین ایدیهیم؛ خ ۱ - بخش «زاری کردن رودابه» را افزون دارد (صورت‌هایی از بیت‌های ۱۳۶۶-۱۳۷۷  
 براساس یخ)، نک. ملحقه ۶؛ ع - ترجمه این بخش را ندارد. ۶. بخ - ازان تخمه ۷. خ ۱ - افزون دارد:

هر آنکس که بودند پیر و جوان  
 زن و مرد گشتند یکسر نوان

خ ۲ - صورتی از بیت نسخه بدل را براساس خ ۱ افزون دارد. ۸. خ ۲ - بر ۹. خ ۱ - سر مرد و خاک؛  
 خ ۲ - سر و گرد خاک؛ خ ۱ - افزون دارد:

همه رخ کبود و همه جامه چاک  
 بسر بر فشاند برین سوگ خاک

۱۰. م - کلمه خوانا نیست؛ خ ۲ - بصندوق بر ۱۱. خ ۲ - بد ۱۲. خ ۲ - در این جا ۸ بیت «زاری کردن  
 رودابه» (نک. توضیح ۵، بیت ۱۰۴۳) را افزون دارد؛ ع - بیت ترجمه نشده. ۱۳. خ ۱، خ ۲ - رویش

۱۰۵۰ همی گفت اگر دخمه زرین کنم  
 چو من رفته باشم نماند بجای  
 یکی دخمه کردش ز سمّ ستور<sup>۴</sup>  
 چنین گفت بهرام نیکوسخن  
 نه ایدر همی ماند خواهی دراز  
 ۱۰۵۵ بتو داد یک روز نوبت پدر  
 چنین است و<sup>۱</sup> رازش نیامد<sup>۱</sup> پدید  
 ز مشک سیه گردش آگین<sup>۱</sup> کنم<sup>۲</sup>  
 وگر نه مرا خود جزین نیست رای<sup>۳</sup>  
 جهانی ز زاری<sup>۵</sup> همی گشت کور<sup>۱</sup>  
 که با مردگان آشنایی مکن<sup>۷</sup>  
 بسیچیده باش و درنگی مساز<sup>۸</sup>  
 سزدگر ترا نوبت آید بسر  
 نیابی<sup>۱۱</sup> بخیره چه جویی کلید

۱. خ ۲- آیین ۲. ع- بیتهای ۱۰۵۰ و ۱۰۵۹ ترجمه نشده. ۳. خ ۲- افزون دارد:

چه سازم من اکنون سزاوار اوی که ماند ازو در جهان رنک و بوی

۴. بخ- چو سمّ ستور؛ ع- ترجمه این بیت بدین قرار است: و دفنوا و بنوا علیه تربته من حوافر الخیل

۵. خ ۱، خ ۲- بزاری ۶. خ ۱، بخ- افزون دارند:

تراشیده تابوتش از عود خام  
 بگیتی همی بر شد این داستان  
 جهان سربسر پر ز تیمار گشت  
 برستم بران حال چندی گذشت  
 باخر شکیبایی آورد پیش  
 جهانرا بسی هست ازینسان بیاد  
 کرا در جهان هست هوش و خرد  
 چو ایران سراسر خیر یافتند  
 وزان روی هومان بتوران رسید  
 از او مانده بد شاه توران شگفت  
 سرو بر زده بسند زرین لگام  
 که چون کشت فرزند را پهلوان  
 هر آنکس که بشنید غمخوار گشت  
 بگردد دلش شادمانی نگشت  
 که جز آن نمی دید هنجار خویش  
 بسی داغ بر جان هرکس نهاد  
 کجا او فریب زمان می برد  
 بر آتش غم همی تافتند  
 بگفت او بافراسیاب آنچه دید  
 وزان کار اندازه بس بر گرفت

پس از این بیتهاخ ۱ بخش جداگانه «زاری کردن رودابه» را افزون دارد (صورتهایی از بیتهای ۱۳۹۹-۱۴۳۱

براساس بخ)، نک. ملحّقه ۷؛ خ ۲ در این جادو بیت اول خ ۱ را افزون دارد؛ بقیه بیتها، بجز بیتهای ۴ و ۹ و بخش

مذکور، پس از بیت ۱۰۵۸ متن افزوده شده (نک. توضیح ۴ بیت)؛ ع- افزون دارد بخش «زاری کردن رودابه»

(سماع ام سهراب بقتله) را در ۴۹ بیت. ۷. ع- بیتهای ۱۰۵۳-۱۰۵۸ افزوده منظوم مصحح است.

۸. خ ۱- مبارز، و افزون دارد:

پس از پور یکماه مادر بزیست  
 بمرّد و بخاکش چه مردم گریست

چنین است رسم سرای کهن  
 سرش نیست پیدا و پایش ز بن

۹. خ ۲- «و» ندارد. ۱۰. خ ۲- نیاید ۱۱. خ ۱- نباشد

در بسته را کس نداند<sup>۱</sup> گشاد  
 یکی داستانست پر آب چشم  
 بدین<sup>۲</sup> رنج عمر تو گردد بباد<sup>۳</sup>  
 دل نازک از رستم آید بخشم<sup>۴</sup>  
 برین<sup>۵</sup> داستان من سخن ساختم  
 بکار<sup>۶</sup> سیاوش پرداختم<sup>۷</sup>

۱. خ ۱- گردانی ۲. خ ۱- همان؛ خ ۲- بدان ۳. م- دراز (کذا)؛ خ ۲- بیت را ندارد. (نک. توضیح ۴).  
 ۴. خ ۲- افزون دارد:

جهان سربسر پر ز تیمار گشت	هر آنکس که بشنید غمخوار گشت
برستم برین حال چندی گذشت	بگردد دلش شادمانی نگشت
به آخر شکیبایی آورد پیش	که جز آن نمیدید انجام خویش
جهانرا بسی است ازینسان بیاد	بسی داغ بر جان هرکس نهاد
کرا در جهان نیست هوش و خرد	کجا او فریب زمانه خورد
چو ایران سراسر خبر یافتند	دلان پر ز غم بر همی تافتند
وزان روی هومان بتوران رسید	بگفتش بافراسیاب آنچه دید

پس از این بیتها در خ ۲ عنوان «زاری کردن مادر سهراب» آمده (بسنجید با توضیح ۶، بیت ۱۰۵۲ متن)، بیت ۱۰۵۷ متن و بیتهای:

ولیکن که داند گذشت از قضا	چنین بد قضا از خداوند ما
چو برکس نماند جهان پایدار	همان به که نیکی بود یادگار
بگفتم من این داستانرا تمام	ابر مصطفی باد از ما سلام
۵. خ ۱- بدین ۶. خ ۱- بنام ۷. خ ۲-	
وزین داستان روی بر تافتم	بکار سیاوش بشتافتم
۱. خ ۱- افزون دارد:	

بگفتم من این داستان را تمام	ابر مصطفی باد از ما سلام
-----------------------------	--------------------------

(بسنجید بیت سوم نسخه بدل ۴ بر اساس خ ۲ را با بیت ۱۰۵۸).

## ملحقات

۱

(رفتن کاوس بشهر هاماوران، م پس از بیت ۳۴۶؛ ل، خ ۲)

پس از بیت ۵۷۱؛ خ ۱ پس از نسخه بدل بیت ۶۰۰)

دلیری که بد نام او پیلسم <sup>۱</sup>	گوی کی نژادی چو شیر دژم <sup>۲</sup>
که ویسه بدش نام او را <sup>۳</sup> پدر	برادرش پیران پیروزگر
در ایران <sup>۴</sup> و توران هم آورد اوی	نبودی جز از رستم جنگجوی
چو بشنید یل پیلسم این چنین	در آورد دو <sup>۵</sup> ابروان پرز <sup>۶</sup> چین <sup>۷</sup>
بیامد بنزدیک افراسیاب	سرش را سوی جنگ جستن <sup>۸</sup> شتاب
چنین گفت با شاه توران <sup>۹</sup> که من	دلیر و جوانم <sup>۱۰</sup> بهر <sup>۱۱</sup> انجمن
چه خاکست پیشم چه طوس دلیر	چه گیو و چه گستههم و رهام <sup>۱۲</sup> شیر
چه بهرام و چه زنگه شاوران	گرازه که هست اوز جنگ آوران
اگر شاه فرمان دهد همچو شیر	میان دلیران درآیم <sup>۱۳</sup> دلیر <sup>۱۴</sup>
کنم افسر نامداران بگرد	سرانشان بزم بتیغ نبرد

۱. ل، خ ۱، خ ۲ - پیلسم نام اوی ۲. ل، خ ۱ - بلی نامجوی؛ خ ۲ - یکی نامجوی ۳. خ ۲ - بد آن نامور را ۴. خ ۱ - بایران ۵. خ ۱ - در ۶. خ ۲ - تاب ۷. م - بینهای ۲، ۳، ۴ را ندارد. ۸. ل، خ ۱، خ ۲ - سرش پرز جنگ و دلش پر ۹. م، خ ۲ - ترکان ۱۰. م - همی سرفرازم ۱۱. خ ۱، خ ۲ - ازین ۱۲. ل، خ ۱، خ ۲ - چه گیویل ان نامبردار ۱۳. ل، خ ۱، خ ۲ - میان یلان اندرآیم ۱۴. ل، خ ۱، خ ۲ - افزون دارند:

همه سروران را سراز تن بتیغ بزم کنم ماه (خ ۲ - تاک) شان زیر میغ



بدو گفت شاه ای دلیر و<sup>۱</sup> جوان<sup>۲</sup> سر نامداران و پشت گوان  
 تو پیروز بادی بدین کارزار همه دشمنان ترا کارزار<sup>۳</sup>  
 بدین<sup>۴</sup> رزم فرخنده بادت شدن بیپروزی و کام<sup>۵</sup> باز آمدن<sup>۶</sup>  
 چو بشنید گفتار او<sup>۷</sup> پیلسم بغزید مانند روئینه خم<sup>۸</sup>  
 ۱۵ سوی قلب ایران سپه شد چو گرد ز پرخاش برخاست گرد نبرد<sup>۹</sup>  
 ز باد<sup>۱۰</sup> اندر آمد بگرگین رسید خروشی چو شیر زیان برکشید  
 یکی تیغ زد بر سر اسپ اوی تکاور درآمد ز بالا بروی<sup>۱۱</sup>  
 چو آن دید گسته رزم آزما<sup>۱۲</sup> بکردار آتش برآمد ز جا<sup>۱۳</sup>  
 بستندی بیامد<sup>۱۴</sup> بر پیلسم خروشید<sup>۱۵</sup> مانند روئینه خم<sup>۱۶</sup>  
 ۲۰ یکی نیزه زد بر کمر بند او که نیزه شکست و بشد بند او<sup>۱۷</sup>  
 بدست اندرش نیزه چون در شکست بینداختش چوب نیزه ز دست<sup>۱۸</sup>  
 یل نامور ترک پیروزگر بدید آنکه نیزه نبد کارگر<sup>۱۹</sup>  
 چو آن دید پس پیلسم<sup>۲۰</sup> تیغ تیز کشید و بیامد دلی پر<sup>۲۱</sup> ستیز<sup>۲۲</sup>  
 یکی تیغ زد بر سر ترگ<sup>۲۳</sup> اوی ربودش ز سر<sup>۲۴</sup> ترگ مانند گوی<sup>۲۵</sup>  
 ۲۵ برهنه سرش نیزه بشکسته<sup>۲۶</sup> خوار فرومانده بیچاره در کارزار<sup>۲۷</sup>  
 چو از میمنه زنگه شاوران بدید آن دل و زور کنداوران

۱. ل- «و» ندارد. ۲. خ-۲. یل نامدار ۳. م، خ-۲. بیت را ندارند. ۴. خ-۱. برین ۵. ل، خ-۱. نام  
 ۶. خ-۲. بیت را ندارد. ۷. ل، خ-۱. سه؛ خ-۲. عنانرا برگرائید پس ۸. خ-۱. برآویخت چون آتش  
 تیزدم ۹. ل، خ-۱. چپ و راست زد تیغ و گرز نبرد؛ خ-۲. چپ و راست بد تیر و تیغ و نبرد ۱۰. ل،  
 خ-۱، خ-۲. چو باد ۱۱. ل- گزندی نیامد بپیوند اوی؛ خ-۱. تکاور ز درد اندر آمد بروی؛ خ-۲. ز بالا  
 درآمد بروی ۱۲. ل، خ-۱. جنگ آزمای؛ خ-۲. کار آزمای ۱۳. ل- ز جای؛ خ-۲. درآمد ز جای  
 ۱۴. ل، خ-۱. چو شیر زیان شد ۱۵. خ-۱. بغزید ۱۶. ل- برآویخت چون آتش تیزدم؛ خ-۲.  
 برآویخت چون ازدهای دژم به تیزی درآمد بر پیلسم  
 ۱۷. ل- ربود از سرش (بقیه ناخواناست)؛ خ-۱، خ-۲. گزندی نیامد بپیوند اوی ۱۸. م، ل، خ-۱. بیت را  
 ندارند. ۱۹. ل، خ-۱، خ-۲. بیت را ندارند. ۲۰. خ-۱. پیلسم پس ۲۱. خ-۲. کشید و درآمد ز  
 کین و ۲۲. م، ل- بیت را ندارند. ۲۳. خ-۱. سر و ترگ؛ خ-۲. سرو تیغ ۲۴. خ-۱، خ-۲.  
 ربود از سرش ۲۵. ل- بیت را ندارد؛ خ-۲. پس از بیت ۳۲ آمده. ۲۶. ل- برهنه سر و نیزه بگنجه؛  
 خ-۱. برهنه شد و نیزه بگنجد ۲۷. م- بیت پس از بیت ۲۷ آمده؛ خ-۲. پس از بیت ۲۶ آمده.

بیارى بیامد بر گستهم	ورا دید زان گونه گشته دژم <sup>۱</sup>
یکى حمله آورد بر پیلسم	چو پیل سرافراز و شیر دژم <sup>۲</sup>
بپذرفت <sup>۳</sup> حمله دلاور نهنگ	درآمد بدو تیغ <sup>۴</sup> هندی بچنگ
بزد تیغ و <sup>۵</sup> برگستوان کرد چاک	سر بارگی اندرآمد بخاک
دلاور بیفتاد و دامن زره	برآورد و زد بر کمر بر <sup>۱</sup> گره
یکى گرد تیره برانگیختند	بدانگه که با هم برآویختند <sup>۶</sup>
ز قلب سپه گیو چون بنگرید	جهان پیش چشم یلان تیره دید
بغزید چون رعد در کوهسار	ویا شیر جنگی گه کارزار
بیارى بیامد <sup>۸</sup> بر هر سه یار	برآویخت با پیلسم هر چهار
دلاور نشد هیچ گونه ز رنگ	میان دلیران درآمد بچنگ
گهی تیغ زد گاه گرز گران	چنین تا فروماند دست سران
چو پیران ز قلب سپه بنگرید	برادرش را با دلیران <sup>۹</sup> بدید
برانگیخت باره دمان و دنان <sup>۱۰</sup>	خروشان و جوشان چو شیر زیان <sup>۱۱</sup>
چنین گفت با گیو کای نامدار	شمارا هنر نیست در کارزار
کزین گونه جوقى بکردار شیر	بچنگ اندر آیند با یک دلیر <sup>۱۲</sup>
بگفت این و بر سرکشان حمله برد <sup>۱۳</sup>	ز لشکر برآمد یکى دار و برد <sup>۱۴</sup>
وزان <sup>۱۵</sup> روی رستم بکردار باد <sup>۱۱</sup>	به پیلان توران سپه درفتاد <sup>۱۷</sup>
بستیغ و بگوپال و گرز گران	بیفگند توران سپه را سران

۱. ل. - چو پیل سرافراز و شیر دژم؛ خ ۲. - برآویخت با او چو شیر دژم ۲. ل. - ورا دید زان گونه گشته دژم  
 ۳. ل. خ ۱، خ ۲. - پذیرفت ۴. ل. خ ۱، خ ۲. - درآمد یکى ۵. ل. - «و» ندارد. ۶. ل. خ ۱. - کمرگه  
 ۷. م. - بیت را ندارد. ۸. ل. خ ۲. - بیامد بیاری ۹. ل. خ ۱، خ ۲. - برادر بدانجای بیچاره ۱۰. ل. خ ۱. -  
 بیاری بیامد برش تازیان ۱۱. ل. خ ۱، خ ۲. - جوشان و نعره زنان  
 ۱۲. ل. خ ۱. -

که با نامداری بکردار شیر شده جنگجو چار گرد دلیر

خ ۲. - همان نسخه بدل با صورتی از مصراع دوم: بکشید هر چار مرد دلیر ۱۳. ل. خ ۱. - کرد ۱۴. ل.  
 خ ۱. - برآمد ازان رزمگه تیره گرد؛ خ ۲. - بیت را ندارد. ۱۵. ل. خ ۱. - وزین ۱۶. ل. خ ۱. - شیر  
 ۱۷. ل. خ ۱. - میان سپاه اندرآمد دلیر؛ خ ۲. - بیت را ندارد.

۴۵ گریزنده شد پیلسم زاردها  
 چو افراسیاب آن شگفتی بدید  
 بشد تیز بالشکر سوریان  
 دلیران ایران سراسر سران  
 بکشتند چندان ز توران سپاه  
 چو از دور<sup>۲</sup> افراسیاب آن بدید ۵۰  
 بدانست کز وی نیابد رها  
 که از رزمگه ترک شد ناپدید  
 بدان سود جستن سر آمد زیان<sup>۱</sup>  
 بدست اندرون گرزهای گران  
 که از کشته شد پشته تا چرخ ماه<sup>۲</sup>  
 یکی باد سرد از جگر برکشید<sup>۴</sup>

۲

(سهراب، خ ۱ و خ ۲ پس از بیت ۱۴۱)

۵ بماند چنین گفت سهراب گو  
 یکی اسپ باید مرا گام زن  
 چو پیلان بزور و چو مرغان<sup>۱</sup> بپر  
 که برگردد این گرز و گوپال من  
 پیاده نشاید شدن جنگجوی ۵  
 چو بشنید مادر چنین از پسر  
 بچوپان بفرمود تا هرچه بود  
 که سهراب اسپ بچنگ آورد  
 همه هرچه بودند از اسپان گله  
 ۱۰ بشهر آوردند سهراب شیر  
 هر اسپ که دیدی قوی زور و یال  
 نهادی برو دست را آزمون  
 بزورش بسی<sup>۱۰</sup> اسپ نیکو شکست  
 که ای مادر از من حدیثی شنو  
 سم او ز پولاد<sup>۵</sup> خارا شکن  
 چو ماهی به بحر و چو آهو ببر  
 همین پهلوانی بر و یال [من]<sup>۶</sup>  
 چو با خصم روی اندر آرم بروی  
 بخورشید تابان بر آورد سر  
 فسیله بیارد بکردار دود  
 که بر وی نشیند چو جنگ آورد  
 که بودی بصحرا و کوه<sup>۸</sup> بر یله  
 کمندی گرفت و بیامد دلیر  
 فگندی بگردنش خم دوال  
 شکم بر زمین بر نهادی هیون<sup>۹</sup>  
 نیامدش شایسته اسپ بدست

۱. خ ۱، ۲ - بیت را ندارند. ۲. خ ۲ - بیت را ندارد. ۳. خ ۱ - نگه کرد ۴. م - بیت‌های ۴۷، ۴۸، ۴۹ را ندارد؛ خ ۲ - به جای بیت ۴۹ آمده:

نگه کرد افراسیاب از کمان  
 بدان سان همه کشته و خسته دید  
 بدان نامداران جنگی سران  
 یکی باد سرد از جگر برکشید

۵. خ ۲ - سم اسپ پولاد و ۶. خ ۱ - شیران ۷. خ ۱ - «من» را ندارد. ۸. خ ۱ - و گله ۹. خ ۱ - سیون (کذا) ۱۰. خ ۱ - یکی

بسد <sup>۱</sup> تنگدل آن گو نامجوی	نبد هیچ اسپی سزاوار اوی
بسیامد بنزدیک آن پیلتن	۱۵ سرانجام گردی ازان انجمن
برفتن چو تیر و بجستن <sup>۲</sup> چو باد	که دارم یکی چرمه رخشش نژاد <sup>۳</sup>
بصحرا بپوید چو مرغی بپر <sup>۴</sup>	یکی کزّه چون کوه‌واری ستبر <sup>۴</sup>
ندیدست کس همچنان تیز بور	بزور و برفتن بکردار هور <sup>۱</sup>
بجستن چو برق و بهیکل چو کوه	ز زخم سمش گاو و ماهی ستوه
بدریا درون او بکردار راغ <sup>۵</sup>	۲۰ بگاہ <sup>۶</sup> دونده بسان کلاغ
رسد چون برانی <sup>۱</sup> پس بدگمان	بصحرا درون همچو تیر از کمان
بخندید و رخساره شاداب کرد	بسد شاد سهراب از گفت مرد
بنزدیک سهراب یل بی درنگ	ببردند آن چرمه خوب رنگ
قوی بود و شایسته آمد هیون	بکردش بنیروی خود آزمون
برو برنشست آن یل نیوزاد	۲۵ نوازید و مالید و زین برنهاد
گرفتش یکی نیزه چون ستون <sup>۱۰</sup>	درآمد بزین چون گه بی ستون
که چون اسپم آمد بدست اینچنین	چنین گفت سهراب با آفرین
بکاس بر روز <sup>۱۲</sup> تاری کنم	من <sup>۱۱</sup> اکنون چو باید سواری کنم
همی جنگ ایرانیان کرد ساز	بگفت این و آمد سوی خانه باز

## ۳

(سهراب، خ ۱ و خ ۲ پس از بیت ۸۷۶)

چنان یافت نیرو ز پروردگار	شنیدم که رستم از آغاز کار
همی هردو پایش بدو در شدی	که گر سنگ را او بسر بر شدی
دل او ازان آرزو دور بود	ازان زور پیوسته رنجور بود
بزاری همی آرزو کرد آن	بنالید وز <sup>۱۳</sup> کردگار جهان

۱. خ ۲ - نبد ۲. خ ۲ - کزّه اسپی نژاد ۳. خ ۲ - چو شیر و پیویه ۴. خ ۲ - بتن ۵. خ ۲ -  
 نباشد خبر نیز در انجمن ۶. خ ۲ - مور ۷. خ ۲ - بگه بر ۸. خ ۲ - زاغ ۹. خ ۲ - شوداز  
 ۱۰. خ ۲ - نیزه چوبی ستون ۱۱. خ ۲ - گر ۱۲. خ ۲ - روی ۱۳. خ ۲ - بنالید بر

۵ که لختی ز زورش ستاند همی  
بدانسان که از پاک یزدان بخواست  
چو باز آنچنان کار پیش آمدش  
بیزدان بنالید کای کردگار  
همان زور خواهم کز آغاز کار  
بدو باز داد آنچنان کش<sup>۲</sup> بخواست

۱۰

برفتن بره بر تواند همی  
ز نیروی آن کوه پیکر بکاست  
دل از بیم سهراب ریش آمدش  
بدین کار این بنده را پاس دار<sup>۱</sup>  
مرا دادی ای پاک پروردگار<sup>۲</sup>  
ببفزود در تن هرآنچش بکاست

۴

(سهراب، خ ۱ و خ ۲ پس از بیت ۹۳۸)

ازین<sup>۴</sup> دژ دلیری به بند منست  
بسی زو نشان تو پرسیده ام  
جزین<sup>۵</sup> بود یکسر سخنهای او  
چو گشتم ز گفتار او ناامید  
ببین تا کدامست از ایرانیان  
نشانی که بد داده مادر مرا  
چنینم بد اختر نبشته<sup>۷</sup> بسر  
چو برق آمدم رفتم اکنون چو باد  
ز سختی برستم فرو بست دم

۵

گرفتار خم کمند منست  
همی بد خیال تو در دیده ام  
ازو باز مانده<sup>۱</sup> تهی جای او  
شدم لاجرم تیره روز سپید  
نباید که آید بجانش زیان  
بدیدم نبد دیده باور مرا  
که من کشته گردم بدست پدر  
بمینو مگر بازینمت<sup>۸</sup> شاد  
پر آتش دل و دیدگان پر ز نم

۵

(سهراب، خ ۱ و خ ۲ پس از بیت ۹۴۸)

زواره بیامد بر پیلتن  
چو رستم برادر بران<sup>۱۱</sup> گونه دید

دریده همه<sup>۹</sup> جامه بر خویشتن<sup>۱۰</sup>  
بگفت آنچه از پور کشته شنید

۱. خ ۲ - مصراع را ندارد. ۲. خ ۲ - مصراع را ندارد. ۳. خ ۲ - بدو داد یزدان چنان کو ۴. بخ -  
درین ۵. خ ۲ - جزان ۶. خ ۲ - ازان مانده بادا ۷. خ ۲ - نبشته بد اختر ۸. خ ۲ - بینمت باز  
۹. خ ۲ - دریده به تن؛ بخ - دریده برو ۱۰. خ ۲، بخ - و خسته تن ۱۱. خ ۲ - بدان

پشیمان شدم من ز کردار<sup>۱</sup> خویش  
 پسر را بکشتم<sup>۲</sup> به پیرانه سر  
 ۵ دریدم جگرگاه پور جوان  
 فرستاد نزدیک هومان پیام  
 نگهدار آن لشکر اکنون تویی  
 که با تو مرا روز پیگار نیست  
 بکشتم به بی دانشی پور خود  
 ۱۰ تو از زشت خوئی<sup>۱۱</sup> نگفتی ورا  
 برادرش را گفت پس پهلوان  
 تو با او برو تالب رود آب  
 زواره بیامد هم اندر زمان  
 بپاسخ چنین گفت هومان گرد  
 ۱۵ هجیر ستیزنده بدگمان  
 نشان پدر جست و با او نگفت  
 بما این بد از شومئ او رسید  
 زواره بیامد بر پیلتن  
 ز کار ستیزنده<sup>۱۹</sup> بدگمان<sup>۲۰</sup>  
 ۲۰ تهمتن ز گفتار او خیره گشت<sup>۲۱</sup>  
 بنزد هجیر آمد از دشت کین

بیابم<sup>۲</sup> مکافات از اندازه بیش  
 بریدم<sup>۴</sup> بن<sup>۵</sup> و بیخ آن نامور  
 بگرید برین چرخ تا جاودان  
 که شمشیر کین ماند اندر نیام  
 نگه کن بر ایشان<sup>۱</sup> اگر نغوی  
 همان بیش ازین جای گفتار نیست<sup>۶</sup>  
 ازین گر بمن بر<sup>۸</sup> بد آید سزد<sup>۷</sup>  
 باتش<sup>۱۱</sup> زدی جان و دیده مرا<sup>۱۰</sup>  
 که ای نامور گرد<sup>۱۳</sup> روشن روان  
 مکن بر کسی هیچ گونه<sup>۱۴</sup> شتاب  
 بهومان<sup>۱۵</sup> سخن گفت از پهلوان<sup>۱۶</sup>  
 که بنمود سهراب را دست برد  
 که میداشت راز سپهد نهران  
 روانش به بی دانشی بود جفت  
 همی خواست از تن سرش را برید<sup>۱۷</sup>  
 ز هومان سخن راند<sup>۱۸</sup> وز انجمن  
 که سهراب را زو سرآمد زمان  
 جهان پیش چشمش همی<sup>۲۱</sup> تیره گشت<sup>۲۰</sup>  
 گریبانش بگرفت و زد بر زمین

۱. خ ۲- گفتار ۲. بخ- ستانم ۳. خ ۱- بکشته ۴. بخ- بریده ۵. خ ۱- بر؛ بخ- پی  
 ۶. خ ۲، بخ- بدیشان ۷. خ ۲- افزون دارد:  
 هجیر دلاور رهاکن ز بند نباید که آید بجانش گزند  
 ۸. خ ۲- ازین کار بر من ۹. بخ- بیت را ندارد. ۱۰. خ ۲- از فعل زشت ۱۱. بخ- بر آتش  
 ۱۲. خ ۲- جامه و دیده را ۱۳. خ ۲- که ای گرد بانام؛ بخ- که بر گرد ای گرد ۱۴. خ ۲- مکن هیچ  
 گونه بلشکر ۱۵. بخ- ز هومان ۱۶. خ ۱- وز پهلوان؛ خ ۲- و با بارمان؛ کذا در بخ؛ خ ۲- افزون دارد:  
 ز گفتار رستم نبد شادمان رها کرد او را هم اندر زمان  
 ۱۷. خ ۲- بیت را ندارد. ۱۸. خ ۲- گفت ۱۹. خ ۲، بخ- ز کار هجیر آن بد ۲۰. خ ۲- بدنهان  
 ۲۱. خ ۲- در هر دو مورد: شد ۲۲. خ ۲- پیش چشمش همه؛ بخ- پیش چشم اندرش

یکی خنجر آبگون برکشید  
سرش را همی خواست از تن برید  
بزرگان به پوزش<sup>۱</sup> فراز آمدند  
هجیر از در<sup>۲</sup> مرگ باز آمدند

۶

(سهراب، خ ۱ پس از بیت ۱۰۴۳، خ ۲ پس از بیت ۱۰۴۸)

چو رودابه تابوت سهراب دید	ز <sup>۳</sup> چشمش چو باران <sup>۴</sup> خوناب <sup>۵</sup> دید
بدان تنگ تابوت خفته جوان	بزاری بگفت ای چراغ گوان
همی گفت زار ای گو سرفراز	زمانی ز صندوق سر برفراز <sup>۱</sup>
بمادر نگویی همی <sup>۶</sup> راز خویش	که هنگام شادی چه آمد به <sup>۸</sup> پیش
۵ بروز جوانی بزندان شدی	بدین خانه مستمندان شدی
نگویی چه آمدت پیش <sup>۹</sup> از پدر	چرا بردریدت برینسان <sup>۱۰</sup> جگر
فغانش ز ایوان بکیوان رسید	همی زار بگریست هر کان شنید
به پرده درون رفت با سوگ و درد	دلش پر ز درد <sup>۱۱</sup> و دورخساره زرد <sup>۱۲</sup>
چو رستم چنان دید بگریست زار	ببارید از دیده خون بر کنار
۱۰ تو گفتی مگر رستخیز آمدش <sup>۱۳</sup>	که دل راز شادی گریز آمدش <sup>۱۴</sup>
دگر باره تابوت سهراب شیر	بیاورد پیش مهان دلیر

۷

(سهراب، خ ۱ پس از بیت ۱۰۵۲، خ ۲ پس از بیت ۱۰۵۸)

غریو آمد از شهر توران زمین	که سهراب شد کشته بر دشت کین <sup>۱۴</sup>
خبر زو بشاه سمنگان رسید	همه جامه بر خویشان بردرید
همان مادر گرد سهراب را	بداد آگهی زان تگ و تاب را <sup>۱۵</sup>

۱. خ ۲ - برسش ۲. خ ۲ - دم ۳. خ ۲ - دو ۴. بخ - روان جوی ۵. خ ۲ - پر از آب  
۶. بخ - افزون دارد:

بزاری همی مویه آغاز کرد همی برکشید از جگر باد سرد

که ای پهلوان زاده بچه شیر نزابد چو تو زورمند دلیر

۷. خ ۲ - بگوی این همه ۸. بخ - آمدت ۹. خ ۲ - چه آمدترا ۱۰. خ ۲، بخ - بدینسان ۱۱. خ ۲ -

ز خون ۱۲. بخ - و رخس پر ز گرد؛ خ ۲ - سه بیت بعدی را ندارد. ۱۳. بخ - در هر دو مورد

آمدست ۱۴. خ ۲ - بیت را ندارد. ۱۵. خ ۲ - تب و تاب را

بمادر <sup>۱</sup> خبر شد که سهراب گرد	به تیغ پدر خسته <sup>۲</sup> گشت و بمرد <sup>۳</sup>
۵ بزد چنگ و بدرید پیراهنش	درخشان شد از <sup>۴</sup> لعل زیبا <sup>۵</sup> تنش <sup>۶</sup>
برآورد بانگ و غریو و خروش	زمان تا زمان او همی شد ز <sup>۷</sup> هوش
فرو برد ناخن دو دیده بکند	بر انگشت پیچید و از بن فکند <sup>۸</sup>
زرخ می چکیدش فرود <sup>۹</sup> آب خون	زمان تا زمان اندرآمد نگون <sup>۱۰</sup>
همه خاک ره را بسر بر فکند	بدندان همه گوشت <sup>۱۱</sup> بازو بکند
۱۰ بسر بر فکند آتش و بر فروخت	همه جعد و موی سیاهش بسوخت
همی گفت ای جان مادر کنون	کجایی سرشته <sup>۱۲</sup> بخاک اندرون
غریو و نژند و اسیر و نزار	بخاک اندرون آن سر <sup>۱۳</sup> نامدار
دو چشمم بره بود <sup>۱۴</sup> گفتم مگر	ز فرزند و رستم بیابم <sup>۱۵</sup> خبر
گمانم چنان بود گفتم <sup>۱۶</sup> کنون	بگشتی <sup>۱۷</sup> بگرد جهان اندرون
۱۵ پدر را همی جستی و یافتی	کنون ز آمدن نیز بشتافتی <sup>۱۸</sup>
چه دانستم ای پور کاید خبر	که رستم دریدت بخنجر <sup>۱۹</sup> جگر <sup>۲۰</sup>
دریغش نیامد ازان <sup>۲۱</sup> روی تو	ازان <sup>۲۱</sup> برز و بالا [ای] <sup>۲۲</sup> و آن موی تو
بران گردگاهش <sup>۲۳</sup> نیامد دریغ	که بدرید رستم مناجد(?) به تیغ <sup>۲۴</sup>
بپرورده بودم تنت را بناز	به بر بر بروز و شبان دراز

۱. خ ۲- چو مادر ۲. خ ۲- کشته ۳. خ ۲- افزون دارد:

خروشید و جوشید و جامه درید بزاری بران کودک نارسید

۴. خ ۱- آن ۵. خ ۲- از زیر جامه ۶. خ ۲- افزون دارد:

دو زلفین چون تاب داده کمند بانگشت پیچید و از بن بکند

بسنجید با بیت ۷ این ملحقه. ۷. خ ۲- همی دم بدم زو همی رفت ۸. خ ۲- به جای بیت ۷:

ز بس ناله و گریه و از فرغ همی باسماں شد خروش و چرخ

۹. خ ۲- بسی ۱۰. خ ۲- بیت پس از بیت ۹ آمده. ۱۱. خ ۲- پشت ۱۲. خ ۲- رسیده ۱۳. خ ۲-

بداین ۱۴. خ ۲- «و» را افزون دارد. ۱۵. خ ۲- بیاید ۱۶. خ ۲- بد که گشتی ۱۷. خ ۲- بگیتی

۱۸. خ ۲- کنون سر ز مادر چرا تافتی ۱۹. خ ۲- زدت خنجر اندر ۲۰. خ ۲- ترتیب بیتها: ۱۶، ۲۴،

۱۸، ۱۷، ۱۹، ۲۲، ۲۰، ۲۳، ۲۷، ۲۸-۳۱، ۳۱، ۲۱، ۳۶، ۲۵، ۳۲، ۳۳، ۳۸، ۴۰ و الخ، بیتهای ۲۶، ۳۴، ۳۵، ۳۷ و ۳۹ را

ندارد. ۲۱. خ ۱- در هر دو مورد: بدان ۲۲. خ ۲- نازک اندام ۲۳. خ ۲- بدان سینه گاهش

۲۴. خ ۲- که بزید رستم بیزنده تیغ



- ۲۰ کنون آن بخون اندرون غرقه گشت<sup>۱</sup> کفن بر تن و یال تو خرقه گشت<sup>۲</sup>  
 کنون من کرا گیرم اندر کنار که باشد کنون مر<sup>۳</sup> مرا غمگسار  
 کرا خوانم اکنون بجای تو پیش<sup>۴</sup> کرا گویم این درد و تیمار خویش  
 دریغاتن و جان و چشم و چراغ بنخاک اندرون ماند از<sup>۵</sup> کاخ و باغ  
 پدر جستی ای شیر مرد شید<sup>۶</sup> بجای پدر گورت آمد پدید<sup>۷</sup>  
 ۲۵ از امید نو مید گشتی<sup>۸</sup> بزار بخفتی بنخاک اندرون زاروار  
 ازان پیش کو دشنه را برکشید جگرگاه سیمین تو بردید<sup>۹</sup>  
 چرا آن نشانی که مادرت داد ندادی بدو<sup>۱۰</sup> و نکردیش یاد  
 نشان داده بود از پدر مادرت ز بهر چه دارد<sup>۱۱</sup> همی باورت  
 بگفت هجیر بداندیش مرد بخود هرچه بایست زنهار خورد  
 ۳۰ کنون مادرت ماند بی تو اسیر پر از درد و تیمار و گرم<sup>۱۲</sup> و زحیر  
 چرا نامدم با تو اندر سفر بگشتن بگیتی و کردن سمر<sup>۱۳</sup>  
 همی گفت<sup>۱۴</sup> مادرت بیچاره کرد<sup>۱۵</sup> بنخجر جگرگاه تو پاره کرد<sup>۱۶</sup>  
 ز هر سو برو انجمن گشت خلق کزان<sup>۱۷</sup> گونه در خون همی گشت غرق<sup>۱۸</sup>  
 همی زد کف دست برخ و بروی همی گفت و می خست و میکند موی<sup>۱۹</sup>  
 ۳۵ چرا مادرت را نبردی براه چرا رفتی آن جایگه بی سپاه  
 مرا رستم از دور بشناختی ترا با من ای پور بنواختی  
 نینداختی بر زمینت فراز مکردی جگرگهات ای پور باز<sup>۲۰</sup>

۱. خ. ۲ - مصراع مخدوش. ۲. خ. ۲ - کفن بر تن پاک خرقه شده، و بیت پس از بیت ۲۲ آمده. ۳. خ. ۲ -  
 بگیتی ۴. خ. ۲ - که شانم بجای تو در پیش خویش ۵. خ. ۲ - مانده بی ۶. خ. ۲ - و ای نامدار...  
 آخرین کلمه مصراع خوانا نیست. ۷. خ. ۲ - بدل ۸. خ. ۲ - گشتم ۹. خ. ۲ - بیت را ندارد.  
 ۱۰. خ. ۲ - برو ۱۱. خ. ۲ - نامد ۱۲. خ. ۲ - رنج ۱۳. خ. ۲ - بگشتی بگیتی درون سر بسر  
 ۱۴. خ. ۲ - دریغاکه ۱۵. خ. ۲ - در هر دو مورد: گشت. ۱۶. خ. ۲ - ازان ۱۷. خ. ۲ - افزون دارد:  
 بیفتاد بر خاک و چون مرده گشت ز گیتی همه خونش افسرده گشت  
 بهوش آمد و باز نالش گرفت بران پور کشته نیایش گرفت  
 ۱۸. خ. ۲ - بیتهای ۳۴ و ۳۵ را ندارد. ۱۹. خ. ۲ - بیت ۳۷ این ملحقه را ندارد.

ز بس کو همی شیون<sup>۱</sup> و ناله کرد  
 بران گونه بیهش بیفتاد پست  
 ۴۰ ز خون او همی کرد لعل آب را  
 سر اسپ او را ببر در گرفت  
 گهی بوسه بر سر زدش گه بروی  
 ز بس کو همی گریه بر نعل کرد  
 بیاورد خفتان و درع و کمان  
 ۴۵ بسر بر همی زد گران گرز را  
 بیاورد زین و لگام و سپر  
 کمندش بیاورد هفتاد یاز  
 همان تیغ سهراب را برکشید  
 همی کند موی و همی خست روی  
 ۵۰ بدر ویش داد آن همه خواسته  
 ببخشید آن جملگی رخت اوی  
 در کاخ دربست و تختش بکند  
 در خانها را سیه کرد پاک  
 سرانجام هم در غم او بمرد  
 ۵۵ نه ایدر همی ماند خواهی دراز  
 دل اندر سرای سپنجی مبند  
 اگر چرخ گردان کشد زین تو  
 اگر عمر باشد هزار و دویست

۱. خ ۲- گریه ۲. خ ۲- همه خاک را دل پر از لاله ۳. خ ۲- بیت را ندارد؛ خ ۱- بقیه متن را ندارد  
 و تنها در خ ۲ موجود است؛ بخ- صورتی از متن براساس خ ۲.



## فهرست اعلام جلد دوم

الکوس هاماوران ۵۷۲، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۹، ۵۸۵، ۵۸۷، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۴.	۱	ابلیس هاماوران ۳۷۲، ۵۳۱.
آمل نوذر ۱۰۴، ۵۰۲، ۵۱۱، ۵۲۴، کیتباد ۱۱۳؛ هاماوران ۴۱۳.		اختر کاویان سهراب ۵۵۹. آذر برزین هاماوران ۴۶۶.
اولاد مازندران ۴۴۵، ۴۵۱، ۴۵۳، ۴۵۸، ۴۷۲، ۴۸۱، ۵۱۳، ۵۱۷، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۶۵، ۵۶۷، ۶۰۰، ۶۰۱، ۸۷۳		آذرگشسپ نوذر ۱۹۵؛ مازندران ۵۲۳؛ سهراب ۲۱۸. ارتنگ کیتباد ۱۱۷. ارجسپ نوذر ۶۸.
آهرمن و آهریمن مازندران ۶۱، ۶۸، ۲۱۹، ۲۲۹، ۴۱۶، ۴۴۰، ۴۴۸؛ سهراب ۶۷۱.		ارژنگ مازندران ۲۱۸، ۲۲۳، ۲۴۷، ۲۶۷، ۲۶۹، ۵۱۵، ۵۲۰، ۵۲۲، ۵۴۲، ۶۴۸، ۶۶۹.
ایران نوذر ۲۷، ۳۳، ۶۴، ۷۷، ۷۹، ۸۵، ۹۱، ۱۳۶، ۲۲۹، ۲۳۶، ۲۷۹، ۲۹۳، ۴۳۲، ۴۵۴، ۴۸۳، ۴۹۶، ۵۰۱، ۵۰۱؛ گرشاسپ ۱۹، ۳۵، ۸۴، ۱۰۲، ۱۴۳، ۱۵۵، ۱۶۵، ۱۷۰، ۱۷۶، ۱۸۳، ۱۸۸؛ کیتباد ۹۶، ۱۱۶، ۱۳۷، ۱۳۹؛ مازندران ۱۷، ۴۹، ۵۷، ۱۳۴، ۱۹۱، ۲۲۰، ۲۷۶، ۲۷۸، ۳۳۶، ۳۴۰، ۳۵۱، ۳۷۲، ۳۷۸، ۳۸۴، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۸، ۳۹۰، هاماوران ۲، ۵۵، ۹۹، ۱۷۹، ۱۸۴، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۴، ۲۰۱، ۲۰۷، ۲۸۴، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۹، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۶۷، ۴۲۴، ۵۲۴، ۵۷۴؛ سهراب ۱۲۸، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۶۰، ۱۶۱، ۲۲۹، ۲۵۹، ۳۰۱، ۳۰۹، ۳۱۴، ۳۲۲، ۳۲۷، ۳۴۳، ۳۵۵، ۳۶۸، ۳۹۴، ۳۹۶، ۴۰۳، ۴۳۶، ۵۱۳، ۵۱۶، ۵۲۴، ۵۳۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۶۳۰، ۶۳۴، ۶۴۴، ۶۵۳، ۶۵۵، ۶۶۲، ۶۷۹، ۶۳۰، ۹۳۱، ۹۳۶، ۱۰۳۰، ۱۰۳۲.		آرش کیتباد ۱۹۲. ارمان نوذر ۶۸، ۱۴۳، ۱۴۹، ۱۵۵، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۵، ۱۸۸، ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۵۰؛ کیتباد ۱۰۰. اسپروز مازندران ۱۶۲، ۵۰۹، ۵۲۹. اصطخر کیکاوس ۱۷۶. اغریث نوذر ۸۸، ۱۴۹، ۱۵۲، ۴۳۹، ۴۷۹، ۴۸۷، ۴۹۰، ۴۹۹، ۵۰۲، ۵۱۲، ۵۲۴، ۵۳۵؛ گرشاسپ ۸، ۱۱، ۱۰۵؛ کیتباد ۱۴۵.
ایران زمی گرشاسپ ۸۳		افراسیاب نوذر ۷۰، ۷۵، ۸۲، ۹۷، ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۳۱، ۱۸۸، ۱۹۷، ۲۱۹، ۲۲۴، ۲۵۳، ۲۵۸، ۲۷۳، ۲۷۷، ۳۰۶، ۳۱۰، ۳۱۹، ۳۲۲، ۳۴۹، ۳۶۵، ۴۷۸، ۴۸۵، ۵۲۹، ۵۴۰؛ زو ۱۱؛ گرشاسپ ۶، ۱۵، ۱۷، ۱۰۰، ۱۲۲؛ کیتباد ۴، ۲۸، ۳۹، ۴۳، ۱۱۵، ۱۴۳، ۱۴۸؛ هاماوران ۱۸۳، ۱۸۵، ۳۰۵، ۳۱۴، ۳۲۱، ۳۳۲، ۳۳۵، ۴۷۵، ۴۸۴، ۴۹۳، ۵۰۰، ۵۳۸، ۵۴۳، ۵۴۵، ۵۵۴، ۵۵۷، ۵۶۳، ۵۶۹، ۶۰۵؛ سهراب ۱۲۹، ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۴۸، ۴۷۳. نیز نک. پورپشنگ.
ایران زمین نوذر ۱۰۸، ۱۲۱، ۱۳۶؛ گرشاسپ ۱۳۰، ۲۰۳؛ کیتباد ۱۲۷؛ مازندران ۸۱، ۹۲، ۱۵۲، ۱۵۸.		البرز نوذر ۲۴۱؛ گرشاسپ ۱۱۳، ۱۳۱، ۱۴۱، ۱۵۷؛ کیتباد ۱۹۷؛ هاماوران ۲۶۰، ۳۵۸.

۱۳۰، ۱۴۲.

ت

تلیمان نوذر ۲۶۳.

تور نوذر ۶۵، ۷۱، ۹۳، ۱۰۶، ۱۲۹، ۱۴۲؛ زو کیقباد ۹۱، ۱۲۰، ۱۳۰، ۱۴۲. نیز نک. پور فریدون.  
توران نوذر ۹۴، ۱۱۱، ۲۷۹؛ گرشاسپ ۵۰، ۱۲۱؛ هاماوران ۲، ۳۱۶، ۳۳۶، ۳۴۸، ۴۷۸، ۵۱۱، ۵۵۶، ۵۶۰، ۵۹۸؛ سهراب ۱۸، ۱۹، ۷۶، ۱۳۸، ۱۶۱، ۱۶۳، ۲۶۳، ۲۶۷، ۵۲۴، ۶۸۷، ۷۲۸، ۷۴۰، ۱۰۲۷.

توران زمین هاماوران ۵۱۸، ۵۵۳.

تهمینه سهراب ۷۰، ۱۱۴.

ث

ثریا سهراب ۴۶۳.

ج

جمشید و جم مازندران ۳۹، ۵۰، ۱۲۶.

جویان مازندران ۷۶۹، ۷۷۴، ۷۷۷، ۷۸۵، ۷۸۸، ۷۹۰.  
جیحون نوذر ۱۱۴، ۳۵۱؛ گرشاسپ ۱۶؛ کیقباد ۶۳، ۱۲۵، ۱۳۷، ۱۵۲؛ هاماوران ۳۱۱.

چ

چین نوذر ۱۱۲، ۲۳۶؛ زو ۳۳؛ هاماوران ۲؛ سهراب ۲۵۷، ۵۶۷، ۱۰۲۷.

خ

خاور زمین نوذر ۱۱۲.

ختن زو ۳۳.

خراد نوذر ۴۸۲؛ کیقباد ۳، ۱۷۲؛ مازندران ۴۴، ۸۱۶؛ هاماوران ۴۶۹.

خرگاه زو ۳۴.

خزروان نوذر ۱۲۲، ۳۵۲، ۳۸۰، ۳۹۴؛ کیقباد ۱۰۱.

خوار ری نوذر ۵۴۱؛ گرشاسپ ۶، ۱۰۱.

د

دامغان کیقباد ۶۲.

دریای پیکند زو ۳۲.

ب

بارمان سهراب ۱۵۰، ۱۶۳، ۱۶۷، ۴۸۷.

بامین زو ۱۱.

بربر و بربرستان هاماوران ۵، ۶، ۷، ۲۱، ۳۹، ۴۲، ۴۳، ۵۴، ۱۴۸، ۱۵۰، ۲۱۶، ۲۳۴، ۲۴۷، ۲۷۷، ۲۹۹، ۳۱۲، ۳۳۱.

برزین نوذر ۴۸۲؛ کیقباد ۳، ۱۷۲؛ مازندران ۸۱۶؛ هاماوران ۴۷۰، ۵۴۸.

بزگوش مازندران ۴۹۷، ۴۹۸.

بست نوذر ۳۳۸.

بلخ هاماوران ۳۵۳.

بهرام (موبد)، سهراب ۱۰۵۳.

بهرام (پهلوان)، نوذر ۱۱؛ مازندران ۴۴، ۸۶، ۱۴۷، ۶۲۳؛ هاماوران ۴۶۸، ۵۴۸؛ سهراب ۳۱۰، ۵۴۴.

بید مازندران ۴۷۶، ۴۸۴، ۴۹۰، ۶۶۹.

بیشه شیرچین هاماوران ۴۱۳.

پ

پارس نوذر ۲۴۰، ۲۷۵، ۲۹۲، ۳۰۳، ۳۳۳، ۳۳۴، ۵۳۸.

زو ۳۶؛ کیقباد ۱۷۵؛ مازندران ۸۷۹؛ هاماوران ۳۵۰.

پشنگ نوذر ۶۴، ۶۹، ۸۲، ۸۵، ۹۷، ۱۳۲؛ گرشاسپ ۷، ۱۵۷، ۱۵۰، ۶۵؛ کیقباد ۱۵۷، ۱۵۰، ۶۵.

پور پشنگ نوذر ۱۵۲، ۲۰۹، ۲۲۸.

پور دستان هاماوران ۲۵، ۱۹۲.

پوردستان سام کیقباد ۴۱.

پور زال مازندران ۶۳۳.

پور طهماسب زو ۱۰.

پور فریدون نوذر ۱۱۴؛ هاماوران ۳۲۵.

پور قباد هاماوران ۸۷.

پولاد (۱) کیقباد ۱۷۲.

پولاد (۲) و پولاد غندی مازندران ۲۶۷، ۲۷۰، ۴۷۶، ۶۶۹، ۴۹۰.

پیران هاماوران ۵۵۷، ۵۶۳.

۲۳۹، ۲۴۳، ۲۷۹، ۲۹۹، ۳۴۲، ۳۵۷، ۴۱۹، ۴۲۰،  
 ۴۵۶، ۴۶۳، ۴۷۳، ۴۷۹، ۴۹۲، ۵۰۱، ۵۱۴، ۵۱۷،  
 ۵۵۴، ۵۷۳، ۵۸۸، ۵۹۰، ۵۹۲، ۶۰۹، ۶۲۵،  
 سهراب ۱۶، ۳۱، ۴۵، ۶۸، ۸۸، ۹۹، ۱۰۹، ۱۱۳،  
 ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۴۰، ۲۶۴، ۳۱۶، ۳۱۹،  
 ۳۳۶، ۳۴۴، ۳۶۹، ۳۷۵، ۳۷۷، ۳۸۷، ۳۹۷، ۴۰۳،  
 ۴۱۰، ۴۱۸، ۴۳۴، ۴۳۹، ۴۴۷، ۴۹۳، ۴۹۵، ۵۱۳،  
 ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۴۴، ۵۹۸، ۶۱۵، ۶۲۲، ۶۲۹، ۶۳۶،  
 ۶۶۱، ۶۶۴، ۶۶۷، ۶۷۸، ۶۸۲، ۶۹۰، ۶۹۱، ۷۰۹،  
 ۷۱۹، ۷۳۲، ۷۳۷، ۷۴۲، ۷۵۹، ۷۶۱، ۷۷۰، ۷۷۲،  
 ۷۸۸، ۷۹۱، ۸۲۱، ۸۲۳، ۸۲۹، ۸۳۷، ۸۶۴، ۸۷۲،  
 ۸۸۰، ۸۸۷، ۹۰۱، ۹۰۳، ۹۰۵، ۹۰۶، ۹۲۳، ۹۲۶،  
 ۹۳۱، ۹۳۹، ۹۵۳، ۹۶۹، ۹۷۴، ۹۷۷، ۱۰۱۷،  
 ۱۰۲۶، ۱۰۳۲، ۱۰۳۴، ۱۰۵۸.

رستم زال مازندران ۹۰۰، ۹۰۵؛ سهراب ۱۱۵.  
 رستم زال زر هاماوران ۲۵۵. نیز نک. پور زال و پور  
 دستان.

رضوان مازندران ۱۸۶.  
 رودابه مازندران ۲۷۳؛ سهراب ۹۹۰.  
 روم هاماوران ۲۹۷.  
 رهام مازندران ۶۲۳، ۸۱۴؛ سهراب ۶۶۹.  
 ری نوذر ۴۵۰، ۵۰۲، ۵۲۴.

### ز

زابیل، زابلستان نوذر ۱۲۴، ۳۳۸، ۳۵۰، ۳۹۶، ۴۰۹، ۴۵۶،  
 ۴۸۱، ۵۰۴، ۵۱۱، ۵۱۵، ۵۱۸، ۵۱۸، ۳۷؛ گرشاسب  
 ۲۰، ۵۴، ۹۵، ۹۹؛ مازندران ۲۲۷؛ هاماوران ۲۵؛  
 سهراب ۳۱۵، ۳۳۳، ۳۳۶، ۳۴۰، ۳۶۷، ۳۷۱،  
 ۶۰۲، ۶۹۹، ۱۰۳۵.  
 زاوولستان نوذر ۳۶۱، ۴۱۵؛ کیتباد ۱۵۹؛ هاماوران ۱۹۲.  
 زادشم نوذر ۶۵، ۷۸، ۹۴؛ گرشاسب ۳۴.  
 زال و زال زر نوذر ۱۲۵، ۱۳۵، ۳۵۴، ۳۷۲، ۳۸۹، ۳۹۴،  
 ۳۹۷، ۴۰۴، ۴۵۷، ۵۱۰، ۵۱۸، ۵۳۵؛ زو ۱، ۱۶،  
 ۳۴، ۳۷؛ گرشاسب ۲۱، ۲۵، ۹۱، ۱۰۰، ۱۱۲،  
 ۱۵۶، ۱۶۷، ۲۰۴؛ کیتباد ۱۰، ۳۱، ۱۰۱، ۱۶۵؛  
 مازندران ۶۲، ۶۴، ۹۴، ۱۰۰، ۱۰۸، ۱۴۵، ۱۵۵،  
 ۱۶۰، ۲۵۰، ۵۴۰، ۷۶۰؛ سهراب ۹۹۰، ۱۰۴۰.

دریای چین نوذر ۱۹۱.

دژ سپید سهراب ۱۷۳.

دستان نوذر ۱۲۴، ۳۶۲، ۳۷۳، ۳۷۷، ۴۰۳، ۴۷۰، ۴۸۱،  
 ۴۹۳، ۴۹۴، ۵۰۱، ۵۰۴، ۵۱۲، ۵۲۳، ۵۴۰؛ زو  
 ۱۳؛ کیتباد ۲، ۷۱، ۱۶۶؛ مازندران ۷۵، ۸۷،  
 ۲۲۸، ۲۳۳، ۲۷۳؛ سهراب ۳۴۰، ۳۶۰، ۷۹۹،  
 ۸۰۷، ۱۰۳۵.

دستان سام نوذر ۴۹۸، ۵۱۶؛ گرشاسب ۴۳؛ کیتباد ۱۷۰؛  
 مازندران ۸۹، ۱۰۱، ۲۳۸، ۳۸۰؛ سهراب ۱۲۳،  
 ۱۰۳۷.

دهستان نوذر ۱۰۵، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۷، ۱۴۱، ۱۹۹،  
 ۲۷۰، ۴۵۰.

دیو سپید مازندران ۱۹۰، ۱۹۵، ۲۰۸، ۲۴۷، ۲۶۷، ۴۷۶،  
 ۴۸۴، ۵۴۲، ۵۵۰، ۵۵۳، ۵۵۷، ۵۷۷، ۵۹۱، ۵۹۴،  
 ۶۱۳، ۶۴۸، ۶۶۹، ۶۹۴.

### ر

رخش گرشاسب ۶۹، ۷۰، ۹۱، ۱۴۸، ۱۹۰، ۱۹۱؛ کیتباد  
 ۳۸؛ مازندران ۲۴۱، ۲۷۰، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۹۱،  
 ۲۹۷، ۳۰۱، ۳۰۷، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۵۱، ۳۵۵، ۳۶۰،  
 ۳۶۶، ۳۸۳، ۴۲۹، ۴۳۵، ۴۳۹، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۷۲،  
 ۵۳۳، ۵۳۵، ۵۴۱، ۵۶۳، ۵۷۴، ۵۸۲، ۵۸۴،  
 هاماوران ۲۲۸، ۲۵۳، ۲۷۱، ۲۷۶، ۲۷۸،  
 سهراب ۲۰، ۲۶، ۲۹، ۳۰، ۴۰، ۴۶، ۵۳، ۱۱۰،  
 ۱۱۱، ۳۷۰، ۳۹۰، ۶۶۶، ۶۶۸، ۷۲۴، ۸۲۵، ۹۳۹.

رستم گرشاسب ۳۰، ۳۳، ۳۷، ۴۳، ۵۵، ۵۶، ۶۴، ۶۶،  
 ۶۷، ۷۰، ۷۳، ۷۵، ۷۸، ۸۳، ۸۵، ۹۶، ۱۱۲، ۱۳۰،  
 ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۹، ۱۸۵،  
 کیتباد ۶، ۲۶، ۳۶، ۴۴، ۵۰، ۵۳، ۷۱، ۱۱۱، ۱۵۴؛  
 مازندران ۷۳، ۱۰۷، ۱۳۴، ۱۶۰، ۲۲۸، ۲۳۸،  
 ۲۴۹، ۲۶۱، ۲۷۲، ۲۸۵، ۳۰۰، ۳۱۸، ۳۳۴، ۳۵۷،  
 ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۸۰، ۳۸۸، ۴۰۱، ۴۰۶،  
 ۴۱۱، ۴۱۳، ۴۳۹، ۴۴۴، ۴۶۰، ۴۷۱، ۴۷۳، ۵۰۳،  
 ۵۱۶، ۵۲۳، ۵۷۱، ۵۸۴، ۵۸۷، ۵۹۰، ۶۰۵، ۶۱۸،  
 ۶۲۲، ۶۴۶، ۶۶۶، ۶۶۸، ۶۸۴، ۶۹۵، ۷۰۶، ۷۲۹،  
 ۷۳۵، ۷۴۴، ۷۵۴، ۷۶۰، ۷۷۸، ۷۹۰، ۸۳۲، ۸۳۷،  
 ۸۳۸، ۹۰۳؛ هاماوران ۱۹۹، ۲۲۳، ۲۳۱، ۲۳۷.

۳۴۵، ۳۰۳، ۲۸۶، ۲۸۴، ۲۷۴، ۲۶۹، ۲۵۷، ۲۵۰  
 ۳۸۵، ۳۹۴، ۴۳۶، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۹، ۴۷۴، ۴۸۶  
 ۴۸۸، ۴۹۹، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۲۲، ۵۲۸، ۵۷۰، ۵۹۸  
 ۶۰۳، ۶۳۶، ۶۴۸، ۶۷۵، ۶۷۷، ۶۹۳، ۷۱۸، ۷۲۱  
 ۷۲۳، ۷۳۰، ۷۳۵، ۷۴۰، ۷۴۶، ۷۵۶، ۷۶۰، ۷۷۲  
 ۸۱۰، ۸۱۶، ۸۲۷، ۸۴۲، ۸۴۹، ۸۵۳، ۸۷۸، ۸۸۱  
 ۹۰۲، ۹۱۹، ۹۳۰، ۹۳۳، ۹۸۰، ۱۰۴۰، ۱۰۴۲.

سیاوش هاماوران؛ ۴۱۵؛ سهراب ۱۰۵۹.  
 سیستان نودر ۳۵۱؛ سهراب ۱۰۳۶.

ش

شاپور نودر ۲۶۳، ۲۶۸، ۲۶۹.  
 شام هاماوران ۳۰، ۲۷۱.  
 شاهه هاماوران ۱۳۴، ۱۳۶.  
 شماساس نودر ۱۲۲، ۱۳۷، ۳۵۱، ۳۵۶، ۴۰۱، ۴۰۷،  
 ۴۰۸، ۴۱۲، ۴۱۴، ۴۱۸؛ کيقباد ۲۱، ۲۴، ۱۰۲.

شهيد هاماوران ۴۸۳.  
 شيدوش نودر ۲۹۵؛ هاماوران ۵۶.

ض

ضحاک نودر ۳۵۹؛ مازندران ۳۹.

ط

طراز سهراب ۵۸.  
 طوس نودر ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۸۷، ۴۵۲؛ زو ۶؛ مازندران  
 ۴۴، ۵۶، ۸۶، ۹۱، ۱۴۷، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۶،  
 ۸۱۳، ۹۰۸؛ هاماوران ۵۵، ۱۵۱، ۱۶۱، ۱۷۱،  
 ۲۸۲، ۴۱۹، ۴۶۸، ۵۴۷؛ سهراب ۱۳۶، ۳۱۰،  
 ۳۷۹، ۳۸۱، ۳۸۶، ۳۸۹، ۴۵۳، ۴۵۳، ۴۶۳، ۴۶۹،  
 ۷۶۲، ۹۲۸، ۹۵۰، ۹۷۲.

طوس نودر مازندران ۷۶۴؛ سهراب ۵۵۴.  
 طهماسب نک. پور طهماسب

ف

فرهاد مازندران ۶۴۹، ۶۵۲، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۷۷، ۶۸۲،  
 ۸۱۶؛ هاماوران ۵۵، ۲۷۵، ۵۴۸؛ سهراب ۳۱۰.  
 فربرز مازندران ۶۲۳؛ سهراب ۵۸۵.

زال سام مازندران ۵۸.  
 پور سام مازندران ۶۵. نیز نک. دستان.  
 زاوه نودر ۲۴۱.  
 زره هاماوران ۳.  
 زنگه شاوران مازندران ۸۱۴؛ هاماوران ۵۴۸، ۵۴۹.  
 زو ۱۰، ۱۲، ۱۴، ۱۶، ۲۶، ۳۶، ۴۱، ۴۵؛  
 گرشاسپ ۱، ۵، ۱۰۷؛ مازندران ۱۱۵. نیز نک.

پور طهماسب.  
 زواره هاماوران ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۷۹، ۵۸۱، ۵۸۵، ۵۹۳،  
 ۶۲۰؛ سهراب ۶۷۳، ۷۹۰، ۱۰۲۸، ۱۰۳۳،  
 ۱۰۳۴.

ژ

ژنده رزم، ژنده و ژنده سهراب ۴۹۴، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰،  
 ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۱۰، ۵۱۲، ۵۲۵، ۵۵۲، ۶۵۲.

س

ساری نودر ۴۴۶، ۴۴۸، ۴۷۷، ۴۹۴، ۴۹۷، ۵۱۳، ۵۱۴،  
 ۵۱۵.  
 سام نودر ۹، ۱۰، ۱۵، ۱۹، ۲۴، ۲۸، ۳۲، ۳۵، ۴۸،  
 ۱۳۴، ۲۰۲، ۳۶۲؛ گرشاسپ ۲۲؛ کيقباد ۴۲، ۷۱،  
 ۸۹؛ سهراب ۱۱۳، ۳۴۷، ۵۲۴، ۶۷۵، ۹۸۶، ۹۹۶.

سام نریمان نودر ۱۲۵؛ سهراب ۱۰۳.  
 سام نیرم نودر ۹۱؛ سهراب ۶۹۱.  
 سپاهان نودر ۲۴۲؛ مازندران ۹۰۹.  
 سپنجاب گرشاسپ ۱۷.  
 سرخس هاماوران ۴۸۵.  
 سگسار نودر ۱۰.  
 سلم نودر ۷۱، ۹۳، ۲۹۹؛ کيقباد ۱۳۰.

سمنگان سهراب ۳۳، ۳۹، ۴۲، ۴۷، ۷۱، ۸۷، ۱۶۱، ۳۴۹.  
 سنبجه مازندران ۱۸۹، ۱۹۴، ۲۶۷، ۴۹۰.  
 سودابه هاماوران ۱۰۱، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۸،  
 ۱۳۲، ۱۶۶، ۱۶۷، ۲۸۹.

سوریان هاماوران ۳۳۱، ۳۴۷.  
 سهراب هاماوران ۶۲۵؛ سهراب ۱۴، ۱۱۴، ۱۳۲، ۱۴۳،  
 ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۷، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۲،  
 ۲۰۶، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۸، ۲۴۳.

۳۳۰، ۳۵۰، ۳۵۶، ۳۷۵، ۳۷۷، ۳۸۱، ۴۰۳، ۴۰۷،  
 ۴۳۸، ۴۵۲، ۴۵۴، ۵۰۴، ۵۲۷، ۵۳۴، ۶۱۹، سهراب  
 ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۵، ۳۶۳، ۳۶۵، ۳۸۰، ۳۸۲، ۳۸۹،  
 ۴۰۳، ۴۲۲، ۴۲۶، ۴۲۸، ۴۴۹، ۴۸۲، ۵۴۳، ۶۳۰،  
 ۶۴۸، ۶۵۰، ۶۵۳، ۶۶۰، ۶۶۳، ۶۶۵، ۷۳۲، ۷۷۰،  
 ۷۷۱، ۷۸۴، ۹۲۶، ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۶۱، ۹۶۷، ۹۶۸،  
 ۹۷۲، ۱۰۰۸، ۱۰۱۷.

کاوه نک. قارن.

کروخان نودر ۲۷۴، ۲۸۲.

کریمان سهراب ۱۰۳.

کشواد نودر ۲۹۵، ۴۸۲، ۵۰۹، ۵۱۴، ۵۱۶، ۵۱۸؛

کیباد؛ ۳، ۹، ۱۱۳، ۱۷۲؛ مازندران ۴۴.

کلاهور مازندران ۷۱۰، ۷۱۵، ۷۱۹، ۷۲۰.

کلباد نودر ۶۸، ۴۰۲، ۴۰۵، ۴۰۶؛ کیباد ۱۰۰.

کی آرش کیباد ۱۹۱.

کی پشین کیباد ۱۹۱.

## گ

گرازه و گراز مازندران ۸۱۵؛ هاماوران ۲۲۷، ۴۷۰، ۴۹۷،

۵۱۰؛ سهراب ۵۸۹.

گردآفرید سهراب ۱۹۹، ۲۰۹، ۲۱۴، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۳۴،

۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۶.

گربان زو ۱۱.

گرسبوز نودر ۶۸.

گرسب (۱) نودر ۹۲، ۱۰۷.

گرسب (۲) گرسب ۱.

گرگان نودر ۱۰۵.

گرگسار نودر ۲۶.

گرگین مازندران ۴۴، ۸۶، ۶۲۳، ۷۶۱، ۸۱۴؛ هاماوران

۵۵، ۴۶۹، ۵۴۷؛ سهراب ۳۱۰، ۶۶۸.

گژدهم نودر ۲۹۷؛ کیباد ۸؛ سهراب ۱۷۵، ۱۹۷، ۲۵۰،

۲۷۴، ۳۱۳، ۳۲۹، ۳۳۴، ۴۰۸، ۴۳۳.

گستهه نودر ۲۳۳، ۲۸۷، ۴۵۲؛ زو ۶؛ هاماوران ۴۶۹،

۹۵۰.

گودرز مازندران ۴۴، ۸۶، ۱۴۷، ۱۵۶، ۱۶۱، ۶۲۳،

۸۱۴، ۹۰۹؛ هاماوران ۱۱، ۱۵۱، ۱۶۱، ۱۷۱،

۲۸۲، ۴۲۰، ۵۴۷؛ سهراب ۴۱۱، ۴۱۳، ۴۱۷،

فریدون و آفریدون نودر ۵۴، ۲۰۶، ۲۴۴، ۴۶۳، زو ۹،

۱۹؛ گرشاسپ ۱۱۱، ۱۶۲؛ کیباد ۹۱، ۱۱۹،

۱۲۳، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۵۷؛ مازندران ۵۲، ۱۲۶.

## ق

قارن نودر ۹۲، ۱۰۷، ۱۱۶، ۱۵۷، ۱۶۲، ۱۶۷، ۱۹۰،

۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۵، ۲۲۳، ۲۶۲، ۲۷۷، ۲۹۰،

۲۹۵، ۲۹۹، ۳۰۴، ۳۲۰، ۳۲۳، ۳۲۸، ۳۳۱، ۳۳۴،

۳۴۱، ۳۴۶، ۳۴۸، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۸۲؛ زو ۱۱، ۱۴،

کیباد ۲، ۹، ۱۶، ۱۷، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۱۰۲، ۱۱۲،

۱۷۲.

قارن کاوه نودر ۱۵۵، ۳۲۵، ۴۱۲.

قاف هاماوران ۲۱.

قباد (۱) نودر ۱۶۲، ۱۶۷، ۱۸۱، ۱۸۶، ۲۰۳؛ گرشاسپ

۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۶۹، ۱۸۴.

قباد (۲) و کیباد گرشاسپ ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۴۴، ۱۴۵،

۱۶۲، ۱۸۵؛ کیباد ۱، ۴، ۱۰، ۴۷، ۵۶، ۷۰، ۹۹،

۱۰۹، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۵۶، ۱۶۵، ۲۰۲؛ مازندران

۳۹، ۷۲، ۱۱۵، ۱۲۷، ۵۳۶.

قلون گرشاسپ ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۸۷، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۷،

۱۹۸.

قنوج نودر ۳۳۸.

## ک

کابل و کابلستان نودر ۳۳۸، ۳۹۶، ۴۰۹، ۴۸۱؛ گرشاسپ

۵۴، ۵۸؛ کیباد ۱۶۱؛ هاماوران ۲۰۳، ۳۴۰.

کاوس، کیکائوس و کاوس کی کیباد ۱۹۱، ۱۹۵،

۲۰۲؛ مازندران ۱۱، ۳۵، ۷۶، ۱۰۱، ۱۲۵، ۱۴۶،

۱۶۲، ۱۶۶، ۱۸۳، ۱۹۲، ۲۰۳، ۲۵۱، ۳۱۴، ۴۷۷،

۴۸۳، ۴۸۵، ۵۰۸، ۵۱۰، ۵۳۱، ۵۳۸، ۵۴۰، ۵۴۳،

۶۰۰، ۶۱۱، ۶۱۵، ۶۱۸، ۶۲۴، ۶۲۹، ۶۵۶، ۶۶۴،

۶۷۱، ۶۸۳، ۶۸۸، ۶۹۷، ۷۵۹، ۷۶۶، ۷۸۰، ۸۰۶،

۸۳۶، ۸۵۷، ۸۹۰، ۸۹۹، ۹۱۴، ۹۱۵؛ هاماوران

۱، ۱۶، ۱۹، ۳۱، ۴۱، ۴۸، ۶۰، ۶۸، ۷۰، ۷۲، ۷۷،

۹۰، ۱۰۱، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۹، ۱۴۲، ۱۵۱، ۱۵۸،

۱۶۱، ۱۶۲، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۹۳، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۴،

۲۱۰، ۲۱۵، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۷۹، ۲۸۲، ۲۸۵، ۳۲۹.



نریمان و نیرم نوذر ۱۹، ۲۴؛ مازندران ۳۸۰؛ سهراب  
 ۱۱۳، ۱۲۳، ۱۲۶، ۶۹۰.  
 نستوه نوذر ۲۶۳، ۲۶۸.  
 نشاپور هاماوران ۳۵۳.  
 نوذر نوذر ۱، ۱۰، ۲۹، ۳۶، ۴۵، ۴۸، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳،  
 ۵۶، ۶۱، ۶۳، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۳۰، ۱۳۳،  
 ۱۴۴، ۱۵۶، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۲۵، ۲۳۱، ۲۵۵، ۲۷۲،  
 ۲۷۸، ۲۸۶، ۳۰۴، ۳۱۰، ۳۱۱، ۴۲۱، ۴۲۴، ۴۲۵،  
 ۴۵۸، ۵۲۰، ۵۲۲؛ کیتباد ۱۴۴؛ مازندران ۱۱۵؛  
 هاماوران ۴۶۵.  
 نوند هاماوران ۴۶۵.  
 نیل کیتباد ۱۶۸.  
 نیمروز نوذر ۱۳۷، ۳۲۲؛ مازندران ۶۴، ۲۸۰، ۹۹۸  
 هاماوران ۲۶، ۳۳.

و

ویسه نوذر ۶۹، ۲۷۴، ۳۲۴، ۳۲۷، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳۷،  
 ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۴۱۳، ۴۲۱.

ه

هاماوران و هاماور مازندران ۹۱۸؛ هاماوران ۴۰، ۶۵،  
 ۶۷، ۷۹، ۸۸، ۹۱، ۹۱، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۲، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۳۳،  
 ۱۳۹، ۱۴۴، ۱۵۰، ۱۵۸، ۲۰۵، ۲۱۲، ۲۲۱، ۲۲۳،  
 ۲۳۲، ۲۴۱، ۲۵۸، ۲۷۹، ۲۹۲، ۲۹۸؛ سهراب  
 ۳۲۳، ۴۰۳.  
 هجیر سهراب ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۴،  
 ۱۸۸، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۰، ۲۵۳، ۲۸۳، ۵۳۲، ۵۴۰،  
 ۵۶۸، ۵۷۲، ۵۹۶، ۶۰۱، ۶۱۳، ۶۲۶.  
 هری هاماوران ۳۵۳.  
 هوشنگ نوذر ۵۴.  
 هومان سهراب ۱۵۰، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۹۴، ۴۶۷،  
 ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۸۷، ۷۵۰، ۷۵۲، ۸۱۷، ۸۲۳، ۸۶۴،  
 ۸۶۵، ۱۰۲۶.  
 هیرمند نوذر ۳۵۳، ۳۷۵.

ی

یزدان نوذر ۴۸۹، ۵۳۰؛ زو ۱۸؛ گرشاسپ ۴۵، ۸۶

۶۳۳، ۹۵۰، ۹۵۵، ۹۶۰، ۹۷۴.  
 گودرز کشواد و گودرز کشوادگان مازندران ۷۶۱،  
 ۷۶۵، ۷۶۸، ۷۶۹؛ سهراب ۳۱۰،  
 ۴۰۲، ۵۵۷، ۶۱۹.  
 گوراب نوذر ۳۵۴.  
 گیو مازندران ۴۴، ۸۶، ۸۶، ۸۶، ۸۶، ۸۶، ۸۶، ۸۶،  
 ۶۲۳، ۷۶۱، ۸۱۳، ۸۱۶، ۸۱۹؛ هاماوران ۵۶،  
 ۱۵۱، ۱۶۱، ۱۷۱، ۲۸۲، ۴۱۹، ۴۶۸، ۴۷۳، ۵۳۷،  
 ۵۴۷، ۵۷۳؛ سهراب ۳۱۰، ۳۱۵، ۳۱۵، ۳۳۱، ۳۴۲،  
 ۳۶۴، ۳۷۴، ۳۷۷، ۳۷۸، ۴۵۳، ۵۱۳، ۵۱۶، ۵۲۰،  
 ۵۷۷، ۶۶۷، ۷۵۹، ۷۶۱.  
 پور گودرز سهراب ۵۷۷.

م

مازندران نوذر ۱۰؛ مازندران ۱۹، ۲۵، ۵۱، ۷۰، ۱۱۶،  
 ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۵۷، ۱۷۰، ۱۷۵، ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۹۱،  
 ۱۹۳، ۱۹۶، ۲۰۹، ۲۱۸، ۲۲۳، ۲۴۸، ۳۰۳، ۳۶۳،  
 ۴۱۵، ۴۷۹، ۴۹۸، ۵۱۲، ۵۱۴، ۵۹۳، ۶۰۵، ۶۰۸،  
 ۶۲۲، ۶۳۲، ۶۴۵، ۶۴۷، ۶۵۵، ۶۵۷، ۶۹۶، ۷۰۰،  
 ۷۱۰، ۷۲۴، ۷۳۷، ۷۴۹، ۷۵۱، ۷۵۴، ۷۶۳، ۷۶۸،  
 ۷۹۵، ۷۹۷، ۸۲۴، ۸۳۱، ۸۳۹، ۸۴۶، ۸۷۱، ۸۷۴،  
 ۸۷۸، ۸۷۸، ۹۰۷، ۹۱۴، ۹۱۸؛ هاماوران ۳۲۳،  
 ۴۲۸؛ سهراب ۳۲۳، ۴۰۳، ۸۲۴.

ماوراءالنهر کیتباد ۱۲۵.

مرو هاماوران ۳۵۳.

مصر هاماوران ۳۰، ۳۹، ۲۳۴، ۲۹۲، ۲۹۹.

مغان کیتباد ۶۲.

مکران هاماوران ۳.

مکران زمین هاماوران ۲.

منوچهر نوذر ۲، ۱۴، ۳۹، ۵۴، ۶۲، ۶۶، ۹۱، ۱۰۶، ۱۶۹،

۴۳۲؛ کیتباد ۱۲۲؛ مازندران ۵۴، ۱۱۴، ۱۲۷.

مهراب نوذر ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۲؛ کیتباد ۸،  
 ۱۱۴، ۱۶۱.

میلاد مازندران ۱۵۸؛ هاماوران ۵۶.

ن

نرم پای مازندران ۴۹۷.

۱۵۹، ۳۷۶، ۴۳۰، ۴۳۵، ۴۴۷؛ سهراب ۱۲، ۴۴۳،  
۷۸۴، ۸۰۰، ۹۵۲، ۱۰۲۸.

مازندران ۲۵۵، ۲۷۵، ۳۰۷، ۳۲۸، ۳۹۰، ۳۹۲،  
۴۱۴، ۴۲۰، ۵۰۵، ۵۴۶، ۶۴۳؛ هاماوران ۱۱۹،

## تصحیح تنظیم‌کننده در بخش «سهراب»<sup>۱</sup>

ص ۱۹۳-۱۹۴. ابتدای بخش ۹: بیت ۳۰۷ (به جای بیت ۳۱۹) محسوب گردد.  
ص ۲۱۵. مصراع دوم بیت ۵۸۴ خوانده شود: در فشی در فشان به پیشش بیای؛ توضیح ۱۰ این بیت خوانده شود:

۱۰ چنین: خ ۲؛ م - بدهلز چندی پیاده بیای؛ ل، خ ۱ - یکی ماه پیکر در فشی بیای.

توضیح ۱۴ خوانده شود: ۱۴. ل، خ ۱ - بدهلز چندی ستاده.

ص ۲۳۱-۲۳۲. ترتیب بیتها (بر اساس نسخه م): ۸۱۰، ۸۱۶-۸۲۵، ۸۱۱-۸۱۵، ۸۲۷ و الخ؛ بیت ۸۲۶ به زیرنویس نقل شود. ابتدای بخش ۱۷ بیت ۸۲۷ محسوب گردد.

## از کمیسیون نشر متن انتقادی شاهنامه فردوسی

جلد دوم متن انتقادی شاهنامه در مرحله دستنوشته از طرف مرحوم ی. ا. برتلس مطالعه شده است.

کار نشر این جلد پس از درگذشت وی ادامه پیدا کرد. تمام متن جلد در مرحله غلط‌گیری از طرف آ. فردوس دوباره بررسی شد و ایشان ملاحظات فراوان و ارزنده‌ای ارائه دادند. تصحیح متن از این قرار است: پادشاهی نودر از طرف ل. ت. گوزلیان، زو و گرشاسپ (تمام متن از طرف گوزلیان ترتیب یافته، و از طرف آ. ی. برتلس اتمام پذیرفته)؛ پادشاهی کیتباد از طرف آ. ی. برتلس؛ رویداد «پادشاهی کی کاوس و رفتن او به مازندران» از طرف آ. ت. طاهر جانوف؛ رویداد «رزم کاوس با شاه هاموران» از طرف م. ن. عثمانوف؛ و رویداد «رستم و سهراب» از طرف او. ای. اسمیرنوا انجام پذیرفته است.

---

۱. متن روسی مطلب بالا در چاپ مبنای انتهای غلطنامه آمده، و اکنون که غلطنامه در کتاب اعمال گردیده است و نیازی به درج آن نیست ترجمه آن به نظر خوانندگان گرامی می‌رسد. - س. ح.

## یادداشت ویراستار و سرپرست طبع حاضر

(به جای غلطنامه چاپ مسکو)

چنان‌که خوانندگان استحضار دارند و در مستدرکات اینجانب در پایان کتاب نیز ذکر شده، تمام غلطنامه‌ها در چاپ جدید در خود کتاب اعمال شده و لذا غلطنامه‌ای منظور نگردیده است. و اما در مورد غلطنامه جلد دوم چاپ مسکو ذکر برخی نکات ضروری است: ۱. در مورد صفحه ۸۱ سطر ۲۴ آمده: ۷ [=خ] غلط و ۶ [=خ] صحیح است. این مورد را نیافتیم و پیداست نشانی مذکور نادرست است.

۲. در مورد صفحه ۲۰۴، سطرهای ۱۳ و ۱۴ آمده: تهی<sup>۲۲</sup> غلط و «تهی» (بدون عدد) درست است و بلافاصله در زیر آن «درنگ» را غلط و «درنگ<sup>۲۲</sup>» را صحیح دانسته‌اند. در این باره توجه نکرده‌اند که اگر ۲۲ (= ۲۲ در طبع حاضر) را از روی کلمه «تهی» برداریم و روی کلمه «درنگ» بگذاریم عدد ۲۳ (۲۳) قبل از آن قرار می‌گیرد و لذا ترتیب به هم می‌خورد. ما به صورت صحیح اصلاح کردیم.

۳. در پایان جدول غلطنامه با کلمه روسی نوشته‌اند که همه جا اسب، اسبی و اسبها غلط و اسب، اسپی و اسبها صحیح است، و مرادشان این است که در جلد حاضر در تمام موارد ضبط با «ب» غلط و با «پ» درست است. ما در تمامی موارد مورد نظر ضبط «ب» را به «پ» تغییر دادیم.

۴. مطلبی را که به روسی در زیر جدول غلطنامه (زیر خط حائل) نوشته‌اند عیناً ترجمه کردیم، که پیشتر آمد. به دلایلی ترجیح دادیم که اصلاحات مورد نظر را در متن اعمال نکنیم و عین یادداشت مصححان را به نظر خوانندگان عزیز برسانیم، که چنین کردیم.

سعید حمیدیان



# شاهنامه فردوسی

متن انتقادی

جلد سوم

تصحیح متن به اهتمام

او. اسمیرنوا

تحت نظر ع. نوشین



## فهرست مطالب

۶

۲۵۱

۲۶۳

داستان سیاوش

ملحقات

فهرست اعلام





متن

شاهنامه فردوسی

## داستان سیاوش

کنون ای سخن‌گوی بیدار مغز<sup>۱</sup>      یکی داستانی بی‌آرای نغز  
 سخن چون برابر شود با خرد      روان سراینده رامش برد<sup>۲</sup>  
 کسی را که اندیشه ناخوش بود      بدان<sup>۳</sup> ناخوشی رای او گش<sup>۴</sup> بود  
 همی خویشان را چلیپا کند      پیش<sup>۵</sup> خردمند رسوا<sup>۱</sup> کند  
 ۵ ولیکن نبیند کس آهوی خویش      ترا<sup>۶</sup> روشن آید همه<sup>۸</sup> خوی خویش  
 اگر داد باید که ماند<sup>۱</sup> بجای      بی‌آرای ازین پس بدانانمای  
 چو دانا پسندد<sup>۱۱</sup> پسندیده گشت      بجوی تو در آب چون<sup>۱۱</sup> دیده گشت  
 ز گفتار دهقان کنون<sup>۱۲</sup> داستان      تو برخوان و برگوی با راستان<sup>۱۳</sup>  
 کهن گشته این داستانها ز من<sup>۱۴</sup>      همی نو شود بر سر انجمن<sup>۱۵</sup>  
 ۱۰ اگر زندگانی بود دیر یاز<sup>۱۶</sup>      برین وین<sup>۱۷</sup> خرم بمانم دراز  
 یکی میوه‌داری بماند ز من      که نازد<sup>۱۸</sup> همی بار او بر چمن<sup>۱۹</sup>

۱. خ ۱- بسیار مغز؛ ع- بیت‌های ۱-۱۹ ترجمه نشده. ۲. خ ۱- زبان نیز آینده نامش برد (کذا!!). ۳. ل- بدل ۴. وسوسه و مزاحمت، نک. برهان قاطع (رداکتور)؛ م، ل، خ ۱، خ ۲- کش ۵. ل- بنزد؛ خ ۲- به پیش ۶. ل، خ ۱- رعنا ۷. خ ۲- همی ۸. ل، خ ۱- همی ۹. خ ۲- اگر داد ماندگی آید ۱۰. خ ۲- پسند و ۱۱. ل، خ ۲- چون آب در ۱۲. خ ۲- یکی ۱۳. بخ- پیوندم از گفته باستان؛ ل، خ ۱- بیت با این بیت عوض شده (بسنجید بابت ۱۹):

بگفتار دانا کنون باز گرد      نگر تا چه گوید سراینده مرد

۱۴. ل- داستان کهن؛ خ ۱- داستان هاز تن ۱۵. ل، خ ۱- مصراع دوم بیت ۹ و بیت ۱۰ و مصراع اول بیت ۱۱ را ندارند. ۱۶. کذا در ق و ل؛ م، خ ۱، خ ۲- دیر باز ۱۷. پیشنهاد رداکتور (نک. توضیح ص ۲۶۱). کذا در م؛ ل، خ ۱، خ ۲ و بخ- بدین دیر؛ ق- بدین دین (اشتباه به جای «بدین وین»؟) (ق- در این جا و بعد نشانه نسخه قاهره، قرن ۸ هـ. است، نک. ج ۴، مقدمه). ۱۸. خ ۱- بارد؛ خ ۲- یازد ۱۹. خ ۲- با چمن؛ ل- که یازد بیاد از همه انجمن

ازان پس که بنمود پنجاه و هشت  
 همی از کمتر نگردهد بسال  
 چه گفتست آن<sup>۴</sup> موبد پیش رو  
 تو چندان که گویی<sup>۵</sup> سخن گوی باش ۱۵  
 چو رفتی<sup>۱</sup> سر و کار با ایزد دست  
 نگر تا چه کاری همان بدروی  
 درشتی ز کس نشنود نرم گوی<sup>۱</sup>  
 بگفتار<sup>۱۱</sup> دهقان کنون بازگرد<sup>۱۲</sup>  
 بسر بر فراوان شگفتی گذشت<sup>۱</sup>  
 همی روز جوید<sup>۱</sup> بتقویم<sup>۳</sup> و فال  
 که هرگز نگردهد کهن گشته نو  
 خردمند باش و جهانجوی باش  
 اگر نیک باشدت جای<sup>۷</sup> ار بدست<sup>۸</sup>  
 سخن هرچه گویی همان بشنوی  
 بجز نیکویی در زمانه مجوی<sup>۱۰</sup>  
 نگر تا چه گوید سراینده مرد<sup>۱۳</sup>

## ۱

چنین گفت موبد که یک روز طوس ۲۰  
 خود<sup>۱۵</sup> و گیو<sup>۱۶</sup> گودرز و چندی سوار  
 بنخچیر گوران بدشت<sup>۱۷</sup> دغوی<sup>۱۸</sup>  
 فراوان گرفتند<sup>۲۰</sup> و انداختند  
 بدان جایگه ترک نزدیک بود  
 یکی بیشه پیش اندر آمد ز دور ۲۵  
 همی راند در پیش با طوس گیو  
 بران بیشه رفتند هردو سوار  
 بیشه یکی خوبرخ یافتند  
 بدیدار او در زمانه نبود  
 بدانگه که برخاست بانگ خروس<sup>۱۴</sup>  
 برفتند شاد از در شهریار  
 ابا<sup>۱۹</sup> باز و یوزان نخچیرجوی  
 علوفه<sup>۲۱</sup> چهل روزه را ساختند<sup>۲۲</sup>  
 زمینش ز خرگاه تاریک بود  
 بنزدیک مرز سواران تور<sup>۲۳</sup>  
 پس اندر پرستنده چند نیو  
 بگشتند بر<sup>۲۴</sup> گرد آن مرغزار  
 پر از خنده لب هردو بشتافتند  
 برو برز خوبی<sup>۲۵</sup> بهانه نبود<sup>۲۶</sup>

۱. ل. بیت را ندارد. ۲. خ. ۲. جویم ۳. خ. ۱. ز تقویم ۴. ل. خ. ۱ و بخ. چو گفت اندرین  
 ۵. ل. زمانی؛ خ. ۱. که یابی؛ بخ. که باشی ۶. ل. رفته ۷. ل. خ. ۱ و بخ. کار ۸. ل. دو مصراع  
 پس و پیش. ۹. خ. ۲. نرم خوی ۱۰. ل. سخن هرچه گویی بازرم گوی؛ خ. ۱ و بخ. سخن تا توانی  
 بازرم گوی ۱۱. ل. خ. ۱. ز گفتار ۱۲. ل. خ. ۱. داستان ۱۳. ل. خ. ۱. تو برخوان و برگوی از باستان  
 (بسنجید با بیت ۸ متن). ۱۴. ل. خ. ۱، خ. ۲. که خیزد خروش خروس ۱۵. م. بخود (کذا!).  
 ۱۶. م، ل. خ. ۲. «و» را افزون دارند. ۱۷. ل. خ. ۲. که نخچیر جوید ز دشت؛ خ. ۱. که نخچیر جویند ز  
 دشت ۱۸. ق. و رغوی؛ خ. ۱، خ. ۲. رغوی ۱۹. ل. خ. ۱. هم از ۲۰. خ. ۲. فگگندند ۲۱. م، ل.  
 علفها ۲۲. ل. بر ساختند؛ خ. ۲. زمین راز جنبنده پرداختند ۲۳. ل. خ. ۱. گور ۲۴. ل. در  
 ۲۵. ل. خ. ۱. ز خوبی برو بر؛ خ. ۲. ز خونی بر او ۲۶. ع. بیت ترجمه نشده.

۳۰ بدو گفت گیو<sup>۱</sup> ای فریبنده ماه  
 چنین داد پاسخ که ما را پدر  
 شب تیره مست آمد از دشت سور  
 یکی خنجری آبگون<sup>۱</sup> برکشید  
 بپرسید زو<sup>۲</sup> پهلوان از نژاد  
 ۳۵ بدو گفت من خویش گرسیوزم  
 پیاده بدو گفت چون آمدی  
 چنین داد پاسخ که اسپم بماند<sup>۱</sup>  
 بی اندازه زر<sup>۱۱</sup> و گهر داشتم  
 بران روی بالا<sup>۱۲</sup> ز من بستند  
 ۴۰ چو هشیار گردد پدر بی گمان  
 بیاید همی تازیان مادرم  
 دل پهلوانان بدو<sup>۱۶</sup> نرم<sup>۱۷</sup> گشت<sup>۱۸</sup>  
 شه نوذری گفت من یافتم  
 بدو گفت گیو ای سپهدار شاه  
 ۴۵ همان طوس نوذر بدان<sup>۲۲</sup> بستهد<sup>۲۳</sup>  
 بدو گیو گفت این سخن خود مگوی  
 ز بهر پرستنده گرمگوی<sup>۲۵</sup>  
 سخن شبان بتندی<sup>۲۷</sup> بجایی رسید

۱. ل، خ، ۱، ۲ - طوس ۲. ل، خ، ۱ - سوی بیشه کی بنمود؛ خ ۲ - سوی این بیشه بنمود ۳. ل، خ، ۱، ۲ -  
 «و» را افزون دارند. ۴. خ ۲ - خون ۵. خ ۲ - رخشان ۶. ل، خ، ۱ - یکی تیغ زهر آبگون؛ خ ۲ -  
 همی خنجری آبگون ۷. ل، خ، ۱، ۲ - همی ۸. ل، خ، ۱ - پس؛ خ ۲ - ازو ۹. خ ۱ - نماند ۱۰. خ ۲ -  
 مستی ۱۱. خ ۲ - دز ۱۲. خ ۲ - برزو بالا ۱۳. ل، خ، ۱، ۲ - سواران ۱۴. خ ۲ - پی من دوان  
 ۱۵. خ ۲ - بخواهد ۱۶. خ، ۱، ۲ - برو ۱۷. ل، خ، ۱، ۲ و بخ - گرم ۱۸. خ ۲ - شد ۱۹. ل، خ، ۱،  
 خ ۲ - پر ۲۰. خ ۲ - شدی ۲۱. م - با سپاه ۲۲. خ ۲ - بران ۲۳. ل - طوس گفتا نخواهم شنید؛  
 خ ۱ - طوس گفت این نخواهم شنید ۲۴. ع - بیت ترجمه نشده. ۲۵. ق و بخ - کز مگوی ۲۶. خ ۲ -  
 و پر خاشجوی؛ م - بیت در حاشیه؛ ل، خ، ۱ -

ز بهر گزیده همی خود مگوی بگردد جوان مرد پر خاشجوی

۲۷. ل، خ، ۱ - ز تندی

میانجان برآمد<sup>۲</sup> یکی سرفراز  
 بدان<sup>۳</sup> کو دهد<sup>۴</sup> هردو فرمان برید  
 بر شاه<sup>۵</sup> ایران نهادند روی  
 بخندید و لب را بدندان گزید  
 که کوتاه شد بر شما رنج راه  
 که خورشید گیرند گردان<sup>۶</sup> بیوز<sup>۷</sup>  
 شکاری چنین از در مهترست  
 که چهرت همانند<sup>۸</sup> چهر پریست  
 ز سوی پدر بر<sup>۹</sup> فریدونیم  
 بران مرز خرگاه او مرکزست<sup>۱۰</sup>  
 همی خواستی داد هر سه<sup>۱۱</sup> بباد  
 سر ماه رویان کنم بایدت<sup>۱۲</sup>  
 ز گردنکشان برگزیدم ترا  
 بفرمود تا بر نشیند بگاه  
 بیاقوت و پیروزه و<sup>۱۳</sup> لاجورد  
 یکی سرخ یاقوت بد نابسود

میانشان چو آن<sup>۱</sup> داوری شد دراز  
 که این را بر شاه ایران برید  
 نگشتند<sup>۲</sup> هردو ز گفتار<sup>۳</sup> اوی<sup>۴</sup>  
 چو کاوس روی کنیزک یدید  
 بهر دو سپهد چنین گفت شاه  
 برین داستان بگذرانیم<sup>۵</sup> روز  
 گوزنست اگر آهوی دلبرست  
 بدو گفت خسرو نژاد تو چیست<sup>۶</sup>  
 ورا گفت از مام خاتونیم<sup>۷</sup>  
 نیایم سپهدار گرسیوزست<sup>۸</sup>  
 بدو گفت کین روی و موی و نژاد  
 بمشکوی زرین کنم شایدت  
 چنین داد پاسخ که دیدم ترا  
 بت اندر شبستان فرستاد<sup>۹</sup> شاه  
 بیآراستندش بدیای زرد  
 دگر ایزدی هرچه بایست بود

## ۲

بسی بر نیامد برین روزگار ۶۵  
 که رنگ اندر آمد بخرم بهار<sup>۱</sup>

۱. م - چنین؛ ل، خ ۱ - چنان ۲. ل، خ ۱، خ ۲ - بیامد ۳. ل، خ ۱ و بخ - بران؛ خ ۲ - چو آن ۴. ل، خ ۱، خ ۲ - نهد ۵. م - بگشتند ۶. ل، خ ۱ - فرمان ۷. خ ۲ - برفتند هردو دوان پیش اوی؛ ع - مصراع چنین ادا شده: فتراضیا بذلك ۸. ل، خ ۱ - سوی شهر؛ خ ۲ - سوی شاه ۹. ل، خ ۱ - برگذاریم ۱۰. خ ۲ - شیران ۱۱. ع - بیتهای ۵۴-۶۱ به اختصار ترجمه شده: و إن مثل هذا الصيد لا یلیق إلا بالملك فاخذ الجاریة و استأثر بها ۱۲. خ ۱، خ ۲ - کیست ۱۳. ل، خ ۱، خ ۲ - همانند ۱۴. م - خاقانیم؛ ل، خ ۱، خ ۲، بخ - بگفتا که از مام خاتونیم ۱۵. ل - هم؛ خ ۱ - در؛ خ ۲ - از ۱۶. خ ۱ - سپهدار تور آوزست (کذا). ۱۷. ل - پروزست؛ خ ۲ - بیت تحریف شده. ۱۸. خ ۲ - همی خواست داری تو هر سر ۱۹. م - شایدت (بدون قافیه). ۲۰. م - فرستاده ۲۱. ل - پیروزه ۲۲. ل، خ ۱ - ترتیب بیتها: ۶۵، ۶۸، ۶۶، ۶۷، ۶۹ و این بیت را افزون دارند:

چو نه ما بگذشت بر خوب چهر یکی کودک آمد چو تابنده مهر

خ ۲ - همان بیت را به جای بیت ۶۸ متن افزون دارد، نک. توضیح ۳ همان بیت.

جدا گشت زو کودکی چون پری  
 بگفتند با شاه کاوس کی  
 یکی بچه فرخ آمد پدید  
 جهان گشت ازان خوب<sup>۴</sup> پرگفت و گوی  
 ۷۰ جهاندار<sup>۵</sup> نامش سیاوخش<sup>۶</sup> کرد  
 ازان کو شمارد<sup>۸</sup> سپهر بلند  
 ستاره بران بچه<sup>۱۰</sup> آشفته دید  
 بدید از بد و نیک آزار<sup>۱۲</sup> او  
 چنین تا برآمد برین روزگار  
 ۷۵ چنین<sup>۱۴</sup> گفت کاین<sup>۱۵</sup> کودک شیرفش  
 چو دارندگان ترا مایه<sup>۱۶</sup> نیست  
 بسی مهتر اندیشه کرد اندر آن<sup>۱۷</sup>  
 برستم سپردش<sup>۱۹</sup> دل و دیده را  
 تهمت ببردش بزابلستان  
 ۸۰ سواری و تیر<sup>۲۲</sup> و کمان و کمند  
 نشستنگه<sup>۲۳</sup> مجلس و میگسار

۱. خ ۱- بماند ۲. ل- کزو ۳. خ ۲- بیت را ندارد. ۴. ل، خ ۱ و بخ- خرد ۵. خ ۲- جهانجوی  
 ۶. در متن نام سیاوش در همه جا به پیشنهاد رداکتور نسخه م ضبط گردیده؛ خ ۲ (بجز بیت‌های ۱-۳۲۰) قاعدتاً  
 سیاوش و سیاوخش (برحسب وزن) تعویض می‌شوند؛ ل- سیاوش و سیاوش؛ خ ۱- سیاوش ۷. خ ۲-  
 ازان چرخ گردیده را رخس کرد ۸. م، ل، خ ۱- شمار ۹. م- «و» ندارد. ۱۰. ل، خ ۲- بدان  
 کودک؛ خ ۱- بران کودک ۱۱. م- کار ۱۲. ل- بد نیک بازار؛ خ ۱- بد و نیک بازار ۱۳. ل-  
 زان؛ خ ۱- در ۱۴. خ ۲- بشه ۱۵. م- این؛ ل- «کاین» را ندارد. ۱۶. خ ۲- چو پروردگار  
 ترا دایه ۱۷. خ ۲- بهتر اندیشه کردند زان ۱۸. خ ۲- رایگان؛ ع- بیت ترجمه نشده. ۱۹. خ ۲-  
 سپرد او ۲۰. م- جهانجوی و گرد؛ بخ- جهانجوی پور ۲۱. ل، خ ۱، خ ۲- نشستنگهی ۲۲. خ ۱-  
 بتیر ۲۳. کذا در م؛ بقیه نسخه‌ها- نشستنگه؛ خ ۲- «و» را افزون دارد. ۲۴. ل- یوز؛ خ ۱، خ ۲- یوز و

ز داد و ز بیداد و<sup>۱</sup> تخت و کلاه  
هنرها بیاموختش<sup>۲</sup> سربسر  
سیاوش چنان شد<sup>۵</sup> که اندر جهان  
چو یکچند بگذشت و او شد بلند ۸۵  
چنین گفت با رستم سرفراز  
بسی رنج بردی و دل<sup>۶</sup> سوختی  
پدر باید اکنون که بیند ز من  
گو شیردل کار او را بساخت  
ز اسپ و پرستنده و سیم و زر ۹۰  
ز پوشیدنی هم ز گستردنی<sup>۱۲</sup>  
ازین<sup>۱۴</sup> هرچه در گنج رستم نبود  
گسی کرد ازان گونه او را<sup>۱۷</sup> براه  
همی رفت با او تهمتن بهم  
جهانی بآیین بیاراستند ۹۵  
همه زر بعنبر<sup>۱۱</sup> بر آمیختند  
جهان گشته<sup>۱۳</sup> پر<sup>۱۴</sup> شادی و خواسته  
ببزیر پی تازی اسپان درم  
همه یال اسپ از کران تا کران

۱. م- «و» ندارد؛ ل، خ ۱- ز بیداد و داد و ز؛ خ ۲- همان داد و بیداد و ۲. خ ۲- نرم ۳. خ ۲-  
بیاموختش جملگی ۴. خ ۲- بسی رنجهابرد ۵. خ ۲- گشت ۶. ل، خ ۱- همانند ۷. خ ۲-  
رنج دیدی و تن ۸. ل، خ ۱، خ ۲- هنرها و ۹. ل، خ ۱- بهر ۱۰. خ ۱- سوی تاخت ۱۱. خ ۱-  
ز خود ۱۲. ل- افگندنی؛ خ ۱- آگندنی؛ ع- المفارش ۱۳. م- فرستاد ۱۴. خ ۲- جزان  
۱۵. خ ۲- هر سو ۱۶. ع- بیت ترجمه نشده. ۱۷. ل- او را ازان سو؛ خ ۱- آنرا از آنسو ۱۸. م-  
شاه (بر خلاف وزن)، ولی بسنجید با خ ۱- که شد بر نظاره سیاو (خ)ش شاه ۱۹. خ ۲- دل او ۲۰. خ ۲-  
«و» را افزون دارد. ۲۱. ل- همه زر و عنبر؛ خ ۱- همی زر و عنبر؛ خ ۲- همه در و گوهر ۲۲. ل،  
خ ۱- وزان پس ۲۳. خ ۲- گشت ۲۴. ل، خ ۱- جهان شد پر از؛ خ ۲- جهان گشت پر ۲۵. ل- در  
بام و؛ خ ۱، خ ۲- در و بام و ۲۶. خ ۱- روزن ۲۷. خ ۲- بیاراسته ۲۸. خ ۲- ندیدند گیتی  
۲۹. ل- بیت را ندارد. ۳۰. خ ۱- بسودند ۳۱. خ ۲- از کران تا کران



- ۱۰۰ چو آمد بکاس شاه<sup>۱</sup> آگهی  
بفرمود تا با سپه گيو و طوس  
همه نامداران شدند انجمن  
پذیره برفتند یکسر ز جای  
چو دیدند گردان گوپور شاه<sup>۵</sup>  
پرستار با مجمر و بوی خوش  
بهر گنج در<sup>۶</sup> سیصد استاده<sup>۷</sup> بود  
بسی<sup>۸</sup> زر و گوهر برافشاندند  
چو کاس را دید بر تخت عاج  
نخست آفرین کرد و بردش نماز  
وزان پس بیآمد<sup>۱۲</sup> بر شهریار  
شگفتی ز دیدار او خیره ماند  
بدان اندکی سال و چندان خرد  
بسی<sup>۱۷</sup> آفرین بر جهان آفرین  
همی گفت کای کردگار سپهر  
همه نیکویها بگیتی<sup>۱۸</sup> ز تست
- که آمد سیاوش با فرهی  
برفتند با نای رویین و<sup>۲</sup> کوس  
چو گرگین و خرداد لشکر شکن<sup>۳</sup>  
بنزد سیاوش فرخنده رای<sup>۴</sup>  
خروش آمد و برگشادند راه  
نظاره برو دست کرده بکش  
میان در سیاوش آزاده<sup>۸</sup> بود<sup>۱</sup>  
سراسر همه<sup>۱۱</sup> آفرین خواندند  
ز یاقوت رخشنده بر سرش تاج  
زمانی همی گفت با خاک راز  
سپهد گرفتش سر اندر کنار<sup>۱۳</sup>  
برو بر همی نام یزدان بخواند<sup>۱۴</sup>  
که<sup>۱۵</sup> گفتی روانش خرد پرورد<sup>۱۶</sup>  
بخواند و بمالید رخ بر زمین  
خداوند هوش و خداوند مهر  
نیایش ز فرزند گیرم نخست

۱. خ ۲- کی ۲. ل، خ ۱- با شادی و پیل و؛ خ ۲- و بستند بر پیل ۳. ل، خ ۱- بیک دست طوس و دگر پیلتن؛ خ ۲- بیک دست طوس و دگر انجمن؛ ع- بیت ترجمه نشده. ۴. ل، خ ۱، خ ۲- خرامان بر شهریار آمدند که بانو درختی ببار آمدند  
۵. ل، خ ۱، خ ۲ و بخ- چو آمد بر کاخ کاس شاه ۶. ل، خ ۱- بهر گنج بر؛ خ ۲- بهر گوشه ۷. خ ۲- چند شهزاده ۸. ل- میان همه سرو آزاده؛ خ ۱- میانش همه سرو آزاده ۹. ع- بیت ترجمه نشده.  
۱۰. خ ۲- همی ۱۱. ل- بدو؛ خ ۱- برو ۱۲. خ ۲- برآمد ۱۳. ل، خ ۱، خ ۲ و بخ- در این جا بیت ۱۱۶ متن را افزون دارند (نک. توضیح ۳، ص ۱۳). ۱۴. ل، خ ۱-  
چنان از شگفتی برو بر بماند بسی آفرین بزرگان بخواند  
خ ۲- مانند ل و خ ۱، لیکن با صورتی از مصراع دوم: که یزدان جان آفرین را بخواند، و این بیت را افزون دارد:  
دران فر و بالا و آن برز اوی بسی بودنی بود و بس گفت و گوی  
۱۵. ل- تو ۱۶. خ ۱- بیتهای ۱۱۲، ۱۱۳ و ۱۱۴ را ندارد؛ ع- بیت ترجمه نشده. ۱۷. ل- شد آن  
۱۸. خ ۱- نیکویهای گیتی

ز رستم<sup>۱</sup> بپرسید و بنواختش<sup>۲</sup>      بران تخت پیروزه بنشاختش<sup>۳</sup>  
 بزرگان ایران همه با نثار<sup>۴</sup>      برفتند شادان بر شهریار  
 ز فر سیاوش فرو ماندند      بدادار بر آفرین خواندند  
 بفرمود تا پیشش<sup>۵</sup> ایرانیان      ببستند گردان لشکر<sup>۶</sup> میان  
 ۱۲۰ بکاخ و بباغ و بمیدان اوی      جهانی بشادی<sup>۷</sup> نهادند روی<sup>۸</sup>  
 بهر جای جشنی بیاراستند      می و رود و<sup>۹</sup> رامشگران خواستند  
 یکی سور فرمود کاندز جهان      کسی پیش از وی<sup>۱۰</sup> نکرد از مهان  
 بیک<sup>۱۱</sup> هفته زان گونه بودند شاد      بهشتم در گنجها بر گشاد  
 ز هر چیز گنجی<sup>۱۲</sup> بفرمود شاه      ز مهر<sup>۱۳</sup> و ز تیغ و ز تخت<sup>۱۴</sup> و کلاه  
 ۱۲۵ از اسپان تازی بزین پلنگ      ز برگستوان و ز<sup>۱۵</sup> خفتان جنگ<sup>۱۶</sup>  
 ز دینار و از بدرهای درم      ز دیبای و از گوهر<sup>۱۷</sup> بیش و کم  
 جز افسر که هنگام افسر نبود      بدان کودکی تاج درخور نبود  
 سیاوش را داد و کردش نوید<sup>۱۸</sup>      ز خوبی<sup>۱۹</sup> بدادش فراوان امید<sup>۲۰</sup>  
 چنین هفت سالش همی آزمود      بهر<sup>۲۱</sup> کار جز پاکزاده نبود<sup>۲۲</sup>  
 ۱۳۰ بهشتم بفرمود تا<sup>۲۳</sup> تاج زر      ز گوهر درافشان کلاه و<sup>۲۴</sup> کمر<sup>۲۵</sup>  
 نبشتند منشور بر پرنیان      برسم بزرگان و فر<sup>۲۶</sup> کیان<sup>۲۶</sup>  
 زمین کهستان و را داد شاه      که بود او سزای بزرگی و گاه<sup>۲۷</sup>

۱. م. - برستم    ۲. ل. - بنواختشان    ۳. ل. - بنشاختشان؛ ل، خ، ۱، خ، ۲ و بخ. - بیت ۱۱۶ پس از بیت ۱۱۰ متن آمده (نک.)؛ ع. - ترجمه بیت بعد از بیت ۱۱۰ آمده و همچنین است در ل، خ، ۱، خ، ۲، و ترجمه بیت از این قرار است: و سایله عن رستم و أفعده بجنبه علی ذلك التخت؛ ل، خ، ۲. - بعد از این بیت افزون دارند:

بدان برزو و بالا و آن فرهی      ز خوبی آن چهره خسروی

خ ۱. - صورتی از همان بیت را که متن آن تحریف شده افزون دارد.    ۴. م. - تبار    ۵. ل، خ، ۱. - پیش  
 ۶. خ، ۲. - ایران    ۷. خ، ۲. - برامش؛ بخ. - ز شادی    ۸. ع. - بیت ترجمه نشده.    ۹. م. - «و» ندارد.  
 ۱۰. ل، خ، ۱ و بخ. - پیش از آن خود؛ خ، ۲. - پیشتر زو    ۱۱. بخ. - یکی    ۱۲. خ، ۲. - رنجی    ۱۳. ل. - خود  
 ۱۴. خ، ۲. - ز فیروزه تخت و ز مهر    ۱۵. م. - ز برگستوانهای    ۱۶. خ، ۲. - پلنگ    ۱۷. خ، ۱. - «و» ندارد.  
 ۱۸. ل، خ، ۱، خ، ۲. - امید    ۱۹. خ، ۱، خ، ۲. - بخوبی    ۲۰. ل، خ، ۱، خ، ۲. - نوید    ۲۱. م. - بر    ۲۲. خ، ۲. - بیت  
 را ندارد.    ۲۳. م. - بفرمود تا    ۲۴. ل، خ، ۱. - همان طوق زرین و زرین    ۲۵. م. - زمین خراسان و زرین  
 کمر    ۲۶. ل. - فرزندگان؛ خ، ۱. - رسم کیان؛ خ، ۲. - «و» ندارد.    ۲۷. ل، خ، ۱. - سزاوار تخت و کلاه؛ خ، ۲. -  
 زمین ارسان بدید و داد شاه      که بردار سر او بزرگی و ماه (!)

<p>که خوانی ورا<sup>۱</sup> ماوراءالنهر بر<sup>۲</sup> چنان بد که سودابه<sup>۳</sup> پرنگار<sup>۴</sup> پراندیشه گشت و دلش بردمید<sup>۵</sup> وگر<sup>۶</sup> پیش آتش نهاده یخ است<sup>۷</sup> که پنهان سیاوش را این<sup>۸</sup> بگوی نباشد شگفت ار شوی ناگهان برآشفت زان کار او نیکنام<sup>۹</sup> مجویم که با بند و دستان نیم بر شاه ایران خرامید تفت<sup>۱۰</sup> که چون تو ندیدست خورشید و ماه<sup>۱۱</sup> جهان شاد بادا به پیوند تو بر خواهران و<sup>۱۲</sup> فغستان<sup>۱۳</sup> خویش<sup>۱۴</sup> پراز خون دلست<sup>۱۵</sup> و پراز آب چهر<sup>۱۶</sup> درخت پرستش ببار آورند<sup>۱۷</sup> برو بر ترا مهر صد<sup>۱۸</sup> مادرست<sup>۱۹</sup> که خون ورگ و مهر<sup>۲۰</sup> نتوان نهفت<sup>۲۱</sup></p>	<p>[چنین خواندندش همی پیشتر برآمد برین نیز یک روزگار ۱۳۵ ز ناگاه<sup>۲</sup> روی سیاوش بدید چنان شد که گفتم<sup>۱</sup> طراز نخ است کسی را فرستاد نزدیک اوی که اندر<sup>۱۰</sup> شبستان شاه جهان [فرستاده رفت و بدادش پیام ۱۴۰ بدو گفت مرد شبستان نیم دگر روز شبگیر سودابه رفت<sup>۱۲</sup> بدو گفت کای شهریار سپاه<sup>۱۴</sup> نه اندر زمین کس چو فرزند تو فرستش بسوی شبستان خویش ۱۴۵ همه روی پوشیدگان راز مهر<sup>۱۹</sup> نمازش برند<sup>۲۰</sup> و نثار آورند<sup>۲۱</sup> بدو گفت شاه این سخن درخورست سپهد سیاوش را خواند و گفت</p>
---	---

۱. ل، خ او بخ - کنون ۲. خ ۲، ع - بیت را ندارند؛ بخ - عنوان را افزون دارد: وفات یافتن مادر سیاوش (نک. ملحقة ۱). ۳. ل، خ ۱ - یکی روز سودابه پرنگار؛ خ ۲ - بیت را ندارد. ۴. ل، خ ۱ - بناگاه؛ خ ۲ و بخ - چون سودابه ۵. خ ۲ - نارمید، و این بیت را افزون دارد:

ز عشق رخ او قرارش نماند همی مهرش اندر دل آتش فشاند

۶. خ ۲ - گویی ۷. خ ۲ - مگر ۸. ع - بیت ترجمه نشده. ۹. خ ۲ و بخ - رو ۱۰. خ ۱ - که از (کذا!!). ۱۱. ل، خ ۱ و خ ۲ - بیت را ندارند؛ ع - بیت ترجمه نشده. ۱۲. ل - تفت ۱۳. ل - و رفت ۱۴. خ ۲ - جهان ۱۵. خ ۲ - که راز از تو گردد ندارد پنهان ۱۶. م، ل - «و» را ندارند. ۱۷. کذا در ل؛ م - نفستان؛ خ ۱ - فستان؛ خ ۲ - فغستان (به جای فغستان). ۱۸. ل، خ ۱، خ ۲ - افزون دارند:

بگویش که اندر شبستان برو [خ ۲ - مشو] بر خواهران هر زمان نو بنو

۱۹. ل - بمهر؛ خ ۲ - همه روی پوشیده از مهر اوی ۲۰. خ ۲ - دلند ۲۱. خ ۲ - روی؛ م - بیت در حاشیه نوشته شده و همان جا یک بیت ناخوانا نیز هست. ۲۲. ل، خ ۱، خ ۲ - بریم ۲۳. ل، خ ۱، خ ۲ - آوریم ۲۴. خ ۲ - که او را چو تو مهربان ۲۵. ل - بیت پس از بیت ۱۵۰ متن آمده (تحریف شده)؛ ع - بیت ترجمه نشده. ۲۶. کذا در ل، خ ۱؛ م - خون دل مهر؛ ق - خون در دل و مهر؛ بخ - خون رگ و مهر ۲۷. خ ۲ - که مهر پی خون نشاید نهفت

پس پرده من ترا خواهرست  
 ۱۵۰ ترا پاک یزدان چنان آفرید  
 بویژه که پیوسته خون بود  
 پس پرده پوشیدگان را<sup>۴</sup> ببین  
 سیاوش چو<sup>۵</sup> بشنید گفتار شاه  
 زمانی همی بادل<sup>۶</sup> اندیشه کرد  
 ۱۵۵ گمانی چنان برد کورا پدر  
 که بسیار دان است<sup>۷</sup> و چیره زبان  
 بیچید و بر<sup>۸</sup> خویشان راز کرد  
 که گر من<sup>۹</sup> شوم در شبستان اوی  
 سیاوش چنین داد پاسخ که شاه  
 ۱۶۰ کز آنجایگه<sup>۱۰</sup> کآفتاب<sup>۱۱</sup> بلند  
 چو تو<sup>۱۲</sup> شاه نهاد بر سر کلاه  
 مرا موبدان ساز با بخردان  
 دگر<sup>۱۳</sup> نیزه و گرز و تیر و کمان<sup>۱۴</sup>  
 دگر گاه شاهان<sup>۱۵</sup> و آیین<sup>۱۶</sup> بار  
 ۱۶۵ چه آموزم اندر شبستان شاه  
 گر ایدونک فرمان شاه این بود

۱. ل، خ ۱- این بیت پس از بیت ۱۵۱ متن آمده؛ خ ۲- بیت را ندارد. ۲. خ ۲- آن کت ۳. ل، خ ۱- نک. توضیح ۱، بیت ۱۴۹. ۴. ل، خ ۲- پوشیده رویان ۵. خ ۲- سیاوخش ۶. ل، خ ۱- همی کرد  
 بر خیره دروی ۷. خ ۲- دل و جان پر ۸. ل، خ ۲- زدرد ۹. ل- سازد پسر؛ خ ۲- دارد هنر  
 ۱۰. خ ۲- هست؛ بخ- بود ۱۱. خ ۲- نیکدان ۱۲. خ ۱- بیچید با ۱۳. خ ۲-  
 چو بنشانند اندیشه را با روان چنین گفت بیدار شاه جهان  
 ۱۴. خ ۱- اگر من ۱۵. م- «و» ندارد. ۱۶. خ ۲- از اینجایگه ۱۷. م- آفتاب ۱۸. خ ۲- انجمن  
 ۱۹. ل- چنو ۲۰. خ ۲- برسم و بمردی و ۲۱. بخ- سران؛ خ ۲- مصراع را ندارد. ۲۲. ل- وگر  
 ۲۳. خ ۲- مصراع را ندارد. ۲۴. ل- بیچیدن؛ خ ۱- به پیچیده ۲۵. ل، خ ۱- وگر تخت شاهی؛ خ ۲-  
 وگر تخت و شاهی ۲۶. خ ۱، خ ۲- «و» را افزون دارند. ۲۷. ل، خ ۱- بزم و رود؛ خ ۲- بزم و بزم؛ بخ-  
 بزم رود ۲۸. م، خ ۱- «و» ندارند. ۲۹. خ ۲- کم ۳۰. خ ۲- مراراه برده نه؛ بخ- ازان پس مرارفتن

بدو<sup>۱</sup> گفت شاه ای پسر شاد باش  
 سخن کم شنیدم بدین نیکوی  
 مدار ایچ اندیشه بد بدل  
 ۱۷۰ [ببین پردگی کودکانرا<sup>۱</sup> یکی  
 پس پرده اندر ترا خواهرست  
 سیاوش چنین<sup>۱۱</sup> گفت کز بامداد

همیشه خرد را تو بنیاد<sup>۲</sup> باش  
 فزاید همی<sup>۳</sup> مغز کین بشنوی  
 همه<sup>۴</sup> شادی آرای و غم<sup>۵</sup> برگسل  
 مگر شادمانه شوند<sup>۶</sup> اندکی<sup>۷</sup> ]  
 پر از مهر و<sup>۸</sup> سودابه چون مادرست<sup>۹</sup>  
 بیایم کنم هرچه او<sup>۱۰</sup> کرد یاد  
 یکی مرد بد نام او هیربد<sup>۱۳</sup>  
 که بتخانه را هیچ نگذاشتی  
 ۱۷۵ سپهدار ایران بفرزانه گفت  
 به<sup>۱۷</sup> پیش سیاوش همی رو بهوش<sup>۱۸</sup>  
 بسودابه فرمود<sup>۱۱</sup> تا پیش اوی  
 پرستندگان نیز با خواهران  
 چو خورشید برزد سر از کوهسار  
 ۱۸۰ برو آفرین کرد و بردش نماز  
 چو پردخته شد هیربد را بخواند  
 سیاوش را گفت با او برو  
 زدوده دل و مغز و رایش<sup>۱۴</sup> ز بد<sup>۱۵</sup>  
 کلید در پرده او داشتی  
 که چون برکشد تیغ هور از<sup>۱۶</sup> نهفت  
 نگر<sup>۱۹</sup> تا چه فرماید آن دار گوش<sup>۲۰</sup>  
 نثار آورد<sup>۲۲</sup> گوهر و مشک و بوی<sup>۲۳</sup>  
 زبرجد فشاند بر<sup>۲۴</sup> زعفران  
 سیاوش برآمد<sup>۲۵</sup> بر شهریار  
 سخن گفت با او سپهد بر از<sup>۲۶</sup>  
 سخنهای شایسته<sup>۲۷</sup> چندی براند  
 بیآرای دل را<sup>۲۸</sup> بدیدار نو

۱. خ ۱- ورا ۲. خ ۲- خردمند و آزاد ۳. خ ۱- همین؛ خ ۲- همه ۴. ل، خ ۱ و بخ- همی  
 ۵. ل، خ ۱ و خ ۲- می ۶. ل- ببینی مر آن کودکانرا؛ خ ۱- ببین کودکانرا همی تو؛ بخ- ببین تو همی  
 کودکانرا ۷. ل- شوی ۸. خ ۲- بیت را ندارد. ۹. ل، خ ۱- «و» ندارند. ۱۰. بسنجید  
 با بیت ۱۴۹. ۱۱. خ ۲- بدو ۱۲. خ ۲- شد (اشتباه به جای «شه»؟). ۱۳. م- هیربد؛ ع-  
 هرزبد ۱۴. ل- مغز جاننش؛ خ ۱- مغز و جاننش؛ خ ۲- رای مغزش ۱۵. م- زید (کذا!!). ۱۶. ل-  
 تیغ آب از؛ خ ۱- تیغ هور آن ۱۷. ل، خ ۱- تو ۱۸. خ ۲- پیش سیاوخش روزود و هوش ۱۹. ل-  
 نگو؛ خ ۲- به بین ۲۰. ل- چه گوید همان را بکوش؛ خ ۱- چه فرماید آنرا بکوش؛ خ ۲- چه فرمایدت  
 دار گوش ۲۱. خ ۲- فرمای ۲۲. خ ۲- آرد و ۲۳. م- گوهر مشکبوی؛ خ ۱- گوهر و مشکبوی  
 ۲۴. ل، خ ۱ و خ ۲- با ۲۵. ل، خ ۱- سیاوش بیامد؛ خ ۲- سیاوخش آمد ۲۶. خ ۲- دراز ۲۷. ل،  
 خ ۱- بایسته؛ خ ۲- بسته (کذا!!) ۲۸. ل، خ ۱- دلها

برفتند هر دو بیکجا<sup>۱</sup> بهم  
 چو برداشت پرده ز در هیربد  
 ۱۸۵ شبستان همه پیشباز آمدند  
 همه جام بود<sup>۱</sup> از کران تا کران  
 درم زیر پایش همی ریختند  
 زمین بود در زیر دیبای چین  
 [می و رود و آوای<sup>۱۱</sup> رامشگران  
 ۱۹۰] شبستان بهشتی شد<sup>۱۳</sup> آراسته  
 سیاوش چو نزدیک ایوان<sup>۱۵</sup> رسید  
 برو بر ز پیروزه کرده نگار  
 بران تخت سودابه ماهروی  
 نشسته چو تابان سهیل یمن  
 ۱۹۵ یکی تاج بر سر نهاده بلند<sup>۱۱</sup>  
 پرستار نعلین زرین بدست  
 سیاوش چو از پیش<sup>۱۳</sup> پرده برفت  
 بیآمد خرامان و بردش نماز

۱. ل، خ ۱ - یکجای هر دو ۲. ل، خ ۱ - ازو ۳. خ ۲ - سیاوش زوگشت لرزان ز بد؛ خ ۱ - افزون دارد؛  
 برو آفرین کرد و بردش نماز سخن گفت با وی سپهد براز  
 (در فوق از راست مکرر است). ۴. بخ - بیدار او ۵. خ ۲ - پرز ۶. خ ۱ - جامه بد؛ خ ۲ -  
 جامه بود؛ بخ - خانه بود ۷. ل، خ ۱ - دیبا ۸. ع - بیت ترجمه نشده. ۹. ل - چو بازرو  
 گوهر؛ خ ۱ - چو بازرو گوهر ۱۰. خ ۲ -  
 زمین بود در زیر دیبای چین زبر در خوش آب و دیبا زمین  
 ۱۱. ل، خ ۱ - می و بوی و آواز ۱۲. ل، خ ۱ - افسر از گوهرا؛ خ ۲ - بیت را ندارد. ۱۳. ل، خ ۱ - بد  
 ۱۴. خ ۲ - بیت را ندارد. ۱۵. خ ۲ - سیاوش نزدیک خانه؛ بخ - سیاوش چو اندر شبستان؛ ع - لما توسط  
 الیوان ۱۶. خ ۲ - کاخ ۱۷. ل، خ ۱، خ ۲ - رخسنده؛ بخ - درخسنده ۱۸. خ ۱ - شهریار؛ خ ۲ - چو  
 بهار ۱۹. م - «و» را افزون دارد. ۲۰. ل - سرزلف جعدش سراسر؛ خ ۱ - سرزلف و جعدش سراسر؛  
 خ ۲ - سرزلفکانش شکن بر ۲۱. م - نکند ۲۲. خ ۱ - تابان ۲۳. خ ۲ - سیاوش تا پیش

همی چشم و رویش ببوسید دیر  
 ۲۰۰ همی گفت صد ره ز یزدان سپاس  
 که کس را بسان تو فرزند نیست  
 سیاوش بدانست<sup>۲</sup> کان مهر<sup>۴</sup> چیست  
 بنزدیک خواهر خرامید<sup>۱</sup> زود  
 برو خواهران آفرین خواندند  
 ۲۰۵ بر<sup>۱۱</sup> خواهران بُد زمانی دراز<sup>۱۱</sup>  
 شبستان همه شد پر از گفت و گوی  
 تو گویی<sup>۱۶</sup> بمردم نماند همی  
 سیاوش پیش پدر شد بگفت  
 همه نیکویی در جهان بهر تست  
 ۲۱۰ ز جمّ و فریدون<sup>۱۸</sup> و هوشنگ شاه  
 ز گفتار او شاد شد شهریار  
 می<sup>۱۱</sup> و بربط و نای<sup>۲۲</sup> بر ساختند  
 چو شب گشت پیدا<sup>۲۳</sup> و شد روز تار  
 پژوهنده سودابه را<sup>۲۱</sup> شاه گفت  
 ۲۱۵ ز فرهنگ و رای سیاوش بگوی  
 نیامد ز دیدار آن شاه سیر  
 نیایش کنم روز و شب بر<sup>۱</sup> سه پاس<sup>۲</sup>  
 همان شاه را نیز پیوند نیست  
 چنان دوستی نزره ایزدبست<sup>۵</sup>  
 که آن جایگه<sup>۷</sup> کار ناساز<sup>۸</sup> بود  
 بکرسی زرینش بنشانند<sup>۹</sup>  
 خرامان بیامد سوی<sup>۱۲</sup> تخت باز  
 که اینت<sup>۱۳</sup> سرو تاج<sup>۱۴</sup> فرهنگ جوی<sup>۱۵</sup>  
 روانش خرد برفشاند همی  
 که دیدم بپرده سرای<sup>۱۷</sup> نهفت  
 ز یزدان بهانه نبایدت جست  
 فزونی بگنج و بشمشیر و گاه<sup>۱۹</sup>  
 بیاراست ایوان چو خرّم بهار<sup>۲۰</sup>  
 دل از بودنیها بپرداختند  
 شد اندر شبستان شه<sup>۲۴</sup> نامدار<sup>۲۵</sup>  
 که این رازت از من<sup>۲۷</sup> نباید نهفت  
 ز بالا و دیدار و گفتار اوی

۱. ل- روز و شب؛ خ- ۱- روز و شب هر؛ خ- ۲- روز و هر شب ۲. ع- بیتهای ۲۰۰ و ۲۰۱ چنین ترجمه شده؛ و جعلت تدعوله و تثنی علیه ۳. خ- ۲- سیاوخش دانست ۴. م- بهر ۵. خ- ۱- نهره ایزدبست؛ خ- ۲- نه از در مردبست؛ ع- و آنها علی غیر طریقه السداد ۶. خ- ۲- بنزدیکی و خواهران رفت ۷. م- جایکی ۸. خ- ۲- بی ساز ۹. خ- ۲- برو بر همی گوهر افشانند ۱۰. ل، خ- ۱- چو با ۱۱. خ- ۲- مصراع تحریف شده؛ چو با خواهران از مادر بد زبانی دراز، بخوانید: با خواهران بد ۱۲. ل- خرامید و آمد بر؛ خ- ۱- خرامید آمد سوی؛ خ- ۲- خرامان بیامد بر ۱۳. خ- ۱- که آمد ۱۴. م- «و» را افزون دارد. ۱۵. ل- فرهنگبوی؛ خ- ۲- دیهیم جوی؛ ع- بیتهای ۲۰۶ و ۲۰۷ ترجمه نشده. ۱۶. ل، خ- ۱- گفتی ۱۷. خ- ۲- دیدم بپرده سرای از؛ بخ- دیدم بپرده سرای و ۱۸. خ- ۲- تواز افریدون ۱۹. ل، خ- ۱- بشمشیر و گنج و سپاه؛ خ- ۲- بگنج و بتخت و کلاه ۲۰. ل- شد اندر شبستان کی نامدار (بسنجید با بیت ۲۱۳). ۲۱. خ- ۲- دف ۲۲. خ- ۱- ساز ۲۳. خ- ۲- چو سرمست گشتند؛ ع- و لمانمل ۲۴. خ- ۱- کی ۲۵. ل- بیاراست ایوان چو خرّم بهار ۲۶. خ- ۱- پژوهند سودابه با ۲۷. خ- ۲- این راز بر من

پسند تو آمد خردمند هست  
 بدو گفت سودابه همتای شاه  
 چو فرزند تو کیست اندر جهان  
 بدو گفت شاه ار<sup>۴</sup> بمردی رسد  
 ۲۲۰ بدو<sup>۵</sup> گفت سودابه گر گفت من  
 هم<sup>۶</sup> از تخم خویشش یکی زن دهم<sup>۸</sup>  
 که فرزند آرد<sup>۱</sup> ورا<sup>۱۱</sup> در جهان  
 مرا دخترانند مانند تو  
 گر از تخم کی آرش و کی پشین<sup>۱۳</sup>  
 ۲۲۵ بدو گفت این<sup>۱۶</sup> خود بکام منست  
 سیاوش بشبگیر شد نزد شاه  
 پدر با پسر رازگفتن گرفت  
 همی<sup>۱۹</sup> گفت کز کردگار جهان  
 که ماند ز تو نام من<sup>۲۰</sup> یادگار  
 ۲۳۰ چنان کز تو من گشته‌ام تازه روی  
 چنین یافتم اخترت را نشان<sup>۲۴</sup>  
 که از پشت تو شهریاری بود  
 کنون از بزرگان یکی<sup>۲۷</sup> برگزین  
 از آواز به گرز دیدن<sup>۱</sup> بهست  
 ندیدست<sup>۲</sup> بر گاه<sup>۳</sup> خورشید و ماه  
 چرا گفت باید سخن در نهان  
 نباید که بیند ورا چشم بد  
 پذیرد شود رای را<sup>۱</sup> جفت من  
 نه از نامداران برزن دهم<sup>۸</sup>  
 بدیدار او در<sup>۱۱</sup> میان مهان<sup>۱۲</sup>  
 ز تخم تو و پاک پیوند تو  
 بخواهد<sup>۱۴</sup> بشادی<sup>۱۵</sup> کند آفرین  
 بزرگی بفرجام نام<sup>۱۷</sup> منست  
 همی آفرین خواند<sup>۱۸</sup> بر تاج و گاه  
 ز بیگانه مردم نهفتن گرفت  
 یکی آرزو دارم اندر نهان  
 ز تخم<sup>۲۱</sup> تو<sup>۲۲</sup> آید یکی شهریار  
 تو دل برگشایی بدیدار اوی<sup>۲۳</sup>  
 ز گفت ستاره شمر موبدان<sup>۲۵</sup>  
 که اندر جهان یادگاری<sup>۲۶</sup> بود  
 نگه کن پس پرده کی پشین<sup>۲۸</sup>

۱. ل- از آوازه و گرز دیدن؛ خ ۱- از آواز به گرز دیده؛ خ ۲- باواز دور ار بدیدن (کذا!) ۲. ل، خ ۱ و خ ۲-  
 ندیدند ۳. خ ۲- یک شاه ۴. خ ۲- تا ۵. خ ۲- چنین ۶. ل- پذیری شود رای تو؛ خ ۱- پذیره  
 شود رای را؛ خ ۲- پذیرد شود رای او ۷. ل، خ ۱- که ۸. ل- دهی؛ خ ۱- دهد؛ خ ۲- زیم (کذا!).  
 ۹. م، خ ۱- دارد؛ خ ۲- باشد ۱۰. ل- ازو ۱۱. م- پدید آورد در؛ خ ۲- بدیدار اندر ۱۲. خ ۱-  
 مصراع دوم بیت ۲۲۲ و بیت‌های ۲۲۳-۲۲۷ و مصراع اول بیت ۲۲۸ را ندارد. ۱۳. در نسخه‌های ما: م، ل،  
 خ ۱، خ ۲- کی نشین ۱۴. خ ۲- بخواهش ۱۵. ل- زشادی ۱۶. ل- کین ۱۷. خ ۲- بزرگی و  
 فرجام کام (قافیه ندارد). ۱۸. خ ۲- کرد ۱۹. ل- بدو ۲۰. ل، خ ۱ و خ ۲- تو ۲۱. ل، خ ۱، خ ۲  
 و بنخ- ز پشت ۲۲. خ ۱- وی ۲۳. ع- بیت ترجمه نشده. ۲۴. خ ۲- چنین آمد از گفته موبدان  
 ۲۵. خ ۲- بخردان ۲۶. خ ۱- شهریاری ۲۷. ل، خ ۱- زنی ۲۸. کذا: در بنخ؛ م، ل، خ ۱، خ ۲- کی نشین



۲۳۵ بخان کی آرش همان<sup>۱</sup> نیز هست  
 بدو گفت من شاه را بندهام  
 [هرآن کس که او برگزیند رواست  
 نباید<sup>۴</sup> که سودابه این بشنود  
 بسودابه زین گونه گفتار نیست  
 ز گفت سیاوش بخندید<sup>۵</sup> شاه  
 ۲۴۰ گزین تو باید بدو گفت زن  
 که<sup>۷</sup> گفتار او مهربانی بود  
 سیاوش ز گفتار او شاد شد  
 بشاه جهان بر ستایش گرفت  
 نهانی ز سودابه چاره گر  
 ۲۴۵ بدانست کان نیز گفتار اوست  
 ز هر سو بیارای و بپساو<sup>۲</sup> دست  
 بفرمان و رایش سرافکندهام  
 جهاندار بر بندگان پادشاست<sup>۳</sup>  
 دگرگونه گوید بدین نگرود  
 مرادر شبستان او کار نیست  
 نه آگاه بد ز آب در زیر گاه  
 ازو هیچ مندیش وز<sup>۱</sup> انجمن  
 بجان تو بر<sup>۸</sup> پاسبانی بود  
 نهانش<sup>۹</sup> ز اندیشه آزاد شد<sup>۱۰</sup>  
 نوان پیش تختش نیایش گرفت  
 همی بود پیچان<sup>۱۱</sup> و خسته جگر<sup>۱۲</sup>  
 همی زو بدرید بر تنش پوست

## ۳

۲۵۰ بدین داستان نیز شب بر<sup>۱۳</sup> گذشت  
 نشست از بر تخت سودابه شاد  
 همه دختران را بر خویش خواند  
 چنین گفت با هیربد ماه روی  
 که باید که رنجه<sup>۲۰</sup> کنی پای خویش  
 سپهر از بر کوه<sup>۱۴</sup> تیره بگشت<sup>۱۵</sup>  
 ز یاقوت و زر<sup>۱۶</sup> افسری بر نهاد  
 بیاراست و<sup>۱۷</sup> بر تخت زرین نشاند<sup>۱۸</sup>  
 کز ایدر برو با سیاوش بگوی<sup>۱۹</sup>  
 نمایی مرا<sup>۲۱</sup> سرو بالای<sup>۲۲</sup> خویش

۱. خ ۲ - درون؛ بخ - دگر ۲. ل - بیسای؛ خ ۱، خ ۲ - بگشای (تصحیح قیاسی، م - بیساو، پساویدن = بساویدن به معنی دست بهم سودن، رک: لغت فرس، انجمن آرا، برهان قاطع - رداکتور) ۳. خ ۲ - بیت را ندارد. ۴. خ ۲ - بیاید؛ بخ - مبادا ۵. خ ۲ - سیاوخش خندید ۶. خ ۲ و بخ - در ۷. بخ - ز ۸. خ ۲ - بجای تودر ۹. ل، خ ۲ - روانش ۱۰. ع - بیتهای ۲۴۲ و ۲۴۳ ترجمه نشده و چنین ادا گردیده: فخرج سیاوخش ۱۱. خ ۲ - بیمار ۱۲. خ ۲ - بیت ۲۴۴ پس از بیت ۲۴۵ آمده. ۱۳. ل، خ ۱ و خ ۲ - در ۱۴. ل و بخ - خاک؛ خ ۱ - کوی ۱۵. ع - بیت ترجمه نشده. ۱۶. ل - ز یاقوت زرد ۱۷. خ ۲ - «و» ندارد. ۱۸. ل، خ ۱ - در این جا بیت ۲۵۳ متن را افزون دارند. ۱۹. خ ۲ - با سیاوخش گوی ۲۰. خ ۲ - رنجی ۲۱. خ ۲ - بمن ۲۲. خ ۱ - چهر و بالای

[بشد هیربد با سیاوش گفت  
خرامان بیآمد سیاوش<sup>۱</sup> برش  
به پیشش بتان نوآیین بیای  
فرود آمد از تخت و شد پیش اوی<sup>۱</sup>  
سیاوش بر<sup>۲</sup> تخت زرین نشست ۲۵۵  
بتان را بشاه نوآیین نمود  
بدو گفت بنگر بدین تخت و گاه  
همه<sup>۳</sup> نارسیده بتان طراز  
کسی کت خوش آید ازیشان بگوی<sup>۱۱</sup>  
سیاوش چو چشم اندکی برگماشت<sup>۱۳</sup> ۲۶۰  
همه یک بدیگر بگفتند ماه<sup>۱۵</sup>  
برفتند هریک سوی تخت خویش  
چو ایشان برفتند سودابه گفت  
نگویی مرا تا مراد<sup>۱۹</sup> تو چیست  
هر آن کس که از دور بیند ترا ۲۶۵  
ازین خوب رویان بچشم خرد  
سیاوش فرو ماند و<sup>۲۱</sup> پاسخ نداد

۱. ل، خ، ۱، خ، ۲ و ع - بیت را ندارند. ۲. خ - سیاوخش برآمد ۳. م، خ، ۲ - «و» را ندارند. ۴. خ، ۱، خ، ۲ - گاه ۵. ل - در این جا بیت را ندارد، پس از بیت ۲۴۸ افزون دارد. ۶. خ، ۲ - سوی او ۷. خ، ۱، خ، ۲ - سیاوش چو بر ۸. خ، ۱، خ، ۲ - به ۹. ل، خ، ۱ - همی ۱۰. خ، ۲ - بیت را ندارد. ۱۱. بخ - سراپای او ۱۲. خ، ۱ - به بالا و دیدار اوی؛ خ، ۲ - بیدار و گفتار اوی؛ ل - بیت را ندارد. ۱۳. ل - نداشت ۱۴. ل - گماشت؛ م - بیتهای ۲۶۰ و ۲۶۱ در حاشیه نوشته شده، ابتدای بیت نخستین با کنار حاشیه پاره شده؛ پس از بیت ۲۶۰ م یک بیت افزون دارد که ابتدای مصراع دوم نیز از بین رفته:  
همی این بدان آن بدین بنگرید [غمی] شد هر که رویش بدید  
ع - بیتهای ۲۶۰-۲۶۲ ترجمه نشده. ۱۵. م - شاه؛ ل، خ، ۱ - همی این بدان آن بدین گفت ماه؛ خ، ۲ - همان آن بدین این بدان گفت ماه ۱۶. ل و بخ - یکایک؛ خ، ۱ - بمزگان؛ خ، ۲ - ز جان بر ۱۷. ل - شمارنده مر؛ خ، ۱ - شمارنده ۱۸. خ، ۲ - سازی ۱۹. ل، خ، ۱ - نژاد ۲۰. خ، ۲ - چه ۲۱. م - «و» ندارد. ۲۲. خ، ۲ - در

که من بر دل پاک<sup>۱</sup> شیون کنم  
 شنیدستم از نامور مهتران  
 ۲۷۰ که از<sup>۵</sup> پیش با شاه ایران چه کرد  
 پر از بند سودابه کو دخت<sup>۱</sup> اوست  
 بپاسخ سیاوش چو بگشاد لب  
 بدو گفت خورشید با<sup>۱۱</sup> ماه نو  
 نباشد شگفت ار شود ماه خوار  
 [کسی<sup>۱۲</sup> کو چو من<sup>۱۳</sup> دید بر تخت عاج  
 ۲۷۵] نباشد شگفت ار بمه ننگرد  
 اگر با من اکنون<sup>۱۵</sup> تو پیمان کنی  
 یکی دختری<sup>۱۶</sup> نارسیده بجای  
 بسوگند پیمان کن اکنون یکی  
 ۲۸۰ چو بیرون شود زین جهان شهریار  
 نمائی که آید بمن بر<sup>۲۰</sup> گزند  
 من اینک پیش تو استاده‌ام  
 ز من هرچ خواهی همه کام تو  
 سرش تنگ بگرفت و یک پوشه چاک<sup>۲۳</sup>  
 ۲۸۵ رخان سیاوش چو گل<sup>۲۵</sup> شد ز شرم

۱. ل- گر بر دل پاک؛ خ ۲- من بر تن پاک ۲. خ ۲- ازان به که از ۳. ل- هم از ۴. خ ۲-  
 نام‌آوران ۵. ل- او ۶. خ ۱- گر دخت؛ خ ۲- از تخم ۷. ل- نخواهم همی؛ بخ- نخواهد مرین  
 ۸. خ ۱- دوده از مغز پوست؛ خ ۲- بود مغزش ز پوست ۹. ل- پری چهره برداشت لب از قصب؛ خ ۱-  
 پری چهره را آمد از وی عجب ۱۰. م- یا ۱۱. خ ۲- سر ۱۲. خ ۱- بسی ۱۳. ل-  
 چون ترا ۱۴. خ ۲- بیت‌های ۲۷۵ و ۲۷۶ را ندارد. ۱۵. ل- اگر با من ایدون؛ بخ- گر ایدون که با من  
 ۱۶. خ ۲- دختر ۱۷. خ ۲- چون ستاره به ۱۸. ع- ترجمه بیت پس از بیت آتی متن آمده. ۱۹. خ ۲-  
 بر ۲۰. ل- که تا بر من آید؛ خ ۱- که بر من بر آید ۲۱. ل- جان ۲۲. خ ۲- بر آید ۲۳. بازسازی  
 رداکتور؛ م- بوسه جاک؛ ل، خ ۱- بوسه داد؛ خ ۲- بوسه حاک؛ ع- و قبلت وجهه ۲۴. ل، خ ۱- همانگاه  
 [خ ۱- «و» را افزون دارد.] از شرم ناورد یاد ۲۵. خ ۱- خون ۲۶. خ ۲- ز خوناب

چنین گفت بادل که از کار<sup>۱</sup> دیو  
 نه من با پدر بیوفایی کنم  
 وگر سرد گویم بدین شوخ چشم  
 یکی جادوی سازد اندر نهان  
 همان به که با او باواز نرم  
 سیاوش ازان پس بسودابه گفت  
 نمائی مگر نیمه<sup>۱</sup> ماه را  
 کنون دخترت بس که باشد<sup>۲</sup> مرا  
 برین باش و باشاه ایران بگوی  
 بخواهم من او را و پیمان کنم  
 که تا او نگرده<sup>۳</sup> ببالای من  
 و دیگر که پرسیدی از چهر من  
 مرا آفریننده از فر<sup>۴</sup> خویش  
 تو این راز مگشای و باکس مگوی  
 سر بانوانی و هم مهتری  
 بگفت این و غمگین برون شد بدر  
 چو کاوس کی در شبستان رسید  
 پر شاه شد زان<sup>۵</sup> سخن مژده داد

مرا دور دارد گیهان خدیو  
 نه با اهرمن آشنایی کنم  
 بجوشد دلش گرم گردد ز خشم<sup>۶</sup>  
 بدو بگرود شهریار جهان  
 سخن گویم و دارمش چرب<sup>۷</sup> و گرم  
 که اندر جهان خود<sup>۸</sup> ترا کیست<sup>۹</sup> جفت  
 نشایی بگیتی<sup>۱۰</sup> بجز شاه را  
 نشاید بجز او<sup>۱۱</sup> که باشد<sup>۱۲</sup> مرا  
 نگه کن که پاسخ چه یابی ازوی  
 زبان را بنزدت گروگان کنم<sup>۱۳</sup>  
 نیاید<sup>۱۴</sup> بدیگر کسی رای من<sup>۱۵</sup>  
 بیآمیخت<sup>۱۶</sup> با جان تو مهر من<sup>۱۷</sup>  
 چنان آفرید ای نگارین ز پیش  
 مرا<sup>۱۸</sup> جز نهفتن همان<sup>۱۹</sup> نیست روی<sup>۲۰</sup>  
 من ایدون گمانم که تو مادری  
 ز گفتار او بود آسیمه سر<sup>۲۱</sup>  
 نگه کرد<sup>۲۲</sup> سودابه او را بدید  
 ز کار سیاوش بسی کرد<sup>۲۳</sup> یاد

۱. خ. ۱- راه ۲. ل. - بخشم ۳. ل. - خوب ۴. بخ. - مر ۵. خ. ۲- نیست ۶. خ. ۲-  
 نمائی مگر بر فلک؛ بخ. - نمائی بخوبی مگر ۷. خ. ۲- کسی را ۸. خ. ۲- شاید ۹. ل. ۹، خ. ۱ او  
 خ. ۲- نباید جز او کس ۱۰. خ. ۲- نباید ۱۱. خ. ۲- بیت را ندارد. ۱۲. خ. ۱- بگرده ۱۳. خ. ۱-  
 نیابد ۱۴. خ. ۲- بیت را ندارد؛ ع. - بیت ترجمه نشده. ۱۵. خ. ۱- برآمیخت ۱۶. خ. ۲- بیتهای ۲۹۷  
 و ۲۹۸ را ندارد. ۱۷. خ. ۱- مهر ۱۸. خ. ۲- ترا ۱۹. ل. - بیوند تو؛ خ. ۱، خ. ۲- نهفتن سخن  
 ۲۰. ع. - ترجمه بیت ۲۹۹ پس از ترجمه بیت ۳۰۰ متن آمده. ۲۱. خ. ۲-

بگفت این بیرون شد از پیش اوی      پر از مهر جان بداندیش اوی

بخ. - صورتی از همان بیت را افزون دارد؛ ل. ۱، خ. ۱- بیت را ندارند؛ ع. - بیت ترجمه نشده. ۲۲. ل. ۲۲، خ. ۲-  
 کرد و ۲۳. خ. ۱- زین؛ خ. ۲- آن ۲۴. ل. ۱، خ. ۱- سیاوش همی کرد؛ خ. ۲- سیاوخش می کرد

- ۳۰۵ که<sup>۱</sup> آمد نگه کرد ایوان همه  
چنان بود ایوان ز بس خوب چهر<sup>۲</sup>  
جز از دختر من پسندش نبود  
چنان شاد شد زان سخن شهریار  
در گنج بگشاد و چندان<sup>۴</sup> گهر  
همان<sup>۵</sup> یاره و تاج و انگشتری  
۳۱۰ ز هر چیز گنجی بد آراسته<sup>۸</sup>  
نگه کرد سودابه خیره بماند  
که گر او نیاید بفرمان من  
بدونیک و<sup>۱۱</sup> هر چاره<sup>۱۲</sup> کاندر<sup>۱۳</sup> جهان  
بسازم<sup>۱۵</sup> گر او<sup>۱۶</sup> سربپیچد ز من
- ۳۱۵ نشست از بر تخت با گوشوار  
سیاوخش را در بر خویش<sup>۱۹</sup> خواند  
بدو گفت گنجی بیاراست شاه  
ز هر چیز چندان که اندازه نیست  
بتو<sup>۲۰</sup> داد خواهد همی دخترم  
۳۲۰ بهانه چه داری تو<sup>۲۲</sup> از مهر من  
که تا من ترا دیده‌ام برده‌ام<sup>۲۴</sup>
- بتان سیه چشم کردم رمه  
که<sup>۲</sup> گفתי همی بارد از ماه مهر  
ز خوبان کسی ارجمندش نبود  
که ماه آمدش گفתי اندر کنار  
ز دیبای زربفت و زرین کمر  
همان<sup>۱</sup> طوق و هم تخت<sup>۷</sup> کنداوری  
جهانی سراسر پر از خواسته  
به اندیشه افسون فراوان بخواند  
روا دارم<sup>۹</sup> ار بگسلد جان من<sup>۱۰</sup>  
کنند<sup>۱۴</sup> آشکارا و اندر نهران  
کنم زو فغان بر سر<sup>۱۷</sup> انجمن
- بسر بر نهاد افسری پرنگار<sup>۱۸</sup>  
ز هرگونه با او سخنها براند  
کزان سان ندیدست کس تاج و گاه  
اگر برنهی پیل باید دویست  
نگه کن بروی و سر و<sup>۲۱</sup> افسرم  
بپیچی<sup>۲۳</sup> ز بالا و از چهر من  
خروشان و جوشان و آزردهام

۱. ل، خ ۱- چو ۲. خ ۲- مصراع تحریف شده. ۳. خ ۱- تو ۴. ل، خ ۲- چندی ۵. ل، خ ۱، خ ۲- هم از ۶. ل، خ ۲- هم از ۷. ل- تخت و هم طوق؛ خ ۱، خ ۲- «و» را افزون دارند. ۸. خ ۱- بیاراسته؛ خ ۲- بیاراسته ۹. خ ۲- دارد ۱۰. ل، خ ۱- بیت ۳۱۲ پس از بیت ۳۱۳ متن آمده. ۱۱. ل، خ ۱ و خ ۲- «و» ندارند. ۱۲. خ ۱- چیز ۱۳. م- اندر ۱۴. ل، خ ۱- کند؛ خ ۲- کنم ۱۵. ل، خ ۱- نسازم ۱۶. خ ۲- وگر ۱۷. ل- سربسر ۱۸. ل، خ ۲- افسر زرنگار؛ خ ۱- افسر پرنگار ۱۹. خ ۲- سیاوش رد را بر خویش ۲۰. ل- ترا ۲۱. خ ۲- «و» ندارد. ۲۲. ل، خ ۱، خ ۲- که ۲۳. خ ۱- نه پیچی ۲۴. ل، خ ۱، خ ۲ و بخ- مرده‌ام

همی روز روشن نبینم ز درد  
 [کنون هفت سالست تا مهر من  
 یکی شاد کن در نهانی مرا  
 ۳۲۵ فزون زان که دادت<sup>۳</sup> جهاندار شاه  
 و گر سر بیچی ز فرمان<sup>۵</sup> من  
 کنم بر تو بر پادشاهی تباه  
 سیاوش بدو گفت هرگز مباد  
 چنین با پدر بی وفایی کنم  
 ۳۳۰ تو بانوی شاهی<sup>۱</sup> و خورشید گاه<sup>۱۱</sup>  
 وزان تخت برخاست با خشم و جنگ  
 بدو گفت من راز دل پیش تو  
 مرا خیره خواهی که رسوا کنی<sup>۱۵</sup>  
 بز دست و<sup>۱۱</sup> جامه بدرید پاک<sup>۱۷</sup>  
 ۳۳۵ برآمد خروش از شبستان اوی  
 یکی غلغل از باغ و<sup>۱۹</sup> ایوان بخاست  
 بگوش سپهد رسید آگهی  
 پراندیشه از تخت زرین برفت  
 بیامد چو سودابه را دید روی

بر آنم که خورشید شد لاجورد  
 همی خون چکاند بدین چهر من<sup>۱</sup>  
 ببخشای روز<sup>۲</sup> جوانی مرا  
 بیارایمت یاره و تاج و گاه<sup>۴</sup>  
 نیاید دلت سوی پیمان من<sup>۶</sup>  
 شود تیره بر<sup>۷</sup> روی تو چشم شاه<sup>۸</sup>  
 که از بهر دل سر دهم من<sup>۱</sup> بباد  
 ز مردی و دانش جدایی کنم  
 سزد کز تو ناید<sup>۱۲</sup> بدینسان<sup>۱۳</sup> گناه  
 بدو اندر آویخت سودابه چنگ  
 بگفتم نهان از<sup>۱۴</sup> بدانندیش تو  
 بسپیش خردمند رعنا کنی<sup>۱۵</sup>  
 بناخن دورخ را همی کرد چاک<sup>۱۸</sup>  
 فغانش ز ایوان برآمد بکوی  
 که<sup>۲۰</sup> گفتمی شب رستخیزست راست  
 فرود آمد از تخت شاهنشهی  
 بسوی شبستان خرامید تفت<sup>۲۱</sup>  
 خراشیده و کاخ پرگفت و گوی

۱. خ ۲- بیت را ندارد. ۲. خ ۱- ببخشا بروز ۳. خ ۲- داده ۴. ل، خ ۱- تخت و تاج و کلاه  
 ۵. ل، خ ۱- اگر تو بیچی ز گفتار ۶. ل- بیت ۳۲۶ به دو بیت هم مضمون تفکیک شده:  
 اگر تو بیچی ز گفتار من نیایی نباشی بدین یار من  
 و گر تو بیچی ز فرمان من نیاید دلت سوی پیمان من  
 ۲. صورتی از مصراع: نیایی نباشی بدین یار من ۷. خ ۲- از ۸. ل، خ ۱- چشم تو هور و ماه  
 ۹. ل، خ ۱ و بیخ- من دهم دین؛ خ ۲- من نهم دین ۱۰. خ ۲- تویی پادشاهی؛ ع- و أنت زوجه الملك  
 ۱۱. خ ۱- خورشید و ماه؛ ع- و شمس العشیره ۱۲. خ ۱- آید ۱۳. خ ۲- ازینسان ۱۴. ل،  
 خ ۱، خ ۲- نهانی؛ بیخ- نهانی ۱۵. بیخ- کنم ۱۶. ل- «و» ندارد. ۱۷. خ ۱- چاک ۱۸. خ ۱- کنی  
 پاک ۱۹. ل- کاخ؛ خ ۱، خ ۲- کاخ و ۲۰. خ ۱ و بیخ- تو ۲۱. م، خ ۱- و تفت

۳۴۰	ز هر کس بپرسید <sup>۱</sup> و شد تنگ دل خروشید سودابه در پیش اوی چنین <sup>۴</sup> گفت کامد سیاوش بتخت که جز تو نخواهم کسی راز بن [که از تست جان و دلم <sup>۶</sup> پر ز مهر بینداخت افسرز مشکین سرم پراندیشه شد زان سخن شهریار بدل گفت ار <sup>۱۰</sup> این <sup>۱۱</sup> راست گوید همی سیاوش را سر ببايد برید خردمند مردم چه گوید کنون کسی را <sup>۱۳</sup> که اندر شبستان بدند <sup>۱۴</sup> گسی کرد و <sup>۱۵</sup> برگاه تنها بماند بهوش و خرد <sup>۱۸</sup> با سیاوش گفت <sup>۱۹</sup> نکردی <sup>۲۱</sup> تو این بد که من کرده‌ام چرا <sup>۲۲</sup> خواندم در <sup>۲۳</sup> شبستان ترا کنون <sup>۲۵</sup> راستی جوی و بامن بگوی <sup>۲۶</sup> سیاوش گفت <sup>۲۸</sup> آن کجا رفته بود چنین <sup>۳۰</sup> گفت سودابه کین نیست راست بگفتم همه هرچ شاه جهان
۳۴۵	
۳۵۰	
۳۵۵	
	ندانست <sup>۲</sup> کردار آن <sup>۳</sup> سنگ دل همی ریخت آب و همی کند موی بر آراست چنگ و بر آویخت سخت جز اینت همی <sup>۵</sup> راند باید <sup>۶</sup> سخن چه پرهیزی از من تو ای خوب چهر <sup>۸</sup> چنین چاک شد جامه اندر برم سخن کرد هرگونه را <sup>۹</sup> خواستار وزین گونه زشتی نجوید همی بدینسان بود بند بد را کلید خوی شرم ازین داستان گشت خون <sup>۱۲</sup> هشیوار و مهتر پرستان بدند <sup>۱۴</sup> سیاوش و <sup>۱۶</sup> سودابه را پیش خواند <sup>۱۷</sup> که این راز بر من نشاید <sup>۲۰</sup> نهفت ز گـفتار بـیهوده آزرده‌ام کنون غم مرا بود <sup>۲۴</sup> و داستان ترا سخن بر چه سانسست بنمای روی <sup>۲۷</sup> وزان در که سودابه آشفته بود <sup>۲۹</sup> که او از بتان جز تن من نخواست بدو داد خواست آشکار و نهان

۱. خ. ۱- پوشید ۲. ل. ۲- بدانست ۳. خ. ۲- از کار آن ۴. خ. ۱- همی ۵. ل. ۵، خ. ۱- چنینت همی؛  
خ. ۲- ازین گونه می ۶. خ. ۲- بامن ۷. ل. ۷، خ. ۱- تنم ۸. خ. ۲- بیت را ندارد؛ ع- بیت ترجمه نشده.  
۹. ل. ۱، خ. ۱ و خ. ۲- هرگونه ۱۰. کذا در خ. ۱ و بخ؛ در م، ل. ۲- «ار» نیست. ۱۱. خ. ۲- کس  
۱۲. ل. ۱- سخن بر چه سان راند باید کنون؛ ع- بیت ترجمه نشده. ۱۳. ل. ۱، خ. ۱ و بخ- کسانی ۱۴. م-  
بدید ۱۵. خ. ۱- «و» ندارد، پس از کلمه «برگاه» آمده. ۱۶. ل. ۱- «و» ندارد. ۱۷. خ. ۲- بیت را ندارد.  
۱۸. خ. ۲- هشیوار ازان ۱۹. ل. ۱، خ. ۱- سیاوش بگفت ۲۰. ل. ۲، خ. ۱- از من نباید؛ خ. ۲- بر من نباید  
۲۱. خ. ۲- تو کردی ۲۲. خ. ۲- همی ۲۳. خ. ۲- اندر ۲۴. ل. ۲، خ. ۲- بند؛ خ. ۱- مکر ۲۵. ل. ۲، خ. ۲-  
همه ۲۶. ل. ۱ و بخ- بنمای روی ۲۷. ل. ۱، بخ- بر چه سان رفت بامن بگوی؛ خ. ۱، خ. ۲- بر چه سان رفت  
بنمای روی ۲۸. ل. ۱، خ. ۱، خ. ۲- سیاوش بگفت ۲۹. ع- بیت ترجمه نشده. ۳۰. خ. ۲- بدو

ز فرزندی وز<sup>۱</sup> تاج وز خواسته  
 ۳۶۰ بگفتم که چندین برین بر<sup>۲</sup> نهم  
 مرا گفت با خواسته کار نیست  
 ترا بایدم زین میان گفت<sup>۵</sup> بس  
 مرا خواست کارد بکاری<sup>۷</sup> بچنگ  
 نکردمش<sup>۱۰</sup> فرمان همی<sup>۱۱</sup> موی من  
 ۳۶۵ یکی کودکی دارم اندر نهان  
 ز بس رنج کشتنش<sup>۱۲</sup> نزدیک بود  
 چنین گفت با خویشتن شهریار  
 برین کار بر نیست جای شتاب  
 نگه کرد باید بدین در<sup>۱۵</sup> نخست  
 ۳۷۰ بیینم کزین دو گنهکار کیست  
 بدان بازجستن همی چاره جست  
 برو بازو و سرو بالای او<sup>۱۹</sup>  
 ز سودابه بوی می و<sup>۲۰</sup> مشک ناب  
 ندید<sup>۲۳</sup> از سیاوش بدان گونه بوی<sup>۲۴</sup>

ز دینار وز گنج آراسته<sup>۲</sup>  
 همه نیکویها بدختر دهم<sup>۴</sup>  
 بدختر مرا راه دیدار نیست  
 نه گنجم بکارست بی تو نه کس<sup>۱</sup>  
 دو دست اندر آویخت<sup>۸</sup> چون سنگ تنگ<sup>۹</sup>  
 بکند و خراشیده شد روی من  
 ز پشت تو ای شهریار جهان  
 جهان پیش من<sup>۱۳</sup> تنگ و تاریک بود  
 که گفتار هر دو نیاید بکار  
 که تنگی دل آرد خرد را بخواب<sup>۱۴</sup>  
 گواهی دهد دل چو گردد درست<sup>۱۶</sup>  
 ببادافره بد سزاوار کیست<sup>۱۷</sup>  
 ببوید<sup>۱۸</sup> دست سیاوش نخست<sup>۱۷</sup>  
 سراسر ببوید<sup>۱۸</sup> هر جای او  
 همی یافت<sup>۲۱</sup> کاوس<sup>۲۲</sup> بوی گلاب  
 نشان بسودن نبود<sup>۲۵</sup> اندروی<sup>۲۶</sup>

۱. م. - ز فرزندی و وز ۲. خ. ۲ -

ز فرزندی و از گنج آراسته ز دینار و از تاج و از خواسته

۳. ل، خ. ۱ - سر ۴. خ. ۲ - نهم ۵. خ. ۱ - «و» را افزون دارد. ۶. خ. ۲ - نه روی کس؛ ع - بیت چنین ترجمه شده؛ و لست آرید سواک ۷. خ. ۲ - بیاری؛ همچنین بسنجید باق - کناری ۸. ل، خ. ۱ - اندر آورد ۹. خ. ۲ - دو دستم بگردن در آورد تنگ ۱۰. خ. ۱، خ. ۲ و بخ - نبردمش ۱۱. ل، خ. ۱ - همه؛ خ. ۲ - چنین ۱۲. خ. ۱ - بردنش ۱۳. خ. ۲ - او ۱۴. م - شتاب، خط زده و در بالا نوشته شده: بخواب؛ ل - آرد خرد را شتاب؛ خ. ۱ - آرد روانرا بخواب؛ خ. ۲ - که تندی خرد را در آرد بخواب؛ ع - مصراع چنین ترجمه شده؛ و الجام النفس بشکیمه العقل ۱۵. م - برین در؛ خ. ۱ - بدین بر ۱۶. بخ - نخست ۱۷. خ. ۲ - بیت را ندارد. ۱۸. م - ببوید ۱۹. ل - بازو و برز بالای او؛ خ. ۱ - بازوی و هم سراپای او؛ خ. ۲ - بر روی و دست و سراپای او ۲۰. خ. ۲ - بوی خوش ۲۱. م - تافت؛ همچنین ق. ۲۲. ق - کافور و؛ ل - «و» را افزون دارد. ۲۳. خ. ۲ - نبود ۲۴. م - روی ۲۵. بخ - ندید ۲۶. ع - فأخذ یشم ید سیاوخش و اعضاءه و ثیابه فلم یجدها قد عبقت بأثر الطیب الذی کان علی سودابه و ثیابها



۳۷۵ غمی گشت و سودابه را خوار کرد  
 بدل گفت کاین را بشمشیر تیز  
 ز هاماوران زان پس اندیشه<sup>۲</sup> کرد  
 و دیگر بدانگه<sup>۷</sup> که در بند بود<sup>۸</sup>  
 پرستار سودابه بدروز و شب  
 ۳۸۰ سه دیگر که یک دل پر از مهر داشت  
 چهارم کزو کودکان داشت خرد  
 سیاوش ازان کار بد بی گناه  
 بدو گفت ازین<sup>۱۱</sup> خود میندیش هیچ  
 مکن یاد ازین هیچ<sup>۱۸</sup> و باکس مگوی

۳۸۵ چو دانست سودابه کو گشت خوار  
 یکی چاره جست اندر<sup>۲۰</sup> آن کار زشت<sup>۱۱</sup>  
 زنی بود با او سپرده<sup>۲۳</sup> درون  
 گران بود و اندر شکم بچه داشت  
 بدو راز بگشاد و زو چاره جست  
 ۳۹۰ چو پیمان ستد چیز<sup>۲۱</sup> بسیار داد  
 همان سرد شد بر<sup>۱۹</sup> دل شهریار  
 ز<sup>۲۲</sup> کینه درختی بنوی بکشت  
 پر از جادوی بود و رنگ و فسون<sup>۲۴</sup>  
 همی از گرانی بسختی گذاشت  
 کز آغاز پیمانت خواهم نخست<sup>۲۵</sup>  
 سخن<sup>۲۷</sup> گفت ازین در مکن هیچ یاد<sup>۲۸</sup>

۱. خ. ۲ - دل خویش رازو ۲. خ. ۲ - بیایدش کردن همه ۳. خ. ۲ - زان پس بس یاد ۴. ضبط  
 متن براساس ق (رداکتور)؛ م، ل - ز آواز؛ خ، ۱، خ. ۲ - از [خ. ۲ - ز] آزار ۵. ل - «و» ندارد. ۶. بخ -  
 که برخیزد آشوب و جنگ و نبرد ۷. ل، خ. ۱ - در آنکه ۸. خ. ۲ - اوی ۹. خ. ۱ - برو بر نه  
 ۱۰. ل، خ. ۱، خ. ۲ - به ۱۱. خ. ۲ - رنج ۱۲. خ. ۲ - بگشاد ۱۳. خ. ۲ - هر بدی در ۱۴. کذا  
 در نسخه ق؛ م - بجان بر غم خرد؛ ل، خ. ۱ - بر غم خودش جان؛ خ. ۲ - بچاره غم خورد؛ بخ - غم خرد را خرد  
 ۱۵. ل، خ. ۱ - بتوان سپرد ۱۶. ل - کین؛ خ. ۲ - ار ۱۷. ل، خ. ۱ - هشیواری و رای رفتن؛ خ. ۲ -  
 هشیوارو بارای و دانش ۱۸. ل - نیز؛ خ. ۱ - نیز و ۱۹. ل، خ. ۱ - نیاویخت باوی؛ خ. ۲ - بیاویخت  
 اندر ۲۰. م - کاندر ۲۱. خ. ۲ - دست ۲۲. خ. ۲ - به ۲۳. ل، خ. ۱ و بخ - بپرده؛ خ. ۲ -  
 بیرزن ۲۴. ل، خ. ۱، خ. ۲ - بند و فسون ۲۵. ل، خ. ۱، خ. ۲ - درست ۲۶. ل، خ. ۱، خ. ۲ - زرز -  
 ۲۷. خ. ۲ و بخ - بزین ۲۸. خ. ۲ - بیتهای ۳۹۰ و ۳۹۱ پس از بیت ۳۹۲ متن آمده؛ ع - بیت ترجمه نشده و  
 بقیه متن به صورت نقل غیر مستقیم آمده.

یکی داروی ساز کین بفگنی  
 مگر کین همه بند و<sup>۱</sup> چندین دروغ  
 بکاوس گویم<sup>۱</sup> که این از منند<sup>۲</sup>  
 مگر کین شود بر سیاوش درست  
 ۳۹۵ گرین نشنوی<sup>۱</sup> آب من نزد شاه  
 بدو گفت زن من ترا بندهام  
 چو شب تیره شد داروی خورد<sup>۱۱</sup> زن  
 دو بچه چنانچون بود دیوزاد  
 نهان کرد زن را و او خود بخفت  
 ۴۰۰ در ایوان پرستار چندانک<sup>۱۱</sup> بود  
 یکی طشت زرین بیارید<sup>۱۸</sup> پیش  
 نهاد اندران<sup>۲۰</sup> بچه اهرمن  
 دو کودک بدیدند مرده بطشت  
 چو بشنید کاوس از ایوان خروش  
 ۴۰۵ بپرسید و گفتند با شهریار

تهی مانی<sup>۱</sup> و راز من نشکنی  
 بدین<sup>۲</sup> بچگان تو باشد<sup>۴</sup> فروغ<sup>۵</sup>  
 چنین کشته بر دست اهریمنند<sup>۸</sup>  
 کنون چاره این ببایدت جست<sup>۹</sup>  
 شود تیره و دور مانم ز گاه  
 بفرمان و رایت سر افکندهام  
 که بفتاد زو بچه اهرمن<sup>۱۲</sup>  
 چه گونه بود بچه<sup>۱۳</sup> جادونزاد  
 فغانش برآمد ز کاخ<sup>۱۴</sup> نهفت<sup>۱۵</sup>  
 بنزدیک<sup>۱۷</sup> سودابه رفتند زود  
 بگفت آن<sup>۱۹</sup> سخن با پرستار خویش  
 خروشید و بگنند<sup>۲۱</sup> بر جامه<sup>۲۲</sup> تن<sup>۲۳</sup>  
 از ایوان بکیوان فغان برگذشت<sup>۲۴</sup>  
 بلرزید در خواب و بگشاد<sup>۲۵</sup> گوش  
 که چون گشت<sup>۲۶</sup> بر ماه رخ<sup>۲۷</sup> روزگار

۱. خ ۱ - بمن سازی؛ خ ۲ - بهی یابی ۲. ل، خ ۱ - چنین بند و؛ خ ۲ - چنین بود ۳. خ ۲ - ازین  
 ۴. ل، خ ۲ - بچگان تو گیرد؛ خ ۱ - بچه کارم بگیرد ۵. ع - بیتهای ۳۹۱-۳۹۵ چنین ترجمه شده:  
 فاقترحت علیها حیثند أن تسقط ما فی بطنها لتجعله ذریعه الی إثبات صدقها عند الملك ۶. خ ۲ - گویند  
 ۷. خ ۲ - منست ۸. خ ۲ - مصراع تحریف شده. ۹. خ ۲ - بباید بجست ۱۰. ل - گر این  
 نشنود؛ خ ۱ - اگر نشنوی ۱۱. خ ۲ - کرد ۱۲. خ ۲ - در این جا بیت ۴۰۲ متن را با پس و پیش شدن  
 مصراع افزون دارد. ۱۳. ل - چه باشد خود از دیو و؛ خ ۲ - چه دیو که دارد ز ۱۴. ل، خ ۱ - بکوی از؛  
 بخ - بکاخ از ۱۵. ل، خ ۱، خ ۲ و بخ - بیتهای ۳۹۹-۴۰۰ پس از بیت ۴۰۲ متن آمده. ۱۶. ل - هر چند  
 ۱۷. ل - همه نزد ۱۸. ل، خ ۱، خ ۲ و بخ - بیاورد ۱۹. ل - نگفت این ۲۰. م - نهادند زو؛ ل، خ ۱ -  
 نهادند دو؛ بخ - نهاد اندرو ۲۱. خ ۲ - افگند ۲۲. جامه: در متن به معنی رختخواب، جامه خواب:

(«بخواب و بارامش آمد شتاب بغلتید بر جامه افراسیاب» رداکتور)

۲۳. ل، خ ۲ - جامه ز تن؛ خ ۱ - به پیش زن جادوی پر مکر و فن (وزن مختل)؛ ل - همان بیت با صورتی از  
 مصراع دوم تکرار شده: خروشش برآمد سوی انجمن ۲۴. ع - بیت ترجمه نشده. ۲۵. ل - و بگشاد  
 در خواب ۲۶. ل، خ ۱ - چون رفت ۲۷. ل، خ ۱ - بر خوب رخ؛ خ ۲ - بر خون رخ

غمی گشت آن شب نزد<sup>۱</sup> هیچ دم  
 برانگونه سودابه را خفته دید  
 دو کودک بران گونه بر<sup>۲</sup> طشت زر  
 ببارید سودابه از دیده آب  
 ۴۱۰ همی گفت بنگر<sup>۳</sup> چه کرد از بدی  
 دل شاه کاوس شد بدگمان  
 همی گفت کاین را چه درمان کنم<sup>۴</sup>  
 ازان پس نگه کرد کاوس شاه  
 بجست و ز ایشان<sup>۵</sup> بر خویش خواند  
 ۴۱۵ ز سودابه و رزم هاماوران  
 بدان تا شوند<sup>۶</sup> آگه از کار اوی  
 وزان کودکان نیز بسیار گفت  
 همه زیج و صرلاب<sup>۷</sup> برداشتند  
 سرانجام گفتند کین کی بود  
 ۴۲۰ دو کودک ز پشت<sup>۸</sup> کسی دیگرند  
 گر<sup>۹</sup> از گوهر شهریاران بدی  
 نه پیداست رازش درین<sup>۱۰</sup> آسمان  
 نشان<sup>۱۱</sup> بداندیش ناپاک زن

۱. ل. و نگشاد شب ۲. م. با ۳. ل. خ. ۱. نهاده ۴. ل. همی ۵. خ. ۲. روشن تر از آفتاب؛ م. -  
 بیتهای ۴۰۹ و ۴۱۰ در حاشیه است؛ خ. ۲. - بیتهای ۴۰۹ و ۴۱۰ پس از بیت ۴۱۱ متن آمده. ۶. ل. - همی  
 گفتمت او؛ خ. ۱. - همی گفتمت کو؛ خ. ۲. - همی گفت کورا ۷. خ. ۲. پر ۸. خ. ۲. بد ۹. ل. -  
 کنیم؛ خ. ۲. - بیت را ندارد. ۱۰. ل. خ. ۱. - بجست و از ایران؛ خ. ۲. - بگفت و ردانرا ۱۱. خ. ۲. - هرگونه  
 اندر آن ۱۲. ل. خ. ۱. - شود ۱۳. ل. - برآرند بر کار؛ خ. ۲. - بدانند همه کار ۱۴. خ. ۱. -  
 نهفته برون آورند [خ. ۲. - آورید] از نهفت؛ ل. خ. ۱. - در این جا صورتی از بیت ۴۲۵ متن را افزون دارند.  
 ۱۵. ل. خ. ۱. خ. ۲. - صلاب؛ ع. - اصطربالات ۱۶. خ. ۲. - بدانگونه ۱۷. ل. - بیت دو بار تکرار شده.  
 ۱۸. خ. ۲. - بجایی ۱۹. ل. خ. ۱. خ. ۲. - آگنی ۲۰. خ. ۲. - بند ۲۱. خ. ۱. - شاه و ازین؛ خ. ۲. - شاه  
 اندنه زین ۲۲. م. - که ۲۳. خ. ۲. - درین ۲۴. ل. - بیت را ندارد؛ ع. - بیت ترجمه نشده. ۲۵. ل. -  
 رازش برین؛ خ. ۲. - رویش بر ۲۶. خ. ۲. - نشاید ۲۷. ل. خ. ۱. - و با

۴۲۵ نهان داشت کاوس و باکس<sup>۱</sup> نگفت  
 برین کار بگذشت یک هفته نیز  
 بنالید سودابه و داد خواست  
 همی گفت همداستانم ز<sup>۴</sup> شاه  
 ز فرزند کشته<sup>۷</sup> بیچد دلم  
 بدو گفت ای زن تو<sup>۹</sup> آرام گیر  
 ۴۳۰ همه روزبانان درگاه<sup>۱۱</sup> شاه  
 همه شهر و برزن بپای آورند  
 بنزدیکی<sup>۱۲</sup> اندر نشان یافتند  
 کشیدند بدبخت زن را ز راه<sup>۱۴</sup>  
 بخوبی<sup>۱۵</sup> برسید و کردش امید  
 ۴۳۵ وزان پس بخواری و زخم و ببند<sup>۱۸</sup>  
 نبد<sup>۱۹</sup> هیچ خستو بدان داستان<sup>۲۰</sup>  
 بفرمود کز پیش بیرون<sup>۲۳</sup> برند<sup>۲۴</sup>  
 چو خستو نیاید<sup>۲۸</sup> میانش به ار<sup>۲۹</sup>  
 ببرند زن راز درگاه شاه<sup>۳۱</sup>  
 ۴۴۰ چنین گفت جادو که من بی گناه

۱. خ ۲- باشه ۲. ل، خ ۱- این رازها در ۳. ل، خ ۱- این بیت را ندارند، پس از بیت ۴۱۷ متن آمده.  
 ۴. خ ۲- به ۵. خ ۱- فتادن هم ۶. ل- این بیت و پس از آن را ندارد. ۷. خ ۱- کشتن ۸. خ ۱-  
 دل ۹. ل، خ ۱، خ ۲- بدو گفت شاه ای زن ۱۰. خ ۱- همه کارها را تو فرجام گیر؛ خ ۲- همه منگر  
 امروز و فرجام گیر ۱۱. خ ۲- مرزبانان بدرگاه ۱۲. خ ۱- بنزدیک ۱۳. ل، خ ۱- تیز ۱۴. ل،  
 خ ۱ و خ ۲- براه ۱۵. ل، خ ۱ و خ ۲- بخوشی ۱۶. ل و بخ- روزها ۱۷. خ ۱- بسی دادش از نیکوبها  
 نوید؛ خ ۲- بسی روز را نیز دادش نوید ۱۸. ل، خ ۱- و چوب و ببند؛ خ ۲- بازخم و بند ۱۹. خ ۲ و  
 بخ- نشد ۲۰. ل- نخشود شد زان شه دلستان؛ خ ۱- نه خشنود شد زان شه راستان ۲۱. خ ۱- نشد  
 ۲۲. ل- ابا او نشد شاه ۲۳. م- در متن: پیران، در بالا: بیرون ۲۴. خ ۲- کنند؛ ع- مصراع چنین ترجمه  
 شده: فامر بان تخرج الی ظاهر البلد ۲۵. ل- چاره سازند؛ خ ۲- چاره سازی ۲۶. م- در متن: پیران،  
 در بالا: اکنون ۲۷. خ ۲- کنند ۲۸. کذا در بخ؛ م- چو خستو نیامد؛ ل- چو خشنود ماند؛ خ ۱- چو  
 خشنود باشد؛ خ ۲- چو خستو نباشد ۲۹. ل- برر (کذا!). ۳۰. ل- که جز این ندانیم آیین؛ خ ۱- که  
 جز این ندانیم بآیین ۳۱. ل- ز نزدیک شاه؛ خ ۱- بدرگاه شاه؛ خ ۲- بنزدیک شاه

بگفتند با شاه کین زن چه گفت  
 بسودابه فرمود<sup>۱</sup> تا رفت پیش  
 که این هر دو کودک ز جادو زنند  
 چنین پاسخ آورد سودابه باز  
 ۴۴۵ فزونستان زین سخن در<sup>۵</sup> نهفت  
 ز بیم سپهد گو پیلتن  
 کج زور دارد به<sup>۱۰</sup> هشتاد<sup>۱۱</sup> پیل  
 همان لشکر نامور صد هزار  
 مرانیز پایاب<sup>۱۴</sup> او چون بود  
 ۴۵۰ جزان<sup>۱۵</sup> کو بفرماید<sup>۱۶</sup> اخترشناس  
 تراگر غم خرد فرزند نیست  
 سخن گرفتگی چنین<sup>۲۱</sup> سرسری  
 ز دیده فزون زان<sup>۲۲</sup> ببارید آب  
 سپهد ز گفتار او شد درم  
 ۴۵۵ گسی<sup>۲۵</sup> کرد سودابه را<sup>۲۶</sup> خسته دل  
 چنین گفت کاندر نهان<sup>۲۹</sup> این سخن  
 ز پهلو همه موبدان را بخواند

۱. ل. - دگر باره فرمود ۲. خ ۱ - خواند ۳. ل، خ ۱ و بخ - پدیدار و از پشت اهریمنند؛ خ ۲ - بدیدار  
 زشتند و اهریمنند ۴. م - چرا نیست راز؛ خ ۱ - مرانیز راز؛ خ ۲ - جز این نیست راز ۵. م، خ ۲ -  
 فزونست زیشان سخن در؛ خ ۱ - فزونستان در سخن زین؛ بخ - فروبستان زین سخن در ۶. ل، خ ۱ -  
 زبیم ۷. خ ۱ - نیارست؛ خ ۲ - نیارید ۸. خ ۲ - همه ۹. م، ل - بر ۱۰. خ ۲ - چو ۱۱. خ ۱ -  
 هفتاد ۱۲. ل، خ ۱، خ ۲ - رود ۱۳. ع - بیتهای ۴۴۷ و ۴۴۸ ترجمه نشده ۱۴. خ ۱ - نایاب  
 ۱۵. خ ۲ - چنان ۱۶. خ ۱ - بفرمان ۱۷. خ ۲ - به ۱۸. خ ۱ - داند ۱۹. خ ۲ - هراس ۲۰. خ ۲ -  
 تراغم خورد زانکه فرزند نیست تراغم فزون از تو پیوند نیست  
 ع - ترجمه بیتهای ۴۵۱ و ۴۵۲ پس از ترجمه بیت ۴۵۳ آمده. ۲۱. خ ۲ - سخن چون گرفتگی برین  
 ۲۲. خ ۲ - فراوان ۲۳. خ ۲ - برداشت ۲۴. خ ۲ - نیک ۲۵. م - بسی ۲۶. خ ۲ - سودابه  
 ۲۷. ل - بنهاد ۲۸. ع - بیت ترجمه نشده. ۲۹. ل، خ ۲ و بخ - جهان ۳۰. خ ۲ - بر ۳۱. خ ۲ -  
 بیت را ندارد. ۳۲. خ ۱ - چندین

چنین گفت موبد بشاه<sup>۱</sup> جهان  
 چو خواهی<sup>۲</sup> که پیدا کنی گفت و گوی  
 ۴۶۰ که هر چند فرزند هست ارجمند  
 وزین دختر شاه هاماوران  
 زهر در<sup>۳</sup> سخن چون بدین گونه گشت  
 چنین است سوگند<sup>۴</sup> چرخ بلند  
 جهاندار سودابه را<sup>۵</sup> پیش خواند  
 ۴۶۵ سرانجام گفت ایمن از هردوان<sup>۶</sup>  
 مگر کاتش<sup>۷</sup> تیز پیدا کند  
 چنین پاسخ آورد سودابه پیش  
 فگنده دو کودک نمودم بشاه  
 سیاوش را کرد باید درست  
 ۴۷۰ بپور جوان<sup>۸</sup> گفت شاه زمین  
 سیاوش چنین گفت کای<sup>۹</sup> شهریار  
 اگر کوه آتش بود بسپر<sup>۱۰</sup>

که درد<sup>۱</sup> سپهد نماند نهان  
 ببايد زدن سنگ را بر سبوی  
 دل شاه از اندیشه یابد گزند<sup>۲</sup>  
 پراندیشه گشتی بدیگر کران  
 بر آتش<sup>۳</sup> یکی را ببايد گذشت  
 که بر بیگناهان نیاید گزند<sup>۴</sup>  
 همی با سیاوش بگفتن نشاند<sup>۵</sup>  
 نگرده مراد دل نه روشن روان<sup>۶</sup>  
 گنه کرده را<sup>۷</sup> زود رسوا کند  
 که من راست گویم بگفتار خویش  
 ازین بیشتر کس نبیند<sup>۸</sup> گناه  
 که این بد بکرد و تباهی بجست<sup>۹</sup>  
 که رایت چه بیند کنون اندرین<sup>۱۰</sup>  
 که دوزخ مرا زین سخن گشت<sup>۱۱</sup> خوار  
 ازین تنگ<sup>۱۲</sup> خوارست اگر<sup>۱۳</sup> بگذرم<sup>۱۴</sup>

۱. ل. - که شد ۲. ل. - بدرد ۳. خ. ۲ - باید ۴. ع. - بیتهای ۴۶۰ و ۴۶۱ ترجمه نشده.  
 ۵. ل. خ. ۱، خ. ۲ - زهر دو ۶. خ. ۲ - باتش ۷. بخ. - فرمان ۸. ع. - بیت چنین ادا شده: فان کان  
 برینا فلیس یصیبه مکروهها ۹. م. - «را» ندارد (سهو قلم) ۱۰. خ. ۲ - متن تحریف شده.  
 ۱۱. ل. - روان (قافیه مختل). ۱۲. خ. ۱ - دل بروشن روان؛ خ. ۲ - نیز روشن روان ۱۳. خ. ۱، خ. ۲ -  
 آتش ۱۴. م. - «را» ندارد؛ ل. - گنه کار را ۱۵. ل. - کس ببیند ۱۶. م. خ. ۲ - که این بد نکرد و  
 تباهی نجست؛ ع. - فعلی سیاوخش الدلالة علی براءة ساحتہ ۱۷. خ. ۲ - سیاوخش را ۱۸. ع. -  
 بیتهای ۴۷۰-۴۷۲ با این جمله ادا شده: فرضی سیاوخش بذلك ۱۹. ل. خ. ۱، خ. ۲ - با ۲۰. خ. ۲ -  
 گشته ۲۱. خ. ۲ - بگذرم ۲۲. خ. ۲ - بگ؛ بخ. - ننگ ۲۳. خ. ۱ - اگر تنگ خوارست ازین  
 ۲۴. خ. ۲ - بسپر؛ بخ. - نگذرم

پراندیشه<sup>۱</sup> شد جان کاوس کی<sup>۲</sup>      ز فرزند و<sup>۳</sup> سودابه نیک‌پی<sup>۴</sup>  
 کزین دو یکی گر شود نابکار      ازان پس که خواند مرا شهریار  
 ۴۷۵ چو فرزند و زن باشدم خون و مغز<sup>۵</sup>      کرا بیش بیرون شود کار نغز  
 همان به کزین زشت کردار<sup>۶</sup> دل      بشویم کنم چاره دلگسل  
 چه گفت آن سپهدار نیکوسخن      که با بددلی شهریاری<sup>۷</sup> مکن<sup>۸</sup>  
 بدستور فرمود تا ساروان      هیون آرد از دشت صد<sup>۹</sup> کاروان  
 هیونان بهیزم کشیدن شدند      همه شهر ایران بدیدن شدند  
 ۴۸۰ بصد کاروان اشتر سرخ موی      همی<sup>۱۰</sup> هیزم آورد پرخاشجوی  
 نهادند هیزم دو کوه بلند      شمارش گذر کرد بر چون و چند  
 ز دور<sup>۱۱</sup> از دو فرسنگ هرکش<sup>۱۲</sup> بدید<sup>۱۳</sup>      چنین جست و جوی<sup>۱۴</sup> بلارا کلید<sup>۱۵</sup>  
 همی خواست دیدن در<sup>۱۶</sup> راستی      ز کارزن آید همه<sup>۱۷</sup> کاستی<sup>۱۸</sup>  
 چو این داستان سر بسر بشنوی      به<sup>۱۹</sup> آید ترا گر بدین بگروی<sup>۲۰</sup>  
 ۴۸۵ نهادند بر دشت هیزم دو کوه      جهانی نظاره<sup>۲۱</sup> شده هم گروه  
 گذر بود چندان که گویی<sup>۲۲</sup> سوار      میانه برفتی بتنگی چهار<sup>۲۳</sup>  
 بدانگاه<sup>۲۴</sup> سوگند پرمايه شاه      چنین بود آیین و این بود<sup>۲۵</sup> راه  
 وزان پس بموبد بفرمود شاه<sup>۲۶</sup>      که بر چوب ریزند نطف سیاه<sup>۲۷</sup>  
 بیآمد دو صد<sup>۲۸</sup> مرد آتش فروز      دمیدند گفتی شب آمد بروز<sup>۲۹</sup>

۱. م، ل - بداندیش ۲. خ ۱ - شاه ۳. م - که فرزند ۴. خ ۱ - نیک خواه؛ خ ۲ - شوم پی؛ ع - بیت‌های ۴۷۷-۴۷۳ ترجمه نشده. ۵. کذا در بخ؛ م - باشد و هوش مغز؛ ل - باشد و خون مغز؛ خ ۱ - باشد از هوش و مغز؛ خ ۲ - باشدم پاک مغز ۶. خ ۲ - گفتار؛ بخ - اندیشه ۷. خ ۲ - پادشاهی ۸. خ ۲ - در این جا بیت‌های ۴۸۷ و ۴۸۹ متن را افزون دارد. ۹. خ ۱ - چند ۱۰. خ ۲ - همه ۱۱. ل، خ ۲ - بدور ۱۲. خ ۱، خ ۲ - کس ۱۳. خ ۲ - که دید ۱۴. ل، خ ۱ - جست باید ۱۵. خ ۲ - قرارش نماند و تنش بردمید؛ ع - بیت‌های ۴۸۲ و ۴۸۳ ترجمه نشده. ۱۶. خ ۲ - سر ۱۷. خ ۱ - «آید همی» را ندارد؛ خ ۲ - آمده همه ۱۸. بخ - بکار اندرون کزی و کاستی ۱۹. خ ۱ - بد؛ خ ۲ - بر ۲۰. ل، خ ۱ - بز بگروی؛ خ ۲ - بز نغوی، بیت‌های ۴۸۵ و ۴۸۶ را ندارد، بیت ۴۸۷ پس از بیت ۴۷۷ آمده. ۲۱. م - نظاره هم آنجا ۲۲. بخ - جنگی ۲۳. بخ - میانش بتنگی بکردی گذار ۲۴. خ ۲ - دران کوه ۲۵. خ ۲ - چنین بود و آیین بد آیین ۲۶. خ ۲ - بفرمود موبد بشاه ۲۷. ع - القطر المذاب ۲۸. خ ۱ - میان دو صف ۲۹. خ ۲ - بیت ۴۸۹ پس از بیت ۴۷۷ متن آمده و در این جا این بیت را افزون دارد:

همه روی گیتی سیه شد ز دود      زبانه برآمد بچرخ کبود

- ۴۹۰ نخستین دمیدن سیه شد ز دود<sup>۱</sup>  
 زمین گشت روشتر<sup>۴</sup> از آسمان  
 سراسر همه دشت بریان<sup>۵</sup> شدند  
 سیاوش بیامد پیش<sup>۶</sup> پدر  
 هشیوار و با جامهای سپید  
 یکی تازی<sup>۱۰</sup> برنشسته سیاه  
 پراگنده کافور بر خویشتن  
 بدانگه که شد پیش کاوس باز  
 رخ شاه کاوس پر شرم دید<sup>۱۴</sup>  
 سیاوش بدو گفت انده مدار<sup>۱۵</sup>  
 ۵۰۰ سر<sup>۱۶</sup> پر ز شرم و بهایی<sup>۱۷</sup> مراست  
 و رایدونک زین کار هستم گناه  
 بنیروی یزدان نیکی دهش<sup>۱۸</sup>  
 خروشی برآمد ز دشت و ز شهر  
 چو از<sup>۲۳</sup> دشت سودابه آوا شنید  
 ۵۰۵ همی خواست کورا بد آید بروی  
 جهانی نهاده بکاوس<sup>۲۶</sup> چشم

۱. ل، خ، ۱ - چو دود ۲. م - زمانه (سهو قلم). ۳. ل، خ، ۱، خ و ۲ - بخ - پس دود زود؛ ع - بیت ترجمه نشده. ۴. خ، ۲ - جنبان تر ۵. ل، خ، ۱ - گریان ۶. ل، خ، ۱ - بریان ۷. خ، ۲ - ز پیش ۸. ع - بیضه ۹. خ، ۱ - رخی؛ خ، ۲ - دل ۱۰. ل، خ، ۱ - بارگی ۱۱. ل - که می گرد؛ خ، ۲ - همی گرد ۱۲. خ، ۲ - ساز مرگ کفن ۱۳. ل - پیاده شد از اسپ و؛ خ، ۱ - فرود آمد از اسپ و؛ خ، ۲ - «و» را افزون دارد. ۱۴. خ، ۱ - گشت؛ خ، ۲ - شد ۱۵. ع - لا بأس عليك ۱۶. ل، خ، ۱، خ، ۲ - سری ۱۷. خ، ۲ - حیایی؛ بخ - تباهی (قافیه مختل) ۱۸. خ، ۲ - نیکودهش ۱۹. کذا در بخ؛ م - کزین کوره؛ ل، خ، ۱، خ، ۲ - ازین کوه ۲۰. خ، ۱ - آهن ۲۱. خ، ۲ - سابم ز پیش ۲۲. ل - ترتیب بیتها: ۵۰۳، ۵۰۷، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۸، ۵۰۶، ۵۰۹، ۵۰۳ - ۱، ۵۰۳، ۵۰۷، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۹؛ ۲ - ۵۰۳، ۵۰۷، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷ (صورتی از بیتی که به همین شماره ذکر شد مکرر است)، ۵۰۸؛ بیتهای ۵۰۹ و ۵۱۰ را ندارد؛ بسنجید با توضیح ۲۹، بیت ۵۰۶. ۲۳. م - چنان؛ بخ - ازان ۲۴. خ، ۲ - برآمد بر ایوان و اورا؛ بخ - از ایوان بیام آمد آتش ۲۵. خ، ۲ - همی گفت جوشن و پر ۲۶. خ، ۱ - بکاوس نهادند ۲۷. ل، خ، ۱ - زبانها پر از گفت ۲۸. خ، ۲ - لب ۲۹. ل - بیتهای ۵۰۶ و ۵۰۷ را در این جا ندارد، نک. توضیح ۲۲؛ ع - بیت ترجمه نشده؛ ل، خ، ۱، خ، ۲ - در این جا صورتی از بیت ۵۰۷ را افزون دارند:



سیاوش سیه را بتندی بتاخت  
 ز هر سو زبانه همی برکشید  
 یکی دشت با دیدگان پر ز خون  
 چو او را بدیدند برخاست غو ۵۱۰  
 اگر آب بودی مگر تر شدی  
 چنان آمد اسپ و قبای سوار  
 چو بخشایش پاک یزدان بود  
 چو از کوه آتش بهامون گذشت  
 سواران لشکر برانگیختند ۵۱۵  
 یکی شادمانی بد اندر جهان  
 همی داد<sup>۱۳</sup> مژده یکی را دگر<sup>۱۴</sup>  
 همی کند سودابه از خشم موی  
 چو پیش<sup>۱۵</sup> پدر شد سیاوش پاک  
 ۵۲۰ فرود آمد از اسپ کاوس شاه  
 سیاوش را تنگ در بر گرفت

نشد<sup>۱</sup> تنگدل جنگ آتش<sup>۲</sup> بساخت<sup>۳</sup>  
 کسی خود و اسپ سیاوش ندید<sup>۴</sup>  
 که تا او کی آید ز آتش برون<sup>۵</sup>  
 که آمد ز آتش برون شاه نو<sup>۶</sup>  
 ز تری همه<sup>۷</sup> جامه بی بر شدی  
 که<sup>۸</sup> گفتی سمن داشت<sup>۹</sup> اندر کنار  
 دم آتش و آب<sup>۱۰</sup> یکسان بود  
 خروشیدن آمد<sup>۱۱</sup> ز شهر<sup>۱۲</sup> و ز دشت  
 همه دشت پیشش درم ریختند  
 میان کهان و میان مهان  
 که بخشود بر بیگنه دادگر  
 همی ریخت آب و همی خست روی  
 نه دود و نه آتش نه گرد<sup>۱۶</sup> و نه خاک  
 پیاده سپهبد پیاده سپاه  
 ز کردار بد<sup>۱۷</sup> پوزش اندر گرفت<sup>۱۸</sup>

سیاوش بران کوه آتش بتاخت تو گفتی که با اسپش آتش نشاخت

[خ ۲ - بساخت]

۱. خ ۱ - بشد ۲. ل، خ ۱ - پیش آتش؛ خ ۲ - کار آتش ۳. خ ۱ - نشاخت؛ خ ۲ - افزون دارد:

چو آمد سیاوش با آتش فراز چنین گفت کای داور بی نیاز

مراده برین کوه آتش گذر رهاکن تنم راز بند پدر

بدین گونه بسیار زاری نمود سیه را برانگیخت چون باد زود

۴. م - بیت در حاشیه، و خوانا نیست؛ ل - کسی خود سیاوش و اسپش ندید؛ خ ۲ - کسی اسپ و خود و سیاوش ندید؛ ع - بیت ترجمه نشده. ۵. خ ۲ - به جای بیت ۵۰۹ افزون دارد:

ازان سوی دیگر برون رفت شاه که مویی نشد بر تن او تباه

زمانی برآمد سیاوخش شاه بیامد شتابان بکردار ماه

۶. ل، خ ۱ - سپهدار نو ۷. بخ - همی برتنش ۸. ل - تو ۹. خ ۲ - گویی سمن دارد ۱۰. ل، خ ۱،

خ ۲ - ناد ۱۱. خ ۲ - خروشی برآمد ۱۲. خ ۱، خ ۲ - زکوه ۱۳. م - داده ۱۴. خ ۲ - همه مژده

دادند بر یکدیگر ۱۵. خ ۲ - نزد ۱۶. ل، خ ۱ - باد ۱۷. خ ۲ - زگرد اندرون ۱۸. بخ - بیت پس

از بیت ۵۲۵ متن آمده.

سیاوش به پیش<sup>۱</sup> جهاندار پاک  
 که از تَف آن کوه آتش برست  
 بدو گفت شاه ای دلیر جوان  
 چنانی که از مادر پارسا  
 به ایوان خرامید و بنشست شاد  
 می آورد و رامشگران را بخواند  
 سه روز اندر آن سور<sup>۱</sup> می در<sup>۷</sup> کشید  
 چهارم بتخت کیی<sup>۸</sup> برنشست  
 برآشف و سودابه را پیش خواند<sup>۹</sup>  
 که بی شرمی و بد بسی کرده  
 یکی بد<sup>۱۱</sup> نمودی بفرجام کار  
 بخوردی و در<sup>۱۲</sup> آتش انداختی  
 نیاید<sup>۱۴</sup> ترا پوزش اکنون بکار  
 نشاید که باشی تو اندر زمین  
 بدو<sup>۱۵</sup> گفت سودابه کای شهریار  
 مرا گر همی<sup>۱۷</sup> سر ببايد برید  
 بفرمای و<sup>۱۹</sup> من دل نهادم برین  
 سیاوش سخن راست گوید همی  
 همه جادوی زال کرد<sup>۲۲</sup> اندرین

۵۲۵  
 ۵۳۰  
 ۵۳۵  
 ۵۴۰

بیامد بمالید رخ را بخاک  
 همه کامه دشمنان گشت<sup>۲</sup> پست  
 که پاکیزه تخمی و روشن روان  
 بزاید<sup>۳</sup> شود در<sup>۴</sup> جهان پادشا  
 کلاه کیانی بسر بر نهاد  
 همه کامها با سیاوش براند<sup>۵</sup>  
 نبد بر در گنج بند و کلید  
 یکی گرز<sup>۶</sup> گاوپیکر بدست  
 گذشته سخنها برو بر براند<sup>۱۰</sup>  
 فراوان دل من بیازرده  
 که<sup>۱۲</sup> بر جان فرزند من زینهار  
 برین گونه بر جادویی ساختی  
 بپرداز جای و برآرای کار  
 جز آویختن نیست پاداش این  
 تو آتش بدین تارک من ببار<sup>۱۶</sup>  
 مکافات این بد<sup>۱۸</sup> که بر من رسید  
 نبود آتش تیز با او بکین<sup>۲۰</sup>  
 دل شاه از غم<sup>۲۱</sup> بشوید همی  
 نخواهم که داری دل از من بکین<sup>۲۳</sup>

۱. ل، خ ۱- سیاوش نزد؛ خ ۲- سیاوش پیش ۲. ل، خ ۱، خ ۲- کرد ۳. خ ۱- برآید ۴. ل، خ ۱،  
 خ ۲- بر ۵. خ ۲- با سیاوش راند ۶. خ ۲- خانه ۷. خ ۱- بر؛ خ ۲- می ۸. خ ۲-  
 مهی ۹. خ ۲- خواست ۱۰. ل- برو باز راند؛ خ ۱- بدو باز راند؛ خ ۲- برو کرد راست ۱۱. خ ۲-  
 چه بازی ۱۲. خ ۲- چو ۱۳. م، ل- نخوردی و در؛ خ ۲- نخوردی و بر ۱۴. ل، خ ۱- نباید؛ خ ۲-  
 نماید ۱۵. خ ۲- دگر ۱۶. بخ- پیار؛ ل، خ ۱- بیت را ندارند؛ خ ۲- ابا من همی تخم کینه مکار، و در  
 این جا بیت را ندارد، پس از بیت ۵۳۹ متن افزوده شده. ۱۷. ل، خ ۱، خ ۲- بدو گفت گر ۱۸. خ ۲- به  
 ۱۹. ل- «او» ندارد. ۲۰. ل، خ ۱- نخواهم که باشی دلی پرز کین؛ خ ۲ و بخ- نخواهم که باشد دلی [بخ-  
 دلت] پرز کین ۲۱. ل- دل شاه آتش؛ خ ۲- دل پاک از آتش ۲۲. خ ۱- همان جادویی پاک بود  
 ۲۳. ل، خ ۱، خ ۲- نبود آتش تیز با او بکین (بسنجید با بیت ۵۳۸).

بدو گفت نیرنگ داری هنوز  
 به ایرانیان گفت شاه جهان  
 چه سازم چه<sup>۴</sup> باشد مکافات این  
 که پاداش این آنکه<sup>۱</sup> بیجان شود  
 ۵۴۵ بدرخیم فرمود کین را بکوی  
 چو سودابه را روی برگاشتند  
 دل شاه کاوس پردرد شد  
 سیاوش چنین گفت با شهریار  
 بمن بخش سودابه را زین گناه  
 ۵۵۰ همی گفت با دل که بر دست شاه  
 بفرجام<sup>۱۵</sup> کار او پشیمان شود  
 بهانه همی جست زان کار شاه  
 سیاوش را گفت بخشیدمش<sup>۱۸</sup>  
 سیاوش ببوسید تخت<sup>۲۰</sup> پدر  
 ۵۵۵ شبستان همه پیش<sup>۲۳</sup> سودابه باز  
 برین گونه<sup>۲۵</sup> بگذشت یک روزگار  
 چنان شد دلش باز از<sup>۲۶</sup> مهر اوی  
 دگر باره با<sup>۲۷</sup> شهریار جهان<sup>۲۸</sup>

نگرده همی پشت شوخیت کوز  
 کزین<sup>۱</sup> بد که این<sup>۲</sup> ساخت اندر نهان<sup>۳</sup>  
 همه شاه را خواندند<sup>۵</sup> آفرین  
 ز بد کردن خویش پیچان<sup>۷</sup> شود  
 ز دار اندر آویز و برتاب روی<sup>۸</sup>  
 شبستان همه بانگ<sup>۹</sup> برداشتند  
 نهان داشت رنگ<sup>۱۰</sup> رخس زرد شد<sup>۱۱</sup>  
 که دل را بدین<sup>۱۲</sup> کار رنجه<sup>۱۳</sup> مدار  
 پذیرد مگر پند و آید براه  
 گر ایدونکه<sup>۱۴</sup> سودابه گردد تباه  
 ز من بیند او<sup>۱۶</sup> غم چو<sup>۱۷</sup> پیچان شود  
 بدان تا ببخشد گذشته گناه  
 ازان پس که خون ریختن دیدمش<sup>۱۹</sup>  
 وزان تخت<sup>۲۱</sup> برخاست و<sup>۲۲</sup> آمد بدر  
 دوییدند و بردند او را<sup>۲۴</sup> نماز  
 برو گرمتر شد دل شهریار  
 که دیده نه برداشت از چهر اوی  
 همی جادوی ساخت اندر نهان

۱. ل، خ ۱ - که این ۲. ل، خ ۱ - کجا؛ خ ۲ و بخی - که او ۳. خ ۲ - بیت را ندارد. ۴. بخی - که  
 ۵. خ ۲ - سپه کرد بر شاه بر ۶. م - نه پاداش این وانکه ۷. خ ۲ - خود پشیمان ۸. ع - بیت چنین ادا  
 شده: ثم امر بالآخرة بصلبها ۹. ل، خ ۱ و بخی - نعره ۱۰. خ ۱ - گرچه ۱۱. خ ۲ - افزون دارد:

همه انجمن روی برگاشتند چو سوداوه را نیز بگذاشتند

۱۲. ل - ازین ۱۳. خ ۲ - غمگین ۱۴. خ ۲ - اگرزانکه ۱۵. خ ۲ - سرانجام ۱۶. ل، خ ۱ - بیند  
 این؛ خ ۲ - داند این ۱۷. خ ۲ - که ۱۸. خ ۲ - بخشیدمت ۱۹. خ ۲ - که چون ریختن دیدمت  
 ۲۰. ل، خ ۱ - دست ۲۱. خ ۱ - جای ۲۲. خ ۱ - «و» ندارد. ۲۳. ل - سوی ۲۴. ل -  
 جمله؛ خ ۱ - پیشش؛ خ ۲ - یک یک ۲۵. خ ۲ - برین نیز ۲۶. ل - با؛ خ ۱، ۲ - پر ۲۷. ل - بر  
 ۲۸. ل - جوان

بدان تا شود با<sup>۱</sup> سیاوش بد  
 ۵۶۰ ز گفتار او شاه<sup>۴</sup> شد در گمان<sup>۵</sup>  
 [بجایی که کاری چنین اوفتاد  
 ]چنانچون بود مردم ترسکار  
 بجایی که زهر آگند روزگار<sup>۱۱</sup>  
 تو با آفرینش بسنده<sup>۱۳</sup> نه<sup>۱۲</sup>  
 ۵۶۵ چنینست کردار<sup>۱۵</sup> گردان سپهر  
 برین<sup>۱۷</sup> داستان زد یکی<sup>۱۸</sup> رهنمون  
 چو فرزند شایسته آمد پدید  
 بدانسان<sup>۲</sup> که از گوهر او<sup>۳</sup> سزد  
 نکرد ایچ<sup>۱</sup> بر کس پدید از مهان<sup>۶</sup>  
 خرد باید و دانش و<sup>۸</sup> دین و داد<sup>۹</sup>  
 برآید بکام دل مرد کار<sup>۱۰</sup>  
 از و نوش<sup>۱۲</sup> خیره مکن خواستار  
 مشو تیزگر<sup>۱۴</sup> پرورنده نه<sup>۱۳</sup>  
 نخواهد گشادن همی بر تو چهر<sup>۱۶</sup>  
 که مهری فزون نیست از مهر خون  
 ز مهر زنان<sup>۱۹</sup> دل ببايد برید<sup>۲۰</sup>

## ۴

بمهراندرون بود شاه جهان  
 که افراسیاب آمد و<sup>۲۳</sup> صد هزار  
 ۵۷۰ [سوی شهر ایران نهادست روی  
 دل شاه کاوس ازان تنگ شد  
 یکی انجمن کرد از ایرانیان  
 که<sup>۲۱</sup> بشنید گفتار کار آگهان<sup>۲۲</sup>  
 گزیده ز ترکان شمرده سوار<sup>۲۴</sup>  
 و زو گشت کشور پر از گفت و گوی<sup>۲۵</sup>  
 که از بزم رایش<sup>۲۶</sup> سوی جنگ شد  
 کسی را که بد<sup>۲۷</sup> نیکخواه کیان<sup>۲۸</sup>

۱. خ ۲- بر ۲. خ ۲- از انسان ۳. ل، خ ۱- بد ۴. خ ۲- بگفتار او باز ۵. خ ۱، خ ۲- بدگمان  
 ۶. خ ۲- آنچه ۷. ل، خ ۱ و بخ- نهان ۸. خ ۱- «و» ندارد. ۹. خ ۱- راد؛ خ ۲- بیت را ندارد.  
 ۱۰. خ ۲- بیت را ندارد. ۱۱. ل- کلمات ناخوانا: زهر آگند تر و نکار (کذا!). ۱۲. خ ۲- بوش  
 (سهو قلم؟). ۱۳. م- پسند ۱۴. ل، خ ۱- چون ۱۵. خ ۲- آیین ۱۶. خ ۱- مهر  
 ۱۷. ل، خ ۱- یکی ۱۸. ل، خ ۱- برین ۱۹. خ ۲- زبان ۲۰. خ ۲- افزون دارد:  
 بکاری مکن نیز فرمان زن که هرگز نه بینی زنی رای زن  
 چنین مهر سوداوه و مهر شاه بنظم آوریدم درین جایگاه  
 بخ- بیتی افزون دارد. ۲۱. خ ۲- چو ۲۲. خ ۲- افزون دارد:  
 که اینک درین زودی افراسیاب بکشتی برآید برین روی آب  
 ۲۳. خ ۲- که افراسیابست با ۲۴. ل- ز ترکان گزیده شمرده سوار؛ خ ۱- ز گردان گزیده شمرده سوار؛  
 خ ۲- گزیده ز گردان نبرده سوار ۲۵. ل، خ ۱، خ ۲ و بخ- بیت را ندارند. ۲۶. ل، خ ۱- جایش  
 ۲۷. خ ۱- کسی کو بدی ۲۸. خ ۱، خ ۲- جهان

بدیشان چنین گفت کافراسیاب  
 همانا که ایزد<sup>۱</sup> نکردش سرشت  
 ۵۷۵ که چندین بسوگند پیمان کند  
 چو گردآورد مردم کینه جوی  
 جز از من نشاید ورا<sup>۲</sup> کینه خواه  
 مگر گم کنم<sup>۳</sup> نام او در<sup>۴</sup> جهان  
 سپه سازد و رزم<sup>۵</sup> ایران کند  
 ۵۸۰ بدو گفت موبد چه باید سپاه<sup>۶</sup>  
 چرا خواسته داد باید بباد  
 دو بار این سر نامور گاه خویش  
 کنون پهلوانی نگه کن گزین<sup>۷</sup>  
 چنین داد پاسخ بدیشان که من  
 ۵۸۵ که دارد پی و تاب افراسیاب  
 شما بازگردید<sup>۸</sup> تا من کنون  
 سیاوش ازان دل پراندیشه کرد  
 بدل گفت من سازم<sup>۹</sup> این رزمگاه  
 مگر کم رهایی دهد دادگر  
 ز باد و ز آتش ز خاک و ز آب<sup>۱</sup>  
 مگر<sup>۲</sup> خود سپهرش دگرگونه کشت<sup>۳</sup>  
 زبان را بخوبی<sup>۴</sup> گروگان کند  
 بتابد ز پیمان و سوگند<sup>۵</sup> روی  
 کنم روز روشن بدو بر<sup>۶</sup> سیاه  
 و گر نه چو تیر از کمان ناگهان  
 بسی زین بروم ویران کند  
 چو خود<sup>۷</sup> رفت باید باوردگاه  
 در گنج چندین چه باید گشاد  
 سپردی بتیزی بدخواه خویش  
 سزاوار جنگ<sup>۸</sup> و سزاوار کین  
 نبینم کسی را بدین<sup>۹</sup> انجمن  
 مرا رفت باید چو کشتی بر آب<sup>۱۰</sup>  
 بیچم یکی دل برین<sup>۱۱</sup> رهنمون<sup>۱۲</sup>  
 روان را از اندیشه چون<sup>۱۳</sup> بیشه<sup>۱۴</sup> کرد  
 بخوبی<sup>۱۵</sup> بگویم بخواهم ز شاه  
 ز سودابه و گفت و گوی پدر

۱. خ ۲-

چنین گفت با انجمن شهریار که این ترک بدگوهر کینه دار  
 ۲. ل، خ ۲- که یزدان؛ خ ۱- یزدان ۳. خ ۱- وگر ۴. خ ۲- چه گونه بکشت ۵. خ ۱، خ ۲-  
 بخوبی روانرا ۶. خ ۲- و از عهد ۷. ل، خ ۱- نباید کسی؛ خ ۲- نباید شدن ۸. ل، خ ۱، خ ۲ و  
 بخ- بر و بر ۹. خ ۱- کند ۱۰. خ ۱- نام او از؛ خ ۲- روز او در ۱۱. ل، خ ۱- سپه سازد و  
 ساز؛ خ ۲- سپه خواهد و ساز ۱۲. خ ۱- که با چند شاه ۱۳. خ ۲- ترا ۱۴. ل، خ ۱- نکو  
 برگزین ۱۵. خ ۲- گنج ۱۶. ل- نبینم همی کس درین؛ خ ۱- نه بینم همی کس بدین؛ خ ۲- نه  
 بینم کسی اندرین ۱۷. خ ۲- بآب ۱۸. ل- باز لرزید؛ خ ۲- ساز گیرید ۱۹. خ ۱- دلیری بجای  
 آورم؛ خ ۲- به پیچم همی دامن؛ بخ- بجای آورم کار با ۲۰. ع- بیت ترجمه نشده. ۲۱. خ ۱- پر  
 ۲۲. خ ۱- پیشه ۲۳. خ ۲- ساز ۲۴. بخ- بچربی

۵۹۰ دگر گرازین کار<sup>۱</sup> نام آورم  
 بشد با کمر پیش<sup>۴</sup> کاوس شاه  
 که با شاه توران بجویم نبرد  
 چنین بود رای جهان آفرین  
 برای و باندیشه نابکار  
 ۵۹۵ بدین کار همداستان شد پدر  
 ازو<sup>۱</sup> شادمان گشت و بنواختش  
 بدو گفت گنج و<sup>۱۱</sup> گهر<sup>۱۲</sup> پیش تست  
 ز گرفتار و کردار و از آفرین  
 گو پیلتن را بر خویش خواند  
 ۶۰۰ بدو گفت همزور تو<sup>۱۴</sup> پیل نیست  
 ز گیتی هنرمند<sup>۱۷</sup> و<sup>۱۸</sup> خامش<sup>۱۹</sup> توی  
 چو<sup>۲۰</sup> آهن ببندد<sup>۲۱</sup> بکان در گهر<sup>۲۲</sup>  
 سیاوش بیامد کمر بر میان  
 همی خواهد او جنگ<sup>۲۵</sup> افراسیاب  
 ۶۰۵ چو بیدار باشی تو خواب آیدم

۱. خ. ۱، بخ. - و دیگر کزین کار؛ خ. ۲ - و دیگر کزین کام ۲. خ. ۲ - گر ۳. خ. ۲ - دو مصراع پس و پیش.  
 ۴. خ. ۲ - نزد ۵. خ. ۲ - دستگاه ۶. ع - دیار الترك ۷. خ. ۲ - نه برگردد از ما ۸. م - «و»  
 را افزون دارد. ۹. خ. ۲ - ازین ۱۰. خ. ۲ - پیشگه ۱۱. ل، خ. ۱ - «و» ندارند. ۱۲. ل -  
 کمر ۱۳. ل - از ایران زمین؛ خ. ۱ - ز توران زمین؛ خ. ۲ - بیتهای ۵۹۷، ۵۹۸ را ندارد. ۱۴. ل - با  
 زور تو ۱۵. ل، خ. ۱ - همانند رای تو خود؛ خ. ۲ - همانند رای تو؛ بخ. - همانند دست تو ۱۶. خ. ۱ - پیل  
 (قافیه ندارد). ۱۷. خ. ۲ - بگیتی خردمند ۱۸. ل - «و» ندارد. ۱۹. خ. ۲ - خواهش ۲۰. خ. ۲ - گر  
 ۲۱. خ. ۱ - ببیند ۲۲. کذا در خ. ۲؛ م، ل، خ. ۱ - بکانِ گهر ۲۳. خ. ۲ - بندی کمر؛ م - افزون دارد:  
 بدان ای خردمند رزم آزمای بنزد سیاوش فرخنده رای  
 ل، خ. ۲ - صورتی از همان بیت را افزون دارند:  
 بدان ای سرافراز رزم آزمای نبرده سیاوخش بزم آزمای  
 و بیت ۶۰۳ متن را ندارند. ۲۴. خ. ۲ - بیت را ندارد. ۲۵. ل، خ. ۱ - بنخواهد همی جنگ؛ خ. ۲ - بنخواهد  
 همی رزم ۲۶. ل، خ. ۱ - آرام گیری؛ خ. ۲ - در خواب باشی

جهان ایمن از تیر<sup>۱</sup> و شمشیر تست  
 تهمتن بدو گفت من بندهام  
 سیاوش پناه و روان<sup>۵</sup> منست  
 چو بشنید ازو آفرین کرد و<sup>۷</sup> گفت  
 ۶۱۰ وزان پس خروشیدن نای و کوس  
 بدرگاه بر انجمن شد سپاه  
 ز شمشیر و گرز و کلاه و کمر  
 بگنجی که بد جامه نابرید  
 که بر جان<sup>۱۲</sup> و بر خواسته کدخدای<sup>۱۳</sup>  
 ۶۱۵ گزین کرد ازان نامداران سوار  
 هم از<sup>۱۵</sup> پهلوی<sup>۱۶</sup> پارس و<sup>۱۷</sup> کوچ و بلوچ<sup>۱۸</sup>  
 [سپرور پیاده ده و دو هزار  
 از ایران هر آنکس که گوزاده<sup>۲۱</sup> بود<sup>۲۲</sup>  
 ]ببالا و سال سیاوش بدند<sup>۲۴</sup>  
 ۶۲۰ ز گردان جنگی و نام آوران  
 همان پنج موبد از ایرانیان  
 بفرمود تا جمله بیرون شدند

سر ماه با<sup>۲</sup> چرخ در<sup>۳</sup> زیر تست  
 سخن هرچ گویی نیوشندهام<sup>۴</sup>  
 سر<sup>۱</sup> تاج او آسمان منست  
 که با جان پاکت خرد باد جفت<sup>۸</sup>  
 برآمد بیامد سپهدار طوس<sup>۹</sup>  
 در گنج<sup>۱۰</sup> دینار بگشاد شاه  
 همان<sup>۱۱</sup> خود و درع و سنان و سپر  
 فرستاد نزد سیاوش کلید  
 توی ساز کن تا چه<sup>۱۴</sup> آیدت رای  
 دلیران جنگی ده و دو هزار  
 ز گیلان<sup>۱۹</sup> جنگی و دشت سروچ  
 گزین کرد شاه از در کارزار<sup>۲۰</sup> ]  
 دلیر و خردمند و آزاده<sup>۲۳</sup> بود  
 خردمند و بیدار و خامش بدند<sup>۲۵</sup> ]  
 چو بهرام و چون زنگه شاوران  
 برافراختند<sup>۲۶</sup> اختر کاویان<sup>۲۷</sup>  
 ز پهلوی سوی دشت و<sup>۲۸</sup> هامون شدند<sup>۲۹</sup>

۱. خ ۲ - گرز ۲. ل، خ ۱، خ ۲ و بیخ - بر ۳. خ ۱ - بر ۴. م، خ ۱ - سرایندهام؛ خ ۲ - همیشه برایت سرافکندهام ۵. ل، خ ۱ - سیاوش چشم و روان؛ بیخ - سیاوش چو چشم و روان ۶. م - «و» را افزون دارد. ۷. ل - «و» ندارد. ۸. خ ۲ - بیتهای ۶۰۹ و ۶۱۰ را ندارد و در عوض این بیت را افزون دارد:  
 بفرمود و لشکر بهامون شدند سپاه سپهد به بیرون شدند

۹. ل، خ ۱، خ ۲ و بیخ -

برآمد خروشیدن بوق [خ ۲ - نای] و کوس بیامد سپهد سرافراز طوس

۱۰. م، خ ۲ - «و» را افزون دارند. ۱۱. خ ۲ - هم از ۱۲. ل، خ ۲ - خوان ۱۳. ل، خ ۱ - رهنمای

۱۴. خ ۱، خ ۲ - آنچه ۱۵. خ ۱ - همه ۱۶. خ ۲ - پهلوی ۱۷. م، ل - «و» را ندارند. ۱۸. خ ۱ -

کوه بلوچ؛ بسنجید باخ ۲ - کوچ بلوچ ۱۹. خ ۱ - پیلان ۲۰. خ ۲ - بیت را ندارد. ۲۱. م، خ ۲ - او

زاده؛ خ ۱ - آماده ۲۲. ل - از ایران کسی نیز کازاده بود ۲۳. ل - شهزاده ۲۴. خ ۱ - ندید

۲۵. خ ۱ - ندید؛ خ ۲ - بیت را ندارد. ۲۶. ل، خ ۱ و بیخ - برافراخته؛ خ ۲ - بیفروختند ۲۷. م - بیتهای

۶۲۱-۶۴۳ در حاشیه. ۲۸. م، خ ۱ - «و» ندارند. ۲۹. خ ۲ - بیتهای ۶۲۲، ۶۲۳ و ۶۲۴ را ندارد؛ م - کلمه

«شدند» نوشته نشده.

تو گفתי که اندر زمین جای نیست  
 سر اندر سپهر<sup>۱</sup> اختر کاویان  
 ۶۲۵ ز پهلو برون رفت کاوس شاه  
 [یکی آفرین کرد پرمایه کی  
 [مبادا جز از بخت همراحتان  
 [بنیک اختر و تندرستی شدن  
 [وزان جایگه کوس بر پیل بست  
 ۶۳۰ [دو دیده پر از آب کاوس شاه]  
 سرانجام مر یکدگر را کنار  
 ز دیده همی خون فروریختند  
 گواهی همی داد دل در شدن  
 چنین است کردار گردنده دهر  
 ۶۳۵ سوی گاه بنهاد کاوس<sup>۷</sup> روی  
 سپه را<sup>۱۱</sup> سوی زابلستان کشید  
 همی بود یکچند<sup>۱۱</sup> با رود و می  
 گهی با تهمتن بدی می بدست<sup>۱۲</sup>  
 گهی شاد بر تخت دستان بدی  
 ۶۴۰ چو یک ماه بگذشت<sup>۱۵</sup> لشکر براند  
 سپاهی بر رفتند با پهلوان  
 که بر خاک او نعل را پای نیست  
 چو ماه درخشنده اندر میان  
 [یکی تیز برگشت گرد سپاه<sup>۲</sup>  
 که ای نامداران فرخنده پی]  
 شده تیره دیدار بدخواستان]  
 بیپروزی و شاد باز آمدن]  
 بگردان بفرمود و خود بر نشست]  
 همی بود<sup>۳</sup> یک روز با او براه  
 گرفتند<sup>۴</sup> هردو چو ابر<sup>۵</sup> بهار  
 بزاری خروشی برانگیختند<sup>۶</sup>  
 که دیدار ازان پس نخواهد بدن  
 گهی نوش بار آورد گاه زهر  
 سیاوش ابا<sup>۸</sup> لشکر جنگ جوی<sup>۹</sup>  
 ابا پیلتن سوی دستان کشید  
 بنزدیک دستان فرخنده پی  
 گهی با زواره گزیدی نشست<sup>۱۳</sup>  
 گهی در شکار و شبستان<sup>۱۴</sup> بدی  
 گو پیلتن رفت و دستان بماند<sup>۱۶</sup>  
 ز زابل هم از<sup>۱۷</sup> کابل و هندوان<sup>۱۸</sup>

۱. خ ۱ - سراسر سپه ۲. خ ۲ - مصراع دوم بیت ۶۲۵، بینهای ۶۲۶-۶۲۹ و مصراع اول ۶۳۰ را ندارد؛ ع - بینهای ۶۲۵-۶۳۰ چنین ادا شده: فخرج معه کیکاوس و شبعه مرحلتین، یعنی همان سطرها را که در نسخه خ ۲ نیست ندارد. ۳. خ ۱، خ ۲ - رفت ۴. ل - «و» را افزون دارد. ۵. م - «و» را افزون دارد. ۶. خ ۲ -

ز دیده فروریختند خون مهر ز کردار گردنده گردان سپهر

۷. خ ۲ - سوی کاخ کاوس بنهاد ۸. خ ۲ - سیاوخش با ۹. خ ۲ - نامجوی ۱۰. ل، خ ۱ - از ایران ۱۱. خ ۲ - یکماه؛ ع - شهرا ۱۲. م - می پرست ۱۳. ع - بینهای ۶۳۸ و ۶۳۹ ترجمه نشده. ۱۴. ل، خ ۱ - در شکار نیستان؛ خ ۲ - بانگار و نیستان ۱۵. خ ۲ - بنشست ۱۶. ع - بیت چنین ترجمه شده: ثم قاد جحافله و ساق عساکره ۱۷. خ ۲ - همه ۱۸. ل، خ ۱، خ ۲ و بخ - دو مصراع پس و پیش؛ م - بیت ۶۴۴ پس از این بیت آمده.



ز هرسو که بد نامور لشکری <sup>۱</sup>	بخواند و بیامد بشهر هری <sup>۲</sup>
ازیشان فراوان پیاده <sup>۳</sup> ببرد	بنه <sup>۴</sup> زنگه شاوران را سپرد <sup>۵</sup>
سوی طالقان آمد و مرورود	سپهرش همی داد گفتی درود <sup>۶</sup>
ازانپس <sup>۷</sup> بیامد بنزدیک بلخ	نیازرد کس را بگفتار تلخ
وزان روی <sup>۸</sup> گرسیوز و بارمان	کشیدند لشکر چو باد دمان <sup>۹</sup>
سپهرم بد و <sup>۱۰</sup> بارمان پیش رو	خبر شد بدیشان ز <sup>۱۱</sup> سالار نو
[که آمد سپاهی و شاهی <sup>۱۲</sup> جوان	از ایران گو پیلتن <sup>۱۳</sup> پهلوان <sup>۱۴</sup> ]
هیونی <sup>۱۵</sup> بنزدیک افراسیاب	برافگند برسان کشتی برآب <sup>۱۶</sup>
که آمد ز ایران سپاهی <sup>۱۷</sup> گران	سپهد سیاوش و <sup>۱۸</sup> با او سران
سپه کش چو رستم گو پیلتن	بیک دست خنجر بدیگر کفن
تو لشکر بیارای و چندین <sup>۱۹</sup> میای	که از باد کشتی <sup>۲۰</sup> بجنبد ز جای
برانگیخت برسان آتش هیون	کزین سان سخن راند <sup>۲۱</sup> بارهنمون
سیاوش زین سو بیاسخ <sup>۲۲</sup> نماند	سوی بلخ <sup>۲۳</sup> چون باد لشکر براند
چو تنگ اندر آمد ز ایران <sup>۲۴</sup> سپاه	نشایست کردن بیاسخ نگاه <sup>۲۵</sup>
نگه کرد گرسیوز جنگجوی	جز از جنگ جستن ندید ایچ روی

۱. ل، خ ۱ و ب خ - مهتری ۲. کذا در خ ۲؛ ل، خ ۱ و ب خ - بدشت هری؛ م - بشهر و هری، و بیت پس از بیت ۶۴۴ متن آمده. ۳. م - سپاهی ۴. ل، خ ۱ و ب خ - بره ۵. ع - بیت چنین ادا شده: فاستجاش منها رجالة كثيرة و ضمهم الی زنگه بن شاوران، پس از آن افزون دارد: و هو أحد الاصبهذین من اصحابه ۶. م - بیت پس از بیت ۶۴۱ متن آمده؛ خ ۲ - سرود؛ ع - فسار الی طالقان و مرورالرود ۷. ل، خ ۱ - وزانپس؛ خ ۲ - وزانسو ۸. ل، خ ۱ - وزان سوی؛ خ ۲ - وزانسو چو ۹. ع - بیت ۶۴۶ و مصراع اول بیت ۶۴۷ چنین ادا شده: و قد قاربها من جهة افراسیاب أخوه کرسیوز و سپهرم و بارمان فی جمع کثیر کانوا مقدّمة عساکر الترك ۱۰. ل، خ ۱ - سپه دم بدو؛ ب خ - سپهرم پس و ۱۱. خ ۲ - ازیشان به ۱۲. خ ۱ - شاه جوان ۱۳. ل - نامور ۱۴. خ ۱ - در میان؛ خ ۲ - بیتهای ۶۴۸ و ۶۴۹ را ندارد؛ ب خ - بیت ۶۴۸ را ندارد. ۱۵. ل - نوندی؛ ب خ - سپهد ۱۶. خ ۲ و ب خ - نوندی برافگند هنگام خواب؛ ل، خ ۱ و ب خ - دو مصراع پس و پیش. ۱۷. خ ۲ - سپاه ۱۸. ل، خ ۱ - «و» ندا، ند. ۱۹. ل - چندان؛ خ ۱ - چندی ۲۰. ل و ب خ - آتش؛ خ ۲ - لشکر ۲۱. ل، خ ۱، خ ۲ - داشت ۲۲. خ ۱ - اینجا که بد هم؛ خ ۲ - ازان پس بیاسخ ۲۳. خ ۲ - جنگ؛ ع - واضطرهم الی القتال ۲۴. خ ۲ - بایران ۲۵. ع - بیتهای ۶۵۵ و ۶۵۶ ترجمه نشده.

چو ز ایران<sup>۱</sup> سپاه اندر آمد بتنگ  
 دو جنگ گران کرده شد در سه<sup>۲</sup> روز  
 پیاده فرستاد بر هردری  
 ۶۶۰ گریزان سپهرم بدان<sup>۷</sup> روی آب  
 بدروازه بلخ برخاست جنگ<sup>۱</sup>  
 بیامد<sup>۴</sup> سیاوش<sup>۵</sup> لشکر فروز<sup>۶</sup>  
 ببلخ اندر آمد گران لشکری  
 بشد با سپه نزد افراسیاب

سیاوش در بلخ<sup>۸</sup> شد با سپاه  
 نوشتن بمشک و گلابه<sup>۱۱</sup> و عبیر  
 نخست آفرین کرد بر کردگار<sup>۱۲</sup>  
 خداوند خورشید و گردنده ماه  
 ۶۶۵ کسی را که خواهد برآرد بلند  
 چرانه بفرمانش اندر<sup>۱۷</sup> نه چون  
 ازان دادگر کو جهان آفرید  
 همی<sup>۱۸</sup> آفرین باد بر شهریار  
 ببلخ آمدم شاد و پیروز بخت  
 یکی نامه فرمود نزدیک شاه<sup>۱</sup>  
 چنانچون سزاوار بد بر حریر<sup>۱۱</sup>  
 کزو گشت<sup>۱۲</sup> پیروز و بهروزگار<sup>۱۴</sup>  
 فرازنده تاج و تخت و کلاه  
 یکی<sup>۱۵</sup> را کند سوگوار<sup>۱۱</sup> و نژند  
 خرد کرد باید بدین رهنمون  
 ابا آشکارا نهان آفرید  
 همه نیکوی باد فرجام کار  
 بفر جهاندار با تاج و تخت<sup>۱۹</sup>

۱. ل، خ ۱ - چو ایران؛ خ ۲ - از ایران ۲. ل، خ ۱ - بر ساخت جنگ؛ ع - بیت چنین ادا شده: فالتقوا علی باب مدینه بلخ ۳. کذا در ق، بخ؛ م، ل، خ ۱، خ ۲ - دو ۴. بخ - چهارم ۵. ل - شماساس؛ خ ۱ - شماس ۶. خ ۱، خ ۲ - گیتی فروز؛ ع - بیتهای ۶۵۸-۶۶۰ چنین ترجمه شده: و تناوشوا الحرب یومین متوالیین و لما کان الیوم الثالث أهبَّ الله تعالی لسیاوخش ریح الظفر و النصر فانهم مت الأتراك و ولوا مدبرین و أبتدروا الی عبور جیحون فازین ۷. ل، خ ۲ - ازان؛ خ ۱ - بران ۸. خ ۲ - سیاوخش بشنید و؛ بخ - سیاوش چو در بلخ ۹. ع - بیتهای ۶۶۱-۶۷۴ چنین خلاصه شده: و کتب الی ائیه بما فیض الله له من الفتح و شرح له فی کتابه جمیع ما جرى و اخبره أن کرسیوز و أصحابه انهم موا و عبرو الماء و ساروا نحو ترمذ و أن افراسیاب نازل فی السغد و استأذنه فی عبور جیحون لقتاله ۱۰. ل، خ ۱ و بخ - نوشتند نامه بمشک ۱۱. خ ۲ - بیت را ندارد. ۱۲. ل، خ ۱ - دادگر ۱۳. ل، خ ۱ - کزو بیست ۱۴. ل - پیروز فرّ و هنر؛ خ ۱ - نیرو و فرّ و هنر؛ خ ۲ - پیروز به روزگار ۱۵. خ ۲ - کسی ۱۶. خ ۲ - سرفراز ۱۷. ل، خ ۲ - چرانه بفرمان او در؛ خ ۱ - نه ایدر بفرمانش اندر ۱۸. ل، خ ۱، خ ۲ - همه ۱۹. ل - پیروزه تخت؛ خ ۲ - بیت را ندارد.

چهارم ببخشود پروردگار <sup>۱</sup>	سه روز اندرین جنگ شد روزگار	۶۷۰
بکردار ناوک بجست از کمان	سپهرم <sup>۲</sup> بترمذ شد و بارمان	
جهان زیر فر <sup>۳</sup> کلاه منست	کنون تا بجیحون سپاه منست	
سپاه و <sup>۴</sup> سپهد بدان روی <sup>۵</sup> آب	بسغد است با لشکر افراسیاب	
سپه بگذرانم <sup>۱</sup> کنم کارزار	گر ایدونک فرمان دهد شهریار	
سر تاج و تختش بکیوان رسید	چو نامه بر شاه ایران رسید	۶۷۵
بدان تا ببار آید آن نو درخت <sup>۸</sup>	بیزدان پناهید و زو جست بخت <sup>۶</sup>	
چو تازه بهاری در اردیبهشت <sup>۹</sup>	بشادی یکی نامه پاسخ نوشت	
جهاندار و بخشنده <sup>۱۱</sup> تاج و گاه	که از آفریننده هور و ماه	
ز درد و بلا <sup>۱۱</sup> گشته آزاد دل	ترا جاودان شادمان باد دل	
کلاه بزرگی و تاج مهی <sup>۱۲</sup>	همیشه بیپروزی و فرهی	۶۸۰
که بخت و هنر داری و راستی <sup>۱۴</sup>	سپه بردی و جنگ را <sup>۱۳</sup> خواستی	
که زد بر کمان تو از جنگ توز	همی <sup>۱۵</sup> از لب شیر بوید هنوز	
رسیده بکام دل روشنت <sup>۱۶</sup>	همیشه هنرمند با داد تنت	
بکار اندرون کرد باید درنگ	ازان پس که پیروز گشتی <sup>۱۷</sup> بجنگ	
بپیمای روز و <sup>۱۸</sup> بر آرای <sup>۱۹</sup> گاه	نباید پراگنده کردن سپاه	۶۸۵
که هم بدنزادست و هم بدتنست <sup>۲۰</sup>	که آن ترک بدپیشه و ریمنست	
همی <sup>۲۲</sup> سر بر آرد ز تابنده ماه <sup>۲۳</sup>	همان با کلاهست و با <sup>۲۱</sup> دستگاه	

۱. خ ۲ - بیت پس از بیت ۶۷۱ متن آمده. ۲. خ ۲ - سپهد ۳. خ ۱ - پر ۴. ل - «و» ندارد.  
 ۵. ل، خ ۱ - برین روی؛ خ ۲ - بکردار ۶. خ ۲ - سپه راگزینم ۷. خ ۲ - شد بیخت ۸. خ ۲ -  
 بفر جهاندار با تاج و تخت ۹. ل، خ ۱، خ ۲ - چو روشن بهار و چو خرم بهشت ۱۰. خ ۲ - جهاندار  
 بخشنده و ۱۱. خ ۲ - غمان؛ بخ - زغم ۱۲. ل، خ ۱ - بسر بر نهی؛ خ ۲ - و تاج شهی ۱۳. ل، خ ۱،  
 خ ۲ - جنگ خود ۱۴. ل، خ ۱ - که بودت هنر بخت و هم راستی؛ خ ۲ - بیت ۶۸۱ پس از بیت ۶۸۲ متن  
 آمده. ۱۵. خ ۱ - هنوز ۱۶. کذا در م؛ ل، خ ۱ - رسیده بکام از دل روشنت؛ خ ۲ - رسیده بکام دل از  
 دوشمنت ۱۷. م - گردی ۱۸. ل و بخ - راه و؛ خ ۱ - رای و؛ خ ۲ - زورق ۱۹. ل، خ ۱، خ ۲ -  
 بیاری ۲۰. ل، خ ۱ - بانزادست و با اهریمنست ۲۱. خ ۲ - هم ۲۲. ل - همان؛ خ ۱ - هم او  
 ۲۳. ل، خ ۱ - بخورشید و ماه؛ خ ۲ - بتابنده ماه

مکن هیچ بر<sup>۱</sup> جنگ جستن شتاب  
 گر ایدونک زین روی جیحون کشد  
 ۶۹۰ نهاد از بر نامه بر مهر خویش  
 بدو داد و فرمود تا گشت باز  
 فرستاده نزد سیاوش رسید  
 زمین را ببوسید و دل شاد کرد  
 ازان نامه شاه چون گشت شاد  
 ۶۹۵ نگه داشت بیدار<sup>۸</sup> فرمان اوی  
 وزان سو<sup>۱۱</sup> چو گرسیوز شوخ مرد<sup>۱۲</sup>  
 بگفت آن سخنهای ناپاک و<sup>۱۴</sup> تلخ  
 سپه کش چو رستم سپاهی گران<sup>۱۵</sup>  
 ز هر<sup>۱۸</sup> یک ز ما بود پنجاه بیش  
 ۷۰۰ پیاده بکردار آتش بدند  
 نپرد بکردار ایشان عقاب  
 سه روز و سه شب بود هم زین<sup>۲۱</sup> نشان  
 از ایشان کسی را که خواب آمدی  
 بخفتی<sup>۲۴</sup> و آسوده برخاستی

بجنگ تو آید خود افراسیاب  
 همی<sup>۲</sup> دامن خویش در خون کشد<sup>۳</sup>  
 همانگه فرستاده را خواند پیش<sup>۴</sup>  
 همی تاخت اندر نشیب و فراز  
 چو آن نامه شاه ایران بدید  
 ز هر غم دل پاک<sup>۵</sup> آزاد کرد<sup>۶</sup>  
 بخندید و نامه بسر بر نهاد<sup>۷</sup>  
 نیچید<sup>۸</sup> دل راز پیمان اوی<sup>۹</sup>  
 بیامد بر شاه ترکان<sup>۱۳</sup> چو گرد  
 که آمد سپهد سیاوش ببلخ  
 بسی نامداران و<sup>۱۱</sup> جنگ اوران<sup>۱۲</sup>  
 سرافراز با گرزه گاو میش<sup>۱۴</sup>  
 سپردار با تیر و ترکش بدند  
 یکی را سر اندر نیاید<sup>۲۰</sup> بخواب  
 غمی شد سر و اسب<sup>۲۲</sup> گردنکشان  
 ز جنگش بدانگه<sup>۲۳</sup> شتاب آمدی  
 بنوی یکی جنگ آراستی<sup>۲۵</sup>

۱.خ ۲- در ۲.خ ۱- همان؛ ۲.خ همه ۳.ل- بیت را ندارد. ۴.ل- بیت را ندارد. ۵.ل- ز بند  
 عثمان پس دل ۶.خ ۱- بنامه درون نام شه یاد کرد؛ ۲.خ- بیت را ندارد. ۷.ل- (بسنجید با توضیح ۶،  
 براساس نسخه خ ۱):

ازان نامه شاه دل کرد شاد      بنامه درون نام شه کرد یاد

خ ۲-

شناگفت بسیار و دل کرد شاد      ببوسید و نامه بسر بر نهاد

۸.ل، خ ۱- نگه داشتش حکم و ۹.خ ۲- نتابید ۱۰.خ ۲- فرمان اوی؛ ل، خ ۱- دو مصراع پس و  
 پیش. ۱۱.م، ل، خ ۱- پس ۱۲.کذا در خ ۲؛ م، ل، خ ۱- شیر مرد ۱۳.ل، خ ۱ و بخ- توران  
 ۱۴.ل، خ ۲- «و» ندارند. ۱۵.ل، خ ۱، خ ۲ و بخ- سپه بیکران ۱۶.م و ل- «و» ندارند. ۱۷.خ ۲-  
 کند اوران ۱۸.ل، خ ۱- بهر ۱۹.خ ۲- بیت را ندارد. ۲۰.ل- نیارد؛ خ ۱، خ ۲- نیامد ۲۱.خ ۲-  
 بی ۲۲.ل- غمی گشت بر اسب؛ خ ۱- غمی شد سر اسب؛ خ ۲- غمی شد بر و اسب؛ بخ- غمی شد  
 دل مرد و ۲۳.ل، خ ۱، خ ۲، بخ- ز جنگ دلیران ۲۴.کذا در ل، بخ؛ م، خ ۱، خ ۲- برفتی ۲۵.ل، خ ۱-  
 ز نوباز جنگی بر آراستی؛ خ ۲- بنوباز جنگی بیاراستی

- ۷۰۵ برآشفت چون آتش افراسیاب  
بگرسبوز اندر<sup>۲</sup> چنان بنگرید  
یکی بانگ برزد براندش<sup>۴</sup> ز پیش  
بفرمود کز نامداران هزار  
سراسر همه دشت پرچین<sup>۷</sup> نهید<sup>۸</sup>  
۷۱۰ بدین سان<sup>۱۰</sup> بشادی گذر کرد روز  
بخواب و بارامش<sup>۱۲</sup> آمد شتاب

۵

- چنانچون کسی راز گوید<sup>۱۵</sup> بتب<sup>۱۶</sup>  
بلرزید بر جای آرام و خواب<sup>۱۷</sup>  
خروشیدن و غلغل<sup>۱۹</sup> آراستند  
که شد تیره دیهیم<sup>۲۰</sup> شاهنشهی<sup>۲۱</sup>  
ورا دید بر خاک خفته براه<sup>۲۳</sup>  
که این داستان با برادر بگوی  
مگو این زمان ایچ<sup>۲۴</sup> با من سخن  
ببرگیر و<sup>۲۶</sup> سختم بدار اندکی  
جهان دیده<sup>۲۷</sup> با ناله و با خروش

۱. ل و بخ - بیچید از جای ۲. ل - بیت را ندارد. ۳. خ ۱ - ایدر؛ خ ۲ - آنکه ۴. خ ۲ - برآمد  
۵. ل - توانا نبود او بر آن خشم؛ خ ۲ - توانا نبود اندر آن کار ۶. ل، خ ۱، خ ۲ - بخوانند و از بزم سازند  
۷. ل، خ ۱ و بخ - آذین ۸. خ ۱ - نهند ۹. خ ۱ - نهند؛ خ ۲ - بیت را ندارد؛ ع - بیت ترجمه نشده  
۱۰. ل - بدیشان؛ خ ۱ - بریشان ۱۱. خ ۲ - بیت را ندارد. ۱۲. ل، خ ۱، خ ۲ - باسایش ۱۳. ل، خ ۱ -  
بر جای آرام و خواب؛ ع - افزون دارد؛ و تفرق من کان عنده ۱۴. ل، خ ۱، بخ - بهره ۱۵. خ ۲ -  
کسی باز گوید؛ بخ - کسی کان بلرزد ۱۶. ل، خ ۱، خ ۲ - بلب ۱۷. خ ۲ - بیت را ندارد. ۱۸. خ ۱،  
خ ۲ - نیز ۱۹. ل و بخ - بهر سو یکی غلغل؛ خ ۲ - بر شاه با خواهش (کذا!!). ۲۰. ل، خ ۱ - آیین  
۲۱. خ ۲ - که تیره شد آن تخت و آن فرهی ۲۲. خ ۱ - بدرگاه شاه؛ خ ۲ - بر شهریار ۲۳. ل، خ ۱ - ورا  
دید خفته بران خاک راه؛ خ ۲ - ورا دید خفته ابر خاک خوار ۲۴. ل، خ ۲ - مگوی اندرین وقت ۲۵. کذا  
در خ ۲؛ م، ل، خ ۱ - بدان ۲۶. خ ۱ - «و» ندارد. ۲۷. ل، خ ۲ - دید

نهادند شمع و برآمد<sup>۱</sup> بتخت  
 بسپرسید گرسبوز نامجوی  
 چنین گفت پرمایه<sup>۵</sup> افراسیاب  
 کجا<sup>۶</sup> چون شب تیره من دیده‌ام  
 بیابان پر از مار<sup>۸</sup> دیدم بخواب  
 ۷۲۵ زمین خشک<sup>۱۱</sup> شخی<sup>۱۲</sup> که گفتی سپهر  
 سراپرده<sup>۱۳</sup> من زده بر کران  
 یکی باد برخاستی پر ز گرد  
 برفتی ز هر سو یکی جوی<sup>۱۴</sup> خون  
 ۷۳۰ وزان لشکر من فزون از<sup>۱۱</sup> هزار  
 سپاهی ز ایران<sup>۱۸</sup> چو باد دمان  
 همه نیزه‌اشان سر آورده بار  
 بر تخت من تاختندی سوار  
 برانگیختندی ز جای نشست  
 ۷۳۵ نگه کردمی نیک هر سو بسی  
 مرا پیش کاوس بردی دوان  
 یکی تخت بودی چو تابنده<sup>۲۱</sup> ماه

۱. م، ۲- بیامد ۲. خ ۲- تنش ۳. ل و ب- چو شاخ ۴. ل، ۲- این؛ خ ۱- وین ۵. خ ۱-  
 پاسخ چنین گفت ۶. خ ۲- کس این را ۷. ل، ۱، خ ۲- چنان ۸. ل، ۱- گرد ۹. ب- زمین  
 ۱۰. خ ۲- با ۱۱. ل، ۱- «و» را افزون دارند. ۱۲. خ ۲- بوده ۱۳. خ ۲- تاروان ۱۴. ل، ۱-  
 رود ۱۵. خ ۲- سراغ و سرخیمه ۱۶. کذا درخ؛ ل، ۱، خ و ب- چو سبید ۱۷. م- بیت را ندارد؛  
 ع- بیت چنین ادا شده: و رأیت ألفا أو أكثر من أصحابی قد ضربت رقابهم ۱۸. خ ۲- ازان پس ۱۹. ع-  
 همچنین؛ م- مصراعهای نخستین بیتهای ۷۳۲ و ۷۳۳ را به هم پیوسته و یک بیت ساخته (مصراعهای دوم  
 هر دو بیت را ندارد):

بر تخت من تاختندی سوار همه نیزه‌اشان سر آورده بار

خ ۲-

ازان نیزه‌های سر آورده بار بهر سو سواری سر بیکنار

ل- ابتدای جای سفید مانده. ۲۰. خ ۱، خ ۲- همه ۲۱. خ ۱- سرش نزد ۲۲. خ ۱، خ ۲-  
 برو گرد؛ ب- بران گرد ۲۳. خ ۱- افزون دارد:

- ۷۴۰ دو هفته نبودی ورا سال بیش  
دمیدی<sup>۲</sup> بکردار غرنده میغ  
خروشیدی من فراوان ز درد<sup>۵</sup>  
بدو گفت گرسیوز این خواب شاه<sup>۱</sup>  
همه کام دل باشد و تاج و تخت  
گزارنده خواب باید<sup>۱</sup> کسی  
بخوانیم بیدار دل موبدان<sup>۱۱</sup>
- ۷۴۵ هر آنکس<sup>۱۳</sup> کزین دانش آگه بود<sup>۱۴</sup>  
شدند انجمن بر در شهریار  
بخواند و سزاوار بنشانند پیش  
چنین گفت با نامور موبدان  
گر این<sup>۱۹</sup> خواب و<sup>۲۰</sup> گفتار من در جهان  
یکی را نمانم سر و تن بهم  
ببخشیدشان بیکران<sup>۲۳</sup> زر و سیم  
ازان پس بگفت آنچ در خواب دید
- چو دیدی مرا بسته در پیش<sup>۱</sup> خویش<sup>۲</sup>  
میانم بدو نیم کردی<sup>۴</sup> بتیغ  
مرا ناله و درد بیدار کرد  
نباشد جز از<sup>۷</sup> کامه نیک خواه  
نگون گشته بر بدسگال تو<sup>۸</sup> بخت  
که از دانش اندازه دارد بسی<sup>۱۰</sup>  
از اختر شناسان و از بخردان<sup>۱۲</sup>
- پراگنده گر<sup>۱۵</sup> بر در شه بود<sup>۱۶</sup>  
بدان تا چرا کردشان خواستار  
سخن راند با هر یک<sup>۱۷</sup> از کم و بیش  
که ای پاک دل نیک پی<sup>۱۸</sup> بخردان  
ز کس بشنوم<sup>۲۱</sup> آشکار و نهان  
اگر زین سخن بر لب آرند دم<sup>۲۲</sup>  
بدان تا نباشد کسی زو بیم<sup>۲۴</sup>  
چو موبد ز شاه آن سخنها شنید

جوانی دور خساره مانند ماه      نشسته بدی نزد کاوس شاه

خ ۲- افزون دارد:

جوانی ستاده به پیشش درون      میان بسته بر چهره مانند خون

۱. خ ۲- خون      ۲. ع- با حذف مصراع دوم بیت ۷۳۸ را ترجمه کرده: وکان سنه غیر زائد عن أسبوعین  
۳. خ ۲- دویدی      ۴. خ ۱- بدو نیمه کرده      ۵. خ ۲- بدرد      ۶. خ ۱- ای پادشاه      ۷. خ ۱ او  
بخ- بجز      ۸. خ ۲- بدسگالانت      ۹. خ ۲- باشد      ۱۰. خ ۱- کزین دانش اندیشه آرد بسی؛ خ ۲-  
کزین دانش آگاه دارد بسی      ۱۱. خ ۱- نخواهیم پنداز دل بخردان      ۱۲. خ ۱- موبدان      ۱۳. خ ۱، بخ-  
کسانی      ۱۴. خ ۱- بوند      ۱۵. خ ۱- یا      ۱۶. خ ۱- بوند؛ خ ۲- بیتهای ۷۴۵-۷۴۸ را ندارد.  
۱۷. خ ۱- هر کس      ۱۸. بخ- باختر شناسان و هم      ۱۹. خ ۱، خ ۲- کزین      ۲۰. م- «و» ندارد.  
۲۱. خ ۱- ز کس نشنوم؛ خ ۲- یقین نشنوم      ۲۲. خ ۱- نم؛ خ ۲- اگر این سخن نشنوم بیش و کم  
۲۳. خ ۲- هم بسی      ۲۴. خ ۲- کسی بر نباشد ز بیم

بترسید وز شاه زنه‌ار خواست  
مگر شاه با بنده پیمان کند  
۷۵۵ کزین در سخن هرچ داریم یاد  
بزنهار دادن زبان داد شاه  
زبان آوری بود بسیار مغز  
چنین گفت کز خواب شاه<sup>۵</sup> جهان  
[یکی شاهزاده پیش اندرون  
۷۶۰] [یران طالع او را گسی کرد<sup>۶</sup> شاه  
اگر با سیاوش کند شاه جنگ  
ز ترکان نماند کسی پارسا<sup>۷</sup>  
وگر او شود کشته بر دست شاه  
سراسر پر آشوب گردد زمین  
۷۶۵ بدانگاه یاد آیدت راستی  
جهاندار گر مرغ گردد بپر  
برین سان گذر کرد خواهد<sup>۸</sup> سپهر  
غمی شد چو بشنید افراسیاب  
بگرسوز آن رازها<sup>۹</sup> برگشاد<sup>۱۰</sup>

که این خواب راکی توان گفت راست  
زبانرا<sup>۱</sup> بپاسخ گروگان کند  
کشاییم بر شاه و یاییم<sup>۲</sup> داد  
کزان بد<sup>۳</sup> ازیشان نبیند گناه  
کجا<sup>۴</sup> برگشادی سخنهای نغز  
به بیداری آمد سپاهی گران<sup>۱</sup>  
جهان دیده با وی بسی رهنمون<sup>۷</sup>  
که این بوم گردد<sup>۱</sup> بما بر تباه<sup>۱</sup>  
چو دیبه<sup>۱۱</sup> شود روی گیتی<sup>۱۱</sup> برنگ  
غمی گردد<sup>۱۲</sup> از جنگ او پادشا<sup>۱۵</sup>  
بتوران نماند سر و<sup>۱۱</sup> تاج و گاه<sup>۱۷</sup>  
ز بهر سیاوش بجنگ و بکین  
که ویران شود کشور از<sup>۱۸</sup> کاستی  
برین<sup>۱۹</sup> چرخ گردان نیابد گذر  
گهی پر ز خشم و گهی پر ز مهر  
نکرد<sup>۲۱</sup> ایچ بر جنگ جستن شتاب  
نهفته سخنهای بسی<sup>۲۴</sup> کرد یاد

۱. م- روان را ۲. خ ۲- کشاییم باو شاه با مهر و ۳. خ ۲- کزانسان ۴. خ ۱، خ ۲- که او  
۵. خ ۱- کای پادشاه ۶. خ ۱- کنم آشکارا بتو بر نهان؛ خ ۲- کند آشکارا برو بر نهان؛ ع- بیتهای ۷۵۸-  
۷۶۱ چنین ادا شده: فقال إن حارب الملك سیاوش اغبرت الآفاق و اختبط العالم؛ خ ۱- افزون دارد:

به بیداری اکنون سپاهی گران از ایران بیاید دلاور سران

۷. خ ۲- بیت را ندارد. ۸. خ ۱ و بخ- که بر طالعش بر کسی نیست ۹. خ ۱ و بخ- کند بوم و بز را  
۱۰. خ ۱- سیاه؛ خ ۲- بیت را ندارد. ۱۱. خ ۱- دوده؛ خ ۲- دیبا ۱۲. خ ۲- کشور ۱۳. خ ۱- نماند  
کسی پادشا؛ خ ۲- نماند یکی پادشا؛ بخ- نماند کسی را بگاه ۱۴. خ ۲- ماند ۱۵. خ ۲- پارسا؛ بخ-  
پادشاه ۱۶. م- «و» ندارد. ۱۷. خ ۱- سر و تخت و گاه؛ خ ۲- بیتهای ۷۶۳-۷۶۵ را ندارد. ۱۸. خ ۱-  
که پیدا شود کژی و ۱۹. خ ۲- ازین ۲۰. خ ۲- بر ما ۲۱. خ ۱- نجست ۲۲. خ ۱-  
کارها ۲۳. خ ۲- درکشاد ۲۴. خ ۱، خ ۲- همی



۷۷۰	که گر من بجنگ سیاوش سپاه نه او کشته آید <sup>۱</sup> بجنگ و نه من نه کاوس خواهد ز من نیز کین بجای جهان جستن و کارزار فرستم بنزدیک او سیم و زر
۷۷۵	مگر کین بلاها ز من بگذرد چو چشم زمانه بدوزم بگنج <sup>۱</sup> نخواهم زمانه جز آن کو نوشت چو بگذشت نیمی ز گردان سپهر بزرگان بدرگاه شاه آمدند
۷۸۰	یکی انجمن ساخت با <sup>۱۴</sup> بخردان بدیشان چنین گفت کز روزگار بسا نامداران که بر دست من بسی شارستان گشت بیمارستان بسا باغ <sup>۱۹</sup> کان رزمگاه منست
۷۸۵	ز بیدادی شهریار جهان نزیاید <sup>۲۲</sup> بهنگام در دشت گور

۱. خ ۲- برانم ۲. خ ۲- گردد ۳. بخ- از شزو شور ۴. خ ۱- نه آشوب گردد سراسر؛ خ ۲-  
نه آشوب خیزد بروی؛ بخ- نه گردد پر آشوب یکسر ۵. خ ۲- مبادا جز از راستی ۶. خ ۱ و بخ-  
هم از ۷. خ ۱- افزون دارد:

منوچهر گیتی ببخشید راست همو بهره خویشان کم بخواست  
ازان نیز کوتاه کنم دست خویش زمینی که بخشیده بودم ر پیش

خ ۲، بخ- این بیتها را با اختلافات جزئی افزون دارند؛ ع- افزون دارد: وأفرج له عن بعض البلاد ۸. م-  
که ترسم روان (وزن مختل)؛ خ ۲- ز آبی دو آتش ۹. خ ۲- ز گنج ۱۰. خ ۱، خ ۲ و بخ- ندارد  
۱۱. خ ۱ و بخ- رست ۱۲. خ ۱ و بخ- بکشت؛ خ ۲- بیت را ندارد. ۱۳. خ ۲- بیت را ندارد.  
۱۴. خ ۲- انجمن کرد با ۱۵. خ ۲- سران ۱۶. خ ۱- نمی بینم همی روز این؛ خ ۲- نه بینم همی من  
جز از ۱۷. خ ۲- بدان نامدار ۱۸. بخ- گلستان ۱۹. خ ۲- بسی زاغ؛ بخ- بسی راغ ۲۰. ع-  
بیت ترجمه نشده. ۲۱. خ ۱، خ ۲ و بخ- نیکوییها شود در ۲۲. خ ۱- بر آید ۲۳. خ ۲- مشو  
۲۴. خ ۱- بچه باز با فر

نبرد ز پستان نخچیر شیر  
 شود در جهان چشمه آب خشک  
 ز کژی گریزان شود راستی  
 ۷۹۰ کنون دانش و داد یاد<sup>۴</sup> آوریم  
 بر آساید از ما زمانی جهان  
 دو بهر از<sup>۷</sup> جهان زیر پای منست  
 نگه کن که چندین ز کند آوران  
 گر ایدونک باشید همداستان  
 ۷۹۵ در آشتی با سیاوش نیز  
 سران یک بیک پاسخ آراستند  
 که تو شهریاری و ما چون رهی  
 همه بازگشتند سر پر ز داد<sup>۴</sup>  
 بگرسیوز آنگه چنین گفت شاه  
 ۸۰۰ بزودی بساز و سخن را<sup>۱۷</sup> مه ایست  
 بنزد سیاوش بر خواسته  
 از اسپان تازی بزرین ستام  
 یکی تاج پرگوهر شاهوار  
 غلام و کنیزک ببر هم دویست  
 ۸۰۵ بپرسش فراوان و او را<sup>۲۱</sup> بگوی

شود آب در چشمه خویش<sup>۱</sup> قیر  
 نگیرد<sup>۲</sup> بنافه درون بوی مشک  
 پدید آید از هر سوی کاستی<sup>۳</sup>  
 بجای غم و رنج داد<sup>۵</sup> آوریم  
 نباید که مرگ آید از<sup>۱</sup> ناگهان  
 به<sup>۸</sup> ایران و توران سرای منست  
 بیارند هر سال باژ گران  
 برستم فرستم یکی داستان  
 بجویم<sup>۹</sup> فرستم بی اندازه<sup>۱۰</sup> چیز  
 همی<sup>۱۱</sup> خوبی و راستی<sup>۱۲</sup> خواستند  
 بران دل نهاده که فرمان دهی<sup>۱۳</sup>  
 نیامد کسی را غم و رنج<sup>۱۵</sup> یاد  
 که ببسیج<sup>۱۱</sup> کار و بیمای راه  
 ز لشکر گزین کن سواری دویست  
 ز هر چیز گنجی بیاراسته<sup>۱۸</sup>  
 ز شمشیر هندی بزرین نیام<sup>۱۹</sup>  
 ز گستردنی صد شتروار بار  
 بگوش که با تو مرا جنگ نیست<sup>۲۰</sup>  
 که ما سوی ایران نکرديم روی

۱. خ ۲- در چشمها همچو ۲. خ ۱- ندارد؛ خ ۲- نباشد ۳. خ ۱، خ ۲- افزون دارند:

مراسیر شد دل ز جنگ و بدی همی جست خواهم ره ایزدی

۴. خ ۱- باز؛ خ ۲- پیش ۵. خ ۱- ناز؛ خ ۲- باز ۶. خ ۲- آیدت ۷. خ ۲- دو بهره ۸. خ ۲- هم

۹. خ ۲- بگویم ۱۰. خ ۱، خ ۲ و بخ- ز هر گونه ۱۱. خ ۱، خ ۲- همه ۱۲. خ ۱، خ ۲- آشتی

۱۳. ع- بیتهای ۷۹۷ و ۷۹۸ ترجمه نشده. ۱۴. خ ۲- باد ۱۵. خ ۲- کسی را نیامد ز غم هیچ

۱۶. خ ۲- مکن هیچ ۱۷. خ ۱- بزودی بساز و بره بر؛ خ ۲- برون رو بزودی و ایدر ۱۸. خ ۲-

برو تا شود کار آراسته (بسنجید با بیت ۸۱۹ متن). ۱۹. خ ۲- ببر و این نیام (بسنجید با بیت ۸۸۸).

۲۰. م- در این جا بیتهای ۸۰۱-۸۰۳ متن مکرر است (کاتب در بالا نوشته: مکرر). ۲۱. خ ۲- و آنگه

زمین<sup>۱</sup> تالب رود جیحون مراست  
 همانست کز تور و سلم دلیر  
 از ایرج که بر بیگنه کشته شد  
 ز توران بایران<sup>۱</sup> جدایی نبود  
 ۸۱۰ ز یزدان<sup>۲</sup> بران گونه دارم امید  
 برانگیخت از شهر ایران ترا  
 ببخت<sup>۱۱</sup> تو آرام گیرد جهان  
 چو گرسیوز آید<sup>۱۲</sup> بنزدیک تو  
 چنانچون بگاه فریدون گرد  
 ۸۱۵ ببخشیم و آن رای بازآوریم  
 تو شاهی و با شاه ایران بگوی  
 سخنهای گوی با پیلتن  
 برین هم نشان نزد رستم پیام<sup>۱۷</sup>  
 بنزدیک او هم چنین خواسته  
 ۸۲۰ جز از تخت زرین که او شاه نیست

۶

که روی زمین زو شد آراسته<sup>۲۰</sup>  
 ز گردان<sup>۲۲</sup> فرستاده برگزید  
 بیاورد گرسیوز آن خواسته  
 دمان<sup>۲۱</sup> تالب رود جیحون رسید

۱. بخ - ز چین ۲. خ ۲ - پسندیم ۳. خ ۲ - مراست؛ ع - بیت را چنین ادا کرده: و انما صرنا الی  
 السغد و هی من ممالکنا القدیمة ۴. خ ۲ - مراشد جهان آنچه بودم بزیر؛ ع - بیتهای ۸۰۷-۸۱۲ ترجمه  
 نشده. ۵. خ ۱، خ ۲ - دلیران ۶. خ ۱، خ ۲ و بخ - از ایران و توران ۷. خ ۱ - از ایران؛ خ ۲ - از  
 یزد ۸. خ ۱ - که آورد از و روز خرم؛ خ ۲ - که آورد روز خرام و ۹. خ ۱ و بخ - کند مهربان بر  
 ۱۰. م - سخت؛ خ ۲ - بتخت ۱۱. خ ۱ - ایدر ۱۲. م - آمد ۱۳. خ ۱ - باریک ۱۴. خ ۲ - بیت را  
 ندارد. ۱۵. خ ۲ - سران زیر سربند ۱۶. خ ۱ - بخوبی ۱۷. خ ۱، خ ۲ - غلام ۱۸. بخ - بیت را  
 ندارد. ۱۹. خ ۱ - کارت آراسته؛ خ ۲ - زهر چیز گنجی بیاراسته (بسنجید با بیت ۸۰۱ متن). ۲۰. خ ۲ -  
 بیت را ندارد. ۲۱. خ ۲ - دوان ۲۲. خ ۱ - ز لشکر

بدان تا رساند بشاه آگهی  
 بکشتی بیکروز بگذاشت<sup>۱</sup> آب  
 ۸۲۵ فرستاده آمد بدرگاه<sup>۲</sup> شاه  
 سیاوش گو<sup>۳</sup> پیلتن را بخواند  
 چو گرسیوز آمد بدرگاه<sup>۴</sup> شاه  
 سیاوش ورا دید بر<sup>۵</sup> پای خاست  
 ببوسید گرسیوز از دور<sup>۶</sup> خاک  
 ۸۳۰ سیاوش بنشاندش<sup>۷</sup> زیر تخت<sup>۸</sup>  
 چو بنشست<sup>۹</sup> گرسیوز از گاه<sup>۱۰</sup> نو  
 برستم چنین گفت کافراسیاب<sup>۱۱</sup>  
 یکی یادگاری بنزدیک شاه  
 بفرمود تا پرده<sup>۱۲</sup> برداشتند  
 ۸۳۵ ز دروازه شهر تا بارگاه<sup>۱۳</sup>  
 کس اندازه نشاخت آنرا<sup>۱۴</sup> که چند  
 غلامان همه با کلاه و کمر  
 پسند آمدش سخت<sup>۱۵</sup> بگشاد روی

که گرسیوز آمد بدان فرّهی<sup>۱</sup>  
 بیامد سوی بلخ دل پر<sup>۲</sup> شتاب  
 بگفتند<sup>۳</sup> گرسیوز آمد براه<sup>۴</sup>  
 وزین داستان چند گونه براند  
 بفرمود تا برگشادند راه  
 بخندید و بسیار پوزش<sup>۵</sup> بخواست  
 رخس پر ز شرم و دلش پر ز باک  
 از افراسیابش بپرسید سخت  
 بدید آن سر و افسر شاه<sup>۶</sup> نو  
 چو از تو خبر<sup>۷</sup> یافت اندر شتاب  
 فرستاد با من کنون در براه<sup>۸</sup>  
 بچشم<sup>۹</sup> سیاوش بگذاشتند<sup>۱۰</sup>  
 درم بود و اسپ و غلام و کلاه<sup>۱۱</sup>  
 ز دینار و ز تاج و تخت<sup>۱۲</sup> بلند  
 پرستنده با یاره و طوق زر<sup>۱۳</sup>  
 نگه کرد و بشنید پیغام اوی<sup>۱۴</sup>

۱. خ ۱، ۲ - ابا فرّهی ۲. خ ۲ - ز کشتی فرستاده بگذشت ۳. خ ۱ - هم در ۴. خ ۱، ۲ -  
 بنزدیک ۵. خ ۲ - بگفتش که ۶. خ ۱ - بدادش خبر زان گو نیکنخواه ۷. خ ۲ - مر ۸. خ ۲ -  
 بنزدیک ۹. خ ۲ - چو دیدش ابر ۱۰. خ ۲ - بخندید بسیار و عذرش ۱۱. خ ۲ - آن روی  
 ۱۲. خ ۱ - سیاوش بنشاختش؛ خ ۲ - نشاندش سیاوش ابر ۱۳. ع - عند تخته ۱۴. خ ۲ - بشنید  
 ۱۵. خ ۱ و بیخ - و گاه؛ خ ۲ - از شاه ۱۶. خ ۱ - و ماه؛ خ ۲ - و گاه ۱۷. خ ۲ - افراسیاب ۱۸. خ ۲ -  
 چنانچون ترا ۱۹. خ ۱ - فرستاد با من هم اکنون براه؛ خ ۲ - فرستاده بودست با من براه ۲۰. کذا در  
 خ ۲ - برده؛ م، خ ۱ و بیخ - هدیه ۲۱. خ ۱ و بیخ - پیش ۲۲. خ ۱ - بگماشتند ۲۳. خ ۲ - پیشگاه  
 ۲۴. خ ۲ و بیخ - سپاه ۲۵. خ ۲ - اورا ۲۶. خ ۱ - تخت تاج؛ خ ۲ - تخت و تاج ۲۷. خ ۱ -  
 افزون دارد:

یکی یادگاری ز نزدیک شاه ز بهر تو ای پهلوان سپاه

۲۸. خ ۱، ۲ - «و» را افزون دارند. م - بیت ۸۴۱ پس از این بیت آمده.

تہمتن بدو گفت یک هفته شاد  
 ۸۴۰ [بدین خواهش اندیشه باید بسی  
 چو بشنید گرسیوز پیش بین  
 یکی خانه او را<sup>۵</sup> بیاراستند  
 نشستند بیدار هردو<sup>۶</sup> بهم  
 ازان کار شد<sup>۷</sup> پیلتن بدگمان  
 ۸۴۵ طلایه ز هر<sup>۸</sup> سو برون تاختند  
 سیاوش ز رستم بپرسید و گفت  
 که این آستی جستن از بهر چیست  
 ز پیوسته خون بنزدیک اوی  
 گروگان فرستد بنزدیک ما  
 ۸۵۰ نباید<sup>۱۲</sup> که از ما غمی شد ز بیم  
 چو این کرده باشیم نزدیک شاه  
 برد زین سخن نزد<sup>۱۱</sup> او آگهی  
 چنین گفت رستم که اینست<sup>۱۸</sup> رای

بش‌بگیر گرسیوز آمد بدر  
 ۸۵۵ بیامد پیش سیاوش زمین  
 سیاوش بدو<sup>۱۱</sup> گفت کز کار<sup>۱۲</sup> تو

چنانچون بود با کلاه و کمر  
 بپوسید و بر شاه کرد آفرین<sup>۲۰</sup>  
 پراندیشه بودم ز گفتار<sup>۲۳</sup> تو

۱. خ ۱، ۲ - بیاشیم ۲. خ ۲ - آرند یاد؛ م - بیتهای ۸۳۹ و ۸۴۰ پس از بیت ۸۴۱ متن آمده. ۳. خ ۲ - بیت  
 را ندارد. ۴. م - بیت ۸۴۱ پس از بیت ۸۳۸ متن آمده؛ خ ۲ - بیت را ندارد لیکن این بیت را افزون دارد:  
 چو آگه شد از آن همه گفت و گوی بمالید بر تخت او روی و موی  
 ۵. خ ۲ - خانه نو ۶. خ ۲ - با او ۷. خ ۲ - بد ۸. خ ۱ - بهر ۹. خ ۱ - کنیم؛ خ ۲ - کشیم  
 ۱۰. ع - بیت ترجمه نشده. ۱۱. خ ۱ - چند ۱۲. خ ۲ - بیتهای ۸۴۸ و ۸۴۹ را ندارد؛ ع - ترجمه  
 این بیتها پس از بیت ۸۵۰ آمده. ۱۳. خ ۱ - نبینی ۱۴. خ ۱ - کوبد ۱۵. خ ۲ - بر ۱۶. خ ۲ - نیز  
 نزدیک ۱۷. خ ۱ - مغز او گردد؛ بخ - مغز او آید نیز فرمان نیارد ۲۰. خ ۱ و بخ - افزون دارند:  
 سیاوش بدو گفت چون بود دوش ز لشکرگه گشن و چندین خروش  
 ۲۱. خ ۱ و بخ - وزان پس چنین ۲۲. خ ۱ - رای ۲۳. خ ۱ - ازان جای؛ خ ۲ - ز کردار

کنون رای یکسر<sup>۱</sup> بران شد درست  
 تو پاسخ فرستی بافراسیاب  
 کسی کو ببیند سرانجام بد  
 ۸۶۰ دلی<sup>۵</sup> کز خرد گردد آراسته  
 اگر زیر نوش<sup>۷</sup> اندرون زهر نیست  
 چو پیمان همی کرد خواهی درست<sup>۱</sup>  
 ز گردان که رستم بداند همی  
 بر من فرستی بر رسم نوا  
 ۸۶۵ و دیگر ز ایران<sup>۴</sup> زمین هرچ هست  
 بپردازی و خود بتوران شوی  
 نباشد جز از راستی در میان  
 فرستم یکی نامه نزدیک شاه  
 برافگند گرسیوز اندر زمان<sup>۱۱</sup>  
 ۸۷۰ بدو گفت خیره<sup>۱۲</sup> منه سر بخواب  
 بگویش که من تیز بشتافتم<sup>۲۴</sup>  
 گروگان همی خواهد از<sup>۲۷</sup> شهریار  
 فرستاده آمد بدادش پیام  
 چو گفت فرستاده بشنید شاه

که از کینه دل را<sup>۱</sup> بخواهیم شست  
 که از کین اگر شد سرت پر<sup>۲</sup> شتاب<sup>۴</sup>  
 ز کردار بد بازگشتن سزد  
 یکی گنج گردد پر از<sup>۱</sup> خواسته  
 دلت راز رنج و زیان<sup>۸</sup> بهر نیست  
 که آزار و کینه نخواهیم جست<sup>۱۱</sup>  
 کجا<sup>۱۱</sup> نامشان<sup>۱۲</sup> بر تو خواند همی  
 که باشد بگفتار تو بر<sup>۱۳</sup> گوا  
 که آن شهرها را تو<sup>۱۵</sup> داری بدست  
 زمانی ز جنگ و ز کین<sup>۱۶</sup> بغنوی<sup>۱۷</sup>  
 بکینه نبندم<sup>۱۸</sup> کمر بر میان<sup>۱۹</sup>  
 مگر باشتی<sup>۲۰</sup> بازخواند سپاه  
 فرستاده چون هژبر دمان<sup>۲۱</sup>  
 برو تازیان نزد افراسیاب  
 همی هرچ<sup>۲۵</sup> جستم<sup>۲۶</sup> همه یافتم  
 چو<sup>۲۸</sup> خواهی که برگردد از کارزار  
 ز شاه و ز گرسیوز<sup>۲۹</sup> نیک نام<sup>۳۰</sup>  
 فراوان بیچید و گم کرد راه<sup>۳۰</sup>

۱. خ ۱، ۲ - هردو ۲. خ ۱ - از کینه دلها؛ بخ - از کین همی دل ۳. خ ۱ - تهی کن سرایدر ۴. خ ۲ -  
 بیت را ندارد. ۵. خ ۲ - کسی ۶. خ ۲ - یکی گنج باشد پر از؛ بخ - چو گنجی بود پر زرو ۷. خ ۱ -  
 پوش ۸. خ ۲ - ز رنج زمان ۹. خ ۱، ۲ - نخست ۱۰. خ ۱ - کسانی که پیوسته خون تست؛ خ ۲ -  
 تنی صد که پیوسته خون تست؛ خ ۱ و خ ۲ - بیت پس از بیت ۸۶۳ متن آمده. ۱۱. خ ۱ - کنون ۱۲. خ ۱ -  
 نام او ۱۳. خ ۲ - برین خوب گفتار باشد گوا ۱۴. خ ۱ - کز ایران ۱۵. خ ۲ - و زین شهریاری که  
 ۱۶. بخ - ز جنگ و ز کین آوران ۱۷. م، ۲. خ ۱ - بغنوی؛ خ ۱ - بغنوی ۱۸. خ ۲ - ببندد ۱۹. خ ۱ و بخ -  
 - نباید بدن چون پلنگ ژیان ۲۰. خ ۱ - بداند مگر ۲۱. م - دمان (سهو قلم). ۲۲. خ ۱ - فرستاد  
 اورا چو شیر ژیان؛ خ ۲ و بخ - سواری بکردار باد دمان ۲۳. خ ۲ - خیز و ۲۴. خ ۲ - نیز بساختم  
 ۲۵. خ ۱، ۲ و بخ - کنون هرچه ۲۶. خ ۱، ۲ - جستی ۲۷. خ ۲ - خواهدت ۲۸. خ ۲ - چه  
 ۲۹. خ ۱ - ز شاه و وزان رستم (کذا!). ۳۰. خ ۲ - بیت را ندارد.

گر ایدونک کم گردد از <sup>۳</sup> انجمن	همی <sup>۱</sup> گفت صد <sup>۲</sup> تن ز خویشان من	۸۷۵
نماند <sup>۵</sup> بر من کسی نیک خواه <sup>۱</sup>	شکست اندر آید بدین بارگاه <sup>۴</sup>	
دروغ آیدش <sup>۸</sup> سر بسر گفت و گوی <sup>۱</sup>	و گر گویم از من گروگان مجوی <sup>۶</sup>	
اگر بی گروگان ندارد روا <sup>۱۱</sup>	فرستاد <sup>۱۰</sup> باید بر او نوا	
ز خویشان نزدیک صد بر شمرد <sup>۱۳</sup>	بران <sup>۱۲</sup> سان که رستم همی نام برد	
بسی خلعت و نیکوی دادشان <sup>۱۵</sup>	بر شاه ایران فرستادشان <sup>۱۴</sup>	۸۸۰
زدند و فروهشت پرده سرای	بفرمود تا کوس با کره نای	
سپنجاب <sup>۱۶</sup> و آن کشور و تخت عاج <sup>۱۷</sup>	بخارا و سغد و سمرقند و چاچ	
بهانه نجست <sup>۱۸</sup> و فریب و <sup>۱۹</sup> درنگ	تهی کرد و شد با سپه سوی گنگ	
روانش ز اندیشه کوتاه شد	چو از رفتنش رستم آگاه شد	
شنیده سخنها همه یاد کرد	بنزد سیاوش بیامد <sup>۲۰</sup> چو گرد	۸۸۵
چو گرسیوز ار باز گردد رواست <sup>۲۱</sup>	بدو گفت چون کارها گشت راست	
سلیح و کلاه و کمر خواستند	بفرمود تا خلعت آراستند	
یکی تیغ هندی بزرین <sup>۲۳</sup> نیام	یکی اسپ تازی بزرین <sup>۲۲</sup> ستام	
تو گفתי مگر بر زمین ماه دید <sup>۲۴</sup>	چو گرسیوز آن خلعت شاه دید	
تو گفתי مگر بر <sup>۲۵</sup> نوردد زمین	بشد با زبانی پر از آفرین	۸۹۰

۱. خ. ۱ - بدو؛ خ. ۲ - بدل ۲. خ. ۱ - چند ۳. خ. ۱ - گزیده فرستم بدان ۴. خ. ۱، خ. ۲ - بران رزمگاه  
 ۵. خ. ۱ - نباشد ۶. خ. ۱، خ. ۲ - کینه خواه ۷. خ. ۲ - مخواه ۸. خ. ۲ - آمدش ۹. خ. ۲ - گفت شاه  
 ۱۰. خ. ۱، خ. ۲ - فرستاده ۱۱. خ. ۱ - بر آید روا، و افزون دارد:

مگر کین بلاها ز من بگذرد خردمند باشم به از بی خرد

۱۲. خ. ۱ - وزان ۱۳. خ. ۲ - بیت را ندارد. ۱۴. خ. ۲ - فرستاد و گفت ۱۵. خ. ۲ - که این راستی  
 راست بد در نهفت، و افزون دارد:

فرستادم اینک به پیش نوا بدانسان که درخواستی شه روا

۱۶. م. خ. ۱ - سپنجاب ۱۷. خ. ۲ - و آن کشور تخت و تاج ۱۸. خ. ۲ - بجست ۱۹. م. - «و»  
 ندارد. ۲۰. خ. ۲ - بنزد سیاوخش آمد ۲۱. خ. ۲ - بیت را ندارد. ۲۲. خ. ۲ - یکی اسپ زرین

بتازی ۲۳. خ. ۲ - بسیمین ۲۴. خ. ۲ -

بدادش بگرسیوز آن خواسته بشد سوی کر کنک (!) آراسته

۲۵. خ. ۱ - همی در؛ خ. ۲ - همه بر

سیاوش نشست از بر تخت عاج  
همی رای زد با<sup>۱</sup> یکی چربگوی<sup>۲</sup>  
ز لشکر همی جست گردی<sup>۳</sup> سوار  
چنین گفت با او گو پیلتن  
۸۹۵ همانست کاوس کز پیش بود  
مگر من شوم نزد شاه جهان  
ببرم زمین گر تو فرمان دهی  
سیاوش ز گفتار او شاد شد<sup>۴</sup>  
سپهدار بنشست و رستم بهم  
۹۰۰ بفرمود تارفت پیشش دبیر  
نخست آفرین کرد بر دادگر<sup>۵</sup>  
خداوند هوش و زمان و مکان<sup>۶</sup>  
گذر نیست کس راز فرمان او  
ز<sup>۷</sup> گیتی نبیند مگر<sup>۸</sup> کاستی  
۹۰۵ از و باد بر شهریار آفرین  
رسیده بهر نیک و بد رای او

۱. خ. ۱ - بیاویخت از بر عاج ساج؛ خ. ۲ - بر آویختند از بر عاج ساج ۲. خ. ۲ - تا ۳. خ. ۳ - خوب روی  
۴. خ. ۲ - بیت را ندارد. ۵. خ. ۱، خ. ۲ - گرد ۶. خ. ۱، خ. ۲ - دهن ۷. خ. ۱، خ. ۲ - تیزی ۸. خ. ۲ -  
گشت ۹. خ. ۲ - یاد ۱۰. خ. ۱ - گفت؛ خ. ۲ - رفت ۱۱. خ. ۲ - بسیار بر ۱۲. خ. ۱ و بخ - نوشتش  
۱۳. خ. ۲ - ز اندیشه بامی در آویخت سیر ۱۴. خ. ۲ - کردگار ۱۵. خ. ۲ - پیروزی و روزگار؛ خ. ۱ -  
افزون دارد:

خداوند رای و خداوند داد ز دانش خردمند پیروز و شاد

۱۶. خ. ۱، خ. ۲ - توان ۱۷. خ. ۲ - خرد بر روانش همی ناتوان ۱۸. خ. ۱ - خود نگردد ۱۹. خ. ۲ -  
کمان ۲۰. خ. ۲ - به ۲۱. خ. ۱ - جز از؛ خ. ۲ - بجز ۲۲. خ. ۱ - شاد ۲۳. خ. ۲ - از راستی؛ خ. ۱،  
خ. ۲، بخ - افزون دارند:

همان آفریننده هور و ماه فرازنده بخت [خ. ۲ - فزاینده تاج] و تخت و کلاه  
۲۴. خ. ۱ - و وز (کذا)؛ خ. ۲ - و بر ۲۵. خ. ۲ - باد



رسیدم ببلخ و بخرم<sup>۱</sup> بهار  
 ز من چون خبر یافت افراسیاب  
 بدانست کش<sup>۴</sup> کار دشوار گشت  
 ۹۱۰ بیامد برادرش با خواسته  
 که زنهار خواهد ز شاه جهان  
 بسنده کند زین جهان مرز خویش  
 از ایران زمین بسپرد تیره خاک  
 ز خویشان فرستاد صد نزد من  
 ۹۱۵ گر اورا ببخشد ز مهرش سزاست<sup>۶</sup>  
 چو بنوشت نامه یل جنگجوی  
 و زان روی گرسیوز نیک خواه<sup>۱۱</sup>  
 همه داستان<sup>۱۳</sup> سیاوش بگفت  
 ز خوبی دیدار و کردار<sup>۱۴</sup> او  
 ۹۲۰ دلیر و سخن گوی و گرد و سوار  
 بخندید و با او چنین گفت شاه  
 و دیگر کزان خوابم آمد نهیب<sup>۱۹</sup>

همه شادمان بودم از روزگار  
 سیه شد بچشم<sup>۲</sup> اندرش آفتاب<sup>۳</sup>  
 جهان تیره شد بخت او خوار گشت  
 بسی خوبرویان آراسته  
 سپارد بدو تاج و تخت مهان<sup>۵</sup>  
 بدانند همی پایه و ارز<sup>۷</sup> خویش  
 بشوید دل از کینه و جنگ پاک  
 بدین خواهش آمد گو پیلتن  
 که بر<sup>۸</sup> مهر او چهر او بر<sup>۹</sup> گواست  
 سوی شاه کاوس بنهاد روی<sup>۱۰</sup>  
 بیامد بر شاه توران سپاه<sup>۱۱</sup>  
 که اورا ز شاهان کسی نیست جفت  
 ز هوش و<sup>۱۵</sup> دل و شرم و گفتار<sup>۱۶</sup> او  
 تو گویی خرد دارد اندر<sup>۱۷</sup> کنار  
 که چاره به از جنگ ای نیک خواه<sup>۱۸</sup>  
 ز بالا بدیدم نشان نشیب

۴۰۱- بخورم ۲.خ- بجوی؛ ق، یخ- بجام؛ ع- فی اناثه ۳.خ ۲، ق و یخ- روشن آب؛ ع- صفو:  
 الزلال ۴.خ ۲- کان ۵.خ ۱- کیان ۶.کذا درخ ۲؛ م- پایه‌ی ارز؛ خ ۱- مایه و ارز ۷.خ ۱، خ ۲-  
 رواست ۸.خ ۱- از ۹.خ ۱- چهر او خود؛ خ ۲ و یخ- چهره او  
 ۱۰.خ ۱، خ ۲ و یخ-

تہمتن بیامد بنزدیک شاه چنانچون بود با درفش و سپاہ [خ ۲ و یخ- کلاه]  
 ۱۱.خ ۱- اندر شتاب؛ خ ۲- کینه خواه ۱۲.خ ۱- رسیدش بنزدیک افراسیاب؛ خ ۲- مصراع دوم بیت  
 ۹۱۷ با مصراع دوم بیت ۹۲۱ جابجا شده. ۱۳. یخ- رازهای ۱۴.خ ۱- ز خوبی و دیدار و گفتار؛  
 خ ۲- ز خوبی و گفتار و دیدار ۱۵.خ ۱- «و» ندارد. ۱۶.خ ۱، یخ- شرم و کردار؛ خ ۲- رای هشیار  
 ۱۷.خ ۲- دارد ایدر؛ یخ- داردش در ۱۸.خ ۲- و از نیکخواه ۱۹.خ ۱- دلم گشت ازان خواب  
 بد پر نهیب؛ خ ۲- دلم گشت ازان خواب اندر نهیب

پراز درد گشتم سوی چاره باز  
بگنج و درم چاره آراستم

۹۲۵ وزان روی چون رستم شیرمرد  
بپیش اندر آمد بکش کرده دست  
بپرسید و بگرفتش اندر کنار  
ز گردان و از رزم و کار<sup>۵</sup> سپاه  
نخست از سیاوش زبان برگشاد  
۹۳۰ چو نامه برو<sup>۸</sup> خواند فرخ دبیر  
برستم چنین گفت گیرم که اوی  
چو تو نیست اندر جهان سر بسر  
ندیدی بدیهای<sup>۱۱</sup> افراسیاب  
مرارفت بایست<sup>۱۲</sup> کردم درنگ  
۹۳۵ نرفتم که گفتند ز ایدر مرو  
چو بادافره ایزدی خواست بود  
شمارا بدان مردری خواسته  
کجا بستد از هر کسی<sup>۱۶</sup> بی گناه

بدان تا نبینم نشیب و فراز<sup>۱</sup>  
کنون شد بران سان که من<sup>۲</sup> خواستم

بیامد بر شاه ایران چو گرد  
برآمد سپهد ز جای<sup>۳</sup> نشست<sup>۴</sup>  
ز فرزند و از گردش روزگار  
وزان تا چرا باز گشت او ز راه<sup>۶</sup>  
ستودش فراوان و نامه بداد<sup>۷</sup>  
رخ شهریار جهان شد چو قیر<sup>۹</sup>  
جوانست و بد نارسیده بروی  
بعنگ از تو جویند شیران<sup>۱۰</sup> هنر  
که گم شد ز ما خورد و آرام و خواب  
مرا بود با او سری<sup>۱۳</sup> پر ز جنگ  
بمان تا بسیجد جهاندار نو<sup>۱۴</sup>  
مکافات بدها بدی خواست بود  
بدان گونه بر شد دل آراسته<sup>۱۵</sup>  
بدان تا بیچیدتان دل ز راه<sup>۱۷</sup>

۱. خ ۱ و یخ - نماوند تن اندر گداز؛ خ ۲ - سیاوش نیاید فراز؛ ع - بیت ترجمه نشده. ۲. خ ۱ - بر ایشان که من؛ خ ۲ - بدان سان که می؛ یخ - بدان سان که من ۳. خ ۱ - بر آمد سپهد بجای؛ خ ۲ - بیامد سپه را بدانجا ۴. خ ۲ - بیت ۹۲۶ پس از بیت ۹۲۸ متن آمده. ۵. خ ۱ - و از رزمگاه و؛ خ ۲ - و از رزم و کار ۶. خ ۲ - براه ۷. خ ۲ - و زو گشت شاد ۸. خ ۱ - بدو؛ خ ۲ - فرو ۹. خ ۱ و یخ - رخ شاه کاوس شد همچو قیر ۱۰. خ ۲ - گردان ۱۱. خ ۱ - تو بدهای ۱۲. خ ۱ - «و» را افزون دارد. ۱۳. خ ۲ - سر ۱۴. خ ۲ - افزون دارد:

شود او بدین کار بسته کمر ابا پهلوانان بسیار مر

۱۵. خ ۱ - بران گونه بر دل شد آراسته؛ خ ۲ - بدین گونه تان شد دل آراسته؛ خ ۲ - بیتهای ۹۳۷ و ۹۳۸ پس از بیت ۹۳۹ متن آمده. ۱۶. خ ۱ و یخ - بمالی که او بستد از؛ خ ۲ - که او بستد از هر کسی ۱۷. خ ۱ - بدین در بیچید سرتان ز راه؛ خ ۲ - بدین سان بیچید سرتان ز راه

بصد ترک بیچاره و<sup>۱</sup> بدنژاد  
 ۹۴۰ کنون از<sup>۲</sup> گروگان کی<sup>۴</sup> اندیشد او<sup>۵</sup>  
 شماگر<sup>۷</sup> خرد را بسیجید<sup>۸</sup> کار  
 ببزد سیاوش فرستم کنون  
 بفرمایمش کآتشی کن بلند<sup>۱۱</sup>  
 بر آتش بنه خواسته هرچ هست  
 ۹۴۵ پس آن بستگان را بر من فرست  
 تو بالشکر خویش سر پرز جنگ<sup>۱۴</sup>  
 همه دست<sup>۱۵</sup> بگشای تا یکسره  
 چو تو ساز گیری<sup>۱۷</sup> بد آموختن  
 بیاید بجنگ تو افراسیاب  
 ۹۵۰ تهمتن بدو گفت کای شهریار  
 سخن بشنو از من تو ای شه<sup>۱۹</sup> نخست  
 تو گفتی که بر<sup>۲۱</sup> جنگ افراسیاب  
 بمانید<sup>۲۲</sup> تا او بیاید بجنگ  
 ببودیم یک چند در جنگ سست<sup>۲۳</sup>  
 ۹۵۵ کسی کاشتی جوید و سورو بزم  
 و دیگر که پیمان شکستن ز شاه<sup>۲۷</sup>

که نام پدرشان ندارید<sup>۲</sup> یاد  
 همان پیش چشمش همان خاک کو<sup>۱</sup>  
 نه من سیرم از جنگ و از کارزار<sup>۹</sup>  
 یکی مرد پر دانش<sup>۱۰</sup> و پرفسون  
 ببند گران پای ترکان ببند  
 نگر تا نیازی بیک چیز<sup>۱۲</sup> دست  
 که من سر بخواهم ز تن شان<sup>۱۳</sup> گسست  
 برو تا بدرگاه او بی درنگ  
 چو گرگ اندر آید پیش<sup>۱۱</sup> بره  
 سپاهت کند غارت و سوختن  
 چو گردد برو ناخوش آرام و خواب  
 دلت را بدین کار غمگین مدار<sup>۱۸</sup>  
 پس آنگه<sup>۲۰</sup> جهان زیر فرمان تست  
 مران تیز لشکر بران روی آب  
 که او خود شتاب آورد بی درنگ  
 در<sup>۲۴</sup> آشتی او گشاد از نخست<sup>۲۵</sup>  
 نه نیکو بود پیش<sup>۲۶</sup> رفتن برزم  
 نباشد پسندیده<sup>۲۸</sup> نیک خواه

۱. خ ۱، ۲ و بـ بیچاره ۲. خ ۱، ۲ - ندارند ۳. خ ۱ - همان ۴. خ ۱ - چه ۵. خ ۲ -  
 اوی ۶. خ ۲ - آبروی ۷. خ ۲ - چون ۸. خ ۱ - نه بستید؛ خ ۲ - به بستید ۹. خ ۲ - نه از  
 من نه از گردش روزگار، و افزون دارد:

سیاوش ز دست گو افراسیاب بگردد بر او ناخوش آرام و خواب  
 ۱۰. خ ۱ - با دانش ۱۱. خ ۲ - کاشتی را به بند ۱۲. خ ۲ - خیره ۱۳. خ ۲ - که سرشان ز تنها  
 بخواهم ۱۴. خ ۱ - سر نه بجنگ؛ خ ۲ - بیت ۹۴۶ پس از بیت ۹۴۷ متن آمده. ۱۵. خ ۱ - همه دشت؛  
 خ ۲ - در فتنه ۱۶. خ ۲ - اندر آیند پیش ۱۷. خ ۲ - ساز کاری ۱۸. ع - بیتهای ۹۵۰-۹۶۴  
 به طور خلاصه ترجمه شده. ۱۹. خ ۲ - گشاده ۲۰. خ ۱ - از انپس ۲۱. خ ۱ - از؛ خ ۲ - در  
 ۲۲. خ ۱ - بمانند؛ خ ۲ - نماند ۲۳. خ ۱ - ببودیم تا جنگ جوید نه جست؛ خ ۲ - نبودیم تا جنگ جوید  
 نخست ۲۴. خ ۱ - دری ۲۵. خ ۲ - درست؛ خ ۲ - بیت پس از بیت ۹۵۶ متن آمده. ۲۶. بـ - تیز  
 ۲۷. خ ۱، ۲ - که پیمان شکن پیشگاه ۲۸. خ ۱، ۲ - پسندیده و

سیاوش چو پیروز بودی<sup>۱</sup> بجنگ  
 چه جستی<sup>۲</sup> جز از تخت و تاج و نگین  
 همه<sup>۳</sup> یافتی جنگ خیره مجوی<sup>۴</sup>  
 ۹۶۰ گر<sup>۵</sup> افراسیاب این سخنها که گفت  
 هم از جنگ جستن نگشتیم سیر  
 ز فرزند پیمان شکستن مخواه  
 نهانی چرا گفت باید سخن  
 وزین<sup>۶</sup> کار کاندیشه<sup>۷</sup> کردست شاه  
 ۹۶۵ چو کاوس بشنید شد پر ز خشم  
 برستم چنین گفت شاه جهان  
 که این در سر او تو افکنده  
 تن آسانی خویش جستی برین<sup>۸</sup>  
 تو ایدر بمان تا سپهدار طوس  
 ۹۷۰ من اکنون هیونی فرستم ببلخ  
 سیاوش اگر سر ز پیمان<sup>۹</sup> من  
 بطوس سپهد سپارد سپاه  
 ببیند ز من هرچ اندر خورست  
 غمی گشت رستم باواز گفت

برفتی بسان دلاور پلنگ<sup>۱</sup>  
 تن آسانی و گنج ایران زمین<sup>۲</sup>  
 دل روشنت<sup>۳</sup> بآب تیره مشوی<sup>۴</sup>  
 به پیمان شکستن بخواهد<sup>۵</sup> نهفت  
 بجایست شمشیر و چنگال شیر  
 مکن آنچه نه اندر خورد با کلاه<sup>۶</sup>  
 سیاوش ز پیمان<sup>۷</sup> نگردد ز بن<sup>۸</sup>  
 بر آشوبد این نامور پیشگاه<sup>۹</sup>  
 بر آشفت زان کار و بگشاد چشم  
 که ایدون<sup>۱۰</sup> نماند سخن<sup>۱۱</sup> در نهان  
 چنین بیخ کین از دلش کنده<sup>۱۲</sup>  
 نه افروزش تاج و تخت و نگین  
 ببندد برین کار بر پیل کوس  
 یکی نامه با سخنهای تلخ<sup>۱۳</sup>  
 بسپیچد نیاید بفرمان من<sup>۱۴</sup>  
 خود و ویژگان<sup>۱۵</sup> باز گردد براه<sup>۱۶</sup>  
 گر<sup>۱۷</sup> اورا چنین داوری در سرست  
 که گردون سر من بیارد نهفت<sup>۱۸</sup>

۱. خ ۱ - دیدی؛ خ ۲ - گردد ۲. خ ۱، ۲ - نهنگ ۳. خ ۱، ۲ - جویی ۴. خ ۲ - بیت ۹۵۸  
 پس از بیت ۹۵۹ آمده. ۵. خ ۲ - چو تو ۶. خ ۱ - مکن ۷. خ ۱، ۲ - دلت روشنت ۸. خ ۱ -  
 آب تیره مکن؛ خ ۲ - آب تیره مجوی؛ بخ - آب تیره مشوی ۹. خ ۱، ۲ - که ۱۰. خ ۱ - نخواهد؛  
 خ ۲ - شاید؛ خ ۲ - بیت ۹۶۰ پس از بیت ۹۶۱ آمده. ۱۱. خ ۱ - دروغ ایچ کم در خورد با سپاه؛ خ ۲ - دروغ  
 آنچه نه در خورد با کلاه؛ بخ - مگو آنچه اندر خورد با گناه؛ خ ۲ - بیت ۹۶۲ پس از بیت ۹۶۳ آمده. ۱۲. م -  
 به پیمان ۱۳. خ ۱، ۲ - ز تن ۱۴. خ ۲ - درین ۱۵. خ ۲ - اندیشه ۱۶. بخ - بیتی افزوده شده.  
 ۱۷. خ ۲ - چونی ۱۸. خ ۱، ۲ - همی ۱۹. خ ۲ - بیخ کین را تو بر کنده ۲۰. خ ۱ - ازین؛  
 خ ۲ - درین ۲۱. خ ۱ - در این جا بیت را ندارد؛ ع - بیت ترجمه نشده؛ بسنجید با توضیح ۶، بیت ۹۷۷  
 متن. ۲۲. خ ۲ - فرمان ۲۳. خ ۲ - به پیمان من ۲۴. خ ۱ - خاصگان ۲۵. خ ۱، ۲ - ز راه  
 ۲۶. خ ۱، ۲ - که ۲۷. خ ۱ - سر من بیارد نهفت؛ خ ۲ - سر مرا بخواهد نهفت

۹۷۵ اگر طوس جنگی تر از رستم است<sup>۱</sup> چنان دان<sup>۲</sup> که رستم ز گیتی<sup>۳</sup> کم است  
 بگفت این و بیرون شد از پیش اوی<sup>۴</sup> پراز خشم چشم<sup>۴</sup> و پراز رنگ روی<sup>۵</sup>  
 هم اندر زمان طوس را خواند شاه بفرمود لشکر کشیدن براه<sup>۶</sup>  
 چو بیرون شد از پیش کاوس طوس بفرمود تالشکر و بوق و کوس<sup>۷</sup>  
 بسازند<sup>۸</sup> و آرایش ره کنند<sup>۹</sup> وزان رزمگه راه<sup>۱۰</sup> کوتاه کنند<sup>۱۱</sup>

۷

۹۸۰ هیونی بیاراست کاوس شاه بفرمود تا بازگردد براه<sup>۱۱</sup>  
 نویسنده نامه را پیش خواند بکرسی زرپیکرش بر نشانند<sup>۱۲</sup>  
 یکی نامه فرمود پراز خشم و جنگ زبان تیز و رخساره چون<sup>۱۳</sup> بادرنگ  
 نخست آفرین کرد بر کردگار خداوند آرامش و کارزار<sup>۱۴</sup>  
 خداوند نیک و بد و فرّ و جاه<sup>۱۵</sup> خداوند نیک و بد و فرّ و جاه<sup>۱۵</sup>  
 ۹۸۵ بفرمان او یست گردان سپهر ازو بازگسترده هر جای مهر  
 ترا ای جوان تندرستی و بخت همیشه بماناد با تاج و تخت  
 اگر بر دلت رای من تیره گشت<sup>۱۶</sup> ز خواب<sup>۱۷</sup> جوانی سرت خیره گشت  
 شنیدی که دشمن با ایران چه کرد چو پیروز شد روزگار نبرد

۱. خ ۱، ۲ - اگر طوس جنگی تر از رستم است ۲. خ ۱ - کن ۳. خ ۱ - که رستم بگیتی؛ خ ۲ - که گیتی بر رستم ۴. م - پراز خشم و جنگ؛ بخ - پراز خشم جان ۵. خ ۱ - پراز رنگ روی؛ بخ - بیتی افزوده شده. ۶. خ ۱، ۲ - افزون دارند:

بدو گفت کای سرفراز دلیر برون رواز ایدر بکردار شیر  
 من اکنون هیونی فرستم ببلخ یکنسی نامه با سخنهای تلخ

ع - توضیحاً افزوده شده: لقتال افراسیاب ۷. ع - بیتهای ۹۷۸ و ۹۷۹ ترجمه نشده. ۸. خ ۱ - بسازید ۹. خ ۱ - کنید ۱۰. خ ۱ - وز آرامگه رای؛ خ ۲ - وزان بزمگه رای ۱۱. خ ۱ و بخ - زراه؛ ع - بیت ترجمه نشده؛ خ ۱ - افزون دارد:

ابانامه و با سخنهای تلخ فرستاد نزد سیاوش ببلخ

(بسنجید با بیت ۹۷۰ متن). ۱۲. خ ۱، ۲ - بر تخت خویشش بکرسی نشانند؛ ع - اجلسه بین یدیه ۱۳. خ ۲ - روان تیره و روی چون ۱۴. ل - انتهای جای سفید مانده. ۱۵. خ ۲ - فرّ جاه ۱۶. ع - این نقل مرادی علی قلبک ۱۷. خ ۲ - تاب؛ بسنجید باع - و دارت سنة الصهباء فی رأسک

کنون خیره آرم دشمن مجوی  
 ۹۹۰ منه با<sup>۲</sup> جوانی سر اندر فریب<sup>۳</sup>  
 که من زان فریبده گفتار او  
 تراگر فریبده<sup>۴</sup> نباشد شگفت  
 نرفت ایچ با من سخن ز آشتی  
 همان رستم از گنج آراسته  
 ۹۹۵ ازان مردری تاج شاهنشهی  
 در<sup>۱۱</sup> بی نیازی بشمشیر<sup>۱۲</sup> جوی  
 چو طوس سپهد رسد پیش تو  
 گروگان که داری ببند گران  
 پرستار وز خواسته هرچ هست  
 ۱۰۰۰ تو شو کین و آویختن را<sup>۱۷</sup> بساز  
 [چو تو ساز جنگ<sup>۱۹</sup> شبیخون کنی  
 [سپهد سر اندر نیارد بخواب  
 وگر مهر داری بران اهرمن<sup>۲۲</sup>  
 سپه طوس ردرا ده و<sup>۲۴</sup> بازگرد  
 برین بارگه بر مبر آبروی<sup>۱</sup>  
 گر<sup>۴</sup> از چرخ گردان<sup>۵</sup> نخواهی نهیب<sup>۶</sup>  
 بسی بازگشتم ز پیگار او  
 مرا از خود اندازه باید گرفت  
 ز فرمان من روی برگاشتی<sup>۸</sup>  
 نخواهد شدن سیر از<sup>۹</sup> خواسته<sup>۱۰</sup>  
 تراشد سر از جنگ جستن تهی  
 بکشور<sup>۱۳</sup> بود شاه را آبروی  
 بسازد چو باید<sup>۱۴</sup> کم و بیش تو  
 هم اندر زمان بار کن بر خران<sup>۱۵</sup>  
 بزودی مر آن را بدرگه فرست<sup>۱۶</sup>  
 ازین در سخن ها<sup>۱۸</sup> مگردان دراز  
 ز<sup>۲۰</sup> خاک سیه رود جیحون کنی<sup>۲۱</sup>]  
 بیاید بجنگ تو افراسیاب]  
 نخواهی که خواندت<sup>۲۳</sup> پیمان شکن  
 نه<sup>۲۵</sup> مرد پرخاش روز نبرد<sup>۲۵</sup>

۱. خ ۱، خ ۲ - مریز آب روی؛ بخ - مبرتاب روی؛ بسنجید باع - ولا ترق ماء وجهك بالتقصیر ۲. بخ - از  
 ۳. ل ۱، خ ۱ - نشیب ۴. ل ۴، خ ۲ - که ۵. ل ۵ - گردون ۶. خ ۶ - نشیب؛ ترتیب بیتها در ل، خ ۱ -  
 ۹۹۰، ۹۹۲، ۹۹۱، ۱۰۰۵، ۹۹۴، ۹۹۵؛ خ ۲ - ۹۹۰، ۹۹۲، ۹۹۱، ۹۹۳، ۱۰۰۵، ۹۹۴، ۹۹۵؛ ل و خ ۱ - در این جا  
 صورتی از بیت ۹۹۸ را افزون دارند:

گروگان که داری بدرگه فرست ندیدست کس جفت با پای بست

ع - بیت ترجمه نشده. ۷. خ ۱ - فریبت ۸. ل ۸، خ ۱ - بیت را ندارند. ۹. ل ۹، خ ۱، خ ۲ - و از  
 ۱۰. ع - بیتهای ۹۹۴ و ۹۹۵ ترجمه نشده. ۱۱. خ ۱ - دگر ۱۲. ل - ز شمشیر ۱۳. خ ۱ - ز کشور؛  
 خ ۲ - ز لشکر ۱۴. خ ۱ - ببند ۱۵. ل ۱۵، خ ۱، خ ۲ - دو مصراع پس و پیش؛ ل و خ ۱ - صورتی از این  
 بیت را پس از بیت ۹۹۰ مکرر دارند. ۱۶. ل ۱۶، خ ۱، خ ۲ - بیت با این دو بیت تعویض شده:

ازین آشتی رای [خ ۱ - راز] چرخ بلند چنانست کاید بجانت گزند

بایران رسد زین بدی آگهی بر آشوبد این روزگار بهی

۱۷. خ ۲ - کینه و ناختن را ۱۸. خ ۲ - وزین در سخن را ۱۹. خ ۱ - «و» را افزون دارد. ۲۰. ل ۲۰، خ ۱ - چو  
 ۲۱. خ ۲ و ع - بیتهای ۱۰۰۱ و ۱۰۰۲ را ندارند. ۲۲. ل ۲۲، خ ۱، خ ۲ - انجمن ۲۳. ل ۲۳، خ ۱ - خوانند  
 ۲۴. ل ۲۴، خ ۱، خ ۲ - سپه طوس راده تو خود ۲۵. ل ۲۵، خ ۱ - و جنگ و نبرد؛ خ ۲ - و تنگ نبرد

۱۰۰۵ تو با خو برویان برآمیختی <sup>۱</sup>	ببزم اندر از رزم بگریختی <sup>۲</sup>
نهادند بر نامه بر مهر شاه	هیون پر بر آورد و ببرید راه <sup>۳</sup>
چو نامه بنزد <sup>۴</sup> سیاوش رسید	بران گونه گفتار ناخوب دید <sup>۵</sup>
فرستاده را خواند و پرسید چست <sup>۶</sup>	ازو کرد یکسر سخنها درست <sup>۷</sup>
بگفت آنک <sup>۸</sup> با پیلتن رفته <sup>۹</sup> بود	ز طوس و ز کاوس کاشفته <sup>۱۰</sup> بود
۱۰۱۰ سیاوش چو بشنید گفتار اوی	ز رستم غمی گشت و بر تافت روی <sup>۱۱</sup>
ز کار پدر دل پراندیشه کرد	ز ترکان و از روزگار نبرد
همی گفت صد مرد ترک و سوار <sup>۱۲</sup>	ز خویشان شاهی چنین نامدار
همه نیک خواه و همه بی گناه	اگرشان فرستم بنزدیک شاه
نپرسد <sup>۱۳</sup> نه اندیشد از کارشان	همانگه کند زنده بر دارشان <sup>۱۴</sup>
۱۰۱۵ بنزدیک یزدان چه پوزش برم	بد آید <sup>۱۵</sup> ز کار پدر <sup>۱۶</sup> بر سرم
ور ایدونک جنگ آورم بی گناه	چنان خیره با شاه توران سپاه
جهاندار نپسندد این بد ز من	گشایند بر من زبان انجمن
و گر بازگردم بنزدیک <sup>۱۷</sup> شاه	بطوس سپهد سپارم سپاه
ازو <sup>۱۸</sup> نیز هم بر تنم <sup>۱۹</sup> بدرسد	چپ و راست بد بینم و پیش بد
۱۰۲۰ نیاید ز سودابه خود جز <sup>۲۰</sup> بدی	ندانم چه خواهد رسید ایزدی
دو تن راز لشکر ز کند آوران	چو بهرام و چون زنگه شاوران
بران رازشان خواند نزدیک خویش	بپرداخت ایوان و بنشانند پیش

۱. ل. - با ماه رویان بیامیختی؛ خ ۱. - با خو برویان بیامیختی ۲. ل، خ ۲. - بیازی و از جنگ بگریختی؛ خ ۱. - بشادی و از جنگ بگریختی؛ ل، خ ۱. - بیت پس از بیت ۹۹۱ آمده؛ خ ۲. - بیت پس از بیت ۹۹۳ آمده. ۳. ل، خ ۱، ۲. - بیت را ندارند. ۴. خ ۲. - چو آن نامه نزد ۵. ل. - ناخوش بدید ۶. خ ۱. - پرسید و گفت؛ خ ۲. - بسیار گفت ۷. خ ۱. - که بر ما مکن آشکارا نهفت؛ خ ۲. - نهفت ۸. ل. - بگفت آنچه؛ خ ۲. - بگفتش آنچه (کذا!!). ۹. ل، خ ۱، ۲. - گفته ۱۰. خ ۱، ۲. - آشفته ۱۱. ل، خ ۱. - و از کار اوی؛ خ ۲. - و از گفت و گوی ۱۲. ل. - صدگرد مرد سوار؛ خ ۱. - و صدگرد مرد و سوار؛ خ ۲. - صد مرگ ترک سوار (کذا!!). ۱۳. ل، خ ۱. - نترسد ۱۴. خ ۲. - بیت را ندارد؛ ع. - چنین ادا شده؛ اذا وقعت عینه علیهم لم یبق منهم أحدا ۱۵. م، ل. - بد آمد ۱۶. م. - جهان ۱۷. ل، خ ۱. - بدرگاه؛ خ ۲. - ز فرمان ۱۸. خ ۲. - ازین ۱۹. ل، خ ۱. - سرم ۲۰. ل. - جز هم؛ خ ۱، خ ۲. - هم جز

که<sup>۱</sup> رازش بهم بود با هر دو تن  
 بدیشان چنین گفت<sup>۲</sup> کز بخت بد  
 ۱۰۲۵ بدان مهربانی دل<sup>۳</sup> شهریار  
 چو سودابه او را فریبده گشت  
 شبستان او گشت زندان من<sup>۴</sup>  
 چنین رفت بر سر مرا روزگار  
 گزیدم بدان شوربختیم<sup>۵</sup> جنگ  
 ۱۰۳۰ ببلخ اندرون بود چندان<sup>۶</sup> سپاه  
 نشسته بسغد اندرون شهریار  
 برفتیم بر سان باد دمان  
 چو کشور<sup>۷</sup> سراسر بپرداختند  
 همه موبدان آن نمودند راه<sup>۸</sup>  
 ۱۰۳۵ پسندش نیامد<sup>۹</sup> همی کار من  
 بخیره همی جنگ فرمایدم  
 ورا گرز بهر فزونست جنگ  
 چه باید همی خیره خون ریختن  
 همی سر ز یزدان نباید کشید  
 ۱۰۴۰ دو گیتی همی برد خواهد ز من

۱. ل-چه ۲. ل و بخ- بشد ز انجمن؛ خ-۲- افزون دارد:

بدیشان چنین گفت کز انجمن نخواهی همی جز تن پیل تن

۳. خ-۲- چنین گفت بازنگه ۴. ل، خ-۱- سرم ۵. خ-۲- تن ۶. م-رنگ ۷. ل، خ-۱- گویی  
 ۸. خ-۲- شد همه انجمن ۹. ل، خ-۱- غمی گشت ازو؛ بخ- پیژمرد ازان ۱۰. خ-۱- آب ۱۱. ل-  
 بدان سوز بی آب؛ خ-۱- بران شور بی آب؛ خ-۲- بران روی پیگار و ۱۲. خ-۲- جنگی ۱۳. ل-بر  
 ۱۴. خ-۱- زیان ۱۵. خ-۲- چو کین را ۱۶. ل و بخ- برگزیدند راه؛ خ-۱- برگزیده براه ۱۷. خ-۲-  
 بیت را ندارد. ۱۸. خ-۲- نباشد ۱۹. ل، خ-۱، خ-۲- بیتهای ۱۰۳۵ و ۱۰۳۶ پس از بیت ۱۰۳۸ آمده،  
 نک. توضیح ۲۱ همان بیت. ۲۰. بخ- همش جنگ و هم کشور آید بچنگ؛ خ-۲- بیت را ندارد. ۲۱. ل،  
 خ-۱، خ-۲- در این جا بیتهای ۱۰۵۱، ۱۰۵۲، ۱۰۵۳ و ۱۰۳۶ متن را افزون دارند. ۲۲. خ-۲- نباید ۲۳. بخ-  
 زراه نیاگان نباید رمید ۲۴. خ-۲- بکار دل ۲۵. ل، خ-۱، خ-۲- افزون دارند:  
 وزان پس که داند کزین [خ-۱- درین] کارزار کرا بر کشد گردش روزگار



نزادی مرا کاشکی مادرم  
 که چندین بلاها بباید کشید  
 بدین<sup>۲</sup> گونه پیمان که من کرده‌ام  
 اگر<sup>۳</sup> سر بگردانم از راستی  
 ۱۰۴۵ پراگنده شد در جهان<sup>۱</sup> این سخن  
 زبان برگشایند هر کس ببد<sup>۴</sup>  
 بکین بازگشتن بریدن ز دین  
 چنین کی پسندد ز من کردگار  
 شوم کشوری<sup>۱۲</sup> جویم اندر جهان  
 ۱۰۵۰ که<sup>۴</sup> روشن زمانه بران سان بود  
 سری کش نباشد ز مغز آگهی  
 قباد آمد و رفت و گیتی سپرد  
 تو ای نامور زنگه شاوران  
 برو تا بدرگاه افراسیاب  
 ۱۰۵۵ گروگان و این خواسته هرچ هست  
 بیر همچنین جمله تا پیش اوی<sup>۱۲</sup>  
 بفرمود بهرام گودرز را  
 و گرزاد مرگ آمدی بر سرم  
 ز گیتی همی<sup>۱</sup> زهر باید چشید<sup>۲</sup>  
 بیزدان و<sup>۴</sup> سوگندها خورده‌ام  
 فراز آید از هر سوی کاستی  
 که با شاه ترکان<sup>۷</sup> فگندیم بن  
 بهر<sup>۱</sup> جای بر من<sup>۱۰</sup> چنانچون سزد  
 کشیدن سر از آسمان و زمین<sup>۱۱</sup>  
 کجا بر دهد گردش روزگار  
 که نامم ز کاوس ماند<sup>۱۳</sup> نهان  
 که فرمان دادار گیهان<sup>۱۵</sup> بود  
 نه از بتری باز داند بهی<sup>۱۱</sup>  
 و رانیز هم<sup>۱۷</sup> رفته باید شمرد  
 بیارای تن را<sup>۱۸</sup> برنج گران  
 درنگی مباش<sup>۱۹</sup> و منه سر بخواب<sup>۲۰</sup>  
 ز دیناروز تاج و تخت<sup>۲۱</sup> نشست  
 بگویش که ما را چه آمد بروی  
 که این<sup>۲۳</sup> نامور لشکر و مرز را

۱. ل، خ ۱- همه ۲. ل، خ ۱، خ ۲- افزون دارند:

درختیست این برکشیده بلند که بارش همه [خ ۱- همی] زهر و برگش گزند  
 ۳. ل، خ ۱- وزین ۴. خ ۱- چو؛ بخ- چه ۵. خ ۱- که گر ۶. ل، خ ۱- گردد بدهر ۷. ل، خ ۱،  
 خ ۲- توران ۸. ل- بر من بید؛ خ ۱- هر یک به بد؛ خ ۲- هر کس ز بد ۹. خ ۲- زهر ۱۰. ل-  
 جایگاهی ۱۱. ل، خ ۱ و بخ- سر از آسمان بر زمین؛ خ ۲- سر آسمان بر زمین ۱۲. بخ- گوشه  
 ۱۳. ل، خ ۱- گردد ۱۴. ل- ز؛ بخ- چو ۱۵. خ ۱- فرمان دارای گیهان ۱۶. ل، خ ۱، خ ۲-  
 در این جا بیت‌های ۱۰۵۱ و ۱۰۵۲ را ندارند، پس از بیت ۱۰۳۸ متن آمده، نک. توضیح ۲۱ همان بیت؛ خ ۱- نه  
 از تیزیش باز دارد رهی؛ خ ۲- نه از نیکویی باز ماند تهی ۱۷. ل، خ ۱ و بخ- وزان پس همه ۱۸. ل،  
 خ ۱، خ ۲- دل را؛ ع- سخنان بعدی وی به طور غیر مستقیم و خلاصه ادا شده. ۱۹. خ ۲- مساز ۲۰. ل-  
 دو مصراع پس و پیش. ۲۱. خ ۱- ز گنج و ز تاج و ز تخت؛ م، خ ۱، خ ۲- «و» را افزون دارند. ۲۲. ل،  
 خ ۱- یکایک همه باز بر پیش اوی؛ خ ۲- چنین هم همی باز بر پیش اوی ۲۳. بخ- ای؛ ع- هذ

سپر دم ترا گنج و پیلان کوس<sup>۱</sup> بدو ده تو این لشکر و خواسته  
 ۱۰۶۰ یکایک برو بر شمر هرچ هست  
 چو بهرام بشنید گفتار اوی  
 ببارید خون<sup>۵</sup> زنگه شاوران  
 پر از غم نشستند هر دو بهم  
 بدو باز گفتند<sup>۱</sup> کین رای نیست  
 ۱۰۶۵ یکی نامه بنویس نزدیک شاه  
 اگر جنگ فرمان دهد جنگ ساز  
 مگردان بما بر دژم روزگار  
 بمان تا بیاید سپهدار طوس  
 همه کارها یکسر<sup>۲</sup> آراسته  
 ز گنج و ز تاج و ز تخت<sup>۳</sup> نشست  
 دلش گشت پیچان بتیمار<sup>۴</sup> اوی  
 بنفرید بر بوم هاماوران  
 روانشان ز گفتار او شد دژم  
 ترا بی پدر در جهان جای نیست  
 دگر باره زو پیلتن را بخواه<sup>۶</sup>  
 مکن خیره اندیشه دل دراز<sup>۸</sup>  
 چو آمد<sup>۹</sup> درخت بزرگی ببار<sup>۱۰</sup>

۱. ل- سپردم ترا بدره و پیل و کوس؛ خ ۱- سپردم ترا بدره و پیل و کوس ۲. ل، خ ۱- همه سر بسر کار؛ خ ۲- سراسر همه گاه و ۳. م- «و» را افزون دارد؛ خ ۱- وز تخت و ز تاج و؛ خ ۲- بیت را ندارد. ۴. ل- ز کردار؛ خ ۱، خ ۲- ز تیمار ۵. م، خ ۲- بنالید با؛ ع- و بکی ۶. ل، خ ۱، خ ۲- بدو گفت بهرام ۷. بخ- گو پیلتن را از و باز خواه ۸. ل، خ ۱- سخن کوتاه است از نگردد دراز؛ خ ۲- سخن کوتاه است ارچه گردد دراز؛ ع- و لا تطول عليك كلاما هو فی نفسه قصیر؛ ل- افزون دارد:

گر آرام گیری سخن تنگ نیست	ترا پوزش اندر پدر ننگ نیست
نواگر فرستی بنزدیک اوی	بخندد دل و جان تاریک اوی
دلت گر چنین رنجه گشت از نوا	رهاکن نوا و بهاکن گوا
جز از جنگ از شاه فرمانش نیست	نرفتست کاری که در مانش نیست
بفرمان کاوس جنگ آوریم	جهان بر بداندیش تنگ آوریم
مکن خیره اندیشه در دل دراز	سر او بچربی بدام آر باز

(مصراع اول آخرین بیت را بسنجید یا مصراع دوم بیت ۱۰۶۶ متن)؛ خ ۱، خ ۲- صورتهایی از همین بیتها را افزون دارند. ۹. ل- برآمد؛ خ ۲- چو آید ۱۰. ل، خ ۱، خ ۲- این بیتها را (با فرق مختصر) افزون دارند:

پر از خون مکن دیده تاج و تخت	مجوشان تن خسروانی درخت
نه نیکو بود بی تو تخت و کلاه	سپاه و در و پرده بسارگاه
سر و مغز کاوس آتشکده است	همه نامه و جنگ او بیهده است
اگر آسمانی جزینست راز	چه باید کشیدن سخنها دراز

دگرگونه بدراز چرخ<sup>۱</sup> بلند  
 برانم که برتر ز خورشید و ماه  
 نباشد ز خاشاک تا پیل و شیر  
 سراسیمه شد خویشان را نیافت  
 بکین دو کشور بدن<sup>۲</sup> رهنمون  
 کرا برکشد گردش روزگار<sup>۳</sup>  
 سخنهای گم کرده بازآرد او<sup>۴</sup>  
 سرشک<sup>۵</sup> غم اندر کنار<sup>۶</sup> آورد  
 بیچید سرتان ز گفتار من  
 بمانم<sup>۷</sup> برین دشت پرده سرای<sup>۸</sup>  
 بیژمرد جان دو<sup>۹</sup> گردن فراز  
 چو بر آتش تیز بریان شدند  
 که اندر نهان<sup>۱۰</sup> چیست با شهریار  
 ازان چشم گریان شد از<sup>۱۱</sup> کار او  
 بمهر سپهد دل آگنده ایم<sup>۱۲</sup>  
 چنین باد تا<sup>۱۳</sup> مرگ پیمان ما<sup>۱۴</sup>  
 چنین گفت با زنگه بیدار شاه

نیذرفت زان دو خردمند پند  
 چنین داد پاسخ که فرمان شاه  
 ۱۰۷۰ و لیکن بفرمان<sup>۱</sup> یزدان دلیر  
 کسی کوز فرمان یزدان بتافت  
 همی دست یازید باید بخون  
 وزان پس که داند کزین کارزار  
 ز بهر نوا هم<sup>۵</sup> بیازارد او  
 ۱۰۷۵ همان خشم و پیگار بار آورد<sup>۶</sup>  
 اگر<sup>۱۰</sup> تیره تان<sup>۱۱</sup> شد دل از کار من  
 فرستاده خود باشم و رهنمای  
 سیاوش چو پاسخ چنین<sup>۱۴</sup> داد<sup>۱۵</sup> باز  
 ز بیم جدایش گریان شدند  
 ۱۰۸۰ همی دید چشم بد<sup>۱۷</sup> روزگار  
 نخواهد بدن<sup>۱۹</sup> نیز دیدار<sup>۲۰</sup> او  
 چنین گفت زنگه که ما بنده ایم  
 فدای تو بادا تن<sup>۲۳</sup> و جان ما  
 چو پاسخ چنین یافت از<sup>۲۱</sup> نیکخواه

۱. ل. خ، ۱. خ، ۲. دگر بود راز سپهر ۲. ل. خ، ۱. خ، ۱. بییمان؛ خ ۲. ز فرمان ۳. خ ۲. بکین دو لشکر بدین  
 ۴. ل. خ، ۱. خ، ۲. بیت را ندارند. ۵. ل. ز بهر نوا گر؛ خ ۱. ز بهر توهم گر ۶. ل. خ، ۱. خ، ۲. افزون دارند:  
 و گر باز گردم [خ ۲. گردیم] ازین رزم گاه شوم [خ ۱. شود] کار ناکرده نزدیک شاه  
 ۷. خ ۲. آوریم ۸. م. «و» را افزون دارد. ۹. ل. خ، ۱. و بخ. بدین غم تن اندر گداز؛ ل. خ ۱. افزون دارند:  
 بگوید ز هر گونه با ما [خ ۱. او] سخن ز کار نو و کارهای کهن  
 ۱۰. ل. مگر؛ خ ۱. و گر ۱۱. خ ۲. خیره تان ۱۲. خ ۱. نمانم ۱۳. ل. خ، ۱. خ، ۲. افزون دارند:  
 کسی کونیند همی گنج من چرا بر گمارم برورنج من  
 ۱۴. خ ۲. خرد ۱۵. م. کرد ۱۶. ل. بیژمرد بر جادو ۱۷. م. خ، ۱. خ، ۲. چشم و دل ۱۸. خ ۱. جهان  
 ۱۹. خ ۲. پدر ۲۰. ل. گفتار ۲۱. خ ۲. ازان چشم گریان و از ۲۲. خ ۲. ز بیم  
 سپهد سرافکنده ایم؛ ع. بیت چنین ادا شده: انجمن عیبك المخلصون ۲۳. خ ۱. دل ۲۴. خ ۱. چنین باد با؛ خ ۲. چنین است با ۲۵. خ ۱. فرمان ما ۲۶. خ ۲. داد آن

۱۰۸۵ که رو شاه توران سپه را بگوی  
 ازین آشتی جنگ بهر منست  
 ز پیمان تو سر نگردهد<sup>۲</sup> تهی  
 جهاندار یزدان پناه منست  
 و دیگر که بر خیره ناکرده کار<sup>۱</sup>  
 ۱۰۹۰ یکی راه بگشای تا بگذرم  
 [یکی کشوری جویم اندر جهان  
 از خوی بد او سخن نشنوم  
 بشد زنگه با نامور صد سوار<sup>۱</sup>  
 چو در شهر سالار ترکان<sup>۱۱</sup> رسید  
 ۱۰۹۵ پذیره شدش نامداری<sup>۱۱</sup> بزرگ  
 چو زنگه بیامد بنزدیک شاه<sup>۱۳</sup>  
 گرفتش ببر تنگ و بنواختش  
 چو بنشست با شاه پیغام داد<sup>۱۴</sup>  
 چو بشنید پیچان شد<sup>۱۵</sup> افراسیاب  
 ۱۱۰۰ بفرمود تا جایگه ساختند  
 چو پیران بیامد تهی کرد جای<sup>۱۷</sup>  
 که زین کار ما را چه آمد بروی  
 همه نوش تو دُرد و زهر منست<sup>۱</sup>  
 و گر دور مانم<sup>۲</sup> ز تخت مهی<sup>۴</sup>  
 زمین تخت و گردون کلاه منست<sup>۵</sup>  
 نشایست رفتن بر شهریار  
 بجایی که کرد ایزد آبشخورم  
 که نامم ز کاوس ماند<sup>۶</sup> نهان<sup>۸</sup>  
 ز پیگار او یک زمان بغنوم]  
 گروگان ببرد از در شهریار  
 خروش آمد و دیده بانش بدید  
 کجا نام او بود جنگی طورگ<sup>۱۲</sup>  
 سپهدار برخاست از پیشگاه  
 گرامی بر خویش بنشاختش  
 سراسر سخنها بدو کرد یاد  
 دلش گشت پر درد و سر پر ز تاب<sup>۱۶</sup>  
 ورا چون سزا بود بنواختند  
 سخن رفت<sup>۱۸</sup> با نامور کدخدای

۱. م. - همی نوش و درد تو زهر منست؛ خ ۱ - همه نوش در دهر زهر منست ۲. ل، خ ۱، خ ۲ - نگردهد  
 ۳. ل، خ ۱ - و گرچه بمانم؛ خ ۲ - اگرچه بمانم ۴. خ ۱ - بتخت مهی؛ خ ۲ - ز بخت مهی ۵. ع -  
 بیت ترجمه نشده. ۶. خ ۲ - تاخیر پروردگار؛ ل - بیت را ندارد. ۷. خ ۱ - گردد ۸. خ ۲ -  
 بیت را ندارد. ۹. خ ۲ - هزار ۱۰. خ ۲ - سالار توران؛ ع - بلاد توران ۱۱. خ ۲ - پهلوان  
 ۱۲. خ ۱ - طوروگ؛ خ ۲ - ترک (کذا!!)؛ ع - اسم را ندارد. ۱۳. ل، خ ۱، خ ۲ - شد زنگه شاوران نزد شاه  
 ۱۴. ل، خ ۱ - نامه بداد؛ خ ۲ - و نامه بداد ۱۵. ل، خ ۱ - بیچید از ان نامه؛ خ ۲ - چو بشنید آن نامه ۱۶. ل،  
 خ ۱ - شتاب؛ خ ۲ - دلش گشته پر درد و دیده پر آب ۱۷. ع - هویت پیران را توضیح می دهد و سپس  
 چنین می گوید: و استحضیر پیران قائد جیشه و بهلوان عسکره و المتولی لعله و عقده فخلا به... ۱۸. ل،  
 خ ۱، خ ۲ - راند

ز کاوس وز خام گفتار او  
 همی گفت و<sup>۳</sup> رخساره کرده دژم  
 فرستادن<sup>۵</sup> زنگه شاوران  
 ۱۱۰۵ بپرسید کاین را چه درمان کنیم  
 بدو گفت پیران که ای شهریار  
 تو از ما بهر کار داناتری  
 گمان و دل و دانش و رای من<sup>۱۰</sup>  
 که هر کس که بر نیکوی در جهان  
 ۱۱۱۰ ازین شاهزاده نگیرند<sup>۱۳</sup> باز  
 من ایدون شنیدم که اندر جهان  
 ببالا و دیدار و آهستگی  
 هنر با خرد نیز بیش از نژاد  
 بدیدن کنون<sup>۱۶</sup> از شنیدن بهست  
 ۱۱۱۵ و گر خود جز اینش<sup>۱۹</sup> نبودی هنر  
 برآشت و بگذاشت تخت و کلاه  
 نه نیکو نماید<sup>۲۲</sup> ز راه خرد  
 ترا سرزنش باشد از مهتران  
 ز خوی بد و رای و<sup>۱</sup> پیگار<sup>۲</sup> او  
 ز کار سیاوش دل<sup>۴</sup> پر ز غم  
 همه یادکرد از کران تا کران  
 وزین چاره<sup>۶</sup> جستن چه<sup>۷</sup> پیمان کنیم  
 انوشه بدی<sup>۸</sup> تا بود روزگار  
 ببایستها بر<sup>۹</sup> تواناتری  
 چنینست اندیشه بر جای من<sup>۱۱</sup>  
 توانا بود آشکار و نهان<sup>۱۲</sup>  
 ز گنج و ز رنج آنچه آید فراز  
 کسی نیست مانند او از مهان<sup>۱۴</sup>  
 بفرهنگ و رای و بشایستگی<sup>۱۵</sup>  
 ز مادر چنو شاهزاده نژاد  
 گرانمایه و شاهزاد و<sup>۱۷</sup> مهست<sup>۱۸</sup>  
 که از خون<sup>۲۰</sup> صد نامور با پدر  
 همی از تو جوید بدین گونه راه<sup>۲۱</sup>  
 کزین کشور آن نامور<sup>۲۳</sup> بگذرد  
 سر او همان<sup>۲۴</sup> از تو گردد گران<sup>۲۵</sup>

۱. ل، خ ۲ - «و» ندارند. ۲. خ ۱ - گفتار ۳. خ ۲ - بود ۴. ل، خ ۱، خ ۲ - دلش ۵. خ ۱، خ ۲ -  
 فرستاده ۶. ل، خ ۱، خ ۲ - راه ۷. خ ۲ - به ۸. ل، خ ۱، خ ۲ - بزی ۹. ل، خ ۱ و بیخ - بگنج و بمردی  
 ۱۰. ل، خ ۱ و بیخ - رای تو؛ خ ۲ - رای و تن ۱۱. ل، خ ۱ و بیخ - نگیرد بدانش کسی جای تو؛ خ ۲ - چنین  
 است ای سرور انجمن ۱۲. خ ۲ - مصراع دوم بیت ۱۱۰۹ و بیت ۱۱۱۰ و مصراع اول بیت ۱۱۱۱ را ندارد.  
 ۱۳. خ ۱ - بگیرند ۱۴. ل - بیت را ندارد. ۱۵. م - بفرهنگی و رای و شایستگی ۱۶. خ ۲ -  
 همان ۱۷. ل، خ ۱، خ ۲ - شاهزاده ۱۸. خ ۲ - به است ۱۹. ل - جز آتش ۲۰. خ ۱ - به  
 از خون؛ خ ۲ - ازین خوب ۲۱. ل، خ ۲ - بکهنتر سپارد خود آید براه؛ خ ۱ - افزون دارد:  
 بدان کشور آید بدی. مهتری که باشد خریدار کندآوری  
 ز بهر ترا تاج و تخت و کلاه بکهنتر سپارد خود آید براه  
 بیت دوم را با بیت ۱۱۱۶ متن بسنجید. ۲۲. خ ۲ - نه نیکو بود خود ۲۳. ل، خ ۲ - مهتر او؛ خ ۱ -  
 پر هنر ۲۴. خ ۲ - مهتران ۲۵. ل - همان از تو گردد سرانشان گران؛ ل، خ ۱، خ ۲ - بیت پس از  
 بیت ۱۱۲۰ آمده؛ ع - بیتهای ۱۱۱۸ - ۱۱۲۰ ترجمه نشده.

و دیگر که کاوس شد پیر سر  
 ۱۱۲۰ سیاوش جوانست و<sup>۱</sup> بافرهی  
 اگر شاه بیند برای<sup>۲</sup> بلند  
 چنانچون نوازند فرزند را  
 یکی جای سازد بدین کشورش  
 بر<sup>۱</sup> آیین دهد دخترش<sup>۷</sup> را بدوی  
 ۱۱۲۵ مگر کو<sup>۸</sup> بماند بنزدیک شاه  
 و گر بازگردد سوی شهریار  
 سپاسی بود نزد شاه زمین  
 برآساید از کین دو کشور مگر  
 ز داد جهان آفرین این سزاست  
 ۱۱۳۰ چو سالار گفتار پیران شنید  
 پس اندیشه کرد اندر آن یک زمان  
 چنین داد پاسخ پیران پیر  
 و لینکن شنیدم یکی داستان  
 که چون بچه شیرنر پروری  
 ۱۱۳۵ چو بازور و با چنگ برخیزد او  
 بدو گفت پیران کاندر خرد  
 کسی کز پدر کژی و<sup>۲۱</sup> خوی بد

ز تخت آمدش روزگار گذر  
 بدو ماند آیین و<sup>۲</sup> تخت مهی  
 نویسد یکی نامه سودمند<sup>۴</sup>  
 نوازد جوان خردمند را  
 بدارد سزاوار<sup>۵</sup> اندر خورش  
 بداردش با ناز و با آبروی  
 کند کشور و بومت<sup>۹</sup> آرامگاه  
 ترا بهتری<sup>۱۰</sup> باشد از روزگار  
 بزرگان گیتی کنند آفرین  
 اگر آردش نزد ما<sup>۱۱</sup> دادگر  
 که گردد زمانه بدین جنگ<sup>۱۲</sup> راست  
 چنان هم<sup>۱۳</sup> همه بودنیها بدید<sup>۱۴</sup>  
 همی داشت<sup>۱۵</sup> بر نیک و بدبر گمان<sup>۱۶</sup>  
 که هست اینک گفتی<sup>۱۷</sup> همه دلپذیر<sup>۱۸</sup>  
 که باشد بدین رای همداستان<sup>۱۹</sup>  
 چو دندان کند تیز کیفر بری  
 بپروردگار اندر آویزد او<sup>۲۰</sup>  
 یکی شاه کند آوران بنگرد  
 نگیرد<sup>۲۱</sup> ازو بدخویی کی سزد

۱. خ ۱- «و» ندارد. ۲۰. م- «و» ندارد. ۳. ل، خ ۱- زرای؛ بیخ- زراه ۴. ل، خ ۱، خ ۲- پندمند  
 ۵. ل- «و» را افزون دارد. ۶. ل، خ ۱، خ ۲- به ۷. م- دختری ۸. خ ۲- او ۹. خ ۲- بومش  
 ۱۰. ل، خ ۱ و بیخ- برتری؛ خ ۲- مهتری ۱۱. ل و بیخ- بدین آوریدش مگر؛ خ ۲- بدین آورید ایدرش  
 ۱۲. ل، خ ۱- برین جنگ؛ خ ۲- بدین کینه؛ بیخ- بدین کار ۱۳. خ ۱- چون ۱۴. خ ۲- جهان نیز  
 هم بود پنهان بدید ۱۵. خ ۱- بود؛ خ ۲- گشت ۱۶. کذا در م؛ ل- بر نیک و بر بدگمان؛ خ ۱، خ ۲- بر  
 نیک و بدگمان ۱۷. ل، خ ۱، خ ۲- هست این سخن ها ۱۸. ل، خ ۱، خ ۲- افزون دارند:  
 ز کار آرموده گزیده سران [خ ۱، خ ۲- مهان] همانند [خ ۲- بمانند] تو نیست اندر جهان  
 ۱۹. ل و ع- بیت را ندارند. ۲۰. خ ۲- مصرع دوم بیت ۱۱۳۵ و ۱۱۳۶ و مصرع اول بیت ۱۱۳۷ را ندارد.  
 ۲۱. ل، خ ۱- بیند او ۲۲. خ ۱- بگردد

نبینی که کاوس دیرینه گشت  
سیاوش بگیرد جهان<sup>۲</sup> فراخ  
۱۱۴۰ دو کشور ترا باشد و تاج و تخت  
چو دیرینه گشت او<sup>۱</sup> ببايد گذشت  
بسی گنج بی رنج و ایوان و کاخ<sup>۲</sup>  
چنین خود که یابد مگر نیک بخت

چو بشنید<sup>۴</sup> افراسیاب این سخن  
دبیر جهان دیده را پیش خواند  
نخستین که بر خامه<sup>۱</sup> بنهاد دست  
جهان آفرین را ستایش گرفت  
۱۱۴۵ کجا<sup>۱۱</sup> بر ترست از مکان و زمان  
خداوند جانست و آن خرد<sup>۱۱</sup>  
از و باد بر شاهزاده درود  
خداوند شرم و خداوند باک  
شنیدم پیام از کران تا کران  
۱۱۵۰ غمی شد دلم زانک شاه جهان  
ولیکن بگیتی بجز<sup>۱۶</sup> تاج<sup>۱۷</sup> و تخت  
ترا این همه ایدر<sup>۱۹</sup> آراستست  
همه شهر توران بر نددت نماز  
تو فرزند باشی و من چون پدر  
یکی رای با دانش<sup>۵</sup> افگند بن  
زبان برگشاد و سخن برفشاند  
بعنبر سر خامه را کرد مست<sup>۶</sup>  
بزرگی و دانش<sup>۸</sup> نمایش<sup>۹</sup> گرفت  
بدو کی رسد بندگان را گمان  
خردمند را داد او<sup>۱۲</sup> پرورد  
خداوند گوپال و شمشیر و خود<sup>۱۳</sup>  
ز بیداد و کژی<sup>۱۴</sup> دل و دست پاک  
ز بیدار دل زنگه شاوران  
چنین تیز<sup>۱۵</sup> شد با تو اندر نهان  
چه جوید<sup>۱۸</sup> خردمند بیدار بخت  
اگر شهریاری و گر<sup>۱۹</sup> خواستست  
مرا خود بمهر تو باشد<sup>۲۱</sup> نیاز  
پدر پیش فرزند بسته کمر

۱. ل و بڅ - شد هم؛ خ، ۱، خ، ۲ - گشتی ۲. م - جهانی ۳. خ، ۲ - افزون دارد:

و را باشد ایوان و گیتی همه تو باشی شبان و جهان چون رمه

۴. ل - چنین گفت ۵. ل، خ، ۱ - بارامش ۶. ل، خ، ۱ و بڅ - نامه ۷. ل، خ، ۱ - پست؛ خ، ۲ -  
بیت را ندارد؛ ع - بیت ترجمه نشده. ۸. خ، ۱ و بڅ - رایش ۹. خ، ۲ - نیایش ۱۰. ل، خ، ۱، خ، ۲ - که او  
۱۱. بڅ - خداوند هوش و روان و خرد ۱۲. خ، ۲ - و او ۱۳. خ، ۲ - بیت ۱۱۴۷ پس از بیت ۱۱۴۸  
آمده. ۱۴. ل، خ، ۱ - ز بیداد کردن ۱۵. ل، خ، ۱، خ، ۲ - تیره ۱۶. ل، خ، ۲ - ز گیتی جز از؛ خ، ۱ -  
بگیتی جز از ۱۷. خ، ۱ - نام ۱۸. م - چه جویند ۱۹. ل - ترا ایدر اینها بر؛ خ، ۲ - ترا کارها اید [ر]  
۲۰. ل - اگر تاج و تختست اگر ۲۱. ل - آمد

- ۱۱۵۵ [چنان دان که کاوس بر تو بمهر  
کجا من گشایم در گنج بست<sup>۱</sup>  
بدارمت بسی رنج فرزندوار  
چو از<sup>۲</sup> کشورم بگذری در جهان<sup>۳</sup>  
وزین روی دشوار یابی گذر  
۱۱۶۰ بدین راه پیدا نبینی زمین  
ازین<sup>۴</sup> کرد یزدان ترابی نیاز  
سپاه و در گنج<sup>۵</sup> و شهر آن تست  
چورای<sup>۶</sup> آیدت آستی با پدر  
که ز ایدر بایران شوی با سپاه  
۱۱۶۵ نماند ترا با پدر جنگ دیر  
گر آتش ببند<sup>۷</sup> پی شصت و پنج  
ترا باشد ایران و گنج و سپاه  
پذیرفتم از پاک یزدان که من  
نفرمایم<sup>۸</sup> و خود نسازم ببد  
۱۱۷۰ چو نامه بمهر اندر آورد شاه  
بزودی برفتن ببندد کمر
- بران گونه یک روز نگشاد چهر<sup>۱</sup>  
سپارم بتو تاج و تخت<sup>۲</sup> نشست  
بگیتی تو مانی ز من یادگار  
نکوهش کنندم کهان و مهان<sup>۳</sup>  
مگر ایزدی باشد آیین و فر  
گذر کرد باید بدریای<sup>۴</sup> چین  
هم ایدر بباش<sup>۵</sup> و بخوبی بناز<sup>۶</sup>  
برفتن بهانه نبایدت جست<sup>۷</sup>  
سپارم<sup>۸</sup> ترا تاج و زرین کمر<sup>۹</sup>  
ببندم<sup>۱۰</sup> بدلسوزگی با<sup>۱۱</sup> توراه<sup>۱۲</sup>  
کهن شد سرش<sup>۱۳</sup> گردد از جنگ سیر  
رسد آتش از باد پیری برنج<sup>۱۴</sup>  
ز کشور بکشور رساند کلاه<sup>۱۵</sup>  
بکوشم بخوبی بجان<sup>۱۶</sup> و به تن  
به اندیشه<sup>۱۷</sup> دل را نیازم ببد<sup>۱۸</sup>  
بفرمود تا زنگه نیک خواه  
یکی<sup>۱۹</sup> خلعت آراست با<sup>۲۰</sup> سیم و زر

۱. خ ۱- بگشاد بکروز چهر؛ ل، خ ۲- بیت را ندارند؛ ع- بیتهای ۱۱۵۵-۱۱۵۷ ترجمه نشده. ۲. ل-  
گشایم دل و گنج و دست؛ خ ۱- گشایم در گنج و دست؛ خ ۲- سپارم دل و گنج و دست ۳. ل، خ ۲ و بخ-  
جایگاه؛ خ ۱- «و» را افزون دارد. ۴. خ ۱- تور؛ خ ۲- چوبر ۵. خ ۲- مردمان ۶. ل- بیت را  
ندارد. ۷. خ ۲- زدریای ۸. ل، خ ۱، خ ۲- اگر ۹. بخ- پای ۱۰. ل، خ ۱- بساز؛ خ ۲- بیت را  
ندارد. ۱۱. ل- سپاه در و گنج؛ خ ۱- سپا[ه] و زر و گنج ۱۲. خ ۲- بیت را ندارد. ۱۳. م- چورا  
(سهو قلم). ۱۴. ل، خ ۱- بسازم ۱۵. ل، خ ۱- تخت و تاج و کمر؛ خ ۲- گنج و زرین کمر ۱۶. م-  
نندم؛ ل، خ ۱- نه بندم ۱۷. ل، خ ۱- بر ۱۸. ع- بیتهای ۱۱۶۴-۱۱۶۷ ترجمه نشده. ۱۹. ل، خ ۱،  
خ ۲- مگر ۲۰. ل- کزانیس نبندد؛ خ ۱- کزانیس نبیند ۲۱. ل و بخ- شود آتش از آب پیری برنج؛  
خ ۱- شود تابش از آب تیزی برنج؛ خ ۲- بیت را ندارد. ۲۲. ل- ز کشور بشاهی بسر بر کلاه؛ خ ۱ و بخ-  
ز کشور بکشور بشاهی کلاه؛ خ ۲- ز کشور بکشور بجویی کلاه ۲۳. خ ۱- برنج ۲۴. خ ۲- بفرمایم  
۲۵. خ ۱- پر اندیشه ۲۶. خ ۲- باندیشه بد نیارم سزد ۲۷. ل- تنش؛ خ ۱، خ ۲- بسی ۲۸. خ ۲-  
آراسته



یکی<sup>۱</sup> اسپ بر سر ستام گران<sup>۲</sup> بیامد دمان زنگه شاوران  
 چو نزدیک تخت سیاوش<sup>۳</sup> رسید سیاوش بیک روی زان<sup>۴</sup> شاد شد<sup>۱</sup>  
 ۱۱۷۵ که دشمن<sup>۱</sup> همی دوست بایست کرد یکی نامه بنوشت نزد پدر  
 که من با جوانی خرد یافتم ازان زن یکی<sup>۱۴</sup> مغز شاه جهان  
 شبستان او<sup>۱۵</sup> درد من شد نخست ۱۱۸۰ بایست بر کوه آتش گذشت  
 ازان ننگ و خواری بچنگ آمدم دو کشور بدین آستی شاد گشت  
 نیاید همی هیچ<sup>۱۸</sup> کارش پسند چو چشمش ز دیدار<sup>۱۱</sup> من گشت سیر  
 ۱۱۸۵ ز شادی مبادا دل او رها<sup>۲۳</sup> شدم من ز غم در دم<sup>۲۴</sup> ازدها

۱. خ ۲- ابا ۲: ل، خ ۱- و بر سر ستامی گران؛ بخ- زرین ستام گران؛ خ ۲- و زرین سنان می گران  
 ۳. خ ۲- چو نزدیکی تخت ایران ۴. ل- بشنید و گفت و شنید؛ خ ۱- پرسید و گفت و شنید؛ خ ۲-  
 پرسید و دید و شنید؛ بخ- گفتند و دید و شنید ۵. خ ۲- ازو ۶. خ ۲- گشت ۷. خ ۱- بیکروی پر  
 ۸. ل- بیت را ندارد؛ خ ۲- مصراع دوم بیت ۱۱۷۳، بیتهای ۱۱۷۴-۱۱۸۱ و مصراع اول ۱۱۸۲ متن را ندارد.  
 ۹. ل، خ ۱- ز دشمن ۱۰. ل، خ ۱- ازان پس ۱۱. ل، خ ۱- افزون دارند:  
 ز دشمن نیاید مگر دشمنی بفرجام هر چند نیکی کنی  
 ۱۲. ل، خ ۱- اندرو ۱۳. بخ- ز کردار بد روی بر تافتم ۱۴. ل، خ ۱ و بخ- ازان آتش؛ کذا در م.  
 ۱۵. خ ۱- تو ۱۶. ل- به ۱۷. ل- بیت را ندارد. ۱۸. م- بیاید همی هیچ؛ ل، خ ۱- نیامد  
 همی هیچ؛ خ ۲- نیاید همی روز؛ بخ- نیامد ز من هیچ ۱۹. ل، خ ۱- گشاده ۲۰. ل- و همان سر  
 به بند؛ بخ- و همان نیز بند ۲۱. خ ۱- گفتار؛ خ ۲- پیگار ۲۲. ل، خ ۲- بر سیرگشته نباشیم دیر؛  
 خ ۱- بر سیرگشته نیایم دلیر ۲۳. خ ۲- دل او نباشد رها ۲۴. خ ۱- دل

ندانم کزین کار بر من<sup>۱</sup> سپهر  
ازان پس بفرمود بهرام را  
سپردم ترا تاج<sup>۴</sup> و پرده سرای<sup>۵</sup>  
درفش و سواران و پیلان<sup>۶</sup> کوس  
۱۱۹۰ چنین هم پذیرفته او را سپار  
[ز دیده ببارید خوناب زرد  
ز لشکر گزین کرد سیصد سوار  
صد اسپ گزیده<sup>۱۳</sup> بزین ستام  
بفرمود تا پیش او آورند<sup>۱۱</sup>  
۱۱۹۵ درم نیز چندان که بودش بکار  
ازان پس گرانمایگان را بخواند  
چنین گفت کز نزد افراسیاب  
یکی راز<sup>۱۱</sup> پیغام دارد بمن<sup>۱۲</sup>  
همی سازم اکنون پذیره شدن  
۱۲۰۰ همه سوی بهرام دارید روی  
همی<sup>۲۵</sup> بوسه دادند گردان<sup>۲۶</sup> زمین

۱. ل، خ، ۱، خ، ۲ - گردان ۲. ل، خ، ۱ - براز اندران جنگ؛ خ، ۲ - بدل اندرین کین ۳. ل، خ، ۱، خ، ۲ و  
بخ - نام ۴. ل، خ، ۲ - تخت؛ بخ - رخت ۵. خ، ۲ - پرده سرا ۶. ل - گنج آراسته تخت و جای؛ خ، ۱ -  
گنج آگنده و تخت جای؛ خ، ۲ - گنج آگنده و تاج را ۷. ل، خ، ۱، خ، ۲ - «و» را افزون دارند. ۸. ل - آید  
باید؛ خ، ۱، خ، ۲ - آید بدینجا ۹. ل - سرافراز ۱۰. ل، خ، ۱، خ، ۲ و بخ - بیت را ندارند. ۱۱. ل - «و»  
ندارد. ۱۲. ل، خ، ۱ و خ، ۲ - در این جایبیت ۱۱۹۵ متن افزوده شده. ۱۳. خ، ۲ - و کبیزک ۱۴. م - «و»  
ندارد؛ بسنجید باع - و مائة وصیف و وصیفة ۱۵. خ، ۲ - با ۱۶. خ، ۱ - آورد ۱۷. خ، ۱ - بشمرد؛ خ، ۲ -  
آورند ۱۸. نک. توضیح ۱۲، بیت ۱۱۹۲؛ خ، ۱ - افزون دارد:

شتر بان ز هر چیز بر کرده بار شترهای بر بار چندین قطار

۱۹. خ، ۱ - برین؛ خ، ۲ - ازین ۲۰. ل - بیت را ندارد. ۲۱. ل - رای و؛ خ، ۲ - «و» را افزون دارد.  
۲۲. خ، ۲ - ز من؛ ل - دو مصراع پس و پیش. ۲۳. ل - که پیران بیامد ازان انجمن؛ خ، ۱، خ، ۲ - که ایمن  
بدویست آن انجمن ۲۴. ل، خ، ۱ - میچید دلهاز گفتار اوی؛ خ، ۲ - متابید دلهاز دیدار اوی ۲۵. ل،  
خ، ۱، خ، ۲ - همه ۲۶. خ، ۲ - یکسر ۲۷. ل، خ، ۱، خ، ۲ - بفرمود سالار؛ بخ - پیش سیاوخش ۲۸. ع -  
بیت چنین ادا شده: فسجد و اله و رجعوا مذعنین لأمره و خاضعین لحکمه، پس از آن قطعه زیر می آید: ذکر  
مسیر سیاوخش الی بلاد ترکستان

چو خورشید تابنده بنمود پشت  
 سیاوش لشکر بجیحون<sup>۱</sup> کشید  
 چو آمد بترمذ درون<sup>۲</sup> بام و کوی<sup>۴</sup>  
 چنان بد همه<sup>۵</sup> شهرها تا بچاچ<sup>۶</sup> ۱۲۰۵  
 بهر منزلی ساخته خوردنی  
 چنین تا بقفقارباشی<sup>۸</sup> براند  
 چو آگاهی آمد پذیره شدند  
 ز خویشان گزین کرد پیران هزار  
 بیاراسته<sup>۱۱</sup> چار پیل سپید ۱۲۱۰  
 یکی برنهاده ز پیروزه تخت  
 سرش ماه زرین و بومش<sup>۱۴</sup> بنفش  
 ابا تخت زرین سه پیل دگر<sup>۱۵</sup>  
 سپاهی بران سان که گفتی سپهر  
 صد اسپ گرانمایه با زین زر<sup>۱۸</sup> ۱۲۱۵  
 هوا شد سیاه و زمین شد درشت  
 بمرگان همی از جگر خون کشید<sup>۲</sup>  
 بسان بهاران پر از رنگ و بوی  
 تو گفتی عروسیست با طوق و تاج  
 خورشهای زیبا و<sup>۷</sup> گستر دنی  
 فرود آمد آنجا و چندی بماند  
 همه سرکشان<sup>۹</sup> با تبیره شدند  
 پذیره شدن را برآراست کار<sup>۱۰</sup>  
 سپه راهمه<sup>۱۲</sup> داد یکسر نوید  
 درفشنده مهدی<sup>۱۳</sup> بسان درخت  
 بزر بافته پر نیانی درفش  
 صد از ماه رویان زرین کمر<sup>۱۶</sup>  
 بیاراست روی زمین را بمهر<sup>۱۷</sup>  
 بدیبا بیاراسته سر بسر<sup>۱۸</sup>

۱. م. - ز سیحون؛ خ ۲ - ز ایوان بهامون ۲. ل، خ ۱، خ ۲ - از آب دو دیده رخس ناپدید؛ ع - فرکب سیاوخش  
 و عبر جیحون حزین القلب غزیر الدمع ۳. ل، خ ۱ - درو ۴. خ ۲ - نامجوی ۵. ل، خ ۱ -  
 چنان هم همه؛ خ ۲ - بران سان همه ۶. بخ - چنان هم نشان تادر شهر چاچ ۷. ل - خورشهاز  
 گسترده؛ خ ۱، خ ۲ و بخ - خورشها و گسترده ۸. م - بقفقارباشی؛ ل - بقفقارباشی؛ خ ۱ - بقفقار  
 تاشی؛ خ ۲ - بقفقارباشی؛ بخ - بقاچارباشی؛ ع - بقفقارباشی؛ بسنجید در بیرونی؛ قاچقارباشی (نک).  
 «Biruni's Picture of the World» (تصویر بیرونی از جهان)، ویراسته ز. و. توگان Z. V. Togan در  
 MASI شماره ۵۲). ۹. خ ۲ - لشکران ۱۰. ل، خ ۱، خ ۲ - همه بانثار ۱۱. ل، خ ۲ - بیاراست  
 با؛ خ ۱ - بیاراستش ۱۲. م، خ ۱ - همی ۱۳. ل، خ ۱ و بخ - پس او درفشی؛ خ ۲ - درفش درفشان  
 ۱۴. ل، خ ۱ - سرش ماه زرین غلافش ۱۵. ل - کرسی زر؛ بخ - کرسی بزر ۱۶. ل، خ ۱، خ ۲ و بخ -  
 بدیبا بیاراسته سر بسر؛ بسنجید با مصراع دوم بیت ۱۲۱۵. ۱۷. ل، خ ۱ - بیت را ندارند. ۱۸. خ ۲ - با  
 سیم وزر ۱۹. خ ۲ - اباوی غلامان زرین کمر؛ بخ - بزر اندرون چند گونه گهر؛ ل، خ ۱ - بیت را ندارند.

سیاوش<sup>۱</sup> بشنید کامد سپاه  
درفش سپهدار پیران<sup>۲</sup> بدید  
بشد تیز و بگرفتش اندر کنار  
بدو گفت کای پهلوان سپاه  
۱۲۲۰ همه بر<sup>۳</sup> دل اندیشه این بد نخست  
ببوسید پیران سر و پای او<sup>۴</sup>  
چنین گفت کای شهریار جوان  
ستایش<sup>۵</sup> کنم پیش یزدان نخست  
ترا چون پدر باشد افراسیاب  
۱۲۲۵ ز پیوستگان هست<sup>۶</sup> بیش از هزار  
تو بی کام دل هیچ دم بر مزن  
مراگر پذیری<sup>۷</sup> تو با پیر سر  
برفتند هر دو بشادی بهم  
پذیره شدن را بیاراست شاه<sup>۸</sup>  
خروشیدن پیل و<sup>۹</sup> اسپان شنید  
بپرسیدش از نامور شهریار<sup>۱۰</sup>  
چرا رنجه کردی روانرا<sup>۱۱</sup> براه  
که بیند<sup>۱۲</sup> دو چشم ترا تندرست  
همان خوب چهر دلارای او  
مراگر بخواب این نمودی روان<sup>۱۳</sup>  
چو دیدم ترا روشن و تندرست<sup>۱۴</sup>  
همه<sup>۱۵</sup> بنده باشیم<sup>۱۶</sup> زین روی آب  
پرستندگانند<sup>۱۷</sup> با گوشوار<sup>۱۸</sup>  
ترا بنده باشد همی مرد و زن<sup>۱۹</sup>  
ز بهر پرستش ببندم کمر<sup>۲۰</sup>  
سخن یاد کردند بر بیش و کم

۱. ل. خ، ۱، خ ۲ - سیاوش چو ۲. بخ - راه ۳. ل، خ، ۱، خ ۲ - توران ۴. خ ۲ - و بانگ ۵. ل، خ، ۱ -  
از شهر و از شهریار؛ خ ۲ - از گردش روزگار ۶. ل، خ، ۱ - تو خود را ۷. خ ۲ - در ۸. خ ۲ - بینم  
۹. ل، خ، ۱ - سراپای او؛ خ ۲ - بر و پای او ۱۰. در بقیه نسخه‌ها بیت دو قسمت شده؛ ل -

همی گفت با کردگار جهان همانا سر پیر گشتی جوان  
مراگر بخواب این نمودی روان تو آگاهی از آشکار و نهان

خ، ۱، خ ۲ -

همی گفت با کردگار جهان همانا سر [خ ۲ - که ای داور] آشکار و نهان  
مراگر بخواب این نمودی روان همانا سر [خ ۲ - ز سر] پیر گشتی جوان

۱۱. ل، خ، ۱ - نیایش ۱۲. ل، خ، ۱ - دو مصراع پس و پیش؛ خ ۲ - بیت را ندارد. ۱۳. ل - همان؛  
خ ۱ - مهان ۱۴. ل - باشند؛ خ ۱، خ ۲ - باشید ۱۵. ل، خ، ۱، خ ۲ و بخ - مرا هست پیوسته ۱۶. خ ۲ -  
همه پاک با طوق و ۱۷. ل، خ، ۱ - بیت پس از بیت ۱۲۲۶ متن آمده. ۱۸. ل، خ، ۱ و بخ - چه مرد و  
چه زن؛ خ ۲ - بیت را ندارد. ۱۹. خ ۱ - بدیدی ۲۰. خ ۲ -

همه بنده باشند پیش تو بر فرمان تو سر نیارد بدر

همی<sup>۲</sup> خفته را سر برآمد<sup>۳</sup> ز خواب  
 همی<sup>۴</sup> اسپ تازی برآورد پر<sup>۱</sup>  
 ببارید و ز اندیشه<sup>۷</sup> آمد بخشم<sup>۸</sup>  
 بیاراسته تا بکابلستان<sup>۱۰</sup>  
 همی برکشید از جگر سردباد<sup>۱۱</sup>  
 بکردار آتش رخس<sup>۱۲</sup> برفروخت  
 سپهد بدید آن غم و درد اوی  
 غمی گشت و دندان بلب بر نهاد  
 نشستند و یکبار<sup>۱۵</sup> دم بر زدند  
 نشست و بر و یال و گفتار او  
 همی هر زمان<sup>۱۷</sup> نام یزدان بخواند  
 ز شاهان گیتی توی یادگار  
 کسی را نباشد ز تخم مهان  
 همی از تو گیرند گویی<sup>۱۹</sup> نژاد

همه ره ز آوای<sup>۱</sup> چنگ و رباب  
 همی<sup>۴</sup> خاک مشکین شد از مشک و زر<sup>۵</sup>  
 سیاوش چو آن دید آب از دو چشم  
 که یاد آمدش بوم<sup>۹</sup> زابلستان  
 همان شهر ایرانش آمد بیاد  
 ز ایران دلش یاد کرد و بسوخت  
 ز پیران بیچید و پوشید<sup>۱۳</sup> روی  
 بدانست کورا چه آمد بیاد  
 بققجار باشی<sup>۱۴</sup> فرود آمدند  
 نگه کرد پیران بدیدار او  
 بدو در<sup>۱۶</sup> دو چشمش همی خیره ماند  
 بدو<sup>۱۸</sup> گفت کای نامور شهریار  
 سه چیزست بر تو که اندر جهان  
 یکی آنک از تخمه کیقباد

۱. ل، خ ۲- همه شهر از آواز؛ خ ۱- همه شهر از آوای ۲. خ ۲- همه ۳. خ ۱- برآید ۴. خ ۱- همه  
 ۵. خ ۲- همه کوی رنگین ز سیم و زر؛ بخ- همه خاک مشکین شد از مشک تر ۶. خ ۱- همی تازی  
 اسپان برآورده پر؛ خ ۲- همه اسپ تازی برآورده پر؛ ل و ع- بیت را ندارند. ۷. ل، خ ۱- و از دشمن  
 ۸. ع- بیتهای ۱۲۳۱-۱۲۳۴ چنین ادا شده: فیینا هو كذلك إذ ت ذکر أرض زابلستان ایام مقامه بها فی ضیافة  
 رستم بن دستان و ذکر ریاضها الممسکة و جناتها المزخرفة فشر عقد الدموع ۹. ل، خ ۱ و بخ- که یاد  
 آمدش بزم؛ خ ۲- همی یادش آمد ز ۱۰. ل، خ ۱- افزون دارند:

بسی گوهر و زر همی ریختند زبر مشک و عنبر همی بیختند  
 که آمد بمهمانی پیلتن شده نامداران شهر انجمن

خ ۲- صورتی از همین بیتها را افزون دارد، اما ع ترجمه آنها را دارد (نک.). ۱۱. خ ۲- بیت را ندارد.  
 ۱۲. ل، خ ۱- دلش ۱۳. ل و بخ- پوشید و پیچید؛ خ ۱- پرسید و پیچید ۱۴. م- بققجار باشی؛  
 ل- بققجار باشی؛ خ ۱- بققجار تاشی؛ خ ۲- بققجار باشی؛ بخ- بققجار باشی ۱۵. ل، خ ۱- یکبار و؛  
 خ ۲- یکباره ۱۶. خ ۲- برو بر ۱۷. خ ۲- برو در نهان ۱۸. ل، خ ۱، خ ۲- چنین ۱۹. خ ۲-  
 شاهان

و دیگر زبانی<sup>۱</sup> بدین راستی  
سه دیگر که گویی که از چهر تو  
۱۲۴۵ چنین داد پاسخ سیاوش بدوی  
خنیده بگیتی بمهر و وفا  
گر ایدونک با من تو پیمان کنی  
گر از بودن ایدر مرا نیکویست  
و گر نیست فرمای تا<sup>۸</sup> بگذرم  
۱۲۵۰ بدو گفت پیران که مندیش زین  
مگردان دل از مهر افراسیاب  
پراگنده نامش بگیتی<sup>۱۱</sup> بدیست<sup>۱۲</sup>  
خرد دارد و رای و هوش بلند  
مرانیز خویشیست با او<sup>۱۶</sup> بخون  
۱۲۵۵ همانا برین بوم و بر صد هزار  
همم بوم و بر هست و هم<sup>۱۹</sup> گوسفند  
مرا بی نیاز نیست از هر کسی

۱. خ ۲- دویم این زبان ۲. م- پیر و پاکیزه؛ ل، خ ۱- پیر پاکیزه؛ خ ۲- «و» ندارد. ۳. خ ۲- خوب روی  
۴. خ ۲- «و» ندارد. ۵. خ ۱- بدانم ۶. ل، خ ۱- افزون دارند:  
بسازم برین بوم آرام‌گاه بمهر و وفای تو ای نیکخواه  
۲. خ ۲- بیت را ندارد. ۷. خ ۱- بیاید ۸. خ ۱- فرجام تا؛ خ ۲- فرمای تو ۹. خ ۲- نمایی برفتن ره  
دیگرم ۱۰. خ ۲- ایدر ۱۱. خ ۱- به نیکی؛ خ ۲- بگفتی ۱۲. خ ۲- بدوی ۱۳. خ ۱-  
و مرد؛ خ ۲- مردی ۱۴. خ ۲- از وی؛ ع- مصراع دوم چنین ادا شده: و هو فی الباطن علی خلاف ذلك  
۱۵. ل- نیازد؛ خ ۱- نیارد ۱۶. خ ۲- مرانیز با اوست خویشی ۱۷. ل، خ ۱- افزون دارند:  
مرا نزد او آب رویست و جاه فراوان مرا گنج و رنج [خ ۱- تخت] و سپاه  
۱۸. ل، خ ۱، خ ۲- افزون دارند:  
ده و دو هزار آنک خویش منند چو خواهم شب و روز پیش منند  
بسنجید با افزوده؛ ع: ولی اثنا عشر ألفاً من اقاربی مهما دعت الحاجة اليهم اجتماعاً الی و احتفوا بهی  
۱۹. ل- همان بوم و بر هست پر؛ خ ۲- هم از شهر بوم و سر ۲۰. خ ۲- ز ۲۱. خ ۱- همم اسپ و گنج

فدای تو بادا همه هرچ هست  
 پذیرفتم از پاک یزدان<sup>۲</sup> ترا  
 ۱۲۶۰ که بر تو نیاید<sup>۵</sup> ز بدها گزند  
 مگر کز تو آشوب خیزد بشهر  
 سیاوش بدان گفتها رام شد<sup>۷</sup>  
 بخوردن نشستند یک با دگر<sup>۹</sup>  
 برفتند با خنده و شادمان  
 ۱۲۶۵ چنین تا رسیدند در شهر گنگ<sup>۱۲</sup>  
 پیاده بکوی آمد<sup>۱۵</sup> افراسیاب  
 سیاوش چو او را پیاده بدید  
 گرفتند مریکدگر را ببر  
 گر ایدونک سازی بشادی<sup>۱</sup> نشست  
 برای و دل<sup>۲</sup> هوشمندان ترا<sup>۴</sup>  
 نداند کسی راز چرخ بلند  
 بیامیزی از دور تریاک و زهر<sup>۶</sup>  
 برافروخت و اندر خور جام شد<sup>۸</sup>  
 سیاوش پسر گشت و پیران پدر<sup>۱۰</sup>  
 بره بر نجستند جایی زمان<sup>۱۱</sup>  
 کزان<sup>۱۳</sup> بود خرّم سرای درنگ<sup>۱۴</sup>  
 از ایوان میان بسته و پر<sup>۱۶</sup> شتاب  
 فرود آمد از اسپ و پیشش دوید  
 بسی<sup>۱۷</sup> بوس دادند بر چشم و سر<sup>۱۸</sup>

۱. ل، خ ۱ و بخ - گر ایدر کنی تو بشادی؛ خ ۲ - گر ایدونکه ایدر سازی ۲. ل، خ ۱ - اکنون ز یزدان  
 ۳. خ ۱ - برای دل و ۴. بخ - پرستش کنم از دل و جان ترا؛ ل، خ ۱ - افزون دارند:  
 پذیرفتم از پاک یزدان که من پرستنده باشم بجان و بتن  
 ۵. ل، خ ۱ و بخ - نعمانم که یابی ۶. م و خ ۲ - از دود تریاک زهر ۷. ل، خ ۱، خ ۲ - شادگشت ۸. ل -  
 بیفروخت ز اندیشه آزادگشت؛ خ ۱ - برافروخت از اندیشه آزادگشت؛ خ ۲ - برافروخت و اندر خور دار  
 گشت ۹. ل، خ ۱ - با یکدگر ۱۰. خ ۲ - افزون دارد:  
 چو خورشید بر زد سر از کوهسار برون آمد از برج دریای قار  
 زمین گشت بر سان اردی بهشت هوا اندرو سنبل و لاله کشت  
 ۱۱. بخ - بیتی افزوده شده؛ ع - بیتهای ۱۲۶۴ و ۱۲۶۵ چنین ادا شده: و ارتحلا و سارا حتی الی مستقر  
 افراسیاب من مدینه کنک ۱۲. ل، خ ۱ - رسیدند بدژ موخب کنک؛ خ ۲، بخ - رسیدند نزدیک گنگ؛  
 موخب گنگ: در نسخه های ل، خ ۱ بخوانید: هوخت گنگ (همچنین: گنگ دژ هوخت)، که ترمیم مصراعهای  
 نسخه های ل و خ ۱ را امکان پذیر می کند: چنین تا رسیدند در هوخت گنگ؛ برای معنی کلمه «هوخت» [به  
 غلط «خوهت» ذکر شده. رداکتور] نک. برهان قاطع (طبع معین)، [ج ۴]، ص ۲۳۸۸ (بسنجید با: Altir. Wb.  
 ۱۸۱۹ - اوستایی هوختا hūxta). ۱۳. ل، خ ۱، خ ۲ - که آن ۱۴. خ ۲ - افزون دارد:  
 جهان بود سر تا سر آراسته چو بستخانه چنین پر آراسته  
 بپای اندرون زر همی ریختند زبر مشک و عنبر همی بیختند  
 ۱۵. خ ۲ - بیامد پیاده رو ۱۶. خ ۲ - میان بسته با صد ۱۷. ل - همی ۱۸. خ ۲ - افزون دارد:  
 بسپرسید از راه آنشهریار که چون گردد این گردش روزگار  
 درستند (?) گفتند تخت تو شاد انوشه کسی کش کند شاه یاد

ازان پس چنین گفت افراسیاب  
 ۱۲۷۰ ازین پس نه آشوب خیزد نه جنگ  
 برآشفت<sup>۴</sup> گیتی ز تور دلیر  
 دو کشور سراسر پراز شور<sup>۱</sup> بود  
 بتورام گردد زمانه کنون  
 کنون شهر توران ترا بنده اند  
 ۱۲۷۵ مرا چیز با جان همی<sup>۸</sup> پیش تست  
 سیاوش برو آفرین کرد سخت  
 سپاس از خدای جهان آفرین<sup>۱۱</sup>  
 سپهدار دست سیاوش بدست  
 بروی سیاوش نگه کرد و گفت  
 ۱۲۸۰ نه زین<sup>۱۴</sup> گونه مردم بود در جهان  
 ازان پس پیران چنین گفت رد<sup>۱۱</sup>  
 که بشکبید از<sup>۱۸</sup> روی چونین پسر  
 مرا دیده از خوب<sup>۲۱</sup> دیدار او  
 که گردان جهان<sup>۱</sup> اندر آمد بخواب<sup>۲</sup>  
 بآشخور آیند میش<sup>۳</sup> و پلنگ  
 کنون روی گیتی<sup>۵</sup> شد از جنگ سیر  
 جهان را دل از<sup>۷</sup> آشتی کور بود  
 برآساید از جنگ وز جوش خون  
 همه دل بمهر تو آگنده اند  
 سپهد بجان و بتن خویش تست<sup>۱</sup>  
 که از گوهر تو مگرداد بخت<sup>۱۰</sup>  
 کزویست آرام و پرخاش<sup>۱۲</sup> و کین  
 بیامد بتخت مهی برنشست  
 که این را بگیتی کسی نیست<sup>۱۳</sup> جفت  
 چنین روی و<sup>۱۵</sup> بالا و فرّ مهان  
 که کاوس تندست<sup>۱۷</sup> و اندک خرد  
 چنین برز<sup>۱۹</sup> بالا و چندین هنر<sup>۲۰</sup>  
 بماندست دل خیره از کار او<sup>۲۲</sup>

۱. ل. که گرد از جهان؛ خ ۱. که بد از جهان؛ بخ. که بد در جهان ۲. ع. بیتهای ۱۲۶۹-۱۲۷۷ ترجمه نشده. ۳. ل، خ ۱ و بخ. آیدگوزن ۴. خ ۲. پراز آشوب ۵. ل، خ ۱، خ ۲. کشور ۶. ل و بخ. همیشه پراز شور؛ خ ۱، خ ۲. همه ساله پراز شور ۷. ل، خ ۲. «از» را ندارند. ۸. ل. مرا خود تن و جان همه؛ خ ۱، بخ. مرا با تن و جان همه؛ خ ۲. مرا نیز هم جان و دل ۹. ل. همیشه جوان بادی و تن درست؛ خ ۲. تو خود شاد دل باشی و تندرست؛ بخ. سپهدار پیران بتن خویش تست؛ ل. افزون دارد:

پدروار پیش تو مهر آورم همیشه پراز خنده چهر آورم  
 در گنج بی رنج در پیش تست همه شادمانی بکم بیش تست

خ ۱. بیت اول را پس از بیت ۱۲۷۶ متن و صورتی از مصراع دوم بیت دوم را افزون دارد: همیشه جوان بادی و تن درست، بسنجید با بیت پیش. ۱۰. خ ۲. بیت را ندارد. ۱۱. ل و بخ. خداوند جان آفرین ۱۲. خ ۲. آرام و هم مهر و ۱۳. ل، خ ۱. نیابند؛ خ ۲. ندانیم ۱۴. ل، خ ۱. برین؛ خ ۲. ازین ۱۵. خ ۲. بدین روی ۱۶. ل، خ ۱. چنین گفت پیران رد ۱۷. ل، خ ۱، خ ۲. پیرست ۱۸. خ ۲. شکبید ازو ۱۹. م، خ ۲. «و» را افزون دارند. ۲۰. ل. چونین هنر ۲۱. ل و بخ. دیده چون دید؛ خ ۱. دیده خوب از؛ خ ۲. دیده در خواب ۲۲. ل، خ ۱ و بخ. بمانده دلم خیره در کار او؛ خ ۲. دلم مانده بد خیره در کار او



که فرزند باشد کسی را چنین  
 ۱۲۸۵ از ایوانها پس<sup>۱</sup> یکی برگزید  
 یکی تخت زرین نهادند پیش  
 بدیبای چینی بیاراستند  
 بفرمود پس تارود سوی کاخ  
 سیاوش چو در پیش ایوان رسید  
 ۱۲۹۰ بیامد بران تخت زر برنشست<sup>۲</sup>  
 چو خوان سپهد بیاراستند<sup>۳</sup>  
 ز هرگونه رفت بر خوان<sup>۴</sup> سخن  
 چو از خوان سالار برخاستند<sup>۵</sup>  
 برفتند بارود و<sup>۶</sup> رامشگران  
 ۱۲۹۵ بدو داد جان و دل افراسیاب  
 همی خورد<sup>۷</sup> می تا جهان تیره شد<sup>۸</sup>  
 سیاوش به ایوان خرامید شاد<sup>۹</sup>  
 بدان شب هم اندر<sup>۱۰</sup> بفرمود شاه  
 چنین گفت با شیده<sup>۱۱</sup> افراسیاب  
 ۱۳۰۰ تو با پهلوانان و خویشان من  
 دو دیده بگرداند اندر<sup>۱</sup> زمین  
 همه<sup>۲</sup> کاخ زربفتها<sup>۳</sup> گسترید  
 همه پایها چون سر گاومیش  
 فراوان پرستندگان<sup>۴</sup> خواستند  
 بباشد بکام و نشیند فراخ<sup>۵</sup>  
 سر طاق ایوان بکیوان رسید  
 هشیوار جان اندر اندیشه<sup>۶</sup> بست  
 کس آمد سیاوش را خواستند<sup>۷</sup>  
 همه شادمانی فگندند بن<sup>۸</sup>  
 نشستنگه می بیاراستند<sup>۹</sup>  
 بباده نشستند یکسر سران  
 همی بی<sup>۱۰</sup> سیاوش نیامدش خواب<sup>۱۱</sup>  
 سر میگساران ز می خیره شد<sup>۱۲</sup>  
 بمستی ز<sup>۱۳</sup> ایران نیامدش یاد<sup>۱۴</sup>  
 بدان کس که بودند بر<sup>۱۵</sup> بزمگاه<sup>۱۶</sup>  
 که چون سر برآرد سیاوش<sup>۱۷</sup> ز خواب  
 کسی کو بود مهتر انجمن

۱. خ. ۱- او بر ۲. خ. ۱، ۲- از ایوانهایش ۳. خ. ۱- همی ۴. ل. و ب. خ. ۵- زربفت را ۵. ل. و ب. خ. ۶- ز هرگونه سازها؛ خ. ۲- کس آمد سیاوخش را، بسنجید با بیت ۱۲۹۱. ۶. خ. ۲- بیت را ندارد. ۷. ل.، خ. ۱- بران تخت زرین نشست؛ خ. ۲- بر تخت زرین نشست ۸. ل. و جان اندر اندیشه؛ خ. ۱- جان در اندیشه (کذا!!)؛ خ. ۲- جان را در اندیشه ۹. خ. ۲- سیاوخش پرداختند ۱۰. ل. خ. ۱- فراوان پرستندگان خواستند؛ ل. افزون دارد:

کس آمد سیاوش را خواندند بران تخت زربفتش بنشانند

۱۱. ل. خ. ۱- با او ۱۲. خ. ۱- دو مصراع پس و پیش. ۱۳. خ. ۲- از خوان و خوردن بپرداختند  
 ۱۴. ل. خ. ۱- نشستنگه مجلس آراستند؛ خ. ۲- نشستنگه رود و می ساختند ۱۵. خ. ۲- «و» ندارد.  
 ۱۶. ل. و ب. خ. ۱- با ۱۷. خ. ۲- بیت را ندارد. ۱۸. خ. ۲- کشیدند؛ ب. خ. ۱۹. ل. و ب. خ. ۲- گشت  
 ۲۰. ل. خ. ۱- تفت ۲۱. خ. ۲- تو گفتمی کز ۲۲. ل. خ. ۱- از ایوان مهتر برفت ۲۳. ل. خ. ۱- وزان  
 پس همان شب ۲۴. ل. خ. ۱- در ۲۵. خ. ۲- بیت را ندارد. ۲۶. ل. - بشیده چنین گفت ۲۷. خ. ۲-  
 سر برآمد شمارا

بش‌بگیر با هدیه و با غلام  
 ز لشکر همی<sup>۱</sup> هرکسی با نثار  
 ازین<sup>۲</sup> گونه پیش<sup>۳</sup> سیاوش روند<sup>۴</sup>  
 فراوان سپهد فرستاد چیز  
 گر انمایه اسپان زرین ستام  
 ز دینار وز گوهر شاهوار  
 هشیوار و بیدار و خامش روند<sup>۵</sup>  
 بدین<sup>۶</sup> گونه یک هفته بگذشت نیز

۱۳۰۵ شبی با سیاوش چنین گفت شاه  
 که با<sup>۷</sup> گوی و چوگان بمیدان شویم  
 ز هر کس شنیدم که چوگان تو  
 تو فرزند مایی و زیبای گاه  
 بدو گفت شاهانوشه بدی<sup>۸</sup>  
 ۱۳۱۰ همی از تو جویند<sup>۹</sup> شاهان هنر  
 مرار روز روشن بیدار تست<sup>۱۰</sup>  
 بش‌بگیر گردان بمیدان شدند  
 چنین گفت پس شاه توران<sup>۱۱</sup> بدوی  
 که فردا بسازیم هردو پگاه  
 زمانی بتازیم<sup>۱۲</sup> و خندان شویم  
 نینند گردان بمیدان تو  
 تو تاج کیانی و پشت سپاه<sup>۱۳</sup>  
 روان را بیدار توشه بدی<sup>۱۴</sup>  
 که یابد بهر کار<sup>۱۵</sup> بر تو گذر  
 همی<sup>۱۶</sup> از تو خواهم بد و نیک جست<sup>۱۷</sup>  
 گرازان و تازان و خندان<sup>۱۸</sup> شدند  
 که یاران گزینیم در زخم گوی<sup>۱۹</sup>

۱. ل. خ. ۱ - بزین ستام ۲. ل. ۲ - ز لشکر همه؛ خ. ۲ - ز کشور همه ۳. ل. ۳ - برین ۴. خ. ۲ - سوی  
 ۵. ل. خ. ۱ - برند؛ خ. ۲ - روید ۶. ل. ۶ - وزین؛ خ. ۱ - ازین؛ خ. ۲ - برین ۷. ل. ۷ - خ. ۱ - ابا ۸. ل.  
 خ. ۱ - بیازیم ۹. ل. خ. ۱ - بیت را ندارند، نک. توضیح ۱۶، بیت ۱۳۱۱؛ ع - بیت ترجمه نشده.  
 ۱۰. خ. ۲ - بزنی ۱۱. خ. ۲ - روانرا بگفتار توشه بزنی؛ بخ - همیشه ز تو دور دست بدی ۱۲. خ. ۲ - گیرند  
 ۱۳. خ. ۲ - ز هر کار ۱۴. خ. ۲ - مرارای روشن بفرمان تست ۱۵. خ. ۲ - همه ۱۶. ل. - افزون دارد:

تو فرمایی و زیبای گاه  
 بش‌بگیر کز خواب برخاستند  
 تو تاج کیانی و پشت سپاه  
 همه روی میدان بیاراستند

خ. ۱ - افزون دارد:

بپاسخ چنین گفت افراسیاب  
 که از شادمانی رخت بر متاب

سپس در نسخه ل دو بیت می آید با صورتی از مصراع اول: تو فرزند مایی؛ بخ - صورتی از بیت براساس خ ۱  
 و بیت اول براساس ل افزوده شده. ۱۷. ل. خ. ۱ - همه پاک باروی خندان؛ خ. ۲ - گرازان و باروی خندان  
 ۱۸. م - گفت پس شاه ترکان؛ خ. ۲ - گفت با شاه توران ۱۹. خ. ۲ - مصراع دوم بیت ۱۳۱۳، بیت‌های ۱۳۱۴،  
 ۱۳۱۵ و مصراع اول بیت ۱۳۱۶ را ندارد؛ ع - قطعه (بیت‌های ۱۳۱۳-۱۴۰۱) به اختصار آمده (نک. نسخه چاپی،  
 ص ۱۷۳-۱۷۴ از کلمه «فاظهر فی یومه» تا کلمه «المرسوم به») بجز بیت‌های ۱۳۱۶، ۱۳۴۵، ۱۳۷۷ و ۱۳۷۸ که  
 ترجمه آنها داده شده؛ رویداد شکار (بیت‌های ۱۳۸۴-۱۴۰۰) کلاً نیامده.

تو باشی بدان روی و زینروی<sup>۱</sup> می  
 ۱۳۱۵ سیاوش بدو گفت کای شهریار<sup>۲</sup>  
 برابر نیارم زدن با تو گوی  
 چو هستم سزاوار یار توام<sup>۳</sup>  
 سپهبد ز گفتار او شاد شد  
 بجان و<sup>۴</sup> سر شاه کاوس گفت  
 ۱۳۲۰ هنر کن پیش سواران پدید  
 کنند آفرین بر تو مردان من  
 سیاوش بدو گفت فرمان تراست  
 سپهبد گزین کرد کلباد را  
 چو پیران و<sup>۵</sup> نستیهن جنگجوی  
 ۱۳۲۵ بنزد سیاوش فرستاد یار  
 دگر اندریمان سوار دلیر  
 سیاوش چنین گفت کای نامجوی  
 همه یار شاهند<sup>۶</sup> و تنها منم  
 گر ایدونک فرمان دهد شهریار  
 ۱۳۳۰ [مرا یار باشند بر<sup>۷</sup> زخم گوی  
 [سپهبد چو بشنید زو داستان

بدو نیم<sup>۸</sup> هم زین نشان<sup>۹</sup> انجمن  
 کجا<sup>۱۰</sup> باشد دست و چوگان بکار  
 بمیدان هم آورد دیگر بجوی  
 برین پهن میدان سوار توام<sup>۱۱</sup>  
 سخن گفتن هرکسی باد شد  
 که بامن تو باشی هم آورد و<sup>۱۲</sup> جفت  
 بدان تا نگویند کو بد گزید  
 شگفته شود روی خندان من  
 سواران و میدان و چوگان تراست<sup>۱۳</sup>  
 چو گرسیوز و جهن و<sup>۱۴</sup> پولاد را  
 چو هومان که بردارد از آب<sup>۱۵</sup> گوی  
 چو روین و چون شیده<sup>۱۶</sup> نامدار<sup>۱۷</sup>  
 چو ارجاسپ<sup>۱۸</sup> اسپ افکن<sup>۱۹</sup> نزه شیر  
 ازیشان که یارد شدن پیش گوی<sup>۲۰</sup>  
 نگهبان چوگان یک تا<sup>۲۱</sup> منم  
 بیارم بمیدان ز ایران<sup>۲۲</sup> سوار  
 بران سان که آیین بود بر دوروی<sup>۲۳</sup> ]  
 بران داستان گشت هم داستان ]

۱. ل، خ ۱ - ازان روی و زین روی؛ بیخ - ازین روی و آنروی ۲. ل، خ ۱ و بیخ - بدو نیمه ۳. خ ۱ - گردانم این ۴. ل، خ ۱ - چنین گفت با شهریار ۵. ل، خ ۱ - که کی ۶. ل - از ایراکه همواره یار توایم؛ خ ۱ - گر استم سزاوار یار توام؛ خ ۲ - که گوید سزاوار یار توام ۷. ل - توایم ۸. خ ۱ - «و» ندارد. ۹. خ ۱ - که من با تو باشم هم آورد؛ خ ۲ - که باشیم اینجا با درد ۱۰. خ ۲ - بیت را ندارد. ۱۱. م، خ ۱ - «و» ندارند. ۱۲. خ ۱، خ ۲ - «و» ندارند. ۱۳. ل، خ ۱ و بیخ - که برداشتی ز آب ۱۴. خ ۲ - و خور شیده ۱۵. خ ۲ - بیت را ندارد. ۱۶. ولف این ضبط را معین می کند: اوخواست (Z. 84)، اوخواست (Z. 51) و: خواست - اسم خاص، برادر اندریمان. ۱۷. کذا در بیخ؛ م - چو اوخواست مردافکن؛ ل - چو آخواست اسپ افکن؛ خ ۱ - چو اخراشت اسپ افکن؛ خ ۲ - چو اوخواست شیراوزن ۱۸. ل، خ ۱ - نزد گوی؛ خ ۲ - پیش اوی ۱۹. خ ۲ - گاهند ۲۰. ل، خ ۲ - و تنها؛ خ ۱ - و اینها ۲۱. خ ۲ - از ایدر ۲۲. ل، خ ۱ - در ۲۳. خ ۲ - بیتهای ۱۳۳۰ - ۱۳۳۲ را ندارد.

سیاوش از ایرانیان هفت مرد  
خروش تبیره ز میدان بخاست  
از آوای صنج و دم کَره‌نای  
۱۳۳۵ سیاوش برانگیخت اسپ نبرد  
بزد هم‌چنان چون بمیدان رسید  
بفرمود پس شهریار بلند  
سیاوش بران گوی بر داد بوس  
سیاوش باسپی<sup>۱</sup> دگر برنشست  
۱۳۴۰ ازان پس بچوگان<sup>۹</sup> برو کار کرد  
[ز چوگان او گوی شد ناپدید  
ازان گوی خندان شد افراسیاب  
باواز گفتمند هرگز سوار  
ز میدان بیکسو نهادند گاه

گزین کرد شایسته کارکرد<sup>۱</sup>  
همی خاک با آسمان گشت راست  
تو گفتی بجنید میدان ز جای<sup>۲</sup>  
چو گوی<sup>۳</sup> اندر آمد پیشش<sup>۴</sup> بگرد  
بران سان که از چشم شد ناپدید  
که گویی بنزد سیاوش برند  
برآمد خروشیدن نای و کوس<sup>۵</sup>  
بیانداخت<sup>۶</sup> آن گوی خسرو بدست<sup>۸</sup>  
چنان شد که با ماه دیدار کرد  
تو گفتی سپهرش همی برکشید<sup>۱۰</sup>  
سر نامداران برآمد ز خواب  
ندیدیم بر زین چنین نامدار<sup>۱۱</sup>  
بیامد نشست از<sup>۱۲</sup> برگاه شاه

۱. ل، خ ۱ و بَخ - شایسته اندر نبرد ۲. ل، خ ۱، خ ۲ و بَخ - افزون دارند:

سپهدار گویی ز بالا بزد بابر اندر آمد چنان چون سزد

۳. م - چو گو؛ خ ۱ - چو اسپ ۴. ل، خ ۱ و بَخ - نهشتش؛ خ ۲ - بهشتش ۵. خ ۲ - افزون دارد:

یکی گوی ترکان برانداختند بکردار آتش همی تاختند

۶. ل، خ ۱ و بَخ - باسپی؛ خ ۲ - بر اسپ ۷. خ ۲ - برانداخت ۸. ل - لختی بدست؛ خ ۱ و بَخ -

لختی ز دست ۹. ل، خ ۱ و بَخ - پس آنکه بچوگان؛ خ ۲ - وزان پس که چوگان ۱۰. خ ۲ - بیت را

ندارد؛ ل، خ ۱ - افزون دارند:

بمیدان یکی [خ ۱ - تک] اسپ میدان نبود کسی را چنان روی خندان نبود

خ ۲ - صورتی از همان بیت را افزون دارد:

بمیدان یکی اسپ خوبان نبود یکی را چنان روی خندان نبود

بَخ - صورتی از همان بیت را افزون دارد. ۱۱. ل، خ ۱، بَخ (صورتی از آن) - افزون دارند:

کی نامور گفت زین سان بود هر آنکس که با فرّ یزدان بود

ز خوبی و دیدار و فرّ و هنر بدانم که دیدنش بیش از خبر

خ ۲ - بیت اول از این دو بیت را با صورتی از مصرع اول افزون دارد: کجا نامبردار زین سان بود ۱۲. خ ۲ -

باندیشه بنشست

۱۳۴۵ سیاوش<sup>۱</sup> بنشست با او بتخت  
 بلشگر چنین گفت پس نامجوی  
 همی ساختند آن دو لشکر نبرد  
 چو ترکان بتندی بیاراستند  
 ربودند ایرانیان گوی پیش  
 ۱۳۵۰ سیاوش غمی گشت ز ایرانیان  
 که میدان بازیست گر<sup>۸</sup> کارزار  
 چو میدان سر آید<sup>۱۰</sup> بتابید روی  
 سواران عنانها کشیدند<sup>۱۲</sup> نرم  
 یکی گوی ترکان بینداختند<sup>۱۴</sup>  
 ۱۳۵۵ سپهد چو آواز ترکان شنود  
 چنین گفت پس شاه توران سپاه<sup>۱۶</sup>  
 که اوراز گیتی<sup>۱۷</sup> کسی نیست جفت<sup>۱۸</sup>  
 سیاوش چو گفتار مهتر<sup>۲۰</sup> شنید  
 سپهد کمان خواست تا بنگرد  
 ۱۳۶۰ کمان را نگه کرد و خیره بماند

۱. خ ۲ - سیاوش چو ۲. خ ۲ - افزون دارد:  
 نشستند بر تخت شاهان بهم سواران بمیدان درون بیش و کم  
 ۳. خ ۲ - رسید آن شمارا و چوگان و گوی؛ بخ - که اکنون شماراست میدان و گوی ۴. ل، خ ۱ - افزون دارند:  
 ازین سوی و زان سوی با گفتگوی همی این ازان آن ازین برد گوی  
 بخ - صورتی از همان بیت را افزون دارد. ۵. خ ۲ - بیت را ندارد. ۶. ل، خ ۱، خ ۲ - بیت را ندارند.  
 ۷. خ ۲ - با پهلوان زمان ۸. ل، خ ۲ و بخ - یا؛ خ ۱ - با ۹. خ ۲ - برین گردش و کوشش و کار و بار  
 ۱۰. ل، خ ۱ و بخ - سر آمد ۱۱. ل، خ ۱ و بخ - بترکان؛ خ ۲ - بایشان ۱۲. بخ - کردند ۱۳. خ ۲ -  
 ازان پس نکردند یک اسپ گرم ۱۴. خ ۲ - بر انداختند ۱۵. ل، خ ۱ و بخ - کز انداختن سر بر افراختند؛  
 خ ۲ - چنان از پس گوی میناختند ۱۶. خ ۲ - ترکان ۱۷. خ ۱، خ ۲ - بگیتی ۱۸. ل، خ ۱ - نیست یار  
 ۱۹. ل، خ ۱ - و بیزم و شکار؛ خ ۲ - و گشاد و گرفت ۲۰. خ ۲ - آواز ترکان ۲۱. ل - ز ترکش کمان  
 کیانی کشید؛ خ ۱، خ ۲ - ز ترکش کمان کیان برکشید ۲۲. ل - آفرین بزرگان؛ خ ۱ - آفرین بر بزرگان؛  
 خ ۲ - آفرین بر سیاوش

بگرسبوز تیغزن داد مه  
 بکوشید تا برزه آرد کمان  
 ازو شاه بستد بزانو نشست  
 بزه کرد و خندان چنین گفت شاه  
 ۱۳۶۵ مرانیز گاه جوانی<sup>۵</sup> کمان  
 بتوران و ایران کس این را بچنگ<sup>۶</sup>  
 بر و یال و کتف<sup>۷</sup> سیاوش جزین  
 نشانی<sup>۸</sup> نهادند بر اسپریس<sup>۹</sup>  
 نشست از بر باد پای چو دیو  
 ۱۳۷۰ یکی تیر زد بر میان نشان  
 خدنگی دگر باره با<sup>۱۰</sup> چار پر  
 نشانه دو باره<sup>۱۱</sup> بیک<sup>۱۲</sup> تاختن  
 عنان را بیچید بر دست راست  
 کمان را بزه بر ببازو فگند  
 ۱۳۷۵ فرود آمد و شاه بر پای خاست  
 وزان جایگه سوی کاخ بلند  
 نشستند<sup>۱۳</sup> خوان و می آراستند

۱. خ ۲- برآور ۲. ل، خ ۲- نیامد بزه؛ خ ۱- نیارد بزه ۳. ل، خ ۱- طیره ۴. ل، خ ۱- توان زد  
 ازین تیر بر چرخ ماه؛ خ ۲- که اینت کمان جوانان براه ۵. خ ۱- تیر گاه جوانی؛ خ ۲- نیز گاهی جوانی؛  
 بخ- نیز روز جوانی ۶. ل، خ ۱، خ ۲- کمان ۷. ل، خ ۱- بایران و توران کسی این بچنگ؛ خ ۲-  
 بایران و توران کسی را بچنگ ۸. خ ۲- نداند ۹. خ ۱- یال کتف؛ خ ۲- یال فرخ ۱۰. ل،  
 خ ۱- همی ۱۱. ل، خ ۱، خ ۲- پشت زین ۱۲. ل، خ ۱ و بخ- نشانه؛ خ ۲- نشانها ۱۳. خ ۲-  
 نهادست بر پشت سس ۱۴. ل، خ ۱، خ ۲- بیفشرد ۱۵. خ ۲- برو ۱۶. ل- دگر بار هم؛ خ ۱- دگر  
 باز هم؛ خ ۲- دگر برگرفت ۱۷. ل، خ ۱ و بخ- بچرخ اندرون راندو ۱۸. خ ۱- دو پاره ۱۹. ل-  
 بدان ۲۰. ل- مغربل بیود؛ خ ۱، خ ۲- مغربل نبود ۲۱. خ ۲- برانسان ۲۲. ل، خ ۱- هنر  
 گفت بر گوهرت بر گواست؛ خ ۲- بیت را ندارد. ۲۳. ل- «و» را افزون دارد. ۲۴. ل، خ ۱ و بخ-  
 سزاوار رامشگران خواستند؛ خ ۲- بیت را ندارد.

می<sup>۱</sup> چند خوردند و گشتند شاد  
 بخوان بر یکی خلعت آراست شاه  
 ۱۳۸۰ همان دست زر جامه نابرید<sup>۲</sup>  
 ز دیواروز<sup>۵</sup> بدرهای درم  
 پرستار بسیار و چندی<sup>۷</sup> غلام  
 بفرمود تا خواسته بشمرند  
 ز هر کش بتوران زمین خویش بود  
 ۱۳۸۵ [بخویشان چنین گفت کورا همه  
 بدان شاهزاده چنین گفت شاه  
 گر آبی که<sup>۹</sup> دل شاد و خرم کنیم<sup>۱۰</sup>  
 بدو گفت هرگه که رای آیدت  
 برفتند روزی بنخچیرگاه  
 ۱۳۹۰ سپاهی ز هرگونه با او برفت  
 سیاوش بدشت اندرون گور دید  
 سبک شد عنان و گران شد رکیب  
 یکی را بشمشیر زد بدو نیم

۱. خ ۱ - همی ۲. ل، خ ۱، خ ۲ و بخ - بنام سیاوش گرفتند ۳. ل - همان پوشش از جامه نابرید؛  
 خ ۱ - همان پوشش از جامه ناپدید؛ خ ۲ - همان بخت جامه بس نابرید ۴. خ ۲ - مثل او؛ بخ - آنچنان  
 ۵. خ ۱ - ز دیا و وز (کذا). ۶. ل و بخ - از؛ خ ۱ - بر ۷. ل، خ ۱ - پرستار چندی و چندی؛ خ ۲ -  
 پرستار پنجاه و چندی ۸. ل، خ ۲ - بیت را ندارند؛ خ ۱ -

سپهدار روزی سیاوش را همان مایه دانش و هوش را

بخ -

چنین گفت آنکه بلشکر همه که باشید او را بجمله رمه

۹. ل، خ ۱ و بخ - بیاتاکه؛ خ ۲ - گر آبی و ۱۰. خ ۲ - کنی ۱۱. خ ۲ - ز نخچیر ۱۲. خ ۲ - با  
 یوز و شیران شاه ۱۳. خ ۱ - بتوران ۱۴. ل، خ ۱، خ ۲ و بخ - شد

بیک جوز دیگر<sup>۱</sup> گرانتتر نبود  
 ۱۳۹۵ بگفتند یکسر همه انجمن  
 باواز گفتند یک با دگر<sup>۱</sup>  
 سر سروران<sup>۸</sup> اندر آمد بنگ  
 سیاوش همیدون بنخچیر بور<sup>۱۰</sup>  
 بغار و بکوه و بهامون بتاخت  
 ۱۴۰۰ بهر جایگه بر یکی توده کرد  
 وزان جایگه سوی ایوان شاه  
 سپهد چه شادان چه بودی<sup>۱۳</sup> دژم  
 ز جهن و ز گرسیوز و هرک بود<sup>۱۴</sup>  
 مگر با سیاوش بدی روز و شب  
 ۱۴۰۵ برین گونه یک سال بگذاشتند  
 سیاوش یکی روز و<sup>۱۶</sup> پیران بهم  
 بدو گفت پیران کزین بوم و بر  
 بدین<sup>۱۹</sup> مهربانی که بر تست شاه  
 چنان دان که خرّم بهارش توی  
 ۱۴۱۰ بزرگی و فرزند کاوس شاه  
 نشستند و گفتند هر بیش و کم<sup>۱۷</sup>  
 چنانی که باشد کسی<sup>۱۸</sup> برگذر  
 بنام تو خسپد بآرامگاه<sup>۲۰</sup>  
 نگارش تویی غمگسارش توی  
 سر از بس هنرها رسیده بمه<sup>۲۱</sup>

۱. خ ۲- کیسو (کذا!)؛ بخ- زیکسو ۲. خ ۲- برو ۳. ل، خ ۱- بیت را ندارند؛ خ ۲- بود ۴. ل، خ ۱- سزوار ۵. ل، خ ۱، خ ۲- «و» ندارند. ۶. ل، خ ۱، خ ۲- با یک دگر ۷. خ ۲- ز ایران بر آمد بسر ۸. ل، خ ۱- که نام سران؛ بخ- نبرده سران ۹. خ ۲- بیت را ندارد. ۱۰. تصحیح قیاسی (رداکتور)؛ م- کور؛ ل، خ ۱، خ ۲ و بخ- بیت را ندارند، همچنین ع. ۱۱. ل، خ ۲ و بخ- بساخت؛ خ ۱- بساخت ۱۲. ل، خ ۱ و بخ- بنخچیر ۱۳. ل، خ ۱، خ ۲ و بخ- چه شادان بدی چه ۱۴. خ ۲- بجهن و بگرسیوز هر که که بود ۱۵. خ ۲- بیت را ندارد. ۱۶. خ ۲- «و» ندارد. ۱۷. بخ- بر بیش و کم؛ ع- اطراف الاحادیث ۱۸. خ ۲- یکی ۱۹. ل، خ ۱ و بخ- ازین؛ خ ۲- برین ۲۰. خ ۲- مصرع دوم بیت ۱۴۰۸ با مصرع دوم بیت ۱۴۱۰، و مصرع دوم بیت ۱۴۱۰ با مصرع دوم بیت ۱۴۰۸ عوض شده؛ ع- بیتهای ۱۴۰۸ و ۱۴۰۹ چنین ادا شده: و إن أفراسیاب من فرط حنوه عليك و محبته لك كأنه لا یری الدنيا إلا بعینك و لا یحب الحیاة إلا لأجلک ۲۱. ع- بیت ترجمه نشده.



پدر پیرسر شد تو<sup>۱</sup> برنادلی<sup>۲</sup>  
 بایران و توران توی شهریار  
 [بنه دل برین بوم و جایی بساز  
 نبینمت پیوسته خون کسی  
 ۱۴۱۵ برادر نداری نه خواهر نه زن  
 یکی زن نگه<sup>۳</sup> کن سزاوار خویش  
 پس از مرگ کاوس ایران تراست  
 پس پرده شهریار جهان  
 اگر<sup>۴</sup> ماه را دیده بودی سیاه<sup>۵</sup>  
 ۱۴۲۰ سه اندر شبستان گرسیوزاند  
 نبیره فریدون و فرزند<sup>۶</sup> شاه  
 و لیکن ترا آن سزاوارتر  
 پس پرده من<sup>۷</sup> چهارند خرد  
 ازیشان جریرست مهتر بسال  
 ۱۴۲۵ یکی دختری هست آراسته  
 نگر سرز تاج کیی<sup>۸</sup> نگسلی<sup>۹</sup>  
 ز شاهان یکی پرهنر<sup>۱۰</sup> یادگار  
 چنانچون بود درخور کام و ناز<sup>۱۱</sup>  
 کجا داردی مهر بر تو<sup>۱۲</sup> بسی<sup>۱۳</sup>  
 چو شاخ گلی بر کنار چمن  
 از ایران<sup>۱۴</sup> منه درد و تیمار پیش<sup>۱۵</sup>  
 همان تاج<sup>۱۶</sup> و تخت دلیران تراست  
 سه ماهست با زیور اندر نهان<sup>۱۷</sup>  
 از ایشان نه برداشتی چشم<sup>۱۸</sup> ماه  
 که از مام وز باب با پروزاند<sup>۱۹</sup>  
 که هم جاه دارند و هم تاج و گاه<sup>۲۰</sup>  
 که از دامن شاه جویی گهر<sup>۲۱</sup>  
 چو باید ترا بنده باید شمرد<sup>۲۲</sup>  
 که از خو برویان ندارد همال<sup>۲۳</sup>  
 چو ماه درخشنده با خواسته<sup>۲۴</sup>

۱. ل، خ ۱ - پیرگشت و تو؛ خ ۲ - پیرگشتت و ۲. خ ۲ - برنا تویی ۳. ل، خ ۱ - نگر تاز تاج کیی؛  
 خ ۲ - نگر تاز سر تاج کی ۴. ع - بیت ترجمه نشده. ۵. خ ۲ - ز شاهان گیتی توی ۶. ل، خ ۱، خ ۲  
 و بخ - بیت را ندارند. ۷. خ ۲ - مهر دارد ابر تو ۸. خ ۱ - بیت را ندارد؛ ل، خ ۱ - افزون دارند:  
 ز [خ ۱ - به] توران سزاوار و انباز [خ ۱ - همراز] تو نیابم کسی نیز دمساز تو  
 ۹. خ ۲ - گزین ۱۰. خ ۱ - ازینسان ۱۱. ل، خ ۱، خ ۲ و بخ - بنه [خ ۲ - منه] درد و تیمار خویش؛  
 خ ۲ - بیت پس از بیت ۱۴۱۷ آمده. ۱۲. خ ۲ - گنج ۱۳. خ ۲ - سه ماهیست بارست اندر زمان (!)  
 ۱۴. ل، خ ۱ و بخ - که گر ۱۵. ل، خ ۱ و بخ - براه؛ خ ۲ - اگر ماه دیدار بودی چو ماه ۱۶. ل، خ ۱،  
 خ ۲ و بخ - دیده ۱۷. خ ۲ - که از مال و اسباب خود برترند، و بیت پس از بیت ۱۴۲۱ آمده. ۱۸. بخ -  
 پیوند ۱۹. ل، خ ۱ و بخ - هم تاج دارند و هم جایگاه؛ خ ۲ - هم جاه دارند و هم تخت و گاه؛ ع - بیت  
 ترجمه نشده. ۲۰. ل، خ ۱، خ ۲ و بخ - بیت را ندارند، نک. توضیح ۱۳، بیت ۱۴۵۰؛ ع - ترجمه پس از  
 بیت ۱۴۴۹ آمده. ۲۱. ع - ستری ۲۲. ل - افزون دارد:

جریره یکی خوب پیراسته ازین هر سه اویست نوخاسته

۲۳. ع - تمام رویداد با جریره (بیت‌های ۱۴۲۴-۱۴۵۰ متن) را ندارد. ۲۴. ل، خ ۱، خ ۲ و بخ - بیت‌های  
 ۱۴۲۵-۱۴۲۷ را ندارند، بسنجید با توضیح ۱۳، بیت ۱۴۵۰.

نخواهد<sup>۱</sup> کسی را که آن رای نیست  
 ز خوبان جریرست انباز تو  
 اگر رای باشد ترا بنده ایست  
 سیاوش بدو گفت دارم<sup>۲</sup> سپاس  
 ۱۴۳۰ گر او باشدم<sup>۳</sup> نازش جان و تن  
 سپاسی نهی زین همی<sup>۴</sup> بر سرم  
 [پس آنگاه پیران ز نزدیک اوی  
 چو پیران ز پیش<sup>۵</sup> سیاوش برفت  
 بدو گفت کار جریره بساز  
 ۱۴۳۵ چگونه نباشیم امروز شاد  
 بیآورد گلشهر دخترش را  
 بدیبا و دینار و دز<sup>۶</sup> و درم  
 بیاراست اورا چو خرّم بهار<sup>۷</sup>  
 مر او را بیپوست با شاه نو  
 ۱۴۴۰ ندانست کس گنج او را شمار  
 سیاوش چو روی جریره بدید

۱. م- نخواهد ۲. م- خشنده، سهو قلم به جای رخشنده ۳. خ ۱- دادم ۴. ل، خ ۱، خ ۲ و بخ- مرا  
 همچو فرزند خود می شناس؛ ل، خ ۱- افزون دارند:

ز خوبان جریره مراد خورست که پیوندم از جان و دل بهترست

خ ۲- همان بیت را با صورتی از مصراع دوم افزون دارد: که پیوند او جان تو بهترست ۵. ل، خ ۱، خ ۲ و بخ-  
 مرا او بود ۶. ل، خ ۱، خ ۲ و بخ- نهادی ازین ۷. ل، خ ۱، خ ۲ و بخ- بیت را ندارند. ۸. ل،  
 خ ۱، خ ۲ و بخ- ز نزد ۹. م- تازید و تفت ۱۰. ل- خسرو نواز؛ خ ۱ و بخ- گردن فراز ۱۱. م- که  
 داماد باشد چو پور؛ ل، خ ۱ و بخ- که داماد باشد نبیره ۱۲. ل، خ ۱ و بخ ۲- زر ۱۳. ل، خ ۱- برنگ  
 و بیوی و بیش و بکم؛ خ ۲- برنگ و بیوی و ز هر بیش و کم ۱۴. خ ۱- بخرم بهار ۱۵. ل، خ ۱-  
 نزدیکی؛ خ ۲- اورا بر ۱۶. ل، خ ۱- فرستاد اورا سوی گاه نو؛ خ ۲- فرستاد اورا بر گاه نو ۱۷. ل،  
 خ ۱ و بخ- همان تخت زرین ۱۸. خ ۲- بیت را ندارد. ۱۹. ل- خوش آمدش و خندید؛ خ ۲-  
 خوش آمد بخندید

همی بود با او شب و روز شاد  
برین نیز چندی بگردید چرخ  
ورا هر زمان پیش افراسیاب

نیامد ز کاوس و دستانش<sup>۱</sup> یاد  
سیاوش را بد ز نیکیش برخ<sup>۲</sup>  
فزونتر بدی حشمت و جاه و آب

۱۴۴۵ یکی روز پیران به به روزگار<sup>۳</sup>  
تو دانی که سالار توران سپاه  
شب و روز روشن<sup>۱</sup> روانش توی  
چو با<sup>۲</sup> او تو پیوسته خون شوی  
بباشد امیدش بتو استوار<sup>۱۱</sup>

۱۴۵۰ اگر چند فرزند من خویش تست  
فرنگیس مهتر<sup>۱۴</sup> ز خوبان اوی<sup>۱۵</sup>  
ببالا ز سرو سهی برترست

سیاوش را گفت کای نامدار<sup>۴</sup>  
ز اوج فلک بر فرازد کلاه<sup>۵</sup>  
دل و<sup>۶</sup> هوش و توش و توانش<sup>۸</sup> توی  
ازین پایه هر دم بافزون<sup>۱۰</sup> شوی  
که خواهی بدن<sup>۱۲</sup> پیش او پایدار  
مرا غم ز بهر کم و بیش تست<sup>۱۳</sup>  
نبینی بگیتی چنان موی و روی<sup>۱۶</sup>  
ز مشک سیه بر سرش افسرست

۱. ل، خ، ۱، ۲ و بخ - بردش ۲. ل، خ، ۱ - بود ازان کار برخ؛ خ ۲ - بد ز هر کار برخ ۳. ل، خ، ۱،  
خ ۲، بخ - پرهیزگار ۴. ل، خ، ۱ و بخ - شهریار؛ خ ۲ - فرستاد بر شب بر شهریار، بسنجید با بیت ۱۴۳۸  
متن. ۵. خ ۲ - بیتهای ۱۴۴۶-۱۴۴۹ پس از بیت ۱۴۶۹ متن آمده (نک. توضیح ۱۹ همان بیت). ۶. ل،  
خ ۱ - انس و؛ خ ۲ - انس و ۷. خ ۲ - همان ۸. خ ۲ - روانش ۹. خ ۱ - چوما ۱۰. ل -  
بر افزون؛ خ ۱ - بافسون؛ خ ۲ - تو افزون ۱۱. ل - شود جان او بر بتو استوار؛ خ ۱، خ ۲ - شود اعتمادش  
بتو استوار ۱۲. خ ۲ - بدت ۱۳. ل، خ، ۱ - افزون دارند:

جریره یکی خوب پیراسته  
نخواهم همی گفتن این رای نیست  
مرا گفت کین تا جهان بلند  
و لیکن ترا آن سزاوارتر

ترا خواست از بهر آن خواسته  
که چهر تو او را دلارای نیست  
کند مر ترا نزد او ارجمند  
که در دامن شاه جویی گهر

خ ۲ - افزون دارد:

که این دختر خوب پیراسته  
که باشد بنزدیک تو بنده وار  
و لیکن ترا آن سزاوارتر

ترا خواست از بهر آن خواسته  
شب و روز باشد پرستنده وار  
که از دامن شاه جویی گهر

بخ - در این جا بیت اول و چهارم نسخه بدل‌های ل و خ ۱ را افزون دارد؛ بسنجید با بیتهای ۱۴۲۲، ۱۴۲۵، ۱۴۲۷.

۱۴. خ ۲ - بهتر؛ ع - اکبر اولاده ۱۵. ل، خ، ۱ - شاه ۱۶. ل، خ، ۱ - روی ماه

هنرها و دانش ز اندازه بیش  
از افراسیاب ار بخواهی رواست  
۱۴۵۵ شود شاه<sup>۲</sup> پرمايه<sup>۲</sup> پیوند تو  
چو فرمان دهی من بگویم بدوی  
سیاوش پیران نگه کرد<sup>۱</sup> و گفت  
اگر آسمانی چنین است رای  
اگر من بایران نخواهم رسید  
۱۴۶۰ چو دستان که پروردگار منست  
چو بهرام و چون زنگه شاوران  
چو از روی ایشان ببايد برید  
پدر باش و این کدخدایی بساز  
[اگر بخت باشد مرا نیکخواه  
۱۴۶۵ همی گفت و مژگان پر از آب کرد  
بدو<sup>۱۳</sup> گفت پیران که با روزگار  
نیابی گذر تو ز گردان سپهر  
بایران اگر دوستان<sup>۱۷</sup> داشتی  
نشست و نشانت کنون ایدرست

خرد را پرستار دارد بپیش  
چنو بت<sup>۱</sup> بکشمیر و کابل کجاست  
درفشان شود فر<sup>۴</sup> و<sup>۴</sup> اورند<sup>۵</sup> تو  
بجویم بدین نزد او آبروی  
که فرمان یزدان نشاید نهفت  
مرا با سپهر روان نیست پای<sup>۶</sup>  
نخواهم همی روی کاوس دید  
تهمت<sup>۷</sup> که روشن<sup>۸</sup> بهار منست  
جزین نامداران<sup>۹</sup> کنداوران  
بتوران همی جای<sup>۱۰</sup> باید گزید  
مگو این سخن با زمین جز براز  
همانا دهد ره به پیوند شاه<sup>۱۱</sup>]  
همی<sup>۱۲</sup> برزد اندر میان باد سرد  
نسازد<sup>۱۴</sup> خردیافته کارزار<sup>۱۵</sup>  
کزویست آرام و پرخاش<sup>۱۶</sup> و مهر  
بیزدان<sup>۱۸</sup> سپردی و بگذاشتی  
سر تخت ایران بدست اندرست<sup>۱۹</sup>

۱. ل، خ ۱ - که چون او ۲. ل - چو شد ماه؛ خ ۱ - چو شد شاه؛ خ ۲ - شود ماه ۳. خ ۲ - برگاه  
۴. م - «و» ندارد. ۵. خ ۲ - اورنگ ۶. خ ۲ - فرستاد ۷. ل، خ ۱ - مرا با سپهر از بنه نیست  
پای؛ خ ۲ - مرا بر سپهر برین نیست رای؛ ع - بیت ترجمه نشده. ۸. ل، خ ۱ و بخ - خزرم ۹. ل -  
چنان نامداران و؛ خ ۱ - چنین نامداران و؛ خ ۲ - «و» را افزون دارد؛ بخ - نامها بر شمرده می شود؛ چو گیب و  
چو شاپور و کنداوران؛ ع - در این جا نامهای آنان ذکر نمی شود. ۱۰. ل، خ ۱، خ ۲ - خانه ۱۱. ل،  
خ ۱، خ ۲ و بخ - بیت را ندارند. ۱۲. خ ۲ - همه ۱۳. ل، خ ۱ - چنین ۱۴. ل، خ ۱ - بسازد  
۱۵. ل، خ ۱ - مردکار؛ خ ۲ - کارساز (کذا!). ۱۶. خ ۱ - آرام پرخاش؛ بخ - پرخاش و پاداش ۱۷. خ ۲ -  
دوستی ۱۸. م - بتوران ۱۹. ل، خ ۱ - ترا در خورست؛ خ ۲ - بیتهای ۱۴۴۶-۱۴۴۹ متن را در این جا  
افزون دارد.

۱۴۷۰ بگفت این و برخاست از پیش او  
 بشادی<sup>۱</sup> بشد تا بدرگاه شاه  
 همی بود بر<sup>۴</sup> پیش او یک زمان  
 که چندین چه باشی بپیشم بی پای  
 سپاه و در گنج من<sup>۸</sup> پیش تست  
 ۱۴۷۵ کسی کو بزندان و بند منست  
 ز خشم و ز بند من آزاد گشت  
 ز بسیار و اندک چه باید<sup>۱۲</sup> بخواه  
 خردمند پاسخ چنین داد باز  
 مرا خواسته هست و گنج و سپاه  
 ۱۴۸۰ ز بهر سیاوش پیامی<sup>۱۵</sup> دراز  
 مرا گفت با شاه ترکان<sup>۱۷</sup> بگوی  
 پروردیم<sup>۱۸</sup> چون پدر<sup>۱۹</sup> در کنار  
 کنون همچنین کدخدایی بساز  
 پس پرده تو یکی دخترست  
 ۱۴۸۵ فرنگیس خواند همی مادرش  
 پراندیشه شد جان افراسیاب  
 چو آگاه گشت از کم و بیش او<sup>۱</sup>  
 فرود آمد و برگشادند<sup>۲</sup> راه  
 بدو گفت سالار نیکوگمان<sup>۵</sup>  
 چه خواهی بگیتی<sup>۶</sup> چه آیدت<sup>۷</sup> رای  
 مرا سودمندی کم و بیش تست<sup>۸</sup>  
 گشادنش درد و<sup>۱۱</sup> گزند منست  
 ز بهر تو پیگار من باد<sup>۱۱</sup> گشت  
 ز تیغ و ز مهر و ز تخت و کلاه  
 که از تو مبادا جهان بی نیاز  
 بیخت تو<sup>۱۲</sup> هم تیغ و هم تاج و گاه<sup>۱۳</sup>  
 رسانم بگوش سپهد<sup>۱۶</sup> براز<sup>۱۶</sup>  
 که من شاددل گشتم و نامجوی  
 همه<sup>۲۰</sup> شادی آورد بخت تو بار<sup>۲۱</sup>  
 بنیک و بد از تو نیم بی نیاز  
 که ایوان<sup>۲۲</sup> و تخت<sup>۲۳</sup> مراد خورست  
 شوم شاد اگر باشم اندر خورش  
 چنین گفت با دیده کرده پرآب<sup>۲۴</sup>

۱. ل. خ، ۱، خ ۲ - بیت را ندارند. ۲. خ ۲ - و زانجا ۳. خ ۱ - فرود آمدند برگشادند؛ خ ۲ - فرود آمدند و  
 گشادند ۴. ل. خ، ۱، خ ۲ - در ۵. م - نیکی گمان؛ خ ۲ - گیتی توان ۶. ل. خ، ۱، خ ۲ - ز گیتی ۷. ل،  
 خ ۱ و بیخ - آمدت ۸. ل. خ ۱ - سپاه و زر و گنج من؛ خ ۲ - سپاه من و گنج در ۹. ل. خ، ۱، خ ۲ - بکم  
 بیش تست؛ ع - بیتهای ۱۴۷۴-۱۴۷۷ ترجمه نشده. ۱۰. م - (و) ندارد؛ ل. خ ۱ - گشایش و گر خود  
 ۱۱. م - پیگار او باد؛ خ ۲ - پیگار من یاد ۱۲. ل. خ، ۱، خ ۲ - خواهی ۱۳. خ ۱ - بخت تو؛ خ ۲ -  
 بیخت و ۱۴. ل - هم تیغ و تیر و کلاه؛ خ ۱ - هم تیغ زن هم کلاه ۱۵. خ ۲ - پیام ۱۶. ل -  
 رسانم بگوش سپهدار باز ۱۷. ل. خ ۲ و بیخ - شاه توران؛ خ ۱ - شاه ایران ۱۸. خ ۱ - به پرورده ام  
 ۱۹. ل - پسر ۲۰. ل. خ ۱ و بیخ - همی ۲۱. ل. خ ۱ - هنگام بار؛ بیخ - بختم بار ۲۲. خ ۲ -  
 ایران ۲۳. ل - خان ۲۴. خ ۲ - دیدگان پرزآب

که من گفته ام پیش ازین داستان  
 چنین گفت با من یکی هوشمند  
 که ای دایه<sup>۵</sup> بچه شیرنر  
 ۱۴۹۰ و دیگر که از پیش کندآوران  
 شمار ستاره پیش پدر<sup>۸</sup>  
 کزین<sup>۱۰</sup> دو نژاده<sup>۱۱</sup> یکی شهریار  
 بتوران نماند برو بوم و رُست  
 [کنون باورم شد که او این بگفت  
 ۱۴۹۵ چرا کشت باید درختی بدست  
 ز کاوس وز تخم<sup>۱۶</sup> افراسیاب  
 نبودی بران گفته<sup>۲</sup> همداستان  
 که رایش<sup>۳</sup> خرد بود و دانش<sup>۴</sup> بلند  
 چه رنجی که جان هم نیاری ببر<sup>۶</sup>  
 ز کار<sup>۷</sup> ستاره شمر بخردان  
 همی راندندی همه دربدر<sup>۹</sup>  
 بیاید بگیرد جهان در کنار<sup>۱۲</sup>  
 کلاه من اندازد از کین<sup>۱۳</sup> نخست  
 که گردون گردان چه دارد نهفت<sup>۱۴</sup>  
 که بارش بود زهر و برگش<sup>۱۵</sup> کبست  
 چو آتش بود تیز یا<sup>۱۷</sup> موج آب<sup>۱۸</sup>

۱. ل، خ، ۱، خ، ۲ - رانده ۲. ل، خ، ۱ - نبودی بدین گفته؛ خ، ۲ - نبوده برین گونه ۳. ل، خ، ۱، خ، ۲ - جانش  
 ۴. ل، خ، ۱ - رایش؛ خ، ۲ - رازش ۵. خ، ۱ - «ای» را ندارد؛ خ، ۲ - گرای دایه ۶. ل، خ، ۱ - که هم جان  
 نیاری بسر؛ خ، ۲ - که جانرا نیاری بسر؛ ل، خ، ۱، خ، ۲ - افزون دارند:  
 بکوشی که ویران [خ، ۲ - و اورا] کنی پرهنر تو بی بر شوی چون وی آید ببر  
 نخستین که آیدش نیروی [خ، ۲ - آید به تیری] جنگ سر پروراننده گیرد بچنگ  
 ۷. خ، ۲ - ردان و ۸. خ، ۲ - شمر سر بسر ۹. ل، خ، ۱ - ازین بود رانده [خ، ۱ - انده] همه سر بسر؛ خ، ۲ -  
 همی رانده بودند چون در بدر؛ ل، خ، ۱، خ، ۲ - افزون دارند:  
 مرا با [خ، ۱ - بر] نبیره شگفتی بسی نماند همی کاردیده کسی  
 سرو تاج و [خ، ۱، خ، ۲ - سرو تخت] گنج و سپاه [خ، ۲ - کلاه] مرا همان [خ، ۱ - بدان] کشور و بوم و گاه مرا  
 ل، خ، ۱ - این بیت را نیز افزون دارند:  
 کنون باورم شد که او این بگفت که گردون گردان چه [خ، ۱ - نه] دارد نهفت  
 خ، ۲ - سپس این بیت را نیز افزون دارد:  
 بگیرد همه سر بسر کشورم ز کارش بدانند همه بر سرم  
 ۱۰. ل، خ، ۱ - ازین ۱۱. خ، ۱ - بزاید؛ ع - شجر ۱۲. خ، ۲ - بیت را ندارد. ۱۳. ل - ز گاه من  
 اندازه گیرد؛ خ، ۱، خ، ۲ - کلاه من اندازه گیرد؛ بخ - ز تخت من اندازه گیرد ۱۴. ل، خ، ۱ - بیت پس از بیت  
 ۱۴۹۱ آمده؛ نک. نسخه بدل آن؛ خ، ۲ - بیت را ندارد؛ همچنین ع. ۱۵. م، خ، ۲ - بینش، ولی ع - اوراقها  
 ۱۶. خ، ۲ - چو کاوس از تخم ۱۷. ل - چو آتش برد نیزه تا؛ خ، ۱ - چو آتش بود تیره با ۱۸. ع -  
 بیتهای ۱۴۹۶-۱۴۹۸ ترجمه نشده.

ندانم بتوران گراید<sup>۱</sup> بمهر  
 چرا بر گمان زهر باید چشید  
 بدو گفت پیران که ای شهریار  
 ۱۵۰۰ کسی کز نژاد سیاوش بود  
 بگفت ستاره شمر مگرو ایچ  
 کزین دو نژاده<sup>۱</sup> یکی نامور<sup>۲</sup>  
 بایران و توران بود شهریار  
 وگر زین نشان راز دارد<sup>۱</sup> سپهر  
 ۱۵۰۵ بخواهد<sup>۱۲</sup> بدن بی گمان بودنی  
 نگه کن که این کار فرخ بود  
 ز تخم فریدون وز<sup>۱۸</sup> کیقباد  
 بسپیران چنین گفت پس شهریار  
 بفرمان و<sup>۲۱</sup> رای تو کردم سخن  
 ۱۵۱۰ دو تا گشت پیران و بردش نماز

۱. خ ۲- ندانم که توران که آید؛ بخ- ندانم بایران گر آید  
 ۴. ل، خ ۱، خ ۲- چه باید گزید؛ ل، خ ۲- افزون دارند:  
 مدارمش چندان که ایدر بود  
 خ ۱- همان بیت را با مختصر فرقی افزون دارد:  
 بداریش چندان که اندر بود  
 سپس هر دو نسخه افزون دارند:  
 که ایدر کند سوی ایران سفر  
 ۵. خ ۲- تو دلرا ۶. خ ۲- ازین دو برادر ۷. بخ- تاجور ۸. ل، خ ۱- بیاید برآرد بخورشید سر؛  
 خ ۲- بیاید برآید بخورشید سر ۹. خ ۲- که رای تو بر بد نیاید بکار؛ ل، خ ۱، خ ۲- در این جا بیت ۱۵۰۷  
 متن را افزون دارند. ۱۰. خ ۲- زین نشان رای دارد؛ بخ- خود جزین راز دارد ۱۱. خ ۲- بر اندیشه  
 ۱۲. م، خ ۱، خ ۲- نخواهد ۱۳. ل، خ ۱- نگردد پیرهیز؛ خ ۲- «و» را افزون دارد. ۱۴. ل، خ ۱- افزون دارند:  
 بیاشد [خ ۱- نباشد] همه بودنی بی گمان نتاییم باگردش آسمان  
 ۱۵. خ ۲- زکار ۱۶. ل- پرسیت؛ خ ۱- پرسد؛ خ ۲- پرسیش؛ بخ- پرسى تو ۱۷. ل- دهد(ا)؛ ع-  
 بیتهای ۱۵۰۶ و ۱۵۰۷ ترجمه نشده. ۱۸. ل، خ ۲- واز ۱۹. ل، خ ۱، خ ۲- بیت پس از بیت ۱۵۰۳ متن  
 آمده. ۲۰. ع- بیت ترجمه نشده. ۲۱. ل- «و» ندارد. ۲۲. ل، خ ۱- تو رو هرچ خواهی؛ ع- ما ترید

بنزد سیاوش خرامید زود  
نشستند شادان دل آن شب بهم

برو بر شمرد آن کجا رفته بود  
بباده بشستند جان راز غم<sup>۱</sup>

چو خورشید از چرخ گردنده سر<sup>۲</sup>  
سپهدار پیران میان را بست

۱۵۱۵ بکاخ سیاوش بنهاد<sup>۱</sup> روی  
[بدو<sup>۱</sup> گفت کامروز<sup>۱</sup> بر ساز کار  
[چو فرمان دهی من سزاوار او  
سیاوش را دل پرآزم بود<sup>۳</sup>

بدو گفت رو هرچ باید<sup>۱۶</sup> بساز  
چو بشنید پیران سوی خانه رفت  
۱۵۲۰ در خانه<sup>۱۹</sup> جامه نابرید  
کجا<sup>۱۱</sup> بود کدبانوی پهلوان  
بگنج اندرون آنچ بد نامدار  
زبرجد طبقها و پیروزه جام

برآورد برسان زرین سپر<sup>۴</sup>  
یکی باره تیزرو<sup>۵</sup> بر نشست  
بسی آفرین خواند<sup>۷</sup> بر فرآوی<sup>۸</sup>  
بمهمانی دختر شهریار<sup>۱۱</sup>]  
میان را ببندم پی کار او<sup>۱۲</sup>]  
ز پیران رخانش<sup>۱۴</sup> پر از شرم بود<sup>۱۵</sup>  
تو دانی که از تو مرا<sup>۱۷</sup> نیست راز  
دل و جان بیست اندر آن کار تفت<sup>۱۸</sup>  
بگلشهر<sup>۲۰</sup> بسپرد پیران کلید  
ستوده زنی بود روشن روان<sup>۲۲</sup>  
گزیده ز زربفت<sup>۲۳</sup> چینی هزار<sup>۲۴</sup>  
پر از نافه مشک و پر عود خام<sup>۲۵</sup>

۱. ل، خ ۱- همه ۲. ع- افزون دارد: ورجع پیران الی منزله ۳. ل، خ ۱- چو خورشید را چرخ گردان  
پیر ۴. ل- بیت ۱۵۱۱ پس از بیت ۱۵۱۴ آمده؛ خ ۲- بیت را ندارد. ۵. بخ- تیز تک ۶. ل-  
نهادند ۷. ل، خ ۱ و بخ- کرد ۸. خ ۲- چنانچون بود مردم چاره جوی ۹. ل، خ ۱- چنین  
۱۰. خ ۱- امروز ۱۱. خ ۲- بیتهای ۱۵۱۶ و ۱۵۱۷ را ندارد. ۱۲. ل، خ ۱ و بخ- بتیمار اوی ۱۳. ل،  
خ ۱- شد ۱۴. ل، خ ۱- رخ او ۱۵. ل، خ ۱- شد؛ ع- بیت ترجمه نشده؛ ل، خ ۱- افزون دارند:  
کجا بود داماد بر دخترش همی بود چون جان و دل درخورش

(خ ۱- قافیه در مصراع دوم: در برش). ۱۶. ل، خ ۱، خ ۲ و بخ- خواهی ۱۷. ل، خ ۱- از من ترا؛ خ ۲-  
بی تو مرا ۱۸. م- اندر آن کار و تفت؛ خ ۲- اندر آن چاره تفت ۱۹. ل- دو خانه پر از ۲۰. خ ۲-  
بگلچهر ۲۱. ل، خ ۱، خ ۲- که او ۲۲. ع- ذات رأی و عقل ۲۳. ل، خ ۱ و بخ- گزیدند زربفت  
۲۴. خ ۲- افزون دارد:

بنزد فرنگیس بردند چیز      زبانشان پر از آفرین بود نیز

۲۵. ل، خ ۱- واز عود خام



دو یاره <sup>۲</sup> یکی طوق و دو گوشوار <sup>۳</sup>	دو افسر <sup>۱</sup> پر از گوهر شاهوار
ز زربفت <sup>۵</sup> پوشیدنیها سه دست	ز گستر دنیها <sup>۴</sup> شتروار شست
برو بافته چند گونه گهر <sup>۱</sup>	همه پیکرش سرخ کرده بزر
طبقها و از <sup>۸</sup> جامه <sup>۹</sup> پارسی	ز سیمین و <sup>۷</sup> زرین شتربار سی
سه نعلین زرین <sup>۱۱</sup> زبرجدنگار	یکی تخت زرین و کرسی چهار <sup>۱۰</sup>
ز خویشان نزدیک صد نیک خواه <sup>۱۳</sup>	۱۵۳۰ پرستنده سیصد بزین کلاه <sup>۱۲</sup>
گرفته ازان جام هریک بدست <sup>۱۶</sup>	پرستار <sup>۱۴</sup> با جام زرین دو شست <sup>۱۵</sup>
سپردند یکسر بفرمانبران <sup>۱۹</sup>	همان صد <sup>۱۷</sup> طبق مشک و صد <sup>۱۸</sup> زعفران
برفتند با خواسته خیل خیل	بزین عماری و دیبا جلیل
ز دینار با خویشان سی هزار <sup>۲۰</sup>	بیاورد بانو ز بهر نثار
روانشان <sup>۲۱</sup> پر از آفرین بود نیز	۱۵۳۵ بنزد فرنگیس بردند چیز
ز بهر سیاوش همه پرشتاب <sup>۲۲</sup>	وزان روی پیران و افراسیاب
نیامد سر یک تن اندر <sup>۲۴</sup> نهفت	بیک هفته بر مرغ <sup>۲۳</sup> و ماهی نخفت
ز شادی و آوای رامشگران	زمین باغ گشت از کران تا کران
چو زین عهد و پیمان بپرداختند	بپیوستگی برگوا <sup>۲۵</sup> ساختند
بگلشهر گفتا فرنگیس زود	۱۵۴۰ پیامی فرستاد پیران چو دود
خردمند و بیدار و خامش رود	هم امشب بکاخ سیاوش رود

۱. ع- ا. کلید ۲. ع- سوارین ۳. ل، خ- ۱. زرین نگار؛ ع- قرطین؛ خ- ۲. بیت را ندارد. ۴. ع-  
 المفارش ۵. م، خ، ۱، خ- ۲. «و» را افزون دارند. ۶. خ- ۲. بیت را ندارد؛ ع- بیتهای ۱۵۲۷-۱۵۲۹  
 اینچنین خلاصه شده: الی غیر ذلك من النفانس والغرائب ۷. ل، خ- ۱. زشمشیر ۸. خ- ۲. طبقهای زر  
 ۹. ل، خ- ۱. جام ده ۱۰. خ- ۲. زبرجد هزار ۱۱. خ- ۲. سه نعلین پای ۱۲. ع- بقلانس الذهب  
 ۱۳. ل، خ- ۱. پیشگاه ۱۴. ع- وصفه ۱۵. ل، خ- ۱. دوپست؛ ع- مائی ۱۶. ل، خ- ۱. توگفتی  
 بایوان چنان جای نیست؛ خ- ۲. بیت را ندارد. ۱۷. ل، خ- ۱. همان ده؛ خ- ۲. بسیصد ۱۸. خ- ۱. ده  
 ۱۹. ل، خ، ۱، خ- ۲. همی رفت گلشهر با خواهران؛ بسنجید باع- ثم جاءت مع أخواتها فی مائة نفس من قرابتها  
 ۲۰. ل، خ- ۱. ده هزار؛ بخ- صد هزار؛ خ- ۲. ز دینار و از گوهر شاهوار ۲۱. ل، خ، ۱، خ- ۲. زبانها ۲۲. ل،  
 خ، ۱، خ- ۲. ترتیب بیتها: ۱۵۳۵، ۱۵۴۳، ۱۵۴۴، ۱۵۴۵، ۱۵۳۷، ۱۵۳۸، ۱۵۴۶ و الخ؛ بیتهای ۱۵۳۶، ۱۵۳۹-۱۵۴۲  
 را ندارند؛ خ- ۲. در این جا باز هم بیت ۱۵۳۵ را ندارد، نک. توضیح ۲۴، بیت ۱۵۲۳؛ ع- بیتهای ۱۵۳۶-۱۵۴۲  
 ترجمه نشده. ۲۳. ل، خ- ۱. بیک هفته در مرغ؛ خ- ۲ و بخ- بیک هفته مرغان ۲۴. خ- ۲. سر هیچکس در  
 ۲۵. م- برگ را

چو بانوی بشنید پیغام اوی  
 زمین را ببوسید<sup>۱</sup> گلشهر و گفت  
 هم امشب ببايد شدن نزد شاه  
 ۱۵۴۵ بیامد فرنگیس چون ماه نو  
 بدین<sup>۱</sup> کار بگذشت یک هفته نیز  
 از اسپان تازی و از گوسفند  
 ز دینار و از<sup>۱</sup> بدرهای درم  
 وزین<sup>۱۱</sup> مرز تا پیش دریای چین  
 ۱۵۵۰ [بفرسنگ صد بود بالای او  
 نوشتند منشور بر پرنیان  
 بخان<sup>۱۴</sup> سیاوش فرستاد شاه  
 ازان پس بیاراست میدان سور  
 می و<sup>۱۷</sup> خوان و خوالیگران یافتی  
 ۱۵۵۵ بپردی و رفتی سوی خان خویش  
 در بسته زندانها برگشاد  
 بهشتم سیاوش بیامد پگاه

بسوی فرنگیس بنهاد روی  
 که خورشید را گشت<sup>۲</sup> ناهید جفت  
 بیاراستن<sup>۳</sup> گاه او را بماه<sup>۴</sup>  
 بنزدیک آن تاجور شاه نو<sup>۵</sup>  
 سپهد بیاراست بسیار چیز  
 همان<sup>۶</sup> جوشن و خود و تیغ و کمند<sup>۸</sup>  
 ز پوشیدنیها و از<sup>۱۰</sup> بیش و کم  
 همی<sup>۱۲</sup> نام بردند شهر و زمین<sup>۱۳</sup>  
 نشایست پیمود پهنای او]  
 همه پادشاهی برسم کیان  
 یکی<sup>۱۵</sup> تخت زرین و زرین کلاه<sup>۱۶</sup>  
 هر آنکس که رفتی ز نزدیک و دور  
 بخوردی و<sup>۱۸</sup> هر چند بر تافتی<sup>۱۹</sup>  
 بدی شاد یک هفته<sup>۲۰</sup> مهمان خویش  
 ازو شادمان بخت<sup>۲۱</sup> و او نیز شاد<sup>۲۲</sup>  
 اباگرد پیران بنزدیک شاه<sup>۲۳</sup>

۱. خ ۲- پیرسید ۲. خ ۲- گفت ۳. خ ۱- بیاراستند ۴. ل، خ ۱، بخ (صورتی از بیت) - افزون دارند:  
 همی هفت روزش بیاراستند سر مشک بر گل بیپیراستند  
 ۵. خ ۲- بنزدیک شان نامور شاه نو؛ خ ۱- افزون دارد:  
 بیکهفته در مرغ و ماهی نخفت نیامد سر یک تن اندر نهفت  
 زمین باغ گشت از کران تا کران ز شادی و آواز رامشگران  
 بخ - یک بیت افزون دارد و دو بیت بر اساس خ ۱؛ ق - بیتهای ۱۵۴۲-۱۵۴۵ را ندارد. ۶. ل، خ ۱- برین؛  
 خ ۲- ازین ۷. ل، خ ۱، خ ۲- هم از ۸. ل، خ ۱ و بخ - گرز و کمند؛ خ ۲- بیت را ندارد. ۹. م- زدیباوز  
 ۱۰. ل- هم از ۱۱. خ ۱- ازان ۱۲. ل، خ ۱ و بخ - همه؛ خ ۲- که می ۱۳. ق-  
 وزین دژ تا مرز دریای چین همه نام او بود شهر و زمین  
 و بیت ۱۵۵۰ را ندارد؛ ع - بیتهای ۱۵۴۹-۱۵۵۱ با این جمله ادا شده: و کتب له منشور من ذلك الحدالی الصین  
 ۱۴. ل، خ ۱- پیش؛ بخ - بکاخ ۱۵. ل، خ ۱ و بخ - ابا ۱۶. ع - بیتهای ۱۵۵۲-۱۵۶۰ ترجمه نشده.  
 ۱۷. م- بمی ۱۸. م- «و» ندارد. ۱۹. خ ۲- بیت را ندارد. ۲۰. ل، خ ۱، خ ۲- روز ۲۱. ل- روز؛  
 خ ۲- تخت ۲۲. ل- بیت ۱۵۵۶ پس از بیت ۱۵۵۷ آمده؛ خ ۱- بیت را ندارد. ۲۳. خ ۲- افزون دارد:  
 بدستوری باز رفتن ز کاخ برفتند یکسر بکاخ فراخ

گرفتند هر دو برو آفرین  
 همیشه ترا جاودان باد روز  
 ۱۵۶۰ وزان جایگه بازگشتند شاد  
 چنین نیز یک سال گردان سپهر  
 فرستاده آمد ز نزدیک شاه<sup>۵</sup>  
 که پرسد همی شاه را<sup>۶</sup> شهریار  
 بود کت ز من<sup>۷</sup> دل بگیرد<sup>۸</sup> همی  
 ۱۵۶۵ از ایدر<sup>۹</sup> ترا داده ام تا بچین  
 بشهری که آرام و رای آیدت  
 بشادی بباش و بنیکی بمان  
 سیاوش ز گفتار او<sup>۱۰</sup> گشت شاد  
 [سلیح و سپاه و نگین و<sup>۱۱</sup> کلاه  
 ۱۵۷۰] فراوان عماری بیاراستند  
 فرنگیس را در عماری نشانند  
 ازو بازنگسست پیران گرد  
 بشادی برفتند سوی ختن  
 که سالار پیران ازان شهر بود  
 ۱۵۷۵ همی بود یکماه<sup>۱۲</sup> مهمان او

۱. خ ۲ و بیخ - مهربان ۲. ل، خ ۱ - بیتهای ۱۵۵۸-۱۵۶۱ را در این جا ندارند؛ ق - بیتهای ۱۵۵۸ و ۱۵۵۹ را ندارد. ۳. خ ۲ -

بسا رنج کز من تو برداشتی به نیک و ببد روز بگذاشتی  
 ۴. خ ۲ و ق - بیت را ندارند. ۵. خ ۱ - اوی ۶. خ ۱ - نیک خوی؛ خ ۲ -

کس آمد ز نزدیک افراسیاب یکی مرد دانای حاضر جواب

۷. بیخ - ترا نامور ۸. خ ۲ - کز منت ۹. ل، خ ۲ - نگیرد ۱۰. ل، خ ۱، خ ۲ - برنشست ۱۱. ل، خ ۱ - کز ایدر؛ خ ۲ - از ایران ۱۲. ل - بجان آرزوهای رای؛ خ ۱، خ ۲ - همه آرزوها بجای ۱۳. ل، خ ۱ - ز خوشی؛ خ ۲ - ز نیکی ۱۴. ل، خ ۱ - چو بشنید ازو ۱۵. ل، خ ۱ - سلیح فراوان و زرین ۱۶. ل، خ ۱ و بیخ - باگنج ۱۷. خ ۲ - بیتهای ۱۵۶۹ و ۱۵۷۰ را ندارد. ۱۸. ل، خ ۱ - عماری ۱۹. ل، خ ۱، خ ۲ و بیخ - بیت را ندارند؛ اما بسنجید باع؛ و صحنه بیران و ارتحل معه ۲۰. خ ۲ - نه ماه ۲۱. خ ۱ - بدان ۲۲. ع - این بیت و بیتهای ۱۵۷۶-۱۷۰۳ ترجمه نشده (نک. بیت ۱۷۰۴ متن و ترجمه آن در ع).

ز خوردن نیاسود یک روز شاه  
 سر ماه برخاست آوای کوس  
 بیامد سوی پادشاهی خویش  
 بران مرز و بوم اندر<sup>۲</sup> آگه شدند  
 ۱۵۸۰ بشادی دل<sup>۵</sup> از جای برخاستند  
 ازان پادشاهی خروشی بخاست  
 ز بس رامش<sup>۸</sup> و ناله<sup>۹</sup> کزنای<sup>۱۰</sup>  
 بجایی رسیدند کاباد بود  
 بیک روی<sup>۱۲</sup> دریا و یک روی کوه<sup>۱۳</sup>  
 ۱۵۸۵ درختان بسیار و آب روان  
 سیاوش بپیران سخن برگشاد  
 بسازم من ایدر یکی خوب جای  
 برآرم یکی شارستان فراخ<sup>۱۶</sup>  
 نشستنگهی بر فرازم بـماه  
 ۱۵۹۰ بدو گفت پیران که ای خوب رای<sup>۱۸</sup>  
 چو فرمان دهد من بران سان که خواست  
 نخواهم<sup>۲۱</sup> که باشد مرا بوم و گنج

۱. ل، خ، ۱، خ، ۲ - بدانگه ۲. ل - پیران به پیش؛ خ ۱ - پیرانش پیش؛ خ ۲ - و پیلان ز پیش ۳. ل، خ، ۱ -  
 بدان مرز چون مردم ۴. ل - پذیره براه؛ خ ۱ - پذیره برای؛ بخ - بزرگان بنزد ۵. بخ - بکام دل  
 ۶. خ، ۲ - بآیین جهانرا ۷. ل، خ، ۱، خ، ۲ - که ۸. خ، ۲ - گنبد؛ بخ - غلغل ۹. خ، ۲ - ناله و ۱۰. ل،  
 خ، ۱، خ، ۲ - چنگ و نای ۱۱. ل - همی دل بیچد؛ خ ۱ - همی دل بجنبد؛ خ ۲ - ازین دل بجنبد؛ بخ -  
 بیچد همی دل ۱۲. بخ - بیکسوش ۱۳. خ، ۱، بخ - بیک روی کوه؛ خ ۲ - بیک روی راه ۱۴. ل، خ، ۱ -  
 بیک روی نخچیر [خ ۱ - «و» را افزون دارد.] دور از گروه؛ خ ۲ - بیک روی بر کوه و نخچیر گاه ۱۵. بخ -  
 دلگشای؛ خ ۲ - مصراع را ندارد. ۱۶. خ، ۲ - مصراع را ندارد. ۱۷. ل، خ، ۱ - فراوان بدو اندرون  
 باغ و کاخ؛ خ ۲ - فراوان بدو اندرون بام و کاخ؛ بخ - بدو اندرون باغ و ایوان و کاخ؛ خ ۲ - بیتهای ۱۵۸۹-۱۵۹۳  
 را ندارد. ۱۸. ل، خ، ۱ - کزین خوب جای ۱۹. بخ - بدان روکت اندیشه آید بجای ۲۰. ل،  
 خ، ۱ - یکی دژ برین جای ۲۱. م، خ، ۱ - نخواهم؛ ل - نخواهم ۲۲. ل، خ، ۱ - برنج

یکی شارس‌ستان سازم ایدر<sup>۱</sup> فراخ  
 سیاوش بدو گفت کای بختیار  
 ۱۵۹۵ مرا گنج و خوبی همه زان<sup>۲</sup> تست  
 یکی شهر سازم بدین جای من  
 ازان بوم خرم چو گشتند باز  
 از اخترشناسان بپرسید شاه  
 ازو فرّ و بختم بسامان بود  
 ۱۶۰۰ بگفتند یکسر بشاه گزین<sup>۳</sup>  
 از اخترشناسان برآورد خشم<sup>۴</sup>  
 [کجا گفته بودند با او ز پیش  
 [سرانجام چون گرددت روزگار  
 عنان تگاور همی داشت نرم  
 ۱۶۰۵ بدو گفت پیران که ای شهریار  
 چنین داد پاسخ که چرخ بلند  
 فراوان بدو اندر ایوان و کاخ<sup>۵</sup>  
 درخت<sup>۶</sup> بزرگی تو آری ببار  
 بهر جای رنج تو بینم نخست  
 که خیره بماند دل<sup>۷</sup> انجمن<sup>۸</sup>  
 سیاوش همی بود با دل براز  
 که گر سازم ایدر یکی جایگاه<sup>۹</sup>  
 وگر کار با جنگ سازان بود<sup>۱۰</sup>  
 که بس نیست فرخنده بنیاد این<sup>۱۱</sup>  
 دلش گشت پردرد و پرآب چشم<sup>۱۲</sup>  
 که چون بگذرد چرخ بر کار خویش<sup>۱۳</sup>  
 بزشتی شود بخت آموزگار  
 همی ریخت از دیدگان آب گرم<sup>۱۴</sup>  
 چه بودت که گشتی چنین سوگوار  
 دلم کرد پردرد و جانم نژند<sup>۱۵</sup>

۱. ل- اکنون ۲. ل- بدو اندرون باغ و کاخ؛ خ ۱- بیت را ندارد (بسنجید بابت ۱۵۸۸ متن). ۳. خ ۲-  
 درختی ۴. ل، خ ۲- همه آن ۵. ل، خ ۱- خیره شود دیده؛ خ ۲- خیره بماند بران ۶. ل، خ ۱- این  
 بیت را افزون دارند (بسنجید بابت ۱۶۲۲):

ز گنگ سیاوش بگویم سخن وزان شهر و آن داستان کهن

در آینده (بیت‌های ۱۵۹۷-۱۷۲۱) تحریر م (همچنین ق) ضبط شده؛ در پراکنش‌ها بیت‌هایی قرار گرفته که موافق  
 نسخه‌های خ ۲ و ع است و به نظر می‌آید افزوده دیگران (تحریر دیگر؟) باشد؛ ل، خ ۱- ترتیب بیتها: ۱۵۹۶،  
 ۱۶۵۴ (صورتی از آن) - ۱۶۵۷، ۱۶۱۳، ۱۶۱۰، ۱۶۰۹، ۱۶۱۱، ۱۶۱۲، ۱۶۱۴، ۱۶۱۵، ۱۶۱۸، ۱۶۱۶، ۱۶۱۷،  
 ۱۶۲۰، ۱۶۱۹، ۱۶۲۱، ۱۶۲۲، ۱۶۲۴-۱۶۴۸، ۱۶۵۱-۱۶۵۳، ۱۶۵۸، ۱۶۵۹، ۱۵۹۷، ۱۶۰۱-۱۶۰۶، ۱۶۶۳ و الخ  
 (تحریر متن براساس ل، خ ۱، بیخ؛ نک. ملحقه ۲). ۷. ل، خ ۱- بیت را ندارند. ۸. ل، خ ۱- بیت را  
 ندارند؛ بیخ- و یا دل ز کرده پشیمان شود ۹. ل، خ ۱، خ ۲- زمین ۱۰. خ ۲- فرجام این؛ ل، خ ۱- بیت  
 را ندارند. ۱۱. خ ۱- چشم ۱۲. خ ۱- دلش پر زدرد و پر از آب چشم ۱۳. خ ۱، خ ۲ و بیخ-  
 بیت‌های ۱۶۰۲ و ۱۶۰۳ را ندارند. ۱۴. خ ۲- نرم ۱۵. ل، خ ۲- و جان پر گزند؛ خ ۱- و جان پر نژند؛  
 خ ۱- افزون دارد:

کنون شارس‌ستان آن دلارای نیست که چون من همی در جهان جای نیست  
 مرافر نیکی دهش یار بود خردمندی و بخت بیدار بود

که هر چند گردآورم خواسته<sup>۱</sup> هم از گنج و هم تاج<sup>۲</sup> آراسته  
 بفرجام یکسر بدشمن رسد بدی بد بود مرگ بر تن رسد<sup>۳</sup>  
 [کجا آن حکیمان و دانندگان همان رنج بردار خوانندگان<sup>۴</sup>]  
 ۱۶۱۰ [کجا آن سر<sup>۵</sup> تاج شاهنشهان کجا آن دلاور گرامی مهان]  
 [کجا آن بتان<sup>۶</sup> پر از ناز<sup>۷</sup> و شرم سخن گفتن خوب و آوای نرم]  
 [کجا آنک بر<sup>۸</sup> کوه بودش کنام رمیده<sup>۹</sup> ز آرام وز کام و نام]  
 [چو گیتی تهی ماند<sup>۱۰</sup> از راستان تو ایدر بودن مزین داستان<sup>۱۱</sup>]  
 [ز خاکیم<sup>۱۲</sup> و باید شدن زیر خاک<sup>۱۳</sup> همه جای ترست و تیمار و باک]  
 ۱۶۱۵ [تو رفتی و گیتی بماند دراز کسی آشکارا نداند ز راز]  
 [جهان سر بسر عبرت و حکمتست<sup>۱۴</sup> چرا زو همه بهر<sup>۱۵</sup> من غفلتست]  
 [چو شد سال بر شست و شش چاره جوی ز بیشئی و از رنج بر تاب روی]  
 [تو چنگ فزونی زدی بر<sup>۱۶</sup> جهان گذشتند بر<sup>۱۷</sup> تو بسی همرهان]  
 [چو زان نامداران جهان شد تهی تو تاج فزونی چرا بر نهی]  
 ۱۶۲۰ [نباشی بدین گفته<sup>۱۸</sup> همداستان یکی شو بخوان نامه باستان<sup>۱۹</sup>]  
 [کزیشان جهان یکسر آباد بود بدانگه که اندر جهان داد بود]  
 [ز من<sup>۲۰</sup> بشنو از گنگ دژ داستان بدین داستان باش همداستان<sup>۲۱</sup>]  
 که چون گنگ دژ در جهان جای<sup>۲۲</sup> نیست بدان سان زمینی دلارای نیست<sup>۲۳</sup>

بران سان یکی شارستان ساختم سرش راز پروین برافراختم  
 کنون ایدر این هم بجای آورم برو آفرین خدای آورم

نخستین بیت را با بیت ۱۶۲۳ متن بسنجید، لیکن سه بیت آخر با بیت‌های ۱۶۵۸، ۱۶۵۹، ۱۶۶۰ متن تطابق دارند.  
 ۱. بیت را ندارد. ۲. خ ۱ - همان گنج و هم تاج؛ خ ۲ - همان کاخ و آن گنج ۳. خ ۲ - مرگ بدتر  
 زید؛ ل - بیت را ندارد. ۴. خ ۲ - بیت‌های ۱۶۰۹-۱۶۲۲ را ندارد. ۵. ل، خ ۱ و ب - «و» را افزون  
 دارند. ۶. م - بتانی ۷. ل، خ ۱ - طرم ۸. ل، خ ۱ - در ۹. خ ۱ و ب - بریده ۱۰. ل، خ ۱ - که  
 گیتی نماند هم ۱۱. ل، خ ۱ - بیت پس از بیت ۱۶۵۷ متن آمده. ۱۲. ل، خ ۱ - ز خاکی ۱۳. ل، خ ۱ و  
 ب - سوی خاک ۱۴. ل - حکمت و غیرتست ۱۵. ل - بهره ازو همه؛ خ ۱ - بهر من زو همه  
 ۱۶. ل، خ ۱ و ب - در ۱۷. خ ۱ و ب - از ۱۸. ل، خ ۱ - برین نیز ۱۹. ل، خ ۱ - بدین داستان  
 باش همداستان ۲۰. ل، خ ۱ - کنون ۲۱. خ ۱ - جای مصراع دوم خالی مانده. ۲۲. خ ۲ - که  
 چون گنگ اندر جهان جای ۲۳. خ ۲ - جز این شارستان زان میان راه نیست؛ ل، خ ۱ - در این جاییت را  
 ندارند (بسنجید با توضیح ۱۵، بیت ۱۶۰۶).

[بسی اندرو رنجها برده بود <sup>۲</sup>	[که آن را سیاوش <sup>۱</sup> برآورده بود
[که بی نام بود آن زمان و زمین <sup>۴</sup>	۱۶۲۵ [بیک ماه <sup>۳</sup> زان روی دریای چین
[ببینی <sup>۵</sup> یکی پهن بی آب دشت]	[بیابان بیاید چو دریا گذشت
[کزان شهرها بر توان داشت بهر]	[کزین بگذری بینی آباد شهر
[که بالای او برتر از چون و چند]	[ازان پس یکی کوه بینی بلند
[بدان کت ز دانش نیاید زیان]	[مرین کوه را گنگ دژ در میان
[ز بالای او چشم گردد ستوه]	۱۶۳۰ [چو فرسنگ صد گرد بر گرد کوه <sup>۱</sup>
[همه گرد بر گرد او در <sup>۱</sup> یکیست]	[ز هر سو که پویی <sup>۷</sup> بدو <sup>۸</sup> راه نیست
[ازین روی و زان روی <sup>۱۱</sup> دیوار سنگ]	[بدین کوه بینی دو <sup>۱۰</sup> فرسنگ تنگ
[بباشد <sup>۱۳</sup> براه از پی کارکرد]	[بدین چند <sup>۱۲</sup> فرسنگ اگر پنج مرد
[زره دار و برگستوانور سوار]	[نیابد بریشان گذر صد هزار <sup>۱۴</sup>
[همه گلشن و باغ و ایوان و کاخ]	۱۶۳۵ [چو زین <sup>۱۵</sup> بگذری شهر بینی فراخ
[بهر برزنی آتش <sup>۱۱</sup> و رنگ و بوی]	[همه شهر گرمابه و رود و جوی
[چو این شهر <sup>۱۷</sup> بینی نشاید <sup>۱۸</sup> گذشت]	[همه کوه نخچیر و آهو بدشت
[بیابی چو از <sup>۱۹</sup> کوهها بگذری]	[تذروان و طاوس و کبک دری
[همه جای شادی و آرام و خورد]	[نه گرماش گرم و نه سرماش سرد
[یکی بوستان <sup>۲۱</sup> بهشتست و <sup>۲۲</sup> بس]	۱۶۴۰ [نبینی بدان <sup>۲۰</sup> شهر بیمار کس
[همیشه بر و بوم او چون <sup>۲۳</sup> بهار]	[همه آبها روشن و خوشگوار
[بود گر بپیمایدش پارسی]	[درازی و پهناش سی بار سی
[که از رفتنش مرد گردد ستوه]	[یک و نیم فرسنگ بالای کوه

۱. ق- افریدون ۲. خ- بیتهای ۱۶۲۴-۱۶۵۷ را ندارد. ۳. ل، خ- ۱ ماهه ۴. ل، خ- ۱. کیان نام [خ- ۱- کنان بام] گشت آن زمان را زمین ۵. ل- بتنگی ۶. م- کرده بدگردکوه؛ خ- ۱- کوه بر گردکوه ۷. ل- بینی ۸. ل، خ- او بخ- برو ۹. ل، خ- ۱- بر ۱۰. ل، خ- ۱- برین گونه سی و دو ۱۱. ل- ازین روی آن روی ۱۲. ل، خ- ۱- برین پنج ۱۳. خ- ۱- نباشد ۱۴. ل، خ- ۱- یک سوار ۱۵. ل، خ- ۱- کزین ۱۶. ل، خ- ۱- رامش ۱۷. ل، خ- ۱- سوو ۱۸. ل- نباید؛ خ- ۱- بیاید ۱۹. ل، خ- ۱- که از؛ بخ- چو بر ۲۰. ل، خ- ۱- دران ۲۱. ل- بوستانی؛ بخ- بوستان از ۲۲. م- «و» ندارد. ۲۳. ل- پر

[وزان روی هامونی آید پدید	کزان خوبتر جایها <sup>۱</sup> کس ندید <sup>۲</sup>
۱۶۴۵ [همه گلشن و باغ و ایوان بوَد	کش ایوانها سر بکیوان بوَد]
[بشد پور کاوس و آنجای دید <sup>۳</sup>	مر آن راز ایران همی برگزید <sup>۴</sup>
[تن خویش را نامبردار کرد	فزونی یکی <sup>۵</sup> نیز دیوار کرد]
[ز سنگ و ز گچ بود و چندی رخام <sup>۶</sup>	وزان جوهری <sup>۷</sup> کش ندانیم نام]
[دو صد <sup>۸</sup> رش فزونست بالای اوی	همان سی و پنجست <sup>۹</sup> پهنای اوی <sup>۱۰</sup>
۱۶۵۰ [که آن را کسی تا نبیند بچشم	تو گویی ز گوینده گیرند خشم <sup>۱۱</sup>
[نیاید برو <sup>۱۲</sup> منجنیق و نه تیر	بباید ترا دیدن <sup>۱۳</sup> آن ناگزیر]
[ز تیغش دو فرسنگ تا بوم خاک	همه <sup>۱۴</sup> گرد بر گرد خاکش مفاک]
[نبیند ز بن <sup>۱۵</sup> دیده بر تیغ کوه	هم از بر شدن مرد <sup>۱۶</sup> گردد ستوه <sup>۱۷</sup>
[بدان آفرین کان چنان <sup>۱۸</sup> آفرید	ابا آشکارا نهان آفرید <sup>۱۹</sup>
۱۶۵۵ [نبایست یار و نه آموزگار	برو بر همه کار دشوار خوار]
[جز او را مخوان کردگار جهان	جز او را مدان آشکار و نهان <sup>۲۰</sup> ]
[بسیغمبرش بر کنیم آفرین	بیارانش بر هر یکی <sup>۲۱</sup> همچنین]

۱. بخ - جایگاه ۲. ل، خ ۱ -

بران آفرین کو چنان آفرید زمین و بلند آسمان آفرید

بسنجید بابت ۱۶۵۴، همچنین نسخه بدل ل و خ ابیت ۱۶۵۳. ۳. ل، خ ۱ - برفتن سیاوش و آنرا بدید

۴. ل، خ ۱ - مر اوراز توران همی برگزید ۵. ل، خ ۱ - برو ۶. خ ۱ - زخام ۷. ل، خ ۱ و بخ -

گوهری ۸. بخ - ز صد ۹. بخ - هشتست ۱۰. ل، خ ۱ - بیت را ندارند. ۱۱. بخ - آید

بخشم؛ ل، خ ۱ - بیت را ندارند. ۱۲. خ ۱ - نیابد بدو ۱۳. خ ۱ - نباید ترا دید ۱۴. ل، خ ۱ -

همی ۱۵. بخ - زمین ۱۶. بخ - مرغ ۱۷. ل، خ ۱ - افزون دارند:

وزان روی هامونی آید پدید کزان خوبتر جایها کس ندید

بران آفرین کن که آن آفرید زمینها ابا آسمان آفرید

جز او را مخوان کردگار جهان جز او را مدان آشکار و نهان

۱۸. ل، خ ۱ - کو جهان ۱۹. بسنجید با توضیح ۲ بر اساس ل و خ ۱، بیت ۱۶۴۴ و بر اساس همان نسخه ها با توضیح

۱۷، بیت ۱۶۵۳، که این بیت در آنها تکرار شده. ۲۰. ل، خ ۱ - بینهای ۱۶۵۵ و ۱۶۵۶ با یک بیت عوض شده:

خداوند دارنده هست و یکست همه چیز جفتست و ایزد یکیست

خ ۱ و بخ - همان با صورتی از مصراع اول: خداوند دارنده هست و نیست؛ بیت ۱۶۵۶ در ل و خ ۱ پس از بیت

۱۶۵۳ آمده، نک. توضیح ۱۷. ۲۱. ل - ابر شاه مردان علی



خردمندی و بخت بیدار بود  
 سرش را بپروین پرداختند<sup>۲</sup>  
 بدودر فراوان نگار آوریم<sup>۳</sup>  
 چه یازی برنج<sup>۴</sup> و چه نازی بگنج<sup>۵</sup>  
 جهانجوی دشمن چرا پرورد  
 پدید آید از هر سوی خواسته<sup>۶</sup>  
 نشیند برین جای دیگر<sup>۷</sup> کسی  
 نه پرمایه گردی ز پیوند من  
 ز کاخ و ز ایوان شوم بی نیاز<sup>۸</sup>  
 کند بی گنه مرگ<sup>۹</sup> بر من شتاب<sup>۱۰</sup>  
 گهی شاد دارد گهی مستمند  
 مکن خیره اندیشه دل دراز<sup>۱۱</sup>  
 بشاهی نگین اندر انگشت تست  
 بکوشم که پیمان تو نشکنم  
 و گر موی بر تو هوا بشمرد  
 نبینم جز از<sup>۱۲</sup> نیکنامیت کام<sup>۱۳</sup>  
 ولیکن فلک را جز اینست<sup>۱۴</sup> خواست<sup>۱۵</sup>

مرا فر نیکی دهش یار بود  
 برین سان یکی شارستان ساختند<sup>۱</sup>  
 کنون اندرین هم بکار آوریم  
 چه بندی دل اندر سرای سپنج  
 که از رنج<sup>۲</sup> دیگر کسی برخوردار  
 چو خرم شود<sup>۳</sup> جای آراسته  
 نباشد مرا بودن ایدر<sup>۴</sup> بسی  
 نه من شاد باشم نه فرزند من  
 نباشد<sup>۵</sup> مرا زندگانی دراز  
 شود تخت من گاه<sup>۶</sup> افراسیاب  
 چنین است رای<sup>۷</sup> سپهر بلند  
 بدو گفت پیران کای سرفراز<sup>۸</sup>  
 که افراسیاب از بلا<sup>۹</sup> پشت تست  
 مرا نیز تا جان بود در تنم  
 نمانم که بادی بتو بگذرد  
 سیاوش بدو گفت کای نیکنام  
 تو پیمان چنین<sup>۱۰</sup> داری و رای راست<sup>۱۱</sup>

۱. م، ل، خ، ۱ - ساختم ۲. م - بیرون برافراختم؛ ل، خ، ۱ - بابر اندر افراختم؛ خ، ۲ - در این جا تکرار مکرر است، نک. توضیح ۱۵، بیت ۱۶۰۶. ۳. ل، خ، ۱ - بیت را ندارند؛ م -

کنون ای خردمند بیدار دل من این گنگ دژ را برآرم ز گل

۴. ل، خ، ۱ و بیخ - نازی بگنج ۵. ل - نازی برنج؛ خ، ۱ - نالی زرنج؛ ل، خ، ۱، خ، ۲ - بیتهای ۱۶۶۱ و ۱۶۶۲ پس از بیت ۱۶۹۲ آمده. ۶. ل، خ، ۱ - کزان رنج؛ بیخ - کزان گنج ۷. م - بود ۸. خ، ۱ - همان گنج و هم کاخ و هم خواسته؛ بیخ - کاسته؛ خ، ۲ - در این جا بیت ۱۶۶۶ متن را افزون دارد. ۹. ل، خ، ۱، خ، ۲ - شاد بودن ۱۰. خ، ۱ - کمتر ۱۱. خ، ۱ - نباید ۱۲. خ، ۲ - بیت پس از بیت ۱۶۶۳ متن آمده. ۱۳. خ، ۲ - شود تختگاه شه ۱۴. خ، ۱ - بخت ۱۵. ل - بیت ۱۶۶۷ پس از بیت ۱۶۶۸ متن آمده. ۱۶. ل، خ، ۱ - راز ۱۷. خ، ۲ - شهریار ۱۸. ل، خ، ۱ - مکن خیره اندیشه در [ل - بر] دل دراز؛ خ، ۲ - مکن خیره اندیشه دل براز ۱۹. ل - جهان ۲۰. ل، خ، ۱ - بجز ۲۱. خ، ۲ - نه بینی جز از جنگ با منت کام ۲۲. ل، خ، ۱، خ، ۲ - همی ۲۳. ل، خ، ۱ - راه راست ۲۴. خ، ۲ - جز این نیست ۲۵. ل، خ، ۱، خ، ۲ - بیت پس از بیت ۱۶۸۱ آمده.

۱۶۷۵ همه راز من آشکارا به<sup>۱</sup> تست  
 من آگاهی از فرّ یزدان دهم  
 بگویم ترا<sup>۲</sup> بودنیها درست  
 بدان تا نگویی<sup>۳</sup> چو بینی جهان<sup>۴</sup>  
 تو ای گرد پیران بسیار هوش  
 ۱۶۸۰ فراوان بدین نگذرد روزگار  
 شوم زار من کشته بر<sup>۵</sup> بی گناه  
 ز گفتار بدخواه<sup>۶</sup> وز بخت<sup>۷</sup> بد  
 ز کشته<sup>۸</sup> شود زندگانی<sup>۹</sup> دژم  
 پر از رنج گردد سراسر زمین  
 ۱۶۸۵ بسی<sup>۱۰</sup> سرخ و زرد و سیاه و بنفش  
 بسی غارت و بردن<sup>۱۱</sup> خواسته  
 بسا کشوراگان بپای ستور  
 از ایران و توران برآید خروش  
 جهاندار بر چرخ چونین<sup>۱۲</sup> نوشت<sup>۱۳</sup>  
 ۱۶۹۰ سپهدار ترکان<sup>۱۴</sup> ز کردار خویش  
 پشیمانی آنکه نداردش<sup>۱۵</sup> سود  
 بیا تا بشادی خوریم و دهیم

۱. ل، خ ۱ و ب خ - آشکارای ۲. خ ۲ - باشی ۳. خ ۲ - که ۴. خ ۲ - بتو ۵. خ ۱ - بگویی  
 ۶. خ ۲ - چو بینم جهان؛ ب خ - چو بینی چنان ۷. ل، خ ۲، ق - بی کام؛ خ ۱ - بیکار ۸. خ ۲ - گردد دل  
 ۹. ل، خ ۱ - کند زار کشته مرا ۱۰. ل، خ ۱ - آید بدین تاج و گاه؛ ب خ - آید برین تاج و گاه؛ نک. توضیح ۲۵،  
 بیت ۱۶۷۴. ۱۱. ل، خ ۱، ق و ب خ - بدگوی ۱۲. خ ۲ - گفت ۱۳. ل، خ ۱ - بمن بر چنان بی گناه  
 ۱۴. ل، خ ۱ و ب خ - کینه ۱۵. خ ۲ - روی گیتی ۱۶. خ ۲ - پر آتش شود تور و ایران بهم؛ ل، خ ۱، خ ۲ -  
 دو مصراع پس و پیش. ۱۷. ل، خ ۱ - زمانه؛ خ ۲ - که گیتی ۱۸. م - «و» ندارد. ۱۹. ل، خ ۱ - زبس  
 ۲۰. ل، خ ۲ و ب خ - کز ایران بتوران؛ خ ۱ - گریزان ز توران ۲۱. ل - غارت و برده؛ خ ۱ - خوردن و بردن؛  
 ل، خ ۲ - «و» را افزون دارند. ۲۲. خ ۲ - و کردن بجای (بخوانید: و گردد). ۲۳. ل، خ ۱، خ ۲ و ب خ -  
 بیتهای ۱۶۸۸ و ۱۶۸۹ پس از بیت ۱۶۹۱ آمده. ۲۴. خ ۲ - چو بین؛ ب خ - خونین ۲۵. خ ۲ - نشست  
 ۲۶. ل، خ ۱، خ ۲ و ب خ - توران ۲۷. ل، خ ۱ - ز بیگار؛ خ ۲ - ز کردار ۲۸. خ ۲ - ندارد ۲۹. خ ۲ -  
 «و» را افزون دارد. ۳۰. ل، خ ۱، خ ۲ و ب خ - در این جا بیتهای ۱۶۶۱ و ۱۶۶۲ را افزون دارند.

چو بشنید پیران و<sup>۱</sup> اندیشه کرد  
 چنین<sup>۲</sup> گفت کز من بد آمد بمن<sup>۳</sup>  
 ۱۶۹۵ ورا من کشیده<sup>۴</sup> بتوران زمین  
 شمردم همه باد گفتار شاه<sup>۵</sup>  
 وزان پس چنین گفت با دل<sup>۶</sup> بمهر  
 چه داند بدو رازهاکی گشاد<sup>۷</sup>  
 ز کاوس وز تخت شاهنشهی  
 ۱۷۰۰ دل<sup>۸</sup> خویش زان گفته<sup>۹</sup> خرسند کرد  
 همه راه<sup>۱۰</sup> زین گونه بدگفت و گوی  
 چو از پشت اسپان فرود آمدند  
 یکی خوان زرین بیاراستند

بودند یک هفته زین گونه شاد  
 ۱۷۰۵ بهشتم یکی نامه آمد ز شاه  
 کزانجا برو تا بدریای چین<sup>۱۱</sup>  
 همی رو چنین تا سر مرز هند  
 ز شاهان گیتی گرفتند یاد<sup>۱۲</sup>  
 بنزدیک سالار توران سپاه  
 ازان پس گذر کن بمکران زمین<sup>۱۳</sup>  
 وزانجا گذر کن بدریای سند

۱. ل. یک ۲. ل، خ، ۱. همی؛ خ ۲. کنون ۳. خ ۲. گر بدنجان بماند بمن ۴. خ، ۱، خ ۲. که  
 ۵. ل، خ ۱. بلا من کشیدم؛ خ ۲. زمانه کشیدش ۶. خ ۲. پراگند ۷. ل، خ ۱. افزون دارند:  
 که او را بتوران کشیدم برنج سپردم بدو کشور و تاج و گنج  
 ۲. صورتی از همان بیت را افزون دارد. ۸. ل. شنودم همی پاک گفتار شاه؛ خ ۱. شنودم همه پاک  
 گفتار شاه؛ خ ۲. شمردم بدو باد گفتار شاه ۹. ل، خ، ۱، خ ۲. براه ۱۰. ل. با او؛ خ، ۱، خ ۲. با من  
 ۱۱. ل، خ ۲. رسم؛ خ ۱. رسم و ۱۲. ل، خ ۱. فلک رازها را برو [خ ۱. بدو] کی گشاد؛ خ ۲. چه داند  
 برو روزهاکی گشاد؛ بخ. که این رازها بر دل وی گشاد ۱۳. ل، خ ۱ و بخ. که؛ خ ۲. کز ۱۴. خ ۲.  
 فراز ۱۵. م. مهی ۱۶. خ ۲. «از» را افزون دارد. ۱۷. ل، خ ۱. ازین گفته؛ خ ۲. ازان گونه  
 ۱۸. م، خ ۲. «و» را افزون دارند. ۱۹. خ ۲. رای ۲۰. خ ۲. کلمه نامفهوم: خستنیها؟ ۲۱. م، خ ۲.  
 یکبار ۲۲. خ ۲. «و» ندارد. ۲۳. ع. واقاموا هنالك ایاما؛ بسنجید با بیت ۱۵۷۵ متن. ۲۴. خ ۲.  
 هند؛ این مصراع در خ ۲ با مصراع دوم بیت ۱۷۰۷ یک بیت تشکیل داده که با آن هم قافیه است؛ مصراع دوم  
 بیت ۱۷۰۶ و مصراع اول بیت ۱۷۰۷ را ندارد. ۲۵. ل، خ ۱ و بخ. سپاهی ز کنداوران برگزین

همه باز کشور سراسر بخواه  
برآمد خروش از درِ پهلوان  
۱۷۱۰ ز هر سو سپاه انجمن شد بروی  
بنزد سیاوش بسی خواسته  
بهنگام پدر و دگردن بماند

بگستر بمرز خزر در<sup>۱</sup> سپاه  
ز بانگ<sup>۲</sup> تبیره زمین شد نوان<sup>۳</sup>  
یکی لشکری گشت<sup>۴</sup> پرخاش جوی<sup>۵</sup>  
ز دینار و اسپان آراسته<sup>۶</sup>  
بفرمان برفت و سپه را براند

هیونی ز نزدیک افراسیاب  
یکی نامه سوی<sup>۷</sup> سیاوش بمهر  
۱۷۱۵ که تا تو برفتی نیم شادمان  
و لیکن من اندر خور<sup>۸</sup> رای تو  
گر<sup>۹</sup> آنجا که هستی<sup>۱۰</sup> خوش و خرم است  
[بشادی بباش و بنیکی بمان  
بدان پادشاهی همی<sup>۱۱</sup> بازگرد  
۱۷۲۰ سیاوش سپه برگرفت<sup>۱۲</sup> و برفت  
صد اشترز گنج و<sup>۱۳</sup> درم بار کرد  
هزار اشتر بختی<sup>۱۴</sup> سرخ موی

چو آتش بیامد بهنگام خواب<sup>۱۵</sup>  
نوشته بکردار گردان<sup>۱۶</sup> سپهر  
از اندیشه بی غم نیم یک زمان  
بتوران بجستم<sup>۱۷</sup> همی<sup>۱۸</sup> جای تو  
چنانچون ببااید دلت بی غم است  
تو شادان بداندیش تو با غمان<sup>۱۹</sup>  
سر بدسگال اندر آور بگرد  
بدان سو<sup>۲۰</sup> که فرمود سالار تفت  
چهل راهمه بار دینار کرد<sup>۲۱</sup>  
بنه برنهادند با<sup>۲۲</sup> رنگ و بوی

۱. ل. - بمرز خزر بر؛ خ. ۲. - بترک و خزر در. ۲. خ. ۱. - زکوس و تبیره؛ خ. ۲. - زکوس و زینزه. ۳. ل. - زکوس و تبیره برآمد فغان. ۴. م. - بخ. - لشکری گشن؛ ل. خ. ۱. - لشکر گشن. ۵. ل. خ. ۱. - افزون دارند: چو آمد بدرگاه توران سپاه همی رفت ازان سو که فرمود شاه

۲. خ. ۲. - همین بیت را با فرقهایی افزون دارد: پیران به جای: توران و ازان سان به جای: ازان سو. ۶. خ. ۲. - بیت را ندارد. ۷. خ. ۲. - ز نزدیک آب؛ ع. - بیتهای ۱۷۰۵-۱۷۲۷ چنین ادا شده: ثم قدم رسول افراسیاب علی بیران بستنهضه الی بعض الممالک و یا مره بجز العساکر الیه فامثل ذلك بیران و فارقه و انتقل سیاوخش الی موضع آخر أشار علیه به افراسیاب. ۸. ل. خ. ۱. و بخ. - نزد. ۹. ل. خ. ۲. و بخ. - روشن. ۱۰. م. - «و» را افزون دارد. ۱۱. ل. خ. ۱. - نجستم. ۱۲. خ. ۲. - همه. ۱۳. خ. ۱. - که. ۱۴. خ. ۲. - آنجات. ۱۵. ل. خ. ۱. - رفتی؛ خ. ۲. - بودن. ۱۶. ل. خ. ۱. و بخ. - بیت را ندارند. ۱۷. ل. خ. ۱. و بخ. - کنون. ۱۸. ل. خ. ۱. و بخ. - سپهد بنه برنهاد. ۱۹. ل. خ. ۱. - برانسان؛ خ. ۲. - بدان سان. ۲۰. م. ل. - «و» ندارند. ۲۱. خ. ۲. - درم را و زر را گهر بار کرد؛ ل. خ. ۱. - بیت ۱۷۲۱ پس از بیت ۱۷۲۲ متن آمده؛ ع. - بیتهای ۱۷۲۱-۱۷۲۷ ترجمه نشده. ۲۲. ل. خ. ۱. و بخ. - ماده. ۲۳. خ. ۲. - بنه برنهاده پر از

از ایران و توران گزیده سوار<sup>۱</sup>      برفتند شمشیرزن ده<sup>۲</sup> هزار  
 پیش سپاه اندرون خواسته<sup>۳</sup>      عماری و خوبان آراسته<sup>۴</sup>  
 ۱۷۲۵ ز یاقوت وز گوهر<sup>۵</sup> شاهوار      چه از طوق وز تاج وز گوشوار<sup>۱</sup>  
 چه مشک و چه کافور و عود<sup>۷</sup> و عبیر      چه دیبا و چه<sup>۸</sup> تختهای حریر  
 ز مصری و چینی و از<sup>۹</sup> پارسی      همی رفت با او شتربار سی<sup>۱۱</sup>  
 چو آمد بران شارستان<sup>۱۱</sup> دست آخت<sup>۱۲</sup>      دو فرسنگ بالا و پهنانش ساخت<sup>۱۳</sup>  
 از ایوان و میدان و کاخ بلند      ز پالیز وز گلشن ارجمند  
 ۱۷۳۰ بیاراست شهری بسان بهشت      بهامون گل و سنبل و لاله کشت  
 بر<sup>۱۴</sup> ایوان نگارید چندی نگار      ز شاهان وز بزم وز کارزار  
 نگار سر و تاج<sup>۱۵</sup> کاوس شاه      نگارید<sup>۱۶</sup> با یاره و گرز و گاه<sup>۱۷</sup>  
 بر تخت او رستم پیلتن      همان زال و گودرز و آن انجمن  
 ز دیگر سو<sup>۱۸</sup> افراسیاب و سپاه      چو پیران و گرسیوز کینه خواه<sup>۱۹</sup>  
 ۱۷۳۵ بهر گوشه<sup>۲۰</sup> گنبدی ساخته      سرش را<sup>۲۱</sup> بابراندر افراخته

---

۱. خ. ۱ - هزار ۲. خ. ۲ - صد ۳. خ. ۲ - تاختند ۴. خ. ۲ - بیاراستند ۵. ل، خ. ۱ و بخ - و پیروزه  
 ۶. ل، خ. ۱ و بخ - و از تاج گوهرنگار ۷. ل، خ. ۱ و بخ - چه عنبر چه عود و چه مشک؛ خ. ۲ - چه از مشک و  
 عنبر چه عود ۸. ل، خ. ۱ و بخ - چه از ۹. خ. ۱، خ. ۲ - وز چینی و ۱۰. ل، خ. ۱، خ. ۲ - افزون دارند:  
 نهادند سر سوی خرم بهار      سپهدار و آن لشکر نامدار  
 ۱۱. ل و بخ - بدان جایگه؛ خ. ۱ - بر شارستان ۱۲. خ. ۱ - باخت ۱۳. ل، خ. ۱ و بخ - پهناساخت؛ خ. ۲ -  
 چو آید پدیدار آن شارستان      دو فرسنگ بالای و پهنای آن  
 ع - فبنی مدینه جعل عرضها و طولها فرسخین ۱۴. ل، خ. ۱، خ. ۲ - به ۱۵. ل، خ. ۱ - شاه ۱۶. ل،  
 خ. ۱ - نبشتند؛ خ. ۲ - بفرمود ۱۷. م - بیت را ندارد. ۱۸. خ. ۱ - و دیگر سوی؛ خ. ۲ - دگر سوی  
 ۱۹. م - بیت در حاشیه نوشته شده؛ ل، خ. ۱، بخ - افزون دارند:  
 بایران و توران بر پرستان      شد آن شهر خرم یکی داستان  
 خ. ۲ - صورتی از همان بیت را افزون دارد:  
 بایران و توران شد آن شارستان      میان بزرگان یکی داستان  
 ۲۰. خ. ۲ - بیشه؛ ع - فی جوانب ۲۱. ل - سرش تا؛ خ. ۲ - سراسر

نشسته سراینده رامشگران  
سیاوش گردش نهادند نام  
چو پیران بیامد ز هند و ز چین  
خنیده بتوران سیاوش گرد  
۱۷۴۰ از ایوان و کاخ و ز پالیز<sup>۱</sup> و باغ  
شتاب آمدش تا ببیند که شاه  
هر آنکس که او از در کار بود  
هزار از هنرمند گردان<sup>۱۰</sup> گرد  
چو آمد بنزدیک آن جایگاه  
۱۷۴۵ چو پیران بنزد سیاوش رسید  
سیاوش فرود آمد از نیل رنگ<sup>۱۳</sup>  
بگشتند هردو بدان شارستان  
سراسر همه باغ و میدان و کاخ<sup>۱۱</sup>  
سپهدار پیران<sup>۱۸</sup> ز هر<sup>۱۹</sup> سو براند<sup>۲۰</sup>  
سر اندر ستاره سران<sup>۱</sup> سران<sup>۱</sup>  
همه شهر زان شارستان<sup>۲</sup> شادکام  
سخن رفت زان شهر با آفرین<sup>۳</sup>  
کز اختر بنش<sup>۴</sup> کرده شد روز ارد<sup>۵</sup>  
ز کوه و در و رود و دشت و راغ<sup>۶</sup>  
چه کرد اندران نامور<sup>۸</sup> جایگاه  
بدان مرز<sup>۱</sup> با او سزاوار بود  
چو هنگامه رفتن<sup>۱۱</sup> آمد ببرد<sup>۱۲</sup>  
سیاوش پذیره شدش با سپاه  
پیاده شد از دور کو را بدید  
مر او را گرفت اندر آغوش<sup>۱۴</sup> تنگ  
ز هر در زدند از هنر داستان<sup>۱۵</sup>  
همی دید هر سو بنای فراخ<sup>۱۷</sup>  
بسی آفرین بر سیاوش بخواند<sup>۲۱</sup>

۱. ل، خ ۱ و بخ - بهر [بخ - همه] جا ستاده گوان و سران؛ خ ۲ - سران را سران؛ ع - بیت ترجمه نشده.  
۲. ل، خ ۱ - همه مردمان زان بدل؛ خ ۲ - همه اندر آن شارستان ۳. خ ۲ - با شهر ازان آفرین ۴. م -  
نش؛ ل، خ ۱ - چنین؛ خ ۲ - تنش ۵. خ ۲ - روز گرد؛ ل، خ ۱ - افزون دارند:

چو پیران رد را ازان شارستان خبر شد ازان نامور کارستان

۶. ل، خ ۱ - گنبدز پالیز؛ خ ۲ - کاخ وز البرز؛ بخ - از کاخ و پالیز ۷. ل، خ ۱ و بخ - زرود و دشت وز  
کوه و ز راغ [خ ۱ - ز باغ]؛ خ ۲ - ز کوه و زرود و دشت و ز راغ ۸. ل، خ ۱ و بخ - مایه ور ۹. ل،  
خ ۱ - بدان بزم؛ خ ۲ - دران بزم ۱۰. ل، خ ۱، خ ۲ - هزاران خردمند [خ ۲ - «و» را افزون دارد.] مردان  
۱۱. ل، خ ۱ - هنگام رفتنش ۱۲. خ ۲ - نبرد ۱۳. ل، خ ۱، خ ۲ - پیل زنگ؛ م - بدون نقطه ها. ۱۴. ل،  
خ ۱، خ ۲ و بخ - پیاده گرفتش باغوش ۱۵. ل، خ ۱ - بیت به دو قسمت شده:

بگشتند هردو بران شهر باز سیاوش و پیران گردن فراز

بگشتند بر گرد آن شارستان خوش آمد ورا آن چنان کارستان

۲ - بیت را ندارد؛ بسنجید باع - و رکبا و طافا بتلك المدینه ۱۶. ل، خ ۱ - کاخ و ایوان و باغ؛ خ ۲ -  
کاخ و میدان و باغ ۱۷. ل، خ ۱، خ ۲ - همی تافت [خ ۲ - دید] هر سو چو روشن چراغ ۱۸. خ ۲ -  
توران ۱۹. ل، خ ۱، خ ۲ - بهر ۲۰. خ ۲ - که راند ۲۱. خ ۲ - سیاوش خواند

- ۱۷۵۰ بدو گفت گر<sup>۱</sup> فرّ و برز کیان  
 کی<sup>۴</sup> آغاز کردی بدین گونه جای  
 بماناد تا رستخیز این نشان  
 پسر بر پسر همچین شاد باد<sup>۵</sup>  
 چو یک بهره از<sup>۷</sup> شهر خرم بدید  
 ۱۷۵۵ بکاخ فرنگیس بنهاد روی  
 پذیره شدش دختر شهریار  
 چو بر تخت بنشست و آن جای دید  
 بدان نیز چندی<sup>۱۳</sup> ستایش گرفت  
 ازان پس بخوردن گرفتند کار<sup>۱۴</sup>  
 ۱۷۶۰ بودند یک هفته با می بدست  
 بهشتم ره آورد پیش آورید  
 ز یاقوت وز گوهر شاهوار  
 ز دیبا و اسپان بزین پلنگ<sup>۱۹</sup>  
 فرنگیس را افسر و گوشوار  
 ۱۷۶۵ بداد و بیامد بسوی ختن  
 چو آمد بشادی بایوان خویش  
 بگلشهر گفت آنک خرم بهشت

۱. ل، خ، ۱ - کز ۲. ل - نبودند؛ خ ۱ - بیودند؛ خ ۲ - نبود آنچه ۳. ل، خ، ۱، خ ۲ و بیخ - میان ۴. خ ۲ و  
 بیخ - چو ۵. ل - همچین شاه و شاد؛ خ ۱ - همچنان شاه و شاد ۶. ل، خ، ۱ - فرخ نهاد ۷. ل، خ، ۱ -  
 یک بهر ازان؛ خ ۲ - یک بهره این ۸. خ ۱ - «و» را افزون دارد. ۹. ل، خ، ۱ و بیخ - خرم و شاد ۱۰. ل -  
 مصراع دوم بیت ۱۷۵۶ و بیتهای ۱۷۵۷ و ۱۷۵۸ و مصراع اول بیت ۱۷۵۹ را ندارد. ۱۱. خ، ۱، خ ۲ و بیخ -  
 پرستنده بسیار بر پای ۱۲. ع - بیتهای ۱۷۵۷-۱۷۵۸ ترجمه نشده. ۱۳. خ ۱ - بران نیز چندی؛ خ ۲ و  
 بیخ - بدان نیز چندین ۱۴. خ ۱ - یار ۱۵. م، خ ۲ - خوالیگر ۱۶. ل، خ، ۱ - گهی شاد و خرم دل و  
 ۱۷. خ ۲ - همه ۱۸. ل، خ، ۱ - هدیه شهرها؛ بیخ - هدیها سربسر ۱۹. بیخ - خدنگ ۲۰. م - حنای  
 خدنگ؛ ل - جناح خدنگ؛ خ ۱ و بیخ - جناح پلنگ؛ خ ۲ - بیت را ندارد. ۲۱. خ ۲ - بیت را ندارد.  
 ۲۲. ل، خ ۱ - شاه با انجمن؛ بیخ - پیش شاه آمدن؛ خ ۲ - بیت را ندارد؛ ع - بیتهای ۱۷۶۵-۱۷۷۰ ترجمه نشده.  
 ۲۳. ل، خ، ۱، خ ۲ - بیدار ۲۴. بیخ - بیتی را افزون دارد؛ خ ۲ - (قافیه ندارد):

بگلشهر شد در شبستان خویش بگلشهر گفت آنچه خرم بهشت

چو خورشید بر گاه<sup>۱</sup> فرخ سروش  
 برامش بپیمای لختی زمین<sup>۲</sup>  
 ۱۷۷۰ خداوند ازان<sup>۴</sup> شهر نیکوترست  
 وزان جایگه نزد افراسیاب  
 بیامد<sup>۷</sup> بگفت آن کجا کرده بود  
 بیاورد پیشش همه سر بسر  
 که از داد شه گشت آباد بوم  
 ۱۷۷۵ وزانجا بکار<sup>۱۱</sup> سیاوش رسید  
 ز کار سیاوش بپرسید شاه  
 بدو گفت پیران که خرم بهشت  
 سروش آوریدش همانا خبر  
 همانا ندانند<sup>۱۵</sup> ازان شهر باز  
 ۱۷۸۰ یکی شهر دیدم که اندر زمین  
 نشسته بآیین و<sup>۱</sup> با فر و هوش  
 برو شارسن سیوش ببین  
 تو گویی فروزنده خاورست<sup>۵</sup>  
 همی رفت برسان کشتی بر آب<sup>۶</sup>  
 همان باز کشور که<sup>۸</sup> آورده بود<sup>۹</sup>  
 بدادش ز کشور سراسر خبر<sup>۱۰</sup>  
 ز دریای چین تا بدریای روم  
 سراسر همه یاد کرد آنچ دید  
 وزان شهر و آن کشور و جایگاه<sup>۱۲</sup>  
 کسی کو نبیند باردیبهشت<sup>۱۳</sup>  
 که چونان نگاریدش آن بوم و بر<sup>۱۴</sup>  
 نه خورشید ازان مهتر سرفراز  
 نبیند دگر<sup>۱۶</sup> کس بتوران و چین<sup>۱۷</sup>

۱. ل، خ، ۱، خ ۲ - بر کاخ ۲. م - «و» ندارد؛ بخ - سیاوخش ۳. خ ۲ - روی زمین؛ ل، خ ۱ - درو  
 [خ ۱ - برو] شاد بر تخت شاه گزین؛ ل، خ ۱ - دو مصراع پس و پیش. ۴. م، ل، خ، ۱، بخ - آن ۵. ل -  
 فروزنده انورست؛ خ ۲ - فزاینده خاورست ۶. ل، خ ۱ - افزون دارند:

چو پیران از آنجای برگشت شاد بیامد بر شاه توران چو باد

۷. ل، خ ۱ - سپهد ۸. ل - نیز کز کوشش؛ خ ۱ - نیز کز کوشن؛ بخ - باز کز کشور ۹. خ ۲ - بیت را  
 ندارد. ۱۰. ل، خ ۲ - بیتهای ۱۷۷۳ و ۱۷۷۴ را ندارند؛ خ ۱ - بیت ۱۷۷۳ را ندارد؛ بخ - بیتهای ۱۷۷۳ و  
 ۱۷۷۴ با یک بیت عوض شده:

که در کشور هند چون رزم کرد بدانرا سر اندر کشیده بگرد

۱۱. خ ۲ - که سوی ۱۲. ل، خ ۱ - بیت ۱۷۷۶ به دو بیت بدل شده:

بپرسید ازو شهریار بلند ز حال سیاوش ز چون و ز [خ ۱ - وزجون و] چند  
 وزان شهر وز کشور و جایگاه یکایک همه باز پرسید شاه

ع - سألہ عن حاله و حال المدینة التي انشأها و قصورها التي بناها ۱۳. ل، خ ۱ - بیت ۱۷۷۷ با سه بیت  
 دیگر عوض شده:

بدو گفت پیران که ای شاه دهر ز فرت همه خلق را هست بهر

سیاوش یکی جایگه ساخت نفز پسندیده مردم پاک مغز

کسانی که هنگام اردیبهشت بدیده نبینند [خ ۱ - ندیده ببینند] خرم بهشت

۱۴. ل، خ ۱، خ ۲ - بیت را ندارند. ۱۵. خ ۲ - نداند ۱۶. ل، خ ۱ - چنان ۱۷. بخ - زمین



ز بس باغ و<sup>۱</sup> ایوان<sup>۲</sup> و آب روان  
 چو کاخ فرنگیس دیدم ز دور  
 بدان زیب و آیین<sup>۵</sup> که داماد تست<sup>۱</sup>  
 گله کرد باید بگیتی<sup>۱</sup> یله  
 ۱۷۸۵ گر ایدونک آید ز مینو سروش  
 و دیگر دو کشورز جنگ و ز<sup>۱۲</sup> جوش  
 بماناد بر ما چنین جاودان  
 ز گفتار او شاد شد<sup>۱۸</sup> شهریار  
 بگرسبوز این داستان برگشاد  
 ۱۷۹۰ پس آنکه بگرسبوز آهسته گفت  
 بدو گفت رو<sup>۱۱</sup> تا<sup>۱۱</sup> سیاوش گرد  
 سیاوش بتوران زمین دل نهاد  
 مگر<sup>۲۱</sup> کرد پدرود تخت و کلاه  
 بران خرمی بر یکی خارستان<sup>۲۷</sup>  
 بر آمیخت گفتی خرد با روان  
 چو گنج گهر بد بمیدان<sup>۳</sup> سور<sup>۴</sup>  
 ز خوبی<sup>۷</sup> بکام<sup>۸</sup> دل شاد تست<sup>۱</sup>  
 ترا چون نباشد ز گیتی<sup>۱۰</sup> گله  
 نباشد بدان فر و<sup>۱۱</sup> اورنگ و<sup>۱۱</sup> هوش  
 بر آسود<sup>۱۳</sup> چون مهتر<sup>۱۴</sup> آمد<sup>۱۵</sup> بهوش<sup>۱۶</sup>  
 دل هوشمندان و رای<sup>۱۷</sup> ردان  
 که دخت<sup>۱۹</sup> برومندش آمد ببار  
 سخنهای پیران همه کرد یاد<sup>۲۰</sup>  
 نهفته همه برگشاد از نهفت  
 بین تا چه جایست<sup>۲۳</sup> برگرد گرد  
 از<sup>۲۴</sup> ایران نگیرد دگر<sup>۲۵</sup> هیچ یاد  
 چو گودرز و بهرام و کاوس شاه  
 همی بوم و بر سازد و شارستان<sup>۲۸</sup>

۱. ل، خ ۱- زباغ وز ۲. خ ۲- میدان ۳. ل- بود میدان؛ خ ۲- بود درمان ۴. ل، خ ۱- ترتیب بیتها؛  
 ۱۷۸۱، ۱۷۸۴، ۱۷۸۲، ۱۷۸۵، ۱۷۸۳، ۱۷۸۶، ۱۷۸۷. ۵. خ ۲- خوبی ۶. خ ۲- اوست ۷. ل،  
 خ ۱- بخوبی؛ خ ۲- نه خوبی ۸. خ ۱- «و» را افزون دارد. ۹. م- ز گیتی ۱۰. ل، خ ۱-  
 چیزی؛ خ ۲- بگیتی ۱۱. خ ۲- «و» ندارد. ۱۲. ل، خ ۱، خ ۲ و بخ- و دیگر که دو کشور از جنگ و  
 ۱۳. ل، خ ۲- «و» را افزون دارند؛ خ ۱- بر آسوده ۱۴. ل، خ ۱، خ ۲ و بخ- بهوش ۱۵. خ ۲- آید  
 ۱۶. م- بجوش ۱۷. خ ۲- راه ۱۸. خ ۲- شده ۱۹. ل، خ ۱ و بخ- که شاخ؛ خ ۲- چو شاخ  
 ۲۰. ل، خ ۱، بخ- بیتهای ۱۷۸۹ و ۱۷۹۰ به یکبیت تبدیل شده:

بگرسبوز آن داستانها بگفت نهفته برون آورید از نهفت

خ ۲- صورتی از همان بیت:

بگرسبوز او این سخنها بگفت نهفته همی برگشاد از نهفت

۲۱. ل، خ ۱، خ ۲، بخ- برو شادمان ۲۲. خ ۱- با ۲۳. ل، خ ۱- کردست ۲۴. ل، خ ۱- وز  
 ۲۵. ل، خ ۱، خ ۲- همی ۲۶. ل، خ ۱، خ ۲- چو او ۲۷. ل، خ ۱- کارستان ۲۸. ل، خ ۱- دو  
 مصراع پس و پیش؛ ل و خ ۱- افزون دارند:

بجایی که بد بوم آن خارسار بسازید شهری چو خرم بهار

۱۷۹۵ فرنگیس را کاخهای بلند  
 چو بینی بخوبی<sup>۳</sup> فراوان بگوی<sup>۴</sup>  
 چو نخچیر و می باشد<sup>۱</sup> و دشت و کوه  
 بدانگه که یاد<sup>۸</sup> من آید بدست<sup>۹</sup>  
 یکی هدیه آرای<sup>۱۱</sup> بسیار مر  
 ۱۸۰۰ همان گوهر و تخت و<sup>۱۳</sup> دیبای چین  
 ز گستردها و از بوی و رنگ  
 فرنگیس را هدیه بر همچنین<sup>۱۷</sup>  
 اگر آب دارد ترا<sup>۱۸</sup> میزبان  
 بر آورد و<sup>۱</sup> دارد همی ارجمند<sup>۲</sup>  
 بچشم بزرگی نگه کن بروی<sup>۵</sup>  
 نشینند پیشت ز ایران<sup>۷</sup> گروه  
 چو خوردی بشادی ببايد نشست<sup>۱۰</sup>  
 ز دینار و ز اسب و زرین کمر<sup>۱۲</sup>  
 همان یاره و گرز و تیغ<sup>۱۴</sup> و نگین<sup>۱۵</sup>  
 بین تاز گنجت چه آید بچنگ<sup>۱۶</sup>  
 برو با زبانی پر از آفرین  
 بران شهر خرم دو هفته بمان<sup>۱۹</sup>

## ۹

نگه کرد گرسیوز نامدار<sup>۲۰</sup> سواران ترکان<sup>۲۱</sup> گزیده هزار  
 ۱۸۰۵ خنیده سپاه<sup>۲۲</sup> اندر آورد گرد بشد شادمان تا<sup>۲۳</sup> سیاوش گرد

۱. خ ۲- بر آورده ۲. بخ- و داردش ارجمند، و یک بیت افزون دارد؛ ل، خ ۱-  
 بشادی دران کاخهای بلند نشانده فرنگیس را ارجمند  
 ۳. ل، خ ۱، بخ- چو بر تخت بینی؛ خ ۲- چو بینش خوبی ۴. بخ- مگوی ۵. ل- بدوی؛ خ ۲-  
 مصراع تحریف شده. ۶. خ ۲- باید ۷. ل، خ ۱- نشیند پیشت فراوان؛ خ ۲- نشیند نجوید ز ایران  
 ۸. م- باد؛ خ ۱- باد ۹. ل، خ ۱- بدشت ۱۰. ل، خ ۱- گذشت ۱۱. ل، خ ۱- یکی هدیه ساز؛  
 خ ۲- یکی هدیه آورد ۱۲. ل، خ ۱- واسپ و سلیح و کمر؛ خ ۲- و از اسب و تاج و گهر ۱۳. ل-  
 همان تاج با فرش؛ خ ۱- یکی تاج با فرش ۱۴. ل، خ ۱- افسر و تیغ و گرز ۱۵. خ ۲-  
 همان گوهر و تیغ و تخت نگین همان یاره و طوق و دیبای چین  
 ل، خ ۱- افزون دارند:  
 ز دینار باید نثار گران شمردند هر گونه گوهران  
 خ ۲- همان بیت را با صورتی از مصراع دوم افزون دارد: شمرد ز هر گونه گوهران، پس از بیت ۱۸۰۱ متن.  
 ۱۶. خ ۲- متن بیت تحریف شده؛ قافیه ندارد. ۱۷. خ ۱- این چنین ۱۸. ل، خ ۱- آب دندان بود؛  
 خ ۲- آب دارد بود ۱۹. ل، خ ۱- بمان شادمان؛ خ ۲- دو هفته یلان؛ ل، خ ۱- افزون دارند:  
 دو هفته بباش و بیاسای روز بنیک اختر و فال گیتی فروز  
 ۲۰. خ ۲- شیرخوار ۲۱. ل، خ ۱- توران؛ خ ۲- ترکی ۲۲. ل، خ ۱، خ ۲- سوار ۲۳. ل، خ ۱- بشد  
 تابند

سیاوش چو بشنید بسپرد راه<sup>۱</sup> پذیره شدش<sup>۲</sup> تازیان با سپاه  
گرفتند مر یکدگر را<sup>۳</sup> کنار سیاوش بپرسید از<sup>۴</sup> شهریار<sup>۵</sup>  
بایوان کشیدند زان جایگاه سیاوش بیاراست جای سپاه<sup>۶</sup>  
دگر روز گرسیوز آمد پگاه<sup>۷</sup> بیاورد خلعت ز نزدیک شاه<sup>۸</sup>  
نگه کرد و شد چون گل اندر بهار ۱۸۱۰ سیاوش بدان خلعت شهریار  
نشست از بر باره گامزن همه شهر و برزن یکایک<sup>۱۰</sup> بدوی<sup>۱۱</sup>  
سواران ایران شدند انجمن<sup>۹</sup> نمود و سوی کاخ بنهاد روی

هم آنکه بنزد<sup>۱۲</sup> سیاوش<sup>۱۳</sup> چو باد سواری بیامد و را<sup>۱۴</sup> مژده داد<sup>۱۵</sup>  
که از دختر پهلوان سپاه<sup>۱۶</sup> یکی کودک آمد بمانند شاه<sup>۱۷</sup>  
۱۸۱۵ و را نام کردند فرخ فرود بتیره شب آمد<sup>۱۸</sup> چو پیران شنود  
بزودی<sup>۱۹</sup> مرا با سواری دگر بگفت اینک شو<sup>۲۰</sup> شاه را مژده بر  
همان مادر کودک ارجمند جریره سر بانوان بلند  
بفرمود یکسر<sup>۲۱</sup> بفرمانبران زدن دست آن خرد بر زعفران  
نهادند بر پشت این نامه بر که پیش<sup>۲۲</sup> سیاوش خودکامه بر  
۱۸۲۰ بگوش که هر چند من سالخورد بدم پاک یزدان مرا شاد کرد  
سیاوش بدو گفت گاه مهی ازین تخمه<sup>۲۳</sup> هرگز مبادا تهی

۱. ل. خ. ۱ - سیاوش چو بشنید آمد براه؛ خ. ۲ - سیاوش بشنید و بسپرد راه. ۲. ل. خ. ۱ - شدن؛ خ. ۲ - شده  
۳. ل. خ. ۱ - یکدیگر در ۴. خ. ۲ - ازو ۵. ع - بیت ترجمه نشده. ۶. بخ - آرامگاه؛ خ. ۲ - بیتهای  
۱۸۰۸ - ۱۸۱۰ را ندارد. ۷. ل. - براه؛ خ. ۱ - ز راه ۸. ل. خ. ۱ - بیاورد با هدیه پیغام شاه ۹. م - بیت را  
ندارد. ۱۰. ل. - برزن؛ خ. ۱ - همانگه؛ خ. ۲ - سراسر ۱۱. م - بروی ۱۲. خ. ۱ - چونزد ۱۳. ل. -  
سواری ۱۴. ل. - بیامد سیاوش را؛ خ. ۱ - بیامد سواری و را ۱۵. خ. ۲ - بیتهای ۱۸۱۲ - ۱۸۲۲ را ندارد؛  
ع - بیتهای ۱۸۱۲ - ۱۸۲۲ ترجمه نشده. ۱۶. م - مهر و ماه ۱۷. ل. و بخ - چو تابنده ماه؛ خ. ۱ - همانند  
ماه ۱۸. ل. خ. ۱ و بخ - اندر ۱۹. ل. خ. ۱ و بخ - هم آنکه ۲۰. ل. خ. ۱ و بخ - بگفتا که رو ۲۱. ل. خ. ۱ و بخ - خفته ۲۲. ل. خ. ۱ - نزد ۲۳. ل. خ. ۱ و بخ - بچه

فرستاده را داد چندان<sup>۱</sup> درم  
 بکاخ فرنگیس رفتند شاد  
 پرستار چندی<sup>۲</sup> بزین کلاه  
 ۱۸۲۵ فرود آمد از تخت و بردش نثار<sup>۳</sup>  
 دل و مغز گرسیوز آمد بجوش  
 بدل گفت سالی چنین<sup>۴</sup> بگذرد  
 همش پادشاهیست و هم تاج و گاه<sup>۵</sup>  
 نهان<sup>۶</sup> دل خویش پیدا نکرد  
 ۱۸۳۰ بدو گفت برخورداری از رنج<sup>۷</sup> خویش  
 نهادند در کاخ<sup>۸</sup> زرین دو تخت  
 نوازنده رود با میگسار  
 ز نالیدن چنگ<sup>۹</sup> و رود و سرود  
 چو خورشید تابنده بگشاد راز  
 ۱۸۳۵ سیاوش ز ایوان بمیدان گذشت  
 چو گرسیوز آمد بینداخت گوی<sup>۱۰</sup>

که آرنده گشت از کشیدن درم  
 بدید آن بزرگی فرخ نژاد<sup>۱</sup>  
 فرنگیس با تاج در پیشگاه<sup>۲</sup>  
 بپرسیدش از<sup>۳</sup> شهر وز شهریار<sup>۴</sup>  
 دگرگونه تر شد بآیین و هوش  
 سیاوش کسی را<sup>۵</sup> بکس نشمرد  
 همش گنج و هم دانش و هم سپاه<sup>۶</sup>  
 همی بود پیچان و رخساره زرد  
 همه سال شادان دل از گنج<sup>۷</sup> خویش<sup>۸</sup>  
 نشستند شادان دل و نیکبخت  
 بیامد بر تخت گوهرنگار  
 بشادی<sup>۹</sup> همی داد دل را درود  
 بهر<sup>۱۰</sup> جای بنمود چهر از فراز  
 ببازی همی گرد میدان بگشت  
 سپهد پس<sup>۱۱</sup> گوی<sup>۱۲</sup> بنهاد روی<sup>۱۳</sup>

۱. خ. ۱ - چندی ۲. خ. ۲ - فرخ نهاد؛ ل، خ. ۱ - ورا نیز ازین داستان مژده داد؛ ل - افزون دارد:

چو بشنید گرسیوز آن مژده گفت  
 فرنگیس بنشست بر تخت عاج  
 که پیران شد امروز با شاه جفت  
 نهاده بسر بر ز پیروزه تاج

خ. ۱ - نخستین بیت پس از بیت ۱۸۲۲ متن آمده، انا بیت دوم با صورتی از مصراع است: فرنگیس را دید بر  
 تخت عاج ۳. خ. ۲ و بخ - چندین ۴. ل، خ. ۱ - [خ. ۱ - شاه] ستاده همه ماه رخ پیش ماه ۵. ل - کردش  
 نثار؛ خ. ۱ و بخ - بردش نماز ۶. خ. ۲ - پیرسیدازو ۷. خ. ۱ - پیرسیدش از شاه و شد پیش باز؛ بخ -  
 پیرسیدش از رنج راه دراز ۸. ل، خ. ۱ - دگر ۹. ل - سیاوش کس را؛ خ. ۲ - سیاوخش کس را  
 ۱۰. کذا در م، بسنجید با؛ ع - صاحب تاج و تخت؛ خ. ۲ - و تخت و کلاه؛ ل، خ. ۱ - همش پادشاهی و هم تخت  
 و گاه ۱۱. ل، خ. ۱ - هم بوم و بر هم سپاه؛ خ. ۲ - هم بوم و هم بر سپاه ۱۲. ل، خ. ۱ - نهانی ۱۳. ل،  
 خ. ۱ - گنج ۱۴. ل، خ. ۱ - رنج ۱۵. ع - بیت ۱۸۳۰ ترجمه نشده. ۱۶. خ. ۲ - برگاه  
 ۱۷. ل، خ. ۱ - نای ۱۸. ل، خ. ۱ - ز شادی ۱۹. خ. ۲ - زهر ۲۰. ل، خ. ۱ - سوی  
 ۲۱. خ. ۲ - کاخ ۲۲. ع - تمام رویداد (بیتهای ۱۸۳۵-۱۹۰۸) به طور روایی ادا شده، ولی بیتهای ۱۸۳۶-  
 ۱۸۷۹ با این جمله ذکر گردیده: ثم عدلا الى المطاعنة و المناضلة و كانت غلبة سیاوخش ظاهرة فى الكل

چو او<sup>۱</sup> گوی در زخم<sup>۲</sup> چوگان گرفت  
 ز چوگان او گوی شد ناپدید  
 بفرمود تا تخت زرین نهند<sup>۵</sup>  
 دو مهتر نشستند بر<sup>۷</sup> تخت زر ۱۸۴۰  
 بدو گفت گرسیوز ای شهریار  
 هنر بر گهر<sup>۱</sup> نیز کرده گذر  
 بنوک سنان و<sup>۱۱</sup> بتیر و کمان  
 ببرزد سیاوش بدان<sup>۱۳</sup> کار دست  
 زره را بهم بر بستند پنج ۱۸۴۵  
 نهادند بر خط<sup>۱۵</sup> آوردگاه  
 سیاوش یکی نیزه شاهوار  
 که در جنگ مازندران داشتی<sup>۱۷</sup>  
 باوردگه رفت نیزه بدست  
 بزد نیزه و برگرفت آن زره ۱۸۵۰  
 [از آورد نیزه بر آورد راست  
 [سواران<sup>۲۲</sup> گرسیوز دام ساز<sup>۲۳</sup>  
 [فراوان بگشتند گرد زره  
 سیاوش سپر خواست گیلی چهار  
 هم آورد او<sup>۳</sup> خاک میدان گرفت  
 تو گفتی<sup>۴</sup> سپهرش همی برکشید  
 بمیدان پرخاش ژوپین نهند<sup>۱</sup>  
 بدان تا کرا برفروزد هنر<sup>۸</sup>  
 هنرمند وز خسروان یادگار  
 سزد گر نمایی بترکان<sup>۱۱</sup> هنر  
 زمین آورد تیرگی<sup>۱۲</sup> یک زمان  
 بزین اندر آمد ز تخت<sup>۱۴</sup> نشست  
 که از یک زره تن رسیدی برنج  
 نظاره برو<sup>۱۶</sup> بر زهر سو سپاه  
 کجا داشتی از پدر یادگار  
 بنخچیر بر شیر بگذاشتی<sup>۱۸</sup>  
 عنان را بیچید چون پیل مست  
 زره را نماند ایچ بند و گره<sup>۱۹</sup>  
 زره را بینداخت زان سو<sup>۲۰</sup> که خواست<sup>۲۱</sup>  
 برفتند با نیزهای دراز  
 ز میدان نه بر شد زره<sup>۲۴</sup> یک<sup>۲۵</sup> گره  
 دو چوبین و دوز<sup>۲۶</sup> آهن آبدار

۱. م- «او» را ندارد. ۲. ل، خ ۱ و بخ- در خم ۳. خ ۱- هم آورد را ۴. خ ۲- توگویی ۵. خ ۲- نهد ۶. خ ۲- نهد؛ ل، خ ۱، خ ۲- افزون دارند؛  
 سواران بمیدان بکردار گرد بژوپین گرفتند ننگ و نبرد  
 ۷. ل، خ ۱- نشسته بران ۸. ل، خ ۱- برفرازد هنر؛ بخ- برفرازد گهر ۹. کذا در خ ۲؛ م- خرد؛ ل،  
 خ ۱- هنر ۱۰. خ ۲- بگردان ۱۱. خ ۲- تا ۱۲. ل، خ ۱- عنان تاب و آوردکن؛ خ ۲- زمین گیر و  
 آوردکن؛ بخ- هنرها پدیدار کن ۱۳. ل، خ ۱- بدین؛ خ ۲- ازان ۱۴. خ ۱- بتخت ۱۵. ل، خ ۱،  
 خ ۲ و بخ- طرف ۱۶. خ ۲- بره ۱۷. ل، خ ۱- داشت اوی ۱۸. ل، خ ۱- بگذاشت اوی  
 ۱۹. خ ۲- ز میدان نه بر شد زمین یک گره ۲۰. ل، خ ۱- هر سو ۲۱. خ ۲- بینهای ۱۸۵۱-۱۸۵۳  
 را ندارد. ۲۲. ل، خ ۱- «و» را افزون دارند. ۲۳. ل، خ ۱ و بخ- رزم ساز ۲۴. ل، خ ۱ و بخ-  
 زره بر نشد ۲۵. خ ۱- آن ۲۶. ل، خ ۱- دو جوشن دگر ز؛ خ ۲- دو چوبین دواز

- ۱۸۵۵ کمان خواست با تیرهای خدنگ  
یکی در کمان راند و بفشارد ران  
بران چار چوبین و ز آهن سپر<sup>۲</sup>  
بزد هم بر آن گونه<sup>۵</sup> دو<sup>۱</sup> چوبه تیر  
ازان ده یکی بی<sup>۸</sup> گزاره نماند
- ۱۸۶۰ بدو گفت گرسیوز ای شهریار  
بیا تا من و تو باوردگاه  
بگیریم هر دو دوال کمر  
ز ترکان مرا نیست همتا کسی  
بمیدان کسی<sup>۱۳</sup> نیست همتای تو
- ۱۸۶۵ گر ایدونک بردارم از پشت<sup>۱۵</sup> زین  
چنان دان که از تو دلاورترم  
و گر تو مرا برنهی<sup>۱۸</sup> بر زمین  
سیاوش بدو گفت کین خود مگوی  
[همان اسپ تو شاه اسپ منست
- ۱۸۷۰ جز از خودز ترکان یکی<sup>۲۲</sup> برگزین<sup>۲۳</sup>  
بدو گفت گرسیوز ای نامجوی
- شش اندر میان زد<sup>۱</sup> سه چوبه بتنگ<sup>۲</sup>  
نظاره بگردش سپاهی گران  
گذر کرد پیکان آن<sup>۴</sup> نامور  
برو آفرین کرد<sup>۷</sup> برنا و پیر  
برو<sup>۱</sup> هر کسی نام یزدان بخواند  
بایران و توران تران نیست یار  
بتازیم<sup>۱۱</sup> هر دو به پیش سپاه<sup>۱۱</sup>  
بکردار جنگی دو پر خاشخیر  
چو اسپم نبینی ز اسپان بسی<sup>۱۲</sup>  
هم آورد تو گر<sup>۱۴</sup> ببالای تو  
تراناگهان برزنم<sup>۱۶</sup> بر زمین  
باسپ و بمردی<sup>۱۷</sup> ز تو برترم  
نگردم بجایی که جویند کین<sup>۱۹</sup>  
که تو مهتری شیر و<sup>۲۰</sup> پر خاشجوی  
کلاه تو آذرگشپ منست<sup>۲۱</sup> ]  
که با من بگردد نه بر راه کین<sup>۲۴</sup>  
ز بازی نشانی<sup>۲۵</sup> نیاید بروی<sup>۲۶</sup>

۱. خ ۱- و ۲. ل، خ ۱ و بخ- بچنگ؛ خ ۲- به پیش سپاه اندر آمد بچنگ ۳. ل، خ ۱- اسپر دو جوشن  
دگر؛ خ ۲- چوبین و آهن سپر ۴. ل، خ ۱- تیر شه ۵. خ ۲- همچنین نیز ۶. ل، خ ۱، خ ۲ و بخ- ده  
۷. ل، خ ۱- خواند ۸. م- ازان ده یکی را؛ ل، خ ۱ و بخ- از آنها یکی بی ۹. ل، خ ۱، خ ۲- همی  
۱۰. خ ۲- بسازیم ۱۱. ع- بیتهای ۱۸۶۱-۱۸۶۷ چنین ادا شده: فهلم نتماسک بمناطقنا لنظر آینا یقتلع  
صاحبه من مقعده ۱۲. ل، خ ۱- گر آیند ازیشان پیشم بسی ۱۳. ل، خ ۱- همان ۱۴. ل- من؛ خ ۱-  
«گر» راندارد؛ خ ۲- نه؛ بخ- یا ۱۵. ل، خ ۱ و بخ- بردارم من ز ۱۶. خ ۲- برنهم ۱۷. خ ۱- بآب  
و بمردی؛ بخ- بمردی و نیرو ۱۸. خ ۱- برزنی ۱۹. خ ۱- که با من نکردی نه بر راه کین ۲۰. خ ۱،  
خ ۲ و بخ- «و» ندارند. ۲۱. خ ۲- بیت راندارد. ۲۲. ل، خ ۱ و بخ- جز از تو ز توران کسی؛ خ ۲- جز  
از تو کسی را دگر ۲۳. خ ۱- بر زمین ۲۴. خ ۲- ابر رای کین؛ خ ۱- نگردم بجایی که جویند کین؛  
بسنجید با بیت ۱۸۶۷. ۲۵. خ ۱- ز یاری نشانی؛ بخ- ز بازی زبانی ۲۶. ل- نماند بروی؛ خ ۱- نماند  
اندر اوی؛ خ ۲- که ما چون بروی اندر آریم روی؛ ل، خ ۱، بخ- افزون دارند:

سیاوش بدو گفت کین رای نیست<sup>۱</sup> نبرد برادر کنی جای نیست<sup>۲</sup>  
 نبرد<sup>۳</sup> دو تن جنگ و<sup>۴</sup> میدان بود ز گیتی برادر توی شاه را  
 ۱۸۷۵ کنم هرچ گویی بفرمان تو ز یاران یکی شیر جنگی بخوان  
 گر ایدونک رایت نبرد<sup>۵</sup> منست بسخندید<sup>۶</sup> گرسیوز نامجوی  
 ۱۸۸۰ بیاران<sup>۷</sup> چنین گفت کای سرکشان یکی با سیاوش نبرد آورد<sup>۸</sup>  
 نیوشنده بودند<sup>۹</sup> لب با گره<sup>۱۰</sup> منم گفت شایسته کارکرد  
 سیاوش ز گفت گروهی<sup>۱۱</sup> زره بدو گفت گرسیوز ای نامدار<sup>۱۲</sup>  
 ۱۸۸۵ سیاوش بدو گفت کز تو گذشت ازیشان دو یل<sup>۱۳</sup> باید آراسته  
 نبرد برادر کنی جای نیست<sup>۱۴</sup> پر از خشم دل<sup>۱۵</sup> چهره خندان بود  
 همی<sup>۱۶</sup> زیر نعل آوری ماه را برین نشکنم رای و پیمان تو  
 برین تیزتگ<sup>۱۷</sup> بارگی بر نشان سر سرکشان زیر گرد منست<sup>۱۸</sup>  
 همانا خوش آمدش<sup>۱۹</sup> گفتار اوی که خواهد که گردد<sup>۲۰</sup> بگیتی نشان  
 سر سرکشان زیر گرد آورد<sup>۲۱</sup> بیاسخ بیامد<sup>۲۲</sup> گروهی زره  
 اگر نیست او را کسی هم نبرد برو کرد پرچین رخان پر گره<sup>۲۳</sup>  
 ز ترکان<sup>۲۴</sup> لشکر ورا<sup>۲۵</sup> نیست یار نبرد دلیران<sup>۲۶</sup> مرا خوار<sup>۲۷</sup> گشت<sup>۲۸</sup>  
 بمیدان نبرد مرا<sup>۲۹</sup> خواسته

که آورد گیرند با یکدیگر بگیرند هر دو دوال کمر

خ ۲- افزون دارد:

ببازی زمانی نبرد آوریم نه بر کینه بر روی گرد آوریم

۱. خ ۲- نیست راست ۲. ل، خ ۱ و بیخ- مرا با نبرد تو خود پای نیست؛ خ ۲- بنزد سواران ز میدان سر  
 است ۳. خ ۲- بنزد ۴. ل، خ ۱ و بیخ- «و» ندارند. ۵. ل، خ ۱، خ ۲ و بیخ- اگر ۶. خ ۱-  
 همه ۷. ل- تیزرو ۸. خ ۱، خ ۲- بنزد ۹. خ ۲- سر شیر بر زیر گرد منست؛ ل، خ ۱- افزون دارند:  
 بکوشم که نیکی بکردم [ل- نکردم] بکار بنزدیک آن نامور شهریار  
 ۱۰. خ ۲- بگردید ۱۱. خ ۲- همه ناخوش آوردش ۱۲. م، ل، خ ۱- بترکان ۱۳. خ ۲- گیرد  
 ۱۴. خ ۲- آورید ۱۵. ل- سراینده بودند؛ خ ۱- سراینده بودید ۱۶. خ ۲- سراینده را بود بر لب  
 گره ۱۷. خ ۲- بیامد براه ۱۸. خ ۱- سیاوش را گفت گروهی؛ خ ۲- ز گفتار پور ۱۹. ل، خ ۱-  
 برو پرز چین کرد و رخ پر گره؛ خ ۲- برو پرز چین کرد و لب پر گره ۲۰. ل، خ ۱، خ ۲ و بیخ- شهریار  
 ۲۱. ل، خ ۱، خ ۲ و بیخ- گردان ۲۲. خ ۲- ترا ۲۳. ل، خ ۱ و بیخ- بزرگان ۲۴. ل- باد ۲۵. خ ۲-  
 بیت را ندارد. ۲۶. ل، خ ۱- تن؛ خ ۲- یک ۲۷. خ ۲- ترا

یکی نامور<sup>۱</sup> بود نامش دمور  
بیامد بران کار بسته میان  
سیاوش باورد بنهاد روی  
۱۸۹۰ بسند<sup>۱</sup> میان گروی زره<sup>۷</sup>  
زین برگرفتش بمیدان فگند  
وزان پس بسپیچید سوی دمور  
چنان خوارش از پشت زین برگرفت  
چنان پیش<sup>۱۲</sup> گرسیوز آورد خوش  
۱۸۹۵ فرود آمد از باره بگشاد<sup>۱۴</sup> دست  
برآشفت گرسیوز از کار اوی  
وزان تخت زرین بایوان شدند  
نشستند یک هفته بانای و رود<sup>۱۷</sup>  
بهشتم برفتن گرفتند<sup>۱۹</sup> ساز  
۱۹۰۰ یکی نامه بنوشت نزدیک شاه  
ازان پس مراو را بسی<sup>۲۲</sup> هدیه داد  
برهشان سخن رفت یک با دگر<sup>۲۴</sup>

که همتا نبودش بترکان<sup>۲</sup> بزور<sup>۳</sup>  
بسزد جهانجوی شاه کیان<sup>۴</sup>  
برفتند پیچان دمور و گروی<sup>۵</sup>  
فروربرد چنگال و برزد گره  
نیازش نیامد بگرز<sup>۸</sup> و کمند  
گرفت آن<sup>۹</sup> بر و گردن او بزور<sup>۱۰</sup>  
که لشکر بدو ماند اندر شگفت<sup>۱۱</sup>  
که گفتمی ندارد کسی زیر کش<sup>۱۲</sup>  
پر از خنده بر تخت زرین نشست  
پر از غم شدش دل پر از رنگ روی<sup>۱۵</sup>  
تو گفتمی که بر اوج کیوان شدند<sup>۱۶</sup>  
می و ناز و رامشگران و سرود<sup>۱۸</sup>  
بزرگان و گرسیوز سرفراز<sup>۲۰</sup>  
پر از لابه و پرسش و نیکخواه<sup>۲۱</sup>  
برفتند زان شهر آباد شاد<sup>۲۳</sup>  
ازان پرهنر شاه و آن بوم و بر

۱. ل، خ، ۱، بخ - دگر سرکشی ۲. بخ - بتوران ۳. خ، ۲ - بیت را ندارد؛ بخ - بیتی افزون دارد.  
۴. ل، خ، ۱، خ، ۲ - بیت را ندارند. ۵. ل، خ، ۱، خ، ۲ - دو مصراع پس و پیش. ۶. م - تندى ۷. خ، ۲ -  
ببند میان کردهم یک گره ۸. خ، ۲ - بکرد ۹. ل، خ، ۱، بخ - گرفتش ۱۰. خ، ۲ - بر و گردن او گرفتش  
بزور ۱۱. ل - که ماندند گردنکشان زو شگفت؛ خ، ۱ - که ماندند گردنکشان در شگفت؛ خ، ۲ - که گردان  
همه ماندند زو شگفت ۱۲. خ، ۲ - نزد ۱۳. ل، خ، ۱ - بیت را ندارند؛ بخ - تو گفتمی یکی مرغ دارد بکش  
۱۴. ل، خ، ۱، بخ - فرود آمد از اسپ و بفشارد؛ خ، ۲ - فرود آمد از اسپ و بگشاد ۱۵. ل، خ، ۱، بخ - غمی  
شد دلش زرد رخسار اوی؛ خ، ۲ - پر از غم دل و سر پر از آرزوی ۱۶. م - بید گفتن شاه ایران شدند؛ خ، ۲ -  
ز شادی تو گویی بکیوان شدند ۱۷. ل، خ، ۱، بخ - بارود و می ۱۸. ل، خ، ۱، بخ - همه نامداران  
فرخنده‌بی؛ خ، ۲ - می و رود رامشگران [و] سرود ۱۹. ل، خ، ۱ - برفتند و کردند ۲۰. ل، خ، ۱، بخ -  
سیاوش همه هرچه بودش بر از؛ خ، ۲ - بزرگان گرسیوز دیوساز ۲۱. خ، ۱ - پرسش آن نیکخواه؛ خ، ۲ -  
خدمت عذرخواه؛ بخ - «و» ندارد. ۲۲. خ، ۱ - وزان پس مراو را یکی ۲۳. ع - بیت‌های ۱۹۰۱-۱۹۰۷  
به طور خلاصه ادا شده. ۲۴. خ، ۲ - با یکدگر؛ ل، خ، ۱، بخ - فراوان بگفتند با یکدگر



چنین گفت گرسیوز کینه جوی  
 یکی مرد را شاه ز ایران بخواند  
 ۱۹۰۵ دو شیر زیان چون دمور و گروی  
 چنین زار و بیکار<sup>۳</sup> گشتند و خوار  
 سرانجام ازین بگذرانند<sup>۱</sup> سخن  
 چنین تا بدرگاه افراسیاب  
 چو نزدیک سالار توران<sup>۱</sup> سپاه<sup>۱۰</sup>  
 ۱۹۱۰ فراوان سخن گفت و نامه بداد  
 نگه کرد گرسیوز کینه دار<sup>۱۳</sup>  
 همی رفت<sup>۱۴</sup> یکدل پر از کین و درد  
 همه شب بیچید تا<sup>۱۱</sup> روز پاک  
 سر مرد کین اندر آمد<sup>۱۷</sup> ز خواب  
 ۱۹۱۵ ز بیگانه پردخته<sup>۱۸</sup> کردند جای  
 بدو گفت گرسیوز ای شهریار  
 فرستاده آمد ز کاوس شاه  
 ز روم و ز چین نیزش آمد<sup>۲۲</sup> پیام

۱. خ ۲- بیت را ندارد. ۲. خ ۱- بخون ۳. خ ۲- بیجاده؛ بخ- بیچاره ۴. خ ۲ و بخ- ز ۵. ل،  
 خ ۱، خ ۲- ناپاک دل ۶. ل، خ ۱- بگذرانم ۷. ل- نه سر راست پیدا مرین رانه بن؛ خ ۱- نه سر راست  
 این کار و نه نیز بن؛ خ ۲- نه بس شهر توران مر اوراز بن ۸. ل، خ ۱- برفت و نکرد ایچ آرام و خواب، از  
 بیت ۱۹۰۸ تا پایان مجلد، رونویسی نسخه بدلها از نسخه های ل، خ ۱ و خ ۲ از طرف او. ف. آکیموشکین انجام  
 گرفت. با استفاده از فرصت، مراتب تشکر را در برابر یاری در کار مجلد سوم اظهار می دارم. ۹. خ ۲-  
 ترکان ۱۰. خ ۱، خ ۲- رسید ۱۱. خ ۱- اشتباهاً؛ شاد؛ خ ۲- پرسید و با او بگفت آنچه دید ۱۲. ل-  
 بخندید برگشت شاد؛ خ ۱- بخندید و برگشت شاد ۱۳. ل، خ ۱- نامدار ۱۴. م- «و» را افزون دارد.  
 ۱۵. خ ۲-

همی رفت پر درد و اندوه کین چو شب سایه بفرگند اندر زمین

۱۶. ل، خ ۱- چون ۱۷. خ ۲- سر مرد کینه برآمد ۱۸. خ ۱، خ ۲- پردخت ۱۹. خ ۲- جزین  
 ۲۰. ل- سیاوش ازان شده که دیدی تو بار؛ خ ۱- سیاوش ازان شده که دیدی تو یار ۲۱. ل، خ ۱- چند راه  
 ۲۲. ل- نیز آمد؛ خ ۲- نزدش آمد ۲۳. ل- همه

برو انجمن شد فراوان سپاه  
 ۱۹۲۰ اگر تور را دل نگشتی دژم<sup>۱</sup>  
 دو کشور<sup>۲</sup> یکی آتش و دیگر آب<sup>۳</sup>  
 تو خواهی کشان<sup>۴</sup> خیره جفت آوری  
 اگر کردمی بر تو این بد نهان  
 دل شاه زان کار شد دردمند  
 ۱۹۲۵ بدو گفت بر من ترا<sup>۱</sup> مهر خون  
 سه روز اندرین کار رای آوریم  
 چو این رای<sup>۱۱</sup> گردد خرد را درست  
 چهارم چو گرسیوز آمد بدر  
 سپهدار ترکان<sup>۱۳</sup> و را پیش خواند  
 ۱۹۳۰ بدو گفت کای<sup>۱۵</sup> یادگار پشنگ  
 همه رازها بر تو باید<sup>۱۷</sup> گشاد  
 از آن خواب بد چون دلم شد غمی<sup>۱۸</sup>  
 نبستم بجنگ سیاوش میان  
 چو او<sup>۲۰</sup> تخت پر مایه<sup>۲۱</sup> پدرود کرد  
 ۱۹۳۵ ز فرمان من یک زمان سر نتافت  
 سپردم بدو کشور و گنج خویش  
 بخون نیز پیوستگی ساختم<sup>۲۳</sup>  
 بیچید<sup>۱</sup> ازو یک زمان جان شاه  
 ز گیتی بایرج<sup>۲</sup> نکردی ستم  
 بدل یک ز دیگر گرفته<sup>۳</sup> شتاب  
 همی باد را<sup>۴</sup> در نهفت آوری  
 مرا زشت نامی بدی در جهان  
 پر از غم شد از روزگار گزند<sup>۵</sup>  
 بجنبید و شد مر ترا رهنمون  
 سخنهای بهتر بجای آوریم  
 بگویم که درمان چه<sup>۱۱</sup> بایدت جست  
 کله بر سر و تنگ بسته کمر  
 ز کار سیاوش فراوان<sup>۱۳</sup> براند  
 چه دارم بگیتی جز از تو<sup>۱۵</sup> بچنگ  
 بژرفی بسین تا چه آیدت یاد  
 بمغز اندر آورد لختی<sup>۱۷</sup> کمی  
 ازو نیز ما را نیامد زیان  
 خرد تار کرد و مرا<sup>۲۱</sup> بود کرد  
 چو از من چنان نیکویها بیافت  
 نکردیم یاد از غم و رنج خویش  
 دل از کین ایران بپرداختم<sup>۲۳</sup>

۱. خ ۱- نه پیچد ۲. خ ۲- مصراع تحریف شده: اگر تو در اون بگشتی دژم ۳. ل، خ ۱- بگیتی بر  
 ایرج؛ خ ۲- بر ایرج ز گیتی ۴. بخ- دو گوهر؛ ع- اقلیمین ۵. خ ۲- دو کشور که چون آتش نیز  
 و آب ۶. ل- نیز با هم نگیرد ۷. ل، خ ۱ و بخ- که بر ۸. ل- مگر باد را؛ خ ۱- اگر باد را؛ خ ۲- همه  
 باد را ۹. ل، خ ۱ و بخ- از روزگار نژند؛ ع- بینهای ۱۹۲۵-۱۹۸۵ ترجمه نشده. ۱۰. ل، خ ۱، خ ۲- مرا  
 ۱۱. ل، خ ۱- کار ۱۲. ل، خ ۱- سر راه آنگاه؛ خ ۲- بگوید که درمان چه ۱۳. ل، خ ۱، خ ۲- توران  
 ۱۴. خ ۲- سخنها ۱۵. ل، خ ۱- ای ۱۶. خ ۲- جز از تو بگیتی ۱۷. ل- همان رازها بر تو  
 باید؛ خ ۱- همه رازها را بتو بر ۱۸. ل، خ ۱- شد دل من غمی ۱۹. ل- بیکاره ۲۰. ل، خ ۲-  
 چنان؛ خ ۱- چنان] ۲۱. خ ۱- سر ماید ۲۲. خ ۲- کرد و هنر؛ بخ- و مهر مرا ۲۳. خ ۱-  
 ساختیم؛ خ ۲- بجان نیز پیوستگی خواستیم ۲۴. خ ۲- به پرداختم

بیچیدم از جنگ و فرزند روی<sup>۱</sup>      گرامی دو دیده سپردم بدوی  
 پس از<sup>۲</sup> نیکویها و هر<sup>۳</sup> گونه رنج      فدای کردن کشور و تاج و گنج  
 ۱۹۴۰ گر ایدونک من بدسگالم بدوی      ز گیتی<sup>۴</sup> برآید یکی<sup>۵</sup> گفت و گوی  
 بدو بر<sup>۱</sup> بهانه ندارم ببد      گر از من بدو اندکی بد رسد  
 زبان برگشایند بر من مهان<sup>۷</sup>      در فشی شوم در میان جهان  
 نباشد<sup>۸</sup> پسند جهان آفرین      نه نیز از بزرگان<sup>۹</sup> روی زمین  
 ز دد تیز دندان تر از شیر نیست      که اندر دلش بیم<sup>۱۰</sup> شمشیر نیست  
 ۱۹۴۵ اگر بچه<sup>۱۱</sup> از پدر<sup>۱۲</sup> دردمند      کند مرغزارش<sup>۱۳</sup> پناه<sup>۱۴</sup> از گزند  
 سزدگر بد آید بدو از پناه؟<sup>۱۵</sup>      پسندد<sup>۱۶</sup> چنین<sup>۱۷</sup> داور هور و ماه؟  
 ندانم جز آنکش بخوانم بدر<sup>۱۸</sup>      وز ایدر فرستمش نزد<sup>۱۹</sup> پدر  
 اگر گاه جوید گر انگستری      ازین بوم و بر بگسلد داوری<sup>۲۰</sup>  
 بدو گفت گرسیوز ای شهریار      مگیر<sup>۲۱</sup> اینچنین کار پرمايه خوار  
 ۱۹۵۰ از ایدر گر او سوی ایران شود      بر و بوم ما پاک ویران شود  
 هرآنکه که بیگانه شد خویش تو      بدانست راز<sup>۲۲</sup> کم و بیش تو  
 چو جویی دگر ز تو بیگانگی      کند رهنمونی بدیوانگی<sup>۲۳</sup>  
 یکی دشمنی باشد اندوخته      نمک را پراگنده بر سوخته

۱. ل. - نه بیچیدم از رای او نیز روی؛ خ. ۱ - مپیچیدم از جنگ او نیز روی؛ بخ. - نه بیچیدم از گنج و فرزند روی  
 ۲. خ. ۲ - پس آن ۳. ل. خ. ۱ - صد ۴. ل. خ. ۱ - بگیتی ۵. ل. خ. ۱ - بسی ۶. ل. خ. ۱ - خ. ۲ - برو بر  
 ۷. خ. ۱ - متن تحریف شده. ۸. ل. خ. ۱ - نیاید ۹. ل. - آن بزرگان؛ خ. ۱ - پیش بزرگان ۱۰. خ. ۱ - نیز  
 ۱۱. کذا در خ. ۱؛ م. - اگر بچه از پدر (در بالا نوشته شده: او شود)؛ ل. - اگر بچه بیند پدر؛ خ. ۲ - چو از بهر بچه  
 شود ۱۲. کذا در نسخه ق (به دستور رداکتور)؛ نسخه های ما - مرغزاری ۱۳. کذا در ل و بخ؛ م،  
 خ. ۱ و خ. ۲ - تباه ۱۴. کذا در ل؛ خ. ۱ - سزدگر بد آید از او بر پناه؛ خ. ۲ - سزدگر بد آید از او از تباه؛ صورتی  
 از مصراع براساس م - و گر ما بشوریم بر بی گناه، از تحریر دیگری است. صورتهایی از بینهای ۱۹۴۴-۱۹۴۵  
 متن دقیق را که با بیتهای دیگر هماهنگی دارد ارائه می دهد: فرزند آزرده از پدر (بچه دردمند) - سیاوش  
 برای یافتن ملجأ به نزد شیر خشمگین - افراسیاب - آمده. دو مصراع بیت ۱۹۴۶ دو جمله مستقل سؤالی را  
 عرضه می دارند. ۱۵. م. - پسندد ۱۶. خ. ۲ - همی ۱۷. ل. - بخوانم پسر؛ خ. ۱ - نخوانم پسر  
 ۱۸. ل. خ. ۱، خ. ۲ - سوی ۱۹. خ. ۱ - بیتهای ۱۹۴۸، ۱۹۴۹ و ۱۹۵۰ را ندارد. ۲۰. ل. - مکن ۲۱. خ. ۲ -  
 رای ۲۲. ل. خ. ۱، خ. ۲، بخ. - بیتهای ۱۹۵۲ و ۱۹۵۳ را ندارند.

بدین داستان زد یکی رهنمون  
 ۱۹۵۵ ندانی تو بستن برو رهگذار  
 سیاوش داند همه کار تو  
 نبینی تو زو<sup>۲</sup> جز همه درد و رنج  
 ندانی<sup>۵</sup> که پروردگار پلنگ  
 چو افراسیاب این<sup>۶</sup> سخن باز جست  
 ۱۹۶۰ پشیمان شد از<sup>۹</sup> رای و کردار<sup>۱۰</sup> خویش  
 چنین داد پاسخ که من زین سخن  
 بباشیم تا رای<sup>۱۴</sup> گردان سپهر  
 بهر کار بهتر درنگ از شتاب  
 ببینم که رای جهاندار چیست  
 ۱۹۶۵ و گر سوی درگاه خوانمش باز  
 نگهبان او من بسم<sup>۱۸</sup> بی گمان  
 چو زو کژی<sup>۲۰</sup> آشکارا شود  
 ازان پس نکوهش نباید بکس<sup>۲۲</sup>  
 چنین گفت گرسیوز کینه جوی  
 ۱۹۷۰ سیاوش بران<sup>۲۱</sup> آلت و فرّ و برز

که بادی که از خانه آید برون<sup>۱</sup>  
 و گر بگذری نگذرد روزگار<sup>۲</sup>  
 هم از کار تو هم ز گفتار تو  
 پراگندن دوده و نام<sup>۴</sup> و گنج  
 نبیند ز پرورده جز درد و چنگ<sup>۵</sup>  
 همه<sup>۶</sup> گفت گرسیوز آمد درست  
 همی کژ<sup>۱۱</sup> دانست بازار خویش  
 نه سر نیک بینم<sup>۱۲</sup> بلارا<sup>۱۳</sup> نه بن  
 چگونه<sup>۱۵</sup> گشاید بدین کار چهر  
 بمان تا برآید بلند<sup>۱۱</sup> آفتاب  
 رخ شمع چرخ روان سوی کیست  
 بجویم<sup>۱۷</sup> سخن تا چه دارد براز  
 همی بنگرم<sup>۱۹</sup> تا چه گردد زمان  
 که با چاره<sup>۲۱</sup> دل بی مدارا شود  
 مکافات بد<sup>۲۳</sup> جز بدی نیست بس<sup>۲۴</sup>  
 که ای شاه بینادل و<sup>۲۵</sup> راست گوی  
 بدان ایزدی شاخ<sup>۲۷</sup> و آن تیغ<sup>۲۸</sup> و گرز

۱. خ ۲- افزون دارد:

ابر تو بنا کام یابد گذر نباشدت سودابه بند تو بر

۲. ل، خ ۱، بخ - بیتهای ۱۹۵۵-۱۹۵۶ را ندارند؛ خ ۲- بیتهای ۱۹۵۵-۱۹۵۸ را ندارد. ۳. ل، خ ۱- نه بینی ازو  
 ۴. خ ۱- پراگندن نام و هم دوده ۵. ل، خ ۱- تو دانی ۶. ل- درد جنگ ۷. خ ۲- آن ۸. خ ۲-  
 همی ۹. ل- پشیمانی از ۱۰. خ ۲- راز و گفتار ۱۱. ل، خ ۱، خ ۲- تیره ۱۲. خ ۲- بینم ایدر  
 ۱۳. ل، خ ۱- پدیدو ۱۴. ل، خ ۱- به بینم تا کار؛ خ ۲- بباشیم بارای ۱۵. خ ۲- که تا چون ۱۶. ل-  
 بتابد برین؛ خ ۱- بتابد بدین؛ خ ۲- بتابد برو ۱۷. م، خ ۲- بگویم ۱۸. خ ۲- نگه دار او من نیم  
 ۱۹. خ ۲- بنگرد ۲۰. ل- چو این روز کژ؛ خ ۱، خ ۲- چو زو این کژی ۲۱. چاره، در این جا به مفهوم:  
 فریب؛ ل، خ ۱، خ ۲- بناچار ۲۲. م- نکوهش نباید بکس؛ ل، خ ۱- نکوهش نباید ز کس؛ خ ۲- نگویم  
 نکوهش ز کس ۲۳. خ ۱- بدی؛ خ ۲- او ۲۴. خ ۱- و بس ۲۵. ل، خ ۱، خ ۲- «و» ندارند.  
 ۲۶. کذا در م؛ ل، خ ۱، خ ۲- بدان ۲۷. ل، خ ۱- دست ۲۸. خ ۲- دست

بیاید بدرگاه تو با<sup>۱</sup> سپاه  
 سیاوش نه آنست کش دید شاه  
 فرنگیس را هم ندانی تو باز  
 سپاهت بدو باز گردد همه  
 ۱۹۷۵ سپاهی که شاهی ببیند چنوی<sup>۱</sup>  
 تو خوانی<sup>۸</sup> که ایدر مرا بنده باش  
 ندیدست<sup>۱۱</sup> کس جفت با پیل<sup>۱۲</sup> شیر  
 اگر بچه شیر ناخورده شیر  
 بگوهر شود باز<sup>۱۵</sup> چون شد سترگ<sup>۱۶</sup>  
 ۱۹۸۰ پس افراسیاب<sup>۱۹</sup> اندر آن بسته شد  
 همی<sup>۲۱</sup> از شتابش به آمد<sup>۲۲</sup> درنگ  
 ستوده نباشد سر بادیار  
 که گر باد خیره بجستی<sup>۲۴</sup> ز جای  
 سبکسار<sup>۲۱</sup> مردم نه والا<sup>۲۷</sup> بود  
 شود بر تو بر تیره<sup>۲</sup> خورشید و ماه  
 همی ز آسمان برگذارد<sup>۳</sup> کلاه  
 تو گویی شدست از<sup>۴</sup> جهان بی نیاز  
 تو باشی رمه گر نیاری دمه<sup>۵</sup>  
 بدان بخشش و رای و آن ماه روی<sup>۶</sup>  
 بخواری بمهر من<sup>۱</sup> آگنده<sup>۱۰</sup> باش  
 نه آتش دمان از بر و<sup>۱۳</sup> آب زیر<sup>۱۴</sup>  
 بپوشد کسی در میان حریر  
 نترسد ز<sup>۱۷</sup> آهنک پیل بزرگ<sup>۱۸</sup>  
 غمی گشت و اندیشه پیوسته شد<sup>۲۰</sup>  
 که پیروز باشد خداوند سنگ  
 بدین داستان زد یکی هوشیار<sup>۲۳</sup>  
 نماندی بر و بیشه و پر و پای<sup>۲۵</sup>  
 و گرچه بتن<sup>۲۸</sup> سروبالا بود

۱. خ ۲، بخ - نیاید بدرگاه تویی ۲. خ ۲ - زو ترا خیره ۳. ل - باسماں بر فرزند؛ خ ۱ - ز آسمان  
 بر فرزند ۴. خ ۲ - که هست از ۵. ل - رمه گر نباشی رمه؛ خ ۱ - رمه گر نباشی دمه؛ خ ۲ - شبان کز  
 بی آن رمه؛ بخ - نباشد شبان چو نباشد رمه ۶. ل - چو اوی؛ خ ۲ - سپاهت چو شاهی بیامد چو اوی  
 ۷. ل - بدان نیکویی روی و آن رای اوی؛ خ ۱ - بدان بخشش و آن رای و آن ماه روی؛ خ ۲ - بدان بخشش و  
 رای و آن روی و موی؛ ل، خ ۱، خ ۲، بخ - افزون دارند:

نخواهند از آن پس بشاهی ترا      سرگناه او را و ماهی ترا  
 و دیگر که از شهر آباد اوی      چنان بوم و فرخنده بنیاد اوی

با فرق در مصراع اول بیت نخستین؛ ل - بخوانند؛ خ ۲ - بخوانند، در مصراع دوم همان بیت؛ خ ۱، بخ - بر  
 گاه او را؛ خ ۲ - بزرگان مر او را ۸. خ ۲ - خواهی؛ بخ - خوانش ۹. ل - دلت را برای من؛ خ ۱ -  
 بخواری و رای من؛ خ ۲ - بخواری به بینم سر ۱۰. خ ۲ - آگنده ۱۱. ل - نبودست ۱۲. خ ۱ - (و)  
 را افزون دارد. ۱۳. خ ۲ - (و) ندارد. ۱۴. بخ - بیتی را افزون دارد. ۱۵. م - ناز ۱۶. ل، خ ۱،  
 خ ۲ - بزرگ ۱۷. خ ۲ - از ۱۸. ل، خ ۱، خ ۲ - سترگ ۱۹. بخ - دل نامدار ۲۰. خ ۲ - بیت را  
 ندارد. ۲۱. خ ۲ - ولی ۲۲. ل، خ ۱ - به آید ۲۳. خ ۲ - شهریار ۲۴. ل، خ ۱ - نجستی  
 ۲۵. ل، خ ۱ - مگر یافتی چهره و دست و پای؛ خ ۲ - ایضاً، فقط: بر و پای ۲۶. خ ۱ - سبکساز ۲۷. خ ۲ -  
 بالا ۲۸. ل، خ ۱ - و گرچه گوی؛ خ ۲ - اگرچه گو

- ۱۹۸۵ برفتند پیچان و لب پر<sup>۱</sup> سخن  
بر شاه رفتی زمان تا زمان  
ز هرگونه رنگ<sup>۴</sup> اندر آمیختی  
چنین تا برآمد برین روزگار  
سپهد چنین دید یک روز رای  
۱۹۹۰ بگرسیوز این داستان برگشاد  
ترا<sup>۱</sup> گفت ز ایدر نباید<sup>۱۱</sup> شدن  
پرسی و گویی کزان<sup>۱۲</sup> جشن گاه<sup>۱۳</sup>  
بمهرت همی دل بجنبد ز جای<sup>۱۵</sup>  
نیازست ما را بیدار تو  
۱۹۹۵ برین کوه مانیز نخچیر هست  
گذاریم یک چند و باشیم شاد  
برامش بباش و بشادی حرام  
بر آراست<sup>۲۲</sup> گرسیوز دام ساز  
چو نزدیک شهر سیاوش رسید  
دل پر ز کین و<sup>۲۳</sup> سری پر ز راز<sup>۲۴</sup>  
ز لشکر زبان آوری برگزید<sup>۲۵</sup>

۱. ل، خ ۱- پیچان لبان پر؛ خ ۲- پیچان لب پر ۲. ل، خ ۱، خ ۲- بداندیش ۳. ل- بدنهان؛ ع- بیتهای ۱۹۸۶ و ۱۹۸۷ چنین ادا شده: ولم یزل کرسیوز یتردد الیه بالاکاذیب المموهه و الأباطیل المزخرفة فی تقبیح صورت سیاوش عنده متمحلا علیه بما لا أصل له، بدین طریق در این جملات محتوای بیتهای قبل ۱۹۶۹-۱۹۸۳ نیز گنجانده شده. ۴. خ ۲- ز هر رنگ و بوی ۵. ل، خ ۱، خ ۲- توران ۶. ع- مصراع را ندارد. ۷. ل، خ ۱- پردخته ۸. ل، خ ۱، خ ۲- همی ۹. کذا در خ ۲؛ م- بدو؛ ل، خ ۱- ورا ۱۰. م- نباید ۱۱. خ ۱ و بخ- بیاید؛ خ ۲- نیاید ۱۲. ل، خ ۱- ازین؛ خ ۲- که از ۱۳. خ ۲- جنگ گاه ۱۴. م- بگاه ۱۵. ل، خ ۱- سزدگر بجنبی همانا ز جای؛ خ ۲- همانا بس است ار بجنبی بجای ۱۶. خ ۱- اندر آیی ۱۷. ع- بیتهای ۱۹۹۴-۱۹۹۷ ترجمه نشده. ۱۸. ل، خ ۱، خ ۲- بجام ۱۹. خ ۲- چو آید ازان شهر آباد ۲۰. ل، خ ۱- بر ۲۱. ل، خ ۱، خ ۲، بخ- افزون دارند: نهی کن دل از جایگاه کیان [خ ۲- گران] برفتن کمر سخت کن بر میان ۲۲. خ ۲- بیاراست ۲۳. ل، خ ۱- ز کینه ۲۴. خ ۲- سری پر ز کینه دلی پر گداز؛ ع- بیت ترجمه نشده. ۲۵. خ ۲- بیت را ندارد.

۲۰۰۰	بدو گفت رو با سیاوش بگوی	که ای پاک‌زاده کی <sup>۱</sup> نام‌جوی
	بجان و سر شاه توران سپاه	بفرّ و بدیهیم <sup>۲</sup> کاوس شاه <sup>۳</sup>
	که از بهر من برنخیزی ز گاه	نه پیش من آیی <sup>۴</sup> پذیره <sup>۵</sup> براه
	که تو زان فزونى بفرهنگ و بخت <sup>۶</sup>	بفرّ و نژاد و بتاج و بتخت
	که هر باد را بست باید میان	تهی کردن آن جایگاه کیان <sup>۷</sup>
۲۰۰۵	فرستاده نزد سیاوش رسید	زمین را ببوسید کور را بدید
	چو پیغام گرسیوز او را بگفت	سیاوش غمی گشت و <sup>۸</sup> اندر نهفت <sup>۹</sup>
	پراندیشه بنشست بیدار دیر	همی گفت <sup>۱۰</sup> رازیست این را بزیر
	[ندانم که گرسیوز نیکخواه	چه گفتست از من بدان بارگاه <sup>۱۱</sup> ]
	چو گرسیوز آمد بران شهر نو <sup>۱۲</sup>	پذیره بیامد ز ایوان بکو <sup>۱۳</sup>
۲۰۱۰	بپرسیدش از راه وز کار <sup>۱۴</sup> شاه	ز رسم <sup>۱۵</sup> سپاه و ز تخت و کلاه <sup>۱۶</sup>
	پیام سپهدار توران بداد	سیاوش ز پیغام او <sup>۱۷</sup> گشت شاد <sup>۱۸</sup>
	چنین داد پاسخ که با یاد اوی	نگردانم از تیغ پولاد <sup>۱۹</sup> روی <sup>۲۰</sup>
	من اینک برفتن کمر بسته‌ام	عنان با عنان تو پیوسته‌ام
	سه روز اندرین گلشن زرنگار <sup>۲۱</sup>	بباشیم وز باده سازیم کار <sup>۲۲</sup>
۲۰۱۵	که <sup>۲۳</sup> گیتی سپنج است پر درد و رنج	بد آن را که با غم بود <sup>۲۴</sup> در سپنج <sup>۲۵</sup>

۱. ل، خ ۱ - نامورزاده؛ خ ۲ - شاهزاده کی ۲. ل - بجان و سر و تاج؛ خ ۱ - بجان و سر تاج؛ خ ۲ - بجان و سر شاه ۳. خ ۲ - دو مصراع پس و پیش. ۴. ل، خ ۱ - به پیشم نیایی؛ خ ۲ - به پیش من آیی ۵. خ ۲ - پذیرى ۶. ل - بفرهنگ بخت ۷. خ ۲ - جهان ۸. خ ۲ - «و» ندارد. ۹. ل و یخ - بدل گشت با درد جفت؛ خ ۱ - بیت را ندارد. ۱۰. ل، خ ۱، خ ۲ - بدل گفت ۱۱. ل، خ ۱، خ ۲ - بیت را ندارند. ۱۲. ل، خ ۱ - بدرگاه اوی؛ خ ۲ - به نزدیک اوی ۱۳. ل، خ ۱، خ ۲ - پیاده بیامد از ایوان بکوی؛ ع - و خرج من الایوان حتى التقاه ۱۴. خ ۱ - راه و از گاه؛ خ ۲ - از رای و از کار ۱۵. ل - حال؛ خ ۱ - جمله ۱۶. ع - بیت ترجمه نشده. ۱۷. خ ۲ - گفتار او ۱۸. ع - افزون دارد؛ و قابل الأمر بالامثال و الانقیاد ۱۹. ل، خ ۱ - فولاد ۲۰. خ ۲ - اوی ۲۱. خ ۲ - گلشن نوبهار؛ ع - الایوان الذهبی ۲۲. ل - برخلاف قافیه: و از باده گیریم یاد؛ خ ۱ - و ز باده گیریم یار؛ خ ۲ - بنوشیم و از باده گیریم یار ۲۳. خ ۲ - ز ۲۴. ل - بر انکس که با غم زید؛ خ ۱، خ ۲ - بدانکس که با غم زید ۲۵. ع - بیت ترجمه نشده.

چو بشنید گفت خردمند شاه<sup>۱</sup> بدل گفت<sup>۲</sup> ار ایدونک با من براه  
 بدین شیرمردی و چندین خرد سخن گفتن من شود بی فروغ  
 ۲۰۲۰ یکی چاره باید کنون ساختن زمانی همی بود و خامش بماند  
 فروریخت از دیدگان آب زرد<sup>۷</sup> سیاوش ورا دید پرآب چهر<sup>۸</sup>  
 بدو گفت نرم ای برادر چه بود گر از شاه ترکان<sup>۱۱</sup> شدستی دژم  
 ۲۰۲۵ من اینک همی با تو آیم براه بدان تاز بهر چه آزاردت<sup>۱۲</sup>  
 و گر دشمنی آمدستت<sup>۱۵</sup> پدید من اینک بهر کار یار توام  
 ۲۰۳۰ ورا ایدونک نزدیک افراسیاب بگفتار مرد دروغ آزمای

۱. ع- سیاوخش ۲. خ ۲- به ترسید؛ ع- ضاق صدره ۳. م- بدو گفت ۴. ل، خ ۲- بیامد  
 ۵. ل، خ ۱- پیش شه؛ خ ۲- نزد او ۶. خ ۱- براه اندر انداختن ۷. خ ۱- سرد ۸. ل، خ ۱، خ ۲- چشم  
 ۹. ل، خ ۱- به پیچد ز خشم؛ خ ۲- بجوشد بخشم ۱۰. ل- کانرا نشاید ستود؛ خ ۱- کانرا نشاید شنود؛  
 خ ۲- کورانشاید شنود ۱۱. ل، خ ۱، خ ۲- توران ۱۲. ل، خ ۱- بهره نیازدردت ۱۳. خ ۲-  
 کمتر ۱۴. ل، خ ۱- افزون دارند:

همان [خ ۱- بدان] تا چرا جوید آزار تو چرا آورد بر تورنج و مِخَن  
 ۱۵. خ ۲- اگر آمدستی ۱۶. خ ۲ و بخ- بر تو همه راز این کار با من بگوی  
 بخ- باز هم این بیت را افزون دارد:

بیایم همه کار نیکو کنم همان شاره رازان بی آهو کنم



بدو گفت گرسیوز نامدار<sup>۱</sup> نه از دشمنی آمدستم برنج  
 ز گوهر مرا با<sup>۲</sup> دل اندیشه خاست  
 ۲۰۳۵ نخستین ز تور ایدر<sup>۳</sup> آمد بدی  
 شنیدی که با ایرج کم سخن  
 وزان جایگه تا با فراسیاب  
 بیک جای هرگز نیامیختند<sup>۴</sup>  
 سپهدار ترکان<sup>۵</sup> ازان بترست<sup>۶</sup>  
 ۲۰۴۰ ندانی تو خوی بدش بی گمان  
 نخستین ز اغریث اندازه گیر  
 برادر بد از کالبد هم ز<sup>۷</sup> پشت  
 ازان پس بسی نامور بی گناه  
 مرا زین سخن ویژه اندوه تست  
 ۲۰۴۵ تو تا آمدستی بدین بوم و بر  
 همه<sup>۸</sup> مردمی جستی و راستی  
 کنون خیره آهرمن دل گسل  
 دلی دارد از تو پر از درد<sup>۹</sup> و کین

مرا این سخن نیست با<sup>۱۰</sup> شهریار  
 نه<sup>۱۱</sup> از چاره دورم بمردی و گنج  
 که یاد آمدم زان<sup>۱۲</sup> سخنهای راست  
 که برخاست زو<sup>۱۳</sup> فره ایزدی  
 باغاز کینه چه افگند بن  
 شدست آتش ایران و توران چو آب<sup>۱۴</sup>  
 ز پند و خرد هر دو<sup>۱۵</sup> بگریختند<sup>۱۶</sup>  
 کنون گاو پیسه<sup>۱۷</sup> بچرم اندرست<sup>۱۸</sup>  
 بمان تا بیاید بدی را زمان<sup>۱۹</sup>  
 که بر دست او کشته شد خیره خیر  
 چنان پر خرد بیگنه را<sup>۲۰</sup> بکشت  
 شدستند<sup>۲۱</sup> بر دست او بر تباه  
 که بیدار دل بادی<sup>۲۲</sup> و تن درست  
 کسی را نیامد بد از تو<sup>۲۳</sup> بسر  
 جهانی بدانش بیاراستی  
 ورا از تو کردست آزرده دل<sup>۲۴</sup>  
 ندانم چه خواهد جهان آفرین

۱. ل. ۱ - ای نامدار؛ خ ۲ - ای شهریار ۲. خ ۲ - بر ۳. ل. ۱، خ ۲ و بیخ - که ۴. ل. ۱، خ ۱ و  
 بیخ - در؛ خ ۲ - بر ۵. ل. ۱، خ ۱، خ ۲ - آن ۶. ل. ۱ و بیخ - ز تور اندر؛ خ ۱ - ز تو ایدر؛ خ ۲ - ز تو اندر  
 ۷. خ ۲ - از ۸. ل. ۱، خ ۱ - شد این بوم ایران و توران خراب؛ خ ۲ - شدست آب ایران و توران خراب  
 ۹. خ ۲ - گوهر برانگیختم ۱۰. ل. ۱، خ ۱، خ ۲ - ز بند خرد دور ۱۱. خ ۲ - بگریختم، و بیت پس از  
 بیت ۲۰۳۹ آمده. ۱۲. ل. ۱، خ ۱، خ ۲، بیخ - توران ۱۳. خ ۲ - از و بدترست ۱۴. خ ۲ - و زو گاو و بیسه؛  
 بیخ - کنون گاو بیسه ۱۵. خ ۲ - در این جا صورتی از بیت ۲۰۳۸ متن را افزون دارد (نک.). ۱۶. ل. ۱،  
 خ ۱ - بمان تا برآید برین بر زمان؛ خ ۲ - بجان تا بیابد بدی را زمان ۱۷. ل. ۱، خ ۱، خ ۲، بیخ - ز یک کالبد  
 بود و ۱۸. ل. ۱ - بی گنه پر خرد را؛ خ ۱ - بی خرد بی گنه را؛ خ ۲ - بی گنه مر خرد را ۱۹. خ ۲ - که  
 گشتند ۲۰. ل. ۱، خ ۱ - باشی ۲۱. ل. ۱ - نیامد ز تو بد؛ خ ۱، خ ۲ - نیاید ز تو بد ۲۲. ل. ۱، خ ۱ - همی  
 ۲۳. ل. ۱، خ ۱، خ ۲ - پر داغ دل ۲۴. خ ۲ - پر از داغ

تو دانی که من دوستدار توام  
 ۲۰۵۰ نباید که فردا گمانی بری<sup>۱</sup>  
 سیاوش بدو گفت مندیش زین  
 سپهد جزین کرد ما را امید  
 گر آزار بودیش در دل<sup>۵</sup> ز من  
 ندادی بمن کشور و تاج و گاه  
 ۲۰۵۵ کنون با تو آیم<sup>۱</sup> بدرگاه او  
 هرانجا که روشن بود<sup>۸</sup> راستی  
 نمایم دلم را بر افراسیاب<sup>۹</sup>  
 تو دل را<sup>۱۲</sup> بجز شادمانه مدار<sup>۱۳</sup>  
 کسی کودم ازدها بسپرد<sup>۱۶</sup>  
 ۲۰۶۰ بدو گفت گرسیوز ای مهربان<sup>۱۷</sup>  
 و دیگر بجایی<sup>۱۹</sup> که گردان سپهر  
 خردمند دانا نداند<sup>۲۱</sup> فسون  
 بدین دانش و این دل هوشمند  
 ندانی همی<sup>۲۳</sup> چاره از مهر باز<sup>۲۴</sup>  
 بهر نیک و بد ویژه یار توام<sup>۱</sup>  
 که من بودم آگاه زین داوری  
 که یارست با من جهان آفرین<sup>۲</sup>  
 که بر من شب آرد بروز سپید<sup>۴</sup>  
 سرم برنیفراختی ز انجمن  
 بر و بوم و فرزند و گنج و سپاه  
 درخشان<sup>۷</sup> کنم تیره گون ماه او  
 فروغ دروغ آورد کاستی  
 درخشان تر<sup>۱۰</sup> از بر سپهر آفتاب<sup>۱۱</sup>  
 روان را ببد<sup>۱۴</sup> در گمانه<sup>۱۵</sup> مدار  
 ز رای جهان آفرین نگذرد  
 تو او را بدان سان که دیدی مدان<sup>۱۸</sup>  
 شود تند و چین<sup>۲۰</sup> اندر آرد بچهر  
 که از چنبر او سر آرد برون  
 بدین سرو بالا و<sup>۲۲</sup> رای بلند  
 ببايد<sup>۲۵</sup> که بخت بد آید فراز

۱. ع- بیت ۲۰۴۹ تقریباً تحت اللفظی ترجمه شده: و أنت نعلم محبتی و نصحی لك، آنگاه متن تا آخر بیت ۲۰۸۷ حذف شده و بیت‌های ۲۰۸۸-۲۰۹۱ چنین ادا شده: و لذلك لم استجز إخفاء ذلك عنك و لست أرى من الصواب أن تمضی اليه فتعرض نفسك للهلاك ۲. خ- ۲- گمان آوری ۳. ل، خ- ۱- افزون دارند: پس آنگه چنین داد پاسخ بدوی که ای نیک دل مهتر راست گوی  
 ۴. خ- ۱- بیت‌های ۲۰۵۲-۲۰۵۸ را ندارد. ۵. خ- ۲- آزار بودی مر او را ۶. ل- تا توانم ۷. خ- ۲- درفشان ۸. ل، خ- ۱- شود ۹. ل، خ- ۱- بافراسیاب ۱۰. خ- ۲- درافشان تر ۱۱. ل- ماه و از آفتاب ۱۲. ل- در دل ۱۳. ل- بجز شادمانی مدار؛ خ- ۲- بجز شادمانه بدار ۱۴. خ- ۲- زبانراز بد ۱۵. ل- گمانی ۱۶. م- نسپرد ۱۷. خ- ۱- پهلوان ۱۸. خ- ۱- بدان ۱۹. خ- ۲- که جایی ۲۰. خ- ۲- کین ۲۱. م- بداند ۲۲. ل، خ- ۱- برز بالا و؛ خ- ۲- برز و بالای و ۲۳. خ- ۲- همه ۲۴. م- مهرناز؛ خ- ۲- مهربان (سهو قلم). ۲۵. کذا در م؛ ل، خ- ۱- نباید؛ خ- ۲- ندانی

۲۰۶۵ همی<sup>۱</sup> مر ترابند و<sup>۲</sup> تنبل فروخت  
 نخست آنک<sup>۴</sup> داماد کردت<sup>۵</sup> بدام<sup>۶</sup>  
 و دیگر کت<sup>۸</sup> از خویشان دور کرد  
 بدان تا تو گستاخ باشی<sup>۹</sup> بدوی  
 ترا هم ز<sup>۱۰</sup> اغریث ارجمند  
 ۲۰۷۰ میانش بخنجر بدو نیم کرد  
 نهانش بسین<sup>۱۳</sup> آشکارا کنون  
 مرا هرچ اندر دل اندیشه بود<sup>۱۴</sup>  
 همان آزمایش بد از<sup>۱۷</sup> روزگار  
 همه پیش تو یک بیک راندم<sup>۱۹</sup>  
 ۲۰۷۵ بایران پدر را بینداختی  
 چنین دل بدادی بگفتار او  
 درختی بد این<sup>۲۳</sup> بر<sup>۲۴</sup> نشانده بدست  
 همی گفت و مژگان پر از آب زرد<sup>۲۷</sup>  
 سیاوش نگه کرد خیره بدوی  
 ۲۰۸۰ چو یاد<sup>۳۰</sup> آمدش روزگار گزند  
 نماند برو بر بسی<sup>۳۱</sup> روزگار

۱. خ ۲- همه ۲. خ ۱- مرد ۳. ل، خ ۱، خ ۲- بچاره دو ۴. خ ۱- یکی آنکه ۵. خ ۱-  
 کردش ۶. ل، خ ۱- بنام ۷. خ ۱- دل ۸. خ ۲- دویم آنکه ۹. خ ۲- گشتی ۱۰. ل، خ ۱- ترا  
 همچو؛ خ ۲- برادر چو ۱۱. خ ۲- فزونست ۱۲. ل، خ ۱- بکردار بد؛ خ ۲- ز کردار بد ۱۳. خ ۱-  
 نهانش به پیش؛ خ ۲- نمائی بدان ۱۴. ل، خ ۱، خ ۲- مرا هرچه در دل از اندیشه بود ۱۵. خ ۲- بدی  
 ۱۶. خ ۱- بُد ۱۷. خ ۲- آن ۱۸. ل- ز کین ار بیزی دل از؛ خ ۱- ز کین ار نبردی دل؛ خ ۲- ازان  
 کینه وز تیره دل ۱۹. خ ۲- همه یک بیک پیش تورانده ام ۲۰. خ ۲- برخوانده ام ۲۱. خ ۲- همه  
 ۲۲. خ ۱، خ ۲- شارسان ۲۳. خ ۲- بدین ۲۴. ل، خ ۱، خ ۲- خود ۲۵. ل، خ ۱- همه؛ خ ۲-  
 همی ۲۶. ل، خ ۱- برگش کبست؛ خ ۲- برگش که است ۲۷. ل، خ ۱، خ ۲- کرد ۲۸. خ ۱- پر از  
 تاب کرد؛ خ ۲- پر از کینه و دل پر از باد کرد ۲۹. خ ۲- برده ۳۰. ل، خ ۱، خ ۲- بیاد ۳۱. خ ۱-  
 بسی بر نیاید برو ۳۲. خ ۲- بر آمدش ۳۳. ل-

سر آیدش روز جوانی بزار بسی بر نیاید برو روزگار

خ ۱- دو مصراع پس و پیش.

دش گشت پردرد و رخساره زرد  
 بدو گفت هرچونک می<sup>۱</sup> بنگرم  
 ز گفتار<sup>۴</sup> و کردار بر<sup>۵</sup> پیش و پس  
 ۲۰۸۵ چو گستاخ شد دست با گنج<sup>۶</sup> او  
 اگرچه بد آید<sup>۷</sup> همی بر سرم  
 بیایم برش هم کنون<sup>۱۱</sup> بی سپاه<sup>۱۲</sup>  
 بدو گفت گرسیوز ای<sup>۱۴</sup> نامجوی  
 بپا<sup>۱۱</sup> اندر آتش نشاید<sup>۱۷</sup> شدن  
 ۲۰۹۰ همی خیره بر بد شتاب آوری  
 ترامن همانا بسم پایمرد  
 یکی پاسخ نامه باید نوشت  
 ز کین گر ببینم سر او تهی  
 سواری فرستم بنزدیک تو  
 ۲۰۹۵ امیدستم از کردگار جهان  
 که او<sup>۲۴</sup> باز گردد سوی راستی  
 و گر بینم اندر سرش هیچ تاب<sup>۲۶</sup>  
 تو زان سان<sup>۲۷</sup> که باید بزودی<sup>۲۸</sup> بساز  
 برون ران<sup>۳۰</sup> از ایدر بهر کشوری  
 ۲۱۰۰ [صد و بیست فرسنگ ز ایدر<sup>۳۱</sup> بچین

پراز غم دل و<sup>۱</sup> لب پراز باد سرد  
 ببادافره بد نه اندر خورم<sup>۳</sup>  
 ز من هیچ<sup>۱</sup> ناخوب نشنید کس  
 بییچد همانا تن<sup>۸</sup> از رنج او  
 هم از<sup>۱۱</sup> رای و فرمان او نگذرم  
 ببینم که از<sup>۱۳</sup> چیست آزار شاه  
 ترا آمدن پیش او<sup>۱۵</sup> نیست روی  
 نه بر موج دریا<sup>۱۸</sup> بر ایمن بدن<sup>۱۹</sup>  
 سر بخت خندان بخواب آوری  
 بر آتش یکی<sup>۲۰</sup> برزنم آب<sup>۲۱</sup> سرد  
 پدیدار کردن همه خوب و زشت  
 درخشان<sup>۲۲</sup> شود روزگار بهی  
 درفشان کنم رای<sup>۲۳</sup> تاریک تو  
 شناسنده آشکار و نهان  
 شود دور ازو<sup>۲۵</sup> کژی و کاستی  
 هیونی فرستم هم اندر شتاب  
 مکن کار بر خویشتن بر دراز<sup>۲۹</sup>  
 بهر نامداری و هر مهتری  
 همان سیصد و سی<sup>۳۲</sup> بایران زمین<sup>۳۳</sup> ]

۱. ل. خ ۱- روان ۲. خ ۱- من ۳. خ ۲- بیت را ندارد. ۴. ل. خ ۱- بگفتار؛ خ ۲- که از گفت  
 ۵. ل. واز؛ خ ۱- وز؛ خ ۲- من ۶. ل. هرچ ۷. خ ۱- گنج بادت ۸. خ ۱- همانا؛ خ ۲- همانا  
 دل ۹. خ ۲- بد آمد ۱۰. ل. خ ۱- من از ۱۱. ل. خ ۱- کنون با تو من ۱۲. خ ۲- بیایم کنون با تو  
 من نزد شاه ۱۳. ل. خ ۲- تا ۱۴. م. «ای» را ندارد. ۱۵. خ ۲- آیدت نزد او ۱۶. ل. خ ۱- پپای  
 ۱۷. ل. خ ۱- نباید ۱۸. خ ۱- در بر ۱۹. خ ۱- شدن؛ خ ۲- سپس بیتهای ۲۰۸۹-۲۰۹۲ را ندارد.  
 ۲۰. ل. خ ۱- مگر ۲۱. ل. خ ۱- باد ۲۲. ل. خ ۱- درفشان ۲۳. خ ۲- روی ۲۴. ل. خ ۱- این  
 ۲۵. خ ۲- ازین ۲۶. خ ۲- بیچ و تاب ۲۷. خ ۲- زان سو ۲۸. خ ۲- بخوبی ۲۹. خ ۲- بر  
 خویش دور و دراز ۳۰. ل. خ ۱، خ ۲ و بیخ- نه دورست ۳۱. خ ۲- دارند از ایدر ۳۲. خ ۲- چل  
 ۳۳. ل. بیتهای ۲۱۰۰-۲۱۰۳ را ندارد؛ خ ۱- بیت را ندارد.

ازین سو همه دوستدار تواند  
وزان سو پدر آرزومند تست  
بهر کس<sup>۲</sup> یکی نامه کن دراز<sup>۴</sup>  
سیاوش بگفتار او بگروید<sup>۵</sup>  
۲۱۰۵ بدو گفت ازان در که رانی<sup>۸</sup> سخن  
تو خواهشگری کن مرا زو بخواه

پرستنده و غمگسار<sup>۱</sup> تواند  
جهان بنده خویش و<sup>۲</sup> پیوند تست  
بسیچیده باش و درنگی مساز  
چنان جان<sup>۱</sup> بیدار او بغنوید<sup>۵</sup>  
ز پیمان<sup>۸</sup> و رایت نگر دم ز بن  
همی<sup>۱۱</sup> راستی جوی و بنمای راه

۱۰

دبیر پزوهنده را پیش خواند  
نخست آفریننده را یاد کرد  
ازان پس خرد راستایش<sup>۱۴</sup> گرفت  
۲۱۱۰ که ای<sup>۱۷</sup> شاه پیروز و به روزگار<sup>۱۸</sup>  
مرا خواستی شاد گشتم بدان<sup>۱۹</sup>  
و دیگر فرنگیس را خواستی  
فرنگیس نالنده بود<sup>۲۰</sup> این زمان  
بخفت و<sup>۲۳</sup> مرا پیش بالین<sup>۲۴</sup> بست

سخنهای آگنده را برفشاند<sup>۱۱</sup>  
ز وام خرد جاننش<sup>۱۲</sup> آزاد کرد<sup>۱۳</sup>  
ابر شاه ترکان<sup>۱۵</sup> نیایش<sup>۱۶</sup> گرفت  
زمانه مبادا ز تو یادگار  
که بادا نشست تو با موبدان  
بمهر و وفادل بیاراستی  
بلب ناچران<sup>۲۱</sup> و بتن ناچمان<sup>۲۲</sup>  
میان دو گیتیش بینم<sup>۲۵</sup> نشست<sup>۲۶</sup>

۱. خ ۱- وگر بنده گر شهریار؛ خ ۲- وگر بنده شهریار ۲. خ ۱، خ ۲- جهان بنده شهر و؛ بخ- سپه بنده  
و شهر ۳. خ ۱، خ ۲- بهر سو ۴. خ ۱- براز ۵. ل، خ ۱- بنگرید ۶. ل، خ ۱- چون؛  
خ ۲- بخت ۷. ل- بگفتار او بگروید؛ خ ۱- به بیدار او بغنوید ۸. ل، خ ۱- راندی ۹. ل،  
خ ۱- زگفتار؛ خ ۲- بگفتار ۱۰. ل- همان؛ خ ۱، خ ۲- همه ۱۱. ل، خ ۱- افزون دارند:  
بفرمود از وی بافراسیاب یکی نامه روشن چو در خوشاب  
۱۲. ل، خ ۱- که او بنده را از غم ۱۳. ع- محتوای نامه سیاوش (بیتهای ۲۱۰۸-۲۱۱۷) چنین ادا شده: و  
کتب الیه کتابا یدعوله فیه، و یشی علیه، و یعتذر الیه فی تأخره عنه، و یذکر أنه عرض لصاحبه فری کیس  
عارض منعه عن المبادرة الی حضرته و لعل ذلك العارض یزول عن قریب فیسارع للامثال لأمره و المثل  
فی خدمته ۱۴. خ ۲- نیایش ۱۵. ل، خ ۱، خ ۲- توران ۱۶. خ ۲- ستایش ۱۷. خ ۲- یا  
۱۸. خ ۲- پیروزه روزگار؛ ل- که ای شاه فرخنده روزگار؛ خ ۱- که ای شاه فرخنده به روزگار ۱۹. خ ۱-  
ازان ۲۰. خ ۲- است ۲۱. خ ۱- باخزان ۲۲. خ ۲- ناتوان ۲۳. ل، خ ۱- بخفته ۲۴. ل، خ ۱-  
بستر ۲۵. خ ۱- گیتی نه بینم؛ خ ۲- گفتش نه بینم ۲۶. م- بیت را ندارد.

۲۱۱۵ مرادل پر از رای و<sup>۱</sup> دیدار تست  
 ز نالندگی<sup>۴</sup> چون سبکتر شود  
 بهانه مرا نیز آزار اوست  
 چو نامه بمهر اندر آمد بداد  
 دلاور سه اسپ تگاور بخواست  
 ۲۱۲۰ چهارم بیامد بدرگاه<sup>۱۰</sup> شاه  
 فراوان پرسیدش افراسیاب  
 چرا باشتاب آمدی گفت شاه  
 بدو<sup>۱۵</sup> گفت چون تیره شد روی کار<sup>۱۱</sup>  
 سیاوش نکرد ایچ بر کس<sup>۱۸</sup> نگاه  
 ۲۱۲۵ سخن نیز نشنید<sup>۲۰</sup> و نامه نخواند<sup>۲۱</sup>  
 ز ایران بدو نامه پیوسته شد<sup>۲۵</sup>  
 سپاهی ز روم و سپاهی ز چین  
 تو در کار او گر<sup>۲۹</sup> درنگ آوری  
 و گر دیر گیری تو<sup>۳۱</sup> جنگ آورد  
 ۲۱۳۰ و گر سوی ایران براند<sup>۳۲</sup> سپاه

دو<sup>۱</sup> کشور پر از رنج و آزار<sup>۲</sup> تست  
 فدای تن شاه کشور<sup>۵</sup> شود  
 نهانم پر از<sup>۶</sup> درد و تیمار اوست  
 بزودی بگرسبوز بدنزاد  
 همی<sup>۷</sup> تاخت<sup>۸</sup> یکسر شب و روز راست<sup>۹</sup>  
 پر از بد روان و زبان<sup>۱۱</sup> پرگناه  
 چو دیدش پر از رنج و سر<sup>۱۲</sup> پرشتاب<sup>۱۳</sup>  
 چگونه سپردی چنین تند راه<sup>۱۴</sup>  
 نشاید شمردن ببد روزگار<sup>۱۷</sup>  
 پذیره نیامد مرا خود براه<sup>۱۹</sup>  
 مرا پیش تختش<sup>۲۲</sup> بزانو<sup>۲۳</sup> نشاند<sup>۲۴</sup>  
 بمادر همی مهر او<sup>۲۶</sup> بسته شد<sup>۲۷</sup>  
 همی هر زمان بر خروشد زمین<sup>۲۸</sup>  
 مگر باد زان<sup>۳۰</sup> پس بچنگ آوری  
 دو کشور بمردی بچنگ آورد  
 که یارد شدن پیش او<sup>۳۳</sup> کینه خواه

۱. ل. - «و» ندارد؛ خ ۲ - مر اورا همی رای ۲. خ ۲ - که ۳. ل، خ ۱، خ ۲ - کردار ۴. خ ۲ -  
 ازین ماندگی ۵. خ ۲ - مهتر ۶. ل، خ ۱، خ ۲ - نهانی مرا ۷. خ ۲ - همه ۸. ل - راند  
 ۹. بخ - افزون دارد:

به سه روزه پیمود راه دراز چنان سخت راهی نشیب و فراز

مطابق ع گرسبوز روز سوم به نزد افراسیاب می آید: فرکب... حتی وصل الی أخیه افراسیاب فی ثلاثة ایام  
 (بسنجید با بیتهای ۲۱۱۹-۲۱۲۰ متن). ۱۰. ل، خ ۱ - بنزدیک ۱۱. ل، خ ۱، خ ۲ - پر از بد زبان و روان  
 ۱۲. خ ۲ - سرش دید پر رنج و دل ۱۳. ل، خ ۱ - پر ز تاب ۱۴. خ ۲ - روان پر ز اندوه و لب پر ز آه  
 ۱۵. ل، خ ۱ - ورا؛ خ ۲ - مرا ۱۶. ل، خ ۱، خ ۲ - روزگار ۱۷. ل، خ ۱ - شدن ساکن آنکه نیاید بکار؛  
 خ ۲ - نباید شمردن بد روزگار ۱۸. ل، خ ۱ - در من ۱۹. خ ۲ - بیت را ندارد. ۲۰. خ ۲ - نشنود  
 ۲۱. م - بخواند؛ خ ۲ - خواند(!) ۲۲. ع - دون تخته؛ همچنین بخ - زیر تختش ۲۳. ل، خ ۱، خ ۲ -  
 پایان ۲۴. ع - دو مصراع پس و پیش. ۲۵. خ ۲ - گشت ۲۶. ل، خ ۱ - بما بر در شهر او؛ خ ۲ -  
 ببری در شهر او ۲۷. خ ۲ - گشت ۲۸. خ ۲ - بیت را ندارد. ۲۹. خ ۲ - چو بر کار او بر  
 ۳۰. خ ۱ - باز ازان ۳۱. ل، خ ۱ - تو گر دیر گیریش ۳۲. خ ۲ - برآمد ۳۳. خ ۲ - سوی او

ترا کردم آگه ز دیدار<sup>۱</sup> خویش<sup>۲</sup>  
 چو بشنید افراسیاب این سخن  
 بگریسوز از خشم پاسخ نداد  
 بفرمود تا برکشیدند<sup>۳</sup> نای  
 ۲۱۳۵ بسوی سیاوش بنهاد روی  
 بدانگه که گریسوز بدفریب<sup>۴</sup>  
 سیاوش بپرده در آمد بدرد  
 فرنگیس گفت ای گو شیرچنگ<sup>۵</sup>  
 چنین داد پاسخ که ای خوبروی  
 ۲۱۴۰ بدین سان که<sup>۶</sup> گفتار گریسوزست  
 فرنگیس بگرفت گیسو بدست  
 پر از خون شد آن بسد<sup>۷</sup> مشکبوی  
 همی اشک بارید<sup>۸</sup> بر کوه سیم  
 همی کند موی و همی ریخت آب  
 ازین پس بیچی ز کردار<sup>۹</sup> خویش<sup>۱۰</sup>  
 برو تازه شد روزگار کهن  
 دلش گشت پر آتش<sup>۱۱</sup> و سر چو باد<sup>۱۲</sup>  
 همان صنج و شیپور<sup>۱۳</sup> و هندی درای  
 ابانامداران پر خاشجوی<sup>۱۴</sup>  
 گران کرد بر زین دوال<sup>۱۵</sup> رکیب  
 بتن<sup>۱۶</sup> لرزلرزان و رخساره زرد  
 چه بودت که دیگر شدستی<sup>۱۷</sup> برنگ  
 بتوران زمین شد مرا آب روی<sup>۱۸</sup>  
 ز پرگار<sup>۱۹</sup> بهره مرا مرکزست<sup>۲۰</sup>  
 گل ارغوان را بندوق بخش<sup>۲۱</sup>  
 پر از آب چشم و پر از گرد روی<sup>۲۲</sup>  
 دو لاله ز خوشاب شد بدو نیم<sup>۲۳</sup>  
 ز گفتار و کردار افراسیاب<sup>۲۴</sup>

۱. خ ۲- گفتار ۲. ل، خ ۱- تو آگه نداری ز کردار خویش ۳. ل، خ ۱- وزان پس به بیچی ز بازار  
 ۴. م- ادامه متن در این جا نیز به بخش ویژه ای بدل نشده، چنان که در نسخه های دیگر، در بنداری و طبعهای  
 موجود این تقسیم متداول است. ۵. ل- شد پر از آتش؛ خ ۲- گشت چون آتش ۶. ل- سر ز باد؛  
 خ ۱- سرد باد؛ خ ۲- پند باد؛ ل، خ ۱- دو مصراع پس و پیش؛ خ ۲- سپس بینه های ۲۱۳۴-۲۱۳۷ را ندارد.  
 ۷. ل، خ ۱- در دمیدند ۸. خ ۱- شپور ۹. ل، خ ۱-

برون رفت از گنگ خندان بهشت درختی ز کینه بنوی بکشت

همچنین ع؛ و خرج من ملکه بمدینه کنک ۱۰. ل، خ ۱- پرفریب ۱۱. خ ۲- «و» را افزون دارد.  
 ۱۲. ل، خ ۱، خ ۲ و بخ- تنش ۱۳. ل، خ ۱- گو تیزچنگ ۱۴. خ ۲- شدی تو ۱۵. خ ۲- بدوزخ بر  
 از دیده بگشاد جوی؛ مصراع تحریف شده؛ ممکن است این طور خوانده شود: بدو رخ بر از دیده بگشاد  
 جوی، و یا: بدوزخ بز از دیده بگشاد جوی؛ ع صورتی از مصراع را طبق م، ل، خ ۱ تأیید می کند؛ ل، خ ۱ و بخ-  
 این بیت را افزون دارند:

ندانم که پاسخ چه رانم همی درین کار خیره بمانم همی

۱۶. ل، خ ۱- اگر راست ۱۷. م- ز پیگار ۱۸. خ ۲- بیت را ندارد؛ ع- فلا مکان لی من هذه الدائرة  
 سوی المركز ۱۹. خ ۲- بیت را ندارد؛ ل- در این جا بیت ۲۱۴۳ را افزون دارد. ۲۰. ل- سنبل؛ خ ۱-  
 مسند ۲۱. ل، خ ۱- دلش شد پر آتش پر از آب روی؛ خ ۲- بیت را ندارد. ۲۲. ل، خ ۱- مشک پاشید؛  
 خ ۲- مشک بارید ۲۳. ل، خ ۱- شد بر دو نیم؛ خ ۲- کرده دو نیم ۲۴. خ ۲- بیت را ندارد.

۲۱۴۵ بدو گفت کای شاه گردن‌فراز  
 پدر خود دلی دارد از تو بدرد  
 سوی<sup>۱</sup> روم ره بادرنگ آیدت  
 ز گیتی کراگیری اکنون پناه<sup>۵</sup>  
 ستم باد بر جان او<sup>۱</sup> ماه و سال  
 ۲۱۵۰ همی گفت گرسیوز اکنون ز راه<sup>۸</sup>

چهارم شب اندر بر ماهروی  
 بلرزید وز خواب خیره<sup>۱۱</sup> بجست  
 همی داشت اندر برش خوب‌چهر  
 خروشید و شمعی برافروختند  
 ۲۱۵۵ بپرسید زو دخت افراسیاب  
 سیاوش بدو گفت کز خواب من  
 چنین دیدم ای سرو سیمین بخواب  
 یکی کوه آتش بدیگر کران  
 ز یک<sup>۱۲</sup> سو شدی آتش<sup>۱۴</sup> تیزگرد<sup>۱۵</sup>  
 ۲۱۶۰ ز یک<sup>۱۸</sup> دست آتش ز یک<sup>۱۸</sup> دست آب

۱. خ ۲- همی م. ۲- سوم (سهو قلم). ۳. خ ۲- مپویی ۴. خ ۱- نپویی سخن نیز تنگ آیدت؛ ل- بیت را ندارد. ۵. خ ۲- کجا خواهی کنون گرفتن پناه ۶. خ ۱- این ۷. ل- بر تو بد کرد آن؛ خ ۱- بر تو او بد شود ۸. ل، خ ۱- براه؛ بخ- صورتی از مصراع. ۹. بخ- صورتی از مصراع و این بیتها را افزون دارد:

کجا او ببخشود و دل نرم کرد	سر کینه خود پر آزر م کرد
بگفت این وزی دادگر کرد پشت	دلش تیره از روزگار درشت
سه روز اندرین کار بگریست زار	ازان بی وفا گردش روزگار

بسنجید باع- فبقی سیاوشش معها ثلاث لیل حلیفی رنین و بکاء ۱۰. ل، خ ۱، خ ۲- خواب نوشین  
 ۱۱. ل، خ ۱، خ ۲ و بخ- بمهر ۱۲. خ ۲- تیره‌وران ۱۳. خ ۲- یکی ۱۴. خ ۱- آتشی ۱۵. م- تیز و گرد ۱۶. ل، خ ۲ و بخ- زو ۱۷. خ ۱- برآمد همی تا بخروشید گرد ۱۸. خ ۲، بخ- بیک  
 ۱۹. خ ۲- «و» ندارد؛ بسنجید باع- قدامهما افراسیاب ۲۰. ل، خ ۱- بدو مصراع پس و پیش.



بدیدی مرا روی کرده دژم<sup>۱</sup> بدیدی بران آتش تیزدم  
 [چو گرسیوز آن آتش افروختی از افروختن مر مرا سوختی]<sup>۲</sup>  
 فرنگیس گفت این بجز<sup>۳</sup> نیکوی نباشد نگر یک زمان بغنوی<sup>۴</sup>  
 بگرسیوز<sup>۵</sup> آید همی<sup>۱</sup> بخت شوم شود کشته بر دست سالار<sup>۷</sup> روم  
 ۲۱۶۵ سیاوش سپه را سراسر<sup>۸</sup> بخواند بدرگاه ایوان زمانی بماند<sup>۹</sup>  
 بسیچید و<sup>۱۰</sup> بنشست خنجر بچنگ<sup>۱۱</sup> طلایه فرستاد بر سوی گنگ<sup>۱۲</sup>  
 دو بهره چو از تیره شب<sup>۱۳</sup> درگذشت طلایه هم آنگه<sup>۱۴</sup> بیامد ز دشت  
 که افراسیاب و فراوان سپاه پدید آمد از دور تازان بر راه<sup>۱۵</sup>  
 ز نزدیک گرسیوز آمد نوند<sup>۱۱</sup> که بر چاره جان میان را ببند  
 ۲۱۷۰ نیامد ز گفتار من<sup>۱۷</sup> هیچ سود از آتش ندیدم جز از تیره دود<sup>۱۸</sup>  
 نگر تا چه باید کنون ساختن سپه را کجا باید انداختن  
 سیاوش ندانست زان کار او<sup>۱۹</sup> همی راست آمدش گفتار او<sup>۲۰</sup>  
 فرنگیس گفت ای خردمند<sup>۲۱</sup> شاه مکن هیچ گونه بمادر نگاه<sup>۲۲</sup>  
 یکی باره گام زن<sup>۲۳</sup> بر نشین مباش ایچ ایمن بتوران زمین  
 ۲۱۷۵ ترا<sup>۲۴</sup> زنده خواهم<sup>۲۵</sup> که مانی بجای سر خویش گیر و کسی را مپای<sup>۲۶</sup>  
 سیاوش بدو گفت کان<sup>۲۷</sup> خواب من بجا<sup>۲۸</sup> آمد و تیره شد آب من

۱. ل. خ، ۱، خ ۲ - کردی دژم ۲. ل. خ، ۱، خ ۲ - بیت را ندارند. ۳. ل. خ، ۱ - گفت جز از؛ خ ۲ - گفتا بجز  
 ۴. ل. خ، ۱، خ ۲ و بیخ - نباشد یک امشب مگر نغوی؛ ل. خ، ۱ - افزون دارند:

کنون شادمان باش و انده مخور بجز نیکویی خود نباشد دگر

۵. خ ۱ - ز گرسیوز ۶. ل. خ، ۱، خ ۲ - همه ۷. ل. شاهان؛ خ، ۱، خ ۲ - خاقان ۸. ل. خ، ۱ -  
 یکایک ۹. بیخ - نماند؛ خ ۲ - بدرگاه و ایرانیا نرا بخواند؛ ع - همچنین. ۱۰. خ ۱ - بسیچیده؛ خ ۲ -  
 بسنجیده ۱۱. خ ۲ - بدست ۱۲. خ ۲ - و خود بر نشست؛ ع - حوالی المدینه ۱۳. ع - ثلثی  
 اللیل ۱۴. ل. خ، ۱، خ ۲ - سوار طلایه ۱۵. خ ۲ - ز راه؛ ع - من جانب مدینه کنک ۱۶. خ ۲ -  
 پرند ۱۷. خ ۲ - ز گفت و ز من ۱۸. ل. خ، ۱ - نبینم مگر تیره دود؛ خ ۲ - ندیدم مگر سود دود  
 ۱۹. ل. خ، ۱، خ ۲ - بازار اوی ۲۰. ل. خ، ۱، خ ۲ و بیخ - راست پنداشت گفتار اوی ۲۱. خ ۲ - سپهدار  
 ۲۲. خ ۲ - بمن بر نگاه ۲۳. ع - عذاء ۲۴. خ ۱ - توام ۲۵. ل. خ، ۱ - باید ۲۶. ل. خ، ۱،  
 خ ۲ و بیخ - سر خویشن گیر و کس را مپای ۲۷. خ ۲ - کز ۲۸. ل. خ، ۱، خ ۲ - بجای

مرا زندگانی سرآید<sup>۱</sup> همی  
 چنین است کار سپهر<sup>۲</sup> بلند  
 گریوان من<sup>۳</sup> سر بکیوان کشید  
 ۲۱۸۰ اگر سال گردد<sup>۴</sup> هزار و دویست  
 ز شب روشنایی نجوید<sup>۵</sup> کسی  
 ترا پنج ماهست ز آبستنی  
 درخت تو گر نربار<sup>۶</sup> آورد  
 سرافراز کی خسروش نام کن  
 ۲۱۸۵ چنین گردد این گنبد تیزرو  
 ازین پس بفرمان افراسیاب  
 ببرند بر بیگنه بر<sup>۷</sup> سرم  
 نه تابوت یابم نه گور و کفن  
 نهالی<sup>۸</sup> مرا خاک توران بود  
 ۲۱۹۰ برین گونه خواهد گذشتن سپهر  
 غم و درد و انده درآید همی<sup>۹</sup>  
 گهی شاد دارد گهی مستمند  
 همان زهر گیتی<sup>۱۰</sup> ببايد چشید<sup>۱</sup>  
 بجز خاک تیره مرا جای نیست<sup>۲</sup>  
 کجا بهره دارد ز دانش بسی<sup>۳</sup>  
 ازین نامور گر بود<sup>۴</sup> رستنی  
 یکی نامور شهریار آورد  
 بغم خوردن او<sup>۵</sup> دل آرام کن<sup>۶</sup>  
 سرای کهن را نخوانند نو<sup>۷</sup>  
 مرا تیره بخت<sup>۸</sup> اندرآید<sup>۹</sup> بخواب  
 ز خون جگر برنهند افسرم  
 نه بر من بگرید کسی ز<sup>۱۰</sup> انجمن  
 سرای کهن کام شیران بود<sup>۱۱</sup>  
 نخواهد شدن رام با من بمهر<sup>۱۲</sup>

۱. خ ۱ - سر آمد ۲. ل، خ ۲ - غم و روز تلخ اندر آید همی؛ خ ۱ - غم روز تلخ اندر آمد همی ۳. ل،  
 خ ۱ - کردار چرخ؛ خ ۲ - رسم سرای؛ ع - الدهر ۴. خ ۲ - تو ۵. ل، خ ۱ - مرگم ۶. ع - بیت  
 ترجمه نشده. ۷. ل، خ ۱ - عمر باشد ۸. ل، خ ۱، خ ۲ - افزون دارند:

یکی سینه شیر باشدش جای یکی کرگس و دیگر ابراهای

خ ۲ - متن مصراع دوم تحریف شده. ۹. خ ۱ - نیابد ۱۰. ع - بیت ترجمه نشده. ۱۱. ل،  
 خ ۱، خ ۲ - بیخه ۱۲. ل، خ ۱، بخ - درخت گزین تو بار؛ خ ۲ - درختی گزین تو بار ۱۳. ل، خ ۱ - اورا  
 ۱۴. خ ۲ - بیت را ندارد؛ ل، خ ۱، بخ - افزون دارند:

ز پر پشه تا پی [خ ۱ - با پی] زنده پیل همان چشمه آب و دریای نیل

ل، خ ۱، بخ - ترتیب بیتها: ۲۱۸۴، ۲۱۹۱، ۲۱۸۹، ۲۱۸۵-۲۱۸۸، ۲۱۹۰، ۲۱۹۲-۲۱۹۴؛ خ ۲ - ترتیب بیتها:  
 ۲۱۸۵، ۲۱۸۹ و سپس همچون ل و خ ۱. ۱۵. خ ۱ - بخوانند نو؛ ع - بیتهای ۲۱۸۵ و ۲۱۸۶ ترجمه نشده.  
 ۱۶. ل - بخت خندان؛ خ ۱ - بخت تیر؛ بخ - بخت خرم ۱۷. ل و بخ - درآید ۱۸. ل، خ ۲ - بر  
 بی گناهی؛ خ ۱ - بر بی گناه این؛ ع - بغیر جرم ۱۹. خ ۲ - بگرید زار ۲۰. خ ۱ و بخ - نهانی ۲۱. ل،  
 خ ۱ - که گوید که خاکم بایران بود؛ خ ۲ - بیت را ندارد؛ ع - ترجمه بیتهای آتی ۲۱۹۰ و ۲۱۹۱ را ندارد.  
 ۲۲. ل، خ ۱، خ ۲ -

بمانم بسان [خ ۲ - میان] غریبان بخاک سرم گردد [خ ۲ - کرده] از تن بشمشیر چاک

ز خورشید تابنده تا تیره‌خاک  
 بخواری ترا روزبانان شاه  
 بیاید سپهدار پیران بدر  
 بجان بی‌گنه خواهدت زینهار<sup>۲</sup>  
 ۲۱۹۵ وز ایران بیاید یکی چاره‌گر<sup>۵</sup>  
 از ایدر ترا با پسر ناگهان<sup>۷</sup>  
 نشانند بر تخت شاهی ورا  
 ز گیتی برآرد<sup>۱۲</sup> سراسر خروش  
 ز ایران یکی لشکر آرد<sup>۱۴</sup> بکین  
 ۲۲۰۰ پی رخس فرخ<sup>۱۶</sup> زمین بسپرد  
 بکین من امروز<sup>۱۹</sup> تا رستخیز

گذر نیست از داد یزدان پاک<sup>۱</sup>  
 سر و تن برهنه برنندت براه  
 بخواهش بخواهد<sup>۲</sup> ترا از پدر  
 بایوان خویشش برد زار و خوار<sup>۴</sup>  
 بفرمان دادار بسته کمر<sup>۶</sup>  
 سوی رود جیحون<sup>۸</sup> برد در نهان<sup>۹</sup>  
 بفرمان بود<sup>۱۱</sup> مرغ و ماهی ورا<sup>۱۱</sup>  
 زمانه ز کیخسرو آید بجوش<sup>۱۳</sup>  
 پر آشوب گردد سراسر زمین<sup>۱۵</sup>  
 بتوران<sup>۱۷</sup> کسی را بکس نشمرد<sup>۱۸</sup>  
 نبینی جز از گرز و شمشیر تیز<sup>۲۰</sup>

۱. خ ۱، ۲ - بیت را ندارند. ۲. ل - بیاید ۳. خ ۲ - بایوان فرستت برد زاروار ۴. ل، خ ۱ -  
 نکرده گناهی بجان زینهار بخواهد بکاخت برد زار و خوار  
 بسنجید باع - فیشعه فیک و یؤمنک علی نفسک و یسلمک الیه. فیحملک الی قصره، سپس افزون دارد:  
 فتلدین مؤنس قلبک؛ بخ - این بیت را نیز افزون دارد:  
 در ایوان آن پیره سر پره‌نر بزایمی بکیخسرو نامور  
 با ترجمه ع توافق دارد: و یثمر غصن أملك ۵. ع - «یکی چاره‌گر» را چنین ادا می‌کند: رجل یحتال فی  
 أمرک ۶. خ ۱ - بیت ۲۱۹۶ پیش از بیت ۲۱۹۵ آمده. ۷. ل - در نهان؛ خ ۱ - بر نهان ۸. خ ۲ -  
 همی سوی جیحون؛ ع - الی ایران ۹. ل، خ ۱ - ناگهان؛ خ ۲ - در زمان ۱۰. خ ۲ - شود ۱۱. خ ۲ -  
 مرا؛ ل، خ ۱، ۲ - ترتیب بیتها: ۲۱۹۷، ۲۱۹۹، ۲۱۹۸، ۲۰۰۱ و الخ. ۱۲. ل، خ ۱ - ز گیتی برآید؛ خ ۲ -  
 به گیتی برآید ۱۳. خ ۲ - در این جا بیت را ندارد؛ ل، خ ۱ - افزون دارند:  
 بسا سرخ و زرد و سیاه و بنفش کز ایران بتوراندر آید درفش  
 ۱۴. ل، خ ۲ - از ایران بسی لشکر آید؛ خ ۱ - از ایران یکی لشکر آید ۱۵. ع - بیت چنین ادا شده: و یأتی  
 بعساکر ایران الی هذه الدیار للانتقام لی و الطلب بثاری؛ بسنجید بال، خ ۱، خ ۲، که افزون دارند:  
 بدین [خ ۲ - برین] گونه خواهد گذشتن سپهر نخواهد شدن رام با من بمهر  
 بسا لشکراکز پی کین من به پوشند جوشن باین [خ ۲ - بر آیین] من  
 پس از اینها در خ ۱ و خ ۲ بیت ۲۱۹۸ آمده. ۱۶. ل، خ ۱ - رخس رستم ۱۷. ل، خ ۱ - ز توران ۱۸. خ ۲ -  
 بیت را ندارد؛ ع - مصراع ترجمه نشده. ۱۹. ل، خ ۱ - بکینم از امروز ۲۰. ل، خ ۱ - افزون دارند:

برین گفتهها بر تو دل سخت کن  
 سیاوش چو با جفت غمها بگفت  
 رخس پر ز خون دل و دیده گشت  
 ۲۲۰۵ بیاورد شبرنگ بهزاد را  
 خروشان سرش را ببر در گرفت  
 بگوش اندرش گفت رازی دراز<sup>۵</sup>  
 چو کیخسرو آید بکین خواستن  
 ورا بارگی باش و گیتی بکوب  
 ۲۲۱۰ از آخر ببر دل بیبارگی  
 دگر مرکبان را همه<sup>۷</sup> کرد پی  
 خود و سرکشان سوی ایران<sup>۹</sup> کشید  
 چو یک<sup>۱۰</sup> نیم فرسنگ ببرید راه  
 سپه دید با خود و تیغ و زره<sup>۱۱</sup>  
 ۲۲۱۵ بدل گفت گرسیوز این راست گفت  
 رسید اندرو شاه توران سپاه  
 سیارش زده بر زره بر گره<sup>۱۲</sup>  
 سخن زین نشانی که بود در نهفت<sup>۱۳</sup>

جهانا ندانم چرا پروری  
 وزان پس سیاوش آزادمرد  
 ورا کرد پدرود و با او بگفت  
 چو پروردش می چرا بشکری  
 رخانرا بسوی فرنگیس کرد  
 که من رفتی گشتم ای نیک جفت

(در نسخه خ ۱ مصراع اول پس از این بیت آمده: فرنگیس را کرد پدرود و گفت)؛ خ ۲ - بیت سوم براساس نسخه خ ۱ افزوده شده. ۱. ل، خ ۱ - از تخت پردخت کن؛ خ ۲ - بیت را ندارد؛ ل، خ ۱ - افزون دارند:

خروش مغانی و دل پر ز درد  
 فروش مغانی و دل پر ز درد  
 فرنگیس رخ را همی کند و موی  
 روان کرد بر رخ ز دیده دو جوی

۲. ع - و مضی نحو روابط خيوله العراب ۳. ل، خ ۱، خ ۲ - عنان ۴. ع - مصراع دوم ترجمه نشده، نخستین: فضم رأسه اليه ۵. خ ۱ - براز ۶. بخ - ز دشمن بنعلت زمین را بروب؛ ل، خ ۱، خ ۲ - بیت را ندارند. ۷. ل، خ ۱ - همی ۸. ل - برافروخت آتش ز آخر چو نی؛ بخ - بشمشیر ببرید بر سان نی، و ۴ بیت را افزون دارد. ۹. ل، خ ۱ - سوی توران؛ ع - فی طریق ایران ۱۰. ل - بر؛ خ ۲ - از؛ ع - مقدار ۱۱. ل - باتیغ و گرز گران؛ خ ۱ - باتیغ و گرز و زره؛ خ ۲ - باتیغ و خود و زره ۱۲. ل - زره برزده بر میان؛ ع - لا بسا درعة ۱۳. ل، خ ۱، خ ۲ - چنین راستی را نباید نهفت

سیاوش بترسید از بیم جان  
 همی<sup>۲</sup> بنگرید این بدان آن بدین<sup>۳</sup>  
 ز بیم سیاوش سواران جنگ  
 چه گفت آن خردمند بسیار هوش<sup>۴</sup>  
 ۲۲۲۰ چنین گفت زان<sup>۵</sup> پس بافراسیاب  
 چرا جنگ جوی آمدی با سپاه  
 سپاه دو کشور<sup>۶</sup> پر از کین کنی  
 چنین گفت گرسیوز کم خرد<sup>۷</sup>  
 گر ایدر<sup>۸</sup> چنین بی گناه آمدی  
 ۲۲۲۵ پذیره شدن زین نشان راه<sup>۹</sup> نیست  
 [سیاوش بدانست کان کار اوست  
 چو گفتار گرسیوز افراسیاب  
 بترکان بفرمود کاندر دهید  
 ل، خ ۱- و لیکن نمی خواست گشتن نهان؛ بخ- بیت بادو بیت عوض شده:  
 سیاوش بترسید از جان خویش  
 سپاهش بترسید از بیم شاه  
 ل، خ ۱- افزون دارند:  
 باستاد تانزدش آمد سپاه  
 ستادند پیش سیاوش شاه  
 ۲. خ ۲- همه ۳. ل، خ ۱- آن بدین این بدان ۴. ل، خ ۱- که در دل بند پیش ازین کینه شان؛ خ ۲- که کینه  
 بدیشان بند پیش ازین ۵. خ ۲- ندیدند جای فسون و درنگ؛ ل، خ ۱، بخ- در این جا بیتهای ۲۲۳۰-۲۲۳۶  
 را افزون دارند، اما خ ۲ بیتهای ۲۲۳۲-۲۲۳۶ متن را افزون دارد؛ ع- در این جا نیز ترجمه مناسب آنها را می دهد  
 و مانند موارد دیگر با رعایت تحریر ل، خ ۱ و خ ۲، ولی شاید هم برعکس، نسخه های ل، خ ۱ و خ ۲ به ترجمه  
 ع اتکاء داشته باشند (نک. توضیح ۲، بیت ۲۲۳۰). ۶. ل، خ ۱- بارای و هوش ۷. بخ- مجوش ۸. ل،  
 خ ۱، خ ۲- ازان ۹. خ ۲- پر خرد؛ ع- العاقل ۱۰. ل، خ ۱- در این جا بیت ۲۲۴۷ را افزون دارند:  
 چرا کشت خواهی کسی را که تاج  
 بگرید بدو زار و هم تخت عاج  
 ۱۱. خ ۲- دولشکر ۱۲. خ ۲- بی خرد ۱۳. ل، خ ۱- ز تو این سخنها کی اندر خورد؛ خ ۲- ز تو  
 این سخنها کجا در خورد ۱۴. خ ۱، خ ۲- کز ایدر ۱۵. ل، خ ۱- رای ۱۶. ل، خ ۱- کمان و زره؛  
 خ ۲- کمان و سپر ۱۷. کذا در م؛ ل، خ ۱، خ ۲- بیت را ندارند؛ بخ- بیت را ندارد، لیکن ۹ بیت افزون دارد؛  
 ع- بیت ترجمه نشده. ۱۸. ل، خ ۱، خ ۲- بیت بادو بیت عوض شده:

از ایران سپه بود مردی هزار  
 ۲۲۳۰ رده برکشیدند ایرانیان  
 همه با سیاوش گرفتند جنگ  
 کنون خیره گفتند ما را کشند  
 بمان تا<sup>۱</sup> ز ایرانیان دست برد  
 سیاوش چنین گفت کین رای نیست<sup>۸</sup>  
 ۲۲۳۵ مرا چرخ گردان اگر<sup>۱۰</sup> بی گناه  
 بمردی کنون زور و<sup>۱۱</sup> آهنگ نیست  
 سر آمد بریشان بر آن<sup>۱۳</sup> روزگار  
 همه نامدار از در کارزار<sup>۱</sup>  
 ببستند خون ریختن را میان<sup>۲</sup>  
 ندیدند جای فسون<sup>۳</sup> و درنگ<sup>۴</sup>  
 بسببند که تنها بخون در کشند<sup>۵</sup>  
 ببینند و مشمر<sup>۷</sup> چنین کار خرد  
 همان جنگ را مایه و پای نیست<sup>۹</sup>  
 بدست بدان کرد خواهد تباه  
 که با کردگار جهان جنگ نیست<sup>۱۲</sup>  
 همه کشته گشتند و برگشته<sup>۱۴</sup> کار<sup>۱۵</sup>

بلشکر فرمود تا تیغ تیز کشید و خروشید [خ ۲- خروشان] چون رستخیز  
 همی [خ ۲- بسی] گفت یکسر بنخجر [خ ۱- بنخچیر] دهید درودشت [خ ۲- یکسون] کشتی [خ ۱- گیتی] بخون درنهد  
 بخ- ایضاً، فقط وسط آنها ۳ بیت برافزوده دیگران است؛ ع- ترجمه بیتها را در این جا و در ادامه طبق تحریر  
 ل، خ ۱، خ ۲ به دست می دهد: فامر افراسیاب عسکره بوضع السیف فیهم، یعنی اصحاب سیاوخش فاشتعلت  
 بینهم نار الحرب فی ذلك الفضاء، و تواردوا حیاض الموت توارد الإبل الهیم مشارع الماء.  
 ۱. خ ۲- بیت را ندارد. ۲. ل، خ ۱- بیتهای ۲۲۳۰-۲۲۳۶، خ ۲- بیتهای ۲۲۳۲-۲۲۳۶ (بیتهای ۲۲۳۰ و  
 ۲۲۳۱ را ندارد) را در این جا ندارند و وسط بیتهای ۲۲۱۸ و ۲۲۱۹ متن برافزوده دیگران است؛ ع- گزارش  
 این بیتها را همان جا گنجانده: فاصطف الایرانیون، و تأهبوا للقتال، و قالوا: قد آیسنا من ارواحنا فلا بد أن نبلی  
 عذرا و ثبت فی مستنقع القتال حتی نقتل. فمنعهم سیاوخش و قال: إن کان قد قدر قتلی علی أیدی هؤلاء  
 الأشرار فلن ینفع الحذر من القدر و ما هذا بیوم قتال و انما هو یوم تفویض ۳. خ ۱- سکون ۴. ل-  
 گرفتند آرام و هوش و درنگ (بسنجید با بیت ۲۲۱۸). ۵. ل، خ ۱، خ ۲- نباید که بر خاک تنها کشند  
 ۶. خ ۲- نه بینی ۷. ل، خ ۱- به بیند مشمر؛ خ ۲- نباید شمردن ۸. ل، خ ۱، خ ۲- جای نیست  
 ۹. خ ۱، خ ۲- افزون دارند:

بگوهر بدان روز ننگ آورم که در پیش شه هدیه جنگ آورم  
 ۱۰. خ ۲- چرخ گردنده گر ۱۱. ل، خ ۲- مرزور؛ خ ۱- مرزور و ۱۲. ل، خ ۱- افزون دارند:  
 یکایک گرفتندشان در میان همه کشته گشتند ایرانیان  
 ۱۳. ل- بدیشان چنان؛ خ ۱- بریشان چنان؛ خ ۲- بدیشان بد ۱۴. ل، خ ۱، خ ۲- بزرگست ۱۵. ل،  
 خ ۱، خ ۲- دو مصراع پس و پیش؛ بخ-  
 همه کشته گشتند بر دشت کین ز خونشان همه لاله گون شد زمین

ز تیر و ز ژوپین ببد<sup>۱</sup> خسته شاه  
 همی گشت بر خاک و نیزه بدست<sup>۲</sup>  
 ۲۲۴۰ نهادند بر گردنش پالهنگ  
 دوان<sup>۵</sup> خون بران<sup>۱</sup> چهره ارغوان  
 برفتند سوی سیاوش گرد  
 چنین گفت سالار توران سپاه  
 [کنیدش بخنجر سر از تن جدا  
 ۲۲۴۵] بریزید خونش بران گرم خاک  
 چنین گفت با شاه یکسر سپاه  
 چرا کشت خواهی کسی را که تاج  
 سری را کجا تاج باشد کلاه  
 بهنگام شادی<sup>۱۶</sup> درختی مکار  
 ۲۲۵۰ همی بود گرسیوز بدنشان<sup>۱۷</sup>  
 که خون سیاوش بریزد بدرد<sup>۱۹</sup>

نگون<sup>۲</sup> اندر آمد ز پشت سیاه  
 گروی زره<sup>۴</sup> دست او را بست  
 دو دست از پس پشت بسته چو سنگ  
 چنان روزنادیده چشم جوان<sup>۷</sup>  
 پس پشت و پیش سپه بود گرد<sup>۸</sup>  
 که ایدر کشیدش بیکسو ز راه<sup>۹</sup>  
 بشخی<sup>۱۰</sup> که هرگز نروید گیا<sup>۱۱</sup>  
 ممانید دیر و مدارید باک<sup>۱۲</sup>  
 کزو شهریارا چه دیدی گناه<sup>۱۳</sup>  
 بگرید برو زار با تخت عاج<sup>۱۴</sup>  
 نشاید برید ای خردمند شاه<sup>۱۵</sup>  
 که زهر آورد بار او روزگار  
 ز بیهودگی یار<sup>۱۸</sup> مردم کشان  
 کزو داشت درد دل اندر نبرد<sup>۲۰</sup>

خ ۱، بخ - افزون دارند:

چو رزم یلان سخت پیوسته شد سیاوش بچنگ اندرون خسته شد  
 ۱. ل - به تیر و به نیزه نبد؛ خ ۱ - به تیر و بنیزه بید؛ خ ۲ - به تیر و بنیزه شده ل ۲ - بگرز ۳. خ ۱ -  
 بر خاک نیره بدست؛ خ ۲ - بر خاک تیری بدست؛ بخ - بر خاک تیره چومست ۴. ع - کرو زره ۵. ل،  
 خ ۱ - روان ۶. خ ۲ - خونش بر ۷. ل، خ ۱ - بیت را افزون دارند (خ ۱ - دو مصراع پس و پیش):  
 چو آمد بران جایگاه نشان همی تاختندش پیاده کشان  
 بخ - همان بیت را با صورتی از مصراع دوم افزون دارد: چنان روزبانان مردمکشان ۸. ل، خ ۱ - پس و  
 پیش هر سو سپه بود و گرد ۹. خ ۲ - ز یکسوی راه؛ ل - کز ایدر بیک سو کشیدش ز راه؛ خ ۱ - کزو  
 شهریارا چه دیدی گناه؛ ع - مانند ل. ۱۰. ل - بجایی ۱۱. خ ۲ - بیت را ندارد. ۱۲. خ ۱ -  
 بیت را ندارد. ۱۳. خ ۱ - بیت را ندارد؛ ل، خ ۱، خ ۲ - افزون دارند:  
 چه کردست با تو نگوئی همی که بر خون او دست شویی [خ ۲ - شوید] همی  
 ۱۴. بسنجید نسخه بدل بیت ۲۲۲۱ بر اساس ل را باخ ۱. ۱۵. ل، خ ۱، خ ۲ - در این جا بیت را ندارند،  
 پس از بیت ۲۲۶۱ آمده؛ ع - بیتهای ۲۲۴۸ و ۲۲۴۹ ترجمه نشده. ۱۶. خ ۲ - شاهی ۱۷. ل، خ ۱ -  
 بدگمان ۱۸. ل - میان بسته بر سان؛ خ ۱ - ز بیهوده گی باز؛ خ ۲ - به بیهودگی یار ۱۹. ل، خ ۱ -  
 ز درد ۲۰. ل، خ ۱، خ ۲ - ز روز نبرد

ز پیران یکی بود کهنتر بسال  
 کجا پیلسم بود نام جوان  
 چنین گفت مر شاه را<sup>۲</sup> پیلسم  
 ۲۲۵۵ ز دانا شنیدم یکی داستان  
 که آهسته دل کم<sup>۱</sup> پشیمان شود<sup>۷</sup>  
 شتاب و<sup>۹</sup> بدی کار آهرمنست  
 سری را که باشی<sup>۱۱</sup> بدو<sup>۱۲</sup> پادشا  
 ببندش همی دار تا روزگار  
 ۲۲۶۰ چو باد خرد بر دلت بر وزد  
 بفرمای بند و تو تندی<sup>۱۵</sup> مکن  
 چه بزّی سری راهمی<sup>۱۸</sup> بی گناه  
 پدر شاه و رستمش پروردگار<sup>۱۹</sup>  
 برادر بد او را و<sup>۱</sup> فرخ همال  
 یکی<sup>۱</sup> پرهنر بود و روشن روان  
 که این شاخ را بار در دست و غم<sup>۴</sup>  
 خرد شد بران نیز<sup>۵</sup> همداستان  
 هم آشفته را هوش درمان شود<sup>۸</sup>  
 پشیمانی جان و رنج تنست<sup>۱۰</sup>  
 بستیزی بریدن نبینم<sup>۱۳</sup> روا  
 برین بد ترا<sup>۱۴</sup> باشد آموزگار  
 از ان پس ورا سر بریدن سزد  
 که تندی<sup>۱۶</sup> پشیمانی آرد ببن<sup>۱۷</sup>  
 که کاوس و رستم بود کینه خواه  
 بیچی بفرجام زین روزگار<sup>۲۰</sup>

۱. خ ۲- برادر و را بود ۲. ل، خ ۱- گوی ۳. ل- پس نامور؛ خ ۱، خ ۲- با نامور؛ ع- لأفرا سیاب  
 ۴. ل- بار آورد درد و غم؛ خ ۱- بارور دست غم؛ خ ۲- برگ و بارست غم؛ ع- مصراع و بیت بعدی متن ما  
 چنین ادا شده: ایها الملک؛ ترجمه بیت ۲۲۵۶ پس از بیت ۲۲۵۷ آمده. ۵. ل- خرد بد بدین کار؛ خ ۱-  
 خریدند برین کار؛ خ ۲- خرد بد بران نیز ۶. ل- گر؛ خ ۱- کی ۷. ل- بود ۸. ل، خ ۱-  
 بود؛ خ ۲- بیت را ندارد. ۹. خ ۲- «و» ندارد. ۱۰. کذا در م؛ ل، خ ۱، خ ۲- پشیمانی رنج و جان و  
 تنست؛ بخ- پشیمانی و رنج جان و تنست ۱۱. ل، خ ۱- باشد ۱۲. خ ۱، خ ۲- برو ۱۳. ل، خ ۱-  
 نباشد؛ خ ۲- ندانم ۱۴. ل، خ ۲ و بخ- مر ترا ۱۵. ل، خ ۲- مفرمای اکنون و تیزی؛ خ ۱- بفرمای  
 اکنون و تیزی ۱۶. ل، خ ۱، خ ۲- تیزی ۱۷. خ ۱- سخن؛ خ ۲- ز بن؛ ل، خ ۱، خ ۲ و بخ- در این جا بیت  
 ۲۲۴۸ متن را افزون دارند:

سری را [ل- از] کجا [خ ۲- یکی] تاج باشد کلاه نشاید برید ای خردمند شاه  
 ع- بیت ترجمه نشده. ۱۸. ل، خ ۱- همی تو سری ۱۹. ل، خ ۱- پرورده است؛ خ ۲- آموزگار؛  
 ع- یکون رستم قدر بابه ۲۰. خ ۲- از این کارزار؛ ل- به نیکویی او را بر آورده است؛ خ ۱- به نیکی  
 مر او را بر آورده است؛ ل، خ ۱- با تبدیل بیت آتی به دو بیت افزون دارند:

به بینی تو [خ ۱- به بینیم] پاداش این زشت کار  
 بخ- همچنین، و باز هم دو بیت افزون دارد:

بیاد آور آن تیغ الماس گون  
 کزان تیغ گردد جهان پر ز خون  
 وزان نامداران ایزان گروه  
 که از خشمشان گشت گیتی ستوه



چو گودرز و چون گیو و برزین و طوس<sup>۱</sup>      جو گودرز و چون گیو و برزین و طوس<sup>۱</sup>  
 ۲۲۶۵ دمنده سپهد<sup>۲</sup> گو پیلتن  
 فریرز<sup>۵</sup> کاوس دزنده شیر  
 برین کینه بندند<sup>۱</sup> یکسر کمر<sup>۷</sup>  
 نه من پای دارم نه پیوند<sup>۱۱</sup> من  
 همانا که پیران بیاید پگاه  
 ۲۲۷۰ مگر خود نیازت نیاید بدین  
 بدو گفت گرسیوز ای هوشمند  
 از ایرانیان دشت پر کرگس است  
 همین بد که کردی ترا خود نه بس  
 سیاوش چو بخروشد<sup>۱۸</sup> از روم و چین  
 ۲۲۷۵ بریدی<sup>۱۹</sup> دم مار و خستی سرش  
 گر ایدونک او را بجان زینهار  
 به بیغوله خیزم از بیم جان<sup>۲۲</sup>  
 برفتند پیچان دمور و گروی  
 ببندند بر کوهه پیل کوس  
 که خوارند<sup>۲</sup> بر چشم او انجمن<sup>۴</sup>  
 که هرگز ندیدش کس از جنگ سیر  
 در و دشت گردد<sup>۸</sup> پر از کینه ور<sup>۱</sup>  
 نه گردی ز گردان این انجمن  
 از و بشنود<sup>۱۱</sup> داستان نیز شاه  
 مگستر<sup>۱۲</sup> یکی تا جهانست کین<sup>۱۳</sup>  
 بگفت جوانان<sup>۱۴</sup> هوارا مبند  
 گر از کین بترسی ترا این بس است<sup>۱۵</sup>  
 که خیره همی بشنوی<sup>۱۶</sup> پند کس<sup>۱۷</sup>  
 پر از گرز و شمشیر بینی زمین  
 بدیبا پوشید خواهی برش<sup>۲۰</sup>  
 دهی من نباشم<sup>۲۱</sup> بر شهریار  
 مگر خود بزودی سرآید زمان<sup>۲۳</sup>  
 بر شاه ترکان<sup>۲۴</sup> پر از رنگ و بوی<sup>۲۵</sup>

۱. ل، خ، ا، خ، ۲ - گرگین و فرهاد و طوس؛ ع - مثل جو درز و جرجین و طوس و فرهاد؛ مصراع دوم را ندارد  
 و ایضاً در بیت‌های ۲۲۶۵ و ۲۲۶۶. ۲. ل، خ، ا - چو پیل دمنده؛ خ ۲ - دمنده تهمتن؛ ع - رستم بن دستان  
 ۳. ل، خ، ا - خوارست؛ خ ۲ - خارست ۴. ل، خ، ا - بیت ۲۲۶۵ پس از بیت ۲۲۶۶ متن آمده. ۵. خ، ۲ -  
 پدر همچو؛ ع - فری برز بن کیکاؤس ۶. ل - برین کین به بندد؛ خ ۱ - برین کین به بندند ۷. خ، ۲ -  
 بدین کین به بندد کمر بر میان ۸. خ، ۱ - کرده ۹. ل - پر از نیزه ور؛ خ ۱ - پر از زهر بر؛ خ ۲ -  
 ز نیزه وران ۱۰. ل، خ، ا، خ، ۲ - مانند ۱۱. خ، ۱ - زو بشنو - بقیه مصراع نوشته نشده. ۱۲. خ، ۲ -  
 بگستر ۱۳. ل، خ، ا - مگستار بگیتی چنین فرش کین ۱۴. خ، ۱ - جوان تو ۱۵. م - بترسی  
 ترا این بدست؛ ل - بترسی همانا بسست؛ خ ۱ - بترسی همانا بسست؛ ع - بیت ترجمه نشده. ۱۶. خ، ۱،  
 خ ۲ - نشنوی ۱۷. ل، خ، ا - رای کس؛ خ ۲ - گفت کس؛ ل، خ، ا، خ، ۲ - بیت پس از بیت ۲۲۷۴ آمده.  
 ۱۸. خ، ۱ - بخروشید ۱۹. ل - ستردی؛ خ، ا، خ، ۲ - سپردی ۲۰. ل، خ، ا، خ، ۲ - به پوشید خواهی  
 بدیبا برش ۲۱. خ، ۲ - بیاشم ۲۲. خ، ۲ - از بهر جان؛ ل، خ، ۱ - روم گوشه گیرم اندر جهان ۲۳. ل -  
 سر آید بزودی زمان؛ خ، ۱ - سر آید بزودی روان؛ خ، ۲ - سر آید بزودی نهان ۲۴. ل، خ، ۱ - توران ۲۵. ل،  
 خ، ۱ - نهادند روی؛ خ، ۲ - پر از گفت و گوی

که چندین بخون سیاوش مپیچ  
 ۲۲۸۰ بگفتار گرسیوز رهنمای  
 زدی دام و دشمن گرفتی بدوی<sup>۲</sup>  
 سزانیست این را گرفتن<sup>۵</sup> بدست  
 سپاهی بدین گونه کردی تباه  
 اگر خود نیازردتی<sup>۸</sup> از نخست  
 ۲۲۸۵ کنون آن به آید<sup>۱۰</sup> که اندر جهان  
 بدیشان چنین پاسخ آورد شاه  
 ولیکن ز گفت<sup>۱۳</sup> ستاره شمر  
 گر ایدونک خونش بریزم بکین  
 رها کردنش بتر از کشتنست  
 ۲۲۹۰ بتوران گزند مرا آمدست  
 خردمند گر<sup>۱۸</sup> مردم بدگمان  
 فرنگیس بشنید رخ را بخست  
 پیاده بیامد بنزدیک شاه  
 پیش پدر شد پر از درد<sup>۲۱</sup> و باک  
 ۲۲۹۵ بدو گفت کای<sup>۲۳</sup> پرهنر شهریار  
 دلت را چرا بستنی اندر فریب

۱. ل. خواب آرد اندر؛ خ ۱. خوار آرد ایدر؛ خ ۲. خار آید اندر ۲. ل، خ ۱، خ ۲. بیارای ۳. ل، خ ۲. -  
 بروی ۴. ل، خ ۱، خ ۲. بکش تیز و خیره مبر آب روی ۵. ل، خ ۱. سزانیست از ایران که داری؛ خ ۲. -  
 سزانیست این را که داری ۶. ل. نباید ۷. ل، خ ۱. باتو؛ خ ۲. بر تو ۸. کذا در خ ۱؛ م. نیازردنی؛  
 ل. نیازرده بود؛ خ ۲. نیازردنی؛ بخ. نیازردمی ۹. خ ۲. بآب خرد کین ۱۰. خ ۱. نه آید ۱۱. خ ۲. -  
 تیر(?) ۱۲. ل، خ ۱. بدیده ندیدم؛ خ ۲. بدیده ندانم ۱۳. ل، خ ۱، خ ۲. بگفت ۱۴. م. بیر  
 ۱۵. ل، خ ۱. توران زمین؛ بخ. بیتی افزوده شده. ۱۶. ل، خ ۱. نیز رنج تنست؛ خ ۲. نیز رنج منست؛ ل،  
 خ ۱، خ ۲. بیت ۲۲۸۹ پس از بیت ۲۲۹۰ آمده. ۱۷. ل، خ ۱. رنج و بند؛ خ ۲. درد و رنج؛ بخ. بیتبی  
 افزوده شده. ۱۸. ل، خ ۲. با؛ خ ۱. «گر» افتاده؛ بخ. - وهم ۱۹. خ ۲. همی آشکار و نهان ۲۰. خ ۲. -  
 بیت را ندارد. ۲۱. ل، خ ۱. پر از ترس ۲۲. خ ۲. بر افگنند ۲۳. خ ۲. ای

سر تاجداران<sup>۱</sup> مبر بی‌گناه  
 سیاوش که<sup>۲</sup> بگذاشت ایران زمین  
 بیازرد از بهر تو شاه را  
 ۲۳۰۰ بیامد ترا کرد پشت و پناه  
 نبرد سر تاجداران کسی  
 مکن بی‌گناه بر تن من ستم  
 یکی را بچاه افگند بی‌گناه  
 سرانجام هر دو بخاک اندرند  
 ۲۳۰۵ شنیدی که از<sup>۳</sup> آفریدون گرد  
 همان از منوچهر شاه بزرگ  
 کنون زنده بر گاه<sup>۴</sup> کاوس شاه  
 جهان از تهمتن بلرزد همی  
 چو بهرام و چون زنگه شاوران  
 ۲۳۱۰ همان گیو کز بیم او<sup>۵</sup> روز جنگ  
 درختی نشانی همی بر<sup>۶</sup> زمین  
 بکین سیاوش سیه پوشد آب<sup>۷</sup>  
 ستمگاره بر تن خویشتن<sup>۸</sup>

که نپسندد این<sup>۹</sup> داور هور و ماه<sup>۱۰</sup>  
 همی از جهان بر تو کرد آفرین  
 چنان افسر و تخت و آن گاه را<sup>۱۱</sup>  
 کنون زو چه دیدی<sup>۱۲</sup> که بردت ز راه  
 که با تاج بر تخت<sup>۱۳</sup> ماند بسی  
 که گیتی سپنج است با<sup>۱۴</sup> باد و دم  
 یکی با کله<sup>۱۵</sup> بر نشانند<sup>۱۶</sup> بگاه  
 ز اختر بچنگ<sup>۱۷</sup> مفاک اندرند<sup>۱۸</sup>  
 ستمگاره ضحاک تازی چه برد  
 چه آمد بسلم و بتور سترگ  
 چو دستان و چون رستم کینه خواه<sup>۱۹</sup>  
 که توران<sup>۲۰</sup> بجنگش نیرزد همی<sup>۲۱</sup>  
 که نندیشد از گرز کنداوران<sup>۲۲</sup>  
 همی چرم روباه پوشد پلنگ<sup>۲۳</sup>  
 کجا برگ خون آورد بار کین<sup>۲۴</sup>  
 کند زار<sup>۲۵</sup> نفرین بافراسیاب<sup>۲۶</sup>  
 بسی یادت آید ز گفتار<sup>۲۷</sup> من

۱. ل، خ، ا، خ، ۲، بخ - سر تاجداری ۲. خ، ۲ - نپسند [د]ت ۳. بسنجید مصراع دوم را بابیت ۱۹۴۶.  
 ۴. خ، ۲ - چو ۵. ل - تخت باگاه را ۶. خ، ۲ - خواهی ۷. ل - بر تاج و بر تخت؛ خ، ۱ - بر تخت و  
 بر تاج؛ خ، ۲ - بر تاج و با تخت ۸. ل، خ، ۱ - بر؛ خ، ۲ - و بر ۹. ل، خ، ا، خ، ۲ - باگنه ۱۰. خ، ۱ -  
 نو نشانند؛ خ، ۲ - بر نشیند ۱۱. ل، خ، ۱ - بتاریک دام ۱۲. ل، خ، ا، خ، ۲ - افزون دارند:  
 بگفتار گرسبوز بدنهان درفش مکن خویشتن در جهان  
 ۱۳. ل - کجاز؛ خ، ۲ - کجاز ۱۴. م - درگاه ۱۵. خ، ۲ - بیت را ندارد. ۱۶. خ، ۲ - گیتی ۱۷. ل،  
 خ، ا، خ، ۲ و بخ (بیت را ندارد) - افزون دارند:  
 چو گودرز کشواد کو [خ، ۲ - گرز آورد] روز جنگ بدر دل شیر و چرم پلنگ [خ، ۱ - چنگ نهنگ]  
 ۱۸. خ، ۲ - چنگ جنگ اوران ۱۹. ل، خ، ۱ - گودرز کو؛ خ، ۲ - کز چنگ او ۲۰. ل، خ، ۱ - چرم شیران  
 بدر بچنگ؛ بخ - صورتی از بیت؛ ترتیب بیتها: ل - ۲۳۱۰، ۲۳۱۲، ۲۳۱۳، ۲۳۱۱، ۲۳۱۴؛ خ، ۲ - ۲۳۱۱، ۲۳۰۹،  
 ۲۳۱۰، ۲۳۱۲. ۲۱. ل - در ۲۲. ل، خ، ۱ - روز کین ۲۳. بخ - بسوگ سیاوش همی جوشد آب  
 ۲۴. ل، خ، ا، خ، ۲ - روز؛ بخ - چرح ۲۵. ل، خ، ا، خ، ۲، بخ - بر افراسیاب ۲۶. بخ - ستمگر شدی؛  
 بسنجید باع - تظلم نفسک ۲۷. خ، ۲ - آبدت یاد گفتار

نه اندر شکاری که گور افگنی  
 ۲۳۱۵ همی<sup>۲</sup> شهریاری ربایی ز گاه  
 مده شهر<sup>۵</sup> توران بخیره بباد  
 بگفت این و روی سیاوش بدید  
 دل شاه توران برو بر بسوخت  
 بدو گفت برگرد و ایدر<sup>۱</sup> مپای  
 ۲۳۲۰ بکاخ بلندش یکی خانه بود  
 مر او را دران خانه<sup>۱۱</sup> انداختند  
 بفرمود پس تا سیاوش را  
 که این را بجایی بریدش که کس  
 سرش را ببرید یکسر ز تن  
 ۲۳۲۵ ببايد که خون سیاوش زمین  
 همی تاختندش پیاده کشان  
 سیاوش بنالید با<sup>۱۳</sup> کردگار  
 یکی شاخ پیدا کن از تخم من  
 دگر<sup>۱</sup> آهوان را بشور افگنی<sup>۲</sup>  
 درین کار به زین نگه کن پگاه<sup>۴</sup>  
 ببايد<sup>۱</sup> که روز بد<sup>۷</sup> آیدت یاد  
 دورخ را بکند و فغان برکشید<sup>۸</sup>  
 همی خیره چشم خرد را بدوخت  
 چه دانی کزین بد مرا چیست رای  
 فرنگیس زان خانه بیگانه بود  
 در خانه را بند بر ساختند  
 مر آن شاه بی کین و خاموش را<sup>۱۱</sup>  
 نباشد و رایار و فریادرس<sup>۱۲</sup>  
 تنش کرگسان را بپوشد کفن  
 نبوید نروید گیار روز کین  
 چنان روزبانان مردم کشان  
 که ای برتر از گردش<sup>۱۴</sup> روزگار<sup>۱۵</sup>  
 چو خورشید تابنده بر انجمن

۱. ل، خ ۱ - وگر ۲. خ ۲ - بیت را ندارد. ۳. خ ۲ - همه ۴. ل، خ ۱، خ ۲ و بخ - که نفرین کند  
 بر تو تخت و کلاه ۵. ل، خ ۱ - خاک ۶. خ ۲ - مبادا ۷. ل، خ ۱ - پند من ۸. ل، خ ۱ و  
 بخ (صورتی از بیت) افزون دارند:

چو گرفتار فرزندان بشنید شاه جهان گشت در پیش چشمش سیاه

بخ - پیش از آن ۱۲ بیت دیگر را افزون دارد. ۹. خ ۲ - خیره ۱۰. ل، خ ۱، خ ۲ - بدان تیرگیش اندر  
 ۱۱. ل، خ ۱ و بخ (صورتی از بیت) -

بفرمود تا [خ ۱ - با] روزبانان کشان مرو او را بردند چون بیهشان

۱۲. ل، خ ۱، خ ۲ و بخ - به جای بیتهای ۲۳۲۳-۲۳۲۶:

نگه کرد گرسوز اندر گروی بیامد چو پیش سیاوش رسید  
 بز دست و آن گوش [ل، خ ۱ - موی] شه را گرفت  
 گروی ستمگر بپوشید [ل، خ ۱ - بیچید] روی  
 جوانمردی و شرم شد ناپدید  
 بخواری کشیدش بکوی [ل، خ ۱ - بروی] ای شگفت

ع - بانسخه های ل، خ ۱، خ ۲ توافق دارد: والتفت کرسیوز الی صاحبه کرو فعمد الی سیاوخش و جعل بسوقه  
 بالآهانة والإذلال ۱۳. ل، خ ۲ - بر ۱۴. ل، خ ۲ - از جای و از؛ خ ۱ - از جای وز ۱۵. ع -  
 بیتهای ۲۳۲۷-۲۳۲۹ ترجمه نشده.

که خواهد ازین دشمنان کین خویش<sup>۱</sup>  
 ۲۳۳۰ همی شد پس پشت او پیلسم<sup>۲</sup>  
 سیاوش بدو گفت پدرود باش  
 درودی ز من سوی پیران رسان  
 به پیران نه زین گونه بودم امید  
 مرا گفته بود او که با صد هزار<sup>۳</sup>  
 ۲۳۳۵ چو برگرددت روز یار توام  
 کنون پیش گرسیوز اندر دوان<sup>۴</sup>  
 نبینم همی<sup>۵</sup> یار با خود<sup>۶</sup> کسی  
 چو از شهر وز لشکر اندرگذشت  
 ز گرسیوز آن خنجر آبگون  
 ۲۳۴۰ بیفگند پیل ژیان را بخاک  
 یکی تشت بنهاد<sup>۷</sup> زرین برش<sup>۸</sup>  
 بجایی که فرموده بد تشت خون  
 کند تازه در کشور آیین خویش<sup>۹</sup>  
 دو دیده پر از خون و دل پر ز غم  
 زمین تار و تو جاودان<sup>۱۰</sup> پود باش  
 بگوش که گیتی دگر شد بسان  
 همی<sup>۱۱</sup> پند او باد بُد<sup>۱۲</sup> من چو بید<sup>۱۳</sup>  
 زره دار و برگستوان ور<sup>۱۴</sup> سوار  
 بگاه چرا مرغزار توام  
 پیاده چنین خوار و تیره روان<sup>۱۵</sup>  
 که بخروشدی زار بر من بسی  
 کشانش ببردند بر سوی دشت<sup>۱۶</sup>  
 گروی زره بستد از بهر خون<sup>۱۷</sup>  
 نه شرم آمدش زان سپهد نه باک<sup>۱۸</sup>  
 جدا کرد زان سرو سیمین سرش<sup>۱۹</sup>  
 گروی زره برد و کردش نگون<sup>۲۰</sup>

۱. ل، خ ۱- من ۲. ل، خ ۱- من، و افزون دارند:

جهان سر بسر زیر پای آورد هنرهای مردی بجای آورد

۳. ع- آخو بیران ۴. ل، خ ۱- در میان ۵. ل، خ ۱، خ ۲- همه ۶. ل، خ ۱- باد شد؛ خ ۲- یاد شد  
 ۷. ع- مصراع اول چنین ادا شده: اقر بیران عنی السلام، سپس گفته سیاوش چنین ادا شده: و قل له ماکان  
 ظنی بک أن تخفر الذمام ۸. خ ۲- مرا گفتا بودی که او شهریار ۹. خ ۱- برگستوان وز؛ خ ۲- برگستوان بز  
 ۱۰. خ ۲- زمان ۱۱. خ ۲- خسته روان ۱۲. خ ۱- نمی بینم (برخلاف وزن، شاید: نمی بینمی).  
 ۱۳. ل، خ ۱- من ۱۴. ل، خ ۱- بر پهن دشت؛ خ ۲- هر دو بدشت؛ بخ- بسته بدشت ۱۵. ل، خ ۱،  
 خ ۲- افزون دارند:

پیاده همی برد مویش کشان چو آمد بدان جایگاه نشان

بخ- این بیت و دو بیت دیگر افزوده شده. ۱۶. خ ۲- سپهدار خاک (!) ۱۷. خ ۲- «و» را افزون دارد.  
 ۱۸. ل- گروی ۱۹. خ ۲- برش؛ ل و بخ- به بیچید چون گوسفندانش روی؛ ل، خ ۱ و بخ- افزون دارند:  
 جدا کرد ازان سرو سیمین سرش همی رفت در طشت خون از برش  
 ۲۰. خ ۲- بیت ۲۳۴۲ پس از بیت ۲۳۴۴ آمده؛ بخ- ترتیب بیتها: ۲۳۴۲، ۲۳۴۵، ۲۳۴۶، ۲۳۴۳، ۲۳۴۴، ۲۳۴۷؛  
 ل، خ ۱- افزون دارند:

فرو ریخت خون سر پر بها به شخی که هرگز نروید گیا

یکی باد با تیره گردی سیاه  
همی<sup>۱</sup> یکدگر را ندیدند روی  
برآمد بپوشید<sup>۱</sup> خورشید و ماه  
گرفتند نفرین همه<sup>۲</sup> بر گروهی

## ۱۱

۲۳۴۵ چو از سروبن دور گشت آفتاب  
چه خوابی<sup>۴</sup> که چندین زمان برگذشت<sup>۵</sup>  
چو از شاه شد گاه و میدان تهی<sup>۱</sup>  
چپ و راست هر سو<sup>۱</sup> بتابم<sup>۱</sup> همی  
یکی بد کند نیک پیش آیدش  
۲۳۵۰ یکی جز بنیکی جهان<sup>۱۳</sup> نسپرد  
مدار ایچ تیمار با او<sup>۱۵</sup> بهم  
ز خان<sup>۱۱</sup> سیاوش برآمد خروش  
ز سر ماهرویان گسسته کمند  
همه بندگان موی کردند باز  
سر شهریار اندرآمد بخواب  
نجنید و بیدار هرگز نگشت  
مه خورشید بادا مه<sup>۷</sup> سرو سهی<sup>۸</sup>  
سر و پای<sup>۱۱</sup> گیتی نیابم همی<sup>۱۲</sup>  
جهان بنده و بخت خویش آیدش  
همی از نژندی<sup>۱۴</sup> فرو پژمرد  
بگیتی مکن<sup>۱۱</sup> جان و دل را<sup>۱۷</sup> دژم<sup>۱۸</sup>  
جهانی ز گرسیوز آمد بجوش  
خراشیده روی و بمانده نژند<sup>۲۰</sup>  
فرنگیس مشکین کمند دراز<sup>۲۱</sup>

بساعت گیاهی برآمد ز خون  
گیارادهم من کنونت نشان  
بدانجا که آن طشت کردش نگون  
که خوانی همی فر [خ ۱- خون] سیاوشان  
که هست اصلش از خون آن ماه روی

بخ - صورتی از بیت ۲ و ۳ را افزون دارد؛ ع - ترجمه این بیتها را با افزودن توضیحات می دهد: قال صاحب  
الکتاب و انهم لما سکبوا دمه نبت منه النبت المعروف الذی یسمیه العجم بخون سیاوشان و هو الذی یسمى  
فی بلاد العرب دم الأخوین و هو الی الآن یجلب الی اطراف البلاد من ذلك المكان  
۱. ل، خ ۱ - سیه کرد؛ خ ۲ - که پوشید ۲. ل، خ ۱، خ ۲ - کسی ۳. خ ۲ - نفرین بد ۴. خ ۱ -  
خواهی ۵. خ ۱ - درگذشت ۶. ل، خ ۱ - تخت شاهی تهی؛ خ ۲ - تخت و میدان تهی ۷. خ ۲ - نه  
خورشید با او نه ۸. ل، خ ۱ - ترتیب بیتها: ۲۳۴۶، ۲۳۴۳، ۲۳۴۶ (دوبار). ۹. خ ۲ - دو ۱۰. خ ۱ -  
بیابم ۱۱. ل - سراپای؛ خ ۱ - سراز پا ۱۲. خ ۱ - نتابم همی ۱۳. خ ۲ - زمین ۱۴. خ ۲ - هم از  
ژندی (سهو قلم). ۱۵. ل، خ ۱ - ایچ تیمار با جان؛ خ ۲ - آنچه تیمار با جان ۱۶. ل، خ ۱ - بگیتی مده؛  
خ ۲ - بغمها مکن ۱۷. خ ۲ - جاودان دل ۱۸. ل، خ ۱ - بغم؛ ل، خ ۱ و بخ - افزون دارند:  
یکی دان ازو هرچه زاید همی که جاوید با تو نباید همی  
۱۹. ل، خ ۱ - خون؛ خ ۲ - خوان؛ بخ - کاخ ۲۰. خ ۱ - نمانده پرند؛ ل، خ ۱، خ ۲ - بیت ۲۳۵۳ پس از بیت  
۲۳۵۶ آمده. ۲۱. ل، خ ۱ - افزون دارند (خ ۱) - صورتی از مصراع دوم را: بیزید آن ماه وز بن بکند):

۲۳۵۵	برید و میان را بگیسو <sup>۱</sup> ببست باواز بر جان افراسیاب خروشش بگوش سپهد رسید بگرسیوز بدنشان شاه گفت ز پرده بدرگه بریدش کشان <sup>۱</sup>
۲۳۶۰	بدان تا بگیرند موی سرش زندش همی <sup>۱۱</sup> چوب تا تخم کین نخواهم ز بیخ <sup>۱۲</sup> سیاوش درخت همه نامداران آن <sup>۱۵</sup> انجمن که از شاه و دستور وز لشکری
۲۳۶۵	بیامد پر از خون دورخ پیلسم بنزدیک لهاک <sup>۱۰</sup> و فرشیدورد که دوزخ به از بوم <sup>۱۳</sup> افراسیاب بتازیم و نزدیک پیران شویم سه اسپ گرانمایه کردند زین
۲۳۷۰	بپیران رسیدند هر سه سوار برو بر شمرند یکسر سخن
	بفندق گل ارغوانرا <sup>۱</sup> بخت همی کرد نفرین و می <sup>۲</sup> ریخت آب چو آن ناله و زار <sup>۴</sup> نفرین شنید که او را بکوی آورید <sup>۵</sup> از نهفت بر <sup>۷</sup> روزبانان <sup>۸</sup> مردم کشان <sup>۱</sup> بدرزند بر بر <sup>۱۰</sup> همه چادرش بریزد برین <sup>۱۲</sup> بوم توران زمین نه شاخ و نه برگ و نه تاج و نه تخت <sup>۱۴</sup> گرفتند نفرین برو <sup>۱۶</sup> تن بتن ازین گونه نشنید کس داوری روان <sup>۱۷</sup> پرز داغ و رخان <sup>۱۸</sup> پرز نم <sup>۱۹</sup> سراسر <sup>۲۱</sup> سخنها همه یاد کرد <sup>۲۲</sup> نباید بدین <sup>۲۴</sup> کشور آرام و خواب بیمار و درد اسیران شویم همی برنوشتند گفتی <sup>۲۵</sup> زمین رخان پرز خون همچو ابر بهار <sup>۲۶</sup> که بخت <sup>۲۷</sup> از بدیها چه افگند بن <sup>۲۸</sup>

دو زلفین مشکین چو دو کمند بسزید از ماه و سرو بلند

۱. ل، خ ۱ - میان را هر دو گیسو؛ خ ۲ - بکند و بیکسو میانرا ۲. م - بفندق گل و ارغوانرا؛ ل - به نرگس گل ارغوانرا؛ خ ۱ - بناخن گل و ارغوانرا؛ خ ۲ - بناخن گل ارغوانرا ۳. خ ۱، خ ۲ - همی ۴. ل، خ ۱، خ ۲ - ناله زار و ۵. ل - این را بکوی آورند؛ خ ۱، خ ۲ - این را بکوی آورید ۶. ل، خ ۱ - برندش کشان؛ خ ۲ - به بردیدشان ۷. خ ۲ - بدو ۸. ل، خ ۱، خ ۲ - «و» را افزون دارند. ۹. خ ۱ - گردنکشان ۱۰. ل، خ ۱ - سر؛ خ ۲ - تن ۱۱. خ ۲ - همه؛ بیخ - بسی ۱۲. خ ۲ - برو ۱۳. خ ۲ - ز تخم ۱۴. ل، خ ۱ - نه برگ و نه بار و نه تاج و نه تخت ۱۵. ل، خ ۱ - شدند ۱۶. خ ۲ - همه ۱۷. خ ۲ - رخان ۱۸. خ ۲ - روان ۱۹. ل، خ ۲ - غم ۲۰. خ ۱ - کهال؛ خ ۲ - کهاک ۲۱. ل، خ ۱، خ ۲ - بیامد ۲۲. ع - فمشی بیلسم الی اخویه لهاک و فرشید و قال ۲۲. ل، خ ۱ - تخت ۲۴. ل، خ ۱ - نشاید برین؛ خ ۲ - که یابد درین ۲۵. خ ۲ - تو گفتی همه برنوشتند ۲۶. ل، خ ۱، خ ۲ - ز خون و روان پرز خار ۲۷. ل، خ ۱ - شاه ۲۸. ع - بیتهای ۲۳۷۱-۲۳۷۸؛ و خبروه بما جری علی سیاوخش؛ بیخ - بیتهای ۲۳۷۲-۲۳۷۸ را ندارد.

یکی زاریی خاست<sup>۱</sup> کاندر جهان  
 سیاوش را دست بسته چو سنگ  
 بدشتش کشیدند<sup>۲</sup> پر<sup>۳</sup> آب روی  
 ۲۳۷۵ تن پیل وارش بران گرم خاک<sup>۴</sup>  
 یکی تشت بنهاد پیشش<sup>۵</sup> گروی  
 برید آن سر شاهوارش<sup>۶</sup> ز تن  
 همه شهر پر<sup>۷</sup> زاری و ناله گشت  
 چو پیران بگفتار بنهاد گوش  
 ۲۳۸۰ همی جامه را بر<sup>۸</sup> برش کرد چاک  
 بدو پیلسم گفت<sup>۹</sup> بشتاب زود  
 فرنگیس را نیز خواهند کشت  
 نبیند کسی از کهان و مهان<sup>۱۰</sup>  
 فگسندند در گردنش<sup>۱۱</sup> پالهنگ  
 پیاده دوان در پیش<sup>۱۲</sup> گروی  
 فگسندند و از کس نکردند باک<sup>۱۳</sup>  
 بیچید چون گوسفندان<sup>۱۴</sup>ش روی<sup>۱۵</sup>  
 فگندش<sup>۱۶</sup> چو سرو سهی بر<sup>۱۷</sup> چمن  
 بچشم اندرون آب چون زاله گشت<sup>۱۸</sup>  
 ز تخت اندرافتاد و زو رفت هوش  
 همی کند موی<sup>۱۹</sup> و همی ریخت خاک<sup>۲۰</sup>  
 که دردی بدین درد و سختی فزود<sup>۲۱</sup>  
 مکن هیچ گونه برین کار پشت<sup>۲۲</sup>

۱. ل، خ، ۱، خ، ۲ - رفت ۲. خ، ۲ - در میان مهان؛ بخ - بیتهای ۲۳۷۲-۲۳۷۸ را ندارد. ۳. ل، خ، ۱، خ، ۲ -  
 فگنده بگردن درش ۴. خ، ۲ - به پیشش فگسندند ۵. ل - بی؛ خ، ۱ - با ۶. ل، خ، ۱ - همی شد پیاده  
 به پیش؛ خ، ۲ - همی شد به پیش پیاده ۷. ل، خ، ۱ - بدان خاک گرم ۸. ل، خ، ۱ - شستند رخ راز شرم؛  
 خ، ۲ - شسته رخ از آب پاک ۹. ل، خ، ۱ - زرزین ۱۰. خ، ۲ - بیت را ندارد. ۱۱. ل، خ، ۱ - سرتاج دارش  
 ۱۲. خ، ۲ - فگنده ۱۳. خ، ۲ - در ۱۴. ل - بوم پر؛ خ، ۱ - بوم و بر ۱۵. ل، خ، ۱، خ، ۲ - افزون دارند:  
 ستمگاره چوپان بزیر قلو [خ، ۲ - بمثل گرو] همانا نیزد بدانسان گلو  
 ۱۶. ل - همه جامهها بر؛ خ، ۱، خ، ۲ - همه جامهها در ۱۷. خ، ۱ - خست روی ۱۸. خ، ۲ - بیخت خاک؛  
 بخ - بیتی افزوده شده. ۱۹. ل، خ، ۱، خ، ۲ - بدو گفت روئین که؛ بخ - بدو گفت لهاک؛ ع - فقال له بیلسم  
 ۲۰. خ، ۱ و بخ - برین درد خواهد فزود ۲۱. بسنجید صورتی از بیتهای ۲۳۸۲-۲۳۸۳ را با نسخه‌های دیگر:

ببردند کیس فری راز تخت      تنش بود لرزان بسان درخت  
 فرنگیس را نیز مردم کشان      ببردندش از تخت بر مو کشان

خ ۱ -

فرنگیس را نیز مردم کشان      ببردندش از تخت بر مو کشان  
 ببردند فرنگیس را هم ز تخت      تنش بود لرزان بسان درخت

خ ۲ و بخ (صورت‌هایی از بیتها) -

فرنگیس را گوید از پیش تخت      ببردند لرزان به پیش درخت  
 بدرگاه بردند گوید کشان      بر روزبانان و مردم کشان

ع - و ذلك انه امر باخراج فری کیس من خدرها و ضربها حتی تسقط مافی بطنها



بدرگاه بردند مویش کشان  
 جهانی بدو کرده دیده پرآب  
 ۲۳۸۵ که این هول کاریست با درد و بیم  
 زنند و شود پادشاهی تباه  
 ز آخر بیاورد<sup>۱</sup> پس پهلوان  
 خود و گرد رویین و فرشیدورد  
 بدو روز و دو شب بدرگه رسید  
 ۲۳۹۰ فرنگیس را دید چون بیهشان  
 بچنگال هریک یکی تیغ تیز  
 همانگاه پیران بیامد چو باد  
 چو چشم گرامی پیران رسید  
 بدو گفت با من چه بد ساختی  
 ۲۳۹۵ ز اسپ اندر افتاد پیران بخاک  
 بفرمود تا روزبانان در  
 بیامد دمان پیش افراسیاب  
 بدو گفت شاهانوشه بدی<sup>۱۳</sup>

بسر روزبانان مردم کشان  
 ز کردار بدگوهر افراسیاب<sup>۱</sup>  
 که اکنون فرنگیس را بر دو نیم  
 مر او را نخواند کسی نیز شاه  
 ده اسپ سوار آزموده جوان<sup>۲</sup>  
 برآورد زان راه<sup>۴</sup> ناگاه گرد  
 در نامور پرجنفاپیشه دید  
 گرفته ورا روزبانان کشان<sup>۵</sup>  
 ز درگاه برخواسته رستخیز<sup>۶</sup>  
 کسی کش خرد بود گشتند<sup>۷</sup> شاد  
 شد از خون<sup>۸</sup> دیده رخس ناپدید  
 چرا خیره بر آتش<sup>۹</sup> انداختی  
 همه<sup>۱۰</sup> جامه پهلوی کرده<sup>۱۱</sup> چاک  
 زمانی ز فرمان بتابند سر  
 دل از درد<sup>۱۲</sup> خسته دو دیده پرآب  
 روان را بدیدار<sup>۱۴</sup> توشه بدی<sup>۱۵</sup>

۱. ل، خ، ا، خ، ۲ - بیتهای ۲۳۸۵-۲۳۸۶ بین بیتهای ۲۳۹۱ و ۲۳۹۲ برافزوده دیگران است. ۲. ل - به بردند؛  
 خ ۱ - نیاورد ۳. ل - ز اسپان تازی دوده را روان؛ خ ۱ - ز اسپان چوده آزموده گوان؛ خ ۲ - بیت را ندارد.  
 ۴. خ ۲ - درد ۵. خ ۲ - سخت مردم کشان ۶. ل، خ، ا، خ ۲ و بخ - در این جا صورتهایی از بیتهای  
 ۲۳۸۵-۲۳۸۶ برافزوده دیگران است (نک):

همه دل پر از درد و دیده پر آب  
 که این [خ ۲ - با] هول کاریست با ترس و بیم  
 ز تندی شود پادشاهی تباه  
 خ ۱ - بینی دیگر را افزون دارد:

بگفتند هر کس همی با دگر  
 زن و مرد و کودک بدرگاه بر

۷. ل، خ ۲ - بد دلش گشت؛ خ ۱ - بود دلش گشت ۸. ل، خ ۱ - آب ۹. ل، خ ۲ - چرا زنده ام باتش؛  
 خ ۱ - که زنده در این آتش ۱۰. ل، خ ۱ - بتن ۱۱. ل، خ ۱، خ ۲ - کرد ۱۲. خ ۲ - «و» را افزون دارد.  
 ۱۳. خ ۱ - جهانت بکام؛ خ ۲ - انوشه بزی ۱۴. ل - جهانرا تو جاوید ۱۵. خ ۲ - بزی؛ خ ۱ - ترا  
 جاودان عمر بادا تمام؛ بخ - همیشه ز تو دور دست بدی

چه آمد ز بد بر تو<sup>۱</sup> ای نیکخوی  
 ۲۴۰۰ چرا بر دلت چیره<sup>۲</sup> شد رای<sup>۳</sup> دیو  
 بکشتی سیاوش را بی گناه  
 بایران رسد زین بدی آگهی  
 بسا تاجداران ایران زمین<sup>۴</sup>  
 جهان آرمیده ز دست بدی  
 ۲۴۰۵ فریبنده<sup>۵</sup> دیوی ز دوزخ بجست  
 بران<sup>۶</sup> اهرمن نیز نفرین سزد<sup>۷</sup>  
 پشیمان شوی زین بروز دراز<sup>۸</sup>  
 ندانم<sup>۹</sup> که این گفتن بد<sup>۱۰</sup> ز کیست  
 چو دیوانه از جای برخاستی  
 ۲۴۱۰ کنون زو گذشتی بفرزند خویش  
 نجوید همانا<sup>۱۱</sup> فرنگیس بخت<sup>۱۲</sup>  
 بفرزند<sup>۱۳</sup> با کودکی در نهان  
 که تا زنده بر تو نفرین بود  
 اگر شاه روشن کند جان من

که آوردت<sup>۱</sup> این روز بد<sup>۲</sup> آرزوی  
 برد از رخت شرم<sup>۳</sup> گیهان خدیو  
 بخاک اندر انداختی نام و جاه  
 که شد خشک پالیز سرو سهی<sup>۴</sup>  
 که بالشکر آیند پردرد و کین<sup>۵</sup>  
 شده آشکارا ره ایزدی  
 بیامد دل شاه ترکان بخت<sup>۶</sup>  
 که پیچد روانت<sup>۷</sup> سوی راه بد<sup>۸</sup>  
 بسیچی زمانی<sup>۹</sup> بگرم و گداز<sup>۱۰</sup>  
 وزین آفریننده را<sup>۱۱</sup> رای چیست  
 چنین خیره بد را بیاراستی<sup>۱۲</sup>  
 رسیدی به بیچاره<sup>۱۳</sup> پیوند خویش<sup>۱۴</sup>  
 نه اورنگ شاهی نه تاج و نه تخت  
 در فشی مکن خویشتن در جهان<sup>۱۵</sup>  
 پس از<sup>۱۶</sup> زندگی دوزخ آیین بود  
 فرستد و را سوی ایوان من<sup>۱۷</sup>

۱. خ ۲ - بروی تو ۲. خ ۲ - چه آورد ۳. ل - از اختر این؛ خ ۱ - اختر این؛ خ ۲ - این کار و این  
 ۴. م، خ ۱ - خیره ۵. ل، خ ۱، خ ۲ - خیره ۶. ل، خ ۱ - دلت ترس؛ خ ۲ - دلت راه ۷. ل، خ ۱،  
 خ ۲ - بگریند بر تخت شاهنشهی ۸. خ ۲ - کز ایران زمین ۹. ل، خ ۱ - آیند ایدر بکین؛ خ ۲ - آمد  
 پر از درد و کین ۱۰. خ ۲ - فروزنده ۱۱. ل، خ ۱ - دل شاه ازین سان بخت؛ خ ۲ - دل شاه توران  
 بخت ۱۲. م - بدان ۱۳. ل، خ ۱ - بود ۱۴. ل، خ ۲ - پیچید رایت؛ خ ۱ - پیچید راحت  
 ۱۵. خ ۲ - خود براه دراز ۱۶. ل، خ ۱، خ ۲ - نشینی نهانی ۱۷. خ ۱ - بروز دراز ۱۸. ل، خ ۱ - بدانی  
 ۱۹. خ ۲ - من (کلمه ناخوانا). ۲۰. م - «را» ندارد. ۲۱. خ ۲ - بیت را ندارد. ۲۲. ل، خ ۱ - به تیمار و؛  
 خ ۲ - به پیمان و ۲۳. ل، خ ۱ - بیت پس از بیت ۲۴۰۸ آمده؛ غ - ترجمه بیتهای ۲۴۰۲-۲۴۰۹ چنین  
 خلاصه شده: و طفق بعنقه و یوبخه حتی انتهى الی الحدیث فری کیس؛ ادامه سخنان پیران (بیتهای ۲۴۱۰-۲۴۱۶): و  
 قال إن كان غرض الملك فی قتلها ألا يظهر منها ولد ينسب الی سیاوخش فانی أحملها الی منزلی فاذا وضعت  
 حملت الیک ما وضعت فتری فیہ رأیک ۲۴. خ ۲ - همانا نخواهد ۲۵. ل، خ ۱ - نجوید فرنگیس برگشته  
 بخت ۲۶. خ ۲ - مفرمای ۲۷. خ ۱ - نهان ۲۸. خ ۲ - پس ۲۹. خ ۲ - مر اورا سوی خان من

۲۴۱۵ گر ایدونک اندیشه زین کودک است  
 بمان تا جدا گردد از کالبد  
 بدو گفت زینسان که گفتی<sup>۲</sup> بساز  
 سپهدار پیران بدان شاد شد<sup>۴</sup>  
 بیامد بدرگاه و او را ببرد  
 ۲۴۲۰ بی آزار بردش بسوی ختن  
 چو آمد بایوان بگلشهر<sup>۹</sup> گفت  
 تو بر<sup>۱</sup> پیش این نامور زینهار  
 برین نیز بگذشت یک چند روز  
 همانا که این درد و رنج<sup>۱</sup> اندک است  
 پیش تو آرم بدو ساز بد  
 مرا کردی از خون او بی نیاز<sup>۳</sup>  
 از اندیشه و درد آزاد شد<sup>۵</sup>  
 بسی نیز بر<sup>۱</sup> روزبانان شمرد<sup>۷</sup>  
 خروشان همه<sup>۸</sup> درگه و انجمن  
 که این خوبرخ را نباید نهفت  
 بباش و بدارش<sup>۱۱</sup> پرستاروار  
 گران شد فرنگیس گیتی فروز<sup>۱۲</sup>

۱۲

شبی قیرگون ماه پنهان شده  
 ۲۴۲۵ چنان دید سالار پیران<sup>۱۴</sup> بخواب  
 سیاوش بر شمع<sup>۱۶</sup> تیغی بدست  
 [کزین<sup>۱۸</sup> خواب نوشین سر آزاد کن<sup>۱۹</sup>  
 که روز نوآیین و جشنی<sup>۲۱</sup> نوست  
 سپهد بلرزید در<sup>۲۳</sup> خواب خوش  
 ۲۴۳۰ بدو گفت پیران که برخیز و رو  
 بخواب اندرون مرغ و دام و<sup>۱۳</sup> دده  
 که شمعی برافروختی ز<sup>۱۵</sup> آفتاب  
 باواز گفתי نشاید<sup>۱۷</sup> نشست  
 ز فرجام گیتی یکی یاد کن<sup>۲۰</sup> ]  
 شب سور آزاده<sup>۲۲</sup> کیخسروست  
 بجنید گلشهر خورشیدفش  
 خرامنده<sup>۲۴</sup> پیش<sup>۲۵</sup> فرنگیس شو

۱. ل- رنج و درد؛ خ- رنج و آن ۲. ل- ازینسان که دانی؛ خ- ۱- از انسان که سازی ۳. ع- فوهبها  
 ۴. ل، خ- ۱- ازان شاد گشت؛ خ- ۲- ازو شاد شد ۵. ل، خ- ۱- روانش از اندیشه آزاد گشت؛  
 ع- بیت ترجمه نشده. ۶. خ- ۲- با ۷. ل، خ- ۱- بران [ل- بر] روزبانان بسی بر شمرد ۸. ل- خروشا  
 همی ۹. خ- ۲- بایوان گلشهر ۱۰. خ- ۲- در ۱۱. ل، خ- ۱- بپای ایستاده ۱۲. ل- فرنگیس رادل  
 بسوز ۱۳. خ- ۱- جمله؛ خ- ۲- پیل و ۱۴. خ، ۱، خ- ۲- توران ۱۵. خ- ۱- «ز» را ندارد؛ خ- ۲- برافروخت از  
 ۱۶. ع- عندها ۱۷. ل- نباید ۱۸. ل، خ- ۱- ازین ۱۹. ل- یکی یاد کن ۲۰. ل- سر آزاد کن، و  
 دو مصراع پس و پیش؛ خ- ۲- بیت را ندارد. ۲۱. ل، خ، ۱، خ- ۲- جشن ۲۲. ل، خ، ۱، خ- ۲- شب زادن  
 شاه؛ بسنجید باع- فهذا العيد المبارك قد حضر و الليلة ليلة ضیافة کیخسرو ۲۳. م، ل- بر ۲۴. کذا در  
 خ- ۲؛ م، ل، خ- ۱ و یخ- خردمند؛ بسنجید باع: قومی و ادخلی علی فری کیس و انظری ۲۵. ل، خ- ۱- نزد

سیاوش را دیدم اکنون<sup>۱</sup> بخواب  
 که گفתי مرا چند خسپی مپای<sup>۲</sup>  
 همی رفت گلشهر تا پیش ماه<sup>۵</sup>  
 بدید و بشادی سبک بازگشت  
 ۲۴۳۵ بیامد بشادی بیپران<sup>۷</sup> بگفت  
 یکی اندر آی و<sup>۱۱</sup> شگفتی بین  
 تو<sup>۱۲</sup> گویی شاید مگر تاج را  
 سپهد بیامد بر شهریار<sup>۱۵</sup>  
 بران برزو بالا و آن شاخ و یال  
 ۲۴۴۰ ز بهر سیاوش دو دیده پرآب  
 چنین گفت با نامدار<sup>۱۸</sup> انجمن  
 نمانم که یازد بدین<sup>۲۰</sup> شاه چنگ  
 بدانگه که بنمود خورشید چهر<sup>۲۱</sup>  
 چو بیدار شد پهلوان سپاه  
 ۲۴۴۵ همی<sup>۲۵</sup> ماند<sup>۲۱</sup> تا جای پردخت شد  
 بدو گفت خورشیدفش مهترا  
 بدر بر<sup>۲۸</sup> یکی بنده بفرود دوش<sup>۲۹</sup>  
 نماند ز خوبی جز از تو<sup>۳۲</sup> بکس

درخشان تر از بر<sup>۲</sup> سپهر آفتاب  
 بچشن جهانجوی<sup>۴</sup> کیخسرو آی  
 جدا گشته<sup>۱</sup> بود از بر ماه شاه  
 همانگاه گیتی پر آواز گشت  
 که اینت<sup>۸</sup> بآیین<sup>۹</sup> خور و ماه<sup>۱۰</sup> جفت  
 بزرگی و رای جهان آفرین  
 و گر<sup>۱۳</sup> جوشن و ترگ<sup>۱۴</sup> و تاراج را  
 بسی آفرین کرد و بردش نثار  
 تو گویی برو بر<sup>۱۱</sup> گذشتست سال  
 همی کرد نفرین بر<sup>۱۷</sup> افراسیاب  
 که گر بگسلد زین سخن جان من<sup>۱۹</sup>  
 مرا گر سپارد بچنگ نهنگ  
 بخواب اندر آمد سر تیره مهر<sup>۲۲</sup>  
 دمان<sup>۲۳</sup> اندر آمد بنزدیک شاه<sup>۲۴</sup>  
 بنزدیک آن نامور تخت شد  
 جهاندار و<sup>۲۷</sup> بیدار و<sup>۲۷</sup> افسونگرا  
 تو<sup>۳۰</sup> گفתי و رامایه دادست هوش<sup>۳۱</sup>  
 تو گویی که بر گاه شاهست و بس<sup>۳۳</sup>

۱. ل، خ، ۱، خ، ۲- امشب؛ بخ- این دم ۲. ل- درفشان ازو چون؛ خ، ۱- درفشان و چون بر ۳. خ، ۱-  
 پپای؛ خ، ۲- بجای ۴. ل، خ، ۱، خ، ۲- جهاندار ۵. ل، خ، ۱- بشد گلشهر نزدیک ماه ۶. خ، ۲-  
 کرده ۷. خ، ۲- و پیران ۸. خ، ۲- اینک ۹. ل- نوآیین ۱۰. م- «و» ندارد. ۱۱. ل، خ، ۲- اندر  
 آی این؛ خ، ۱- ایدر آی این ۱۲. خ، ۲- که ۱۳. خ، ۲- و یا ۱۴. ل، خ، ۱- خود؛ بخ- گرز ۱۵. ل،  
 خ، ۱، خ، ۲- بر کردگار ۱۶. ل- تو گفתי بدو بر؛ خ، ۱، خ، ۲- تو گفתי برو بر ۱۷. م- به؛ ع- علی  
 ۱۸. ل، خ، ۱، خ، ۲- نامور ۱۹. خ، ۲- که گرزین سپس بگسلد جان ز من ۲۰. خ، ۱، خ، ۲- برین  
 ۲۱. ل، خ، ۱، خ، ۲- تیغ ۲۲. ل- تیغ میغ؛ خ، ۱- تیغ و میغ؛ خ، ۲- تیره میغ ۲۳. ل، خ، ۱- دوان  
 ۲۴. خ، ۲- بیامد دمان تا به نزدیک شاه ۲۵. ل- همو ۲۶. م، ل، خ، ۱ و بخ- بود ۲۷. خ، ۲-  
 «و» ندارد. ۲۸. خ، ۲- بد ۲۹. خ، ۲- پیش ۳۰. خ، ۱- که ۳۱. خ، ۲- مایه دارست هوش  
 ۳۲. ل، خ، ۱، خ، ۲- بخوبی بجز تو؛ بخ- ز خوبی بگیتی ۳۳. بخ- بگهواره ماهست و بس

اگر تور را روز باز آمدی  
 ۲۴۵۰ فریدون گردست<sup>۲</sup> گویی بجای  
 بر ایوان<sup>۱</sup> چنو کس نبیند نگار<sup>۶</sup>  
 از اندیشه<sup>۱۰</sup> بد<sup>۱۱</sup> بپرداز دل  
 چنان کرد روشن جهان آفرین  
 روانش ز خون سیاوش بدرد  
 ۲۴۵۵ پشیمان بشد زان کجا<sup>۱۲</sup> کرده بود  
 بدو گفت من زین نو آمد بسی  
 پر آشوب جنگست زو<sup>۱۴</sup> روزگار  
 که از تخمه<sup>۱۰</sup> تور وز کیقباد  
 جهان را بمهر وی آید<sup>۱۷</sup> نیاز  
 ۲۴۶۰ کنون بودنی هرچ بایست بود  
 مداریدش اندر<sup>۱۱</sup> میان گروه  
 بدان تا نداند که من خود کیم  
 نیاموزد از کس خرد گر<sup>۱۳</sup> نژاد  
 بگفت آنچ یاد آمدش زین سخن  
 ۲۴۶۵ چه سازی که<sup>۲۷</sup> چاره بدست<sup>۲۸</sup> تو نیست

بدیدار<sup>۱</sup> چهرش نیاز آمدی  
 بفر<sup>۲</sup> و بچهر و بدست<sup>۴</sup> و بی پای<sup>۵</sup>  
 بدو<sup>۸</sup> تازه شد فر<sup>۹</sup> شهریار  
 برافراز<sup>۱۱</sup> تاج و برافراز دل  
 کزو دور شد جنگ و بیداد و کین  
 بر آورد بر لب یکی باد سرد  
 بگفتار بیهوده آزرده بود<sup>۱۳</sup>  
 سخنها شنیدستم از هر کسی  
 همه یاد دارم ز آموزگار  
 یکی شاه سر برزند<sup>۱۵</sup> بانژاد<sup>۱۶</sup>  
 همه شهر توران<sup>۱۸</sup> برندش نماز  
 ندارد غم و رنج<sup>۱۹</sup> و اندیشه سود<sup>۲۰</sup>  
 بنزد شبانان فرستش بکوه  
 بدیشان<sup>۲۲</sup> سپرده ز بهر چیم  
 ز کار گذشته نیایدش<sup>۲۴</sup> یاد  
 همه<sup>۲۵</sup> نو شمرد این سرای کهن<sup>۲۶</sup>  
 درازست در کام و شست تو<sup>۲۹</sup> نیست

۱. خ ۱- «و» را افزون دارد. ۲. خ ۲- اگر دست ۳. خ ۲- بدست ۴. خ ۲- بفر ۵. ل. ۱- بیت پس از بیت ۲۴۵۱ آمده. ۶. ل. ۱، خ ۱- ۲. بایوان ۷. خ ۱- بکار ۸. خ ۲- برزو ۹. خ ۲- چهره ۱۰. خ ۲- دل ۱۱. ل. ۱، خ ۱، ۲ و بخ- بیفروز ۱۲. ل. ۱، خ ۱- پشیمان شد از بد که خود؛ خ ۲- پشیمان از آن بد که خورد ۱۳. ل. ۱، خ ۱، ۲- دم از شهر توران بر آورده بود ۱۴. ل. ۱، خ ۱- پر آشوب گردد از او؛ خ ۲- پر آشوب و جنگ است از ۱۵. ل. ۱، خ ۱، ۲- برکشد ۱۶. ل. ۱- در این جا بیت ۲۴۶۴ متن را افزون دارند:

بگفت این و یاد آمدش آن سخن همی نو شمرد این سرای کهن

۱۷. ل. ۱، خ ۱، ۲- آمد ۱۸. ل. ۱، خ ۱- همه شهر ایران؛ بخ- بایران و توران ۱۹. خ ۲- درد ۲۰. خ ۱- بیت را ندارد. ۲۱. خ ۲- مدار ایدرش در ۲۲. ل. ۱، خ ۱- بدین سان ۲۳. ل. ۱، خ ۱- نیاموزدش کس خرد با؛ خ ۲- نیاموزدش خود خرد با ۲۴. ل. ۱، خ ۱، ۲- نیایدش از آن کار و کردار ۲۵. خ ۲- همی ۲۶. ل. ۱، خ ۱- بیت را ندارند، میان بیت‌های ۲۴۵۸ و ۲۴۵۹ متن افزوده دیگران است. ۲۷. ل. ۱، خ ۱- چو ۲۸. خ ۱- بنزد ۲۹. ل. ۱، خ ۱- و ماه اور مزد تو؛ خ ۲- و اوراز مرد تو؛ بخ- و در دام و شست تو

گر ایدونک بد بینی از روزگار      بنیکی همو باشد آموزگار<sup>۱</sup>  
بیامد بدر<sup>۲</sup> پهلوان شادمان      بدل بر همه نیک بودش گمان<sup>۳</sup>  
جهان آفرین را نیایش گرفت      بشاه جهان<sup>۴</sup> بر ستایش گرفت  
پراندیشه بد تا بایوان<sup>۵</sup> رسید      کزان رنج و مهرش چه<sup>۶</sup> آید پدید  
۲۴۷۰ شبانان کوه قلا را<sup>۷</sup> بخواند      وزان خرد چندی سخنها براند<sup>۸</sup>  
که این را بدارید چون جان پاک      نباید که تنگ آیدش<sup>۹</sup> روزگار  
شبان را ببخشید بسیار چیز      بریشان سپرد آن دل و دیده را  
۲۴۷۵ بدین<sup>۱۰</sup> نیز بگذشت گردان<sup>۱۱</sup> سپهر      بخسرو بر از مهر بخشود چهر<sup>۱۲</sup>  
چو شد هفت ساله گو سرفراز      هنر بانژادش همی گفت راز  
ز چوبی کمان کرد وز روده<sup>۱۳</sup> زه      ز هر سو برافگند زه را گره  
ابی پر<sup>۱۴</sup> و پیکان یکی تیر کرد      بدشت اندر<sup>۱۵</sup> آهنگ نخچیر کرد  
چو ده ساله شد گشت گردی سترگ<sup>۱۶</sup>      بزخم گراز آمد و خرس و گرگ<sup>۱۷</sup>  
۲۴۸۰ وزان جایگه شد بشیر<sup>۱۸</sup> و پلنگ      هم آن<sup>۱۹</sup> چوب خمیده بد ساز جنگ

۱. خ ۱- بیت را ندارد. ۲. خ ۲- برآمد بزین؛ ع- فخرج ۳. ل- همه نیک بودش زمان را گمان؛ خ ۱- همه نیک بودش گمان و دمان؛ خ ۲- همه نیک بودش زمان توان ۴. ل، خ ۱- زمین ۵. ل، خ ۱، خ ۲- تا بدرگه ۶. ل- کت ابر ز رنجش چه (کذا!!)؛ خ ۱- که با برز رنجش چه؛ خ ۲- که تا برز رنجش کی ۷. م، خ ۲- فلانرا؛ ل- کلان را؛ بخ- فلورا ۸. بخ- در این جا بیت ۲۴۷۴ متن را افزون دارد: بدیشان سپرد آن دل و دیده را چنان نیک پور پسندیده را بسنجید باع- ثم استدعی رعاة کانوا یرعون النعم فی جبل هناك وسلم الصبی الیهم ۹. ل، خ ۱، خ ۲- آب ۱۰. خ ۲- تنگش بود ۱۱. ل، خ ۱، خ ۲- بیت را ندارند؛ بخ- بیت پس از بیت ۲۴۷۱ آمده، در این جا صورتی از بیت:

نهادند انگشت بر چشم و سر به بردند بر کوه آن تاجور

ع- فتسلموه ۱۲. ل، خ ۱، خ ۲- برین ۱۳. ل، خ ۱، خ ۲- چندی ۱۴. ل، خ ۱، خ ۲- باواز ازین راز بگشاد چهر [ل- کار؛ خ ۱- مهر] ۱۵. م- رود ۱۶. ل- ابی تر (!). ۱۷. ل، خ ۱- آمد ۱۸. خ ۱- آن جوان سترگ؛ خ ۲- گشت گرد دلیر ۱۹. ل، خ ۱- بخمش [خ ۱- بجنگ] گراز آمد و زخم گرگ؛ خ ۲- بخرس و گراز آمد و زخم شیر ۲۰. خ ۲- بگرگ ۲۱. ل، خ ۱، خ ۲- هم از

چنین تا برآمد برین<sup>۱</sup> روزگار  
 شبان<sup>۲</sup> اندرآمد ز کوه و زدشت  
 که من زین سرافراز شیر یله  
 همی کرد نخچیر<sup>۳</sup> آهو نخست<sup>۴</sup>  
 ۲۴۸۵ کنون نزد او جنگ شیر دمان  
 نباید که آید برو برگزند  
 چو بشنید پیران بخندید و گفت  
 نشست از بر باره دستکش<sup>۵</sup>  
 بفرمود تا پیش او شد بمهر<sup>۶</sup>  
 ۲۴۹۰ ببر در گرفتش زمانی<sup>۷</sup> دراز  
 بدو گفت کی خسرو پاک دین<sup>۸</sup>  
 ازیرا کسی کت نداند<sup>۹</sup> همی<sup>۱۰</sup>

بیامد<sup>۱۱</sup> بفرمان آموزگار<sup>۱۲</sup>  
 بنالید و نزدیک پیران گذشت  
 سوی پهلوان آمدم با گله  
 بر<sup>۱۳</sup> شیر و جنگ پلنگان نجست<sup>۱۴</sup>  
 همانست و<sup>۱۵</sup> نخچیر آهو همان  
 بیاويزدم پهلوان بلند<sup>۱۶</sup>  
 نماند نژاد و هنر در نهفت  
 بیامد بر خسرو شیرفش<sup>۱۷</sup>  
 نگه کرد پیران بران فرّ و چهر<sup>۱۸</sup>  
 همی گفت با داور پاک راز  
 بتو باد رخشنده توران<sup>۱۹</sup> زمین  
 جز از<sup>۲۰</sup> مهربانت نخواند<sup>۲۱</sup> همی<sup>۲۲</sup>

۱. خ ۲ - خم ۲. خ ۲ - برآمد ۳. ل، خ ۱، خ ۲ - پروردگار ۴. ل - شباه، بادست دیگری نوشته شده: ن  
 ۵. خ ۱ - «و» را افزون دارد. ۶. خ ۲ - درست ۷. ل، خ ۱، ره ۸. خ ۱ - بجست ۹. خ ۲ - «و» را  
 در این جا ندارد، بعد از «نخچیر» آمده. ۱۰. ل، خ ۱ - توناگه مرا آوری زیر بند؛ خ ۲ - من آویزم ای پهلوان  
 بلند ۱۱. خ ۲ - شیرفش ۱۲. ل، خ ۱ - شاه خورشیدفش؛ خ ۲ - شیر خورشیدوش ۱۳. ل، خ ۱،  
 خ ۲ - جوان ۱۴. ل، خ ۱ - پیران بدان پهلوان؛ خ ۲ - بالای او پهلوان؛ ع - فنظر بیران فی وجهه فرق له؛ ل،  
 خ ۱، خ ۲ - افزون دارند:

برافکنده سالار بر شیر [خ ۲ - در پیش] باد  
 نگره کرد پیران بدان فرّ و چهر  
 بخ - بیت با سه بیت عوض شده:

هم انگه برآمد بر او جوان  
 روان گشت شهزاده مانند باد  
 چو پیران بدید آنچنان فرّ و چهر  
 نگره کرد بالای او پهلوان  
 بیامد دوان دست او بوسه داد  
 رخس گشت پر آب و دل پر ز مهر

بسنجید باع - فأتوه به فلما وقعت عینه علی بیران بادر و قبل یده ۱۵. خ ۲ - زمان ۱۶. ل - خسرو که  
 ای سرافراز؛ خ ۱ - خسرو که ای پاک دین؛ خ ۲ - ای مهتر پاک دین ۱۷. ل، خ ۱ - روی ۱۸. خ ۱ -  
 بخواند ۱۹. خ ۲ - از ایران کسی کت برآمد همی ۲۰. ل، خ ۱، خ ۲ - بجز ۲۱. خ ۲ - نداند  
 ۲۲. خ ۱ - افزون دارد:

بدو گفت خسرو که ای سرفراز  
 بدیدار من چون کت آمد نیاز

شبانزاده را چنین در کنار<sup>۱</sup> خردمند را دل برو بر بسوخت  
 ۲۴۹۵ بدو گفت کای یادگار مهان [که تاج سر شهریاران توی  
 شبان نیست از گوهر تو کسی<sup>۴</sup> ز بهر جوان اسپ و<sup>۵</sup> بالای خواست<sup>۱</sup>  
 بایوان<sup>۱</sup> خرامید با او بهم ۲۵۰۰ همی پرورانیدش اندر کنار  
 بدین<sup>۱۳</sup> نیز بگذشت چندی سپهر

شب<sup>۱۵</sup> تیره هنگام آرام و خواب<sup>۱۱</sup> بران تیرگی<sup>۱۸</sup> پهلوان را بخواند  
 کز اندیشه بد همه شب دلم ۲۵۰۵ ازین کودکی کز سیاوش رسید  
 نبیره فریدون شبان پرورد ازو<sup>۲۳</sup> گر نوشته بمن بر<sup>۲۴</sup> بدیست<sup>۲۵</sup>  
 چو کار گذشته نیارد بیاد

کس آمد ز نزدیک افراسیاب<sup>۱۷</sup> گذشته سخنها فراوان<sup>۱۹</sup> براند  
 بیچید وز غم همی بگسلم<sup>۲۰</sup> تو گفتم<sup>۲۱</sup> مرار روز شد ناپدید  
 زرای و خرد<sup>۲۲</sup> این کی اندر خورد نشاید گذشتن که آن ایزدیست<sup>۲۶</sup>  
 زید<sup>۲۷</sup> شاد و مانیز باشیم شاد

۱. خ ۱- بر کنار ۲. ل- نداری همی و؛ خ ۱- نوازی همی خود؛ خ ۲- نوازی و از من ۳. ل، خ ۱، خ ۲ و بخ- بیت را ندارند. ۴. خ ۱- بسی (قافیه ندارد). ۵. ل، خ ۲ و بخ- «و» ندارند. ۶. خ ۲- اسپ ره دار خاست ۷. خ ۲- مایه ۸. خ ۱- همه جامه خسروی کرد راست ۹. خ ۲- بخانه؛ ع- الی ایوانه ۱۰. ل، خ ۱- مهر ۱۱. خ ۲- ازو ۱۲. ل- شادمان بود و به روزگار؛ ل، خ ۱، خ ۲ و بخ- افزون دارند: ازو دور بد [خ ۲- شد] خورد و آرام و خواب بدان خردی [خ ۲- کودک] از بیم افراسیاب ۱۳. خ ۱- بدو؛ خ ۲- برین ۱۴. ل، خ ۱- از ۱۵. ل- شبی ۱۶. خ ۲- خفته بهنگام خواب ۱۷. ل، خ ۱- دو مصراع پس و پیش. ۱۸. ل، خ ۱- شه نامور؛ خ ۲- بدان تیره گی ۱۹. ل، خ ۱- سخنها برو بر؛ خ ۲- فراوان سخنها ۲۰. خ ۱- به بیچد همی دل ز غم بگسلم؛ ع- گفتار افراسیاب کوتاه شده، بیتهای ۲۵۰۴، ۲۵۰۵، ۲۵۰۷ ترجمه نشده. ۲۱. ل، خ ۱، خ ۲- گویی ۲۲. خ ۲- راه خرد؛ ل، خ ۱- رای بلند ۲۳. خ ۱- ازین ۲۴. خ ۲- گر ۲۵. ل، خ ۲- بدست ۲۶. ل- نگردد به پرهیز که از ایزد دست؛ خ ۱- نگردد به پرهیز کان ایزدیست؛ خ ۲- نه بیچد به پرهیز و کار ایزد دست ۲۷. م- زید؛ ل- ز بد؛ بخ- بود



وگر هیچ<sup>۱</sup> خوی بد آرد پدید<sup>۲</sup>      بسان پدر سر ببايد برید<sup>۳</sup>  
 بدو گفت پیران که ای شهریار      ترا خود نباید کس آموزگار  
 یکی کودکی خرد<sup>۴</sup> چون بیهشان<sup>۵</sup>      ز کار گذشته چه دارد نشان<sup>۶</sup>  
 تو خود این<sup>۷</sup> میندیش و بدر<sup>۸</sup> مکوش      چه گفت آن خردمند بسیار هوش  
 که پروردگار از پدر برترست<sup>۹</sup>      اگر زاده را مهر با<sup>۱۰</sup> مادرست<sup>۱۱</sup>  
 نخستین به پیمان مرا شاد کن      ز سوگند شاهان یکی یاد کن  
 ۲۵۱۵ فریدون بداد و بتخت<sup>۱۲</sup> و کلاه      همی داشتی راستی را نگاه<sup>۱۳</sup>  
 ز پیران چو بشنید افراسیاب      سر مرد جنگی<sup>۱۴</sup> درآمد<sup>۱۵</sup> ز خواب  
 یکی سخت سوگند شاهانه خورد<sup>۱۶</sup>      بروز سپید و شب لاژورد  
 بدادار کو این<sup>۱۷</sup> جهان آفرید      سپهر و دد و دام و جان<sup>۱۸</sup> آفرید

۱. ل. - وگزرانک؛ خ ۱ - وگزرانکه ۲. خ ۱ - ندارد پدید؛ خ ۲ - وگرزوبد آید همانا پدید ۳. بسنجید  
 با ترجمه ع - و مهما صدر منه مانکره قتلناه و استرخنا منه ۴. خ ۱، خ ۲ - کودک خرد ۵. خ ۲ - بی نشان  
 ۶. بسنجید باع؛ و کانه شبه المجنون؛ بسنجید با بخ - افزون دارد:

کسی را که در گه شبان پرورد      چو دام و ددست او چه داند خرد  
 شنیدم ز دارنده این نیز دوش      که شد آن پری چهره بی رای و هوش  
 بچهر و ببالاست با برز و فر      خرد نیستش در سر تاجور

ع - سپس گفتار پیران و پاسخ افراسیاب (بیتهای ۲۵۱۲-۲۵۲۱) را ندارد، مضمون آنها چنین ادا شده: فامر  
 باحضاره فامتنع پیران ثم استحلفه علی ألا یصیبه بمکروه فحلف له علی ذلك ۷. خ ۱ - تو خود زین؛  
 خ ۲ - تو این خود ۸. ل، خ ۱ - زین سان ۹. خ ۱ - بدترست ۱۰. ل - که آزاده را مهربان؛ خ ۱ - که  
 آزاده را مهر با؛ خ ۲ - اگر زاده را مهر بر؛ بخ - اگر زاده را مهر با ۱۱. بخ - افزون دارد:

اگر شاه فرمان دهد در زمان      بیارم برش آن ستوده جوان  
 ۱۲. ل، خ ۱ - با فرّ و تخت؛ خ ۲ - با تاج و تخت ۱۳. ل، خ ۱ - تخت و اورند نگاه؛ ل، بخ - افزون دارند:  
 همان تور کش تخت و اورنگ بود      بدادار گیھانش سوگند بود  
 نیازادشم هم بدیھیم و زور      بدادار بهرام و کیوان و هور

خ ۱، خ ۲ - همان بیتها را با صورتهایی از مصراع اول بیت دوم افزون دارند: نیازد اورا بدیھیم و زور (خ ۱) و:  
 همان شاه جم را بدیھیم و زور (خ ۲) ۱۴. ل - سنگی ۱۵. خ ۱، خ ۲ - برآمد ۱۶. ل، خ ۱ -  
 شاهان بخورد ۱۷. خ ۲ - بدان دادگر کو ۱۸. ل، خ ۱ - زمین و زمان و مکان؛ خ ۲ - سپهر و مه و  
 مهر و جان

که ناید بدین کودک از من ستم  
 ۲۵۲۰ زمین را ببوسید پیران و گفت  
 برین بند و سوگند تو ایمنم  
 وزانجا بر خسرو آمد دمان<sup>۴</sup>  
 بدو گفت کز دل خرد دور کن  
 مرو پیش او جز به دیوانگی<sup>۷</sup>  
 ۲۵۲۵ مگرد ایچ گونه بگرد خرد  
 بسر بر نهادش کلاه کیان  
 یکی باره گام زن خواست نغز  
 بیامد بدرگاه افراسیاب  
 روارو<sup>۱۱</sup> برآمد که بگشای راه<sup>۱۲</sup>  
 ۲۵۳۰ همی رفت پیش اندرون<sup>۱۴</sup> شاه گرد  
 بیامد بنزدیک افراسیاب  
 بران خسروی<sup>۱۶</sup> یال و آن چنگ او<sup>۱۷</sup>  
 زمانی<sup>۱۹</sup> نگه کرد و نیکو بدید<sup>۲۰</sup>  
 تن پهلوان گشت لرزان چو بید  
 نه هرگز برو بر زخم تیز<sup>۱</sup> دم  
 که ای دادگر شاه بی یار و جفت<sup>۲</sup>  
 کنون یافت آرام جان و تنم<sup>۳</sup>  
 رخی ارغوان و دلی<sup>۵</sup> شادمان  
 چو رزم<sup>۶</sup> آورد پاسخش سور کن  
 مگردان زبان جز به بیگانگی<sup>۸</sup>  
 یک امروز بر تو مگر بگذرد  
 ببتش کیانی کمر بر میان<sup>۹</sup>  
 برو<sup>۱۱</sup> بر نشست آن گو پاک مغز  
 جهانی برو دیده کرده پرآب  
 که آمد نوآیین یکی پیشگاه<sup>۱۳</sup>  
 سپهدار پیران و را پیش برد  
 نیارارخ از شرم او شد پرآب<sup>۱۵</sup>  
 بدان شاخ و آن فر<sup>۱۸</sup> و اورنگ او  
 همی گشت رنگ رخس ناپدید  
 ز جان جوان پاک بگسست امید<sup>۲۱</sup>

۱. خ-۱. باد و ۲. ل، خ-۱. افزون دارند:

بروی زمین بر چو تو شاه نیست  
 بخوبی رخت بر فلک ماه نیست  
 به نیکی خرد رهنمای تو باد  
 زمین و زمان خاک پای تو باد

بخ- یک بیت افزوده شده. ۳. ل، خ، ۱، خ، ۲، بخ- بیت را ندارند. ۴. ل، خ، ۱- به نزدیک کیخسرو  
 آمد دمان؛ خ-۲- به نزدیک کیخسرو آمد دوان ۵. ل، خ، ۱، خ-۲- برخ ارغوان و بدل ۶. خ-۲- جنگ  
 ۷. خ، ۱، خ، ۲ و بخ- بیگانگی ۸. ل، خ، ۱، خ، ۲ و بخ- دیوانگی ۹. ع- بیتهای ۲۵۲۶-۲۵۳۱ بایک  
 جمله ادا شده: ثم خرج به حتی قدم علی افراسیاب ۱۰. خ-۲- بران ۱۱. خ-۲- زواره ۱۲. خ-۲-  
 ز درگاه شاه ۱۳. ل- گو تاج خواه؛ خ-۱- کی تاج خواه؛ خ-۲- شه نیکو خواه ۱۴. خ-۲- بیامد به  
 پیش اندرون ۱۵. خ-۱- بیت را ندارد؛ ل، خ، ۱، خ-۲- افزون دارند:

ازان پس نگه کرد و خیره بماند و فارا بخواند و جفارا براند

بسنجید باع- فلما راه تعجب منه ۱۶. خ-۲- خسرو ۱۷. خ-۲- جنگجوی ۱۸. ل- بدان  
 رفتن راه؛ خ-۱- بدان رفتن و جاه ۱۹. خ-۲- زبالا ۲۰. ل، خ، ۱، خ-۲- او را بدید ۲۱. ل، خ، ۱،  
 خ-۲- ز کیخسرو آمد دلش ناامید

۲۵۳۵ زمانی چنان بود<sup>۱</sup> بگشاد چهر  
 بپرسید کای<sup>۲</sup> نورسیده جوان<sup>۳</sup>  
 بر<sup>۴</sup> گوسفندان چه گردی همی  
 چنین داد پاسخ که نخچیر نیست  
 بپرسید بازش ز آموزگار  
 ۲۵۴۰ بدو<sup>۱۱</sup> گفت جایی که باشد پلنگ  
 سه‌دیگر بپرسیدش از مام و باب  
 چنین داد پاسخ که درنده شیر  
 بخندید خسرو ز گفتار اوی  
 بدو<sup>۱۶</sup> گفت کین<sup>۱۷</sup> دل ندارد بجای  
 ۲۵۴۵ نیاید همانا بد و نیک ازوی  
 رو این را<sup>۲۰</sup> بخوبی بمادر سپار  
 گسی کن<sup>۲۱</sup> بسوی سیاوش گرد

۱. ل، خ، ا، ۲- «و» را افزون دارند. ۲. خ، ۲- اندر افگند ۳. ل، خ، ا، ۲- بدو گفت ای ۴. ل، خ، ا،  
 خ ۲- شبان؛ بسنجید باع- الراعی الجديد ۵. ل، خ، ا- چه داری خبرها ز روز [خ ۱- بروز] و شبان؛  
 خ ۲- چه آگاهی استت بروز و شبان؛ خ ۱- دو مصراع پس و پیش؛ بسنجید باع- کیف ینقضی علیک اللیل و  
 النهار ۶. کذا در خ ۲ و بیخ؛ م- بُز و؛ ل، خ، ا- تو با ۷. بخ- بز و میش را چون شمردی همی؛ ع-  
 بیت چنین ادا شده: ولما اذا تدور خلف الغنم؟ ۸. ل- کمانرازه و تیر؛ خ ۱- کمان و دل تیر؛ خ ۲- کمان  
 دل تیر؛ بخ- کمان و زه و تیر؛ بسنجید باع- ترجمه مصراع: لا نشاب و لا قوس ۹. ل، خ، ا، ۲- بدو  
 نیک و از ۱۰. خ ۲- چنین ۱۱. خ ۲- سگ کارزاری نیاید بجنگ؛ ع- کان النمر مرق قلب الرجل  
 الجری ۱۲. ل، خ، ا، ۲- از ایران؛ کذا در ع، بسنجید با توضیح ۱۴. ۱۳. خ ۲- و آرام ۱۴. ع-  
 مصراع چنین ادا شده: و عن ایران و توران ۱۵. خ ۲- سگ کارزاری نیاید بزیر؛ ع- الکل لا یغلب  
 الأسد؛ خ ۲- افزون دارد:

بخندید شاه و چو گل بر شگفت  
 بنرمی بکیخسرو آنگاه گفت  
 دبیری بخواهی تو آموختن  
 ز دشمن بخواهی تو کین سوختن  
 بدو گفت در شیر روغن نماند  
 شبانرا بخوام من از دشت راند

بخ- دو بیت افزون دارد و بیتها بر اساس خ ۲. ۱۶. ل، خ، ا- چنین ۱۷. خ ۲- این ۱۸. خ ۲- آورد پای  
 ۱۹. خ ۲- کینه جنگ جوی ۲۰. ل، خ، ا- شو او را؛ خ ۲- شو این را ۲۱. ل، خ، ا- فرستش؛ ع- سرهما

ز اسپ و پرستنده<sup>۱</sup> و بیش و کم  
 سپهد برو کرد<sup>۲</sup> لختی شتاب  
 ۲۵۵۰ بایوان خویش آمد افروخته  
 همی گفت کز دادگر کردگار<sup>۳</sup>  
 در گنجهای کهن کرد باز<sup>۴</sup>  
 ز دینار و دیبا و تیغ<sup>۵</sup> و گهر  
 هم از تخت وز<sup>۶</sup> بدرهای درم  
 ۲۵۵۵ گسی کردشان سوی آن شارستان<sup>۷</sup>  
 فرنگیس و کیخسرو آنجا رسید  
 بدیده<sup>۸</sup> سپردند یک یک<sup>۹</sup> زمین  
 همی گفت هرکس که بودش هنر  
 کزان<sup>۱۰</sup> بیخ برکنده فرخ درخت  
 ۲۵۶۰ ز شاه کیان<sup>۱۱</sup> چشم بد دور باد

۱. خ ۲- پرستند م ۲- «و» ندارد؛ خ ۲- ز ۳. ل، خ ۱، خ ۲- دو مصراع پس و پیش؛ ع- بیت ترجمه  
 نشده. ۴. ل- بدو کرد؛ خ ۲- بدو گفت ۵. ل، خ ۱، خ ۲- برون آمد ۶. ل، خ ۱- خرد ۷. ل،  
 خ ۱- کای داور کردگار؛ خ ۲- کای دادگر کردگار ۸. ل، خ ۱- درختی ۹. ل، خ ۱، خ ۲- باز کرد  
 ۱۰. ل، خ ۱، خ ۲- ساز کرد ۱۱. ل، خ ۲- ز دیبا و دینار و در؛ خ ۱- ز دینار و ز دیبا و زر ۱۲. ل،  
 خ ۱- وز تاج ۱۳. ل، خ ۲- وهم ۱۴. م- وز ۱۵. ل، خ ۱، خ ۲- افزون دارند:  
 همه پیش کیخسرو آورد زود بداد و دهش آفرین برفزود  
 ۱۶. ل، خ ۱- سوی آنجایگاه؛ ع- الی مدینه سیاوخش گرد ۱۷. خ ۲- کجا گشته بد پیش آن ۱۸. ل،  
 خ ۱- که سازیده بد خسرو نیکخواه؛ خ ۲- افزون دارد:  
 برفتند هر دو بدانجایگاه سیاوخش کرده بدان نیکخواه  
 ۱۹. ل، خ ۱- ز هر سو بسی مردم آمد پدید؛ ع- فاجتمع علیهما الناس، و سپس (بیتهای ۲۵۵۷-۲۵۶۰) نقل  
 شده: یبکون علی سیاوخش و یشکرون الله تعالی إذ أخرج من تلك الجرثومة الکریمة غصنا نصیرا و جعل  
 خلف ذلك القمر هلالا منیرا ۲۰. بخ- پذیره ۲۱. ل، خ ۱- روی ۲۲. ل- زبان همه شهر پر ز؛  
 خ ۱- زبان همه شهر پر ۲۳. ل، خ ۱- بیت را ندارند؛ خ ۲-  
 همی گفت هر یک ابا یکدیگر که شکر از خداوند پیروزگر  
 ۲۴. ل، خ ۱- که از ۲۵. خ ۲- کزین گونه شاخ نو ۲۶. بخ- بخت ۲۷. ل، خ ۱، خ ۲- جهان

همه خاک آن شارستان شاد<sup>۱</sup> شد<sup>۲</sup>      گیا بر<sup>۳</sup> چمن سرو آزاد شد<sup>۴</sup>  
 ز خاکی که خون سیاوش بخورد  
 نگاریده بر برگها چهر او<sup>۵</sup>  
 بدئی مه نشان<sup>۶</sup> بهاران بدی  
 ۲۵۶۵ چنین است کردار این گنده<sup>۷</sup> پیر  
 چو پیوسته شد مهر دل بر جهان  
 تو از وی<sup>۸</sup> بجز شادمانی مجوی  
 اگر تاج داری و گر دست تنگ<sup>۹</sup>  
 مرنجان روان کین سرای تو نیست  
 ۲۵۷۰ نهادن چه باید بخوردن نشین  
 بر امید گنج جهان آفرین<sup>۱۰</sup>  
 چو آمد<sup>۱۱</sup> بنزدیک سر تیغ شست  
 مدی می که از سال شد مرد مست<sup>۱۲</sup>  
 بجای عنانم عصا داد سال  
 پراکنده شد مال<sup>۱۳</sup> و برگشت حال

۱. ل. - همی خاک آن بوم و بر شاد؛ خ ۱ - همی خاک آن بوم بر شاد؛ بخ - همه خار آن شهر شمشاد ۲. ل،  
 خ ۱، خ ۲ و بیخ - گشت؛ ع - بیتهای ۲۵۶۱-۲۵۷۰ ترجمه نشده. ۳. خ ۲ - و؛ بیخ - در ۴. ل، خ ۱ -  
 یکی شیر مرد؛ خ ۲ - یکی سبز گرد؛ ل، خ ۱، خ ۲ - افزون دارند:

برآمد درختی از آنجایگاه      ز خون سیاوش فرخنده شاه

۵. خ ۲ - رنگ و بوی ۶. خ ۲ - همی بوی مهر آمد از بوی اوی ۷. ل، خ ۱، خ ۲ - بسان ۸. خ ۲ -  
 پرستش گهی ۹. ل، خ ۱، بخ - چرخ ۱۰. خ ۲ - که پرورد ۱۱. ل، خ ۱، خ ۲ - اندر آید همی ناگهان؛  
 بخ - بیتی افزوده شده. ۱۲. ل، خ ۱، خ ۲ - ازو تو ۱۳. ل، خ ۱، بخ - کفش تنگ؛ خ ۲ - عیش تنگ  
 ۱۴. ل، خ ۱، خ ۲ - نه بینم ۱۵. خ ۲ - که خواهد نهمتن بتوران زمین؛ ل، خ ۱، بخ - افزون دارند:

ز گیتی ترا شادمانیست بس      که او هیچ مهتری ندارد بکس  
 یکی را سرش برکشد تا بماه      فراز آورد ناگهش [خ ۱ - راستش] زیر چاه  
 چنین است کردار چرخ برین      گهی این بر آن و گهی آن بر این  
 ز خون سیاوش گذشتم بکین      به آوردن شه ز توران زمین

ع - افزون دارد (بسنجید با آخرین بیت نسخه بدل بر اساس ل، خ ۱): هذا منتهی الخبر عن مقتل سیاوخش و  
 ما اتصل به و الآن نشرع فی ذکر نهوض الایرانیة لطلب الثأر و تخلصهم لکیخسرو عن تلك الدیار و ما يتعلق  
 بذلك إن شاء الله تعالی ۱۶. خ ۲ - آید ۱۷. ع - بیتهای ۲۵۷۱-۲۵۸۵ را که متضمن شکوه فردوسی  
 از سالخوردگی خویش است ندارد. ۱۸. خ ۲ - سال

همان دیده بان بر سر کوهسار  
کشیدن ز دشمن نداند عنان  
۲۵۷۵ گراینده<sup>۴</sup> تیزپای نوند  
همان گوش از آوای او گشت<sup>۵</sup> سیر  
چو برداشتم<sup>۶</sup> جام<sup>۷</sup> پنجاه و هشت  
دریغ آن گل و مشک و<sup>۱۰</sup> خوشاب سی  
نگردد همی گرد نسرين تذرو  
۲۵۸۰ همی خواهم از روشن کردگار  
کزین نامور نامه باستان  
که هرکس که اندر سخن داد داد  
بدان گیتیم نیز<sup>۱۲</sup> خواهشگرست  
[منم بنده اهل<sup>۱۵</sup> بیت نبی  
۲۵۸۵ [برین زادم و هم برین بگذرم  
[با دیگران مر مرا کار نیست  
بگفتار دهقان کنون بازگرد

نبیند همی لشکر<sup>۱</sup> شهریار<sup>۲</sup>  
مگر<sup>۳</sup> پیش مژگانش آید سنان  
همان شست بدخواه کردش ببند  
همش لحن بلبل هم آوای شیر  
نگیرم بجز<sup>۸</sup> یاد تابوت و تشت<sup>۹</sup>  
همان تیغ برزنده پارسی  
گل نارون<sup>۱۱</sup> خواهد و شاخ سرو  
که چندان زمان یابم از روزگار  
بمانم بگیتی یکی داستان  
ز من جز بنیکی نگیرند یاد  
که با تیغ تیزست<sup>۱۳</sup> و با افسرست<sup>۱۴</sup>  
سراینده<sup>۱۶</sup> خاک پای وصی]  
چنان دان که خاک پی حیدرم]<sup>۱۷</sup>  
بدین اندرون هیچ گفتار نیست]  
نگر تا چه گوید<sup>۱۸</sup> سراینده مرد<sup>۱۹</sup>

## ۱۳

چو آگاهی آمد بکاوس شاه  
بکردار مرغان سرش راز تن  
۲۵۹۰ ابر بی گناهِش بخنجر بزار  
که شد روزگار سیاوش تباہ<sup>۲۰</sup>  
جدا کرد سالار آن انجمن  
بریدند سر زان تن شاهوار<sup>۲۱</sup>

۱. خ ۱- لشکری ۲. ل، خ ۱- بی شمار ۳. ل، خ ۱- وگر ۴. کذا در م، خ ۲؛ ل- گرازنده آن؛ خ ۱-  
گرازنده ۵. ل، خ ۱- سراینده ز آواز برگشت؛ خ ۲- سراینده برگشت از آواز ۶. خ ۱- برداشتم  
۷. خ ۲- نام ۸. خ ۲- مگر ۹. ل، خ ۱، خ ۲ و بیخ- دشت ۱۰. خ ۲- «و» ندارد. ۱۱. خ ۲- پارسی  
۱۲. بیخ- امان ۱۳. بیخ- ذوالفقار ۱۴. کذا در خ ۲؛ م، ل، خ ۱ و بیخ- با منبرست ۱۵. خ ۲- «و» را  
افزون دارد. ۱۶. ل، خ ۱ و بیخ- سرافکنده بر؛ خ ۲- ستاینده ۱۷. ل، خ ۱، خ ۲- بیتهای ۲۵۸۵ و ۲۵۸۶ را  
ندارند؛ تکرار (افزوده دیگران) بیتهای ۱۰۰ و ۱۱۲ بخش «گفتار اندر ستایش پیغمبر» و بیت افزوده بر اساس  
نسخه خ ۲ بر بیت ۱۱۸ همان بخش (نک. ج ۱ همین چاپ، ص ۱۹-۲۰). ۱۸. م- گویند ۱۹. خ ۲-  
ز مردان مرد ۲۰. خ ۱- سیاه ۲۱. ل، خ ۱، خ ۲، بیخ (بسنجید با توضیح ۴، بیت ۲۵۹۳)-  
از این بی گناهِش نخچیروار [خ ۱، خ ۲- نخچیرزار] گرفتند شیون بنهر کوهسار

بنالد همی بلبل از شاخ سرو  
 همه شهر<sup>۱</sup> توران پر از داغ و درد  
 گرفتند شیون بهر کوهسار<sup>۲</sup>  
 چو این گفته بشنید کاوس شاه  
 ۲۵۹۵ بر و<sup>۱</sup> جامه بدرید و رخ را بکند  
 برفتند بامویه<sup>۲</sup> ایرانیان  
 همه دیده پر خون و رخساره زرد  
 چو طوس و چو گودرز و گویو دلیر  
 همه جامه کرده کبود و سیاه  
 چو دراج زیر گلان با تذرو  
 به بیشه درون<sup>۱</sup> برگ گلنار زرد<sup>۲</sup>  
 نه فریادرس بود و نه خواستار  
 سر نامدارش<sup>۳</sup> نگون شد ز گاه  
 بخاک اندر آمد ز تخت بلند  
 بدان سوگ بسته بزاری میان  
 زبان از سیاوش پر از یادکرد  
 چو شاپور و فرهاد و رهام<sup>۴</sup> شیر  
 همه خاک بر سر بجای کلاه

۲۶۰۰ پس آگاهی آمد سوی نیمروز  
 که از شهر ایران برآمد خروش  
 پراگند<sup>۱</sup> کاوس بر یال<sup>۲</sup> خاک  
 تهمتن چو بشنید زو رفت هوش  
 بچنگال رخساره بشخود<sup>۳</sup> زال  
 ۲۶۰۵ چو یک<sup>۱</sup> هفته با سوگ بود و دژم  
 سپاهی فراوان بر<sup>۲</sup> پیلتن  
 بدرگاه کاوس بنهاد روی  
 چو نزدیکی شهر ایران<sup>۳</sup> رسید  
 بنزدیک سالار گیتی فروز  
 همی خاک تیره برآمد بجوش  
 همه جامه خسروی کرد چاک  
 ز زابل<sup>۱</sup> بزاری برآمد خروش<sup>۲</sup>  
 همی ریخت<sup>۳</sup> خاک از بر شاخ<sup>۴</sup> و یال  
 بهشتم برآمد ز شیپور دم  
 ز کشمیر و کابل شدند انجمن  
 دو دیده پر از آب<sup>۱</sup> و دل کینه جوی  
 همه<sup>۲</sup> جامه پهلوی بردرید

۱. ل، خ ۱ - بوم ۲. خ ۲ - به بستان درون؛ بخ - به باغ اندرون ۳. ل، خ ۱، خ ۲، بخ - در این جاییت ۲۳۷۶ تکرار شده:

یکی طشت بنهاد زرین گروی بیچید چون گوسفندانش روی  
 و مطابق آن، مصراع اول بیت دیگر عوض شده. ۴. ل، خ ۱، خ ۲، بخ - بریدند از آن تن سر شاهوار [ل - شهریار]؛ بسنجید نسخه بدل ۲۱ بیت ۲۵۹۰ بر اساس نسخه خ ۲ را با بیت ۲۳۷۷ متن. ۵. م - نامداران؛ ل - تاجداران؛ خ ۱ - تاجدارش ۶. ل، خ ۱ - سبک؛ بخ - همه ۷. م - نوحه ۸. ل، خ ۱ و بخ - بهرام؛ خ ۲ - خزاد ۹. خ ۲ - پراگنده ۱۰. ل، خ ۱، خ ۲ و بخ - تاج ۱۱. خ ۱ - بزابل ۱۲. خ ۲ - بیت پس از بیت ۲۶۰۵ آمده. ۱۳. ل، خ ۱، خ ۲، بخ - بانگشت رخساره بر کند ۱۴. ل، خ ۱، خ ۲، بخ - پراگند ۱۵. ل، خ ۱، خ ۲ - تاج ۱۶. ل، خ ۱، خ ۲ - بیک ۱۷. ل، خ ۱، خ ۲ - سپه سر بسر بردر ۱۸. ل، خ ۱، خ ۲ - خون ۱۹. خ ۲ - توران ۲۰. ل، خ ۱ - دگر

که هرگز تنم بی سلیح نبرد <sup>۱</sup>	بدادار دارنده سوگند خورد
همه بر تن غم بود سوگناک <sup>۲</sup>	۲۶۱۰ نباشد بشویم سرم را <sup>۳</sup> ز خاک
ببازو خم خام دام <sup>۴</sup> منست <sup>۵</sup>	کله ترگ <sup>۶</sup> و شمشیر جام منست
سرش بود پرخاک و پرخاک پی	چو آمد بنزدیک <sup>۷</sup> کاوس کی
پراگندی و تخمت آمد ببار <sup>۸</sup>	بدو گفت خوی بدای شهریار <sup>۹</sup>
ز سر برگرفت افسر خسروی	ترا مهر سودابه <sup>۱۰</sup> و بدخوی
که بر موج دریا نشینی همی	۲۶۱۵ کنون آشکارا ببینی همی
بیامد بما بر <sup>۱۱</sup> زیانی <sup>۱۲</sup> بزرگ	از اندیشه خرد و شاه <sup>۱۳</sup> سترگ
کفن بهتر او را ز فرمان زن	کسی کو بود مهتر انجمن <sup>۱۴</sup>
خجسته زنی <sup>۱۵</sup> کوز مادر نژاد <sup>۱۶</sup>	سیاوش بگفتار <sup>۱۷</sup> زن شد بباد
رکیب و خم خسرو آرای او <sup>۱۸</sup>	دریغ آن بر <sup>۱۹</sup> و برزو بالای او <sup>۲۰</sup>
که چون او نبیند دگر روزگار <sup>۲۱</sup>	۲۶۲۰ دریغ آن گو نامبرده سوار
برزم افسر نامداران بدی <sup>۲۲</sup>	چو در بزم بودی بهاران بدی

- ع.۱- این بیت را با بیت ۲۶۱۳ یکی کرده و بیت‌های ۲۶۱۰-۲۶۱۲ را ندارد. ۲. ل، خ ۱- نباشد نه رخ را بشویم؛ خ ۲- نباشم نه رخ را بشویم ۳. ل، خ ۱، خ ۲- سزدگر نباشم [خ ۱- نباشد] بدین سوگ ناک؛ بخ- بیتی را افزون دارد. ۴. ل، خ ۱، بخ- خود ۵. ل، خ ۱- نام ۶. ل، خ ۱، خ ۲، بخ- افزون دارند: مگر کین آن شهریار جوان بجویم [خ ۲- بخوادم] ازان ترک تیره روان
۷. ل، خ ۱- چو آمد بر تخت؛ خ ۲- چو بر تخت به نشست ۸. م، خ ۲- خوی بد شهریار ۹. خ ۲- بخت آورد بار ۱۰. ل، خ ۱، خ ۲، ع- عشق سوداوه ۱۱. ل، خ ۱- خوی شاه؛ خ ۲- خرد شاه؛ بخ- و خوی شاه ۱۲. ل، خ ۱- در آمد بایران ۱۳. خ ۲- زمان ۱۴. خ ۲- ارجمند ۱۵. خ ۱ و بخ- ز گفتار ۱۶. خ ۲- انوشه کسی ۱۷. ل، خ ۱، خ ۲، بخ- افزون دارند:
- ز شاهان کسی چون سیاوش نبود چو او زاد و آزاد و خامش نبود  
دریغ آن سر [خ ۱، خ ۲- بر] و بازو و یال اوی دریغ آن برو چنگ [خ ۲- سر و ترگ] و گوپال اوی
۱۸. ل، خ ۱- رخ ۱۹. ل، خ ۱- خم خسروی پای اوی؛ خ ۲- دریغ آن خم خسروی پای اوی  
۲۰. ل، خ ۱، خ ۲- بیت را ندارند؛ بخ- صورتی از بیت. چو بر گاه بودی درافشان بدی  
۲۱. ل- چو در جنگ بودی سرافشان بدی؛ خ ۱- چو در جنگ بودی سرافشان بدی
- (بسنجید با نسخه بدل ل)؛ ل و خ ۱- بیتی نیز افزون دارند:



همی<sup>۱</sup> جنگ با چشم گریان کنم  
نگه کرد کاوس بر<sup>۲</sup> چهر او<sup>۴</sup>  
نداد ایچ پاسخ مر او راز شرم  
۲۶۲۵ تهنتم برفت از بر تخت اوی  
ز پرده بگیسوش<sup>۷</sup> بیرون کشید  
بخنجر بدو نیم کردش براه  
بیامد بدرگاه با سوگ و درد  
همه شهر ایران بماتم شدند  
۲۶۳۰ چویک<sup>۱۱</sup> هفته با سوگ و با آب چشم<sup>۱۲</sup>  
بهشتم بزدنای رویین و کوس  
چو فرهاد و شیدوش و گرگین<sup>۱۴</sup> و گیو  
فریرز کاوس دژنده<sup>۱۶</sup> شیر  
فرامرز رستم که بد پیش رو  
۲۶۳۵ بگردان<sup>۱۸</sup> چنین گفت رستم که من  
که اندر جهان چون سیاوش سوار  
چنین کار یکسر مدارید خرد

کنون من دل و مغز تا زنده‌ام      بکین سیاوش بیاکنده‌ام [خ-۱-پراکنده‌ام]  
خ ۲- همان بیت را با صورتی از مصراع دوم افزون دارد: برین کینه ز آتش پراکنده‌ام؛ بخ-دو بیت افزون دارد.  
۱. ل، خ، ۱، خ-۲- همه ۲. خ-۱- ویران ۳. ل، خ، ۱، خ-۲- در ۴. ل، خ، ۱، خ-۲- اوی ۵. ل- چنان  
اشک خونابه از مهر اوی؛ خ-۱- چنان اشک خونین با مهر اوی؛ خ-۲- چنان آتش تیز و آن مهر اوی ۶. م-  
خانه؛ بخ- کاخ ۷. ل، خ-۱- بیکسوش ۸. ل، خ-۱- بر تخت؛ خ-۲- از جای ۹. ع- مصراع  
ترجمه نشده. ۱۰. ل، خ، ۱، خ-۲- دو دیده دو ۱۱. ل، خ، ۱، خ-۲- بیک ۱۲. م- با سوگ و باب  
چشم؛ ل- با سوگ با آب؛ خ-۱- با سوگ و آب ۱۳. خ، ۱، خ-۲- با ۱۴. ل، خ-۱- با گرد بهرام؛ خ-۲-  
و شید و چو گرگین؛ ع- و فرهاد و شیدوش، و سپس با یادآوری نامها: فی جمیع الاصبهذین و القواید و  
الامراء و الأجناد ۱۵. ل، خ-۱- چو گرگین میلاد؛ خ-۲- گسثم و خرد ۱۶. ل، خ، ۱، خ-۲- و رهام؛  
بخ- و بهرام؛ ع- فریرز بن کاوس ۱۷. ل، خ، ۱، خ-۲، بخ- بیت را ندارند؛ ع- بیت ترجمه نشده؛ بسنجید  
بابیت ۲۶۵۷ متن. ۱۸. ل، خ-۲- بایشان؛ خ-۱- بدیشان ۱۹. ل، خ-۲- برین کین نهادم ۲۰. ل، خ، ۱،  
خ-۲- که این ۲۱. خ-۲- خوار ۲۲. ل، خ-۱- دو مصراع پس و پیش.

زمین راز خون<sup>۱</sup> رود جیحون کنید  
 بکین<sup>۲</sup> سیاوش دل آگنده ام  
 ۲۶۴۰ بران تشت زرین<sup>۳</sup> کجا خون اوی  
 بمالید خواهم همی روی و چشم<sup>۴</sup>  
 و گر همچنانم بود<sup>۵</sup> بسته چنگ  
 بخاک اندرون خوار چون<sup>۶</sup> گوسفند  
 و گر نه من و گرز و<sup>۷</sup> شمشیر تیز  
 ۲۶۴۵ نیبند دو چشمم مگر گرد رزم  
 بدرگاه هر پهلوانی که بود<sup>۸</sup>  
 همه برگرفتند با او<sup>۹</sup> خروش  
 ز میدان<sup>۱۰</sup> یکی بانگ بر شد بابر  
 بزد مهره بر پشت پیلان بجام  
 ۲۶۵۰ برآمد خروشیدن گاودم  
 جهان پر شد از کین افراسیاب  
 نبد جای پوینده را<sup>۱۱</sup> بر زمین  
 ستاره بجنگ اندر آمد نخست  
 ببستند گردان ایران میان  
 ۲۶۵۵ گزین کرد پس رستم زابلی

۱. ل، خ ۱- بخون؛ خ ۲- همه ۲. ل، خ ۱، خ ۲- بدین کینه ۳. ل، خ ۱، خ ۲- بدرد ۴. بخ- بدان شیخ  
 بی نم ۵. ل، خ ۱- چشم و روی ۶. ل، خ ۱- درد اوی ۷. م- برد؛ خ ۲- بزد؛ بخ- برو ۸. ل-  
 نهادن ۹. ل، خ ۱- یکی؛ خ ۲- درم؛ بخ- برم ۱۰. ل، خ ۱، بخ- بخاک افگند خوار چون؛ خ ۲- بخاک  
 اندرون خاک تا ۱۱. ل، خ ۱ و بخ- دو دستم بیسته؛ خ ۲- به بندند دستم ۱۲. خ ۲- افزون دارد:

به خنجر ببرد سرم راز تن تنم را کند کام شیران کفن

۱۳. خ ۲- «و» ندارد. ۱۴. ل، خ ۱- بر جان من جام ۱۵. بخ- کنارنگ با پهلوان هر که بود، ولی با  
 نسخه های ما تأیید نمی شود. ۱۶. خ ۱- کزان ۱۷. ل، خ ۱- گفتار ۱۸. ل، خ ۱، خ ۲- یکسر  
 ۱۹. ل، خ ۱، خ ۲- درآمد ۲۰. ل، خ ۱، خ ۲- از ایران ۲۱. خ ۲- که ۲۲. ل، خ ۱، خ ۲- کنام  
 ۲۳. ل، خ ۱، خ ۲- سپه تیغ کین برکشید ۲۴. ل، خ ۱- سرغین ۲۵. ل- «و» ندارد. ۲۶. خ ۱-  
 نوبنده ۲۷. ل، خ ۱، خ ۲- بدرا ۲۸. خ ۱- کردار

ز ایران و از<sup>۱</sup> بیشه<sup>۱</sup> نارون  
 سپه را فرامرز بد پیش رو  
 همی رفت تا مرز توران رسید  
 دران مرز<sup>۱</sup> شاه سپیجاب<sup>۲</sup> بود  
 ۲۶۶۰ ورازاد بد نام آن پهلوان  
 سپه بود شمشیرزن سی هزار  
 ورازاد از<sup>۱۱</sup> قلب لشکر برفت  
 پرسید و گفتش<sup>۱۳</sup> چه مردی بگوی  
 سزد گر بگویی مرانام خویش  
 ۲۶۶۵ همانا بفرمان شاه آمدی  
 چه داری<sup>۱۷</sup> ز افراسیاب آگهی  
 نباید که بی نام بر<sup>۱۹</sup> دست من  
 فرامرز گفت ای گو شوربخت<sup>۲۱</sup>  
 که از نام<sup>۲۳</sup> او شیر پیچان شود  
 ۲۶۷۰ مرابا تو بدگوهر دیوزاد<sup>۲۴</sup>  
 ده و دو هزار از یلان انجمن<sup>۲</sup>  
 که فرزند گو<sup>۳</sup> بود و سالار نو<sup>۴</sup>  
 ز دشمن کسی را بره بر ندید<sup>۵</sup>  
 که بالشکر و گنج و با آب بود<sup>۸</sup>  
 دلیر و سپه تاز و روشن روان<sup>۹</sup>  
 همه رزم جوی از در کارزار<sup>۱۰</sup>  
 بیامد بنزد<sup>۱۲</sup> فرامرز تفت  
 چرا کرده سوی این مرز<sup>۱۴</sup> روی  
 بجویی ازین کار<sup>۱۵</sup> فرجام خویش<sup>۱۶</sup>  
 گراز پهلوان سپاه آمدی  
 ز اورنگ وز تاج و تخت<sup>۱۸</sup> مهی  
 روانت برآید ز تاریک تن<sup>۲۰</sup>  
 منم بار آن خسروانی درخت<sup>۲۲</sup>  
 چو خشم آورد پیل بیجان شود  
 چرا کرد باید همی نام<sup>۲۵</sup> یاد

۱. م. - وز؛ خ ۱ - تا ۲. ل، خ ۱، خ ۲ - شدند از یلان صد هزار انجمن؛ ع - اثنی عشر الف فارس ۳. ل،  
 خ ۱، خ ۲ - او ۴. خ ۲ - بیت پس از بیت ۲۶۵۸ آمده. ۵. ل، خ ۱ - چو آن بدگمان دیدبانش بدید؛ خ ۲ -  
 بره بر کسی راز دشمن ندید؛ ع - فتقدم امامهم حتی وصل الی اسفیجاب ۶. ل، خ ۱ - ورازاد؛ خ ۲ - بران  
 مرز ۷. م - سبنجاب؛ خ ۱، خ ۲ - سنجاب ۸. ل، خ ۱، خ ۲ - میان گوان در خوشاب بود؛ ع - من اعیان  
 ملوک ۹. ل، خ ۱ و بخ - بیت را ندارند؛ خ ۲ - بیت پس از بیت ۲۶۶۱ آمده؛ ل، خ ۱، خ ۲ - افزون دارند:  
 چو آمد بگوش اندرش [خ ۱ - اندرون] کز نه نای دم بسوق و آوای هندی درای  
 بسزد کوس و لشکر برون آورید ز هامون بدریای خون آورید  
 ع - این بیتها و بیت ۲۶۶۱ چنین ادا شده: فلما سمع بهم ركب فی ثلاثین ألف فارس من أصحابه ۱۰. ل،  
 خ ۱، خ ۲ - همه نامدار ۱۱. خ ۱ - ورا داد کز ۱۲. خ ۲ - به پیش ۱۳. خ ۲ - گفتا ۱۴. ل، خ ۱ -  
 رزم ۱۵. ل، خ ۱ - به بینی برین کار؛ خ ۲ - ازین کار بینی تو ۱۶. ع - گفته بعدی ورازاد ترجمه نشده؛  
 ل، خ ۱، خ ۲ - بیت پس از بیت ۲۶۶۶ آمده. ۱۷. ل، خ ۱، خ ۲ - نداری ۱۸. خ ۲ - تختگاه ۱۹. خ ۲ - در  
 ۲۰. خ ۱ - دیارنک من ۲۱. خ ۲ - شیربخت ۲۲. ل، خ ۱ - پهلوانی درخت ۲۳. ل، خ ۱ - بردست؛  
 خ ۲ - از دست ۲۴. خ ۲ - بدنژاد ۲۵. ل، خ ۱، خ ۲ - چه و چند

گو پیلتن با سپاه از پس است  
 بکین سیاوش کمر بر میان  
 برآرد<sup>۲</sup> ازین مرز بی‌ارز دود  
 ورازاد بشنید گـفتار او  
 ۲۶۷۵ بلشکر بفرمود کاندردهدید<sup>۵</sup>  
 رده برکشید از دو رویه<sup>۸</sup> سپاه  
 ز هرسو برآمد ز گردان<sup>۱۰</sup> خروش  
 چو آواز کوس آمد و<sup>۱۱</sup> کزنای  
 بیک حمله اندر<sup>۱۳</sup> ز گردان هزار  
 ۲۶۸۰ [دگر حمله کردش<sup>۱۵</sup> هزار و دو بیست  
 [که امروز<sup>۱۷</sup> بادافره ایزدیست  
 [چنین لشکر گشن و چندین سوار  
 همی شد فرامرز نیزه بدست  
 فرامرز جنگی چو او را بدید  
 ۲۶۸۵ برانگیخت از جای شبرنگ را

که اندر جهان کینه‌خواه او بس است  
 ببست و بیامد<sup>۱</sup> چو شیر ژیان  
 هواگرد او را نیارد بسود  
 همی خوار<sup>۲</sup> دانست پیگار<sup>۴</sup> او  
 کمان‌ها<sup>۱</sup> سراسر بزه<sup>۷</sup> بر نهید  
 بسر بر نهادند<sup>۹</sup> ز آهن کلاه  
 همی کر شد از ناله کوس گوش  
 فرامرز را دل برآمد ز جای<sup>۱۲</sup>  
 بیفگند و برگشت<sup>۱۴</sup> از کارزار  
 ورازاد را گفت لشکر مه‌ایست<sup>۱۶</sup> [  
 مکافات بد را ز یزدان بدیست [  
 سراسیمه شد از یکی نامدار<sup>۱۸</sup> [  
 ورازاد را راه یزدان<sup>۱۹</sup> بـبست  
 خروشی چو شیر ژیان برکشید<sup>۲۰</sup>  
 بیفشرد<sup>۲۱</sup> بر نیزه بر<sup>۲۲</sup> چنگ را

۱. ل. به بستست و آمد ۲. ل. خ ۱. برآرند ۳. ل. خ ۱. خ ۲. همه خام ۴. خ ۱. کردار ۵. ل. خ ۱. خ ۲. نهید ۶. ل. خ ۱. کمان را ۷. ل. بزین ۸. خ ۲. برکشیدند هر دو ۹. خ ۲. برنهاده ۱۰. ل. خ ۱. خ ۲. سراسر ۱۱. خ ۲. آمده ۱۲. ل. افزون دارد:

درآمد بکردار پیل ژیان به بازو کمان و کمر بر میان

خ ۱. همان بیت را با صورتی از مصراع دوم افزون دارد: به بازو کمند و بزه برکمان ۱۳. ل. بتک برگرفتش؛  
 خ ۱. سگ برگرفتش (۱) ۱۴. ل. خ ۱. برگماشت ۱۵. ل. خ ۱. گرفتند از ایشان ۱۶. خ ۱. -  
 بایست؛ ل. خ ۱. - ترتیب بیتها: ۲۶۸۲، ۲۶۸۳، ۲۶۸۴، ۲۶۸۰، ۲۶۸۱ (ل. بیت را ندارد.)، ۲۶۸۵ و الخ؛ خ ۲. -  
 بیتهای ۲۶۸۰-۲۶۸۲ را ندارد؛ ع. - بیتهای ۲۶۶۸-۲۶۸۹ به‌طور خلاصه ادا شده. ۱۷. ل. خ ۱. - این روز  
 ۱۸. ل. خ ۱. - سراسیمه گشتند از کارزار ۱۹. ل. خ ۱. - پای رفتن؛ خ ۲. - پای یزدان ۲۰. ل. خ ۱. و بخ -  
 درفش سپهدار [خ ۱. سپهدار] از ترکان بدید چو شیر از میان سپه بردمید  
 خ ۲. - صورتی از همان بیت را دارد که مصراع دوم آن چنین است: خروش از میان سپه برکشید؛ ل. خ ۱. -  
 افزون دارند:

خروش از میان سپه برکشید

سپهد چو روی ورازاد دید

۲۱. ل. خ ۱. - بی‌فشارد ۲۲. خ ۱. - مر

یکی نیزه زد بر کمر بند او  
 چنان برگرفتش ز زین خدنگ<sup>۱</sup>  
 بیفگند بر خاک و آمد فرود  
 سر نامور دور کرد از تنش  
 ۲۶۹۰ چنین گفت کاین<sup>۵</sup> سر کین نخست  
 همه بوم و بر<sup>۸</sup> آتش اندر فگند  
 یکی نامه بنوشت نزد پدر  
 که چون بر<sup>۱۰</sup> گشادم در<sup>۱۱</sup> کین و جنگ<sup>۱۲</sup>  
 بکین سیاوش بریدم سرش  
 ۲۶۹۵ وزان سو نوندی بیامد<sup>۱۵</sup> براه<sup>۱۶</sup>  
 که آمد بکین رستم پیلتن  
 ورازاد را سر بریدند زار<sup>۱۸</sup>  
 سپه را سراسر بهم بر زدند  
 چو بشنید افراسیاب این سخن  
 که بگسست زیر زره بند<sup>۱</sup> او  
 که<sup>۲</sup> گفتی یکی پشه دارد بچنگ  
 سیاوش را داد چندی درود  
 پر از خون بیالود<sup>۴</sup> پیراهنش  
 پراکنده شد<sup>۶</sup> تخم پر خاش و<sup>۷</sup> رست  
 همی دود بر شد بچرخ بلند  
 ز کار ورازاد پر خاشخ<sup>۹</sup>  
 ورا برگرفتم ز زین پلنگ<sup>۱۳</sup>  
 بر افروختم<sup>۱۴</sup> آتش از کشورش  
 بنزدیک سالار توران سپاه  
 بزرگان ایران<sup>۱۷</sup> شدند انجمن  
 برانگیخت<sup>۱۹</sup> از مرز توران دمار<sup>۲۰</sup>  
 به بوم و ببر<sup>۲۱</sup> آتش اندر زدند  
 غمی شد ز کردارهای<sup>۲۲</sup> کهن<sup>۲۳</sup>

۱. ل، خ ۱ - خفتان و پیوند؛ خ ۲ - زیر زمین بند ۲. ل، خ ۱، خ ۲ - پلنگ ۳. خ ۱ - تو ۴. ل، خ ۱، خ ۲ - بکینه بیالود؛ بخ - بخون اندر آلود ۵. خ ۲ - کاینک ۶. خ ۱ - گشت ۷. ل، خ ۱، خ ۲ - تخم و پر خاش؛ بخ - تخم و از خاک ۸. ل، خ ۱ - به بوم و برش؛ خ ۲ - همه بوم بر؛ ع - ثم امر باحراق مدینه اسفیجاب و نهیها ففعلوا ذلك ۹. خ ۲ - پر خاشگر؛ ع - بینهای ۲۶۹۲-۲۶۹۸ ترجمه نشده؛ بینهای ۲۶۹۹-۲۷۱۲ به طور خلاصه ادا شده، همچنین از رویداد بعد - جنگهای فرامرز با سرخه (بینهای ۲۷۱۳-۲۷۶۲) - تنها ترجمه بینهای ۲۷۲۶-۲۷۳۴ به صورت روایت مفصل داده شده. ۱۰. ل، خ ۱، خ ۲ - ایدر ۱۱. خ ۲ - سر ۱۲. ل - بجنگ ۱۳. م - خدنگ ۱۴. ل، خ ۱، خ ۲ - برانگیختم ۱۵. ل، خ ۱ - برون شد نوندی ۱۶. خ ۲ - زراه ۱۷. ل - بایران بزرگان؛ خ ۱ - زایران بزرگان؛ خ ۲ - از ایران بزرگان؛ در همه جادو مصراع پس و پیش. ۱۸. ل، خ ۱، خ ۲ - خوار ۱۹. ل - بر آورد؛ خ ۱ - بر آورده ۲۰. خ ۲ - برانگیخت از شهر توران غبار ۲۱. خ ۱ - برش ۲۲. ل، خ ۱ - غمی گشت ازان گفتههای؛ خ ۲ - غمی گشت ازان کردهای ۲۳. ل، خ ۱، بخ - این بیتها را افزون دارند:

از اخترشناسان وز موبدان که بشنیده بود از لب بخردان

درم داد و گنج کهن برفشاند ز کشور سراسر مهان را بخواند

خ ۲ - همان بیتها را با صورتی از بیت دوم افزون دارد:

۲۷۰۰ نماند ایچ<sup>۱</sup> بر<sup>۲</sup> دشت ز<sup>۳</sup> اسپان یله  
 در گنج<sup>۵</sup> گوپال و برگستوان  
 همان گنج دینار و در<sup>۷</sup> و گهر<sup>۸</sup>  
 ز دستور گنجور بستد کلید  
 چو لشکر سراسر شد آراسته  
 ۲۷۰۵ بزد کوس<sup>۱۰</sup> روین و هندی درای  
 سپهدار<sup>۱۱</sup> از گنگ بیرون کشید  
 فرستاد و مر سرخه را<sup>۱۲</sup> پیش خواند  
 بدو گفت شمشیرزن سی هزار<sup>۱۴</sup>  
 نگه دار جان از بد<sup>۱۷</sup> پور زال  
 ۲۷۱۰ تو فرزندی و نیکخواه<sup>۲۰</sup> منی  
 چو بیدار دل باشی و راهجوی  
 کنون پیش رو باش و بیدار باش

ز کشور سرانرا بدانجا بخواند  
 درم داد و روزی دهان را بخواند  
 سپس در نسخه خ ۲ بیت ۲۷۰۲ آمده که پس از آن بیت ۲۷۰۰ و الخ می آید. ۱. خ ۲ - آنچه ۲. ل،  
 خ ۱ - در ۳. ل، خ ۱، خ ۲ - «ز» ندارند. ۴. خ ۲ - دو مصراع پس و پیش. ۵. خ ۱ - «و» را  
 افزون دارد. ۶. ل، خ ۱ - همان تیغ و تیر و کمان گوان؛ خ ۲ - همان نیزه و تیر و تیغ و کمان ۷. ل،  
 خ ۱ - زر ۸. خ ۲ - همه گنج پر در و زر و گهر ۹. خ ۲ - تاج و طوق و ۱۰. خ ۲ - نای ۱۱. ل،  
 خ ۱ - سپهد چو ۱۲. ل، خ ۱، خ ۲ - ز کنداوران سرخه؛ ع - در این جا و در پایین نام سرخه سرجه خوانده  
 می شود و همچنین در ق. ۱۳. ل، خ ۱، خ ۲ - فراوان سخنها ۱۴. ع - عشرة آلاف فارس ۱۵. خ ۱ - بر  
 ۱۶. بخ - دو بیت افزون دارد. ۱۷. خ ۱ - جان از بر؛ خ ۲ - جانرا تواز ۱۸. ل، خ ۱، خ ۲ - بجنگت  
 ۱۹. ل، خ ۱، خ ۲، بخ - افزون دارند:

بجایی که پرخاش جوید پلنگ [خ ۲ - بسنگ] سگ کارزاری نیاید [بخ - نسنجد] بجنگ  
 ۲۰. م - نیکخواهی ۲۱. ل، خ ۱ - بسوی تو؛ خ ۲ - بنزد تو ۲۲. ل، خ ۱ - رستم ۲۳. خ ۱ -  
 در حاشیه این بیتها را افزون دارد:

ز جان تهمتن برآرم دمار	چنین گفت سرخه که ای شهریار
بگردن نهاده ورا پالهنک	فرامرز را دست بسته چو سنگ
سز نیزه بگذارم از آفتاب	بیارم بدرگاه افراسیاب
سگ کارزاری نیاید بجنگ (مکرر)	بجایی که پرخاش جوید پلنگ

ز پیش پدر سرخه بیرون کشید  
 طلایه چو گرد سپه دید تفت<sup>۲</sup>  
 ۲۷۱۵ از ایران سپه بر شد آوای کوس  
 خروش سواران<sup>۷</sup> و گرد سپاه  
 درخشیدن تیغ الماس گون  
 تو گفتی که بر شد به<sup>۱۱</sup> گیتی بخار<sup>۱۲</sup>  
 [ز کشته فگنده بهرسو سران  
 ۲۷۲۰ چو سرخه بران گونه پیگار<sup>۱۶</sup> دید  
 عنان را به بور سرافراز داد  
 فرامرز بگذاشت قلب سپاه  
 یکی نیزه زد همچو آذرگشسپ  
 ز ترکان بیاری او<sup>۲۰</sup> آمدند  
 درفش و سپه را بهامون<sup>۱</sup> کشید<sup>۲</sup>  
 بیچید و<sup>۴</sup> سوی فرامرز رفت<sup>۵</sup>  
 ز گرد سپه شد هوا<sup>۱</sup> آبنوس  
 چو شب کرد<sup>۸</sup> گیتی نهان گشت ماه<sup>۹</sup>  
 سنانهای آهار داده<sup>۱۰</sup> بخون  
 بر افروختند<sup>۱۳</sup> آتش کارزار<sup>۱۴</sup>  
 زمین کوه گشت از کران تا کران<sup>۱۵</sup>]  
 درفش<sup>۱۷</sup> فرامرز سالار دید  
 بنیزه در آمد کمان باز داد  
 بر<sup>۱۸</sup> سرخه با نیزه شد کینه خواه<sup>۱۹</sup>  
 ز کوهه ببردش سوی یال اسپ  
 پر از جنگ<sup>۲۱</sup> و پر خاشجو آمدند

بدو گفت پس شاه توران سپاه  
 یکی داستان دارم از روزگار  
 سگ کاردیده بگیرد پلنگ  
 فرامرز پور جهان پهلوان  
 نباید که ایمن شوی زو بجنگ  
 دلبری کن و رزم ایشان بسیج  
 چو یکچند ازین داستانها براند  
 که ای نامورزاده رزم خواه  
 که هر جای دارم همی یادگار  
 ز روبه رمد شیر نادیده جنگ  
 دلیرست بیدار و تخم گوان  
 که در رنگ سازی بود بیدرنگ  
 مشو ایمن از کار ایشان تو هیچ  
 بنه بر نهاد و سپه بر نشاند

۱. ل، خ، ۱، ۲ - درفش سپه سوی هامون ۲. خ، ۱، بخ - افزون دارند:

بسوی سپنجاب آمد چو باد جز اندیشه رزم نامدش یاد

۳. کذا درم و خ ۲؛ ل - رفت؛ خ ۱ - و رفت ۴. ل، خ ۱ - «و» ندارند. ۵. ل، خ ۱ - تفت؛ خ ۲ - افزون دارد:

که آمد سپاهی ز توران برون سپهدار سرخه به پیش اندرون

۶. ل، خ ۱ - جهان؛ خ ۲ - زمین ۷. خ ۲ - ز جوش سواران ۸. خ، ۱، ۲ - گشت؛ ل - کلمه افتاده.

۹. ل - ز گرد سپاه؛ خ ۱ - ز گرد سپاه (قافیه ندارد). ۱۰. خ ۱ - سنانهاز آهار داده ۱۱. ل، خ، ۱، ۲ - ز

۱۲. خ ۲ - خروش ۱۳. ل، خ ۱ - بر افروخت ازان ۱۴. خ ۲ - زمین از سواران بر آمد بجوش

۱۵. خ ۲ - بیت را ندارد. ۱۶. خ ۲ - بیدار ۱۷. ل - عنان؛ خ ۱ - سنان ۱۸. ل، خ ۱ - سوی

۱۹. خ ۲ - رزمخواه ۲۰. ل، خ، ۱، ۲ - ز توران سران سوی او ۲۱. ل، خ، ۱ - کین؛ خ ۲ - کینه

۲۷۲۵ از آشوب ترکان و از رزم سخت<sup>۱</sup>  
بدانست سرخه که پایاب اوی  
پس اندر فرامرز با تیغ تیز<sup>۲</sup>  
سواران ایران بکردار دیو  
فرامرز چون سرخه را یافت چنگ<sup>۳</sup>  
۲۷۳۰ گرفتش کمر بند و از<sup>۴</sup> پشت زین  
پیاده به پیش اندر افگند خوار  
درفش تهمتن همانگه ز راه  
فرامرز پیش پدر شد چو گرد  
بپیش اندرون سرخه را بسته دست  
۲۷۳۵ همه غار و هامون پر از کشته بود<sup>۵</sup>  
سپاه آفرین خواند بر پهلوان  
تهمتن برو آفرین کرد نیز  
یکی داستان زد برو<sup>۶</sup> پیلتن  
خرد<sup>۷</sup> باید و گوهر نامدار  
۲۷۴۰ چو این گوهران را بجا<sup>۸</sup> آورد  
از آتش نیینی جز افروختن  
فرامرز نشگفت<sup>۹</sup> اگر سرکش است

۱. ل، خ ۱ - ز نیروی ایشان و از رزم سخت؛ خ ۲ - ز نیروی میدان و از جنگ سخت ۲. ل، خ ۱ - غمی  
شده به پیچید؛ خ ۲ - غمی گشت و پیچید ۳. ل، خ ۱، خ ۲ - چون پیل مست ۴. ل، خ ۱، خ ۲ - با تیغ  
هندی بدست ۵. ل، خ ۱ - پس و ۶. خ ۲ - دید جنگ ۷. ل - بیازید بر سان یازان؛ خ ۱ -  
بتازید بر سان تازان؛ خ ۲ - به سازید چونانکه یازد ۸. ل، خ ۱، خ ۲ - کمر بند بگرفت وز ۹. ل، خ ۱ -  
ناگه بزد ۱۰. ل، خ ۱، خ ۲ - بانگ ۱۱. خ ۱ - ز ۱۲. ل، خ ۱ - بریده ۱۳. خ ۲ - و رازاد  
با خاک ۱۴. ل، خ ۱ - دید ۱۵. ل، خ ۱، خ ۲ - جنگ ۱۶. ل، خ ۱ - دید ۱۷. خ ۱ - گرد  
۱۸. ل - که جاویدی شاد و روشن روان ۱۹. ل - بیتهای ۲۷۳۷ و ۲۷۳۸ را ندارد. ۲۰. خ ۲ -  
برین ۲۱. ل، خ ۱، خ ۲ - هنر ۲۲. ل، خ ۱، خ ۲ - خرد ۲۳. ل، خ ۱ - فرهنگ ۲۴. ل،  
خ ۱ - چار گوهر بجای؛ خ ۲ - چار گوهر بکار ۲۵. ل، خ ۱، خ ۲ - پای؛ بخ - بمردی جهان زیر پای  
۲۶. خ ۲ - دروهرچه ۲۷. خ ۱، خ ۲ - بشگفت ۲۸. خ ۱ - از افتاده.



چو آورد با سنگ خارا کند  
 بسرخه نگه کرد پس پیلتن  
 ۲۷۴۵ برش چون بر شیر و رخ چون بهار  
 بفرمود پس تا<sup>۱</sup> برندش بدشت  
 ببندند<sup>۲</sup> دستش بخم کمند  
 بسان سیاوش سرش راز تن  
 چو بشنید طوس سپهد برفت  
 ۲۷۵۰ بدو سرخه گفت ای سرافراز شاه  
 سیاوش مرا بود هم سال و دوست  
 مرا دیده پر آب بد روز و شب  
 بران کس که آن تشت و<sup>۱۱</sup> خنجر گرفت  
 دل طوس بخشایش آورد سخت  
 ۲۷۵۵ بر رستم آمد بگفت این سخن  
 چنین گفت رستم که گر<sup>۱۵</sup> شهریار  
 همیشه دل و جان افراسیاب  
 همان تشت و خنجر زواره ببرد  
 سرش را بخنجر ببرید<sup>۲۰</sup> زار  
 ۲۷۶۰ بریده سر و تنش<sup>۲۲</sup> بر دار کرد

۱. خ ۲- تا پس ۲. خ ۲- ابا روزبانان و خنجر بطشت ۳. ل، خ ۲- به ببندد ۴. خ ۱- کز کس نپوشد؛  
 خ ۲- تن را نباشد ۵. ل- نیز ۶. م- «و» را افزون دارد. ۷. بخ- چرا کشت خواهی مرا  
 ۸. خ ۲- تیمار ۹. خ ۱- گشادم ۱۰. خ ۱- بیت پس از بیت ۲۷۵۳ متن آمده. ۱۱. ل- «و»  
 افتاده. ۱۲. ل، خ ۱- دو مصراع پس و پیش. ۱۳. خ ۲- نامداران ۱۴. ل، خ ۱، خ ۲- گم بوده بخت  
 ۱۵. خ ۲- چون ۱۶. ل، خ ۱، خ ۲- داغ دل ۱۷. خ ۲- باشد ۱۸. ل، خ ۱ و بخ- بادا دو دیده پر آب؛  
 خ ۲- بود و دو دیده پر آب؛ بخ- بیت افزون دارد. ۱۹. ل، خ ۱- جوانرا بدان روزبانان؛ خ ۲- چو اورا  
 بدان روزبانان ۲۰. ل، خ ۱، خ ۲- بریدند ۲۱. ل، خ ۱، خ ۲- در این جا بیت ۲۷۶۷ متن را افزون دارند.  
 ۲۲. ل- تن از سر جدا کرد و؛ خ ۱، بخ- سر از تن جدا کرد و ۲۳. ل، خ ۱- دو پای از بر ۲۴. خ ۱-  
 ترتیب بیتها پس از بیت ۲۷۵۹: ۲۷۶۲، ۲۷۶۰، ۲۷۶۱، ۲۷۶۳، ۲۷۶۵ خ ۲- بیتهای ۲۷۶۰ و ۲۷۶۱ را ندارد.

بران کشته از کین برافشانند<sup>۱</sup> خاک  
تنش را بخنجر بکردند<sup>۲</sup> چاک  
جهانا چه خواهی ز پروردگان  
چه پروردگان داغ دل بردگان<sup>۳</sup>

## ۱۴

چو لشکر بیامد ز دشت<sup>۴</sup> نبرد  
خبر شد ز ترکان بافراسیاب  
۲۷۶۵ همان سرخه<sup>۵</sup> نامور کشته شد  
بریده سرش را نگونسار<sup>۶</sup> کرد  
همه شهر ایران جگر خسته اند<sup>۷</sup>  
نگون شد سر و<sup>۸</sup> تاج افراسیاب  
همی گفت رادا سرا موبدا<sup>۹</sup>  
۲۷۷۰ دریغ ارغوانی رخت همچو ماه<sup>۱۰</sup>  
خروشان بسر بر<sup>۱۱</sup> پراگند<sup>۱۲</sup> خاک  
چنین گفت با لشکر افراسیاب<sup>۱۳</sup>  
همه کینه را چشم روشن کنید<sup>۱۴</sup>  
تنان پر ز خون و سران پر ز گرد<sup>۱۵</sup>  
که بیدار بخت اندر آمد بخواب<sup>۱۶</sup>  
چنان دولت تیز برگشته شد  
تنش را بخون غرقه بر دار کرد<sup>۱۷</sup>  
به کین سیاوش کمر بسته اند<sup>۱۸</sup>  
همی کند موی و همی ریخت آب<sup>۱۹</sup>  
ردا نامدارا یلا بخردا<sup>۲۰</sup>  
دریغ آن کئی<sup>۲۱</sup> برز و بالای شاه  
همه جامها کرد بر خویش چاک<sup>۲۲</sup>  
که ما را بر آمد سر از<sup>۲۳</sup> خورد و خواب  
نهالی ز خفتان و جوشن کنید<sup>۲۴</sup>

۱. ل، خ ۱ - برانگیخت ۲. ل، خ ۱ - همی کرد؛ خ ۲ - بکرد نیز ۳. ل، خ ۱، خ ۲ - بیت پس از بیت ۲۷۵۹ متن آمده. ۴. خ ۱ - بدشت ۵. خ ۲ - بیتهای ۲۷۶۳-۲۷۶۵ را ندارد. ۶. ل، خ ۱ - بیت را ندارند؛ ع - بیتهای ۲۷۶۴-۲۷۷۱ چنین ادا شده: و بلغ الخبر بقتله الی افراسیاب فمزق ثوبه و بکی ۷. ل، خ ۱ - بگفتند که آن ۸. ل، خ ۱ - سرش را ابر دار؛ خ ۲ - سرش تنش بر دار ۹. ل، خ ۱ - دو پای از بر سر نگونسار کرد؛ بسنجید با بیت ۲۷۶۰. ۱۰. ل، خ ۱، خ ۲ - کمر بسته اند ۱۱. ل، خ ۱، خ ۲ - ز خون سیاوش جگر خسته اند ۱۲. م - «و» ندارد. ۱۳. خ ۱ - که ما را بر آمد سر از خورد و خواب؛ خ ۲ - که بی کام بخت اندر آمد بخواب ۱۴. خ ۲ - همی گفت زارا دلیرا گوا ۱۵. خ ۲ - سر نامداران یلا خسرو؛ ل - بیتهای ۲۷۶۹ و ۲۷۷۰ را ندارد؛ خ ۱ - بیتهای ۲۷۶۹-۲۷۷۲ را ندارد. ۱۶. خ ۲ - آن سر خسروانی چو ماه؛ بخ - آن رخ ارغوانی چو ماه ۱۷. خ ۲ - کس و ۱۸. ل - و بر سر ۱۹. خ ۲ - برافگند ۲۰. ل، خ ۲ - همه جامه خسروی کرده [خ ۲ - کرد] چاک؛ بخ - افزون دارد: نجویید پدر هیچ آرامگاه مگر زین جرمه باوردگاه ۲۱. ل - ازان پس رد افراسیاب؛ خ ۱ - نگون شد سر و تاج افراسیاب؛ بسنجید با مصراع اول بیت ۲۷۶۸ متن. ۲۲. بخ - که بر ما سر آمد کنون؛ بسنجید با توضیح ۱۳، بیت ۲۷۶۸. ۲۳. خ ۱ - کنیم

بجنید بر بارگه <sup>۱</sup> لشکرش <sup>۲</sup>	چو برخاست آوای کوس از درش
همی آسمان بر زمین داد بوس	۲۷۷۵ بزدنای رویین و بربست <sup>۳</sup> کوس
که ای نامداران روز نبرد <sup>۵</sup>	بگردنکشان خسرو <sup>۴</sup> آواز کرد
نجوید زمان مرد پرخاشجوی <sup>۷</sup>	چو برخیزد آوای کوس <sup>۱</sup> از دو روی
بایرانیان پاک <sup>۱۱</sup> نفرین کنید <sup>۱۲</sup>	همه <sup>۸</sup> رزم را <sup>۹</sup> دل پر از کین کنید <sup>۱۰</sup>
دم نای رویین و هندی درای <sup>۱۴</sup>	خروش آمد و ناله کَر نای <sup>۱۳</sup>
بابر <sup>۱۶</sup> اندر آمد فغان <sup>۱۷</sup> و خروش	۲۷۸۰ زمین آمد از سم <sup>۱۵</sup> اسپان بجوش
کس آمد بر رستم از دیده گاه <sup>۱۸</sup>	چو برخاست از دشت گرد سپاه
همه رزم جویان <sup>۲۰</sup> کند آوران <sup>۲۱</sup>	که آمد سپاهی چو کوه گران <sup>۱۹</sup>
برفتند با کاویانی درفش	ز تیغ دلیران <sup>۲۲</sup> هوا شد بنفش
جهان شد پر از مردم جنگجوی <sup>۲۳</sup>	برآمد خروش سپاه از دو روی
ستاره بچنگ <sup>۲۷</sup> نهنگ اندرست <sup>۲۶</sup>	۲۷۸۵ خور و <sup>۲۴</sup> ماه گفتی بَرنگ <sup>۲۵</sup> اندرست <sup>۲۶</sup>
گرفتند گوپال و خنجر بچنگ <sup>۲۹</sup>	سپهدار ترکان <sup>۲۸</sup> بر آراست جنگ
سپاهی ز ترکان دنان و دمان <sup>۳۰</sup>	بیامد سوی میمنه بارمان

۱. خ ۲ - بر درش بر ۲. ل، خ ۱ - بیتهای ۲۷۷۴-۲۷۷۶ را ندارند. ۳. خ ۲ - برگشت ۴. خ ۲، بخ - بگردان لشکرش ۵. خ ۲ - مردان مرد ۶. ل - برخاست آوای کوس؛ خ ۱ - برخاست آواز کوس ۷. خ ۱ - نجوید زمان مردم عیب جوی؛ خ ۲ - مجویند مردان پرخاشجوی؛ ل، خ ۱، خ ۲ - بیت پس از بیت ۲۷۷۸ متن آمده. ۸. خ ۲ - همی ۹. ل، خ ۱ - رزم با ۱۰. ل، خ ۱، بخ - کنیم ۱۱. خ ۲ - جمله ۱۲. ل، خ ۱، بخ - تن دشمنان جای ژوپین کنیم؛ بخ - بیتی را افزون دارد. ۱۳. ل، خ ۱ - گاودم ۱۴. ل، خ ۱ - دم نای سرغین و رویینه خم ۱۵. ل، خ ۱، خ ۲ - نعل ۱۶. ل - برابر ۱۷. ل، خ ۱، خ ۲ - سنان ۱۸. خ ۲ - کینه خواه؛ ع - تمام بخش به طور خلاصه ترجمه شده. ۱۹. ل، خ ۱، بخ - سپهدار افراسیاب ۲۰. خ ۲ - جنگ جویان ۲۱. ل، خ ۱، بخ - سپاهی دمان [خ ۱ - گران] همچو کشتی بر آب؛ ل، خ ۱، بخ - افزون دارند:

همه ساخته کینه و جنگ را همه تیز کرده بدی جنگ را  
سپهد گوپیلتن چون شنید که آمد سپهدار توران پدید

بسنجید باع - فسمع بذلك رستم ۲۲. خ ۲ - سواران ۲۳. ل، خ ۱ - در این جا بیت ۲۷۹۳ متن را افزون دارند؛ ل - ترتیب بیتها: ۲۷۸۴، ۲۷۹۲، ۲۷۸۵، ۲۷۸۹، ۲۷۹۰، ۲۴. خ ۲ - چوزو ۲۵. خ ۲ - بچنگ ۲۶. ل - اندرند ۲۷. ل، خ ۱ - بکام ۲۸. ل، خ ۱ - توران ۲۹. ل، خ ۱ - ژوپین بچنگ؛ خ ۲ - تیر خدنگ ۳۰. ل، خ ۱ - دمان و دنان؛ خ ۲ - دوان و دیان؛ ل - افزون دارد:

سوی میسره<sup>۱</sup> کهرم تیغزن  
 وزین روی رستم سپه برکشید  
 ۲۷۹۰ بیاراست بر میمنه گیو و طوس  
 چو گودرز کشواد بر میسره  
 بقلب اندرون رستم زابلی  
 [تو گفتی نه شب بود پیدانه روز  
 شد از سم اسپان زمین سنگ رنگ  
 ۲۷۹۵ تو گفتی هوا کوه آهن<sup>۱۰</sup> شدست  
 بابر اندر آمد سنان و<sup>۱۲</sup> درفش  
 بیامد ز قلب<sup>۱۴</sup> سپه پیلسم  
 چنین گفت با شاه توران سپاه  
 گر ایدونک از من نداری دریغ  
 ۲۸۰۰ ابا<sup>۲۰</sup> رستم امروز جنگ آورم  
 پیش تو آرم<sup>۲۱</sup> سر و رخس او<sup>۲۲</sup>  
 بقلب اندرون شاه با انجمن<sup>۲</sup>  
 هوا شد ز تیغ یلان<sup>۳</sup> ناپدید  
 سواران بیدار با پیل و کوس<sup>۴</sup>  
 هجیر و گرانمایگان یکسره  
 زره دار<sup>۵</sup> با خنجر کابلی<sup>۶</sup>  
 نهان گشت خورشید گیتی فروز<sup>۷</sup>  
 ز نیزه هوا همچو<sup>۸</sup> پشت پلنگ<sup>۹</sup>  
 سر کوه پر ترگ<sup>۱۱</sup> و جوشن شدست  
 درفشیدن تیغهای بنفش<sup>۱۳</sup>  
 دلش پر ز خون کرده چهره دژم<sup>۱۵</sup>  
 که ای پرهنر<sup>۱۶</sup> خسرو نیک خواه<sup>۱۷</sup>  
 یکی باره و جوشن<sup>۱۸</sup> و گرز<sup>۱۹</sup> و تیغ  
 همه نام او زیر ننگ آورم  
 همان خود<sup>۲۳</sup> و تیغ جهان بخش او<sup>۲۴</sup>

تـهـمـن بـسـیـچـید مـر کـسـیـنـه رـا  
 بـسـازـید بـر قـلـبـگـه جـای خـویش  
 برافراشت از کین دل و [خ-۱-بر و] سینه را  
 زواره پس اندر فرامرز پیش  
 خ-۱- این بیتها را پس از بیت ۲۷۸۸ افزون دارد؛ خ-۲- بیت دوم از این بیتها را پس از بیت ۲۷۹۲ افزون دارد  
 (نک.). ۱-ل- میمنه ۲-ل- سرور انجمن؛ خ-۱ و بخ- خسرو انجمن؛ خ-۱- در این جا دو بیت را  
 افزون دارد (نک. توضیح ۳۰، بیت ۲۷۸۷). ۳-ل، خ-۱- زمین شد ز گرد یلان؛ خ-۲- زمین شد ز گرد سپه  
 ۴-ل، خ-۱- پس از بیت ۲۷۹۱. ۵-خ-۲- زره پوش ۶-ل، خ-۱- بیت را ندارند؛ خ-۲- در این جا بیت  
 دوم نسخه بدل بر اساس ل و خ ۱ بر بیت ۲۷۸۷ افزوده شده (نک.). ۷-خ-۲- بیت را ندارد. ۸-خ-۲-  
 شد چو ۹-ل، خ-۱- افزون دارند:  
 چـنـیـن بـود هـر دـو سـپـه هـمـگـروه  
 نـه زـیـن سـو [خ-۱-سان] سـنـوه نـه زان سـو [خ-۱-سان] سـنـوه  
 ۱۰-ل، خ-۱- جهان کوه آهن؛ خ-۲- جهان جمله آهن ۱۱-ل- نوک ۱۲-ل، خ-۱- «و» افتاده.  
 ۱۳-ل، خ-۱- دو مصراع پس و پیش. ۱۴-ل، خ-۱- بقلب ۱۵-ل، خ-۱- دلی پر ز کین چهره کرده؛ خ-۲-  
 دلش پر ز کین بود و چهره ۱۶-ل، خ-۱، خ-۲- پر خرد ۱۷-ل، خ-۱- نام بردار شاه؛ خ-۲- تاج بردار شاه  
 ۱۸-ل، خ-۱- جوشن و باره ۱۹-ل، خ-۱- ترگ ۲۰-خ-۱- که با ۲۱-خ-۲- به پیش اندر آرم  
 ۲۲-خ-۲- رخس را ۲۳-ل، خ-۱- همان گرز؛ خ-۲- پر از خون ۲۴-خ-۲- جهان بخش را

ازو شاد شد جان افراسیاب  
 بدو گفت کای<sup>۱</sup> نام بردار شیر  
 اگر پیلتن را بچنگ آوری  
 بتوران چو تو کس نباشد بجاه  
 بگردان سپهر اندر آری سرم  
 از ایران و توران دو بهر<sup>۱</sup> آن تست  
 چو بشنید پیران غمی گشت سخت  
 بدو گفت کین مرد برنا و تیز<sup>۱</sup>  
 همی<sup>۲</sup> در گمان افتد از<sup>۳</sup> نام خویش  
 [کسی سوی دوزخ نپوید بپا<sup>۴</sup>]  
 گر او با تهمتن نبرد آورد  
 شکسته شود دل گوانرا<sup>۵</sup> بچنگ  
 برادر تو دانی که کهتر بود  
 به پیران چنین گفت پس پیلسم  
 که گر<sup>۶</sup> من کنم جنگ جنگی نهنگ  
 به پیش تو با نامور چار گرد

سر نیزه بگذاشت از آفتاب  
 همانا که پیلت<sup>۲</sup> نیارد بزیر  
 زمانه بر آساید از داوری  
 بگنج و بتیغ و بتخت<sup>۳</sup> و کلاه  
 سپارم ترا<sup>۴</sup> دختر و کشورم<sup>۵</sup>  
 همان گوهر<sup>۶</sup> و گنج و شهر آن تست  
 بیامد بر شاه خورشید بخت<sup>۸</sup>  
 همی بر تن<sup>۱۱</sup> خویش دارد<sup>۱۱</sup> ستیز  
 نیندیشد از کار<sup>۱۴</sup> فرجام خویش<sup>۱۵</sup>  
 و گر خیره سوی دم ازدها<sup>۱۷</sup>]  
 سر خویش را<sup>۱۸</sup> زیر گرد آورد  
 بود این<sup>۲۰</sup> سخن نیز بر شاه ننگ<sup>۲۱</sup>  
 فزون تر برو<sup>۲۲</sup> مهر مهتر<sup>۲۳</sup> بود<sup>۲۴</sup>  
 کزین پهلوان دل ندارد دژم<sup>۲۵</sup>  
 نیارم ببخت<sup>۲۷</sup> تو بر شاه ننگ<sup>۲۸</sup>  
 چه کردم تو<sup>۲۹</sup> دیدی ز من دست برد

۱. ل، خ، ا، ای . ۲. خ، ۲- شیرت ۳. ل- بتخت و بتیغ و بمهر؛ خ، ۱- بتخت و بمهر و بتیغ؛ خ، ۲- بتخت و بمهر و بتاج ۴. ل، خ، ۱- بتو ۵. ل، خ، ۱، خ، ۲- افسرم ۶. بسنجید باع- و ملکتک ثلثی ممالک توران ۷. ل، خ، ۱- همه گوهر؛ خ، ۲- همه لشکر ۸. ل، خ، ۱، خ، ۲ و بیخ- پیروز بخت ۹. ل، خ، ۱، خ، ۲- برنای تیز ۱۰. ل، خ، ۱، خ، ۲ و بیخ- باتن ۱۱. خ، ۲- سازد ۱۲. خ، ۲- همه ۱۳. خ، ۱- آورد ۱۴. ل، خ، ۱- نه بیند همی کار و؛ خ، ۲- نه بیند همی رای و ۱۵. ل، خ، ۱- بیت ۲۸۱۰ پیش از بیت ۲۸۱۲ آمده. ۱۶. م- پبای ۱۷. ل، خ، ۱، خ، ۲- بیت را ندارند؛ ع- همچنین. ۱۸. ل، خ، ۱، خ، ۲- خویشتن ۱۹. ل، خ، ۱، خ، ۲ و بیخ- سپهرا ۲۰. ل، خ، ۱- زین؛ خ، ۲- زان ۲۱. خ، ۱- تنگ؛ ل، خ، ۱- دو مصراع پس و پیش. ۲۲. خ، ۲- برو بیشتر ۲۳. خ، ۱- بهتر ۲۴. ل- افزون دارد:

اگر من کنم جنگ پیل آرزوی  
 همانا ندارم پی و تاب اوی

۲۵. ل- نداری بغم؛ خ، ۱- نداری دژم؛ بیخ- ندارم دژم؛ ع- بیتهای ۲۸۲۰-۲۸۲۲ ترجمه نشده. ۲۶. ل، خ، ۱- اگر ۲۷. خ، ۱- بیارم بتخت ۲۸. خ، ۱- تنگ؛ خ، ۲- بیت را ندارد. ۲۹. ل، خ، ۱- پرخاش؛ خ، ۲- باورد

همانا کنون<sup>۱</sup> زورم افزونترست  
 برآید بدست<sup>۲</sup> من این کارکرد  
 ۲۸۲۰ چو بشنید زو این سخن شهریار  
 بدو داد با تیغ<sup>۴</sup> و برگستوان<sup>۵</sup>  
 بیاراست آن جنگ را پیلسم  
 بایرانیان گفت رستم کجاست  
 چو بشنید گیو این سخن بردمید  
 ۲۸۲۵ بدو<sup>۶</sup> گفت رستم بیک ترک جنگ  
 برآویختند آن دو جنگی بهم  
 یکی نیزه زد گیو را کز نهیب  
 فرامرز چون دید یار آمدش  
 یکی<sup>۱۱</sup> تیغ بر نیزه پیلسم  
 ۲۸۳۰ دگر باره<sup>۱۴</sup> زد بر سر<sup>۱۵</sup> ترگ اوی  
 [همی گشت با آن دو یل پیلسم  
 تهمتن ز قلب<sup>۱۸</sup> سپه بنگرید  
 برآویخته با یکی شیر مرد  
 بدانست<sup>۲۱</sup> رستم که جز پیلسم  
 ۲۸۳۵ و دیگر که از نامور بخردان<sup>۲۴</sup>  
 شکستن دل من نه اندر خورست  
 بگردد در اختر بد مگرد<sup>۳</sup>  
 یکی اسپ شایسته کارزار  
 همان نیزه و درع و خود گوان<sup>۶</sup>  
 همی راند چون شیر با<sup>۷</sup> باد و دم  
 که گوید که او روز جنگ<sup>۸</sup> ازدهاست  
 بزد دست و تیغ از میان برکشید  
 نسازد همانا که آیدش ننگ  
 دمان گیو گودرز با پیلسم  
 برون آمدش هر دو پا<sup>۱۱</sup> از رکیب  
 همی<sup>۱۱</sup> یار جنگی بکار آمدش  
 بزد نیزه از تیغ او شد قلم<sup>۱۳</sup>  
 شکسته شد<sup>۱۶</sup> آن تیغ پر خاشجوی  
 بمیدان بکردار شیر دژم<sup>۱۷</sup>]  
 دو گرد دلیر و<sup>۱۹</sup> گرانمایه دید  
 بابر اندر آورده<sup>۲۰</sup> از باد گرد  
 ز ترکان ندارد کس<sup>۲۲</sup> آن زور<sup>۲۳</sup> و دم  
 ز گفت ستاره شمر موبدان<sup>۲۵</sup>

۱. ل-کنم ۲. ل، خ ۲-زد دست ۳. خ ۲-بیت قبلی متن را افزون دارد (مکژر). ۴. خ ۲-تیغی  
 ۵. ل، خ ۱-گرز گران ۶. ل، خ ۱ و بیخ-همان جوشن و ترک و برگستوان؛ خ ۲-همان جوشن و ترک  
 و تیر و کمان ۷. ل، خ ۱-پر ۸. ل و بیخ-که گویند کور روز جنگ؛ خ ۱-که گویند در روز جنگ؛ خ ۲-  
 که گویند در جنگ نر؛ بسنجید باع-این رستم الذی ترعمون أنه کالثعبان عند الضراب و الطعان؟ ۹. خ ۲-  
 چنین ۱۰. ل، خ ۱، خ ۲-پای؛ بیخ-پاش ۱۱. ل، خ ۱-همان ۱۲. ل، خ ۱ و بیخ-بزد ۱۳. ل،  
 خ ۱ و بیخ-ازان تیغ شد نیزه او قلم ۱۴. خ ۲-نیزه ۱۵. ل، خ ۱-«و» را افزون دارند. ۱۶. ل، خ ۱-  
 گسسته شد ۱۷. ل، خ ۱، خ ۲-بیت را ندارند. ۱۸. ل، خ ۱-چو رستم ز قلب؛ خ ۲-چو رستم بقلب  
 ۱۹. ل، خ ۱، خ ۲-«و» ندارند. ۲۰. م-آورد ۲۱. ل، خ ۱ و بیخ-بدل گفت ۲۲. ل، خ ۱-  
 کسی ۲۳. خ ۲ و بیخ-باد ۲۴. ل، خ ۱، خ ۲ و بیخ-از پیر سر موبدان ۲۵. ل، خ ۱، خ ۲ و بیخ-  
 ز اختر شناسان و از بخردان

ز اختر بد و نیک بشنوده بود  
 که گر پیلسم از بد روزگار  
 نبرده چنو در جهان سربسر  
 همانا که او را زمان آمدست  
 ۲۸۴۰ بلشکر بفرمود<sup>۲</sup> کز جای خویش  
 شوم برگرایم تن پیلسم  
 یکی نیزه بارکش برگرفت  
 گران شد رکیب و سبک شد عنان  
 غمی گشت و بر لب بر آورد کف<sup>۲</sup>  
 ۲۸۴۵ چنین گفت کای نامور پیلسم  
 همی گفت و می تاخت<sup>۱</sup> بر سان گرد  
 یکی نیزه زد بر کمرگاه اوی  
 همی تاخت تا قلب توران سپاه  
 چنین گفت کین را بدیبای زرد  
 ۲۸۵۰ عنان را بیچید زان جایگاه<sup>۱۲</sup>  
 جهان را چپ و راست پیموده بود  
 خرد یابد و بند<sup>۱</sup> آموزگار<sup>۲</sup>  
 بایران و توران نبندد کمر  
 که ایدر بچنگم دمان آمدست  
 مگر ناورند اندکی پای پیش<sup>۴</sup>  
 ببینم که دارد پی و شاخ<sup>۵</sup> و دم  
 بیفشارد ران ترگ بر سر گرفت<sup>۱</sup>  
 بچشم اندر آورد رخشان سنان  
 همی تاخت از قلب تا پیش صف  
 مرا خواستی تا بسوزی بدم<sup>۸</sup>  
 یکی کرد با او سخن در نبرد<sup>۱۰</sup>  
 ز زین برگرفتش بکردار گوی<sup>۱۱</sup>  
 بینداختش خوار در قلبگاه  
 بپوشید کز گرد شد لاژورد  
 بیامد دمان تا بقلب سپاه

۱. ل، خ ۱ - گذر یابد از بند ۲. خ ۲ - امان یابد و بیند از روزگار ۳. ل، خ ۱، خ ۲ و بخ - چنین گفت  
 ۴. ل، خ ۲ - میارید کس پیشتر پای خویش؛ خ ۱ - میارید کس بیشترک (کذا) پای پیش ۵. خ ۲ - باد؛ بخ -  
 روز ۶. خ ۲ - بیتهای ۲۸۴۲ و ۲۸۴۳ متن را ندارد؛ پس از بیت ۲۸۴۱ صورتی از بیت ۲۸۴۴ آمده؛ ع -  
 صحنه نبرد رستم با پیلسم (بیتهای ۲۸۴۲-۲۸۵۰) با این کلمات ادا شده: و اشرع رمحه و رکض رخشه و اقبل  
 علی بیلسم قطعنه طعنه اختطفه بها من ظهر الفرس و جدله فتیلا ۷. ل، خ ۱ - همی گشت بر لب بر آورده  
 کف؛ خ ۲ - یکی نیزه آهنین را بکف ۸. ل، خ ۱ - افزون دارند:

به بینی کنون زخم جنگی نهنگ  
 کزان پس نه پیچی عنان سوی جنگ  
 بگفت و برانگیخت از جانوند  
 درآمد بکین چون سپهر بلند

خ ۲ - افزون دارد:

کنون آمدم تا به بینی مرا  
 ز گردن کشان برگزینی مرا

و بیت بعدی - صورتی از بیت اول بر اساس ل و خ ۱ است؛ بخ - بیت را ندارد، بیت ۱ و ۲ بر اساس ل و خ ۱  
 افزوده شده و در بین آنها این بیتها می آید:

بسوزد دلم بر جوانی تو  
 دریغابر پهلوانی تو  
 به بینی کنون چنگ جنگی نهنگ  
 کزین به نه پیچی دگر سوی جنگ

۹. خ ۲ - سبک نزد او تاخت ۱۰. ل، خ ۱ - بیت را ندارند. ۱۱. خ ۱ - اوی ۱۲. ل، خ ۱ - رزمگاه

ببارید<sup>۱</sup> پیران ز مژگان سرشک  
 دل لشکر و<sup>۴</sup> شاه توران سپاه  
 خروش آمد از لشکر<sup>۵</sup> هردو سوی<sup>۶</sup>  
 خروشیدن کوس بر پشت پیل  
 ۲۸۵۵ [زمین شد ز نعل ستوران ستوه  
 ز بس نعره<sup>۱۲</sup> و ناله کره نای  
 همی<sup>۱۳</sup> سنگ مرجان شد و خاک خون<sup>۱۴</sup>  
 بکشتند چندان ز هردو گروه  
 یکی باد برخاست از رزمگاه  
 ۲۸۶۰ دو لشکر بهامون همی تاختند  
 جهان چون شب تیره تاریک شد  
 چنین گفت با لشکر افراسیاب  
 اگر سستی آرید یک تن بجنگ<sup>۱۹</sup>  
 بریشان ز هرسو کمین آورید  
 ۲۸۶۵ بیامد خود از قلب توران سپاه  
 از ایران<sup>۲۳</sup> فراوان سپه را<sup>۲۴</sup> بکشت  
 بر رستم آمد یکی چاره جوی<sup>۲۶</sup>

تن پیلسم دور دید<sup>۲</sup> از پزشک<sup>۳</sup>  
 شکسته شد و تیره شد رزمگاه  
 ده و دار گردان پر خاشجوی<sup>۷</sup>  
 ز هرسو همی رفت تا چند میل<sup>۸</sup>  
 همه<sup>۱۱</sup> کوه دریا شد و دشت<sup>۱۰</sup> کوه<sup>۱۱</sup> [همی  
 آسمان اندر آمد ز جای  
 سراسر سر سروران شد نگون<sup>۱۵</sup>  
 که شد خاک دریا و هامون چو کوه<sup>۱۶</sup>  
 هوارا بپوشید گرد سپاه  
 یک از دیگران<sup>۱۷</sup> باز شناختند  
 تو گفתי<sup>۱۸</sup> بشب روز نزدیک شد  
 که بیدار بخت اندر آمد بخواب  
 نماند مرا روزگار درنگ<sup>۲۰</sup>  
 بنیزه<sup>۲۱</sup> خور اندر زمین آورید<sup>۲۲</sup>  
 بر طوس شد داغ دل کینه خواه  
 غمی شد دل طوس و بنمود پشت<sup>۲۵</sup>  
 که امروز ازین رزم<sup>۲۷</sup> شد رنگ و بوی<sup>۲۸</sup>

۱. خ ۲- همی ریخت ۲. ل، خ ۱- برگذشت ۳. خ ۲- سرشکی که درمان ندارد پزشک ۴. کذا در  
 خ ۲؛ م، ل، خ ۱ و بخ- «و» افتاده. ۵. م- «از» را افزون دارد. ۶. ل، خ ۱، خ ۲- روی ۷. خ ۲- دهاده  
 برآمد مردان کوی ۸. ل، خ ۲- بیت را ندارند. ۹. ل، خ ۱- همی ۱۰. خ ۱- «و» را افزون دارد.  
 ۱۱. خ ۲- بیت را ندارد. ۱۲. خ ۲- نیزه ۱۳. ل، خ ۱، خ ۲- همه ۱۴. خ ۲- لعل ۱۵. ل، خ ۱-  
 بسی سرورانرا سر آمد نگون؛ خ ۲- سراسر سر سروران زیر نعل ۱۶. ل، خ ۱- افزون دارند:

تو گفתי همی خون خروشد سپهر پسر را نبد بر پدر جای مهر

۲. خ- همان بیت را با صورتی از مصراع دوم افزون دارد: پدر را نبد بر پسر جای مهر ۱۷. ل، خ ۱، خ ۲ و  
 بخ- یکی از دگر ۱۸. ل، خ ۱- همانا ۱۹. خ ۱- آرند یکسر بجنگ؛ خ ۲- آرید در کین و جنگ  
 ۲۰. ل، خ ۲، بخ- جایگاه درنگ؛ خ ۱- جایگاه بلند (سهو قلم)؛ بخ- بیتی را افزون دارد. ۲۱. خ ۲- بچاره  
 ۲۲. ل، خ ۱- افزون دارند:

یک امروز رای [خ ۱- راه] پلنگ آورید ز هرسو بر آید و جنگ آورید

۲۳. م- ازیران ۲۴. ل، خ ۱- سرانرا ۲۵. خ ۲- فرامرز و طوس اندر آمد به پشت، پسنجید با بیت  
 ۲۸۷۲. ۲۶. ل، خ ۱- راه جوی ۲۷. ل، خ ۱- کار ۲۸. خ ۲- بیتهای ۲۸۶۷-۲۸۷۲ را ندارد.



همه رزمگه<sup>۱</sup> شد چو دریای خون  
 بیامد ز قلب<sup>۲</sup> سپه پیلتن  
 ۲۸۷۰ سپردار بسیار در پیش بود  
 همه خویش و پیوند افراسیاب  
 تهمتن فراوان ازیشان<sup>۳</sup> بکشت  
 چو افراسیاب آن درفش بنفش  
 بدانست کان<sup>۴</sup> پیلتن رستمست  
 ۲۸۷۵ برآشفت برسان جنگی پلنگ  
 چو رستم درفش سیه را<sup>۵</sup> بدید  
 بجوش آمد آن نامبردار گرد  
 برآویخت با سرکش افراسیاب  
 یکی نیزه سالار توران سپاه  
 ۲۸۸۰ سنان اندرآمد ببند<sup>۶</sup> کمر  
 تهمتن بکین اندر آورد روی  
 تگاور ز درد<sup>۷</sup> اندرآمد بسر<sup>۸</sup>  
 همی جست رستم کمرگاه او<sup>۹</sup>  
 نگه کرد هومان بدید از کران  
 ۲۸۸۵ بزد بر سر شانه پیلتن

۱. ل، خ ۱- میمنه ۲. ل، خ ۱- سواران ۳. خ ۱- به قلب ۴. ل، خ ۱- سپاه [خ ۱- سوار] فرامرز  
 و آن انجمن ۵. م- سر ۶. م- دل ۷. خ ۲- از ایران فراوان سرانرا ۸. ل، خ ۱، خ ۲ و بخ-  
 باکاو یانی ۹. خ ۲- کو ۱۰. خ ۲- اندر آمد ۱۱. خ ۱- سپه را ۱۲. خ ۲- دستکش را  
 ۱۳. ل، خ ۱، خ ۲- دو مصراع پس و پیش؛ ل، خ ۱ و بخ- عنان را برخش تگاور سپرد ۱۴. ل، خ ۱، بخ-  
 ز پیکانش خون رفت چون جوی آب؛ خ ۲- ز پیگار خون اندر آمد بخواب؛ ل، خ ۱، بخ- افزون دارند:  
 خدنگی که پیکانش بد بید برگ [خ ۱- ترک] فرو ریخت [خ ۱- دوخت] بر تارک ترک ترک  
 ۱۵. ل، خ ۱- بچرم ۱۶. م- ببر برنان؛ ل- ببر بیان («به» افتاده)؛ خ ۲- به بند کمر ۱۷. ل، خ ۱،  
 خ ۲- بر ۱۸. خ ۱- ز اسپ ۱۹. خ ۲- بروی ۲۰. خ ۲- پر خاشجوی ۲۱. ل، خ ۱،  
 خ ۲- اوی ۲۲. ل، خ ۱- بی رنج ۲۳. ل- جاه اوی؛ خ ۱- جای اوی؛ خ ۲- رای اوی ۲۴. ل، خ ۱-  
 ز لشکر خروش آمد و انجمن؛ خ ۲- بایران خروش آمد از مرد وزن؛ بخ- خروشنده گشت از دور و انجمن

ز پس کرد رستم همانگه نگاه  
برآشفتم گردافگن تاج بخش  
بتازید چندی و چندی شتافت  
سپهدار ترکان نشد<sup>۴</sup> زیر دست  
۲۸۹۰ چو از جنگ رستم بیچید روی  
برآمد ز هر سو دم کزنای  
بابر اندر آمد خروش سران  
گوان سر بسر<sup>۸</sup> نعره برداشتند  
زمین سر بسر کشته و خسته بود<sup>۹</sup>  
۲۸۹۵ [سپردند اسپان همی<sup>۱۲</sup> خون بنعل  
هزیمت گرفتند ترکان چو باد  
سه فرسنگ چون ازدهای دمان  
وزان جایگه پیلتن بازگشت  
ز رستم بپرسید پرمایه طوس

بجست از کفش نامبردار شاه<sup>۱</sup>  
بدنبال هومان برانگیخت رخس<sup>۲</sup>  
زمانه بدش مانده او را نیافت<sup>۳</sup>  
یکی باره تیزتگ برنشست<sup>۵</sup>  
گریزان همی رفت پرخاشجوی  
همی آسمان اندر آمد ز جای<sup>۶</sup>  
گراییدن گرزهای گران<sup>۷</sup>  
سنانها بابر اندر افراشتند  
و گر<sup>۱۱</sup> لاله بر زعفران<sup>۱۱</sup> رسته بود<sup>۹</sup>  
شده پای پیل از دل کشته لعل<sup>۱۳</sup> [۱۳]  
که رستم ز بازو همی داد داد<sup>۱۴</sup>  
تهمتن همی شد پس بدگمان<sup>۱۵</sup>  
سپه یکسر از جنگ ناسازگشت<sup>۱۶</sup>  
که چون یافت شیر از یکی گور کوس<sup>۱۷</sup>

۱. ل، خ، ۱، خ، ۲، بخ -

بستاید رخ پهلوان سپاه ز پس کرد رستم همانگه نگاه

ل، خ، ۱، خ، ۲، بخ - بعد از این ترتیب بیتها: ۲۸۸۹، ۲۸۹۲، ۲۸۹۹، ۲۹۰۰، ۲۹۰۲، ۲۸۹۰، ۲۸۹۳، ۲۸۹۴، ۲۸۹۵،  
(خ ۲ - ندارد)، ۲۸۹۶ (ل، خ ۱ - ندارند)، ۲۸۹۷، ۲۸۹۸، ۲۹۰۳. ۲. ل، خ، ۱، خ ۲ - بیت را ندارند. ۳. ل،  
خ، ۱، خ ۲ - بیت را ندارند. ۴. خ ۱ - شد؛ خ ۲ - بشد ۵. ل، خ ۱ - باره گامزن برنشست؛ خ ۲ - ابلق  
گامزن برنشست؛ بخ - بیت را ندارد؛ ل، خ، ۱، خ ۲ - افزون دارند:

بصد حيله از چنگ آن ازدها ورا کرد هومان ز چنگش [خ ۱ - و یسه] رها

خ ۲ - به جای بیت ۲۸۹۰ یک بیت دیگر را افزون دارد:

چو رسته شد از چنگ و بر داشت روی بدان تا گزندش نیاید بروی

۶. ل، خ، ۱، خ، ۲، بخ - بیت را ندارند. ۷. ل، خ، ۱ - افزون دارند:

درآمد از ایران سپه پیش اوی تهمتن همی بود پرخاشجوی

۸. ل، خ، ۱، خ، ۲ و بخ - سراسر سپه ۹. ل، خ، ۱، خ، ۲ - شد ۱۰. ل، خ، ۱ و بخ - و یا ۱۱. ل - ارغوان  
۱۲. ل، خ، ۱ - همه ۱۳. ل، خ، ۱ و بخ - همی پای پیلان ز خون گشت لعل؛ خ ۲ - بیت را ندارد. ۱۴. ل،  
خ ۱ - بیت را ندارند. ۱۵. خ ۲ - همی رفت رستم چو پیل ژیان ۱۶. ل - سلیح گوان نیز بدساز گشت؛  
خ ۱ - سلیحش ابر راه بدساز گشت؛ خ ۲ - سلاح و برو جامه بدبار گشت؛ بخ - تو گفتی ورا چرخ دمساز گشت  
۱۷. ل، خ، ۱ - یافت پیل از تگ گور کوس؛ خ ۲ - بود پیل از بر زخم کوس

۲۹۰۰ بدو گفت رستم که گرز گران  
 دل سنگ و سندان نماند<sup>۲</sup> درست  
 عمودی که کوبنده هومان بود  
 بلشکرگه<sup>۴</sup> خویش گشتند باز<sup>۵</sup>  
 همه دشت پر آهن و سیم و زر  
 چو یاد آرد از یال جنگ اوران<sup>۱</sup>  
 بر و یال کوبنده باید نخست  
 تو آهن مخوانش<sup>۳</sup> که موم آن بود  
 سپه یکسر<sup>۱</sup> از خواسته بی نیاز  
 سنان و ستام و کلاه و<sup>۷</sup> کمر

۱۵

۲۹۰۵ چو خورشید برزد سر از کوهسار  
 [تهمن همه خواسته گرد کرد  
 خروش آمد و ناله کزنای  
 نهادند سر سوی افراسیاب  
 [پس آگاهی آمد بپر خاشجوی  
 ۲۹۱۰ [بپیران چنین گفت کایرانیان  
 [کنون بوم و بر جمله ویران شود  
 [کسی نزد رستم برد آگهی  
 [هم آنگه برندش بایران سپاه  
 [نوندی بر افگن هم اندر زمان  
 بگسترد یاقوت بر جویبار<sup>۸</sup>  
 ببخشید یکسر بمردان مرد<sup>۹</sup>  
 تهمن برانگیخت لشکر ز جای  
 همه رخ ز کین<sup>۱۰</sup> سیاوش پرآب<sup>۱۱</sup>  
 که رستم بتوران در آورد روی<sup>۱۲</sup>  
 بدی را بستند یکسر میان  
 بکام دلیران ایران شود  
 ازین کودک شوم بی فرهی  
 یکی ناسزا برنهندش کلاه  
 بر شوم بی زاده بدگمان

۱. ل. - چو بارد ز بازوی کنداوران؛ خ ۱ - چو تازد ز بازوی کنداوران؛ خ ۲ - چو باد آرد از دست کنداوران  
 ۲. ل، خ ۱ - نماند دل سنگ و سندان؛ خ ۲ - نماند بر و یال سندان ۳. خ ۲ - به آهن نخوانش ۴. خ ۱ -  
 بلشکرگهی ۵. ل، خ ۱ - رفتند باز؛ بسنجید باع - بیتهای ۲۹۰۴-۲۹۰۸ ترجمه نشده. ۶. ل، خ ۱ -  
 گشته ۷. ل، خ ۱، خ ۲ - سلیح ۸. ل، خ ۱، بخ - بر پشت قار؛ خ ۲ - بر دشت قار ۹. ل، خ ۱،  
 خ ۲، بخ - بیت را ندارند. ۱۰. ل، خ ۱، خ ۲ - خون ۱۱. خ ۲ - بتاب ۱۲. بقیه نسخه های  
 خطی و نیز چاپی، پایان رویداد را مبسوط تر داده اند (بیتهای ۲۹۰۹-۲۹۱۷) (نک. ملحقة ۳)؛ خ ۲ - بیتهای  
 ۲۹۰۹-۲۹۱۸ با دو بیت عوض شده:

چو بشنید کامد ز ایوان سپاه  
 تهمن به پیش اندرون کینه خواه  
 برو تنگ شد پهن روی زمین  
 بیاورد لشکر بدریای چین

ع - بیتهای ۲۹۰۹-۲۹۱۸ ترجمه نشده و تمام رویداد شاید افزوده بعدی دیگران باشد، همچنین جاگرفتن ۸  
 بیت پس از بیت ۳۱۱۵ متن (نک. توضیح ۲۰ بیت)؛ در این صورت تحریر نسخه خ ۲ بهتر به نظر می رسد؛  
 بسنجید باع - و سار حتی انتهی الی بحر صین.

- ۲۹۱۵ [که با مادر آن هردو تن را بهم  
[نوندی بیامد ببردندشان  
[بنزدیک افراسیاب آمدند  
[وز آن جایگه شاه توران زمین  
بیارد بگوید سخن بیش و کم]  
شدند آن دو بیچاره چون بیهشان]  
پراز درد و تیمار و تاب آمدند]  
بیاورد لشکر بدریای چین]
- ۲۹۲۰ تهمتن نشست از بر تخت اوی  
یکی داستانی بگفت از<sup>۲</sup> نخست  
چو بدخواه پیش آیدت کشته به  
از ایوان همه گنج او بازجست  
غلامان و اسب و پرستندگان  
در گنج دینار و<sup>۸</sup> پرمایه تاج  
۲۹۲۵ یکایک ز هرسو بچنگ آمدش  
سپه سربسز زان<sup>۱۱</sup> توانگر شدند  
یکی طوس را داد زان<sup>۱۵</sup> تخت عاج  
ورا<sup>۱۷</sup> گفت هر کس که تاب آورد  
همانگه سرش راز تن دورکن  
۲۹۳۰ کسی کو خرد جوید و ایمنی  
چو فرزند باید که داری بناز<sup>۲۰</sup>  
تو درویشرا<sup>۲۱</sup> رنج منمای هیچ
- بخاک اندر آمد سر<sup>۱</sup> بخت اوی  
که پرمایه آنکس که دشمن نجست<sup>۲</sup>  
گر آواره از پیش<sup>۳</sup> برگشته به<sup>۵</sup>  
بگفتند با او<sup>۱</sup> یکایک درست  
همان مایه ور<sup>۷</sup> خوبرخ بندگان  
همان گوهر و دیبه<sup>۹</sup> و تخت عاج<sup>۱۰</sup>  
بسی گوهر از گنج گنگ آمدش  
ابا<sup>۱۲</sup> یاره و تخت<sup>۱۳</sup> و افسر شدند<sup>۱۴</sup>  
همان یاره و طوق و منشور چاچ<sup>۱۶</sup>  
وگر نام<sup>۱۸</sup> افراسیاب آورد  
ازو کرگسان را یکی سورکن  
نیازد<sup>۱۹</sup> سوی کیش آهرمنی  
ز رنج ایمن از خواسته بی نیاز  
همی داد و بر داد دادن بسیج<sup>۲۲</sup>

۱. م، خ ۱ - «و» را افزون دارند. ۲. ل، خ ۱ - یکی داستان زد برین بر؛ بخ - یکی داستان زدگوی در  
۳. خ ۲ - شد بخت جست؛ ع - بیتهای ۲۹۲۰-۲۹۲۱ ترجمه نشده. ۴. ل، خ ۱، خ ۲ - جنگ ۵. خ ۲ -  
بیت ۲۹۲۱ پس از بیت ۲۹۲۲ آمده. ۶. خ ۲ - بیفگند باوی ۷. ل، خ ۱ و بخ - نامور ۸. خ ۲ - «و»  
ندارد. ۹. ل، خ ۱ - جامه دیبه؛ بخ - جامه و دیبه ۱۰. خ ۲ - همان یاره و طوق و هم تخت و عاج، و بیت  
پس از بیت ۲۹۲۲ آمده. ۱۱. خ ۱، خ ۲ - زو ۱۲. ل - چه با؛ خ ۱، خ ۲ و بخ - چوبا ۱۳. ل، خ ۱ -  
تاج؛ خ ۲ و بخ - طوق ۱۴. ع - بیت ترجمه نشده. ۱۵. ل، خ ۱، خ ۲ و بخ - داد آن ۱۶. ل، خ ۲ - و تاج؛  
ع - بیت چنین ترجمه شده: فأعطی طوسا تختا من العاج و کتب له منشورا علی ممالک الشاش ۱۷. ل،  
خ ۱، خ ۲ - بدو ۱۸. ل، خ ۱ - رسم؛ بخ - یاد ۱۹. م - بیارد؛ ل، خ ۱ - نیاید؛ خ ۲، بخ - ننازد ۲۰. خ ۱ -  
نیاز ۲۱. ل، خ ۱، خ ۲ و بخ - بی رنج را ۲۲. ل، خ ۱ - سر از داد وز رستگاری میبج؛ خ ۲ - همه از سر  
داد دادن بسیج؛ بخ - همه مردی و داد دادن بسیج

فری<sup>۱</sup> برتر از فرّ جمشید نیست  
 جهان را جزو کدخدا آورید  
 دو تا یاره و طوق<sup>۴</sup> با گوشوار  
 بسی پند و منشور آن مرز<sup>۱</sup> داد  
 که چون تو کسی نیست ز ایران<sup>۷</sup> زمین<sup>۸</sup>  
 همان بزم و رزم از تو داریم یاد<sup>۱</sup>  
 روانت همی از تو رامش<sup>۱۱</sup> برد  
 که آموزگار<sup>۱۲</sup> بزرگان توی  
 ز فرمان تو کس نیاید برون  
 فرستاد و<sup>۱۵</sup> دینار و تخت و کمر<sup>۱۶</sup>  
 سیاوش رد را<sup>۱۸</sup> برادر توی  
 ز فتراک مگشای بند کمند<sup>۱۹</sup>  
 بهر جای از دشمنان کینه خواه<sup>۲۰</sup> ]  
 ز تن<sup>۲۲</sup> دور کن خورد و آرام و خواب<sup>۲۳</sup>

که گیتی سنجست و<sup>۱</sup> جاوید نیست  
 سپهر بلندش بپا آورید  
 ۲۹۳۵ یکی تاج پر<sup>۲</sup> گوهر شاهوار  
 سپیجاب و سفدش<sup>۵</sup> بگودرز داد  
 ستودش فراوان و کرد آفرین  
 بزرگی و فرّ و بلندی و داد<sup>۱</sup>  
 ترا با هنر گوهرست و خرد  
 ۲۹۴۰ روا باشد ار پند من بشنوی  
 سپیجاب تا آب<sup>۱۳</sup> گلزریون  
 فریبرز<sup>۱۴</sup> کاوس را تاج زر  
 بدو گفت سالار و<sup>۱۷</sup> مهتر توی  
 میان را بکین برادر ببند  
 ۲۹۴۵ [بچین و ختن اندر آور سپاه  
 میاسای از کین<sup>۲۱</sup> افراسیاب

۱. ل، خ ۱- «و» ندارند. ۲. خ ۲- سری ۳. خ ۲- با ۴. ل، خ ۱، خ ۲، بخ- یکی تخت با طوق و  
 ۵. کذا در خ ۲؛ م- سنجاب دژ را؛ ل، خ ۱- سنجاب و آن دژ؛ بخ- سپیجاب و سفدی؛ بسنجید با ترجمه ع-  
 و نفذ الی جو در ز تخت من الذهب مع طوق و قرطین و عقده علی اسفیجاب و السغد ۶. م، خ ۲- واندرز  
 ۷. م- اندر ۸. ل، خ ۱، بخ- بدان پر هنر پهلوی [خ ۱- پهلوان] پاک دین؛ ع- بیتهای ۲۹۳۷-۲۹۴۱ ترجمه  
 نشده. ۹. ل- بدو گفت مهتر بزرگی و داد؛ خ ۱، بخ- بدو گفت مهر بزرگی و داد؛ خ ۲- ورا گفت مهر  
 و بزرگی و داد ۱۰. ل، خ ۱- دارند یاد؛ خ ۲- گیرند یاد؛ ل، خ ۱، خ ۲، بخ- افزون دارند:  
 هنر [خ ۲- همان] بهتر از گوهر نامدار هنرمند را گوهر آید بکار  
 ۱۱. خ ۲- دانش ۱۲. ل، خ ۱- خود یادگار ۱۳. کذا در خ ۲؛ م- ز بلغار تا آب؛ ل- سپنجاب با مرز؛  
 خ ۱ و بخ- سپیجاب تا مرز ۱۴. خ ۲- فرامرز ۱۵. م، ل، خ ۱- «و» ندارند. ۱۶. ل، خ ۱، خ ۲ و بخ-  
 چندی گهر، آنچه در نسخه ع تأیید شده- بسنجید: و نفذ الی فری برز بن کیکاؤس جمله من الجواهر و  
 النفانس ۱۷. ل- «و» افتاده. ۱۸. خ ۲- سیاوش را خود؛ بخ- سیاوش را خود؛ ع- و قال له  
 أنت أخو سیاوش ۱۹. ل، خ ۱، خ ۲ و بخ- هرگز کمند ۲۰. ل، خ ۱، خ ۲ و بخ- بیت را ندارند.  
 ۲۱. ل، خ ۱ و بخ- بر کین از؛ خ ۲- از کین از ۲۲. ل، خ ۱، خ ۲ و بخ- دل ۲۳. ل، خ ۱ و بخ- افزون دارند:  
 همه داد کن تو بگیتی درون که از داد هرگز نشد کس نگون

بماچین و چین آمد این آگهی  
همه هدیها ساختند و نثار  
تـهـمـتن<sup>۱</sup> بجان داد زنه‌ارشان  
۲۹۵۰ وزان پس بنخچیر<sup>۲</sup> بایوز و باز

چنان بد که روزی زواره برفت  
یکی ترک تا باشدش رهنمای  
یکی بیشه دید<sup>۱</sup> اندران پهن دشت  
زبس بوی و بس رنگ و آب<sup>۲</sup> روان  
۲۹۵۵ پس آن ترک خیره زبان<sup>۳</sup> برگشاد  
که نخچیرگاه سیاوش بد این  
بدین جایگه شاد و خرّم بدی  
زواره چو بشنید زو این سخن  
چو گفتار آن ترکش آمد بگوش  
۲۹۶۰ یکی باز بودش بچنگ<sup>۴</sup> اندرون  
رسیدند یاران<sup>۵</sup> لشکر بدوی  
گرفتند نفرین بران رهنمای

که بنشست رستم بشاهنشهی  
ز دینار وز گوهر شاهوار<sup>۱</sup>  
بدید آن روانهای بیدارشان  
برآمد برین روزگاری<sup>۲</sup> دراز

به نخچیر گوران خرامید تفت<sup>۳</sup>  
به پیش اندر افگند و آمد بجای  
که گفתי برو بر نشاید گذشت  
همی نو شد از باد گفתי روان<sup>۴</sup>  
به پیش زواره همی<sup>۵</sup> کرد یاد  
برین بود مهرش بتوران<sup>۶</sup> زمین  
جز ایدر<sup>۷</sup> همه جای<sup>۸</sup> با غم بدی  
برو تازه شد روزگار کهن  
ز اسپ اندرافتاد و<sup>۹</sup> زورفت هوش<sup>۱۰</sup>  
رها کرد و مژگان شدش جوی خون<sup>۱۱</sup>  
غمی یافتندش پراز آب روی  
بزخمش فگندند<sup>۱۲</sup> هر یک ز پای<sup>۱۳</sup>

۱. ل، خ ۱ و بـخ - افزون دارند:

بگفتند ما بنده و چاکریم زمین جز بفرمان تو نسپریم

۲. ل، خ ۱، خ ۲ و بـخ - سپهد ۳. ل، خ ۱، خ ۲ و بـخ - همی کرد نخچیر ۴. خ ۱، خ ۲ - روزگار ۵. م -  
«و» را افزون دارد؛ ع - ابتدای رویداد را ندارد و از بیتهای ۲۹۶۶-۲۹۶۷ شروع کرده: فقال له أخوه زواره  
ذات یوم إنالم نقصد هذه البلاد إلا للأخذ بالثأر ۶. خ ۲ - بود ۷. ل، خ ۱ - رنگ و بوی پر آب؛ خ ۲ -  
رنگه و پرمی آب (کذا!!). ۸. ل، خ ۱ - کزو توشه آورد گویی روان؛ خ ۲ - بتن در همی تازه شد زو روان؛  
بـخ - تو گفתי کزو تازه گردد روان ۹. خ ۲ - زبان ترک خیره همی ۱۰. ل، خ ۱ و بـخ - سخن ۱۱. ل،  
خ ۱ - ز توران ۱۲. م، خ ۲ - اندر ۱۳. ل، خ ۱، خ ۲ - همه روز؛ بـخ - دگر جای ۱۴. ل، خ ۱ و بـخ -  
فرود آمد از اسپ ۱۵. خ ۱ - دو مصراع پس و پیش. ۱۶. ل، خ ۱، خ ۲ و بـخ - بدست ۱۷. ل، خ ۱ -  
مژگان شدش پر ز خون؛ خ ۲ - مژگانش پر شد ز خون ۱۸. خ ۱، خ ۲ - «و» را افزون دارند. ۱۹. ل، خ ۱ -  
گرفتند ۲۰. ل، خ ۱ - بیای؛ خ ۲ - فگندند هر کس بزخمش ز جای

زواره یکی سخت سوگند خورد  
 کزین پس نه نخچیر جویم نه خواب  
 ۲۹۶۵ نمانم که رستم برآساید<sup>۱</sup> ایچ  
 همانگه چون نزد تهمتن رسید  
 بدو گفت کاید<sup>۲</sup> بکین آمدیم  
 چو یزدان نیکی دهش زور<sup>۱</sup> داد  
 چرا باید این کشور آباد ماند  
 ۲۹۷۰ فرامش مکن کین آن شهریار<sup>۳</sup>  
 برانگیخت آن پیلتن راز جای<sup>۱</sup>  
 همان<sup>۱۰</sup> غارت و کشتن اندرگرفت  
 ز توران زمین تا بسقلاب و<sup>۱۱</sup> روم  
 همی<sup>۱۴</sup> سر بریدند برنا و پیر  
 ۲۹۷۵ برین گونه فرسنگ بیش از هزار  
 هرآنکس که بد مهتری<sup>۱۸</sup> باگهر  
 که بیزار گشتیم ز افراسیاب  
 ازان خون که او ریخت بر بیگناه  
 کنون انجمن گر<sup>۱۱</sup> پراگنده ایم  
 ۲۹۸۰ چو چیره شدی بیگنه خون مریز

۱. ل. خ، ۱. خ، ۲. آب از دو دیده بدرد ۲. ل. خ، ۱. بیاساید ۳. ل. خ، ۱. همه جنگ؛ خ، ۲. همی جنگ  
 ۴. خ، ۲. و بخ. ایدر ۵. ل. خ، ۱. و یا ۶. کذا درم؛ خ، ۱. بخ. روز ۷. خ، ۲. شاه را ۸. ل.  
 خ، ۱. و بخ. نبینی بصد روزگار؛ خ، ۲. که او چون نه بیند کسی گاه را ۹. ل. آن ساده دل راز جای؛ خ، ۱.  
 از کین دل راز جای؛ خ، ۲. آن زنده دل را بجای؛ بخ. دل آرمیده ز جای ۱۰. ل. خ، ۱. همه ۱۱. م.  
 خ، ۱. خ، ۲. «و» افتاده؛ ع. الی حدود الروم و سقلاب ۱۲. ل. خ، ۱. خ، ۲. و بخ. ندیدند ۱۳. خ، ۲.  
 مهتر ۱۴. خ، ۱. خ، ۲. و بخ. همه ۱۵. ل. برده ۱۶. م. بیتهای ۲۹۷۴-۲۹۷۵ دوبار. ۱۷. ل. خ، ۱.  
 و بخ. دو مصراع پس و پیش. ۱۸. خ، ۲. مهتر ۱۹. خ، ۲. نه بینیم ۲۰. ل. رای راه؛ خ، ۱.  
 خ، ۲. رای و راه ۲۱. خ، ۲. نه تخم بدی ما ۲۲. ل. خ، ۱. همه پیش تو یک بیک؛ خ، ۲. که ما سر  
 بسر پیش تو ۲۳. بخ. مکن با جهاندار یزدان ستیز

ندانیم ما کان جفاگر<sup>۱</sup> کجاست  
 چو بشنید گفتار آن انجمن  
 سوی مرز قچغار باشی<sup>۲</sup> براند<sup>۳</sup>  
 شدند انجمن پیش<sup>۴</sup> او بخردان  
 ۲۹۸۵ که کاوس بی دست و بی فر<sup>۵</sup> و پای  
 گر<sup>۶</sup> افراسیاب از رهی بی درنگ<sup>۷</sup>  
 بیابد<sup>۸</sup> بران پیر کاوس دست  
 یکایک همه فام کین<sup>۹</sup> توختیم  
 کجا سالیان اندر آمد بشش  
 ۲۹۹۰ کنون نزد آن پیر خسرو شویم<sup>۱۰</sup>  
 چو دل بر نهی بر سرای کهن  
 تهمتن بران گشت همداستان  
 بابرست گر<sup>۱</sup> در دم ازدهاست  
 بیچید بینادل<sup>۲</sup> پیلتن  
 سران سپه را سراسر بخواند  
 بزرگان و کار آزموده ردان<sup>۳</sup>  
 نشستست<sup>۴</sup> بر تخت بی رهنمای  
 یکی لشکر آرد بایران<sup>۵</sup> بجنگ<sup>۶</sup>  
 شود کام و آرام ما جمله<sup>۷</sup> پست  
 همه شهر آباد او<sup>۸</sup> سوختیم  
 که نگذشت بر ما یکی روز<sup>۹</sup> خوش<sup>۱۰</sup>  
 چو رزم اندر آید همه<sup>۱۱</sup> نو شویم<sup>۱۲</sup>  
 کند ناز<sup>۱۳</sup> وز تو بپوشد سخن<sup>۱۴</sup>  
 که فرخنده موبد زد این<sup>۱۵</sup> داستان

۱. ل، خ، ۱، ۲ و بیخ - نداند کسی کان سپهد ۲. ل، خ، ۱ - بر اسب است یا؛ خ ۲ - در آب است یا؛ بیخ -  
 درست است یا ۳. ل، خ، ۱ - بیدار دل ۴. م - قچغار باشی؛ ل - قچچار تاشی؛ خ ۱ - قچغار تاشی؛ خ ۲ -  
 قچغار باشی ۵. بیخ - سپه سوی قچار باشی براند؛ ع - و رحل و ساق عساکره حتی نزل فی بلد سماه  
 من تلك البلاد ۶. خ، ۲ - گرد ۷. خ، ۲ - روان؛ ع - کذا؛ و جمع عنده الامراء والقواد والأصبهذیه  
 ۸. ل، خ، ۱ - بی فروبی پز؛ خ ۲ - بی فروبی دست ۹. خ، ۲ - نشست از ۱۰. خ، ۱، ۲ - که ۱۱. خ، ۱ -  
 از ره بی درنگ؛ خ ۲ - از رهی بیگمان ۱۲. ل، خ، ۱، ۲ - بایران یکی لشکر آرد ۱۳. خ، ۲ - دمان  
 ۱۴. خ، ۲ - بیامد ۱۵. ل، خ، ۱، ۲ - پاک ۱۶. ل - بوم کین؛ خ ۱ - و ام کین؛ بیخ - نام و کین ۱۷. ل -  
 بوم آباد را؛ خ ۱ - بوم آباد او؛ خ ۲ - شهر و آباد و ۱۸. خ، ۲ - یاد ۱۹. ل، خ، ۱، ۲ - بیت پس از بیت  
 ۲۹۹۰ متن آمده؛ ع - بیت ترجمه نشده. ۲۰. خ، ۲ - شدیم ۲۱. ل، خ، ۱ - چو رزم آیدش هر کسی؛  
 خ ۲ - چو رزم آورد هر یکی؛ بیخ - چو بزم آیدش هر یکی ۲۲. خ، ۲ - بغنوم؛ ل - افزون دارد؛  
 بایران پرسینده تختگاه همانجا نگین و همانجا کلاه  
 چنین برده جستیم بر خواسته دل آراسته شد روان کاسته  
 خ، ۱، ۲ - صورتهایی از همان بیتها را افزون دارند. ۲۳. ل، خ، ۱ - راز؛ خ ۲ - باز ۲۴. ل، خ، ۱، ۲ - در  
 این جا صورتهایی از بیتهای ۲۹۹۴-۲۹۹۵ را افزون دارند (نک.)؛ ع - بیتهای ۲۹۹۱-۲۹۹۶ ترجمه نشده.  
 ۲۵. ل، خ، ۱ - موبد زدش؛ خ ۲ - زد موبد این؛ بیخ - موبد بزد



چنین گفت خرم دل رهنمای  
 بنوش و بناز و بیوش<sup>۱</sup> و بخور  
 ۲۹۹۵ سوی آز منگر که او<sup>۴</sup> دشمنست<sup>۵</sup>  
 نگه کن که در خاک جفت تو کیست  
 تهمتن چو بشنید شرم آمدش  
 نگه کرد ز اسپان بهر سو<sup>۶</sup> گله  
 غلام و پرستندگان ده<sup>۱۲</sup> هزار  
 ۳۰۰۰ همان نافه مشک و موی سمور<sup>۱۴</sup>  
 برنگ<sup>۱۱</sup> و ببوی و بدیبا و زر  
 ز گسترده‌نیها و از بیش و کم  
 ز گنج سلیح و<sup>۱۸</sup> ز تاج و ز تخت  
 ز توران سوی زابلستان کشید<sup>۱۹</sup>  
 ۳۰۰۵ سوی پارس شد طوس و گودرز و گیو  
 نهادند سر سوی شاه جهان  
 که خوبی<sup>۱</sup> گزین زین سپنجی سرای  
 ترا بهره اینست زین<sup>۲</sup> رهگذر  
 دلش برده جان<sup>۱</sup> آهرمنست<sup>۶</sup>  
 برین خواسته چند خواهی<sup>۸</sup> گریست  
 برفتن یکی رای گرم آمدش  
 که بودند بر دشت ترکان<sup>۱۰</sup> یله<sup>۱۱</sup>  
 بیاورد شایسته شهریار<sup>۱۳</sup>  
 ز در سپید و ز کیمال بور<sup>۱۵</sup>  
 شد آراسته پشت پیلان نر  
 ز پوشیدنیها و گنج و<sup>۱۷</sup> درم  
 بایران کشیدند و بر بست رخت  
 بنزدیک فرخنده دستان کشید<sup>۲۰</sup>  
 سپاهی چنان<sup>۲۱</sup> نامبردار و<sup>۲۲</sup> نیو  
 همه نامداران<sup>۲۳</sup> فرخ مهان

۱. ل، خ، ا، خ، ۲ و بیخ - خوشی ۲. ل - بیوی و بناز و بنوش؛ خ ۱ - بیوی و بناز و بجوش؛ خ ۲ - بخوبی  
 بناز و بیوش؛ بیخ - بیوش و بیاش و بنوش ۳. ل - بر ۴. ل، خ، ۱ - تو منگر سوی او که او؛ خ ۲ -  
 مپوی از پی آز کو ۵. خ ۱ - رستمست ۶. ل و بیخ - گرت دل نه بارای؛ خ ۱ - گرت دل نه بارای؛  
 خ ۲ - دلش پرده و جانس ۷. ل، خ، ا، خ، ۲ - بیتهای ۲۹۹۴ و ۲۹۹۵ پس از بیت ۲۹۹۱ آمده. ۸. خ ۲ -  
 بر چه باید ۹. خ ۲ - نگه کرد هر سوز اسپان؛ بیخ - بیاورد اسپان ز هر سو ۱۰. ل، خ، ا، خ، ۲ - توران  
 ۱۱. ع - بیتهای ۲۹۹۸ و ۲۹۹۹ چنین ادا شده: فامر بجمع السبایا و ضبطها فبلغ عدد من کان منهم من قرائب  
 أفراسیاب اثنی عشر ألفا ۱۲. خ ۲ - [د] و ۱۳. ل، خ، ۱ - کارزار ۱۴. خ ۱ - ستور ۱۵. ل، خ، ۱ -  
 سنجاب و قاقم ز کیمال گور [خ ۱ - تور]؛ م، کذا در خ ۱ - تور، به مفهوم توران، تورانی؛ خ ۲ - ز گردن سپید و  
 ز کیمال بور؛ بیخ - ز سنجاب و قاقم ز کیمال و بور ۱۶. ل، خ، ا، خ، ۲ و بیخ - بموی ۱۷. ل - ز پوشیدنیهای  
 زر و؛ خ ۱ - ز پوشیدنیها و زر و؛ م - «و» ندارد. ۱۸. ل، خ، ۱ - گنج و سلاح؛ خ ۲ - گنج سلاح؛ بیخ - تیغ  
 و سلیح ۱۹. ل، خ، ۱ - شدند ۲۰. ل، خ، ۱ - شدند؛ خ ۲ - رسید ۲۱. ل - چنان لشکری؛ خ ۱،  
 خ ۲ - چنان لشکر ۲۲. ل، خ، ۱ - «و» ندارند؛ خ ۲ - نامداران ۲۳. ل، خ، ا، خ، ۲ - چنین نامداران و

وزان پس چو بشنید<sup>۱</sup> افراسیاب  
 شد از باختن سوی دریای گنگ  
 همه بوم زیر و زبر کرده دید  
 ۳۰۱۰ نه اسپ<sup>۱</sup> و نه گنج و نه تاج و نه تخت  
 جهانی بآتش<sup>۸</sup> بر افروخته  
 ز دیده ببارید خونابه<sup>۱۰</sup> شاه  
 که هر کس که این را<sup>۱۱</sup> فرامش کند  
 همه یک بیک دل پر از کین کنید  
 ۳۰۱۵ بایران سپه<sup>۱۴</sup> رزم و کین آوریم<sup>۱۵</sup>  
 بیک رزم اگر باد ایشان بجست<sup>۱۷</sup>  
 که بگذشت رستم بران<sup>۱</sup> روی آب<sup>۲</sup>  
 دلی پر ز کینه<sup>۴</sup> سری پر ز جنگ  
 مهان کشته و کهتران برده دید<sup>۵</sup>  
 نه شاداب در باغ<sup>۷</sup> برگ درخت  
 همه کاخها کنده و سوخته<sup>۹</sup>  
 چنین گفت با مهتران سپاه  
 همی جان بیدار خامش<sup>۱۲</sup> کند  
 سپر بستر و تیغ<sup>۱۳</sup> بالین کنید  
 بنیزه خور اندر زمین آوریم<sup>۱۶</sup>  
 نباید چنین کردن<sup>۱۸</sup> اندیشه پست<sup>۱۹</sup>

۱. ل، خ، ۱، ۲ و بخ - چو بشنید بدگوهر ۲. ل، خ، ۱، ۲ - شد طوس و رستم بدان ۳. ع - بیتهای ۳۰۰۸-۳۰۰۷ چنین ادا شده: و لما رجع الایرانیون و خلعت منهم بلاد التریک ظهر افراسیاب من اقصی المشرق  
 ۴. ل، خ، ۱ - زکین و ۵. خ، ۱ - مرده دید ۶. خ، ۲ - آب ۷. ل، خ، ۱ - ایوان نه؛ خ، ۲ - (بوم؟) نوم  
 و نه؛ بخ - بر شاخ ۸. ل، خ، ۲ - پر آتش؛ خ، ۱ - بد آتش؛ بخ - ز آتش ۹. ع - افزون دارد: فجمع  
 من اصحابه و أهل مملکتهم ممن اقلنوا من مخالف المنون جماعات مجمعة و اوشابا مختلفة. فاستأنف الأمر و  
 جعل يستعد و یحتشد الی أن کثف سواده و کثرت عدده و عتاده ۱۰. خ، ۲ و بخ - خوناب ۱۱. ل،  
 خ، ۱، ۲ و بخ - این بد ۱۲. ل، خ، ۱، ۲ و بخ - بیهش ۱۳. ل، خ، ۱، ۲ و بخ - ترگ ۱۴. ل،  
 خ، ۱، ۲ و بخ - زمین ۱۵. ل، خ، ۱، ۲ - آورید ۱۶. ل، خ، ۱، ۲ و بخ - بجنگ آسمان بر زمین  
 آورید؛ ل، خ، ۱ - دو مصراع پس و پیش؛ ل، خ، ۱ - در این جاسه بیت افزون دارند:

ز بهر بر و بوم و پیوند خویش  
 همه کاخهاشان به پای آوریم  
 ز هر سو سلاح و سپاه آوریم  
 بستی یکی تازه راه آوریم  
 همان از پی گنج و فرزند خویش  
 چو شیران سوی جنگ رای آوریم

خ ۲ - صورتهایی از دو بیت نخستین این بیتها را افزون دارد:

همه کاخهاشان به پای آوریم  
 ز بهر بر و بوم و فرزند خویش  
 دگر گونه بر رسم و رای آوریم  
 همان از پی گنج و پیوند خویش

بخ - صورتی از دو بیت نخستین را بر اساس نسخه‌های ل و خ افزون دارد، لیکن صورتی از بیت سوم را  
 نسخه‌های خ ۲ و بخ پس از بیت ۳۰۱۶ افزون دارند (نک.). ۱۷. خ، ۱ - بخست؛ خ، ۲ - یکی رزم و باد  
 ایشان نخست ۱۸. ل - نشاید چنین کردن؛ خ، ۲ - نباید چنین کرد ۱۹. خ، ۱ - نشاید چنین دل در  
 اندیشه بست؛ خ، ۲ - افزون دارد:

برآراست بر<sup>۱</sup> هر سوی تاختن  
همی سوخت آباد بوم و<sup>۲</sup> درخت  
ز باران هوا خشک شد هفت سال  
شد از رنج و سختی<sup>۳</sup> جهان پرنیاز<sup>۴</sup>  
ندیدد ایچ<sup>۵</sup> هنگام پرداختن  
به<sup>۶</sup> ایرانیان بر شد آن<sup>۷</sup> کار سخت  
دگرگونه شد بخت<sup>۸</sup> و برگشت حال  
برآمد برین روزگار<sup>۹</sup> دراز<sup>۱۰</sup>

۱۶

چنان دید گودرز یک شب بخواب  
بران ابر باران خجسته<sup>۱۱</sup> سروش  
چو خواهی که یابی ز تنگی رها  
بتوران یکی نامداری<sup>۱۲</sup> نوشت  
۳۰۲۵ ز پشت سیاوش یکی شهریار<sup>۱۳</sup>  
ازین تخمه از گوهر کیقباد<sup>۱۴</sup>  
چو آید بایران پی فرخش  
که ابری برآمد ز ایران<sup>۱۵</sup> پرآب  
بگودرز گفتی که بگشای گوش  
وزین نامور ترک نژادها<sup>۱۶</sup>  
کجانام آن<sup>۱۷</sup> شاه کیخسروست<sup>۱۸</sup>  
هنرمند و از گوهر نامدار<sup>۱۹</sup>  
ز مادر سوی تور دارد نژاد  
ز چرخ آنچ پرسد<sup>۲۰</sup> دهد پاسخش

ز هر سو سلیح و سپاه آوریم دگر رزم را دل بجای آوریم

بخ - صورتی از آن و دو بیت دیگر را افزون دارد (بسنجید در قبل با توضیح ۱۶، بیت ۳۰۱۵):

بزودی یکی لشکری گرد کرد همه با سنان و سلیح نبرد

خود و لشکرش سوی ایران کشید بکین دلبران و شیران کشید

۱. ل و بخ - از ۲. خ - بند هیچ ۳. ل، خ - ۱. شاخ و همی زد ۴. ل، خ، ۱. خ - ۲. بر ۵. خ -  
بر شده ۶. خ - ۲. کار؛ بخ - رنگ ۷. خ - ۲. خشک و تنگی ۸. ل - روزگاری ۹. ع - بیتهای  
۳۰۱۹ - ۳۰۲۰ ترجمه نشده؛ خ ۲ - بیت را دوبار افزون دارد:

کنون زین سپس خواب گودرز [پ]بر بگوای پسندیده تیر بیر

کذا در نسخه‌های خطی؛ امکان دارد دو واژه آخر مصراع دوم «تیز بیر» خوانده شود، لیکن خود بیت تصور  
می‌شود معترضه‌ای است بر داستان آینده؛ بخ - افزون دارد:

نشسته بزابل یل پیلتن گرفته جهان ترک شمشیرزن

۱۰. خ - ۲. گیتی ۱۱. ل، خ - ۱. ابر پزان خجسته؛ خ ۲ - ابر و باران خجسته؛ بخ - ابر باران نشسته؛ ع - و فیه  
۱۲. خ، ۱. ع - بیت را ندارند. ۱۳. ل، خ - ۱. شهریار ۱۴. ل، خ، ۱. خ - ۲. او ۱۵. خ - ۲. بیت را  
ندارد. ۱۶. خ - ۲. ازدها ۱۷. خ - ۲. هنرمند و هم گو و هم بابها ۱۸. ل، خ - ۱. ازین گوهر از  
تخمه کیقباد؛ خ ۲ - ازین تخمه گوهر کیقباد؛ بخ - سرفراز وز تخمه کیقباد ۱۹. ل، خ - ۱. خواهد

میان را ببندد بکین پدر  
 بدریای قلزم<sup>۱</sup> بجوش آرد آب  
 ۳۰۳۰ همه ساله در جوشن کین بود  
 ز گردان ایران و<sup>۴</sup> گردنکشان  
 چنین است فرمان گردان<sup>۱</sup> سپهر  
 چو از خواب گودرز بیدار شد  
 بمالید بر خاک ریش سپید  
 کند کشور تور زیر و زبر<sup>۱</sup>  
 نخارد<sup>۲</sup> سر از کین افراسیاب  
 شب و روز در جنگ بر زین بود  
 نیابد جز از گیو از و کس<sup>۵</sup> نشان  
 بدو دارد<sup>۶</sup> از داد گسترده مهر  
 نیایش<sup>۸</sup> کنان پیش<sup>۱</sup> دادار شد  
 ز شاه جهاندار شد پرامید<sup>۱</sup>

۳۰۳۵ چو خورشید پیدا شد از پشت زاغ<sup>۱۱</sup>  
 سپهد نشست از بر تخت عاج<sup>۱۳</sup>  
 پراندیشه مر<sup>۱۵</sup> گیو را پیش خواند  
 بدو گفت فرخ پی و<sup>۱۶</sup> روز تو  
 تو تازادی از مادر بافرین<sup>۱۷</sup>  
 ۳۰۴۰ بفرمان یزدان خجسته سروش  
 نشسته بر ابری<sup>۱۸</sup> پر از باد<sup>۱۹</sup> و نم  
 مرا دید و<sup>۲۱</sup> گفت این همه غم چراست  
 ازیرا<sup>۲۲</sup> که بی فرّ و برزست شاه  
 برآمد بکردار زرّین چراغ<sup>۱۲</sup>  
 بیاراست ایوان بکرسی ساج<sup>۱۴</sup>  
 وزان خواب چندی سخنها براند  
 همان اختر گیتی افروز تو  
 پر از آفرین شد سراسر زمین  
 مرا روی بنمود در خواب دوش  
 بشتی جهان را<sup>۲۰</sup> سراسر ز غم  
 جهانی پر از کین و<sup>۲۱</sup> بی نم<sup>۲۲</sup> چراست  
 ندارد همی راه شاهان نگاه

۱. ع- این مصراع و بیت ۳۰۲۹ ترجمه نشده. ۲. خ ۲- ز دریای بی بن ۳. م- شوید؛ ل- بخارد؛  
 خ ۱ و بخ- نخارد؛ خ ۲- بخوارد ۴. خ ۲- «و» ندارد. ۵. ل، خ ۱- نیابد بجز گیو ز و کس؛ خ ۲-  
 نیابد بجز گیو کس زین ۶. ل، خ ۱- فرجام گردان؛ بخ- فرجام کار ۷. بخ- داور ۸. ل، خ ۲  
 و بخ- ستایش ۹. خ ۲- نزد ۱۰. ل- ز شاه جهان دل شده ناامید؛ خ ۱- ز شاه جهان دل شده  
 پرامید؛ خ ۲- ز شاه جهان شد دلش پرامید ۱۱. ل- از پرّ زاغ؛ خ ۲- از دشت زاغ ۱۲. کذا در ل،  
 خ ۱؛ م- زرّین چناغ؛ خ ۲، بخ- روشن چراغ؛ ع- ولما أصبح ۱۳. ل- ساج ۱۴. ل- بکردار  
 عاج؛ خ ۲- بکرسی و تاج؛ ع- تمام قطعه (بیت‌های ۳۰۳۵-۳۰۵۶) به‌طور خلاصه روایت شده. ۱۵. ل،  
 خ ۱- دل؛ خ ۲- شد ۱۶. خ ۲- «و» ندارد. ۱۷. ل، خ ۱- پاک‌دین ۱۸. خ ۲- بابری ۱۹. خ ۲-  
 آب ۲۰. ل، خ ۱- شدی شسته گیتی؛ خ ۲- شده شسته گیتی ۲۱. خ ۱- «و» ندارد. ۲۲. خ ۲- ماتم  
 ۲۳. خ ۲- از ایران

چو کیخسرو آید ز توران<sup>۱</sup> زمین  
 ۳۰۴۵ نیبند<sup>۲</sup> کس اوراز گردان نیو  
 چنین کرد بخشش سپهر بلند  
 همی نام جستی میان دو صف  
 که تادر جهان مردمست و سخن  
 زمین را همان با<sup>۳</sup> سپهر بلند  
 ۳۰۵۰ برنجست گنج و بنامست رنج<sup>۴</sup>  
 اگر جاودانه نمانی<sup>۵</sup> بجای  
 جهان را یکی شهریار آوری  
 بدو گفت گیو ای پدر بندهام  
 خریدارم این را گر آید<sup>۶</sup> بجای  
 ۳۰۵۵ بایوان<sup>۷</sup> شد و ساز رفتن گرفت

چو خورشید رخشنده آمد پدید  
 بیامد کمر بسته گیو دلیر  
 بگودرز گفت ای جهان پهلوان  
 کمندی و اسپه مرایار<sup>۸</sup> بس  
 زمین شد بسان گل شنبلید  
 یکی بارکش بادپایی بزیر<sup>۹</sup>  
 دلیر و سرافراز و روشن روان  
 نشاید کشیدن بدان مرز کس

۱. ل، خ ۱ - بایران ۲. ل، خ ۱ - رزم و ۳. بخ - نیارد ۴. خ ۲ - چواز؛ بخ - جزاز ۵. خ ۲ - درد؛  
 ل، خ ۱، خ ۲ - (و) را افزون دارند. ۶. خ ۲ - آید ۷. بخ - نیکو ۸. ل - زمین و آسمان با؛ خ ۱، خ ۲ -  
 زمین را همانا ۹. خ ۲ - که از تو گشاید غم و درد و بند ۱۰. ل، خ ۱ و بخ - و بارنج نامست و گنج  
 ۱۱. ل - به آید ز رنج؛ خ ۱ و بخ - بر آید ز رنج؛ خ ۲ - بر آید ز گنج ۱۲. ل، خ ۲ - بمانی ۱۳. ل، خ ۱ -  
 ترا؛ خ ۲ و بخ - همان ۱۴. خ ۲ - نامبر ۱۵. ل، خ ۱ - بفرمانت؛ خ ۲ - بکام تو ۱۶. خ ۲ - آری  
 ۱۷. خ ۲ - نامی و بی؛ بخ - نام تو ای ۱۸. خ ۱ - بایران ۱۹. خ ۲ - ماند ۲۰. بخ - بیت  
 افزون دارد: وداع زن گیو با شوهر و رفتن زن به سیستان. ۲۱. خ ۲ - کمندی بدست ازدهای دلیر؛ ل،  
 خ ۱ - افزون دارند:

همه دل پراز کین افراسیاب  
 دو رخ را پراز خون و دل چون کباب  
 بخ - افزون دارد:

بدو گفت گودرز یار تو چیست  
 بره اندرون با تو همراه کیست

۲۲. خ ۲ - باز

۳۰۶۰ چو<sup>۱</sup> مردم برم<sup>۲</sup> خواستار آیدم  
 مرادشت و کوهست یک چند جای  
 به پیروز بخت<sup>۱</sup> جهان پهلوان  
 تو مر بیژن خرد را در کنار  
 ندانم که دیدار باشد جزین  
 ۳۰۶۵ تو پدرود باش و مرا یاد دار  
 چو شویی ز بهر پرستش رخان<sup>۱</sup>  
 مگر باشدم دادگر<sup>۱۲</sup> رهنمای  
 بفرمان بیاراست و آمد برون  
 ازان پس مگر<sup>۳</sup> کارزار آیدم<sup>۴</sup>  
 مگر پیشم آید یکی رهنمای<sup>۵</sup>  
 نیایم جز از<sup>۷</sup> شاد و<sup>۸</sup> روشن روان  
 بسپرور نگهدارش از روزگار<sup>۹</sup>  
 که داند چنین جز جهان آفرین  
 روان را ز درد من آزاد دار  
 بمن بر جهان آفرین را بخوان<sup>۱۱</sup>  
 بنزدیک آن نامور کدخدای<sup>۱۳</sup>  
 پدر دل پر از درد و رخ<sup>۱۴</sup> پر ز خون<sup>۱۵</sup>

۱. ل، خ ۱ - که ۲. ل - برو ۳. بخ - مرا ۴. ل و بخ - افزون دارند:  
 کمندی بفتراک [ل - ببازو] و اسپ دوان  
 خ ۱ - همان بیت را با صورتی از مصراع نخستین افزون دارد: کمندی بیاورد و اسپ روان ۵. خ ۲ - بیت  
 را ندارد؛ ل، خ ۱ و بخ - افزون دارند:

نشاید که در شهرها بگذرم مرا باز دانند و کیفر برم  
 ۶. خ ۲ - پیروز بختی ۷. ل، خ ۱، خ ۲ - نیایم بجز؛ بخ - بیایم برت ۸. خ ۲ - شاه، و «و» ندارد.  
 ۹. خ ۲ - بیت پس از بیت ۳۰۶۷ آمده؛ ل، خ ۱ - افزون دارند:

بیاموزش آرایش رزم را بشاید [ل - نشاید] مگر رزم یا بزم را  
 بدین کودکی آن ازو دیده‌ام ز مردی که از کس بنشنیده‌ام  
 خ ۲ - پس از بیت ۳۰۶۷ متن، صورتی از بیت دوم این بیتها را افزون دارد (نک.)؛ بخ - صورتهایی از همان  
 بیتها را افزون دارد؛ ل، خ ۱ - بیت ۳۰۶۵ با واسطه پس از بیتهای برافزوده آمده. ۱۰. بخ - جهان ۱۱. ل،  
 خ ۱ - افزون دارند:

که اویست برتر ز هر برتری همان بنده اوست هر مهتری  
 نه بی امر او گردد این روزگرد نه بی رای او باشد این خواب و خورد  
 زمین و زمان و مکان آفرید توانایی و ناتوان آفرید  
 بدویست امید و بدویست باک خداوند آب و گل و باد و خاک

بخ - صورتهایی از همان بیتها را افزون دارد. ۱۲. ل، خ ۱، خ ۲ و بخ - یاور و ۱۳. خ ۲ - افزون دارد:  
 درین کودک این آرزو دیده‌ام که از هیچکس نیز نشنیده‌ام  
 بسنجید با توضیح ۹، بیت ۳۰۶۳ براساس نسخه ل و خ ۱. ۱۴. خ ۲ - پر از درد دل دیدگان ۱۵. ع -  
 و خرج و هو بیکی و يتوجع؛ ل، خ ۱ و بخ - بیت پس از بیت ۳۰۶۹ متن آمده.

دهن جنگ را باز کرده چو شیر<sup>۲</sup>      پدر پیر سر بود و برنا دلیر<sup>۱</sup>  
 ز رفتن دلش بود<sup>۵</sup> زیر و زبر      ندانست کو<sup>۳</sup> باز بیند پسر<sup>۴</sup>

۱۷

ز بهر بزرگی پسندیده‌اند      بسارنجه‌اکز جهان دیده‌اند  
 ازو بهره زهرست و تریاک نیست      سرانجام بستر جز از<sup>۱</sup> خاک نیست  
 بتارک چرا بر نهی تاج آز      چو<sup>۶</sup> دانی که ایدر نمانی<sup>۸</sup> دراز  
 سرش را سر اندر مفاک<sup>۱۰</sup> آوری      همان آز را زیر خاک<sup>۹</sup> آوری  
 کجارنج تو بهر دیگر کس است      ترازین جهان شادمانی بس است  
 سوی گور<sup>۱۲</sup> و تابوت تو ننگرد      تورنجی و آسان<sup>۱۱</sup> دگر کس خورد  
 سرش زیر گرد اندر آید همی      برو نیز شادی سر آید همی  
 پرستیدن دادگر پیشه کن<sup>۱۳</sup>      ز روز گذر کردن اندیشه کن  
 ره رستگاری همین است و بس<sup>۱۵</sup>      بترس از خدا<sup>۱۴</sup> و میازار کس  
 مشو در گمان<sup>۱۷</sup> پای درکش<sup>۱۸</sup> ز گل      کنون ای خردمند بیدار دل<sup>۱۶</sup>  
 توی بنده و کرده<sup>۱۹</sup> کردگار      ترا کردگارست پروردگار  
 ز هستی مکن پرسش و داوری      چو گردن باندیشه زیر<sup>۲۰</sup> آوری

۱. خ ۲- پدر بر پسر بود برنا و پیر      ۲. بخ- بسته میانرا بکردار شیر؛ ع- بیتهای ۳۰۶۹ و ۳۰۷۰ و تمام  
 قطعه پس از آنرا که متضمن گلایه از فانی بودن همه چیز دنیا است، تا انتهای بیت ۳۰۹۴ ندارد.      ۳. ل، خ ۱،  
 خ ۲ و بخ- کش      ۴. خ ۲- پدر؛ بخ- دگر      ۵. ل، خ ۱، خ ۲- گشت      ۶. خ ۲- سرانجام گیتی  
 بجز      ۷. خ ۲- تو      ۸. خ ۲- بمانی      ۹. ل، خ ۱- در مفاک      ۱۰. ل، خ ۱- همی زیر خاک؛  
 خ ۲- بسوی مفاک      ۱۱. ل، خ ۱- رنجی بری و      ۱۲. ل، خ ۱، خ ۲- خاک      ۱۳. ل- دو مصراع  
 پس و پیش      ۱۴. بخ- به نیکی گرای      ۱۵. ل، خ ۱، خ ۲- بیت را ندارند؛ ل، خ ۱ و بخ- افزون دارند:  
 اگر چند مانی ببايد شدن      پس این شدن نیست باز آمدن  
 منه هیچ دل بر جهنده [خ ۱- خمیده] جهان      که با تو نماند همی جاودان  
 خ ۲- همان بیتهارا، ولی با صورتی از بیت نخستین، افزون دارد:  
 که گر چند مانی ببايد شدن      پس از رفتنت نیز (کذا!) باز آمدن  
 ۱۶. ل، خ ۱، خ ۲- پاکیزه دل      ۱۷. خ ۲- بدگمان      ۱۸. ل، خ ۱، خ ۲ و بخ- برکش      ۱۹. خ ۲-  
 کرده و بنده؛ بخ- بنده کرده      ۲۰. ل، خ ۱- پیش

نشاید خور و خواب با آن نشست  
دلش کور باشد سرش<sup>۲</sup> بی خرد  
۳۰۸۵ ز هستی نشانست بر آب و خاک  
توانا و دانا و دارنده اوست  
[جهان آفرید و مکان و زمان  
چو سالار ترکان<sup>۵</sup> بدل گفت من  
چنان شاهزاده جوانرا<sup>۶</sup> بکشت  
۳۰۹۰ هم از پشت او روشن<sup>۱۰</sup> کردگار  
که با او بگفت آنک<sup>۱۳</sup> جز تو کس است  
خداوند خورشید و کیوان و ماه  
[خداوند هستی و هم راستی  
جز از<sup>۱۶</sup> رای و فرمان او راه نیست

۳۰۹۵ پسر را بفرمود گودرز پیر  
بفرمان او گویو بسته میان  
همی تاخت تا مرز<sup>۱۸</sup> توران رسید  
زبان را بترکی بیاراستی  
بتوران شدن کار را ناگزیر<sup>۱۷</sup>  
بیامد بکردار شیر ژیان  
هر آنکس که در راه تنها بدید<sup>۱۹</sup>  
ز کیخسرو از وی نشان<sup>۲۰</sup> خواستی

۱. ل، خ ۱ - خشنود باید ۲. خ ۲ - دلش ۳. ل - کنش راه در هر مفاک؛ خ ۱ - کفش را مکن در  
مفاک؛ خ ۲ - منش را مگردان هلاک؛ بخ - مکن خویشتن در مفاک ۴. ل، خ ۱، ۲ و بخ - بیت را ندارند.  
۵. ل، خ ۱ و بخ - توران ۶. خ ۱ - سر انجمن ۷. خ ۲ - جوان شهریار جهانرا ۸. ل، خ ۱ -  
جنگ؛ خ ۲ - گرز ۹. بخ - به پیش آمدش روزگار درشت ۱۰. ل، خ ۱ و بخ - داور ۱۱. بخ -  
نو آورد ۱۲. خ ۱ - باران بیار؛ خ ۲ - روشن بیار ۱۳. ل، خ ۱، ۲ - آنچه ۱۴. بخ -  
که با او بکرد آنچه بایست کرد برآورد از مغز و ایوانش گرد  
۱۵. م - بیت را ندارد؛ کذا در ل، خ ۱؛ خ ۲ - اگر بیش خواهی و گر کاستی؛ بخ - از ویست بیشی و هم کاستی  
۱۶. خ ۲ - بجز ۱۷. ل، خ ۱، ۲ و بخ - بیت را ندارند؛ ع - ترجمه بیت ۳۰۹۵ را نیز ندارد و حکایت از بیت  
۳۰۹۶ متن شروع شده. ۱۸. ل، خ ۱ - شهر؛ بسنجید ترجمه مصراع رابع - و مضی حتی دخل بلاد الترك  
۱۹. خ ۲ - رسید ۲۰. ل - ز خسرو بچربی خبر؛ خ ۱ - ز خسرو بخوبی خبر؛ خ ۲ - ز کیخسرو از وی خبر



چو گفتم ندارم ز شاه آگهی  
 ۳۱۰۰ بسخم کمندهش بیاویختی  
 بدان تا نداند کسی راز او  
 یکی را<sup>۲</sup> همی برد با خویشتن  
 همی رفت بیدار با او براه  
 بدو گفت روزی که اندر جهان  
 ۳۱۰۵ گر ایدونک یابم ز تو راستی  
 ببخشم ترا هرچ خواهی ز من  
 چنین داد پاسخ که دانش بسست  
 اگر زانک<sup>۷</sup> پرسیم هست آگهی  
 بدو گفت کیخسرو اکنون<sup>۹</sup> کجاست  
 ۳۱۱۰ چنین داد پاسخ که نشنیده‌ام  
 چو پاسخ چنین یافت از رهنمون<sup>۱۱</sup>

تنش راز جان زود کردی تهی<sup>۱</sup>  
 سبک از برش خاک بر بیختی<sup>۲</sup>  
 همان نشنود نام و آواز او  
 و را<sup>۴</sup> رهنمون بود زان انجمن  
 برو راز نگشاد تا چند گاه  
 سخن پرسم از تو یکی در<sup>۵</sup> نهان  
 بشویی بدانش دل از<sup>۱</sup> کاستی  
 ندارم دریغ از تو پرمایه تن  
 و لیکن پراگنده با هر کست  
 ز پاسخ زبان رانیابی<sup>۸</sup> تهی  
 ببايد بمن برگشادنت راست  
 چنین<sup>۱۱</sup> نام هرگز نپرسیده‌ام  
 بزد تیغ و انداختش سرنگون<sup>۱۲</sup>

بتوران همی رفت<sup>۱۳</sup> چون بیهشان  
 چنین تا برآمد برین هفت سال  
 خورش گور و پوشش هم از چرم گور  
 ۳۱۱۵ همی گشت گرد بیابان و کوه

مگر یابد از شاه جایی<sup>۱۴</sup> نشان  
 میان سوده<sup>۱۵</sup> از تیغ و بند<sup>۱۶</sup> دوال  
 گیا خوردن<sup>۱۷</sup> باره و<sup>۱۸</sup> آب شور<sup>۱۹</sup>  
 برنج و بسختی و دور از گروه<sup>۲۰</sup>

۱. ع- فان قال «لا أعرفه» طبر رأسه ۲. ل، خ ۱- بر ریختی؛ خ ۲- ز دور از درش خاک بر ریختی  
 ۳. خ ۱- یارا (کذا!). ۴. ل، خ ۱- که او؛ بخ- کجا ۵. خ ۱- بر ۶. ل، خ ۱- زد دل کژی و  
 ۷. م- گر ایدونک؛ خ ۲- اگر زانچه ۸. ل، خ ۱، خ ۲ و بخ- نیابی زبانم ۹. ل، خ ۱، خ ۲ و بخ- ایدر  
 ۱۰. بخ- خود این ۱۱. خ ۲- یافت از رهنمای؛ بخ- گفت آن رهنمون ۱۲. خ ۲- سرپای ۱۳. بخ-  
 همی رفت هر جای ۱۴. خ ۲- از شاه باسی؛ بخ- از شاهزاده ۱۵. خ ۲- بسته، آنچه ترجمه عربی  
 نیز تأیید می‌کند، بسنجید باع- حتی أنت علیه سبع سنین لم یضع فیها ساعة سلاحه و لا أراح یوما فرسه  
 ۱۶. ل- از تیغ بند و؛ خ ۱- از بند و تیغ و؛ خ ۲- «و» را افزون دارد. ۱۷. م- «و» ندارد. ۱۸. ل،  
 خ ۱- و باده‌اش ۱۹. بخ- گیا خورد گاهی و گاه آب شور؛ ع- مصراع ترجمه نشده. ۲۰. ل، خ ۱-  
 افزون دارند:

چنان بد که روزی پراندیشه بود  
 بدان مرغزار اندر آمد دژم  
 زمین سبز و چشمه پر از آب<sup>۴</sup> دید<sup>۵</sup>  
 فرود آمد و اسپ را بر<sup>۷</sup> گذاشت<sup>۸</sup>  
 ۳۱۲۰ همی گفت مانا که دیو پلید  
 ز کیخسرو ایدر نبینم<sup>۱۱</sup> نشان  
 کنون گر<sup>۱۴</sup> برزم اند یاران من  
 یکی نامجوی و یکی<sup>۱۱</sup> شادروز  
 همی برفشانم بخیره روان<sup>۱۷</sup>  
 ۳۱۲۵ همانا که خسروز مادر نژاد  
 ز جستن مرا رنج و سختیست بهر

بپیشش یکی بارور<sup>۱</sup> بیشه بود<sup>۲</sup>  
 جهان خرّم و مرد را دل<sup>۳</sup> بغم  
 همی<sup>۱</sup> جای آرامش و خواب دید  
 بخت و همی بر دل<sup>۱</sup> اندیشه داشت  
 بر پهلوان بد که آن خواب دید<sup>۱۰</sup>  
 چه<sup>۱۲</sup> دارم همی خویشان را کشان<sup>۱۳</sup>  
 ببزم اندرون غمگساران من  
 مرا بخت بر گنبد<sup>۱۱</sup> افشانند گوز  
 خمیدست پشتم<sup>۱۸</sup> چو خم کمان  
 و گر زاد دادش زمانه بباد<sup>۱۹</sup>  
 انوشه کسی کو بمیرد بزهر

بدانگه که رستم ازین روی آب  
 سپهدار توران بگنگ [خ ۱- بگنگ] آمدش  
 به پیران بفرمود کای شهریار [خ ۱- هوشیار]  
 ز ماچین بیاور بمادر دهش  
 فرستاد پیران هم اندر زمان  
 بیاورد پور سیاوش را  
 سپردش بمادر همان جایگاه  
 چو گویو دلاور بتوران زمین  
 بخ - صورتهایی از همان بیتها را افزون دارد.

۱. کذا در خ ۲؛ م، ل، خ ۱ - نامور؛ بسنجید با ترجمه بیتهای ۳۱۱۶-۳۱۱۹ - فانتھی جیو ذات یوم الی مرج  
 کثیر النبات معشب الجنبات ۲. بخ -

چنان شد که روزی پراندیشه شد به نزدیکی نامور بیشه شد

۳. ل، خ ۱ - گیو را دل؛ خ ۲ - دل مرورا ۴. ل، خ ۱، خ ۲ - زمین سبزه و جوی پر آب ۵. خ ۲ - بود  
 ۶. ل - چنان؛ خ ۱ - همان؛ خ ۲ - همه ۷. خ ۲ - در ۸. ل، خ ۱ - از اسپ و اندر گذاشت ۹. ل و بخ -  
 بخت و همی دل پر؛ خ ۱ - همی خفت و دل پر؛ خ ۲ - بخت و همه دل پر ۱۰. ل، خ ۱ - افزون دارند:

دگر گفت با دل که از چندگاه شدستم بدین مرز جویای شاه

۱۱. بخ - نیابم ۱۲. خ ۲ - چو ۱۳. خ ۱ - نهان ۱۴. ل، خ ۱، خ ۲ - تا ۱۵. ل، خ ۱، خ ۲ - دگر  
 ۱۶. خ ۲ - بر کند و ۱۷. ل، خ ۱، خ ۲ و بخ - زمان ۱۸. ل، خ ۱، خ ۲ و بخ - خمیده روانم ۱۹. خ ۲ - بباد

سرش<sup>۱</sup> پر ز غم گرد آن مرغزار  
 یکی چشمه دید تابان<sup>۲</sup> ز دور  
 یکی جام پر می گرفته<sup>۳</sup> بچنگ  
 ۳۱۳۰ ز بالای او فرّه ایزدی  
 تو گفتی منوچهر بر<sup>۴</sup> تخت عاج  
 همی بوی مهر آمد<sup>۵</sup> از روی او  
 بدل گفت گیو این بجز<sup>۶</sup> شاه نیست  
 پیاده بدو تیز بنهاد روی  
 ۳۱۳۵ گره سست<sup>۷</sup> شد بر در رنج او  
 چو کیخسرو از چشمه او را بدید  
 بدل گفت کاین گرد جز گیو نیست  
 مرا کرد خواهد همی خواستار  
 چو آمد برش گیو بردش نماز  
 ۳۱۴۰ برانم<sup>۸</sup> که پور سیاوش توی  
 چنین داد پاسخ ورا شهریار  
 بدو گفت گیو ای سر راستان  
 همی گشت شه راکنان خواستار<sup>۹</sup>  
 یکی سر و بالا دل آرام پور<sup>۱۰</sup>  
 بسر بر زده دسته بوی و رنگ<sup>۱۱</sup>  
 پدید آمد و<sup>۱۲</sup> رایت بخردی<sup>۱۳</sup>  
 نشستست بر سر ز پیروزه تاج<sup>۱۴</sup>  
 همی زیب تاج آمد<sup>۱۵</sup> از موی<sup>۱۶</sup> او  
 چنین چهره<sup>۱۷</sup> جز درخور گاه نیست  
 چو تنگ اندر آمد گو شاهجوی<sup>۱۸</sup>  
 پدید آمد آن نامور گنج او<sup>۱۹</sup>  
 بخندید و شادان دلش بر دمید  
 بدین مرز خود زین نشان نیو نیست  
 بایران برد تا کند<sup>۲۰</sup> شهریار  
 بدو گفت کای نامور سرفراز<sup>۲۱</sup>  
 ز تخم کیانی و کیخسروی<sup>۲۲</sup>  
 که تو گیو گودرزی ای نامدار  
 ز گودرز با تو که زد داستان

۱. خ ۲ - سری؛ بخی - دل ۲. ل - تاشه کند خواستار؛ خ ۱ - تاشه کند غمگسار؛ بخی - شه را شده خواستار  
 ۳. بخی - رخشان ۴. م - دل انجام تور ۵. ل، خ ۱ و بخی - جام می برگرفته ۶. ل، خ ۱ - رنگ  
 رنگ؛ خ ۲ - گل برنگ ۷. ل، خ ۱ - آمده؛ خ ۲ - آید و ۸. خ ۱ - خسروی ۹. ل، خ ۱ - که با طوق  
 بر؛ خ ۲ - که با طوق و با ۱۰. ل، خ ۱ - و [خ ۱ - و] ندارد. بر سرش بیجاده تاج؛ خ ۲ - نشسته بسر بر  
 ز بیجاده تاج؛ بخی - بیت رادر پنج بیت دیگر تقسیم کرده. ۱۱. ل، خ ۲ و بخی - آید ۱۲. خ ۲ - بوی  
 ۱۳. ل - کین را بجز؛ خ ۱ - کین جز از؛ خ ۲ - این جز که آن ۱۴. خ ۲ - شاه ۱۵. ل - دل شاهجوی؛  
 خ ۱ - دلش شاهجوی؛ خ ۲ - بدل شاهجوی؛ بخی - به نزدیک اوی ۱۶. خ ۱ - نیست ۱۷. خ ۲ - آن  
 نور و آن گنج او ۱۸. ل - برد تا بوم؛ خ ۱ - برد تا بر؛ خ ۲ - کند تا بزد ۱۹. ل، خ ۱ و بخی -  
 بدو گفت گیو ای شه [بخی - سر] سرفراز جهانرا بمهر تو آمد نیاز  
 خ ۲ - بدو گفت گیو ای گو سرفراز خرد را بنام تو آید نیاز  
 بسنجید باع - ترجمه بیت: فتلقاه جیو و قال أیها الملك الشہریار الکبیر ۲۰. ل، خ ۱ - بدانم ۲۱. ل، خ ۱  
 و بخی - باهش تویی؛ بخی - بیت اخیر را ندارد، ولی در بیت ۳۱۴۲ عبارت «بدو گفت گیو» با «مرا یاد کن» عوض شده.

ز کشواد<sup>۱</sup> و گیوت که داد آگهی  
بدو گفت کیخسرو ای شیرمرد  
۳۱۴۵ که از فرّ یزدان گشادی سخن  
همی گفت با نامور مادرم  
سرانجام کیخسرو آید پدید  
بدانگه که گردد جهاندار نیو  
مر او را سوی تخت ایران برد<sup>۵</sup>  
۳۱۵۰ جهان را<sup>۱</sup> بمردی بپای آورد  
بدو گفت گیو ای سر سرکشان  
نشان سیاوش پدیدار بود  
تو بگشای و بنمای بازو بمن  
برهنه تن خویش بنمود شاه  
۳۱۵۵ که میراث بود از گه<sup>۹</sup> کیقباد  
چو گیو آن نشان<sup>۱۲</sup> دید بردش نماز  
گرفتش ببر شهریار زمین  
از ایران پرسید وز تخت و گاه<sup>۱۴</sup>  
بدو گفت گیو ای جهاندار کی  
۳۱۶۰ جهاندار<sup>۱۶</sup> دارنده<sup>۱۷</sup> خوب و زشت  
همان هفت کشور بشاهنشهی<sup>۱۹</sup>  
نبودی<sup>۲۱</sup> دل من بدین خرّمی

که با خرّمی بادی و فرّهی  
مرا مادر این از پدر یاد کرد  
بدانگه که اندرزش<sup>۲</sup> آمد بن  
کز ایدر چه آیدز بد بر سرم  
بجا<sup>۳</sup> آورد بندها را کلید  
ز ایران بیاید سرافراز<sup>۴</sup> گیو  
بر نامداران و شیران برد<sup>۵</sup>  
همان کین ما را بجای آورد  
ز فرّ بزرگی چه داری<sup>۶</sup> نشان  
چو بر گلستان نقطه<sup>۷</sup> قار<sup>۸</sup> بود  
نشان تو پیداست بر انجمن  
نگه کرد گیو آن نشان سیاه  
درستی<sup>۹</sup> بدان بد کیان را نژاد<sup>۱۱</sup>  
همی ریخت آب و همی گفت راز  
ز شادی<sup>۱۲</sup> برو بر گرفت آفرین  
ز گودرز وز رستم نیک خواه<sup>۱۴</sup>  
سرافراز و بیدار و فرخنده پی  
مرا گر نمودی<sup>۱۶</sup> سراسر بهشت  
نهاد بزرگی و تاج مهی<sup>۱۹</sup>  
که روی تو دیدم بتوران زمی

۱. خ ۲- گودرز ۲. خ ۱- اندر دوش ۳. ل، خ ۲ و یخ- پدید؛ خ ۱- بیدار (برخلاف وزن). ۴. ل،  
خ ۱- بیاید به توران ۵. خ ۲- بود ۶. خ ۲- جهانی ۷. خ ۲- دانی؛ ع- ما الذی معک من  
علامة الکیانیة ۸. خ ۲- بر نقطه گلستان قار؛ ع- نقطة من المسک ۹. ل، خ ۲- کی ۱۰. خ ۲-  
بزرگی ۱۱. ع- و تلك علامة صحة النسب و اتصاله بکیقباد ۱۲. خ ۲- آنچنان ۱۳. خ ۱-  
بشادی ۱۴. ل، خ ۱، خ ۲ و یخ- تخت شاه ۱۵. ل، خ ۲ و یخ- رزم خواه؛ خ ۱- کینه خواه ۱۶. خ ۲-  
نگهدار و ۱۷. ل، خ ۱، خ ۲ و یخ- داننده ۱۸. ل، خ ۱، خ ۲ و یخ- سپردی ۱۹. ل- بشاهی  
جهان؛ خ ۱- به شادی جهان ۲۰. ل، خ ۱- مهان ۲۱. خ ۲- به مردی

که داند بگیتی<sup>۱</sup> که من زنده‌ام  
 سپاس از جهاندار کین رنج سخت  
 ۳۱۶۵ برفتند زان بیشه هردو براه  
 وزان هفت ساله غم و درد او  
 همی گفت با شاه یکسر<sup>۵</sup> سخن  
 همان<sup>۱</sup> خواب گودرز و رنج دراز  
 ز کاوس کش سال بفرگند فر  
 ۳۱۷۰ ز ایران<sup>۱</sup> پراگنده شد رنگ و بوی  
 دل خسرو از درد و رنجش<sup>۱۱</sup> بسوخت  
 بدو گفت کاکنون ز رنج دراز  
 مرا چون پدر باش و با کس مگوی

سپهبد<sup>۱۴</sup> نشست از بر اسپ<sup>۱۵</sup> گیو  
 ۳۱۷۵ یکی تیغ هندی گرفته بچنگ  
 زدی گیو بیدار دل گردنش  
 برفتند سوی سیاوش گرد  
 فرنگیس را نیز کردند یار  
 که هرسه براه اندر آرند روی  
 ۳۱۸۰ فرنگیس گفت ار درنگ آوریم  
 ازین آگهی یابد افراسیاب

۱. ل، خ ۱ و بیخ - بایران ۲. خ ۱ - آتش ۳. ل، خ ۱، خ ۲ و بیخ - افزون دارند:  
 سیاوش را زنده گر دیدمی ز تیمار و رنجش بپرسیدمی  
 ۴. خ ۲ - «و» ندارد. ۵. ل، خ ۱ و بیخ - گیو این؛ خ ۲ - گیو آن ۶. خ ۲ - هم از ۷. م - خورد  
 ۸. ل - گشته بی پای و پز؛ خ ۱ و بیخ - گشت بی پا و سر؛ خ ۲ - بیتهای ۳۱۶۹-۳۱۷۲ را ندارد. ۹. بیخ -  
 ایوان ۱۰. بیخ - درد ایشان ۱۱. ل، خ ۱ - «و» را افزون دارند. ۱۲. خ ۲ - بدان ۱۳. خ ۲ - دارد  
 ۱۴. م - شهشه ۱۵. خ ۲ - تخت ۱۶. ل، خ ۱، خ ۲ و بیخ - همی رفت پیش اندرون گیو نیو ۱۷. ل -  
 آمدش ۱۸. خ ۱ - برد، و افزون دارد:  
 برفتند سوی فرنگیس نیز چو او را بدیدند گفتند خیز  
 ۱۹. ل، خ ۱ - سر ۲۰. ع - إن لم نبادر علی الفور فاتتنا الفرصة و ضاق بنا الأمر ۲۱. خ ۲ - نسازد

بیاید<sup>۱</sup> بکردار دیو سپید  
 یکی راز مازنده اندر جهان  
 جهان پر ز بدخواه و پردشمنست  
 تو ای بافرین شاه فرزند من  
 که گر<sup>۵</sup> آگهی یابد آن مرد شوم  
 یکی مرغزارست ز ایدر نه دور  
 همان جویبارست و آب روان  
 تو برگیر<sup>۹</sup> زین و لگام سیاه  
 چو خورشید بر تیغ گنبد شود<sup>۱۱</sup>  
 گله هرچ هست اندر آن مرغزار  
 به بهزاد بنمای زین و لگام  
 چو آبی برش<sup>۱۴</sup> نیک بنمای چهر  
 سیاوش چو گشت از جهان ناامید  
 چنین گفت شبرنگ بهزاد را  
 همی باش بر<sup>۱۶</sup> کوه و در<sup>۱۷</sup> مرغزار  
 و رابارگی باش و گیتی بکوب  
 دل از جان شیرین شود ناامید  
 نبیند کسی<sup>۲</sup> آشکار و نهان  
 همه مرز ما جای آهرمنست  
 نگر تا نیوشی<sup>۳</sup> یکی پند من<sup>۴</sup>  
 برانگیزد آتش ز آباد بوم  
 بیکسو ز راه سواران تور<sup>۱</sup>  
 که از دیدنش تازه<sup>۷</sup> گردد روان<sup>۸</sup>  
 برو سوی آن مرغزاران پگاه<sup>۱۰</sup>  
 گه خواب و خورد سپهد شود<sup>۱۲</sup>  
 بآبشخور آید سوی جویبار  
 چو او رام گردد تو بگذار گام<sup>۱۳</sup>  
 بیارای و بسبای رویش بمهر<sup>۱۵</sup>  
 برو تیره شد روی روز سپید  
 که فرمان مبر زین سپس باد را  
 چو کیخسرو آید ترا خواستار  
 ز دشمن زمین را بنعلت بروب<sup>۱۸</sup>

۱. خ ۲- بیامد ۲. ل- نماند نه نیز؛ خ ۱- نمایند نیز؛ خ ۲- نه بینند نیز؛ بخ- نماند همی ۳. بخ- شنو  
 تابگویم ۴. ل، خ ۱، خ ۲- بیت را ندارند. ۵. خ ۱- وگر؛ خ ۲- اگر ۶. خ ۲- بیتهای ۳۱۸۷-۳۱۸۹  
 را ندارد. ۷. م- دیده ۸. ل، خ ۱ و بخ- بیت را ندارند؛ بسنجید با توضیح ۱۰. ۹. ل- باگیو؛  
 خ ۱- باگیو و ۱۰. ل- براه؛ ل، خ ۱ و بخ- افزون دارند:

به بینی یکی کوه سر بر سپهر که بروی بساید همی ابر چهر  
 ببالا برآیی یکی مرغزار به بینی بکردار خرم بهار  
 یکی جویبارست و آب روان ز دیدار او تازه گردد روان

۱۱. ل، خ ۱- کشید ۱۲. ل، خ ۱، بخ- در خواب راه [بخ- رای] سپهد کشید؛ خ ۲- در خواه راه سپهد  
 شود ۱۳. ل، خ ۱- چنورام گردد تو بردار گام؛ خ ۲- چو آرام گردد تو بردار گام ۱۴. ل، خ ۱- برو  
 پیش او ۱۵. ل، خ ۱ و بخ- بخوان و برو مال دستت بمهر؛ خ ۲- بیارای و پیش آی رویش بمهر (کذا!).  
 ۱۶. ل، خ ۱ و بخ- در؛ خ ۲- وبر ۱۷. خ ۲- بر ۱۸. ل، خ ۱- افزون دارند:  
 کجا یابد او مر ترا بی گمان چو بشنید خسرو چو شیر دمان [خ ۱- ژبان]

نشست از بر اسپ سالار نیو  
 بدان تند بالا نهادند روی  
 ۳۲۰۰ فسیله چو آمد بتنگی فراز<sup>۲</sup>  
 نگه کرد بهزاد و کی را بدید  
 بدید آن نشست سیاوش پلنگ<sup>۳</sup>  
 همی داشت در<sup>۴</sup> آبخور پای خویش  
 چو کی خسرو او را آرام یافت  
 ۳۲۰۵ بمالید بر چشم او دست<sup>۵</sup> و روی  
 لگامش بدو داد و<sup>۶</sup> زین بر نهاد  
 چو بنشست بر باره<sup>۷</sup> بفشارد ران  
 بکردار باد هوا بردمید  
 غمی شد دل گیو و<sup>۸</sup> خیره بماند  
 ۳۲۱۰ همی گفت کاهرم<sup>۹</sup> چاره جوی  
 کنون جان خسرو شد و<sup>۱۰</sup> رنج من  
 چو یک نیمه بیرید زان<sup>۱۱</sup> کوه شاه<sup>۱۲</sup>  
 همی بود تا پیش او رفت گیو

۱. ل، خ، ۱، خ، ۲ - در ۲. خ، ۲ - راه جوی ۳. خ، ۲ - هزار ۴. ل، خ، ۱ - «و» ندارند. ۵. ل، خ و بیخ - افزون دارند:

شتابان بشد خسرو سرفراز بنزدیک آن چشمه چون شد فراز

به بهزاد بنمود زین و لگام بدان تا بر آیدش ازان کار کام

۶. خ، ۲ - بیت را ندارد. ۷. م - خدنگ؛ خ، ۱ - گنگ ۸. م - پلنگ ۹. ل، خ، ۱، خ، ۲ و بیخ - بر ۱۰. ل - که زان جا که بد دست؛ خ، ۲ - ازان خاک بر پای؛ بیخ - از آنجا که بد پای ۱۱. ل، خ، ۱ و بیخ - افزون دارند:

همی بود بر جای شبرنگ زاد ز دو چشم او چشمها برگشاد

سپهدار با گیو گریان شدند چو بر آتش تیز بریان شدند

گشادند از دیدگان هنر دو آب زبان پر ز نفرین افراسیاب

۱۲. ل، خ، ۱ - دستش ابر چشم ۱۳. خ، ۱ - روی؛ خ، ۲ - بر ویال و گیسو و پخشیده موی ۱۴. ل، خ، ۱ -

بسرکرد ۱۵. ل، خ، ۱، خ، ۲ - همی ۱۶. ل، خ، ۱، خ، ۲ - بر زین ۱۷. خ، ۲ - هیونی ۱۸. خ، ۲ - بیوسید

واز ۱۹. خ، ۲ - ناامید ۲۰. خ، ۲ - «و» ندارد. ۲۱. خ، ۲ - اهریمن ۲۲. خ، ۲ - شدی ۲۳. ل،

خ، ۱ - همه؛ بیخ - همی ۲۴. خ، ۲ - از ۲۵. خ، ۲ - راه ۲۶. خ، ۲ - کاب

که شاید که اندیشه پهلوان  
 ۳۲۱۵ بدو گفت گیو ای شه سرفراز<sup>۱</sup>  
 تو از<sup>۲</sup> ایزدی فرّ و برز کیان  
 بدو گفت زین اسپ فرّخ نژاد  
 چنین بود<sup>۳</sup> اندیشه پهلوان  
 کنون رفت و رنج مرا باد کرد<sup>۴</sup>  
 ۳۲۲۰ ز اسپ اندر آمد جهان دیده گیو  
 که روز و شبان بر تو فرخنده باد  
 که با برز و اورندی<sup>۵</sup> و رای و فر<sup>۶</sup>  
 ز بالا بایوان نهادند روی  
 چو نزد فرنگیس رفتند باز  
 ۳۲۲۵ بدان تانهانی<sup>۷</sup> بود کارشان  
 فرنگیس چون روی بهزاد دید  
 دورخ را بیال و برش بر نهاد  
 چو آب دو<sup>۸</sup> دیده پراگنده کرد  
 بایوان یکی گنج بودش<sup>۹</sup> نهان  
 ۳۲۳۰ یکی گنج آگنده دینار بود

۱. خ ۲ - سرفراز شاه، سهو قلم، باید «شاد» باشد. ۲. خ ۱ - شود. ۳. خ ۲ - یکی بر دل اندیشه آمدت  
 یاد، مصراع دوم بیت ۳۲۱۷ اشتباهاً تکرار شده. ۴. ل، خ ۱ و ب خ - بدین ۵. م - آری ۶. خ ۱ -  
 بیتهای ۳۲۱۶، ۳۲۱۷ پس از بیت ۳۲۱۸ متن آمده؛ خ ۲ - بیتهای ۳۲۱۶، ۳۲۱۷ را ندارد. ۷. ل، خ ۱، خ ۲  
 و ب خ - کردی ۸. ل، خ ۱ - آمد بجنگ جوان؛ خ ۲ - آید بر این جوان ۹. ل و ب خ - کرد باد؛ خ ۱، خ ۲ -  
 کرد یاد ۱۰. ل، خ ۱ و ب خ - پر از غم روان من و دیو شاد؛ خ ۲ - پر از رنج جان من و دیو شاد ۱۱. ل،  
 خ ۱، خ ۲ - دل ۱۲. ل - اورنگی ۱۳. خ ۱ - که با فرّ و اورنگ و با جاه و فرّ؛ خ ۲ - که با ایزدی رای  
 داری و فرّ ۱۴. خ ۲ - بر آمیخت زیبا ۱۵. خ ۱ - گهر با هنر ۱۶. خ ۲ - طبع ۱۷. ل - بیت را  
 ندارد. ۱۸. خ ۲ - گفت چندی براه ۱۹. خ ۲ - نهادی ۲۰. ل، خ ۱ و ب خ - کس آگه ز بازارشان؛ خ ۲ -  
 کس آگه ز گفتارشان ۲۱. ل، خ ۱، خ ۲ و ب خ - روان سیاوش همی ۲۲. خ ۲ - بیت را ندارد. ۲۳. ل،  
 خ ۱ - آب از دو ۲۴. خ ۲ - یکی گنج آگنده بددر ۲۵. خ ۲ - نه بودی کس آگه از آن در ۲۶. ب خ - گهر



همان گنج گوپال<sup>۱</sup> و برگستوان  
 در<sup>۲</sup> گنج بگشاد پیش پسر  
 چنین گفت با گیو کای برده رنج<sup>۴</sup>  
 ز دینار وز گوهر شاهوار  
 ۳۲۳۵ ببوسید پیشش زمین پهلوان  
 همه<sup>۱</sup> پاسبانیم و گنج آن تست  
 زمین از تو گردد بهار<sup>۸</sup> بهشت  
 جهان پیش فرزند تو بنده باد  
 چو افتاد بر خواسته چشم گیو  
 ۳۲۴۰ ز گوهر که پرمایه تر یافتند  
 همان ترگ و پرمایه برگستوان  
 سر<sup>۱۲</sup> گنج را شاه کرد استوار

چو این کرده شد بر نهادند زین  
 فرنگیس ترگی<sup>۱۳</sup> بسر بر نهاد  
 ۳۲۴۵ سران سوی ایران نهادند گرم  
 بشد<sup>۱۵</sup> شهر یکسر پر از گفت و گوی  
 نماند این سخن یک زمان در نهفت  
 که آمد ز ایران سرافراز گیو  
 سوی شهر ایران نهادند روی

۱. خ. ۱- گنج و گوپال؛ خ. ۲- گنج و یال ۲. خ. ۲ و بیخ- سر ۳. ل، خ. ۱- دل ۴. خ. ۲- بادبو  
 کای دیده رنج ۵. ل، خ. ۱، خ. ۲ و بیخ- بیت پس از بیت ۳۲۳۶ آمده ۶. ل، خ. ۱ و بیخ- که ما ۷. خ. ۲-  
 رنج و گنج ۸. ل، خ. ۱ و بیخ- بهاران ۹. خ. ۱- دارد؛ خ. ۲- راند ۱۰. ل، خ. ۱، خ. ۲- بدسگالانت  
 افکنده؛ بیخ- بدسگالان توکنده ۱۱. خ. ۲- سواران؛ ع- لسیاوخش ۱۲. ل، خ. ۱ و بیخ- در ۱۳. خ. ۲-  
 تاجی ۱۴. خ. ۲- نهان چون بود آنچنان ۱۵. ل، خ. ۱- همه؛ خ. ۲- چو شد ۱۶. خ. ۲- بیدار شد  
 ۱۷. ل، خ. ۱ و بیخ- یل

۳۲۵۰ چو بشنید پیران غمی گشت سخت  
 ز گردان<sup>۲</sup> گزین کرد کلباد را  
 بفرمود تا<sup>۱</sup> ترک سیصد سوار<sup>۷</sup>  
 سرگیو بر نیزه سازید گفت  
 ببندید کیخسرو و شوم را  
 ۳۲۵۵ سپاهی برین گونه گرد و جوان  
 فرنگیس با رنج دیده پسر  
 ز پیمودن راه و رنج شبان  
 دو تن خفته و گیو با رنج و خشم  
 ببرگستوان اندرون اسپ گیو  
 ۳۲۶۰ زره در بر و بر سرش بود<sup>۴</sup> ترگ  
 چو از دور گرد سپه را بدید  
 خروشی بر آورد برسان ابر  
 میان سواران بیامد<sup>۸</sup> چو گرد  
 بلرزید برسان برگ<sup>۱</sup> درخت<sup>۲</sup>  
 چو نستیهن و<sup>۴</sup> گرد پولاد را<sup>۵</sup>  
 برفتند تازان بران کارزار<sup>۸</sup>  
 فرنگیس را خاک باید نهفت  
 بداختر پی او<sup>۱</sup> بر و بوم را<sup>۱۱</sup>  
 برفتند بیدار دو پهلوان  
 بخواب اندر آورده بودند سر  
 جهانجوی را<sup>۱۱</sup> گیو بد پاسبان  
 براه سواران<sup>۱۲</sup> نهاده دو چشم  
 چنانچون بود ساز مردان<sup>۱۳</sup> نیو  
 دل ارغنده و تن<sup>۱۵</sup> نهاده بمرگ  
 بزد دست و تیغ از میان برکشید  
 که تاریک<sup>۱۶</sup> شد مغز و چشم<sup>۱۷</sup> هژبر  
 ز پرخاش او خاک شد لاژورد

۱. ل، خ، ا، و بخ - شاخ ۲. ل، خ، ا و بخ - افزون دارند:

همی گفت با دل که آمد پدید سخن هرچه گوشم ز مهتر شنید

چه گویم کنون پیش افراسیاب مرا گشت نزدیک او تیره آب

۳. م - ترکان ۴. م، ل - «و» ندارند. ۵. خ - کشواد را ۶. خ - با ۷. خ - هزار

۸. ل، خ، ا و بخ - گرد از در کارزار؛ خ ۲ - و گرد از در کارزار؛ ل، خ، ا، خ ۲ - افزون دارند:

سپهد چو نستیهن و بارمان کجا پیل را گفت بی کار مان [خ ۲ - بیدار مان]

ل، خ، ا و بخ - یک بیت نیز افزون دارند:

چنین گفت پیران بلشکر که هین مخارید سرها ابر پشت زین

ع - و اُرکب امراءه بولاد و کلباد و نستیهن فی ثلثمائة فارس من اعیان العسکر و امرهم بالركض فی آثار القوم

و القبض علیهم ۹. خ ۲ - ندو این؛ بخ - پی بی ۱۰. ل، خ، ا، خ ۲ - افزون دارند:

اگر آب بگذارد آن [خ ۲ - این] بدنشان چه آرد برین مرز بر [خ ۲ - بوم و این] سرکشان

۱۱. بخ - مر آن هر دورا ۱۲. خ ۲ - بیابان ۱۳. ل، خ، ا و بخ - رسم سالار ۱۴. ل، خ، ا، خ ۲ -

بر سر شیر؛ بخ - بر سرش نیز ۱۵. م - دل و جان و تن را؛ خ ۲ - دل و جان ز کینه؛ بخ - دل آغنده و تن

۱۶. ل، خ، ا - کنارنگ ۱۷. ل، خ، ا و بخ - مغز و جان؛ خ ۲ - چشم و جان ۱۸. ل، خ، ا، خ ۲ و بخ - درآمد

همی ریخت آهن ز بالای<sup>۱</sup> برز  
 سران را همی شد سر<sup>۲</sup> از جنگ سیر  
 که چون چشمه بودیش دریا بچشم<sup>۴</sup>  
 چنان لشکری همچو<sup>۵</sup> شیر زیان<sup>۱</sup>  
 بپوشید دیدار خورشید و ماه<sup>۷</sup>  
 ز خون نیستان کرد چون میستان<sup>۸</sup>  
 ستوه آمدند آن سواران ز<sup>۱۰</sup> نیو  
 که این کوه خارا است نه یال و سفت<sup>۱۱</sup>  
 بنزدیک پیران گردن فراز<sup>۱۳</sup>  
 ز خون خاک چون ارغوان گشته بود<sup>۱۵</sup>  
 پر از خون بر<sup>۱۷</sup> و چنگ برسان شیر  
 خرد راز اندیشه آزاد دار<sup>۱۹</sup>

زمانی بخنجر زمانی بگزر  
 ۳۲۶۵ ازان زخم گوپال گویو دلیر  
 دل گویو خندان شد از زور<sup>۳</sup> خشم  
 ازان پس گرفتندش اندر میان  
 ز نیزه نیستان شد آوردگاه  
 غمی شد دل شیر در نیستان  
 ۳۲۷۰ ازیشان بیفگند بسیار<sup>۹</sup> گویو  
 به نستیهن گرد کلباد گفت  
 همه خسته و بسته<sup>۱۲</sup> گشتند باز  
 همه غار و<sup>۱۴</sup> هامون پر از کشته بود<sup>۱۵</sup>  
 چو نزدیک<sup>۱۶</sup> کیخسرو آمد دلیر  
 ۳۲۷۵ بدو گفت<sup>۱۸</sup> کای شاه دل شاد دار

۱. ل. - پولاد ۲. ل، خ، ۱، خ، ۲ و بیخ - همه سر شد  
 روز؛ بیخ - چونان شد از درد و ۴. م - بیت را ندارد.  
 چنان لشکر گشن و ۶. خ ۲ - افزون دارد:

ز نیزه هوا گشت چون نیستان همه خاک آورد چون میستان

بسنجید با بیت ۳۲۶۹ متن. ۷. خ ۲ - بجوشید دریا و خورشید و ماه، و بیت ۳۲۶۸ پس از بیت ۳۲۷۰ متن  
 آمده. ۸. ل - گلستان؛ خ ۲ - بیت را در این جا ندارد، بسنجید با توضیح ۶. ۹. ل، خ، ۱، خ، ۲ و بیخ - فراوان  
 بیفگند ۱۰. ل، خ، ۱، خ، ۲ - «ز» ندارد. ۱۱. ل، خ، ۱، خ، ۲ و بیخ - با یال و سفت؛ ل، خ ۱ - افزون دارند:

بدان کین همه فر کیخسروست  
 ندانم چه آید برین بوم و بر  
 ز گفتار اخترشناسان نشان  
 یکی حمله کردند بر سان شیر  
 خروش آمد و ناله کز نای  
 نه از تیغ و گوپال گویو گوست  
 ز حکم خداوندمان بر [خ ۱ - گروگر نشاید] گذر  
 بد آید بدین نامور سرکشان  
 بران لشکر گشن با دار و گیر  
 همی کوه را دل برآمد ز جای

بیخ - صورتهایی از همان بیتها را افزون دارد. ۱۲. خ، ۱، خ، ۲ - گشته ۱۳. ل، خ، ۱ - بیت پس از بیت  
 ۳۲۷۳ آمده. ۱۴. خ ۱ - همه غار؛ خ ۲ - همانا و  
 دیگر نیز افزون دارند:

گریزان برفتند یکسر سپاه ز گویو سرفراز لشکر پناه

۱۶. ل، خ، ۱، خ، ۲ و بیخ - به نزدیک ۱۷. خ ۲ - بود ۱۸. خ ۲ - بگفتا ۱۹. ل، خ، ۱، خ ۲ - خرد  
 یاد [خ ۱ - یار] دار و دل [خ ۲ - تن] آباد دار

چو کلباد و نستیهن تیزچنگ  
 که بر یال و برشان ببايد گريست  
 ندانم که بامن کند کارزار  
 ستودش فراوان و کرد آفرين  
 سوی راه بسی راه بشتافتند  
 چنان خسته و زار و گريان<sup>۴</sup> شدند  
 که چونين شگفتی نشايد نهفت<sup>۵</sup>  
 سخن بر چه سانس<sup>۶</sup> برگوی راست  
 بپيش تو گر برگشایم زبان  
 دلت سير گردد به<sup>۱</sup> دشت نبرد  
 نبرد مرا هم پسندیده<sup>۱۱</sup>  
 گرفتی ز دست من آن نامدار<sup>۱۲</sup>  
 بر و ساعدش پیل دندان شدست  
 ز جنگ آوران نیز بشنیده‌ام  
 نه در کوشش و پيچش<sup>۱۴</sup> کارزار<sup>۱۵</sup>  
 بنوی چو پيلي<sup>۱۷</sup> خروشان بدی<sup>۱۸</sup>

يکي لشکر آمد بر<sup>۱</sup> ما بچنگ  
 چنان بازگشتند آن<sup>۲</sup> کس که زیست  
 گذشته ز رستم بايران سوار  
 ازو شاد شد خسرو پاک‌دين  
 ۳۲۸۰ بخوردند چیزی کجا<sup>۳</sup> یافتند  
 چو ترکان بنزدیک پيران شدند  
 برآشفت پيران بکلباد گفت  
 چه<sup>۴</sup> کردید باگیو و<sup>۵</sup> خسرو کجاست  
 بدو گفت کلباد کای پهلوان  
 ۳۲۸۵ که گیو دلاور بگردان<sup>۶</sup> چه کرد  
 فراوان بلشکر مرا دیده  
 همانا که گوپال بیش از هزار  
 سرش ویژه گفتی که سندان شدست  
 من آورد رستم بسی دیده‌ام  
 ۳۲۹۰ بزخمش ندیدم چنین پایدار<sup>۱۳</sup>  
 همی هر زمان تیز و جوشان بدی<sup>۱۶</sup>

۱. ل، خ، ۱، ۲ و بیخ - پس ۲. ل، خ، ۱، ۲ و بیخ - هر ۳. ل، خ، ۱ و بیخ - که در ۴. ل - پژمان؛  
 خ، ۱ و بیخ - بریان ۵. خ ۲ - که این کوه خارا است با یال و سفت (بسنجید بابت ۳۲۷۱) ۶. خ ۲ -  
 چو ۷. خ، ۱، ۲ - «و» ندارند. ۸. ل، خ، ۱، ۲ - رفت ۹. م - بترکان ۱۰. ل، خ، ۲ و بیخ - ز  
 ۱۱. ل، خ، ۱ - افزون دارند:

برانسانش آوردم اندر رکیب  
 ۱۲. بیخ - ای نامدار؛ خ ۲ - زدندی بران تارک ترگ‌دار  
 خ ۱ و بیخ - پیچش و گردش؛ خ ۲ - جنبش و گردش  
 گر آن گرزها موم بودی بسنگ  
 کنون خیره آهر من دلگسل  
 نبودی شگفتی بر و یتال اوی  
 خ ۲ و بیخ - صورتی از بیت نخست را افزون دارند:  
 گر آن گرزها کور [بیخ - موم] بودی بچنگ  
 و بیت سوم از آن بیتها را. ۱۶. ل، خ، ۱، ۲ و بیخ - شدی ۱۷. ل، خ، ۱، ۲ - چوپیل ۱۸. ل، خ، ۱،  
 خ ۲ و بیخ - شدی؛ ل، خ، ۱ و بیخ - افزون دارند:

که گفتم نه [خ ۱ - به] بینم هم اکنون نشیب  
 ۱۳. ل - چنان پایدار؛ خ ۱ - چنان نامدار ۱۴. ل،  
 ۱۵. خ ۲ - روزگار؛ ل، خ، ۱ - افزون دارند:  
 سنان سواران ز چرم پلنگ  
 ورا از تو بر کرد [خ ۱ - کردست] و شد داغ دل  
 شدی کوفته خرد چنگال اوی  
 سنان سواران چو چنگ [بیخ - چرم] پلنگ

بر آشفته پیران بدو گفت بس  
 نه از یک سوارست چندین سخن  
 تو رفتی و نستیهن نامور  
 ۳۲۹۵ کنون گیو را ساختی پیل مست  
 چو زین یابد افراسیاب آگهی  
 که دو پهلوان دلیر و سوار  
 ز پیش سواری نمودید<sup>۲</sup> پشت  
 گوازه بسی باشدت<sup>۵</sup> با فسوس  
 که ننگست ازین یاد کردن بکس  
 تو آهنگ آورد مردان<sup>۱</sup> مکن  
 سپاهی بکردار شیران نر  
 میان یلان گشت نام تو پست  
 بیندازد آن<sup>۲</sup> تاج شاهنشهی  
 چنین لشکری از در کارزار  
 بسی از دلیران ترکان<sup>۴</sup> بکشت  
 نه مرد نبردی<sup>۱</sup> و گوپال و کوس

۱۸

سواران گزین کرد پیران هزار  
 بدیشان چنین گفت پیران که زود  
 شب و روز رفتن چو<sup>۱</sup> شیر ژیان<sup>۱۱</sup>  
 که گر گیو و خسرو بایران شوند<sup>۱۲</sup>  
 نماند برین بوم و بر خاک و آب  
 ۳۳۰۵ بگفتار او سر بر افراختند  
 نجستند روز و شب آرام و<sup>۱۴</sup> خواب  
 همه جنگجوی و همه نامدار<sup>۷</sup>  
 عنان تگاور ببايد بسود<sup>۸</sup>  
 نباید گشادن بره بر میان<sup>۱۱</sup>  
 زنان اندر ایران چو شیران شوند<sup>۱۲</sup>  
 وزین داغ دل گردد افراسیاب<sup>۱۳</sup>  
 شب و روز یکسر همی تاختند  
 وزین آگهی شد بافراسیاب<sup>۱۵</sup>

از افکنده شد روی هامون چو کوه ز یکتن شدند آن دلیران ستوه

۱. ل، خ ۱ و بیخ - آهنگ آورد گردان؛ خ ۲ - آورد پیگار گردان ۲. خ ۱ - از؛ خ ۲ - این ۳. خ ۱ - نمودست؛ خ ۲ و بیخ - نمودند ۴. ل، خ ۱، خ ۲ - ایشان ۵. خ ۱ - باشدش ۶. ل، خ ۱، خ ۲ و بیخ - درفش ۷. بیخ -

ز لشکر گزین کرد پیران سوار دلیران و جنگی دوره سه هزار

۸. ل - بیایدت سود؛ خ ۲ - بیت را ندارد. ۹. ل، خ ۱ و بیخ - برسان ۱۰. خ ۲ - بیامد شدن بر پی بدگمان ۱۱. ل، خ ۱، خ ۲ و بیخ - ز رفتن نباید [خ ۱ - نیامد] گشادن میان ۱۲. خ ۲ - شود ۱۳. خ ۱ - افزون دارد: برفتند ترکان چو باد روان بفرمان آن نامور پهلوان

ل - همان بیت و دو بیت دیگر پس از بیت ۳۳۰۸ متن را افزون دارد (نک.). ۱۴. خ ۲ - «و» ندارد. ۱۵. خ ۲ - وزان آگهی یافت افراسیاب؛ ل - بیت پس از بیت ۳۳۰۷ آمده؛ بیخ - بیت را ندارد؛ خ ۱ - افزون دارد: وزان روی گیو و فرنگیس و شاه شدندی شتابان بریدند راه

چنین تا بیامد یکی<sup>۱</sup> ژرف رود  
 بنش<sup>۴</sup> ژرف و پهناش کوتاه بود  
 نشسته فرنگیس بر پاس‌گاه<sup>۱</sup>  
 ۳۳۱۰ فرنگیس زان جایگه بنگرید  
 دوان شد بر گیو و آگاه کرد  
 بدو گفت کای مرد بارنج خیز  
 ترا گر بیابند بیجان کنند  
 مرا با پسر دیده گردد<sup>۱۱</sup> پرآب  
 ۳۳۱۵ وزان پس ندانم چه آید گزند<sup>۱۳</sup>  
 بدو گفت گیو ای مه<sup>۱۵</sup> بانوان  
 تو با<sup>۱۶</sup> شاه بر شوبه بالای تند  
 سپه شد پراکنده چون<sup>۲</sup> تار و پود<sup>۳</sup>  
 بدو بر برفتن در آگاه بود<sup>۵</sup>  
 بدیگر کران خفته بد گیو<sup>۷</sup> و شاه<sup>۸</sup>  
 درفش سپهدار توران<sup>۹</sup> بدید  
 بران خفتگان خواب کوتاه کرد  
 که آمد ترا روزگار گریز<sup>۱۰</sup>  
 دل ماز درد تو پیچان کنند  
 برد بسته تا پیش<sup>۱۲</sup> افراسیاب  
 نداند<sup>۱۴</sup> کسی راز چرخ بلند  
 چرا رنجه کردی بدینسان روان  
 ز پیران و لشکر مشو هیچ کند

۱. خ ۱ - بنزدیکی ۲. خ ۱، خ ۲ - بی ۳. خ ۱ - رسیدند با جوشن و درع و خود؛ ل - افزون دارد:  
 برفتند ترکان چو باد روان بفرمان آن نامور پهلوان  
 و زانروی گیو و فرنگیس و شاه شدند شتابان بدان شاه راه  
 چنین تا بنزدیکی ژرف رود رسیدند با جوشن و درع و خود  
 (بسنجید با توضیح ۱۳، بیت ۳۳۰۴ و توضیح ۱۵، بیت ۳۳۰۶). ۴. ل - مغی؛ خ ۱ - همی ۵. م - بدو  
 رفتن گیو بی راه بود؛ خ ۲ - فرو رفتن گیو بیگانه بود؛ بخ - بدان رفتن مرد گمراه بود، و این بیت را افزون دارد:  
 بدان آب را نام گلزریون بدی در بهاران چو دریای خون  
 ۶. خ ۲ - دیده گاه؛ ع - مصراع چنین ادا شده: و قعدت فری کیس علی الرصد  
 ۷. خ ۲ - دیو؛ بسنجید بیت‌های ۳۲۳۳ و ۳۳۱۲ (صورتی از بیت) را. ۸. ل، خ ۱ - دو  
 مصراع پس و پیش. ۹. م - ترکان ۱۰. ل، خ ۱ - ستیز؛ خ ۲ - در این جا صورتی از بیت ۳۳۰۹ را  
 افزون دارد:

نشسته فرنگیس بر دیده گاه بدیگر کران خفته بد دیو و شاه

ع - سپس متن گفتگوی فرنگیس با گیو (بیت‌های ۳۳۱۲-۳۳۱۷) را ندارد، به جای آن در این جا ترجمه مصراع  
 نخست بیت ۳۳۳۰ را افزون دارد: فقام جیو و لبس الدرع ۱۱. ل، خ ۱ - دیده کرده؛ بخ - هر دو دیده  
 ۱۲. ل، خ ۱، خ ۲ و بخ - نزدیک ۱۳. ل، خ ۱ - ز بند؛ خ ۲ - ز چند؛ بخ - زبند ۱۴. ل، خ ۱ - چه داند  
 ۱۵. ل - گفت ای سرور؛ خ ۱ - گفت گیو ای سر؛ خ ۲ - گفت گیو ای شه ۱۶. خ ۲ - بر

جهاندار پیروز یار منست  
 بدو گفت کیخسرو ای رزمساز<sup>۲</sup>  
 ۳۳۲۰ ز دام بلا یافتم من رها  
 بهامون مرا رفت باید کنون  
 بدو گفت گیو ای شه سرفراز  
 پدر پهلوانست و من<sup>۱</sup> پهلوان  
 برادر مرا هست هفتاد و هشت  
 ۳۳۲۵ بسی پهلوانست و شاه اندکی  
 اگر من شوم کشته دیگر بود  
 اگر تو شوی دور از ایدر تباه  
 شود رنج من هفت ساله بباد  
 تو بالا گزین و سپه را ببین  
 ۳۳۳۰ بپوشید درع و بیامد چو شیر  
 ازین سوی شه بود<sup>۱۷</sup> ز آنسو<sup>۱۸</sup> سپاه  
 چو رعد بهاران بغزید گیو

سر اختر اندر کنار منست<sup>۱</sup>  
 کنون بر تو بر کار من شد<sup>۲</sup> دراز<sup>۴</sup>  
 تو چندین<sup>۵</sup> مشو در دم ازدها<sup>۶</sup>  
 فشاندن بشمشیر بر شید<sup>۷</sup> خون  
 جهان را بنام<sup>۸</sup> تو آمد نیاز  
 بشاهی نیچیم جان و روان<sup>۱۰</sup>  
 جهان شد چو نام تو اندر گذشت  
 چه باشد چو پیدا نباشد یکی<sup>۱۱</sup>  
 سر تاجور باشد<sup>۱۲</sup> افسر بود  
 نبینم کسی از در تاج و گاه<sup>۱۳</sup>  
 دگر آنک ننگ<sup>۱۴</sup> آورم بر نژاد<sup>۱۵</sup>  
 مرا یار باشد جهان آفرین<sup>۱۶</sup>  
 همان باره دستکش را بزیر  
 میانچی شده رود و بر بسته راه  
 ز سالار لشکر همی جست نیو<sup>۱۹</sup>

۱. ل، خ ۱ و ب خ - افزون دارند:

- به نیروی یزدان جان آفرین      سواری نمانم بر افراز زین
۲. خ ۲ - پس خسرو رزم ساز      ۳. ل، خ ۱ - کار من بر تو گردد      ۴. خ ۲ - جهانرا بتاج تو آمد نیاز
۵. ل - خیره      ۶. خ ۲ - بیتهای ۳۳۲۰-۳۳۲۲ را ندارد.      ۷. کذا در ق؛ م - شیر؛ ل، خ ۱ و ب خ - ز شمشیر
- بر چرخ      ۸. ل، خ ۱ و ب خ - بتاج      ۹. خ ۲ - ما      ۱۰. ل، خ ۱، خ ۲ - بشاهی نه پیچد نژادی روان؛
- ب خ - همیشه بر شاه بسته میان      ۱۱. ل، خ ۱، خ ۲ و ب خ - چه اندک چه [ب خ - که] پیدا نه بینم یکی؛ ع -
- بیتهای ۳۳۲۵-۳۳۲۹ ترجمه نشده      ۱۲. خ ۱، خ ۲ - باید      ۱۳. خ ۲ -
- و گر دور از ایدر تو گردی تباه      نباشد بگیتی یکی پادشاه
۱۴. ل، خ ۱، خ ۲ - و دیگر که عیب      ۱۵. خ ۲ - بدنژاد      ۱۶. ل، خ ۱، ب خ - افزون دارند:
- چو پیروز باشم هم از فرّ تست      جهان دیده [ب خ - جمله] در سایه پرّ تست
۱۷. ل - ازان رو سپهد؛ خ ۱ - ازان رو سپهد؛ خ ۲، ب خ - ازان سو سپهد      ۱۸. ل - وزین رو؛ خ ۱ -
- وزان رو      ۱۹. ع - بیت ترجمه نشده

چو بشنید پیرانش<sup>۱</sup> دشنام داد  
 چو<sup>۲</sup> تنها بدین رزمگاه<sup>۴</sup> آمدی  
 ۳۳۳۵ کنون خوردنت نوک<sup>۵</sup> ژوپین بود  
 اگر کوه آهن بود<sup>۱</sup> یک سوار  
 [شود خیره سر گرچه خردست مور  
 کنند این زره بر تنش<sup>۱</sup> چاک چاک  
 یکی داستان زد هژبر دمان  
 ۳۳۴۰ زمانه برو دم همی<sup>۱۲</sup> بشمرد  
 زمان آوریدت<sup>۱۴</sup> کنون پیش من  
 بدو گفت گیو ای سپهدار شیر  
 ببینی کزین پرهنر<sup>۱۱</sup> یک سوار  
 هزارید<sup>۱۸</sup> و من نامور یک دلیر<sup>۱۹</sup>  
 ۳۳۴۵ چو من گرز<sup>۱۱</sup> سرگرای آورم  
 چو بشنید پیران بر آورد خشم  
 برانگیخت اسپ و بیفشارد ران  
 چو کشتی زدشت اندر آمد<sup>۲۴</sup> برود  
 نکرد ایچ<sup>۲۵</sup> گیو آزمون راشتاب

۱. ل. خ، ۱، خ ۲ و بخ - بر آشف پیران و؛ بسنجید باع - فلما راه بیران من ذلك الجانب صاح عليه و جعل يشتمه  
 ۲. ل. خ، ۱، خ ۲ - کای بدتن بدنژاد ۳. ل. خ، ۱، خ ۲ - تو ۴. خ ۲ - برین روزگار ۵. بخ - زخم  
 ۶. ل. خ ۱ - اگر ز آهنی کوه ای؛ خ ۲ - اگر کوه اگر آهنی؛ بخ - تو گر کوه آهن بوی ۷. ل. خ، ۱، خ ۲ و بخ -  
 بگردت؛ بسنجید با ترجمه ع - و لو کنت من الحديد فليست الا رجلا واحدا ۸. کذا در ق؛ م - بینم  
 (رداکتور)؛ ل. خ، ۱، خ ۲ - بیت را ندارند. ۹. ل. خ، ۱ و بخ - در برت ۱۰. ل. - چو مرداری اندر کشتند  
 بخاک؛ خ ۱ - چو مردار بی سر کشتند بخاک؛ خ ۲ -

کنند آن زره بر تنت پاره پار چو مردی تنت برکشیدن بخار

۱۱. خ ۲ - که چون گور خر را سر آید همی (قافیه ندارد). ۱۲. ل. خ ۱ - نفسهاش را؛ خ ۲ - همی دم برو  
 ۱۳. ل. خ ۱ - بیاید [خ ۱ - نباید] که بر شیر نر بگذرد ۱۴. خ ۱ - آوردنت ۱۵. ل. - بیت را ندارد؛ ل. خ، ۱،  
 خ ۲، بخ - قطعه ای را در ۴۳ بیت (نک. ملحقة ۴) افزون دارند. ۱۶. ل. خ ۱ - نامور ۱۷. خ ۱ -  
 هوشیار؛ خ ۲ - بیت را ندارد. ۱۸. خ ۱ - هزارند و ۱۹. خ ۲ - هزبرم من نامور یکسوار ۲۰. خ ۲ -  
 ز بار؛ بخ - بیتهای ۳۳۴۲، ۳۳۴۳، ۳۳۴۴ را ندارد. ۲۱. خ ۲ - گرز و ۲۲. ل. خ، ۱، خ ۲ - سرانتان  
 ۲۳. ل. خ، ۱ و بخ - جوش؛ خ ۲ - درد ۲۴. خ ۲ - آرد ۲۵. خ ۲ - نکرد آنچه ۲۶. ل. خ، ۱ - سپهد بر آید



۳۳۵۰ ز بالا<sup>۱</sup> بپستی بیچید گیو  
 چو از آب وز لشکرش دور کرد  
 گریزان ازو پهلوان بلند  
 هم آورد با گیو نزدیک شد  
 بیچید گیو سرافراز یال  
 ۳۳۵۵ سر پهلوان اندر آمد به بند  
 پیاده پیش اندر افگند خوار  
 بیفگند بر خاک و دستش ببست  
 درفشش<sup>۱</sup> گرفته بچنگ<sup>۱۰</sup> اندرون  
 چو ترکان درفش سپهدار خویش  
 ۳۳۶۰ خروش آمد و ناله کرنای  
 جهان دیده<sup>۱۴</sup> گیو اندر آمد بآب  
 بر آورد گرز گران را بکفت  
 سبک شد عنان و گران شد رکیب  
 بشمشیر و بانیزه سرگرای

گریزان همی شد ز<sup>۲</sup> سالار نیو<sup>۲</sup>  
 بزین اندر افگند گرز نبرد<sup>۴</sup>  
 ز فتراک بگشاد پیچان کمند<sup>۵</sup>  
 جهان چون شب تیره تاریک شد  
 کمند اندر افگند و<sup>۱</sup> کردش دوال  
 ز زین برگرفتش بخم کمند  
 ببردش دمان تالب رودبار<sup>۷</sup>  
 سلیحش پوشید و خود بر نشست<sup>۸</sup>  
 بشد تالب آب گلزیون<sup>۱۱</sup>  
 بدیدند رفتند ناچار پیش<sup>۱۲</sup>  
 دم نای رویین<sup>۱۳</sup> و هندی درای  
 چو کشتی که از باد گیرد شتاب<sup>۱۵</sup>  
 سپه ماند از<sup>۱۱</sup> کار او در شگفت  
 سر سرکشان خیره گشت از نهیب  
 همی کشت ازیشان یل رهنمای<sup>۱۷</sup>

۱. ل، خ ۲ و بیخ - ز جنگش ۲. بیخ - رفت ۳. خ ۱ - بیت را ندارد. ۴. ل، خ ۱ و بیخ - افزون دارند:  
 یکی حمله آورد بر پهلوان تو گفتمی که بود ازدهای دمان  
 خ ۱ - باز هم یک بیت افزون دارد:

همزیمت شد از گیو پیران شیر پس اندر همی تاخت گیو دلیر

۵. خ ۲ - بیت ۳۳۵۲ پس از بیت ۳۳۵۳ آمده؛ ل، خ ۱ - بیت دو قسمت شده:

نهانی از آن پهلوان [خ ۱ - نامدار] بلند ز فتراک بگشاد پیچان کمند

ببنداخت آنگه سالار گیو بدان تابه بند آورد گرد نیو

۶. خ ۲ - افگنده ۷. ل، خ ۱ - بدور از لب رودبار؛ خ ۲ و بیخ - بدور از لب جویبار ۸. خ ۲ - بر خود

۹. م - درفشی؛ بسنجید باع - وأخذ رمحه ۱۰. ل، خ ۱، خ ۲ و بیخ - گرفته بدست ۱۱. ع - الی

شط النهر ۱۲. خ ۲ - ناچار رفتار خویش ۱۳. ل، خ ۱، خ ۲ - سرغین ۱۴. ل، خ ۱ - چو آن

دید؛ خ ۲ - چنان دید ۱۵. ل، خ ۱ - ز آب اندر آمد بتاب؛ خ ۲ - کز آب اندر آرد شتاب ۱۶. خ ۱ و بیخ -

مانده از؛ خ ۲ - ماند از آن ۱۷. ل، خ ۱، خ ۲، بیخ -

به تیغ و رکیب و بگرز و بباد همی ترک را خاک بر سر نهاد

۳۳۶۵ از افکنده شد روی هامون چو کوه  
 قفای یلان سوی او شد<sup>۱</sup> همه  
 چو لشکر هزیمت شد از پیش گیو<sup>۲</sup>  
 چنان خیره برگشت و بگذاشت آب<sup>۳</sup>  
 دمان تا بنزدیک پیران رسید  
 ۳۳۷۰ بخواری پیاده ببردش کشان  
 چنین گفت کین بددل و<sup>۴</sup> بی وفا  
 سیاوش بگفتار او سر بداد  
 ابر شاه پیران گرفت آفرین  
 همی گفت کای شاه دانش پژوه  
 ۳۳۷۵ تو دانسته درد و تیمار من  
 سزد گر من از چنگ این ازدها  
 بکیخسرو اندر<sup>۵</sup> نگه کرد گیو  
 ز یک تن<sup>۶</sup> شدند آن دلیران ستوه  
 چو شیر اندر آمد پیش<sup>۷</sup> رمه  
 چنان لشکری<sup>۸</sup> گشن و مردان نیو  
 که<sup>۹</sup> گفتی ندیدست لشکر<sup>۱۰</sup> بخواب  
 همی خواست از تن سرش را برید  
 دمان<sup>۱۱</sup> و پر از درد چون بیهشان<sup>۱۲</sup>  
 گرفتار شد در دم ازدها  
 گر او باد شد<sup>۱۳</sup> این شود نیز باد  
 خروشان ببوسید<sup>۱۴</sup> روی زمین  
 چو خورشید تابان میان گروه<sup>۱۵</sup>  
 ز بهر تو با شاه پیگار من<sup>۱۶</sup>  
 بسبخت و بفرّ تو یابم رها  
 بدان تا چه فرمان دهد شاه نیو

۱. ل، خ ۱ - زگرزش ۲. ل، خ ۱، خ ۲ و بیخ - بد ۳. ل، خ ۱، خ ۲ و بیخ - میان ۴. ل، خ ۱ - گریزان  
 برفتند از پیش گیو، و بیت ۳۳۶۷ پس از بیت ۳۳۶۸ آمده؛ خ ۲ - بیت را ندارد؛ بیخ - دو مصراع پس و پیش.  
 ۵. خ ۱ و بیخ - لشکر ۶. ل - بگذشت از آب ۷. خ ۲ - تو ۸. خ ۲ - که لشکر ندیدش ۹. ل، خ ۱،  
 خ ۲ و بیخ - دوان ۱۰. ل، خ ۱ و بیخ (صورتی از بیتها) - افزون دارند:

بر شاه بردش دل افگار [خ ۱ - ابر زار] و خوار  
 پیاده - بنزدیک خسرو زمین  
 بسنجید باع - فطرح عند ذلك بيران نفسه بين يدي كى خسرو و قبل الارض ۱۱. ل، خ ۱ و بیخ - کین بد  
 تن؛ خ ۲ - کای بدرگ ۱۲. ل، خ ۱ و بیخ - چو او باد گشت؛ خ ۲ - گر او خاک شد ۱۳. ل، خ ۱ و بیخ -  
 خروشید و بوسید ۱۴. خ ۱ - دو کوه ۱۵. ل - افزون دارد:

اگر بنده بودی بدرگاه شاه سیاوش خسرو نگشتی تباه

همان گر نیوستمی ناگهان فرنگیس را خاک بودی نهان

خ ۱ و بیخ - نخستین بیت از این بیتها را افزون دارند، خ ۱ - همچنین صورتی از بیت دوم را:

همان گونه پیوستمی ناگهان فرنگیس را جان ربودی نهان

بیخ - یک بیت دیگر را افزون دارد:

تو و مادرت هر دو از چنگ دیو برون آوریدم برای و بریو

۱۶. ل، خ ۱ و بیخ - آنکه

فرنگیس را دید دیده پرآب  
 بگیو آن زمان<sup>۱</sup> گفت کای سرفراز  
 ۳۳۸۰ چنان دان که این پیر سر پهلوان  
 پس از داور دادگر رهنمون  
 ز بد مهر او پرده<sup>۲</sup> جان ماست  
 بدو گفت گیو ای سر بانوان  
 یکی سخت سوگند خوردم بماه  
 ۳۳۸۵ که گر دست یابم بر روز کین<sup>۳</sup>  
 بدو گفت کیخسرو ای شیرفش  
 کنونش<sup>۴</sup> بسوگند گستاخ کن  
 چو از خنجرت خون چکد بر زمین  
 بشد گیو و گوشش بخنجر بسفت  
 ۳۳۹۰ چنین گفت پیران ازان پس بشاه  
 بفرمای کاسیم دهد باز نیز  
 زبان پر ز نفرین افراسیاب  
 کشیدی بسی رنج<sup>۵</sup> راه دراز  
 خردمند و<sup>۶</sup> رادست و روشن روان  
 بدان کو رهانید ما را ز خون  
 وزین کرده خویش زنهار خواست<sup>۷</sup>  
 انوشه روان باش تا جاودان<sup>۸</sup>  
 بتاج و بتخت شه نیک خواه<sup>۹</sup>  
 کنم ارغوانی ز خونش<sup>۱۰</sup> زمین  
 زبان را<sup>۱۱</sup> ز سوگند یزدان مکش  
 بخنجر و را گوش سوراخ کن  
 هم از مهر یاد آیدت<sup>۱۲</sup> هم ز کین<sup>۱۳</sup>  
 ز سوگند برتر درشتی نگفت<sup>۱۴</sup>  
 که کلباد شد بی گمان با سپاه<sup>۱۵</sup>  
 چنان دان که بخشیده جان و چیز<sup>۱۶</sup>

۱. ل، خ ۱ - این چنین؛ بخ - آنگهی ۲. م، خ ۲ - «و» را افزون دارند؛ ل - چشیدی چنین رنج؛ خ ۱ -  
 کشیدی چنین رنج؛ خ ۲ - چشیدی بسی رنج ۳. خ ۳ - «و» ندارد. ۴. خ ۴ - بوده ۵. ل، خ ۵ و بخ -  
 افزون دارند:

بما بخشش ای نامور تو کنون که هرگز نبد بر بدی رهنمون

۶. ل، خ ۱، خ ۲ - کانوشه روان پادشاه جهان؛ بخ - انوشه بزی شاد و روشن روان ۷. ل، خ ۱، خ ۲ -  
 سرفراز شاه ۸. خ ۸ - بزور و بکین ۹. ل - ز خونش کنم لعل روی؛ خ ۱ - کنم ارغوانی بخونش  
 ۱۰. ل، خ ۱، خ ۲ و بخ - روان را ۱۱. ل، خ ۱، خ ۲ و بخ - کنون دل ۱۲. خ ۱ - آید و ۱۳. ل،  
 خ ۱ - افزون دارند:

دل شاه خسرو بدو [خ ۱ - برو] گرم دید  
 بدو گفت کای شاه دل شاد دار  
 چو او صد هزاران فدای تو باد  
 بدو گفت کای نیکی پهلوان  
 رخانش [خ ۱ - روانش] پسر از آب و آرم دید  
 روانرا ازین کنار آزاد دار  
 خرد آفرینش روای تو باد  
 بوی [خ ۱ - برین] شاد و دل شاد [خ ۱ - شاد دل شاه] تا جاودان  
 بخ - نخستین بیت از این بیتها را افزون دارد. ۱۴. ل، خ ۱ - ز سوگند بر تن درستی نهفت [خ ۱ - گرفت]؛  
 خ ۲ - به سوگند برتر درشتی نجست؛ بخ - ز سوگند بر تن درستی بخت ۱۵. ل، خ ۱ - که بالاشدی از کمان  
 سپاه؛ خ ۲ - که بالای شد بیگمان با سپاه؛ بخ - که نتوان پیاده شدن تا سپاه ۱۶. ل، خ ۱ و بخ - افزون دارند:

بدو گفت گیو ای دلیر سپاه  
 بسوگند یابی مگر باره باز<sup>۱</sup>  
 که نگشاید این بند تو<sup>۲</sup> هیچکس  
 ۳۳۹۵ کجا مهتر بانوان تو اوست  
 بدان<sup>۱</sup> گشت همداستان پهلوان  
 که نگشاید آن بند را کس<sup>۱</sup> براه  
 بدو داد اسپ و دو دستش ببست<sup>۱۱</sup>  
 چراست گشتی باوردگاه  
 دو دستت ببندم به بند دراز<sup>۲</sup>  
 گشاینده گلشهر خواهیم<sup>۴</sup> و بس  
 وزو نیست پیدا<sup>۵</sup> ترامغز و پوست  
 بسوگند بخزید اسپ و<sup>۷</sup> روان<sup>۸</sup>  
 ز گلشهر سازد وی آن<sup>۱۰</sup> دستگاه  
 ازان پس بفرمود تا برنشست<sup>۱۲</sup>

## ۱۹

چو از لشکر آگه شد افراسیاب  
 ۳۴۰۰ بزد کوس و نای و<sup>۱۴</sup> سپه برنشاند  
 دو منزل یکی کرد و آمد دوان<sup>۱۵</sup>  
 برو تیره شد تابش آفتاب<sup>۱۳</sup>  
 ز ایوان بکردار آتش براند  
 همی تاخت<sup>۱۱</sup> برسان تیر از کمان

بگیو آنگهی گفت شاه دلیر  
 ع- ثم تشفع بکیخسرو الیه فی أن یرد فرسه علیه  
 ۱. ل، خ ۱ و بیخ - اگر خواهی این بادپای دوان؛ خ ۲ - به سوگند خوردن دگر باره باز ۲. ل، خ ۱ و بیخ -  
 گوان؛ ل، خ ۱ و بیخ - افزون دارند:  
 یکی سخت سوگند را یاد کن  
 به پیمان تن بسته [خ ۱ - خسته] آزاد کن  
 ۳. ل، خ ۱ و بیخ - من ۴. خ ۲ - دانیم؛ بیخ - خواهم ۵. ل - وزو نیست بند؛ خ ۱ - وزو بست پیدا؛ بیخ -  
 وزو نیست پنهان ۶. خ ۲ - بدو ۷. م، خ ۲ - «و» ندارند. ۸. خ ۱ - بیت را ندارد. ۹. ل، خ ۱ -  
 این بند کس را؛ خ ۲ - آن بند از کس؛ بیخ - آن بند من کس ۱۰. خ ۱ - وی این؛ خ ۲ - ورا ۱۱. خ ۲ -  
 بدو داد دو دست و او را به بست ۱۲. ل، خ ۱ - افزون دارند:  
 برفت و همی خواند او آفرین  
 ابر شاه و بر پهلوان زمین  
 فرنگیس و کیخسرو خوب چهر  
 به بر درگرفتند او را بمهر  
 بدو گفت خسرو که پدرود باش  
 جهان جاودان تار و تو بود باش  
 اگر دادگستر دهمان توان  
 نباشد دریغ از تو چیز و روان  
 بیخ - دو بیت نخستین از این بیتها را افزون دارد. ۱۳. خ ۲ - افزون دارد:  
 بزد کوس و بوق و بنه برنهاد  
 از ایوان بیامد بکردار باد  
 ۱۴. ل - کوس و روین؛ خ ۱ - نای روین؛ خ ۲ - کوس و بوق و ۱۵. ل، خ ۱ - آمد دمان؛ خ ۲ - اندر دوان  
 ۱۶. ل، خ ۱ و بیخ - جست

بیاورد لشکر بران رزمگاه  
 همه مرز لشکر پراگنده دید  
 بپرسید کین پهلوان با سپاه<sup>۲</sup>  
 ۳۴۰۵ نبرد<sup>۴</sup> آگهی کس ز جنگ آوران  
 که برد آگهی نزد آن دیوزاد  
 اگر<sup>۱</sup> خاک بودیش پروردگار<sup>۱۰</sup>  
 سپهرم بدو گفت کاسان<sup>۱۱</sup> بدی  
 یکی گیو گودرز بودست و<sup>۱۳</sup> بس  
 ۳۴۱۰ ستوه آمد از چنگ یک تن<sup>۱۵</sup> سپاه  
 سپهدار پیران پیش اندرون  
 گمان برد کو گیو را یافتست  
 چو نزدیکتر شد نگه کرد شاه  
 ۳۴۱۵ ورا دید بر زین بسته چو سنگ<sup>۲۰</sup>  
 بپرسید و زو ماند اندر شگفت  
 بدو گفت پیران که شیر ژیان  
 نباشد چنان در صف کارزار  
 [من آن دیدم از گیو کز پیل<sup>۲۳</sup> و شیر  
 که آورد کلباد بد با سپاه  
 بهر جای بر<sup>۱</sup> مردم افکنده دید  
 کی<sup>۳</sup> آمد ز ایران بدین رزمگاه  
 که بگذشت زین سان<sup>۵</sup> سپاهی<sup>۶</sup> گران  
 که کس را دل و مغز<sup>۷</sup> پیران مباد<sup>۸</sup>  
 ندیدی دو چشم من این روزگار  
 اگر دل ز لشکر<sup>۱۲</sup> هراسان بدی  
 سوار ایچ با او ندیدند<sup>۱۴</sup> کس  
 همی<sup>۱۱</sup> رفت گیو و فرنگیس و شاه<sup>۱۷</sup>  
 سپاهی ز پیش<sup>۱۸</sup> اندر آمد پدید  
 سر و روی و یالش<sup>۱۹</sup> همه پر ز خون  
 بیروزی از پیش بشتافتست  
 چنان خسته بد پهلوان سپاه  
 دو دست از پس پشت با<sup>۲۱</sup> پالهنگ  
 غمی گشت و اندیشه اندر گرفت  
 نه درنده گرگ<sup>۲۲</sup> و نه ببر بیان  
 کجا گیو تنها بد ای شهریار  
 نبیند جهان دیده مرد دلیر<sup>۲۴</sup>]

۱.خ-۱ پر ۲.خ-۲ پهلوان سپاه ۳.ل،خ،۱-۲ که ۴.ل،خ،۱-نبود ۵.خ-۱-زین  
 رو ۶.خ،۱-۲ سپاه ۷.ل،خ،۱-رای ۸.بخ-که آنجا سیاوخش دارد نژاد ۹.خ-۱-که گر  
 ۱۰.ل،خ،۱ و بخ-آموزگار ۱۱.ل،خ،۱ و بخ-آسان ۱۲.خ-۱-هرکس ۱۳.م-«و»  
 ندارد. ۱۴.ل،خ،۱-۲-ندیدیم ۱۵.خ-۲-از جنگ و کیش و ۱۶.ل،خ،۱-چنان ۱۷.ع-  
 بیت را ندارد؛ خ ۱ و بخ-افزون دارند:

چو بشنید رنگ رخس زرد شد ز گردون دل او پر از گرد شد  
 ورا داد پاسخ که آمد پدید سخن هرچه گوشم ز دانا شنید  
 چو یزدان کسی را کند نیک بخت ابی کوشش او [را] رساند به تخت

بخ-همان بیتها را افزون دارد. ۱۸.ل،خ،۱-۲-به پیش ۱۹.خ-۱-روی و پایش؛ خ-۲-ریش و  
 جامه ۲۰.بسته بزین همچو سنگ؛ خ ۱ و بخ-بسته بزین بر چو سنگ ۲۱.ل،خ،۱-بر؛ خ-۲-  
 چون ۲۲.م،خ-۲-شیر ۲۳.ل،خ،۱-از وی که از گرگ ۲۴.خ،۲-بخ-بیت را ندارند.

۳۴۲۰ بر آن سان کجا<sup>۱</sup> بردم در روز جنگ  
 نخست اندر آمد بگرز گران  
 باسپ و بگرز و بی پای<sup>۲</sup> و رکیب  
 همانا که باران نبارد<sup>۳</sup> ز میغ  
 چو اندر گلستان بزین بر بخت<sup>۴</sup>  
 ۳۴۲۵ سرانجام برگشت یکسر سپاه  
 گریزان ز من تاب داده کمند  
 پراگنده شد دانش و هوش من  
 از اسپ اندر آمد دو دستم ببست  
 زمانی سر و پایم<sup>۵</sup> اندر کمند  
 ۳۴۳۰ بجان و سر شاه و خورشید و ماه  
 مرا داد زین گونه سوگند سخت  
 که کس را نگویی که بگشای<sup>۶</sup> دست  
 ندانم چه رازست نزد<sup>۷</sup> سپهر  
 چو بشنید گفتارش افراسیاب  
 ز نفسش<sup>۸</sup> بدریا بسوزد نهنگ  
 همی کوفت چون پتک آهنگران  
 سوار از فراز اندر آمد بشیب<sup>۹</sup>  
 فزون زانک بارید بر سرش تیغ  
 تو گفتی که گشتست با کوه<sup>۱۰</sup> جفت  
 بجز من نشد<sup>۱۱</sup> پیش او کینه خواه  
 بیفگند و آمد میانم<sup>۱۲</sup> به بند  
 بخاک اندر آمد سر و دوش<sup>۱۳</sup> من  
 بر افگند بر زین و خود بر نشست<sup>۱۴</sup>  
 بدیگر زمان<sup>۱۵</sup> زیر سوگند و بند<sup>۱۶</sup>  
 بدادار هر مزد<sup>۱۷</sup> و تخت و کلاه  
 بخوردم چو دیدم که<sup>۱۸</sup> برگشت بخت  
 چنین رو دمان<sup>۱۹</sup> تا بجای نشست<sup>۲۰</sup>  
 بخواهد بریدن ز ما پاک مهر<sup>۲۱</sup>  
 بدیده ز خشم اندر آورد آب<sup>۲۲</sup>

۱. ل، خ، ۱، و بیخ - که او ۲. ل، خ، ۱، خ ۲ - زبیمش ۳. ل، خ، ۱، و بیخ - بی پای و بیال ۴. خ، ۱، خ ۲ -  
 نشیب؛ ل، خ، ۱، و بیخ - افزون دارند:

همی زد همی کشت گردان ما نه اندیشه بودش ز مردان ما

۵. خ ۱ - بیارد ۶. ل - در نخفت؛ بیخ - بر نخفت ۷. ل، خ، ۱ - باگرز؛ خ ۲ - ابا خاک ۸. ل، خ، ۱ - جز  
 از من نبند؛ خ ۲ - بجز من نبند؛ بیخ - جز از من نشد ۹. ل، خ، ۱ - سر من؛ خ ۲ - سرم را ۱۰. ل، خ، ۱، و  
 بیخ - تن و توش؛ خ ۲ - سر و توش ۱۱. م - بر خاک و خود بر نشست؛ خ ۲ - بیفگند از زین و بر خرد  
 نشست؛ بیخ - سه بیت افزون دارد. ۱۲. ل، خ، ۱ - یالم ۱۳. خ ۲ - زمانی دگر ۱۴. م - درد و  
 سوگند و بند؛ ل، خ، ۱ - بیت پس از بیت ۳۴۳۰ آمده؛ خ ۲ - پس از بیت ۳۴۳۲. ۱۵. م - خَراد (نام یکی از  
 آتشکده های زردشتی)؛ ل، خ، ۱ - هر کام؛ بیخ - خود کام ۱۶. خ ۲ - چو ۱۷. خ ۲ - بگشاد ۱۸. ل،  
 خ ۱ - همیدون برو؛ خ ۲ - چنین میروی ۱۹. بیخ (بسنجید با بیت ۳۳۹۴) -

که نگشاید این دست من هیچ کس بجز جفت گلشهر در دهر و بس

۲۰. م، ل - زیر ۲۱. خ ۲ - بریدت بنا پاک چهر؛ بیخ - ربودن ز من پاک مهر؛ ل، خ، ۱ - افزون دارند:

یکی تن به آید ز چندین [ل - چندی] سوار همانا که برگشت [خ ۱ - بردارد] این روزگار

۲۲. خ ۲ - خواب

۳۴۳۵ یکی بانگ برزد ز پیشش براند  
ازان پس بمغز اندر افگند باد  
که گر گیو و کیخسرو<sup>۲</sup> دیوزاد  
فرود<sup>۴</sup> آورمشان ز ابر بلند  
میانشان<sup>۷</sup> ببرم بشمشیر تیز  
۳۴۴۰ چو کیخسرو ایران بجوید همی

بپیچید<sup>۱</sup> پیران و خامش بماند  
بدشنام و سوگند لب برگشاد  
شوند ابر غرنده گر تیز<sup>۳</sup> باد  
بزد دست وز گرز<sup>۵</sup> بگشاد بند<sup>۱</sup>  
بماهی دهم تا کند ریز ریز  
فرنگیس باری<sup>۸</sup> چه پوید همی<sup>۱</sup>

خود و سرکشان سوی جیحون کشید  
بهومان بفرمود کاندرا<sup>۱۰</sup> شتاب  
که چون گیو و خسرو<sup>۱۲</sup> ز جیحون گذشت  
نشان آمد از گفته راستان<sup>۱۴</sup>  
۳۴۴۵ که از تخمه توروز کیقباد  
که توران زمین را<sup>۱۷</sup> کند خارستان  
رسیدند پس گیو و خسرو بر آب<sup>۲۰</sup>  
گرفتند پیگار با<sup>۲۱</sup> بازخواه<sup>۲۲</sup>  
نوندی کجا بادبانش نکوست<sup>۲۴</sup>

همی دامن از خشم در خون کشید  
عنان را بکش<sup>۱۱</sup> تالب رود آب  
غم و<sup>۱۳</sup> رنج ما باد گردد بدشت  
که دانا بگفت از گه باستان<sup>۱۵</sup>  
یکی شاه خیزد ز هر دو نژاد<sup>۱۶</sup>  
نماند برین<sup>۱۸</sup> بوم و بر شارستان<sup>۱۹</sup>  
همی بودشان بر گذشتن شتاب  
که کشتی کدامست بر بازگاه<sup>۲۳</sup>  
بخوبی سزاوار کیخسرو اوست<sup>۲۵</sup>

۱. خ ۲- بزمرد ۲. ل، خ ۱- گیو گودرز و این؛ خ ۲- گیو گودرز آن ۳. ل، خ ۱- و تیز؛ خ ۲- یا  
تند؛ بخ- باتیز . ۴. ل- فراز ۵. ل، خ ۱ و بخ- وز تیغ ۶. ل، خ ۱ و بخ- افزون دارند:  
فرنگیس را چون بچنگ آورم بچشمش جهان تار و تنک آورم  
۷. ل، خ ۱ و بخ- میانش ۸. ل و بخ- باوی ۹. بخ- افزون دارد:  
بسوی ختن رفت پیران نژند و زین سو همی تاخت شاه بلند  
۱۰. خ ۲- به هومان چنین گفت کایدرا ۱۱. م- مکش؛ خ ۱- بکین ۱۲. ل، خ ۱- چو آید خبر کو  
۱۳. بخ- همه ۱۴. خ ۲- باستان ۱۵. خ ۲- و بزد داستان ۱۶. ل، خ ۱- سر برزند با نژاد؛  
خ ۲- فیروز هر دو نشاد ۱۷. خ ۲- که او شهر ایران؛ ع- بلاد توران ۱۸. ل، خ ۱- همی ۱۹. ل،  
خ ۱، بخ- افزون دارند:  
دل او بایران گراید بمهر بتوران نماند [خ ۱- بماند] پر از کینه چهر  
۲۰. خ ۱، خ ۲- باب؛ ع- الی شاطی جیحون ۲۱. ل- بر ۲۲. م- یاج خواه ۲۳. ل- گذارد بیاید  
براه؛ خ ۱- گذر داشت بر بازگاه؛ خ ۲- مصراع دوم این بیت، بیت ۳۴۴۹ و مصراع نخستین بیت ۳۴۵۰ را ندارد.  
۲۴. ل- بادبانش نوست؛ خ ۱- بادپایش نوست ۲۵. ل، خ ۱ و بخ- نشستی که زیبای کیخسروست

۳۴۵۰ چنین گفت باگیو پس<sup>۱</sup> باج خواه  
 همی گر گذر<sup>۲</sup> بایدت ز آب رود<sup>۳</sup>  
 بدو گفت گیو آنچه خواهی<sup>۴</sup> بخواه  
 بخواهم<sup>۵</sup> ز تو<sup>۶</sup> باج گفت اندکی  
 زره خواهم از تو گر<sup>۷</sup> اسپ سیاه  
 ۳۴۵۵ بدو گفت گیو ای گسسته خرد<sup>۸</sup>  
 بهر باز گر شاه<sup>۹</sup> شهری بدی  
 که باشی که شه را کنی خواستار  
 و گر مادر شاه خواهی همی  
 سه دیگر چو شبرنگ بهزاد را  
 ۳۴۶۰ چهارم چو<sup>۱۰</sup> جستی بخیره زره<sup>۱۱</sup>  
 نگرده چنین آهن از آب تر  
 نه نیزه نه شمشیر هندی نه تیر  
 کنون آب مارا و کشتی ترا<sup>۱۲</sup>  
 بدو<sup>۱۳</sup> گفت گیو ار تو کی خسروی  
 ۳۴۶۵ فریدون که بگذاشت<sup>۱۴</sup> ارون درود

۱. ل، خ ۱ و بخ - پس گیورا ۲. خ ۲ - رهگذر ۳. بازسازی رداکتور. م، خ ۲ - زود؛ ل، خ ۱، بخ -  
 آب روی ۴. خ ۲ - باید ۵. ل، خ ۱ و بخ - افزون دارند:  
 چو بشنید ازو بازبان گفتگوی سوی گیو کرد آنکهی تیز روی  
 ۶. کذا در خ ۲؛ م - نخواهم؛ ل، خ ۱ و بخ - نخواهم ۷. خ ۲ - بدو ۸. ل، خ ۱ - بیاید ۹. خ ۱،  
 خ ۲ - کز ۱۰. تصحیح قیاسی (رداکتور)؛ م - تور؛ ل، خ ۱ - و گر این پرستار افسر ز ماه؛ خ ۲ - پرستار  
 گر بر سر سر و ماه؛ بخ - پرستار یاریدک همچو ماه ۱۱. خ ۲ - سبک کم خرد ۱۲. ل - سخن زین  
 نشانت کی اندر خورد؛ خ ۱ - سخن زین نشانراکی اندر خورد ۱۳. ل، خ ۱، خ ۲ و بخ - اگر با شهنشاه  
 ۱۴. خ ۲ - نیز ازان شهر ۱۵. م - بیت را ندارد؛ خ ۲ - این بیت را پس از بیت ۳۴۵۸ متن افزون دارد.  
 ۱۶. بخ - که دریابد اوروز تگ ۱۷. ل، خ ۱، خ ۲ - که ۱۸. ل، خ ۱ - بکشتی زره؛ خ ۲ - بکشتی بره  
 ۱۹. ل، خ ۱ و بخ - زره باید [خ ۱ - ماند] از هر کسی با گره؛ خ ۲ - زره را بدان برگشتی با گره (برخلاف وزن).  
 ۲۰. ل، خ ۱، خ ۲ - همی ۲۱. ل - درین؛ خ ۱، خ ۲ - برین ۲۲. خ ۲ - تراست ۲۳. ل، خ ۱، خ ۲ -  
 بدین مایه شاهی؛ بخ - بدین مایه راه ۲۴. ل، خ ۱ - بشه ۲۵. ل، خ ۱ - بگذشت از؛ خ ۲ - بگذشت ز  
 ۲۶. ل و بخ - همی داد تخت مهی را؛ خ ۱ - همی داد تخت تهی را؛ خ ۲ - همی داد نیکی دهش را



جهانی شد او را سراسر رهی  
 چه اندیشی ار شاه ایران توی  
 به بد<sup>۲</sup> آب را کی بود بر تو راه  
 اگر من شوم غرقه گر<sup>۵</sup> مادرت  
 ۳۴۷۰ ز مادر تو بودی مراد جهان<sup>۶</sup>  
 مرانیز مادر<sup>۱</sup> ز بهر تو زاد  
 که من بیگمانم که افراسیاب  
 مرا برکشد زنده بر دار خوار  
 بآب افگند ماهیان تان خورند<sup>۱۱</sup>  
 ۳۴۷۵ بدو گفت کیخسرو اینست و بس  
 فرود آمد از باره<sup>۷</sup> راه جوی  
 همی گفت پشت و پناهم توی  
 درستی و پستی<sup>۱۷</sup> مرا فر تست  
 بآب اندرون دلفزایم توی  
 ۳۴۸۰ بآب اندر افگند خسرو سیاه<sup>۱۱</sup>  
 پس او<sup>۲۳</sup> فرنگیس و گیو دلیر  
 بدان سو گذشتند هر سه درست

که باروشنی بود و با<sup>۱</sup> فرهی  
 سر نامداران<sup>۲</sup> و شیران توی  
 که با فرّ و برزی و زیبای گاه<sup>۴</sup>  
 گزند<sup>۱</sup> نباید که گیرد سرت  
 که بیکار بد تخت<sup>۸</sup> شاهنشهان  
 ازین کار<sup>۱۱</sup> بر دل مکن هیچ یاد  
 بیاید دمان تالب رود آب  
 فرنگیس را با تو ای شهریار  
 و گر<sup>۱۲</sup> زیر نعل اندرون بسپرنند<sup>۱۳</sup>  
 پناهم بیزدان فریادرس  
 بمالید<sup>۱۴</sup> و بنهاد بر خاک روی  
 نماینده<sup>۱۵</sup> رای و راهم توی<sup>۱۶</sup>  
 روان و خرد سایه پز<sup>۱۸</sup> تست<sup>۱۹</sup>  
 بخشکی همان رهنمایم<sup>۲۰</sup> توی  
 چو کشتی همی راند تا بارگاه<sup>۲۲</sup>  
 نترسد ز جیحون و زان آب شیر<sup>۲۴</sup>  
 جهانجوی خسرو سر و تن بشست

۱. ل، خ، ۱ - بادی و ۲. ل، خ، ۱ - پناه دلیران؛ خ، ۲ - سوار دلیران ۳. کذا در ل، خ، ۱ و بیخ؛ م - چنین؛ خ، ۲ - بد ۴. خ، ۲ - زیبا کلاه ۵. ل، خ، ۱ - شوم کشته با ۶. ل، خ، ۱، خ، ۲ و بیخ - گرانی ۷. خ، ۲ - ز مادر تو زادی ز بهر جهان؛ بیخ - بهانه تو بودی مراد جهان ۸. خ، ۱، خ، ۲ - بخت ۹. خ، ۲ - مادرم هم ۱۰. ل، خ، ۱، خ، ۲ و بیخ - باره ۱۱. ل، خ، ۱ - باب افگند تان و ماهی خورد؛ خ، ۲ - باب افگند ماهیان درخورند ۱۲. ل، خ، ۱ - و یا ۱۳. ل، خ، ۱ - بسپرد ۱۴. ل، خ، ۱ و بیخ - بنالید ۱۵. ل، خ، ۱ و بیخ - نماینده داد؛ خ، ۲ - نماینده بر داد ۱۶. خ، ۱ - پس از این بیت، بیت ۳۴۷۹ متن می آید. ۱۷. ل، خ، ۱ - درستی و کزی؛ خ، ۲ - درستی [و] گشتی؛ بیخ - درستی و نرمی ۱۸. م - مایه پز ۱۹. ل، خ، ۱ - بیت پس از بیت ۳۴۷۹ آمده؛ ل، خ، ۱ و بیخ - افزون دارند:

بگفت این و بر پشت شیرنگ شد  
 بچهره بسان شب آهنگ شد

۲۰. خ، ۲ - بخشکی همه غم روانم ۲۱. خ، ۱ - سپاه؛ ع - الأدهم ۲۲. خ، ۱ - با بارگاه؛ خ، ۲ - تا بارگاه ۲۳. خ، ۲ - پس اندر ۲۴. ل، خ، ۱، خ، ۲ - نترسد ز جیحون و از آب سیر؛ بیخ - برون شد ز جیحون و از آبگیر؛ ع - مصراع ترجمه نشده.

بدان نیستان در<sup>۱</sup> نیایش گرفت  
 چو از رود کردند هر سه گذر  
 ۳۴۸۵ بیاران چنین گفت کاینت شگفت  
 بهاران و<sup>۵</sup> جیحون و آب روان  
 بدین<sup>۷</sup> ژرف دریا چنین بگذرد  
 پشیمان شد از کار و<sup>۸</sup> گفتار خویش  
 بیاراست کشتی بچیزی که داشت  
 ۳۴۹۰ بپوزش برفت از پس<sup>۱۱</sup> شهریار  
 همه هدیه‌ها نزد<sup>۱۱</sup> شاه آورد  
 بدو گفت گیو ای سگ بی خرد<sup>۱۲</sup>  
 چنین مایه‌ور پره‌نر<sup>۱۵</sup> شهریار  
 ندادی کنون<sup>۱۶</sup> هدیه تو مباد  
 ۳۴۹۵ چنان خوار برگشت زو رودبان  
 چو آمد بنزدیکی بازگاه  
 چو نزدیک رود آمد افراسیاب  
 یکی بانگ زد تند بر بازخواه  
 چنین داد پاسخ که ای شهریار  
 ۳۵۰۰ ندیدم نه هرگز شنیدم چنین  
 بهاران و این آب با موج تیز

۱. ل. - بدان نیستان بر؛ خ ۱. - بران نیستان بر؛ بیخ. - بران داستان بر ۲. خ ۲. - بیت را ندارد. ۳. خ ۲. -  
 بیتهای ۳۴۸۴ و ۳۴۸۵ با یک بیت عوض شده:

چو آن رودبان آن شگفتی بدید      بگفتا بس است این که آمد بدید

۴. ل. خ ۱. - اندازه ۵. خ ۱. - «و» ندارد. ۶. ل. خ ۱. و بیخ. - سه اسپ و سه جوشن سه ۷. ل. خ ۱. - برین ۸. ل. خ ۱. و بیخ ۲. - خام ۹. ل. خ ۱. - برفراشت ۱۰. ل. خ ۱. و بیخ. - بیامد بر؛  
 خ ۲. - برفت او بر ۱۱. خ ۱. - پیش ۱۲. ل. خ ۱. - گم کم خرد؛ خ ۲. و بیخ. - سگ کم خرد ۱۳. ل. خ ۱. -  
 نگفتی؛ خ ۲. - چه گفتی ۱۴. خ ۱. و بیخ. - برد ۱۵. ل. خ ۱. و بیخ. - باگهر مایه‌ور ۱۶. خ ۲. - تو و  
 ۱۷. ل. خ ۱. و بیخ. - رسد ۱۸. خ ۲. - بی رودمان ۱۹. ل. خ ۱. و بیخ. - ایچ کشتی نه مردم در آب؛ خ ۲. -  
 آنچه مردم ز کشتی بر آب ۲۰. خ ۲. - از ۲۱. ل. خ ۱. - آب جیحون؛ بیخ. - آب دریا ۲۲. خ ۱. - ایدر

چنان برگذشتند هر سه سوار  
 ازان پس بفرمود<sup>۲</sup> افراسیاب  
 بدو گفت هومان که ای شهریار  
 تو با این سواران بایران شوی  
 چو گودرز و چون رستم پیلتن  
 همانا که<sup>۸</sup> از گاه سیر آمدی  
 ازین روی<sup>۹</sup> تا چین و ماچین تراست  
 تو توران نگه دار و تخت بلند  
 ۳۵۱۰ پر از<sup>۱۰</sup> خون دل از رود<sup>۱۱</sup> گشتند باز  
 تو<sup>۱</sup> گفتی هوا داشت شان بر کنار<sup>۲</sup>  
 که بشتاب و کشتی برافکن باب<sup>۴</sup>  
 براندیش و آتش مکن در کنار  
 همی در دم گاوشیدان<sup>۵</sup> شوی  
 چو طوس و چو گرگین<sup>۶</sup> و آن انجمن<sup>۷</sup>  
 که ایدر بچنگال شیر آمدی  
 خور و ماه و کیوان و پروین تراست  
 ز ایران کنون نیست بیم گزند  
 برآمد برین روزگار دراز<sup>۱۲</sup>

۱. ل، خ ۱- که ۲. ۲. خ ۲- هوا داشت شان گفتی اندر کنار؛ ل، خ ۱ و بخ- افزون دارند:  
 و یا خود ز باد بزبان [ل-وزان] زاده‌اند بمردم ز یزدان فرستاده‌اند  
 چو بشنید ازیشان رخس گشت زرد برآورد از انده یکی باد سرد  
 خ ۱- بیت نخستین این نسخه بدل را با تعویض «بزان» به «هوا» در مصراع اول افزون دارد. ۳. خ ۲-  
 بفرمودش ۴. خ ۱، خ ۲- بر آب؛ بخ- در آب؛ ل، خ ۱ و بخ- افزون دارند:  
 بین تاکجا یابی آن رفتگان شدستند یا مانده‌اند خفتگان  
 بدان تا بیاپیم شان زود باش بیاور تو کشتی و [خ ۱- در رود] پدرود باش  
 ۵. م، ل و بخ- در دم و چنگ شیران؛ خ ۱- در دم چنگ شیران؛ خ ۲- در دم و گاوشیران؛ می آید: «در دم  
 گاوشیدان»، جایی که «گاوشیدان» جمع «گاوشید» را نشان می‌دهد- نام ازدهای افسانه‌ای که زمان درازی  
 ایران را ویران و ساکنان آن را دوچار بدبختیهای گوناگون کرد. از قرار روایتی کهن، ازدها به دست کورش  
 کشته شد. وی به یادبود این رویداد آتشکده بزرگی بنا کرد. در اثر فردوسی مفهوم لفظی ازدها، مار نیرومند  
 است (بسنجید با Vullers Lexicon، II، ۹۴۶). نسخه نویسان با عدم درک متن تدریجاً آن را تحریف کرده،  
 چهره آفریده شده فردوسی را با عبارت رایج «در دم و چنگ شیران» عوض کرده‌اند؛ بسنجید با ترجمه  
 مصراع درع- فانما تلقی نفسک فی أفوا الثعالبین  
 ۶. ل، خ ۱، خ ۲- «و» ندارند. ۷. ل، خ ۱- گرگین لشکرشکن ۸. خ ۲- همانگاه ۹. ل، خ ۱ و  
 بخ- رود ۱۰. خ ۱- جگر (کذا!!). ۱۱. ل، خ ۱- از درد؛ خ ۲- و درد ۱۲. ل- روزگاری  
 دراز؛ خ ۲- بدین اندر آمد زمان دراز

چو باگیو کیخسرو آمد بزم<sup>۱</sup> جهان چند ازو شاد و چندی دژم<sup>۲</sup>  
 نوندی بهر<sup>۳</sup> سو برافگندگیو یکی نامه از شاه وز گیو نیو<sup>۴</sup>  
 که آمد ز توران جهاندار شاد<sup>۵</sup> سر تخمه نامور<sup>۶</sup> کیقباد  
 فرستاده بختیار و سوار<sup>۷</sup> خردمند و بینادل و دوستدار  
 ۳۵۱۵ گزین کرد ازان نامداران زم بدو گفت ز ایدر برو باصفهان  
 بگویش که کیخسرو آمد بزم<sup>۱۰</sup> که بادی نجست از بر او دژم<sup>۱۱</sup>  
 یکی نامه نزدیک کاوس شاه فرستاده چست<sup>۱۲</sup> بگرفت راه<sup>۱۳</sup>  
 هیونان کفک افگن<sup>۱۴</sup> بادپای بجستند بر سان آتش ز جای  
 ۳۵۲۰ فرستاده گیو روشن روان نخستین بیامد بر پهلوان  
 پیامش همی گفت و نامه<sup>۱۵</sup> بداد جهان پهلوان نامه بر سر نهاد  
 ز بهر سیاوش ببارید<sup>۱۶</sup> آب همی کرد نفرین بر<sup>۱۷</sup> افراسیاب  
 فرستاده شد نزد کاوس کی ز یال هیونان بپالود<sup>۱۸</sup> خوی  
 چو آمد بنزدیک<sup>۱۹</sup> کاوس شاه ز شادی خروش آمد از بارگاه<sup>۲۰</sup>  
 ۳۵۲۵ خبر شد بگیتی که فرزند شاه جهانجوی کیخسرو آمد ز راه<sup>۲۱</sup>

۱. خ ۲- خسرو در آمد برزم؛ ع- ولما وصل کیخسرو و جیو الی خراسان ۲. ل، خ ۱- که بادی نجست از بر او دژم؛ خ ۲- جهان شد ازو خنده چندی دژم؛ بخ- جهانی، سپس همان گونه در م. ۳. ل، خ ۱- نوندی زهر؛ خ ۲- نویدی زهر ۴. ل، خ ۲- از گیو و از شاه نیو؛ خ ۱- از گیو و از شاه نیو؛ بخ- از شاه و از گیو نیو ۵. ل و بخ- سپهدار شاد؛ خ ۱، خ ۲- سپهدار شاه ۶. خ ۲- سر نامور تخمه ۷. ل- چست گرد و سوار؛ خ ۱ و بخ- چست و گرد و سوار؛ خ ۲- فرستاد نو بختیان شهریار (کذا). ۸. ل، خ ۲ و بخ- آنچ پیش آمد ۹. ل، خ ۱ و بخ- بدان مرز شاهان و جای مهان؛ خ ۲- همه راه تازان به بزم جهان؛ ل، خ ۱ و بخ- افزون دازند:

بگودرز گو [خ ۱- گفت] ای جهان پهلوان بختی و بیدار بودت [خ ۲- بودم] روان

۱۰. ل- چو باد ۱۱. ل- جهان چند خندان شد و چند شاد؛ خ ۱- جهان چند ازو شاد و چندی دژم؛ بسنجید بابیت ۳۵۱۱ و نسخه بدل آن. ۱۲. ل، خ ۱، بخ- فرستاده برجست و؛ خ ۲- فرستاد و برجست و ۱۳. ل، خ ۱- آمد براه ۱۴. ل- «و» را افزون دارد؛ خ ۱- کف افگن ۱۵. خ ۲- رسانید و مزده ۱۶. ل، خ ۱ و بخ- دو دیده پر ۱۷. م- به ۱۸. خ ۲- نپالود ۱۹. ل، خ ۱، خ ۲ و بخ- بدرگاه ۲۰. خ ۲- برآمد خروش از سپاه ۲۱. ل، خ ۱- بیت ۳۵۲۵ پیش از بیت ۳۵۲۸ آمده.

سپهد فرستاده را پیش خواند  
جهانی بشادی بیاراستند  
ازان پس ز کشور مهان جهان<sup>۲</sup>  
بیاراست گودرز کاخ بلند  
۳۵۳۰ یکی تخت بنهاد پیکربزر  
یکی تاج با یاره و<sup>۷</sup> گوشوار  
بزر و<sup>۱</sup> بگوهر بیاراست گاه  
سراسر همه شهر آیین<sup>۱۱</sup> ببست  
مهان سرافراز برخاستند  
۳۵۳۵ برفتند هشتاد<sup>۱۳</sup> فرسنگ پیش  
چو چشم سپهد<sup>۱۱</sup> برآمد بشاه<sup>۱۷</sup>  
چو آمد پدیدار با شاه گیو

بران نامه گیو گوهر فشاند  
بهر<sup>۱</sup> جای رامشگران خواستند<sup>۲</sup>  
برفتند یکسر<sup>۴</sup> سوی اصفهان  
همه دیبه خسروانی فگند  
بدو<sup>۵</sup> اندرون چند گونه گهر<sup>۱</sup>  
یکی طوق<sup>۸</sup> پر گوهر شاهوار  
چنانچون بباید سزاوار شاه<sup>۱۰</sup>  
بیاراست میدان و جای نشست<sup>۱۲</sup>  
پذیره شدن را بیاراستند  
پذیره شدندش<sup>۱۴</sup> بآیین خویش<sup>۱۵</sup>  
همان گیو را دید<sup>۱۸</sup> با او براه  
پیاده شدند آن<sup>۱۹</sup> سواران نیو

۱. خ ۲- زهر ۲. ل، خ ۱ (بجز بیت چهارم) افزون دارند:

وزین آگهی شد سوی نیمروز  
که آمد خرامان بایران زمین  
به بخشید رستم بدرویش زر  
وزانپس گسی کرد بانوگشپ  
هزار و دو صد نامور مهتران  
پرستنده سیصد غلامان دو شست  
برون رفت بانوز [خ ۱- با پور] پیش پدر  
فرستاد گیوش سوی اصفهان  
بـ فیروزی گیو گیتی فروز  
به پیروزی خسرو پاک دین  
که نامد گزندى بران شیرنر  
لبا خواسته همچو آذرگشپ  
ابا تخت و با جامهای [خ ۱- تاجهای] گران  
همان هر یکی جام زرین بدست  
بر گیو شد همچو مرغی بپر  
پراگنده نامش بگرد جهان

بخ - همان بیتهارا، بجز بیت دوم، افزون دارد؛ بسنجید با توضیح ۲۰، بیت ۳۰۵۵. ۳. ل، خ ۱- وزانروی  
یکسر مهان جهان؛ خ ۲- وزانروی گیتی جهان در جهان؛ ع- مانند متن. ۴. خ ۱- جمله ۵. ل،  
خ ۱- بزر؛ خ ۲- بدان ۶. ل، خ ۱- بیت پس از بیت ۳۵۳۲ متن آمده. ۷. ل- یاره با طوق با؛ خ ۱-  
یاره با طوق و با؛ خ ۲- یاره با تاج و با؛ بخ- یاره و طوق با ۸. ل، خ ۱ و بخ- تاج ۹. خ ۲- سراسر  
۱۰. ل، خ ۱- بیت ۳۵۳۲ پس از بیت ۳۵۲۹ آمده. ۱۱. ل، خ ۱، خ ۲- آذین ۱۲. ل، خ ۱- پس بر نشست؛  
خ ۲ و بخ- خود بر نشست ۱۳. خ ۱، خ ۲ و بخ- هفتاد؛ ع- ثمانین ۱۴. خ ۲- پذیره شدن را  
۱۵. خ ۱- بر آیین خویش؛ ل- بیت را ندارد. ۱۶. ع- جودرز ۱۷. خ ۲- بماه ۱۸. ل- گیو  
گودرز؛ خ ۱- گیو و گودرز ۱۹. خ ۲- شدندش

۳۵۴۰ ز تو چشم بدخواه تو دور باد  
 جهاندار یزدان گوی منست  
 سیاوش را زنده گر دیدمی  
 بزرگان ایران همه پیش اوی  
 وزان جایگه شاد گشتند باز  
 ۳۵۴۵ بوسید چشم و سر گیو<sup>۷</sup> گفت  
 گزارنده خواب و جنگی<sup>۱</sup> توی  
 سوی خانه پهلوان آمدند  
 بودند یک هفته با می بدست  
 بهشتم سوی شهر کاوس شاه<sup>۱۲</sup>  
 ۳۵۵۰ چو کیخسرو آمد بر شهریار  
 بر آیین<sup>۱۱</sup> جهانی شد آراسته  
 نشسته بهر جای رامشگران  
 همه یال اسپان پر از مشک و می  
 ز درد سیاوش بسی یادکرد<sup>۱</sup>  
 چنین گفت کای شهریار زمین<sup>۲</sup>  
 روان سیاوش پر از نور باد  
 که دیدار تو رهنمای<sup>۳</sup> منست  
 بدین<sup>۴</sup> گونه از دل نخندیدمی  
 یکایک نهادند بر خاک<sup>۵</sup> روی  
 فروزنده شد بخت<sup>۱</sup> گردن فراز  
 که بیرون کشیدی سپهر از نهفت<sup>۸</sup>  
 گه چاره مرد درنگی توی  
 همه شاد و روشن روان آمدند  
 بیاراسته بزمگاه و<sup>۱۰</sup> نشست<sup>۱۱</sup>  
 همه شاددل<sup>۱۳</sup> برگرفتند راه  
 جهان گشت پر بوی و<sup>۱۴</sup> رنگ و نگار<sup>۱۵</sup>  
 در و بام و دیوار پر خواسته<sup>۱۷</sup>  
 گلاب و می و مشک باز عفران  
 درم با شکر ریخته زیر پی

۱. خ ۲- آه کرد؛ ع- بیت ترجمه نشده. ل، خ ۱ و بخ- افزون دارند:

فروید آمد از بارگی پهلوان گرفتش به بر شهریار جهان

۲. ل، خ ۱ و بخ- افزون دارند:

تو بیدار دل باش و بیدار بخت بجای تو کشور نخواهم نه تخت

خ ۲- همان بیت را پس از بیت ۳۵۴۰ متن افزون دارد (با عوض کردن «بیدار بخت» به «پیروز بخت» در مصراع

نخست). ۳. بخ- جان فزای ۴. خ ۲- برین ۵. خ ۲- نهادند یکایک بران خاک ۶. خ ۱، خ ۲-

تخت ۷. ل، خ ۱ و بخ- «و» را افزون دارند. ۸. بخ- بیتهای ۳۵۴۴ و ۳۵۴۵ پیش از بیت ۳۵۴۳ متن

آمده. ۹. ل- خواب جنگی؛ خ ۱- خواب خیلی ۱۰. ل، خ ۱- «و» ندارند. ۱۱. خ ۲- بیت

را ندارد. ۱۲. ع- و توجهوا نحو اصطخر ۱۳. خ ۱- شادمان ۱۴. م- «و» ندارد. ۱۵. خ ۲-

جهان پر ز رنگ و ز بوی بهار ۱۶. ل، خ ۱، خ ۲- با دین ۱۷. خ ۲- پیراسته

چو کاوس کی روی خسرو بدید  
 ۳۵۵۵ فرود آمد از تخت و شد پیش اوی  
 جوان جهانجوی بردش نماز  
 فراوان ز ترکان بپرسید شاه  
 چنین پاسخ آورد<sup>۴</sup> کان کم خرد  
 مرا چند ببسود<sup>۵</sup> و چندی بگفت<sup>۶</sup>  
 ۳۵۶۰ بترسیدم<sup>۱</sup> از کار و کردار او  
 اگر ویژه ابری شود دربار<sup>۱۱</sup>  
 نخواند مرا موبد از آب پاک  
 سرشکش ز مژگان برخ بر چکید<sup>۱</sup>  
 بمالید بر چشم او چشم و روی  
 گرازان سوی تخت رفتند<sup>۲</sup> باز  
 هم از تخت سالار<sup>۳</sup> توران سپاه  
 ببد روی گیتی همی بسپرد<sup>۴</sup>  
 خرد با هنر کردم اندر نهفت<sup>۵</sup>  
 بیچیدم از رنج و تیمار او<sup>۶</sup>  
 کشنده پدر چون بود دوستدار  
 که پرستم او را پدر زیر خاک<sup>۱۲</sup>

۱. خ ۲ - سوی خون چکید ۲. خ ۲ - گشتند  
 ۳. خ ۲ - وز تاج ۴. ل، خ ۱، خ ۲ - داد پاسخ  
 ۵. ل، خ ۱ - افزون دارند:

سپهد چه پرسد ازان شوم بخت  
 پدر را بـ بدان زارواری بکشت  
 که تا من شوم کشته اندر شکم  
 چو گشتم من از پاک مادر جدا  
 میان بز و گاومیش و ستور  
 سرانجام پیران بیامد ز کوه  
 که مه کام بادش مه تاج و مه تخت  
 زنان مادرم را بزخم درشت  
 که او را رهایی مباد از غم  
 بکبوهم فرستاد باناسزا  
 سپردم [خ ۱ - شمردم] شب و روز گردنده هور  
 مرا برد نزدیک آن کین پژوه

بخ - صورتهایی از همان بیتها را افزون دارد. ۶. کذا در ق (رداکتور)؛ م، ل، خ ۱ - بیسود؛ خ ۲ - بستود

۷. ل، خ ۱ و بخ - ز هر جای پرسید و هر چیز گفت  
 ۸. ل، خ ۱ - بیت پس از بیت ۳۵۶۰ متن آمده. ۹. خ ۱ -  
 پرسیدم ۱۰. ل، خ ۱ - از خشم و آزار اوی؛ ل، خ ۱ و بخ (صورتهایی از بیتها را) افزون دارند:

ز سر گر پرسید گفتم ز پای  
 بردش و راهوش و دانش خدای  
 چو بی مایه ور یافت مغز سرم  
 ز خورد ار پرسید گفتم ز جای  
 مرا بی خرد یافت آن تیره رای  
 ز عمری فرستاد زی مادرم

۱۱. ل - بود دربار؛ خ ۱ - بود در بیار؛ خ ۲ - شود در دربار؛ بخ - بود رودبار ۱۲. بخ - بیت با دو بیت دیگر  
 عوض شده؛ ل - افزون دارد:

دگر گفت خسرو بکاوس شاه  
 ز گیوار بگویم بخسرو سخن  
 عجب ماند و هست جای شگفت  
 که ای شهریار جهان دیده گاه  
 همانا چه جایست از وی سخن  
 کزین برتر اندازه نتوان گرفت

خ ۱ - بیتهای اول و سوم را همچون نسخه ل افزون دارد، اما صورتی از بیت دوم را به دست می دهد:

کنون گیو چندی به سختی بود  
 اگر نیز رنجی نبودی<sup>۳</sup> جزین  
 ۳۵۶۵ سرافراز دو پهلوان با سپاه<sup>۵</sup>  
 من آن دیدم از گیو کز پیل مست  
 گمانی نبردم که هرگز نهنگ  
 ازان پس که پیران بیامد چو شیر  
 باب اندر آمد بسان نهنگ  
 ۳۵۷۰ بینداخت بر یال او بر<sup>۱۰</sup> کمند  
 بخواهشگری رفتم ای شهریار  
 بدان کوز درد پدر خسته بود  
 چنین<sup>۱۴</sup> تالب رود جیحون بجنگ<sup>۱۵</sup>  
 سرانجام بگذاشت جیحون بخشم  
 ۳۵۷۵ کسی را که چون او بود پهلوان

بتوران مرا جست<sup>۱</sup> و رنج آزمود<sup>۱</sup>  
 که با من بیامد ز توران<sup>۴</sup> زمین  
 پس ما بیامد چو آتش براه  
 نبیند بهندوستان بت پرست  
 ز دریا بران سان برآید<sup>۶</sup> بجنگ<sup>۶</sup>  
 میان<sup>۸</sup> بسته و بادپایی بزیر  
 که گفتی زمین را بسوزد<sup>۹</sup> بجنگ  
 سر پهلوان اندر آمد ببند  
 و گرنه بکندی سرش راز بار<sup>۱۱</sup>  
 ز بد گفتن ما<sup>۱۲</sup> زبان بسته بود<sup>۱۳</sup>  
 نیاسود با گرز<sup>۱۴</sup> گاورنگ<sup>۱۶</sup>  
 بآب و بکشتی<sup>۱۷</sup> نیفگند چشم<sup>۱۸</sup>  
 بود جاودان شاد و روشن روان<sup>۱۹</sup>

ز گیو ار بگویم به پیشت خبر هر آنچ از وی آمد همه در بدر

بخ - صورتهایی از همان بیتها را افزون دارد.

۱. خ ۱ - بود ۲. خ ۲ - به توران و راجست و رزم آزمود ۳. خ ۲ - نبردی ۴. خ ۱، خ ۲ - به توران ۵. ل، خ ۲ - دو پهلوان سپاه ۶. ل، خ ۱ - بیاید بدانسان؛ خ ۲ - برآید بدینسان ۷. ل، خ ۲ - افزون دارند:

چنین لشکری گشن و دو پهلوان هزیمت گرفتند پیر و جوان

سپاهی بیاورد پیران گرد نمودش به پیران همان دست برد

بخ - تنها بیت نخستین از این بیتها را افزون دارد. ۸. خ ۲ - جهان ۹. خ ۱ - به شورد ۱۰. ل، خ ۱، خ ۲ - بر یال و ترگش؛ بخ - بیالش بینداخت پیچان ۱۱. خ ۲ - و گرنه سرش را ربودی ز بار ۱۲. ل، خ ۱، خ ۲ - من ۱۳. ل، خ ۱ - افزون دارند:

مر اورا رهانید و مادر بهم ز چنگال آشفته شیر دژم

اگر نه مرا هم بسان پدر همی خواست از تن جدا کرد سر

بخ - صورتهایی از همان بیتها را افزون دارد. ۱۴. ل، خ ۱ - همی؛ خ ۲ - کنون ۱۵. ل، خ ۱ - ز جنگ ۱۶. خ ۲ - همی کرد کوشش میان پلنگ ۱۷. ل، خ ۱ - بدریا؛ بخ - بخشکی ۱۸. خ ۲ - بیت را ندارد؛ ل - در این جا بیت ۳۵۶۹ متن را افزون دارد. ۱۹. ل، خ ۱ - همیشه جوان باد و روشن روان؛ خ ۲ و بخ - سزدگر بماند همیشه جوان؛ ل و خ ۱ - قطعه ای را در ۴۳ بیت افزون دارند، بسنجید با بخ (نک. ملحقه ۵).



یکی کاخ کشواد بد در صطخر  
 چو از تخت کاوس برخاستند  
 همی رفت گودرز با شهریار  
 بر اورنگ<sup>۲</sup> زرینش بنشانند  
 ۳۵۸۰ بستند گردان ایران کمر  
 که او بود با کوس<sup>۱</sup> و زرینه کفش<sup>۶</sup>  
 ازان کار گودرز شد تیزمغز  
 پیمبر<sup>۱۰</sup> سرافراز<sup>۱۱</sup> گویو دلیر  
 بدو گفت با طوس نوذر بگوی  
 ۳۵۸۵ بزرگان و گردان<sup>۱۲</sup> ایران زمین  
 چرا سرکشی تو بفرمان دیو  
 اگر تو بیچی<sup>۱۱</sup> ز فرمان شاه  
 فرستاده گیوست<sup>۱۸</sup> پیغام من  
 ز پیش پدر گویو بنمود پشت  
 ۳۵۹۰ بیامد بطوس سپهد بگفت  
 چو بشنید پاسخ چنین داد طوس  
 بایران پس از رستم پیلتن  
 نبیره منوچهر شاه دلیر

که آزادگان را بدو<sup>۱</sup> بود فخر  
 بایوان نو<sup>۲</sup> رفتن آراستند  
 چو آمد بدان گلشن زرنگار  
 برو بر بسی<sup>۴</sup> آفرین خواندند  
 بجز<sup>۵</sup> طوس نوذر که پیچید سر  
 هم او داشتی<sup>۸</sup> کاویانی درفش<sup>۱</sup>  
 بر او پیامی فرستاد نغز  
 که چنگ یلان داشت و بازوی<sup>۱۲</sup> شیر  
 که هنگام شادی بهانه مجوی  
 همه<sup>۱۴</sup> شاه را خواندند آفرین  
 نبینی همی فر<sup>۱۵</sup> گیهان خدیو  
 مرابا تو کین خیزد و<sup>۱۷</sup> رزمگاه  
 بدستوری نامدار انجمن<sup>۱۹</sup>  
 دلش پر ز گفتارهای درشت<sup>۲۰</sup>  
 که این رای را با تو دیوست جفت<sup>۲۱</sup>  
 که بر مانه<sup>۲۲</sup> خوبست کردن فسوس  
 سرافراز تر کس<sup>۲۳</sup> منم ز انجمن<sup>۲۴</sup>  
 که گیتی بتیغ اندر آورد زیر<sup>۲۵</sup>

۱. خ ۲ - بران ۲. خ ۲ - بآیین نو ۳. خ ۱، خ ۲ - باورنگ ۴. ل، خ ۱، خ ۲ - بشاهی بر او ۵. ل -  
 جزا؛ خ ۱ - جزان ۶. خ ۲ - گرز ۷. خ ۱ - کاویانی درفش ۸. ل، خ ۱، خ ۲ و بخ - هم اورا بدی  
 ۹. خ ۱ - کوس و زرینه کفش؛ ع - و هو صاحب الکوس و المداس الذهبی و حافظ الدرشف الجاویانی  
 ۱۰. ل، خ ۱ - بدست؛ خ ۲ - کلمه ناخوانا: نیامرد(؟)؛ بخ - بیامد ۱۱. ل، خ ۱، خ ۲ و بخ - جهانجوی  
 ۱۲. ل، خ ۱ و بخ - آهنگ ۱۳. ل، خ ۱، خ ۲ - شیران ۱۴. خ ۲ - همی ۱۵. بخ - به پیچی سر از راه  
 ۱۶. ل، خ ۱ - اگر زانکه پیچی؛ خ ۲ - اگر سر به پیچی ۱۷. خ ۲ - از ۱۸. خ ۲ - «و» را افزون دارد.  
 ۱۹. ع - بیتهای ۳۵۸۸ و ۳۵۸۹ ترجمه نشده؛ بخ - بیتی را افزون دارد. ۲۰. ل، خ ۱ - افزون دارند:  
 بگفتند [خ ۱ - چنین گفت] با طوس کینه جوی نیو که آمد سرافراز [خ ۱ - سپهدار] بیدار گویو  
 پذیره شد اورا بیاورد شاد ز ییل نیو پیغام مهتر بداد  
 ۲۱. ل، خ ۱ - رای تو با خرد نیست جفت ۲۲. خ ۱ - که پر مایه ۲۳. ل، خ ۱ - سرافراز لشکر  
 ۲۴. خ ۲ - بیت پس از بیت ۳۵۹۳ آمده. ۲۵. بخ - بیتی را افزون دارد.

همان شیر پر خاشجویم بچنگ  
 ۳۵۹۵ همی بی<sup>۱</sup> من آیین و رای آورید  
 نباشم بدین کار همداستان  
 جهاندار کز تخم<sup>۲</sup> افراسیاب  
 نخواهیم شاه از نژاد پشنگ  
 تو این رنجها را که بردی برست<sup>۱</sup>  
 ۳۶۰۰ کسی کو بود شهریار زمین  
 فریبرز<sup>۷</sup> کاوس فرزند<sup>۸</sup> شاه  
 بهر سو ز دشمن ندارد نژاد  
 دژم گیو برخاست از پیش او  
 بیامد بگودرز کشواد گفت  
 ۳۶۰۵ دو چشمش تو گویی نبیند همی

بدرم دل پیل و چنگ<sup>۱</sup> پلنگ  
 جهان را بنو کدخدای آورید  
 ز خسرو مزن پیش من داستان  
 نشانیم<sup>۴</sup> بخت اندر آید بخواب  
 فسیله نه نیکو بود با پلنگ<sup>۵</sup>  
 که خسرو جوانست و کند آورست  
 هنر باید و گوهر و فرّ و دین  
 سزاوارتر<sup>۱</sup> کس<sup>۱۱</sup> بتخت و کلاه  
 همش فرّ و برزست<sup>۱۱</sup> و هم نام<sup>۱۲</sup> و داد<sup>۱۳</sup>  
 که خام آمدش دانش و کیش او<sup>۱۴</sup>  
 که فرّ<sup>۱۵</sup> و خرد نیست باطوس جفت<sup>۱۶</sup>  
 فریبرز را برگزیند همی<sup>۱۷</sup>

۱. ل، خ ۱ و بخ - دل شیر و چرم؛ خ ۲ - دل ببر و چرم  
 «و» را افزون دارد. ۵. ل، خ ۱، خ ۲ - فسیله نه خرم بود بانهنگ [خ ۲ - پلنگ] ۶. خ ۱ - بردی درست؛  
 خ ۲ - دیدی برست ۷. خ ۲ - فرامرز ۸. ل، خ ۱، خ ۲ - فرزند کاوس ۹. م، ل، خ ۱ - سرافرازتر  
 ۱۰. ل، خ ۱، خ ۲ و بخ - زو ۱۱. ل، خ ۱ - زیست ۱۲. خ ۱ - مهر ۱۳. خ ۲ - همیشه فرّ و برز و هم  
 نام داد؛ ع - افزون دارد؛ و هذا امر شنیع لا اوافقکم علیه ۱۴. ل، خ ۱ - افزون دارند:  
 بدو گفت کای نامور نیو طوس  
 چو بینی سنانهای گودرزیان  
 بسی رنج بردیم هر دو بهم  
 تراگر بدی فرّ و رای درست  
 ز افسر سر تو ازان شد تهی  
 بگفتش سخنها ازینسان درشت  
 بخ - همان بیتها و نیز یک بیت دیگر را پس از بیت پنجم افزون دارد. ۱۵. خ ۱ - رای ۱۶. ع - سخنان  
 گیو (بیتهای ۳۶۰۴-۳۶۰۹) را چنین ادافتی کند: فرجع جیو الی ابيه بجوابه ۱۷. ل، خ ۱ - افزون دارند:  
 بر ایوان نباشد چو خسرو نگار  
 نه بر زمین زرین چنو شهریار  
 بایران نیامد چو خسرو سوار  
 نه بر تخت باطوق و باگوشوار  
 خ ۲ - بیت دوم از این بیتها را با عوض کردن «نیامد» به «نباشد» در مصراع نخستین و «طوق» به «تاج» در  
 دومی افزون دارد؛ بخ - صورتی از همان بیت را افزون دارد.

برآشفت گودرز و<sup>۱</sup> گفت از مهان  
 نبیره پسر<sup>۴</sup> داشت هفتاد و هشت<sup>۵</sup>  
 سواران جنگی ده و دو هزار  
 وزان رو<sup>۸</sup> بیامد سپهدار طوس  
 ۳۶۱۰ ببستند گردان ایران<sup>۹</sup> میان  
 چو گودرز را دید و<sup>۱۱</sup> چندان سپاه  
 یکی تخت بر کوهه ژنده پیل  
 جهانجوی کیخسرو تاجور<sup>۱۴</sup>  
 بگرد اندرش<sup>۱۶</sup> ژنده پیلان دویست  
 ۳۶۱۵ همی تافت زان تخت<sup>۱۸</sup> خسرو چو ماه  
 غمی شد دل طوس و اندیشه کرد  
 بسی کشته آید ز هر دو سپاه  
 نباشد جز از<sup>۲۱</sup> کام افراسیاب  
 بدیشان<sup>۲۴</sup> رسد تخت شاهنشهی  
 ۳۶۲۰ خردمند مردی و جوینده راه  
 که از ما یکی گر برین دشت جنگ

۱. م- «و» ندارد. ۲. م- باید. ۳. ل، خ و ب (بخ بیت دیگری پس از بیت ۳۶۰۸ افزون دارد) - افزون دارند:

نمایم که اورا بفرمان و بخت کرازید و فر و اورنگ و تخت

۴. بخ- نبیره و پسر ۵. خ ۲- هفت ۶. خ ۲- و ز [ایوان بهامون گذشت؛ بسنجید باع- و کان له ثمانیه و سبعون اینا فرکبوافی اثنی عشر ألفا و خرجوا المحاربة طوس ۷. ل، خ ۱- برفتند ۸. ل، خ ۱- وزان پس؛ خ ۲- وزان سو ۹. ل، خ ۱- فراوان ۱۰. خ ۲- به پیش اندرون ۱۱. کذاق، بخ؛ م، ل، خ ۱، خ ۲- «و» ندارند. ۱۲. ل- بدو؛ خ ۱- برو؛ خ ۲- همی ۱۳. ل، خ ۱- گردش هور و ماه ۱۴. خ ۲- تاج زر ۱۵. ل، خ ۱- پیل ۱۶. ل، خ ۱- بگردش درون ۱۷. ل، خ ۱- که اندر زمین ۱۸. ل، خ ۱- بران تخت میتاخت؛ خ ۲- همی تافت از تخت؛ بخ- بران تخت همی تافت ۱۹. ل، خ ۱- اگر سازم اینجا ۲۰. خ ۲- این گونه خواه ۲۱. خ ۲- بجز ۲۲. خ ۲- سر تخت ۲۳. خ ۱، خ ۲- درآید ۲۴. ل، خ ۱- بتوران ۲۵. ل، خ ۱- همه ۲۶. ل، خ ۱- بهی؛ خ ۲- بیتهای ۳۶۱۹-۳۶۲۲ را ندارد. ۲۷. ل و بخ- برکمان چوب؛ خ ۱- درکمان چوبه

یکی کینه خیزد که افراسیاب  
 چو بشنید زین گونه گفتار شاه  
 بر طوس و گودرز کشوادگان  
 ۳۶۲۵ که بر درگه آیند بی<sup>۴</sup> انجمن  
 بشد طوس و گودرز نزدیک شاه  
 بدو گفت شاه ای خردمند پیر<sup>۱</sup>  
 بنه تیغ و بگشای ز آهن<sup>۱۱</sup> میان  
 چنین گفت طوس سپهد بشاه  
 ۳۶۳۰ بفرزند باید که ماند جهان  
 چو فرزند باشد نبیره کلاه  
 بدو گفت گودرز کای کم خرد

هم امشب همی آن ببیند بخواب<sup>۱</sup>  
 بفرمود تا باز گردد براه<sup>۲</sup>  
 گزیده سرفراز آزادگان<sup>۳</sup>  
 چنانچون نباید<sup>۵</sup> بنزدیک من<sup>۶</sup>  
 زبان<sup>۷</sup> برگشادند بر پیش گاه<sup>۸</sup>  
 منه زهر بزنده بر جام<sup>۱۱</sup> شیر  
 نباید<sup>۱۲</sup> کزین<sup>۱۳</sup> سود دارد<sup>۱۴</sup> زیان  
 که گر شاه سیرآید از تخت<sup>۱۵</sup> و گاه  
 بزرگی و دیهیم و تخت مهان<sup>۱۶</sup>  
 چرا برنهد بر نشیند بگاه  
 ترا بخرد از مردمان نشمرد<sup>۱۷</sup>

۱. ل، خ ۱ - شب و روز ببیند مرین را بخواب ۲. ل، خ ۱، خ ۲ -

چو بشنید [خ ۲ - پیرسید] کاوس گفتار راست فرستاد کس هر دو آنرا بخواست

۳. ل، خ ۱، خ ۲ و بخ -

فرستاده از نزد کاوس شاه بیامد بر پهلوان سپاه

۴. ل - شما پهلوانان این؛ خ ۱ - شما پهلوانان با؛ بخ - سپه پهلوانان ابی ۵. ل، خ ۱ - بیابند هر دو؛ بخ -

خرامند هر دو ۶. ل، خ ۱ و بخ - بیتهای ۳۶۲۵ و ۳۶۲۶ پس از بیت ۳۶۲۸ متن آمده؛ خ ۲ - بیت را ندارد.

۷. ل، خ ۱ - سخن ۸. خ ۲ - ز نزدیک راه ۹. خ ۲ - جهان دیده پیر؛ ل، خ ۱ - که کاوس میگوید ای

نزه شیر ۱۰. خ ۱ - بر جان؛ خ ۲ و بخ - در جام ۱۱. ل، خ ۱، خ ۲ و بخ - بند از ۱۲. خ ۲ - نباشد

۱۳. ل، خ ۱ و بخ - که این ۱۴. ل، خ ۱ و بخ - گردد؛ خ ۲ - خیزد ۱۵. ل، خ ۱، خ ۲ و بخ - تاج

۱۶. ل، خ ۱ - گنج مهان؛ خ ۲ - فرز مهان؛ خ ۱، خ ۲ و بخ (پس از بیت ۳۶۳۱) - افزون دارند:

فریرز با فرّ و برز کیان میان بسته دارد چو شیر زیان

پس از آن خ ۱ باز هم افزون دارد:

چو فرزند با فرّ و برز کیان نباشد نبیره به بندد میان

ل - پس از بیت ۳۶۳۱ متن صورتهایی از همان بیتها را افزون دارد:

فریرز با فرّ و برز کیان نباشد نبیره به بندد میان

میان بسته دارد چو شیر زیان که فرزند شاهست و پشت کیان

۱۷. ل، خ ۱ - افزون دارند:

چرامی کنی بر تن خود فسوس نه ترسی چو بر پیل بندند کوس

۳۶۳۵ گر<sup>۲</sup> از تور دارد ز مادر نژاد  
 بتوران و ایران چنو نیو کیست<sup>۱</sup>  
 دو چشمت نبیند همی<sup>۸</sup> چهر او  
 بجیحون گذر کرد و کشتی نجست  
 بسان فریدون کز<sup>۱۰</sup> ارون رود  
 ۳۶۴۰ ز مردی و از فرّه ایزدی  
 تو نوذر نژادی نه بیگانه  
 سلیح من ار با منستی کنون  
 بدو گفت طوس ای جهان دیده<sup>۱۵</sup> پیر  
 اگر تیغ تو هست سندان شکاف  
 چنو راد و آزاد<sup>۱</sup> و خامش نبود  
 همویست گویی بچهر<sup>۲</sup> و بیوست  
 هم از تخم<sup>۴</sup> شاهی نییچد ز داد<sup>۵</sup>  
 چنین خام گفتارت از بهر چیست<sup>۷</sup>  
 چنان برز و<sup>۱</sup> بالا و آن مهر او  
 بسفر کیانی و رای درست  
 گذشت و بکشتی نیامد<sup>۱۱</sup> فرود  
 ازو دور شد چشم و دست بدی<sup>۱۲</sup>  
 پدر تیز<sup>۱۳</sup> بود و تو دیوانه  
 بر و یالت آغشته گشتی بخون<sup>۱۴</sup>  
 سخن گوی لیکن همه دلپذیر<sup>۱۶</sup>  
 سنانم<sup>۱۷</sup> بدرد دل کوه قاف<sup>۱۸</sup>

۱. ل، خ ۱- بیدار ۲. خ ۲- بفر و پهای و بمغز ۳. خ ۲- که ۴. م- تخت ۵. خ ۲- هم  
 از تخمه شاه فرخ قباد ۶. ل، خ ۱- چنو مرد نیست؛ خ ۲- چو او شاه کیست ۷. خ ۲- از بهر کیست  
 ۸. خ ۱- به بیند همی؛ بیخ- ندیدست خود ۹. ل، خ ۱- «و» ندارند. ۱۰. ل، خ ۱- چو شاه آفریدون ز  
 [خ ۱- کز]؛ خ ۲- چو شاه فریدون کز ۱۱. خ ۲- نباید بکشتی ۱۲. ل، خ ۱- به بند دل و دست  
 و چشم بدی؛ ل، خ ۱- افزون دارند:

دگر کو بخون پدر بر میان  
 از ایران بگرداند این رنج و تاب  
 مرا گفت در خواب فرخ سروش  
 چو آراید او تاج و تخت مهان  
 به بندد بکردار شیر زیان  
 بود بر کفش هوش افراسیاب  
 که فرش نشاید از ایران خروش  
 بر آساید از رنج و سختی جهان

بیخ- همان بیتها را با عوض کردن «بگردار» با «کمر همچو» در بیت نخستین افزون دارد. ۱۳. ل و بیخ- تند  
 ۱۴. ل، خ ۱، خ ۲- بر و یال گشتیت غرقه بخون، و این بیتها را افزون دارند:

به تیغ نبردی ترا جستمی  
 میان کیان دشمنی افگنی  
 شهشه نداند بدانکش هواست  
 وزین گفت بیهوده و ارستمی  
 وزین خویشان بر زمی [خ ۲- در منی] افگنی  
 دهد تخت شاهی که او پادشاست

بیخ- صورتی از همان بیتها را افزون دارد. ۱۵. ل- خردمند؛ خ ۲- سرافراز؛ بیخ- سپهدار ۱۶. ل-  
 چه گویی سخنهای نادلپذیر ۱۷. خ ۲- خلدنگم ۱۸. ل، خ ۱- ترتیب بیتها: ۳۶۴۴، ۳۶۴۵، ۳۶۴۶؛  
 خ ۲- ۳۶۴۴، ۳۶۴۵، ۳۶۴۶.

۳۶۴۵ و گر گرز تو هست با سنگ<sup>۱</sup> و تاب  
 و گر تو ز کشواد داری نژاد  
 بدو گفت گودرز چندین مگوی  
 بکاوس گفت ای جهاندار<sup>۱</sup> شاه  
 دو فرزند پرمایه را پیش خوان  
 ۳۶۵۰ ببین تا ز هر دو سزاوار کیست  
 بدو تاج بسپار و دل شاد دار  
 بدو گفت کاوس کین رای نیست  
 یکی را چو من کرده باشم گزین  
 یکی کار سازم<sup>۱۳</sup> که هر دو ز من  
 ۳۶۵۵ دو فرزند ما را کنون بر<sup>۱۴</sup> دو خیل  
 بمرزی که آنجا دژ بهمست<sup>۱۱</sup>  
 برنجست<sup>۱۷</sup> ز آهرمن آتش پرست  
 ازیشان یکی کان بگیرد بتیغ

خدنگم بدوزد دل آفتاب<sup>۲</sup>  
 منم طویس نوذر مه<sup>۳</sup> و شاهزاد<sup>۴</sup>  
 که چندین نبینم ترا آب روی<sup>۵</sup>  
 تو دلرا<sup>۶</sup> مگردان ز آیین و راه  
 سزاوار گاهند و هر دو جوان<sup>۸</sup>  
 که با برز و با فرّه ایزدیست<sup>۹</sup>  
 چو<sup>۱۰</sup> فرزند بینی همی شهریار  
 که فرزند هر دو بدل بر<sup>۱۱</sup> یکیست  
 دل دیگر از من شود پرز کین<sup>۱۲</sup>  
 نگیرند کین اندرین انجمن  
 ببايد شدن تادر<sup>۱۵</sup> اردبیل  
 همه ساله پرخاش آهرمنست  
 نباشد بران مرز کس رانشست<sup>۱۸</sup>  
 ندارم ازو تخت<sup>۱۹</sup> شاهی دریغ

۱. ل، خ ۱ - کوه ۲. ل، خ ۱ - به دزد سنانم دل آفتاب ۳. ل، خ ۱، خ ۲ - شه ۴. خ ۲ - پاکزاد؛  
 ل، خ ۱ و یغ (صورتی از آن) - افزون دارند:

مرا و ترا گفت پیگار چیست شهنشاه داند که خود شاه کیست

خ ۲ - این بیت را با عوض کردن «خود شاه» با «سالار» در مصراع دوم پس از بیت ۳۶۴۷ متن افزون دارد، ولی  
 این جا این بیتها را افزون دارد:

پدرت از سپاهان بد آهنگری نه خسرو نژادی و نه وان سری

چو با ما هم آواز و همکاره گشت ازان گله داری سپهدار گشت

که می توانند به متن فردوسی تعلق داشته باشند. ۵. خ ۲ - نک. نسخه بدل بیت ۳۶۴۶. ۶. ل، خ ۱ و یغ - جهانندیده

۷. ل - دل بر؛ خ ۱ - دل بد ۸. ل - بر خویش بنشان بروشن روان ۹. ل، خ ۱ و یغ - افزون دارند:

سزاوار را بخش گنج و کلاه اگر سیر گشتی ز تخت و سپاه

۱۰. ل، خ ۱، خ ۲ - که؛ یغ - بیت را ندارد. ۱۱. ل، خ ۱ و یغ - مرا هر دو فرزند بر دل؛ خ ۲ - که فرزند بر

دل بهر دو ۱۲. خ ۲ - دل دیگری گردد از من گزین ۱۳. ل، خ ۱ - چاره دانم؛ خ ۲ - چاره باید

۱۴. ل، خ ۱، خ ۲ و یغ - با ۱۵. خ ۱ - بیاید گرفتن ره ۱۶. ع - قلعه بهمن الی هی بنواحی اردبیل

من بلاد آذربایجان ۱۷. یغ - برنجد ۱۸. ل، خ ۱ -

برنجست از آهرمن ایزدپرست که نتواند ایمن بگنبد نشست

خ ۲ و یغ - صورتی از مصراع دوم: نیارد بدان مرز موبد نشست ۱۹. ل، خ ۱ - گنج

چو بشنید<sup>۱</sup> گودرز و طوس این سخن  
 ۳۶۶۰ برین هردو گشتند همداستان  
 برین یکسخن<sup>۴</sup> دل بسیار استند  
 که افگند سالار هشیار<sup>۲</sup> بن  
 ندانست ازین به<sup>۳</sup> کسی داستان  
 ز پیش جهاندار<sup>۵</sup> برخاستند  
 چو خورشید برزد سر از برج شیر  
 فریرز با<sup>۱</sup> طوس نوذر دمان  
 چنین گفت با شاه هشیار<sup>۸</sup> طوس  
 ۳۶۶۵ همان من کشم<sup>۱۰</sup> کاویانی درفش  
 کنون همچنین<sup>۱۲</sup> من ز درگاه شاه  
 پس اندر فریرز و کوس و درفش  
 چو فرزند را فرّ و برز کیان  
 بدو گفت شاه ار تو رانی<sup>۱۶</sup> ز پیش  
 ۳۶۷۰ برای خداوند<sup>۱۸</sup> خورشید و ماه  
 فریرز را گر چنین است رای  
 سپهر اندر آورد شب را بزیر  
 بنزدیک شاه آمدند آن زمان<sup>۷</sup>  
 که من با سپهد<sup>۹</sup> برم پیل و کوس  
 رخ لعل دشمن کنم چون بنفش<sup>۱۱</sup>  
 بـنه برنهم بر نشانم سپاه<sup>۱۳</sup>  
 هوا کرده از سم اسپان بنفش<sup>۱۴</sup>  
 بـباشد نبیره نبندد میان<sup>۱۵</sup>  
 زمانه نگردد ز آیین خویش<sup>۱۷</sup>  
 توان ساخت<sup>۱۹</sup> پیروزی و دستگاه<sup>۲۰</sup>  
 تو لشکر بیارای و منشین ز پای<sup>۲۱</sup>

۱. ل، خ و بیخ - شنیدند ۲. ل، خ، ۱، خ ۲ و بیخ - بیدار ۳. ل، خ و بیخ - نزدزان نکوتر ۴. ل، خ ۱ -  
 بران همکنان؛ خ ۲ - برین دو سخن ۵. ل، خ و بیخ - سپهدار ۶. ل - فریرز را ۷. ل، خ ۱ - بیامد  
 بنزدیک [خ ۱ - ز نزدیک] شاه جهان؛ ع - ترجمه ادامه متن را تا بیت ۳۶۷۵ ندارد. ۸. ل، خ ۱ - کاوس؛  
 خ ۲ - بیدار ۹. ل، خ ۱ - کجا با سپه من؛ خ ۲ - که چون با سپه من؛ بیخ - کنون با سپه من ۱۰. ل، خ ۱ -  
 برم ۱۱. ل - کنم لعل رخشان ز تیغ بنفش؛ خ ۱ و بیخ - کنم لعل رخسار دشمن بنفش؛ خ ۲ - رخ لعل  
 روشن کنم زان بنفش؛ بیخ - بیتهای ۳۶۶۶-۳۶۶۸ را ندارد. ۱۲. ل، خ، ۱، خ ۲ - در زمان ۱۳. م - این  
 بیت پس از بیت ۳۶۶۷ متن تکرار شده، در بالا نوشته شده؛ مکرر. ۱۴. ل، خ ۱ - جهانی شده سرخ و زرد  
 و بنفش ۱۵. ل، خ و بیخ -

بـفرّ فریرز و زور کیان بـبندم کیانی کمر بر میان

۱۶. ل، خ و بیخ - هر کس که راند ۱۷. ل، خ، ۱، خ ۲ و بیخ - نگردد شمار ایچ بر [خ ۲ - شمارانه] کم و  
 [خ ۲ - ونه] بیش؛ بسنجید در زیر با توضیح ۲۱، بیت ۳۶۷۱. ۱۸. م - «و» را افزون دارد؛ خ ۲ - سزاوار  
 ۱۹. ل، خ و بیخ - یافت ۲۰. ل، خ ۱ - تخت و گاه ۲۱. ل، خ، ۱، خ ۲ - افزون دارند:  
 به پیشی [خ ۱ - به بستی] نباشد سخن کم و بیش زمانه نگردد ز آیین خویش  
 (بسنجید با بیت ۳۶۶۹ متن).

بشد طوس با کاویانی<sup>۱</sup> درفش  
 فریبرز کاوس در قلبگاه  
 چو نزدیک بهمن دژ اندر<sup>۴</sup> رسید  
 ۳۶۷۵ بشد طوس<sup>۱</sup> بالشکری<sup>۷</sup> جنگجوی  
 سر باره دژ بد اندر هوا  
 سنانهاز گرمی همی بر فروخت  
 جهان<sup>۱۳</sup> سربسر گفتی از آتش است  
 سپهد فریبرز را گفت مرد  
 ۳۶۸۰ بگرز گران<sup>۱۵</sup> و بتیغ و کمند  
 بیپرامن دژ یکی راه نیست  
 میان زیر جوشن بسوزد<sup>۱۹</sup> همی  
 بگشتند یک هفته گرد اندرش  
 بنومیدی از جنگ<sup>۲۳</sup> گشتند باز  
 بپا اندرون کرده<sup>۲</sup> زرینه کفش<sup>۳</sup>  
 بیش اندرون طوس و پیل و سپاه  
 زمین همچو آتش همی بردمید<sup>۵</sup>  
 بتندی<sup>۸</sup> سوی دژ نهادند روی<sup>۱</sup>  
 ندیدند<sup>۱</sup> جنگ هواکس<sup>۱۱</sup> روا<sup>۱۲</sup>  
 میان زره مرد جنگی بسوخت  
 هوادام آهرمن سرکش است  
 بچیزی چو آید<sup>۱۴</sup> بدشت نبرد  
 بکوشد که آرد بچیزی<sup>۱۶</sup> گزند  
 ز آتش کسی را دل ای شاه<sup>۱۷</sup> نیست<sup>۱۸</sup>  
 تن بارکش<sup>۲۰</sup> بر فرورد<sup>۱۹</sup> همی  
 بدیده ندیدند جای درش<sup>۲۲</sup>  
 نیامد بر از رنج<sup>۲۴</sup> راه دراز

۱. خ ۲- باگاه و گرز ۲. ل، خ ۱- ز لشکر چهل مرد؛ خ ۲- پپای اندرون کرد ۳. ترتیب بیتها: ل،  
 خ ۱- ۳۶۷۴، ۳۶۷۳، ۳۶۷۵، ۳۶۷۷، ۳۶۷۸، ۳۶۷۷ [کذا؛ و مکّرر است. ویراستار]، ۳۶۷۹؛ خ ۲- ۳۶۷۴، ۳۶۷۳،  
 ۳۶۷۵، ۳۶۷۷ و پس از آن مانند ل و خ ۱. ۴. ل، خ ۱، بخ- نزدیکی حصن بهمن؛ خ ۲- نزدیک آن حصن  
 بهمن ۵. ل، خ ۱، خ ۲- برابر سپه را فرود آورید ۶. خ ۲- زود ۷. خ ۱ و بخ- لشکر ۸. ل، خ ۱ و  
 بخ- به تیزی ۹. ل، خ ۱- افزون دارند:

چو لشکر به تنگ دژ اندر رسید زمین همچو دریا [خ ۱- آتش] همی بردمید

خ ۲- صورتی از همان بیت را افزون دارد:

سپه چون بنزدیکی دژ رسید زمین همچو آتش یکی بردمید

(بسنجید بابت ۳۶۷۴ متن). ۱۰. خ ۲- بدیدند ۱۱. ل، خ ۱، خ ۲- هوارا ۱۲. کذا در م؛ خ ۲- نوا؛  
 ل، خ ۱، خ ۲ و بخ- بیت پس از بیت ۳۶۷۸ متن آمده. ۱۳. ل، خ ۱، خ ۲ و بخ- زمین ۱۴. نسخه های ما-  
 خرامد؛ کذا در ق و بخ. ۱۵. ل، خ ۱ و بخ- به تیر و کمان؛ خ ۲- بگرز و کمان ۱۶. ل، خ ۱، خ ۲ و بخ-  
 که بر دشمن آرد ۱۷. خ ۲- دل شاه ۱۸. ل، خ ۱- و گر هست بر ما کس آگاه نیست ۱۹. ل، خ ۱-  
 بجوشد ۲۰. م، خ ۱- نازکش ۲۱. ل، خ ۱- بر خروشد ۲۲. ل- بجایی ندیدند بند اندرش؛ خ ۱ و  
 بخ- بجایی ندیدند پیدا درش؛ خ ۲- ندیدند پیدا بجایی درش ۲۳. ل، خ ۱، خ ۲ و بخ- رزم ۲۴. ل،  
 خ ۱- به بر رنج؛ خ ۲- بجز رنج؛ م و خ ۱- «و» را افزون دارند.



بر پیر گودرز <sup>۱</sup> کشاورادگان	۳۶۸۵ چو آگاهی آمد به آزادگان
نیارست رفتن بر دژ فراز <sup>۲</sup>	که طوس و فربرز گشتند باز
بیامد سپاه <sup>۴</sup> جهاندار نو	بیاراست پیلان <sup>۳</sup> و برخاست غو
نهاد از بر پیل و بستند بار <sup>۵</sup>	یکی تخت زرین زبرجدنگار
بپاندرون کرده زرینه کفش <sup>۸</sup>	بگرد اندرش با <sup>۱</sup> درفش بنفش <sup>۷</sup>
بسر برش تاجی <sup>۱</sup> و گری بدست	۳۶۹۰ جهانجوی بر تخت زرین نشست
بزر اندرون نقش کرده گهر <sup>۱۱</sup>	دو یاره ز یاقوت و طوقی بزر <sup>۱۰</sup>
که از سم اسپان زمین شد چو کوه <sup>۱۲</sup>	همی رفت لشکر گروهها گروه
بپوشید درع و میان را بست	چو نزدیک دژ شد همی <sup>۱۳</sup> بر نشست
یکی نامه فرمود باآفرین	نویسنده خواست <sup>۱۴</sup> بر پشت زین
چنانچون بود نامه <sup>۱۵</sup> خسروی	۳۶۹۵ ز عنبر نوشتند بر پهلوی
جهانجوی کیخسرو نامدار <sup>۱۶</sup>	که این نامه از بنده کردگار
بیزدان زد از هر بدی پاک دست <sup>۱۸</sup>	که از بند آهرمن بد بجست <sup>۱۷</sup>
خداوند نیکی ده و <sup>۲۰</sup> رهنمای	که اویست جاوید <sup>۱۹</sup> برتر خدای
خداوند فرّ و خداوند زور <sup>۲۱</sup>	خداوند بهرام و کیوان و هور
تن پیل و چنگال شیر ژیان	۳۷۰۰ مراداد اورند <sup>۲۲</sup> و فرّ کیان

۱. ل، خ ۱ - بگیو و بگودرز؛ خ ۲ - بنزدیک گودرز ۲. ل، خ ۱ - بدل گفت باید شدن سرفراز؛ خ ۲ و بخ - ترارفت باید همی رزم ساز ۳. ل، خ ۱ - برآراست گودرز ۴. ل، خ ۱ و بخ - سپهد ۵. ل، خ ۱ و بخ - نهادند بر پیل جنگی سوار؛ خ ۲ - نهادند بر پیل چندی سوار ۶. ل، خ ۱ - بد ۷. خ ۲ - سیاه ۸. خ ۲ - کشیده بلندیش سر سوی ماه؛ ل، خ ۱، خ ۲ - ترتیب بیتها: ۳۶۸۹، ۳۶۹۱، ۳۶۹۲، ۳۶۹۰، ۳۶۹۳ ۹. ل، خ ۱، خ ۲ و بخ - بسر بر یکی تاج ۱۰. ل، خ ۱ - زیبجاده طوقی و تاجی بزر؛ خ ۲ - زیبجاده تاجی و طوقی بزر ۱۱. م، خ ۲ - چندگونه ۱۲. ل، خ ۱، خ ۲ و بخ - همی گفت کامروز روز نوشت نشست جهانجوی [خ ۲ - شهنشاه] کیخسروست ۱۳. ل، خ ۱، خ ۲ - سپه؛ بخ - بزین ۱۴. ل، خ ۱ - خواند ۱۵. م - مایه ۱۶. خ ۲ - بیت را ندارد. ۱۷. ل - بدپرست؛ خ ۱ - بت پرست ۱۸. خ ۲ - رست ۱۹. ل، خ ۱ - «و» را افزون دارند. ۲۰. ل، خ ۱ - هم اویست نیکی ده و؛ بخ - هم اویست روزی ده؛ خ ۲ - «و» ندارد. ۲۱. خ ۲ - بیت را ندارد. ۲۲. ل، خ ۱، خ ۲ و بخ - اورنگ

جهانی سراسر بشاهی مراست  
 گر این دژ بر و<sup>۲</sup> بوم آهرمنست  
 بفرّ و بفرمان یزدان پاک  
 و گر جادوان راست این دستگاه  
 ۳۷۰۵ چو خمّ دوال<sup>۱</sup> کمند آورم  
 و گر خود خجسته سروش اندرست<sup>۲</sup>  
 همان من نه از دست<sup>۳</sup> آهرمنم  
 بفرمان یزدان کند این<sup>۴</sup> تهی  
 یکی نیزه بگرفت خسرو بدست<sup>۵</sup>  
 ۳۷۱۰ بسان درفشی برآورد راست  
 بفرمود تا گیو با نیزه تفت  
 بدو<sup>۶</sup> گفت کین نامه پندمند  
 بنه نامه و<sup>۷</sup> نام یزدان بخوان  
 بشد گیو<sup>۸</sup> نیزه<sup>۹</sup> گرفته بدست  
 ۳۷۱۵ چو نامه<sup>۱۰</sup> بدیوار دژ بر نهاد<sup>۱۱</sup>  
 ز دادار<sup>۱۲</sup> نیکی دهش یادکرد  
 شد آن بامه نامور ناپدید  
 همانگه بفرمان یزدان پاک

در گاو تا برج<sup>۱</sup> ماهی مراست  
 جهان آفرین را بدل<sup>۲</sup> دشمنست  
 سراسر بگزرز<sup>۳</sup> اندرآرم بخاک  
 مرا<sup>۴</sup> خود بجادو نباید سپاه  
 سر جادوان را به بند آورم  
 بفرمان یزدان یکی لشکرست  
 که از فرّ و برزست<sup>۵</sup> جان و تنم  
 که اینست پیمان<sup>۶</sup> شاهنشهی  
 همان نامه را بر سر نیزه بست<sup>۷</sup>  
 بگیتی بجز فرّ یزدان<sup>۸</sup> نخواست  
 بنزدیک آن برشده باره رفت  
 بر<sup>۹</sup> سوی دیوار حصن بلند<sup>۱۰</sup>  
 بگردان عنان تیز و لختی ممان<sup>۱۱</sup>  
 پر از آفرین<sup>۱۲</sup> جان<sup>۱۳</sup> یزدان پرست  
 بنام<sup>۱۴</sup> جهانجوی خسرو نژاد<sup>۱۵</sup>  
 پس آن<sup>۱۶</sup> چرمه تیزرو باد<sup>۱۷</sup> کرد  
 خروش آمد و خاک دژ بردمید  
 ازان باره دژ برآمد تراک<sup>۱۸</sup>

۱. خ ۲- در گاو تا پشت؛ بخ- سرگاو تا برج ۲. خ ۲- اگر اندرین ۳. خ ۲- بجان ۴. ل، خ ۱ و بخ-  
 سرش راز ابر؛ خ ۲- سرش راز چرخ؛ بسنجید باق- سرش را بگردانم اندر مفاک ۵. خ ۲- چرا  
 ۶. کذا تمام نسخه‌ها؛ بخ- خم در دوال ۷. خ ۱، خ ۲- ایدرست ۸. بخ- پشت ۹. خ ۲- فرّ  
 یزدانست ۱۰. ل- کنم این؛ خ ۱- کنم آن؛ خ ۲- کنیدش؛ بخ- کنم دژ ۱۱. خ ۲ و بخ- فرمان  
 ۱۲. ل، خ ۱، خ ۲- دراز ۱۳. ل، خ ۱- برو بست آن نامه سرافراز؛ خ ۲- نبیره سر نامه را بست باز  
 ۱۴. ل، خ ۱، خ ۲ و بخ- شاهی ۱۵. ل، خ ۱- ورا؛ خ ۲- برو ۱۶. خ ۲- بهر ۱۷. ع- فی  
 حائط القلعة ۱۸. م- بران نامه بر؛ ل، خ ۱ و بخ- بنه نیزه و ۱۹. ل، خ ۱- عنانرا بگردان و آنجا  
 بمان؛ خ ۲- بگردان عنانرا و لختی بمان؛ ع- (و امره آن)... یرجع ۲۰. م، خ ۱، خ ۲- «و» را افزون دارند.  
 ۲۱. خ ۲- نامه ۲۲. ل- بران آفرین ۲۳. ل، خ ۱- کرد ۲۴. خ ۲- نیزه ۲۵. ل، خ ۱ و  
 بخ- در نهاد ۲۶. ل، خ ۱- بفرّ ۲۷. خ ۲ و بخ- پیام جهانجوی خسرو بداد ۲۸. ل، خ ۱، خ ۲  
 و بخ- یزدان ۲۹. خ ۲- وزان ۳۰. خ ۱، خ ۲- یاد ۳۱. ل- هلاک

تو گفتی که رعدست وقت بهار<sup>۱</sup> تو گشت چون روی زنگی<sup>۲</sup> سیاه  
 جهان گشت چون روی زنگی<sup>۲</sup> سیاه تو گشتی برآمد یکی تیره ابر  
 تو گشتی برآمد یکی تیره ابر برانگیخت کیخسرو اسپ<sup>۵</sup> سیاه  
 برانگیخت کیخسرو اسپ<sup>۵</sup> سیاه که بر دژ<sup>۷</sup> یکی تیرباران کنی  
 که بر دژ<sup>۷</sup> یکی تیرباران کنی برآمد یکی میغ<sup>۹</sup> بارش تگرگ  
 برآمد یکی میغ<sup>۹</sup> بارش تگرگ ز دیوان بسی شد به پیکان هلاک<sup>۱۱</sup>  
 ز دیوان بسی شد به پیکان هلاک<sup>۱۱</sup> ازان پس یکی روشنی بردمید  
 ازان پس یکی روشنی بردمید جهان شد بکردار تابنده ماه  
 جهان شد بکردار تابنده ماه برآمد یکی باد باآفرین  
 برآمد یکی باد باآفرین برفتند دیوان<sup>۱۸</sup> بفرمان شاه  
 برفتند دیوان<sup>۱۸</sup> بفرمان شاه بدژ در شد<sup>۲۰</sup> آن شاه آزادگان<sup>۲۱</sup>  
 بدژ در شد<sup>۲۰</sup> آن شاه آزادگان<sup>۲۱</sup> یکی شهر دید<sup>۲۲</sup> اندر آن دژ فراخ  
 یکی شهر دید<sup>۲۲</sup> اندر آن دژ فراخ بدانجای کان<sup>۲۳</sup> روشنی بردمید  
 بدانجای کان<sup>۲۳</sup> روشنی بردمید

۱. ل، خ، ۱، ۲ - و باد بهار؛ بخ - اندر جهان ۲. ل - دو مصراع پس و پیش. ۳. خ، ۲ - بهمن ۴. ل، خ ۱ - ابا پهلوانان چنین گفت شاه؛ خ ۲ - چو آن باره دژ چه گردی سیاه؛ بخ - نه خورشید پیدانه پروین و ماه؛ ل، خ ۱ - افزون دارند:

جهان چون شب تیره تاریک [خ ۱ - نزدیک] شد تو گفتی بشب روز نزدیک شد  
 ۵. خ، ۱، ۲ - ابر ۶. ل - بیت پس از بیت ۳۷۲۰ آمده. ۷. خ، ۲ - بریشان ۸. ل، خ ۱ و بخ -  
 کمانرا؛ ع - جو ۹. ل، خ ۱ - «و» را افزون دارند. ۱۰. ل - بارید؛ خ ۱ - برداشت ۱۱. خ، ۲ -  
 بسی دیو گشته ز دیوان هلاک ۱۲. م - رفته ۱۳. ق - بسی زاهرمن او فتاده بخاک ۱۴. م -  
 بیت ۳۷۲۶ پیش از بیت ۳۷۲۵ آمده. ۱۵. کذا در م؛ ل - بفرمان برفتند دیوان ز راه؛ خ ۱ - فرود آمد آن  
 گرد لشکر پناه؛ خ ۲ - بنام جهاندار و از فر شاه ۱۶. خ، ۲ - بروی ۱۷. ل، خ ۱ و بخ - بیت پس از  
 بیت ۳۷۲۸ متن آمده. ۱۸. ل - گردان ۱۹. ل، خ، ۱، ۲ - آن جایگاه؛ ل - دو مصراع پس و پیش.  
 ۲۰. ل، خ ۱ - رفت ۲۱. خ، ۲ - بند شاه در آذرآبادگان ۲۲. خ، ۲ - کرد ۲۳. ل، خ ۱ و بخ -  
 وزانجا که آن؛ خ ۲ - ازینجا یکی ۲۴. ل، خ ۱ - برو [خ ۱ - بدو] تیرگی شد همه؛ خ ۲ - سر باره نیزه  
 بشد؛ بخ - شد آن تیرگی سر بسر

بفرمود خسرو بدان جایگاه<sup>۱</sup> یکی گنبدی تا بابر سیاه<sup>۲</sup>  
 درازی و پهنای او<sup>۳</sup> ده کمند  
 ۳۷۳۵ ز بیرون دو نیمی تگ تازی اسپ<sup>۴</sup> برآورد و بنهاد آذرگشپ  
 نشستند گرداندرش موبدان ستاره‌شناسان و هم بخردان<sup>۵</sup>  
 دران<sup>۱</sup> شارستان کرد چندان درنگ که آتشکده گشت با بوی و رنگ  
 چو یک سال بگذشت لشکر براند بینه برنهاد و سپه برنشانند<sup>۷</sup>

چو آگاهی آمد بایران ز شاه<sup>۸</sup> ازان ایزدی فرّ و آن دستگاه<sup>۹</sup>  
 ۳۷۴۰ جهانی فرو ماند<sup>۱۰</sup> اندر شگفت که کیخسرو آن فرّ و بالا گرفت  
 همه مهتران یک بیک با نثار برفتند شادان بر شهریار  
 فریرز پیش آمدش با گروه از ایران سپاهی بکردار کوه  
 چو دیدش فرود آمد از تخت زر<sup>۱۱</sup> بسوسید روی برادر پدر<sup>۱۲</sup>

۱. ل. - بایرانیان؛ خ ۱ - بایران سپاه؛ خ ۲ - بران بارگاه ۲. ل. - سر بچرخ روان؛ خ ۱ - سر بچرخ و بماه؛  
 خ ۲ - تا بابر سیاه ۳. ل. و بخ - پهنای آن؛ خ ۲ - پهناش را ۴. ل. - ز بیرون در هر یک تازی اسپ؛  
 خ ۱ - ز بیرون یک از تگ تازی اسپ؛ خ ۲ - چو آراست زانگونه جای زربست (زر سپ؟)؛ بخ - ز بیرون  
 چو نیم از تگ تازی اسپ؛ ع - و بنی فیها للنار بیتا عظیما و قبة عالیة و مبانی ۵. ل. خ ۱ -  
 نشستند گردان بگرد اندرش بزرگان که بودند در کشورش  
 ع - و أسكنها الموابذة و الهرا بذة و أصحاب النجوم و أرباب العلوم ۶. م. - بدان ۷. خ ۲ - سپه را  
 نشانند ۸. خ ۲ - ز ایران بشاه ۹. خ ۱ - فراوان دستگاه ۱۰. خ ۱ - فرو مانده؛ خ ۲ - بدو مانده  
 ۱۱. ل. خ ۱، بخ - درآمد ز گلرنگ زیر ۱۲. ل. خ ۱ - هم از پشت شبرنگ شاه دلیر؛ ل. خ ۱ و بخ - افزون  
 دارند:

بسوسید رویش برادر پدر همانجا بیفگند تختی ز زر  
 بران تخت پیروزه بنشانند شاهی برو آفرین خوانندش

خ ۲ - از این دو بیت، دومی صورتی از مصراع دوم را افزون دارد: چو بنشست شاه آفرین خوانندش؛ ع -  
 بیتهای ۳۷۴۳ و ۳۷۴۴ ترجمه نشده.

نشاندش<sup>۱</sup> بر تخت زر شهریار  
 همان طوس<sup>۲</sup> با کاویانی درفش  
 ۳۷۴۵ بیاورد و پیش جهاندار<sup>۵</sup> برد  
 بدو گفت کین کوس و زرینه کفش  
 ز لشکر بین تا سزاوار کیست  
 ز گفتارها پوزش<sup>۸</sup> آورد پیش  
 ۳۷۵۰ جهاندار<sup>۹</sup> پیروز بنواختش  
 بدو گفت کین<sup>۱۱</sup> کاویانی درفش  
 نبینم سزای کسی در<sup>۱۲</sup> سپاه  
 ترا پوزش اکنون نیاید<sup>۱۵</sup> بکار  
 چو پیروز برگشت شیراز نبرد  
 ۳۷۵۵ سوی پهلو پارس<sup>۱۸</sup> بنهاد روی  
 چوزو آگهی یافت کاوس کی  
 پذیره شدش بارخی ارغوان<sup>۲۱</sup>  
 که بود از در یاره و گوشوار<sup>۲</sup>  
 همی رفت با کوس و زرینه کفش<sup>۴</sup>  
 زمین را ببوسید و او را سپرد<sup>۶</sup>  
 بنیک اختری کاویانی درفش  
 یکی پهلو ان از در کار کیست<sup>۷</sup>  
 بسپید زان بیهده رای خویش  
 بخندید و بر تخت<sup>۱۰</sup> بنشاختش  
 هم آن پهلو انی و زرینه کفش  
 ترازید این کار<sup>۱۳</sup> و این دستگاه<sup>۱۴</sup>  
 نه بیگانه<sup>۱۶</sup> خواستی شهریار  
 دل و دیده دشمنان تیره کرد<sup>۱۷</sup>  
 جوان بود<sup>۱۹</sup> و<sup>۲۰</sup> بیدار و دیهیم جوی<sup>۲۱</sup>  
 که آمد ز ره پور فرخنده پی  
 ز شادی دل پیر گشته جوان<sup>۲۲</sup>

۱. ل، خ ۱ و ب خ - نشست از ۲. ل، خ ۱، ب خ - بسر بر یکی تاج گوهرنگار؛ خ ۲ - بیت را ندارد. ۳. خ ۱ - طوق ۴. خ ۲ -

همان طوس نوذر بز زینه کفش همیرفت با کاویانی درفش

۵. ل، خ ۱ و ب خ - جهانجوی ۶. خ ۲ - بیتهای ۳۷۴۶ و ۳۷۴۷ را ندارد. ۷. خ ۲ - بیت را ندارد؛ ع - ترجمه بیت داده شده؛ ل، خ ۱ و ب خ - افزون دارند:

بدو ده که مارا ازین مایه [ل - پایه] بس گنه کرده را عمر بس [خ ۱ - سر] مایه بس

۸. خ ۲ - نورش ۹. ل، خ ۱ - جهانگیر ۱۰. خ ۲ - بران تخت پیروزه ۱۱. ل - ورا گفت پس؛ خ ۱ و ب خ - ورا گفت کین ۱۲. ل - از ۱۳. ل - ترازید این تاج؛ خ ۲ - تو از بند این نام؛ ب خ - ترازید این نام ۱۴. ل، خ ۱ و ب خ - افزون دارند:

جز از تو کسی را سزاوار نیست بدل در مرا از تو آزار نیست

۱۵. م - نباید ۱۶. ل، خ ۱ - بیگانه را ۱۷. ل، خ ۱ - خیره کرد؛ خ ۲ - کور کرد؛ ل، خ ۱، خ ۲ - در این جا بیت را ندارند (بسنجید با توضیح ۳، بیت ۳۷۶۰)؛ ل، خ ۱ - افزون دارند:

نهادند پیمان و عهدی تمام برو کرد لشکر بشاهی سلام

۱۸. ل، خ ۱ - و زانجا سوی کاخ؛ ب خ - و زانجا سوی پارس ۱۹. ب خ - جوان بخت ۲۰. خ ۲ - «و» ندارد. ۲۱. ل، خ ۱ - بفرموده [خ ۱ - بنزدیک] کاوس فرخنده خوی ۲۲. خ ۱ و ب خ - رخ ارغوان ۲۳. ل، خ ۱ - افزون دارند:

دلی شاد از اسپان فرود آمدند همه بانثار و درود آمدند

چو از دور خسرو نیارا بدید  
پیاده شد و برد پیشش نماز  
۳۷۶۰ بخندید و او را ببر در گرفت  
وزانجا سوی کاخ رفتند باز

بخندید و شادان دلش بردمید  
بدیدار او بد نیارا نیاز  
نیایش<sup>۱</sup> سزاوار او بر<sup>۲</sup> گرفت<sup>۳</sup>  
بتخت جهاندار دیهیم ساز

چو کاوس بر تخت زرین نشست  
بیاورد و بنشانده<sup>۴</sup> بر جای خویش  
ببوسید و بنهاد بر سرش تاج  
۳۷۶۵ ز گنجش زبرجد نثار آورد  
بسی آفرین بر سیاوش بخواند  
ز پهلو بر رفتند آزادگان<sup>۵</sup>  
بشاهی برو آفرین خواندند  
جهان را چنین است ساز و نهاد  
۳۷۷۰ بدردم ازین رفتن اندر<sup>۶</sup> فریب  
اگر دل توان<sup>۷</sup> داشتن شادمان  
بخوشی بناز و بخوبی<sup>۸</sup> ببخش

گرفت آن زمان دست خسرو بدست<sup>۹</sup>  
ز گنجور تاج کیان خواست پیش  
بکرسی شد از نامور<sup>۱۰</sup> تخت عاج  
بسی گوهر شاهوار آورد  
که خسرو بچهره جز او را نماند<sup>۱۱</sup>  
سپهد سران و گرانمایگان<sup>۱۲</sup>  
همه<sup>۱۳</sup> زر و گوهر برافشانند  
ز یک دست بستند بدیگر بداد  
زمانی فراز و زمانی نشیب  
بشادی چرا نگذرانی زمان<sup>۱۴</sup>  
مکن روز را بر دل خویش رخس<sup>۱۵</sup>

۱. ل، خ ۱ و یخ - ستایش ۲. خ ۲ - در ۳. ل، خ ۱، خ ۲ - در این جا بیت ۳۷۵۴ متن را افزون دارند.  
۴. ل، خ ۱ و یخ -

چو شاهان [خ ۱ و یخ - بشادی] از اسپان فرود آمدند  
بشد خسرو و دست کاوس شاه  
وزان پس نیاید دست او را بدست  
خ ۲ - تنها بیت نخستین به جای بیت ۳۷۶۲ داده شده. ۵. ل، خ ۱ و یخ - نشاندش دلا فروز ۶. خ ۲ -  
برافروخت آن مایه ور ۷. خ ۲ - بیت را ندارد؛ ع - بیت ترجمه نشده. ۸. ل، خ ۱، خ ۲ و یخ - پرمایگان  
۹. ل، خ ۱ و یخ - گران سایگان؛ خ ۲ - گوان زادگان ۱۰. ل - بسی؛ ع - بیتهای ۳۷۶۹-۳۷۷۵ ترجمه نشده.  
۱۱. خ ۱ - ایدر ۱۲. ل - بران ۱۳. ل، خ ۱ - همان ای پسر در جهان جاودان [خ ۱ - شادمان]؛ خ ۲ -  
نداری همی رخت آمد زیان ۱۴. ل، خ ۱ - بخوشی بیارای و بیشی؛ خ ۲ - بخوبی میارای و بیشی؛ یخ -  
بخوبی بیارای و بیشی ۱۵. خ ۲ - برتن خویش بخش؛ یخ - بر دل خویش بخش؛ یخ - افزون دارد:  
بخور هرچه داری فزونی بده تو رنجیده بهر دشمن منه

ترا داد و<sup>۱</sup> فرزند را هم دهد      درختی که از<sup>۲</sup> بیخ تو بر جهد  
 نبینی که گنجش پر از خواستست<sup>۳</sup>      جهانی بخوبی بیاراستست<sup>۴</sup>  
 کمی نیست در بخشش دادگر      فزونی بخوردست انده<sup>۵</sup> مخور

۱. ل، خ ۲- «و» ندارند. ۲. بخ- همان شاخ کز      ۳. ل- گیتی پر از خواسته است؛ خ ۱- گیتی ترا  
 خواستست      ۴. ل، خ ۱- افزون دارند:  
 خردمند را بخشش دادگر      فزونی نجستست و هنگ و هنر [خ ۱- اهل هنر]  
 ۵. ل، خ ۱- فزونی نیابی تو اندوه؛ خ ۲- فزونی بخوردست اندر؛ بخ- همی شادی آرای و انده

## ملحقات ۱

۱

(بخ پس از بیت ۱۳۳)

بفرمان شه چون بسیچید کار	برفت از جهان مادر شهریار
سیاوش ز گاه اندر آمد چو دیو	بر آورد بر چرخ گردان غریو
بتن جامه خسروی کرد چاک	بسر بر پراگند تاریک خاک
همی بود با سوگ مادر دژم	همی کرد با جان شیرین ستم
بسی نوحه کردش بروز و شب	بسی روز نگشاد بر خنده لب
همی بود یک ماه با درد و داغ	نمی جست یک دم ز انده فراغ
ازان چون بزرگان خبر یافتند	بپیش سیاوخش بشتافتند
چو طوس و فربرز و گودرز و گیو	چه شهزاده چه پهلوانان نیو
سیاوش چو رخسار ایشان بدید	ز دل باز آه دگر برکشید
ز نو گریه دیگر آغاز کرد	در اندهان دلش باز کرد
چو گودرز آن سوگ شهزاده دید	دژم شد چو آن سرو آزاده دید
بخرجید و گفتش که ای شاهزاد	شنو پند و از نو مکن سوگ یاد
هر آنکس که زاد او ز مادر بمرد	ز دست اجل هیچکس جان نبرد
کنون گرچه مادرت شد یادگار	بمینوست جان وی انده مدار
بصد لابه و پند و افسون و رای	دل آورد شهزاده را باز جای

۱. ملحقات ۳، ۴ و ۵ به وسیله او. ف. آکیموشکین تهیه شده است.



(رداکیون متن بیت‌های ۱۵۹۷-۱۶۷۲ براساس

نسخه‌های ل و خ ۱ و نیز براساس بخ)

[کنون برگشایم در داستان	سخنهای شایسته باستان <sup>۱</sup> ]
ز گنگ سیاوش بگویم <sup>۲</sup> سخن	وزان شهر و آن داستان کهن
بران <sup>۳</sup> آفرین کو جهان آفرید	ابا آشکارا نهان آفرید
خداوند دارنده هست و نیست <sup>۴</sup>	همه چیز جفتست و ایزد یکیست
به پیغمبرش برکنیم <sup>۵</sup> آفرین	بیارانش بر هر یکی همچنین
که گیتی نماند هم <sup>۶</sup> از راستان	تو ایدر بودن مزن داستان
کجا آن سر و تاج شاهنشهان	کجا آن دلاور گرامی مهان
کجا آن حکیمان و دانندگان	همان رنج بردار خوانندگان
کجا آن بتان <sup>۷</sup> پر از طرم <sup>۸</sup> و شرم	سخن گفتن خوب و آوای نرم
کجا آن که در <sup>۹</sup> کوه بودش کنام	رمیده <sup>۱۰</sup> ز آرام وز نام و کام <sup>۱۱</sup>
ز خاکی <sup>۱۲</sup> و باید شدن زیر <sup>۱۳</sup> خاک	همه جای ترست و تیمار <sup>۱۴</sup> و باک
تو رفتی و کیتی بماند دراز	کسی آشکارا نداند ز <sup>۱۵</sup> راز
تو چنگ فزونی زدی در جهان	گذشتند بر <sup>۱۶</sup> تو بسنی هم‌رهان <sup>۱۷</sup>
جهان سربسر حکمت و عبرتست	چرا بهره من زو <sup>۱۸</sup> همه غفلتست
چو شد سال بر شست و شش چاره جوی	ز بیشی وز رنج برتاب روی
نباشی برین نیز همداستان	بدین داستان باش همداستان <sup>۱۹</sup>
چو زان نامداران جهان شد تهی	تو تاج فزونی چرا بر نهی

۱. کذا در بخ؛ ل، خ ۱ - بیت را ندارند. ۲. بخ - سیاوخش ۳. ل - بدان؛ بخ - برو ۴. ل، خ ۱ -  
و یکیست ۵. بخ - کنم ۶. بخ - چو گیتی تهی ماند ۷. بخ - بتانی ۸. بخ - ناز ۹. بخ - بر  
۱۰. بخ - بریده ۱۱. بخ - افزون دارد:

کجا آن که سودی سرش را بابر  
همه خاک دارند بالین و خشت  
کجا آن که بودی شکارش هژبر  
خنک آنکه جز تخم نیکی نکشت

۱۲. بخ - ز خاکیم ۱۳. خ ۱ - سوی ۱۴. خ ۱ - بیمار ۱۵. بخ - کجا آشکارا بدانش ۱۶. بخ - از  
۱۷. بخ - بیت پس از بیت ۱۴ این ملحقه آمده. ۱۸. ل - چرا بهره ازو؛ بخ - چرا بهره ما ۱۹. بخ -  
یکی بشنو از نامه باستان؛ خ ۱ - بیت را ندارد.

- ۲۰ کزیشان<sup>۱</sup> جهان یکسر آباد بود  
کنون بشنو از گنگدژ داستان  
که آن را سیاوش برآورده بود
- بدانگه که اندر جهان داد بود  
بدین داستان باش همداستان<sup>۲</sup>  
بسی اندرو رنجها برده بود
- ۲۵ بیکماهه زان روی دریای چین  
بیابان بیاید چو دریا گذشت  
کزین<sup>۱</sup> بگذری بینی آباد شهر  
وزانپس<sup>۸</sup> یکی کوه بینی بلند  
۲۵ مرین کوه را گنگدژ در میان  
چو فرسنگ صد گردبرگرد کوه  
ز هرسو که پویی<sup>۱۱</sup> برو راه نیست  
برین<sup>۱۲</sup> گونه سی و دو<sup>۱۳</sup> فرسنگ تنگ  
برین پنج<sup>۱۵</sup> فرسنگ اگر پنج<sup>۱۵</sup> مرد  
۳۰ نیابد بریشان گذر یک سوار<sup>۱۷</sup>  
کزین بگذری شهر بینی فراخ  
همه شهر گرمابه و رود و جوی  
همه کوه نخچیر و آهو بدشت
- که بی نام<sup>۳</sup> گشت آن زمان را زمین<sup>۴</sup>  
بینی<sup>۵</sup> یکی پهن بی آب دشت  
کزین<sup>۶</sup> شهرها برتوان داشت بهر  
که بالای او<sup>۱</sup> برتر از چون و چند  
بدان کت ز دانش نیاید زیان<sup>۱۰</sup>  
ز بالای او چشم گردد ستوه  
همه گردبرگرد او بر یکیست  
ازین روی و<sup>۱۴</sup> آن روی دیوار سنگ  
ببشاید<sup>۱۶</sup> براه از پی کارکرد  
زره دار و برگستوانور<sup>۱۸</sup> سوار  
همه گلشن و باغ و ایوان<sup>۱۹</sup> و کاخ  
بهر برزنی رامش و رنگ و بوی  
چو این شهر<sup>۲۰</sup> بینی نشاید<sup>۲۱</sup> گذشت

۱. بخ - ازیشان، و دو مصراع پس و پیش. ۲. خ ۱ - مصراع حذف شده با حفظ جای خالی؛ بخ - در این جا صورتی از بیت ۵۷ این ملحقه را افزون دارد (تکرار):

که چون گنگدژ در جهان جای نیست برانسان زمینی دلارای نیست

۳. ل - کیان نام؛ خ ۱ - کنان نام ۴. بخ - بیت را ندارد؛ بسنجید با نسخه بدلهای آن (بیت ۱۷۱۹):

بیک ماه زان روی دریای چین که بی نام گشت این زمان آن زمین

۵. ل - بتنگی ۶. ل، بخ - چوزین ۷. ل، بخ - کزان ۸. ل - ازانپس ۹. بخ - آن ۱۰. خ ۱ -

بدان لب ز دانش نیاید زبان ۱۱. ل - بینی ۱۲. بخ - بدین ۱۳. بخ - سه ۱۴. ل - «و» ندارد.

۱۵. بخ - چند ۱۶. خ ۱ - نباشد ۱۷. بخ - صد هزار ۱۸. خ ۱ - وز ۱۹. بخ - میدان

۲۰. کذا بخ؛ ل، خ ۱ - سوو ۲۱. خ ۱ - بیاید؛ بخ - نیاید

تذروان و طاوس و کبک دری	
نه گرماش گرم و نه سرماش سرد	۳۵
نبینی دران شهر بیمار کس	
همه آبها روشن و خوشگوار	
درازا و پهناش سی بار سی	
یک و نیم فرسنگ بالای کوه	
برفتش سیاوش <sup>۵</sup> و آن را بدید	۴۰
تن خویش را نام بردار کرد	
ز سنگ و ز گچ بود و چندی ز خام <sup>۸</sup>	
نیاید برو <sup>۱</sup> منجنیق و نه تیر	
ز تیغش دو فرسنگ تا بوم خاک	
[نبیند ز بن <sup>۱۴</sup> دیده بر تیغ کوه	۴۵
[وزان روی هامونی آید پدید	
بیاید که از <sup>۱</sup> کوهها بگذری	
همه جای شادی و آرام و خورد	
یکی بوستان <sup>۲</sup> بهشتت و بس	
همیشه بر و بوم او چون <sup>۳</sup> بهار	
بود گر بیمایدش پارسى	
که از رفتنش مرد گردد ستوه <sup>۴</sup>	
مر او راز توران همی <sup>۱</sup> برگزید	
فزونی برو <sup>۷</sup> نیز دیوار کرد	
وزان گوهری کش ندانیم نام <sup>۹</sup>	
بباید ترا دیدن <sup>۱۱</sup> آن ناگزیر <sup>۱۲</sup>	
همی <sup>۱۳</sup> گردبرگرد خاکش مفاک	
هم از بر شدن مرد <sup>۱۵</sup> گردد ستوه]	
کزان خوبتر جایها <sup>۱۶</sup> کس ندید <sup>۱۷</sup> ]	

۱. بخ - بیابی چوبر ۲. ل - بوستانی؛ بخ - بوستان از ۳. ل - پر ۴. خ ۱ - افزون دارد؛  
 بران آفرین کو چنان آفرید زمین و بلند آسمان آفرید  
 همه گلشن و باغ و ایوان بود که ایوانها سر بکیوان بود  
 بخ - در این جاییت ۴۶ این ملحقه را افزون دارد. ۵. بخ - سیاوخش ۶. بخ - مر آنرا ز توران زمین  
 ۷. بخ - یکی ۸. ل - رخام؛ بخ - صورتی از مصراع: ز سنگ و ز گچ ساخته وز رخام ۹. بخ - افزون  
 دارد؛

ز صدرش فزونست بالای اوی همان سی و هشتست پهنای اوی  
 ۱۰. خ ۱ - نیابد بدو؛ بخ - نیابد بدو ۱۱. خ ۱ - نباید ترا دید آن ۱۲. بخ - افزون دارد؛  
 که آنرا کسی تا نبیند بچشم تو گویی ز گوینده آید بخشم  
 ۱۳. بخ - همه ۱۴. بخ - زمین ۱۵. بخ - مرغ ۱۶. بخ - جایگاه ۱۷. بخ - بیتهای ۴۶-۴۹ را  
 ندارد، و افزون دارد؛

بسی رنج برد اندران جایگاه	ز بهر بزرگی و تخت و کلاه
بنا کرد جایی چنان دلگشای	یکی شارستان اندران خوب جای
بدو کاخ و ایوان و میدان بساخت	درختان بسیارش اندر نشاخت
بسازید جایی چنان چون بهشت	گل و سنبل و نرگس و لاله کشت

[بران آفرین کن که آن آفرید جز او را مخوان کردگار جهان	[زمینها ابا آسمان آفرید جز او را میدان آشکار و نهان <sup>۱</sup> ]
ازان بوم <sup>۲</sup> خرم چو گشتند باز از اخترشناسان بپرسید شاه ازو فر و بختم بسامان بود بگفتند یکسر بشاه زمین از اخترشناسان برآورد خشم <sup>۴</sup> عنان تگاور همی داشت نرم بدو گفت پیران که ای شهریار چنین داد پاسخ که چرخ بلند کنون شارستان آن <sup>۶</sup> دلارای نیست مرا فر نیکی دهش یار بود بران سان <sup>۱۱</sup> یکی شارستان ساختم کنون ایدر این هم بجای <sup>۱۲</sup> آورم چو خرم شود جای آراسته نباشد مرا شاد بودن بسی نه من شاد باشم نه فرزندان من	سیاوش همی بود با دل براز که ایدر یکی ساختم جایگاه <sup>۳</sup> و یاد دل ز کرده پشیمان شود که بس نیست فرخنده بنیاد این دلش گشت پردرد و پرآب <sup>۵</sup> چشم همی ریخت از دیدگان آب گرم چه بودت که گشتی چنین سوگوار دلم کرد پردرد و جان پرنزند <sup>۷</sup> که چون من همی <sup>۸</sup> در جهان جای نیست <sup>۹</sup> خردمندی و بخت بیدار بود سرش راز <sup>۱۱</sup> پروین برافراختم برو آفرین خدای آورم <sup>۱۳</sup> همان گنج و هم کاخ و هم <sup>۱۴</sup> خواسته نشیند بدینجای کمتر <sup>۱۵</sup> کسی نه پرمایه گردی ز پیوند من

۱. خ ۱ - در این جا بیتهای ۵۸ و ۵۹ ملحقه را تکراراً افزون دارد، ولی با صورتی از مصراع دوم: سرش را بابر  
ز پروین برافراختم، به جای: اندر افراختم ۲. بخ - جای ۳. کذا در بخ؛ ل، خ ۱ - بیتهای ۵۰، ۵۱ و ۵۲  
را ندارند. ۴. خ ۱ - چشم ۵. خ ۱ و بخ - دلش پر ز درد و پر از آب ۶. ل - گزند؛ بخ - افزون دارد:  
که هر چند گرد آورم خواسته همان کاخ و هم گنج آراسته  
بفرجام یکسر بدشمن رسد بدی بد بود مرگ بر تن رسد  
۷. بخ - چنو شارسانی ۸. بخ - که چون گنگ دژ ۹. بخ - دو مصراع پس و پیش؛ ل - بیتهای ۵۷،  
۵۸ و ۵۹ را ندارد. ۱۰. بخ - ازینسان ۱۱. بخ - به ۱۲. بخ - اندرین هم بکار ۱۳. بخ -  
برو بر فراوان نگار آورم ۱۴. ل و بخ - پدید آید از هر سویی ۱۵. ل - برین جای دیگر؛ بخ -  
برین کاخ دیگر

ز کاخ و ز ایوان شوم بی نیاز	نباید <sup>۱</sup> مرا زندگانی دراز
کند بیگنه بخت <sup>۲</sup> بر من شتاب <sup>۴</sup>	شود تخت من گاه <sup>۲</sup> افراسیاب ۶۵
گهی شاد دارد گهی مستمند	چنین است راز سپهر بلند
مکن خیره اندیشه در <sup>۵</sup> دل دراز	بدو گفت پیران که ای سرفراز
بشاهی نگین اندر انگشت تست	که افراسیاب از بلا <sup>۱</sup> پشت تست
بکوشم که پیمان تو نشکنم	مرا نیز تا جان بود در تنم
و گر موی بر تو هوا بشمرد	نمانم که بادی بتو بگذرد ۷۰

۳

(ل، خ ۱ پس از بیت ۲۹۰۸)

چنان شد کز ایران کسی را ندید	بران زار و گریان و رخ ناپدید
بدانگه کجا خواست بگذاشت آب	به پیران چنین گفت افراسیاب
که در کار این کودک شوم تن	هشیوار با من یکی رای زن
که گر رستم او را بچنگ آورد	مر او را سوی شهر ایران برد
ازین دیوزاده یکی شاه نو ۵	نشاندند با تاج بر گاه نو
مر او را بیاور برین روی آب	درافکن و زین رای من سر متاب
چنین گفت پیران با افراسیاب	که بر کشتن او نباید شتاب
من او را یکی چاره سازم که شاه	پسندد ازین بنده نیک خواه
مر او را بیاریم با خویشتن	بریم و نشانیمش اندر ختن
نباید که یکباره از بدکش ۱۰	بود شاه را جاودان سرزنش
بدو گفت شاه ای خداوند رای	مرا بر نکویی تویی رهنمای
بزودی برین کار کردن بسیج	نباید درنگ اندرین کار هیچ
پس آنگاه پیران فرستاده	یکی دانشی مرد آزاده
فرستاد تا آورد شاه را	فرستاده ببرید آن راه را

۱. ل و بخ - نباشد ۲. بخ - کاخ من تخت ۳. ل و بخ - مرگ ۴. ل - بیت پس از بیت ۶۶ این  
ملحقه آمده. ۵. ل و بخ - بر ۶. ل - جهان

- ۱۵ همی رفت تازان بکردار دود  
بیامد بنزدیک خسرو رسید  
فراوانش بستود و بردش نماز  
چو بشنید خسرو سراسر سخن  
بیامد دوان و بمادر بگفت  
۲۰ همانگه بگفت انچ بد گفتنی  
بمادر چنین گفت کافراسیاب<sup>۱</sup>  
چه سازیم و این را چه درمان<sup>۲</sup> کنیم  
فراوان بگفتند و انداختند  
جز از رفتن آنجا ندیدند روی  
۲۵ همه راه غمگین و دیده پر آب  
چنین تا بنزدیک پیران رسید  
فرود آمد از تخت و شد پیشباز  
فراوانش بستود و بنواختش  
هرانچش ببایست از خوردنی  
۳۰ ز خرگاه و از<sup>۳</sup> خیمه و بارگی  
چو هرچش ببایست شد ساخته  
بیامد بگفتش بافراسیاب  
مرین<sup>۴</sup> کودک خرد بی<sup>۵</sup> فرّهی  
چنین گفت پس شاه توران زمین  
۳۵ فرستاد بایدهش تا سرکشان  
چو خورشید برزد سر از کوهسار  
وزان سو چو رستم بدین روی آب  
چنان شد گریزان که کس زان ندید  
بیاورد لشکر بدریای چین

۱. ل-افراسیاب ۲. خ-۱ خواندش ۳. ل-درمانی (سهوقلم). ۴. خ-۱-مرین ۵. خ-۱-توی  
۶. خ-۱-بافراسیاب ۷. خ-۱-«و» را افزون دارد. ۸. خ-۱-وز ۹. خ-۱-فرّ ۱۰. خ-۱-من این  
۱۱. خ-۱-با ۱۲. خ-۱-کزان ۱۳. خ-۱-این بیت و دو بیت آینده را ندارد.

(ل، خ ۱، خ ۲ و بخ پس از بیت ۳۳۴۱)

ازان پس بفرید گیو سترگ	سر سرکشان پهلوان بزرگ
که ای بدگوهر دیوزاد	که چون تو سپهد بگیتی مباد
بکین سیاوش مرا دیده	همانا که رزمم پسندیده
که چندان بزرگان هم از ترک و چین	که شد کشته بر دست من روز کین
۵ بتاراج دادم همه <sup>۱</sup> خان تو	گزند آمد از من ابر جان تو
دو مهتر زنت بود در انجمن	اسیر آوریدم کشان از ختن
یکی خواهرت بود و دیگر زنت	که لرزان بدندی بجان و تنت
دو ترک دژم چونک <sup>۲</sup> من دیدمش	بکهرت یکی بنده بخشیدمش
من اندر فراز و تو اندر نشیب	تو اندر شتاب <sup>۳</sup> و من اندر شکیب
۱۰ نمودی بمن پشت همچون زنان	برفتی غریوان و مویه کنان
ترا خود همی مرد باید چو زن	میان یلان لاف <sup>۴</sup> مردی مزن
بسان زنان مرد باید ترا	کجا مرد دانا ستاید ترا
کزین ننگ تا جاودان مهتران	بگویند با رود <sup>۵</sup> رامشگران
که تنها همی گیو خسرو ببرد	همی نامتان ننگ باید شمرد
۱۵ و دیگر بزرگان روی زمین	چه فغفور و قیصر چه خاقان چین
بزرگان و خویشان کاوس شاه	دلیران و گردان زرین کلاه
همه دخت رستم همی خواستند	همی بر دلش خواهش آراستند
بدامادیش کس فرستاد طوس	تهمتن برو کرد چندی فسوس
تهمتن ز پیمانشان سر بتافت	ازیرا سزاوار خود کس نیافت
۲۰ بگیتی نگه کرد رستم <sup>۶</sup> بسی	ز گردان پسندش نیامد کسی
بمردی و دانش بفرّ و نژاد	بخورد و به بخشش مرا <sup>۷</sup> کرد یاد
بمن داد رستم گزین دخترش	که بودی گرامیتر از افسرش <sup>۸</sup>

۱. ل - «همه» را ندارد (سهو قلم). ۲. خ ۱ - چون که ۳. خ ۱ - شهاب ۴. خ ۱ - نام ۵. خ ۱ -  
 «و» را افزون دارد. ۶. خ ۱ - افزون دارد: بگیتی (سهو قلم). ۷. خ ۱ - همی ۸. خ ۱ - فسرش

مھین دخت بانو گشسب سوار  
 ز چندان بزرگان مرا برگزید  
 سپردم برستم<sup>۱</sup> یکی خواهرم  
 بجز پیلتن رستم شیرمرد  
 چو بارستم آیم بکین خواستن  
 مرین<sup>۲</sup> رزمگه بزمگاه منست  
 هم اکنون بدین خنجر آبگون  
 اگر زنده مانم کسی زین سپاه  
 شهنشاه خسرو بایران برم  
 نشانمش بر نامور تخت عاج  
 وزان پس بپوشم گرانمایه گبر  
 بیایم بتوران چو شیر ژیان  
 نه توران بمانم نه افراسیاب  
 منم پور گودرز گشوادگان  
 تویی ترک بدبخت پیران شوم  
 بدین تیغ هندی ببرم سرت  
 که خم کمندم کنون مرگ تست  
 چو پیران ز گیو این سخنها شنید  
 بلرزید برسان لرزنده بید  
 فغان کرد ازان پس که ای شیرمرد  
 بیا تا بگردیم هر دو چو شیر

## ۵

(ل و خ ۱ پس از بیت ۳۵۷۵)

چو کاوس گفتار خسرو شنید  
 رخانش بکردار گل بشکفید  
 سر گیو بگرفت اندر کنار  
 ببوسید روی و برش بسی شمار

۱. خ ۱ - برستم سپردم ۲. خ ۱ - ندارم بگیتی ۳. خ ۱ - مر این ۴. خ ۱ - بگیتی مردی  
 ۵. خ ۱ - بکین سیاوش کمر بر میان ۶. خ ۱ - آید



بگودرز <sup>۱</sup> شه بر <sup>۲</sup> گرفت آفرین	بران کشور و بوم و بر همچنین
یکی خلعتش داد کاندر جهان	نبد دیده کس از <sup>۳</sup> کهان و مهان
۵ نبشتند منشور بر پرنیان	خراسان و روم و <sup>۴</sup> قم و اصفهان
و را داد سالار جمشیدفر	دلاور بخورشید بر برد سز
کشیدی و را گفت بسیار رنج	کنون بر خور ای رنج دیده ز گنج
همانگاه گودرز و گودرزبان	گشادند بر آفرینها زبان
نهادند سر یکسره بر زمین	همی خواند هر کس برو <sup>۵</sup> آفرین
۱۰ فرنگیس را گلشن زرنگار	بیاراست با طوق و با گوشوار
در ایوانها گاه زرین نهاد	فرازش همه دیبه چین نهاد
بدو گفت کای بانو بانوان	مبادی ز اندوه هرگز نوان
برو بوم و پیوند بگذاشتی	فراوان بره رنج برداشتی
کنون شهر ایران سرای تو است	مراره نماینده رای تو است
۱۵ منم مهربان ترز افراسیاب	بروی تو بینم مه و آفتاب
مرا چیز و گنج و روان آن تست	درین مرز فرمان روان آن تست
مه بانوان خواندش آفرین	که بی تو مبادا زمان و زمین
چو کاوس هرروز برخاستی	نخستین فرنگیس را خواستی
برفتی و دیدی و کردی سلام	فراوانش دادی درود و خرام <sup>۱</sup>
۲۰ سپهدار کیخسرو و مهتران	نشستند و خواندند رامشگران
دو هفته شب و روز بودند مست	گهی جام باده گهی جامه دست
چو کاوس کی خورد چندی نبید	بیاورد مر گنجها را کلید
به پیش جهانجوی خسرو نهاد	همان هر زمان هدیه نو نهاد

۱.خ.۱- بگودرز (سهو قلم). ۲.خ.۱- بر شه ۳.خ.۱- ندیده کسی از ۴.خ.۱- ری تا ۵.خ.۱-  
بر او ۶.خ.۱- پیام

## تبصره

صفحه ۶، بیت ۱۰ - ما از آن جهت واریانت نسخه لندن را مرجح دانستیم که در شاهنامه واژه دیر به معنای جهان، دنیا به کار نرفته است. فردوسی این واژه‌ها و ترکیبات را به کار می‌برد: روزگار، جهان، گیتی، خاک خونخوار، مرکز ماه، پرگار (همی نام کوشم که ماند نه ننگ \* بدین مرکز ماه و پرگار تنگ - مقدمه پادشاهی اسکندر)، زمانه، سرای، سرای سپنجی، سرای گزند، سرای فریب، سرای درشت، سرای افسوس، سرای کهن، این پر فریب، این چرخ پیر، این گوژپشت، گردنده دهر، گیهان ناپایدار، چرخ روان، دور زمان، تیره خاک، خاک نژند، رهگذر، ایدر (چو دانی که ایدر نمایی دراز...)، زمین (چو ما دید و بسیار بیند زمین). فردوسی در آغاز یا میانه و یا پایان برخی از داستانها مفهوم دو بیت دهم و یازدهم متن را تکرار می‌کند و در هیچ یک از آنها واژه دیر به کار نرفته است. نمونه:

اگر مانم اندر سپنجی سرای	روان و خرد باشدم رهنمای
سرآرم من این نامه باستان	بگیتی بمانم یکی داستان
(رستم و شغاد)	
همی خواهم از روشن کردگار	که چندان زمان یابم از روزگار
کزین نامور نامه باستان	بمانم بگیتی یکی داستان
(کیخسرو)	

در آنچه که از آثار رودکی باقی مانده است نیز واژه دیر به معنای دنیا به کار نرفته است. رودکی این واژه‌ها را به کار می‌برد: جهان، گیتی، سرای سپنج، خاکدان، عالم، دنیا، دیرند.

واژه «وین» نه تنها در نسخه لندن ضبط است بلکه نسخه قاهره نیز آن را تأیید می‌کند ولی در نسخه قاهره این واژه با دال ابجد ضبط شده که بی گمان مصحف «وین» است. اگرچه «وین» در فرهنگها به معنای انگور ثبت شده است ولی رز در ادبیات به معنای انگور و تاک و تاکستان و مطلق باغ استعمال شده است. پس معنای مصراع دوم بیت دهم چنین است که: اگر در این تاکستان یا باغ خرم زمانی دراز بمانم، یکی میوه داری بماند ز من... (رداکتور)



## فهرست اعلام جلد سوم

۳۰۲۹، ۳۱۸۱، ۳۲۹۶، ۳۳۰۴، ۳۳۰۶، ۳۳۱۴،  
۳۳۷۸، ۳۳۹۹، ۳۴۳۴، ۳۴۷۲، ۳۴۹۷، ۳۵۰۳،  
۳۵۲۲، ۳۵۹۷، ۳۶۱۸، ۳۶۲۲.

اندريمان پهلوان تورانی، برادر ارجاسب ۱۳۲۶.  
اهرمن ۲۸۷، ۳۹۷، ۴۰۲، ۱۰۰۳، ۱۰۴۰، ۲۴۰۶. نک.  
آهرمن، اهریمن.

اهریمن ۳۹۳، ۴۴۳، ۳۲۱۸.

ایران ۵۰، ۵۱، ۹۸، ۱۱۷، ۱۴۱، ۱۷۵، ۲۷۰، ۲۹۴،  
۵۷۹، ۶۱۸، ۶۴۸، ۶۵۰، ۶۵۵، ۶۵۷، ۶۷۵، ۶۹۲،  
۷۳۱، ۷۹۲، ۸۰۵، ۸۰۹، ۸۱۶، ۸۸۰، ۹۲۵، ۹۸۸،  
۱۱۶۴، ۱۱۶۷، ۱۲۳۴، ۱۲۵۰، ۱۲۹۷، ۱۳۲۹،  
۱۳۶۶، ۱۳۹۰، ۱۳۹۶، ۱۴۱۲، ۱۴۱۶، ۱۴۱۷،  
۱۴۵۹، ۱۴۶۸، ۱۴۶۹، ۱۴۹۷، ۱۵۰۳، ۱۶۴۶،  
۱۶۸۳، ۱۶۸۵، ۱۶۸۸، ۱۶۹۸، ۱۷۲۳، ۱۷۹۲،  
۱۷۹۷، ۱۸۱۱، ۱۸۶۰، ۱۹۰۳، ۱۹۰۴، ۱۹۳۷،  
۱۹۵۰، ۲۰۳۷، ۲۰۷۵، ۲۱۲۶، ۲۱۳۰، ۲۱۴۶،  
۲۱۹۵، ۲۱۹۹، ۲۲۱۲، ۲۲۲۹، ۲۲۸۱، ۲۲۸۸،  
۲۴۰۲، ۲۶۰۱، ۲۶۵۴، ۲۶۵۶، ۲۶۹۶، ۲۷۱۵،  
۲۷۲۸، ۲۸۰۷، ۲۸۳۸، ۲۸۶۶، ۲۸۶۸، ۲۹۱۱،  
۲۹۱۳، ۲۹۸۶، ۳۰۰۳، ۳۰۱۵، ۳۰۲۷، ۳۰۳۱،  
۳۱۳۸، ۳۱۴۸، ۳۱۴۹، ۳۱۵۸، ۳۱۷۰، ۳۲۴۵،  
۳۲۴۶، ۳۲۴۸، ۳۲۴۹، ۳۲۷۸، ۳۳۰۳، ۳۴۴۰،  
۳۴۶۷، ۳۵۰۵، ۳۵۰۹، ۳۵۴۳، ۳۵۸۰، ۳۵۹۲،  
۳۶۱۰، ۳۶۱۷، ۳۶۳۶، ۳۶۳۹، ۳۷۴۲ شهر  
ایران زمین ۴۷۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴،  
۲۶۶۷، ۲۶۷۷.

ایران زمین ۵۹۸، ۶۵، ۹۱۳، ۹۵۸، ۲۱۰، ۲۴۰۳،  
۲۹۳۷، ۲۹۹۸، ۳۵۸۵.

آ

آذرگشسپ ۱۸۶۹، ۲۷۲۳، ۳۷۳۵.  
آفریدون شاه فریدون ۳۵، ۲۳۰۵، نک. فریدون.  
آهرمن ۲۰۴۷، ۲۲۵۷، ۲۹۹۵، ۳۱۸۴، ۳۲۱۰، ۳۶۵۶،  
۳۶۵۷، ۳۶۷۸، ۳۶۹۷، ۳۷۰۲، ۳۷۰۷.

ا

اختر کاویان ۶۲۱، ۶۲۴، ۲۶۵۴، ۳۶۱۰.  
ارجاسب پهلوان تورانی ۱۳۲۶.  
اردبیل ۳۶۵۵.  
اروند رود دجله ۳۴۶۵، ۳۶۳۹ (~ رود).  
اصفهان ۳۵۱۶، ۳۵۲۸.  
اغریث برادر افراسیاب ۲۰۴۱، ۲۰۶۹.  
افراسیاب پادشاه توران، فرزند پشنگ ۵۶۹، ۵۷۳،  
۵۸۵، ۶۰۴، ۶۴۹، ۶۶۰، ۶۷۳، ۶۸۸، ۷۰۵، ۷۱۱،  
۷۱۳، ۷۲۳، ۷۶۸، ۸۳۰، ۸۳۲، ۸۵۸، ۸۷۰، ۹۰۸،  
۹۳۳، ۹۴۹، ۹۵۲، ۹۶۰، ۱۰۰۲، ۱۰۰۴، ۱۰۹۹،  
۱۱۴۱، ۱۱۹۷، ۱۲۲۴، ۱۲۵۱، ۱۲۶۶، ۱۲۶۹،  
۱۲۹۵، ۱۲۹۹، ۱۳۴۲، ۱۴۴۴، ۱۴۵۴، ۱۴۸۶،  
۱۴۹۶، ۱۵۳۶، ۱۶۶۷، ۱۶۷۰، ۱۷۱۳، ۱۷۳۴،  
۱۷۷۱، ۱۷۷۱، ۱۹۰۸، ۱۹۱۴، ۱۹۵۹، ۱۹۸۰، ۲۰۳۰،  
۲۰۳۷، ۲۰۵۷، ۲۱۲۱، ۲۱۳۲، ۲۱۴۴، ۲۱۵۵،  
۲۱۶۰، ۲۱۶۸، ۲۱۸۶، ۲۲۲۰، ۲۲۲۷، ۲۳۱۲،  
۲۳۵۶، ۲۳۶۷، ۲۳۸۴، ۲۳۹۷، ۲۴۴۰، ۲۵۰۲،  
۲۵۱۶، ۲۵۲۸، ۲۵۳۱، ۲۵۴۹، ۲۶۵۱، ۲۶۶۶،  
۲۶۹۹، ۲۷۵۷، ۲۷۶۴، ۲۷۶۸، ۲۷۷۲، ۲۸۰۲،  
۲۸۶۲، ۲۸۷۱، ۲۸۷۳، ۲۸۷۸، ۲۹۰۸، ۲۹۱۷،  
۲۹۲۸، ۲۹۴۶، ۲۹۶۴، ۲۹۷۷، ۲۹۸۶، ۳۰۰۷.

۳۵۶۸، ۳۴۳۵، ۳۴۱۷، ۳۴۱۲، ۳۴۰۶	ایرج	پسر کوچک فریدون ۸۰۸، ۱۹۲۰، ۲۰۳۶،
لقب رستم ۸۸، ۴۴۶، ۵۹۹، ۶۳۶، ۶۴۰، ۶۴۸،	ایزد	۱۶، ۲۵۸، ۵۷۴، ۱۰۹۰.
۶۵۱، ۸۱۷، ۸۲۶، ۸۴۴، ۸۹۴، ۹۱۴، ۱۰۰۹،		
۱۰۶۵، ۱۷۳۳، ۲۲۶۵، ۲۶۰۶، ۲۶۷۱، ۲۶۹۶،		
۲۷۳۸، ۲۷۴۴، ۲۸۰۴، ۲۸۶۹، ۲۸۷۴، ۲۸۸۵،		
۲۹۸۲، ۲۹۸۲، ۳۰۰۶، ۳۰۹۲، نک. رستم.		
پهلوان تورانی ۲۲۵۳، ۲۲۵۴، ۲۳۳۰، ۲۳۳۵،		
۲۳۸۱، ۲۷۹۷، ۲۸۱۵، ۲۸۲۲، ۲۸۲۶، ۲۸۲۹،		
۲۸۳۴، ۲۸۳۷، ۲۸۴۱، ۲۸۴۵، ۲۸۵۱.		
		<b>ب</b>
	بارمان	پهلوان تورانی ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۷۱، ۲۷۸۷.
	بخارا	۸۱۲
	برزین	پهلوان ایرانی، پسر گرشاسپ ۲۲۶۴.
	بلخ	۶۴۵، ۶۵۴، ۶۵۷، ۶۵۹، ۶۶۱، ۶۶۹، ۶۹۷، ۸۲۴،
		۹۰۷، ۹۷۰، ۱۰۳۰.
	بلوچ	نک. کوچ و بلوچ.
	بهرام	پهلوان ایرانی، پسر گودرز ۶۲۰، ۱۰۲۱،
		۱۰۶۱، ۱۱۸۷، ۱۲۰۰، ۱۴۶۱، ۱۷۹۳، ۲۳۰۹،
		۲۶۳۲؛ بهرام گودرز ۱۰۵۷.
	بهراد	اسب سیاوش ۲۲۰۵، ۳۱۹۲، ۳۱۹۵، ۳۲۰۱،
		۳۲۲۶، ۳۴۵۹.
		بهمن دژ ۳۶۷۴؛ دژ بهمین ۳۶۵۶.
	بیژن	پهلوان ایرانی، پسر گیو ۳۰۶۳.
		<b>پ</b>
	پارس	۳۰۰۵، ۳۷۵۵.
	پشنگ	شاه توران، پدر افراسیاب ۱۹۳۰، ۳۵۹۸.
	پولاد	پهلوان ایرانی ۱۳۲۳، ۳۲۵۱.
	پیران	سرکرده افراسیاب ۱۱۰۱، ۱۱۰۶، ۱۱۳۰،
		۱۱۳۲، ۱۱۳۶، ۱۱۹۷، ۱۲۱۷، ۱۲۲۱، ۱۲۳۵،
		۱۲۳۸، ۱۲۵۰، ۱۲۶۳، ۱۲۸۱، ۱۳۲۴، ۱۴۰۶،
		۱۴۰۷، ۱۴۳۲، ۱۴۳۳، ۱۴۴۵، ۱۴۵۷، ۱۴۶۶،
		۱۴۹۹، ۱۵۰۸، ۱۵۱۰، ۱۵۱۴، ۱۵۱۸، ۱۵۲۰،
		۱۵۲۱، ۱۵۳۶، ۱۵۴۰، ۱۵۵۷، ۱۵۷۲، ۱۵۷۴،
		۱۵۷۸، ۱۵۸۶، ۱۵۹۰، ۱۶۰۵، ۱۶۶۹، ۱۶۷۹،
		۱۶۹۳، ۱۷۳۴، ۱۷۳۸، ۱۷۴۵، ۱۷۴۹، ۱۷۷۷،
		۱۷۸۹، ۱۸۱۵، ۲۱۹۳، ۲۲۵۲، ۲۲۶۹، ۲۳۳۲،
		۲۳۳۳، ۲۳۶۸، ۲۳۷۰، ۲۳۷۹، ۲۳۹۲، ۲۳۹۳،
		۲۳۹۵، ۲۴۱۸، ۲۴۲۵، ۲۴۳۰، ۲۴۳۵، ۲۴۸۲،
		۲۴۸۷، ۲۴۸۹، ۲۵۱۰، ۲۵۱۶، ۲۵۲۰، ۲۵۳۰،
		۲۸۰۸، ۲۸۱۵، ۲۸۵۱، ۲۹۱۰، ۳۲۴۷، ۳۲۵۰،
		۳۲۷۲، ۳۲۸۱، ۳۲۸۲، ۳۲۹۲، ۳۳۰۰، ۳۳۰۱،
		۳۳۱۷، ۳۳۳۳، ۳۳۴۶، ۳۳۶۹، ۳۳۷۳، ۳۳۹۰.
		<b>ت</b>
	ترمد	۱۲۰۴، ۶۷۱.
	تور (۱)	پسر فریدون ۸۰۷، ۱۲۷۱، ۱۹۲۰، ۲۰۳۵،
		۲۳۰۶، ۲۴۴۹، ۲۴۵۸، ۳۰۲۶، ۳۰۲۸، ۳۴۴۵،
		۳۶۳۵.
	تور (۲)	۲۵، ۳۱۸۷، ۳۴۵۴، نک. توران.
	توران	۵۹۲، ۷۶۳، ۷۹۲، ۸۰۹، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۶،
		۱۰۸۵، ۱۳۱۳، ۱۳۵۶، ۱۳۶۶، ۱۳۹۰، ۱۴۱۲،
		۱۴۴۶، ۱۴۶۲، ۱۴۹۳، ۱۴۹۷، ۱۵۰۳، ۱۶۸۳،
		۱۶۸۵، ۱۶۸۸، ۱۷۰۵، ۱۷۱۶، ۱۷۲۳، ۱۷۳۹،
		۱۷۸۰، ۱۸۶۰، ۱۹۰۹، ۲۰۰۱، ۲۰۱۱، ۲۰۲۶،
		۲۰۳۷، ۲۰۷۵، ۲۱۸۹، ۲۲۰۰، ۲۲۱۳، ۲۲۴۳،
		۲۲۹۰، ۲۳۰۸، ۲۳۱۸، ۲۴۵۹، ۲۵۹۲، ۲۶۵۸،
		۲۶۹۵، ۲۶۹۷، ۲۷۹۸، ۲۸۰۵، ۲۸۰۷، ۲۸۳۸،
		۲۸۴۸، ۲۸۵۲، ۲۸۶۵، ۲۸۷۹، ۲۹۰۹، ۳۰۰۴،
		۳۰۲۴، ۳۰۴۴، ۳۰۹۵، ۳۰۹۷، ۳۱۱۲، ۳۱۶۲،
		۳۳۱۰، ۳۴۹۶، ۳۵۰۹، ۳۵۱۳، ۳۵۵۷، ۳۵۶۳،
		۳۶۳۶؛ شهر توران ۱۱۵۳، ۱۲۷۴، ۲۳۱۶.
	توران زمین	۵۹۳، ۱۳۸۴، ۱۶۹۵، ۱۷۹۲، ۲۱۳۹، ۲۱۷۴،
		۲۳۶۱، ۲۴۹۱، ۲۹۱۸، ۲۹۵۶، ۲۹۷۳، ۳۵۶۴.
	تهمتن	لقب رستم ۷۴، ۷۹، ۹۴، ۶۰۷، ۶۳۸، ۸۳۹، ۹۵۰،
		۱۴۶۰، ۲۳۰۸، ۲۶۰۳، ۲۶۲۵، ۲۷۳۲، ۲۷۳۷،
		۲۸۱۲، ۲۸۳۲، ۲۸۷۲، ۲۸۸۱، ۲۸۹۷، ۲۹۰۶،
		۲۹۰۷، ۲۹۱۹، ۲۹۴۹، ۲۹۶۶، ۲۹۷۱، ۲۹۹۲،
		۲۹۹۷، نک. رستم و: پیلتن.



۳۷۴، ۳۷۱، ۳۵۶، ۳۵۲، ۳۵۱، ۳۴۸، ۳۴۲، ۳۲۸  
 ۳۸۲، ۳۹۴، ۴۴۵، ۴۶۴، ۴۶۹، ۴۷۱، ۴۹۳، ۴۹۹  
 ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۱۹، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۷، ۵۳۹، ۵۴۸  
 ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۹، ۵۸۷، ۵۹۵، ۶۰۱، ۶۰۳، ۶۰۸  
 ۶۱۳، ۶۱۹، ۶۳۵، ۶۵۰، ۶۵۴، ۶۵۸، ۶۶۱، ۶۶۲  
 ۶۹۷، ۷۶۱، ۷۶۴، ۷۷۰، ۷۹۵، ۸۰۱، ۸۲۶، ۸۲۸  
 ۸۳۰، ۸۳۴، ۸۴۶، ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۸۵، ۸۹۱، ۸۹۸  
 ۹۱۸، ۹۲۹، ۹۴۲، ۹۵۷، ۹۶۳، ۹۷۱، ۱۰۰۷  
 ۱۰۱۰، ۱۰۷۸، ۱۱۰۳، ۱۱۲۰، ۱۱۳۹، ۱۱۷۳  
 ۱۱۷۴، ۱۲۰۳، ۱۲۱۶، ۱۲۳۱، ۱۲۴۵، ۱۲۶۲  
 ۱۲۶۳، ۱۲۶۷، ۱۲۷۶، ۱۲۷۸، ۱۲۷۹، ۱۲۸۹  
 ۱۲۹۱، ۱۲۹۵، ۱۲۹۷، ۱۲۹۹، ۱۳۰۳، ۱۳۰۵  
 ۱۳۱۵، ۱۳۲۲، ۱۳۲۵، ۱۳۲۷، ۱۳۳۲، ۱۳۳۵  
 ۱۳۳۷-۱۳۳۹، ۱۳۴۵، ۱۳۵۰، ۱۳۵۸، ۱۳۶۷  
 ۱۳۶۸، ۱۳۷۸، ۱۳۸۳، ۱۳۹۱، ۱۳۹۸، ۱۴۰۲  
 ۱۴۰۴، ۱۴۰۶، ۱۴۲۹، ۱۴۳۳، ۱۴۳۴، ۱۴۴۱  
 ۱۴۴۳، ۱۴۴۵، ۱۴۵۷، ۱۴۸۰، ۱۵۰۰، ۱۵۰۱  
 ۱۵۱۱، ۱۵۱۵، ۱۵۱۸، ۱۵۳۶، ۱۵۴۱، ۱۵۵۲  
 ۱۵۵۷، ۱۵۶۲، ۱۵۶۸، ۱۵۸۶، ۱۵۹۴، ۱۵۹۷  
 ۱۶۲۴، ۱۶۷۳، ۱۶۷۸، ۱۷۱۱، ۱۷۱۴، ۱۷۲۰  
 ۱۷۴۴-۱۷۴۶، ۱۷۴۹، ۱۷۵۴، ۱۷۶۹، ۱۷۷۵  
 ۱۷۷۶، ۱۷۹۲، ۱۸۰۵-۱۸۰۸، ۱۸۱۰، ۱۸۱۳  
 ۱۸۱۹، ۱۸۲۱، ۱۸۲۷، ۱۸۳۵، ۱۸۴۴، ۱۸۴۷  
 ۱۸۵۴، ۱۸۶۸، ۱۸۷۲، ۱۸۸۰، ۱۸۸۵، ۱۸۸۹  
 ۱۹۱۶، ۱۹۲۹، ۱۹۵۶، ۱۹۷۰، ۱۹۷۲، ۱۹۹۰  
 ۱۹۹۹، ۲۰۰۰، ۲۰۰۵، ۲۰۰۶، ۲۰۱۱، ۲۰۱۷  
 ۲۰۲۱، ۲۰۲۳، ۲۰۵۱، ۲۰۷۹، ۲۱۰۴، ۲۱۲۴  
 ۲۱۳۵، ۲۱۳۷، ۲۱۵۶، ۲۱۶۵، ۲۱۷۲، ۲۱۷۶  
 ۲۲۰۳، ۲۲۱۴، ۲۲۱۶، ۲۲۱۸، ۲۲۲۶، ۲۲۳۱  
 ۲۲۳۴، ۲۲۵۱، ۲۲۷۴، ۲۲۷۹، ۲۲۹۸، ۲۳۱۲  
 ۲۳۱۷، ۲۳۲۲، ۲۳۲۵، ۲۳۲۷، ۲۳۳۱، ۲۳۵۲  
 ۲۳۶۲، ۲۳۷۳، ۲۴۰۱، ۲۴۲۶، ۲۴۳۱، ۲۴۴۰  
 ۲۴۵۴، ۲۴۹۹، ۲۵۰۵، ۲۵۶۰، ۲۵۶۲، ۲۵۸۸  
 ۲۵۹۷، ۲۶۱۸، ۲۶۳۶، ۲۶۳۹، ۲۶۷۲، ۲۶۸۸  
 ۲۶۹۴، ۲۷۴۸، ۲۷۵۱، ۲۷۶۷، ۲۹۰۸، ۲۹۴۳  
 ۲۹۵۶، ۳۰۲۵، ۳۱۴۰ (پور)، ۳۱۵۲، ۳۱۹۴  
 ۳۲۰۲، ۳۲۲۷، ۳۲۳۹، ۳۲۷۲، ۳۵۲۲، ۳۵۳۸

زنګه پهلوان ایرانی ۱۰۸۲، ۱۰۸۴، ۱۰۹۳، ۱۰۹۶،  
 ۱۱۷۰؛ زنګه شاوران ۶۲۰، ۶۴۳، ۱۰۲۱،  
 ۱۰۵۳، ۱۰۶۲، ۱۱۰۴، ۱۱۴۹، ۱۱۷۲، ۱۴۶۱،  
 ۲۳۰۹

زواره برادر رستم ۶۳۸، ۲۷۵۸، ۲۹۵۱، ۲۹۵۵، ۲۹۵۸،  
 ۲۹۶۳

### س

سپهرم پهلوان تورانی ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۷۱.

سپیجاب ع - اسفیجاب ۸۸۲، ۲۶۵۹، ۲۹۳۶، ۲۹۴۱.

سرخه ق، ع - سرجه، طبری: سهرک، پسر افراسیاب  
 ۲۷۱۳، ۲۷۲۰، ۲۷۲۲، ۲۷۲۶، ۲۷۲۹،  
 ۲۷۳۴، ۲۷۴۴، ۲۷۵۰، ۲۷۶۵.

سروج ۶۱۶ (دشت ~).

سروش ۱۷۶۸، ۱۷۷۸، ۱۷۸۵، ۳۰۲۲، ۳۰۴۰، ۳۷۰۶.

سغد (۱) ۶۷۳، ۷۰۹، ۸۰۶، ۸۸۲، ۱۰۳۱.

سغد (۲) اسپجایسکی ۲۹۳۶.

سقلاب ۲۹۷۳.

سلم پسر بزرگ فریدون ۸۰۷، ۲۳۰۶.

سمرقند ۸۸۲

سند ۱۷۰۷ (دریای ~).

سودابه ضبط م - سوداوه، ملکه، زن کییکاوس شاه

۱۳۴، ۱۴۱، ۱۴۹، ۱۵۸، ۱۷۱، ۱۷۷، ۱۹۳، ۱۹۷،  
 ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۵۵،  
 ۲۶۳، ۲۷۱، ۲۹۱، ۳۰۲، ۳۱۱، ۳۳۱، ۳۳۹، ۳۴۱،  
 ۳۵۱، ۳۵۶، ۳۷۳، ۳۷۵، ۳۷۹، ۳۸۵، ۴۰۰،  
 ۴۰۷، ۴۰۹، ۴۱۵، ۴۲۶، ۴۴۲، ۴۴۴، ۴۵۵، ۴۵۷،  
 ۴۶۴، ۴۶۷، ۴۷۳، ۵۰۴، ۵۱۸، ۵۳۰، ۵۳۶، ۵۴۶،  
 ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۵، ۵۸۹، ۱۰۲۰، ۱۰۲۶، ۲۶۱۴،  
 ۲۶۲۵.

سور ۳۲ (دشت ~).

سیاوش ضبطها: ل - سیاوش، خ ۲ - سیاوش، پسر

کاووس ۷۰ (سیاوش)، ۸۴، ۹۳، ۱۰۰، ۱۰۳،  
 ۱۰۶، ۱۱۸، ۱۲۸، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۴۸، ۱۵۳، ۱۵۹،  
 ۱۷۲، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۹۱، ۱۹۷، ۲۰۲،  
 ۲۰۸، ۲۱۵، ۲۲۶، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۲،  
 ۲۵۵، ۲۶۰، ۲۶۷، ۲۷۲، ۲۸۵، ۲۹۱، ۳۰۳، ۳۱۶

فرنگیس بنداری: فری کیس، دختر افراسیاب، زن سیاوش ۱۴۵۱، ۱۴۸۵، ۱۵۳۵، ۱۵۴۰، ۱۵۴۲، ۱۵۴۵، ۱۵۷۱، ۱۷۵۵، ۱۷۶۴، ۱۷۸۲، ۱۷۹۵، ۱۸۰۲، ۱۸۲۳، ۱۸۲۴، ۱۹۷۳، ۱۹۹۳، ۲۱۱۲، ۲۱۱۳، ۲۱۳۸، ۲۱۴۱، ۲۱۶۳، ۲۱۷۳، ۲۲۹۲، ۲۳۲۰، ۲۳۵۴، ۲۳۸۲، ۲۳۸۵، ۲۳۹۰، ۲۴۱۱، ۲۴۲۳، ۲۴۳۰، ۲۵۵۶، ۳۱۷۸، ۳۱۸۰، ۳۲۲۴، ۳۲۲۶، ۳۲۴۴، ۳۲۴۹، ۳۲۵۳، ۳۲۵۶، ۳۳۰۹، ۳۳۱۰، ۳۳۷۸، ۳۴۱۰، ۳۴۴۰، ۳۴۷۳، ۳۴۸۱.

فرود فرزند سیاوش و جریره ۱۸۱۵.

فرهاد پهلوان ایرانی ۲۶۳۲، ۲۵۹۸.

فریبرز پسر کیکاوس ۳۶۰۵، ۳۶۶۳، ۳۶۶۷، ۳۶۷۱، ۳۶۷۳، ۳۶۷۹، ۳۶۸۶، ۳۷۴۲؛ فریبرز کاوس ۲۲۶۶، ۲۶۳۳، ۲۹۴۲، ۳۶۰۱.

فریدون پادشاه ایران ۲۱۰، ۸۱۴، ۱۴۲۱، ۱۵۰۷، ۲۴۵۰، ۲۵۰۶، ۲۵۱۵، ۳۴۶۵، ۳۶۳۹، نک. آفریدون.

## ق

قاف ۳۶۴۴ (کوه ~).

قباد پهلوان ایرانی ۱۰۵۲، ۱۴۳۵ (پور قباد).

قچقارباشی ۱۲۰۷، ۱۲۳۷، ۲۹۸۳ (قچقارباشی).

قلزم ۳۰۲۹ (دریای ~).

قلو ضبط نسخه‌ها: قلا ۲۴۷۰ (کوه ~).

## ک

کابل ۶۴۱، ۱۴۵۴، ۲۶۰۶.

کابلستان ۱۲۳۲.

کاوس پادشاه ایران ۵۲، ۱۰۸، ۳۷۳، ۳۹۳، ۴۰۴، ۴۲۴، ۴۹۷، ۵۰۶، ۶۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷ (پور ~)، ۷۷۲، ۸۹۵، ۹۱۶، ۹۶۵، ۹۷۸، ۱۰۰۹، ۱۰۴۹، ۱۰۹۱، ۱۱۰۲، ۱۱۱۹، ۱۱۳۸، ۱۱۵۵، ۱۲۸۱، ۱۳۱۹، ۱۴۱۷، ۱۴۴۲، ۱۴۵۹، ۱۴۹۶، ۱۶۴۶ (پور ~)، ۱۶۹۹، ۱۷۳۲، ۱۹۱۷، ۱۹۱۸، ۲۰۰۱، ۲۲۶۲، ۲۵۸۸، ۲۵۹۴، ۲۶۰۲، ۲۶۰۷، ۲۶۲۳، ۲۶۳۳، ۲۹۸۵، ۲۹۸۷، ۳۱۶۵، ۳۱۶۹، ۳۵۷۷، ۳۶۴۸، ۳۶۵۲، ۳۶۷۳، ۳۷۶۲؛ کاوس شاه ۱۰۰، ۴۱۱، ۴۱۳، ۴۹۸، ۵۲۰، ۵۴۷، ۵۷۱، ۵۹۱، ۶۲۵، ۶۳۰.

۳۵۴۰، ۳۵۴۲، ۳۶۳۳، ۳۷۶۶.

سیاوش گرد ضبط دیگر: سیاوخش گرد، شهر ۱۷۳۹، ۱۷۹۰، ۲۱۵۹، ۲۲۴۲، ۲۵۴۷، ۳۱۷۷.

## ش

شاپور پهلوان ایرانی ۲۶۳۲، ۲۵۹۸.

شاوران نک. زنگ.

شه نوذری نک. طوس.

شیدوش پهلوان ایرانی، پسر گودرز ۲۶۳۲.

شیده پسر افراسیاب ۱۲۹۹، ۱۳۲۵.

## ص

صطخر ۳۵۷۶.

## ض

ضحاک شاه ایران، مستبد ۲۳۰۵ (~ تازی).

## ط

طالقان ۶۴۴.

طراز ۲۵۸.

طورگ پهلوان تورانی ۱۰۹۵.

طوس پسر نوذر، پادشاه ایران ۲۰، ۲۶، ۱۰۱، ۱۰۱، ۶۱۰، ۹۶۹، ۹۷۲، ۹۷۵، ۹۷۷، ۹۷۸، ۹۹۷، ۱۰۰۴، ۱۰۰۹، ۱۰۱۸، ۱۰۵۸، ۱۱۸۹، ۱۲۶۴، ۲۵۹۸، ۲۶۳۱، ۲۷۴۹، ۲۷۵۴، ۲۷۹۰، ۲۸۶۵، ۲۸۶۶، ۲۸۷۲، ۲۸۹۹، ۲۹۲۷، ۳۰۰۵، ۳۰۹۰، ۳۵۹۱، ۳۶۰۴، ۳۶۰۶، ۳۶۰۹، ۳۶۱۶، ۳۶۲۴، ۳۶۲۶، ۳۶۲۹، ۳۶۴۳، ۳۶۵۹، ۳۶۶۴، ۳۶۷۲، ۳۶۷۳، ۳۶۷۵، ۳۶۸۶، ۳۷۴۵؛ طوس نوذر ۴۲، ۴۵، ۳۵۸۰، ۳۵۸۴، ۳۶۴۶، ۳۶۶۳؛ شه نوذری ۴۳.

## ف

فرامرز پسر رستم ۲۶۵۷، ۲۶۶۲، ۲۶۶۸، ۲۶۷۸، ۲۶۸۳، ۲۶۸۴، ۲۷۱۴، ۲۷۲۰، ۲۷۲۲، ۲۷۲۵، ۲۷۲۷، ۲۷۲۹، ۲۷۳۳، ۲۷۴۲، ۲۸۲۸، ۲۸۶۹، ۲۸۷۲؛ فرامرز رستم ۲۶۳۴.

فرشید ورد پهلوان تورانی، برادر پیران ۲۳۶۶، ۲۳۸۸.



۱۸۹۴، ۱۸۹۶، ۱۸۹۹، ۱۹۰۳، ۱۹۱۱، ۱۹۱۶،  
 ۱۹۲۸، ۱۹۴۹، ۱۹۵۹، ۱۹۶۹، ۱۹۸۶، ۱۹۹۰،  
 ۱۹۹۸، ۲۰۰۶، ۲۰۰۸، ۲۰۰۹، ۲۰۱۶، ۲۰۳۲،  
 ۲۰۶۰، ۲۰۸۸، ۲۱۱۸، ۲۱۳۳، ۲۱۳۶، ۲۱۴۰،  
 ۲۱۵۰، ۲۱۶۲، ۲۱۶۴، ۲۱۶۹، ۲۱۷۵، ۲۲۲۳،  
 ۲۲۲۷، ۲۲۵۰، ۲۲۷۱، ۲۲۸۰، ۲۳۳۶، ۲۳۳۹،  
 ۲۳۵۲، ۲۳۵۸.

**گرگین** پهلوان ایرانی ۱۰۲، ۲۶۳۲، ۳۵۰۶.  
**گروی** پهلوان تورانی ۱۸۸۹، ۱۹۰۵، ۲۲۷۸، ۲۳۴۴،  
 ۲۳۷۴، ۲۳۷۶، ۲۶۴۰؛ گروی زره ۱۸۸۱،  
 ۱۸۸۳، ۱۸۹۰، ۲۲۳۹، ۲۳۳۹، ۲۳۴۲.

**گلزریون** رود زرافشان ۲۹۴۱، ۳۳۵۸.  
**گلشهر** زن پیران ۱۴۳۳، ۱۴۳۶، ۱۵۲۱، ۱۵۴۰، ۱۵۴۳،  
 ۱۷۶۷، ۲۴۲۱، ۲۴۲۹، ۲۴۳۳، ۳۳۹۴، ۳۳۹۷.

**گنگ** ۸۸۳، ۲۱۶۶، ۲۷۰۶، ۲۹۲۵؛ دریای ~ ۳۰۰۸؛  
 شهر گنگ (ل، خ ۱ - هـ وخت گنگ) ۱۲۶۵،  
 نک. گنگ دژ.

**گنگ دژ** ۱۶۲۲، ۱۶۲۳، ۱۶۲۹، ۱۶۶۰.  
**گودرز** پهلوان ایرانی، پسر کشواد ۱۷۳۳، ۱۷۹۳،  
 ۲۲۶۴، ۲۵۹۸، ۲۶۳۱، ۲۹۳۶، ۳۰۰۵، ۳۰۲۱،  
 ۳۰۲۲، ۳۰۳۳، ۳۰۴۵ (پور ~)، ۳۰۵۸، ۳۰۹۵،  
 ۳۱۴۲، ۳۱۵۸، ۳۱۶۸، ۳۵۰۶، ۳۵۲۹، ۳۵۷۸،  
 ۳۵۸۲، ۳۶۰۶، ۳۶۱۱، ۳۶۲۶، ۳۶۳۲، ۳۶۴۷،  
 ۳۶۵۹؛ گودرز کشواد ۲۷۹۱، ۳۶۰۴؛ گودرز  
 کشوادگان ۳۵۱۶، ۳۶۲۴، ۳۷۳۰، نک. گیو و؛  
 بهرام.

**گیلان** ۶۱۶.  
**گیو** پهلوان ایرانی، پسر گودرز ۲۶، ۳۰، ۴۴، ۴۶،  
 ۱۰۱، ۲۲۶۴، ۲۳۱۰، ۲۵۹۸، ۲۶۳۲، ۲۷۹۰،  
 ۲۸۲۴، ۲۸۲۷، ۳۰۰۵، ۳۰۳۱، ۳۰۳۷، ۳۰۴۵،  
 ۳۰۵۳، ۳۰۵۷، ۳۰۹۶، ۳۱۳۳، ۳۱۳۷، ۳۱۳۹،  
 ۳۱۴۲، ۳۱۴۳، ۳۱۴۸، ۳۱۵۱، ۳۱۵۴، ۳۱۵۶،  
 ۳۱۵۹، ۳۱۷۴، ۳۱۷۶، ۳۱۹۸، ۳۲۰۸، ۳۲۰۹،  
 ۳۲۱۳، ۳۲۱۵، ۳۲۲۰، ۳۲۲۳، ۳۲۳۹، ۳۲۴۸،  
 ۳۲۵۳، ۳۲۵۷-۳۲۵۹، ۳۲۶۵، ۳۲۶۶، ۳۲۷۰،  
 ۳۲۸۳، ۳۲۸۵، ۳۲۹۵، ۳۳۰۳، ۳۳۰۸، ۳۳۰۹،  
 ۳۳۱۱، ۳۳۱۶، ۳۳۲۲، ۳۳۴۲، ۳۳۴۹، ۳۳۵۰.

۱۸۰، ۱۴۱۰، ۱۷۹۳، ۲۳۰۷، ۲۶۲۷، ۳۵۱۸،  
 ۳۵۲۴، ۳۵۴۹، ۳۶۲۰؛ کاوس کی ۶۶، ۳۰۲،  
 ۴۷۳، ۲۶۱۲، ۳۵۲۳، ۳۵۵۴، ۳۷۵۶، نک.  
 فریبرز کاوس.

**کاویدانی** درفش ۲۷۸۳، ۳۵۸۱، ۳۶۶۵، ۳۶۷۲، ۳۷۴۵،  
 ۳۷۴۷، ۳۷۵۱.

**کشمیر** ۲۶۰۶، ۱۴۵۴.

**کشواد** پهلوان ایرانی ۲۷۹۱، ۳۱۴۳، ۳۵۷۶، ۳۶۴۶،  
 نک. گیو و؛ گودرز.

**کشوادگان** نک. گودرز.  
**کلباد** پهلوان تورانی ۱۳۲۳، ۳۲۵۱، ۳۲۷۱، ۳۲۷۶،  
 ۳۲۸۲، ۳۲۸۴، ۳۳۹۰، ۳۴۰۲.

**کوچ و بلوچ** ۶۱۶.

**کوه قاف** نک. قاف.

**کوه قلو** نک. قلو.

**کهرم** پهلوان تورانی ۲۷۸۸.  
**کهستان** ۱۳۲.

**کی آرش** ۲۲۴، ۲۳۴.

**کی پشین** ۲۲۴، ۲۳۳.

**کیخسرو** ۲۱۸۴، ۲۱۹۸، ۲۲۰۸، ۲۴۲۸، ۲۴۳۲، ۲۴۹۱،  
 ۲۵۵۶، ۳۰۲۴، ۳۰۴۴، ۳۰۹۸، ۳۱۰۹، ۳۱۲۱،  
 ۳۱۳۶، ۳۱۴۴، ۳۱۴۷، ۳۱۹۶، ۳۲۰۴، ۳۲۵۴،  
 ۳۲۷۴، ۳۳۱۹، ۳۳۷۷، ۳۳۸۶، ۳۴۳۷، ۳۴۴۰،  
 ۳۴۴۹، ۳۴۷۵، ۳۵۱۱، ۳۵۱۷، ۳۵۲۵، ۳۵۵۰،  
 ۳۶۱۳، ۳۶۹۶، ۳۷۲۲، ۳۷۴۰؛ کیخسروی  
 ۳۴۶۴، نک. خسرو.

**کیقباد** ۱۲۴۲، ۱۵۰۷، ۲۴۵۸، ۳۰۲۶، ۳۱۵۵، ۳۴۴۵،  
 ۳۵۱۳.

**گ**

**گرسبوز** پهلوان تورانی، برادر افراسیاب ۳۵، ۵۸، ۶۴۶،  
 ۶۵۶، ۶۹۶، ۷۰۶، ۷۱۵، ۷۲۲، ۷۴۱، ۷۶۹، ۷۹۹،  
 ۸۱۳، ۸۲۱، ۸۲۳، ۸۲۵، ۸۲۷، ۸۲۹، ۸۳۱، ۸۴۱،  
 ۸۴۴، ۸۵۴، ۸۶۹، ۸۷۳، ۸۸۶، ۸۸۹، ۹۱۷،  
 ۱۰۳۰، ۱۳۲۳، ۱۳۶۱، ۱۴۰۳، ۱۴۲۰، ۱۷۳۴،  
 ۱۷۸۹، ۱۷۹۰، ۱۸۰۴، ۱۸۰۹، ۱۸۲۶، ۱۸۳۶،  
 ۱۸۴۱، ۱۸۵۲، ۱۸۶۰، ۱۸۷۱، ۱۸۷۸، ۱۸۸۴.

و

ورزاد شاه اسپجیج ۲۶۶۰، ۲۶۶۲، ۲۶۷۴، ۲۶۸۰،  
۲۶۸۳، ۲۶۹۲، ۲۶۹۷، ۲۷۳۴.  
وصی قتب علی [ع] ۲۵۸۴.

ه

هاماوران ۲۶۹، ۳۷۷، ۴۱۵، ۴۶۱، ۱۰۶۲.  
هجیر پهلوان ایرانی، پسرگودرز ۲۷۹۱.  
هرمزد اورمزد ۳۴۳۰.  
هری ۶۴۲ (شهر ~).  
هند ۱۷۰۷، ۱۷۳۸.  
هندوستان ۳۵۶۶.  
هوشنگ شاه ایران ۲۱۰.  
هومان پهلوان تورانی، برادر پیران ۱۳۲۴، ۲۸۸۴،  
۲۸۸۷، ۲۹۰۲، ۳۴۴۲، ۳۵۰۴.  
هیرید بنداری: هرزبد، گنجور کیکاوس ۱۷۳، ۱۸۱،  
۱۸۴، ۲۴۹، ۲۵۱.

ی

یزدان ۷۳، ۱۱۱، ۱۵۰، ۲۰۰، ۲۰۹، ۵۰۲، ۵۱۳، ۶۷۶،  
۷۷۷، ۸۱۰، ۱۰۱۵، ۱۰۳۹، ۱۰۴۳، ۱۰۷۰،  
۱۰۷۱، ۱۰۸۸، ۱۱۶۱، ۱۱۶۸، ۱۲۲۳، ۱۲۳۹،  
۱۲۵۹، ۱۴۵۷، ۱۴۶۸، ۱۶۷۶، ۱۸۲۰، ۱۸۵۹،  
۲۱۹۱، ۲۶۳۹، ۲۶۸۱، ۲۶۸۳، ۲۹۶۸، ۳۰۴۰،  
۳۰۸۳، ۳۱۴۵، ۳۲۰۹، ۳۳۸۶، ۳۴۷۵، ۳۵۴۱،  
۳۶۹۷، ۳۷۰۳، ۳۷۰۶، ۳۷۰۸، ۳۷۱۰، ۳۷۱۳،  
۳۷۱۸.  
یمن ۱۹۴ (سهیل ~).

۳۳۵۲، ۳۳۵۴، ۳۳۶۱، ۳۳۶۷، ۳۳۷۹،  
۳۳۸۳، ۳۳۸۹، ۳۳۹۲، ۳۴۱۰، ۳۴۱۳، ۳۴۱۸،  
۳۴۱۹، ۳۴۳۷، ۳۴۴۳، ۳۴۴۷، ۳۴۵۰، ۳۴۵۲،  
۳۴۵۵، ۳۴۶۴، ۳۴۸۱، ۳۴۹۲، ۳۵۱۱، ۳۵۱۲،  
۳۵۲۰، ۳۵۲۶، ۳۵۳۶، ۳۵۳۷، ۳۵۴۵، ۳۵۶۳،  
۳۵۶۶، ۳۵۸۳، ۳۵۸۸، ۳۵۸۹، ۳۶۰۳، ۳۷۱۱،  
گیوگودرز ۲۱، ۲۸۲۶، ۳۴۰۹، ۳۱۴۱.

ل

لهاک پهلوان تورانی ۲۳۶۶.

م

ماچین نک. چین و ماچین.  
مازندران ۱۸۴۸.  
ماوراءالنهر ۱۳۳.  
مرورود رودخانه ۶۴۴.  
مکران زمین ۱۷۰۶.  
منوچهر شاه ایران ۲۲۰۶، ۳۱۳۱، ۳۵۹۳.

ن

نارون ۲۶۵۶ (بیشه ~).  
نستین پهلوان تورانی ۱۳۲۴، ۳۲۵۱، ۳۲۷۰، ۳۲۷۶،  
۳۲۹۴.  
نوذر شاه ایران ۳۶۴۱؛ نوذر نژادی ۳۶۴۱ نک.  
طوس.  
نیرم پهلوان ایرانی ۲۸۷۴.  
نیل رود ۴۴۷، ۴۵۳، ۶۰۰، ۳۶۱۲.  
نیمروز ۳۶۰۰.





ISBN978-964-5958-12-9



9 789645 958129